در کتاب تذکرة الائمه از تصنیفات محمد باقر مجلسی علیه الرحمة مرقوم است که حضرت رسالت پناه [illegible] عبادت بکرد الا بطریق مرضیهٔ خود یعنی بعضی میگویند بطریق و شریعت حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی میگویند بطریق حضرت عیسی علیه السلام بود از اقوال کاذبه عامه است اصلی ندارد و جبرئیل علیه السلام بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل شد و نصف ابجد را هم گفته آمد و دو مرتبه جبرئیل علیه السلام را بصورت اصلی خود دید که مابین زمین و آسمان پر شده بود از عظم جثه و گاهی روح الامین بصورت دحیه کلبی نازل میشد

ترتیب نزول قرآن بموجب روایت ابن عباس رضی الله تعالی عنه

سوره اقرء سوره نون مزمل مدثر تبت اذا الشمس الاعلی واللیل والفجر والضحی الم نشرح عادیات
کوثر تکاثر ارایت کافرون الم تر کیف فلق توحید والنجم عبس قدر والشمس
بروج تین قریش قارعه قیامة همزه مرسلات ق ملائکه کهیعص طه
الشعراء نمل قصص بنی اسرائیل یونس هود یوسف حجر صافات نساء زمر
نوح حم سجده حم عسق زخرف دخان انعام جاثیه احقاف والذاریات غاشیه کهف
نحل ابراهیم انبیاء مؤمنون الم تنزیل طور ملک حاقه معارج عم یتساءلون نازعات
انفطرت انشقت روم عنکبوت مطففین
البقرة انفال آل عمران احزاب ممتحنه نساء زلزلت حدید محمد رحمان الدهر
طلاق لم یکن حشر اذا جاء منافقون مجادله حجرات تحریم جمعه تغابن صف
فتحنا مائده توبه

تفسیر کبیر فخر رازی تفسیر ثعلبی تفسیر واحدی تفسیر کشاف تفسیر طیبی تفسیر در منثور سیوطی تفسیر بیضاوی مدارک نسفی حنفی
تفسیر زاهدی مجمع البحرین عبد الله بن [illegible] الاسماعیلی معراج السالکین حسن بن یوسف [illegible] اصفهانی سکینه فخر الدین اسباب النزول الواحدی
استیعاب عبد البر خصایص نطنزی شرف النبی خرگوشی درر النظم السیوطی مناقب حافظ ابوبکر فضائل ابو المظفر [illegible]

و در انجمان این سود [illegible] بی زبان معلوم دیباری از دایره حرف دین ارش بهای هردو جهان است و نقطه انتقش این [illegible]
هرکز نه دایره آسمان محبوبیت که جمال با کمال عز الجلالش بحسن ذاتی دل از جا بازان عشق حقیقی برده نیازمندان جلوه حسن آفرین را
تا بپرورد نعیم جاودانی و عشرت دیدار بهشت کامرانی کرده دیده راست بینان از الف قامتش شیدای رعنائی و دل هوسکافان بلام زلفش
حسرت مبتلای بی سروپائی ابروی دلجویش بد [illegible] معنونی اشارت چشم غمزه اعجازش
صاد [illegible] ایما گر از بشارت مژگان غمزه سازش از تشدید لمحه در تمهید دلنوازی که
و لطف در تشدید جانگدازی که [illegible] میم شکل دهان نموده که فیض دم مسیح از نجاست عین
غنچه لب گشوده که آبروی چشمه خضر از ماست خال شکین نقطه جعد سویدای خاطر صاحبدلان اقلیم محبت کرده و خط عنبرین خط دمی
تبسید بالای اوج سعادت گسترده بحر بسیط که ساحلش از ازل قدمی و از ابد قدمی در شیبی است عشق عظمتش محیط عرق خجلت
خیش جوش علش خیابان تموج در آورده که از تلاطم امواج معانی سفینه دانشوران سفینه طوفانی است و خروش غضش چندان
غلغل طغیان بلند کرده که از تراکم قطرات نکات سرخود مغز دان حباب بر کف خالی است لآلی ابرار مضامین آنقدر که صدف زبانها
از قعر ریش غرقه آب گوهر است عذوبت بیانش بمثابه که ماهی زبان از تیرش در ما احسن تشانهما در او ارشاد که شهب هدایت بی
کشتی نشستگان مامن ایمان را مقتضای [illegible] تا ساحل
مغفرت بسلامت آورده و هیبت آیت عذاب که اندو بالطول سس [illegible] از قطع امید از نجات دارد
زورق شکستگان ورطه غوایت را موجب [illegible] فرو برده هیهات چه میگویم مشتبه از مشتبه
آقوهای به و حال رکه [illegible] مغز ماندنیس تو زین کوه بکاه زنده عنکل
بگیاه از خردمندان آگاه دور است مگر عذر تمثیلات درین مقال عدد جابرا و تفصیل با جمال چنین گویم که برای تفهیم نبه در خبر
فهم گنجد تشبیه بجزئی که در صفت ممدوح ضرب المثل مانند ضرور است آری در عالم سخن سخن از عالی گویم که جمیع عوالم در آن
مندرج است و از حقیقت قلم رانم که حقایق کلیم در آن مندرج قول افلاطون افلاطون اقوال است که عقد
[illegible] در اینصورت که ما آن معنی هدایت وصف قرآن همین بس است که کلام خالق اشیاست حجت
نفس و نفس قوت همه مخلوق اوست بس انما نه کو معدار کجا است [illegible] چون مصحف آن متکلم هو متحرف است
درین صحیفه سخن کلاهمش را نیز همین وصف است [illegible] ظاهر است که آفرین سخن آفرین ابیح آورده جاحجت

# بسم الله الرحمن الرحیم

صبح صادق سخن از پرتو آفتاب ربوبیت که فلکش علو منزه از جهات است و افقش ازلیت بالذات لفروغ [illegible]

[illegible] دمیده ظلمت کفر از عالم دل زائل و باطل ساخت یعنی قرآن مجید که سطور شش خطوط

شعاعی خورشید الوهیت است و نقاطش کواکب فلک الاعظم احدیت شب تیره روز [illegible] را نور هدایت

ساخت جهان عقیدت برافراخت عقده دل روشنضمیران چون جوهر آئینه از صیقل دایره حرفش منحل شود تا صورت

بر معنی بر بیاترین هیئتی تماشا طراز دیدهٔ بصیرت باشد و چشم بینش دانش پذیران بمیل کحل الجواهر کشش لفظش منجلی

گردد تا معنی هر صورت نیکوترین وجهی نظاره افروز باصرهٔ فطرت شود فرقان حمید گلشنیست که با آبیاری چشمهٔ فیض ازلی

خرمی پذیرفته بهاراین را از خزان عصیان بگل و خار وعد و وعید امتیاز بخشید بوستانیست که از تربیت آفتاب

قدرت بثمر و شکوفه حقیقت و مجاز ورنگ و بوی فصاحت و بلاغت سراسر اشجار پیرایه گرفته با آیات رحمت و عذاب

و کلمات مبشر از غفران و منذر به عقاب رجف ما جان را از ملکه [illegible] جدا گردانید نسیمش از مهب عنایت سرمدی و زوما غبارش

نور مجسم محمدی سرزد [illegible]

[illegible] دمی که رائحه ریاحین فایحه اش بمشام جان رسد روح حیوانی را از فیض نفس

[illegible] انبساطی گالبمه که خنده گل پیش تبسم غنچه دل لبریز خمیازه حسرت باشد و زمانی که نظر تامل بر طراوت شقایق

دقایق افتد شاهد نشاط برگی در خلوت سرای خاطر جلوه گر آید که نرگس چشم محتشم دیده حیرت گردد گنجیست که طلای کامل

عیار هدایت از معدن آفرینش بر آمده [illegible] مسکوک و بمهر نبوت خاتم النبیین مختوم است و سر تر

[illegible] از عطای این گنج بیکران بحتاجان عالم امکان نزد مستریان جنس گرانمایه ایمان منقد جان و مراتب ار

خادم اهل علم و کمال به التماس ارباب حال و قال [illegible] نقطهٔ موهوم زاویهٔ فقر و فنا

[illegible] معروض دائرهٔ وجود و بقا اگرچه آن دست ندارد که خطی مستقیم نشد بلکه شک است در اینکه نقطهٔ صحیح نهد اما از آنجا که پرتو آفتاب

فیض مقتضای [illegible] بر هر ذره تابیده و رایحهٔ گلستان الهام بهوای [illegible]

بوره و مگس نیز رسیده میتواند گفت که سخنی میتواند گفت چنانکه در اظهار این نکته گفته در معنی سفت [illegible] منم آینه دو عالم پیدا است درو

حاش لله منم قطره و دریاست درو لاف بود این من آینه‌ام و آن قطره ذره‌ام ذره و خورشید دل آراست درو این گزاف است کجا ذره و مظهر

شیشه‌ام شیشه که دو میکده صهباست درو شیشه هم نیستم و جز بی موهومم هست یک دل تنگ که صد وسعت صحراست درو حمله این هم هوان

کف قرا هیچم هیچ لیک در من نظر کن چه تماشاست درو باز کردم غلط این حرف که نقش [illegible] دیده و در دیده اگر دیده بیناست درو

سهو شد باز دگر دیده کجا می بیند عالمی را که نه در جایی و نی جاست درو هی ستم این چه سخن بود که عالم گفتم صد هزاران چو جهان

عالم و دریاست درو آه ظلم است که تشبیه بیا کردم هرچه در عقل نگنجیده هویداست درو این سخن نیز خطا زانکه بهر موجودی

هست چیزی که نه پنهان و نه پیداست درو عالی آمد سخن چون تیر رسانید بجا ورنه هر جا سخنی هست سخنهاست درو لاجرم بالقای غیبی

و الهام لاریبی قوت حل الفاظ و درک معانی و قدرت بر دقیقه سنجی و نکته دانی در خویشتن یافته خواست که ظهور این عطیه را بمظهر

شریف متعلق سازد و ورود این موهبت را بمورد بهتر منسوب گرداند نظر برین معنی چشم امید بر جلوهٔ حسن معانی قرآنی و کلمات

لطائف فرقانی گشود تا مایهٔ بینش و ثروت دانش را به نیکوترین مصرفی برساند بلکه بدین ثروت فطرت در صرف گنجینه صرف همت

در تحصیل این منافع گرانمایه و تمتع ازین فواید بلند پایه واجب شمرد و لهذا اشاره توبیخ امارت نص [illegible]

تامل در تفسیر آیات و تفکر در باب کلمات فرض عین و عین فرض دانست آری برکافهٔ بندگان عبادت جسمانی بمکلف باشد هر چند

نفسانی هم ماموره شود و بلوغ اطفال بدین وابسته و رجال جلوت و بلوغ رجال بهر دار زیست از خواب غفلت بحمد الله

تیقظ از منام جهول واداقه از سبات خمول حاصل آید خدر غفلت از حواس باطنی برسد و حیرت از قوای نفسانی زایل شد

طبع سقیم که از رجاء مکرمی هوا و هوس هیهجانی منغص اضاعت اوقات حیات میکرد بتریاق الاعظم هدایت قرآنی بروحی

نوای [illegible] صحت یافت از آنجا که تفرد در اخذ عطایا مشیر بدمغیه لوم و خست است اشتغف

العباد واحوجهم الی الارشاد خواست که ازین عطیهٔ کبری حظی وافی و بهرهٔ شافی عموم گردد تا هر یک را علاج سوء المزاج نفس و حصول موجب

بموجب [illegible] ماهم [illegible] شفا بود همت گماشت و خامه برداشت تا نسخه‌ای از آن

زیرا که ممتنع است متناهی احاطهٔ غیر متناهی کند و ممکن نیست که ممکن حقیقت واجب داند [illegible] آگاه [illegible] کنه ذات حق نیست

[illegible] هیچ صنعه [illegible] نیست این نیست و هست هر دو از اوست ملک مطلق هستی نیستی مطلق نیست عرش الکمال [illegible]

اینکه طالب صفای باطن [illegible] مرآت حیرانی در جوهر آن آئینه حلقهٔ چشم نگرانی ساخته تجلیات شئون در رنگ آمیزی صفات

گوناگون لوح خاطر را [illegible] و منقش بصور تصور کند تا جمال تصدیق وحدت ذات و حسن ایمان بخلق کائنات در دیده

بصیرتش مرتسم گردد معراج الخیال عارف [illegible] بکلک مو شکاف فکر صفحه تعقل را رنگ بست بی رنگی نموده از تلون

[illegible] و [illegible] دارد و از چهره پردازی معقولات عشر مبرا شمارد تا نقش اعتقادش در اقلیمی خطای صواب و خطا تمیز ماند

ازین است که خازن اسرار الهی حضرت رسالت پناهی فرموده [illegible]

یقین است که آن مخزن علم [illegible] کمان را بتحقیق [illegible] معتبر [illegible] اعتراف

بعجز نموده که [illegible] نهی حجت حیرت [illegible] عجز کنه حقیقت ذات اشیا

که در خلوت سرای [illegible] رسیده نرسیده [illegible] ابروی [illegible] بازو که کمان [illegible]

[illegible] کشیده نکشیده با آنکه وجود شریفش ملکیت و بشریت را رابطه است بلکه خلقت لطیفش خالقیت و مخلوقیت

را واسطه [illegible] توسط لازم است و منطوق [illegible] برین معنی حاکم اولویت آن

نفس نفیس در مخلوقات بر عالم [illegible] مدلل گشته چه ملک نیز باین مرتبت

نرسید محرمیت [illegible] حبیب عزیز در مقام قرب قدس برهان [illegible]

لامکانی رسید [illegible] سایه هم رفیق نگردید چون ذات رسول آئینه ذات خداست [illegible] و سایه [illegible]

این نکته ز آفتاب روشن تر شد گر نور مربی نشد سایه کجاست [illegible]

افضل صلوات از حضرت [illegible] بر ان [illegible] که مخاطب است [illegible]

باد تا ماصدق نور علی نور باشد و الفیا صلوات بلانهایت و رحمت بی غایت

بر آل و اصحاب آن سرور کائنات و اشرف موجودات باد چه هرگاه نور مرادف بها باشد نور علی نور مظهر نور علی نور گردد

پس صلوات [illegible] و رحمت ربانی شامل ذریهٔ خیر البریه شود [illegible] علی [illegible]

جای خامه [illegible] راه [illegible] را از دامن حرف آفتاب [illegible] کوکب را [illegible] مراتب [illegible] مخفی نماند که این خادم

اوقات [illegible] امر است بآن معنی که اصل سعادت دو جهان این است و فرع طاعت همه تابع شرع متین [illegible] حبذا یاد خورشید

رنگ دریا جدا شور و شیرین را تو جویی از کجا میوه از یک درخت ای عمو این یکی شیرین و آن یکی حنظل لله الحمد و المنة لله تعالی و تقدس

که سرسبزی و خرمی شجره اسلام که [illegible] صفت آنست درین عهد مبارک عهد پرورش پادشاه دین پرور

عدل گستر فرمان فرمای هفت کشور المظفر و المنصور الغازی امام المسلمین امیر المومنین حضرت محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه

غازی بمرتبه کمال است و محفوظ از خزان اختلال آبداری تیغ کافرکشش در آبیاری دوحه اسلام دریا موج است

و ترتیب فیض آفتاب خاصیتش از دهش و داد در رسانیدن ثمره افراد مسلمانان باعلی مرتبه اوج کوکبی که [illegible]

[illegible] در شان عظمت نشانش نازل است و جد و جهدش در ادای فرایض و سنن بمثابه که از بیداری بخت خواب

را بخواب نه بیند بیداری که [illegible] بیان احوال عبادت اشتمالش را شامل هندوی جان نثار یعنی این

بنده خاکسار اگرچه بالقوه تقریر و تحریر را از احاطه فضایل و محامدش عاجز و قاصر دید لیکن بمقتضای [illegible]

[illegible] بقدر طاعت بیان در استطاعت زبان رقمی به نیت تحصیل حسنه و قصد ثواب کشیده و چشم از استغراق شایانه عز

و مبالغه مداحانه پوشیده نه سخن را پیرایه از تو عزست و نه وصف محمول و مصنوع [illegible] شاها نظر بروی تو کردن عبادتست

مژگان بهم زدن چو نماز جماعتست اخلاق خود نمود وجود مقدست این سایه ذات کمال شباهتست هستند با نماز

تو شاهان روزگار یعنی که خاک پای تو اکسیر دولتست سیراند جمله خلق ز الوان نعمتت چرخ فلک فلاخن سنگ محاسبت

کامل شود ز فیض تو قی چو ماه نو هر کس که سرفراز رکاب سعادتست کوهی که کان زر بود اکنون بعهد تو با سنگ هر بقعه [illegible] همتست

مصحف از کتاب سخاوت نوشته بحر خطوط است موج و نقطه حباب بر صفحه صنعتست سطری فتاده است ز تیغت بر تب در [illegible] از خط دفاع شیر نقش شجاعتست

پیوسته چون [illegible] سجده شوی در رکوع و خم شد زین کمال عیان که خدا را چه قربتست اقلیم دین مسخر از آن قامت دو تاست این خانه خدا است که [illegible] قدرتست

دایم بسجده سکه بروی زمین زنی از طاعتست اینکه جهان در اطاعتست هر جا پی جهاد شدی فتح رو نمود نعل سمند مصقل مرآت نصرتست

در عرصه غزا علم از بس بلند شد آنجا هلال ناخنی از شیر رایتست وان پنجه که بهر زبر طوع نصب شد بهر چراغ فتح تو دست حمایتست

هر یک ز خلق از کرم و حلم و عدل تو شکر خدا که در کنف امن و راحتست هر دو جهان تراست کنم راهی کمال کو خسرو دگر که شه ملک و ملتست

هر سه صفت که خوبترین فضایل است در تست وان شجاعت و جود و عفتست هر چار مذهب از تو درین عهد استوار همچون چهار پایه تخت خلافتست

هر پنج وقت اذان شنود از درگهت بلند بهر شکوه در بر تو پنج نوبتست هر شش جهت چنانکه ز خورشید روشنست در عهد نور بر تو مهر عدالتست

قانون حکمت کامله بکار رود و هو چیزی بشرح کامل الصناعة رحمت شامله در جهان گداز و جابجا از روی احتیاط بجهة تتبع و استقرا بر تفاسیر

مفسرین مثل زمخشری و بیضاوی و طبرسی و غیرهم نظر کرد و از حال مفسران که مترجم ایشانند خبر گرفت پس آنچه از قسم نقل یا ظاهر است چیزی

مستغنی از اختلاف آراست سخن و صدائی را بدون نکته و صدائی بعبارة اخری آراسته هرچه از صنف تأویل و متشابهات بود

مشهور و اقوال جمهور را متقن ایمای لطیف به رجحان قوی و مرجوحیت ضعیف بقلم آورد و اگر بجایی سخن از اقوال دیگر دید چیزی به آخر

با معنی بهتر همراه آن خاطر جلوه حقیقت کرد بسیما در مقامی که توجیه گذشتگان از حد ادب و آداب گذشته مناسب شان انبیا نباشد

یا از سیاق و سباق کلام و قواعد عربیت بجا و زبونه معانی بفصاحت و بلاغت شود و مفسران عفا الله عنهم اصلاح و دست آن را به

تکلف و تعسف کرده باشند این خادم علما بعد از نقل قول ایشان ترجمه تأویل دیگر بانطباق سوق کلام و [illegible] انبیا

علیهم السلام صفحه را پیراست و مسائل علم تصوف را در تفسیر آیات دخل نداد لا جرم [illegible] که [illegible] از مدلول لفظ [illegible] ما شد

باز [illegible] و چه تأویلات صوفیه سخن را از اصل شریعت بیرون می برد و [illegible] با اسلوب دیگر در [illegible] بیان [illegible] حقیقة

فی الحقیقة مجاز و تشبیه و تأویل و توجیه تصرف در احکام دینی و معالم یقینی [illegible]

و همچنین بعضی کلمات را که در لغت دو معنی باشد بهمان معنی که ظاهر شرح مربوط است

[illegible] گرفت تا مصداق [illegible] نقل نماید نه چنانکه صوفی تصرف [illegible] لفظ بعض در بعض

[illegible] شک فی [illegible] ترک [illegible] من مقام الیقین [illegible]

بهیچ رفت [illegible] همانا حدیث من فسر القرآن برأیه فقد کفر اشاره بچنین تأویلات است و نهی از

چنین تسویلات و نیز سخن از اشعار نوشتن در تفسیر آیات بطریقه ملا حسین کاشی و ملا فتح الله کاشانی اختیار ننموده چرا که برای کلام خالق

سند از کلام مخلوق آوردن مخالف ادب است و عکس صواب اگرچه مفسران در تفاسیر عربی ابیات فصحای عرب آورده اند لیکن آن

برای تصحیح لغت و اثبات قواعد عربیت و استحسان حل و بیان خود است نه مانند شعر فارسی مثنوی ملای روم یا شاهنامه فردوسی

که این ضرورت در ایراد آن منظور نیست و ایضا افزودن حجم کتاب را بنقل قصص و حکایات ملحوظ نداشت بلکه تتبع این فواید را

بکتب سیر و تواریخ واگذاشت مطلب اصلی و غرض کلی از تحریر این تفسیر نشست سخن است که بی اعوجاج و خالی از لجاج و مستغنی از

ازدیاد کلمه با اخراج و ترتیب آید و محلی که باعتبار مخالفت مذاهب مختلف است سخنان طرق متعدده را از روی کتب معتبره

نقل با مصدر نمود و محلی که در فوت و ضعف با اصلاح و فساد وظیفه خود ندانست [illegible] حدیث صحیح

از مخارج خود بلا اشتباه ادا نموده آید و مدها باندازه کشیده شود و اندازه آن چنین است که هر جا بعد از الف همزه باشد مثل ملائکه

و انبیاء مد را بقدر دو الف باید کشید و جایی که بعد از الف ادغام باشد مانند ولا الضالین یا دابة سه الف دیگر از مراعات

ضروری رعایت وقف است و آن هفت قسم است وقف لازم و مطلق و جائز و مجوز و مرخص و مأول و مشتبه وقف

لازم آنست که اگر آنجا وقف نکنند فساد در معنی آیت بهم رسد چنانکه درین آیت [illegible]

[illegible] پس اینجا اگر وقف نباشد بعد این که می آید [illegible] صفت

اصحاب النار میشود و این فساد عظیم است بنابراین در امثال این آیت وقف لازم و علامت وقف لازم م است دوم وقف

مطلق است و آن در جایی است که سببی برای اتصال نباشد چنانکه مالک یوم الدین را با ایاک نعبد هیچ وجه اتصال نیست آن وقف است

و این خطاب و علامت وقف مطلق ط است سوم وقف جائز و آن در جاییست که دلیل برای وصل باشد و دلیل بجهت فصل چنانکه

در این آیت که حکایتیست از زبان بلقیس [illegible]

[illegible] پس اینجا دلیل وصل اینست که [illegible] قول بلقیس باشد و حجت فصل چنین که قول خدای عز و جل باشد

در تصدیق سخن او و علامت وقف جائز ج است چهارم وقف مجوز و آن در جاییست که وصل و فصل هر دو دلیل دارد اما دلیل وصل

قویست چنانکه درین آیت و علی ابصارهم غشاوة دلیل وصل اینجا ظاهر و قویست [illegible] مقدر خواهد بود چراکه برابر ولهم عذاب عظیم

[illegible] فی الآخرة مقدر است و دلیل فصل ضعیف است زیراکه بعد از وقف تقدیر آن کلمه گنجایش ندارد [illegible] معلوم میشود و علامت

وقف مجوز ز است پنجم وقف مرخص است و آن در جاییست که کلام بعد متعلق کلام قبل باشد و وصل [illegible] لیکن از آنجهت که هر

ازین دو کلام در افاده معنی خود مستقل است و محتاج بوصل نیست و توهم در انقطاع نفس است لهذا بعد از این پیش از رسیدن بمحل

وقف رود پس اینجا رخصت وقف است چنانکه در [illegible] و علامت وقف مرخص ص است

ششم وقف مأول و آن در جاییست که بحسب تأویل ضعیف غیر مشهور معنی مناسب وقف پیدا شود چنانکه درین آیت

[illegible] وقف بر لا تشرک بنابرین تأویل است که از لفظ شرک معلوم است که شرک بخدا

و کلمه الله وقف مطلق است زیراکه بعد آن ان می آید و علامت اینچنین وقف [illegible] است چراکه معنی بر لفظ [illegible] است هفتم وقف مشتبه

و آن در جاییست که جمع شوند دو کلمه که هر دو وقف باشد پس بر کلمه اول علامت وقف نویسند و کلمه دوم را در باب تشبیه با آن کرده

کاف نویسند یعنی این نیز چنانست پس علامت آن ک است و جایی که لا رقم کنند اشاره باین است که نیست وقف [illegible]

هر صفت کشور از تو مسخر شده بی تیغ • ذات تو آفتاب سپهر خلافت • هر هشت جنت از تو شود پر ز مومنان • جهدت زند بر ادراج شرعیت
هر نقطهٔ پرگار دوست گرد دار نیاز • قدر تو برتر از همه شاهان دولت • هر ده خرد اگر ز تو گیرد سبق روا است • در مکتبی که درس زند بیر و حکمت
دین طرز تو را با همگی شغل سلطنت • درویشی و شعار تو فقر و ریاضت • امروز چون تو کامل صاحب مقام کو • اغلب مدار کار تو بر خرق عادت
خواهم چو نقش پای سراپا جبین شوم • بر درگهت که قبلهٔ ارباب حاجت است • شادم چو گل که در شدن غنچهٔ دلم • وابسته نسیم بهار عنایت
بادا دراز رشتهٔ عمر عزیز تو • شیرازه از برای کتاب شریعت • تو حافظ کلام و خدا حافظ تو باد • ذات تو نیز داخل آیات رحمت
عالی سعید بخت شد از لطف پادشاه • پرورده نمک ز نعمت خوان نعمت • در آن زمان فرخنده آوان که این بنده آستان خلافت بنیان
میرزا محمد که اولاً مخاطب بود سمیعان و ثانیاً بسعید خان و ثالثاً بخطاب صواب دانشمند خان امتیاز یافت بحکم واجب الاذعان
حضرت خلیفة الرحمان بخدمت عرض جواهر خانهٔ خاصهٔ شریفه که از کثرت جواهر آبدار و لآلی شاهوار بحر لیست بیکران بدار الخلافه
شاهجهان آباد [illegible] آمده بمهمت بی محنت مرجوعه قیام و اقدام نمود چون معمور
مذکوره گوشه بود از سختی های کشاکش رنج و عنا در امن و امان مانند گوشه کمان دخاطر از تشویش و تحویل امور دنیوی و دل سکافی
سهام آمد و رفت مردم اجنبی در تنقیهٔ جمعیت و اطمینان فرصت غنیمت شمرده در این گنجینهٔ نامتناهی را که جواهر خانهٔ الهی است بطلب
یاد بسر خودی در درد سر سبزی و الماس سعید بختی نیز گشود و بعد از سلک همگی در الفاظ و جواهر معانی در ضبط سطور این
تالیف که غنیه را نعمت عظمی نام نهاد و خاتمه دیباچه را که مرصع کاری قلم جواهر رقم زیور گوش قبول واضحاست بهیچ گونه
ترصیع زینت داد والله یهدی الی سبیل الرشاد
اگر لفظ احتمال معنی دیگر غیر آنچه بعد از فکر فهمیده شود نداشته باشد آنرا نص گویند و اگر احتمال معنی دیگر داشته باشد پس یا دیده
که یکی از آن دو معنی ترجیح دارد یا نه اگر دارد معنی راجح را ظاهر گویند و مرجوح را ماوّل و اگر هر دو معنی مساوی است بی رجحان یکی بر
دیگری آنرا مجمل نامند و آنچه مشترک باشد میان نص و ظاهر آنرا محکم نامند و آنچه مشترک باشد میان مجمل و ماوّل آنرا متشابه گویند و
گاه گویند که مرکب شود از این اقسام بعضی با بعضی مثال نص [illegible] از این عبارت غیر و هذا نیت ذات معنی دیگر مفهوم
نمی شود مثال ظاهر [illegible] چه احتمال راجح سبع است مثال ماوّل [illegible]
تاویل بقدرت است مثال مجمل [illegible] هر دو احتمال برابر است یعنی آمدن شب و رفتن آن [illegible]
[illegible] قوله تعالی [illegible] معنی ترتیل آنست که الفاظ بهم پیوسته و شمرده قرائت شود و حروف از

البته همین معنی مراد است [illegible] قال الله تعالی [illegible]

[illegible] امر صریح دلالت بر وجوب میکند بعضی قاریان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قراءة کرده اند و برخی استعیذ بالله من الشیطان الرجیم و ابوحاتم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم تلاوت کرده و نافع و ابن عامر و کسائی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم قراءة نموده و معنی استعاذه در لغت پناه بردن و داد خواستن است الحق از شر دشمن پناه بردن به دوست واجب است دشمنی آن دیو مردود و مطرود بغض [illegible] مبین است و دوستی رب ودود به دلیل [illegible] مبرهن است و این معنی نیز واضح است که پناه بردن و داد خواستن را دوستی از جانب داعی و دستگیر هم لازم است پس از این جهت است که دوستان خدا بر استعاذه بجناب الهی مبادرت کرده اند و از مین التجا و استجاره فیما بینهما از در پناه داد رس حقیقی برده نوح علیه السلام گفت [illegible] جواب شنید که [illegible]

ابراهیم علیه السلام گفت [illegible] مدار رسید [illegible]

یوسف علیه السلام گفت [illegible] در شان ش فرمود [illegible]

موسی علیه السلام گفت [illegible] در حق او بالی شده [illegible]

مادر مریم گفت [illegible] چون استعاذه برای مریم بود فرمود [illegible]

مریم گفت [illegible] از تهمت نجات یافت

و ما در پیغمبر مرسل شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم گفت [illegible] مرتبه رسید که هیچ پیغمبری نرسید چنانکه فحوای [illegible] از آن درجه اعلی خبر میدهد و کلمه [illegible] بر تر است که حق جل و علا بجانش قسم میخورد و لعمرک میگوید چه منزلت از مین بالاتر که از کمال محبت میفرماید [illegible] عارف باید این نکته را دریابد که دوستان دیگر از مین پناه بردن خود محفوظ ماندند و آن حبیب الله چنان دوست که از طفیل التجای او دشمنان نیز محروس شدند [illegible] اینکه امر استعاذه هنگام شروع در تلاوت قرآن شد چنین میتوان گفت که مراد قرآن خواه نماز باشد چنانکه ان قرآن الفجر کان مشهودا وارد شده و خواه تلاوت قرآن در غیر نماز بهر تقدیر هنگام تقرب برگاه ذوالجلال [illegible] دلیل سخن اول [illegible] و سند معنی دوم این حدیث است که عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت کرده [illegible] و شیطان که دشمن بنی آدم است

و در معنی ترتیل بعضی علما فرموده که حفظ الوقوف و اداء الحروف و این طریق در جمیع واجبست اما مستحب این است که بصوت حسن

حزین تلاوت کنند ابن عازب روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

و انس بن مالک روایت کرده که فرمود و ابن صاحب نقل نموده که روزی سعد بن ابی وقاص

بن لعنت ابی ... شنیده‌ام که تو قرآن را بصوت حسن میخوانی گفتم نعم والحمد لله گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

شنیدم که فرمود یعنی

قرآن مجید نازل شد بحزن پس وقتی که تلاوت کنید تعالی آنرا پس گریه کنید پس اگر گریه نکنید بگریه آورید شنونده را و تغنی کنید

بقرآن پس هر که تغنی بآن نکند پس از متابعت از ما در باید دانست که مراد از تغنی خوش آوازی است نه تحریر و غلغله که در نغمات موسیقی است

و اگر کسی قرآن به الحان خواند که آواز مطربان شود گناه عظیم کرده باشد چنانکه حذیفه روایت کرده که آنحضرت صلعم فرمود

یعنی بخوانید قرآن مجید را بطرز آواز

عربان و حذر کنید از طرز آوازهای مطربان و نزدیک است که بیایند در دنیا بعد از من گروهی که ترجیع خوانند قرآن را مانند ترجیع سرود

تا مانند ترجیع غنا از آن کلمات را طول میدهند و سرود کنندگان در آن کلمات تکرار میکنند و آنرا در اصطلاح ایشان بعبارات میامند

دیگر از آداب تلاوت قرآن با وضو بودن است و رو بجانب قبله متوجه شدن که بهیچ حرف و کار دیگر اقبال ننمایند و هرگاه شروع نمایند در تلاوت

هر قدر که میسر و مقدور باشد بخوانند نه اینکه عمداً اندکی بخوانند و بگذارند چرا که و اینکه تا دل است

و باید که کلمات قرآن پهلوی یکدیگر پیوسته باشند زیرا که لفظ تلاوت ماخوذ از تلو است و باید که تلاوت کننده حتی المقدور جهد

در فهمیدن معنی کلمات قرآنی کند بفهمد که چه میخواند مثلا ایاک نعبد که میخواند اگر در ذهنش این نباشد که الله تعالی را میپرستد

نمازش درست نیست پس اگر عامی است از عالم تحقیق معانی نموده باشد و اگر فاضل است از روی تفاسیر و احادیث رفع شبهه که در

خاطرش از متشابهات بهم رسد نموده باشد و از قوت تاویل و توجیهی که بهتر باشد در دل خود نشستن باید جایز است که بطریق احتمال

بخاطر آورد زیرا که مرویست حضرت رسول صلعم که فرمود یعنی قرآن رام شده است و

چندین معنی دارد پس بدارید آنرا بر بهتر معنی که بهتر باشد و نهی که در باب تفسیر کردن برای خود واقع شده از قرار دادن احتمالی معنی است

که مخالف شرع شریف و مغایر لفظ قرآن و منافی احادیث باشد اما هر چه مطابق لفظ و موافق شرع و مساوق اعراب باشد آن از ... ی

مرویست بلکه استنباط است چنانکه عز شانه فرموده پس باید که بطریق حصر نگوید که الله

ظائماً وقرء القرآن ظاهراً فله في كل سنة مائتا دينار في بيت مال المسلمين ان منع في الدنيا
اخذها يوم القيمة وافية احوج ما يكون اليها يعنی کسیکه مدین اسلام در آید اندر وی طوع و رغبت و قرآنرا
بلند میخوانده باشد پس حق اوست و مقرر است برای او در هر سال دو صد دینار در خزینه بیت المال اگر باز داشته شود این حق از او در دنیا
خواهد گرفت در روز قیامت بیشتر از آن از چیزی که محتاج تر باشد بآن باید دانست که قرآن مجید چنانکه هست بی زیاده و کم همانست که نازل
شده و بعضی جهال و عوام که میگویند که آیتی چند ساقط شد محض غلط است و خطا است بدلیل درایت و روایت درایت اینکه حق عز و علا فرموده
یعنی ما فرستادیم قرآنرا و بتحقیق ما آنرا نگاهبانیم پس چیزیرا که خداتعالی نگاهبان باشد که
میتواند آنرا کم کرد و روایت چنین که در کتاب ... مکتوبست ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
مجموعاً مؤلفاً علی ما هو علیه الآن سوره های قرآنی بعد از فاتحة الکتاب از سوره بقره تا سوره یونس موسوم بسبع طوال است و بعضی با
زعم آنکه سوره توبه داخل سوره انفال میدانند سوره یونس را از جمله سبع طوال شمرده اند و بعد از آن سورها را تا سوره نحل مثانی میگویند
باین اعتبار که حدود قرآن در آنها مثنی شده و جمعی گفته اند که جمیع سوره های قرآنی مثانی اند زیرا که حق تعالی قرآنرا مثانی فرموده قوله تعالی
و آنچه بعد از سوره نحل است تا سوره مؤمنون آن سوره ها را مائین نامیده اند
و بعد از آن تا آخر قرآن سوره ها مفصلات میگویند باین اعتبار که فاصله از نوشتن بسمله بسیار است اسامی قرآن مجید چهار است
یکی کتاب و این لفظ مصدر است بمعنی اسم مفعول یعنی مکتوب و در لغت بدو معنی آمده جمع کردن و نوشتن دوم قرآن این لفظ هم مصدر است
بمعنی اسم مفعول یعنی خوانده شده سوم ذکر و این لفظ دو معنی دارد یکی یاد کردن و دوم شرف بمعنی اول یعنی ذکریست از جانب خدای تعالی
و بمعنی دوم یعنی شرفیست برای مؤمنان چنانکه میفرماید چهارم فرقان این کلمه نیز مصدر است بمعنی اسم فاعل
یعنی جدا کننده حق و باطل از یکدیگر مخفی نماند که این اسامی قرآن مجید را آنانکه مصحف را حادث میدانند دلیل سخن خود میتوانند ساخت چرا که
فارق میان حق و باطل است و هیچ باطل قدیم نیست دیگر قرآن و کتاب وقتی باشد که خوانده شود و این کلام وقتی که جبرئیل علیه السلام
قرائت کرده خوانده شد پس خلاصه سخن اینکه باعتبار بودن این کلام وقتی که جبرئیل در علم الهی قدیمست اما بحسب ظهور حادثست چه کلام وقتی توان گفت که متکلم
در آید و آنرا بنابر همین حدیث گویند که تعقد و تکلم دلالت بر حدوث میکند چرا که قدم مخصوص است بذات باری تعالی که منزه است از تکلم و هر تکلم
حادث است پس میتواند شد آیات قرآنی همگی بنابر روایت صحیح شش هزار و ششصد و شصت و شش
است و نکته برای عددش در جمیع مراتب اینکه عالم خداتعالی محیط بر شش جهت است والله اعلم بالصواب تمیز آخر قلم بتوفیق

مانع از وصول به مقام خود نمی شود که کلک کلک بر سر راهی مزاحم از رسیدن بمطلب شود پس چون سالک طالب بخداوند او عجز و التجا کند او

نهیبی بر آن سنگ گزنده کند راه یابد و بمقصد رسد [illegible] چون کسی خواهد که برای دانستن

عاقبت کاری یا اختیار امری شروع تفاؤل نماید باید که وضو ساخته اول دوگانه و بعبادت آن بگانه گزارد و بعد نیت کرده قرآن

مجید را بگشاید پس در سطر اول صفحه یمنی هر آیتی که بر آید همان فال است اگر آیت رحمت باشد عاقبت کار محمود است و اگر آیت عذاب

باشد دلالت آن بر وقوع مکروهی است و برای اختیار امری اگر فال گیرد آیتی که مشتمل بمعنی امر باشد بر آید باید که البته آن کار را

اختیار نماید و اگر آیتی مشتمل بمعنی نهی بر آید البته ترک کند طریقه دیگر نیز از اکابر منقول است و آن اینست که وضو ساخته اول آیة

الکرسی تا وهو العلی العظیم یکبار بخواند و پس از آن این آیه تلاوت کند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ

مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ

وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بعد از آن دو بار صلوة تحفه روح مطهر مقدس حضرت سید المرسلین فرستد پس بگوید

اللَّهُمَّ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَتَفَأَّلْتُ بِكِتَابِكَ فَأَرِنِي مَا هُوَ الْمَكْنُونُ فِي سِرِّكَ الْمَخْزُونِ

مِنْ غَيْبِكَ اللَّهُمَّ أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ وَأَرِنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أَجْتَنِبَهُ يَا كَرِيمُ

پس در دل خود نیت کرده قرآن بگشاید و از صفحه دست راست شروع کند بشمردن کلمه الله هر قدر که در آن صفحه این کلمه طیبه باشد همان عدد

ورق شمردن و چهارم صفحه سطر شمرد سطر آن صفحه حساب که اوراق شمرده تا آن بهمین شده و بعد از آن تمام عدد سطر بر آیتی که

باشد فال همان است و بموجب مضمون آن خوبی و بدی آن بر آیت عمل باید و برای تفاؤل در هر روزی وقتی مقرر نموده اند [illegible]

از طلوع صبح تا چاشت و از ظهر تا عصر [illegible] از صبح تا ظهر و از عصر تا مغرب [illegible] از صبح تا طلوع آفتاب

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشا [illegible] از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشا [illegible] از صبح تا ظهر و از عصر تا عشا

از صبح تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عشا [illegible] از صبح تا طلوع آفتاب و از چاشت تا عصر و از مغرب تا عشا

ابن عباس روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل یعنی بزرگان امت من حافظان قرآنند و شب زنده داران ابن مسعود

روایت کرده که آنحضرت فرمود إن الله يأجركم على تلاوته بكل حرف عشر حسنات اما اني لا اقول الم عشر و

لكن الف عشر و لام عشر و ميم عشر روایت است از علی ابن ابی طالب علیه السلام که فرمود من دخل في الاسلام طائعا

[illegible] ولو قام لعین [illegible]

بالتیم تادیب مقتبر [illegible] کلاما مالی [illegible]

[illegible]

انتقادر [illegible]

نسبتاباقی [illegible] زبان [illegible]

کاما [illegible] امو [illegible]

لیس هان [illegible]

امود [illegible] طلبات [illegible]

رونگ وطاور [illegible]

[illegible] نورا [illegible]

[illegible]

وجلوس سلطان خرد در دار العلم تحقیق وقتی بوقوع آمد که از رقم تسنین هجرت چهار الف دعایم تبت المعمور جهان و قوایم سریر زمان بود

فجزاه الله ثم رحمه الله کما کان فی نفسه اهله سنه ۱۱۱۱ هجری

۱

[illegible] کمان [illegible]

اینک ندیدم [illegible] بکار [illegible]

و ولایت [illegible] و نقش [illegible]

که سال [illegible] در [illegible] چو [illegible]

الفت [illegible] و ملائکت [illegible]

و نیاز و طالع [illegible] از [illegible]

به نقش روی [illegible] بیرون از نقش [illegible]

و هر طرف که روی آورد [illegible] را مرا [illegible]

و سنگ راه [illegible] نقش قدم [illegible]

پای [illegible] مردمان [illegible]

ه ه ه ه ه

۱

و بدین مناسبت بمعنی خداوند آمده است انعامی گرچه لفظ عالم خود اسم جمع است بمعنی مجمع علامتها لیکن چون جمع

ماسوی الله علامتهای وجود صانع اند بر صیغه المخلوقات را عالمی قرار داده صیغه جمع آوردند مخفی نماند که وجه دیگر

برای مطلق جمعیت اما وجه جمع کردن بصیغه وصف ذوی العقول انست که مقصود بالذات خلقت انس و جن

و ملایکه است چنانچه نص و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ایمای برین دارد و ما بقی مخلوقات طفیل ایشانند بلکه

مانند آنکه جمع بواو و نون نیز صیغه ذوی العقول است پس چرا جمع بالواو و نون واقع نشد میگوییم که رفع علم با علته

و برای رفع لبس شایبه که عالم فاعل است چنانچه مذهب دیگر است جمع این را بالواو و نون جایز نداشته اند قرارست بلفظ

رب اینجا بضم با و فتح نیز جایز است خداوند متصرف قرآتیره اینجا چند وجه است بکسر

کاف و ضم کاف و مالک بنصب و ملک بکسر لام بمعنی پادشاه و کمان بفتح لام بصیغه فعل ماضی از روی تحقیق و ثبوت و ملک

بسکون لام بصیغه وجوه جایز است روز جزا یعنی ترا می پرستیم

بکمال تذلل و زاری و از تو میخواهیم یاری و مددگاری چون بعد حمد و ثنا و ذکر حضرت حق عز و علا الجلیل آورد ذات

یکتا او را بخداوندی و الوهیت در دل تصور نمود پس گویا از غیبت بحضور آمد الحال محل خطاب الرحمه قاری یا

متکلم واحد است لیکن لفظ جمع نازل شد تا دلالت بر الوهیت مطلق نماید در ربوبیت حق و از بیخانه عام و جهاد

کافه انام علما را اسمای برابر است در هر قول و فعل با آیت دلالت مارا بر راه راست

که دین اسلام است راه آن کسانیکه انعام فرموده بر ایشان نعمت نبوت

و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و عصمت و طاعت صراط در اصل سراط بسین بوده بجهت مناسبت طا سین را بصاد

بدل کردند و بعضی قاریان باصل و بعضی بمنظور داشته قرأة اسراط را بالسین جایز داشته اند و باشمام را نیز مجوز اند

انعام رسانیدی نه غضب کرده شدگان و نه در اصل بمعنی گمراهان کلیه قوله آنان آیت

خلافه کسانیکه خشم گرفته بر ایشان مثل کافران و جهودان و نه راه گمراهان مانند ترسایان

قراء علیهم را اکثر قاریان بضم ها نیز خوانده اند و بعضی بکسر ها از عمر بن الخطاب مروی است که الذین بلفظ

من لا دوت شیخ و حکایت ولا الضالین غیر الضالین منقول است از ابن ابی طالب نیز چنین مروی است

بعضی قاریان بفتح با خوانند مثل این مسئله در عجم برای کله آمین ابن بجهت انکه افتتاح قرآن مجید بدین لا دست اسما

بسم الله الرحمن الرحيم

یعنی ابتدا می‌کنم بنام الله که معبود بحق است از برای تیمن و تبرک با آنکه استعانت می‌نمایم بالله در صورت لفظ از بسم باسم [illegible] چنانکه در کلام عرب بجهت صله آمده است و اینجا برای تفریق [illegible] از قسم [illegible] در اصل اله است و چون اله عام بود برای معبود

بحق و باطل را فرود خاصه معبود بحق ساختند و علم گردانیدند برای ذات باری تعالی و معنی از لفظ آن ملحوظ نیست لیکن کلمه الله

بعضی گفته اند که ماخوذ از اله بفتح لام بمعنی پرستیده یا از اله بکسر لام بمعنی حیرت زیرا که تفکر در ذات او موجب حیرت است

یا از الهت و الیه یعنی سکنت الیه چرا که ذکر او تعالی ولقد سکنه طاهر الساکنین [illegible] چنانکه فرموده الا بذکر الله تطمئن القلوب یا از اله

بمعنی فزع و التجا چون بندگان را التجا باوست یا در اصل مشتق از لاه یا لیه [illegible] و محجوب از نظر و بی الف خواندن جائز نیست

مخفی نماند که افزودن ساز اول در کلمه طیبه الله مفسران چنین نوشته اند که همزه اله را حذف نموده عوض آن الف لام تعریف

آوردند لیکن یاد این سخن از روی غور و تامل نظام و قوام ندارد زیرا که همزه را اگر پیش از آوردن الف لام حذف کرده باشند

لازم آید که در مقابل این معرفه نکره هم وقوع و ثبوت داشته باشد و حال آنکه میسر نباید و ما من اله الا الله الواحد القهار و اگر بعد

همزه الف لام آوردند پس لفظ لاه معروف شد و آن بمعنی معبود نیست و نیز محظوری عظیم در ضمن ترکیب و ترتیب این حروف

لازم آید چه هرگاه اله مرفوع خوانده شود حرف مسند بضمیر گردد و لازم آید الا الله نفی الناس باید و بالکل برای گوینده باید

بعد ازین معنی شود که آنچه نیست [illegible] باید دانست که کلمه اله را مجال داشته اند تا معنی معبود باشد و چون معنی معبود بحق خواستند

لفظ را فرد دیدند تا موجب افزایش معنی باشد و صلاحیت افزودن غیر لام حرف دیگر درین کلمه نداشت پس چنین شد که الله بود که

الف و دو لام بعد از آن چون کسره همزه باعث [illegible] باستماع می‌شد فتحه دادند و الله اعلم بالصواب اسمیست که بنا کرده اند

کلمه مبالغه بر وزن رحیم در اینجا مخصوص بذات باری تعالی و صفت ندارد و رحم در اصل بمعنی رقت قلب است و اینجا مراد غایت فعل الخ

است که متفرع بر رقت قلب شود و مفهوم رحم در رحمن عام است بر جمیع مخلوقات و شامل امر نعمتهای دنیوی و اخروی را

اینجا رحمت مخصوص نعمت [illegible] است در خاصه مومنان یعنی توفیق در دنیا و آمرزش در عقبی حمد ستایش است بر نیکوی

اختیاری الف لام برای استغراق است زیرا که خوبیها تمام باختیار خداست قرائت الحمد لله بر چهار وجه جائز است ضم دال و

فتح آن با کسر لام با ضم دال [illegible] بمعنی تربیت است بطریق مبالغه چنانکه زید عدل و مغفورش ساختند از نقصان بدرجه کمال

الا که مستتر است ... این مجموعی بالفعل الم ممتاز ... تخصیص ... واحد ... تعالی و تقدس باشد [illegible]

از ترکیب این حروف ... مقصود ... مسمی ... کامل ... شده ... [illegible]

الف لام ... [illegible] ... ذات القدیم ... بلفظ ... [illegible]

مبتدا ... [illegible] ... و ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین دلیل این ... [illegible]

قرآن مجید ... [illegible] ... حقیقی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ترجمه ... [illegible]

پرهیزکاران را که ایشان ... و متقی میشوند الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما

رزقناهم ینفقون ... [illegible]

و امان ... و در اصطلاح شرع ... تصدیق ... [illegible]

چنانچه حق تعالی میفرماید و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ارکان نماز ... [illegible]

دعا ... [illegible]

نفقه میکنند بر اهل و عیال ... و مستحقان را والذین یؤمنون بما انزل الیک

وما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون ● اولئک علی هدی من

ربهم و اولئک هم المفلحون ... [illegible]

رسول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم

موسوم شد بجهت آنکه دو مرتبه نازل شد یکبار در مکه و یکبار در مدینه و دیگر از جهت آنکه کلمات در آن مثنی شده

و معرو شمار هفت آیه است مجتهدین امامیه و شافعی بسمله مقرر داشته اند از جهت در نماز تلاوت آنرا واجب دانسته اند و ابو حنیفه

چون در بین آیات فاتحه تصریح نموده مردم را گمان که هر سوره بسمله داخل سوره نیست و آیه هفتم انعمت علیهم را قرار داده اند

میتوان گفت چون در سوره نمل جزو قرآن است بجهت تیمن در نماز جایز است و اما حسین مروی است که در آیه کریمه و اذا

ذکرت ربک فی القرآن وحده مراد بسم الله الرحمن الرحیم است و آن روایت سند مسعود بر اینکه بسمله جزو سوره است

و اگر مراد از قرآن نماز باشد چنانکه در کریمه ان قرآن الفجر کان مشهودا واقع است پس تلاوت بسمله در نماز مقرر است

آمین یعنی استجب است یعنی اجابت کن و بالاتفاق داخل قرآن نیست شافعی گفتن این کلمه را بعد از و لا الضالین سنت میدانند در نماز

جهریه بلند مشهور و اجل ابن حجر روایت کرده حضرت رسول فرمود جبرئیل بمن تعلیم کرده بعد فراغ از

تلاوت فاتحه آمین بگوی و ابو حنیفه آمین در نماز مکروه میدانند حدیث از حضرت رسول مروی است ان هذه الصلوة لا یصلح

فیها شیء من کلام الآدمیین و آمین کلام آدمی است یعنی این نماز را نمی شاید از کلام آدمی چیزی در آن باشد و آمین کلام ادمی است

و گفته اند که حکم مسألی آیه از آن منسوخ است و ناسخ آیه از آن ناسخ و نظم سوره فاتحه اول این سوره است که فاتحه

حروف مقطعه قرآنیه از اسرار الهیست بعضی مفسران گفته اند که معلوم است چیست اما از خود اولیای بسیار واضح است

که این حروف نامهای خداست [illegible] نامهای خداست یعنی اگر نام خدا یا [illegible] قسم [illegible]

بعضی گفته اند که این نامهای سوره است [illegible] قرآن است و ذلک الکتاب خبر الم است یعنی الم

این کتابیست که [illegible] آن [illegible] انا سنلقی علیک قولا

ثقیلا مخفی نماند که این حروف مقطعه مراد الله از روی جزم و یقین بخلاف کسی را معلوم نیست مگر [illegible]

احتمال بود بنابرین احتمال که بخاطر فاتر این خادم علما رسیده [illegible] تقریر آن اینست که کلمه الله از لفظ

فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا

یعنی در دلهای ایشان بیماری است که آن نفاق و شک و حسد است پس بیفزود خدای تعالی بیماری ایشان زیرا که قرآن هر چند بیشتر نازل

میشود نفاق و حسد ایشان بیشتر میشود و ایشان را عذابی است دردناک بسبب آنکه دروغ میگفتند در ایمان آوردن و بعضی

یکذبون بی تشدید ذال خوانده اند یعنی دروغ گو میگفتند پیغمبر را [illegible]

[illegible] قالوا انما نحن مصلحون و چون گفته شود یعنی حضرت رسول بحکم خدا گوید یا بعضی مؤمنان گویند

بمنافقان که فساد مکنید در زمین بکفر و فریب منافقان گویند جز این نیست که ما اصلاح کنندگانیم جهت آنکه ما ایشان این سخن هم

[illegible] همین فساد کنندگان اند [illegible] صلاح پندارند

[illegible] ولیکن ایشان [illegible] منافقان [illegible] اند و فتنه انگیزان

لیکن نمیدانند [illegible] قالوا انؤمن

[illegible]

و چون گفته شود با این منافقان که ایمان بیارید بیکبار همچو مردم

یعنی مهاجر و انصار ایمان آوردن ایمان آورده اند منافقان در دل خود گویند یا قوم و اصحاب خود گویند که آیا ایمان آریم ما

چنانکه بیخردان ایمان آورده اند یعنی خردمندان را بیخردان نامیدند حق سبحانه ایشان را بیخرد نامید و فرمود بدانید

ای مؤمنان که ایشان خود سفیه اند و اما نمیدانند [illegible] واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا

واذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم

و چون ببینند منافقان [illegible] ایمان آورده اند گویند ما نیز ایمان آورده ایم همچو ایمان شما و هر گاه تنها باشند با قوم

خود که در تمرد و عصیان مانند شیطانان گویند ما از روی صدق هم با شمائیم و در دین و آیین موافق با شمائیم جز این نیست

سخریه و استهزا میکنیم با مؤمنان که خود را مؤمن وانمی نمائیم الله يستهزئ بهم ويمدهم

في طغيانهم يعمهون خدای تعالی استهزا جزای ایشان را با ایشان میکند و حاصل استهزا خوار و حقیر کردن

پس جزای ایشان را خوار و حقیر میکند و [illegible] ایشان را [illegible] و فرصت میدهد که بجای خود و امید

ایشان را در حالتی که حیران اند [illegible] و لفظ طغیان بمعنی در گذشتن از حد و امکان است

[illegible] عذر سیه رویان کنت [illegible] ابصارهم غشاوة عذاب الیم ظلمت کفر

و نفاق و شرک یکسانست بر ایشان اینکه بترسانی ایشانرا از عذاب یا نترسانی ایشانرا ازو که هیچ کس ایمان نمی آورند ختم

[illegible] عذاب چون علم الهی در ازل بعدم ایمان ایشان

نخواهند آورد مهر نهاده حق تعالی بر دلهای ایشان و بر محل شنیدن ایشان [illegible] فهمند [illegible] مشنوند سخن حق و بر

و بر دیدهای ایشان پرده ایست که پوشیده داشته چشمهای ایشان را و از برای ایشان مقرر است عذابی بزرگ

ختم بمعنی پنهان کردن و استوار ساختن است تا چیزی در مختوم داخل نشود [illegible] مخصوص [illegible] عقل [illegible] قلب

[illegible] عز اسمه فرموده ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و ختم بمعنی [illegible] کردن [illegible] آمده [illegible] حق تعالی

نقطه سیاه میگذارد بر دلهای ایشان تا علامت کفر باشد و فرشتگان بآن نشان بشناسند و بنا بر این معنی

علامت [illegible] عضویست محل [illegible] جوارحیست و [illegible] سمعهم جمله دیگر است و علی ابصارهم غشاوة [illegible]

و برای ایشانست عذابی بزرگ در دنیا کشتن و اسیر کردن و در عقبی بعقوبت

[illegible] از آدمیان کسانی هستند که میگویند گرویدیم بخدای تعالی

و بروز باز پسین یعنی قیامت و حال آنکه نیستند گروندگان بدرستی [illegible] مانند عبد الله ابن سلول و جد بن

قیس و معتب بن قشیر و امثال ایشان [illegible] از بیان احوال مومنان و اقع فرموده بعد از آن شرح احوال

کافران صریح و این قسم سوم [illegible] در ظاهر مومن [illegible] و در واقع کافر [illegible] لفظ [illegible] اصل اناس [illegible]

[illegible] اسکان [illegible] شده در مقابل جن [illegible] پنهان است [illegible] موسوم [illegible] ظاهر است

بعمل میکند [illegible] فریب [illegible] خود فریب میدهند خدای را و آنکسانی را که ایمان آورده اند و فریب نمیدهند مگر

نفسهای خود را چه آنکه وبال فریب [illegible] ایشان باز میگردد و [illegible] خدا [illegible] منافقان [illegible] فریب

میتوان داد و این فریب با خود است [illegible] یخادعون الله [illegible] علیه اللازم

دارد دو طرف [illegible] حق نمیتوان کرد [illegible] پنهان

فریب [illegible] مجاز [illegible] چنانچه [illegible] دیگر آمده یخادعون الله و هو خادعهم

[illegible]

[illegible] نزدیکست و میخواهد که برباید روشنی برق بیناییهای ایشان را

و هر گاه که روشن شود روشنی میدهد آن برق کافران را میروند در پرتو روشنایی و وقتی که تاریک میکند راه را

مانند ابر [illegible] ایستاده میشوند حیران [illegible] این مثل مناسب این معنی است که بسبب ظاهر کلمه شهادت گفته خود را

مومن وا مینمایند و میروند بجنگ [illegible] بامید غنیمت [illegible] چون ایمان ندارند متفکر و حیران کار خود میشوند چنانکه

اسلام [illegible] اندیشناک کرده [illegible] در آن [illegible] طمع مال غنیمت [illegible] حرص [illegible] مینماید

و اگر میخواست خدا تعالی [illegible] و بینایی که در امور دنیوی و مکر و نفاق دارند از ایشان [illegible]

و هلاک میساخت [illegible] خدا تعالی بر هر چیز [illegible] قدرت کامل [illegible] لفظ قدیر [illegible] مبالغه وضع شده مخصوص

ذات خداست [illegible]

[illegible] آفرید کاری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن خداوندی که [illegible] زمین را [illegible] آسمان

را [illegible] از جانب آسمان [illegible] آب [illegible] با خاک آمیخته شد

انواع میوه و نباتات [illegible] پس [illegible] خدا [illegible] مانند [illegible]

مثل و مانند نیست [illegible] جماعتی از قاریان در [illegible] لام را ادغام نموده [illegible] تشدید خوانده اند

[illegible]

[illegible] اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] اهل بلاغت و فصاحتید مقدار سوره

[illegible] قرآن [illegible] خود [illegible]

... اشتروا ... فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين

اینکه اهل این صفات آنکسانند که خریدند و بدل کردند و اختیار نمودند گمراهی را برابر راه یافتگی و کفر را با ایمان و شک را

بیقین و جهل را بعلم و دوزخ را بهشت ... پس ... ایشان ... یافتگان طریق

تجارت حقوق ... رسانند مثلهم كمثل الذي استوقد نارا ...

... صفت ایشان مانند صفت آنکسی ... برافروخت آتشی در

تاریک ... آنکس ... درین ... در آن و در ستمان ... پس آنگاه ... روشن کند آنچه اطراف

... برد خدای تعالی نور ایشان را ... و اگذارد ایشان را در تاریکیها که ... نمی بینند

گرداگرد خود را ... لازم و متعدی ... و حول آنچه بر دور چیزی باشد ... گویند ... دوران

میکند ... ایشان کران و گنگان و کوران مادرزاد اند

یعنی ... معلوم ... بصیرت و گوش ... پس ... گمراهی چون ... 

و ... شهادت ... مانند ... پیدا میکند ... اما چون ... 

... آن ... در ... تاریکیهای ... و ... باز نگردند ...

... أو كصيب من السماء ...

یا مثل ایشان مانند باران بزرگ که ... تمام ... از آسمان یعنی از بالا و در آن ... تاریکیها ... ابر و ... پیدا شود

از خروشیدن رعد و جستن برق ایشان انگشتان خود را در ... از ... صاعقه ... 

از مرگ و علم خدا ... احاطه ... احوال ایشان ... تمام ... خدای تعالی ... فی الحقیقه ...

قرآن مجید ... باران بزرگ ... عبارت از ... برق ... رعد و صاعقه ...

عذاب و وعید ... روز قیامت ... کافران و منافقان گوش خود را ... 

آن و حق تعالی جزای خواهد داد ... بجای ... تا دلالت کند ... 

... تمام انگشتان را در گوش خود در آورند

[illegible]

را منافقان البعض ... و کرالدواب ... که اختیار نموده اند و بفضل خود همان مثل را صواب باید ... که ایمان
اختیار کرده اند لیکن کافران در ان مثل تامل نکنند و مرمثان تامل و فکر نموده حکمت ان را در یابند و گمراه نکند خدای بیان مثل مگر گروه
مگر بیرون رفتگان ... مقام فرمان بردار ی آوردنامه اند ... کان مثل عنکبوت و مکس آیه قرآن شنیدند استهزا کردند بنابرین این آیه
نازل شد بعضی ... بیان کلمه ... که بوده اند و بعضی ... الذين ينقضون عهد الله من بعد
ميثاقه ويقطعون ما أمر الله به أن يوصل ويفسدون
في الأرض أولئك هم الخاسرون این فاسقان ان ناند که می شکنند بعد ... عهد خدا را که ... این گروه ... آن پیمان در روز میثاق و می برند این پیوندهایان و عهد شکنان آنچه خدا امر نموده
که طاعت خدا و رسول او و ... رسول ... کنند و فساد میکنند در زمین بمخالف حق و آن قوم زیان کارانند در دنیا و عقبی
كيف تكفرون بالله وكنتم أمواتا فأحياكم ثم يميتكم
ثم يحييكم ... چگونه انکار خدا تعالی میکنید و حال آنکه بودید شما مردگان یعنی نطفه و علقه و مضغه پس الله ایشان را
... حیات ... و بعد ازان حیات ... بمیراند شما را
در ... مدت عمر مقدر و باز زنده کند شما را وقت قیامت بجهت جزای اعمال و باز گردانیده شوید بسوی خدا بعضی ... بیان
ترجعون را الفتح ... بسوی خدا ... مقام تعجب است که با وجود این همه قدرتها و نعمتها که از
خدا دیده اند و ... انکار خدای او میکنند
... جميعا ثم استوى إلى السماء فسواهن سبع سموات ...
و اوست خداوندی که ... در زمین ... از آفریدن زمین قصد کرد بسوی آفریدن آسمان
و راست کرد ... خلق ... هفت آسمان ... و او به همه چیزها بسیار دانا است یعنی میداند که هر چیز را ... مصلحت و ...
آفریدن زمین پیش از آسمان اصل خلقت ... زمین است ... آن بعد از خلقت آسمانها بوده
... والارض بعد ذلک دحیها ... و توفیق در ... عدد آسمانها ... معلوم ... و در قول مشهور ... عدد
را ... قرار داده اند بدین گونه است که حق تعالی ... جدا ذکر فرموده و حکما داخل آسمانها شمرده اند ...
... آیت ... با وجود ... خلقت زمین و آنچه در او ... و آفریدن آسمانها ... در ... خدای ...

[illegible]

بطلبید گواهان خود را که گواهی دهند بر شما اگر هستید راستگویان در این که قرآن کلام بشر است و لفظ سوره برای جدا

نمودن بعضی از قرآن است از بعضی به هر یکی حکم جداگانه است همچنانکه بعضی باقی اند و بعضی

قرآن را که سوره نامید اند ... این هم معلوم است

پس اگر نساختید و نمیتوانید ساخت مثل آن سوره

دوری کنید از آتشی که هیمه آن مردم و سنگهاست آماده گردیده شده برای کافران

هیزم گردانید کافران و منافقان و سنگها که حراره آن زیاده است آماده کرده شده است ... کافران

و مژده خوش برسان آنکسانی را که ایمان آوردند

گرویدند بخدا و رسول و قرآن و بجا آوردند کارهای نیکو را فرایض و واجبات مضمون ... باشد برای ایشان

در آخرت بوستانهایی که در آن همه نوع میوه ها است ... جاری درختان و منظرهای ... ایشان

علی ... که روزی داده شوند ... از آن میوه های گوناگون روزی ... گویند که این میوه

که داده خورانیده شده بودیم ما را پیش از این در دنیا و بیاورده شوند ... مانند میوه های دنیا باشد

و صورت اما در لذت ... بوستانهای بهشت ... پاکیزه ... خوش منظر

بهشتیان در آن بوستانها جاوید باشند

بدرستی که خدای ... از آنکه بیان نماید مثلی ...

و برای هر که ... پس اما آنکه ... قرآن کلام حق

پس یقین میدانند که آن ... پروردگار ایشان ... میگویند

که چه خیر خواست خدا ازین که گفت ... گمراه کرده اند بسیار ...

ایشان که حاضر اند پس چون آدم خبر داد فرشتگان را بنام ایشان و هرچه حاضر بود گفت خدا تعالی ایا نگفتم شما را که بتحقیق من

میدانم انچه پنهان و پوشیده است از چیزهای آسمان و زمین و میدانم انچه ظاهر میکنید شما از گفتار خود و انچه بودید پنهان است

میدانم انچه بدان خوض پنهان میداشتید یعنی این که ملایک خلافت ما نیم و از ما بهتری مخلوق نیست

[illegible]

وقتی که گفتیم و یاد کن آن را که گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید

آدم را سجده تعظیم و تحیت پس سجده کردند تمام فرشتگان مگر عزازیل که بود از جمله کافران یعنی از قوم جان بود

که کافر بودند با اینکه در علم الهی بود که کافر شود یعنی بماند در حقیقت این سجده تاویل دیگر هم میتوان کرد

در کلمه لآدم لام تعلیل است یعنی سجده کنید خدای را بجهت خلقت آدم و چون در نفس الامر اسم استعمال سجده بخصوص

معبود بر حق خدا است عبارت بسجده الی قیدو بود سجده را با اضافت سجود فرمود مراد ایشکه سجود الاعظم کنید

او را پس چرا شیطان باین معنی جبیاں ترا لغت خلقت بر نوشیر بطهر است دیگر باید والله اعلم پس تعظیم و تحیت

مقرر شد تعظیم و تحیت ذات خدای السجده پس سجده برای خدای سر تعظیم است سجده تعظیم نوعی عبادت است در معنی سجده

را امر سجده تعظیم شد پس سجده ربوبیت برای خدا بود و نیز تامل باید نمود که کافر شدن ابلیس از ابا از سجده خدا نیست استکبار

لکن استکبار است که خود را گرفتند بزرگ ابا از علم خدا است سخن این است که خدای تعالی هم فرمود و تسبیح از جمله

خبر فرموده ملایک را چگونه امر نماید دیگر باید دانست که مفسران را نظر تعلق ظرف از کلمه و از تعدیر کرده اند و خارج مقدم

ظرف متعلق بفعل فسجد و اسند تقدیم و تاخیر متعلق بفادی تعالی والله اعلم مسنون ابلیس را بعضی گفته اند

عربی نیست و برخی میگویند عربی است ماخوذ از ابلاس یعنی محرومی پس چون او از رحمت الهی محروم شد ابلیس شد

کلمه غیر منصرف است و در حقیقت او از اختلاف است آیا از قوم ملایکه است یا از قوم جن چرا که آیات قرآن شهید بر آنها

دلالت میکند و توفیق میان هر دو بدین طریق است که صنفی از ملایکه بودند که توالد و تناسل در ایشان بود و موسوم

بجن بودند و بر روی زمین می بودند ابلیس از ایشان است اسم او عزازیل بود و قبل از ابا از سجده حاکم

کافر نبود و حق تعالی بعد از ان هر آن صنف غضب کرد و ملائکه او را بر آسمان بر دو بسبب عبادت

و علم مقرب درگاه الهی بود پس قبیله نا فرمانی کرد کافر شد چنانچه لفظ فسق موید این تاویل و در این صورت کان

ویادکن ای رسول که چون گفت پروردگار

تو و فرشتگان را که من میگذارم در زمین نایبی برای خود یعنی صلاح کار عالم و عالمیان و اجرای احکام من گفتند آن فرشتگان از روی تعجب

آیا میگذاری برای صلاح کار عالم و تعمیر زمین می آفرینی کسی را که فساد کند در زمین و بریزد خون ناحق و نافرمانی تو کند در حال اینکه ما ترا پاکی یاد میکنیم

تسبیح با شکر است احتمال دارد که فرشتگان این صفات بنی آدم را از لوح محفوظ خوانده بودند یا پاکی طینت و عصمت را مخصوص

خود میدانستند ازینجهت چنین گفتند ملائکه جمع ملک است و لفظ ملک مشتق از الوکه که بمعنی رسالت است چرا که واسطه اند

در رسانیدن حکم با نبیاء همه از جانب الهی فرستاده میشوند بر روی زمین برای اجرای احکام پس فرشتگان چنین گفتند خدای تعالی

گفت با نها که من میدانم آنچه شما نمیدانید تسبیح و تقدیس در لغت بمعنی دور داشتن و پاک داشتن نفس خود است از گناه

همین حمد و ثنای او ازینجهت تسبیح و تقدیس گویند

وخدا آموخت آدم را بعد از آن که او را از گل آفرید نامهای مخلوقات همه از اعلی و ادنی همه را بقدرت خود پس بفرشتگان و گفت با نها خبر دهید مرا بنامهای اینها

چیست تا بدانید که نمیدانید اگر هستید راستگویان که میبایستید در سخن آدم را لایق خلافت نیست لفظ خلیفه بمعنی نایب است میتواند بود

ازینجهت که حکم او در اینجا است الا بحکم خدا برای تدبیر کار عالم و عالمیان و اجرای احکام آفریدگار جهان بوجه صحیح را

تسمیه حضرت ابو البشر بلفظ آدم اینست که حق تعالی از ادیم زمین یعنی تمام آن قبضه خاک از هر جا بقبضه قدرت خویش بر داشته

خمیر آدم را ساخت و بنابرین هر صنفی بر رنگی میباشند یعنی روی زمین ظاهر ساختن است

بعد از آن فرشتگان جهل خود را دانستند گفتند بطریق عذر خواهی ذات تو دور است از همه ناسزا و عیبها ما را هیچ دانائی نیست مگر آنچه تو آموختی ما را بدرستی

که توئی بسیار دانا بهر کار و صواب کار

گفت ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای

ما دیگر بار فرو روید از آسمان همه شما یعنی آدم و حوا و فرزندان ایشان که در علم الهی موجود بودند پس چون بیاید شما را از
نزدیک من هدایتی و بیانی بفرستادن کتابها و پیغمبران هر که متابعت کند هدایت مرا و بیان مرا پس هیچ ترسی نیست برایشان
و نه ایشان اندوهگین باشند

و آنکه نگرویدند و دروغ داشتند علامتها و دلیلهای وحدانیت ذات ما را ایشان
قوم همنشین آتش اند و در آن همیشه خواهند بود لفظ ما برای ذات حق از روی تعظیم است

ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که از روی فضل و کرم خود انعام کردم بر شما یعنی بر پدران شما که
نجات و ... شما یا ایشان است پس گویا انعام بر شما است و وفا کنید به پیمان من که در شأن پیغمبر با شما بسته ام در توریت تا من
وفا کنم بعهد خود یعنی اجر وفای عهد شما رسانم و از من بترسید در شکستن عهد قرائه لفظ اسرائیل بچندین وجه است اما فصیح تر و
صحیح تر بعد الف یک همزه و یک یا است

و ایمان بیارید بآنچه فرو فرستادیم از قرآن
و حال آنکه قرآن راست دارنده است مر آنچیز را که با شماست یعنی توریت و مباشید اول و سر کرده کافر گردندگان بقرآن ...
آیات کتاب مرا که توریت است بچیز اندک دنیوی و از من بترسید سبب نزول این آیت آن بود که علمای یهود ... از مشرکان
... گرفتند و احکام توریت را موافق مطلب ایشان بیان مینمودند

و میامیزید سخن راست را بدروغ که در توریت است از رسالت و نبوت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم یعنی سخنان ناحق باطل که از طرف خود میگویید و میپوشانید حق را و شما میدانید که محمد صلی الله علیه و سلم
همان پیغمبر است که در توریت فرستادن او را وعده کرده بودیم

و برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز کنید با جماعت نماز گزاران

بیشتر است
آیا میفرمایید مردم را به نیکوئی کردن و فراموش میکنید خود را یعنی نیکوئی نمیکنید و حال آنکه میخوانید شما توریت
را آیا جز از عقل خود در نمی یابید این عمل را و مرا ... از آنکه خود نیکوئی نمیکنید است که ایمان نمی آرید به محمد صلی الله علیه و سلم

بجای خار باشد چنانکه کان من المغرقین ابا سر باز زدن است از امر و تکبر داشتن خود را برتر از غیر

و گفتیم از روی فضل و کرم که ای آدم مسکون باش تو و جفت تو حوا در بهشت و بخورید هر دو از خوردنیهای بهشت بسیار چنانکه خواهید از منازل و مراتب بهشت و نزدیک مروید [illegible] درخت را و اگر نزدیک آن بروید یعنی بخورید از آن پس خواهید بود از جمله ستمکاران بر نفس خود بسبب غافل شدن از نهی نیز نهی که فرموده ایم و در حقیقت آن درخت اختلاف است درخت انگور بود یا انجیر یا گندم و اصح و اصح گندم است و بیک روایت درخت کافور بود از ابن عباس مرویست که بهشت هفت است جنت فردوس و جنت عدن و جنت نعیم و دار الخلد و جنت المأوی و دار السلام و علیون و در هر یک از این هفت درجات و مراتب است

پس بلغزانید از راه صواب بیرون کرد آدم و حوا را شیطان که معروف به ابلیس است بسبب اغوای او سبب بیرون کردن شد و در آمدن شیطان در بهشت بحیله طاوس و مار بود که دو فرشته بودند دربانان بهشت و گفتیم فرود آیید از بهشت به دنیا یعنی ابلیس و مار و طاوس و آدم و حوا و هر یک با دیگری دشمن باشند و شما را است در زمین موضع قرار و منفعت تا هنگام رسیدن موت

پس فرا گرفت آدم از پروردگار خود سخنی چند یعنی بار الهی و بعضی گفته اند که گناه خود را بپوشانید پس توبه او را پذیرفت خدای تعالی بدرستی که خدا توبه دهنده و قبول کننده توبه بندگان و مهربان بر ایشان است در آن کلمات که آدم گفت و توبه اش پذیرا یافت اختلاف است بعضی گفته اند این بود ربنا ظلمنا انفسنا الآیه و بعضی گفته اند تسبیحات اربعه بود و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آدم بر عرش مجید مرقوم دید محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین صلی الله علیهم پس آن فرشتگان پرسید که این کلمات چیست یا از جناب الهی مسئلت نمود که آگاه گرداند جواب شنید که این نامها نزد ما بهترین کلمات است و شفاعت جستن بدین اسما مقبول است پس چون گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که بخشی گناه مرا بخشید جرم آدم علیه السلام و نهصد و سی سال بود که از قاریان بسند تو اهل خدای آدم را در این آیه منصوب است و کلمات را برفع و تنوین [illegible]

گفتیم

برسند لفظ زمان فرمود اگر لفظ حیران معروف باشد پس همان کلام سال الاهیم شما تشکر کنید باید دانست
که این معنی مصیبت و نعمت هر دو آمده است پس می‌توان گفت که اینجا معنی نعمت باشد و لکن اشاره بر هر دو میدان است چنانچه
استادان ما به هر دو کار نموده اند معنی است

و یاد کنید آنرا که شکافتیم دریای قلزم را بسبب شما پس خلاص کردیم شما را و غرق کردیم در آن فرعون را با لشکر او و شما
نظر میکردید یعنی قوم شما که در آن زمانه بودند میدیدند باید دانست که اینجا نجات دادن بر دو وجه است یکی آنکه بنی اسرائیل
از شکافته شدن دریا نجات یافتند دوم آنکه از غرق شدن فرعون و اتباع او نجات یافتند
چون شکافته شد دریا بدوازده کوچه بعدد دوازده قبیله بنی اسرائیل بعض قاریان فرقنا بتشدید خوانده
اند یعنی دریا را بسیار کوچه کردیم

و یاد کنید وقتی را که وعده دادیم موسی پیغمبر را برای دادن کتاب توریه و وعده دادیم موسی را چهل شب تا آید
از جانب طور بعد از چهل شبانه روز پس فرا گرفتید شما یعنی قوم بنی اسرائیل گوساله را خدای خود از پس رفتن موسی بطور و شما ستمکاران بودید
بر نفس خود یعنی ناحق را در جای حق قرار دادید بعضی قاریان وعدنا خوانده اند در این صورت همان وعده حق تعالی باشد
و بجای اتخذتم اخذتم هم خوانده اند پس بخشیدیم و درگذرانیدیم
از شما این گوساله پرستی را بعد از آن تا شما توبه کردید و گذشتیم تا آنکه شاید شما شکر بجای آرید

و یاد کنید آنرا که دادیم موسی را کتاب توریه و فرق کننده میان حق و باطل یعنی عبارت از عصا و ید بیضا تا شاید
شما از آنها راه راست یابید که شناختن خدا است در اینجا فرقان هر چیزی را فرق کننده و اینجا میتواند بود که مراد همان توریه باشد
و راه راست اطاعت محمد صلی الله علیه و سلم که در کتاب توریه امر بآن هست

و یاد کنید آنرا که موسی گفت قوم خود را ای قوم من بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خود
بفرا گرفتن گوساله را بخدائی پس بازگشت کنید بخدا تعالی آفریننده خود پس توبه این طور کنید که بکشید
آنانکه گوساله پرستی کرده اند و این کشته شدن بهتر است برای شما از زندگانی در نزد آفریننده شما

و یاری خواهید به شکیبائی

که در باز داشتن نفس خود از منهیات یا مراد از صبر روزه باشد یعنی یاری خواهید از خدای تعالی به سبب روزه داشتن
و نماز گزاردن و بدرستی که روزه و نماز دشوار و گران است مگر بر آنها که نفس خود را خوار و بی‌مقدار داشته‌اند
در اطاعت و عبادت خدا از سبب نزول آیه این بود که دولتمندان یهود بنا بر حب جاه و ریاست متابعت حضرت نمی‌کردند
و می‌ترسیدند که اگر متابعت کنند خللی در حکومت و ریاست ایشان شود بفحوای آیه کریمه دلالة بر آن کرد که اگر متابعت
کنید زر و الصبر و طاعات خدای یاری می‌کنند و زیاده میسازد جاه و مال شما را

این خاشعان آنکسانند که یقین میدانند که ایشان پروردگار

ایشان خواهند رسید و بازگشت خواهند کرد بجهة جز الفاظ ظن در کلام عربان فصیح بمعنی یقین هم آمده است

تفسیر آیه اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین یعنی برتری دادم شما را بر عالمیان که در روزگار بودند

و بترسید از روزی که در آن روز هیچ کس کاری نکند و نتواند کرد هیچ موری از نفس کافر
از نفس دیگری لا یقبل منها شفاعة ... و اگر فدیه نشود از آن نفس کافر فدیه و نباشند کافران و مخالفان
یاری داده شده یعنی ایشان را یاری نتواند کرد در رهانیدن از عذاب بعضی ... بها خوانده‌اند و اکثر بیا

و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم اجداد شما را از تابعان فرعون که می‌چشانیدند شما را
سخت‌ترین عذابها یکشتند پسران شما را در طفولیت از بیم سخن منجمان که گفته بودند در قوم بنی اسرائیل امسال پسری متولد
خواهد شد که هلاک فرعون و زوال ملک او در دست او باشد و زنده می‌گذاشتند دختران شما را برای خدمت خود و درین کج
کردن پسران و خدمت ... بردختران محنتی و ابتلای بود شما را از قوم شما را از جانب پروردگار شما بزرگ و سخت
از رفتاریان معتبر که چون بعمل شده‌اند خواهند ... پسران دختران ... و زنان فرمودند ... مراد از پسران طفلانند
که متولد می‌شدند و اهل فرعون همان وقت می‌کشتند و چون دختران را زنده میگذاشتند بجهة خدمت ...

در برابر جا خواهید کوارنده و بسیار در آیید از دروازه یافته که نماز بکنید بطرف آن سجده کنان از کجا یافتن از
و بگویید حطة یعنی بیفکن از ما گناهان ما را این کلمه بجای استغفر الله بوده پس امر شد چنین بگوئید تا بیامرزیم شما را
و بخشیم خطاهای شما را بسبب دعا و سجده شما و عنقریب زیاده میکنیم نیکوکاران را یعنی صوابهاء ایشان را که اطاعت حکم ما کنند
و بسبب امتثال حکم احسان بر نفس خویش نمایند قراة نغفر لکم بنون اصح است و بیا و تا هم بضم مجهول جایز است و خطایاکم را
بعضی قاریان خطیئاتکم خوانده اند
پس بدل کردند از روی استهزا آنانکه ستم کردند بر خود این کلمه حطة را بحنطة که معنی گندم است پس
فرو فرستادیم بر آنانکه ستم بر خود کردند عذاب را در دنیا از آسمان که آن طاعون بود و در یک ساعت هفتاد هزار کس مردند و بعضی
بیست و چهار هزار و این عذاب بالای بیرون رفتن از حکم خدا بود
منه اثنتا عشرة عینا قد علم
و یاد کنید ای بنی اسرائیل اکه چون موسی علیه السلام آب طلب کرد از ما برای قوم خود و تشنگی
از خوردن من و سلوی تشنه شده در تیه پس گفتیم ما موسی را که بزن بعصای خود سنگ معین را پس شکافته شد و جاری
شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد قبایل بنی اسرائیل بدرستی که دانست هر یک از آدمیان از جمله آن قبایل آبخور خود را
و گفتیم بخورید من و سلوی و بیاشامید این آب را از جمله روزی که خدا تعالی شما را داده است بغیر محنت در پیدا کردن آن و از
حد و حساب بلند نشوید در زمین در حالتی که تباه کاران باشید منقول است که موسی علیه السلام دعا کرد باین کلمه که الهی بحق محمد و آل محمد
آب داده این بنده های خود را و سنگی که بالای عصا زدن باو نمود شد از بهشت آمده بود قراءة عشرة بسکون شین
و فتح آن و کسر آن هر سه جایز است
و یاد آورید آن زمان را که گفتید ای بنی اسرائیل
ای موسی هرگز صبر نتوانیم کرد بر یک خوردنی دایم من و سلوی باشد یعنی هر روز همین است پس بخوان پروردگار خود را از و

مردان این حکم گوساله پرستان بصحرا رفتند و شمشیر آلوده در آمدند سر در پیش افکندند و گفتند بیگناه برادر رو سرا داور موسی با والدین برادر درد

با شمشیر برهنه آمد هفتاد هزار کس از گوساله پرستان را بقتل آوردند تا برین حق تعالی میفرماید چون توبه قبول کرد

را تو به شما را بپذیرفت بدرستیکه خدا است پذیرنده توبه عاصیان و بخشنده ایشان قرات لفظ باری بیاء و همزه

باری بمعنی امتیاز دهنده [illegible] و از صورتی بصورتی [illegible]

و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنگاه که گفتند مهتران قوم موسی با او بطور رفته بودند [illegible]

علاوه الهی و انبیاء هفتاد تن بودند گفتند ای موسی ما نخواهیم گروید بتو تا خدا را نه بینیم آشکارا پس فرا گرفت انبیا را بجهة

این گستاخی که کردند آتشی که افتاد از آسمان بهیبت تمام و بنی اسرائیل میدیدند آن آتش را منقول است که

واقعه موسی علیه السلام گفت خداوندا بزرگان قوم اینها مردند بصاعقه پس من بقوم چه جواب خواهم داد حق تعالی بار زنده

[illegible] آن هفتاد تن را که بجهة میفرماید

پس برانگیختیم و زنده کردیم شما را از پس مرگ شما تا شاید که شما شکر کنید الله را بازای آن

[illegible]

و سایه کردن ساختیم بر سر شما ابر را تا بسوزد بعد

در آفتاب وقتی که در تیه سرگردان بودید و فرو فرستادیم در آن تیه برای خورد شما ترنجبین و مرغ بریان و گفتیم بنی اسرائیل

که بخورید از چیزهای پاکیزه که روزی کرده ایم شما را و نگاه ندارید برای فردا و اعتماد بر رزاقیت حق داشته باشید فردا

دیگر میرسد چیز ایشان [illegible] که بود اسستند و آن از ماندن متغیر و فاسد شد از بجهة متغیر باید که ما ستم بر ایشان نکردیم

بلکه ایشان خود بر نفسهای خود ستم کردند تا فرمانی میکردند و طعام خود را ضایع و فاسد ساختند من چیزی بود مثل ترنجبین سلوی

مرغی بود که کبوتر کوچکتر و از گنجشک بزرگتر از نوع بلدرچین بحد و شمار می آمدند و بر شاخهای درختان می نشستند چون ترنج

و بلبل آهنگ نوا از طرب آن نسیم و نهار فرح خیزد انبیا میرسید فی الحال باد گرم بر ایشان می وزیدی پر و بال میریخت و بریان شده

می افتادند استخوان ها ایشان بود و نه در جوف آلودگی [illegible]

[illegible] و یاد آورید چون گفتیم

شما را که در آیید درین ده یعنی بیت المقدس یا موضع اریحا و این حاکم العبد الرحلامی الیشان از ده بود پس بخورید ازو طعامها

آنکه ازین پس و دریای عظیم الیسن بحکم الهی بودلاس تا گریز نتوانند فرمود خدای تعالی که بگیرید آنچه دادیم شما را از احکام توریه بازاده قبول

کرده بجد و جهد تمام و یاد کنید آنچه در توریه است تا شاید هم بپرهیزید شما از ناشایست

[illegible] پس برگردانیدید شما بعد از حکم و پیمان

خود را بسته بودید پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای بر شما و بخشش العام او البته می بودید شما از جمله زیانکاران

[illegible] و هر اینه تحقیق

دانسته اید شما آنان را که در گذشتند از فرمان ما از زمره بنی اسرائیل در زمان داود علیه السلام در حکم روز شنبه

از شکار کردن ماهی که نهی کرده بودیم ایشان را خلاف حکم ما کردند بحیله ماهی میگرفتند بدین طریق که روز شنبه حوضها میکندند

که ماهی در آن گرفتار میماند و روز یکشنبه شکار میکردند پس گفتیم با ایشان که در جزای این حیله باشید شما بوزینگان

خوار شوید یعنی بحکم و قدرت ما آن گروه مسخ شدند بصورت میمون در آن صورت سه روز زنده بودند [illegible]

[illegible] پس ساختیم این عقوبت را

عبرت از برای آنانکه بودند و بر دیدند یعنی در زمان ایشان و مر آنانکه آیند بعد از ایشان و این قصه را

شنیده پند گیرند و همچنین پند و آگاهی دهنده باشد این واقعه مر پرهیزگاران را از قوم او بر امت

[illegible]

[illegible] و یاد کنید از مثل را که گفت موسی علیه السلام گروه خود را چه بدرستی که خدای تعالی میفرماید

شما را این که ذبح کنید گاوی را گفتند آن گروه مر موسی را که آیا تو ما را فرا میگیری باستهزا یعنی سخریه میکنی با ما موسی گفت

پناه می برم بخدا از این که باشم از جمله نادانان زیرا که سخریه کار نادانان است [illegible] در اصطلاح [illegible]

گویند ماجرا چنین بود که عامیل نام شخصی را کشته یافتند و کشنده معلوم نبود از حضرت موسی علیه السلام پرسیدند

تا بمعجزه نبوت بگوید که قاتل او کیست موسی علیه السلام وحی الهی گفت که گاوی بکشید تا پاره از آن بر مقتول بزنیم و او زنده

شده کشنده خود را نشان دهد چون این سخن از عقل ایشان بعید بود گفتند ما را ریشخند میکنی

[illegible]

[illegible] گفتند قوم موسی علیه السلام بخوان خدای خود را و سوال کن از وی برای ما تا بیان کند برای ما که آن

در خواست کیرح بیرون آورد از برای ما از ان چیزی که اثر امیروید از زمین از قسم سبزیها و خیار و سیر و عدس و پیاز گفت

خدا تعالی آیا بدل میکنید آن چیزی را که فروتر است بآن چیزی که بهتر و بهتر است این کلام بطریق سوال است در مقام جواب

یعنی اگر راضی به بدل کردن هستید آن را که نخواهید سید بیم و پیاز مین و سلوی نخواهیم دارد چنانکه همزه استفهام مؤید این

معنی است که آن قوم بعد و کثرت طعام خود استغنی تبدیل و اراده تبدیل از جانب حق تعالی شد پس کسی نگوید که جواب مطابق

سوال نیست پس معنی چو خدا تعالی که فرود آید از قریه بیت المقدس در شهری از شهرها که در ان شهر از برای شما است آن چیزی که خواسته

آید یعنی دیگر هیچ خیر از این کلمه فان لکم ما سألتم صریح شد که استفهام برای آنست اگر تبدیل را قبول دارید آنچه خواسته اید

سید بیم و چون استفهام متضمن معنی شرط است ظاهر شد که هم جواب است و هم سوال دیگر و این بکمال فصاحت و بلاغت است و زده

شد بر ایشان مذلت ... بسبب کفران نعمت و عدم رضا بقضا ... بر ایشان ... و برگشتند بخشمی

از خدای تعالی و این مغضوب شدن بجهت آن بود که ایشان ایمان نمی آوردند به آیات ... و میکشتند

پیغمبران را مثل یحیی و زکریا و شعیا علیهم السلام را کشتند بناحق اگرچه فی الواقع قتل انبیا ناحق بود لیکن مراد آنست که بدانست

ایشان هم ناحق بود ... و قتل انبیا ... آن بود که عاصی بودند از حکم خدا و بیرون رونده بودند از حد فرمان برداری

... در اصل ... مقابل ... بود ... پس اینجا ... شد بسبب فرمان ... و ... مقابل شدن

خدا ... اند و ضمیر در الذی ... و جمع ... امده

... اما آنکه بمحض اقرار زبانی

ایمان آوردند و در واقع مؤمن ... از آنکه ... و ستاره ... و فرشته ... اند هر که ایمان آورد بخدا تعالی

با خلاص تمام و بروز قیامت و عمل شایسته کند پس ایشان را است مزد کار ایشان نزد پروردگار ایشان و ترس نباشد

بر ایشان ... در روز ... و نه ایشان ... باشند قراءة ... بی همزه جایز است — وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

و یاد کنید آن زمان را که گرفتیم از شما عهد ای بنی اسرائیل که در زمان موسی بودید بیان شمار از برای متابعت موسی و برداشتیم بر بالای

سر شما کوه طور را اما ... انداختن آن کوه بر سر شما پیمان بستند که متابعت احکام توریة کنید و ... بدان ...

[illegible] ابتدای این قصه کشتن عامیل است میفرماید یاد کنید آنرا که کشتید یکی را [illegible]

[illegible] در کشتن او [illegible] و خدا بیرون آورنده است آنچه را پنهان میکنید

فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون

پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته را بپارهٔ از آن گاو منقول است که [illegible] دم گاو مذبوح را بر عامیل مقتول زدند

زنده شد و خون از گردن او میریخت نام قاتلان خود را گفت و آنها [illegible] برادرزادهٔ او بودند بطمع مال

او را بصحرا برده کشتند و بعد از نام بردن قاتلان افتاد و مرد [illegible] همچنین زنده میکند خدای تعالی

مردگان را و مینماید [illegible] قدرت خود را تا شاید شما دریابید [illegible]

[illegible] در حکم کشتن گاو و حکمت و مصلحت این بود که بنی اسرائیل [illegible]

که گاو [illegible] و حل مشکل ایشان [illegible] آن داشته

نه زراعت [illegible] این باب [illegible] گاو [illegible] مقتول زدند اختلاف است بعضی گفته اند زبان [illegible]

لطیف [illegible] زبان گاو [illegible] بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] مفهوم فقلنا اضربوه [illegible] مناسبت [illegible]

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة [illegible]

[illegible]

بعد از آن سخت شد دلهای شما ای یهودان با وجود آنکه قدرتهای خدا دیدید پس دلهای شما مانند سنگ است

یا سخت تر از سنگ [illegible] بعضی از سنگهای [illegible] جویها از آن روان میشود و بعضی از آن سنگها شکافته

میشود پس بیرون می آید از آن آب و بتحقیق بعضی از سنگهای [illegible] از بلندی به پستی می افتد از ترس خدای تعالی

[illegible] ترس خدا در سنگ است [illegible] و خدا بیخبر از آنچه شما بعمل می آرید این وعید است [illegible]

میکنید از خدا [illegible] بعضی [illegible] و بعضی [illegible]

وقد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه [illegible] خطاب بمسلمانان است

رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] مسلمانان است [illegible] آیا طمع کرده اید شما که یهودان تصدیق نمایند شما را

گاوی که حکم بذبح آن فرموده است چه صفت دارد و سال او چند است موسی گفت پدرستی که میفرماید خدا که آن گاو نه پیر است چنانکه از کار

و نه جوان نارسیده بلکه میانه است در پیری و جوانی پس بعمل آرید آنچه مامور بان شده اید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده

چون بنی اسرائیل بر خود سخت گرفتند در تشخیص بقره خدا نیز بر ایشان سخت گرفت در صفات بقره و الا هر گاوی که می کشتند بس بود سوال

مشغول می بود مولف مجمع البیان میگوید که بقره اسم گاو ماده است و نام نر این نوع ثور است چنانچه در نوع شتر جمل نر است و ناقه ماده پس باید

صورت باید که مراد اینجا گاو ماده باشد لیکن این سخن اصلی ندارد زیرا که در قرآن مجید آمده من البقر اثنین و مراد نر و ماده هر دو است

و البقر در لغت بمعنی شکافتن زمین است و باین مناسبت گاو موسوم ببقر شده پس مخصوص بماده چرا باشد دیگر تا درین آیت کلمه وحده است

و در آیه الحق بغیر تا واقع شده تا مشتبه بتانیث نشود

باز گفتند بنی اسرائیل بموسی که بخوان پروردگار خود را

تا بیان نماید و ظاهر سازد که چیست رنگ آن گاو موسی گفت خدا میفرماید که رنگ آن گاو زرد است و در خشندگی بنهایت زردی

شبیه و شادمان می سازد بینندگان را رنگی که دارد

دیگر گفتند ای موسی بخوان پروردگار خود را

بیان نماید و آشکار کند بر ما که آن گاو چطور گاو است چرنده صحرا یا کننده زمین یا آب کش بدرستی که گاو میانه

سال زرد رنگ بسیار می باشد در این صورت بر ما مشتبه شده و ما اگر خدا خواهد راه یافتگان میشویم

گفت موسی که میفرماید خدا تعالی که آن گاو نیست رام شده

و مطیع گشته که بشوراند زمین را و نه گاو آب کش است که آب بزراعت باز دارد سالم است از همه کارها و بطور خود

چرا میکند و راعی است و در رنگ تمام بدن او هیچ رنگ دیگر نیست حتی شاخ و سم همه زرد است چون بنی اسرائیل

اینچنین نشانهای عجیب شنیدند گفتند الحال که این صفتها بیان کردی ای موسی آوردی راستی پس جستند گاو را

و یافتند و خریدند از مالکش و ذبح کردند منقول است که نام آن گاو مذبوح بود و مالکش جوانی بود خدا پرست

متقی و قیمت آن گاو چنین مقرر شد که پوست او را پر از زر کرده بمالک دادند و نمیخواستند که این کار کنند

گران بهائی گاو آخر بتاکید حضرت موسی کردند و ذبحوها و ما کادوا یفعلون

رسوخ گرفتن اثر عصیان قوم خود چنین نوشته اند که خاتم الانبیاء ... در دوزخ جاوید خواهند بود و در تورات چنین ...

واکثر قوم الیهود با این حجت ایمان نیاوردند پس ... بر آن ... بعضی از ایشان ... و ...

و بار دیگر بجهت آنکه ... چیزی که ... میکنند برشوت وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ

إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

وگفتند یهود آنکه ما را نخواهد دریافت آتش دوزخ مگر چند روز شمرده یعنی چهل روز بعدد ایامی که گوساله پرستی کرده ایم بگو

ای رسول با ایشان که آیا شما عهد و پیمانی از خدا گرفته اید که بعد چند روز شما را عذاب نکنند و اگر با شما اینچنین عهد و پیمانی بسته

بود ... حق تعالی عهد و وعده خود را بلکه شما افترا میکنند و سخن ... می بندید بر خدا آنچه نمیدانید

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

چنانکه یهودان دانسته اند و میگویند نیست بلکه هر کس که کسب کند دشمن رسول ... فرا گیرد دور او را گناه یعنی غرق گناه و معصیت شود

و در همان حالت بمیرد پس این طور مردم اهل دوزخ اند در آتش خواهند بود همیشه که هرگز نجات نیابند بعضی قاریان خطیئته

بصیغه جمع خوانده اند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

و آنانکه ایمان آوردند یعنی صدق و اخلاص آوردند و عمل نیکو یعنی موافق فرموده رسول کردند اهل بهشت اند همان مردم در بهشت

خواهند بود که هرگز بر نیایند ... اهل ایمان باین آیه کریمه قوی گشت اهل ... نخواهند بود زیرا که کلمه احاطت

بدین معنی است که بهمه وجوه گناه فرا گیرد بنحوی که شامل جمیع احوال و افعال او باشد و این حالت ... کافر و منافق است

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ

وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ

إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که فرا گرفتیم از آبا و اجداد شما که در زمان ... بودند

عهد و پیمان که نپرستند مگر خدا را که سزاوار پرستش است و نیکوئی کنند با پدر و مادر و با خویشان خود و با یتیمان و بیچارگان

و بگوئید از برای همه مردمان سخنی که نیک باشد ... امر معروف و نهی منکر که فی الواقع سخن نیک همان است ...

بطریق نیک سخن با مردمان گوئید نه بوجهی که مخاطب را ناخوش آید و نماز را در وقت بگذارید و زکوة بدهید ...

مقرر است پس روی بگردانیدید بعد از این پیمان و برگشتید از عهد مگر اندکی از قوم شما که برنگشتند و حال آنکه شما ... کرده اند

خبر است که دانند در انچه میگویند از حقیقت دین اسلام و حال انکه بودند در زمان گذشته قومی از ایشان که می شنیدند خود سخن خدای را پس از ان تحریف میکردند سخن الله را بعد از آن که فهمیدند و میدانستند این یهود هر وقتی مراجعه نزد

میانجی سخن خدای با موسی طور لیس می دانستند آن سخن الله بعد از آن که فهمیدند تحریف کردند این یهود و وقتی مراجعه

جماعت خود کردند گفتند ما شنیدیم خدا چنین گفت لیکن در آخر فرمود که اگر قوت و استطاعت ندارید باشد هر این احکام را

تحمل آرید ملکید در صورت ایشان خود هم میدانند که افترا و سخن سازی میکنند پس با چگونه طمع و توقع را ایشان

دارید [illegible]

[illegible] و وقتی هم ملاقات

میکنند یهودان با مالک ایمان آورده اند برسول صلی الله علیه و سلم و قرآن میگویند هم ما نیز ایمان آورده ایم و در گاه خلوت میکنند

با بزرگان قوم خود آن بزرگان جماعت ایشان میگویند با ایشان که آیا شما خبر میدهید آنچه میگویند با اصحاب محمد صلی الله علیه

و سلم از انچه خدا ابواب دانش بر شما گشوده یعنی در توریة خوانده اید با اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بیان کنید بگمان شما تا

بحث و حجت میکنند و سندی دارند و در قیامت همین سخنان توریة را حجت ساخته در رد عقاید شما در محشر بشما خواهند گفت

که میدانستید و در توریة خوانده بودید هم که محمد رسول خدا است و ایمان با او نیاوردید آیا عقل ندارید این ملامت بر زبان عوام

حجت یا نباید داد و اسرار در میان نباید نهاد [illegible]

آیا نمیدانند یهودان این را بتحقیق خدا میداند انچه پنهان میدارند و آنچه آشکار میکنند یعنی دشمنی با رسول هم در دل دارند

پنهان میسازند و دوستی هم ندارند لکن از روی نفاق ظاهر میسازند [illegible]

[illegible]

[illegible] و بعضی از یهودان مردمی اند هم خواندن

و نوشتن نمیدانند و توریة نخوانده اند و نمیدانند هم در آن چه مرقوم است مگر انچه موافق آرزوی ایشان باشد بعضی قاریان

لفظ امانی را الی اشد خوانده اند و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میبرند خلاف واقع و غیر نفس الامر حسب دلالت و جای هم در

دروغ موسوم بویل است برای ایشان که مینویسند احکام از جانب خود و میگویند هم در توریة انجیل است و این خلاف نمای و افترا

میکنند تا از خوبت بگیرند و طمع و سند با سخنان ساخته خود کلمات خدا را انجیل زیرک مال دنیوی است از آن که خدا هم در

توریة مسطور است هم پیغمبر آخر الزمان مردی خوش روی جعد موی گندم رنگ سیاه چشم میانه قد خواهد بود و علمای یهود برای

العذاب ولا هم ينصرون. این فرقه آنانند که خریده‌اند و بدل کرده‌اند زندگانی سهل حقیر دنیا را بنعمت بسیار جاوید آخرة

...سان وسبک کرده نخواهد شد از ایشان عذاب در دنیا و نه در آخرة لا در جزیه دادن و اسیر شدن و کشتن وانجا از آتش خلاص ویاری

داده نشود در هر دو سرای ولقد آتينا موسى الكتاب وقفينا من بعده بالرسل وآتينا عيسى

ابن مريم البينات وأيدناه بروح القدس أفكلما جاءكم رسول بما لا تهوى أنفسكم استكبرتم

ففريقا كذبتم وفريقا تقتلون بدرستی که ما دادیم موسی پیغمبر را توریة و از پی او در آوردیم بعد از موسی پیغمبران دیگر را

یعنی یوشع و داود و سلیمان والیاس و ذکریا و یحیی و دادیم عیسی پسر مریم را علامتهای روشن و معجزات آشکارا از احیای موتی

... کیون مرده و خبر دادن از امور غیبی و بینا ساختن کور مادرزاد و شفا دادن پیس و قوت دادیم او را بروح القدس

... آیا جبرئیل آیا هرگاه که آمد نزد شما فرستاده و آورد حکمی که موافق خواهش نفس شما و مطابق هوا و هوس شما

نبود اطاعت نکردید و سر باز زدید از قبول آن پس گروهی را از انبیا دروغگو گفتید یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و عیسی علیه السلام را

و جمعی را کشتید یعنی ذکریا و یحیی را ...

نیز قصد کرده بودند از حق تعالی محافظت ... فی الحقیقه ... عیسی را ...

که در زبان عربی ... مریم ... بعضی قاریان لفظ قدس را بسکون دال خوانده‌اند و اکثر بضم آن ...

... بمد الف بغیر تشدید یا خوانده است ...

وگفتند یهود ان که دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده ... سخن حق ... بلکه خدا ... ایشان را ...

... از رحمت بسبب ... حق پوشی ... اندکی از ایشان ... ایمان آوردند ... عبارت از ابن سلام و اصحاب

اوست لفظ غلف را بعضی قاریان بضم لام خوانند و دیگران همه بسکون لام

...

... وهنگامی که آمد ایشان را کتابی ... یعنی قرآن ... تصدیق

... ایشان یعنی توریة و مضمون آن که مشتمل بر توحید و نبوت و ... قبول نمودند ...

پیش از نزول قرآن ... هنگام ... فتح ...

که قرآن ... دعا و مناجات ایشان ... محمد ... وقتی که آمد ... رسول ... قرآن ...

[illegible] دربیه که درستان محمد صلی الله علیه وسلم واطاعت او صادر است بوشیده نماند مضمون این ایه اگرچه لطرق حکایت

است اما در معنی حکم باین است بر بعضی قاریان لا تعبدون بیا خوانده اند واکثر تا و حُسنا بفتح حا و سین هم بعضی قاریان خوانده

اند واکثر بضم حا و سکون سین [illegible]

[illegible] ویاد کنید انرا که گرفتیم پیمان گذشتگان قوم شما انکه مریزید

خون همدیگر را و جلای وطن مکنید همدیگر را بستم و عهد دیگر ایشان بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید و خلاص نمایید انرا پس اقرار کردید

بچنین پیمان یعنی گذشتگان شما اقرار کردند و شما که از آن قوم الحال موجود بید گواهید بر این اقرار و پیمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از آن شما همان کردهید چه پیمان را

شکسته میکشید همدیگر را و بیرون میکنید از جان و مان و هم پشت میشوید یعنی معاونت میکنید جماعتی را که از جمله قوم شما مغلوب شده اند

بکناه و ریا که روی از حق و حسابید دانسته که دو قبیله از یهودان خیبر در مدینه بودند یکی بنی قریظه و دیگر بنی نظیر و قریظه با قبیله

اوس متفق و معاون شدند در قتال و جدال با همدیگر و بنی نظیر با بنی خزرج که اینها یهودان هم بودند و بعد از غلبه

بر ایشان در خرابی منازل ایشان سعی میکردند و اسیری که بدست می‌آوردند آن را فدیه میدادند یعنی اسیر بگرفتند میکردند

پس حق تعالی میفرماید که این کارها بر شما حرام کرده است بجهه اینکه تخالف عهد و پیمان شما است آیا میکردید شما پاره از احکام توریه

که فدیه اسیر است و میکردید پاره دیگر که منع از قتل و اخراج است نیست جزا و مکافات کسی که چنین عهد شکنی کند و نافرمانی نماید از

قوم شما مگر خواری و رسوائی میرونید کانی در دنیا و در روز قیامت باز گردانیده شوند آن عهد شکنان بجانب سخت ترین عذاب که عذاب

دوزخ است و نیست خدا تعالی غافل از آنچه شما میکنید از شکستن عهد کلمه تردنیاهرون [illegible] بعضی بدو تا خوانده اند و اکثر بیک تا و بعضی

بغیر الف و تشدید یا نیز خوانده اند بیک تا و حرتا و محرم را بعضی بتشدید خوانده اند و تفادوهم را و اساری را بعضی الف خوانده اند

از جملهٔ اسری تفدوهم أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا [illegible]

نیاورده اید بقول ... قل ان کانت لکم الدار الآخرة ...

بگو ای محمد در جواب دعوای ایشان که میگویند بهشت غیر ما جای دیگران نخواهد بود اگر راستی میگویید پس

آرزو کنید مرگ خود را اگر راست میگویید ... و آرزو نکنند

یهودان هرگز مرگ خود را بسبب چیزیکه فرستاده است پیشتر از خود دستهای ایشان یعنی انکار سخن یهود در نعت محمد صلی الله

علیه و سلم بنام توریت نوشتن و خدای تعالی بسیار داناست بحال ستمکاران و دروغگویان

تحقیق می یابی تو ای رسول

یهودان را حریص ترین خلق بر زندگانی دنیا و از مردم دیگر که شرک آورده اند یعنی مجوس دوست میدارد هر یک از ایشان

که کاشکی عمر بکند هزار سال سوی یهودان که مجوس بعد بر سلام و تحیت چنین میکنند که عمر بکند هزار ساله باد و نیست آن ... دور کننده او

از ... باشد از عذاب و خدای تعالی بیناست بآنچه یهودان و مجوسان و غیر ایشان عمل می آرند

بگو ای رسول که هر کس دشمن باشد جبرئیل را بتحقیق که او فرود آورده است ... سکند

قرآن را بر دل تو بفرمان خدای تعالی در حالتی که قرآن تصدیق کننده است آن چیزی را که در پیش وی است مراد توریه

در توریت و قرآن نماینده است راه حق را و مژده دهنده است اهل ایمان را و در قرائت لفظ جبرئیل چهار وجه جایز است

بفتح جیم و راء و بعد از همزه با یاء دوم بفتحتین جبرئل چهارم بکسر جیم و راء بغیر همزه سبب نزول این آیت آنکه عبد الله بن صوریا

یهودی پرسید از حضرت رسول که قرآن را که می آرد نزد تو از جانب خدا حضرت فرمود که جبرئیل می آرد او گفت که ما دشمن

جبرئیل ایم چرا که غضب و بلا را بر قوم ما آورد اگر میکائیل قرآن را می آورد ما ایمان می آوردیم و در روایتی است که عمران

یهودی گفت ما جبرئیل را دشمنیم چرا که محمد صلی الله علیه و سلم را بر اسرار ما آگاه میکند

هر که باشد دشمن خدا و فرشتگان

او و پیغمبران او و جبرئیل و میکائیل پس بتحقیق خدای تعالی دشمن است کافران را یعنی ایشان مر و م کافرند و خدا دشمن ایشان است

و در قرائة لفظ میکائیل سه وجه جایز است با یا و همزه و بغیر همزه و بهمزه بدون یا

... ایشان کافر شدند بدو و ایمان نیاوردند پس دوری از رحمت خدا باد کافران را

بد چیزیست آنچه فروختند ایشان بآن چیز خود را و این فروختن یعنی
که کافر شوند بقرآن که خدا نازل کرد و از روی این رشک بردند که چرا فرستاد خدا از فضل و کرم خود این کتاب را بر هر کس که خواست
از بندگان خود یعنی بر محمد چرا نازل شد قرآن بر ما چرا نشد پس بازگشتند سزاوار غضب خدا و مستحق این شدند که غضب بالای
غضب پی در پی فرود آید بر ایشان زیرا که پی در پی کافر شدند اول بانکار نبوت عیسی و بعد از آن بانکار رسالت محمد صلی الله علیه و سلم
و مر کافران راست عذاب خوار کننده در دنیا و آخرة قراره منزل بشدید و غرق شدید هر دو جا برابرست

و چون گفته شود یهودان را که بگروید بآنچه خدا فرستاد است یعنی انجیل و قرآن گویند که ما ایمان میآریم بآنچه فرستاده شد بر ما یعنی توریة
و حال آنکه کافر میشوند بچیزی که بعد از توریة نازل شد و توریة چیز راست است مر نزول آن و راست نمود لیس فی الحقیقه بتوریة هم
کافر شده اند بگو ای رسول که پس چرا میکشتند پیغمبران خدا را پیش از این اگر شما بتوریة ایمان آورده بودید یعنی در توریة خود
نهی از کشتن انبیا بود

و تحقیق آمد بشما موسی با نشانهای درخشنده و معجزهای صحیح پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی بعد از رفتن او
بطور و شما ستمکار شدید که نهادید پرستش چیزی در غیر محل

و یاد کنید که چون گرفتیم پیمان از شما و بلند کردیم بر سر شما کوه را
تا اگر ایمان نیاورید بیندازیم آن کوه را بر سر شما و امر کردیم گفتیم فرا گیرید آنچه بشما داده ایم یعنی قبول کنید احکام توریة را بجد و جهد
و بشنوید در ربط بشنوید سخن ما را گفتند قوم شما باستکبار که شنیدیم و قبول نکردیم و در دل خود گفتند که قبول نکردیم و در آورده شد
در دلهای خود گوساله پرستی را بسبب کفری که داشتند بگو ای رسول که بد چیزیست آنچه شما را ایمان شما بتوریة بر آن امر میدارد
اگر شما ایمان بتوریة میداشتند توریة شما را چنین امر قبیحی دلالت نمیکرد که ایمان بمحمد و بقرآن نیاورید پس شما بتوریة هم ایمان

جری الا که فرو فرستاده بر دو فرشته در شهر بابل و نام آن دو فرشته هاروت و ماروت است در قصه هاروت و ... عوام الناس را
حکایتها است دور از کار که معتبر نیست و روایت صحیح این است که در شهر بابل ساحران پیدا شده بودند و چیزها بخلق
مینمودند و آنرا معجزه نام کرده دعوی نبوت میکردند و مردم را گمراه میساختند چرا که خلق حقیقت سحر را نمیدانستند
حق تعالی این دو فرشته را فرستاد که حقیقت سحر را بخلق بیاموزند تا مردم بدانند که مدعیان نبوت نبی نیستند و انبیا
اعجاز ... بلکه این علما السحر میکنند و برای الزام ایشان علمای سحر نمایند و معارضه کنند چنانکه کلمه ملائکه
شاهد و موید این معنی است که آن دو فرشته با فرمان خدا تعالی نازل شده و در شان ملائکه این سخن عوام میگویند که شراب
و قتل و زنا کردند جایز نیست چرا که در باب عصمت ایشان آیات صریح نازل شده چنانکه لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون دیگر آنکه بل عباد مکرمون و اینجا نیز معلوم میشود که نیاموختند آن دو فرشته هیچکس را جادو
تا آنکه نگفتند با وی پیش از یاد دادن سحر که جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از نزد خدا پس تو ساحر و کافر
مشو از آزمایش خلقیم یعنی معلوم شود که هر کس از ما سحر یاد میگیرد که چه نیت یاد میگیرد آیا بحجت الزام و ابطال
مدعیان نبوت یا بقصد اضرار خلق پس می آموزند بعضی مردم از آن دو فرشته جادوی که بسبب آن جدائی
می افکنند میان شوهر و زن و نیستند جادوگران ضرر رساننده بسبب جادوگری ایشان مگر بقضای الهی یعنی اگر در
تقدیر الهی باشد که ضرر با وی برسد میرسد و جادوگران را هیچ قدرت نیست در رسانیدن بخلق و می آموزند جادوی که بخلق ضرر
میرساند و نفع نمیرساند و تحقیق میدانستند یهودان آنچه را که اختیار کند جادوگری را نیست او را در آخرت هیچ بهره و بد چیز
آنچه فروختند با آن نفسهای خود را یعنی ساحری اختیار کردند و خود را بعذاب گرفتار کردند اگر میدانستند ایشان که بد است
زبان این سود را لفظ هاروت و ماروت باعتبار علمیه و عجمه غیر منصرف است و قبول اعراب نمیکنند ...
و صورت ... منصرف است و برفع خوانده میشود در قراءة لفظ لکن ... بتشدید و فتح نون
در بن وجه شیاطین ... خوانده میشود ... بتخفیف و کسر نون در بن صورت شیاطین برفع خوانده میشود ...
بعضی بکسر لام خوانده اند ولو انهم آمنوا و اتقوا لمثوبة من عند الله خیر
... و اگر این یهودان میگرویدند بمحمد صلی الله علیه وسلم و پرهیز میکردند از سحر جزای نیک می یافتند و جزای
نیک یافتن از نزد خدا تعالی بهتر است از رشوه که از کافران میگیرند اگر می بودند ایشان دانا یا بفهم

و بتحقیق فرستادیم بسوی تو علامتی های آشکار قوی یعنی عبارات قرآن و دیگر معجزات و کافر نشوند بآن نشانهای آشکار مگر بیرون رفتگان از فرمان خدا تعالی آیت در لغت معنی علامت گ در ان اعتبار و حجت است و بآن جدا شود راست از دروغ

آیا هرگاه که عهد کردند یهودان عهد کردنی انداختند آن عهد را گروهی از ایشان بلکه بسیاری از ایشان ایمان نمی آرند بتوریه یعنی احکام او را نمی آرند و از این عهد میثاق است که با انبیای سابق بسته بودند در آوردن به پیغمبر آخر الزمان پس عهد شکستند و انداختند آن میثاق را و مراد از لا یؤمنون ایمان نیاوردن بحضرت رسول با صلی الله علیه وسلم

و هنگامی که آمد بایشان فرستاده از نزد خدا تعالی یعنی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم باور دارنده چیزی را همراه ایشان است یعنی توریه انداختند جماعتی از آنکسان که عطا داده شده اند بتوریه یعنی علمای ایشان کتاب خدا را که توریه و قرآن است پس پشت خود گویا که ایشان نمیدانند که اینها کتاب خدا است و محمد رسول او است

و پیروی کردند این جماعت یهود چیزی را که میخواندند دیوان در زمان سلیمان علیه السلام حقیقت این است که دیوان کلمات سحر و شعبده بهم آمیخته می نوشتند و میخواندند حضرت سلیمان از این معنی آگاهی یافته آن نوشتها را در صندوقی کرده در زیر تخت خود مدفون ساخت تا باز بدست دیوان نیفتد بعد از فوت سلیمان دیوان آنرا از زیر زمین برآورده بمردم تعلیم میکردند و چنان وا می نمودند که پادشاهی سلیمان علیه السلام از اثر همین بود و یهودان پیروی این سخن کرده سلیمان را ساحر گفتند و چون ساحر کافر می باشد حق تعالی میفرماید که سلیمان هرگز کافر نشد و جادو نکرد و اما دیوان از زمان او کافر و ساحر شدند و می آموختند سحر را بمردم و یهود پیروی کردند

زمان موسی الزودر خواست کردند یکبار کتابی بیارید یک جا حکم دعا امیخواهید چنانچه موسی کتابی یکجا آورد و محمد

نیز یکجا بیاورد و مخالف ارادۀ خدا خواستن کوه و پرهیز اختیار کند کفر را بر ایمان پس تحقیق گم گشته ایمان راه

لفظ سوا اجر بعد الف معنی دالور است و برابر و میان سبب نزول آیه آنچه گفته شد و دیگر آنکه سوال دیدن ذات خدا را

طمع میکردند و بعضی درخواست مینمودند که صفات اطلاع کنند جمعی گفتند در خبر سبب آنکه این آیه پرسش میکردند باشم

دوست داشتند بسیاری از علمای یهود این را که اگر توانند بگردانند شما را بعد ایمان کافران بعد از آنکه گرویده اید یعنی میخواهید شما را به دین خود در آورند از روی حسد که از نزد نفس ایشان است

از پس آنکه روشن شد مر ایشان را آنچه در تورات است یعنی رسالت پیغمبر ما و حقیقت قرآن پس در گذرانید و باز دارید ای مومنان از قتال یهودان و روی بگردانید از ایشان تا زمانی که حکم فرماید خدای تعالی آنچه در اراده اوست یعنی قتال کردن و جزیه گرفتن بدرستی که خدا بر همه چیز بسیار توانا است یعنی انتقام خواهد کشید و در امید زوال نعمت است

و بپای دارید و درست بجا آرید نماز را و بدهید زکوة مال را و آنچه پیش

خود از دنیا بفرستید آخرت یعنی خود بفرستید بطریق خیرات و انفاق مرا بیابید آنرا نزد خدا اعنی نوشته در نامه اعمال

داخل نموده پس اجر و ثواب آنرا خواهید یافت بدرستی که خدای تعالی با آنچه شما میکنید بیناست

و گفتند یهود که هرگز در نیاید در بهشت مگر کسی که باشد یهودی یا نصاری این

محض آرزوهای باطل ایشان است بگو ای محمد بیارید حجت خود را بر این دعوی اگر شما راست گویانید

اینچنین نیست که ایشان میگویند بلکه هر کس تسلیم کرد تمام هستی خود را برای خدای تعالی

و او نیکوکار باشد در کردار و گفتار پس آنکس را است مزد او نزد آفریدگار او و هیچ ترس نباشد بر ایشان نه غمخوار باشند

... وقولوا انظرنا واسمعوا وللكافرين عذاب ...

اي انكساني كه گرويده ايد برسول خدا مگوييد لفظ راعنا برسول الله بلكه بگوييد انظرنا يعني بجانب ما بنگريد و بشنويد حكم خدا
بگوش هوش و قبول كنيد و مر كافران راست عذابي دردناك در آخرت سبب نزول اين آيه آنكه اكثر مومنان در مكالمه حضرت ميگفتند
راعنا يعني رعايت كن مارا يهودان بمناسبت اين كلمه راعنا گفتند و اين معني اراده داشتند اي چوپان ما

... ما يود الذين كفروا من اهل الكتاب ولا المشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم والله يختص برحمته من يشاء والله ذو الفضل العظيم

دوست ندارند
آنكه حق پوشيدند از اهل كتاب و نه مشركان اين را كه فرو فرستاده شود بر شما اي مومنان هيچ نيكوي از نزد پروردگار شما
و خدا مخصوص ميسازد بفيض و كرم خود هر را ميخواهد و خداست خداوند كرم و فيض بزرگ مراد از رحمه وجود مبارك حضرت رسالت
پناه صلى الله عليه وسلم و وحي قرآن اين هر دو فيض عظيم است

... ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها ...

و هر چه منسوخ ميكردانيم از آيات قرآن موافق مصلحت عالميان
و فراموش ميسازيم از دلهاي مومنان مي آريم بهتر از آن در عوض چنانچه حكم مقابله و مقاتله يك غازي
با ده تن از مشركان منسوخ شده بدو تن قرار يافت يا مي آريم حكمي ديگر مانند و برابر حكم منسوخ چنانكه بر گشتن قبله از جانب
بيت المقدس بكعبه آيا نميداني اي تو اي منكر از منسوخ شدن احكام و آيات اي معنى بلكه نسخ احكام دليل قدرت
الهيست نزول اين آيه يهودان ميگفتند هر روز خدا احكام سابق پشيمان شده ليكن از ان عجز است بعضي قاريان
لفظ ننسخ بالضم نون اول و كسر سين خوانده اند و كلمه ننسها بالفتح نون اول و فتح سين و همزه بعد از سين خوانده اند

... ان الله على كل شيء قدير ...

آيا نميداني اي محمد كه خداست آن خداوندي كه اوراست پادشاهي آسمانها و زمين يعني هر چه خواهد كند از حكم كردن و منسوخ ساختن
حكم و نيست شما را بغير از خدا هيچ دوستي و ياري و معني نسخ در لغت باطل كردن چيزي را و چيزي ديگر بجاي آن
آوردن و استفهامي كه اينجا از رسول شده براي اثبات است يعني تحقيق ميداني تو

... باز خطاب است يهودان را
آيا ميخواهيد كه درخواست كنيد از پيغمبر شما يعني حضرت رسول الله چنانچه درخواست كرده شد پيش از اين پيغمبر يعني يهودان

خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم و برای آن مشرکان که منع میکنند رسول الله را از داخل شدن
در مسجد الحرام هست خواری در دنیا از قسم قتل و اسیر شدن و جزیه دادن و برای ایشان در آخرت عذابی بزرگ
یعنی آتش دوزخ نزد بعضی تا اینجا یک آیت است ولله المشرق والمغرب فأينما تولوا فثم وجه الله
إن الله واسع عليم و از آن خدا است تعالی تمام زمین از جای بر آمدن آفتاب تا جای فرو رفتن
آن کنایه از همه زمین است یعنی اگر مسجد الحرام مشرکان از آنجا منع خواهند کرد پس هر جا که روی گردانید ای مومنان بجانب خدا
بجهت عبادت پس همانجا است جهت طاعت و ذات خدا یعنی خدا همه جا حاضر است و موجود مخصوص بمکانی و سمتی
بدرستیکه خدا فرا گرفته است جمیع اشیا را و همه مکان و لامکان را و بسیار دانا است در هر مکان هر چه کنید
میداند در ضمن این آیه دو جهت بجهت تبدیل قبله است بعد ازین حکم میرسد وقالوا اتخذ الله ولدا
سبحانه بل له ما في السماوات والأرض كل له قانتون و گفتند یهود الله و
ترسایان و مشرکان عرب که فرا گرفت خدا فرزند یعنی یهود عزیر را و ترسا مسیح را گفتند و مشرکان فرشتگان را دختران
خدا گفتند منزه است چنین است که اینها میگویند بلکه از آن خدا است یعنی آفریده اوست هر چه در آسمانها و زمین است پس آفریده از جنس آفرینده
چگونه باشد و همه چیزهای زمین و آسمانها فرمانبردار اویند بديع السماوات والأرض وإذا قضى أمرا فإنما
يقول له كن فيكون پیدا کننده آسمانها و زمینهاست بی آنکه پیش آفریدن ماده باشد آسمانها
با معنی آنکه فرزند را ماده میباید پیدا شدن باید پس الله فرزند نیست بلکه وقتی که اراده کند پیدا کردن چیزی را همان وقت
آن چیز تمام شد پس میگوید هر چیزی را که بشو پس الحال میشود بلا توقف اشاره بامعنی است که فرزند را در تولد مهلتی میباید و
فرصتی می باید لفظ فیکون در آیه از قاریان بنصب خوانده و دیگران برفع وقال الذين لا يعلمون لولا يكلمنا الله
أو تأتينا آية كذلك قال الذين من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم
قد بينا الآيات لقوم يوقنون و گفتند آنانکه نمیدانند و نمیشناسند خدا را
که چرا سخن نمیگوید با ما یا وحی بر ما نمی آید همچنین چرا این مشرکان میگویند میگفتند آنانکه پیش از این بودند یعنی یهودیان
و ترسایان مانند سخن ایشان مشابه است با هم دلهای کافران تحقیق بیان کرده ایم و آشکار ساخته ایم علامتها
و دلیل محکم برای وحدت ذات الهی و نبوت و امامت بجهت گروهی که خواهان یقین اند زیرا الیقین را از شک شبهه و بعضی

و گفتند یهودان که نیستند ترسایان بر چیزی که حق باشد و گفتند ترسایان که نیستند یهودان بر چیزی از دین حق و ایشان میخوانند
در کتاب یهودان در تصدیق عیسی و ترسایان در تصدیق موسی اعتقاد دارند که فرزند داشتن خدای تعالی ناحق و باطل است و ترسایان در انجیل
میخوانند که بسبب انکار نبوت عیسی علیه السلام یهودان باطل و ناحق اند و همچنین که اینها میگویند گفتند آنانکه نمیدانند
کتابهای فرستاده خدا را و اهل کتاب نیستند یعنی مجوسان و مشرکان عرب پس خدا میان حکم خواهد کرد میان همه این نادانان
در روز قیامت در آن چیزی که هستند اینها اختلاف کننده یعنی میان هر جماعت که در امور دینی اختلاف میکنند خدا بعلم خود ظاهر
گرداند حق کدام جماعت اند و مبطل کدام باین طریق که محق به بهشت برد و مبطل بدوزخ

و کیست ستمکارتر از آنکس که باز دارد مسجدهای خدا را از اینکه یاد کرده شود در آن مساجد نام و پرستش
خدا را و سعی کرد در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بود که بیت المقدس را خراب کرد و دیگر هر که در خرابی هر
مسجدی سعی نماید درین حکم داخل است و بنابر فرموده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که تمام زمین را خدا مسجد ساخته برای
امت من در تمام روی زمین مانع از ذکر الهی باید درین حکم مشرک است و مشرکان قریش که مانع از داخل شدن
حضرت از مکه شدند نیز داخل اند که سبب نزول آیه منع آنها باشد و فی الحقیقه سعی در خرابی مکه کرده بودند و آنانکه منع
کردند مشرکان را از داخل شدن مسجد الحرام نیز منع آنها را که داخل شوند در آن مگر ترسان از اینکه ایشان را بیرون
کنند و منع نمایند هر مسجد را بنا بر آن تا این حال الناس که مشرک الله نه اولی بنی و مومنان مخفی نماند که اختلاف
مجتهدین درین باب از جمله آنکه امام ابوحنیفه بنا بر مضمون خائفین را منظور داشته داخل شدن مشرک را در
مساجد جایز دانسته یعنی از اصل در آمدن نیست و مالک اصل در آمدن را ممنوع فرموده و حاصل حکم را منظور آورده
کنایه از منع است درین فتوی مجتهدین امامیه با مالک متفق اند و امام شافعی تفریق نموده در مسجد الحرام جایز ندانسته و در مسجدهای
دیگر رخصت داده بخلاف امامیه و مالک که لفظ مساجد را معتبر دانسته از همه مسجدها منع فرموده اند

خواهند سخنان سید و با کافران در آخر در بارهٔ ایشان گفته عذاب وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ

فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

و یاد کن ای محمد وقتی را که امتحان کرد و امر فرمود ابراهیم را علیه السلام پروردگار او به کلماتی [illegible] چند [illegible]

رسانید ابراهیم آنها را حاصل کلام اینکه حق تعالی ابراهیم را [illegible] آورد و لیکن [illegible]

چون [illegible] موافق رضای او [illegible] آورد [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] استفهام [illegible] باشند امامت

[illegible] مؤمن و معصوم [illegible] خواهد رسید [illegible]

ازین آیه صریح معلوم است که [illegible] و امام [illegible] قبل الامامت [illegible] معصوم [illegible]

قراءة لفظ ابراهیم [illegible] زیرا که این لفظ عجمی است [illegible] ابراهام [illegible]

ابراهیم [illegible] لفظ عهدی را بیا ساکن [illegible]

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

و یاد کن [illegible] خانه کعبه را جای بازگشت [illegible] حاجیان هر سال [illegible] حصول [illegible] و امن [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] آن [illegible]

[illegible] در آن سنگ [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] طواف کنندگان [illegible] و [illegible]

[illegible] خانه کعبه [illegible] ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام [illegible] خانه [illegible]

[illegible] بتان بتخانه نمرود [illegible] بعد از

[illegible] خانه کعبه [illegible] این [illegible] طواف کنندگان

اریان در نشابیست و سنین بادشاه ... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ

عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بحق یعنی قرآن و دین اسلام مژده دهنده مومنان و ترساننده

کافران و منکران و منافقان و پرسیده نخواهی شد ازانکه ایشان در دوزخ اند ... رسالت تو بازخواست نکنیم که چرا

چرا ایمان نیاوردند ... این آیه ... قوم منکر ... ایمان نمی آوردند

وجه ... وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى

تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ

الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ...

و ترسایان ... این ... ایمان ... راه نمائی

میکنم ... ای محمد ... راه نمای خدا ... راه نمای حق ... و اگر پیروی کنی آرزوهای ایشان را

در باب دین ... بعد ازانکه آمد ... حقیقت ... علم و حقیقت ...

... عذاب ... خطاب ... یهود و نصاری ... ملت ...

و میتواند بود ... خطاب ... بامت ... الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ

... آنکسانی ... ایشان را کتاب میخوانند آنرا

چنانکه حق خواندن ... عمل بر آن میکنند ... ایمان آورده اند بآن کتاب و کسانیکه تغیر و تحریف کرده اند الفاظ و معانی

آن را ... کافر اند ... در آخرت ... یهود و نصاری ... امت محمد صلی الله علیه و سلم ... و موافقان و مخالفان

هر قوم درین حکم داخل اند ... يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا که انعام کردم بر شما ... و بدرستیکه ... شما را ... نعمت

... عالمین ... کلمه ...

... آن قوم ... ناشناسی ... این آیه ... مقتضی تکرار است

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا

... روز ... حساب ... قبول ...

... ای پروردگار ما و بفرست در ذریت ما رسولی از جملهٔ ایشان تا بخواند بر ایشان کلمات تو

و بیاموزد ایشان را کتاب ... و احکام دین ... و پاک گرداند ایشان را از ... گناه بدرستی که تو

غالب ... حکیم ... دعوت ابراهیم و بشارت عیسی علیهما السلام

... ابراهیم ... ومن يرغب عن ملة ابراهيم الا

من سفه نفسه ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين

و کیست که باز گردد از کیش ابراهیم ... مگر کسی که ... نفس خود ... و بتحقیق ... و او را برای ... پرستش کنند او را و ابراهیم

تحقیق برگزیدیم ما ابراهیم را در دنیا به نبوت و عمارت خانهٔ کعبه ... و بدرستی که او در آخرت از جملهٔ ...

رحمت خاص الهی دارند اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمين یاد کن آن وقت را که گفت با ابراهیم پروردگار

او که ... گفت ابراهیم علیه السلام گردن نهادم و قبول کردم و خود را واگذاشتم بفرمان برداری پروردگار

عالمیان ... ووصى بها ابراهيم بنيه ويعقوب يا بني ان الله اصطفى

لكم الدين فلا تموتن الا وانتم مسلمون ... وصیت کرد ... او در رضا جوی حق جل شانه ابراهیم

پسران خود را و یعقوب ... چنین وصیت کرد ... مضمون ... ای پسران من بدرستی که خدای برگزید برای

شما دین اسلام را ... مگر اینکه شما مسلمانان باشید ... تا رمقی از جان باقی باشد و این اشاره با معنی است

که ... ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت اذ قال لبنيه ما تعبدون

من بعدي قالوا نعبد الهك واله آبائك ابراهيم واسمعيل واسحق

الها واحدا ونحن له مسلمون ... آیا شما حاضر بودید ای یهودان

آن وقت که حاضر شد ... یعقوب را موت ... که گفت پسران خود را چه چیز خواهید پرستید بعد از من پسران او گفتند خواهیم

پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا ... ابراهیم و اسمعیل و اسحق علیهم السلام

و آن خدایست یگانه و یکتا ... فرمان برداریم ام كنتم استفهام انکاری است و حاصل معنی

اینکه شما حاضر نبودید وقتی که یعقوب را ... رسید و پرسید از فرزندان خویش ... یعقوب

فرزندان خود را وصیت کرد ... تلك امة قد خلت ...

چنانکه ایشان کراهت نداشته باشند والحذر از العضی قاریان بفتح حا و بعضی بکسر خوانده اند و اذ قال ابراهیم

رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر

قال ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر

و یاد کن ای محمد آنگاه که گفت ابراهیم و گفت ای پروردگار من بگردان این مکان را که ساخته ام شهری ایمن از قحط و ستم و مسخ و روزی بده اهل این شهر را آنکه ایمان آورده باشد بخدا و روز جزا و بعضی گفته اند خدا تعالی و اهل ایمان بیاور ز بس که چون ابراهیم سبب ایمان گفته اند

در بعضی دیگر هیچ و بعد از آن بر ایشان بفرستم بخواری و بیچارگی عذاب دوزخ و بد جای بازگشت دوزخ از محوای

جواب خدا فرموده ظاهر آنست که دعای حضرت ابراهیم مستجاب شد چرا که از عطف دلالت بر فضیلت ایشان می کند چنانکه خواهم کرد

گرچه تعالی بجز ... از دیدهای ... بسیار آورد و زمین آنجا بر داشته ... بر گرد حرم طواف داده بر زمین نهاده ... آن سرزمین را طایف گویند که از قاریان حلیه استو را العبرتر سید بسکون

میم خوانده ... و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت

و یاد کن ای محمد آنگاه که بلند کرد ابراهیم بنیاد خانه کعبه را و اسمعیل رفیق او بود و بعد از ... خانه هر دو دعا کردند که ای پروردگار ما قبول کن از ما این خدمت را بدرستی که توئی شنونده دعاها و توئی بسیار دانا ... ربنا واجعلنا

مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة لک وارنا مناسکنا وتب علینا انک انت التواب

الرحیم باز گفتند ابراهیم و اسمعیل که ای پروردگار ما بگردان ما هر دو را ثابت در اسلام و مخلص در مقام تسلیم و چندان که قادر بر دوام بر اسلام و اخلاص ما را ... ما هم بماند تا روز قیامت و ظاهر آنست که وجود مقدس حضرت امام مهدی گواه اجابت این دعاست و دیگر گفتند ... ما را بنمای ... در آن ... حج ... آوریم و ببخشای بر ما تقصیرهای ما که واقع شود از ما بدرستی که توئی بخشاینده تقصیر و مهربان بر بندگان ... العضی قاریان بسکون را و بعضی بفتح و اکثر بکسر خوانده اند ... و اطاعت امر الهی ... و بعضی در اسلام و ایمان هیچ فرق نگذاشته اند بحجت این آیت که ان الدین عند الله الاسلام و برخی امتیاز داده اند ایمان را که کمال مرتبه اخلاص و اسلام است ... دلیل بر خلاف فرموده قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا

ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم

و ترسایان آن را معمودیه نامیدند صبغة الله طفلی را که متولد می‌شد بعد از هفت روز در آن آب غوطه میدادند و اعتقاد ایشان
چنین بود که او بآن پاک میشود و طعنه بر مسلمانان میزدند که ما صبغه داریم و شما ندارید این کریمه در جواب ایشان نازل شد
کنند که خدا مقرر فرموده است یعنی ختنه کردن و این سبب در روز هفتم از تولد طفل است قل أتحاجوننا في الله
وهو ربنا وربكم ولنا أعمالنا ولكم أعمالكم ونحن له مخلصون بگو ای محمد یهودان و
ترسایان را که بر مسلمانان تفاخر میکنند و حجت میآرند در این فخر کردن و دعوی باطل که فرزندان خداییم و دوست
اوییم و دیگر جدل در برابر میکنید در دینی که فرستاده خداست و حال آنکه خدا پروردگار ما و شما و آفریدگار همه
و همه بندگان اویند یکسان نسبت او بهمه یکیست مر ما را و شما را عمل خود جزا از خداوند یافت و در بندگی هیچ فرقی نیست
فرق که نیست که ما بندگی او از روی اخلاص و فرمان برداریم یعنی همچو شما از روی کفر و عصیان أم تقولون إن
إبراهيم وإسمعيل وإسحق ويعقوب والأسباط كانوا هودا أو نصارى قل
أأنتم أعلم أم الله ومن أظلم ممن كتم شهادة عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون
آیا میگویید یهودیان که ابراهیم و فرزندان و فرزندزادگان او بر دین یهودیت بودند و ترسایان میگویند بر دین نصرانیت
بودند بگو ای رسول که آیا شما داناترید بدینهای پیغمبران یا خدای تعالی که ایشان را بآن دین مبعوث کرده و کیست ستمکارتر
بر خود از کسی که بپوشد و پنهان دارد گواهی را که نزد او ثابت است از جانب حق تعالی این کنایه است از علمای یهود
که رسالت حضرت رسالت در توریه خوانده بودند و از خلق پنهان میداشتند و نیست خدا بیخبر از آنچه شما میکنید یعنی پنهان
داشتن حق بعضی از قاریان ام تقولون بتا خوانند تا متصل باشد بخطاب ما قبل که اتحاجوننا است
تلك أمة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسألون عما كانوا يعملون معنی این کریمه بیان کرده شده قبل از این بار
اول در شأن ابراهیم علیه السلام و انبیا نازل شد و بار دوم در باب یهودان و ترسایان زمان سابق و حال که است
در شکل فخر بآبا و اجداد خود میکنند سيقول السفهاء من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التي كانوا عليها قل لله
المشرق والمغرب يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
زود باشد که بگویند ابلهان از جمله مردمان کنایه از یهودان و منافقان است که چه چیز بازگردانید مسلمانان را
از قبله ایشان آن قبله که بودند بر آن عبارت از بیت المقدس است بگو ای رسول که از آن خداست

الم

... مسلمان این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان گروهی بودند درگذشتند برای ایشان

آنچه کسب کردند و برای شما است آنچه کسب کردید جزای عمل خود را خواهید یافت و پرسیده نخواهید شد از عمل ایشان

شما که ایشان بر این اعتقاد بودند آنچه میگفتند در ثواب و عقاب اجداد شریک خواهید بود

آمده پیرو اهل یک دینی و ما است شخص و مقصود درین آیه جماعت و قالوا کونوا

هودا او نصارى تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین

و گفتند یهودان اهل اسلام را که شوید و باشید یهودی و گفتند ترسایان اهل اسلام را که شوید ترسا تا راه راست

یابید بگو ای رسول که نه یهودی میشویم و نه نصرانی بلکه بر دین ابراهیم ایم که آن دین ... میل کننده از ...

بر جاده راست بود و ابراهیم علیه السلام از مشرکان نبود قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الى

ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما اوتی موسى وعیسى وما اوتی النبیون

بگویید ای اهل اسلام ... ایمان آوردیم

[illegible]

ایشان ... بخدا ایمان آوردیم و بآنچه فرود آمده است بسوی ما یعنی قرآن مجید و بآنچه فرود آمده بسوی ابراهیم یعنی صحیفه

و همان صحف ... و فرزندان و فرزند زادگان او ... احکام آن عمل ... و ایمان ...

آسمانی و معجزات ... موسی و عیسی ... پیغمبران دیگر داده شد از جانب خدا چرا که ... لیکن شرکت ...

دلایل و صدق ... او ... در ... هیچ فرقی نمیکنیم در پیغمبران زیرا که ... ما فرمانبرداریم

[illegible]

پس اگر ایمان می آورند یهود و نصاری مانند آنکه شما ایمان آورده اید بآن

... پس ... راه راست ... یافتند و اگر برگردند و روی بگردانند ... پس جز این نیست که ایشان در مقام

خلاف و دشمنی اند ... خدا ... شر دشمنی ایشان را از تو ... نگاه دارد ...

ایشان و خدا است شنونده سخنان مسلمانان و کافران و بسیار داناست ... اعتقاد ... صبغة الله ومن احسن

... بگویید ای مسلمانان ... ایمان ... خدا ... و کدام

پاک کننده بهتر است از خدا ... و ما پرستش کنندگانیم ... لفظ صبغه در اصل ... پاک کننده

موقوف که آیا نمازهایی که رو به بیت المقدس کرده شده مقبول است یا نه حق سبحانه جل شانه جواب فرمود که نیست این تحویل قبله امری بزرگ
مگر بر آنکسان که هدایت ایمان و تقوی یافته اند و در حکم معانی گذشته اند و نیست فضل و کرم خدا مقتضی آنکه نمازهای گذشته مومنان
که رو به بیت المقدس بود ضایع و باطل شود و بدرستی که حق تعالی بر مومنان مهربان است و بخشاینده یعنی نا امید نباشید از ثواب
نمازی که کرده اند در کلمه رؤف [illegible] قراءة [illegible] عفو باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدرستی که ما می بینیم گردانیدن روی ترا در طرف آسمان که شاید وحی برسد در باب تبدیل قبله
پس گردانیدیم روی ترا بسوی قبله که میخواهی یعنی سمت کعبه در وجه خواستن خاطر مبارک حضرت بجهت سخن طعن آمیز یهودان که
میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم تابع قبله ماست [illegible] پس رسید حکم که بگردان روی خود را [illegible] بتمام بدن متوجه شو بسوی
مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه نیمه رجب سال دوم از هجرت بود که حضرت در مسجد بنی سلمه دو رکعت
از نماز ظهر کرده بود که این حکم رسید از جانب صخره رو بگردانیدند و بجانب میزاب توجه فرمودند مومنان و مومنات
متابعت نمودند و منافقان تبعیت نکردند و آن مسجد بمسجد قبلتین موسوم شد و تتمه آیه خطاب بجمیع امت است
که هر جا باشید در بر و بحر عالم پس بگردانید روی و متوجه شوید در نماز بسوی مسجد الحرام [illegible]
مسجد الحرام [illegible] آن مسجد [illegible] نزدیک رو بآن مسجد نماز کنند و تحقیق آنانکه
داده شده است ایشان را کتاب میدانند که این تبدیل قبله راست و درست است از جانب پروردگار ایشان [illegible] در کتب آسمانی
خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز خواهد کرد و نیست خدای تعالی غافل از آنچه یهودان میکنند یعنی انکار قبله و بعضی قرآن
تعلمون بتا خوانده اند یعنی هرچه میکنید شما ای مسلمانان در اطاعت امر الهی و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب

[illegible]

[illegible] و قسم بخدا که اگر بیاری تو با معجزها و حجت برای
اثبات آنکه قبله بجهت کعبه تحویل یافته بحکم خدا با وجود حجت و برهان یهودان و ترسایان نخواهند کرد قبله ترا و تو نیز نیستی پیرو قبله
ایشان و نیستند بعضی از ایشان پیرو قبله بعضی دیگر زیرا که قبله یهود بسمت مشرق است و قبله ترسایان بسمت مغرب و اگر فرض و تقدیر

[illegible]

سه جهت یا چه سبق وجه معرفت غیر آن اهل حق بر بیت المقدس که را اراست اعرا خدا میستایند سهیم منحوانند وشنیده اند که قبول خواهند کرد
دیگر سمت وجهت تابع آن حق پرستی واعتقادات اهل قبله بعبادت است وجه نزول آیه این است چون حضرت بسمت بیت المقدس
نماز کرد بعد از هجرت یهودان گفتند که محمد صلی الله علیه وسلم قبله ما نمیدانست از ما آموخت این سخن بر خاطر
مبارک گران آمد بعض نماز حکم الهی رسید که بگردان روی از بیت المقدس بجانب کعبه روکن

[illegible]

چنانکه قبله شما از قبلهای ملتهای دیگر بهتر از
قبلهای دیگر گردانیدیم یعنی حرم کعبه که خلیل الله عز وجل الخانه خود خوانده وامر بطواف آن فرموده همچنین شما را نیز گردانیدیم
بهتر از امتهای دیگر زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم افضل انبیاست پس امت او افضل امم باشد اگر چه لفظ وسط بمعنی
بهتر نیست اما بمعنی لازم آن است چرا که همه جا اطراف افراط وجانب تفریط بهتر نیست چنانکه در حدیث خیر الامور اوسطها
مصرح است بنابرین لزوم در استعمال بجای افضل می آید ودلیل افضلیت این امت میفرماید که امروز اینکه می باشید
وخواهید بود گواهان بر حقیقت همه پیغمبران سابق از روی قرآن که شما را خبر داده وی باشد وخواهد بود محمد مصطفی
گواه بر حقیقت اعتقاد وخدا پرستی شما ونساختیم قبله دین ترا ای محمد آن قبله که بر آن عبادت میکنی یعنی کعبه مکرمه را
اینکه بدانیم یعنی امتیاز دهیم یا خلق بدانند که کدام کس پیروی تو میکند وممتاز میشود از کسی که در این پرستش قبله از
دین تو بر گردد از ضعف ایمان خود مراد از این کنایه که بر میگردد بر پاشنهای خود همین است وباز کافر میگردد
چنانچه بعضی از یهود داخل بودند مسلم بعد از تحویل قبله مرتد شده گفتند چون محمد صلی الله علیه وسلم بر قبله ما نماز میکرد اقرار به هم
او کرده بودیم الحال که از قبله ما بر گشته ما نیز از او برگشتیم قول اصح این است که حضرت سیزده سال رو به بیت المقدس
نماز کرده بود وبعد از هجرت تا شانزده ماه قبله همان بود در تفسیر این کریمه دو احتمال است یکی اینکه وما جعلنا یعنی وجعلنا باشد
وکنت علیها یعنی بودی تو دوم اینکه وما جعلنا بمعنی ساختیم وکنت بمعنی هستی تو در همه صورت خواه مراد بیت المقدس باشد
وخواه حرم کعبه تتمه آیه مربوط است وسؤال واحد چون بعضی مومنان متقی تحویل قبله را امری عظیم دانسته سؤال از حضرت رسول

[illegible]

یعنی البته باید کرد و خدای تعالی آگاه [illegible] از آنچه میکنید شما یعنی حضرت رسالت [illegible] و خدا پرستی [illegible]

[illegible] حیث [illegible] و حیث [illegible]

[illegible] لئلا یکون [illegible] إلا الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشونی [illegible]

[illegible] و از هر جا که بیرون آیی پس مقابل کن روی خود را برای نماز طرف

مسجد الحرام و هر جا که باشید شما ای امت محمد صلی الله علیه و سلم پس بگردانید روهای خود را یعنی تمام بدن خود را

آن مسجد الحرام تا نباشد یهودان و مشرکان را بر شما در باب توجه سابق به بیت المقدس طعنه و جدل چنانکه یهودان میگفتند

محمد صلی الله علیه و آله و سلم دین ما را قبول ندارد و اما قبله ما را قبول دارد و مشرکان مکه میگفتند که روی از قبله پدران

خود بگردانید و به قیاس خود میدانستند باز در مسجد اقصی نماز خواهد کرد و بعضی میگفتند که در سفر رو به هر طرف

بشود قبله همان خواهد بود بنابرین حکم سه مرتبه تکرار یافت که جواب هر سه مقدمه باشد دیگر کسی را سخنی نماند مگر آنانکه ظلم

کردند بر نفس خود بسبب عناد و لجاج خود حیث احکام نازل شد باز مخالفت و محاجت کنند و میگفتند پس مترسید از ایشان

از انها و از سخنهای ایشان و بترسید از من یعنی مخالفت فرمان من مکنید و تا تمام کنم [illegible] برای این بگویم یعنی در سفر

و حضر و هر جا و هر وقت برای نماز مقابل مسجد الحرام باشید و روی بطرف آن نماز کنید خواه نزدیک و خواه دور تا کسی را

از مخالفان بر شما سخنی نماند و من تمام کنم نعمت قبولی طاعت را بر شما و اجر دهم در آخرة و شاید که شما از این تأکید راه

یابید با حکام دین [illegible]

تمام کردن نعمت من بر شما چنان باشد در آخرة همچنین که در دنیا

تمام کردیم و فرستادیم در میان شما رسول را از نوع شما که از نوع ملک نیست یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که میخواند بر شما آیات

و احکام ما را و پاک میکند شما را از کفر و شرک و می آموزد شما را قرآن مجید و دانش همه چیز و تعلیم میکند شما را آنچه شما

نمیدانستید از حلال و حرام [illegible] پس یاد کنید مرا بالعبادات تا یاد کنم شما را

با جابت و شکر کنید نعمتهای مرا و حق پوشی مکنید ذکر مخصوص بزبان نیست بلکه بدل و جان یاد کردن باید و شکر هم مخصوص گفتار

بلکه کردار حقیر و طاعت هم شکر نعمت

[illegible] ای مومنان یاری خواهید در ادای حقوق الهی بشکیبایی بر مصیبتها و نماز کردن و بعضی مفسر صبر را ایجا روزه

پیروی کنی تو قبله ایشان را بعد از آنکه آمد بتو وحی و دانستی الحال قبله کعبه ابراهیم باشد بر بنی تقدیر از جمله ستمکاران ... 

لو دو محال بلکه کمال مبالغه است تا یهود و نصاری بدانند که حضرت قبله ایشان را مایوس شوند و دیگر تکلیف ننمایند

آنانکه دادیم ایشان را کتاب یعنی علمای یهود تورات خواندند می شناسند قبله پیغمبر آخر الزمان را که کعبه است چرا که در تورات ذکر

تحویل قبله است چنانکه می شناسند پسران خود را می شناسند بعضی مفسران گفته اند ضمیر راجع به پیغمبر است و این قول با اعتقاد

این ضعیف است چرا که در آیه پیش حضرت مخاطب است پس از ضمیر غایب کلام از ربطی افتد و سوق کلام هم لایق شان

حضرت نیست اگرچه تشبیه را مبالغه با اما مناسب است و در صورت راجع بقبله با در ضمن این شناختن ایشان

حصر را بر مقاد شود و ثمه آیه نیز تکرار باید زیرا که پیغمبر باید بر سبیل گروهی از ایشان یعنی علمای یهود

هر آینه می پوشند حق را و ایشان خود هم این امر را میدانند که حق پوشی میکنند چون در باب مبارک حضرت

قبل از این اینچنین ذکر ... اینجا در باب قبله آوردیم بهتر است بهمه وجه

آنچه را در سبب المراد ... پس ای رسول الرحمه شک آورندگان در باب قبله اینجا خطاب

خاص بحضرت است و حکم عام برای اخت ... تاویل ... نوشته اند لیکن میتوان گفت ... بتعریض ...

جانب ... چنانکه میگویند ... و السلام ... همین معنی ... اینجا ... جانب ... آورندگان

... اینکه میگویند ذکر قبله تو در تورات نیست ... این تاویل بهتر است زیرا که ... خطاب ... موافق سوق کلام

و خطاب ... حضرت ...

... آن گروهی ... آن گروه ... دارند

پس ای ... بیشتر ... روی قبله ... اهل کتاب

یهود و نصاری ... خدا تعالی ... روز قیامت ... حق تعالی بر همه چیز ... قادر

... امام محمد باقر ... مرویست

... در هر زمان ...

... این ... از جانب ...

و پنهان میدارند چیزی را که فرو فرستادیم از آیتهای روشن محکم و از راهنمایی بعد از آن که بیان کردیم آن آیتها و راهنمایها را برای مردم

در توریة و انجیل آن کسانکه این حق پوشی میکنند همه را میگرداند خدا یتعالی از آثار رحمت خود و همه ملائکه و جن و انس خدا میخواهند که

دور کنند ایشانرا از رحمت مراد از این کسان علمای یهود و نصاری اند مثل کعب بن اشرف و کعب بن اسد و ابن صوریا و غیرهم

در توریة صفت حضرت آخر الزمان و پیغمبری آن سرور کائنات را خوانده بودند مخفی میداشتند و قوم خود را ایمان نمی آوردند

الذين تابوا وأصلحوا [illegible] فأولئك أتوب عليهم وأنا [illegible]

مگر آنانکه باز گشتند و پشیمان شدند و اصلاح کردند بدکاری خود را و اظهار نمودند در خلق آنچه پنهان میداشتند از صفات

رسول ایشانند که من دادم توفیق توبه کردن ایشانرا و قبول کردم توبه ایشانرا و منم پذیرنده توبه بندگان و مهربان بر عباد

[illegible] أولئك عليهم [illegible]

خالدين فيها لا يخفف [illegible]

بدرستیکه آنانکه کافر شدند و مردند در همان حالت کفر یعنی حق پوشی الجماعت از مردم اند که بر ایشانست لعنت خدا و فرشتگان

و لعنت مردمان همه جاوید خواهند بود در دوری از رحمت و در عذاب آتش و هیچ گز تخفیف داده نخواهد شد عذاب عقاب از ایشان

و هرگز منظور نظر رحمت الهی نخواهند شد [illegible] و خدای شما که او را تمام معبود است

یکتا و یگانه و نیست غیر او معبود بر حق و او بخشنده بخشایش است در دنیا و آخرت سبب مردمان [illegible] قریش حضرت

صلی الله علیه و سلم گفتند ما خدای خود را وصف کن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدرستیکه در آفریدن آسمانها و زمین و آمدن و رفتن شب و روز در پی همدیگر

و در تاریکی و روشنی و در درازی و کوتاهی یکدیگر و در رفتن کشتی در دریا بغیر آفت بجهت نفع رسانیدن بخلق از تجارت

بمنزل و نقل ما یحتاج و دیگر در فرو فرستادن خدا [illegible] آب باران زمین را پس از مردگی آن [illegible]

گردانید در زمین از هر جنس [illegible] و گردانیدن باد از هر سمتی و از هر طرف [illegible]

رنهی گفته اند بدرستی که خدای تعالی یار دهنده صابران است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل

و مگویید که هر که کشته شود در راه خدا آنها مردگانند بلکه زندگانند اما شما کیفیت زندگی ایشانرا

نمیدانید اشارت با نمی ادراک شمار زندگی را مخصوص همین جسد محسوس میدانید و حال آنکه حق تعالی بقدرت کامله نوعی

از حیات بایشان میدهد که مانند حیات دنیوی بلکه بهتر از آن باشد در ادراک لذتها و نعمتها

هر آینه می آزماییم شما را بچیزی اندک از بابت بیم از

دشمن و گرسنگی در قحط و زیان مال و بیماری و ضعف پیری و کمی میوه ها یا نفسها و مرگ فرزندان این آزمایشها بجهت آنست که ظاهر

اخلاص و ایمان هر کس که صبوری در مصیبت الهی یابد و بشارت ده ای رسول آنانرا که صبوری ورزند که مر ایشانراست عطای جلیل در

دنیا و اجر در آخرة آنچنین صبر کنندگان آنانند که وقتی برسد ایشانرا رنجی و مصیبتی گویند که مال و جان ما از خدا است و بدرستی که

ما بازگشت کنندگانیم بسوی خدا هم در دنیا و هم در آخرة منقول است که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب رسید علی بن ابی طالب

انا لله و انا الیه راجعون گفت بعد از آن این آیه نازل شد

آن مردم که در صفت مذکوره این کلمه گویند بر ایشانست رحمتهای و فیضها و نعمتها از جانب

پروردگار ایشان در دنیا و آخرة و چنان گروه اند راه یافتگان برضای حق تعالی در جزای آن

بدرستی که صفا و مروه دو کوه اند در مکه علامتهای پرستش خدا اند پس

کسی که اعمال حج بجا آورد یا طواف خانه کعبه کند پس هیچ گناهی نیست بر آنکس که طواف کند آن دو کوه را و سعی نماید میان هر دو و هر کسی که

بطوع و رغبت زیاده کند عبادت خدا را پس بدرستی که حق تعالی جزا دهنده است بسیار و دانا باعمال و افعال بندگان چون کافران در زمان

جاهلیت طواف این دو کوه میکردند مسلمانان میگفتند که این شعار کافران است و ما را ازین ننگ و عار است حق سبحانه فرمود که

اینچنین نیست بلکه این از جمله شعار دین خداست و باید کرد بعضی قاریان در تطوع تشدید کرده اند

بدرستی که آنکسانی که می پوشند

بیکند الوعز را پدر سوزه آو مردید بر رسیدم او بکر نهاد تهمت بر استکفار العز و تسمیر او ببلاد و هو بیلاد صراة لفظ خطوات بکسند وجه

یکی بضم خا و تا دیگر بفتح ها و دیگر بسکون تا دیگر بکسر خا و طا

غیر این نیست شیطان میفرماید و میدارد شما را برانکه کارهای بد و افعال زشت

کنید و میدارد برانکه بر خدا تهمت و افترا کنید حرام را حلال و حلال را حرام و امینماید و میدارد برانکه دروغ بگویید آنچه

نمیدانید

وز قبیلکه گفته شود مر ایشانرا که پیروی کنید

از حلال و حرام جواب گویند که ما پیروی نمیکنیم قرانرا بلکه پیروی میکنیم چیزی را که پدران خود را بران یافتیم پیروی

میکنیم ایا متابعت میکنند پدران را اگرچه بودند آن پدران که عقل ندارند و نمی فهمیدند حلال و حرام را و نیافته بودند راه راست

را بعضی گفته اند در شان یهودان نازل شد بعضی گفته اند در شان کفار قریش

وصف نصیحت کنند کافران مانند صفت کسی است که بانگ

میزند بر جانوری که نمی شنود مگر آواز و خواندن را و هیچ نمی فهمد همچنین کافران هم نمی فهمند آن پند دهنده چه میگوید کرانند

و گنگانند و کوران اند از شنیدن سخنان صواب و گفتن حرف درست و دیدن راه راست پس ایشان در نمی یابند آنچه پیغمبر خدای

میفرماید

ای مومنان بخورید از پاکیزهای آنچه روزی دادیم شما را یعنی چیزهای حلال و شکر گویید خدای را اگر هستید او را بطورگی

از روی اخلاص و صدق او را می پرستید

جز این نیست حرام کرد

خدا تعالی بر شما مردار را یعنی حیوان ماکول اللحم که ذبح نشده باشد یا بنام خدا ذبح نشود و انچه روح حیوانات در آن حلول نکرده مانند استخوان و

موی و پشم و پوست تخم مرغ اینها بر حکم میت دارند و حرام کرد خون هر حیوانی را و گوشت خوک را و هر حیوانی که هنگام ذبح آن

بنام بتان و بنام غیر خدای تعالی آواز برداشته شود پس کسی که درمانده و بیچاره شود بلا قوت که بمیرد اگر گرسنگی بر وی غالب شود که هیچ بدان

در حالتی که ستمکار نباشد بر اهل خود و خروج بر امام بر حق و معصیت از احکام الهی و تجاوز کنند نباشد از حد شرع پس نیست هیچ گناه

برای خوردن این چیزهای حرام که گفته شد بقدر رمق سد رمق که شود و از هلاک ایمن گردد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است

[illegible]

... آسمان و زمین هر آینه نشانهاست از صنعت و حکمت و قدرت او برای مردمانی که دانش و فهم داشته باشند سبب نزول این آیه

این بود که قریش میگفتند ما سیصد و شصت بت داریم که می پرستیم و این همه خدایان ما یک کار نمیکنند و محمد صلی الله علیه و سلم

میگوید که من یک خدا دارم که کار تمام عالم و عالمیان میکند اگر راست میگوید که خدای او کدام کارها میکند ایمان می آوریم حق سبحانه

جل شانه در یک آیت جمیع کارها که اصل و مبدء مخلوقات است بیان فرمود بعض قاریان ریاح را ریح خوانده اند

[illegible]

... و از جمله مردم کسی است که فرا میگیرد غیر از خدا تعالی شریکان برابر او یعنی بتان را دوست میدارند

و اینچنین مردم دوست میدارند آن بتان را چنانکه باید خدا را دوست داشت و آنانکه ایمان آورده اند دوست میدارند

به دوستی بسیار خدا تعالی را و اگر ببینند کسانی که ستم و جفا کرده اند در دوستی بتان وقتی که ببینند

عذاب ... در آن هنگام دانند و شناسند این را که قوت و قدرت همگی خدا تعالی را است و ...

... و خدا تعالی سخت عذاب است بر شریکان آرند قاریان ولو تری بصیغه مخاطب خوانده اند و یرون بصیغه مجهول

[illegible] یاد کن ای رسول آن وقت

را که بیزاری گفتند آنانکه پیروی ایشان کرده بودند از آن مردم که پیروی کرده اند و ببینند عذاب و عقاب را همه تابعان و همه

متبوعان و بریده شود از ایشان سببها و پیوندها که در دنیا داشتند و دوستیها که با هم میکردند بعض قاریان این را در

اول بصیغه مجهول خوانده

[illegible] و گویند آنانکه

متابعت کرده بودند کاشکی ما را یکبار بازگشتی می شد تا ما هم از این متبوعان خود بیزاری میکردیم چنانکه حالا ایشان بیزاری

ظاهر میکنند ... بنماید خدا تعالی عذاب ایشان را روز جزا همچنین بنماید خدا تعالی کافران و مشرکان را عملهای ایشان که کرده

بودند همه را که ثواب می پنداشتند همه آنها باشد حسرتها و زیانها و پشیمانیها و نیستند آن قوم هرگز بیرون آیندگان

از آتش دوزخ

[illegible]

ای مردمان خورید از آنچه در زمین است پاک و پاکیزه و پیروی مکنید گامهای شیطان ...

[illegible]

در بر دو حضرت آنچه بیمه فرشتگان که رساننده احکام الهی اند و کتابهای فرستاده خدا را و پیغمبران را بیمه بر حق دانند و بدهد مال خود را با وجود
محبت مال داده یا از روی اخلاص بجهت خدا داده یا دوست داده دادن مال را بخویشان و یتیمان و بیچارگان و مسافران و در اعانه گدایان
و سوال کنندگان خواهند چیز را و با آن بندگان که خود را مکاتب ساخته اند یعنی بخداوند خود قرار داده اند که قیمت خود را با و داده
آزاد شوند یا بدهند مال خود را باین وجه که بندی را بخرند و برای رضای خدا آزاد کنند و دیگر نیکوئی نماز گزاردن و دادن زکوة است
و وفا کنندگان عهد با خدا و خلق یعنی وقتی که کسی نذری در راه خدا کند یا وعده بذل مال با مخلوق نماید آنرا ادا کنند و دیگر
نیکوئی آنست که هر وقت مفلس و مریض و مکروه صبوری دارند و در هنگام قتال در جهاد ثابت قدم و صابر باشند و نیکو مردان این گروه
که متصف باین صفات باشند همانها اند متقیان و مومنان واقعی کامل وجه دوم در تفسیر آیه اینست که خطاب با اهل اسلام با
چه آنکه در قبله تحویل یافت وقت دعا بسیار در تحقیق این امر میکردند و تمامی ایمان همین معنی را میدانستند پس حق سبحانه جلت شانه
این آیت داد فرستاد که جامع جمیع کمالات انسان و مراتب ایمان است بعضی قاریان لفظ بر اول را هم منصوب خوانده اند و لو ارادا
بیا و بر دوم را مرفوع برکبیر در لغت بمعنی نیکوئی هاست و تقوی و ایمان و در اصل این کلمه بمعنی راستی هست
و جهاد آنکه بر نیکو بعد از نیمه است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ
وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ
وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ [illegible] ای مومنان فرض کرده شد بر شما عمل آوردن مثل
و مساوات ستم در باب کشتگان آزادی با آزادی و بنده به بنده و زن به زن یعنی واجبست بر شما که [illegible] بقاتل است خلاصه معنی اینکه کسی که
بخشیده شود گناه خون کردن او از جانب ولی مقتول که آن ولی بجنسیت یا موافقت در دین و مذهب برابر اوست
و شفقت بر حال او نموده در گذرد از کشتن او پس بر قاتل فرض است که بعد از عفو کردن آن وارث مقتول از پی نیکوئی کردن
روند یعنی بدل را ادا نماید و دیت بدهد و او را راضی سازد و از حضرت امام حسین مرویست که اتباع بمعروف در شان
وارث مقتول است یعنی هرگاه در گذرد از قصاص و بدیت راضی شود تشدد و عنف در گرفتن دیت نماید
و در ادای آن این حکم فرمودم در باب عفو از قصاص یا دیت یا بی دیت این سبکساریست شما را از جانب پروردگار
شما و مهربانی و بخشایش است پس هر که در گذرد از حد یعنی بعد از عفو کردن یا دیت گرفتن قاتل را بکشد یا غیر قاتل

مشهور آنست که بعضی قاریان لفظ [illegible] را بتشدید یا و سین را بضم نون و طا را بکسر خوانده اند

[illegible]

بدرستیکه انسان که

از جمله علمای یهودی می پوشند و پنهان میسازند چیزی را که فرو فرستاده است خدای تعالی از کتاب در احکام و بدل میکنند بان داشتن پنهان بهای
اندک یعنی رشوه میگیرند از مخالفان برای حق پوشی آن جماعت نمیخورند در شکمهای خود مگر آتش دوزخ یعنی چنانکه در دنیا شکم ایشان
از رشوه پر شده در آخرت از آتش دوزخ پر خواهد شد و سخن نخواهد گفت خدای تعالی با ایشان در روز قیامت یعنی لطف و کرامت
نخواهد فرمود و پاک نخواهد کرد ایشان را از گناهان یعنی گناه بخشیده نخواهد شد و برای ایشانست عذابی دردناک

این جماعت آنکسانند که خریده اند و عوض گرفته اند گمراهی است در عوض ایمان را بر رشوه اختیار کردند و عذاب جاودانی را بر آمرزش
[illegible] چه ایشان را شکیبا کرده است بر آتش یعنی چگونه در نظر دارند صبر توانند کرد در آتش که رخ ایشان آمد باد این
عذاب برای ایشان بایں سبب است که فرو فرستاد خدای تعالی توریه را براستی و احکام آنرا پنهان داشتند و قرآن را
مخالفت نمودند و بدرستیکه ایشان اختلاف کردند در توریه و قرآن هر اینه ایشان در عناد و نفاق دور از وفا
و راستی اند

اینجا تفسیر بدو وجه جایز است اول آنکه خطاب بیهودان و نصاری باشد که چون ایشان سعی و اهتمام بسیار در باب قبله مینمودند
و میگفتند که قبله ما بر حق است این قبله که الحال مقرر شد حق تعالی میفرماید که اصل نکوئی و ایمان همین امر قبله نیست که
بگردانید روی خود را بسمت مشرق یا مغرب بلکه اصل ایمان و نکوئی اینست که کسی بگرود بخدا و بوحدانیت او و العقاید

فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم

پس هر که دریابد و اندیشناک شود از میل وصیت کننده در وصیت بسهو و خطائی که در چیزی در وصیت آن جایز نباشد که در ضمن وصیت او گناهی باشد پس اصلاح کند آن وصیت را برضامندی وارثان و رگشتگی وصیت در باب او پس در این اصلاح هیچ گناهی بر او نیست بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناه موصی را و مهربان بر وصی بعضی قاریان کوفی موص را بتشدید خوانده اند

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ای کسانی که ایمان آورده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانکه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند و این فرض کردن بآن است که شاید پرهیز کنید شما از معصیتها چه آنکه روزه داشتن ناقص قوای شهوت است و لفظ صوم در لغت بمعنی باز ماندن و باز ایستادن است از هر کاری و باین مناسبت روزه داشتن را که باز ماندن از مفطرات است صوم نامیده اند

ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر وعلی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین [illegible]

اینجا لفظ صوموا مضمر است یعنی روزه بگیرید روزهای چند شمرده معلوم و مراد روزه ماه رمضان است چنانچه بعد ازین شهر رمضان الذی شرح آن خواهد آمد و اگر کلمه معدودات بمعنی قلیل باشد چنانکه در [illegible] سوره واقع شده پس مراد روزه ایام بیض است که در هر ماه سه روز باشد و روزه عاشورا و بنا بر این تاویل آنکه بر مردم پیشین فرض بوده و در اوایل بعثت حضرت رسالت بهمین آیه فرض شد و بآیه شهر رمضان الذی منسوخ شد پس هر که باشد از شما مکلفان بیمار یا مسافر پس افطار کند و عوض هر روزی که افطار نموده بگیرد از ایام دیگر روزه بگیرد مخفی نماند که در بیمار شرط آنست که بیمار را روزه گرفتن زیان داشته باشد و مضرت بیماری رسد و در سفر شرط آنکه سفر شکار یا سفر معصیت نباشد و مقدار سفر اقلا هشت فرسنگ باشد در تفسیر وعلی الذین یطیقونه مفسران را اختلاف بسیار است بحسب روایت و درایت همگی نوشته میشود بعضی گفته اند که اینجا لا مضمر است یعنی بر آنانکه طاقت روزه گرفتن نداشته باشند یعنی پیران کهن سال و زنان حامله و شیرده و شخصی که بمرض عطش مبتلا باشد و بعضی گفته اند که لا مضمر نیست بلکه تقدیر [illegible] است یعنی آنانکه طاقت روزه گرفتن دارند و روزه نگیرند پس فدیه دهند عوض هر روزی طعام یک مسکین در اوایل حال که مردم روزه داشتن عادت نکرده بودند این حکم نازل شده و بعد از آن بآیه فمن شهد منکم

... قاتل بقتل رسانند یا اینکه قاتل بعد از آنکه یکی را کشته و از قصاص نجات یافته دیگری را بکشد پس از برای اوست در آخرة
عذاب دردناک و در دنیا قتل محتوم باشد و در کلمه قصاص که بمعنی معادله است و مماثلت در آن اشعار است ظاهرا مشابهت در این
کریمه منصوص است چنانکه مذکور شد لیکن بالمماثلت دیگر نیز اشعار است چنانکه مسلم را بمرتد و حربی قصاص نتوان کرد زیرا که
میان ایشان مماثلت نیست و کودک را و دیوانه را مطلقا قصاص نتوان کرد چرا که بحسب عقل و هوشیاری مماثلت نیست و پدر
را برای پسر نیز قصاص نتوان کرد و اینجا هم مماثلت نیست در رتبه الوه فوق بنوت است و مسلم را اگرچه بنده باشد قصاص
نتوان کرد بکافر اگرچه ذمی باشد [illegible]
و بسیار است در حکم قصاص زندگانی و بقا چرا که مادام که حاکم است هرگاه که قصد کشتن کسی نماید پس چون داند که در عوض او را
خواهند کشت از این قصد باز گردد و ممکن است در این صورت که کسی از قتل نجات یابد و جهت در قبایل عرب رسم بود که اگر یکی از
ایشان کشته می شد بسیاری از مردان از قبیله قاتل می یافتند در عوض میکشتند و از این حکم که مخصوص قاتل شد تمام
قبیله امان یافت پس ضمیر جمع که لکم باشد شعر است بدان و لعلکم تتقون شعر است برای صاحبان دلها یعنی ای خردمندان
تا شاید که بپرهیزید از قتل ناحق [illegible] الموت [illegible] الوصیة للوالدین
فرض کرده شد بر شما اینکه چون حاضر شود یکی را از شما اسباب علامات
مرگ اگر بگذارد مال بسیار وصیت کند برای پدر و مادر خود و خویشان و نزدیکان بانصافی که در شرع است کرده این حکم بر پرهیزکاران
مخفی نماند که اینجا مراد از لفظ خیر مال بسیار است زیرا که از حال عیال باشد اگر کم باشد این وصیت فرض نیست چنانچه در عهد خلافت
حضرت امیر المومنین علیه السلام شخصی خواست که وصیت برای خویشان کند امیر المومنین از او پرسید که مالت چه قدر است
گفت هفتصد درم فرمود اینقدر کم است و اگذار برای عیال و وصیت مکن و همچنین عایشه رضی الله عنها شنید که شخصی را سه هزار
درهم و چهار وارث منع کرد از وصیت بعضی را اعتقاد چنین است که این آیه منسوخ شد بآیه میراث و برخی را عقیده
اینکه آیه میراث موکد حکم این آیه است بهر حال اگر این وصیت فرض نماند جایز و مستحب خود هست [illegible] بعد
پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا سخن موصی را
بعد از آنکه شنید پس جز این نیست که گناه بر آنانست که تبدیل کرده اند بر موصی بدرستیکه خدا تعالی شنونده است سخن
موصی را و هم کلام آنرا که بدل کرده است بسخن دیگر و بسیار دانا است بر کسی که تغیر و تبدیل کرده عذاب خواهد کرد

در شب اول رمضان نازل شد و توریه در ششم رمضان و انجیل در سیزدهم یا انزل فیه القرآن یا بمعنی آنست که قرآن در بیان فضیلت آن ماه نزول یافته یا اینکه تمام قرآن در این ماه از لوح محفوظ به آسمان دنیا فرود آمد و بعد از آن آیت آیت بنابر وقت جبرئیل بر پیغمبر می‌آورد و بحالتی که هدایت کننده است مردمان را و دلالتهائی روشن است از راهنمائی باحکام و شرایع و جدا کننده است میان حق و باطل پس کسی که صحیح باشد و در حضر باشد در این ماه پس باید که روزه بگیرد بعضی گفته‌اند کسی که هلال رمضان نزد او ثابت شود پس باید که روزه بگیرد و هر که در آن ماه بیمار باشد یا مسافر باشد پس بر او واجب است که بخورد و قضای آنچه خورده باشد از روزه‌های رمضان در ایام غیر رمضان بگیرد و این امر از روی وجوب است چنانکه احادیث صحیح در این باب دلالت دارد و جهت این افطار تتمه کلام است که میفرماید میخواهد خدا برای شما آسانی را و اراده نکرده است دشواری را و این ظاهر است خلاف آنچه خدا اراده فرموده روا نیست و این امر به افطار در بیماری و سفر برای آنست که با تمام کنید روزها را و بگیرید قضای آنرا در ایام دیگر و یاد کنید خدا را به بزرگی که مشکل را بر شما آسان کرده و راه آسان نموده و شاید که شما سپاس گزاری کنید بر این آسان کردن لفظ رمضان مصدر رمض است یعنی سوخت و وجه تسمیه این ماه سوختن از گرسنگی و تشنگی است یا اینکه گناهان صایم را میسوزاند و نابود میکند در خبر است که رمضان از نامهای خدا است پس ماه رمضان باید گفت و در این صورت وجه تسمیه اینکه ماه منسوب بخدا است لفظ و لتکملوا را بعضی قاریان بتشدید و یسر و عسر را بالضم سین خوانده‌اند

و وقتی که بپرسند ترا ای رسول بندگان من از صفت من پس من نزدیکم اجابت میکنم دعای دعا کننده را پس باید که بخوانند مرا و طلب کنند مرا و خود را ملزم و باید که در ایمان آوردن بمن ثابت باشند شاید که براه راست برسند از بعضی مفسرین سبب نزول آیه اینکه یک اعرابی پرسید از حضرت رسالت که آیا خدای ما نزدیک است تا که میتوانیم راز دل خود با وگفت یا دور است این حکم نازل شد و قضای کلام مقتضی این بود که در جزا لفظ قل بیاید چرا که در این صورت من مخاطب برمیگردد بعضی گفته‌اند که در میان احکام ماه رمضان در آوردن این آیه اشعار است بر اینکه دعای صایم مستجاب است

است هر منصوصه منسوخ گشت نخواهند تاویل دیگر برین وجه میتوان کرد ضمیر یطیقونه راجع بطعام باشد

پس معنی اینکه بر آنکسان که طاقت طعام دادن دارند فدیه طعام دادن است و همچنین فاعل طرف لفظ طعام باشد

اضمار قبل الذکر جایز است زیرا که فاعل در رتبه مقدم است گو بحسب لفظ موخر باشد چنانکه فاوجس فی نفسه خیفة

موسی بعضی گفته اند یطیقونه بتشدید یا باید خواند یعنی آنانکه بجد و جهد تمام و تعب بسیار روزه میگیرند

بسبب ضعف یا مانع دیگر پس ایشان را رخصت افطار است و فدیه دادن باید دانست که مقدار فدیه طعام

اگر گندم باشد نصف صاع است و اگر غیر گندم باشد یک صاع و فقهای حجاز گفته اند که فدیه طعام یک مد است

مخفی نماند که در اصل صاع چهار مد است و مد یک رطل و ثلث آن و مقدار رطل اینست که مرد مستوی

الخلقه بهر دو کف دست انقدر غله که بگنجد چهار مرتبه بردارد و در قراءة لفظ مسکین بعضی اختلاف نموده

مساکین خوانده اند لیکن واضح و اصح اینست که مسکین خوانند زیرا که فمن تطوع بعد ازین افاده زیادتی

بسیار مکرر کلام چنین شد که فدیه بدهد عوض هر روزه که خورده باشد طعام بیک مسکین پس هر که از روی طوع

و رضای خود زیاده ازین بدهد فدیه را یعنی عوض هر روزه بچند مسکین بیچاره که بسد رمق نداشته باشند

پس این زیاده دادن بهتر است برای آنکس چرا که اجر و ثواب زیاده میشود و اینکه روزه بگیرید شما ای مردم

که رخصت افطار و فدیه یافته اید بموجب این آیه بهتر است روزه گرفتن برای شما از فدیه دادن و افطار کردن

اگر باشید شما اینچنین که بدانید فضیلت و ثواب روزه را این حکم بطریق جواز بود و پس از منسوخ شدن

آیه و بعد از منسوخ شدن جایز نیست بلکه واجب است و اگر لا مضمر باشد چنانکه بعضی مفسرین گفته اند

پس آیت منسوخ نیست

امروز که حکم بر روزه گرفتن آن کرده ایم ماه رمضان است آن ماهی که فرو فرستاده شد در آن قرآن یعنی

شروع نازل شدن قرآن در آن بوده و آن بیست و چهارم رمضان بود و در خبر است که صحف ابراهیم

جشو ضبا بگو دید بکتابت ان عاکان مالک علم الانطلام شما سید السنه باید در بیان وجه ما طلل مینجو رید بعیر با وجود علم باینمعنی قبیح

تراست و کاهیس شیر [illegible]

[illegible]

[illegible] سوال میکنند ترا ای رسول از ماههای نو یکو آن یا اهلات نهاد

وقتهای بیان بی ایسکان مردم در دین و معاد زمان و محل الباب و امثال اینها و نشان اوقات حج بیت الله تا معلوم مسلم آنرا

برانند محققی با مهم سایل ان این بحسم معاذ بن جبل و اصحاب بیو نیز حقیقت و ماهیت ماه نو سوال نمودند و افزودند که

آن از حیثیت حق سبحانه جل شانه خلاصه فواید آنرا در جواب فرمود زیرا که اکثر مسایل علم تنجیم بیان میفرمود ایشان را در

آن غوامض حکمت می نمودند دیگر در عهد جاهلیت رسم چنین بود هر کس احرام حج میگرفت از در دروازه خانه و خیمه خود

بار در نمی آمد بلکه از پشت بام و عقب خیمه در می آمد و این عمل را نیکوی و تقوی میدانستند جلجواب میفرماید حج

نیکوی نه بیکه در آیند بخانه ها از پس آنها بلکه نیکوی یا کسیست که بترسید از قهر خدای و پرهیز دارد از کبر و خی او ما

و در آیند بخانها از رهها دروازه های آن اما چه در حالت احرام و چه غیر آن و بترسید از خدای در امر و نهی او تخلف مکنید

تا ایشان در شمار رستکاران شوید از عذاب و خشم او بعضی ماریان لفظ بیوت را بالکسر با سیم خوانند انعر بلال ماه نو

از اهل آسمان بود از بر داشتن چیزی در وقت دیدن ماه نو سر خم بیند او را بر میدارد بعون آن موسوم بهلال شده

تا سه روز از اول ماه آن را هلال میگویند چرا که گاهی دیدن و نمودن آن تا سه روز می باشد و بعد از شش روز قمری

نامند [illegible]

و بکشید و جنگ کنید در راه خدا با آن کسانی که بسبب مخالفت در دین با شما جنگ میکنید و زیاده روی مکنید و از حد مگذرید یعنی تا

با شما کارزار نکنند شما نکنید ... خدای تعالی دوست نمیدارد زیاده روان و ستمکاران را

[illegible]

[illegible]

[illegible] و بکشید آنان را که با شما جنگ میکنند از مخالفت در دین هر جا که یابید

ایشان را خواه در ماه حلال خواه در ماه حرام و بیرون کنید ایشان را از جائی که بیرون کرده اند شما را یعنی مکه و شرک آوردن

[illegible]

حلال کرده شد از برای شما مباشرت کردن در شب ماه رمضان با زنان
خود زنان شما پوشش اند برای شما و شما پوشش اید برای ایشان کنایه از پیوستگی اگر زنان حلال شما نباشند
کشف عورت شما نزد غیر میشود همچنین اگر شما شوهران حلال ایشان نباشید کشف عورت ایشان نزد نامحرم شود
دانست خدای تعالی این را که شما بودید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود درین باب که مباشرت
کنید در غیر وقت پس باز دید کرد بر احوال شما و بخشید گناه آن اراده خیانت را که داشتید پس الحال هم رخصت داد
مباشرت در شب ماه رمضان مباشرت کنید و بجوئید از آن مباشرت کردن فرزند مقرر نموده است هر جا در قرآن مجید
از مباشرت شده ایمای همنشستگی بدخول در قبل چنانکه ... شأن نزول آیه اینکه جمعی و اصحاب خود از غلبه
شهوت بیقرار بوده و قصد ابطال صوم داشتند بنابرین رخصت نازل شد و بعضی را شبهه بود در اندازه
بنابرین فرمود که بخورید و بیاشامید تا وقتی که روشن شود برای شما رشته سفید که از دمیدن صبح پیدا میشود در
که ممتاز از رشته سیاه که ظلمت شب است پس باتمام رسانید روزه را تا به شب و فقها گفته اند که روز عبارت است از
اول دمیدن صبح تا زمانی که سرخی طرف مشرق برطرف شود و مباشرت مکنید زنان را در حالتی که شما اعتکاف
در مسجدها کرده باشید و آنچه ازین احکام مذکور شد اندازها است ... پس نزدیک مشوید با نها ... حفظ کنید
و ترسان باشید از تجاوز و تفاوت همچنین روشن بیان میکند خدای تعالی احکام دلیلهای خود برای مردم
را از امر و نهیها تا شاید که بندها بپرهیزند از مخالفت آن و تجاوز نکنند از حدود

[illegible]

... نخورید مالهای یکدیگر را در میان خود ... شاید ... ظلم و
و سود و رشوت و غصب و قمار و دزدی و امثال اینها و ... حکومت مال خود را به حکام و ...

بار ماندند کمان بود که مشرکان باز مانع از حج شوند و کار بجدال و قتال انجامد پس در صورتی که مال را لازم بود دولتها نفقه دهند همراه
یکدیگر و جمعیت مسلمانان بیشتر شود ایمن از شرور [illegible] خواهند بود تا دادن نفقه بدرویشان و جمعیت بیفزودن داشته
خود را بهلاکت انداختن است این که در آیه نازل شد که انفاق کنید در راه خدا که حج بیت الله و جهاد است و احسان کنید که خدای
تعالی دوست میدارد مردم احسان کننده را بعض مفسران گفته اند که انفاق کنید اما نه بتمامی مال خود که از مفلسی در تهلکه افتم الام
همین یک مصدر است که باین وزن آمده و مفهوم آن چیزیست که عاقبتش هلاکت است و معنی هلاکت نابود شدن

والعمرة لله فإن أحصرتم فما استيسر من الهدي ولا تحلقوا رؤوسكم حتى
يبلغ الهدي محله فمن كان منكم مريضا أو به أذى من رأسه ففدية من
صيام أو صدقة أو نسك فإذا أمنتم فمن تمتع بالعمرة إلى الحج
فما استيسر من الهدي فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحج وسبعة
إذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن أهله
حاضري المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا أن الله شديد العقاب وأتموا و بنا بحج

و عمره را از فرائض و سنن تمام کنید بنام خدای تعالی نه بنام بتان چنانکه مشرکان میکنند پس اگر منع کرده شوید و نتوانید آمد
بسبب مانع بودن دشمن یا بیماری یا نبودن زاد و راحله بمشعر و عرفات و مکه و حال آنکه احرام حج بسته آید پس بفرستید
آنچه میسر شود از قربانی که اینرا بفرستید بمنا اگر باحرام حج بسته آید و اگر احرام عمره بسته اید [illegible] بمکه بفرستید و محرم باشید
سر تراشید سر خود را تا زمانیکه این قربانی ذبح و یا نحر کرده شود باقی تفصیل و اختلاف مذاهب از کتب فقه معلوم باید کرد حج
در لغت بمعنی قصد کردن کاری بطریق تکرار است و باین مناسبت قصد خانه کعبه کردن بآلات احرام و طواف و سعی و غیر
ذلک که عملی چند است مشتمل بر تکرار موسوم بحج شد و عمره در لغت بمعنی زیارت است بعضی اتموا را اقیموا خوانده اند یعنی بپای
دارید حج و عمره را و بنا بر این قراءه عمره واجب است و اگر حدیثی یا قولی خلاف این روایت کنید این را تحقیق و توجیه باید نمود
تتمه آیه اینکه پس هر کسی باشد از شما بیمار در وقت احرام یا او را رنجوری از سر باشد که سر تراشیدن او را ضرر شود
پس سر تراشند فدیه بدهند از روزه داشتن سه روز یا صدقه بدهند شش مسکین هر یک را نیم صاع از غله یا یک گوسفند قربانی کنند
پس هنگامی که ایمن شوید از آن خوف یا مرض یا غیر آن که مانع بود از رسیدن بمشعر پس هر که بهره یابد از تقرب بخدای

... و بدتر است از کشتن شما ایشان را در ماه حرام و کارزار مکنید با ایشان در مسجد الحرام تا زمانی که ایشان با شما کارزار کنند در حرم

پس بکشید ایشان را در حرم و در غیر حرم با آنکه حرمت حرم را نگه نداشتند همچنین است جزای کافران که عزت حرم نگاه ندارند بعضی قاریان و لا تقتلوهم

حتی یقتلوکم فان قتلوکم خوانده اند [illegible] پس اگر باز ایستند از شرک و کفر پس بدرستی که خدای تعالی

آمرزنده است گناهان را که در زمان کفر مرتکب آن شده اند مهربان است بر مسلمانان [illegible]

[illegible] فلا عدوان الا علی الظالمین و کارزار کنید با مشرکان تا زمانی که اثر

شرک نماند و باشد دین خالص از برای خدای تعالی پس غیر خدا پرستش چیزی نکنند پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست

روا عقوبت مگر بر ظالمان یعنی اگر ایشان بر شما ظلم کنند شما هم جزای ظلم با ایشان بدهید [illegible]

[illegible]

[illegible] چون در ماه ذی قعده گذشته مشرکان

مانع شدند از رفتن مسلمانان به حج در ماه ذی قعده حال که به عمره قضا میروند در فکر بودند که اگر آنها جنگ کنند در آن ماه

چگونه در ماه حرام قتال کنیم این حکم نازل شد که ماه حرام یعنی ذی قعده امسال در مقابل ماه حرام گذشته است چون آنها

در آن ماه قتال با شما کردند و حرمت ماه را نگاه نداشتند شما نیز در بدل کار آنها چنین کنید ترک حرمت امسال

قصاص ترک حرمت پارسال است پس اگر زیاده روی و ستم کنند آنها بر شما شما هم مثل آن زیاده روی و ستم کنید بر ایشان

و بترسید از خدای تعالی در اطاعت حکم کنید و بپرهیزید از نافرمانی کردن و بدانید این را که خدای تعالی با پرهیزکاران است

برای نصرت و اعانت و محافظت [illegible]

در تأویل این کریمه چند وجه است یکی آنکه بدهید ای مومنان توانگر از مال خود بقدر حاجت مسکینان در راه

خدا و میندازید نفسهای خود را بدستهای خود در هلاک یعنی دین و دولت چه هلاک میشوید مراد از هلاک بخل است

که عاقبت بخل عذاب هلاک است وجه دوم آنکه با در لفظ باید نگیم زاید باشد معنی چنین که میفکنید نفسهای خود را

در هلاک یا آنکه ایدی بمعنی خود باشد چنانکه میگویند دست دری کار میشد از نزد مراد اینکه احتراز نمایید و بترسید از بخل که

هلاک آخرت است وجه سوم آنکه چون در هنگام توجه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بطواف کعبه برای قضای عمره سال گذشته

مومنان مسکین را استطاعت توشه راه خود و تهیه کردن چیزی که با آن نمیداد نبود از سعادت رفاقت حضرت

به حاجی حق لکاظمز موده بکار تجارت و طلب منافع از ان که شما بی بهره از حج میسازند و گناهی میدانند و اگر با آن شغل خللی در عبادات نیفتد و مطلب اصلی حج باشد نه محض تجارت پس وقتی که برگردید از موضع عرفات پس یاد کنید خدا را نزدیک مشعر الحرام و آن جائیست معین و معروف و یاد کنید از روی شکر و حمد چنانکه شما را راهنمائی کرد و توفیق داد برای حج که شما پیش از این بودند شما پیش از این هدایت و بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جمله گمراهان

[illegible]

جماعت قریش و حلفای ایشان

را که میگفتند در مزدلفه توقف مینمودند و از راه عرفات بر نمیگشتند و از برابری با اعراب و دیگر قبایل عار می داشتند حکم نازل شد که برگردید از آنجا که باز میگردند همه مردم و طلب آمرزش کنید از خدا تعالی بدرستی که خدا آمرزنده و مهربانست بر کسی که استغفار نماید

[illegible]

[illegible]

پیش قسمیکه بجا آرید لوازم و اعمال حج را پس یاد کنید و ثنا گوئید خدا را همچنانکه یاد میکنید پدران خود را بهنر و بستر ازان چون رسم بود اهل اعراب بعد فراغ از حج نزد مسجد منا استاده میشدند و بجلالت نسب و علو مراتب پدران خود فخر میکردند این حکم نازل شد پس از جمله مردم کسی که میگوید ای پروردگار بده ما را در دنیا مال و اعتبار یعنی محض نعمت دنیا میخواهد و بآخرت اعتقاد ندارد و نیست او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی

[illegible]

و از مردم کسیست که میگوید

ای پروردگار ما عطا کن ما را در دنیا نیکوئی یعنی توفیق عبادت و طلب و در آخرت نیکوئی یعنی مغفرت و رحمت و بعضی گفته اند که نیکی دنیا قناعت است و نیکی آخرت شفاعت حضرت رسالتست و از حضرت امیر المومنین منقول است که نیکی دنیا زن صالحه است و نیکی آخرت حور جنت و نگهدار ما را از عذاب آتش دوزخ

[illegible]

آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند ایشانراست بهره از آنچه عمل کرده اند یعنی ثواب عمل خود را خواهند یافت و خدا تعالی زود شمار است یعنی حساب همه بندگان و عمرهای ایشان را در قیامت در یک لحظه خواهد کرد کنایه از این است که شتاب نمایند روز حساب را و مبادرت با کتساب حسنات نمایند

[illegible]

پس هر که از شما تمتع بعمره ... للحج ... پس بر او است این دو عطیه که اول الصیب قربانی کند هر چه او را میسر شود شتر یا گاو یا گوسفند پس کسی که نیابد ... از ایشان حیثیت قربان کردن پس بر وی واجبست ده روزه سه روز در ایام حج و هفت روز دیگر روزه بگیرد بعد از آن که مراجعت کنند از حج بسوی وطن خود این ده روز عدد تمام است و این حکم که مذکور شد برای شخصی است که از مجاوران مکه نباشد و در مسجد الحرام حاضر نباشند و اما مکه دور از مسجد الحرام خانه داشته باشند بقدر مسافتی که قصر نماز جایز باشد در حکم حاضر اند پس اقل مسافت ... و ماوای آن شخص را بعضی دوازده فرسنگ و برخی چهل و هشت گفته اند و بترسید از خدا و بپرهیزید از تخلف احکام و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است هر کسی که پاس امر و نهی او ندارد

... ولا جدال في الحج ...

... هنگام حج ماه های معلوم است مشهور یعنی شوال و ذی قعده و ذی الحجه پس هر کسی فرض کند بر خود حج را درین ماهها یعنی احرام بندد پس واجب است که احتراز نماید از جماع و ملاعبه با زنان و دروغ و سخن بیهوده و از هر چه داخل معاصی باشد ... کلمه و الجدال ... احتمال است که ملحق بکلام سابق و با آن در اعراب موافق باشد در صورت معنی آنکه ... خواه دروغ و دشنام ... احتمال دوم آنکه از کلام سابق جدا باشد و در اعراب مغایر یعنی دو کلمه سابق مرفوع و این کلمه آخر مفتوح پس معنی چنین که خلافی و نزاعی نیست درین که موسم حج همیشه درین ماههای معروف معلوم است چرا که قریش درین باب گفتگوی داشتند این حکم نازل شد و آنچه میکنید شما از نیکوی میداند آن را خدای تعالی و توشه بگیرید بهترین توشه ها تقوی است درین کلام مجرد نظم دو تاویل یکی آنکه توشه سفر آخرت از پرهیزگاری و اطاعت احکام الهی بر گیرید بهترین توشه ها این است احتمال دوم آنکه چون گروهی توشه در راه مکه بر نمیداشتند و در قافله در مردم سوال میکردند حکم نازل شد که توشه بردارید و از طمع و سوال پرهیز کنید و بترسید از من ای خداوندان عقل و مردم را از طمع تشویش ندهید نیست بر شما گناهی ...

... أن تبتغوا فضلا من ربكم فإذا أفضتم من عرفات فاذكروا الله عند ...

... المشعر الحرام واذكروه ... لمن الضالين ...

نیست بر شما گناهی درین که بجوئید و طلب نمائید روزی و فایده تجارت از پروردگار خود چون قومی از عرب تحرج داشتند از ... تاجران اطراف را که بحج می آمدند و تجارت میکردند طعنه میزدند باین عبارت که داج للحاج یعنی حاصل ...

که ایمان آورده اند بحسب ظاهر درآیید در دین اسلام همه و در اسنح باشید اسلام و پیروی مکنید گامهای شیطان را

بعد از وسوسه او که گمراه میشوید بدرستی که شیطان برای شما دشمنیست آشکار الخ دشمنی او آشکار است ... لفظ سلم بفتح

و دسترس ... آمده است ... پس اگر بلغزید از جاده دین اسلام بعد

از آنکه آمد شما را دلائل روشن از قرآن احکام پس بدانید که خدا غالب است و قادر بر عقوبت و عذاب و حکیم کار است در انتقام یعنی

بناحق عذاب نمیکند ... في ظلل من الغمام والملائكة وقضي

... ترجع ... آیا چشم میدارید استفهام انکاری یعنی چشم ندارید این جماعت که در اسلام داخل نمیشوند

مگر آنکه بیاید ایشان را عذاب خدا در سایبانهای ابر سفید چنانچه بر قوم شعیب آمد مراد آنکه از ابر سفید که توقع رحمت

داشتند عذاب نازل گردد و بیایند فرشتگان عذاب و تمام کرده شود کار انتقام و بسوی خدا بازگشت کارهاست

از اعمال نیک و بد با تخویف و تهدیدات برای مخالفان

... بپرس ای رسول از یهودان که چه قدر داده ایم

پدران ایشان را از نشانهای روشن و پیغامهای نیک در شأن محمد صلی الله علیه وسلم و معجزات چون عصا و ید بیضا و من و سلوی

و هر که بدل کند نعمت خدا را یعنی آیات و احکام او را بعد از آنکه ظاهر شد بر او و تحقیق حق پس بدرستی که خدا سخت عقوبت است

هم در دنیا و هم در آخرت ... الحیوة ...

آراسته کرده شده برای کافران دیوسیندگان حق زندگانی دنیا که بآن آراستگی فریفته میشوند و مغرور

میگردند و مسخره و استهزا میکنند آنان را که ایمان آورده اند از آن اهانت و آنانکه مسکینان اند یعنی تهیدستان چه اصحاب

مفلس مومنان درویش را استهزا میکردند و بر احوال ایشان میخندیدند و آنانکه مومن و پرهیزگار اند بالاتر است

رتبه ایشان از آن کافران در روز قیامت اگرچه در دنیا در ذلت اند و خدا تعالی روزی میدهد هر که را

میخواهد بی اندازه در دنیا و آخرت یعنی کافران را بجهت امتحان در دنیا و مومنان را از روی رحمت در

آخرت ... أمة واحدة ... النبيين

الكتاب بالحق ليحكم بين ... فيما اختلفوا ...

یاد کنید خدا را یعنی تکبیرات بگوئید عقب نمازها و غیره در روزهای شمرده یعنی که عبارت از ایام

تشریق است از آن سه روز بعد از عید اضحی پس هر که شتاب کند و برود از منا در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس نیست گناهی

بر او و هر که تاخیر نماید و سه شب بماند در منا پس بر او نیز حرجی نیست و اصلا گناه در او باقی نیست که برای کسی که بپرهیزد از معصیت بعد از

حج در بقیه عمر خود و بترسید از خدا و بدانید که شما بسوی او محشور خواهید شد یعنی جمع خواهید گشت به مکافات اعمال لفظ حشر در لغت

جمع شدن است بهم پیوستن متفرقات

و از مردم کسی است که خوش می آید ترا ای رسول گفتار او

در دنیا یعنی اینکه اظهار ایمان و محبت با تو میکند و خدا را گواه میگیرد بر آنچه در دل او است از محبت تو و اخلاص را سخن بین

و حال آنکه او بدترین و سخت‌ترین دشمنان است در دل و قصد زندگی دنیا از جهت اینکه بعد در آخرت رسوا خواهد شد و از سخنان گفتار

او خوشش خواهد آمد بعضی گفته اند این آیه در شان اخنس بن شریق نازل شده

و هرگاه برخیزد و برگردد از پیش تو یا اینکه بعد

چند افکند و در جائی شود سعی میکند در هر طرف بر روی زمین تا فتنه و فساد برپا کند و نابود گرداند مزارع مسلمانان را و نسل را

این است که خدای تعالی دوست نمیدارد فساد را و چون بسوزد تباه کار اشرار و فساد کنندگان را

و هرگاه گفته شود باو که بترس از خدای میگیرد

او را حمیت و غیرت بر گناه کردن پس بس است او را جهنم و بد فراشی است آن آتش دوزخ که جهنم اسم آن است

بعضی گفته اند که جهنم لفظ فارسی است معرب کرده اند و غیر منصرف است بسبب عجمه و معرفه

و از مردم کسی است که میفروشد نفس خود را بطلب رضای

خدا یعنی جان خود را میدهد به خوشنودی خدا میگیرد و خدای تعالی مهربان است به بندگان که در طلب رضای او جان را صرف

و بعضی گفته اند که در شان صهیب نازل شده که مشرکان او را گرفته تکلیف کفر دادند ارتداد میکرد و نقد داد و گذشته

شدن راضی شدند و مرتد نشد آخر او را گذاشتند و بعضی گفته اند که در شان علی ابن ابی طالب نزول یافته که در هنگام

اراده فاسده مشرکان بر فراش حضرت خوابید و خود را فدای آن سرور کرد

ای کسان

خدا تعالی است دانا تا بان نیکوی لعنی جزای خیر خواهد داد و محروم نماند مسایل عمرو بن جموح بود و سوال کرد از کیفیت نفقه و جواب تا انزل شد در باب مصرف آن اشاره باینست که چه موقع و بجا باید قدر آن تو خدا تعالی بسیار دانا است بموقع نواب اینجا رکه مبیوهایم انفاق در نعمت برآوردن مال است از ملک خود بطریق هبه یا صله کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

فرض کرده شد بر شما جهاد در راه خدا با دشمنان دین و آن قتال کردن مکروه است طبع شما را و دشوار است برای شما و شاید که مکروه دارید چیزی را و طبع شما از آن نفرت داشته باشد و حال آنکه آن خیر را که مکروه میدارید بهتر باشد برای شما در دنیا و آخرت و بسا باشد که دوست دارید چیزی را و دل شما خواهان او و حال آنکه بد باشد برای شما در دنیا و آخرت و خدای تعالی میداند هر چه خوب است برای شما و چه بد قراءه لفظ کره بفتح و ضم هر دو آمده است جمیع مفسرین بغیر از عطا گفته اند بنابرین آیه جهاد فرض است بر مسلمانان و عطا گفته هر اصحاب نبی فرض بوده و قوم امامیه میگویند هم فرض است بر جمیع مسلمانان اما مشروط باینکه باجازه امام باشد يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

میپرسند ترا ای رسول از ماه حرام که آیا کارزار کردن در ماه حرام روا است بگو که کارزار کردن در ماه حرام کاری بزرگ است و اما آنچه کافران میکنند از برگردانیدن مومنان و منع کردن از راه خدا و کافر شدن بخدا و برگردانیدن و منع نمودن از داخل شدن مسجد الحرام و مکه و بیرون کردن مومنان و رسول از مکه بزرگتر است نزد خدا یعنی گناهش بیشتر است و این فساد که مشرکان میکنند بدتر است از آنچه مومنان کردند یعنی در ماه حرام از روی سهو جنگ کردند و عمرو حضرمی را کشتند حقیقت چنین بود که در سریه جنگ واقع شد میان عبد الله جحش و عمرو حضرمی در غره شهر رجب زمانیکه هنوز جنگ کشتن در آن ماه حرام بود لیکن مومنان سهو نموده غره شهر رجب را سلخ جمادی الاخره پنداشتند و عمرو حضرمی در آن جنگ کشته شد مشرکان نامه

[illegible] فيه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا

[illegible] صراط مستقيم

بودند مردم بعد آدم علیه السلام و اولاد او
گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند پس برانگیخت خدای تعالی پیغمبران را چون شیث و ادریس و دیگر انبیا را علیهم السلام
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و بیم کنندگان عاصیان بعقاب و نازل کرد با آن انبیا کتاب احکام شرایع را براستی
تا حکم کنند بدرستی میان مردم در آن چیزی که اختلاف کرده اند در آن و اختلاف نکرده بودند در دین و کتابی که با ایشان
فرستاده شده بود مگر آنانکه کتاب بایشان داده شده بود یعنی یهود و نصاری یعنی تبدیل و تحریف کردند بعد از آنکه
آمد بایشان حجتهای روشن و دلیلهای هویدا و اختلاف ایشان از روی حسد و ستمکاری بود پس راهنمائی کرد خدا
آنان را که ایمان دارند بآن چیزی که اختلاف کردند از حق یعنی حق تعالی مومنان را بحق بلطف خود تعلیم داد از جهت
خدای تعالی راه مینماید کسی را که میخواهد بسوی راه راست یعنی ایمان مخفی نماند که خواستن خدا هدایت کافران
را [illegible] قبول نشده [illegible] ایشان راجع میشود یکی از قاریان لیحکم را بضم یا و فتح کاف خوانده اند

[illegible] مستهم [illegible]

[illegible]

خطاب است به پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مومنان که آیا
می پندارید شما اینکه در آیید در بهشت و نیامده باشد بشما محنت و رنج و بلا مانند آن که آمد بر گذشتگان پیش از شما
تا آنکه گفت پیغمبر ایشان و گفتند آنها که ایمان بآن پیغمبر آورده بودند که باشد یاری دادن خدای تعالی ما را
[illegible] دشمنان و از روی یقین امید داشتند نصرت بودند گفت خدای تعالی بدانید که یاری دادن خدا
مومنان را نزدیک است قاریان یقول را مرفوع خوانند تا حکایت از حال ماضی باشد

[illegible] والاقربين واليتامى و [illegible]

[illegible] من خير فان الله [illegible]

می پرسند ترا این که چه چیز نفقه کنند بگو آنچه نفقه میکنید از مال پس باید که بهر پدر و مادر و خویشان
خود و یتیمان و عاجزان از کسب و مسکینان و مسافران مفلس باشد و آنچه میکنید از نیکوئی پس بدرستی که [illegible]

فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء [illegible]

و می پرسند ترا ای رسول از طور معاشرت کردن با یتیمان بگو اصلاح احوال و محافظت مال ایشان بهتر است از ترک کردن خود
دور نمودن کار ایشان و اگر در آمیزید طعام خود را با طعام ایشان و الفت نمایید با ایشان پس ایشان برادران شما اند در
دین و خدا تعالی میداند کسی که تباه کند کار ایشان را و کسی که اصلاح کند [illegible] و اگر میخواست خدا هر آینه شما را در رنج می
انداخت بدرستی که خدا غالب و قادر بر هر کار و داناست بانچه مصلحت کار شما در آنست چون بعضی مردم خود را دور
میکردند از کار یتیمان و بر حرج سوال نمودند چه باید کرد این حکم نزول یافت بعضی از مفسرین این مر روایت [illegible]

[illegible]

و نکاح مکنید زنان مشرکه را تا زمانی
که ایمان آورند چون زنان [illegible] بطعنه زدند عبد الله بن رواحه را که کنیزک [illegible] را آزاد کرد و به نکاح خود در آورد
چرا که فلانه زن مشرکه را که صاحب مال و جمال است نمیخواست [illegible] مرثد غنوی زن جمیله مشرکه که عناق نام او را
میخواست [illegible] این حکم در آیه نازل شد هر آینه کنیزک مومنه بهتر است از زن آزاد مشرکه و اگرچه از
جمال او شما را در شگفت آورد و خوش آید و نکاح مدهید زنان مومنه را با مردان مشرک تا وقتی که ایمان آورند
و هر آینه بنده مومن بهتر است از مرد آزاد مشرک و اگرچه آن مرد مشرک خوش آید شما را [illegible] مال یا جمال او
میخوانند بسوی آتش یعنی بسوی کفر که آخر آن عذاب دوزخ است و خدا میخواند بسوی بهشت و آمرزش یعنی بجانب
اسلام و آشکارا میکند خدا احکام خود را [illegible] حلال و حرام برای مردم تا شاید که پند گیرند و یاد کنند

[illegible]

و می پرسند ترا ای رسول از احوال حیض زنان یعنی در حالت
شدن زنان شوهران ایشان چگونه سلوک نمایند بگو که حیض [illegible] طبع [illegible] و مجامعت در آن حالت [illegible]

بعضی نوشته اند از روی [illegible] پرسیدند که آیا جنگ و کشتن در ماه حرام جایز است این آیه نازل شد که کارهای مشرکان بدتر

از کشتن است که در این باب [illegible] مومنان [illegible] و بعد از آن [illegible] حکم اقتلوهم حیث وجدتموهم نزول یافت و حرمت جنگ در ماههای

حرام منسوخ شد و همیشه با مشرکان [illegible] با شما جنگ کنند ای مومنان تا شما را برگردانند از دین اسلام اگر توانند و هر که برگردد

از شما از دین خود اسلام و مرتد شود پس بمیرد در حالتی که کافر و مرتد است پس آن گروه مرتد آنها را باطل و نابود

میکند عملهایی که در حالت مسلمانی کرده بودند [illegible] دنیا و آخرت [illegible] در دنیا میراث و زن [illegible]

و در آخرت از ثواب محروم [illegible] و ایشان ملازمان دوزخ اند ابد الآباد [illegible] کافران إن الذين آمنوا

[illegible] أولئك يرجون رحمت الله والله غفور رحيم

بدرستی آنانکه گرویدند بخدای تعالی و رسول او و آنانکه [illegible] اند وطنهای خود را جهاد کرده اند در راه خدا

امیدوارند بخشش و نعمتهای خدا را و خدای تعالی آمرزنده گناهان [illegible] بر ایشان مهربانست يسئلونك عن الخمر

[illegible]

[illegible]

[illegible] می پرسند ترا ای رسول از نوشیدن خمر و بازیدن قمار بگو که در این هر دو

گناهی بزرگ است و منفعتها برای مردم این منفعتهای [illegible] نفع بد نیست [illegible] از شراب [illegible] فروختن

آن [illegible] سود از سودای دیگر زیاده است و همچنین در قمار بازی زر مفت بدست آید و چون در زمان جاهلیت رسم بود

[illegible] قمار بدست آید [illegible] میکردند [illegible] در ضمن آیه ظاهر [illegible] و اگر چه این فایده

[illegible] این دو کار زیاده از فواید آنست [illegible] از تو می پرسند ای رسول که چه چیز نفقه کنند [illegible] این سخن [illegible]

[illegible] جمع [illegible] آیه سابق [illegible] نفقه [illegible] کیفیت [illegible] حکم نازل شد

[illegible] از خرج خود و عیال [illegible] فاضل آید از قوت [illegible] خود و عیال همچنین بیان میفرماید

خدای تعالی برای شما [illegible] مهربانی و کرم خود را تا شاید که شما اندیشه کنید در کار دنیا و آخرت یعنی خرج خود و عیال

[illegible] برای توشه آخرت [illegible] بعضی قاریان [illegible] خوانند [illegible] العفو را مرفوع [illegible]

[illegible]

مخفی نماند که بنابر حکم مسئله اینست که اگر بعد از چهار ماه شوهر نه رجوع کند و نه طلاق دهد باید که حاکم او را حبس نماید تا
بروسند تا یکی از دو قبول کند یعنی کفاره دادن وطی نماید یا مهر ادا کرده طلاق دهد وان عزموا الطلاق
فان الله سميع عليم ۝ و اگر اراده کنند شوهران سوگند خورده طلاق دادن زنان را پس بتحقیق خدا شنوا
والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلثة قروء ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله
في ارحامهن ان كن يؤمن بالله واليوم الاخر وبعولتهن احق بردهن في
ذلك ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف
وللرجال عليهن درجة والله عزيز حكيم ۝ و زنان
بالغه طلاق داده شده غیر حامله باید انتظار بکشند تا سه حیض ... حلال نیست ایشان را
آنکه بپوشند آنچه آفریده است خدا در رحمهای ایشان از حیض و طهر و فرزند
یعنی برای گذشتن ایام عده پنهان ندارند اگر هستند مومنه که ایمان دارند بخدا و بروز قیامت و شوهران ایشان
سزاوارترند به رجوع کردن بایشان در زمان انتظار اگر طلاق رجعی باشد و مراد شوهران اصلاح کار زنان باشد
نه ضرر و آزار ایشان ... حقوق چنانچه مردان را بر زنان حقوق است در حسن معیشت و
معاشرت حقوق زن بر مرد مانند نفقه و کسوه و عدم اضرار است و حق مرد بر زن فرمان برداری و رضا جوئی
و حفظ سیرت ... مردان راست بر زنان افزونی و بلندی مرتبه و خدا تعالی غالب است در آنکه در باب مرد و زن
هر چه مطابق مصلحت است حکم فرمود و از هر که مخالف حکم کند انتقام خواهد کشید ۝ الطلاق مرتان
فامساك بمعروف او تسريح باحسان ولا يحل لكم ان تاخذوا مما اتيتموهن
شيئا الا ان يخافا الا يقيما حدود الله فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا
جناح عليهما فيما افتدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها
ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون ۝ طلاق شرعی رجعی دو مرتبه است
بر سبیل تفریق یکی بعد از دیگری نه آنکه دو یا سه طلاق بیکبارگی بگوید که بدعت است پس طلاق رجعی با خود گرفتن او
برجعت و نکاح تازه است اگر عده منقضی شده باشد یا رها کردن به نیکوئی تا عده او را باز گذارد تا عده منقضی شود

[illegible] پس جدا شوید در حالت حیض و نزدیک زنان مروید برای مجامعت تا زمانی که پاک شوند پس وقتی که غسل پاکی کنند پس

مباشرت کنید با ایشان از آن جایی که خدا فرموده است یعنی [illegible] قبل و حنیفه تأویل نموده من حیث امرکم الله [illegible]

بدرستی که خدا تعالی دوست میدارد توبه کاران و پاک کنندگان را قراءة لفظ یطهرن بتخفیف [illegible]

[illegible] حیض دوم [illegible] غسل

زنان شما محل کاشتن

شما اند پس بیایید بکشت زار خود هر زمانی که خواهید و مقدم بفرستید [illegible] در این کار طلب فرزند را و قصد نکنید [illegible]

خود [illegible] فعل حرام [illegible] بترسید از خدا و بدانید که شما خواهید رسید بآن جزایی [illegible] پس [illegible] عمل [illegible] مژده

ده ای رسول مؤمنان را بهشت مخفی نماند که ازین آیه صریح ظاهر شد که مجامعت با زنان از راه دبر ممنوع است

[illegible] سبب نزول آنکه یهودان گفتند که مجامعت از عقب زن مانند حیوانا[ت]

موجب احول فرزند شود

و مگردانید نام خدا تعالی را بهانه مانع نیکویی [illegible] سوگندهای خود

[illegible] سوگند [illegible] نیکوی کردن [illegible] اصلاح کردن میان مردم و خدا تعالی شنوا است [illegible]

و دانا است [illegible] سبب نزول آیه آنکه عبد الله بن رواحه [illegible] سوگند [illegible]

[illegible] نیکوی [illegible] در سخن [illegible] گفته شود [illegible] اصطلاح [illegible]

کلام [illegible]

عقاب [illegible] شما را [illegible] سوگند خوردن [illegible] اختیار [illegible] عادت [illegible] زبان [illegible]

[illegible] سوگند [illegible] دلهای شما [illegible] سوگند [illegible] دروغ و خدا آمرزنده [illegible] سوگند

[illegible] اختیار [illegible] دروغ [illegible] کفاره عفو نماید [illegible]

از برای آنانکه

سوگند خورند از زنان خود [illegible] نزدیکی نکنند بمجامعت انتظار بودن چهار ماه است پس اگر باز گشت

کنند در این مدت یعنی اگر کفاره سوگند [illegible] خدا آمرزنده [illegible]

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ ... هرگاه طلاق دهید زنان را

و برسند نزدیک مدت خود یعنی بانقضاء عده پس نگهدارید ایشان را بنیکوی یا رها کنید ایشان را که رجعت مکنید از روی

رنج رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عده یا تنگی در نفقه و هر که چنین کند و ضرر رساند

پس ستم کرده است بر نفس خود چرا که بعذاب آخرت خود را مستوجب ساخت و فرا مگیرید حکمهای خدا را [illegible]

و استهزا الخ سهل مدانید و یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شماست و دیگر ذکر کنید آن چیز را که فرستاده است بر شما

از قرآن و احکام پند میدهد خدا شما را بقرآن و بترسید و بپرهیزید از مخالفت آن احکام و بدانید که خدا

بهمه چیزها از فعل و قول شما داناست — وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ...

... أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ مِنكُمْ

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ هرگاه طلاق دهید زنان را و برسند بمدت خود یعنی عده تمام

شود پس منع مکنید ایشان را ای اولیا از آنکه نکاح در آورند شوهران پیشین خود را چون راضی شوند

میان خود بنکاح حلال و کابین جایز و سازگاری در معاشرت این حکم که کردیم پند داده میشود بآن

هر که باشد از شما که ایمان آورده بخدا و بروز قیامت نفع این حکم عام است بر جمیع مسلمانان این پند برای شما

تر است و بهتر است و پاکیزه تر از آلودگی گناه و خدا میداند آنچه نفع شما در آنست و شما این معنی را نمیدانید سبب

نزول آیه معقل بن یسار بود که زن مطلقه عاصم بن عدی را که خواهر او بود حبس نموده بود [illegible]

بعد از طلاق دادن شوهر دوم با عاصم نکاح کند در این صورت این حکم مخصوص شوهران نیست بلکه شامل

اولیای زنان هم هست در این نهی از منع کردن اولیاست [illegible] زنان بالغه را در نکاح ولی نباید

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ

لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ

وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ فَإِنْ أَرَادَا

فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدتُّمْ

[illegible]

طلاق باین کردد و بعضی گفته اند که طلاق سوم بود و حلال نیست باز ای مردان آنکه پس بگیرید آنچه داده اید بزنان چیزی از بابت کابین و نفقه و کسوه مگر آنکه مرد و زن دانند که نمیتوانند برپا داشت احکام الهی را در زن و شوهری

پس اگر دانستید شما ای حکام امیر را که موافقت در میان زن و شوهر مطابق امر الهی نمیشود پس با اختیار شماست اگر زن

ایشان آزرده اند پس هیچ گناهی نیست بر آن شوهر و زن در اینکه زن فدا دهد بشوهر کابین خود را یا آنچه از و گرفته باشد

و خود را خلاص سازد از او این احکام که مذکور شد اندازه های خداست که مقرر کرده پس بیرون مروید

از آن اندازه ها و هر که بیرون رود از اندازه های خدا تعالی پس آن گروه ستمکاران اند بر نفس خود یعنی خود را بعذاب

خدای افکنند سبب نزول آیه نوشت زن ثابت بن قیس بیزار بود از شوهر خود و آن زن خواهر زاده عبد الله بن ابی سلول

بود که بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد استشاد کفر شوهر خود نمود التماس جدا بودن کرد حضرت صلی الله

علیه و سلم باغی از شوهر او گرفته باو داد و خلع فرمود قراءة بخافا بالضم باد فتح باهر دو آمده است فان

[illegible] فلا جناح [illegible]

[illegible] پس اگر طلاق دهد

بار سوم مرد زن خود را پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد بعد از طلاق سوم که در رجعت در میان گذشته باشد

تا وقتی که بنکاح در آورد شوهر دیگر او را این شوهر دوم بعقد دوام او را وطی نماید در قبل پس اگر طلاق

دهد شوهر دوم بعد از مجامعت او را برضای خود نه باکراه پس هیچ گناهی نیست بر شوهر اول و این زن مطلقه

این که رجوع کند با همدیگر بنکاحی جدید و کابینی اما بعد از انقضای عده شوهر دوم اگر گمان می برند بیانی

دارند احکام خدا را در زن و شوهری و بشناسند حقوق همدیگر را و اینها که فرمودیم اندازه های احکام خداست

در حلال و حرام بیان میفرماید از برای گروهی که دانند اینها از نزد خداست و اطاعت باید کرد سبب نزول آیت قصه

زن رفاعه بن وهب بود [illegible]

[illegible]

[illegible] واذکروا نعمت الله علیکم وما [illegible]

[illegible] یعظکم به واتقوا الله و

فلا جناح عليكم فيما فعلن في انفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبير

و آنانکه میمیرند از شما و میگذارند زنانرا باید که زنان ایشان انتظار کشند بنفسهای خود یعنی بدون آنکه کسی ایشانرا درین باب جبر و اکراه کند مدت انتظار چهار ماه و ده روز باشد و این حکم عام است زنان مدخوله شوهر باشند خواه غیر مدخوله خواه صغیره و خواه کبیره خواه مسلمه و خواه کتابیه خواه کنیز و خواه آزاد و بعضی اند که عده کنیز دو ماه و پنج روز است و عده زنان حامله همان وضع حمل است و علی بن ابی طالب ع و ابن عباس مروی است که زن حامله بعد از وضع حمل چهار ماه و ده روز عده بگیرد از روی احتیاط پس چون برسند زنان شوهر مرده بآخر عده خود پس هیچ گناهی نیست بر شما ای ورثه و ای حکام در اینکه واگذارید ایشانرا که هرچه خواهند کنند بانفسهای خود یعنی باختیار خود اند در شوهر کردن بموافق حکم شرع و خدا تعالی بآنچه شما میکنید از امر و نهی دانا است کلمه یتوفون را علی ابن ابی طالب ع بفتح یا تلاوت فرموده ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او اكننتم في انفسكم علم الله انكم ستذكرونهن ولكن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب اجله واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم فاحذروه واعلموا ان الله غفور حليم و گناهی نیست بر شما در آنچه بکنایه خبر دهید زنان معتده را از خواستگاری خود مثلا چنین بگوئید که وقتی که از عده برآئی مرا خبر کن یا آنکه پنهان دارید در دل خود خواستگاری را خدا تعالی میداند که زود باشد که یاد کنید شما آن زنان را به نیکوئی و اما وعده مدهید ایشانرا بکاری که پنهانی باید کرد یعنی صریح کلمه فحش مگوئید چنین که با تو جماع خواهم کرد لیکن گوئید کلامی بحسن ادا و اشارت و اراده مکنید نکاح کردن ایشانرا تا زمانیکه عده بسر آید و بدانید این را که خدا تعالی میداند آنچه در دلهای شما است پس بترسید و پرهیز کنید از عذاب و عقاب او و بدانید که خدا تعالی آمرزنده است آنرا که بترسد از خدا و حلیم کننده است خدا یعنی در عذاب تعجیل ننماید لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضة ومتعوهن على الموسع قدره وعلى المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا على المحسنين نیست گناهی بر شما اگر طلاق دهید زنانرا و هنوز جماع نکرده باشید با ایشان یا هنوز کابینی

... فلا جناح عليكم اذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصير اگرچه اینجمله بطریق خبر واقع شد لیکن حکم است یعنی باید که مادران شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام و این مدت کامل است مر کسی را که خواهد ایام شیر دادن فرزند خود را تمام کند یعنی منتهای مدت بیست و چهار ماه است و اقل مدت بیست و یکماه از این کمتر جایز نیست و بر آنکس که فرزند برای او است یعنی بر پدر فرزند است اینکه خوردنی و پوشیدنی بدهد مر شیر دهندگان را به نیکوئی لا بروی انصاف باید دانست که در باب مزد دادن بمادر فرزند بجهت شیر دادن شافعی اجارهٔ دایه را جایز داشته و ابوحنیفه جایز نداشته تا مادامی که مادر فرزند در نکاح یا عدهٔ نکاح پدر فرزند باشد دیگر میفرماید که تکلیف کرده نمیشود هیچ نفسی مگر اندازهٔ طاقت او و گنجایش او و باید که رنج نرساند هیچ مادری بفرزند شیرخوارهٔ خود در ایام رضاع او را از خود جدا کند و به پدرش دهد و باید که رنج رساننده نشود مادر بسبب فرزند یعنی پدر فرزند اکراه نکند مادر او را بجهت شیر دادن و قبول نکند نفقه و کسوة از و باز نگیرد و ترک نزدیکی نکند با او از ترس حمل و زن نیز مجامعت از خوف منع نماید و باید که پدر فرزند را در هنگام شیرخوارگی از مادر جدا نکنند و زن از شوهر بسبب فرزند زیادتی در خورش و پوشش طلبد و بعد از آنکه پدر فرزند فوت شود بر وارث او واجب است آنچه واجب بود بر متوفی از نفقه و کسوة و عدم اضرار زن در باب وارث اختلاف است بعضی گفته اند وارث پدر مراد است و بعضی گفته اند مراد شخصی است که اگر آن طفل بمیرد آن شخص وارث او باشد پس اگر خواهند پدر و مادر که جدا کنند طفل را از شیر پیش از مدت معهوده از روی خشنودی و مشورت با یکدیگر پس هیچ گناهی نیست برایشان ازین کار و اگر خواهید شما ای پدر و مادر طفل که دایه بگیرید از برای شیر دادن بفرزندان خود پس بر شما هیچ گناهی نیست در صورتیکه آنچه مقرر کرده اید بدایه بدهید به نیکوئی و خوشخوئی بی مضایقه و بترسید از خدا تعالی در باز گرفتن مزد مزدوران و بدانید که خدا تعالی بآنچه شما میکنید بیناست در قراءه نصار چند وجه جایز است رفع و تشدید را دیگر سکون و تخفیف را و دیگر فتح و تشدید را در قراءة ما آتیتم نیز دو وجه است با مدّ الف و بی مدّ و اوتیتم بواو والذین یتوفون منکم ويذرون ازواجا يتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا فاذا بلغن اجلهن

طایفهٔ امامیه بهمین نص قنوت را در نماز واجب میدانند و ابن مسیب گفته که مراد از نماز میانه نماز صبح است و قنوت است بخصوص
آن و اما سبب نزول مروی از زید بن ثابت چنین است که روزی حضرت رسالت با مردم نماز عصر کرد چنانچه از یک صف
را که بیرون بودم بکارهای دنیا مشغول شده بودند که حاضر نشدند و با جمعی کم و خاطر مبارک شد همان وقت این آیت نازل.

[illegible]

پس اگر در وقت نماز خوف دشمن باشد و بترسید که ناگاه حمله کند پس در حال رفتن نماز کنید خواه پیاده
باشید و خواه سوار شافعی گفته که در حال رفتن نماز جایز است اگرچه استادن ممکن باشد و ابوحنیفه جایز نمی داند پس وقتی که ایمن
شوید از ترس دشمن شکر گویید خدا را همچنانکه تعلیم کرده است شما را نماز کردن با شرایط و آداب که از آن بیخبر بودید
و ظاهر اینست که بعد از ایمن شدن نماز شکر ادا کنید

[illegible]

و آنانکه میمیرند از شما
و میگذارند زنان خود را وصیت کنند مر آن زنان را در باب خرج دادن از ترکه یا امر اولیای باشد که فرض کرده خدا بهر دادن
از ترکه آن زنان تا یکسال اگر بیرون نروند از خانه شوهر یا وارث او پس اگر بعد از یکسال بیرون روند پس نفقه و کسوه نباید
داد و نیست گناهی بر شما ای اولیای زن یا ورثه شوهر یا حکام در آنچه کنند آن زنان در باب خود یعنی زینت کردن و شوهر خواستن
بطریق حلال اول رسم زنان عرب اینچنین بود و این آیه مطابق آن رسم نازل شد لیکن آخر منسوخ شد بآیه که گذشته که
عده زنان چهار ماه و ده روز مقرر گردید و خدای تعالی غالب است و صواب کار یعنی اگر کسی مخالف امر او کند انتقام میکشد

و زنان طلاق داده شده که شوهران نزدیکی کرده باشند
برای آن زنان است چیزی دادن به نیکویی یعنی موافق حالت شوهر و سزاوار است یعنی بر متقیان یعنی پرهیزکاران از شرک و کفر
مضمون همان آیه سابق است بطریق عموم و تأکید نازل شد و همچنین جمیع احکام و آیات خود را برای شما روشن و ظاهر
میفرماید خدای تعالی تا شاید که شما عقل خود را در فهمیدن بکار برید

[illegible]

مقرر نکرده باشید برای ایشان پس طلاق دهید و چیزی بدهید ایشان را بقدر حال خود هر که توانگر باشد باندازه توانائی خود چیزی بدهد و هر که درویش باشد در خور حال و فقها بطریق تمثیل گفته اند که توانگر ده دینار طلا یا چیزی نزدیک بآن و مرد متوسط الحال پنج دینار طلا یا چیزی باین قیمت و درویش یکدینار طلا یا چیزی نزدیک بآن بدهد و این بهره دادنی باشد به نیکوئی و مروت از روی حق که واجب است بر اهل احسان بعضی قاریان تمسوهن خوانده اند و قدره نیز دو قراءة دارد بفتح دال و سکون دال [illegible] من قبل ان تمسوهن [illegible]

[illegible] فنصف ما فرضتم الا ان یعفون [illegible] او یعفو الذی بیده [illegible]

[illegible] وان تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بینکم [illegible]

[illegible] و اگر طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه دخول نمائید و تحقیق مقرر نموده باشید برای ایشان مهر پس بر شما است دادن نصف آنچه مقرر کرده اید مگر آنکه ببخشد آن زن در حالتی که بالغه و عاقله باشد و یا ببخشد آنکه تمام نصف را ببخشد یا آنکه ببخشد ولی آن زن در صورت بعضی از آن نصف و ولی میتواند بخشید نه تمام و اگر ببخشید شما ای شوهران تمام مهری که مقرر کرده اید این نزدیکتر است به پرهیزکاری و فراموش مکنید لطف و مهربانی را میان یکدیگر که حکم خدا اینچنین است یعنی شوهر از نصف مهر کمتر ندهد و زن زیاده از آن طلب نکند و احتمال دیگر آنکه خطاب هر دو طرف شده مهربانیست یعنی مرد اندیشه کند که این زن در عقد من محبوس بوده و از دنیا محروم شده و مهربانیست تمام مهر را بدهم و زن فکر کند که مرد از من هیچ بهره مواصلت نیافته بهتر آنست که از وی هیچ نگیرم بدرستیکه خدایتعالی بهر چه شما میکنید بیناست خواه ستم کنید و خواه مروت بعضی از مفسران عبارت مجرا اشارت او یعفو الذی بیده عقدة النکاح را چنین تفسیر کرده اند که مراد بها شوهر است توجیه اول بنابر مذهب شافعی است دوم بنابر مذهب امام ابو حنیفه است لفظ یعفو الذی بیده را یکی از قاریان بسکون واو خوانده و کلمه لا تنسوا را علی الوطالب علیه السلام نساو قراءت فرموده [illegible] ضبط کنید محافظت نمائید نمازها را بالعموم وقت ادا نمائید و همیشه نماز میکرده باشید نه آنکه گاهی بکنید و گاهی نکنید خصوصا نماز میانه را که بسته مقید شوید که و فضل آن را درست کرده در پنج نماز از نماز میانه گفته اند باختلاف روایات و میتوان گفت اما در باب نماز عصر قول اسعد است و در ایستاده کنید نمازها را در حالتی که مطیع خدا فرمان بردارانید و دعا کنید از روی خضوع و خشوع

یکی آنکه باالف و نصب دوم باالف و رفع سوم بی الف و تشدید و رفع چهارم بی الف و تشدید و نصب طا را بسط

نیز خوانده اند و بصاد هم آمده

خطاب عام است یا خاص است جواب جمهور علما آنست

و اکابر قوم بنی اسرائیل وقتی که گفتند پیغمبری را که بر ایشان مبعوث بود و او با ختلاف روایات یا اشمویل ع

یا الیسع یا شمعون یا یوشع گفتند که برانگیز و مقرر کن برای ما پادشاهی تا بمعاونت او جهاد کنیم در راه خدا یا جالوت

که پادشاهی بود کافر و لشکر و قوم او عمالقه بودند از بقیه قوم عاد چون بسبب ترسی که دیده گفت آن پیغمبر در

جواب ایشان که شاید شما نا فرمانی کنید اگر فرض کرده شود بر شما جهاد و کارزار نکنید گفتند آن قوم که چیست

ما را که جهاد نکنیم در راه خدا و حال آنکه بتحقیق بیرون کرده شده ایم از خانمان خود و از پسران خود یعنی جالوت

پسران ما را باسیری برده و از خانمان ما را آواره ساخته پس آن زمان که فرض کرده شد و حکم شد بر ایشان

کارزار کردن با دشمنان دین برگشتند از سخن خود مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده کس بودند و خدای

تعالی داناست بستمکاران که بر خود ستم کردند بر گردانیدن از جهاد

و گفت آن پیغمبر قوم بنی اسرائیل را مر ایشان را که خدای تعالی بتحقیق برانگیخت و تعیین فرمود برای شما

طالوت را بپادشاهی باید دانست که ماجرا اینچنین بود که آن پیغمبر با سعت بنی اسرائیل دعا کرد و

حق تعالی عصایی و ظرفی پر از روغن قدس بدو فرستاد و فرمود که هر کسی بخانه تو در آید و آن روغن در وی بجوش آید و این عصا بدرازی قامت او برابر باشد بدان که پادشاه قوم وی است و او را حاکم ساز بر ایشان

خطابست از روی تعجب یعنی آیا نشنیده باشند احوال اهل واسط را آیا

ندانستی یعنی نشنیده و تعجب نکردی از احوال آنانکه بیرون رفتند از منزلها و خانهای خود و ایشان چند هزار کس بودند

از قوم بنی اسرائیل که از ترس طاعون گریخته بودند پس گفت خدای تعالی بایشان که بمیرید و این امر چنین بود که حق فرشته فرستاد

حق تعالی یکی از جانب آسمان و یکی از روی زمین ندا کردند که موتوا پس مردند تمام آنها باد و آب که همراه داشتند

مردم آن سرزمین که از این گریختگان باخبر رسیده بودند از دفن ایشان عاجز آمده دیوارها بر دور ایشان کشیده رفتند

و مدتی بر این واقعه گذشت و استخوانهای ایشان پوسیده از آن مردگان مانده بود پس زنده کرد ایشان را خدای تعالی ایشان را در دعای

صحیح اینکه بار بوطن خود آمدند سالها زندگانی کردند و آخر هر یک باجل موعود فوت شد و مقدمه زنده شدن ایشان بدعای حزقیل

نبی بود که از خلفای موسی بود چون بر آن سرزمین گذشت مناجات نمود که خدایا چنانچه نظر هیبت بر ایشان افکندی

نظر رحمت نیز برایشان افکن حکم رسید که فلان کلمه بگوی او گفت همه زنده شدند بدرستی که خدای تعالی مرآینه بتحقیق

خداوند فضل و کرم و رحمتست بر مردمان ولیکن مردمان شکر رحمت و کرم او بجای نیارند یعنی عبرت نمیگیرند خصوصا

بنی اسرائیل و جهاد کنید در راه خدا ای جوانان و بدانید

که گریختن از موت فایده ندارد و مرگ و زیست بقدرت خداست پس چه میترسید از جنگ کردن با کافران و بدانید

که خدا شنونده است کلام هر کس را که بهانه از جهاد تخلف مینماید و داناست بانچه در دلهاست

کیست آن کسیکه وام دهد خدا را وامی نیکو یعنی احسان کند بر بندهای درمانده او عوض از خدا خواهد این مبالغه است

که حق سبحانه خیرات را بلفظ قرض ادا فرموده یعنی چنانکه فرض لازم دارد عوض یافتن را صدقات نیز دارد و

بدرستیکه از خدای تعالی عوض خواهد یافت پس آن کس خدای تعالی بالهر یا الهر یا له میکند عوض آن چیز را که بسبب

در راه خدا داده است که کرد بی حد و شمار و خدا تنگ میسازد روزی را بر کسیکه مصلحت کار او در تنگی

باشد و گشاده میسازد روزی را بر کسیکه مصلحت او در گشادگی باشد و بسوی او بازگشت همه و جمیع

مخلوقات بجهة جزای عمل باز گردانیده خواهند شد بسوی خدا در قرائة کلمه فیضاعفه چهار وجه است

آن تابوت بیرون می آمد و بسبب عزت و هیبت آن چه تمامتر خود را میبرد بر صف دشمنان چنانکه ایشان را پراکنده میساخت

لهذا بنی اسرائیل وقت کارزار آن صندوق را پیش لشکر خود میبردند و بعد از رحلت موسی و هارون علیهما السلام

قوم عمالقه آن را از بنی اسرائیل گرفته بملک خود برده بودند اما در هر مکانی که می گذاشتند آفت و مصیبتی بر اهل آن مکان

میرسید از بعضی خشم گرفته آن را در مزبله دفن نموده بودند در هنگامی که حکم الهی بپادشاهی طالوت نازل شد بفرمان الهی فرشتگان

آن تابوت را برداشته بنزد نبی مذکور آوردند و بنی اسرائیل آن را دیده سلطنت طالوت را باین نشان بزرگ قبول نمودند

اطاعت او کردند و تهیه جنگ با جالوت نمودند هفتاد هزار مرد همراه طالوت بطرف جهاد روان شدند در آن وقت هوا بغایت

گرم بود و تشنگی بر این لشکر غالب شد [illegible]

[illegible]

پس از هنگامی که برآمد طالوت بطرف جهاد با لشکر خود بجهت مقابله و مقاتله با جالوت گفت با لشکریان

خود که خدای تعالی آزماینده است شما را در این هوای گرم بجوی آب که ظاهر خواهد شد تا مطیع و عاصی از شما معلوم

گردد پس هر کس که بیاشامد از آن جوی آب زیاده از حکم خدا پس نیست او از تابعان من و هر که نخورد از آن آب پس

بدرستیکه او از منست یعنی تابع منست مگر آنکه بردارد مقدار یک کف از آن آب پس نوشیدند از آن

آب همه آن قوم مگر چند کس که ایشان سیصد و سیزده تن مذکور بودند که بیک کف آب قناعت نمودند و بهمان

رفع تشنگی شد و ظرفهای خود را نیز پر کرده همراه گرفتند و آنانکه نافرمانی نموده بسیار نوشیدند عطش ایشان زیاده گشت

چندان آب خوردند که در کنار نهر افتادند و چهار هزار تن عبور نمودند از الجمله سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن

لشکر جالوت را دیده ترسیدند و گفتند که ما را امروز طاقت جنگ با جالوت و لشکر او نیست و همان سیصد و سیزده تن

مذکور که مومنان مخلص بودند و میدانستند که بفضل و رحمت الهی خواهند فایز شد جهاد کردند و بر جالوت غالب شدند

و بسیار باشد که گروهی اندک غالب شوند بر گروه بسیار بحکم خدای تعالی و خداوند مددکار و یاور صابران است که در جهاد الخ بسیاری

چون این خبر به بنی اسرائیل رسید سراسیمه شدند و اکابر ایشان روی بخانه آن نبی کردند و از آمدن پیغمبر که روغن بجوش آمده بود عرض القصه

برابر شدند تا اینکه روزی در آمد بخانه آن نبی کوی که از و لاسب طول قامت طالوت میگفتند و نام اصلیش شاول بود

و اختلاف است در بین که او سقا بود یا دباغ یا خربنده بهر تقدیر از آمدن او روغن بجوش در آمد و ثیت ایا ما متر

شد آن نبی گفت با قوم بنی اسرائیل که این پادشاه شماست گفتند آن اکابر و اعاظم بنی اسرائیل از روی تعجب که چگونه

تواند بود که این پادشاه ما باشد چون حکومت در اولاد یهودا ابن یعقوب بود و نبوت در اولاد لاوی ابن یعقوب

و طالوت از اولاد بنیامین بود و مع ذلک کسب پیشه حقیر بود و گفتند ما سزاوارتریم بپادشاهی از و زیرا که

در حسب نسب بهتریم و او مال و ثروت ندارد و سامان لشکر چگونه تواند نمود آن پیغمبر در جواب گفت که خدا تعالی او را

برگزیده و دیگر آنکه او در دانش و بالا در جثه بیشتر افزون است دیگر آنکه خدا تعالی مختار است ملک خود را بهر که خواهد بدهد

و کار دیگری در دادن او نیست و دانا است بصلاح و مصلحت کار بعد از این سخنان بنی اسرائیل گفتند با آن پیغمبر که اگر

خدا پادشاهی او را بما و عطا فرمود نشانی بنما تا از روی رغبت با طاعت او شویم

در جواب گفت آن نبی علیه السلام

پادشاهی او نشانه که بیاید بشما تابوت سکینه یعنی صندوقی که در آن چیزیست موجب تسکین خاطر و فرجام کار شما و در آن

صندوق است باقی مانده آنچه گذاشته بودند از عصای موسی و هارون و بر بیارند از آن فرشتگان بدرستی که در این رسیدن تابوت

نزد شما آیه عجیبی است برای شما که تصدیق پیغمبر در باب پادشاهی طالوت اگر هستید شما قبول کننده و باور

دارنده باید دانست که تابوت سکینه صندوقی بود که از چوب شمشاد و طلا اندود طولش سه ذرع و عرض دو ذرع

بود که در آن از زمانه آدم بود صورت پیغمبران بقدرت الهی بر آن صندوق منقوش بود اندرون آن

نعلین موسی و عمامه هارون و پاره ترنجبین که مائده بنی اسرائیل بود و ریزه الواح زبرجد که موسی علیه السلام شکسته بود

و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که سکینه نام جانوریست در آن صندوق بود مقدار گربه دو چشم او چون

دو مشعل می‌افروخت چندانکه کسی را طاقت نگاه کردن بر آن نبود و روی او مانند روی آدمی بود و دو بال داشت هنگام جنگ

و نبوت حق تعالی ازان اخبار فرمود تلك آيات الله نتلوها عليك

این آیات و حکایات که میخوانیم بر تو بعنی میفرستیم بر زبان جبرئیل براستی و در ستی که بر وحی

سزاوار است پس بتحقیق تو بر آینه از جمله پیغمبران مرسلی که فرستاده ایم برای راه نمائی خلق از انس و جن تلاوت در لغت بمعنی

خواندن کلمه بعد از کلمه الیست بدون فاصله ماخوذ از تلو است بمعنی پهلوی یکدیگر

آن پیغمبران که درین سوره مذکور اند یا فرد یاد داده ایم بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر بعنی بر یک را بخصوصی خصیم مخصوص

که در غیر او نبود تفصیل این اجمال آنکه یکی از ایشان بود که خدای تعالی با او بی واسطه سخن میگفت اشارت

موسی است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با موسی در طور مکالمه شد و با حضرت در شب معراج و میتوان

که با حضرت آدم ع نیز خدای تعالی سخن گفت از روی آنکه اذ قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و برداشت

خدا بعضی از ایشان را بپایه های بلند یعنی پیغمبران اولو العزم کرد و دادیم عیسی پسر مریم معجزهای روشن و موید گردانید

بخشیدن و حیات دادن و قوت دادیم او را بروح پاک که جبرئیل ع در مریم دمید و اگر میخواست خدای تعالی قتال و جدال نمیکردند

آنانکه بعد از این پیغمبران بودند از مردم عالم بعد از آنکه آمد بر ایشان معجزهای آشکارا و نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ایشان

اما ایشان از گمراهی اختلاف کردند پس بعضی از ایشان بر ایمان خود ثابت و مستقل بودند و بعضی حق پوشیده کافر شدند باید دانست

که این گمراهی بعد از رحلت انبیای اولو العزم همه جا واقع شد تا مصلحت الهی چه باشد و اگر میخواست خدای تعالی هیچ امتی

مخالفت دین پیغمبر خود نمیکردند اینجا قتال بمعنی خلاف است از قبیل ذکر مسبب و اراده سبب و اما خدای تعالی میکند آنچه میخواهد

یعنی جزای موافقت و مخالفت را بهر قسمی که میخواهد خواهد داد

ای آنکسان که ایمان آورده اید نفقه کنید از آنچه

دشمن متر سند و ... وبکر دانند آورده اند که آن سیصد و سیزده تن بر لشکر جالوت که سیصد هزار مرد جنگی بود غالب آمدند و جالوت خود بجسم قوی و هیکل بزرگ بود چنانکه اسلحه جنگ او هزار رطل بوزن بود بعضی قاریان لفظ غرفه بفتح غین خوانده اند

[illegible] فالوا [illegible]

[illegible] و آنزمان که مومنان ظاهر شدند وصف آراستند

برای جهاد گفتند ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی یعنی صبوری بی حد و حساب بما بده و ثبات قدم نصیب کن ما را در جنگ با کافران

و ظفر ده ما را بر کافران [illegible]

پس شکستند و گریزانیدند مومنان کافران را باذن الله

و توفیق خدا و کشت داود علیه السلام جالوت را و عطا کرد حق تعالی داود را بعد از کشتن جالوت پادشاهی و آموخت او را مصلحت کار خلق و احکام آن یعنی نبوت داد یا وزیر بود فرستاد بر کل او و اگر نه خدای تعالی دفع کند لشکر کافران را بغازیان و مجاهدان هر آینه روی زمین تباه شود از کفر و ظلم و اما خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است بر تمام عالمیان یعنی نمیکذارد که روی زمین از کفر و ظلم تباه گردد لفظ دفع را بعضی قاریان و فاع بالالف خوانده اند باید دانست که حق تعالی وحی فرستاد بر نبی آن زمان که یوشع بود یا اشمویل و دیگری که کشنده جالوت بود چه باید بود که زره موسی بر قامت او درست آید و او از اولاد لاوی بن یعقوب است بایشی ابن داود بن ایشا وقتی که طالوت لشکر می آراست کس فرستاد نزد ایشا که پسران خود را حاضر کن داود دو پسر داشت و پسر او با خود آورد و هیچ یک را زره مذکور درست نیامد آخر الامر داود را که از همه پسران کوچکتر بود و بچرانیدن گوسفندان گذاشته آمده بود طلبید و چون حاضر شد زره مذکور لقامت او راست آمد و پوشید و بجهاد متوجه شد فلاخنی در دست داشت در راه رفتن سه سنگریزه با داود علیه السلام بسخن درآمدند بحکم خدا و سر یکی سه گفت که ای داود برای بردار که لکار تو خواهیم آمد و مشغول گشت آن سه سنگریزه از جنس فیروزه بود و در هنگام مقابله یکی را داود انداخت بر میمنه لشکر جالوت و یکی را بر میسره لشکر هر دو جانب بهزیمت رفتند و سنگ سوم را بر جالوت انداخت بآن کافر بر فیل سوار بود لشکوکت تمام سنگ فلاخن داود علیه السلام بر پیشانی او رسید از پس گوش بدر رفت طالوت دختر خود را در نکاح داود علیه السلام در آورد و مدبار سالی ... شاه بعد از طالوت تمامی سلطنت بر داود علیه السلام قرار گرفت و بعد از قتل جالوت هفت سال تمام ... 

علیه وسلم که هر کس آیت الکرسی بعد از نماز بخواند هیچ مانعی او را از داخل شدن در بهشت مگر موت یعنی همین که روز حشر
زنده شود داخل بهشت گردد و نیز منقول است که حضرت فرمود خدای تعالی فرشته را آفریده همین کار که هر کس
آیة الکرسی بخواند گناه او را محو کند از نامه اعمال او و تا همان وقت از روز دیگر و اکثر بزرگان دین را اعتقاد
است که اسم اعظم خدای تعالی درین آیت است لیکن اختلاف در اینکه آن هو الحی القیوم است یا هو العلی العظیم

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم

هیچ اکراهی نیست در دین اسلام قبول کردن اینجا چند تاویل است یکی آنکه وقتی که کافر جزیه قبول کند باز او را اکراه بر قبول کردن
اسلام نباید کرد دوم آنکه بعد از مسلمان شدن و یا فتح الله حق اکراه کرده نشود سوم آنکه مطلقا خدای تعالی بر کافران اکراه و جبر
نکرده بر هم با اختیار خود مسلمان شود اسلام او منظور است و اسلامی که بجبر و اکراه باشد منظور نیست چهارم آنکه کافر حربی اگر بعد
از جنگ و مخالفت مسلمان شود آن را نباید مکروه دانست بلکه اسلام او منظور است سبب نزول اینکه دو پسر ابوالحصین انصاری
بعد از مسلمان شدن نصرانی شده بشام رفتند و پدر ایشان از حضرت دستوری خواست که ایشان را خواهی نخواهی
بدین اسلام باز گرداند بسبب این حکم نازل شد که اکراه نیست در دین اسلام اما این آیت منسوخ شد بحکم قتال و اول این
حکم بود که خواهی نخواهی پس تکلیف قبول کردن دین اسلام نباید کرد چه آنکه بتحقیق ظاهر و روشن شد راه حق از
راه باطل از آیات و معجزات که دلالت بر رسول ما است پس واجب این بر کس که بر گردد از عبادت بت پرستی و دیو و شیطان
و ایمان آورد بخدای تعالی پس بتحقیق که آن کس چنگ در زد بدست آویز محکم که قرآن و متابعت پیغمبر است و این دست آویز
هرگز گسیخته نشود و خدا شنونده است و دانا می داند هر کس تصدیق قرآن و معجزات رسول میکند و کلمه
شهادت بر زبان می آورد از روی اخلاص است یا از روی نفاق

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

خدا یار و حافظ احوال آنکسانی است که گرویده اند به رسول و قرآن مجید بیرون می آورد ایشان را از تاریکی کفر و
گمراهی بجانب ایمان و راه حق و از صفات بشریت و حیوانیت با خلاق ربوبیت و خصال قدسیه و آنانکه حق پوشیده اند

شما خطا کرده ایم یعنی بد بدید مال خود را در مصرفهائی که بر شما واجب کرده ایم پیش از آنکه بیاید روزی که از دنیا رفت و هیبت در آن روز خرید و فروخت نباشد یعنی کسی نتواند خود را از عذاب آخرت باز خرید و نه مشفق بود هم از دوستی حمایت کنند و نه شفاعت کننده بود و کافران ستمکاران اند که بر نفس خود ستم میکنند باید دانست که ظلم بجا آوردن کاری در غیر جای که باید پس کافران بدو وجه ظالم اند یکی آنکه پرستش میکنند غیر خدا را دوم آنکه مال را از زکوة نمیدهند و در مصرفهای دیگر صرف مینمایند اکثر قاریان لا بیع و لا خلة و لا شفاعة بفتح خوانده اند

معبود حقیقی و خالق جمیع ممکنات وی واحد است بذات نیست معبودی دیگر غیر از وی که سزاوار پرستش باشد او زنده همیشه و عین ذات اوست بجهانی هستی و او را نه ابتدای بود و نه انتها باشد قائم است بذات خود همیشه و نگیرد او را ابر گران غفلتی که مقدمه خوابست و اثر نعاس گویند و نه خواب فرا میگیرد او را از اوست هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است این بیان وحدانیت ذات است در الوهیت کیست آنکه شفاعت خواهی کند یعنی مجلس ملائکه و انبیا که در خواست کنند فردا و روز قیامت از بخشیدن گناه کسی مگر آنکه اجازه یافته باشد از خدا و سیده اند خدای تعالی آنچه پیش از آسمانها و زمین بوده و آنچه بعد از آن باشد و فرا نمیگیرند اهل آسمانها و زمین هیچ چیز را از معلوم خدا مگر هر چه او تعلیم کند و خواهد هم اینها دانند چندان فراخ است و گنجایی دارد علم او که فرا گرفته است تمام آسمانها و زمین را و بعضی گفته اند که کرسی جسمیست مخلوق شده از قدرت خدا که فرا گرفته است تمام هفت آسمان و هفت زمین را و رنج نمی آرد و خسته نمیکند خدا را نگاه داشتن آسمانها و زمینها و خدا است برتر از دریافت عقل و وهم و غیره از آنکه باشد او را مانندی و بزرگتر است از جمیع ماسوای شان او چرا که همه اشیا غیر از ذات او آفریده اوست و دال که لفظ او ماخوذ است از اود هم بمعنی کجی است چه در خستگی حامل چیز ثقیل کج میشود و بر داشتن و نگه داشتن کرسی با این همه عظمت که احاطه کرده است جمیع آسمانها و زمینها و آن نزد حکما فلک البروج است و عرش فلک اطلس است که ابتدا در عبارت ایشان نه فلک مذکور شد و بعضی گفته اند که تا اینجا و آیت است و مشهور آنکه یک آیت است و موسوم بآیة الکرسی است و در ... از حضرت رسالت صلی الله

[illegible]

عزیر را اوی ... پس در مانده و خاموش و حیران شد مرده و تو الست دیگر حجتی آورد و خدا تعالی را امر نماید سمعاً ولا وحی بود
بلکه حجت آورده چرا که دعوی آن باطل است و باطل با حق مخالف پس ... باطل چگونه خواهد تصحیح لفظ مرده ولفظ ... ان
ده ... با ... در اینجا ... که الحمد لله الذي ... مضموم با مفتوح با ... [illegible]

[illegible] ... فاماته ... [illegible]

[illegible] قال لم لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... در اینجا و تاویل ... که او ... [illegible]

بر الذي یعنی ... شنیدن ... بصر بعث ... که گذشت ... و همی ... مقصود ... کار ... ذکر آن باید ... شوند بودم
منطق ... اشاره باینکه چون ... کمال قدرت الهی بسیار اند چنانکه انکس ... بر احیای ... حیران بود ... حرم لکه
کالذي ... کلام ابراهیم ... و گفت ... اتی ... باز ... استخوانهای ... چنانکه ... اکر
عزیر ... و مرکب او را باینگونه ... گذشت عزیر ... ازوجه ... بود ... خراب شد و سقفهای آن ... و
خالی از متنفس یافت ... حیرت ... قدرتهای الهی ... الکار ... آیا چگونه و کیفیت ... خواهد ... این ... خراب خالی را
حق تعالی پس از انکه ... رسیده ... آن ... میتواند ... بقدرت کامله خود آما بچه کیفیت احیا خواهد کرد و در ...
تامل بود ناگاه میراند حق تعالی او را صد سال تمام مرده ... و خری ... مرکب او بود ... میراند پس برانگیخت او را
یعنی زنده گردانید بر همان صورت جمیع خصوصیات ... و چنین زنده گشت او را فرشته بحکم خدا که اینجا چه
مدت درنگ کردی عزیر گفت درنگ کردم یکروز تمام یا پاره از روز ... وقتی ... نگاه با فتاب و سایه کرد ... یا
و حال آنکه ... مرده ... بود ... زنده شد نزدیک ... و آفتاب ... چنین دانست پس گفت
او را فرشته ... همچنین نیست ... میگوئی بلکه تو درنگ کرده اینجا صد سال تمام پس نظر بیفکن بسوی خوردنی خود
و آشامیدنی خود که آن ... الخبز ... و شربت انگور ... در ... متغیر ... و نگاه کن بجانب مرکب
خود که استخوانهای ... پوسیده بود ... چون عزیر این ندا ... شنید ... و نگاه کرد و دید

یعنی کافران و مشرکان و مرتدان و مخالفان و منافقان دوستان ایشان شیاطین و بت پرستان اند که گمراه میکنند

بیرون می آرند ایشان را از حق که ایمان است میبرند بجانب کفر که تاریکیست و از اصیاط المردم با دوستان

و هم صحبتان خود اهل دوزخ اند و همیشه خواهند بود در آتش دوزخ باید دانست که لفظ ولی در اصل آخو آز

بعد نزدیک پس ولی آن است که او را ولی گویند و هر که متصدی کار و یار کسی باشد چون نزدیکی درین باب لازم است او را هم ولی

گویند و مولی هم بخداوند و غلام هر دو گفتن جایز است از نیجهت که جانب عالی و سافل باعتبار قدر و رتبه هر دو نزدیک بودن

منظور است و لفظ طاغوت اگر چه مفرد است اما اینجا مراد جمع است و این استعمال در لغت جایز است و مراد اخراج منع از داخل

شدن است و این معنی در کلام عرب آمده

این خطاب تمام السلطه هر شنونده است بشنود و تعجب کند از حال

نمرود آیا ندانستی و نظر نکردی بسوی آنکس که بحث و جدل کرد با ابراهیم در باب ربوبیت و وحدانیت خدا تعالی و دعوی

الوهیت نمود و این جدل و دعوی از آن بود که داده بود خدا تعالی او را بادشاهی یعنی مغرور و متکبر شد از انکه ملک را در حکم و

تصرف خویش دید یا بانی چه در مقام شکر کردن نعمت بود چنانچه متعارف است که میگویند دشمنی با من میکنی بجای اینکه احسان

در حق تو کرده ام پس نمرود شکر نعمت الهی را بالعکس بجا آورد وقتی که گفت ابراهیم علیه السلام که پروردگار من

خدای است که زنده میکند و میمیراند و این سخن در جواب سخن نمرود فرمود که چون خبر یافت و رسید ابراهیم علیه السلام بتان را

شکست او را بیارید چون حاضر شد گفت چرا خدایان ما را شکستی و باطل کردی و بکامی که جواب ابراهیم با نیکونه

شنید که خدای من آنست که زنده میسازد و میمیراند نمرود گفت که من هم زنده میسازم و میمیرانم و بحجت باطل برای

دعوی فاسد زنده را که واجب القتل بود که در مقام کشته شدن بود خونش را بخشید و بیگناهی را که از کسان قتل

در باب او نبود بقتل رسانید و از روی سفاهت این کار را احیا و افنا پنداشته است یا از راه تلبیس بهلنان میخواهد

که احیا و اماته اینست پس با برین ابراهیم علیه السلام حجتی روشنتر بیان نمود که از آن خلق تلبیسی دیگر

نتواند کرد گفت خدا تعالی مرا که آفتاب را از جانب مشرق طلوع میکند اگر تو می توانی پس آفتاب را از جانب مغرب

[illegible marginal notes]

بخاطر خطور نمود که شاید نمرود استفسار نماید از کیفیت احیا پس دانست که در جواب چه باید گفت و علم باین داشته باشد تا غلط گفته نشود و استفهام در کلام الهی بطریق ایجاب واقع شد چنانکه یکی گفتن میداند چیزی را میگوید مگر تو نمیدانی اول که چنین

میگویند مقرر شود بعد از تو محتاج گفتن ما یا نمودن ما نیستی پس گفت حق تعالی که بگیر چهار نوع از پرندگان و بعد از آن

همه را ریزه کن یعنی بکوب جمع کن اجزای آنها را و در هم آمیز و بگذار قدری از آن اجزای آمیخته بر سر هر کوهی که بر آن تو را دسترس

و بعد از آن بخوان هر یکی از آن مرغان را بنام تا اجابت دعوت تو کنند و بسوی تو شتافته بیایند در دویدن و بدان که خدای تعالی

خداوند قوی است در هر فعل و عاجز نیست محکم کار و داناست در هر کاری اراده فرماید چون اتمام کلام درین باب

آخر کار چنین کرد و چنانکه حاجت نیست و اکثر شان قدری از ظاهر است که موافق فرموده شد فصاحت سخن تقاضای اختصار

کرد و از احادیث و اخبار مفصلا منقول است ابراهیم علیه السلام یک کبوتر و یک طاوس و یک خروس و یک زاغ گرفت

و بسندی روایت کرده امر الهی بلفظ چهار برای نوع بوده نه برای عدد و ابراهیم از این چهار نوع بعضی را مکرر گرفت

مجموع هفت بود بعد از آن ذبح نموده سر آن مرغان را نزد خویش نگهداشت و پیکر آنها را در هاون بکوفته بهم آ

و از آن مجموعه مخلوط اندکی بر سر هر کوه که در آن حوالی بود گذاشت و در استاده سرها را بدست گرفته ندا کرد که ای کبوتر

و طاوس و زاغ و خروس بیائید پیش من بحکم الهی آن اجزای آمیخته متفرق شده باز از نوعی مجتمع گشته بهمان هیئت زنده شده

و همه دویده بر روی زمین می آمدند تا بسر خود رسید که سر او طیار گشته شد و اظهار قدرت در دویدن آنها بر آمدن چنان

نمود که در دویدن ابتدا دویدند تا یک محسوس شدند بهمان مرغان را بسر آمد قراءة فصرهن بچند وجه جایز است کسر صاد

و سکون راء کسر صاد و سکون راء کسر صاد با فتح راء اول شد بدان آن فتح صاد با ت بدر او کرد آن دیگر قراءة لفظ جزء نیز وجوه دارد یکی

جزءا بتخفیف و همزه دیگر تشدید و فتح زا با همزه دیگر با ت بدید و فتح زا با همزه دیگر میان جیم و زا با فتح

[illegible] ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة [illegible]

مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء والله واسع عليم ۞ مثل آنانکه خرج میکنند

مالهای خود را بمردم میدهند در راه خدا یعنی بجهت رضای خداوند نظر بر عوض یافتن از کریمه آن مثل دانه بیاعرض دیگر

در میان نیست مانند دانه الیست که کاشته شود در زمین پاک از عیب و بر وید از آن هفت خوشه در هر خوشه صد دانه باشد

حاصل که از یک دانه هفتصد دانه حاصل شود و خدای تعالی از همین بالاتر میدهد ببرای هر که میخواهد و خدای تعالی گشاده کننده روزی است

[illegible marginal notes]

همچنین که مذکور شد و نظر کرد بر آن دیه و دیدم در غایت آبادی و معموری است و آن دیه عبارت از معموری بیت المقدس است

که بخت نصر آن را ویران ساخته بود و اهل آن را کشته بود چون هفتاد سال از اماته عزیر گذشت بخت نصر هلاک شد

حق سبحانه جل شأنه بر شنک[?] فارس را برانگیخت تا بیت المقدس را تعمیر نمود و آباد ساخت در مدت سی سال معمور

زیاده از سابق پس وقتی که عزیر زنده شد او را در نهایت معموری دید خطاب رسید باو از جانب خدا که تو را زنده کردیم تا

قدرت ما ظاهر شود و این معنی عبرتی باشد برای مردمان تا دانند و باور کنند که در روز حشر هم این طور زنده خواهیم نمود

خلق را و نگاه کن بسوی استخوانهای مرکب خود و مرد کافی[?] که تعجب داشتی در کیفیت زنده کردن آنها که چگونه وصل

میکنیم بالای یکدیگر بعد از آن می پوشانیم او را بگوشت پس وقتی که ظاهر و روشن شد بر عزیر و در حضور او استخوانها بحکم خدا

جمع شد و گوشت و پوست بر او رویید و جان بجسد حمار در آمد و بر خاست از جا عزیر گفت الحال میدانم برای العین که

خدا بر همه چیز قادر است چنانچه قبل از این باستدلال میدانستم آورده اند که وقتی عزیر زنده شد و بخانه خود رفت جوان بود و پسران

پیر بودند و هر کاه سخن با ایشان میگفت میگفتند که این احوال صد سال پیش از این است و در قراءه کلمات چند وجه است ننشزها را

بعضی قاریان با زای عجم خوانده اند و لم یتسنه بدون ها و ننشزها را بزای بی نقطه و بفتح نون اول و ضم شین هم آمده

است خواه با زای منقوطه و خواه با زای بی نقطه اعلم بالضم میم و سکون آن هر دو جایز داشته اند و در قرائتی که سکون میم

باشد الف نمیخواند در این صورت امر است از زبان همان فرشته که با عزیر متکلم بود

و یاد کن ای پیغمبر ما زمانی را که گفت ابراهیم علیه السلام

ای پروردگار من بنما بمن که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت خدا بابراهیم که آیا تو ایمان نیاورده بقدرت کامله من که قادرم

بر احیای مردگان ابراهیم علیه السلام گفت در جواب که آری ایمان آورده ام و یقین میدانم قدرت ترا بر همه کارها اما سوال من

بعلت آنست که تا تسکین و تسلی یابد دل من از دیدن اینکه زنده شدن مرده بچه کیفیت میشود زیرا که در خیال ابراهیم مسطور[?]

و احتمالات نقشی میزنند که احداث و ایجاد جسد دیگر میفرماید یا همان جسد بار دیگر تازه میکرد و دیگر اقسام عقلی بخاطر

مبارکش میرسید و وجه سوال این بود که چون هنگام محاجه او با نمرود گفته بود که خدای من زنده میگرداند مرده را

تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم الکافرین • بار تاکید میفرماید از روی خطاب و عتاب ای مومنان تباه و نابود مسازید جزای صدقات و احسان خود را بمنت گذاشتن و آزار رسانیدن بقول یا فعل بدرویشان مانند کسی که از جهت روی و ریا بذل مال بمردم نماید نه از برای رضای خدا و مطلب او محض خودنمائی باشد و ایمان نداشته باشد بخدا و بروز قیامت یعنی منظور او خشنودی خدا و اجر در آخرت نیست پس گویا اعتقاد ندارد و کار او میماند بسنگی سخت و هموار که بر بالای آن خاک خشک است پس میرسد بآن بارانی بزرگ قطره پس میشوید آن را و میگذارد آن را همچنانکه بود سنگی خالی بی حاصل و قادر نباشند بر چیزی از نفع آن صدقه دادن آنانکه صدقه بامنت نهادن و رنج رسانیدن داده اند خدا تعالی راه نمیدهد در مقام اجر یافتن و ذکر کردن کافران کنایه ازین است که ابطال مردم صفت کافران دارند چرا که اگر ایمان و اعتقاد بخدا امید داشتند غرض ایشان خشنودی خدا میبود نه ریا و خودنمائی این آیه تتمه کلام سابق است بطریق تاکید و تصریح یعنی اینچنین نباید صدقه داد لفظ ریا ماخوذ از رویة است یعنی مردم ببینند یا از اراءة یعنی خودنمائی و نمائی ...

ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین ...

• مثل آنکسان که نفقه میکنند مالهای خود را یعنی بدرویشان میدهند برای رضای خدا و از روی ثابت داشتن ایمان در دلهای خویش که صدقه در راه خدا دادن ثواب و اجر در آخرت دارد همچو مثل بوستان بر او درخت که باشد بر زمین بلند که آفتاب بر آن بیشتر تابد و بار آن زودتر رسد و از آفت غرق شدن و گذر سیل محفوظ باشد رسید بآن بوستان باغی باران بزرگ قطره پس آورد و داد میوه خود را دو برابر آنچه در یک موسم متوقع باشد پس اگر نرسد بآن بوستان باران بزرگ قطره پس شبنمی که بآن رسد کافی است و بهمان بارور میشود یعنی جزای در راه خدا حاصل نیست خواه کم باشد خواه بسیار و خدا تعالی بآنچه شما میکنید بیناست یعنی می بیند و میداند که برای خشنودی او صدقه میدهید یا بغرض دیگر مخفی نماند که مراد از لفظ ضعف اگر مثل باشد چنانکه کاهی زوج میگویند و مراد از او جفت کما قال عز و جل من کل زوجین اثنین پس تفسیر بیان است که نوشته شد و اگر ضعف بمعنی دو چند باشد ورد تصور تفسیر اینست که آن بوستان میوه میدهد چهار چند آن مقدار که توقع باشد قراءة لفظ ربوة بضم را

ودانا است بطرز وطور وسعت دادن در رزق الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون

ما انفقوا منا ولا اذى لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف [illegible]

آنمردم كه خرج ميكنند مالهاي خويش را در جهاد يا بطرز ديگر بمقتضي رضاي

خدا بعد از آن منتي بر كسي نميگذارند و آزاري بكسي نميرسانند يعني بكسي كه بديشان دادند بخانه ايشان نرسانند

اجر و مزد احسان كه اين است پرورنده كار ايشان يعني بعد از آن مال فكر نميكنند عوض نيستند

ايشان اندوه ناك يعني زياني نخواهند بر ورستي تشديد نون و فتح ميم بمعني قطع است حبيب الله بعد از خير دادن در

خدا قطع ميكند اجر و ثواب را بنابرين موسوم شده بمن و در احاديث نبوي منع از منت گذاشتن در خيرات واقع

از آنجمله اينكه المنان بما يعطي لا يكلمه الله ولا ينظر اليه ولا يزكيه وله عذاب اليم و منت بمعني نعمت بسيار است

چون كه بسياري حق منعم عليه را قطع ميكند حق ديگر او را حقي نمي ماند مسمي باين اسم شده و اذي در لغت ضرر است

بر قوم ... قاضي بيضاوي در تفسير خود آورده كه اين آيه در شان عثمان بن عفان و عبد الرحمن عوف نازل شده

كه عثمان رضي الله عنه يك هزار شتر با پالان و جل در غزوه تبوك برده بود و عبد الرحمن عوف چهار هزار درم

براي صدقه در خدمت حضرت صلى الله عليه وسلم آورده بود و قبل اين آيت نازل شد در اين صورت ظاهر است كه ...

و محض براي رضاي خدا داده اند نه از جهت حظ نفساني و مضمون آيت مدح است اما اگر در شان غير نزول يافته باشد

احتمال ذم و عقوبت است چرا كه هر گاه من و اذي بالفعل نيامده باشد احتياج بذكر و تقييد نبود و لازم است در جاي اين

هر دو بالفعل آمده باشد تا اين آيت در مقام مدح يا ذم بود چه اگر مدح است اين هر دو جاي ديگر بالفعل آمده الزم است

معنی اينكه چنين صدقه مقبول نيست بلكه آن صدقه مقبول است كه چنين نباشد قول معروف ...

سخن خوش و خوب از روي تواضع با درويشان و عذر ... بيرون

از لجاج و ابرام ايشان بهتر است سوال عنه را در نفع و اجر از آن خيراتي كه در پي آن اذيتي و سرزنشي بسايل رسد و خدا تعالى

بي نياز است از صدقه و حليم يعني در رد يعني در عقوبت منت گذاران شتاب نميكند كنايت از اين است كه آخر عقوبت خواهد كرد

بجرم رنجانيدن درويش يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى كالذي

[illegible]

و البر بالفقیر کسی که صدقه میدهد پنهانی از مردمان و نفقه کند مال را بمحتاجان مفلسان

و میدهد پنهانی بیرون و برزبان نکند امر خود را معصیت و خدا تعالی و عده میدهد پنهانی بخشیدن گناهان

بسبب صدقه دادن در پنهانی و دروغ خدا تعالی فراخ کند روزی برای منفقان و بسیار دادن انفاق

ایشان قراءة لفظ فقر بضم فا و سکون قاف و ضم فا و فتح را نیز آمده است به معنی درویشی و حاجتمندی است

اطلاق لفظ وعده برای خیر و شر هر دو جایز است

● میدهد خدا تعالی حکمت بهر که میخواهد

و کسی که حکمت داده شد پس بتحقیق داده شد نیکوئی بسیار و در نمی یابند این را و پند نمیگیرند مگر صاحبان دانش

یعنی هوشمندان و عاقلان مخفی نماند که حکمت به معنی دانستن حقایق اشیاست مطابق واقع و عمل کردن بقین بران

پس چیزی دانستن حقیقت انفاق که بامر الهی واجب است و خاصةً للمتعبد باید این نیز داخل حکمت است قراءة

لفظ یوت بکسر تا هم جایز است

● و چیزی که صرف کردید از نفقه اندک یا بسیار پنهان یا آشکارا در مصرف حق

یا باطل یا اینکه بطریق نذر واجب کردید بر خود مردمان که دادن چیزی از مال خود و دادید بمستحق و آن نذر

شرط کرده یا غیر شرط معین یا غیر معین در طاعت یا در معصیت پس بدرستی که خدا تعالی میداند اجرا

و جزای آن خواهد داد و از برای ستمکاران هیچ یاری نیست آنانکه از روی معصیت نذر میکنند یا مانع میشوند از ادای نذر

مشروع یا نذری شرعی کرده اند و ایفا نمیکنند و آنانکه در نذر نیست هیچ یاری دهنده در نجات از عذاب و عقاب الهی باید

دانست که نذر در لغت به معنی چیزی اندک است و در اصطلاح آنچه واجب کرده اند بر خود بفعل اول انرا

و واجب میشود آن فعل بر نذر کننده وقتی که بگوید لِلّٰهِ عَلَیَّ کذا و بدون گفتن این کلمه ثابت نمیگردد بلفظ

دیگر و ترجمه این بفارسی چنین است که از برای خداست بر من که این کار بکنم آیا ترجمه گفتن نذر منعقد میشود

● اگر آشکارا میدهید خیرات پس آن نیکوکاری است

دفتح برده آمده است و از ابن عباس رضی الله عنه نیز منقول است و کلمه اکلها بتخفیف لام و تشدید آن نیز خوانده شده

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ آیا دوست میدارد یکی از شما

این استفهام انکاری یعنی هیچیکی از شما دوست نمیدارد این را که داشته باشد باغی از درختان خرما و انگور و روان باشد از زیر آن درختان جویهای آب و باشد آن خداوند باغ را در آن باغ از همه اقسام میوه های دیگر هم و آن صاحب باغ پیر و کلان سال شده و اولاد فرزندان کوچک ناتوان باشند یعنی معاش و مدار همه بمحصول همان باغ باشد پس رسید بآن باغ باد گرم که در آن آتش باشد یعنی سموم و زهر بران پس سوخت آن باغ و از حاصل باز ماند و غمگین و متفکر شد صاحب باغ برای معیشت فرزندان همچنین بیان میفرماید خدای تعالی از برای شما نشانهای لطف و کرم خود را از روی پند شاید که شما دریابید و عبرت بگیرید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلَّا أَن تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بخدا و رسول او بدهید بمستحقان برای رضای خدا از مال حلال و بهترین مالهای خود از وجه پاکیزه مشروع پیدا کرده باشید مثل تجارت و صنعت و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین یعنی غله و میوه و اراده مکنید دادن مال ضایع و زبون را بمستحقان که آنچه ناخوش باشد نفقه کنید و نیستید شما گیرنده و قبول کننده چیز زبون فاسد اگر بشما دهند مگر آنکه وقت گرفتن آن چشم پوشید از روی اکراه بگیرید و مراد آنکه هرچه برای خود نپسندید بر غیر هم روا مدارید و بدانید این را که خدای تعالی بی نیاز است از خیرات دادن شما بلکه این حکم محض برای اجر و ثواب بندگان آن ستایش میکند کسی را که مال پاکیزه در راه خدا صدقه دهد سبب نزول آیه آنکه توانگران انصار در موسم میوه دادن اشجار خرما وغیره چه از جنس زبون بمسجد حضرت صلی الله علیه وسلم آورده میگذاشتند تا درویشان مهاجر صرف نمایند و در یکی از دنبالهای خرمای حشف که جنس زبون است آویزه داخل خوشهای قیمتی این آیه نازل شد و در بعضی روایات آمده که جمعی از زمان جاهلیت مال از وجه ربا داشتند و از آن صدقه میدادند آیت در نهی از آن نازل شد قراءة کلمه تیمموا بچند وجه است فتح تا و ضم آن و بدل ضم آن تا با همزه که بدل یا باشد و کسر میم اول و بدل تشدید میم قاری خوانده

بر رسول اقدس بناست یا بنیت نزاب است بسره و سیحة ایست که عبارت از زردی و ضعیفی و سمای جسم باشد سوال میکنند از مقام

و خبری میخواهند از که یا برام و الحاح چنانکه رسم گدایان است خطاب بتو فهم مینمایند بود مخصوص بحضرت باشد صلی الله علیه وسلم

و ممکن است که عام باشد بهر مخاطبی و آنچه نفقه میکنید شما از قبیل خیرات باشد بحثین معلوم ایشان سبب که خدا تعالی بسیار دانا است

بآن چیزی که نفقه میکنید یعنی اجر و عوض آن را بشما میرسانند و ضایع نخواهند این آیه در شان اصحاب صفه حضرت صلی الله

علیه وسلم نزول یافته است ایشان چهار صد کس بودند از مهاجرین و روز در صفه مسجد حضرت ملازم بودند و بعبادت مشغول

و غیر نگام جهاد بیرون نمی آمدند در قرائه کلمه تحسبهم دو وجه جایز است بفتح سین و کسر سین در وجه اول یعنی می شمارند

و در وجه دوم یعنی می پندارند

ع

آنکسانی که نفقه میکنند اموال خود را شب و روز پنهانی و آشکارا پس مر ایشان راست

اجر و مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نباشد ایشان را از روز قیامت از عذاب و عقاب و نه ایشان اندوهگین شوند

سبب نزول آیه را بعضی نوشته اند که علی بن ابی طالب ۴ چهار درهم تصدق کرد یکی روز و یکی شب و یکی پنهان و یکی

آشکارا و زیاده برین قادر نبود حضرت صلی الله علیه وسلم استفسار فرمود که تراچه برین داشت کفت امیدوارم تصدق را

بعمل او بود تا شاید قسمی از آن مقبول درگاه احدیت شود و بعضی نوشته اند که ابوبکر صدیق چهل هزار دینار تصدق کرد

ده هزار روز و ده هزار شب ... مذکوره لیکن معلوم نیست که تصدق خلیفه اول اول بود یا بعد از نزول آیت

ج

آنکسانی که میخورند مالی که پیدا کرده اند از ربا یعنی زیادتی عینیه یا حکمیه بر نخیزند از قبرهای خود

روز نشور مگر آنچنانکه بر میخیزد آنکسی که او را تصرف کرده است دیو و جن و مخبط و دیوانه ساخته است یعنی اعتقاد اعراب

چنین بوده که هرکس را جن میگیرد دیوانه و مصروع میشود و مجنون که دیوانه را گفته اند و جن همین است حق تعالی مطابق اعتقاد

ایشان فرموده و احتمال دارد که مطابق واقع هم باشد و از حضرت صلی الله علیه وسلم منقول است که فرموده در شب معراج جمعی را دیدم

که بسبب کلانی شکم نمی توانستند از جا برخاست و اگر قصد برخاستن میکردند می افتادند چنانکه مصروع جبرئیل علیه السلام گفت

تا موجب غیبت دیگران یا بصدقه دادن واگر پنهان دارید و بدهید بدرویشان پس آن پنهان دادن صدقه بهتر است برای شما

زیرا که از ریا بعید تر ... است و دور میکند ... خود ... نزد خلق ... معمول است

ائمه و علمای کبار هم پنهان داشتن مخصوص خیرات تطوع است اما در خیرات فرض مثل زکوة آشکار دادن بهتر است

دیگر میفرماید هم محو میکند صدقه پنهان دادن گناهان شما لیکن برای گناهان اینجا ترک حق الله است نه حق العباد و خدا بآنچه

شما میکنید خواه پنهان و خواه آشکار دانا و خبردار است در قرائت لفظ نعما هی چند وجه است یکی کسر نون و عین ... بدهم

دیگر کسر نون و سکون عین دیگر کسر نون و اخفای حرکت عین در قرائت کلمه یکفر نیز چند وجه است با یا و رفع با نون و رفع با نون و جزم

نیست واجب بر تو ای رسول اینکه مردم را کنی مهدی یعنی هدایت یافته شده بلکه بر تو همین هدایت و دعوت کردن ایشان براه شرع است

خواه ایشان این راه را اختیار کنند یا نکنند لیکن خدا تعالی توفیق میدهد و مهدی میکند هر کرا خواهد و داند که استعداد قبول هدایت

دارد و باز خطاب بمومنان کرده میفرماید که آنچه صرف میکنید در وجه خیرات و صدقات پس آن برای نفس شماست یعنی ثواب

و اجر آن بشما میرسد خواه بمسلمان بدهید یا بغیر خواه بکافر و نفقه نمیکنید شما که مومنانید برای خواستن خوشنودی خدا یعنی

نکنید نفقه مگر برای این مطلب و آنچه میدهید برای رضای خدا تمام و تمام بشما اجر آن را میرسانند حال آنکه شما ستم کرده نمیشوید در

اجر یعنی اجر ثواب شما هیچ کم نخواهد شد سبب نزول آیه اینکه بعضی از انصار قبل از مشرف شدن بدین اسلام بیهودان که با ایشان

نسبتی بسبب مصاهرت یا شیر خوارگی داشتند نفقه میدادند و بعد از مسلمان شدن برعایت حال ایشان نکردند جمعی از اصحاب

مقدس حضرت رسالت ... این باب سوال نمودند این آیه نازل شد و اجازه نفقه دادن بیهودان حاصل آمد اما این حکم

در نفقه تطوع است نه زکوة که فرض است و بغیر مسلم نباید داد

نفقات و خیرات شما

برای درویشان که باز داشته شده اند از کارهای دیگر در جهاد و عبادت نمیتوانند سیر کردن در زمین برای کسب و تجارت

... نادان ... توانگران از جهت ... هرگز سوال و طلب از کسی نمیکنند و متوکل بر خدا و متوسل

منجر بظلم ظاهر میشود که اگر ترک ربا گرفتن نکنید پس اصل سرمایه هم بشما نباید داد

و اگر باشد مفلسی که بسیار تنگدست باشد و از دادن سرمایه هم بقرضخواه عاجر باشد پس باید که قرض خواه او را مهلت دهد تا زمانیکه گشایش و استطاعت در احوال او بهم رسد و منتظر آن وقت باشد تاکید نماید و اگر تصدق دهید شما در هنگام توانگری بقرضداران مفلس یعنی طلبی که از تنگدستان دارید بعنوان تصدق بخشید بایشان بهتر است برای شما از گرفتن اگر شما را میسر شود خدا تعالی عوض آن چه قدر چندان لبشما میدهد سبب نزول اینکه قبیله بنو عمرو از جمعی مفلسان قرض خود را از اصل و از ربا درخواست بودند اما سرمایه را بتاکید طلب مینمودند و مفلسان را مهلت نمیدادند قراء لفظ عسره بضم سین و سکون آن در آمده است و لفظ میسره بضم سین و فتح آن هر دو جایز است و بعضی بفتح سین و ضم آن با ها خوانده اند یعنی بجای تا ها با ضمیر راجع بمفلس و قراءة کلمه تصدقوا بتشدید صاد و تخفیف آن هر دو جایز است

و بپرهیزید از عذاب روزیکه باز گردانیده شوید همه شما در آن روز بخدای که خدا متعالی مقرر کرده از ثواب و عقاب پس داده شود هر کس را جزای کاری که کرده باشد در دنیا و آن جزا بایشان رسیده نخواهد شد چه که سزای عمل خود می یابند و این عمل است ظلم قراءة لفظ ترجعون بضم تا و فتح آن هر دو آمده است مخفی نماند که این آخرین آیت است که نازل بر حضرت صلی الله علیه وسلم و بعد از نزول این آیت هفت روز و سه ساعت وجود با جود اقدس در دنیا ماند و در ربیع الاول سال یازدهم از هجرت روز دوشنبه وقت چاشت آفتاب عالمتاب ذات مبارک بنور مجرد پیوست صحیح ترین اخبار همین است و در روایت است که جبرئیل علیه السلام بحضرت صلی الله علیه وسلم گفت که این آیت را بر سر دو صد و هشتاد آیت از سوره بقره بگذار

که این رباخواران اند و مرویست که بعضی از مشرکان یکدرم را بدو درم بیع میکردند بر سر وعده و میگفتند که ربا و بیع فرقی ندارد

وانهم بیع انما بیع مثل ربا حق سبحانه جل شانه فرمود که این عذاب بر رباخواران مقرر شد بعلت انکه گفتند بیع مانند رباست بیع

فرق نکردند چنین نیست بلکه حلال کرده است خدای تعالی بیع را و حرام ساخته ربا را پس هر کس بیاید و را پندی و نصیحتی از جانب

پروردگار او خصوصا نهی از ربا و باز ایستاد او از آن کار منهی عنه پس باقی ماند برای او گناه گذشته و حکم در شان او

والبته با او است خدا اگر خواهد ببخشد نظر بر انکه بعد از نهی ترک نموده و کسی که باز گردد یعنی بعد از منع و نصیحت خدا در همان کار

باشد پس آن گروه که این کار میکنند و از نهی الهی ترک گناه نمیکنند اهل دوزخ خواهند بود و هرگز نجات از آن نخواهند یافت

• و محو میکند خدای تعالی مال ربا را یعنی هر چند بسیار باشد

کم میشود و افزون میسازد صدقات را یعنی هر چند کم باشد خدا زیاده میکند بسبب انکه اجر بسیار میدهد از ابن عباس رضی الله عنه مرویست

که از مال ربا انفاق و صدقه و در فتح حج مقبول نیست و خدای تعالی دوست ندارد هر ناسپاسی را که در گناه

کردن اصرار داشته باشد و بعد از نهی باز ربا بستد لفظ محق در لغت بمعنی کم شدن و کاستن است در ربا اسلوب و در آخر ماه که کم شدن

ماه در محاق است از این است

• بدرستیکه آنکسان که ایمان آوردند از روی

صدق و اخلاص و کارهای پسندیده نمودند و برپای داشتند نماز را و دادند زکات مال خود را برای ایشان است مزد نیکو کار

ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست بیمی بر آنان از عذاب نخواهند بود ایشان اندوهناک در روز قیامت

• ای آنکسان که ایمان آورده اید

بپرهیزید و بترسید از عذاب خدا و بگذارید چیزی که مانده است از ربا اگر هستید از شما هر کسی که ایمان آورده اید بخدا و قرآن سبب

نزول آیه انکه ولید بن مغیره در زمان جاهلیت سودای ربا کرده بود با ثقیف و بعد از نزول آیت در حرمت ربا تتمه مبلغ ربا

را از و طلب مینمود

• پس اگر چنین نکنید یعنی دست برندارید از گرفتن ربا پس آماده باشید بجنگ کردن از جانب خدا

و رسول خدا یعنی کافر حربی خواهید بود و ریختن خون شما بحکم خدا فرض میشود و اگر باز آیید از ربا گرفتن پس از برای شماست مالهای شما

که اصل مالهای شما است ظلم نکنید بر کسی یعنی زیاده از مایه خود نگیرید و نه کسی بر شما ظلم کند که اصل مایه را ندهد و از فحوای کلام

معامله کافران باشند و تتمه حکم الهی آنکه اگر یافته نشوند دو مرد حاضر باشند که برای گواه شدن پس یک مرد و دو زن را
از آنانکه شما پسندید از این و مدیون هر دو راضی باشند بگواه سازید این حکم دو زن بجای یک مرد برای این فرمودیم که اگر یکی
از آن دو زن فراموش کند کیفیت معامله را بسبب ضعف قوی و نسیان که بر مزاج نسوان غالب میباشد پس یاد کند دیگری که حیله
این است یاد دهد یا نصیحت کند او را از آن الزام و باید که سر باز نزنند گواهان از گواه شدن و این حکم
کفائی است اگر گواهان دیگر پیدا شوند و اگر پیدا نشوند فرض عین است پس باید که البته قبول نمایند گواه شدن
را وقتی خوانده شوند برای گواه شدن و گواهی دادن و ملول مشوید از آنکه بنویسید معامله حق را خواه خرد باشد یا خواه
بزرگ یعنی اندک یا بسیار هر چه باشد بنویسید تا مدتی که برای ادای آن مقرر شده باقرار مدیون و این نوشتن و نویسانیدن
برای شما راست تر و درست تر است نزد خدا تعالی بجهت گواهی دادن و نزدیک تر است باینکه شک نکنید در مقدار حق
و مدت و دانستن آنکه گواه کیست و درین ضمن حکم بکتابت شهادت هم شد مگر آنکه باشد سودائی دست بدست فی الحال
از داد و ستد واقع شود پس در آن باب حاجت نوشتن و گواه گرفتن نیست گناهی بر شما اگر آن معامله نقد را ننو[یسید]
و گواه بگیرید وقتی که بیع و شرا نمائید تا خریدار یا فروشنده انکار نکند و در منسوخ بودن این حکم اختلاف است و باید که رنج
رسانیده نشود ... اکراه و جبر کتابت ... و گواه را ... معنی کلام چنین است که لفظ نضار بصیغه مجهول
باشد اما اگر بصیغه معلوم باشد پس معنی اینست که کاتب و گواه کسی را رنج نرسانند بنوشتن و گواهی دادن خلاف
واقع یا انکار از نوشتن و گواه شدن و اگر بکنید این کار که منع کرده ایم پس آن بیرون رفتن است از حکم خدا و
سزای آن بشما میرسد و بترسید و بپرهیزید از غضب خدا و می آموزاند خدا تعالی شما را آنچه مصلحت دین و دنیاست و خدا تعالی
بهمه چیز داناست قراءت لفظ ان تضل بفتح همزه و کسر آن هر دو جایز است و لفظ فتذکر بنصب و تخفیف و برفع و تشدید و نصب و تشدید
هر سه جایز است و کلمه تجارة بنصب و رفع هر دو آمده و لا یضار بصیغه مجهول و معلوم بتشدید را و تسکین آن بنصب و تشدید
هر قسم جایز است مخفی نماند که گواهی زنان نزد امام شافعی در معامله اموال منظور است و بس نزد امام ابوحنیفه در غیر حدود
و قصاص ... جایز است و نزد فرقه امامیه حکم مفصل چنین است که گواهی زنان بی مرد در باب بکارت و ... و عیوب
زنان در مواضع مستوره و وصیت مسموع است و در حدود بی مرد مسموع نیست و در باب زنا بگواهی سه مرد و دو زن رجم لازم
میشود بر محصن و بدو مرد و چهار زن جلد لازم میشود و در طلاق و خلع و وکالت و وصایت مقبول نیست شهادت

ای آنکسانی که ایمان آورده اید

وقتی که معامله کنید بوامی با همدیگر و در ادای آن وام مدتی مشروط و معهود باشد که نام برده شود بماه یا سال یا روز پس بنویسید آنرا مشتمل بر صفت معامله که مقرر نموده اید از مقدار مبلغ و مدت تمام دهنده و گیرنده و باید که میان شما نویسنده باشد که بنویسد از روی راستی و درستی یعنی کم یا زیاده ننویسد و موافق رضای طرفین نویسد و باید که سر باز نزند از نوشتن نویسنده که طرز و طور نوشتن وثیقه داند چنانکه خدای تعالی باو آموخته است یعنی بتقدیر الهی یاد گرفته است نوشتن را چنانکه باید بعضی گفته اند که این آیه منسوخ شد بحکم و لا یضار کاتب اما واضح و اصح اینست که در حکم عام و لمعاونوا علی البر داخل است منسوخ نشوانند بود پس باید که بنویسد کاتب و بنویسانند کسی که بر اوست دین و بزبان خود اقرار کند نزد نویسنده و باید که بترسد و بپرهیزد از خدای تعالی آنکس که می نویسانند و چیزی کم نگوید از آنچه بر اوست پس اگر باشد آن شخص که دین بر اوست و می نویسانند و اقرار میکند مسرف که از روی بی پروائی زیاده نویسانند یا ابله یا که فریب خورده یا کودک نادان یا پیر خرف شده یا مخبط یا ابله قادر بر تقریر نباشد یعنی گنگ یا الکن یا زبان متعارف آن قوم را نداند پس باید که بنویسانند بنیابت او کسی و ولی اوست یعنی متعهد کار و بار اوست از روی راستی و درستی یا کسی که مترجم کلام اوست و گواه گیرید ای مسلمانان بر معامله حق دو گواه از مردان مسلمان اگرچه این حکم بخطاب یا ایها الذین امنوا و کلمه من رجالکم مخصوص باهل اسلام است لیکن امام ابو حنیفه شامل حال کافران میدانند و فرموده که کافران گواه

یک از پیغمبران خدا حق همه را بر حق میدانیم و بهمه ایمان داریم که فرستادگان خدا اند و گفتند و ما که شنیدیم سخن خدا را و فرمان بردیم و اطاعت امر الٰهی نمودیم امیدوار آمرزش و رحمت تو ایم ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت همه مخلوقات و موجودات بسبب نزول آیه این بود که وقتی آیه ما قبل نازل شد جمعی مومنان مضطرب و دلشکسته از جناب حضرت رسالت پناه ملتمس نمودند و بعرض رسانیدند که در گذشتن خطره ها در دل و میل نمودن خاطر بارتکاب گناهی و فسقی اختیار نداریم اینقدر میتوانیم که بعد از گذشتن در خاطر دل را از آن باز داریم و بعمل نیاریم اما آنکه در دل نگذرد بدست ما نیست و خدا اعلام فرمایند هم روز حساب اینها منظور و محسوب خواهد بود پس بر ما مشکل شد و از عهده برنمی آییم حضرت فرمود که پس شما همان سخن میگوئید که امت موسی گفتند که سمعنا و عصینا یعنی شنیدیم سخن خدا را و قبول نکردیم شما اینچنین گوئید که سمعنا و اطعنا یعنی شنیدیم و قبول کردیم و فرمان بردیم پس بحکم حضرت مومنان اینچنین گفتند و این اطاعت پسند درگاه احدیت شد در تحسین حضرت و مومنان این آیه نزول یافت و کلام رحمت نظام و لا یکلف الله نفسا الا وسعها متصل کریمه نازل شد آیه سابق هم مواخذه بر خطرات نفسانی بدون عمل بود منسوخ شد و بعضی میگویند هم نسخ در حکم می باشد نه در خبر و چون آیه سابق بطریق خبر واقع است منسوخ نیست لیکن این قول ضعیف است فراوه کلمه کتبه را بعضی قاریان کتابه خوانده اند و کلمه نفرق را بیا هم جایز داشته اند

در زحمت و دشواری نمی اندازد خدا هیچ کس را و نمی فرماید بهیچ نفس مگر آنچه ان
کاری که او تواند کرد و موافق طاقت او باشد برای اوست آنچه کند از نیکوی یعنی جزای نیک ثواب اوست و بر اوست جزای
بر ذمه اوست آنچه بقصد و خواهش خود کند از بدی باب افتعال اشارت بهمین است یا اختیار و اراده خود
کار بد کند و از اینجا بیرون رفت آن وسوسه نفس یا شیطان هم در دل خطور کند بی اختیار شخص و در
جواب سخنی هم مومنان بحضرت معروض داشته بودند رسید و بکنایه و ایما حکم شد هم ای مومنان بگوئید

یکمرد و دو زن در باب نکاح و عتق و قصاص و اموال مانند قرض و مضاربه و غصب و عفو و معاوضه و وصیت و غیر آن مسطور است
و گواهی یک مرد با سوگند در باب اموال مقبول است

اگر باشید شما بر حال سفر و نیابید

کاتبی چو نوشته دادن و سند را پس گروی که بگیرید همان است وثیقه پس اگر کسی امین داند بعضی از شما دیگری را یعنی خاطر
از رجوع داشته باشد و امانتی با او سپارد پس باید که ادا کند یعنی باز رساند آن شخص که امانت دار است آن امانت را با کسی که سپرده
و بترسد از پروردگار خود و اخفا مکنید و مپوشید گواهی را که پوشانیدن گواهی گناه کبیره است و هر که بپوشد گواهی پس بدرستیکه
گناهکار است دل او و اسناد گناه بدل کردن از آن معنی دارد که از پنهان کردن گواهی ظاهر میشود که اعتقاد بخدا و عمل
ندارد و خدا بهرچه شما میکنید بسیار داناست قرائت لفظ فرهان بالف هم آمده فرهن بر وزن فعل

از آن خداست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمین است یعنی عالم مجردات و عالم جسمانیات همه آفریده اوست و باز گشت همه بسوی او و اگر آشکار کنید
چیزی که در ضمیر شما پنهان است یا پنهان دارید حساب میکند با شما بهمان چیز خدای تعالی یعنی منظور همان است در
روز حساب پس ابدی هم محاسبه اعمال شما مطابق آنچه در دلهای شما بود از گناهان کرده خواهد شد پس می آمرزد
و می بخشد گناه هر که را میخواهد که ببخشد و عذاب میکند هر کرا خواهد که عذاب کند یعنی والبته بفضل و کرم اوست و کسی
را اختیاری نیست و خدای تعالی بر همه چیز قدرت دارد و چه بخشش و چه عذاب قرائت لفظ فیغفر و لیعذب بجزم و رفع
هر دو جایز است

ایمان آورد و اعتقاد درست کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم بچیزی که نازل شده است بسوی او
از جانب پروردگار او یعنی آیات قرآن و مومنان نیز از امت او همه ایمان آوردند بخدا و فرشتگان او و کتابهای که خدا
بر انبیا فرستاده و پیغمبران او که برای هدایت خلق فرستاده میگویند رسول و مومنان که ما جدائی نمیدانیم میان هیچ

بدرستیکه آنکسانکه نگرویدند بآیتهای خدا

قدرت غیر کتابهای نازل شده پیغمبران و معجزهای ایشان برای ایشان است عذاب سخت یا بند و خدا تعالی غالب و قادر بر عذاب کردن خداوند عقاب و غضب است بر کفار بسبب نافرمانی و حق پوشی که کردند

بدرستیکه خدا تعالی که معبود حق است او آفریننده جمیع مخلوقاتست پوشیده و پنهان نیست بر وی هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان و چیست اینچنین غیر بلکه بعضی چیزها را باید انوا فهم تعلیم خدا ایشان را و را نماید خدا او

خدا آنکسیست که

تصویر میکند و هستی میدهد شما را یعنی نوع حیوان را در رحمهای مادران بهر طور و هر صورت که میخواهد و چیست اینچنین نیست و قدرت بر این کار بنده او نیست او را خدا نباید دانست بلکه او را هم خدا تعالی در رحم مریم تصویر کرد پس مسیح معبود یا سزای پرستش غیر از الله تواناست بر همه کارها و محکم کار است سبب نزول این سخن باطل نصاری بود که میگفتند عیسی خدا است

خدا است آنکسی که فرو فرستاد بر تو ای محمد

قرآن را بعضی از آن آیتهای محکم یعنی هیچ احتمال و اشکال در آنها نیست و آنها اصل و مبدا تمام آن کتاب اند چرا که از آنها فهمیده میشود احکام دیگر و دیگر آیات قرآن مانند متشابه اند در ظاهر کلام و فهمیدن معنی آنها را به تاویل میسر میشود در باب تحقیق لفظ محکم و متشابه اختلاف است بعضی گفته اند محکم آنست که تاویلش زیاده از یک وجه نتواند بود و متشابه آنکه احتمال وجوه داشته باشد یا برخی گفته اند که محکم ناسخ است و متشابه منسوخ و جمعی گویند محکم که بعقل فهمیده شود و متشابه آنچه بعقل معلوم نشود و انسیهم گویند که متشابه عبارت از حروف مقطعه که در کلام مجید واقع شده چنانکه یهود و نصاری عدد آن حروف را بحساب جمل شمرده رجوع نموده معنیها مختلف میکردند و چون مطابق مدعای ایشان از قصور فهم نمی شد میگفتند ما ایمان می آریم و این کلام خداست و اشاره بحکایت از حال ایشان میفرماید حق جل و علا اما آنکسانیکه در دلهای آنها میل بفساد و نافرمانی و بیرون

بالیکه حق تعالی بطریق حکایت سفر باید که مومنان چنین گفتند و مقبول افتاد اینکه گفتند که ای پروردگار ما مگیر ما را یعنی غضب مکن بر ما اگر فراموش کردیم عمل نیک الالعرب بجا نیاوردیم یا از روی خطا و سهو عمل بد کردیم و ای پروردگار ما بار مکن بر ما باری گران چنانکه بار کردی بر آنکسان که پیش از ما بودند عبارت از امت موسی و عیسی علیهما السلام که هر روز پنجاه بار نماز و دادن چهارم حصه مال بزکوة و بریدن عضو نجس بود با مواز فرض بود بر ایشان و ای پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی که طاقت نداشتن آن ما را نباشد مثل وسوسهای شیطان و ارادهای باطل نفس و عذابهای سخت مانند مسخ و حرق و غرق و درگذر از خطای ما و بیامرز گناهان ما را و بخشای بر ما و رحم کن توی خداوند ما و کارساز ما در دنیا و آخرت پس یاری ده ما را در ظفر یافتن بر گروه کافران روایت صحیح واردست که هر کس این دو آیت آخر سوره البقره را بعد از نماز خفتن بخواند مانند کسی است که تمام شب در نماز ایستاده باشد

بقول بعضی مکیست و بقول بعضی مدنیست و بعد از انفال نازل شد و پنج آیه از آن منسوخ است

حقیقت حروف مقطعه را کسی غیر از حق تعالی نمیداند و تاویلی چند که از روی قیاس اکابر گفته اند در سوره بقره گذشت

انجا سه قراءه است وقف بر میم و فتح همزه الله دوم فتح میم در وصل بالله سوم کسر میم در وصل

اینقدر یک الست و تفسیر آن در آیت الکرسی گذشت

بدرستی که فرو فرستاد بر تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را خلایی که صفت او اینست راستی و درستی در حالیکه موافق است این کتاب بکتابهای که پیش از آن نازل شده اند در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و فرو فرستاد پیش ازین توریت و انجیل را راه نمایند برای مردم خصوصا بنی اسرائیل براه حق و صواب فرو فرستاد فرقان را که قرآن مجید است و موسوم باین نام شده از جهت که جدا کننده حق است از باطل انجیل را بفتح همزه هم خوانده اند و مشتق از نجل است چنانکه توریه مشتق است از روی و این هر دو عجمی اند

که کافر شدند مثل طریقه و عمل عادت بر تابعان فرعون و ملحدین امم ماضیه است که تکذیب کردند احکام و آیات الهی را پس گرفتار کرد خدای تعالی آنان را بجزای گناهان ایشان و خدا سخت عقوبت است بر کافران و عاصیان

بگو ای محمد آن کسان را که کافر شدند یعنی مشرکان مکه که مغرور شدند بغلبهٔ مسلمان در جنگ احد زود باشد که مغلوب شوید شما در دنیا و آخرت یعنی در غزوهٔ بدر و دیگر در آتش دوزخ و فراهم آورده کشیده شوید بسوی جهنم و آن جهنم بد آرامگاهی است بعضی قاریان سیغلبون و یحشرون بیا خوانده اند تا حکایت باشد از احوال همان فرعونیان و امم ماضی که مذکور شدند لیکن قراءه تا که خطاب باشد واضح واصح است

بتحقیق بود برای شما نشانه و علامتی صحیح و صریح در نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در دو گروه که در برابر هم شدند گروهی قتال میکردند در راه خدا یعنی مومنان مهاجر و انصار که همگی سیصد و سیزده کس بودند و گروهی دیگر کافر که با آن مومنان جنگ میکردند و آنها نهصد و پنجاه کس بودند میدیدند آن مومنان کافران را دو چند خود با وجود این اعتماد بر فضل الهی نموده جنگ میکردند یا آنکه میدیدند کافران مومنان را دو چند خود یا دو چند آنچه بودند بدیدن چشم ظاهر و این بقدرت کامله الهی تواند بود که مسلمانان را در نظر مشرکان دو برابر جلوه داده باشد و خدا تعالی مدد میکند بقوت و یاری خود کسی را که میخواهد بظفر و منصور کند بدرستی که درین مقاله سخن گروه اندک بر گروه بسیار هر آینه تحقیق نشانه ایست مر اهل دریافت و دانش را آنانکه اهل بینش اند و بصیرت باطنی دارند قراءه لفظ یرونهم را بعضی بتای جایز داشته اند در ینصورت تاویل اولین است و از ابن عباس بضم یا منقول است و اصح همان است که بیای مفتوح باشد

آراسته شده است برای امتحان مردم از دوست داشتن خواهشهای نفس یعنی آن چیزی که

از حق است پس پیروی میکنند آن آیات را که الفاظ آن مشتبه یکدیگر است و معنیهای آن مشکل و این کار میکنند
برای فتنه جوئی و فساد کردن یعنی میگویند ما نمی‌فهمیم و ایمان نمی‌آریم یا تأویل باطل میکنند تا جاهل را به شک
و کفر اندازند و نمیدانند تأویل آن آیات متشابه را الا خدای تعالی و آنانکه ثابت و کامل اند در دانستن یعنی محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و اهل بیت معصوم و آنانکه تأویلات را از حضرت شنیده باشند و تفسیر این آیه بوجه مذکور لازم دارد وقف
نکردن را بر الا الله و اگر وقف کنند پس کلمه والراسخون مبتدا باشد و خبر آن یقولون است بر تقدیر راسخان
در علم میگویند ما گرویده‌ایم بهمه آیات قرآن چه متشابه و چه محکم همگی از نزد پروردگار ماست و پند نمیگیرند و یاد
نمیکنند مگر صاحبان لب یعنی هوشمندان و عاقلان
دیگر میگویند راسخان در علم که ای پروردگار ما و گردان
دلهای ما را از دین حق یعنی اسلام بعد آنکه راه نمودی کردی تو ما را و ببخش از برای ما توفیق از نزد خود تا مستقیم و
ثابت قدم باشیم بر دین اسلام تا دم آخر بدرستیکه توئی بتحقیق بخشنده عطایا
دیگر میگویند که ای پروردگار ما توئی جمع کننده مردمان پس از مرگ در
از برای روزی که هیچ شک و شبهه در وقوع آن نیست یعنی روز حساب بدرستیکه حق تعالی خلاف نمیکند وعده‌ها و وعیدها
در باب روز بازگشت که عبارت از روز قیامت است
بدرستیکه آنانکه کافر شدند یعنی کفار قریش که میگفتند
این چه طور پیغمبر است که پسران ندارد و مالدار نیست اگر نبی می‌بود خدا او را اولاد و اموال میداد یا خدای او
فقیر و غنی نیست پس آنانکه بگفتن این سخنان کافر شدند و فخر بر اولاد و اموال میکنند بی نیاز نخواهد کرد اموال و اولاد
داشتن ایشان را از خدا در هیچ باب اصلاً در دنیا و نه در آخرت و آنانند هیزم آتش دوزخ و برافروزنده آتش
دوزخ
عادت و اجتهاد آن مردم که تکذیب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میکنند مانند عادت و اجتهاد قوم فرعون است که
تکذیب موسی پیغمبر علیه السلام میکردند و مانند عادت آنان است که پیش از فرعونیان بودند یعنی امتهای پیغمبران سابق
که تکذیب پیغمبر خود و معجزات که ما بآن نبی داده بودیم میکردند و بعضی چنین تفسیر کرده اند که طریقه نزول عذاب الهی بر امم

سورة آل عمران

و آن متقیان که صفات ایشان مذکور شد صبر کنندگانند بر چیزی که خلاف خواهش نفس پیش آید در طاعت الهی و انفاق
کنندگان یا مال برسند و راستکاران و راست کرداراند و فرمان برداراند حکم خدا را در ظاهر و باطن بدعا و نیازمندی
مشغول اند و نفقه کنندگانند از مال حلال خود بر مستحقان و خواهان آمرزش اند از آفریدگار در آخر شبها و سحرگاهان
که محل اجابت دعاست یا آنکه مراد نماز شب گذارندگان باشند و در خبر است که هرکس در آخر شب هفتاد بار بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه داخل است در حکم این آیت و حدیثی دیگر بصحت پیوسته که خلاصه مضمونش این است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که خدا فرمود هرگاه اراده فرستادن عذاب بر اهل زمین میکنم نظر بر اهل مسجد میافکنم بر آنانکه نماز شب و نماز سحر
میکنند و در آن وقت استغفار مینمایند باز میدارم عذاب را از اهل زمین

بیان توحید

و استشهاد کرد خدا تعالی وحدانیت ذات خود را آنکه اوست معبود بحق و غیر او نیست هیچ معبودی [illegible]
و فرشتگان اقرار نمودند و گواهی دادند و دانشوران اهل ایمان نیز گواهی دادند و حاضر و ایستاده اند از روی
راستی بجهت اقرار و گواهی بر وحدانیت خدا که نیست هیچ معبودی سزاوار پرستیدن مگر او که توانا است و غالب بر همه
و محکم کار قراءة لفظ انه بفتح و کسر الف هر دو آمده سبب نزول آیه آنکه دو دانشمند یهود در مدینه آمده از حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم سوال نمودند که سر بزرگتر و بزرگترین کلمه در قرآن کدام است این کریمه نازل شد و بعد از نزول این
سیصد و شصت بت که در مکه معظمه بودند همه سرنگون شدند خود بخود

بیان اسلام که دین پسندیده

نزد خدا جل و علی همین دین اسلام است که محمد مبعوث بآن شده و بعضی تأویل لفظ اسلام بمعنی تسلیم کرده لغوی یعنی دین
همان است که بنده در مقام تسلیم و رضا باشد با خدا در همه باب و مآل هر دو معنی در حقیقت واحد است و اختلاف نکردند در
حقیقت دین اسلام آنانکه داده شده است بایشان کتاب یعنی یهودان که توریت خوانده اند مگر پس از آنکه قرآن
نازل شد با وجود آنکه قرآن گواهی دهنده اخبار و احکام توریت است اما یهودان از روی عناد و سرکشی در شک دیده

که نفس آدمی میخواهد و دوست میدارد در نظرایشان آراسته شده و آرایش داده شده بقول خدا است که زینت آفریده و منسوب به شیطان

است که بجهة اغوای مردم این چیزها را بسبب استحسان آخروی در نظر گونه اند یعنی جلوه میدهد ابلیس بزنان که

مردان بآنها مشغول ساخته از کار آخرت باز میدارد و دیگر میدارد که بود مال بسیار از طلا و نقره که بآن

مشغول میکند قناطیر جمع قنطار است و مقدار قنطار را صد هزار دینار گفته اند و بعضی مقدار پر شدن یک

پوست گاو مقرر نموده اند و دیگر دوست اسپان که بعلامتهای ممتاز باشند یعنی خوشرنگ و خوب صورت و دیگر دوست

داشتن کله که گوسفندان و شتران و گاوان و خواهش مزرعها اینهمه مال و متاع است که در زندگی

دنیا بکار می آید و خوش مینماید [illegible] معبود حقیقی است نزد اوست و در نزد دیگر بازگشت خوبی بازگشت

یعنی برخورداری آخرت بهتر از برخورداری دنیاست و آن درین است که آدمی همیشه بذکر خدا و محبت او مشغول باشد

نه باین چیزها که شیطان در نظر او آراسته و پیراسته میسازد

بگو ای رسول امت خود را که آیا خبر دهم شما را بچیزی که بهتر از این چیزهاست که گفته شد برای آنکسانی که پرهیز کردند

از شرک و از آنچه خدا حرام کرده یا آنکه مراد کمال تقوی باشد یعنی پرهیز کردند از محبت ما سوا الله و مشغول

بودن بغیر خدا نزد خداست برای ایشان بوستانها که از زیر آن نهرهای جاریست همیشه در آن بوستانها

خواهند بود که هرگز زوال ندارد و جاوید در آنجا باشند و زنان پاکیزه اند در آن بوستانها که پاکند از

آلودگیها و عیبهای که زنان دنیا دارند و دیگر آنجا خشنودی خدا است برای ایشان که بهتر است از تمام خوبیهای

دنیا و بهشت و خدا تعالی بیناست بحال بندگان یعنی می بیند و میداند که کدام بنده محبت بدنیا دارد و کدام بنده ندارد

و لفظ رضوان را بالضم و بالکسر خوانده اند و جنات را نیز مرفوع می توان خواند

متقیان که همیشه در بهشت خواهند بود

خشنودی خدا نصیب ایشان خواهد شد چنانکه در آیه سابق گذشت آنکسان اندکه میگویند از روی اخلاص و نیاز مندی

که ای پروردگار ما بدرستیکه ما گرویده ایم بآنچه فرموده پس بیامرز برای ما گناهان ما را و نگاهدار ما را از آتش دوزخ

که ما حکم تو را به قبول کردیم تباهی عمل نیک یا نیت درستی که میگفتند در دنیا و آخرت ضایع شد و مطلقا منتفع نشد ایشان را نصیب نباشد
در روز قیامت کسی از یاری دهندگان که عذاب الهی را از ایشان باز دارد

آیا نمی‌بینی بطرف آنانکه داده شده‌اند بهره‌ای از تورات

یعنی اندکی دانسته‌اند احکام تورات را خوانده میشوند بسوی توریة تا حکم کند توریة میان ایشان که را است میگویند
یا دروغ پس رو میگردانند گروهی از ایشان از این سخن و عادت ایشان است رو گردانیدن از حرف حق
سبب نزول این آیه آنکه روزی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمد در مدرسه یهودان و دعوت کرد بدین اسلام نعیم بن عمرو
و حارث بن زید که مدرس آن مدرسه بودند گفتند بحضرت که بر کدام دینی حضرت فرمود که بر دین ابراهیم علیه السلام
ایشان گفتند که ابراهیم یهودی بود حضرت فرمود که بیارید تورات را تا از آن ظاهر و روشن گردد که ابراهیم
یهودی بود ایشان رو گردانیدند و تورات را نیاوردند و از دل عناد جز انکار نبود انستند که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
راست میگوید و بعضی سبب نزول آیه چنین نوشته‌اند که یهودان در باب حکم رجم گفتند که در تورات نیست حضرت
فرمود که بیارید تورات را تا حکم کند و قراءة لفظ لیحکم بصیغه مجهول هم جایز داشته‌اند یعنی حکم کرده شود

این رو گردانیدن ایشان باین سبب است که از روی اعتقاد باطل خود میگویند که هرگز
نرسد بما آتش دوزخ مگر چند روزی شمرده هفت روز باشد یا چهل روز و فریب داده است ایشان را در کیش ایشان آنچه
خود بر می بافتند و از جمله سخنان بافته و ساخته ایشان یکی این بود که میگفتند خدا به یعقوب وعده کرده است
که اولاد او را عذاب نکند مگر اندکی بعلت حلال شدن قسم باشد

پس چگونه باشد حال ایشان وقتی که جمع
کنیم ایشان را بعد از زنده ساختن و از همه جا فراهم آوریم از برای روزی که هیچ شک و شبهه در وقوع آن روز نیست یعنی روز
حساب و تمامی رسانیده شود هر نفسی جزای آنچه در دنیا عمل کرده است و ایشان ستم دیده نخواهند شد یعنی آن عذاب
مکافات کردار و گفتار ایشان است پس عدل است نه ستم

و دانسته مخالفت کردند در رسالت نکرویدند بقران و معجزهای دیگر محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولکن الله یشهد یعنی خدای تعالی ازرود
مطلب اینکه زود باشد که آن کافران در روز حساب ببینند که با او سخن گوید پیغمبر بسند مخفی ماند که لفظ الکلام دربن آیه اعجاز الوکه
بعضی یهودان با بعضی ترسایان گفتند که قرآن مبین است بخصوص قوم عرب نازل است و بعضی ایشان گفتند که مطلق از جانب خدا است
بلکه ساخته و پرداخته است و بخبر قبول کردند و گفتند خوار است

لیس الرجل یعنی حجت آوردند یهودان و نصارا
نبی نجران با تو ای محمد در دین پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم خود را تمامی بگفتار و کردار و توجه دل برای خدای تعالی
که معبود بر حق است و آنهاکه پیروی من کرده اند نیز همین طریقه داشتند و بگوی یهودان و نصاری و مشرکان عرب که هیچ کتاب نخوانده اند
آیا اسلام می آرید چنانچه من آورده ام و اینجا استفهام بمعنی امر است یعنی اسلام بیارید چنین که من آورده ام پس اگر اسلام
آوردند باین طریقه پس تحقیق راه یافتند بمقصد اصلی و اگر رو گردانیدند پس چرا این نیست بر تو همین رسانیدن
پیغام است از جانب خدا و خدای تعالی بیناست بر حال و افعال بندگان یعنی جزای خیر تو که تبلیغ رسالت چنانکه باید کردی و سزای
عصیان آنها که قبول نکردند خواهد داد قرآءه لفظ و من اتبعن با یا و بی یا هر دو جایز است

بدرستی که آنگروه که ایمان نیاورند بقرآن و رسول و معجزهای روشن و کتابهای آسمانی
که بر پیغمبران فرستاده شده در آیات و حجج آیت خدا و میکشند پیغمبران بغیر حق یعنی خود هم میدانند که ناحق میکشند و میکشند
زاهدان و عابدانی را که بر ایشان امر معروف و نهی منکر میکنند از روی راستی پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک
منقول است از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که بنی اسرائیل یکبار در یک ساعت چهل و سه پیغمبر و یک صد و دوازده کس
از عابدان و زاهدان را بقتل رسانیدند بشارت اگرچه برای خبر خوش می باشد لیکن در مقام وعید اینجا بطریق
طعن و کنایة است و این کمال حسن کلام است قرآءه لفظ یقتلون یقاتلون بالف نیز آمده
آنگروه کافران و عاصیان که صفت
ایشان مذکور شد آنانند که تباه شد و نابود گشت عملهای ایشان یعنی اگر عمل موافق حکم توریت کرده بودند یا میگفتند

باید که فرا نگیرند و اختیار نکنند مومنان کافران را دوستان و متولیان کار

خود و جمع دوستی نگیرند برای خود غیر از مومنان و چه معلوم است که ذات حقیقی خدا است هر دو دوستم است پس

با کافر که دشمن خدا است دوستی با دشمن دوست است و این شنیعت باشد و هر این کار کند پس نیست الکس او در هیچ

هیچ بهره سند مگر اینکه بترسید از شر کافران ترسیدنی از اذیت رسانیدن ایشان و حذر میفرماید خدا تعالی شما را از نفس خود

یعنی میفرماید که از خدا بترسید چرا که او دانای ما فی الضمیر است مخلوق از حال درون آگاه نیست و محض مدارای ظاهر برای

دفع شر او کافیست پس اگر کافر آن غالب باشد و از شر ایشان بترسید زبانی مدارا کنید نه اینکه دوستی از صمیم قلب کنید

و لفظ التقیة که اینجا واقع شده آن به تقلیل است یعنی ترسید از مخلوق بقدر قدرت و قوت او و بسیار است وجه دیگر که

بتوجیه او است بازگشت در آخرت پس بترسید از وی بقدر سهل باید و هوا المرسل از این سبب آن مدارا

را التقیة نام کرده اند و قرائت این کلمه بدو قسم آمده است تقاة و تقیة

این شرح بحذر کم الله نفسه است چنانکه بیان نموده است بگوای محمد که اگر پنهان کنید چیزی را که در سینهای

شما در دلها یا آشکارا کنید میداند خدا تعالی آن اعتقاد شما را که هر دو دارید کنایه از این است که دوستی با کافران کنید

ظاهر یا باطن هر قسمی که کنید هیچ جل و علا آن را میداند آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است و خدا تعالی بر همه چیز توانا

یعنی بر دادن جزای نیک و بد در خور عمل بندگان پس خلاف حکم او مکنید و بترسید از او

روزی که بیاید هر کس نامه اعمال خود را حاضر

بندند فرشتگان نامه اعمال او را بدست او به بیند عملهای نیک و بد خود را آنچه کرده بود حاضر نزد خود پس همه را تا دست آن

نامه اعمال مرقوم به بیند و است ... که کاشکی باشد میان او و عملهای بد او اندازه و حدی دور دراز آنچه خواند آن را

ترسند خدا میفرماید که اعمال شما ... از خود چنانکه در تفسیر آیه پیش گذشت و خدا تعالی مهربان است بر بندگان خود آگاه

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که الله خداوند تمام ملک آسمان و زمین و همه المهاد در تصرف قدرت تست میدهی و می بخشی پادشاهی و حکومت ملک را بهر بنده که میخواهی و باز میگیری پادشاهی را و حکم را از هر که میخواهی و قوی و بلند میسازی هر که را میخواهی و خوار و زار میکنی هر که را میخواهی بدست قدرت تست که بهترین و تمامت خیر است زیرا که افعال الهی همگی خیر است شر در آن مطلق نیست و طریقه خطاب بنده بخداوند نیز چنین باید بدرستیکه تو بر همه کارها بسیار توانائی هر چه خواهی میکنی سبب نزول این آیت آنکه هنگام کندن خندق در غزوه خیبر سنگی از زیر زمین ظاهر شد در نهایت سختی و اصحاب موافق از کندن آن عاجز شدند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کلنک بدست مبارک خود گرفته بر آن سنگ زد سه بار و هر بار پاره از آن سنگ شکست و از آن جهت بار اول از روشنی آن تمامی کوچهای مدینه و لشکرهای ایوان نوشیروان از مداین بنظر اصحاب در آمد بار دوم عمارتهای صنعای یمن نمودار گردید و بار سوم شهرهای ملک روم دیده شد حضرت با اصحاب فرمودند این علامتهای قدرت الهی بشارتست بانکه عنقریب این ملکها که بنظر در آمد در تصرف امت من و شرف اسلام در آید مشرکان و منافقان این سخن را شنیده باستهزا فاسد خود تمسخر و استهزا کردند که ما ایم دلها از خوف معدودی چند خندق میکنند و دعوی فتح ممالک روم و فارس میکنند در لغت کلمه اللهم در اصل یا الله است عوض یای ندا که یادی از بی ادبی میدید میم در آخر آورده و همان معنی ندا مقصود است

خدایا تو در می آوری شب را در روز و روز را در شب این آمدن عبارت از اینکه در تابستان هر چه از شب کم میشود داخل روز میگردد و در زمستان بالعکس دیگر شام شدن و صبح شدن و می توان گفت که تغییر احوال شدن کان متعاقب یکدیگر در آمدن روز است در شب و شب در روز و بیرون می آوری زنده را از مرده این مشتمل بر چند معنی است پیدا شدن حیوان از نطفه و مرغ از بیضه و درخت از دانه پس درخت خشک و بار می آورد و زنده است و دانه هیچ حرکت کمی و کیفی ندارد و مرده است دیگر پیدا شدن مومن از کافر و همچنین بیرون می آوری مرده را از زنده بهمان معنی که نوشته شد و روزی میدهی از وسعت رحمت و قدرت هر که را میخواهی بی شمار که مقدار و عدد آنرا مخلوق نداند

ذریت ز آنست یعنی ولدان طالبین بوده شیوه هر واحد جمع و خدای تعالی لفظ ذریت را بکار داد آنست یعنی برگزارد در گفتار ما
و حادثی و در کردار بفرموده حق موافق دانست برگزید برای نبوت و شاید دیگر اینکه تمهید آیه ما حق [illegible]
و دانست سخن نذر زوجه عمران را چنانکه میفرماید

یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که گفت زن عمران ای پروردگار
من نذر کردم من که این فرزند را که در شکم منست آزاد کنم از کارهای دنیا و مخصوص سازم برای خدمت مسجد قدس پس
قبول فرمای این نذر را از من بدرستیکه تو شنوای و دانایی شنیدی سخن مرا چه گفت و میدانی که نیت من چرا
حقیقت چنین بود که حق سبحانه جل شانه عمران را خبر داد از عطیه که فرزندی بتو خواهم داد و او را برسالت ممتاز
خواهم کرد و معجزات با کرامت خواهم فرمود که بی آنها زنده شود و [illegible] باشد عمران این مژده را بزن خود
و او وقتی که آثار حمل در خود یافت نذر کرد بنحوی که مذکور شد و عمران چون یقین میدانست که آن فرزند موعود
همین است که زنش با او حامله است چرا که ممکن است فرزند حمل دیگر باشد [illegible] بواسطه یا بچند واسطه
از نتیجه زن خود گفت این چه سخن است که میگویی شاید در شکم تو دختر باشد و دختر لایق خدمت مسجد نشاید پس چگونه
نذر میکنی او گفت خدایا قبول کن که نذر کردم و شنیدی و میدانی که شوهر من چنین میگوید باید دانست که این عمران
والد مادر مریم است [illegible] سلیمان بن داود میرسد و یهودا بن یعقوب منتهی میشود و عمران بن یصهر که پدر موسی
بود و او بچند واسطه بلاوی بن یعقوب میرسد و میان دو عمران یکهزار و هشتصد سال بود و زن عمران بن ماثان
حنه بنت فاقود بود و خواهری داشت که زن زکریا بود و یحیی از او متولد شد نذر کردن یعنی واجب ساختن چیزی
بر خود و آن اگر برای امر مشروع و در راه خدا باشد ادای آن فرض است

پس وقتی که گذاشت بر زمین زن عمران فرزندی را که در شکم او بود گفت ای پروردگار من
بدرستیکه من گذاشتم این بار را فرزند ماده و خدای تعالی داناتر است بآنچه او زائید یعنی حاجت بگفتن نبود و او از جهت
اخبار نگفت بلکه بطریق اعتذار گفت که من برای خدمت مسجد نذر کردم و برای این کار نیست فرزند حمل ماده

میکنند الی ان رسالة التهاریت ذلک رجعهم تا گناه نکنند مخفی نماند که اطلاق لفظ نفس بر خدا جایز نیست و هر جا که در قرآن مجید

نفس خدا مذکور شده مراد حقیقت و ذات است و نفس بمعنی عین ذات نیست و میتوان گفت که یحذرکم الله نفسه مراد انتقام او یا دیگر

است که حذر میفرماید خدای تعالی شما را از اینکه در دانستن عین ذات او فکر و تلاش کنید و دعوی دانستن نمایید

چرا که حقیقت او بعقل و فهم در نمی آید دلیل آنکه ان تعقل یکنوا الحادث جامع بما مر بین حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده

لا تتفکروا فی ذات الله بل تفکروا فی آلائه و تتمه آیه که والله رئوف بالعباد است خدا مهربان است به بندگان که از فکر کردن در کنه

حقیقت منع فرموده تا مبادا شما کافر شوید و مستحق عذاب گردید

بگو ای محمد با یهود و نصاری که میگویند

ما پسران خدائیم و دوستان اوئیم بگو که اگر هستید شما دوستان خدا و دوست میدارید او را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد خدا

شما را و بیامرزد گناهان شما را [illegible] مخالف بفعل جمیع شود پس پیروی من کنید [illegible] تا خدا دوست دارد شما را و بیامرزد

برای شما گناهان شما را و خدای تعالی آمرزنده و بخشنده است [illegible]

بگو ای رسول به یهود و نصاری

که فرمانبرداری کنید حکم خدا و رسول او را پس اگر رو بگردانید [illegible] از حکم خدا و رسول او پس بدرستیکه خدای تعالی دوست

نمیدارد کافران را [illegible] مقام مقتضی این بود که در جزای

شرط فان الله لا یحبهم [illegible] واقع شود یعنی شرط فان تولوا [illegible] باشد و حال آنکه بجای لفظ مضمر مظهر

واقع شده [illegible] از امر خدا و رسول در هر باب کفر است

بدرستیکه خدای تعالی برگزید ابو البشر را و نوح را و

اولاد ابراهیم علیه السلام یعنی اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف [illegible] که نسبتشان از جانب مادر باسحق میرسد و حضرت محمد مصطفی

و ائمه هدی را که در آل ابراهیم داخل اند و اولاد عمران که موسی و هرون بودند بر جمیع مردم عالم اصطفا و اجتباء

و اجتبا [illegible] برگزیدگان [illegible] این برگزیدگان که

مذکور شدند [illegible] بعضی از بعضی [illegible] همه برگزیده بودند از آنکه نبی بودند

برگزیده و ممتاز بودند به نبوت و رسالت و معجزات [illegible] و عبادات و خصایص [illegible]

که در زمان قحط روزی حضرت رسالت بجانب فاطمه علیها السلام رجوع فرمود پرسید هیچ طعامی داری اتفاقاً آن روز هیچ حاضر
اولاد گرسنه مانده گرده نان و یکپاره گوشت پخته هدیه برای حضرت فاطمه آورده بود و حضرت خیر النساء آن را سر پوش
نگاه داشته در آن وقت سرور کائنات استفسار از طعام نمود حضرت فاطمه آن را همچنان سر بسته پیش حضرت گذاشت
و چون طرف را کشودند مملو از نان و گوشت بسیار بود فاطمه حیران و متعجب شد سید عالم پرسید انی لک هذا از
کجاست برای تو این قالت هو من عند الله حضرت فاطمه گفت این از نزد خدا است پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فرمود الحمد لله الذی جعلک شبیهة سیدة آل اسرائیل یعنی ستایش مر خدا را که گردانید ترا مانند مریم بنت عمران
بعد از آن امیر المؤمنین علی و حسنین و اهل بیت همه از آن تناول نمودند و بسیار از آن باقی ماند همه را بر جمیع همسایگان
فرستادند قراءة لفظ کفلها بتشدید و بی تشدید آمده است و کلمه زکریا را بامد و بی مد هر دو قسم خوانده اند و نیز
از قاریان زکریا بمد و نصب خوانده باقی همه قاریان بمد و رفع

و در آن مکان یا در آن وقت که زکریا دید مریم

را این کرامات و عطایای الهی آرزوی فرزند برای خود در دلش آمد و بخاطرش رسید که هر گاه خدا تعالی بخشد زن عمران
را که عقیمه بود فرزند بخشید قادر است بر اینکه مرا نیز در این پیری فرزند دهد با اینکه میوه بی موسم بمریم دهد بخاطرش
گذشت که فرزند در پیری پیدا کردن نیز میوه در غیر فصل است پس خدا تعالی قادر است که مرا فرزند دهد و همان وقت بدعا در آمد
آن حضرت بار سوال نمود گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی پاک را الا انکه بدرستیکه تو شنونده دعا
شنونده دعای لفظ از نزدیک خود برای این گفت که فرزند از مرد پیر و زن عاقر بر رسم و عادت معهود پیدا نمیشود
از نزدیک خود محض قدرت کامله خود فرزند بده

پس آواز کردند بجانب زکریا فرشتگان و بقول اجر مل علیه السلام آورد
لفظ جمع گفته لتعظیم جبرئیل باشد لیکن این قول ضعیف است چرا که تانیث مشعر و در آن وقت بود زکریا ایستاده بود
و نماز میکرد مضمون ندا این بود که خدا تعالی مژده میدهد ترا به فرزندی که نام او یحیی است بعضی لفظ یحیی را عجمی دانسته اند و برخی
عربی گفته اند یا این معنی که پدر پیر و مادر عقیم او بوجود او حیات تازه یافتند و تتمه کلام جبرئیل این بود که یحیی باور کننده ایمان

پسر میخواستم و بدرستیکه نامیدم این دختر را مریم یعنی کنیزک خدای و بدرستیکه در پناه می آورم او را بتو و فرزندان او را
از شر دیو کرش قرار کرده و صفت لفظ تا هم اول تا از زبان حنه باشد

پس قبول کرد

نذر حنه را خدا تعالی و بپذیرفت مریم را برای خدمت مسجد بپذیرفتنی نیکو یعنی دختر را بجای پسر اعتبار کردن بکمال قبول و درو یانید
او را رو یانید یا نیکو یعنی نشو و نما داد او را در حالت عصمت و تقوی و عبادت چنانکه در یک سالگی از همه زنها در عبادت بهتر
و متکفل پرورش او شد زکریا و حقیقت حال بود چون حنه مریم را زایید در پارچه پیچیده به بیت المقدس آورد
و با حبار که اهل سدانت و عبادت بودند گفت که این را من نذر کرده ام برای خدمت بیت المقدس فراگیرید
از من که این کنیزک خدا است همگی احبار که بیست و نه نفر بودند استدعای پرورش او نمودند زیرا که دختر عمران بود
و او امام قوم بود و نبی ما ثان همه ملوک و سرداران قوم بوده اند و در آنمیان زکریا بیشتر خواهش نمود که
تکفل پرورش مریم در عهده خود بگیرد و گفت خاله این در خانه منست و کفالت این بمن میرسد آخر قرار بر این یافت
که قرعه این زنند تا نام هرکه خدا فرماید بتعهد و متکفل شود و قرعه باین طور زدند که قلمهای خود را که بآنها کتابت احکام
الهی میکردند در آب انداختند و نیت نمودند که قلم هرکس بر روی آب ایستد قرعه بنام او باشد پس قلم زکریا بر روی آب
راست ایستاد چنانکه گویا در گل نشانده اند بنابرین کفالت پرورش مریم بر زکریا قرار گرفت و زکریا نیز از اولاد سلیمان
داود بود زکریا مریم را بخانه خود برده دایه برای او مقرر ساخت و بعد از ایام طفولیت او را به بیت المقدس آورده
غرفه که بچند نردبان توان آنجا رسانید ترتیب داده در آنجا بمحافظت و حراست تمام نگاهداشت و مقفل ساخته
کلید نزد خود میداشت و اغلب اوقات بجهت خبر گرفتن و رسانیدن ماکول و مشروب نزد او می آمد و هر بار میدید پیش مریم
رزقی مهیا و حاضر از اقسام میوه ها مخالف فصل و چند بار که این حالت را دید گفت ای مریم این رزق و روزی نزد تو
از کجا رسید گفت مریم که آنچه می بینی از جانب خدا تعالی است و بدرستیکه خدا تعالی روزی میدهد هرکرا میخواهد بیشمار
لفظ میخواهد اشعار دارد که محض اراده او باید نه استحقاق مرزوق یا امر دیگر قاضی بیضاوی در مختصر تفسیر آورده اند

یاد کن ای رسول الوقت را که گفتند فرشتگان

بالمشافهه که ای مریم بدرستیکه خدا تعالی اختیار کرد و قبول نمود ترا از مادر تو که برای خدمت بیت المقدس محرر ساخته بود و پاک و پاکیزه آفرید ترا از آلودگیهای ظاهری و باطنی که زنان را می باشد و برگزید و بهتر داد ترا بر زنان آینده و گذشته دنیا باینکه هرگز نبوده و نخواهد بود که زنی بی شوهر محض دمیدن نفخ روح القدس آبستن شود و پسر زاید و او پیغمبر رفیع المنزلت شود با معجزهای قوی مثل زنده ساختن مرده و این سعادت که محض دیدن ملک و کلام جبرئیل با او رسید و رزق از بهشت برای او نازل شود محقق نماند ثم بعضی گفته اند اینها همه معجزه زکریا بود یا عیسی لیکن این سخن محض تکلف است هرگاه خدا تعالی می فرماید که ای مریم ترا خدا برگزید بر تمام زنان دنیا پس کرامات و علو درجات با مریم باشد و قیاس حال او بر احوال زنان دیگر قیاس مع الفارق است

ای مریم فرمان بردار کن از برای پروردگار خود یا اینکه قنوت بمعنی مداومت بر عبادت باشد یعنی همیشه در بندگی خدا باش و نماز میکرده باش و رکوع کن با رکوع کنان این رخصت است برای نماز کردن با جماعت مردان تا او را حجاب و ملاحظه از نماز کردن همراه مردان نباشد

این کلام که گفته شد خبرهای غیب و پوشیده بود که از آن اطلاع نداشت و با وحی کردیم ترا تا این دانستن معجزه دیگر باشد ترا و نبودی تو ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک علما و عابدان بیت المقدس در آن وقت که می انداختند بجهت قرعه زدن قلمهای خود را که توریت با آن می نوشتند در آب که آن بوی اردن بود تا بدانند که کفالت حال مریم هر کدام شخص از اینها مقرر میباید شد و نبودی تو نزد آن جماعت وقتی که مخاصمه و منازعه میکردند با هم بجهت تکفل و تعهد پرورش مریم باید دانست که این خطاب بحضرت رسول برای تنبیه منکران است یعنی ترا که منکران رسول میدانند پس این اخبار غیب را از کجا مطلع شدی آنجا خود حاضر نبودی

و یاد کن آن مقام را که گفتند فرشتگان بمریم بنت عمران که ای مریم بدرستیکه خدا تعالی نوید میدهد ترا بکلمه از خود یعنی فرزندی که بخشد بکرم خود ترا محض بکلمه

او رسند خواهد بود بکلمه از خدا یعنی عیسی و تسمیه او بکلمة الله از آن جهت است که بمحض کلمه امر خدا بوجود آمد بی پدر و تسمیه بروح الله

از جهت زنده ساختن مرده است و یحیی شش ماه در سن کلانتر از عیسی بود و اول کسی که بعیسی ایمان آورد او بود و در صفات

یحیی گفت جبرئیل علیه السلام که مهتر و بهتر قوم زمان خود خواهد بود بعلم و تقوی و نفس خود را باز دارنده از امیزش با زنان و دیگر

ملاعب و ملاهی خواهد بود و پیغمبر از جمله پیغمبران که صغیره و کبیره اصلا از ایشان صادر نبود و مشغول است در زمان کودکی کودکان

تکلیف بازی بیحیی کردند در جواب گفت من برای بازی کردن مخلوق نشده ام بعضی از قاریان فنادته را فناداه خوانده اند بنابر

قراءة میتوان بود که جبرئیل تنها باشد و مراد از لفظ ملائکه اسم جنس باشد ان الله را بفتح همزه هم قراءه کرده اند و بیشتر که بفتح

یا دلیل شده بیدار بهمزه و لسانی مقول است

گفت زکریا بعد از شنیدن ندای جبرئیل و بشارت وجود فرزند ای پروردگار من

چگونه از کجا باشد مرا پسری و تحقیق که فرا رسیده مرا پیری و کبر سالی و زن من عقیمه است گویند زکریا در آن وقت یکصد و بیست

سال عمر داشت و زن او نود و هشت سال و این گفتن زکریا که مرا چگونه فرزند خواهد شد از روی تعجب و انکار

نبود بلکه میخواست که بداند که آیا خدای تعالی او را و زن او را جوان خواهد کرد یا در همان حالت پیری پسر خواهد داد گفت

جبرئیل علیه السلام که فرمان خدای همچنین که رسید در حالت پیری خدای تعالی میکند هرچه میخواهد خواه موافق عادت باشد و خواه

مخالف عادت

گفت زکریا ای پروردگار من نمایان کن و آشکار گردان برای من نشانه را که دلالت کند بر آبستن شدن این تا خبردار سازد

گفت جبرئیل علیه السلام که فرمان حق تعالی آنست که تو در نشان آنست که سخن نخواهی گفت با مردمان سه شبانروز مگر باشاره

چشم و دست یعنی در آن سه شبانروز مشغول ذکر و ذکر خدا خواهی بود و زبان از غیر ذکر بسته خواهی داشت و این

احتمال اختیار و غیر اختیار هر دو دارد و بعضی چنین گفته اند که مامور شد زکریا بروزه داشتن سه روز و در آن ملت

حرف زدن در روزه ممنوع بود و یاد کن پروردگار خود را بسیار از روی حمد و شکر و تسبیح میکرده باش اندر

وقت زوال تا غروب تا ثلث شب و از طلوع فجر تا چاشت و بعضی معنی تسبیح نماز کردن گفته اند قراءه لفظ ابکار

بکسر همزه و بفتح آن هر دو جایز است

... الله وانبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم ...

... ان في ذلك لآية ...

ان في ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين و اینجا فعلی مقدر است عمل بر نصب کرده اگر بجمله یا بمعنی آنکه خواهیم کرد او را فرستاده و اگر [illegible] از سیئت با تفسیر چنین است که عیسی چون خواهد گفت من فرستاده شدم من فرستاده بسوی بنی اسرائیل بآنکه بتحقیق آمده‌ام شما را از قوم بنی اسرائیل بنشان و حجت از جانب پروردگار شما مراد از لفظ آیت چنین است پس معنی آنکه آمده‌ام بنشانها و حجتها که دلالت می‌کنند بر رسالت من و آن نشانها آنکه من اندازه میکنم و صورتی میسازم برای شما از گل مانند شکل مرغی و نفس میدمم در آن صورت پس میشود آن تمثال مرغ زنده بحکم و اراده خدا تعالی و بعضی گفته‌اند که صورت انواع مرغان میساخت از گل و نفس میدمید و آن صور پرواز میکرد و در نظر ایشان و چون از نظر غایب میشد می افتاد و میمرد و آثار و روایت صحیح آنست که همین صورت خفاش میساخت و بس و نوع خفاش قبل از آن نبوده آری از تصور و نقص که در خلقت اوست ظاهر است که صنع صانع حقیقی نیست [illegible] پر و بال مرغان نمیماند و منفذ اسفل ندارد و فضله از راه دهان بیرون می‌آید و طاقت تابش نور آفتاب از ضعف خلقت ندارد و خواهد گفت عیسی به بنی اسرائیل که دیگر نشانی که آورده‌ام از جانب پروردگار شما برای اثبات رسالت خود اینست که پاک میسازم از علت کور مادرزاد را و پیسی را یعنی شفا میدهم بیماران این دو مرض را که طبیب از علاج اینها عاجز است و غیر از اعجاز نتواند بود و زنده میکنم مردگان را بحکم خدا تعالی تکرار این کلمه بجهة رفع مظنه خدائیست که نصاری داشتند و لطیفه درین که معجزات عیسی ازین قبیل شد اینکه در آن زمانه علم طب و مهارت در آن رواج بوده است پس الحکمة طبابت را مقرر در نبوت معجزه او فرمود و روایت آنست که دعای عیسی در میدان بر مرده یا حی یا قیوم میگفت و [illegible] زمین بود چهار مرده را زنده ساخته شخص که از آن چهار کس بعد از زنده شدن چندین سال زیستند و فرزندان از ایشان بهم رسید یکی عازر نام دوست و دیگر پسر زالی بود و دیگری دختر ده ساله از قوم بنی اسرائیل بود که او فوت شد [illegible] روز و سه روز گذشته بود چون منکران احیای مرده خاک شده استدعا نمودند سام بن نوح را که چهار هزار سال از فوتش گذشته بود زنده ساخت و علیه از زنده شدن و سخن گفتن او گفت یاد هم میرا و درخواست کرد که سکرات موت آسان شود عیسی

که آن لفظ کن باشد مراد اینکه بگفتن همین کلمهٔ کن پیدا شود بی پدر و علامت امتیاز او از غیر اینکه هر بیماری و معیوبی را مسح کند شفا یابد و معنی لغوی مسیح کند زنده شود و او عیسی پسر مریم است در نسبت اظهار نام مریم اشاره بآنست که بی پدر پیدا شده و رد قول نصاری است که میگویند عیسی پسر خدا است پس نام مریم برای افادهٔ حصر است یعنی از مریم تنها پیدا شده و لفظ عیسی معرب ایشوع است یعنی مبارک و او صاحب جاه و منزلت و شرافت در دنیا به نبوت و معجزات و در آخرت بشفاعت امت و ثواب کشتن دجال که دشمن خدا است و دیگر او از جملهٔ نزدیکان خدا است بظاهر و باطن ظاهر اینکه با جسد انسانی در آسمان خواهد بود تا قیامت و نزدیکی باطن قرب معنوی است بسبب نبوت و طاعت

● و سخن گوید با مردم بوحی الهی هم در حالت طفولیت یعنی اندک زمانی از پیدا شدن گذشته باشد و شایسته همواره باشد و هم در حالتیکه مرد تمامی شده باشد در هر دو حال بر یک نسق سخن گوید و این اعجاز صریح است و او از جملهٔ معجزات است

● گفت مریم از روی استفهام یا از روی تعجب که از کجا و چگونه باشد مرا پسر در حالیکه نرسیده است بمن مردی یعنی خلاف عادت است که بی شوهر فرزند پیدا شود اما یعنی مخالف عادت خواهد بود از قدرت خدا گفت جبرئیل در جواب دختر او برهمین حال که هستی تو بی مساس کردن مرد فرزند پیدا شود خدا تعالی می آفریند آنچه میخواهد یعنی بی پدر یا بی مادر یا بدون هر دو وقتیکه حکم کند چیزی را به پیدا شدن پس جز این نیست که میگوید آن چیز را که در اراده اوست همین که بشو پس پیدا میشود آن چیز و نزد قدرت او لازم نیست که سبب و مادهٔ برای موجود شدن باشد

● و خواهد آموخت خدا تعالی عیسی را نوشتن یعنی خط منقول است که نه حصه از خط بعیسی عطا شد و یک حصه بتمام مردم عالم تفسیر چنین است اگر کتاب مصدر است یعنی خواندن و اگر بمعنی مکتوب است چنانکه مشهور است پس تاویل این است که خواهد آموخت کتابهائی که نازل شده پیش از او بپیغمبران یعنی صحف آدم و ابراهیم عم و زبور و دیگر بیاموزد او را علم دین و شریعت و مسایل فقهی از حلال و حرام و دیگر توریة و انجیل بعضی قاریان نعلمه بنون خوانده اند یعنی می آموزیم ما او را لفظ جمع برای تعظیم الوهیت است

خالص است آورده اند که دران زمان جهودان قصد کشتن عیسی نمودند عیسی بجانب مصر روانه شده درراه بکنار آب رسید در انجا گازران رخت را سفید میکردند بایشان گفت که سفید کردن رخت سهل کار است اگر باطن خود را که آلوده بضلالت است بشوئید تا روز قیامت روی سفید باشید بهتر است و این وقتی مسعود کرا مارا یاری دهید در دین خدا پس پسندند اشما آنانکه یاری دهند کانس باشند ازیار خود

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

دیگر گفتند آن جماعت حواریان که ای پروردگار ما ایمان آوردیم ما بانچه فرستادی بر رسول خود یعنی انجیل و پیروی کردیم فرستاده ترا که عیسی است پس بنویس ما را با آنها که گواهان وحدانیت ذات تو اند یعنی داخل کن ما را در آن مومنان و پیروان پیمبران که از روی صدق و اخلاص کلمه شهادت گویند خصوصا امت محمد مصطفی که شهدا علی الناس در شأن ایشان است

وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

و آن جهودان که عیسی علیه السلام بغیر ایشان را تحقیق دانسته بود مکر کردند در باب کشتن عیسی یعنی او را بحیله در موضعی برده لکاید استند تا بازآمده او را بقتل رسانند و بعد از آنکه بر سر او آمدند عیسی را خدا تعالی بر آسمان برده بود و دیگری را از آن مکر کنندگان شبیه بصورت او ساخت تا او را عیسی دانسته کشتند بنابران میفرماید که مکر کرد خدای تعالی یعنی کاری کرد در جزای مکر ایشان که مکر ایشان بخود ایشان راجع شد و خدا تعالی از روی عدل بهترین مکافات کنندگان است مکر کنندگان را

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

یاد کن ای محمد آن وقت را که گفت خدای تعالی که ای عیسی من بر آرنده توام از زمین یا انکه تمام رساننده اجل توام وقتی که عمر مقدر تو تمام شود نه این مردم جهود که میخواهند بکشند بعضی گفته اند که خدای تعالی میرانید عیسی را تا هفت ساعت اما موتی بود مانند خواب و در همان حالت بحکم خدا فرشتگان او را بر دند بر آسمان بنابرین میفرماید که منم میراننده تو و بالا برنده تو بسوی خود یعنی بمکان ملائکه که مقربانی منند و منم پاک کننده تو و نجات دهنده تو از مکر آنانکه آلوده اند بنجاست کفر و منم گردانندهٔ آنانکه متابعت تو کرده اند بالای آنانکه ایمان نیاوردند یعنی غالب کننده ام مومنان را بر کافران تا روز قیامت پس بعد از آن بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی و تابعان و منکران او باز حکم خواهم کرد میان شما براستی در آن چیزی که شما در آن اختلاف میکنید

دعا کرده مستجاب شد پس سام بار دیگر مرده دیگر خواهد گفت عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل که آن دیگر برای
رسالت من این است که خبر میدهم شما را از آنچه میخورید و آنچه ذخیره میکنید آن را در خانههای خود بدرستی که درین
پنج معجزه که گفتم هر آینه علامتی و حجتی است از برای شما اگر هستید شما باور دارندگان و ایمان آرندگان
بر رسالت من بعضی قاریان و زرالی الخلق همزه انی را مکسور خوانده اند و طیرا را طائرا بالف در هر دو جا
قراءة کرده اند [illegible]

[illegible]

و خواهد گفت عیسی به بنی اسرائیل که آمده ام شما را باور دارنده الخبر را آنکه پیش از من و پیش روی منست یعنی توریة و من
برای این آمده ام که حلال کنم برای شما بعضی از آن چیزها که در دین موسی حرام کرده شده بود بر شما یعنی حکم حلیت از
جانب خدا آورده ام باید دانست که حلال کردن محرمات دین موسی در حقیقت تصدیق توریة است زیرا که
معنی این است که در احکام توریة این درآن حرام بود و الحال در دین من حلال شد و این محرمات پیه گوسفند
و گاو و شکنبه و گوشت شتر و شکار ماهی در روز شنبه بود و آمده ام شما نشانی از جانب پروردگار شما اینجا مراد
انجیل است پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت من و فرمان برداری کنید مرا بدرستی که خدای تعالی پروردگار من
و پروردگار شماست پس پرستش کنید او را این است راه راست که میرساند بمنزل مقصود

[illegible]

پس وقتی که احساس کرد عیسی از بنی اسرائیل کفر الیعنی دریافت که ایشان کافر شده اند
و ایمان بخدا نمی آرند مخفی نماند که احساس کرد اینجا بمعنی تحقیق دانست و یقین کرد است چنانچه از دیدن و شنیدن
و بوئیدن و مساس کردن کیفیت محسوس تحقیق میشود و بر عیسی یقین و محقق شد که بنی اسرائیل
در فکر کشتن او شده اند گفت کیستند آنانکه یاری دهندگان من باشند از برای خدا یا در راه خدا الی اینجا بمعنی
فی یا لام الی گفتند حواریان مردانی که اراده خالص داشتند مائیم یاری دهندگان دین خدا ایمان آورده ایم
بخدای تعالی و بقول رسول خدا ای گواه باش تا روز قیامت گواهی دهی بانکه ما گردن نهادگانیم دین خدا را
باید دانست که حواری در لغت مردی را گویند که نیت او خالص باشد و این ماخوذ از حور است بمعنی سفیدی

خبر و حکم است مجادله و بنابر این تفسیر حاکم علما میگویند آیت لاحق بهتر مربوط میشود چرا که فای تفریع دارد و حکم مباهله مؤید

نفی مجادلت است فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک [illegible]

[illegible] ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل [illegible]

پس هر که جدل کند با تو ای محمد در باب عیسی بعد از آنکه آمد بتو از خبرها و دلیلهای روشن که گفتم از دانستن حال عیسی بنده خدا

و رسول خداست پس بگو بآن منکران که جدل میکنند بیایند تا برای مباهله بخوانیم یعنی حاضر سازیم پسرهای ما و پسرهای شما را

و زنان ما و زنان شما را و نفسهای ما و نفسهای شما را یعنی آنکسان را که در نزدیکی و اتحاد بمنزله یک دل و یک جان باشند و اصلا

نباشد پس بعد از آنکه حاضر شوند از جانبین این مردم که مذکور شدند مباهله کنیم پس بگردانیم دوری از رحمت خدا تعالی را

بر دروغ گویان یعنی دعا کنیم که هر جانب که دروغ گویان باشند خدا تعالی بر آنها لعنت کند و مغضوب و مقهور خود سازد آورده‌اند

که چون این آیت نازل شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نصاری نجران را برای مباهله طلب فرمود آن قوم بر پیش خود که عاقب

نام داشت مشورت نمودند او گفت هر قومی که با نبی زمان خود مباهله کردند بغضب خدا گرفتار شدند و از معجزهای محمد

پیداست که او نبی است پس فردا بروید و ببینید که محمد بجهت مباهله همراه خود کدام کس برای آرد اگر فرزندان و

نزدیکان خود را که نزد او بسیار عزیز اند همراه بیاورد زنهار با او مباهله مکنید و اگر اغیار را بیارد مباهله کنید چون روز دیگر

حضرت رسالت بنفس نفیس خود و علی بن ابی طالب که کلمه انفسنا نفس شریف او در رسیده و حضرت فاطمه که نساءنا

عبارت از وجود شریف اوست و امام حسن و امام حسین که ابناءنا اشاره بایشان است برای مباهله آمدند و منکران این حضور

را مشاهده کردند ترک مباهله نموده جزیه قبول کردند که هر سال هزار حله سرخ و سی زره آهنی از جنس اعلی هر سال بمسلمانان

میداده باشند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدای که نفس محمد در قبضه قدرت اوست سوگند که اگر این

منکران مباهله میکردند هر آینه مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک [illegible]

[illegible] بدرستیکه این قصهای عیسی مریم که مذکور شد

هر آینه خبر راست و درست است نه آنچه نصاری میگویند در باب خدا بودن عیسی و الله تعالی را ثالث ثلثه میدانند غلط

و خطاست و نیست هیچ خدای و معبودی بر حق مگر الله تعالی و بدرستیکه الله تعالی بتحقیق اوست غالب و توانای محکم کار

یعنی دیگر هیچ احدی مثل او نیست تا شریک باشد در خدائی [illegible]

فاما الذين كفروا فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا والآخرة وما لهم من ناصرين

پس آنکه کافر شدند پس عذاب کنم ایشان را عذابی سخت در دنیا بقتل و اسیری و جزیه و خواری و در آخرت بخلود در دوزخ
و نیست از برای کافران کسی که یاری دهندگان که خلاص کنند از عذاب • واما الذين آمنوا وعملوا الصالحات
فيوفيهم اجورهم والله لا يحب الظالمين • و اما آنکه ایمان آوردند چه از امت عیسی و چه از امت محمد
و عمل صالح کردند پس رساند خدای تعالی به تمام و کمال مزدهای عمل ایشان را در دنیا و آخرت و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران
را یعنی رحم نمیکنند بر آنانکه مخالفت خدا و رسول بر خود ستم کرده • ذلك نتلوه عليك من الآيات
والذكر الحكيم • این کلام که گفته شد یعنی حکایت احوال عیسی و مخالفان و موافقان او میخوانیم بر تو ای محمد
از جمله نشانها و حجتهای رسالت است و از جمله یادکردنهای محکم است هیچ خلل و قصور در آن راه ندارد یعنی قرآن
مجید • إن مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون
بدرستیکه صفت و حال عیسی نزد قدرت خدا مانند صفت و حال آدم صفی الله است که بی پدر و مادر مخلوق شده آفرید او را
خدای تعالی از خاک بعد از آن گفت بآن قالب خاکی یعنی حکم کرد باو که باش بشر زنده بروح پس شد آن مشت خاک زنده این
تنبیه است نصارای نجران که بحضرت گفتند تو عیسی را چرا دشنام میدهی که میگوئی که بنده خداست هرگز اینچنین شده
که کسی بی پدر مخلوق شود پس بگو که پسر خداست حق تعالی برای الزام ایشان میفرماید که هرگاه آدم را میدانید که
بی پدر و مادر مخلوق شد پس عیسی که مادر داشت و پدر نداشت چرا باور ندارید ایشان عیسی مانند شان آدم است
نزد قدرت خدا آنجا خاک را فرمود که آدم شو اینجا هوا را فرمود که عیسی شو پس آن خاک آدم شد و آن هوا که
جبرئیل بحکم خدا دمید در تن مریم عیسی شد • الحق من ربك فلا تكن من الممترين • این سخن که گفته شد
راست و درست است از نزد پروردگار تو پس مباش از شک آرندگان خطاب بحضرت رسالت است از جهت تسکین کافران
لایق خطاب آنحضرت نیستند تا مافی الحقیقه مخاطب باین نهی آنانند که سخن مذکور موجب رای ایشان است
که امترا در امری شک گرفتند از امریه و باعتقاد خادم علما باب افتعال است از مری که بمعنی مجادله آمده پس معنی
چنین شده که آنچه در بیان حقیقت عیسی راست و درست است از جانب پروردگار تو نازل شد همین را بخوان
بر مدعیان دیگر جدل بالایشان مکن و از جمله جدل کنندگان مباش زیرا که وظیفه رسول رسانیدن است

حقیقت احوال ابراهیم چرا جدل میکنید چنین است و خدا تعالی میداند حقیقة الخبر را که شما در آن مجادله میکنید و شما نمیدانید نعت اینکه بجدال مکنید و بر هرچه پیغمبر ما بفرماید قبول نمایید و آن اینست [illegible]

[illegible] • نبود ابراهیم علیه السلم یهودی و نه ترسا لیکن بود ابراهیم مایل از عقیده باطل و معتقد بود وحدانیت خدا را و گرویده بود و نبود او از شریک آرندگان برای خدا مخفی نماند که اینجا مراد از یهود و ترسا مولای نیست بلکه مراد از یهود کیست که عزیر را خدا یا پسر خدا داند و مراد از ترسا آنکس است که عیسی را خدا یا پسر خدا داند چنانچه در میان آن قوم مصطلح بود حق تعالی فرمود پس این سخن نفی شریعت آن دو نبی نیست

[illegible] • بدرستیکه نزدیکتر و مخصوص تر با ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی کردند اورا در زمان او و دیگر این پیغمبر است که پیرو دین و آیین اوست یعنی محمد و دیگر آنکسانند که باین پیغمبر ایمان آورده اند و خدا تعالی دوست مومنان و کارساز ایشانست یعنی غالب خواهد کرد مومنان را بر مشرکان و منافقان کلمه النبی را منصوب هم خوانده اند تا عطف بر ضمیر اتبعوه باشد و مجرور نیز قراءه کرده اند تا عطف بر ابراهیم باشد و قراءه مشهور در الکلمه برفع تا معطوف بر الذین باشد سبب نزول این آیت اینکه چون جعفر بن ابی طالب و جمعی مسلمانان از مکه بحبشه رفته بودند مشرکان قریش عمرو عاص و چندین دیگر از منافقان را با هدایا نزد نجاشی پادشاه ملک حبشه فرستادند تا در حضور او با جعفر و مسلمانان مناظره در باب دین اسلام نموده ملزم سازند اما بمقتضای الحق یعلو جعفر عمرو عاص را ملزم نمود نجاشی از جعفر درخواست تلاوت قرآن نمود جعفر سوره عنکبوت و روم تلاوت کرد نجاشی چون خاکش پاک بود آب از دیده او بدوید گفت بخوان دیگر ازین کلام فصاحت نظام جعفر سوره کهف خواند عمرو خواست که آتش غضب نجاشی را باد بر افروزد گفت این قوم عیسی و مریم را دشنام میدهند نجاشی پرسید از جعفر که چه میگوید در شان عیسی و مریم جعفر سوره مریم خواند نجاشی گفت بخدا که حقیقت عیسی و مریم همین است که درین کلام مذکور است و بعد از آن بجعفر و مسلمانان گفت که اندیشه مکنید که مکروهی بشما نخواهد رسید بحزب ابراهیم حمد کرد گفت حزب ابراهیم کدام اند گفت این قوم که پیش من آمده اند و صاحب ایشان که ازو آمده اند عمرو گفت که ابراهیم از آن ماست و ما اولاد او ییم حق تعالی تصدیق قول نجاشی

رحمه الله بر نمود باین آیه فرستاد [illegible]

پس اگر برگردند ترسایان و روبگردانند از سخن توحید پس بدرستیکه خدا تعالی داناست بحال تباه کاران یعنی این روگردانیدن تباه کاریست و سزای خود را خواهند یافت

بگوای محمد که ای ترسایان و یهودان بیائید بسوی سخنی راست میان ما و شما و آن سخن این است چند چیز یکی اینکه نپرستیم مگر الله را و شریک نکنیم با او در خدائی هیچکس را و فرا نگیریم بعضی از ما بعضی دیگر را بخدائی این نهی از سه گمراهی است که یهود و نصاری داشتند یکی آنکه عزیر و عیسی را خدا میدانستند دوم آنکه بتان را شریک در خدائی و دخیل در نظام عالم میدانستند سوم آنکه احبار و علمای خود را سجده میکردند در حلال و حرام کردن چیزها ایشان را حاکم و مختار فهمیده بودند پس اگر رو بگردانند یهود و نصاری از این کلمه مطلقا یا مراد قبیله نجران و یهودان مدینه باشند پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب او ایشان را که گواه باشید بر اینکه ما مسلمانانیم یعنی اقرار کنید باینکه شما کافرانید سبحان الله چه حلم و مدارا است که اول حقیقت وحدانیت عیسی را بیان فرمود تا بدانند که او خدا نیست باز امر بمباهله کرد تا سنگ ملامت بر ایشان باز حجت و دلیل بر وحدانیت خود آورد تا از روی عقل یقین کنند باز فرمود که اگر از این هم اعراض نمایند پس بزبان خود اقرار کنند که ما با وجود این همه هدایت و ارسال کافرانیم و مسلمان نمیشویم تا روز جزا نگویند که کسی بما تکلیف و حجت بر ما تمام نشد

بگو که ای یهود و نصاری شما چرا با هم جدال میکنید در شان ابراهیم علیه السلام یعنی یهودان چرا میگویند که ابراهیم بر دین یهود بود و ترسایان چه میگویند که ابراهیم بر دین نصرانی بود و حال آنکه فرستاده نشد توریت و انجیل که این هر دو دین از آن دو کتاب پیدا شده مگر بعد از ابراهیم پس هرگاه این معنی ظاهر است که ابراهیم هزار سال پیش از نزول توریه و نبوت موسی بود علیه و چند هزار سال پیش از نزول انجیل و نبوت عیسی بوده چگونه بر شریعت یکی از این دو پیغمبر باشد آیا در نمی یابید سخن خود را و نمی فهمید که چه میگوئید و اینقدر نمیدانید که دعوی امر محال مینمائید

هرگاه شنیدید و دانستید که لغو نیست ای یهود و نصاری شما ایدان گروه که جدل و نزاع کردید در چیزی که هست شما را بآن دانش یعنی یقین شما یعنی محمد رسول الله است زیرا که در توریه و انجیل خوانده اید پس هرگاه در امر یقینی خود شک دارید در چیزی که نمیدانید

خدا است که اثر میکند و مایه می بخشد و این یاء غلط که شما مینمایید للدلالة بر اثر و نتیجه بلاتو سمه آیه یادربا دیل

چندین احتمال است یکی آنکه قل ان الهدی هدی الله جمله معترضه باشد و ان یوتی بقیه کلام بهمان یهودان است که با صحاب خود گفتند

باور مدارید این را که داده شده باشد هیچکس مانند دینی که داده شده است شما را یعنی دین یهودیت این را هم باور نکنید که

مسلمانان حجت توانند آورد و توانند جدل با شما کرد نزد پروردگار شما در باب دین چراکه دین شما بر حق است [illegible]

از دین ایشان احتمال دیگر آنکه قبول نکنید و اقرار نه نمایید باینکه داده شده است کسی را اینچنین دینی که داده شده

شما را مگر کسی را که پیروی دین شما کند یعنی چنین اعتقاد مدارید که دین محمد بهتر از دین شما است یا مسلمانان توانند با

شما دعوی جدل کرد که دین ایشان بهتر است احتمال دیگر آنکه گفتند یهودان با صحاب خود که اظهار مکنید این معنی را

که ایمان آورده اید بدینی که داده است دیگر مرا مانند دین شما یعنی این هم بر حق است تا مبادا این اظهار و اقرار

موجب میلان مسلمان یهودان دیگر شود و باعث ثبات و رسوخ عقیده آنانکه مسلمان شده اند گردد دیگر آنکه اظهار کنید

این معنی را نزد اشیاع و اتباع خود که ایشان بد اند که شما بجهت فریب دادن مومنان اقرار میکنید و آخر روز باز انکار خواهید

کرد احتمال دیگر آنکه ان یوتی بان مکسوره نافیه باشد یعنی یهودان گفتند با صحاب خود که داده نشده است هیچکس دینی مانند دین

[illegible] و بنابرین تاویل او بمعنی حتی باشد یعنی داده نشده است هیچکس را دینی نیز یهودیت دین شما تا حجت توانند آورد

نزد پروردگار احتمال دیگر آنکه تمام آیت خطاب باشد از جانب حق تعالی بمومنان و ان مکسوره نافیه و او بمعنی حتی و او

در اول آیت گوای محمد به یهودان که افزونی و برتری بدست قدرت حق است میدهد بهر کسی میخواهد و خدا تعالی

یعنی هر جا که خواهد می افزاید و بسیار دانا است میداند که کجا باید رحمت را افزود

خاص میگرداند خدا تعالی و ممتاز میسازد به رحمتی از رحمتهای خود هر که را میخواهد یعنی هر کرا مستحق داند و بنبوت اما

هر نبی را بدینی و کتابی برتری و افزونی میدهد و خدا تعالی خداوند کرامت و عطای بزرگ است دین محمد را افزونی و برتری داد

بر دینهای دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] اینجا خطاب عام است

[illegible]

چنانکه دانست کلام است [illegible] یعنی از یهودان کسیست که اگر امین سازی ویرا بسیار مالی و هزار و دوصد اوقیه زر دا و باز پس [illegible]

ارزو کردند جمعی از یهود این را که شما را گمراه گردانند و گمراه نمیکنند ایشان مگر نفسهای خود را

زیرا که عقاب گمراه کردن بایشان خواهد رسید و نمیدانند این را ایشان سبب نزول این آیت آن بود که یهودان حذیفه و عمار و

معاذ را که اصحاب پیغمبر بودند بدین خود دعوت میکردند

ای اهل کتاب که توریت و انجیل برای هدایت شما نازل شده بود بر امت موسی و عیسی از برای چه کافر میشوید بآیهای خدا

که در توریت و انجیل است یعنی نعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریت و انجیل کلام الهی است صفت محمد در آن

هر دو کتاب است یا احوال ابراهیم علیه السلام که مشرک نبود و یهودی و نصرانی هم نبود

ای یهود و نصاری از برای چه می پوشانید حق را بباطل

اگر بکسر یلبسون بای تشدید خوانده شود یا اینکه چرا می آمیزید و مشتبه میسازید اگر بفتح با بی تشدید یا تشدید خوانده شود مطلب اینکه

چرا از جانب خود سخنان داخل توریت و انجیل میکنید و پنهان میکنید آنچه راست و درست از نعت محمد و ابراهیم علیه السلام

میدانید سخن حق پوشیده نخواهد ماند

گفتند چندی از یهودان با اصحاب خود یعنی مصلحت کردند

از روی مکر و حیله که اول روز اظهار کنید نزد مسلمانان که ایمان آوردیم ما بمحمد و قرآن و آخر روز بگوئید بایشان که چون

رفتیم پیش علمای دین خود و حقیقت پرسیدیم و در توریت چشم نهادیم پیغمبر موعود را ندیدیم معلوم شد که این شخص رسول

موعود که در توریت ذکر او است نیست و آنچه میخواند کلام الهی نیست پس برگشتیم و پشیمان شدیم از ایمان آوردن و باز رجوع بدین خود

کردیم شاید که ازین فریب تو مسلمانان برگردند و باز بدین ما در آیند آورده اند که این مصلحت کردند کهان دوازده تن بودند

از یهودان خیبر در روایت دیگر اینکه کعب بن اشرف و مالک بن صیف بودند که با اصحاب خود همچنان مشورت نموده

وقت تحویل قبله اول روز اظهار ایمان کرده رو بجانب کعبه نماز کردند و اقتدا بآنحضرت نمودند و آخر روز برگشتند از قول و فعل خود

بموجب حیله که کرده بودند

و دیگر گفتند آن یهودان محیل با اصحاب خود که اظهار ایمان آوردن مکنید اول روز هم مکنید نزد کسی قبل ازین

بدین شما بود چرا که برگشتن یهودی از دین محمد و باز بدین ما در آمدن زودتر صورت خواهد یافت بگوای محمد به یهودان که راستی

دروغ بعیسی تهمت میکنند و آن یهودان خود هم میدانند که این سخنان ساخته و بافته احبار ایشان است نه کلام خدا
این آیت در باب یهودان نازل شد و چون اهل کتاب نصاری نیز همه‌سند و بر عیسی تهمت کردند که او مارا امر
به پرستش خود کرده و دعوی الوهیت نموده آیت دیگر در باب ایشان الحاق میفرماید

هرگز نبوده و ممکن نباشد و روا نیست آفریده را که بدهد او را خدا کتاب و شریعت و نبوت و بگوید آن
خود را که باشید بندگان من و پرستش کنید غیر خدا را یعنی مرا خلاصه کلام آنکه عیسی چنین نگفته لیکن گفته
باشد خود که باشید در پرستش خدا بندگی شما مخصوص بذات او باشد و احدی در آن معبود
شریک نباشد و این خلوص اعتقاد خصوص بندگی بنحوی کنند و یکی این راهم بیان بود احکام افعال
که بخوانید و درس میکرده باشید کتاب خدا را که این کلام معجز نظام مفهوم معقول آنکه علما و فقها مانند که
بافاده و استفاده کتاب الهی مشغول باشند و سخن محمد حنفیه بروز قول ابن عباس گفت
بر بالای این امت قرائت کلمه پدر رسول شد تعلمون با تشدید نیز جایز است سبب نزول آیت را
بعضی چنین آورده اند که دو کس از رهبان نصاری بحضرت گفتند یا محمد تو میخواهی ما ترا خدا دانیم و ترا پرستیم
حضرت فرمود معاذ الله که من چنین خواهم یا شمارا امر کنم بپرستش دیگری غیر از خدا تعالی و من باین امر معبوث نشده‌ام
اسلام و در روایت دیگر آنکه یکی گفت بحضرت که یا رسول الله ما ترا اسلام میکنیم چنانکه مردم دیگر را سلام میکنیم
حضرت جواب داد بعبارتیکه مذکور شد در آن وقت این آیت نزول یافت

و امر نمیکند نیز شمارا
آنکه فرا گیرید فرشتگان و پیغمبران را خدایان بغیر پرستش کنید ایشان را نیز پرستیدن مشرکان ملائکه را و پرستش یهود
عزیر را و خدا دانستن نصاری عیسی را با پیغمبری نیست آیا چگونه تواند بود که پیغمبر فرستاده خداست
محض برای اینکه خلق را بپرستش الله تعالی امر کند بگوید که غیر او را پرستش کنید و عجب تر آنکه بعد از آن که ایشان
گردن کو مسلمان و خدا پرست شده باشید بر خلاف گفته خود امر کند از این کلام ظاهر میشود که آن روایت صحیح

و همچنین عبدالله بن سلام بود که یکی از قریش یک قنطار دینار باو سپرده بود و او امانت را باز پس داد و از یهود آن کس باشد که

اگر بسپاری باو یکدینار و او باز پس ندهد بتو مگر آنکه باشی همیشه بر سر او استاده برای طلب و او فنحاص بن عازورا بود از

دانشمندان یهود و این خیانت یهودان بسبب آنست که میگویند نیست بر ما در خوردن و خیانت کردن مال امانتی که توریت

نخوانده اند هیچ گمراهی و گناهی و حکم توریت روا داشته است یعنی هر که مال مردم ناخوانده یا نانویسنده بهر قسم خیانتی

که برسد حلال است و میگویند درین باب دروغ و تهمت بر خدا میکنند و حال آنکه ایشان میدانند که در توریت این

حکم نیست • چنین نیست که میگویند بلکه

از خیانت کردن در مال هر که باشد خواه موافق در ملت و خواه مخالف خواه خواننده و نویسنده و خواه امی حذر و اجتناب

واجبست و حکم توریت بهمه کتابهای آسمانی اینست که هر کس وفا کند بعهد خود یعنی رسانیدن امانت یا بفعل آوردن آنچه وعده کرده

و بپرهیزد از خیانت و حرام و خلف وعده پس بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را یعنی عذاب نمیکند ایشان را و مشمول

رحمت خویش میسازد

بدرستیکه آنکسان که میفروشند و بدل میکنند بعهد الهی که باخدا بسته اند یعنی ایمان آوردن بخدا

و رسول و سوگندهای دروغ میخورند درین باب که صفت محمد صلعم در توریت اینچنین نیست بهای اندک و آن متاعی چند از

دنیوی و درگیری چند از ریاست و هم رشوه که کعب بن اشرف گرفته بودند برای آنکه عبارت توریت را تغییر داده بگویند

هیچ نصیبی نیست ایشان را از ثواب آخرت و خدا تعالی سخنی نخواهد گفت بر ایشان که راحتی از آن یابند و مطلقا

بنظر لطف و رحمت بر ایشان نخواهد کرد در روز قیامت و پاک نخواهد کرد ایشان را از آلایش گناه یعنی هرگز

گناه ایشان نخواهد بخشید و مر ایشان راست عذابی دردناک که بر کمال رسد

ع

و بدرستیکه گروهی هستند از یهودان که می پیچانند زبانهای خود را از ادای دعا

یعنی آن دروغ که نوشته و ساخته اند تا شما پندارید که آنچه میخوانند از توریت است و حال آنکه آن سخنان نیست

از توریت و میگویند آن سخن سازان که آن از نزد خدا نازل شده و حال آنکه از جانب خدا نازل نشده میگویند بر خدا تعالی

والاسباط وما اوتي موسى وعيسى والنبيون ... ونحن له مسلمون

بگوای محمد صلعم ما بالجمله همه ایمان آورده ایم بخدا تعالی یعنی گرویده ایم
بوحدانیت ذات تعالی یعنی نظیر بودن او در صفات و گرویده ایم بالطاعت آنچه فرو فرستاده شده بر ما یعنی قرآن مجید و بانچه فرو
فرستاده شد بر ابراهیم و اسمعیل پسر او و اسحق پسر او و یعقوب پسر او و پسرزادگان او علیهم السلام این عبارت از صحف ابراهیم است که فرزندان و فرزند
زادگان او همه در شریعت او بوده اند و ایمان آورده ایم بانچه داده شده است بموسی و عیسی ع یعنی توریت و انجیل و آنچه
داده شده پیغمبران دیگر از جانب پروردگار ایشان یعنی زبور که بر داود ع نازل شده و صحف و احکام که بر شیث
و ادریس و شعیب نازل گردیده و جدا نمیدانیم و باور داشتن هیچ یکی را از دیگری زیرا که همه پیغمبران و کتابهای ایشان
فرستادهای خدا اند پس نمیشود که بعضی را بر حق دانیم و بعضی را ندانیم و ما امر خدا تعالی را فرمان بردار ایم در جمیع احکام
... بلکه اطاعت و انقیاد در امر و نهی لازم است

... اسلام

... بعد از نزول قرآن پس قبول کرده نشود و پذیرائی نیابد نزد خدا تعالی دین دیگر
... آن شخص باشد در آخرت از زیان کردگان

... البینات ...

چگونه راه نماید خدا تعالی یعنی روا نیست که بنماید و راه نخواهد داد خدا در بهشت گروهی را که
کافر شدند بعد از ایمان آوردن و گواهی داده اند این که محمد فرستاده خدا بر حق است و آمده بود ایشان را دلائل
روشن یعنی قرآن و معجزهای پیغمبر و خدا تعالی راه نمی نماید مردمی را که ظالم اند باید دانست که ظلم در لغت جای دادن
چیزی در غیر محل است پس ایشان که کفر را در مقام اسلام در آورده اند بتحقیق ظالم اند در شان این آیت
دو احتمال است آیا مراد از آنانکه کافر شدند پس از آنکه ایمان آورده بودند اینست که گرویدند بوحدانیت
خدا و حقیقت رسول و بعد از آن اطاعت امر و نهی نکردند درین صورت تتمه مضمون آیت پیش باشد مراد از اسلام
عمل در ایمان است که اگر نباشد حکم کفر داده احتمال دوم آنکه آیت پیش در باب کافر است که اصلا نگرویده و اعتقاد
و اقرار نکرد بخدا و رسول و آیت دوم در باب مرتد است که اول اقرار کرده و شهادت داده و گرویده و باز کافر شدند

که مسلمانی بکفر ... [illegible]

و یاد کن ای رسول الوقت را که
فرا گرفت خدا تعالی عهد و پیمان پیغمبران را که هرگاه بیاید شما را احکام از کتاب الهی و ... نبوت شما مقرر گردد
و دین شما معین شود پس بعد از آن بیاید شما را پیغمبر آخر الزمان که نام او محمد است و او تصدیق کننده است کتاب و دین شما را
هر آینه باید هر ایمان آورید باو و اگر در زمان او باشید و یاری کنید او را و اگر در نیابید زمانه او را وصیت کنید امت
خود را و خبر دهید از وجود مبارک مقدس او تا هر که در عصر او باشد یاری کند گفت خدا تعالی بعد از عهد و میثاق بجهت
تاکید که آیا اقرار کردید که چنین بعمل آورید و بپذیرید ... این بار عهد مرا که بر شما آمد همه گفتند که اقرار کردیم باز گفت
خدا تعالی برای محکم ساختن پیمان هر یک پس گواه باشید هر یک را در این عهد و میثاق و من که الله ام با شما از گواهانم
[illegible] این آیت ... و کلمه لما را حمزه بکسر لام کرده و باقی همه قاریان بفتح لام و نافع آتینا کم خوانده
باقی همه آتیناکم خوانده‌اند و مفسران همه متفق اند بر آنکه امتهای پیغمبران نیز در عهد و میثاق داخل اند لیکن چون ...
ظاهر است حاجت بذکر نبود و از آیت بعد از این هم صریح مفهوم میشود چرا که روگردان شدن فاسقین با انبیا متحقق
نمی‌تواند شد پس هر که از جمله امتهای پیغمبران برگردد از این عهد و پیمان
پس آن گروه بیرون رفتگانند از ایمان داشتن به پیغمبر خود زیرا که چون پیغمبران عهد کردند تحقیق و یقین امت خود را
از این مقدمه آگاه ساختند و تاکید نمودند پس ... امر پیغمبر خود را بجا نیاوردند فاسق اند

آیا بعد شکستن بجز دین خدا میجویند دین و این دیگر هم اطاعت نمی‌کنند امر الهی را و حال آنکه از برای اطاعت او گردن
نهاده است هر که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه بسوی او بازگردیده خواهند شد همه باید دانست که اطاعت
خلق آسمانها همه باختیار است و انقیاد خلق زمین بعض باختیار است و از بعض بجبر قراءة کلمه یبغون بیا و تا ...
وارد است ...

نیک بیدرون نماید مال خود را در مصرفهایی که خدا فرموده و بکار بر بد قوت بدن را و اعوان نیز تا در عبادت الهی و آنچه نفقه میکنید از چیزی بخواه اندک و خواه بسیار پس بدرستیکه خدا بجا آوردن آن داناست یعنی اجر آنرا بشما خواهد داد و بعضی قاریان در قراءه مما تحبون ما تحبون هم جایز داشته اند آمده است که اشاره ببعض است زیرا که میرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر واقع شد مرویست که از شنیدن این آیه کریمه ابو طلحه باغ بیرحاء را که بهترین اموال او بود مصالح فقرا داد بحکم حضرت بخویشان او بذل آن نمود و زید بن حارثه اسپی خویش را که دوست داشت جهت او در سبیل الله صدقه داد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر دو تحسین و آفرین فرمود كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التوراة قل فاتوا بالتوراة فاتلوها ان كنتم صادقين انواع خوردنیها همه حلال بود بر فرزندان یعقوب مگر آنچه یعقوب خود آنرا بر خود حرام ساخت پیش از آن وقت که توریت نازل کرده شود ماجرا این بود که یعقوب علیه السلام بیمار شد بمرض عرق النسا و نذر کرد که اگر حق تعالی او را شفا بخشد از خوردنیها آنچه دوست تر باشد نزد او ترک نماید و هرگز نخورد پس بعد از آنکه الله تعالی او را صحت داد گوشت و شیر شتر را بر خود حرام ساخت و بعضی گفته اند بتجویز اطبا ترک خوردن اینها کرد بهر حال این حرام شدن گوشت شتر و شیر آن بر یعقوب بحکم توریه نبود بلکه او خود حرام نموده بود بر نفس خود و یهودان میگفتند که بحکم توریت حرام شده است بر ما حق تعالی فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را که بگو یهودان بیارید توریت را پس بخوانید اگر هستید راستگویان این حکم از شما راست میگوئید و اگر نه پس یهودان ازین حجت ملزم و رسوا شدند و این دلیل دیگر شد بر نبوت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از احکام توریت هم اطلاع داد پس تحقیق معلوم است فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فاولئك هم الظالمون پس هر که سخنی بدروغ بندد بر خدا تعالی بعد از آنکه واضح و ظاهر شد که سخن دروغ میگفتند پس آن مردم که افترا میکنند بر خدا و از رسوائی خود اندیشه نمی دارند ایشان ستمکاران اند بر نفس خود قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين بگو ای رسول یهودان که راست گفت خدا تعالی یعنی شما دروغ میگفتید که حرام بودن گوشت شتر و شیران در توریت است چرا که در توریت این حکم نیست پس پیروی کنید ملت ابراهیم را که گوشت و شیر شتر حرام نیست و نبود ابراهیم از مشرکان که خلاف حکم خدا کنند ان اول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين

چنانچه در اسباب نزول آورده اند که دوازده تن که از آن جمله حارث بن سوید و طعمه بن ابرق بودند ایمان آوردند
و باز کافر شدند

آن گروه مرتدان یا کافران جزای ایشان
اینست که بر ایشان باد لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت مؤمنان که همیشه گرفتار این لعنت باشند در دنیا و هرگز سبک نشود
حکم نکردد از ایشان عذاب باید دانست که لعنت خدا دوری از رحمت و کرم است و لعنت فرشتگان بیزاری ایشان است
و لعنت مردم مذمت کردن و خوار و خفیف داشتن است
مگر آنکه بازگشتند از کفر و بار دیگر ایمان آوردند از روی صدق و اخلاص پس بدرستیکه خدای تعالی
آمرزنده توبه کاران است مهربان است بر بازگشت کنندگان بصلاح این آیت را جلاس برادر حارث
که از جمله دوازده تن مرتد بوده بود حارث فرستاد و او امیدوار رحمت الهی شد توبه از کفر کرد و ایمان از روی صدق آورد
و هر ده یار دیگر قبول نکردند و همچنانکه مرتد بودند ماندند حق تعالی در شان ایشان میفرماید

پس از ایمان آوردند بعد از آن زیاده کردند کفر بعد حکم توبه را هم قبول نمودند هرگز نباید برای ایشان بعد از این اگر توبه
کنند و آن گروه که بر کفر ثبات ورزیده اند ایشانند ثابت گمراهی در حالت ضلالت خواهند مرد

آنکسان که کافر و مرتد شدند و مردند در همان حالت کفر و ارتداد
پس قبول کرده نشود از هیچ یک از آن مردم بمقدار پری روی زمین زر اگر در آخرت فدا دهد برای خلاص شدن از عذاب
این کلام معجز نظام بر سبیل مبالغه است و الا در آخرت نه زر خواهد بود او را و نه قدرت آن گروه که در حالت کفر
میمیرند ایشانراست عذابی دردناک جاویدان و نیست مر ایشان را هیچ یک از یاری کنندگان که نجات دهد از عذاب

هرگز نرسید به نکوئی یعنی از جمله نیکان نمیشوید یا [illegible] خدا را که رحمت و مغفرت است نخواهید یافت تا آنکه انفاق کنید از آنچه
[illegible] میدارید معلوم است که [illegible] دوستی مال و جان است پس معنی اینکه اگر میخواهید از نیکان باشید و جزای

یعنی شما را کمراه ساخته مرتد کردانند سبب نزول آیه آنکه شاس یهودی از روی مکر وحیله در میان قبیله اوس و خزرج که هر دو مسلمان بودند و از انصار بودند طرح عداوت انداخت چنانکه صفها از طرفین آراسته بمقاتله پیش آمدند فی الحال جبرئیل این آیه آورد و حضرت صلی الله علیه و سلم در میان هر دو صف در آمده آیت برایشان خواند پشیمان شده و آگاه گشته صلح با همدگر نمودند

و چگونه کافر میشوید و حال آنکه شما خود میخوانید مینمود بر شما قرآن که سراسر اسباب ایمان آوردن است و نشانهای روشن بر الوهیت و وحدانیت ذات خدا و در میان شما حاضر است رسول او که راهنمای میکند و معجزات مینماید و هر که التجا کند بجانب الهی دوست در دامن فضل و کرم او محکم زند البته سپرده شود بسوی راهی که راه راست است یعنی دین اسلام است

ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته

اورده اید پرهیزکاری کنید از آنچه خدای تعالی منع از آن فرموده و بترسید از عذاب خدای تعالی چنانکه باید و چندانکه شاید و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید اگرچه اختیار موت نیست لیکن نهی بر موت واقع شده بجهت تاکید یعنی چنان کنید که در حالت مرگ مسلمان باشید بعضی از علما این آیت را با آیت فاتقوا الله ما استطعتم منسوخ میدانند یعنی چون بجا آوردن تقوی کما هو حقه مقدور هیچکس نیست مگر انبیا و حق تعالی تکلیف بچیزی که مقدور نباشد نمیفرماید چنانچه فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها این آیت را منسوخ ساخته و فرموده که پرهیزگاری کنید بمقداری که مقدور شما باشد و این منسوخ نیست بلکه آیت دوم که مذکور شد بیان این آیت و تکلیف ما لا یطاق نمیشود

جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء

بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا

حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته

و چنگ در زنید محکم بقرآن مجید یعنی احکام دین اسلام که قرآن بآن ناطق است بجا آرید و پراکنده مشوید در اعتقاد کردن یعنی اعمال خود را پراکنده و مختلف سازید که بعضی موافق قرآن باشد و بعضی نباشد یا آنکه شما مسلمانان همگی باتفاق چنگ در زنید در دین اسلام یعنی با هم مخالفت و نزاع مکنید چنانچه در زمان جاهلیت میکردید خطاب بقبیله اوس و خزرج است و یاد کنید نعمتهای

بدرستیکه اول خانه که بر زمین ساخته شد برای زیارت کردن مردمان خانه ایست که در مکه است

و مکه بمعنی مکیدن است و بعضی گفته اند چون در آن مکان شریف ازدحام خلق بجهت زیارت میشود موسوم باین نام شد و آن خانه ایست با برکت

برای آنکه فیض دنیوی و اخروی از زیارت آن حاصل میگردد و هدایت خلق است برای خدا پرستی برای تمام عالمیان و در آن خانه نشانها

پیدا و هویداست از قدرت الهی و بزرگی شأن آن مکان یکی آنکه جای قدم مبارک حضرت ابراهیم علیه السلام در سنگ سخت نمودار است

دیگر آنکه هیچ پرنده بر بام آن نمی نشیند و هرگاه نظر بر آن افتد البته دیده اش اشکبار شود و نمیدهد بر بام آن خانه

رود از تو سود و هر جانداری از قتل و آسیب محفوظ باشند و از آب آن بیمار شفا یابد و هر شقی که اراده خراب کردن آن خانه کرد خود خراب شد

و بر مردم فرض است قصد طواف آن خانه اما این فرض بر کسیست که استطاعت رفتن و رسیدن داشته باشد و استطاعت بتفسیر اهل البیت از

روی احادیث بقول صحیح بدن و زاد و راحله و نفقه و تسویه عیال است و امنیت راه و هر که کافر شود یعنی با وجود استطاعت ترک آن فرض

نماید ... خدای تعالی بی نیاز است از رحمت عالمیان یعنی خدا محتاج بفعل بندگان نیست قراءت لفظ حج بفتح حاء و کسر حاء هر دو

جایز است و سبب نزول آیت آنکه مسلمانان فخر میکردند که قبله ما خانه کعبه است و یهودان میگفتند قبله ما بیت المقدس است

بگوای رسول بیهودان که چرا کافر میشوید

بنشانهای بروشنی از احکام و معجزات حق تعالی محمد را عطا فرموده و خدا حاضر است و گواه است بر آنکه شما میکنید از تحریف کتب

و سرزنش از علم الرسول ... خواهید یافت

بگوای محمد بیهودان که چرا باز میدارید از راه خدا و منع میکنید

مسلمان را از آنکه گوید بعد اسلام آوردن کجی میجوئید در دین اسلام و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راستی دین اسلام

چرا که در توریت خوانده اید و تحقیق دانسته اید و نیست خدای تعالی غافل از آنچه شما میکنید سبب نزول آیت آنکه یهودان قبیله عمار

یاسر را اکراه میکردند و میگفتند که بر گردید از اسلام و بدین ما در آئید و میگفتند که در دین اسلام کجی است و این شخص که

با او ایمان آورده اید پیغمبر موعود نیست و موافق خواهش خود سخنان میساختند و میگفتند که در توریت چنین است

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فرمان برداری کنید گروهی را از یهودان باز گردانند شما را پس از آنکه ایمان آورده باشید

کوئید پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید انچنین که بعد از ایمان آوردن بکفر در رسیدید یعنی خواهید برد در دوزخ مر شما را به سبب کافر شدن

بعد از ملامت کردن ● وأما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله هم فيها خالدون

اما آنان که سفید شود رویهای ایشان در روز حساب یعنی مومنان حقیقی پس باشند ایشان در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت در

باشند جاودان ● تلك آيات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما للعالمين ● واین احکام و اخبار که

گفته شد درین سوره ایتهای خداست از وعد و وعید او که میخوانیم آنرا بر تو ای محمد یعنی وحی میفرستیم بر استی و درستی

و نیست خدای تعالی انچنین که خواهد و روا دارد ستم از برای عالمیان از جن و انس ●

ولله ما في السماوات وما في الأرض وإلى الله ترجع الأمور ● و از برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بسوی خداست بازگشت

همه کارها و همه چیزها ● كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون

عن المنكر وتؤمنون بالله ولو آمن أهل الكتاب لكان خيرا لهم منهم المؤمنون

وأكثرهم الفاسقون ● بودید شما بهترین امتی در علم الهی از ازل بر آورده شده از برای مردمان که امر میکنید

بانچه نیک است از سخنان و کارهای نیکو بمعروف یعنی بطاعت خدا و پیروی رسول و منع میکنید از آنچه شرع نهی فرموده و میگروید بخدا

و اگر ایمان آوردندی اهل کتاب که یهود و نصاری اند بقرآن و رسول

خدا صلی الله علیه و آله وسلم هرآینه خیر است برای ایشان یعنی فایده بحال ایشان داشتی و بحال غیر بعضی از ایشان گرویدند

و داخل شدگان در دین اسلام و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دین اسلام

● لن يضروكم إلا أذى وإن يقاتلوكم يولوكم الأدبار ثم لا ينصرون ● هرگز مضرت نتوانند رسانید شما را آن بیرون

رفتگان از دین مگر اندک رنجی مانند اینکه بزبان رسانند شما را از جنگ کردن و کشتن یا تهمتی بر بسته کنند و اگر کارزار

کنند با شما پشتها بجانب شما گردانند یعنی بگریزند و بعد از گریختن یاری نیابند نه از خدا و نه از خلق این احوال

یهودان خیبر و بنی قریظه و بنی قینقاع بود که خدای تعالی پیش از وقوع خبر داد ●

ضربت عليهم الذلة أين ما ثقفوا إلا بحبل من الله وحبل من الناس وباءوا

بغضب من الله وضربت عليهم المسكنة ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله

ويقتلون الأنبياء بغير حق ● ... نازل و ثابت کرده شد

خدا آنکه برشما فرستاد قرآن برای هدایت و توفیق است و وجود مبارک حضرت سید کاینات که رحمة للعالمین است و نزول قرآن و دین اسلام و آنرا یاد آورید که بودید شما با همدیگر دشمنان که همیشه باهم خونریزی میکردید پس خدا تعالی پیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام و هدایت سید انام علیه الصلوة والسلام پس شدید شما بفضل و کرم خدا تعالی برادران همدیگر در دین و الفت و بودید شما بر کنار گودی پر از آتش یعنی دوزخ که اگر دران ضلالت که داشتید می مردید یقین که بدوزخ میرفتید پس شما را از آن رستگاری داد حق تعالی از عذاب دوزخ همچنین که خدا تعالی بیان کرد احوال گذشته و حال شما را بعبارت واضح همچنین بیان میکند دلیلهای روشن خود را در حقیقت دین اسلام برای شما تا شاید که شما ثابت باشید بر راه راست که هدایت یافته اید

و هر آینه باید که باشد از شما گروهی که بخوانند مردمان را به نیکوی یعنی بدین اسلام و امر کنند بعبادت خدا و باز دارند از آن چیزها که حق تعالی منع فرموده یا اینکه بخوانند مردمان را بالصلح با همدیگر که الصلح خیر و ترغیب نمایند خلق را باحسان کردن با همدیگر و باز دارند از جنگ و جدل و آن گروه که این کار کنند ایشان رستگار انند

و نباشید ای مسلمانان مانند آنکسانی که پراگنده شدند در اعتقادها و اختلاف نمودند در توحید و مسایل دین یعنی یهود و نصاری که در میان ایشان ملتهای مختلف پیدا شد بعد از آنکه آمد بسوی ایشان دلیلها و حجت های روشن در توریت و انجیل و آن گروه که اختلافها کردند برای ایشان است عذابی بزرگ

در روزی که سفید گردد رویها و سیاه گردد رویها پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان حق سبحانه جل شانه فرماید با خطاب ایشان نموده از روی سرزنش گویند ملایکه آیا کافر شدید پس از ایمان خود و این خطاب شامل است مرتدان که ایمان آورده بودند و کافر شدند و یهود و نصاری که از روی توریت و انجیل ایمان به پیغمبر آخر الزمان داشتند و بعد از بعثت حضرت کافر شدند و دیگر بجمیع کافران و مشرکان که در روز الست بالوهیت و وحدانیت الله تعالی اقرار کردند و در دنیا کافر شدند و دیگر جماعتی که بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله وسلم تخلف از وصایا و احکام آنحضرت نمودند فی الحقیقه بعد از ایمان کافر شدند تتمه کلام ملایکه باین قوم این خواهم بود

بدانست با حوال پیغمبر کار را مخفی میداشتند تا لقصا ثواب الاحق سبحانه جلت شانه بلفظ کفران ادا فرموده چنانکه او فیه ابرا را بلفظ شکر ادا فرموده خزانه کلمه یقبلوا و بکفروه بنا بر این ظاهر آمده است

بدرستیکه آنانکه

کافر شدند بقرآن و رسول خدا یعنی یهودان مثل کعب بن اشرف و اصحاب او و بعضی از ملوک ایشان مال های ایشان که بیران میدادند

و رشوه میدادند علمای خود را تا پنهان کنند آیات تورات در وصف رسول و بار نمیدادند فرزندان ایشان که با مدادها آنجا

قوتی میدادند از عذاب غضب خدا اند ایشم و آن قوم ملازمان و هم صحبتان دوزخ اند که جاودان در آن خواهند بود

بیان آنچه نفقه میدهند یهودان بعلمای خود بطریق رشوه ...

...

سر نفقه با این شمرده شد

ای مومنان در سیه باطن چنانکه ظاهر بدیا غیر مومنان که همچنین مسئها اندازان کوتاهی نخواهند کرد در فساد و نگفار

و تباه کردن احوال شما آرزو دارند این را که شما با شید در رنج و مشقت و سختی و تحقیق آشکار شده و میشود دشمنی و بغض از دهنهای

ایشان یعنی از سخنهای که بی اختیار از دهان ایشان بر می آید و آنچه پنهان میدارد سینههای ایشان بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان ایشان

میگذرد یعنی از بسیار اندک بر زبان می آید به تحقیق بیان کردیم ما برای شما حجتها در باب ترک دوستی با مخالفان اگر هستید شما

اینچنین که در یابید و بفهمید

... بدرستی که آوازها ...

میان ایشان خواری باعتبار که یکی از جنس خواری جزیه است و آن خواری لازم ذات ایشان شده چنانکه هر جا یافته شوند با ایشان است مگر آنکه

زنهار داده شود بایشان بعهدی از خدا یعنی قبول جزیه و عهدی از مومنان یعنی که ذمی و مطیع الاسلام شوند مومنان ایشان را

نرسانند با آنها و بازگشتند یهودان بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب خدا شدند و نازل شد بر ایشان درویشی و احتیاج

و این نزول خواری و درویشی و خشم الهی بر ایشان بسبب آنست که هستند ایشان اینچنین که کافر میشوند بقرآن و توریت و معجزات

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و میکشتند پیغمبران را ناحق یعنی ایشان نیز میدانستند که ناحق میکشند و این کشتن پیغمبران و

نا گرویدن بسبب آن بود که نافرمانی میکردند از احکام الهی که در توریت مخفی ماند که یهودان زمان سابق پیغمبران را کشته بودند

و این قول به نسبت حال واقع شد اشاره باین است که یهودان زمان حال هم که پسندیدند افعال ناشایسته اجداد خود را پس ایشان

فی الحقیقه داخل اند در آنها و شریک اند در آن افعال چون بعضی از یهودان که عبدالله بن سلام و اصحاب او بودند بشرف اسلام

سعادت یافتند یهودان دیگر طعنه زدند بر ایشان که این مردم که اسلام را قبول نموده اند از اول و سفله کان قوم ما اند که مخالفت

[illegible]

[illegible] هستند میان اهل کتاب [illegible] یعنی یهودان [illegible] که ایمان بقرآن

و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند [illegible] ایمان [illegible]

احکام الهی و میخوانند قرآن در ساعتهای شب و ایشان سجده و عبادت میکنند خدا را یعنی نماز میگزارند در ساعات شب و

احتمال دارد که مراد نماز عشا باشد زیرا که نماز عشا مخصوص امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شده و در دین انبیای سابق نبوده

و دیگر صفات این یهودان مسلمان شده خصائص

این مذکور شده اینست که ایمان آورده اند بخدای تعالی و بروز قیامت و امر میکنند خلق را بتصدیق رسالت محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله و سلم و پیروی شریعت او و نهی میکنند از اعمال مخالف شرع محمدی و می شتابند در افعال خیر یعنی از روی کسل

کاهلی بجا نمی آورند و آن گروه که درین دو آیت موصوف اند از جمله مقبولان و پسندیدگان درگاه الهی اند و لایق

رحمت نامتناهی

و آنچه میکنند آن امت موصوفه

از افعال نیک پس هر آینه بتحقیق هرگز پوشیده نخواهد شد در جزای عمل ایشان و نقصانی به ثواب آن گروه نخواهد رسید خدای تعالی

بني حارثه از قبيله اوس و قوم بني سلمه از قبيله خزرج بودند از آنکه بگروند و حال اينکه خدا تعالى يار نگهدار آن هر دو گروه بود
و بايد که مومنان بر خدا توکل کنند تا يارى کند ايشان را

و بدرستيکه يارى داده خدا تعالى شما را در جنگ بدر و بدر نام موضعيست که منسوب بوده است بمردى
و حال اينکه شما بوديد در چشم دشمنان خوار و اندک و ايشان از جنگ شما باک و پروا نداشتند پس بترسيد از کفران
خدا تا توفيق شما را زياده گرداند و نصرت دهد پس شايد که شما از مال شکر کنيد

يا ايها النبى اى محمد آن وقت را که ميگفتى مومنان را وقتيکه در ماندند بود
آيا کفايت نکند و بس نيست شما را اينکه مدد کارى کند پروردگار شما شما را البته به سه هزار سوار از فرشتگان فرو فرستادگان
از آسمان قراءه کلمه منزلين بتشديد زا هم آمده مخفى نماند که در حرب بدر حضرت رسول صلى الله عليه و آله از حق تعالى مدد طلبيد و حق تعالى
جل و علا وعده فرستاد اول هزار سوار از فرشتگان و بعد از آن وعده ايشان به سه هزار رسيد آخر به پنج هزار شد و در جنگ احد
حضرت مسلمانان وعده فرمود که فرشتگان مدد خواهند آمد اگر شما پايدارى کنيد ليکن چون پايدارى نکردند فرشتگان
نرسيدند ...

آرى اگر شما صبر ورزيد و بپرهيزيد از مخالفت قول رسول خدا ...
پايدارى نشما فرمايد و بيايند نشما دشمنان از روى خشم ... هم از اين ساعت ... مدد ميکند شما را پروردگار
به پنج هزار سوار از فرشتگان فرستاده شده و اين معنى در صورتيست که کلمه مسومين را بالفتح را و خوانند يا معنى مرسلين
شود و اگر بکسر واو خوانند بمعنى علامت کنندگان باشد يعنى فرشتگان که خود را و اسپان خود را علامت کرده بودند
آورده اند که فرشتگان عمامهاى سفيد بسته و طرفها از ميان دو کتف فرو گذاشته بودند و بر پيشانى و دم اسپان خود
پارها از صوف سرخ بسته بودند

و نکرد اين خدا تعالى آن مدد کردن را مگر مژدگانى براى شما و تا دل شما
اينکه بياورد دلهاى شما بوعده فيروزى و نيست يارى و مدد کردن مگر از نزد خدا که او غالب است و يارى دادن
او محکم است و از روى علم مصلحت عباد است

يعنى در جنگ بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نابود کرداند گروهى بزرگان را از آنکه کافر بودند

خطاکاران که در بابی شما خدا میکند شما و ترسید از بدان اللّه و آن کتابهای الهی دارند و دوست نمیدارند شما را و شما ایمان دارید بهمه آن کتابها و ایشان منکر اند بعضی را و هرگاه بشما رسیدند گفتند که ما نیز ایمان آورده ایم و چون با هم دیگر خلوت میکنند میگزند بر شما انگشتان خود را از نهایت خشم و دشمنی که با شما دارند بگوای رسول که بمیرید بخشم خود یعنی چیزی نتوانید کرد غیر از خشم خوردن چندان خشم بخورید که جان شما بر آید بدرستیکه خدا تعالی داناست بآن علمهای که در دلهای شماست یعنی کینها و رشکها

اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی چنانکه در غزوه بدر بود دلتنگ میگرداند ایشان را و از حسد بدحال میشوند و اگر برسد بشما غمی و المی چنانکه در حرب احد روی داد خوشدل میشوند بآن مکروهی که بشما رسید پس این علامت دشمنی است اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهودان و مکر منافقان و بپرهیزید از دوستی ایشان ... زیان نکند و مضرت نرساند بشما مکر و غدر ایشان بدرستیکه خدا تعالی فراگرفته است ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... ... خواندند ... ... ... ... بسبب قرابت و آشنایی که در میان ایشان بود محبت میکردند

و یاد کن ای محمد که چون بامداد بیرون شدی از منزل یا از ازواج خود یا خانه یکی از اهل بیت که مرتب و معین می ساختی بجهة مومنان نشستنگاهها استادن ایشان را برای کارزار با کافران یعنی میمنه و میسره و قلب ترتیب میدادی خدا تعالی شنواست و داناست بانچه میگویید و میکنید یعنی جد و جهد مومنان در کارزار با کافران اجر عظیم دارد سبب نزول این بود که وقتی مشرکان برای جنگ احد فوج سه هزار سوار و چهار هزار پیاده آراسته آمدند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه مشورت میفرمودند و هر یکی از اصحاب رایی مینمود تا آنکه حضرت رویای صادقه که باعجاز نبوت دیده بود بیان فرمود و مسلمانان را دلیر ساخت که اگرچه اول چشم زخمی خواهد رسید اما عاقبت نصرت از جانب اسلام است

دیگر یاد کن که چون قصد کردند دو گروه از مسلمانان اینکه بد دلی کنند و باز گردند از معرکه جنگ و آنها قوم

و ببستابید بسوی آن چیزی که سبب آمرزش است از پروردگار شما است یعنی عبادتی که سبید از روی اخلاص و ببستابید بسبب آمرزش بسوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمانها است و زمینها است و زمین نوشته اند که خدا عرض را وصف کرد بجهت مبالغه یعنی هرگاه عرض اینقدر باشد یقین که طول زیاده است مخفی نماند که آسمان و زمین کرویست و دایره هر قطری عرض است طول نمی باشد و از فحوای این کریمه ظاهر شد که خلقت بهشت نیز کرویست و حکمت الهی چنین تقاضا کرد زیرا که این شکل دوام و ثبات دارد و بهشت موصوف آماده کرده شده است برای مومنان پرهیزکار اهل بیت و شام ساری و او عطف میخوانند و در مصحفهای ایشان و مکه واو عطف بر ساری و اینست

این صفت مومنان متقی است که ایشان آنکسانند که نفقه میکنند در آسانی و سختی یعنی در توانگری و درویشی از قلیل و کثیر به هر چه دست رس شان باشد و فرو خورندگان خشم اند با وجود قدرت بر انتقام و عفو کنندگان جرائم اند از مردمان و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را اشارت است از این است هم آنکسان که موصوف بصفات مذکوره باشند نیکوکارانند

و آنکسانی که چون بکنند کاری زشت که بدی آن بغیر هم برسد یا کار بدی کنند که آن مخصوص ستم بر نفس خود باشد و قول دیگر اینست که فاحشه کبیره است و ستم بر نفس صغیره بهر تقدیر آنانکه فاحشه و ظلم میکنند بعد از آن یاد کنند خدای را بصفت قهاری یا غفاری پس استغفار نمایند از برای گناهان خود یعنی باز آیند از آن کار بد و طلب آمرزش کنند برای گناه از گذشته و که بیامرزد و بخشاید گناهان را مگر خدای تعالی و آنانکه استغفار کنند باز نمی روند بر سر همان کارها و ایشان میدانند که عذاب گناه بعد از توبه و استغفار با شد سخت تر است این آیت هم در صفت متقیان است چنانچه آیت پیشین بود زیرا که والذین عطف است بر الذین سبب نزول بدو وجه منقول است یکی آنکه خرما فروشی را زنی جمیله که خرما خریدن آمد و او مایل حسن آن زن شد و بهانه خرمای خوبتر او را بگوشه برده بوس و کنار مشغول شد زن باو گفت بترس از خدا پشیمان شد از خوف عذاب الهی دست از آن باز داشت و از آنچه که داشت درگذشت و بخدمت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده صورت حال را عرض رسانید که توبه از این کار قبیح بچه نحو کند تا عفو شود در آن وقت این آیه نازل شد و وجه

دیگر آنکه خوار و زار گردانند باقی ماندگان آن جماعه را پس باز گردند و بلد برند در حالتی که نا امید آیند و بهر کان باشند از مراد خود

نیست ترا ای رسول از کار

این کافران چیزی یعنی کشتن و یاری کردن ایشان است بر تو نیست و کلمه او بیوب عطف است بر او یکتبهم یعنی خوار و نگونسار کند خدا ایشان را یا باز گشت کند بر نظر رحمت و بخشایش بر ایشان اگر اسلام آورند یا عذاب کند ایشان را اگر در کفر میرند پس بدرستیکه ایشان ستمکاران اند هم برین نسق مینند غیر خدا این تاویل در صورتیست که او بر لیس تردید باشد اما اگر بجای الا باشد پس معنی اینست که چیزی کار تو نمیکند شاید ای محمد مگر آنکه خدا ایشان را توبه دهد از کفر یا عذاب کند و احتمال سوم آنکه او عطف باشد بر لیقطع پس تفسیر چنین است که میکرد مشرکان را خدا تا برکند جمعی از ایشان را یا توبه دهد از کفر یا بعد از هلاک عذاب کند سبب نزول آیت این بود که در جنگ احد مشرکان دندان مبارک حضرت را شهید کردند و نام مبارک حضرت قصد نفرین کردن بر ایشان نمود چون در علم الهی بود بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد لاجرم نهی از نفرین کردن این آیت نازل شد

و خدا راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است بیامرزد هر که را خواهد و عذاب کند هر که را خواهد و خدای تعالی آمرزنده است مهربان است لعنت یعنی نفرین مکن بر این مشرکان که بعضی ایمان خواهند آورد و در اصلاب ایشان هم مومنان هستند

ای آنکسان که ایمان آورده اید مخورید

مال ربا را افزوده چند بر چند چنانکه ربا خواران مکرر شود و در عدد در رسم در دیار لبب افزون اصل مدت و بترسید از خدای تعالی در آنچه نهی فرموده تا شاید که رستگار شوید بسبب پرهیزکاری از قاریان مضاعفه را بی الف بتشدید عین خوانده اند

و بترسید از آتش آنچنان آتشی که آماده کرده شده است برای کافران یعنی دوزخ را خدا آفریده است برای عذاب کافران اما مومنان عاصی هم در ترس باشند از آنکه ... سبب کافران شوند با ایشان نیز از روی تادیب داخل شدن در دوزخ خواهد بود پس منع از عصیان نموده میفرماید

و اطاعت کنید امر خدا و رسول خدا را

تا شاید که رحمت کرده شوید و نجات یابید در عذاب

بطوری یعنی روزی بدولت و عشرت در روزی به نکبت و عسرت و اینچنین میکند خدای تعالی تا بیازماید یعنی بنماید که گرویدگان با او چگونه

صبوری می ورزند در مصیبت و بلا و فرا گیرد از شما گواهان یعنی بر احوال شهید بگیرد گواه باشند در کفار را و گواهی [illegible]

خدا جان خود را فدا کرده و دیگر تحقیق باینکه فرا گیرد یعنی دستگیری کند از روی کرم و عطا و مزد شما که شهیدان

معرکه جهاد را و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کافران را یاری و مددکاری نخواهد کرد و آنچه فتوح شما [illegible]

قراءة لفظ قرح بفتح و ضم قاف که آمده است بفتح اکثر با معنی زخم است و خود بضم بمعنی الم زخم

دیگر فایده گردانیدن روزها از طوری بطوری اینست تا پاک کند

خدای تعالی مومنان را از آلایش گناهان یعنی مصیبت و بلا که بمومنان میرسد کفاره گناهان ایشان است و آنچه بکافران

میرسد بلائیست که در نقصان و هلاک اندازد ایشان را

ام بجای همزه استفهام است یعنی آیا پنداشتید که درآیید در بهشت و پنداشتید که نمیداند خدای تعالی آنهارا

که جهاد کردند از جمله شما و نمیداند صبر کنندگان را بر محنتها و مصیبتهای جهاد این تاویل در صورتیست که لما بمعنی لم باشد و بر تقدیر

[illegible] تفسیر چنین است و [illegible] جهاد کردید دانستن خدای تعالی آن بعضی از شما را که جهاد کردند و [illegible]

[illegible] در ثبات قدم و حاصل کلام در هر دو توجیه اینکه [illegible] جهاد [illegible] و مجاهدین [illegible]

[illegible] در قراءة کلمه یعلم بفتح میم هم جایز [illegible]

و تحقیق که شما بودید چنین که آرزو میکردید

مرون الشهادت [illegible] از آنکه ببینید سختی محنت او را پس بتحقیق دیدید او را و شما مینگریستید حال [illegible]

را که جهاد میکردند کشته میشدند و ایشان را در آن احوال گذاشته میگریختید این سرزنش است [illegible] منافقان

و مستضعفان و ماجرا چنین بود که جمعی از مسلمانان بعد از جنگ بدر که فتح از جانب اسلام بود و صنف شهید شدند

[illegible] و باغنیمت باز گردیدند در هنگام توجه حضرت [illegible] احد [illegible] کردند که جهاد در خدمت حضرت

حاضر باشند و بالحاح تمام بیرون آمدند پس وقتیکه غلبه کفار را دیدند و مصیبت مسلمانان [illegible] کردند و برگشتند [illegible]

[illegible] در جنگ احد کافران غالب شدند و عبدالله بن قمیه [illegible] زخم سنگ بدندان مبارک حضرت رسانید

و از آسیب آن نفس نفیس مقدس در میان شهیدان افتاده بود بنابر این آن کافر بدبخت یعنی فریاد برآورد که

دیگر آنکه جمعی مومنان در جناب رسالت معروض داشتند که بنی اسرائیل هرگاه کار بدی میکردند بامداد بر در خانه این نقش
قدرت مرقوم می شد که توبه این گناه چنین است چنان کنی مثل آنکه گوش خود را ببرد و یا بینی یا انگشت آیا توبه کارهای
بد در دین اسلام چگونه است از زبان این آیت نزول یافت و آفتاب کریمه نتم خیر امة بر روزگار تیره روز آن گنهکاران از
مشرق فضل و کرم تافت

آن گروه منافقان که صفت ایشان درین دو آیه بیان فرمودیم پاداش ایشان آمرزش است
از پروردگار ایشان و بوستانهائی که میرود از درختان آنها جویها جاویدان باشند آن متقیان در آن
بوستانها و نیکو مزد است مزد عمل کنندگان با اعمال مذکوره آن مزد بخشیدن گناه و در آوردن بهشت است

بتحقیق گذشته بود پیش از شما واقعها در جهان و اهل شریعتها بودند و عصیان ورزیدند و بدروغ داشتند پیغمبران را
پس بگردید در روی زمین و نظر کنید که چگونه بوده است عاقبت کار آنانکه دروغ پنداشتند گفتار پیغمبران خود را
و اطاعت نکردند چنانکه آثار عذاب که بر قوم عاد و ثمود و لوط و غیرهم نازل شده بود در عالم هویداست ببینید
و پند گیرید
این کلام معجز نظام که در باب اهل تقوی
و عذاب امتهای گذشته مذکور شد روشن کردن و ظاهر کردن حقیقت است برای مردمان و رهنمائی است و پند
مشتمل است برای پرهیزکاران لیکن آنانکه ازین کلام پرهیزکار شوند

و سست مشوید و اندوهگین مگردید از آنچه رسید شما را
در جنگ احد و حال آنکه شما برترانید در دنیا و آخرت اگر هستید گروندگان بخدا و رسول و قرآن

اگر رسید شما را زخمی و رخمی پس بتحقیق رسیده است گروه کافران را در جنگ بدر مانند زخم و رخمی که در جنگ احد
بشما رسید یعنی آنها هیچ سست نشدند و دل تنگ نبودند و باکم نکردند و شما که برترانید از ایشان بمدد و توفیق
الهی چرا بی دست و پا میشوید و این روزگار که مدار زندگانی بر آنست میگردانیم آنها را میان مردمان از طوفان

با صواب گفت هم ترجمه آن اینست دو روز جدا گرد ولا ارتی گانیست روزی هم فضا باور روزی هم فضلیت روزی که فضا باشد کوشش نمیبود سود روزی هم فضا نیست در آن ترس روانیست تتمه اینست نیز ترغیب جهاد که میفرماید هم خواهد یا رکس جهاد را در دنیا میدهیم او را از مال دنیا به مقدار که ایم یعنی آنچه قلم تقدیر بر آن رفته باو میرسد پس نباید که مجاهدان بگرفتن غنیمت مشغول شوند تا دشمنان بر ایشان غالب آیند چنانکه در جنگ احد شد و این طریق تعریض و کنایه است چنین نباید کرد و هر که خواهد یاد اکس جهاد که کرده ثواب آخرت میدهیم او را چندانکه خواهد از نعمتهای بهشت و نزدیک است ورود یا هم بدهیم جزای خیر شکر کنندگان یعنی آنانکه بر توفیق یافتن جهاد کردن هم نعمت کبری است سپاس خدا بجا آورند و بگرفتن غنیمت مشغول نشوند

وچندان از پیغمبران گذشته اند هم کارزار کردند بعضی در راه خدا و با ایشان بود سپاه بسیار که ربیون عبارت از آن است ربی نام سپاهی است که ده هزار کس باشند پس سستی نکردند آن پیغمبران و همراهان ایشان از آنچه رسید بایشان از سختی و بلاها در راه خدا تا توان نگشتند و فروتنی با دشمنان نکردند کنایه باآنهاست هم در جنگ احد گریختند و بعضی امان از ابو سفیان خواستند و خدا تعالی دوست میدارد صبر کنندگان را در مصیبت و اره نقطها این را بعضی قاریان بی تشدید خوانده اند و اکثر با تشدید و کلمه قاتل را بعضی قتل بصم قاف بغیر الف قراءه کرده اند

و نبود گفتار آن ربیان با وجود قوت ایشان در دین و استواری قدم در جهاد و بودن ایشان گروه بسیار مگر این سخن هم ای پروردگار ما بیامرز گناهان ما را و بیرون رفتن ما را از اندازه در کار و استوار دار قدمهای ما را در جنگ با دشمنان دین و یاری ده ما را در غالب شدن بر گروه کافران

ایشان را در مزد این صبوری بر محنتهای جهاد و برکت این دعا از روی اخلاص ثواب دنیا که آن ظفر بر دشمنان بود و گرفتن غنیمت و دیگر داد و بایشان نیکوی ثواب آخرت هم آن لقا و رضای حق تعالی باشد و مقام قرب الهی و نعمتهای بهشت و خدا تعالی دوست میدارد نیکوکاران را یعنی آنانرا که در کارها محض رضای حق تعالی را منظور خود دارند نه غرض دیگر

کن گفتم محمد را و این دو لوله منافقان و مستضعفان با بن ابی رجوع آوردندم از ابوسفیان امان بطریان
بگیرند و باهم مصالحه نمودندم بدین خود باز گردند و جمعی از انها که نخستند و چندی از اصحاب نیز خبر شهادت را شنیدند
بجامهای خود باز گشتند اسامی ایشان در کتب سیر خواهد بود و منقولست که بعد از سه روز خبر حیات سید کاینات
را شنیده آمدند در آن هنگام آن خبر موحش در معرکه کارزار بلند شد انس بن نضر عم انس بن مالک
آواز بر کشید که ای قوم اگر محمد کشته شد خدای محمد خود کشته نشده و نمیشود پس چه میکنید این طور زندگانی را که بعد از
رسول زنده باشید جهاد نمائید تا کشته شوید یا کشته نشوید ای بار خدایا من معذرت میخواهم از انچه کفار و منافقان کنند و بیزاری
ما از کسی که سید عالم را در راه است کشتگان زنده بافرینده در واقعه رسول خدا از بیابان البتار بالای سه تار از ای مومنان و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم کشتگان را ملاحظه نمود و آنها عذر پیش آوردند که ما خبر شهادت تو را شنیده از غم و اندوه رفته بودیم
حق تعالی سبحانه جل شانه در رفع معذرت نموده ایشان میفرماید

ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم یعنی نیست محمد مگر فرستاده از جانب حق تعالی بتحقیق که گذشته‌اند
پیش از وی پیغمبران پس اگر بمیرد این رسول یا کشته شود باز میگردید بعقب یعنی برمیگردید از دین اسلام
و مرتد میشوید یعنی پیغمبر برگردد پشت بر جهاد یا برگردد از دین اسلام ایشان را سزاوار
بال و هر کس که بگردد پس هیچ ضرری نرساند بخدا بلکه زیان و نفع بدان بیک او رواندارد و باشد چرا او بمیرد یا داشته باشد
خدا سپاس دارند کافران اینجا سپاس یعنی ثابت بودن بر اسلام که نعمت الهیست

و نباشد و نسزد و هیچ نفسی را آنکه بمیرد
مگر بخواست خدا یعنی بخواست او و بمشیت هیچکس نمیمیرد و کشته نمیشود نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ
نوشتنی که مدت آن مقرر معین است در خدا تعالی مخفی نماند که این کلام معجز نظام بهترین مایه ایست جهت توکل
و دلیر بودن در معارک و مهالک و حق تعالی برای دلیر شدن غازیان فرموده منقول است که چون امیر المومنین علی
ابن ابی طالب به سید جان آن حضرت در جنگ هیچ اثر خوف و حذر از تو ظاهر نمیشود آن حضرت در جواب سخن

اما چون مخالفت رسول و نافرمانی کردید مغلوب شدید در صورتیکه خدا که مشروط بعبور نبود از شما

البته میخواهد دنیا را یعنی غنیمت در زند کار آنها جمع بود که بغارت غنیمت مشغول شدند از شما البته میخواهد

آخرت را یعنی سعادت شهادت میرساند بقرب الهی و بهشت و میخواهد شرف نصرت و غازی بودن را که آن نیز اعلی درجه

آخرت است چنانکه حمزه عم رسول الله صلی الله علیه و سلم و هفتاد تن دیگر مثل عبد الله جبیر و اصحاب دیگر شهید شدند

و علی بن ابی طالب با چهارده تن دیگر پایدار شدند ظفر یافتند پس گردانید خدا تعالی روی شما را از کافران

تا بیازماید شما را در حالت مغلوبیت بر ایمان خود ثابت میمانید و با وجود آنکه ثابت نماندید بر ایمان

بتحقیق بخشید از شما این بی ثباتی را یعنی نگذاشت که کافران شما را بقتل رسانند و محفوظ شما نمود

زیرا که بعد از مخالفت پشیمان شدند و خدا تعالی خداوند بخشش و بخشایش است بر مومنان

از زمانیکه میگریختید و میرفتید بالای کوه و نظر نمیکردید و التفات نمینمودید بهیچکس یعنی بر یکدیگر و رسول الله

پایستاده در سول میخواند شما را از پس شما یعنی میگفت ارجعوا الی عباد الله فانی رسول الله یعنی باز گردید بسوی من

ای بندگان خدا که منم رسول خدا و شما اجابت نمیکردید پس رسانید خدا شما را غم بالای غم که یکی زیان

دنیا بود از نایافتن غنیمت و دیگر عار فرار و این رسانیدن مصیبتها بر شما برای این بود تا شما اندوهگین نشوید

در صبر کردن بر محنتها و رفتن آسایش و آرام در پایداری وقت جهاد و [illegible] اند و اندوهگین نشوید بر چیزی که شما

از جراحت و زیان بدنی و مالی قول دیگر آنکه رسانیدن غم بر غم عبارت از کشته شدن اصحاب است و زخم

رسیدن بنفس نفیس حضرت پس اینها شد برای آنکه اینچنین چیزی عهده را دیده از احوال خود اندوهگین نشوید

و از آنچه بشما رسید یعنی حرمان از غنیمت دلگیر مگردید که آن نسبت باین چیزها سهل است و خدای تعالی آگاه است

و دانا است بهر چه شما میکنید خواه ثبات قدم و خواه بی ثباتی یعنی موافق هر چه ازین دو کار کنید جزا خواهید یافت

مفعول بیا نزل

ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول

اگر فرمان بردار کنید آنانرا که کافر شدند یعنی الجماعه که چون خبر شهادت رسول را شنیدند از اسلام برگشتند و خواستند از ابو سفیان امان طلبند و مومنان میگفتند که الحال پیغمبر کشته شد باید که باز بدین قدیم خود رجوع نمائید خطاب بمومنان میفرماید که اگر بگفته آن منافقان کار کنید باز گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی باز بکفر برند پس آنگاه بگردید شما زیان کار در هر دو سرای ٭ بلکه فرمان بردار کنید خدا را که اوست خداوند شما

و اوست بهترین مددکاران و یاری دهندگان

زود باشد و نزدیک است که افکنیم در دلهای آنکسان که کافر شدند ترس و بیم این اشاره بآن خوف و دهشت است که در دل کافران افتاد در جنگ احد با وجود غالب شدن خود که خود را کنده و بار رسید بمکه می گفتند مبادا که لشکر اسلام از دنبال ما آید و این انداختن ترس در دلهای کافران بسبب آن است که شریک آوردند بخدا شریک گرفتند با وجود چیزی را که نفرستاده است خدا تعالی برای شریک بودن آن حجتی و برهانی و دلیلی است آن یعنی بتانرا که می پرستند قوتی و قدرتی یعنی هیچ دلیل بر شریک بودن خود ندارند که عذری باشد ایشانرا و جای ایشان است دوزخ که همیشه خواهند بود در ان و بد آرامگاهی است ستمکاران را یعنی آن مشرکان را که پرستش غیر موقع کرده اند قرائة لفظ رعب بسکون عین و ضم عین هر دو جایز است

و بدرستی تحقیق راست کرد خدا تعالی وعده خود را که ارزانی داشت در باب ظفر یافتن بر دشمنان در جنگ احد در آن زمان که می کشتید ایشانرا بشتاب بحکم خدا و بمدد او طلب ایشان و وعده حق تعالی شما چنین بود که اگر پایداری و صبوری ورزید در معرکه کارزار خدا شما را غالب کند بر دشمنان پس وقتی که سرداران العمل آوردید وعده که شرط بود راست شد تا آن زمان که بد دلی کردید و مخالفت رسول نمودید در جنگ و عصیان ورزیدید پس چون شما سرداران را بجا نیاوردید مغلوب شدید بعد از آنکه نمود خدا تعالی شما را آنچه دوست میداشتید که آن فتح و غنیمت است یعنی کار بانجا رسید که فتح کردید و دشمنانرا مغلوب ساختید و لشکر دشمن غنیمت مشغول شدند

وارید و خدا تعالی داناست بهر چه در دلها است پنهان قرآءة لفظ الغیب یا و تا هر دو آمده و در کلمة فتح اللهم و ضم آن [illegible]

بدرستیکه آنانکه بر گردانیدند از شما [illegible] روزی که روبرو آمدند دو گروه یعنی مومنان و کافران در جنگ احد جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان که معرکه را
گزاشته بنا آن بودند و حرص در گرفتن غنیمت ورزیدند و مخالفت حکم رسول کردند لغزیدن این بود و طریق لغزانیدن شیطان
ایشان را پاره از آن کفر و عصیان که پیش از ایمان آوردن عمل کرده بودند یاد ایشان آورد از جهت باز نگرانی که داشتند
در اینه بتحقیق بخشید و درگذرانید از ایشان این لغزیدن را السببیة یا و عذرخواهی که درین باب کردند بدرستیکه خدا تعالی
آمرزگار است که تعجیل در عقوبت ایشان نکرد و بخشید گناه را

ای کسانی که ایمان آورده‌اید مباشید مانند آنانکه
کافر شدند و گفتند برادران خود را
تعلقد قرابتی که سفر کنند در روی زمین برای کاری مثل سوداگری و غیره یا بودند غازیان که بجهت جهاد سفر میکردند اگر بودند
نزد ما یعنی جدا نمی شدند از ما نمی مردند و کشته نمی شدند و اینچنین گفتن ایشان برای این است که بگرداند خدا تعالی این سخن را
دریغی و اندوهی در دلهای ایشان تا غمگین باشند یا اینکه مباشید شما ای مومنان مثل ایشان و چنین مگویید تا بگرداند خدا تعالی
این غم و اندوه را مخصوص دلهای همان کافران و بدانید که خدا تعالی زنده میسازد و میمیراند سفر و حضر را باهم
بودن و جدا شدن مردم را هیچ دخل در موت و حیات نیست و خدا تعالی بهر چه شما میکنید بیناست اگر تعملون بتا قرآءة
کنند خطاب بمومنان است و تهدید است تا مانند کافران سخن نگویند و اگر بیا خوانند وعید است برای کافران و هر دو
قراءة جایز است

و سوگند بخدا که اگر کشته شوید شما در راه خدا یعنی در جهاد یا اینکه بمیرید در حالتیکه خشنودی خدا حاصل نموده باشید
هر آینه آمرزش خدا تعالی و بخشش او بهتر است از آنچه فراهم آورده‌اند کافران از مال دنیا یا فراهم می‌آورید شما یا اینکه بهتر است

بعد از آن فرستاد خدای تعالی بر شما پس از اندوه راحتی و امنی و آن خواب سبک بود که می پوشید گروهی از شما را

کنایه از یوسید چه نعاس است آن را سبکی گویند و این از حکمت کامله حق بود جهت دفع کلال و ملال مومنان و گروهی از

کوفت زحمت برآیند و گروه دیگر که منافقان بودند بتحقیق که در غم و اندوه افکنده بود ایشان را نفسهای ایشان

یعنی خوف و بیم در دل ایشان راه یافته بود گمان می بردند بخدای تعالی گمانی ناروا و ناسزا گمانی که مردم زمان

جاهلیت الجاهلیه یا از روی جهل بخاطر می رسید که مهم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با تمام نخواهد رسید میگویند از

راه استفهام انکار با همدیگر که آیا هست ما را ازین کار چیزی یعنی فتح و نصرت و غلبه که آن مرتب گردد و این کلام

طایفه منافقان است و تاویل دیگر چنین است که این مقال مومنان باشد که بحضرت میگفتند از راه استفهام و استخبار که

آیا وعده فتح و نصرت که خدا ما را وعده کرده بود بعمل خواهد آمد یا نه و این چون در مقام شک است یقین که گمان باطل

چه باید که از روی جزم امید میداشتند که وعده حق لامحاله وفا خواهد شد بگو ای محمد در جواب ایشان بدرستیکه همه

کارها و اتمام کار خدای راست و بر اختیار اوست و پنهان میسازند منافقان در دلهای خود از شک و شبهه و نفاق

چیزی را آشکار نمیتوانند کرد برای ترس از بیم شمشیر مومنان یا از ترس رسوائی خود از عقیده باطل میگویند آن

منافقان با همدیگر در خلوت که اگر بودی ما را از کار خود بهبودی و بهره یعنی در دین ما حق می بود اینجا کشته نمیشدیم

و هزیمت نمی یافتیم بگو ای محمد که اگر بودید شما ای منافقان در خانهای خود و از آنجا بر آمدن با ما نمیداشتند

هر آینه بیرون می آمدندی از اختیار از شما آنانکه نوشته شده است بر ایشان از تقدیر ازلی کشته شدن بسوی

آرامگاههای که خوابگاه در آن مکانها سرنوشت ایشانست و بازخطاب بمؤمنان کرده میفرماید که و آن

فرستادن امن و راحت در صورت ملکی که مذکور شد برای این بود تا ظاهر سازد خدای تعالی و بیازماید آنچه

در دلهای شماست یعنی اخلاص در دل کیست و نفاق در خاطر که و تا آنکه پاک سازد و صاف کند نیتهای شما را که در دل

ودبا شود در دوزخ

یعنی سزاوار اینکه خیانت کند در غنیمت این جواب است برای بعضی از اصحاب که به حضرت میگفتند مال الله حصه ضعیفان چیزی زیاده بده از مال غنیمت
و وجه دیگر نیز برای نزول این آیه منقول است و آن اینست که گلیمی سرخ رنگ از غنایم روز بدر گم شده بود منافقان سیاه بخت نسبت پنهان
کردن آن را بجانب مقدس حضرت کردند حق تعالی فرمود که نبوت با خیانت هرگز جمع نمیشود و هر که خیانت کند خواهد آورد در محشر آنچه را
که خیانت کرده است روز قیامت تا رسوا شود بعد از آن داده شود در روز قیامت هر نفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان
جزای خیانت یا جز آن ستم کشیدگان نباشند بلکه مکافات عمل خود می یابند

● آیا کسی که پیروی کند خشنودی خدا را در
ترک خیانت باشد همچو کسی که باز گردد به خشمی از خدا این استفهام انکاری است یعنی کسی که به جهت رضای خدا ترک خیانت کند برابر نیست با کسی که
خیانت کند و عاقبت او گرفتار شدن به غضب خدا باشد و جای او دوزخ باشد و بد جای باز گشتن است دوزخ

● آنانکه خشنودی خدا را پیروی کنند و خیانت نکنند و آنانکه خیانت کنند و مغضوب
شوند پایه پایه اند نزد عدالت خدای تعالی یعنی تفاوت بلند و پستی میان ایشان باشد از در ثواب و عقاب و خدای تعالی
بینا است به هر چه میکنند ایشان و خاینان یعنی جزای هر کس موافق عمل او خواهد داد

● هر آینه به تحقیق منت نهاد
خدای تعالی بر گرویدگان چون بر انگیخت در میان ایشان فرستاده هم از نوع ایشان یعنی از آدمیان با افراد آدمیان همجنس ایشان یعنی
عرب تا بفهمند سخن او را آسان میخواند بر ایشان آیتهای قرآن را که نشانهای توحید است و پاک میکند ایشان را از
آلایش خواهشهای نفس و آلودگی به وسوسهای شیطان و اعتقادهای فاسد و می آموزد ایشان را قرآن و احکام شریعت
و بدرستیکه بودند مردمان پیش از بعثت رسول و نزول قرآن در گمراهی هویدا

●

هر گاه که بشما رسید مصیبتی از قتل و هزیمت و غارت و جراحت اشاره به جنگ احد است به تحقیق رسانیده بودید شما دو چندان مصیبت یعنی
در جنگ احد آنها هفتاد کس از شما کشتند و شما در جنگ بدر هفتاد کس از ایشان کشتید و هفتاد کس اسیر کردید و با وجود این

[illegible]

از آنکه بزنبا شید مجتمع باشید با همدیگر چنانچه انها میدانند و میگویند که اگر با ما می بودند زنده می ماندند قراءه لفظ متم بضم میم اول

و کسر آن هر دو آمده و کلمه همچون مت و یا مرد جایز است

بمیرید یا کشته شوید در راه خدا و اگر بمیرید و یا کشته شوید در غیر راه خدا هر آینه در هر صورت باز گردانیده شوید بسوی خدا اشاره

که هر گاه بازگشت در هر صورتی بجانب خدا است پس باید که مردان با کیزه شدن در خشنودی او باشد تا جزای خیر و اجر اخلاص

باید اینجا نیز قراءه متم بضم و کسر هر دو رواست

پس بخششی تبور سیده از جانب خدا ای محمد

نیز حسن خلق که جدا تبو داده است می و خوشخوی کردی با آنجماعه که در جنگ احد از تو روگردان شدند و اگر می بودی تو درشت

خوی سخت دل هر آینه پراکنده می شدند مردمان از نزدیک تو پس در گذر از تقصیری که در خدمت تو کردند و آمرزش

طلب کن از برای ایشان و مشورت کن با آنها در باب جنگ یا در هر کاری که حکم آنی در آن نازل نشده باشد پس چون قصد کاری کردی

[illegible]

[illegible]

نیست که انسان را بخوشی و اختیار در نیکی و بد کاری نیست بلکه مطلوب از مشورت خوشنودی مومنین است و اخلاص خود با حق سبحانه جل

که بر نیت دلها آگاه است بزبان سنت رفتار میکرد با ایشان سخن برآنکه بهبود مستشیر در آن با بعضی قاریان عزمت بضم تا خوانده اند

تا صیغه متکلم شود پس تفسیر چنین است پس چون قصد کردم من عزم کنم برای تو چیزی بعضی علم او را نیکی پس توکل کن بر من و در آن باب مشورت

[illegible] اما این قراءه ضعیف است زیرا که وضع مظهر بجای مضمر اینجا وجهی ندارد و دیگر آنکه عزم را اخبار لازم نیست و بدون

اخبار اطلاع ممکن نیست پس عزم خدا موجب توکل نتواند شد بدرستی که خدا دوست میدارد متوکلان را یعنی آنچه صلاح کار دنیا و آخرت

ایشان است بفرماید و میکند

اگر یاری دهد خدا تعالی شما را چنانچه که در جنگ بدر داد پس نیست غلبه کننده بر شما یعنی هیچ کس نتواند

بر شما غالب شد و اگر واگذارد شما را و یاری ندهد چنانکه در جنگ احد واقع شد پس کیست آنکه یاری دهد شما را پس از فروگذاشتن

خدا پس چنین تحقیق آیت باید که توکل کنند بر خدا مومنان اینجا نکته اینست که توکل بر خدا جز ایمان است و [illegible]

[illegible]

مقتول اگر فرمان بردار باشیکردند و بجنگ نمیرفتند کشته نمی شدند چنانکه ما بسلامت ماندیم بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست پس

دفع کنید از نفسهای خود مرگ را که اگر هستید شما راست گویان درین سخن که نشستن در خانه خود کرد مردن باز میدارد و تدبیر

و چاره مانع از مرگ است آورده اند که منافقان که گویندگان این سخن بعد از نزول این آیه فی الحال مردند

و مپندار آنان را که کشته شدند در راه خدا تعالی

مردگان بلکه ایشان زندگانند نزدیک پروردگار خود روزی داده میشوند از نعمتهای بهشت قتلوا را بعضی قاتلوا تشدید

هم خوانده اند

در حالتی که شادمانند و خوشوقتند بآن چه داده است خدای تعالی

ایشان را از فضل و کرم خویش که لذتهای راحتهای اند از آن نوع در دنیا یافته نمیشود از ابن عباس منقول است که حق تعالی ارواح شهیدان

را در جوف مرغان سبز رنگ در می آورد که در بهشت طیران مینمایند و آشیان آنها بر شاخ طوبی است زیر عرش مجید این

کلام معجز نظام بثبوت رسیده که ایشان همان نفس نفیس مجرد است بر جسم که تعلق گیرد و این هیکل محسوس اعتبار ندارد پس یقین گشت

بر شهیدا در است الخ که لذتهای معنویت ادراک اینها را همان روح که کمال خود یافته میکند و الخ لذتهای بهشت مانند اکل

و شرب که محتاج آلت جسمانیت از الست جسم دیگر هم میتوان احساس کرد پس بدن بهیئه مرغ بدل آنست از نظر ساخته

مرویست که جعفر بن ابو طالب را دیدیم بعد از شهادت که در بال دارد و در بوستانهای بهشت طیران میکرد و باین وجه او را

جعفر طیار میگویند مخفی نماند که درین مقام حجب انداد و مرز و قیت منظور است که روح مجرد معتبر است که این منطوق

آیت را در حقیقت معراج نبوی دلیل است نور زیرا که لفظ عند مشیر بیت محجوبیت بر حال شهیدان است که شادمانی میکنند

به الحسن احوال مومنان که مصاحب ایشان هنوز بایشان نرسیده اند از پس ایشان در آن عالم و آن شادمانی است که هیچ خوف

نیست بر حال ایشان و نخواهند شد اندوهگین پس چون دیدند که عاقبت اهل ایمان محمود است و خوشحال بودند و یقین ایشان شد

پس خوشوقت میشوند برای شادمانی برادران که ایشان را در پیش است این استبشار در شأن شهیدان بدر و احد نازل شد

و در معنی شامل حال جمیع شهیدان است

شادمانی میکنند آن شهیدان بر احوال خود یا برای احوال اهل ایمان بجهت رحمت و نعمتی که از جانب خدا است که عطف علی نعمة

و جزای اعمال ایشان و افزونیهای درجات زیاده بر اجر عمل و شادمانند بر آنکه خدای تعالی ضایع و نابود نمیکند اجر

حالى گفتيد كه از كجا رسيد ما را اين مصيبت يعنى چرا رسيد بلا بما و ما اهل اسلاميم كه اين از شما بشما رسيد زيرا كه نافرمانى رسول كرديد و از مدينه

بيرون رفتيد و بار اول از جنگ روگردان شديد بگرفتن غنيمت مشغول شديد و امير المومنين على عليه السلام فرموده كه جبرئيل در باب اسيران بدر حكم الهى چنين آورد

كه مومنان اسيران را بكشند در عوض آنها خود كشته خواهند شد و حضرت مومنان را ازين حكم خبر داده بود پس چنين گشتند و بفدا

راضى شدند عوض آن هفتاد اسارى هفتاد كس از مومنان در احد بقتل رسيدند از نتيجه خطا ميفرمايد كه اين مصيبت از نزد شما

بشما رسيده است كه خدا تعالى بر همه چيز تواناست خواهد فتح دهد و خواهد شكست

و آنچه بشما رسيد از ناخوشيها در روزى كه روبرو شد

دو گروه يعنى لشكر ابو سفيان و سپاه مومنان پس بفرمان خدا بود كه آن عقوبت سزاى نافرمانى بشما رسيد و از الفاظ اذن

اينجا واگذاشتن كفار است و مانع ناشدن و اين مانع ناشدن كفار را و محافظت ناكردن مومنان را از شر ايشان

براى اين بود كه تا بداند خدا مومنان را [illegible] كدام اند

و تا بداند منافقان را [illegible] كه كدام اند يعنى مومن از منافق امتياز يابد و گفته شد منافقان را كه عبد الله ابن ابى و اصحاب

او بودند يعنى وقتى كه ايشان برگشتند از راه مدينه و روگردان ميشدند از حرب كفار گفت رسول خدا و مومنان بايشان كه

بياييد كارزار كنيد با مشركان در راه خدا يا دفع كنيد شر كفار را كه قصد قتل و غارت اهل مدينه دارند گفتند

آن منافقان در جواب كه اگر ما طرز و طور جنگ ميدانستيم هر آينه متابعت شما ميكرديم يا اگر ميدانستيم كه آنجا جنگ خواهد بود

مى آمديم يعنى محمد با خويشان خود جنگ نخواهد كرد و اين سخن را از روى دغل و استهزا گفتند و اين منافقان بسوى كفر

در روزى كه اين سخن گفتند نزديك تر اند كه بسوى ايمان ميگويند بدهانهاى خود چيزى كه نيست در دلهاى ايشان يعنى اظهار

ايمان در دل نيست بلكه در دهان است پس بنظر ظاهر [illegible] از زبان منافقان نزديك ترست و خدا تعالى داناتر است بآنچه منافقان

پنهان ميكنند از بابت كينه و دشمنى در سينه

آنچنين منافقان كه گفتند در باب هم جنسان خود

كه شهيد شده بودند در جنگ احد و آن منافقان نشسته بودند در خانهاى خود يعنى از جنگ تقاعد ورزيده ميگفتند كه اگر طاعت

بدرستیکه مردمان که لشکریان ابوسفیان باشند بتحقیق جمع شده‌اند برای کشتن شما پس بترسید از ایشان که شما را طاقت مقابله و مقاتله با ایشان نیست پس باکی گردانید این سخن ترسانندگان ایمان ایشان را و گفتند پس ما را خدا بعیاری دادن خدای تعالی کافیست و او نیکو بهترین کار گذاری است برای ما قول دیگر اینست که بعد از جنگ احد ابوسفیان گفت که یا محمد سال دیگر میعاد ما و تو در بدر است چون وقت وعده رسید نعیم بن مسعود را ابوسفیان فرستاد که بمدینه رود و مسلمانان را بترساند او آمد و اهل اسلام حسبنا الله و نعم الوکیل در جواب او گفتند و حضرت با لشکر از مدینه برای جنگ برآمدند و آخر جنگ نشد و حضرت با اصحاب خود مراجعت فرمود

پس برگشتند بنابر قول

لیکن هرگاه اسید یا او بدر با خیر و عافیت و صحت و سلامت و از طعام بستند تجارت و نفع بسیار ایشان را هیچ بدی و مکروهی و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان حضرت رسول و خدای تعالی خداوند فضل و کرم بزرگ است

جز این نیست که شما را شیطان بیم میکند ابوسفیان را با این مکر و حیله داشته که بترساند دوستان خود را یعنی منافقان را تا بهزیمت روند و موجب شکست مسلمانان شوند یا همان ابوسفیان خود از روی شیطنت این کار را که دوستان و نزدیکان خود تعلیم میکند که ایشان شما مؤمنان را می‌ترسانند بنابرین معنی باید اولیا را مفعول ثانی کرد یعنی دوستان شیطان می‌ترسانند پس شما مترسید از آن کافران و بترسید از مخالفت حکم من اگر هستید گرویدگان بوحدانیت و قدرت من و اعتقاد بثواب و عقاب دارید و وعد و وعید مرا برحق میدانید

وا اندوهگین نکرد اندترا آنانکه میشتابند در کفر یعنی اندوهگین مشو از ترس اینکه ترا آزار رسانند آنکسان که جد و جهد دارند در کافر بودن بدرستیکه ایشان نتوانند آزار رسانید حضرت خدا را هیچ و میخواهد خدای تعالی که ندهد ایشان را بهره از نوال آخرت و برای ایشان است عذابی بزرگ بعضی قاریان یحزنک بضم یا و کسر زا خوانده‌اند و اکثر ایشان بفتح یا و ضم زا

بدرستیکه آنانکه بدل کرده‌اند کفر را بایمان هرگز زیان نرسانند این کار بخدا هیچ چیز یعنی زیانی بخود میرسانند

مومنان و مجاهدان را بعضی قاریان ان الله بلیغ العرف خوانده اند و مال هر دو قراءه در معنی واحد است

۞ و ایشان مومنان هم از روی صدق و اعتقاد درست اجابت کردند فرمان خدا و رسول خدا را از پس آنکه رسیده بود

ایشان را زخم در معرکه کارزار کافران ماجرا چنین بود که چون ابوسفیان از جنگ احد بازگشته بجائی که موسوم بروحا است رسید از برگشتن خود پشیمان

و خواست که باز بجنگ آید و این خبر رسید که ایشان ... الحضرت فرمود مومنان را که در رکاب ظفر انتساب حاضر آیند و بیایند بر سر ابوسفیان

و تاکید فرمود هم همان مردم را که در روز احد در خدمت حضرت حاضر بودند بعد روز شنبه هفتم شوال المکرم بیایند و غیر ایشان کسی نیاید

پس روز یکشنبه هشتم ماه مذکور حضرت توجه بروحا فرمود و آن مومنان سعادتمند تمامی در آن روز اطاعت امر نمودند با وجود

زخم داری روانه شدند تا رسیدند بجائی که مسمی بحمراء الاسد است و این خبر بابوسفیان و لشکریان او رسید دانستند که لشکر

اسلام را عجز و ضعف نیست از آنکه خدای تعالی بیمی و دهشتی در دل آن کافران انداخت که گریخته رفتند و در راه اندیشه

که ابوسفیان بمردم قافله که بجانب لشکر حضرت می آمدند با ایشان گفت چنین با اصحاب پیغمبر و اهل اسلام برسید ایشان را

از ما بترسانید و حشمت و شوکت لشکر ما را بیان کنید تا در دل ایشان هراس افتد و مردم کاروان بگفته او عمل نمودند

و بهر یک از مومنان که میرسیدند تخویف مینمودند اول بامیرالمومنین علی ابن ابوطالب برخوردند زیرا که حضرت رسالت آن

شیر بیشه شجاعت را از پیش فرستاده بود که خبر بیابد که در حقیقت لشکریان کفر بر شتران سوارند و اسبان را کتل کرده اند یا بعکس

اگر صورت اول است اراده رفتن مکه دارند و اگر شق ثانی است قصد مدینه کرده اند و چون بجناب امیرالمومنین ملاقات نکرد

آنجناب شجاعت مآب تبسمی فرمودند و هر چند کاروانیان بر بیخوردند و او را می ترسانیدند در جواب میفرمود حسبنا الله

ونعم الوکیل و بعد از آنکه لشکریان اسلام در راه بقافله رسیدند ایشان نیز در جواب مردم قافله همین کلمه بمتابعت امیرالمومنین

میگفتند و اشاره باین معنی حق جل و علا میفرماید که برای آنکسان که نکوئی کردند از جمله مسلمانان یعنی با وجود زخم

داری اطاعت امر رسول کردند و روانه شدند بر سر کافران و نترسیدند از جنگ کافران بلکه نترسیدند و پرهیز نمودند

از خشم خدا مزد بزرگ است یعنی خشنودی خدا که قرب الهی و خلود در بهشت نتیجه آن خواهد بود

۞ آنانکه ایشان را مذکور شد صفت ایشان آنانند که گفتند ایشان را مردم یعنی اهل قافله بمقول ابوسفیان که مردم شد

و باید گفت میفرمایند آنانکه بخل میورزند بخیال که مال دنیا داده است خدا تعالی باین ها از فضل و کرم خود اینکه آن بخل بهتر است برای
ایشان از اسباب بلکه آن بخل بد است برای ایشان هم در دنیا و هم در آخرت بد است در دنیا اینکه برکت از مال بخیل میرود
و آخر نصیب او نمیشود و هیچ انتفاع از و نمی یابد و در آخرت اینکه نزدیک باشد که آن مال را طوق ساخته در گردن
او افکنند و این فضیحت با عذابهای دیگر با و میرسد و در حدیث نبوی آمده که آن مال بصورت ماری از
کرده روز قیامت در گردن بخیل خواهند پیچید و معنی سیطوقون همین باشد و مر خدا راست میراث آسمانها و زمین
یعنی همه خواهند مرد و آنچه در آسمانها و زمین از ایشان بماند بی دعوی است مال خدا باشد پس ظاهر است که مال الطرق
عاریت در دست مردمان است و در حقیقت همه از خدا است در اینصورت چرا بخل کنند و در مصرفی که خدا ومال
حکم فرموده خرج نکنند و خدا تعالی با آنچه مردمان عمل میکنند از امساک و انفاق خبردار و آگاه است موافق عمل ایشان
جزا در قیامت خواهد داد و در دنیا نیز در خور عمل خویش نتیجه می یابند قراءة یحسبن و یعملون بتا هم درست است
تا خطاب بخلق باشد

بدرستیکه شنید خدا تعالی سخن آنهائی که گفتند بدرستیکه
خدا درویش است و ما توانگرانیم و اینچنین بود وقتی آیت و الهی بدایت اقرضوا الله قرضا حسنا نازل شد حضرت
رسالت نبوت و مصحوب یکی از اصحابه فرستاد نزد یهودان که زکوة بدهند صحابی بمجلس یهودان در آمد حکم رسانید
در انجماعت فنحاص بن عازوراء یهودی بود گفت بصحابی که آنچه تو آورده اگر راست باشد پس خدا درویش
و مفلس است و ما توانگریم که خدا از ما قرض می طلبد آن صحابی طپانچه بر روی فنحاص زده برگشت و قوی آیت
کرده‌اند این کلام گفته انجام حی بن اخطب یهودی بود حق سبحانه جل شانه فرموده که زود باشد که در نامه اعمال
این یهودان بنویسیم چیزی که گفتند یعنی این سخن که ما دو لتمندیم و خدا محتاج است و دیگر بنویسیم کشتن ایشان
قوم این پیغمبران را بنا حق و ما خواهیم گفت با ایشان نزدیک مردن ایشان یا وقت زنده شدن در
روز نشور که بچشید عذاب آتش سوزنده دوزخ را مخفی نماند که کتب یعنی جمع کردن و محفوظ داشتن است
پس بهتر آنست که اینجا بآن معنی و انیم یعنی زود باشد که جمع کنیم این سخن ایشان را با آنچه اجداد ایشان کردند از

براي ايشانست عذابي دردناک اين آيت پيش در باب منافقان است و مرتدان مثل ابن ابي و اصحاب او و اين آيت بعد در باب کافران است

و بايد که نه پندارند آنانکه کافر شده اند يا نه پندارند مومنان آنانرا که کافر شده اند يا تو يا محمد و ياران رسول آنانرا که آنچه نوشته ايم يعني تقدير کرده ايم در حق ايشان که در دنيا مهلت دهيم ايشانرا اين خوبست براي ايشان خبر اين نيست بلکه اينچنين تقدير کرده ايم و مهلت ميدهيم ايشانرا تا زياده کنند گناه را و براي ايشانست عذابي خوار کننده و رسوا کننده بعضي قاريان يحسبن را بيا و سين مکسور خوانده اند و بعضي بتا و سين مفتوح

و براين نيست خداي تعالي که بگذارد مومنانرا بر آنچه شما بر آنيد اي منافقان يعني شما معلوم نکرده ايد تا حال ايشان مشتبه بحال شما تا آنکه امتحان نمايد بتکليفها تا جدا شود و شناخته شود کافر از مومن و منافق از مخلص چنانکه در جنگ احد ديد و خداي تعالي بر آن نيست که آگاه سازد شما را اي منافقان بر آنچه در دل مشرکان و مومنان پنهانست بلکه اختيار ميکند براي آگاه ساختن از بعضي از رسولان خود هر که را ميخواهد آورده اند که حضرت رسول صلعم فرمود که تمام امت مرا بمن نموده اند چنانچه ذريت آدم را بآدم نموده بودند و بالهام الهي مرا معلوم شد در همان وقت که کدام يک مومن خواهد بود و کدام يک کافر چون اين سخن بمنافقان رسيد با ابو طالب گفتند که پسر برادر تو چنين دعوي ميکند اگر راست ميگويد پس بنمايد بما و آگاه کند ما را که کدام شخص مخلص است و کدام شخص منافق حق جل و علا در جواب ايشان اين آيت فرستاد و تتمه آيت را معني اينکه پس ايمان بياريد بخدا و رسولان او و اگر ايمان بياريد از روي اخلاص و صدق و پرهيزگاري کنيد از نفاق و شرک پس براي شما خواهد بود مزدي بزرگ يعني آمرزش و خلود در بهشت قراءة لفظ يميز بفتح ياي اول و کسر و تشديد ياي دوم هم جايز است و بضم ياي اول و با تشديد ياي دوم نيز درست است

پس اگر یهود طلال بدروغ داستند ای محمد

طول و دلگیر نشود بدرستیکه بدروغ داشته اند یهود ایرا که بیش از تو فرستاده بودیم که آمدند با معجزها و نشانها یا انکار در رسالت و نوشتهای صحف و کتاب روشن کننده احکام حلال و حرام و بعضی از مفسران زبر بمعنی احکام مستند زجر گرفته اند چرا که زبر در لغت بمعنی زجر هم آمده است و اسمی بمطلب اشاره است یعنی آن رسولان که بازجرآمدند این قوم تکذیب ایشان نمودند مرغوب و مدارا آمدن یقین که میگویند باید که دلگیر نشوی و شقاوت ایشان ابدالی بعضی قاریان و بالزبر و بالکتاب خوانده اند

هر نفسی چشنده مرگ است این نعلی

برای مومنان و مصدقان و وعید است بجهت مخالفان و مکذبان و جزا این نیست که تمام داده شود مزدهای عملهای شما روز قیامت هم در آن روز هر که دور کرده شود از آتش دوزخ و در آورده شود بهشت پس بتحقیق رستگاری یافت و مراد از رستگاری یافته است و زینت دنیا مگر بهره فریب خورده کان یعنی وقتی دین بدنیا فریب خورد و نسیه نقد غرور و چندین تاویل دارد و همه بمجاز آن می آید یکی بمعنی مکر و فریب دیگر بمعنی باطل و لیلقا دیگر بحوست و خود را گم کردن قرار دادن تکبر دیگر در لغت متاع الغرور بمعنی پارچه ایست که زنان در وقت حیض استعمال میکنند و حق لطف آن بیفرموده لذت و شهوت دنیا را در پلیدی و بیقدری بآن پارچه آلوده که نفرت از آن با کبر لی طبع است

بخدا سوگند که شمای مومنان آزمایش کرده

خواهید شد در مالهای خود بزیان و آفت و در نفسهای خود بتکلیف جهاد و کشته شدن و زخم برداشتن و اسیر شدن و هر آینه خواهید شنید از یهود و نصاری و از آنانکه شرک آورده اند چیزی که رنج رساند بسیار یعنی طعنها و هجو رسول الله و امت حضرت و اگر صبر کنید بر این آزارها که بشما رسانند و پرهیز کنید از مخالفت امر الهی که آن صبر بودن کسی است بدرستیکه این صبر و پرهیزکاری از محکم بودن و ثابت بودن در کار دین است حزم در لغت ثابت بودن رای است در فعلی که پیش نهاد خاطر باشد این آیت و امر بدایت قبل از آنکه مضمونش بوقوع آید نزول یافت بطریق اخبار تا در هنگام وقوع مومنان تسلی شوند و دانند که این بجهت آزمایش است و صبر و تقوی اجر عظیم دارد و بعد از نزول چنان شد که حق جل علا خبر داده بود

کشتن انبیا بغیر حق روز جزا اسرای این بدتر که عظیم تر از همه گناهان است میکشند هم زیاده از عذابهای دیگر خواهند بود بعضی قاریان سکیتب بیا مضموم و یقول بیا و قتلهم بنصب خوانده اند و اکثر ایشان ستکتب بنون و نقول هم بنون و قتلهم برفع قراءه نموده اند

ج ه این عذاب که سزاوار یهودان است بسبب چیزی است که از پیش فرستاده اید پس هر کس ما فرستاده است العمل لا دستهای شما این اشاره بتحقیق وقوع اعمال ایشانست و این عذابها است که خدا تعالی نیست ستم کننده بر بندگان خود یعنی این ظلم و ستم نیست که شما را عذاب کند بلکه عدل است و جزای عمل شماست نسبت اعمال بید است اگر چه بعضی بزبان و دل است بموجب اصطلاح است که در مقام سرزنش میگویند که تو بدست خود خود را در بلا افکندی اگر چه دست در آن کار یا در آن گفتار دخل نباشد

ه دیگر سنید خدا تعالی سخن آنانرا که میگفتند که خدا تعالی عهد و پیمان بسته است با ما یعنی امر کرده و عهد از ما گرفته که ایمان نیاریم بهیچ پیغمبری تا وقتی که بیارد آن پیغمبر برای ما قربانی که بخورد آن را آتش چون در بنی اسرائیل مقرر بود که هر کس دعوی و نزاعی با کسی داشت و صدق و کذب او بعنوان دیگر متحقق نمی شد قربانی در راه خدا میکرد باین وجه که ذبیحه را در خانه بی سقفی مینهادند و پیغمبر زمان با جمعی از امت خود بر در آن خانه می ایستاد بود آن نبی وقت دعا می نمود که الهی اگر این مدعی در قول خود صادق است این قربانی را قبول فرمای و مردمان منتظر اجابت دعا می بودند پس اگر قربان کننده محق می بود در دعوی خود آتشی سفید رنگ با آواز مهیب از جانب آسمان فرود می آمد و آن قربانی را می سوخت و اینمعنی علامت قبول قربانی و دلیل صدق دعوی مدعی و معجز آن نبی بود این مقدمه را یهود اینچنین اقرار کردند که خوردن آتش قربانی را موجب ایمان آوردن بود و گفتند که در توریت اینچنین مذکور است و این تهمت را عهد و پیمان خدا نام کردند حق تعالی در جواب سخن باطل یهودان پیغمبر را میفرماید که بگوای محمد ص بتحقیق آمدند شما را پیغمبرانی پیش از این من بهدایت شما با معجزها و نیز با این معجزه که گفتید شما یعنی آمدن آتش برای قبول فرمایی بدعای ایشان پس چرا کشتید آن پیغمبران را اگر شما بودید و هستید راست گویان این تعلیق الزام است یعنی هرگاه شما میگوئید که تا پیغمبر نیارد برای ما قربانی که آتش بخورد با ایمان نیاریم پس زکریا و یحیی که بارها این معجزه را بشما یعنی بقوم یهودان نمودند چرا ایمان بایشان نیاوردید و کشتید آن هر دو را پس چون شما از روی عناد این سخن خود هم عمل نمی نمائید اگر محمد ص نیز این معجزه را بشما بنماید ایمان نخواهید آورد

ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرین

[illegible]

آسمانها یا هرچه در آنهاست در آفرینش زمین یا هرچه بر اوست و مختلف بعضی شب و روز در تاریکی و روشنی و درازی و کوتاهی هر آینه نشانهاست بر وجود آفریدگار و وحدت و قدرت و حکمت او از برای صاحبدلان یعنی خداوندان هوش و عقل سبب نزول این آیت آنکه مشرکان قریش بحضرت رسالت گفتند ما را یهود ازان تحقیق کردیم که معجزات موسی عصا و ید بیضا بوده و از نصاری معلوم نمودیم که معجزات عیسی احیای موتی و ابرای ابرص و اکمه بوده تو نیز معجزه بنما اسم الله کوه صفا را طلا کن تا بوحدانیت و قدرت معبود تو میکردیم در جواب سخن ایشان حق جل و علا این آیت فرستاد

[illegible]

صفت صاحبدلان است که ایشان کسان اند که یاد میکنند خدا را بدو حالت ایستاده و نشسته یا مراد از یاد کردن نماز است یعنی ایستاده نماز میکنند و اگر نتوانند نشسته و اگر نتوانند خوابیده بهر حالتی که باشند ترک نماز نمیکنند و نیز و خفته بر پهلوهای خود مراد از این دوام مشغول بودن دل است بدو سبب یاد حق چنانچه لفظ صاحبدلان اشاره بدین معنی است آن صاحبدلان این حالتی دارند که فکر مینمایند و اندیشه میکنند در آفرینش آسمانها و زمین و از آن اندیشه پی میبرند بوجود صانع و قدرت و وحدانیت او و همه بزبان حال میگویند ای پروردگار ما نیافریدی تو این مخلوقات را عبث و بیهوده پاکی از عیب و قصور و منزهی از نسبت خلاف پس نگاه دار ما را از آنچه موجب عذاب آتش دوزخ باشد منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شبها هر گاه و بیگاه که نگاه بجانب آسمان مینمود این آیت تلاوت مینمود تا لا تخلف المیعاد [illegible]

[illegible] دیگر میگویند آن صاحبدلان که ای پروردگار ما بدرستیکه تو هر که را در آری بسبب بدی عمل در آوری در آتش دوزخ پس بدرستیکه او را خوار کرده باشی بنهایت خواری و ستمکاران را نیست [illegible] که در آورده میشوند در دوزخ کسی از یاری دهندگان و مددکاران که خلاص سازد ایشان را از عذاب در این مقام که مراد اهل دوزخ کافر بود لفظ ظالمین صریح گفت کنایه از این است که اهل دوزخ نیستند غیر ستمکاران که کافر بودن و شرک بودن ستم بر نفس خود کرده اند [illegible]

اشرف یهودی زبان گو بیان هجو رسول الله و مومنان بر گشاد و مشرکان را ترغیب تحریص بازار ایشان میکرد و فنحاص یهودی
که بزرگ قبیله بنی قینقاع بود بوقتی که حضرت رسالت مکتوبی بدایت اسلوب بجانب او مصحوب ابو بکر رض فرستاد او خواند و
گفت خدا محتاج گشته باینکه ما او را مدد کنیم ابو بکر رض خواست او را بزند این آیت بپاداش آمد و خود را نگاه داشت دیگر مشرکان
دست تعدی و غارت بر مال مسلمانان دراز کردند و هر که را جای تنها می یافتند می کشتند و مومنان مخلص این آیت را تسلی بخش خویش
[illegible] صبوری می ورزیدند

یاد کن ای رسول آن وقت را که گرفت خدای تعالی عهد و پیمان آنانکه داده شد کتاب یعنی یهود و نصاری
و علمای بنی اسرائیل و عهد این بود که آن را بیان کنید برای مردمان الکتاب را که در آن ذکر و صفت محمد رسول الله و پنهان
مدارید اما انداختند آن عهد و پیمان را پس پشت خود یعنی هیچ التفات بآن نکردند و اختیار نمودند و بدل کردند بآن بها
بهای اندک یعنی رشوتی که گرفتند چند من جو یا خرما یا جنس کرباس و پنهان کردند صفت محمد رسول الله را که در توریت و
انجیل است و بعضی از کلمات آن را خود عوض کردند و اشمودند پس بد چیزیست آنچه میخرند از بدل میکنند و اختیار مینمایند و حرفات
[illegible] را بنعیم جاوید از خسنود [illegible] زبانی قراءة بغط لتبیننه ولا تکتمونه بیا هم درست

مپندار ای رسول آنان را که شادی میشوند بانچه آمدند بر آن یعنی پنهان
داشتند وصف ترا که در توریت و انجیل است و دوست میدارند که ستایش کرده شوند بچیزی که نکردند یعنی وفا بعهد و پیمان
عهد و دیگر بچیز درست نمودن و جواب راست [illegible] و احتمال دارد که مراد ازین قوم منافقان باشند که در جنگ احد
[illegible] بپهار [illegible] توقع ستایش دارند پس مپندار ای رسول وای مومنان که ایشان رستگار
باشند از عذاب الهی در دنیا و آخرت و برای ایشان است عذابی دردناک در دنیا بقتل و اسیری و جلای وطن و در
آخرت آتش دوزخ قراءة کلمه تحسبن و تحسبنهم بیا هم درست است و در تحسبنهم بای موحده اگر مضموم باشد جایز است
و خدا راست پادشاهی آسمان و زمین و خدای تعالی بر همه چیز
بر همه کار توانا است نزول این آیه سخن یهودی است که گفت خدا فقیر است و از ما مدد میخواهد و قرض میطلبد

پس اجابت کرد مر ایشان را پروردگار ایشان بآنکه گفت من ضایع نمی کنم

عمل هیچ عمل کننده را از شما از مردان و از زنان چرا که مردان از زنان بوجود می آیند و زنان از مردان پس

آنانکه دوری گزیدند از شرک و کفر یا از وطن خود و رانده شدند از خانه و قبیله و عشیره خود و بیرون رفتند از دیار

خود و رنج یافتند در راه من و کارزار کردند با کافران و کشته شدند در جهاد هر آینه البته محو سازم از نامه

اعمال ایشان بدیهای ایشان را یعنی گناهان را و هر آینه البته در می آورم ایشان را در بوستانهایی که روان است از زیر

خانها و درختان آنها جویها ثواب یابند ایشان ثوابی یافتنی از نزد خدا کلام بصیغه متکلم آمد اینجا

اسم الله تعالی و تقدس ظاهر شد اشاره بعظمه ثواب است و خداست که نزد اوست نیکوئی پاداش یعنی مخصوص

اوست جزای خیر طاعت و غیر او را نیست قادر نیست سبب نزول این آیت آنکه ام سلمه گفت حضرت صلی الله علیه و سلم

گفتم یا رسول الله در قرآن مجید ذکر می یابم مردان مهاجر را و از زنان مهاجره هیچ ذکر نیست

قالوا ... بعضهم ببعض قتلوا و قاتلوا مقدم داشته اند و قتلوا را ...

... رفتن و آمدن کافران در شهرها بجهت تجارت و آمد و رفتن ایشان که آن بهره یافتن اند

نیست نعمت اخروی ... متاع قلیل پس بعد از آن جای آن کافران طبقه ای از دوزخ است و آن بد آرامگاهی

است سبب نزول این آیت آنکه مومنان را بخاطر میگذشت که عجب است که کافران توانگر اند و از سود و

معامله مالک اند ... و ما مسلمانان درویش و مفلس ایم ... حق سبحانه

بجهت تسلی خاطرهای ایشان خطاب برسول فرموده این آیت فرستاد اما در معنی با ایشان خطاب است

بطریق ... مومنان نیز می فرماید

اما آنانکه پرهیزگاری کردند و ترسیدند از عقاب

پروردگار خود یعنی ایمان آوردند و در صدق آوردند و اشتغال بتحصیل مال دنیا ننمودند برای ایشان است بوستانها که از زیر

خانها و درختان آنها جویهاست همیشه خواهند بود در آن بوستانها مهمانی و نعمت و آن نزل است از نزد خدای

تعالی بجهت بندگان مومن متقی و چیزیکه نزد خداست از لطف و کرم که از برای خود میداند چه بهتر است از برای

[illegible] ای پروردگار ما

بتحقیق ما شنیدیم ندا کننده را که میخواند خلق را از برای گرویدن الام بجانب الی آمده یعنی خواندن او خلایق را مخصوص برای گرویدن امر او الرخواند تکلیف کننده آن حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم با قرآن مجید و مضمون تکلیف او اینست که بگردانید خلق بپروردگار خود و اعتقاد آرند بیقین و اخلاص بیارید بوحدانیت ذات او و کیش بیدا آبا کنندگان که گرویدیم ما آلرو بصدق و یقین بتوحید ذات و جمیع صفات ثبوتی و سلبی چنانکه شرط ایمان است ای آفریننده پس بیامرز از برای ما گناهان ما را یعنی گناهان کبیره و بپوشان و محو کن از ما بدیهای ما را یعنی گناهان صغیره یا اینکه مراد اول گناهان گذشته است و مطلب دوم جرایم آینده و بمیران ما را با نیکان یعنی ما را نگاهدار از معاصی چنانکه در حالت بودن از جمله نیکوکاران و در شمار معصومان باشیم و قابل تعقیب در فاغفر لنا آمده بمنزله خبرات اشاره باینکه امر پرسش هم جزای اعمال فاعل لازم و مقرر است چنانکه از آیت لاحق ایمن هم مفهوم میشود ما ید در شان عطف [illegible]

[illegible]

ای پروردگار ما بده ما را آنچه وعده فرموده بپیغمبران خود یعنی بوده ساخته بر گرویدن و فرستادگان خود یا وعده کرده بزبان پیغمبران ما نازل کرده بر ایشان احکامی که مشتمل بر وعدها است برای مومنان و بهر تقدیر مطلب امر پرسش دخول و خلود در بهشت است و خوار مکن ما را و رسوا مساز در روز قیامت بدرستیکه تو خلاف نمیکنی وعده خود را مخفی نماند که کلمه ربنا پنج بار تکرار یافته اشاره باینست که مناجات بدرگاه قاضی الحاجات باید که در کمال زاری و عجز باشد چه هر مرتبه که دعای در مطلبی شده رتبه الوهیت و ربوبیت او جل شانه و شیوه بندگی و محتاجی منظور و بهر گونه دیگر لفظ رب متضمن چند معنی است آفریدگار و پرورش کننده و اصلاح او نموده و مالک و بخشنده پس در پنج آیت ترتیبی که تنبیها مرقوم شد دانع است در آخر [illegible] اعتقد مشکل پیش آید در دعا پنج مرتبه ربنا بحضور قلب گوید آن مشکل آسان گردد و موید این حدیث است آیت لاحق هم مفید ما ید

[illegible]

که هیچ مومن با وضو در یاد خدا آباد و در انتظار رسیدن وقت نماز نشسته باشد و نترسید از مخالفت امر خدا و بر هر کاری رسید الا که جناح نهی فرموده

تا شاید هم رستگار شوید و نزد عارفان ربانی صابر و مرابط و اعتبار کلی یکسانی است در محروم داشتن نفس از لذت شهوت که

دلبستن دل است بار نشسته اخلاص بمحبت الهی در حدیث آمده که هر کس در روز جمعه سوره آل عمران تلاوت کند رحمت مستعد

خدای تعالی و فرشتگان دعا میکنند بجهت او از کسی او تا غروب آفتاب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم و عذاب

پروردگار خویش آنچنان پروردگاری که آفرید شما را همه از یک تن که آن آدم است علیه السلام و آفرید از آن یک تن

جفت او را که عبارت از حواست و او خلق کرده شد از استخوان پهلوی چپ آدم در وقتی که خواب بر آدم غلبه کرده و او را

چو حواس ظاهر و باطن او ماند چون سبحانه جل شانه بقدرت خویش یکی از اضلاع او را برآورد و حوا از آن آفرید و

پراکنده کرد در بسیط زمین از آدم و جفت او مردان بسیار و زنان بقدر هم مردان بسیار از انبیا و اولیا بسیار لازم

نیست ذکر یکی و بسیاری زنان و بترسید از مخالفت امر خدای که شما مردمان هنگام در ماندگی صاحب حقوق را از وی سوال

میکنید و سوگند با و میخورید و بنام او سوگند میدهید و بترسید از قطع رحم یعنی ترک مهربانی بر خویشی و پیوند خود

بدرستیکه خدای تعالی هست و لیکن بر شما پاسبان یعنی آگاه است از گفتار و کردار شما پس جزا میدهد همه را حمزه گفت

نیست خلاف حکم او مکنید قراءت کلمه تسالون بتخفیف سین و تشدید آن هر دو آمده است و در قراءة والارحام

نصب و جر و رفع هر سه جایز داشته اند اما اولی نصب است و قاضی بیضاوی آورده که خلق و بعث خالق و بات سر

خوانده شده [illegible]

[illegible] و بدهید یتیمان را مالهای ایشان و قبیله که بلوغ برسند و بدل مکنید

را بپاک ابحاد و تاویل است یکی اینکه مال عزیز شما حرام است بمال خود حلال پس شما مال حرام را که ناپاکست بدل مکنید با

حلال پاک خود تاویل دوم اینکه خبیث یعنی زبون و ضایع شده را بطیب یعنی خوب پاکیزه یعنی مال زبون خود را

درفهم و تصور نتخد برای انیکان یا نیکوکاران دو ترجمه را سبب انیکه ابرار جمع بر باشد چنانکه ارباب جمع رب یا جمع بار
چنانکه اصحاب جمع صاحب مخفی نماند که نزل در لغت چیزیست که برای مهمان آرند بجهت اعزاز او و آن شمه از ضیافت
باشد پس اصل ضیافت سوای آن باید باشد و ماعند الله عبارت از آن است و مبهم گفته شد چرا که در بیان
نمی گنجد و هیچ مدرکه را قوت فهمیدن آن نیست و آنچنان نعمتی لقای الهی است اللهم ارزقنی

و بدرستیکه از اهل کتاب آینه تحقیق کسیست که میگرود بخدای تعالی و بخدای فرد
و رسالت ... یعنی قرآن و بچیزی که بر آن اهل کتاب فرستاده شده است یعنی انجیل در حالتی که پرستار اند و فروتنی
کنندگان مر خدای را بدل نمی‌ستانند با حکام الهی ... این کنایه با حوال علمای یهود است که به سوء تحریف
آیات توریت ... آن گروه صفت ایشان چنین است مر ایشان راست مزد عمل ایشان نزد پروردگار
ایشان بدرستیکه خدای تعالی زود حساب است یعنی بر ودی حساب اعمال بندگان خواهد کرد یا زود حساب اشاره بحاضر
بودن اجر است و مهیا بودن ثواب سبب نزول این آیت آنست که نجاشی ملک حبشه که نامش اصحمه بود غایبانه
ایمان آورده بود بعد از آنکه فوت شد حق تعالی از وفات او خبر داد پیغمبر را و آنحضرت فرمود با صحابه که بیایید نماز کنیم
بر نجاشی که برحمت حق پیوست و حضرت بمقام بقیع تشریف فرمود که نماز گزارد و حق تعالی کشف حجاب نمود
تا جنازه نجاشی بنظر رحمت اثر حضرت درآمد و نماز بر او کرد منافقان گفتند که اینم در راه شد است که نماز میکند
بر نصرانی و او را هرگز ندیده و احوالش معلوم نیست بهمان زمان این آیت نزول یافت بعضی گفته اند که در شان اهل
سلام و اصحاب او که اسلام آورده و برخی گفته اند که چهل تن از بنی نجران که نصاری بودند و سی و دو کس از مردم
حبشه و هشت تن از نصرانیان ملک روم شرف اسلام درآمده بودند در شان ایشان نزول یافت

ای آنکسان که ایمان بخدا و رسول آورده اید صبر کنید بر محنت تکلیف های الهی و در آن مشقتی و تعبی باشد شکیبایی نمائید
دیگران از جهاد و در گردان ... و مرابطه کنید یعنی اسپان و اسلحه را مهیا و آماده دارید برای جهاد و نیز یعنی مرابطه است

نکاح را بخوشی و رضای خود نه بمناقشه و منازعه زیرا که نحله بمعنی عطیه است و عطیه را بر رضا و رغبت خود میدهند نه بجبر و
اکراه و در تصویر لفظ نحله تمیز باشد بعضی گفته اند که لفظ نحله حال واقع شد در بیان صداق یعنی عطیه است از جانب
الهی برای زنان و دین واجب الله داده است بر شما شرعا و این خطاب بشوهران است یا با اولیای زنان که مهرهای زنان را از شوهران
میگرفتند و بایشان نمیدادند پس اگر زنان بخوشی خود بخشند و واگذارند برای شما از آن کابین چیزی از نفس خود
یعنی بدون جبر و اکراه پس بگیرید و بخورید بخورانید از آنکه بسیار گوارا و خوشگوار است یا هنی آنست که طعام خوش
لذیذ باشد و مری آنکه از خوردن آن الم و علتی پیدا نشود مخفی نماند که تمام این کلام معجز نظام را دو آیت اعتبار
کرده اند که تا الا تعولوا یک آیت است و از اینجا تا هنیئا مریئا آیت دوم و از سبب نزول هر دو آیت معلوم میشود.
آیت اول در باب مردی نازل شده که زن یتیمه صغیره در حجره تربیت او بود و او در لفقه مال و جمال کسته میخواست در نکاح خود
در آورد و کابین نه بدهد و بلکه مال او را نیز متصرف شود بنابرین اراده میکرد الله تعالی ... بلا انتفاع ... در آرد
آیت دوم در شان کسی چند نزول یافته که زنان ایشان چیزی از مهر خود بایشان بطریق هدیه می بخشیدند ایشان قبول
نمیکردند و قبول اینمعنی را گناه میدانستند بسبب نزول آیت ... روایت ... مفسران
... روایت متفق اند ... از ابن عباس و عکرمه آنکه مردی تزویج میکرد زنان
و از ادای کابین و نفقه و کسوه عاجز شد دست بمال یتیمان که در ولایت او بودند دراز کرد و از مجاهد آنکه
بعضی مردان از ولایت یتیمان اندیشه می نمودند و گناه میدانستند و از زنا کردن نمی ترسیدند و جاری بایشان دادند
پس این حکم نازل شد که اگر می ترسید از ولایت ایتام چرا نمی ترسید از زنا پس بترسید از آن فعل حرام و نکاح
که مباح است اختیار کنید دو و سه تا چهار تا پس اگر بترسید عدالت در ادای حقوق ایشان نمی توانید نمود
پس یک زن اختیار کنید و [illegible]
[illegible] و مدهید بیخردان را مالهای خود یعنی کسانی
که عقل معاش ندارند و در مصرفهای غیر ضروری یا زیاده از ضرورت خرج میکنند اختیار مال خود مدهید و اعتماد بر
مکنید و این شامل است زنان و فرزندان و وکیلان را و ایشان را سفیه و بیخرد نام کردن جهت تلف کردن مال
است و چون خود ... دهید اگر ولی مال کسی ... باشد در اسراف و اتلاف سبیل اختیار مال

بدل مکنید مال خوب و پاکیزه یتیمان منقول است که اولیای یتیمان و اوصیای ایشان گوسپند پاکیزه لاغر خود را بدل میکردند
بگوسفند و گوسپند فربه یتیمان و میگفتند جنس بجنس معاوضه شد دیگر مرویست که مردی از بنی غطفان برادرزاده
یتیمی همراه داشت و مال بسیار از برادرش مانده بود وقتی که آن برادرزاده کلان شد میراث پدر خود
را از عم طلب کرد و او نمیداد چون آیت نازل شد آن مرد گفت نعوذ بالله من الحوب الکبیر و همان ساعت مال باز
مانده برادر را به برادرزاده تسلیم نمود تتمه آیت آنکه و مخورید مالهای ایشان را آمیخته با مالهای خود بدرستیکه خوردن
مال یتیم یا تبدیل در آن گناه بزرگ است مخفی نماند که یتیم در لغت بمعنی یگانه است پس از اینجهت طفل بی پدر را یتیم
میگویند و گوهر یگانه که مانند او بهم نرسد بهمین نام مشهور است

[illegible]

و اگر بترسید از عدم رعایت و استطاعت خود و لیکن حق نتوانید ادا کرد
کابین زنان یتیمه را چنانکه مهر مثل ایشان باشد و ایشان راضی شوند پس نکاح خود در آرید آنچه شما را
خوش آید از زنان غیر یتیمه دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا یعنی هر مردی را جایز است و رخصت است
که دو زن یا سه زن یا چهار زن نکاحی داشته باشد پس اگر بترسید از آنکه نمی توانید کابین و نفقه و کسوه زنان
متعدده از روی عدالت ادا کردن پس نکاح در آرید یک زن را یا اختیار کنید کنیزان زرخرید که کابین لازم ایشان
نمی باید و این کار کردن یعنی یک زن نکاح در آوردن یا کنیزان نگاه داشتن نزدیکتر است بآنکه میل نکنید از طریق حق یعنی
انحراف نورزید و بیرون نروید از عدل چنانکه ترازو هرگاه تفاوت میکند و هر دو کفه برابر نمیشود میگویند میل کرد
یا معنی چنین باشد که نزدیکتر است بآنکه جور نکنید چنانکه هرگاه حاکمی جور کند میگویند مال الحاکم یا تفسیر چنین باشد
که یک زن داشتن نزدیکتر است بآنکه عیال بسیار پیدا نکنید که باعث پریشانی شما شود و مراد از عیال بسیار اگر
همان زنان باشند ظاهر است و اگر مراد فرزندان باشند تاویل باید کرد زیرا که در داشتن کنیزان مدخوله رخصت
هر قدر که باشند نیست یا باید ... در مباشرت با کنیزان عزل جایز است تتمه آیت آنکه بدهید کابین های زنان

و کسی که باشد درویش و محتاج پس بخورد به نیکویی یعنی بگیرد برای خود بقدر مزد از خوردن و پوشیدن و امر آخرت و لایت یتیم یا دهات
بیوه کس داند و قول دیگر اینست که بقدر حاجت بگیرد از مال یتیم بطریق قرض چون مستطیع شود آن قرض را ادا کند و این قول مروی
از امام محمد باقر است علیه السلام تتمه آیت اینکه پس چون که بدهید و واگذارید مال یتیمان را با ایشان پس گواه بگیرید بر اقرار ایشان و قبض کردن
ایشان مال را تا خصومت و دعوی نکنند و بس است خدای تعالی حساب کننده یعنی میداند که شما از مال ایشان چقدر خوردید یا هیچ نخوردید و
جزای عمل در روز حساب خواهد داد

[illegible]

برای مردان است خواه خرد سال باشند و خواه کلان سال بهره از آن مالی که بگذارند پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک و از برای زنان نیز چه خرد
و چه بزرگ بهره هست از آنچه پدر و مادر و خویشان بگذارند از آنچه کم باشد یا بسیار حقی تعالی مقرر کرده بهره ایشان را گردانید و ادای آن
لازم گردانید نصیب مخفی نماند که میان قرض و واجب در لغت فرق اینست که فرض را اعلام کننده می باید و واجب لازم باید و از نیجاست
واجب است ثواب در عوض فرض [illegible]
[illegible]
دختر و جمع کرد مال او را پسران عم او و دختران او را چیزی ندادند و دختران زیر اکه رسم اهل جاهلیت
بود که میراث بزنان و طفلان نمیدادند و میگفتند که میراث از کسی است که جنگ با نیزه تواند کرد ام کجه رفت
کرد در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حضرت فرمود که صبر کن تا وحی درین امر برسد پس چون آیت نازل شد حضرت امر فرمود مال اوس
را پسران عم او منع نکنند که حصه طفلان و زن و دختران او معلوم شد و اما چون مقدار معین نشده بود قسمت نمودند و
منتظر بودند تا آیت یوصیکم الله نزول یافت

و چون حاضر شوند در وقت قسمت میراث خویشانی که میراث
نمی برند و یتیمان قبیله یا بیگانه و درویشان و بیکسان پس بدهید ایشان را چیزی از آن مالی که قسمت میکنید و بگوئید برای
ایشان گفتاری به نیکویی به نرمی و درستی و سخت گذاشتن اختلاف است درین که امر بوجوب است یا بطریق استحباب
بعضی گفته اند که این آیت منسوخ شد بآیت میراث و وصیت لیکن منقول از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ابن عباس
و اکثر فقهاء و مفسران عمده آنست که منسوخ نیست

خود را بایشان مدهید اینچنین مالی که از دارند است خدای تعالی اموال شما را قوام معیشت یعنی اینچنین چیزی که قوام و نظام زندگانی و... است

مال با قدر پس باید دانست و عزیز باید داشت نه آنکه در دست دیگران باشد و ... نظر بر دست ایشان داشته باشید

ایشان را حصه نفقه و کسوه در آن مال بقدر کفاف در خورد حال و بگویید با ایشان گفتار نیک یعنی در میان سخن

درشت با ایشان نگویید که دل شکسته و ناامید شوند بعضی مفسران اختلاف کرده‌اند که این خطاب با اولیا یتیمان است و ...

گفته اند که یعنی مدهید مالهای یتیمان را که در تصرف شما است بدان آن یتیمان که سفیه بی عقل باشند و تلف کنند اینچنین مالی را

که قوام زندگانی باشد و نفقه و کسوه ضروری از آن مال بایشان بقدر حال میداده باشید و لو عده نیکو میکرده باشید مخفی نماند

که جمیع امور ... واقع شده ... اول بیشتر است بعضی ... علما قیاما را ... الف خوانده اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بیازمایید یتیمان را تا وقتیکه برسند بحد نکاح یعنی اگر ... باید از ایشان ...

تمیز در نیک و بد کار دنیا و آخرت پس بدهید مالهای ایشان را ... بایشان ... اختلاف است ...

که بیازمایید یتیمان را یعنی کار بفرمایید امور معاش قبل از بلوغ تا در ... تمیز ... کار دنیا و ضبط مال و حسن معاش

تا وقتی که برسند بحد بلوغ پس وقتیکه رسیدند یعنی پسران ... و ... بالغ شوند یا پانزده ساله شدند یا موی عانه درست شد

و دختران نه ساله شدند پس آن وقت اگر ببینید ... اصلاح امور معاش پس بدهید مالهای ایشان را بایشان و باختیار خود

شان بگذارید و بالغ شدن موقوف بر احتلام است و در صورتیکه بالغ شده باشند و عقل معاش نداشته باشند مال را بایشان

نباید داد اگرچه پیر شوند این قول موافق مذهب شافعی و امامیه است و مذهب امام ابوحنیفه آنست که ... تا ... از مال

تصرف ایشان بدهید و ببینید سلوک ایشان را در معاش تا وقتیکه ... سالگی برسند پسران پس اگر ببینید در ایشان

رشد یعنی صلاح کار دنیا و آخرت پس بدهید تمام مالهای ایشان را بتصرف ایشان و اگر آثار رشد ظاهر نشود ... سال دیگر انتظار بکشید

بعد از آن حواله رسید باشند خواه نباشند مال ایشان را بایشان باید داد ... آیت آنکه مخورید ای اولیا یتیمان مالهای ایشان را از روی اسراف ...

و ... بکنید از اینکه بزرگ شوند و طلب کنند ... از اولیا و اوصیا و آنکه ... بایشان ... خوردن مال یتیم

یعنی [illegible] امر میکند خدای تعالی و فرض میکند بر شما در باب فرزندان شما قسمت کردن میراث را مر پسر را حصه‌ای

برابر حصه دو زن یعنی پسر را دو چند حصه دختر باید داد پس اگر باشند فرزندان میت همه دختر و پسری نباشد

دو دختران زیاده از دو باشند پس حصه برای آن دختران دو ثلث ترکه میت است و اگر یک دختر باشد و دیگر هیچ فرزندی

نباشد پس حصه آن یک دختر است نصف مال میت مخفی نماند که برای دو دختر که مانده باشند هیچ نفرمود چرا که

در ضمن کلام معجز نظام این معنی ظاهر میشود چرا که هر گاه دختری که با پسری باشد یک ثلث می‌یابد پس یقین که وقتی که با دختری

دختری باشد نیز همین مقدار باید پس کلام برای دلالت بر این معنی قرینه است اما در جائی که دختران زیاده از دو باشند و پسر نباشد

حکم صریح باید بنابرین تصریح فرمود که برای زیاده از دو نیز همان دو ثلث است همه بدهند چرا اگر همه بدهند برای وارثان دیگر

پدر و مادر و غیر ایشان باشد چیزی نمی‌ماند و از این جهت فرمود که برای پدر و مادر میت هر کدام شش یک است از آنچه میت گذاشته

اگر باشد میت را فرزندی یعنی در این صورت باقی مال برای آن فرزند میگیرد و حال دختر و اگر نباشد میت را فرزندی و وارثان او

منحصر در پدر و مادر باشند پس حصه برای مادر میت یک ثلث مال است و باقی از پدر است پس اگر باشند متوفی را برادران

و خواهران که پدری و مادری باشند یا پدری تنها پس حصه برای مادر میت شش یک مال او است و در این باب بسیار اختلاف

است بعضی گفته‌اند حصه مادر را کم کرده شش یک نمی‌آرد مگر بودن سه برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار

خواهر و از ابن عباس منقول است که خواهر و برادر اگر کمتر باشند حصه شش یک نمیشود و از قتاده منقول است

که برادر و خواهر میت با وجود والدین میراث نمی‌برند و اینکه از بودن ایشان حصه مادر میت نصف میگردد دلالت

که حصه پدر زیاده شود یعنی سببی که حصه مادر کم شود بر حصه پدر افزاید زیرا که متکفل حال آن برادر و خواهر میت از نفقه

و کسوه و نکاح پدر است و این حصه‌ها که برای وارثان فرض کرده شد باید داد و باید داد بعد از ادای

وصیتی که میت در حق کسی کرده باشد یا ادای دینی که بر ذمه میت بوده باشد یعنی اول آنچه میت برای آن وصیت

کرده و آنچه دین که بر میت مانده مثل مهر زن یا وامی که از کسی گرفته یا امانت شخصی را صرف نمود باید داد

بعد از آن هر چه بماند میان وارثان بنحوی که مذکور شد قسمت باید کرد معنی تتمه آیت اینکه شما نمیدانید که پدران

شما و پسران شما کدام از ایشان برای شما نزدیک است از روی آنکه به جهت نفع رسانیدن یعنی نمیدانید که بیشتر کدام

کس خواهد مرد و میراث که بکه خواهد رسید یا مراد نفع آخرت باشد چرا که روایت است که هر کدام از پدر و پسر مستحق

و باید که بترسند اوصیاء و حیف و میلی در باب یتیمان نکنند و تصور نمایند

که اگر بمانند بعد از مرگ ایشان فرزندان عاجز ناتوان چه روا میدارند در حق آنها همچنان در حق یتیمان موصی روا دارند یا آنکه بترسند

وارثان و بدهند به یتیمان و درویشانی که در وقت قسمت حاضر اند چیزی و تصور کنند که این حالت بر فرزندان ایشان اگر رود [illegible]

روا میدارند یا آنکه بترسند از خدا وصیت کنندگان که مشرف بر موت شده اند و برای غیر وارث زیاده از ثلث وصیت نکنند

و بترسند بر حال فرزندان خود که درمانده خواهند گشت پس بهر تقدیر باید که پرهیزکاری کنند تا آنکه در سه وجه مذکور [illegible] و بترسند

از خدا و بکنند آنچه می‌ترسند از آن و باید که بگویند مر ایشان را گفتاری پسندیده و عذری بگویند و [illegible] این

از خطاب متوجه است یا اوصیا یا بورثه در باب سلوک با یتیمان و مساکین یا بحاضران مجلس موصی [illegible]

و زیاده بر ثلث مال باز دارند یا توبه و تعلیم شهادتین وقت مرگ بیاد ایشان آرند

[illegible]

[illegible] آتشی که موجب [illegible]

[illegible] چنانچه مروی است از بعضی [illegible] رسالت

که [illegible] قومی را دیدم که در لبان [illegible] آتش در دهان ایشان [illegible] پس [illegible] خواندند که این

کسانند [illegible] در جواب این آیت را و بحسب ظاهر این معنی صحیح‌تر است چرا که [illegible] معنی [illegible]

و سیصلون سعیرا و نزدیک است که در آورده شوند در آتش یا در آیند در آتش [illegible] و می‌تواند بود که این بیان

سعیر اول باشد یعنی مصدر است [illegible] حرارت آتش است و [illegible] و سعیر صفت مشبه بمعنی مفعول است

یعنی آتش بر افروخته شده زبانه کشیده و کلمه سیصلون را بعضی قاریان بضم یا خوانده اند [illegible]

استعاره [illegible] سوم لفظ کلاله [illegible] چنین آیت [illegible] اخیاف یا [illegible] که الله [illegible] میکویند یا بیان مراد ولا

باین اعتبار که صاحب کلاله است یعنی آن صاحب کلاله خواه مردی باشد و خواه زنی که او را برادری یا خواهری باشد پس هر یک از ین برادر

و خواهر را سدس یک ترکه است پس اگر باشند فرزندان مادر زیاده از یک برادر و یک خواهر [illegible] پس ایشان را تمامی خواه ذکور و خواه

اناث [illegible] شریک [illegible] ثلث [illegible] برابر است ایشان وارث اند در صورتی که برادران و خواهران پدری و مادری یا

پدری [illegible] [illegible] باشند [illegible] [illegible] بعد از [illegible] [illegible] که وصیت

کرده باشد میت در حق کسی یا اداء دینی هم بعد از وصیت [illegible] [illegible] [illegible] زیان رسانیده باشد بوارثان و وصیت

زیان رساننده آنست که زیاده از ثلث مال باشد و دینی [illegible] زیان رساننده چنین که در واقع دینی [illegible] [illegible] و محض برای محروم

ساختن وارث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که موروث و وارثان بدین حکم عمل نمایند که این وصیت [illegible] از خدای تعالی

بسیار دانا است بر قول و فعل شما و بردبار است بر [illegible] [illegible] موقوف [illegible] عقاب [illegible] روز قیامت اگر توبه کنند

عفو میفرماید و در قراءة شاذه وصیة [illegible] آمده است و در قراءة غیر مضار وصیة بطریق اضافه نیز جایز است یعنی غیر زیان رساننده

بوصیتی که خدا کرده و آن ثلث مال است و در کلمه یوصی اینجا نیز فتح صاد را جایز داشته اند

[illegible] الله و رسوله [illegible]

[illegible] [illegible] آن احکامی که مذکور شد در باب یتیمان و مهمات نکاح و قسمت میراث انها اندازه حکم

خدا است که از آن نباید بیرون رفت و هر که فرمان برد خدا را و رسول او را در آورد خدای تعالی او را در بوستانهای که جاری است

از زیر قصرها و درختهای آنها نهرها متعدد [illegible] [illegible] بعضی از آب است و بعضی از شیر و بعضی از شراب و بعضی از عسل

جاوید [illegible] [illegible] در آن بوستانها [illegible] که هرگز ازان بهشت را زوال نباشد [illegible] [illegible] [illegible] رستگاری بزرگ است

قراءة [illegible] [illegible] جایز است [illegible] [illegible] لفظ من بحسب لفظ دلالت بر یک کس و بحسب معنی دلالت بر جمع دارد

بنابرین در [illegible] رعایت لفظ شده و در خالدین مراعات معنی [illegible]

و کسی که فرمان برداری خدا و رسول

خدا نکند و در گذرد از آن اندازه‌ها که در حلال و حرام و قسمت میراث و احکام دیگر مقرر شده خدای تعالی در آورد او را

در آتشی و چه آتشی یعنی در غایت شدت در حالتی که جاوید باشد آن عاصی در آن آتش و برای آن عاصی خواهد بود در آخرت

جهت نا پسند و داخل شود شفاعت میکند آن دیگر را در باب خود مر او را پس درین سخن تاکید است و درین باب آنچه خدا فرموده است

در باب قسمت میراث بعضی را بیفزایید و کم و زیادتی مکنید چرا که نمیدانید کدام کس ازیشان شما را سود بیشتر می آید تا از روی شفقت حصه او را زیاده

باید داد یا وصیت در حق او کنید و کدام کس بکار شما کم آید و نصیب او را کم باید کرد یا وصیت در حق او نکنید آنچه در قسمت

میراث مذکور شد حکمیست ثابت و معین از نزد خداست بدرستیکه خدا تعالی بوده است بسیار دانا و محکم کار بعضی قاریان

همزه را در کلمه فلامه مکسور خوانند و صاد را در یوصی مفتوح

[illegible]

و شما راست ای شوهران نصف آنچه ترک کرده اند زنان شما اگر نباشد مر ایشان را فرزند [illegible]

که آن زنان شما [illegible] باشد پس اگر باشد مر ایشان را فرزند [illegible] پس شما راست چهار یک

فرزند بوجهی از وجوه مذکوره پس در این صورت مر شما راست چهار یک از ترکه زنان بعد از ادای آنچه وصیت کرده باشند آن زنان در حق کسی یا ادای دینی

که بر ذمه او باقی باشد و حصه زنان نکاحی شما از ترکه شما چهار یک است اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه پسر و خواه دختر

خواه از شکم آن زن و خواه از شکم زن دیگر یا از شکم کنیز پس اگر باشد شما را فرزند بوجهی از وجوه مذکور پس مر آن زنان نکاحی

شما راست هشت یک از آنچه شما ترکه گذاشته اید خواه یک زن نکاحی باشد و خواه زیاده این حصه مذکور شده هشت یک و چهار

بعد از ادای چیزیست که وصیت میکنید در حق کسی یا ادای دینی که بر ذمه شما مانده باشد و اگر باشد مردی که او را میراث می برند کسی که

مادر و پدر و فرزند نداشته و وارثان او خویشان مادری اند خواه مذکر و خواه مونث مخفی نماند که کلاله مصدر است بمعنی رفتن قوت

و باقی ماندن خستگی و اینجا که ذکر قرابت است این لفظ بطریق استعاره واقع شده زیرا که با نبودن پدر و مادر و فرزند که بمنزله اصلیت

نامند رفتن قوت است و قرابت کلاله یا از جانب پدر چنانچه خال و عم و اولاد ایشان یا برادر و خواهر مادری باشد بطریق

یعنی آنکه علامات مرگ در خود ببینند با اینکه اصرار در کارهای بد نکنند بلکه از روی جهل فعل بد از ایشان سر زند خواه جهل از آن

باشد که مسئله شرعی را ندانند و خواه از اینکه مسئله را دانند اما از این غافل شوند که باغوای شیطان و هوای نفس باشد

عمل کنند و بعد از ارتکاب فعل بد زود آگاه شوند که بد کرده اند و پشیمان شده با خود مقرر نمایند که هرگز بعد از این

مرتکب نشوند ایشان آنانند که قبول میکنند خدا تعالی بازگشت ایشان را و هست خدا تعالی دانا بعزم ایشان [illegible]

بتصمیم قلب با جزا الهی و حاکم کنند بازگشت با اینکه توبه کنند مومن را عفو بخشی نیست این آیه و دلالت میکند

بر اینکه مقامی ایشان است که فجور و فسق ایشان نه از روی انکار حکم الهی و قبول نا کردن [illegible] اسلام و اعتقاد راسخ بخدا و رسول

و حشر و بعث است بلکه از روی نادانی فعل بد از ایشان سر زند و این گمان [illegible] مستحق [illegible] این معصیت [illegible] عفو

خواهد ساخت [illegible] وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ [illegible]

[illegible] الْآنَ [illegible] وَهُمْ كُفَّارٌ [illegible]

[illegible] نیست قبول توبه برای کسانیکه میکنند بدیها

[illegible] تا وقتیکه [illegible] از ایشان [illegible] علامات موت در خود بینند گوید که من توبه میکنم این دم

[illegible] اعتقاد [illegible] حکم خدا [illegible]

[illegible] توبه از کارهای بد کنند پس این توبه

مقبول نیست [illegible] نفاق [illegible] باشند [illegible] بد نکنند و همچنین قبول توبه نیست

برای کسانیکه [illegible] کافر باشند [illegible] و [illegible] اعتقاد بخدا و رسول و احکام شرع

نداشته باشند [illegible] کافران [illegible] از روی انکار حکم الهی [illegible] باشند و در زمان [illegible]

نیز [illegible] منکر خدا و رسول باشند [illegible] منافقان [illegible]

کافران [illegible] ایمان [illegible] برابر [illegible] نیست [illegible] برای این قوم

که منافقان و کافران اند آماده کرده ایم عذابی دردناک

[illegible]

[illegible]

عذابی خوار کننده مخفی نماند که اینجا مراد از عاصی کسیست که ایمان بخدا و رسول نداشته باشد و الا هر که مرتکب حرام شود عاصی او را عاصی گویند

[illegible]

[illegible]

[illegible] و آن زنانی که بیایند بفعل قبیح بدکاری کنند

از زنان شما طلب اینکه بزنا نمودن اقرار کنند پس طلب کنید ای حاکمان شریعت بر آن زنان که بدکاری کنند بر بدکاری ایشان چهار مرد

عاقل عادل بالغ از جمله مردان خود یعنی مؤمنان تا برایشان گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید

در خانهای یعنی در زندان تا زمانی که بقبض رساند ایشان را ملک الموت یا ظاهر گرداند خدا تعالی برای ایشان

راهی یعنی سیاستی مقرر فرماید و بعد از آن که آیت رجم نازل شد زندان کردن منسوخ شد

[illegible]

و آن دو کس بیایند بر بدکاری از جمله شما که مؤمنان اند یعنی مرد و زن و زن بی شوهر که زنا کنند پس برنجانید و آزار رسانید

ایشان را یعنی زبان کردن ملامت نمودن و خوار داشتن و بعضی گفته اند که بحد زدن پس اگر توبه کنند از آن بدکاری

و با صلاح آرند خود را پس ایشان روی بگردانید ای حاکمان شریعت از رنج رسانیدن بایشان و فقها چنین قرار داده اند

که اگر آن مرد و زن غیر محصن توبه کنند از زنا پیش از مرافعه نزد حاکم شرع اهمال اختیار کنند و اگر بعد از مرافعه

در شریعت توبه کنند باید دید که اثبات آن فعل اگر بگواهان شده حد باید زد و اگر باقرار شده حاکم شرع مختار است

بحد زدن و نازدن و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بآیت رجم و جمعی علما را اعتقاد آنست که این آیت در باب

دو مرد است که با هم لواطه کنند چرا که ضمیر واللذان دلالت مینماید که فاعل و مفعول هر دو مذکر باشند و آیت واللاتی در

باب زنان سحق کننده است و آیت الزانیة والزانی برای مرد و زن زنا کننده است آیت اینکه خدا تعالی هست توبه پذیرنده

از بندگان و مهربان بر توبه کنندگان قرائت کلمه یاتیانها به تشدید نون هم آمده است

[illegible]

[illegible] جز این نیست که قبول کردن

توبه بر خداست یعنی الزامی وعده و وعده قبول برای آنکه ایشان هر که بدی کنند بنادانی پس بازگشت نمایند از زمان نزدیک

دیگر نکاح در آورید و اگر به مطالبه [illegible] از زن [illegible] طلاق [illegible] دهید مال بسیار [illegible] پس بگیرید از آنچه داده اید
هیچ چیز اندک و نه بسیار بلکه [illegible] آیا پس میگیرید از آن زن چیزی را بروی باطل [illegible] و حرامی آشکار [illegible] گرفتن
ستم و بهتان آشکار [illegible] بهتان باین اعتبار است که هرگاه مهر را از زن پس بگیرید [illegible] شوهر آن
مهر را [illegible] بهتان است وكيف تأخذونه وقد أفضى
بعضكم إلى بعض وأخذن منكم ميثاقا غليظا و چگونه [illegible] از زنان
و حال آنکه رسیده [illegible] بعضی از شما به بعضی [illegible] مباشرت [illegible] آن
پیمان [illegible] پس گرفتن مهر چگونه روا [illegible] از آن زنان از شما در هنگام نکاح [illegible] محکم
[illegible] بایجاب و قبول با گواهی شاهدان ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء إلا ما
قد سلف إنه كان فاحشة ومقتا وساء سبيلا و نکاح [illegible] نکاح خود در میاورید
که نکاح خود در آوردن [illegible] زنان این گناه بخشیده [illegible] بی [illegible]
[illegible] در نکاح خود در آوردن [illegible] مباشرت [illegible] زشت [illegible] کاری [illegible]
که [illegible] این کار را [illegible] کلمه [illegible] قبح کار [illegible] باشد یا شرعی یا عرفی
و [illegible] این کار [illegible] قبیح است [illegible] در لغت کینه و دشمنی است [illegible]
در زمان جاهلیت [illegible] زنان پدر را [illegible] نکاح خود در می آوردند و فرزندی [illegible] آن [illegible]
[illegible] کینه و دشمنی [illegible] قبیح [illegible] در این باب [illegible] نکاح زن پدر حکم [illegible] مقتضای مقام [illegible]
[illegible] در احکام دین اسلام بیان کرده شوند جمیع محرمات نکاح [illegible] میفرماید حرمت عليكم
أمهاتكم وبناتكم وأخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الأخ وبنات الأخت
وأمهاتكم اللاتي أرضعنكم وأخواتكم من الرضاعة وأمهات نسائكم وربائبكم
اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فإن لم تكونوا دخلتم بهن فلا
جناح عليكم وحلائل أبنائكم الذين من أصلابكم وأن تجمعوا
حرام کرده [illegible] بر شما نکاح [illegible]

ای اهل ایمان که گرویده اید بخدا و رسول روا نیست شما را آنکه میراث گیرید زنان را بطریقی که بنا بدون یا به دفع کنید

زنان را از تزویج و باز مدارید ایشان را از شوهر کردن برای آن مطلب که ببرید مالی که یافته اند از میراث یا مهر شما بجای آن

مجبور کرده باشید مگر آنکه مجبور ساختن لیکن ایشان را و منع نمودن از تزویج بجهت این باشد که آمده باشند [illegible] بکاری زنا و بعضی گفته اند

که این آیت فاحشه عبارتست از نشوز [illegible] یعنی در آن از صحبت شوهر خود سر باز زنند و با زبان [illegible] مرتکب فعل [illegible] اند [illegible]

کنید با ایشان به نیکویی و بمعروف در گفتار و کردار [illegible] ایشان را آزار [illegible] پس اگر شما بیزار باشید از ایشان

و مکروه طبع شما باشند [illegible] صبر کنید بر آن [illegible] پس [illegible] شما بیزار باشید از چیزی و [illegible] خدا [illegible] در

جز خیر بسیار از ثواب آخرت و منفعت دنیوی سبب نزول این آیت آنکه رسم جاهلیت چنین بوده که چون کسی فوت

میشدی از خویشان آن متوفی یا پسر او که از زن دیگر بود در همان وقت مصیبت جامه خود را بر سر زن او می

افکندی و این جامه [illegible] همان مهر شوهر او معین کرده بود [illegible] در نکاح خود می آورد

و اگر میخواست که نکاح [illegible] نکرد [illegible] شوهر [illegible]

در وجه مهر و میراث از شوهر متوفی یافته بود [illegible]

اند [illegible] جامه بر سر بخانه خویش و قوم خود [illegible]

همین طریقه معمول بود تا وقتی که ابو قیس [illegible] الصاری فوت شد [illegible] از زن دیگر بود جامه بر سر

نام زنی که منکوحه ابو قیس بود افکند [illegible] ساخت تا آنچه از مهر و میراث یافته بود [illegible] صورت حال [illegible]

حضرت رسالت [illegible] ظاهر ساخت و زنان دیگر نیز که در مدینه باین مصیبت گرفتار بودند [illegible]

حضرت [illegible] منتظر باشید تا [illegible] وحی نازل شود [illegible] وقت این آیت نازل یافت قراءة [illegible] لفظ کرها بفتح

کاف و ضم آن هر دو جایز است [illegible] قراءة [illegible] تشدید [illegible] آن هر دو [illegible]

هم مرویست

و اگر شما را [illegible] ناخوش [illegible] که از زنان منکوحه

خود [illegible] باشید و خواهید [illegible] بدل کنید آن زنان را بزنی [illegible] اگر چه [illegible] طلاق [illegible] بجای او زن

خود دانست خلاصه کلام اینکه الی بنی آدم این محرمات که شمرده شد بر شما حرام کرده شده در زمان پیش و زمان حال و آینده نکاح
کردن دو خواهر در یک وقت الا ما قد سلف حرام کرده شد و در زمان گذشته حرام نبود بعضی مفسران گفته اند که مراد از الا ما قد سلف
اینست که هر یک خواهر که در نکاح شما بوده گذشته باشد یا بمرگ یا بطلاق از زمان خواهر دیگر را بنکاح در آوردن
حرام نیست اما بر اهل هوش این نکته ظاهر است که تفسیر اول صحیح است چرا که جمع کردن لازم دارد در زمان
واحد را مخفی نماند که لفظ نکاح در لغت بمعنی دخول و بمعنی عقد زن و شوهر بستن آمده مجامعت و در این آیت تحریم
هر دو معنی ملحوظ است تقریب آنکه بدانید که خدا تعالی امر فرموده است و مهربان است بر بندگان مومن یعنی برای
همین این احکام مصلحت امور در حق بندگان موجب عمل نمایید و شما او را امر پرستش شوید

من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم واحل لکم ما وراء ذلکم
ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعتم به منهن
فآتوهن اجورهن فریضة ولا جناح علیکم
فیما تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیما حکیما

دیگر حرام کرده شده بر شما زنان شوهر دار مگر آن زنان که ملک یمین شما شده باشند یا باسیری در جهاد یا بخریدن یا بهبه
یا بمیراث نوشته خدا تعالی این احکام را نوشتنی است ای فرض بر شما بعد این زنان را که مذکور شده بر شما حرام
ساخته نکاح ایشان را بلفظ کتب الله تاکید و حلال ساخته است برای شما نکاح کردن زنان غیر این محرمات مذکوره آمده
حلال است اینکه بجویید و بخواهید نکاح این زنان را به مالهای خود در حالتی که در بند خود نگاه دارنده و نا ریزنده
زنا کنندگان پس هر که حلال آن زنان غیر محرمات بعقد متعه در آرید پس بدهید مهرهای ایشان که بهای لذت گرفتن ایشان را
که مقرر شده است در حق خود لازم کرده باشید و دادن او را هیچ گناهی نیست بر شما بعد از گذشتن آن مدت که عقد بسته و فرموده
و بعد از دادن آن مهر بها برای آن مدت معین نمیخواهید در نیکه بود باز عقد متعه کنید بجزای آنچه راضی شوید یعنی
در زیادتی مهر و مدت است هر چه ماه یا سالی یا مفارقت اختیار کنید و بگذارید آن زنان را
هر آینه که خدا تعالی دانا است و محکم کار یعنی اگر عقد متعه را حلال نمیکرد هر آینه شما مرتکب زنا یا لواطه میشدید
حلال در دین شما مخفی نماند چرا این آیت بالاتفاق مذاهب در باب متعه کردن زنان است زیرا که حکم عقد دایم

مادران شما لفظ جمع مشتمل جدات است چه از طرف پدر چه از طرف مادر حرام کرده شد بر شما نکاح دختران شما و دختر دختر هم
درین حکم داخل است هر چند پایین روند چنانچه از مادر هر چند بالا روند و دختر خوانده بنکاح صحیح پیدا نشده باشد خواه
از زنا یک حکم دارد و دیگر حرام کرده شد بر شما نکاح خواهران شما خواه صلبی باشند خواه رحمی دیگر حرام کرده شد بر شما نکاح
خواهران پدر شما چه صلبی و چه رحمی و خواهران اجداد نیز درین حکم داخل اند و حرام کرده شد بر شما نکاح
خواهران مادر شما چه صلبی و چه رحمی و دیگر خواهران جدات هم این حکم دارند و حرام کرده شد بر شما نکاح دختران
برادر که اخوات است هر یکی از چند وجه ثابت شود دختران برادر زاده هر چند که دور تر روند همین حکم دارند و حرام
کرده شد بر شما نکاح دختران خواهر نسبی هر چند دختران برادر زاده گذشت و حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما که رضاع
داده اند یعنی آن زنان که شما شیر ایشان را خورده اید و همچنین حرام کرده شد بر شما نکاح خواهران رضاعی شما یعنی دختران
دایه و حضرت رسالت صلعم فرموده که محرمات رضاعی مانند محرمات نسبی اند یعنی قرابتی که در نسب محرم است در رضاع نیز
حرام است و همچنین زنانی که در ایام رضاع شیر زنی خورده باشند مرد را که قرابت نسبتی با آن زن شیر
دهنده دارد بر آن شیر خورده حرام اند و شوهر شیر دهنده بجای پدر شیر خواره است و در پسر خواری اکثر شرط است
که یک شبانه روز طفل شیر آن زن شیر دهنده را خورده باشد یا پانزده بار شیر خورده باشد در میان شیر دیگری را خورده با
دیگر حرام کرده شد بر شما نکاح مادران زنان شما لفظ جمع اینجا هم شامل جدات است و همچنین حرام کرده
شد بر شما نکاح دختران زنان شما یعنی دختران که از شوهران دیگر داشته باشند که اینها را ربیبه میگویند و شرط این حرمت
آنست که دخول در مادر ربیبه واقع شده باشد پس اگر محض عقد بستن بود و دخول نشده پس نکاح دختران زن بعد از
طلاق دادن آن زن حرام نیست و در باب مادر زن اتفاق مجتهدین چنین است که بمحض عقد بستن با دختر نکاح
مادرش حرام میشود از علی بن ابی طالب ع مروی است که اینجا دخول شرط است دیگر حرام کرده شد بر شما نکاح زنان
پسران آن پسرانی که از پشتهای شما باشند نه پسرانی که بزبان آنها را پسر خوانده باشند و زن پسر صلبی هر چند که
پایین روند همین حکم دارد و دیگر حرام کرده شد بر شما اینکه دو خواهر را در زمان واحد در نکاح خود داشته باشید
مگر آنچه گذشت در زمان پیشین بعضی مفسران گفته اند که در زمان پیشین دو خواهر را در زمان واحد نکاح میکردند
چنانکه حضرت یعقوب ع راحیل مادر یوسف و لیا مادر یهودا را که خواهران همدیگر بودند در زمان واحد در زوج

اعلم بايمانكم بعضكم من بعض فانكحوهن باذن اهلهن وآتوهن
اجورهن بالمعروف محصنات غير مسافحات ولا متخذات اخدان
فاذا احصن فان اتين بفاحشة فعليهن نصف ما على المحصنات
من العذاب ذلك لمن خشي العنت منكم وان تصبروا خير لكم

والله غفور رحيم و از جمله شما کسی که توانائی و توانگری نداشته باشد و نتواند نکاح در آورد زنان عفیفه مومنه را
آزاد را پس باید که بخواهد زنی از جمله آنچه مالک شده است ایمان شما از کنیزکان مومنه شما و خدا تعالی داناتر است بایمان شما ای بنی آدم
یعنی نزد خدا بهتری بسبب آزادی نیست بلکه بهتری و برتری بعضی از شما بر بعضی بسبب ایمان است پس کنیزک مومنه بهتر است از زن آزاد
کافره پس نکاح کنید آن کنیزکان مومنه را که ملک یمین دیگرانند یا عبارت چنانست که [illegible] ایشان و بدهید مهرهای ایشان را یا مهرهای
معهود برضای خداوندان به نیکی نه بجبر و اکراه و این نکاح کنیزکان غیر مسروطاتست یا یکه مانندند آنها نکاح بزنا نه اینکه زنا کننده
نه فراگیرنده دوستان مرد را بخود بجهت کار بد فرق درین دو عبارت اینست که اول بمعنی زنا کردن آشکار است و دوم زنا کردن پنهانی
پس وقتی که نکاح داده شدند آن کنیزکان بتزویج پس اگر بیایند بکار زنا کردن پس بر آنها نصف آنچه بر
زنان آزاد زنا کنند است از عقاب یعنی پنجاه تازیانه جلد است نه رجم چه رجم نصف نمیشود اند پس اینجا محصنات بمعنی زنان شوهردار
بلکه بمعنی زنان آزاد است و دیگر در نکاح کردن کنیزکان عیب انیست که جمله شما بر غیر نیست چه نتوانند کرد و بترسند از آنکه
زنا کنند و مستوجب حد شوند و اگر صبر نتوانند کرد و پرهیز نیست و صبوری ورزید بهتر است از برای شما از نکاح کردن کنیزکان اشاره باین
که اگر فرزند از کنیز بهم رسد مطعون میشود در خلق هم از ادای دیگر تزویج کنیز موجب فساد خانه است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده الحرائر صلاح البیت و الاماء هلاکه و خدای تعالی آمرزنده است کسی را که بجهت ناصبوری در غرض بودن کنیز را نکاح کند
و مهربان است بندگان که رخصت انکار داده است باید دانست که اختلاف مذاهب درین باب چنین است که حرام میدانند
نکاح کنیزک را بر مردی که استطاعت کابین زن آزاد داشته باشد و حرام میدانند بی استطاعت هم نکاح کنیز یهودیه و
نصرانیه را و مذهب مالک و امام شافعی همین است و بعضی از مجتهدین امامیه مباح میدانند با کراهیت نکاح کنیزک مومنه را با وجود استطاعت
مهر زن آزاد بشرط آنکه عاشق شود مردی بر کنیزک مومنه و بترسد از آنکه مبادا این خواهش موجب زنا باشد پس نکاح
کند [illegible] حرام ناصبوری و خوف از زنا است همچنین باشد و این روایت از جابر و عطا و ابراهیم و ربیعه

پس از این مفصل که گذشت و ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب و ابن جبیر چنین خوانده اند که فما استمتعتم
به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن و ثعلبی که مقبول الروایت است روایت کرده از حبیب
ابی ثابت که [illegible] مصحفی که در آن الی اجل مسمی بود پس عقدی که منعقد شود بمدت معین با غیر از
متعه نمی تواند بود و دلیل دیگر قول عمر بن الخطاب است که گفت متعتان کانتا فی عهد النبی صلی الله علیه
وسلم و انا احرمهما یعنی بودند دو متعه در زمان پیغمبر متعه زنان و حج تمتع است و من هر دو متعه را حرام
کردم پس ازین قول صریح شد که متعه را خدا تعالی حلال فرموده لیکن مخالفت در مذهب سنی و شیعه درین
است که سنت و جماعت میگویند که حرام ساخت عمر حرام است و امامیه میگویند که حلال کرده خدا بحکم دیگری
حرام نمیشود که گاه بحضرت رسول وحی آمد که یا ایها النبی لم تحرم چرا حرام میکنی چیزی را که خدا تعالی حلال کرده است بر تو پس با خلیفه چگونه
چیزی حرام کرد و اهل سنت و جماعت میگویند این آیت برای حلال شدن متعه سه روز نازل شد و بعد از فتح
مکه منسوخ گردید امامیه میگویند حلال شدن درایت است و منسوخ شدن را بروایت میگویند پس
درایت بروایت منسوخ نمیشود اگر آیتی ناسخ این حکم نازل میشد منسوخ میشد الستیم سبب نزول این آیت
آنکه در حرب حنین زنان کافران بسیار اسیر شدند و مسلمانان شوهران آنها را نمی شناختند و اعتبار نموده
میگفتند که اینها شوهر دارند مقاربت نمی توان کرد و در حل و حرمت ایشان متردد بودند تا آنکه بحضرت رسالت
مآب صلی الله علیه وسلم معروض داشتند چون حضرت منتظر رسیدن وحی شد این آیت نازل شد پس حضرت
فرمودند تا منادی ندا کرد که زنان کافران که باسیری گرفته اند اگر حامله باشند بعد از وضع حمل مقاربت کنند و اگر حائض
باشند بعد از پاک شدن از حیض و فقها را درین اختلاف است بعضی گویند زن کافر را بیع یا سبی بجای طلاق
و بعضی گویند نکاح کافر صحیح نیست و لهذا طلاق نباید قراءه لفظ محصنات در جمیع آیات بفتح صاد است باتفاق قاریان مگر
کسائی که میگوید درین آیت بفتح صاد است و در آیات دیگر بکسر صاد و در کلمه احل اختلاف نموده اند بعضی بضم همزه
و کسر حا خوانده اند بصیغه مجهول که عطف بر حرمت باشد و برخی بفتح همزه و فتح حا قراءت نموده اند که عطف بر کتب
سفح و سفاح در لغت بمعنی زناست ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنت
المؤمنت فمن ما ملکت ایمانکم من فتیتکم المؤمنت

شکست ساختن تکلیفهایی که بر امم سالفه تکلیفهای شاق شده بود و توبه ایشان بقتل یکدیگر بوده و پاک ساختن عضو نجس بمقراض کردن
می‌شد و امثال این چیزها از امت محمدی صلی الله علیه وسلم برداشته از ابن عباس مرویست که هشت آیت در سوره نساء است که برای این
امت بهتر است از هرچه آفتاب بر آن می‌تابد یعنی از تمام دنیا و آن آیتها اینهاست و ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه دیگر ان
الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء دیگر ان الله لا یظلم مثقال ذرة دیگر من یعمل سوءا دیگر ما یفعل الله
بعذابکم این پنج و این سه آیت که متصل گذشت الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا
أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تکون تجارة عن تراض منکم
ولا تقتلوا أنفسکم إن الله کان بکم رحیما
ای گروه مومنان مخورید مالهای یکدیگر را معامله که در میان یکدیگر کنید بر وجهی که شرعی نباشد مانند قمار و دزدی و عقود فاسده
وغصب و غیرها مخورید و تصرف مکنید در مال غیر مگر آنکه معامله بر وجه داد و ستدی باشد که از رضای طرفین و خشنودی دلها
خیزد از جمله آنکه بایم داد و ستد دارید و مکشید نفسهای خود را این جمله احتمال دارد یعنی همدیگر را بوجه غیر شرعی
از روی طمع یا حسد یا کینه مکشید یا آنکه خود را مکشید چنانکه دأب هنود است که برای بت خود را میکشند و آنانکه
اهل تناسخ اند میکشند خود را بنابر اعتقاد باطل که باز بهتر از آنکه بودند پیدا خواهند آمد یا آنکه عبث خود را
در مهلکه میندازید یا کاری مکنید که موجب کشتن شما شود و اولی آنست که شامل جمیع این معنیها دانیم بدرستی
خدای تعالی هست بشما مهربان که اینچنین حکم فرموده الحق کمال رحمت است که این امت را امر نکرد بکشتن خود چنانکه امت
موسی را امر کرد کلمه تجارت را اهل کوفه بنصب خوانده و باقی قاریان برفع ومن یفعل ذلک
عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا وکان ذلک علی الله یسیرا
و کسی که بکند این کارها که ما منع کرده ایم یعنی مال مردم بوجه نامشروع خوردن و نکاح کردن محرمات یعنی ازدارروی تعدی
بر غیر و ستم بر نفس خود یعنی مال غیر بعنوان خلاف شرع خوردن تعدی بر غیر است و تزویج محرمات ظلم بر خود و بعضی
اشاره بجمیع منهیات که گذشته شد پس در جزای این نافرمانی که کرده باشد که در آوریم او را در آتش دوزخ
و این در آوردن در آتش بر خدا آسان است این رد قول حکماست که میگویند دوزخ و بهشت و آتش و جنتی نیست
و نخواهد بود بلکه عذاب نفس مجرد و در نشأه آخرت بالم نفسانیست بعضی قاریان نصلیه را بفتح نون خوانده اند

نیز منقول است و ابو حنیفه الرحمه نکاح را در آن ینکح المحصنات بمعنی وطی گفته و طول را بمالک شدن فراخی نفس تفسیر نموده بی استطاعت

مهر منظور ندارد و باشد یا نماید جمع میان نکاح دو کنیز یعنی کنیز غیر همه حرام دانسته اند برای مردان آزاد و مخفی نماند که بعضکم

بعض بالبعض مفسران چنین تفسیر کرده اند که بعض از اولاد نسب همه فرزندان آدم اند که بعض از بعض پیدا شده اند پس

عار مکنید از اینکه کنیز است بلکه ایمان را منظور دارید و در تفسیر لا متخذات اخدان آورده اند که چون در زمان جاهلیت دوستی

زنان را با مردان و پنهانی زنا کردن را با ایشان حلال میدانستند و همان زنا کردن آشکار را حرام میشمردند خدا تعالی نهی

از همین نمود و قرائت کلمه احصن را بعضی بضم همزه دانسته اند یعنی و فتیک نکاح دانسته شوهر و تزویج و این منقول از ابن عباس

و سعید و مجاهد و قتاده است و بعضی بفتح همزه خوانده اند یعنی وقتی که مسلمان شوند و این مروی از عمر بن الخطاب است و

ضحاک و ابن مسعود و ابراهیم و شعبی و سدی نیز متفق اند یرید الله لیبین لکم ویهدیکم

سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله علیم حکیم میخواهد خدا تعالی که بیان نماید برای

شما احکام شریعت اسلام را و هدایت نماید شما را در آنها راه کسانی که پیش از شما بوده اند یعنی انبیا یعنی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب

علیهم السلام و دیگران آنکه که اهل حق بوده اند تا شما پیروی ایشان کنید و از آن پیروی کردن شما باز گردد خدا تعالی

بر شما بنظر رحمت و مغفرت و خدا داناست و محکم کار و راست گفتار و محکم کننده احکام است و در آن والله

یرید أن یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات أن تمیلوا میلا عظیما

خدا تعالی میخواهد که قبول فرماید توبه شما را و از نجیبه راه مینماید به توبه کردن و میخواهند آنکسانیکه پیروی میکنند هواهای

نفس را اینکه بگردید شما از راه حق و طریق شریعت گردیدنی بزرگ و انحرافی سرکش اینجا مراد از کسانیکه پیروی هوا و هوس

میکنند یهود اند که میگفتند تزویج با خواهر پدری و دختر خواهر و دختر برادر حلال است و دعوی مینمودند که در توریت

حکم چنین است و میخواستند که باین حیله مسلمانان را از راه شریعت اسلام منحرف سازند و میتوان بود که معنی پیروی هوا و هوس

نفس عام باشد در جمیع منهیات یرید الله أن یخفف عنکم میخواهد خدا تعالی که سبک و آسان کند

بر شما امر شرع را که آدمی ناتوان است تاب شدت محنت و طاقت تکلیف شاق ندارد باید دانست که اگر معنی آیت

سابق خاص باشد بآن تفسیر که مراد از پیروی از هوای نفس تزویج محرمات است پس معنی این آیت هم خاص خواهد بود

سبک و آسان ساختن رخصت تزویج با کنیزان است و نکاح متعه و اگر آن آیت عموم دارد این نیز [illegible] تخفیف

الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ

اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا [illegible] سا حضر کرده ایم میراث خواران تا بگیرند بهره خود را از آنچه گذاشته اند

پدر و مادران و خویشان نزدیک و آنکسان که بسته اند دستهای شما را بعهد و پیمان بستن در اشاره باینکه هنگام عهد

و پیمان و بیعت با همدیگر دست هم را میگرفتند و سوگند و عهد و پیمان بجا می آوردند و رسم بود که هر کس را صاحب با هم [illegible] میراث

هم میرسید دست یکدیگر را گرفته میگفتند که حرب تو حرب من و صلح تو صلح من و ترثنی وارثک و تعقل عنی و اعقل عنک یعنی دشمن تو دشمن

منست و طلب خون تو طلب خون من تو از من میراث میبری و من از تو میراث می برم تو عاقله من باش و من عاقله تو و برین عهد و پیمان

سوگند میخوردند و برین نهج میماندند از آن هر کس میراث میبرد سدس حصه از مال ترکه وقتی این آیت مواریث نازل

در همین سوره نازل شد بعضی از صحابه بعرض حضرت رسانیدند یا رسول الله در باب میراث گرفتن آنان که بعد

عهد و پیمان میراث میبردند و میبرند از بیعت بهمدیگر میدهند هیچ حکمی نازل نشد در حق معاقدت و معاهدت در این آیت

نیست پس بعد از این چه باید کرد حضرت منتظر وحی بود این حکم نزول یافت که آنکسان که بسته اند دستهای شما را

یعنی بیعت و عهد بر دست شما کرده اند پس بدهید بهره ایشان را از میراث یعنی سدس حصه که مقرر و معهود

بود بدرستیکه خدای تعالی بوده است بر همه چیز گواه در این کلمه تهدید است برای بازدارندگان میراث از آنها که عهد بسته اند

بعضی گفته اند که این حکم منسوخ شد بآیت اولو الارحام بعضهم اولی ببعض و نزد امامیه این میراث الا ضمان جریره

می مانند و مشروط است باینکه وارث نسبی مطلق نباشد اهل کوفه عقدت بی الف قراءه کرده اند و غیر ایشان همه

عاقدت بالف خوانده اند الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ

وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي

الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا مردان مسلط اند و غالب بر زنان

چنانکه والی بر رعیت بانچه خدای تعالی افزونی داده بعضی از ایشان را بر بعضی یعنی مردان را بر زنان بعقل و قوت و علم و حسن و جهاد کردن

و تحصیل معاش نمودن و میراث زیاده یافتن و اختیار نکاح و طلاق و داشتن دیگر بودن مالهای خود برایشان یعنی کابین

و برخی بضم نون بی تشدید و جمعی بضم دال تشدید ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه

نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا كريما اگر پهلو تهی کنید یعنی خود را
دور بگیرید و بپرهیزید از گناهان بزرگ آن چیزی که نهی کرده شدید از آن در گذرانیم و محو سازیم از شما بدیهای شما را یعنی
گناهان صغیره که کرده باشید و در آوریم شما را در موضعی بزرگ که بهشت است و آن مع التذاذ از نوع لطف و رحمت مراتب است
مکرمه و حلال المعصیه بفتح میم خوانده‌اند و باقی جمیع قاریان بضم میم باید دانست که در تعریف گناه کبیره و صغیره سخن بسیار گفته‌اند حاصل
کلام آنست که بزرگترین کبایر که هیچ وجه بخشیده نمی‌شود شرک است و آنچه در قرآن مجید نهی از آن بوعید واقع شده و حد
بر آن مقرر گشته یا بلفظ لعنت و شقاوت یا بان لاحق شده یا جرم بودن از احکام قاطع نازل شده کبیره است و سوای اینها صغیره
و بعضی محققین گفته‌اند که کبیره و صغیره بودن گناهان نسبت بیکدیگر است و مانند اینکه نگاه کردن بنامحرم صغیره است و بوسه
کردن نسبت بان کبیره است و نسبت بزنا صغیره و آورده‌اند که ابرار اجتناب کبیره کنند و صادر نگردد صغیرها از نماز تا نمازی دیگر
یا از جمعه تا جمعه دیگر هر چه سر زند یا بخشیده می‌شود ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض
للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن واسألوا الله من فضله ان
الله كان بكل شيء عليما و آرزو مکنید چیزی را که خدا تعالی افزونی داده بعضی از شما را که فرزندان آدم اید
بر بعضی دیگر یعنی مردان بر زنان از برای مردان بهره ایست مقرر از ثواب آنچه از اعمال بفعل می‌آورند و از برای زنان هم بهره است
از ثواب چیزی که بان عمل میکنند یعنی عملهائی که خاصه مردان است مانند جهاد و کسب علم و غیرها ثواب آن را می‌یابند و عملهائی که
خاصه زنان است مثل عفت و فرمان برداری شوهر ثواب آن را می‌یابند پس خواهش بهره مردان کردن زنان را نمی‌سزد و
خواهش کنید از خدا تعالی از فزونی بهره عمل خود را بدرستیکه خدا تعالی بهمه چیز داناست یعنی میداند که هر مخلوقی سزاوار
کدام عطیه است سبب نزول این آیت آنکه ام سلمه بعرض حضرت رسالت رسانید که مردان در میراث دو حصه میگیرند و زنان
یک حصه و حال اینکه مردان را از غنیمت جهاد و تجارت و کسبهای دیگر تحصیل مال میسر است و زنان را نیست پس احتیاج زنان زیاده
است بنا بر این آیت در جواب نازل شده و در حقیقت نکته ایست در این آیت که باید هیچکس خواه مرد و خواه زن بهره
دیگر افسوس نخورد زیرا که این حسد است و مال حسد اعتراض بر خدا است و خطا گرفتن بر فعل الهی گویا است بلکه خود از خدا
مثل آنچه بدیگری داده و این غبطه است و جایز است بلکه طاعت امر است ولكل جعلنا موالي

و اصلاح نماید میان زن و شوهر و میان دیگر مردم زنان واین میانجیها اگر خویش و قوم مرد و زن باشند والا بیگانه هم جایز است باید که مرد میانجی مرد باشند و بالغ و عاقل و عادل و از اهل آن اگر خواهند آن دو میانجی اصلاح آورند میان ایشان توفیق دهد خدا میان زن و شوهر بدرستیکه خدای است دانا

بمصالح کار بندگان و آگاه است بر [illegible] زن و شوهر و میانجیها بتحقیق که [illegible] است با نیت میانجیها اگر اراده اصلاح داشته باشند عمل نماید و بعد [illegible] اصلاح ذات البین سبع اذیة الزن یا شوهر حکام را یا والیان را در کار نیست و برای تفریق نیز [illegible] باید و گفته طلاق اذن شوهر و این مفتی به جمیع مذاهب است الا مذهب مالک و اگر ایشان صلاح کار در تفریق با طلاق دانند بی اذن زن و شوهر بعمل آورند شقاق در لغت یعنی خلاف و عداوت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بجهت پرستیدن خدای را شرک نیاورید با چیزی را و غیره و نیکوئی کنید با مادر و پدر که بر هر قسم نیکوئی که توانید و با خویشان بصله رحم و با یتیمان بتفقد احوال و با درویشان و بیکسان بصدقات و زکوة و با همسایگان که نزدیک در نسب یا همسایه در دین و مذهب داشته باشند بشفقت و مرحمت از قسم دیگر با همسایه بیگانه یعنی که مطلق خویش نداشته باشد و با همسایه مخالف در دین هم نیکوئی کنید اگر همه کافر کتابی باشد و یا غیر کتابی جایز است بغیر ایصال خیر و دفع ضرر از ایشان نماید حد همسایگی را تا چهل ذراع [illegible] گرفته اند و دیگر نیکوئی کنید با رفیق سفر و مهمان و همنشین در صحبت دیگر با بندگان و پرستاران بدرستیکه خدای تعالی دوست ندارد کسی را که باشد با تکبر و نخوت و تفاخر کند بر خویشان و همسایگان و التفاتی و تواضعی با ایشان نکند و تفاخر بر ایشان و مصاحبان نماید و [illegible]

[illegible]

[illegible] بدرستیکه خدای تعالی [illegible] آنکه بخل می ورزند و دیگر مردمان را هم بر بخل ورزیدن می فرمایند و میپوشند [illegible] و بپوشیده میدارند از خلق [illegible] خدای تعالی بایشان از فضل و کرم [illegible] با کافران نعمتان عذاب خوار کننده [illegible]

نفقه دهند پس آن زنان که شایسته‌اند فرمان برداران خدا و شوهران خود اند و نگاهدارنده نفس خود و مال شوهر اند
و اسرار شوهر در غیبت شوهر و این اصلاح و محافظت ایشان بمحافظت خدا است و آن زنان که میترسید از ایشان ناز از
کار بودن آن زنان یعنی که شما میترسید از اینکه نافرمانی شوهران خود کنند و سر باز زنند از اطاعت ایشان پس پند
بدهید آن زنان را ای شوهران و بجوابگی و مجامعت مکنید با ایشان و بزنید ایشان را لیکن زدنی که شکستگی و خرابی و نقصان
بدن ایشان نرسد که معیوب شوند و سوق کلام دلالت بر این میکند این سه کار بترتیب باشد یعنی پس از آنکه وقوع
نافرمانی نصیحت کنید بسخنان نرم و کرم و بعد از وقوع عدم اطاعت ترک همخوابگی و مباشرت کنید و پس از تکرار
نافرمانی بزنید پس اگر اطاعت نمایند شما را و از آنچه مکروه طبع شما است باز آیند پس مجوئید دل آزاری ایشان
هیچ راهی یعنی بهانه‌ای مجوئید ایشان را نه بزبان و نه بدست و شما ترک احتیاط و تعنت کرده پیش را ناگفته و ناکرده پندارید
بدرستیکه خدا تعالی هست بلند مرتبه و بزرگتر از شما این تهدید است مر شوهران را یعنی چنانکه شما غالب و مسلط آمده‌اید برایشان
خدا بر شما غالب و مسلط است اگر ناحق بیازارید زنان را سزای ظلم خواهید یافت از خدا تعالی ابو جعفر باری
الله را در حفظ الله بنصب خوانده یعنی حفظ میکنند زنان شایسته دین خدا را چنانچه معنی آن نص الله است یعنی اگر
باری بدهید دین خدا را و باقی قاریان همه برفع خوانده‌اند فالصوالح قوانت بجای فالصالحات قانتات تلاوت
نموده سبب نزول این آیت آنکه حبیبه بنت زید زوجه سعد بن ربیع بود طریقه نافرمانی شوهر پیش گرفته
بود اسعد از روی خشم طپانچه بر روی او زد و او همراه پدر پیش شکایت آورد نزد در خدمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم حضرت حکم بقصاص فرمود پدر حبیبه متوجه قصاص شد درین اثنا این آیت نزول یافت
سرور عالم پدر دختر را آواز داد که باز گردید و قصاص مکنید و فرمود اردنا امرا و اراد الله امرا والذی اراد الله
خیر یعنی خواستیم ما چیزی و خواست خدا تعالی چیزی و آنچه خواست خدا تعالی بهتر است

و اگر دانید یا بترسید ای حکام از آنکه مخالفت و ناسازگاری باشد میان زن و شوهر و ندانید که خلاف از جانب کدام
یک است پس برانگیزید برای تحقیق خلاف میانجی از مردم شوهر که لایق این کار باشد تا دریابد که ناسازگاری از کدام طرف است

يود الذين كفروا وعصوا الرسول [illegible]

در آن روزی که واقع شود گواهی تو و انبیائی دیگر بر افعال و اقوال امم خواهند دوست دارند آنکه کافر شدند و سر باز
زدند از فرمود رسول آنچه زاله کاش یکی راست کرده شود بایشان زمین یعنی در زیر زمین کنند ایشانرا تا خاک
شوند و در آن روز ایشان نتوانند که پنهان کنند چیزی از خدا یعنی ظلم و کفر خود را نتوانند انکار کرد که
تسوی الارض قاریان نافع تا و تخفیف خوانده اند و حمزه تا و کسر [illegible] قراءه اند [illegible] و الضم تا و تخفیف
جایز نه [illegible]

[illegible]

ای آنکسان که ایمان آورده اید بخدا و رسول نزدیک
نماز مروید در حالتی که شما مست باشید از خوردن خمر و سایر مسکرات تا زمانی که بفهمید آنچه در نماز میخوانید و فی الحقیقه این
نهی از خوردن خمر و مسکرات است چرا که نماز خود امر است فرض پس در حالت مستی ممنوع باشد منع از مستی کرده است
و نزدیک نماز مروید وقتیکه شما جنب باشید مگر آنکه راه روش باشید یعنی مسافر و آب نیابید که غسل کنید پس نماز بکنید
تا زمانی که غسل کنید جنب بدان که بدو وجه وقوع می آید یکی انزال آب جهنده دوم داخل شدن حشفه در قبل
یا در دبر مقام بیدار یا خواب و اگر باشید شما بیمار و نتوانید غسل کرد مثلی از دو وجه یکی آنکه بیماری و ضعف مانع باشد
از رسیدن تا آب یا آنچنان بیماری باشد که استعمال آب ضرر داشته باشد یا در سفر باشید و آب نیابید
که نتوانید رسید وقت نماز میگذشته باشد یا آمده باشد یکی از شما از آنجا که شکم را خالی کرده از بول یا غایط یعنی حدث داده یا آنکه
سوده باشید بدن خود را بدن زنان [illegible] اجماع است [illegible]

و این تاویل روایت از علی بن ابی طالب و ابو حنیفه این را اختیار کرده و قول ابن عباس نیز چنین است
پس در این حالتها که مذکور شد اگر نیابید آب که غسل کنید یا نتوانید که غسل کنید و همچنین بر وضو کردن قادر
نباشید پس تیمم کنید در صورت احتیاج بغسل بدل از غسل و در صورت احتیاج بوضو بدل از وضو پس

بخل فرمایند خود هم بخل میکنند و مردم را نیز مانع می‌آیند و بخل در لغت ممنوع شدن است یعنی چیزی را که چه مستحق دارند کافر اند

احتمال دارد آنکه مراد یهود اند که بیان آن خود میکنند ... حال ... الا بعد ... رسالت ... شده و صفات او

نمی‌کنند چه عاقبت کار او معلوم نیست ... و احتیاج میکنند و ... کافر ... ایمان نمی‌آورند که نوشته شده

آیتهای توریت را که در نعت حضرت است ... تفسیر ... خواری ... ... ... ...

[illegible]

وآنانکه میدهند مالهای خود را برای مردم [illegible]

برای خودنمائی مردم می‌بینند و نمیگروند بخدا و نه بروز قیامت یعنی در راه خدا نمیدهند و اعتقاد ندارند که در روز

جزا ثواب و عوض خواهند یافت برای ایشان نیز عذاب خوار کننده مهیا و آماده است در دنیا خواری و نقصان مال و در آخرت

دوزخ است و هر کس که باشد همنشین و همدم او ابلیس در دنیا و آخرت نیز یار و دمساز او خواهد بود و همان ابلیس خواهد بود که

او بد همدمیست چه او را ... دوزخ است [illegible]

وچه چیز بود بر کافران و چه زیان میرسید ایشان را اگر ایمان می‌آوردند بخدا و بروز قیامت

و انفاق میکردند در راه خدا از آنچه روزی داده است خدای تعالی بایشان و هست خدای تعالی بکردار و گفتار ایشان دانا و جزا

قول و فعل ایشان را خواهد داد [illegible]

بدرستیکه خدای تعالی ستم نمیکند بر هیچ بنده

هم یعنی نه بر ثواب عمل خیر بقدر ذره کم میکند و نه در جزای عمل بد از آنچه مکافات آنست ذره می‌افزاید و اگر باشد عمل

نیکی ... اعمال بنده مؤمن زیاده و چند میکند در اجر و ثواب و میدهد از نزد خود ثواب بزرگ بسیار ... است

در ... آفتاب در هوا دیده میشود و نام مورچه کوچک نیز هست ... کوچکی و حقارت مثل میزنند بآن حسنه را

بعضی قاریان برفع خوانده‌اند و اکثر بنصب یضاعفها بی الف بتشدید یضعّفها ... و ... کرده‌اند ... معنی

[illegible]

پس چگونه خواهد بود حال ... کافران وقتی که بیاریم از هر امتی گواهی ... بر کردار ... پیغمبر ... و بیاریم ... اگواه

بیاریم بر ... و کردار آن گروه و بیاریم ترا ای محمد بر این امت تو گواه تا آنکه ... گواهی ... کرده ...

دانا تر است بدشمنان شما که یهود اند و بس است خدای تعالی دوست شما و کارساز شما و بس است خدای تعالی یاری دهنده شما در ظفر

بر دشمنان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی از آن کسانی که یهودی شده اند

میگردانند کلمات توریت را از طوری که نازل شده یا کلماتی که از حضرت رسالت می شنوند تغیر داده با معانی خود میگویند

و هنگام شنیدن امر رسول میگویند که شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا و دیگر میگویند برسول که بشنو در حالتی

که ناشنونده باشی و این سخن دو معنی دارد یکی مدح و دیگر ذم و دعای بد مدح با معنی که کلامی را که مسموع عرب است

شنیدن [illegible] از ایجاز سخن یا شنیده بلای شنوی و ذم با معنی که بشنو سخن ناشنیده را یعنی دشنام و ناسزا

و دعای بد با معنی که بشنو در حالتیکه غیر شنونده باشی یعنی کر یا مرده و دیگر میگویند برسول راعنا این

سخن نیز دو معنی دارد یکی آنکه رعایت کن ما را و معنی دیگر آنکه تو چوپان مائی و این کلمات را در حالتی میگویند در حالتی که

می پیچانند زبانهای خود را در گفتن یعنی خود را بنوعی حرکت میدهند که معنی مذمت از کلام ایشان مقصود باشد

و حمل بر فصاحت شود اما مقصود ایشان همان مذمت است که راعینا مشابه راعنا میگویند و قصد ایشان آنست

که ای شبان ما تو لایق نبوت نیستی و در ضمن طعنه میزنند بر دین اسلام که یعنی پیغمبر شبان اختیار کرده خدا اگر نبود

و اگر ایشان میگفتند که شنیدیم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و بشنو تو سخن اطاعت ما را و نظر لطف کن بر ما آینه

اینطور سخن گفتن بهتر بود برای ایشان و استوارتر و راست تر بود که سبب ظاهر ساختن ایمان و عاید بودن از دنیا

و آخرت اما را نه ملامت و دور کرده است خدای تعالی ایشان را از رحمت خود بسبب کفر ایشان پس ایمان

نمی آورند مگر اندکی از قوم ایشان که ابن سلام و اتباع او بوده

[illegible]

[illegible] ای آنکسانیکه داده

شده است [illegible] یعنی ای یهودان بگروید با آنچه فرستاده ایم بر محمد صلی الله علیه وسلم یعنی قرآن مجید در حالتیکه باور دارنده

از ملامسه زنان یعنی جماع است تیمم بدل غسل باید کرد و اگر مراد مس کردن بدن است بدل وضو باید کرد چنانکه تاویل مروی است
از عمر ابن الخطاب و چنانکه نقل کنیم از اکثر ملامسه زنان دست سودن است بر بدن ایشان و از اینجاست که شافعی
میگوید که سودن بدل بدن زنان باطل کننده وضوست و امامیه را نیز این اعتقاد است تیمم در لغت
بمعنی قصد است و اینجا مخصوص قصد خاک است یعنی قصد کنید روی زمین پاک را که بجای آب استعمال نمایید
و طریق استعمال آن اینچنین است که بزنید بر او دست خود را پس از آن و مسح کنید بعضی از روی خود را از رستن
گاه موی سر است تا سر بینی و بعضی از دستهای خود را بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است عفو میکند
غسل ناکردن و وضو ناساختن را به تیمم کردن هنگام عذرهای مذکور و مهربانست که کار بر بندگان آسان
کرد معنی مانده در باب روی زمین که بآن تیمم باید کرد در مذهبها اختلاف شده در مذهب ابوحنیفه و امامیه تیمم
بر سنگ سخت که مطلق بر آن خاک نباشد جایز است و در مذهب شافعی جایز نیست تا اندکی خاک بر روی سنگ نباشد
و بعضی که لفظ طیب را تاویل بخاک [illegible] و میوه گیاه کرده اند و سند می آرند که والبلد الطیب یخرج نباته
باذن ربه تیمم بر سنگ اصلا جایز نمیدارند و میگویند که مطهر خاک است [illegible] اصلا نباشد مگر
آب چه خواهد بود و در کیفیت تیمم نیز اختلاف کرده اند که مسح دستها ابوحنیفه و شافعی و بعضی از مجتهدین امامیه
ابد سر انگشتان تا مرفق گفته اند قیاس بر وضو و بعضی گفته اند و دستها از آرنج می باشند تا سر انگشتان گفته اند
و اکثر امامیه چنین اختیار نموده اند و طبری نیز این را مقرر داشته و در روایت از عمار یاسر است و از زهری روایت
که تا زیر بغلها باید دست کشید و تیمم اگر بدل غسل است یکبار هر دو دست را بر خاک باید زد برای مسح روی و بار دیگر
باید زد برای مسح دستها و اگر بدل وضو باشد همان یکبار کافیست و درین باب هیچ اختلافی نیست و لامستم را اهل
کوفه لمستم بی الف خوانده اند اینجا و در سوره مائده و قراءه حمزه و کسائی نیز همین است و باقی قاریان بالالف
خوانده اند [illegible]

[illegible]

آیا نمی بینی و نظر نمیکنی بسوی آنانکه داده شده اند بهره از کتاب یعنی توریت میخرند و بدل
میکنند گمراهی را براه حق و میخواهند ایشان از روی حسد و عداوت که شما هم گم کنید راه حق را و خدای تعالی

از گناه و من امروز این گروه که با حق دعوی پاکی مینمایند و تهمت بر خدا میکنند که گناهان ما را میبخشد از برای این تهمت عذابی و عقابی
که خواهند کشید و ستم نخواهد بود بقدر خطی که مانند فتیله در استخوان خرماست این کنایه از کمی و اندکیست چنانکه گویند یک ذره ستم
پس هیچ ستم نخواهد بود برایشان عذاب بلکه بازای گناه تهمت است سبب نزول آیت آنکه جمعی از یهودان طفلان خود را
نزد حضرت آورده اول پرسیدند که این طفلان بی گناه اند یا نه حضرت فرمود آری بی گناه اند چرا که بحد تمیز و تکلیف نرسیده اند
بعد از آن یهودان گفتند که ما نیز مثل اینها بی گناه ایم چرا که گناهان روز ما در شب بخشیده میشود و گناهان شب ما در روز پنهان و حق
این آیت در جواب ایشان نازل شد

نگاه کن برین یهودان که چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدا دروغ را یعنی اینکه میگویند خدا گناهان
روز ما را می بخشد و گناه شب ما را در روز پس بس است گناه همین تهمت که بر خدا میکنند گناه آشکارا ایشان برای عذاب

[illegible]

[illegible]

آیا نمی نگری و نظر نمیکنی بسوی آن کسان که داده شده اند بهره از توریت که ایمان می آرند یعنی تصدیق مینمایند
میکردند بتان مشرکان قریش که نام یک بت جبت است و نام بت دوم طاغوت لفظ جبت در اصل حبشی بوده
بمعنی بی خیر سین را با تا بدل کرده اند و در لغت جبت بمعنی سحر است طاغوت بمعنی چیزی که باطل باشد و دیگر
میگویند این یهودان برای کافران در حق ایشان که این گروه کفار قریش هدایت یافته ترند یعنی راه صواب یافته ترند از آنانکه
بمحمد ایمان آورده اند و لقوای گروه یهود سبب نزول آیه آنکه وقتی که نصر را بحکم الهی از جلای وطن کردند جمعی از قریش
در خیبر مدتی ماندند با بیست تن از اشراف قوم خود بمکه رفتند و ابوسفیان را بر جنگ با حضرت رسالت تحریص
نمودند تا یهودان اتفاق کردند یهودان بجهت عداوتی که با حضرت و مومنان داشتند قریش گفتند که دین
به یهودان که اگر این سخن را از صمیم دل میگوئید پس بتان را سجده کنید تا سخن شما را باور کنیم یهودان جبت
و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند از آن حال این آیت نزول یافت

[illegible] آن گروه معاند متعصب آنانند که دور
کرده است خدا ... ایشان را از رحمت خود و هر که را خدا دور کند و براند از رحمت خود پس نیابی تو کسی را که یاری دهد

و موافقت کنند است با آن چیزی که با شماست یعنی با توریت در اصول دین موافق است پس بکر و بیدیس از آنکه محو کنیم روها را

پس بگردانیم آن روها را قفاها اینجا دو احتمال است یکی اینکه آنچه بر روها می باشد از چشم و بینی و ابرو و همه را محو کنیم تا مانند

قفا شود یا بر گردانیم روها را بجانب پست تا شما هرگز پیش خود را نه بینید در اینصورت در کمال زشتی شوند یا چو

باشد یا فضیحت و رسوائی شما یا آنکه برانیم و دور کنیم آن یهودان را از رحمت خود چنانکه دور کردیم اصحاب سبت را یعنی

آنانکه از ماهی گرفتن در روز شنبه ممنوع شده بودند و بحیله روز شنبه شکار ماهی میکردند و هست و بوده است فرمان

خدا تعالی در هر باب بفعل آمده و بکار رسیده یعنی هر چه میفرماید میکند محض تخویف نیست إن الله لا يغفر أن

[illegible]

بدرستیکه نمی آمرزد خدای تعالی این را که شرک آورده شود باو یعنی نمی بخشد هرگز گناه شرک را الا که شرکی در ضلال او داند دوام

آمرزد و می بخشد هر گناه دیگر که جز شرک کرده باشد و این آمرزیدن بلکه نیست جزا خواهد بخشید گناه او را العیاذ جزا واجب نیست

آمرزش او بلکه از روی فضل و کرم است و این احتمال هم دارد که می آمرزد کسی را که میخواهد بدون عذاب کشیدن و می آمرزد

هر که را میخواهد بعد از عذاب کردن در مقامات گناهان دیگر غیر از شرک و احتمال دارد که فاعل یشاء من باشد چنانکه قرار

از من گفته شد و کسی که شرک آورد بخدا تعالی پس بتحقیق بر بافته و خیره بخود ساخته دروغی بزرگ که آن بخ

نیست سبب نزول این آیت آنکه وقتی آیت لا تقنطوا من رحمة الله نازل شد و حضرت رسول الله صلی الله

بر منبر برآمده تلاوت فرمود شخصی برخاست و سوال کرد که یا رسول الله آیا گناه شرک هم بخشیده خواهد شد حضرت

خاموش ماند و آن مرد سه بار همین سوال کرد پس بر این آیت نزول یافت و درین آیت رد در مذهب ظاهر میشود

مذهب معتزله که میگویند بعد از توبه واجب است بر خدا آمرزیدن گناه و قبل از توبه واجب است عذاب کردن

چرا که موقوف بمشیت شد هر دو پس چون یافت و دیگر رد مذهب خوارج است که میگویند هر گناهی که هست شرک است و مرتکب

آن مخلد است بدوزخ زیرا که یغفر ما دون ذلک صریح است با نمیع گناهان دیگر شرک نیست الم تر

[illegible]

آیا نمی بینی و نمیدانی و نظر نمیکنی بدیده بصیرت بجانب آنانکه میکنند ستایش خود [illegible]

بپاکی و پاکیزگی و بیگناهی اینچنین نیست و سخن ایشان اصلی ندارد بلکه خدا تعالی هر که را خواهد پاک و پاکیزه میسازد

[illegible] بدرستی که آنانکه کافر شدند و نگرویدند بآیات قرآن و معجزات پیغمبر آخر الزمان زود باشد که

درآوریم ایشان را در آتشی که هرگاه پخته شود پوستهای بدن ایشان بآن آتش و سوخته گردد بدل کنیم برای ایشان

آن پوستهای پخته سوخته را بپوستهای دیگر [illegible] تازه و نو باشد و احساس کوفتن تا بچشند ایشان الم شدت عذاب را

روی بی ادراک عذاب نباشد بدرستی که خدای تعالی بوده است غالب و توانا و خداوند حکیم صلاح در لغت پیغمبران

کرده است پس معنی تصلیه میتوان گفت که هرمان کنیم در آتش [illegible]

[illegible]

[illegible] و آنانکه گرویدند بخدا و رسول و بجا آوردند

طاعت و اطاعت نمودند ما که درآوریم ایشان را بوستانهایی که روان است از زیر قصرها و درختهای آنها جویها از آب

و شیر و شراب و عسل در حالتی که باشند ایشان داخل شدگان در آن بوستانها جاودان یعنی آنها باشند و برای آن

بهشتیان است در بهشت زنان پاک و پاکیزه که آلایش زنان دنیا مطلق بهیچ وجه ندارند و درآوریم بهشتیان را در سایه

پاینده نه مانند سایه دنیا که آفتاب آنرا زایل میسازد و آن سایه حمایت الهی است که هرگز زوال نپذیرد اللهم ارزقنا

[illegible]

[illegible]

بدرستیکه خدای تعالی میفرماید اینکه ادا کنید امانتها را با اهل آنها اگرچه فحوای خطاب متوجه بحضرت رسول است چنانکه معلوم

از سبب نزول است اما حکم آیت عام است برای هر کسی امانتی از کسی داشته باشد بخداوند امانت بازدهد و سبب نزول آیه در روز

فتح مکه عثمان بن طلحه در خانه کعبه را بسته کلید در دست خود داشت و نمیداد که در را واکنند علی بن ابی طالب دست

او را بپیچید کلید را از دست او بیرون آورد و دروازه حرم را گشود تا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم داخل شده دو رکعت نماز

شکر بجا آورد و هنگام بیرون آمدن عباس [illegible] التماس نمود که کلیدداری خانه کعبه باو مفوض شود و حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم قبول فرمود در آن اثنا این آیت نازل شد پس سرور عالم فرمود بعلی بن ابی طالب

که کلید را حواله عثمان بن طلحه نماید و درین باب عذرخواهی کند و بهمین معنی سبب اسلام عثمان مذکور شد

خدمت کلیدداری خانه کعبه و سدانت آن در اولاد او تا قیامت باقی ماند دیگر میفرماید ای کافه انام

اولادر دفع عذاب

آیا یهودان را است بهره از پادشاهی این استفهام انکاریست یعنی هیچ بهره نیست ایشان را و بفرض و تقدیر اگر ملک ایشان رسد و پادشاه شوند نخواهند داد مردمان را نقیری یعنی از بس بخیل اند و اینچنین بخیلان کجا لایق پادشاهی اند و تو نبوت بر حاکه با و باین مناسبت گودی که بر سر دانه خرماست ابر النقیر نام کرده اند و اینجا مراد بیان کنایه از حقارت و مبالغه در کمی سبب نزول آیت آنکه یهودان میگفتند ما بپادشاهی و نبوت سزاوارتر ایم چرا که همیشه در آبا و اجداد ما پادشاهان و انبیا گذشته اند و آخر ملک بما خواهد رسید

بلکه رشک می برند یهودان بر قبایل عرب

که پیغامبر آخر الزمان در میان ایشان مبعوث شده و میتواند بود مراد از ناس ذات مبارک حضرت رسول باشد چرا که لفظ ناس برای واحد کثیر بر او صفه میشود پس معنی آنکه حسد می برند یهودان بر پیغامبر به نبوت و کتاب داده است خدا تعالی از روی فضل و کرم خود پس بتحقیق که حسد نمی برند بر اولاد ابراهیم که موسی و عیسی و داود باشند علیهم السلام که داده ایم ایشانرا کتاب و دانش و حکم را و اعطا فرموده ایم و داده ایم ایشانرا با وجود نبوت پادشاهی بزرگ مراد یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام اند سبب نزول آیت آنکه یهودان میگفتند اگر محمد پیغمبر بودی پس خصلت زن خواهی و جلوه نمی بود که اوقات او مشغول زنان نبود پس کجا نبوت را فرصت نماند در جواب این سخن حق تعالی فرمود که سخن از روی حسد میگویند و اگر نه میدانند که با نبوت پادشاهی پر از کار بزرگ بداود و سلیمان داده بودیم و ایشان هر دو کار را بانجام آوردند با وجود کثرت ازواج چه داود نود و نه زن داشت و سلیمان صد زن

پس از جمله یهودان کسی بود که ایمان آورد بمحمد رسول و کسی بود که ایمان نیاورد تا دلیل دیگر آنکه از جمله آل ابراهیم یعنی فرزندان او کسی بود که ایمان بدین ابراهیم آورد و کسی بود که نیاورد و در کردن شد از دین ابراهیم پس گردانید ایشان خلقی در دین ابراهیم نیندا اخت و زبانی به نبوت ابراهیم نرسید پس است دوزخ بکار سوختن دوزخیان مراد ازین کلام معجز نظام تسلی خاطر رسول است که اگر این یهودان بدین تو خللی و به نبوت تو زیانی نخواهد رسید و در اندیشه نبوده حسد ایشانرا مباش که جهنم بکار مکافات ایشان بس است

در معنی اولو الامر مفسران را اختلاف است بعضی گفته اند که اولو الامر حاکمان و امیران و سلاطین اند و درین باب روایت از ابو هریره
و ابن عباس میرسانند میمون بن مهران و سدی و جبائی و بلخی و طبری این اعتقاد دارند و برخی از مفسران گفته اند
که اولو الامر علمای شرع اند چه سلاطین و امرا اگر عامی باشند سخن ایشان چه اعتبار دارد و این روایت از ابن
عباس میرسانند جابر بن عبد الله و عطا و حسن و مجاهد برین عقیده اند و سند می آورند این آیت را که و لو ردو
ه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم پس چون بیشتر در اینجا اولی الامر گویی علمای شرع است اینجا نیز
چنین باشد و بعضی گفته اند که مراد از اولو الامر ائمه اثنا عشر اند که هر امامی در زمان خود نایب نبی است و خداوند
حکم شریعت است که حق جل و علا اطاعت امر او را قرین اطاعت رسول خود فرموده دیگر امرا این رتبه کجا
و این مذهب شیعه امامیه است مخفی نماند که چون هوشمندی بنظر بصیرت تامل کند میداند که اینجا مراد از اولو الامر
امیران و سلاطین و حکام عرف اند چرا که محل نزاع و شک سخن ایشان میتواند بود نه سخن ائمه و علمای
شرع پس هرگاه حق سبحانه جل شانه میفرماید که وقتی که منازعه شود میان شما و اولو الامر شما رجوع کنید بکتاب
خدا و سنت رسول اگر مطابق شود اطاعت کنید اینقدر یقین است که کتاب خدا و سنت رسول را ائمه و علمای
شریعت میدانند چنانکه فرموده ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم پس برای رفع منازعه آخر از
ایشان تحقیق باید کرد و در صورت منازعه با ایشان چگونه تواند بود دیگر اطاعت حکم خدا و رسول از روی
بیان علما و ائمه است پس اطاعت امر ایشان در ضمن اطیعوا الله و اطیعوا الرسول آمده و ناچار اولو الامر را
بمعنی امیران و سلاطین باید گرفت چه مانع است ازین که یکجا امر شرعی مراد باشد و یکجا امر عرفی پوشیده نماند که
همین آیت را منکران قیاس حجت ساخته میگویند که برگشته حکم برجوع کردن بنص قرآن و سنت رسول شد
پس قیاس در امور شرعی جایز نیست و آنانکه قیاس را جایز میدانند و عمل بر قیاس می نمایند جواب میدهند که
همین حکم دلیل بر جواز قیاس است یعنی در حکم اولو الامر رجوع کنید بکتاب خدا و فرموده رسول اگر اینجا
حکمی یابید هر قیاس بآن توانید کرد اطاعت کنید و این جواب سست است چرا که حق تعالی رجوع بکتاب الله و فرموده
رسول برای رفع منازعه فرموده و بقیاس رفع منازعه و شک نمیشود بلکه صریح مراد است پس اگر مراد از اولو الامر
علمای شرعی باشند و نزاع در امور قیاسی باشد اطاعت باید کرد و رجوع بحکم صریح باید کرد

یعنی چون حکم شوید میان خلق و حکم در مرافعه مردمان کنید امر خدا اینست که حکم کنید بعدل و انصاف موافق شریعت
در سینه که خدا تعالی نیکوترین چیزی است پند میدهد شما را یعنی باز دادن امانت و نصفت (بعدالت) در معنا که نیکو کاریست و حکم این
آیت چندان عموم دارد که روزی دو کودک خط خود را نزد امام حسین ع آوردند گفتند تو ما را بگو که خط که بهتر است
علی بن ابی طالب فرمود یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم من الله لیسالک عنه یوم القیامة یعنی ای پسر من
ببینم چگونه حکم میکنی پس به درستیکه این حکم خداست و خواهد پرسید از تو در روز قیامت نتیجه آیت آنکه به تحقیق خدا
شنونده گفتار شماست یعنی آنکه هرچه حکم کنید میشنود و داناست بکردار شما یعنی در باب امانت اگر خیانت کنید یا نکنید میداند
و جزا مطابق گفتار و کردار خود خواهید یافت قراءة لفظ نعما آنچه مشهور است میان قاریان بکسر نون و عین و تشدید میم
اما بعضی از روی قواعد نحوی بسکون عین با تشدید هم خوانده اند و بعضی بفتح نون و کسر عین بی تشدید جایز داشته اند

[illegible]

ای گروه مومنان

فرمان برداری کنید خدا را و فرمان برداری کنید رسول را تکرار لفظ بجهت تاکید است و اشاره بآنست که آنچه رسول فرماید اگرچه در
قرآن مجید نباشد اطاعت مر او فرض است خواه در زمان حیات او خواه بعد از رحلت و کنایه از سنت که میگویند حسبنا کتاب الله
بلکه هرچه از روی قرآن فرماید اطاعت امر خدا است و در تحت اطیعوا الله آمد و آنچه سوای نص قرآن فرماید اطیعوا الرسول
در باب آنست و تکرار لفظ این فایده دارد و دیگر میفرماید که فرمان برداری کنید آنانرا که خداوندان علم باشند از شما یعنی
پس اگر نزاع و اختلاف افتد شما را در چیزی یعنی شک آورید در آنکه حکم آن حاکم صوابست یا خطا پس رجوع کنید سوی کتاب خدا
یعنی قرآن و بسوی سنت رسول یعنی اگر ببینید که آنچه حاکم شما میگوید مطابق نص قرآن و سنت رسول است اطاعت کنید اگر
هستید شما ایمان آورنده بخدا و بروز قیامت نه روز جزاست و امتثال آنچه گفته شد بهتر است برای شما در دنیا و نیکوتر است از روی
عاقبت یعنی در آخرت شما تفسیر بر این وجه در صورتیست که لفظ تاویل بمعنی مآل کار باشد و اگر بمعنی توجیه و تفسیر باشد که بمعنی مآل
[illegible] رجوع کردن بکتاب خدا و رسول نیکوتر است از روی تاویل از آن تاویلی که شما خود بکنید بدون رجوع

تو رو گردانید می‌بینی که از تو بغیر تو میکنند از عداوت و شقاوت

پس چگونه باشد و چه خواهد بود وقتی که برسد ایشان را آفتی و عقوبتی بسبب آنکه رو گردانیدند از تو و راضی نشوند بحکم تو چنانکه آن منافق
حکم ترا قبول نکرد و نزد عمر رض رفت و کشته شد پس از آنکه بایشان آفت برسد می‌آیند پیش تو و سوگند میخورند بخدا تعالی که اراده ما
ازین رفتن نزد غیر تو مگر اینکه احسانی کنند و موافقت افکنند میان خصمین قاضی بیضاوی سبب نزول چنین نقل کرده
که وارثان آن منافق که عمر رض کشته بود بدعوی خون آمدند نزد حضرت و دعوی خون ناحق بر عمر کردند و قسم میخوردند
که مطلب صاحب ما از رفتن پیش عمر برای محاکمه همین بود که او احسان کند بر صاحب ما یا صلح دهد با خصم

آن گروه منافقان و سوگند خورندگان بدروغ آنکسانند که خدا تعالی میداند آنچه در دلهای ایشانست از نفاق پس روی بگردان
از ایشان یعنی قبول مکن معذرت خواهی و سوگند ایشان را یا در گذر از عقوبت کردن ایشان و مزاق و ملایمت بنه با ایشان را بان
تا باز آیند از نفاق و بگو با ایشان سخنی پند و وعظ را در خلوت چنانکه در نفس ایشان اثر کند گفتنی رسا و نصیحتی کامل یا آنکه
بگو پندی که سخن در جانهای ایشان باشد یعنی بگو که اگر نفاق کنید کشته خواهید شد این قولیست ملیح که بالاتر
ازین نمی‌باشد

و نفرستادیم یا پیغمبر فرستاده برای کاری خود مگر برای آنکه فرمان وی برند بحکم خدا تعالی
و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بقبول نکردن حکم تو می‌آمدند پیش تو و طلب آمرزش
میکردند از خدا تعالی و آمرزش میخواست رسول برای ایشان هر آینه می‌یافتند ایشان خدا را قبول کننده
توبه و مهربان با آمیان خلاصه کلام معجز نظام آنکه هر کس اطاعت حکم رسول نکند در امر رسالت او را
قبول ندارد هر چند که اظهار کند اسلام خود را کافر است و مستوجب قتل پس با مخالفت امر رسول الله
منجر بودن و النفاق مردم بر سخن او فایده نداد بعضی مفسران گفته اند که کبیره باستغفار مجرم عفو شود
لیکن سخن سست است چرا که استغفار رسول الله هم برای گناه او شرط شده

يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون
ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به ويريد
الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا آیا نمی بینی و نظر نمیکنی بسوی آنکسان که گمان می برند آنکه گرویده اند
بقرآن و کتابهای دیگر که پیش از تو بر پیغمبران دیگر نازل شده میخواهند با وجود دعوی ایمان مرافعه و محاکمه برند بسوی طاغوت
طغیان در لغت از حد در گذشتن است طاغوت صیغه مبالغه است بنا برین حق تعالی کعب بن اشرف یهودی را که در
کفر و ضلالت کمال طغیان داشت باین نام خواند پس معنی اینکه منافقان با وجود دعوی ایمان میخواهند که رجوع بکعب
بن اشرف نمایند و حال آنکه بتحقیق مامور شده اند باینکه منکر شوند باو و منکر او باشند و میخواهد ابلیس این را که گمراه کند آن
منافقان را گمراهی بیشتر و دورتر بیرون از راه راست سبب نزول آیه منافقی را با یک یهودی مخاصمه بود در اموالی یهودی
میگفت پیش محمد برویم تا محاکمه کنند زیرا که او رشوت نمیگیرد و حکم براستی میکند منافق میگفت محاکمه نزد کعب بن اشرف
می بریم آخر یهودی او را بالحاح بخدمت حضرت آورد و سرور عالم محاکمه فرمود و حق بطرف یهودی درآن دعوی
ظاهر شد وقتی که هر دو از محاکمه علیه بیرون آمدند منافق دست بر یهودی زد و گفت من حکم محمد را قبول ندارم بیا
تا پیش عمر بن الخطاب برویم تا او محاکمه کند بعضی گفته اند که مراد از طاغوت کاهنی است که در آن زمان
بود و منافق یهودی میگفت که محاکمه پیش او می بریم این روایت شعبی و قتاده است و بعضی گفته اند که مراد
از طاغوت همان بت قریش است بهر حال مراد از طاغوت کسی است که در کفر بسیار طغیان داشته باشد قاضی
بیضاوی در تفسیر خود آورده که آخر منافق آن یهودی را آورد نزد عمر بن الخطاب رض و صورت حال باز نمود عمر رض
از وی پرسید که محمد ص درین باب حکمی فرموده است منافق گفت آری اما من قبول ندارم عمر رض گفت باش تا محاکمه
کنم و رفت درون خانه و شمشیری آورد و گردن آن منافق را زد و گفت همچنین حکم میکنم کسی را که راضی
نشود بقضای الهی و از آن روز لقب عمر فاروق شد رض یعنی فرق کننده میان حق و باطل و اذا قيل لهم
تعالوا الى ما انزل الله والى الرسول رأيت المنافقين
يصدون عنك صدودا و وقتی که گفته شود منافقان را بهنگام محاکمه که بیائید بسوی آنچه خدا فرستاده است و بسوی رسول
یعنی اطاعت کنید و راضی شوید بحکم قرآن مجید پس بینی ای رسول آن منافقان را که رو میگردانند از تو و اعراض کنند

و راه نمائی میکردیم ایشان را براهی که راست است و میرساند بمقصد [illegible]

فاولئك مع الذين انعم الله عليهم [illegible]

[illegible] والصالحين وحسن [illegible]

و هر که فرمان برداری خدا و رسول کند در احکام و حدود پس آن گروه فرمان برداران همراه می باشند با کسانی که انعام کرده است خدا تعالی برایشان از پیغمبران و راستگویان یعنی تصدیق کنندگان که در وحدت ذات اله و رسالت رسولان در گواه و شهیدان جهاد و پسندیدگان نیک نهاد و چه خوب اند این رفیقان که مذکور شدند لفظ رفیق بر واحد و جمع هر دو اطلاق کرده می شود سبب نزول آیت آنکه ثوبان غلام حضرت روزی شکسته رنگ و نحیف بنظر مبارک در آمد سرور کائنات از وی استفسار فرمود که موجب اینحالت چیست او بعرض رسانید که تامل میکنم در عاقبت اگر بهشتی باشم هر چند رفیع تو که در بهشت است جا نخواهم یافت بلکه در خور استحقاق منزلی خواهم داشت و اگر در دوزخ باشم مفارقت از خدمت تو بطریق اولی خواهد بود و همین غم و اندیشه مرا چنانکه می بینی ساخته است فی الحال این آیت نازل شد

[illegible] این همراه بودن در بهشت با چنین رفیقان افزونی رحمت و کرامت است بر حال ایشان از جانب خدا تعالی و بس است خدا دانا باحوال هر کس یعنی اجر دهنده خدا است پس کافی است دانستن او حال بندگان مرا اشاره باین است که ثوبان آنچه سبب نزاری و بیماری خود گفت را الکفت خدا میداند

[illegible]

ای گروه مومنان فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای جهاد پس بیرون روید برای کارزار گروه گروه بهر طرفی یا مجتمع شده بیکطرف بیرون بروید حذر بکسر حا چیزی است که حذر کردن باشد و آن سلاح است نصرت جدا شدن و دوری گزیدن و انجام ادد دوری گزیدن از خانمان است نضم اول بمعنی جماعت است و ثبات جمع آن

[illegible]

بدرستی که هر آینه از شما کسی است که درنگ میکند در بیرون رفتن برای جهاد اشاره باین ابی است و اصحاب او که در جنگ احد تقاعد نمودند پس اگر برسد شما را ای مومنان مصیبتی در جهاد میگوید آن منافق متقاعد بدرستی که خدا تعالی انعام کرد بر من که نبودم همراه مسلمانان در معارکه کارزار حاضر [illegible]

حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجا مما

اینجا لا زاید است برای تاکید قسم و معنی آیت آنکه

قسم بپروردگار تو لا ایمان نخواهند آورد این منافقان یعنی ایمانی که مقبول درگاه احدیت باشد نیارند تا وقتی که ترا حکم
کنند در معامله که اختلاف افتد میان ایشان بعضی از آنکه تو حکم کنی نیابند در دلهای خود تنگی و گرانی از آن حکم
که تو کرده باشی و گردن نهند با طاعت امر تو از روی فرمانبرداری بظاهر و باطن سبب نزول آنکه میان زبیر و حاطب نامی
از انصار نزاع شد بسر آب دادن مزرعهای ایشان و چون مرافعه محاکمه بحضرت رسالت ع رسید حق بجانب زبیر
ظاهر شد حضرت پیغمبر فرمود که تو اول آب ده مزرع خود را بعد از آنکه آب را بمزرع حاطب بگذار رفت بمقداد
با و برخورد و پرسید که رسول الله آب دادن را اول برای که حکم فرمود حاطب گفت برای پسر عمه خود زیرا که
مادر زبیر صفیه بنت عبد المطلب بود و در گفتن این سخن روی درهم کشید و از دل بسختی غضبناک بود و لیکن او بانه
سخن میگفت مردی یهودی آنجا حاضر بود گفت این مردم عجب کسانی اند که گواهی رسالت محمد میدهند و حکم او را
قبول نمیکنند در اندک چیزی موسی با امت خود گفت که بکشید یکدیگر را فی الحال شمشیرها کشیدند و یکدیگر را کشتند
تا آنکه هفتاد هزار مرد بقتل رسیدند ثابت و عمار و ابن مسعود حاضر بودند گفتند بخدا اگر پیغمبر ما نیز چنین حکم
فرماید یکدیگر را میکشیم لهذا آیت سابق و لاحق درین باب نزول یافته

و اگر فرض میکردیم بر اینها که ایمان خود اظهار میکنند آنکه بکشید یکدیگر را یا بیرون
روید از خانهها و شهر خود عمل میکردند برین حکم مگر اندکی از ایشان که منافقان اند میکردند آنچه پند داده
میشوند بآن هر آینه بهتر می بود برای ایشان در دنیا و آخرت و محکمتر بود برای ثابت کردن ایمان بعضی
قاریان نون را در ان اقتلوا و واو را در او اخرجوا بضم خوانده اند و بعضی هردو را بکسر و ابن عامر قلیلا
بنصب قراءه نموده و آن وقت که ایمان ایشان ثابت
میگشت هر آینه می دادیم ما ایشان را از نزد خود مزدی بزرگ که عبارت از بهشت است

والدان جمع والد است وازینجا که گفته اند دعای کودکان مستجاب است الذين آمنوا يقاتلون في

سبيل الله والذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا أولياء

الشيطان إن كيد الشيطان كان ضعيفا

آنکسان که گرویده اند بخدا و رسول کارزار میکنند در راه خدا و آنکسان که کافر شده اند و منکر ویند اند بخدا

و رسول چه بت پرستان و چه یهود و نصاری کارزار میکنند در راه طاغوت شیطان است یعنی بتوی بعنی طغیان

کنند در گمراهی پس کارزار کنید با دوستان شیطان و مشرکین بدرستیکه کید شیطان سست و بی قوت است

و پایداری نخواهد کرد و آخر شما غالب شوید کید در لغت سعی کردن است در خرابی حال کسی بطریق مکر و حیله

ألم تر إلى الذين قيل لهم كفوا أيديكم وأقيموا الصلاة وآتوا الزكاة فلما كتب

عليهم القتال إذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله أو أشد

خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا أخرتنا إلى أجل

قريب قل متاع الدنيا قليل والآخرة خير لمن اتقى

ولا تظلمون فتيلا آیا نمی بینی بسوی کسانیکه

گفته شد بیان کن که باز دارید دستها خود را از جنگ با مشرکان و برپای دارید نماز را و بدهید زکوة را یعنی بهمین مشغول

باشید پس آنوقت که بمدینه آمدند و فرض کرده شد بر ایشان کارزار کردن با کافران و مشرکان آنزمان

گروهی از ایشان می ترسیدند از جنگ مشرکان چنان ترسیدنی عظیم که باید که از خدا ترسند بلکه از آن

هم سخت تر و این ترسیدن از موت بود و گفتند از ترس چنان ای پروردگار ما برای چه چیز فرض گردانیدی

بر ما کارزار کردن با کافران چرا مهلت ندادی ما را تا رسیدن مرگ که نزدیک است بگو پس ملول ای محمد آیا این

ترسندگان که تمتع از دنیا چیزیست کم و اندک و آخرت بهتر است برای کسی که پرهیزگاری کند از منهیات الهی و شما ستم

رسیده نخواهید شد ای مجاهدان وای متقیان بقدر نخی که بر استخوان خرمااست یعنی ثواب و مزد شما از کم نشود

ستم است و خدا را ستمکار بودن روا نیست لا تظلمون را بعضی قاریان بیا خوانده اند متوجه بیان مجاهدان

و متقیان میشود که خطاب نباشد سبب نزول آنکه عبد الرحمن عوف و سعد و خالص (?) در مکه بقابقه (?) در التماس مینمودند

كان لم تكن بينكم وبينه مودة ياليتني كنت معهم

واگر برسد شما را نیکوی یعنی اگر جانب خدای تعالی فتح و غنیمت رسد با این اعتبار که فائده دنیوی
با جر اخروی جمع کرده و میگوید آن منافق مختلف از جهاد تا کند و تحقیق بطرزی که گویا هرگز نبوده میان شما و او دوستی
و آشنایی ای کاشکی می بودم من در جنگ با مسلمانان تا میرسیدم بغایت عظیم یعنی از فتح و غنیمت نصیبی می یافتم
کان لم تکن را بعضی قاریان بیا خوانده اند واکثر بتا یقولن را بضم لام و دوم یک قاری تلاوت کرده است و زید نحوی
وحسن فافوز را برفع قراءة کرده [illegible]

[illegible]

پس باید که قتال کنند در راه خدا با آنکسان که خریده اند و اختیار کرده اند زندگانی
را بر آخرت و هر که قتال کند در راه خدا با دشمنان دین پس در آن جهاد کشته شود یا غالب آید بر دشمن دین پس
در هر دو صورت میدهیم در آخرت او را مزدی بزرگ فحوای کلام مشعر بر آنکه جار است در معرکه جنگ نمی
تا امر مان مستقل باشد که یا کشته شود یا ظفر یابد

[illegible]

وصیت شما را ای مسلمانان که جهاد نمیکنید در راه خدا بجد و جهد تمام
و بکارزار مشغول نمیشوید برای خدا و از برای بیچارگان که گرفتار اند بدست کافران یعنی آنانکه در مکه مسلمان شده اند
و کافران نمیگذارند ایشان را چه مردان ایشان و چه زنان و طفلان ایشان را که بمدینه آیند و آن گرفتاران
دعا میکنند که ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازین دیه که ستمکار اند مردم آن یعنی از مکه بیرون بر آر و خلاص کن
از دست این مشرکان و ظاهر گردان برای ما از نزد خود دوستی که متولی کار ما شود و پیدا کن برای ما از نزد خود
یاری دهنده و مددگاری که محافظت کند ما را از شر دشمنان مخفی نماند که حق سبحانه عز شانه دعای آن ضعیفان
را مستجاب فرموده بعضی را بر آمدن از مکه و رسیدن بمدینه نصیب کرد و برخی هم در مکه ماندند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بعد از فتح مکه عتاب بن اسید را حاکم و والی آنها کرد و دلنوازی بسیار فرمود تا از اعیان و اکابر شدند

[illegible]

آراهه کرده اند که او را مردم خدا دانند چنانچه بعضی از نصاری خدا میدانند در رد قول منافقان این آیت نازل شد و یقول

[illegible]

[illegible]

و میگویند منافقان وقتی که تو امر کنی چیزی بایشان طاعة یعنی اطاعت میکنیم امر ترا در اصل طاعة اینجا منصوبست چرا که مفعول مطلق واقع شده و تقدیر کلام اینست که اطعنا طاعة پس چون بیرون روند از نزد تو بعد گروهی که از منافقان بودند از نزد تو بیرون آیند تدبیر میکنند جماعتی از ایشان سخنی غیر آن سخن که تو گفته بودی و خدای تعالی می نویسد در لوح محفوظ یا علم قدرت خود یا اینکه کرام الکاتبین بحکم خدا می نویسد در نامه اعمال ایشان سخنی را که شب با هم میگویند پس بگردان از ایشان یعنی روی بگردان از تنبیه کردن ایشان بعلت الحاد ربط ایشان ملکن تا دین اسلام قوت بگیرد که بالفعل مصلحت در قتل و ضرب ایشان نیست و از ایشان اندیشناک مباش که ایشان شبها با هم تدبیر میکنند در آزار و ایذای تو آسیبی بتو نخواهد رسانید پس از این تدبیر ایشان روی بگردان و توکل کن بر خدا یعنی کار خود را بخدا واگذار و بس است خدای تعالی کارساز و کفایت کننده مهمات ایشان در کلمه بیت طائفة بعضی قاریان تای منقوطه را در طای حطی ادغام نموده اند

آیا چرا تامل نمیکنند این منافقان در قرآن و تفکر نمی نمایند در آن تا بر ایشان واضح شود که این کلام خداست چرا که از فصاحت و بلاغت و حکایت از احوال پیشینیان و قصه انبیا و امور غیبی که هیچکس را اطلاع بر آن نیست و هویداست که این سخن مخلوق نمی تواند بود قرآن از نزد غیر خدا یعنی کلام مخلوق می بود البته اهل فراست و ارباب هوش می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که کلام مخلوق خالی از خلل و خلاف نمی باشد چه در لفظ و چه در معنی کسی را نمیرسد که بگوید آیات ناسخه و منسوخه اختلاف است چرا که آن احکام است بموجب اقتضای وقت و مصلحت مکلفان و آن را اختلاف نمیتوان گفت و درین آیت اشارتست علما را که تفکر و تامل نمایند در معانی قرآن مجید زیرا که اگر تفسیر قرآن موقوف بر محض سماع می بود تفکر و تدبر صحیح مامور نمی بود و امر الهی باطل و تفکر در معانی قرآن صادر نمی شد

بخدمت حضرت که ما را رخصت ده تا کارزار کنیم با مشرکان و حضرت بحکم خدا اجازت نمیداد و وقتی که بمدینه آمدند و حکم الهی در باب

قتال با مشرکان و کافران رسید بود و لکن کرده تر رسیدند و چنین گفتند و خواه در دل خود و در شان ایشان این آیت

نزول یافت [illegible]

[illegible]

[illegible]

هر جا باشید در می یابد شما را مرگ و اگر چه باشید در جای محکم این رد قول این

آیات که گفتند چنان انعام بود برمن که نبودم همراه مسلمانان در جنگ اگر می بودم کشته میشدم چنانکه در آیت سابق گذشت و اگر

برسد منافقان را نیکوئی و نعمت میگویند این از جانب خدا است و اگر برسد بدی و قحط میگویند این از نزد محمد است منقول است

که وقتی رسالت پناه در داخل مدینه شد آن سال قحط بود منافقان گفتند این از اثر قدم محمد است حق جل و علا رد سخن

ایشان فرمود که بگو ای محمد که همه نیکیها و جمله بدیها از تقدیر الهی است برای آزمایش بندگان قضا و قدر میکنند و دیگر را در آن

دخلی نیست پس چیست و چه حال است این منافقان را که نمیخواهند که بفهمند سخن حق را یا در کرد را بر رفع هم خواهند اما آن

قرارة شد [illegible] قواعد نحوی میگویند که فیدرک بود فا محذوف شد

[illegible]

این گویا تتمه همان آیه است یعنی دیگر بگو که ای منافق آنچه برسد بتو از نعمت و نیکوئی از فضل و رحمت

خدا است و آنچه برسد بتو از بدی و سختی پس این بسبب گناهان تست و فرستادیم ما ترا ای محمد پیغام بر برای جمیع خلق و بس است

خدا تعالی گواه رسالت تو مطلب اینکه ترا بجهت هدایت و برسالت فرستاده ایم نه برای اینکه آنچه از نیک و بد در کار خانه

تقدیری بود بتو نسبت کنند [illegible] هر که فرمان بردار

رسول گردد پس بتحقیق فرمان بردار خدا گردد و هر که رو بپیچد از فرمان خدا پس ما نفرستاده ایم ترا بر آنها پاسبان که

نگاه بداری ایشان را از ارتکاب معاصی بلکه رسانیدن پیغام کار تست و حساب و جزای اعمال ایشان بر ماست

سبب نزول آنکه حضرت رسالت روزی فرمود من احبنی فقد احب الله و من اطاعنی فقد اطاع الله

منافقان گفتند انیم [illegible] سخن خود الله است و حال آنکه او خود نهی میفرمود ما را از شرک و از این سخن

آیت فرستاد من یشفع ...

... هر کس در خواست کند در خواست کردنِ نیکو یعنی متضمن

احقاق حقی باشد یا دفع ضرر از مظلومی او را بهره ایست از اجر و ثواب بسبب آن در خواست و هر کس در خواست کند در خواست کردن بد که

موجب باطل کردن حقی باشد یا ضرر رسانیدن بکسی او را است بهره و حصه از وبال و گناه و هست خدا تعالی بر همه چیز توانا و

خداوند قوت لفظ شفاعت ماخوذ از شفیع است و شفع جفت را گویند و چون در خواست کننده با صاحب مطلب می شود این

دوم شدن را شفاعت میگویند

و هرگاه تحیت داده شوید بسلام پس شما نیز تحیت گویید بچیزی از آنچه است بهتر از گفته

باشد آن سلام کننده گوید السلام علیک شما در جواب بگویید علیک السلام و رحمة الله و اگر او السلام علیک و رحمة الله بگوید

و برکاته زیاده کنید یا آنکه باز دهید سلام کننده هر چه او گفته باشد بدرستیکه هست خدا تعالی بر همه چیز حساب کننده یعنی حساب خواهد کرد

که در تحیت چگونه کردید و موافق آن اجر خواهد داد منقول است که کسی برسول صلی الله علیه و سلم گفت السلام علیک

حضرت فرمود در جواب علیک السلام و رحمة الله و کسی گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت برکاته در جواب

می افزود شخصی گفت بحضرت السلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت در جواب او فرمود و علیک آن شخص گفت

یا رسول الله کم کردی تحیت مرا حضرت گفت تو چیزی نگذاشتی من زیاده کنم لفظ تحیت ماخوذ از حیات است

چون در زمان جاهلیت هنگام ملاقات باهم میگفتند حیاک الله یعنی زنده دارد خدا ترا بنابرین این دعا

را تحیت نامیدند و چون بحکم الهی آن کلمه بدل شد بالسلام علیک لاکن بجای آن آمد نیز تحیت نام

کردند و وجه تبدیل محض لطف و کرم است زیرا که حیات بی صحت و سلامت بکار نمی آید و بعضی گفته اند تحیت

بمعنی عطیه است مطلقا چون سلام و دعای خیر هم عطیه است تحیت می نامند در این صورت رد هر عطیه

بمثل یا بنیکوتر واجب است و باید دانست که رد السلام در چند جا واجب نیست هنگام تلاوت قرآن و نماز

و بلند در حمام و مکان ضرور و در غیر این اوقات واجب کفایه است یعنی اگر از حاضران یکی از جواب سلام

کافیست و غیر مسلمان که سلام کند بر مسلمان رد آن بگفتن علیک جایز است بالکه جایز نیست در جواب سلام

را بلند باید گفت چنانکه در حدیث وارد است یا ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام

و هرگاه بیاید منافقان را کاری در پیش که موجب امن و امان باشد مانند مصالحه با دشمنان بنابر مصلحت کار یا خلق یا خبری

که در آن خوف و بیمی باشد مانند فرستادن لشکر بر سر کافران و خبری که بوحی از جانب الهی میرسد به پیغمبر افشا و

رسوا میکنند آن خبر را پیش از آنکه بوقوع آید و برای برانگیختن فتنه و فساد و بر هم زدن مصلحت کار است

افشا کردن ایشان و اگر باز گذارند خبر را برای صواب‌نمای پیغمبر یا هر چه صلاح کار داند از افشا و اخفا بعمل

آرد و اگر رجوع کنند در حقیقت خبرها و کارها بخدا و بدان امر یعنی تا بیان رسول و علما که اهل بصیرت و عصمت

و عدالت اند هر آینه بدانند و یاد گیرند خبرها و کارها را آنانکه استخراج و استنباط مینمایند از رسول و از

اولوالامر استنباط در اصل بمعنی کشیدن آب است بار اول از چاه و بعد از آن بمعنی آن عام شده بر آوردن

لفظ و معنی را هم استنباط گفتند و اگر نه می‌بود فضل و رحمت خدا تعالی بر شما مراد از فضل و رحمت وجود فائض

الجود حضرت رسالت پناه است و نزول قرآن هر آینه پیروی میکردید شما شیطان را مگر اندکی از شما که بنور عقل

که انهم موهبت الهیست راه راست یافتند اشاره بزید بن عمرو بکر ای راهب و سیف ذی یزن و سلمان فارسی

و ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده است که پیش از بعثت رسول و نزول ایمان بخدا داشتند و ایشان متوان بود

که الا قلیلا استثنا از پیروی باشد

پس کارزار کن تو تنها ای محمد در راه خدا و تکلیف جهاد کرده نشده مگر بتن تنهای تو تو

دیگران متخلف از جهاد کننده کرده باشند از ایشان غمناک مشو و ترغیب کن مؤمنان را بر کارزار کردن با مشرکان یعنی بر تو

همین قدر است که ترغیب کنی بعد از آن که رفاقت تو کنند یا نکنند شاید که خدا تعالی باز دارد از مسلمانان شدت

و ایذای آنانرا که کافر شده‌اند و خدا تعالی سخت‌تر است در صولت و شکست از قریش که ایشانرا هزیمت دهد و مغلوب سازد

و سخت‌تر است در عقوبت و عذاب سبب نزول آنکه بعد از جنگ موعود در بدر بار دوم حضرت عزم فرمود و چون نعیم بن

مسعود مسلمانانرا ترسانیده بود از هیبت و صولت لشکر ابوسفیان و مردم تخلف از جهاد ورزیدند چنانکه در سوره

آل عمران مذکور شد حضرت فرمود که من تنها بجهاد میروم حق تعالی برای قبول و تصدیق سخن رسول الله علیه و سلم این

دوست میدارند بر گشتگان از دین این را که اگر کافر شوید شما همچنانکه ایشان کافر شدند پس برابر باشید شما و ایشان پس فرا مگیرید
از جملهٔ ایشان دوستان تا وقتی که ایمان آورند و تحقیق بعد از آن مؤمن اند و هجرت کنند در راه خدا پس اگر رو بگردانند از هجرت
با رسول به جهت غرضهای دنیوی یا از روی نفاق پس بگیرید و بکشید ایشان را هر جا که یابید و مگیرید از ایشان دوستی
و مددکاری برای خود

مگر آنان را که پیوند بگیرند به گروهی که میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد و آن قبیلهٔ هلال بن عویم اسلمی بود که حضرت رسالت
در مکه بود که هر کس پناه به ایشان برد معاف باشد از قتل و سبی و بعضی گفته بنی بکر بن زید بود یا به پیوندند به قومی که
آمدند به شما و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان یعنی دل تنگ و غمگین بودند از این که با شما جنگ کنند و آن قبیلهٔ بنی
مدلج بودند که آمدند تا عهد بستند که جنگ با پیغمبر نکنند و با قوم قریش هم جنگ نکنند و اگر میخواست خدای تعالی غالب و مسلط
می ساخت ایشان را بر شما یعنی کراهیت ایشان را از جنگ با شما دانستند بیرون میکرد از دلهای ایشان پس هر آینه کارزار
میکردند با شما پس اگر کناره کنند از شما آن مخالفان و مرتدان پس کارزار نکنند با شما و افکنند طرح صلح
با شما و امان خواهند پس مقرر نگردانیده و در رخصت خدای تعالی برای شما راهی بر ایشان یعنی راه نداد خدا
شما را بر کشتن و اسیر کردن ایشان یعنی اجازت نداد و رخصت بعضی روایت کرده اند که این آیت با چند
آیت دیگر منسوخ شد بحکم آیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم اعتزال
یعنی کناره گرفتن است از چیزی و از این جهت جمعی که معاشر و مصاحب حسن بصری بودند و آخر کناره گرفتند از صحبت او معتزله
نامیده گشتند و تابعان ایشان در مسایل نیز به همین لقب مشهور شدند

مرویست که حضرت خیر الانام هنگام داخل شد در مدینه اول وصلوا باللیل والناس نیام تدخل الجنة بسلام
این کلام معجز نظام متکلم شد یعنی ای مردمان بلند گوئید سلام را و طعام دهید بخلق و صله رحم یعنی تفقد احوال
خویشان نسبی نمائید و نماز کنید در شب هنگامی که مردم خوابنده باشند پس چون این اعمال نیک را بجا آورید
داخل شوید در بهشت بسلامتی ابدی که هرگز نقصانی در آن نباشد

معبود حقیقی خداست و هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست غیر او سوگند بذات یگانه او که جمع خواهد کرد شما را یعنی
تمام بنی آدم را بعد از آنکه خاک شده باشید برای حساب اعمال در روز قیامت و درین هیچ شک نیست یعنی در جمع کردن
یا در روز قیامت و کیست راست گوتر از خدا تعالی یعنی از او راست گوتر نیست برای آنکه دروغ گفتن عیب و
نقصان است او منزه است

پس چیست شما را در شان منافقان که دو فرقه شده اید بعضی آن منافقان را مسلمان میدانند و بعضی
کافر یعنی شما همه ایشان را کافر نمیدانید و حال آنکه خدا تعالی رد کرده و باز گردانیده ایشان را بحکم کشتن و اسیر کردن
بسبب آنچه کردند یعنی از ایمان برگردان شده مشرکان بوده اند آیا میخواهید شما که راه نمائید کسی را که
خدا تعالی او را گذاشته است و راه گمراهی که ضلالت و حرام است گذاشته باشد خدا تعالی و باز داشته باشد توفیق را از وی پس
هرگز نخواهی یافت تو ای حبیب بصورت برای او راهی که برسانند او را بمقصد سبب نزول آنکه جمعی بهانه ناخوشی هوای مدینه
اجازت بیرون رفتن و در بادیه سکونت نمودن از خدمت حضرت گرفته رفتند و بمشرکان مکه پیوستند و بعد از
قوت گرفتن اسلام یا از روی شوق و طلب باز بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند اما هنگام هجرت در خدمت رسول الله
صلی الله علیه وسلم نبودند از اینجهت مسلمانان را شبهه در ایمان ایشان پیدا شد بعضی گفته اند که ایشان مسلمانند و بعضی گفتند
کافر اند حق تعالی این آیت فرستاد بعضی ارکسهم را رکسهم بی الف خوانده اند

از قومی که میان شما و ایشان پیمان است یعنی امان یافته اند از قتل یا اینکه کافر ذمی باشد که جزیه میدهد یا اینکه کافر معاهد باشد و او را وارثی
مسلمان باشد پس دیت و آزاد کردن بنده مسلمان هر دو بر قاتل است و اینجا دیت را هشتصد درهم مقرر کرده اند
پس اگر نیابد قاتل آن کافر موصوف بصفات گذشته مبلغی که برای دیت معین است و بهای بنده که بخرد و آزاد کند پس عوض
هر دو باید که دو ماه پی در پی روزه بگیرد و توالی در ماه بیکباره دیگر روز وقوع می یابد بدیت و نه روز دیگر را اگر متفرق روزه بگیرد جایز است
و این حکم کرده خدای تعالی تا توبه دهد قاتل را توبه که مقبول درگاه الهی باشد توفیق این توبه از جانب خداست خدای تعالی دانا بحال
قاتل که بعمد کشته یا بسهو نیز قاتل حیله نکند و خدای تعالی محکم کار است یعنی احکامی که در باب دیت و قصاص و کفاره فرموده استحکام
و ضبط است تا خلق اندیشناک بوده عبث کسی را نکشند سبب نزول اینکه عیاش بن ربیعه پیش از هجرت مسلمان شده اسلام خود را
از قوم خویش پنهان میداشت بسبب گریخته از مدینه پیش گرفت تا بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم آید مادرش از مفارقت
گریه و ناله میکرد و ابوجهل با او برادر حارث که برادران مادر عیاش بوده بر اثر وی خواهر خود از عقب عیاش بمدینه
شتافتند او را از راه برگردانیده آوردند و زجرها میکردند تا از دین اسلام برگشته بود حارث بن زید با وی گفت
چرا که اینهمه آزار برخود روا میداری از دین اسلام برگشته و آسوده باش عیاش را از درد مصیبت از خود حیا آمد
وانمود که از اسلام برگشته بعد از آن حارث بن زید طعنه بروی زد که اگر دین تو باطل بود چرا قبول کرده بودی
و اگر حق بود چرا برگشتی عیاش را خشم گرفت و قسم خورد که حارث را هر جا تنها یابد بکشد و انجمعی سپس تیر بعد
تا آنکه عیاش بمدینه آمد تجدید اسلام خود در خدمت حضرت آورد اتفاقا حارث نیز توفیق یافته بمدینه
آمده بود و بشرف اسلام رسیده اما عیاش را از اسلام شدن او خبر نبود روزی او را در کوچه تنها یافته کشت
و بعد خبر اسلام او را از صحابه شنید پشیمان شد حقیقت حال در جناب رسالت معروض داشت
و التماس نمود که سزای این فعل که بخطا از من صدور یافته هرچه باشد حکم فرمایند همانوقت این آیت
نازل شد و در باب قتل بخطا حکم معین گردید

و هر که بکشد مومنی را در حالتی

باید بداند که این مومن است و قتل هم از روی خطا نباشد پس جزای او دوزخ است در حالیکه جاوید
در آن خواهد بود و خشم گرفت خدا بروی و راند و دور کرد او را از رحمت خود و آماده ساخت برای او عذابی

زود باشد که بیابید قومی دیگر را که میخواهند اینکه ایمن باشند از شما و امان طلبند و از قوم خود هم ایمن باشند و چون از مدینه
بروند باز گردند بسوی کفر و برگردند در قتال کردن با اهل اسلام پس اگر از قتال کردن با شما کناره نگیرند و طرح
صلح نیفکنند با شما و باز ندارند دستهای خود را از قتال پس بگیرید و بکشید هر جا که برسید بایشان و جا کرده
یابید بر ایشان و آنها گروهی اند که ظاهر کرده ایم ما برای شما بر ایشان حجتی روشن و قوی یعنی شما را دلیل هست محکم
برای کشتن اینها و آن اینست که اینها منافق و مرتد اند پس باین حجت مسلط شوید بر اینها مراد ازین قوم قبیله بنی غطفان
و بنی اسد اند که حق تعالی به پیغمبر خبر از احوال ایشان داد و آخر همچنان شد

[illegible]

و روا نبوده هرگز
هیچ مومنی را اینکه بکشد بغیر حق مومنی را مگر از روی سهو و خطا یعنی اختیار از قتل مومنی صادر نشود مانند اینکه حمله بر صیدی
کنند یا تیری بقصد دیگر اندازند و آن بمومنی برسد یا اینکه مومن را کافر پنداشته بکشد پس هر که بقتل رساند از سهو و خطا
مومنی را بکشد پس بر او واجب است آزاد کردن بنده مومن از مال خود و بر عاقله قاتل است دیتی ادا کرده شده باتمام
بوارثان مقتول که قسمت نمایند میان یکدیگر مثل میراث مگر اینکه تصدق کنند و ببخشند وارثان مقتول دیت را العاقلة
قاتل یعنی برادران و پدر و پسر چنین است که اگر وارثان دیت خواهند باید که عاقله قاتل از مال خود بدهند از مال قاتل و اگر عاقله
قاتل مفلس باشند دیت را حاکم از بیت المال دهد و عاقله پدر است و پسر و اگر اینها نباشند خویش نزدیک از جانب
پدر عاقله است و دیت قتل خطا را جایز است که در سه سال ادا کنند و برای قتل عمد در یکسال و برای قتل شبه عمد در
دو سال و مقدار دیت قتل مسلمان یا هزار مثقال طلای خالص مسکوک است یا اینکه یا ده هزار درهم نقره یا هزار گوسفند یا دو صد
حله از برد یمن یا دو صد گاو یا یکصد شتر پس اگر باشد مومن مقتول از قوم کافران حربی و ایمان او معلوم نباشد پس بر قاتل
او کفاره است آزاد نمودن یک بنده مسلمان نه دیت چرا که در میان مومن و کافر وراثت نیست و اگر باشد مقتول

گفتند فوت شد و صحابه او را دفن کردند زمین او را قبول نکرد و از خود بیرون انداخت حضرت فرمود که ان الارض تقبل من هو اشر من

محلّم ولکن الله اراد ان یعظکم من حرمتکم یعنی بدرستیکه زمین قبول میکند کسی را که بدتر از محلّم باشد اما خدای تعالی خواست که شما را

پند دهد و آگاه سازد از بزرگی شأن مسلمان که قاتل او را زمین هم قبول نمیکند پس فرمود تا بعضی را در میان غاری

انداختند و سنگها بر او افکندند بعضی قاریان کلمه فتبینوا را فتثبتوا خوانده اند یعنی از روی تحقیق ثابت گردید که مسلمان است

بایمانه و بمحض گمان مکشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برابر نیستند آنانکه نشسته اند در خانهای خود از جهاد بی آزار و زیان

بدون بیماری و عاجزی و آنانکه بیرون شده اند و جهاد میکنند در راه خدا و سعی مینمایند در جهاد بمالهای خود و نفسهای خود

بلکه افزونی داده است خدای تعالی جهاد کنندگان را بر نشستگان هم بحسب مال و هم بحسب نفس از روی درجه یا به رتبه و منزلت

مال افضلیت است و نزول رتبه و پایه نفس نیکنامی در دنیا و گرامی بودن میان خلق و یافتن نعیم بهشت در آخرت و همه

مسلمانان از چه آنانکه بجهاد میروند و چه آنانکه نمیخواهند بروند و نمیتوانند رفت بسبب آنکه از رفتن عاجز اند آنکه

[illegible] وعده فرموده است حق تعالی اجر نیکو موافق نیت و مطابق عمل آورده اند که

وقتیکه این آیت نازل شد غیر اولی الضرر داخل نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله چه باشد حال من که نابینا ام

نمیتوانم بجهاد رفت فی الحال آثار نزول وحی بر بشره مبارک ظاهر شد و بعد از آن حالت سرور کاینات بکاتب وحی

فرمود که بنویس غیر اولی الضرر در قراءة لفظ اختلاف است بعضی بنصب خوانده اند و بعضی برفع

وعده نیکوی جنت خدای تعالی کرده و افزونی داده مجاهدان را نسبت بنشستگان

[illegible] خدا و آمرزش [illegible] و رحمت خدای تعالی مهربان بر بندگان مومن [illegible] جهاد [illegible] امید

[illegible] سبب نزول آنکه کعب بن مالک از قبیله بنی سلمه و مرارة بن ربیع از بنی عمرو و هلال

بن امیه از بنی واقف با وجود مسلمان بودن در غزوه تبوک تخلف از جهاد ورزیدند

[illegible]

دیگر سبب نزول اینکه قیس بن ضبابه برادر خود را که هشام نام داشت در قبیله بنی نجار کشته یافت و عرض حال در جناب رسالت نمود حضرت حکم بدیت فرمود زیرا که قاتل معلوم نبود و قوم بنی نجار بصد شتر در وجه دیت بقیس دادند قیس دیت مذکور را گرفت و مسلمانی را که حضرت همراه او کرده بود بعد از اخذ این حکم فرستاده بود و نام او زهیر فهری بود بقتل رسانید و سکنه نفسی را در عوض نفسی کشتم و صد شتر مفت یافتم مرتد شده بمکه رفت این آیت در شان او نازل شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای اینک ایمان آورده اید چون سفر کنید در راه خدا یعنی برای جهاد روید پس تحقیق کنید و آنچه بر شما پوشیده باشد تفحص نمایید و آنکه بر شما سلام کند مگویید که تو مسلمان نیستی بلکه برای امن و امان خود تحیت اسلام میگوید تا طلب کنید مال دنیا را یعنی مال غنیمت میکشید مسلمانان را و اگر شما خواهان مال دنیا اید پس نزد خدا غنیمتها بسیار است که خواهید یافت مراد اینکه در جهاد محض رضای خدا باید منظور داشت نه یافتن غنیمت همچنین بودید شما پیش از مسلمان شدن یعنی در اول ایمان او در حفظ مال و جان خود بکلمه شهادت میکوشیدید پس منت نهاد خدا تعالی بر شما باینکه استقلال و استقامت داد شما را در دین اسلام پس از روش شما بر شما زیبد بر حفظ اسلام کسانی که اسلام کنند را و شتاب مکنید در کشتن بگمان اینکه مقرر است خدا تعالی دانا است و خبردار بانچه شما میکنید تکرار حکم برای تاکید است سبب نزول اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرستاده اسامه را بسریه و از آن طرف شخصی باشتر و اسب غنیمت شهادت و السلام علیکم گفت اسامه شمشیر راند او را بقتل رسانید و اموال او را بغنیمت گرفت و چون مراجعت نمود حضرت او را ملامت فرمود و او بعرض رسانید که اظهار اسلام او از ترس شمشیر بود فرمود تو دل او را شکافته بودی که بدانی باین روایت آیت در شان اسامه بن زید نزول یافته و در روایت دیگر اینکه سرور کاینات محلم بن جثامه را بسریه فرستاده بود و از آن طرف شخصی عامر نام بود گفت لا اله الا الله محمد رسول الله السلام علیکم محلم بن جثامه تیری بر او زد و کشت و اموال او را بغنیمت گرفت و چون مراجعت نمود و بخدمت سید عالم آمد التماس نمود که درین باب حضرت از جناب عزت طلب آمرزش کند برای او سرور کاینات فرمود لا غفر الله لک او را زمین گریان شد بخانه خود رفت و ازین غم در آن

بسوی خدا و رسول پس دریابد او را مرگ در اثنای راه پس بتحقیق مزد او بر خداست و هست خدای تعالی آمرزنده و مهربان

کسی که بکند گناه و بر گردن او رسد در هجرت و در خبر است که سرور عالم صلعم که این آیت را نوشته بیرون آید از خانه و دریابد

یک پسر او هم بر خداست سبب نزول آنکه چون خبر تهدید بر ترک هجرت مستضعفان مکه رسید شخصی که نامش جندع یا جندب

بود با پسران خود گفت اگرچه من بیمار و ناتوانم اما بر همین جهت که خفته ام میتوان راه برد است پسران او از اطاعت

حکم پدر پسران او را برداشته متوجه مدینه شدند و چون به منزل تنعیم رسید علامات مرگ بروی ظاهر شد دست راست خود

را بر دست چپ زد کذا گفت و گفت اللهم هذه لک و هذه لرسولک ابایعک علی ما بایع علیه رسولک یعنی ای خدا این دست

از تست و این دست از رسول تو بیعت میکنم بتو بر آنچه بیعت کرده است بر آن رسول تو مطلب اینکه چنانچه رسول تو ایمان

آورده است ایمان آوردم نه چنانچه مردم آورده اند بعض ایمان قوی بی شک و شبهه آوردم قرائت لفظ یدرکه بسکون کاف

و ضم آن هر دو جایز است [illegible]

[illegible]

و وقتی که سفر کنید در راه پس نیست بر شما گناهی در اینکه

کوتاه کنید نماز را یعنی دو رکعت کنید نماز چهار رکعتی را اگر بترسید از اینکه در وقت مشغول بودن بنماز شما را کافران ضرری رسانند یا بلا رسانند یعنی نماز را کوتاه کنید تا زود فارغ شوید بدرستیکه کافران هستند شما را دشمن آشکارا یا دشمنان آشکارا چرا که لفظ عدو صیغه فعول است برای واحد و جمع هر دو آمده است مخفی نماند که بعضی فقها قصر نماز در سفر جایز میدانند نه واجب سند ایشان آیت است که فلیس علیکم جناح افاده جواز میکند و اثبات اباحت و در روایتی هم دارند از عایشه رضی الله عنها که گفت در سفر مکه همراه حضرت بودم و گفتم یا رسول الله قصرت و اتممت و صمت و افطرت یعنی نماز را درین سفر گاهی قصر میکنم و گاهی تمام و روزه را گاهی میگیرم و گاهی میخورم سید کاینات فرمود احسنت یعنی نیکو میکنی و شافعی برین اعتقاد است اما ابو حنیفه علیه الرحمه قصر را واجب میداند و درین باب روایتی دارد از عمر بن الخطاب که گفت صلوة السفر رکعتان تمام غیر قصر علی لسان نبیکم یعنی نماز سفر دو رکعت است که بر زبان پیغمبر شما تمام است و قصری در آن نیست بنابر آنچه پیغمبر شما گفته و روایت است از عایشه رضی الله عنها که گفت اول ما فرضت الصلوة رکعتین فاقرت فی السفر و زیدت فی الحضر

[illegible]

[illegible] پرسیدند آنانکه جان ایشان را میگیرند فرشتگان که با بیان عذر اینها اند در چه حالتی

ایشان ستمکاران بودند بنفس خود از ترک هجرت و موافقت با کافران گفتند آن فرشتگان جان ستانان

که در چه کار بودید که ترک جهاد کردید و اعراض موافقت کفار نمودید گفتند آنان در جواب فرشتگان که بودیم ما ناتوانان

و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند گفتند فرشتگان بالزام ایشان که آیا نبود زمین خدا کشاده و فراخ تا شما

بروید بجای دیگر در ان زمین خدا پس آن گروه که مخالفت نمودند با مسلمانان مجاهد و موافقت کردند با کافران در جنگ

با مومنان جای ایشان است دوزخ و بد بازگشتیست ایشان را آن دوزخ بعضی قاریان توفیهم را بضم تا خوانده اند و بفتح

احتمال ماضی و مضارع هر دو دارد و سبب نزول اینکه طایفه مسلمانان هجرت نکردند در آن وقت که هجرت واجب بود و آخر

با لشکر کفار بجنگ مسلمانان آمدند چندی از ایشان که مشهور اند اینها اند قیس بن ولید و ابو العاص بن منبه و علی بن

امیه حارث بن زمعه [illegible]

مگر آنکه در واقع ناتوان و عاجز باشند از جمله مردان و دیگر زنان و کودکان که مطلق

توانائی ندارند و در چاره کارها درمانده اند و نمیدانند هیچ راهی را [illegible]

پس آن گروه که بیچارگان اند امید هست که خدای تعالی درگذراند

از ایشان یعنی گناه ترک هجرت را و هست خدای تعالی بخشنده و آمرزنده گناه معذوران [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هر که بیرون رود از خانه و دیار خود در راه

طاعت و عبادت خدای تعالی یابد در زمین جای بسیار و گشادگی روزی این تفسیر بر وجهی است که مراغم بمعنی مواضع باشد

و اگر ماخوذ از رغم الانف باشد تعبیر به مالیدن بینی بر خاک که کنایه از خوار کردن است بسیار است معنی را پس تفسیر چنین است که

هجرت کننده در راه خدا می یابد القدر فضل و نعمت که بینی معاندان او را بر خاک مالد چون رغم در اصل بمعنی خاک است

انعامها بیان متنوع برهان است و کسی که برآید از خانه خود که هجرت کننده باشد بسوی خدا و رسول او بعزیمت او مخصوص

آمده برای دفع حملهٔ دشمنان و چون نماز گزارندگان یک رکعت نماز را ادا کنند بروند بجای آن جماعت پاسبانان که نماز نگزارده‌اند
و آنها بیایند بجای ایشان و با تو رکعت دوم را ادا نمایند و این جماعت نیز اسلحهٔ خود را با خود داشته باشند و زره
و خود و جوشن نیز آنچه دارند از خود جدا نکنند چه میل دارند آنانکه کافر شدند اینکه اگر غافل شوید شما از اسلحه و
متاع خود پس حمله آورند بر شما یکبارگی و ببرند هرچه یابند و هیچ گناه نیست بر شما اگر باشد بشما رنجی از باران یا بیمار باشید که علاج
سازید که اسلحه را بیابا بیفکنید گناهی نیست درین که اسلحهٔ خود را بگذارید و بهر حال که باشید فرا گیرید زره و جوشن
و آنچه محافظت تن میکند تا دشمنان آسیب نتوانند رسانید بدرستیکه خدای تعالی آماده ساخته است برای کافران عذاب خوار کننده
سبب نزول اینکه حضرت رسالت بغزوه تشریف فرموده بود و رسیده بود بموضع اسفال مشرکان عرب را دیدم در موضع صحرا صف
کارزار آراسته‌اند حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام صف کشیدند درین اثنا وقت نماز ظهر رسید و سرور عالم بنماز مشغول گردید و نماز را
با رعیت با تمام حاضران ادا کرد و هیچ جنگ واقع نشد کافران هم در برابر صف کشیده بودند دیدند بعد از فراغ مسلمانان
از نماز افسوس خوردند هم چرا در آن وقت که ایشان به نماز مشغول بودند نتاختند بر سر ایشان یکی از آن کفار گفت بر کشید
که چرا افسوس میخورید مسلمانان را یک نماز دیگر در پیش است یعنی عصر الحال چون بآن مشغول شوند باید بر سر ایشان تاخت
فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد و در تفسیر حجره مذکور است که در غزوه با بنی انمار کافران شکست خورده بودند
و فرود آمد حضرت رسالت در آن وقت باران می بارید و مسلمانان از کار دشمنان فارغ بودند و اسلحه را گذاشته بودند
نشستند حضرت برای قضای حاجت از میان مردم برآمد و اسلحهٔ خود را بجای گذاشته دور از لشکر رفت و حائل شد میان
سرور عالم و لشکر سیل رسید درین اثنا آنگاه غورث بن حرث که سرگروه کفار محارب بود بر حضرت افتاد و اصحاب او گفتند
ای غورث اینک محمد تنها میآید صلی الله علیه و آله و سلم خود را دور افتاده او گفت قتلنی الله ان لم اقتله یعنی بکشد مرا خدای تعالی
اگر نکشم او را این سخن بگفت و از کوه بزیر آمد و شمشیر کشید و دوید و رسید تا بر سر رسید
با شمشیر کشیده و گفت یا محمد من یعصمک منی الان یعنی کیست که نگاه دارد ترا از من درین وقت این کلمات گفت و
سرنگون بر زمین افتاد و شمشیر از دستش جدا افتاد فی الحال حضرت شمشیر او را برداشت و فرمود یا غورث من یعصمک منی
الان یعنی کیست که نگاه دارد ترا از من درین وقت آن کافر گفت لا احد یعنی هیچکس نیست حضرت فرمود کلمهٔ شهادت
بگو و مسلمان شو کافر مذکور گفت مسلمان نمیشوم اما عهد و پیمان میکنم که هرگز با تو جنگ نکنم و اعانت

پیش از اول الکبیر و من ناقص نماز چهار رکعت بود پس مقرر داشتند در سفر بالعذر نماز باید کرد که در حضر پوشیده نماند چه این امر و حکم
مخالف آیت است زیرا که تقصروا من الصلوة صریح است یا نه چه دو رکعت تمام نیست و نزد شیعه امامیه در سفر
دو رکعت کرده فی الطریق وجوب است جواز و در این باب سنیان آورده اند آیت ان الصفا والمروة من شعائر الله
تا آنجا که فلا جناح علیه ان یطوف بهما و ان طواف واجب است و لیکن نزد ایشان قصر نماز و افطار روزه
مشروط است بآنکه سفر مباح باشد و مسافر کثیر السفر نباشد و منزل در جای باشد که ملک او باشد که اگر ملک مسافر
قصر و افطار جایز نیست اگر همه در منزل در قبض مال او باشد و دیگر قصد اقامت در منزل کمتر از ده روز باشد
نزد امامیه و کمتر از پانزده روز نزد اهل سنت و جماعت و اقل حد سفر که قصر و افطار در آن واجب شود
نزد امامیه هشت فرسنگ است و نزد ابو حنیفه چهار برید است که در معنی برید خلاف است که [illegible] فرسنگ است یا چهار فرسنگ
بنابر اول همان هشت فرسنگ شد و بنابر دوم شانزده فرسنگ و این مذهب شافعی است قراءة تقصروا را بعضی
قاریان بضم تا و سکون قاف و کسر صاد جایز داشته اند و بعضی کلمه ان خفتم الا الرسیان بر داشته
اند چرا که بقواعد عربیت این طور هم درست است چنانکه در یبین الله لکم ان تضلوا واقع شده

[illegible]

وقتی که باشی تو در میان ایشان هنگام ترس از دشمنان
پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را یعنی برای مومنان لشکر خود را جماعت کنی پس باید که باشند
جماعتی با تو از آن مومنان که همراه تو اند و نماز گذارند و باید که بگیرند آن نماز گزارندگان اسلحه خود را با خود
یعنی جدا نکنند از خود و چون سجده کنند پس باید که جماعتی که نماز میکنند از پس پشت شما ایستاده باشند

امید باید که بیشتر جد و جهد در جهاد نمایید و بهشت خدای تعالی دلنا با نچه شما نیست دار بسته باشید و محکم کار است در امر و نهی یکی از فارسیان تاملون

را الفتح الخوانند إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ

اللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ خَصِيمًا بدرستیکه ما فرستادیم بسوی تو قرآن را براستی

و احکام درست تا حکم کنی میان مردمان بانچه خدای تعالی ترا شناسا کرده و نمود نموده است ترا و مباش برای اعانت

بخیانت کنندگان دشمن ایشان وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا و طلب آمرزش کن

بجهت آنکه میخواستی بعذاب یهودی که بقصد عدالت خلاف طاهر بود بدرستیکه خدای تعالی همیشه آمرزش کند آنرا که

آمرزش از او خواهد و مهربان است به بندهای استغفار کننده مخفی نماند که در اکثر آیات خطاب بحضرت رسول است

لکن مراد امة اند نقلست که سبب نزول آنکه طعمه بن ابیرق مسلمانی بود از قبیله بنی ظفر و همسایه داشت قتاده

نام شبی نقب زد بخانه او و انبانی آرد در آن که زرهی در آن گذاشته بود دزدید و بیهودی همدر آن محله می بود

سپرد و اتفاقا انبان سوراخی داشت و همه جا در راه آرد از آن فرو ریخته بود صبحی که قتاده برین واقعه آگاه

شد با نشر آرد بخانه طعمه آمد و زره و انبان را از او طلب نمود او سوگند خورد که هرگز ندیده ام و خبر از این واقعه ندارم

باز قتاده بر اثر همان آرد ریخته بخانه یهودی رسانید و از او طلب کرد یهودی گفت این را طعمه بمن سپرده و

بر همین گواهی دادند جمعی همسایگان دیگر پس حکم این ماجرا رسید بجناب حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از آنجا

که طعمه مسلمان بود و سوگند میخورد که خبر ندارم و من انکار نکرده ام بخاطر مبارک حضرت رسید که طعمه بیگناه است

و خیانت از یهودی کرده باشد بعضی راویان گفته اند که حضرت اراده فرموده که حکم بقطع دست آن یهودی کنند و

برخی آورده اند که منتظر وحی شد درین اثنا این آیت نزول یافت و مولف مجمع البیان سبب را بر وجه دیگر هم نقل

کرده است لیکن اصح همین است که مرقوم شد وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا و خصومت مکن از طرف آنانکه خیانت میکنند بالنفسهای خود

یعنی قوم طعمه بن ابیرق که با وجود آنکه در دل خود میدانند که خیانت را طعمه کرده است دلاور جانب او است میگویند که او خیانت نکرده

بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کسی را که مصر باشد در خیانت بودن و مستغرق در آن گناه باشد و دوست نمیدارد الا بعضی

گناه او را منقول است که طعمه مذکور بعد از این واقعه مرتد شد و گریخته بمکه رفت و بدزدی مشغول گشت تا آنکه نقبی زده

دشمنان تو نیم بلکه حضرت شمشیر او را خواست تا بدهد او گفت یا محمد نگاه دار که تو بعد از من چه حضرت فرمود انا احق بذلک یعنی

من نگاه دارنده این شمشیر ام او گرفت و از بهر قوم خود تقویت آنها گفتند چه چیز ترا که محمد رسید دو شمشیر نزد تو بود

گفت بخدا خواستم که شمشیر بزنم ناگاه دانستم که جبرئیل بادی بر سینه من زد که پس بر پشت افتادم

و شمشیر از دست من رها شد و محمد آنرا گرفت و خواست بر من زند چون سوگند خوردم و پیمان بستم که با او هرگز جنگ

نکنم امان داد القصه حضرت چون از آن جانب به لشکر خود مراجعت فرمود نتیجه این آیت از دلالت حاج طلبیدم تا آخر

آیت نازل شد فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ

جُنُوبِكُمْ ۚ فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۚ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

كِتَابًا مَّوْقُوتًا پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید از آن پس یاد کنید خدا را در حالت

ایستادن که شمشیر میزنید و در حالت نشستن که تیر می اندازید و در آن حال که زخم خورده بر پهلوهای خود افتاده اید

اینجا سه احتمال است یکی بیان نماز خوف که در شدت دشمنان وقتی که دست و گریبان شده باشید و هنگام نماز

برسد باید که بایما و اشاره رکوع و سجود بجا آرید دوم اینکه ادعیه بخوانید بعد از نماز سوم آنکه مراد کثرت

ذکر باشد یعنی در حالی که باید ذکر خدا نیاسائید پس چون آرمیدید و آسوده شدید از خوف دشمن ادا کنید نماز

را با آرمیدگی و آهستگی و حفظ شرائط آن بدرستی که نماز هست بر مومنان فرض آن چنان فرضی که اوقات

آن معین است و روا نیست پیش و پس کردن از آن اوقات از اینجا معلوم می شود که مراد از ذکر نماز است و

چون هنگام خوف بار سیدگی و تعدیل ارکان میسر آید جایز است و بعد از رفع خوف همان نماز را اعاده باید کرد

بهموارگی و آرمیدگی و ابوحنیفه علیه الرحمه گفته است محارب را نماز کردن جایز نیست تا زمانیکه خاطر کس مطمئن

باشد و کلمه اطمئنان را بعضی اطیان بیاخوانی اند و این هم بهمان معنی است وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ

الْقَوْمِ ۖ إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ ۖ وَتَرْجُونَ

مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و سستی مکنید در طلب کافران و کارزار کردن با ایشان اگر هستید

شما ای مسلمانان دردمند و زخم دار پس بدرستیکه کافران هم دردمند و زخم دارند چنانچه شما آید و حال آنکه

امید میدارید از خدا تعالی آنچه ایشان امید ندارند یعنی ثواب و اجر اشاره با نیست که شما امیدوار اجر و ثواب

أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ [illegible] وَأَنزَلَ
اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن [illegible]
وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا واگر نه می بود فضل و کرم و رحمت خدا تعالی بر تو که

وحی فرستاد و ترا آگاه ساخت ازین واقعه و ننگدانست که حکم بقطع دست زید یهودی کنی و او را دزد دانی هر آینه قصد کرده بودند
طایفه بنی ظفر که قوم طعمه اند اینکه بگردانند ترا از حکم راست و درست و نمی افکنند در خطا و گمراهی مگر نفسهای خود را
و نمی توانند تو را زیان رسانید بهیچ چیز زیرا که تو در پناه خدائی و فرستاده است خدا بر تو قرآن را و احکامی که حقایق امور علمی
از آن بر تو منکشف میگردد و آموخته است ترا آنچه نمیدانستی و هست فضل و کرم خدا بر تو بزرگ و بسیار یعنی هیچ کرمی بالاتر از رسالت
نیست پس او را فضل الهی بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم رسالت است و مراد از رحمت علم اولین و آخرین است که با آن حضرت عطا شده
چنانچه فرموده در شب معراج بمقامی که در مقام قاب قوسین بودم چنان ادراک نمودم که قطره در گلوی من چکید و بسینه فرو رفت
بعد از آن حقایق اولین و آخرین مرا معلوم گردید [illegible]

[illegible]

[illegible] اشاره بقوم بنی ظفر است که خلاص کردن طعمه و اثبات
بیگناهی او میخواستند مشورت میکردند و با هم راز میگفتند میفرماید که هیچ نیکی نیست در بسیاری از راز گفتن ایشان یا در بسیاری از راز
گویان آن قوم مگر کسی که بفرماید بصدقه دادن یا امر کند بکاری که بحسب شرع پسندیده باشد یا قرض دادن و اعانت درماندگان یا
کردن میان مردمی که رنجش و نزاع با هم داشته باشند و هر کس بکند این کارها که مذکور شد برای طلب خشنودی الله تعالی [illegible]
در میوی پس خواهیم داد او را در آخرت مزدی بزرگ مخفی نماند که اول امر کننده را ذکر فرموده آخر جزا برای فاعل کار مقرر
نموده اشاره باین است که امر کننده فی الحقیقه فاعل است اکثر قاریان لوتیه بیا قراءه کرده اند و بعضی بنون معنی اصلاح
بین الناس آنکه امیر المومنین علی چنین فرموده که خوش خوی کردن است با خلق و فرموده که خدا تعالی درین آیت فرض
کرده است بر شما زکوة جاه را که آن حسن خلق است چنانچه فرض کرده است زکوة مال را

[illegible]

[illegible] و هر که مخالفت کند با

بود برای خانه کسی بشب زنی افتاد مرد يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم

اذ يبيتون ما لا يرضى من القول وكان الله بما يعملون محيطا

پنهان میکنند خیانت کنندگان خیانت را از مردمان از روی حیا و ترس و پنهان نمیکنند از خدا شرم و ترس بسبب آنکه از خدا

یا آنکه مقام حیا و خوف نیست بخدا با آنکه هست در همه جا و همه حال همراه ایشان است وقتی که بسر میبرند شب بر دزدی میکنند

و حیله و تدبیر مینمایند چیزی را که نمی پسندد خدا و راضی بآن نیست یعنی دروغ گفتن و انکار کردن و سوگند بدروغ خوردن

و گواهی دروغ بر عدم خیانت بلوان و هست خدای تعالی فرا گرفته جمیع مخلوقات را و هر چه میکنند در احاطه علم خداست

ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم في الحيوة الدنيا فمن يجادل الله عنهم يوم القيمة ام من يكون عليهم وكيلا

آن مردم شما اید ای قوم بنی ظفر که جدل و خصومت میکنید برای دفع خیانت

از خاینان در هنگام زندگانی دنیا پس کیست که جدل و خصومت کند با خدا در دفع خیانت ایشان در روز قیامت یا کیست

که نگهبان باشد بر خاینان تا روز قیامت ایشان را از عذاب دوزخ نگاه دارد و درین آیت نهی است از حمایت خاینان کردن

و ادعای بیگناهی ایشان با وجود علم بفعل و گواهی بر برائت ذمه ایشان دادن

ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما و هر که بکند بدی که از آن

ضرر بغیر رسد یا ستم کند بر نفس خود پس بعد از آن طلب آمرزش نماید از خدای تعالی و توبه کند می یابد خدا را آمرزنده

گناه و مهربان بر تایبان

ومن يكسب اثما فانما يكسبه على نفسه وكان الله عليما حكيما

و هر که بکند گناهی و خواهد که گناه خود را بر دیگری اندازد و تهمت گناه بر غیر کند پس جز این

نیست که آن گناه بر غیر او نمی افتد بلکه بر همان شخص است که گناه کرده است و هست خدای تعالی دانا بانکه گناه

کار کیست و حکم کننده است بسزای عمل بر همان شخص نه بر غیر

ومن يكسب خطيئة او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا واثما مبينا و هر که بکند گناهی صغیره یا کبیره

بسهو یا دانسته پس تهمت کند بآن گناه بیگناهی را و گناه خود را افکند بر غیر پس بتحقیق برداشته است دروغی را که حیران

کند از دیدن بیگناه را و بر سر خود گرفت گناه دیگر آشکارا سبب نزول این آیات قصه طعمه مذکور است که زره را دزدید

و تهمت زید یهودی در دزدیده است من خبر ندارم ولولا فضل الله عليك ورحمته لهمت طائفة

پرستش کنند پس چون اطاعت امر او میکنند گویا او را می‌پرستند و گفت شیطان در آن وقت که ملعون و مرحوم گردید هر آینه میگیرم

از بندگان تو بهرهٔ مقرر شده حاصل کلام آنکه در علم ازلی بوده که دوزخیان کیانند خواهند بود پس الزام آن شیطان همان دوزخیان

اند بعض قاریان بجای لفظ اناثا وثنا خوانده اند و این قراءة مرویست از ابن عباس دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مرد

بروایت عائشه اناثا جایکه اناثا بیش از اول باشد و اثنا نصبی هم مرویست از ابن عباس

ولأضلنهم ولأمنينهم ولآمرنهم فليبتكن آذان الأنعام ولآمرنهم فليغيرن خلق الله ومن يتخذ الشيطان وليا من دون الله فقد خسر خسرانا مبينا

دیگر شیطان میگوید هر آینه ایشان را گمراه میکنم و بیرون میبرم از راه حق و در آرزوهای اندازم ایشان را تا بسبب آن

مرتکب گناهان شوند و میفرمایم ایشان را کارهای که بآن مستوجب عذاب و عقاب گردند میدارم بر فعلهای باطل بس که

برند و می شکافند گوشهای چهارپایان را و این کار را اعتبار میدهند در پرستش بتان و امر میکنم ایشان را بحلال دانستن آنچه خدا

حرام کرده و بحرام دانستن آنچه خدا حلال کرده پس تغیر میکنند ایشان آفرینش خدا را و اکثر کارهای دیگر که فاسقان میکنند

در ضمن این تغیر داخل است مثل خصی کردن مردان و لواطه و مساحقه زنان و رقم کبود بر اعضای خود زدن و آراستن

مردان خود را بطور زنان و لباس زنان پوشیدن و هر کس که فرا گیرد شیطان را دوست تغیر خلا بعض از اطاعت احکام

خدا بیرون رفته اطاعت امر شیطان کند پس بتحقیق آن کس زیان کند زیانی ظاهر و آشکار الغرض زیانکاری او [illegible]

و پنهان نیست نزد عقل [illegible] وعده میدهد ایشان را

شیطان و در آرزوهای افکند و وعده نمیدهد شیطان ایشان را مگر چرا که حصول مامول بدون اذن او بلکه بدون قدرت خدا است

پس وعده او محض فریب است و هرگز وفا نمیشود و این وعده دادن شیطان بطریق خطور در خاطر می باشد یا بزبان شیاطین

الانس که نایبان ابلیس اند برای اغوا و اضلال

بتان و تابعان شیطان جای ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ گریزگاهی که بآنجا نقل کنند و خلاص یابند

والذين آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجري من تحتها الأنهار

خالدين فيها أبدا وعد الله حقا ومن أصدق من الله قيلا

و آنانکه گرویدند بخدا و رسول و عملهای پسندیده کرده اند نزدیک است که داریم ایشان را در بستانهای

رسول الله کند بعد از آنکه ظاهر شد و آشکار گردید او را اللهِ لا است دین اسلام از قرآن و معجزات پیغمبر و پیروی کند
غیر آن راه را که مومنان بر آنند باز گذاریم او را بدوستی آن چیز که اعراض کرده است میدالو و اختیار کرده است یعنی
خیانت خود دور آریم او را بدوزخ و بد جای بازگشتن است دوزخ این آیه هم در شان طعمه است که دزدی بها کرده
و آخر مرتد شد مخفی نماند که اینجا محل مناظره و مباحثه است میان سنی و شیعه ما که اهل سنتیم میگوئیم که مومنان بیعت کردند
با ابوبکر صدیق رضی الله عنه و هر که غیر راه آن مومنان را پیش گیرد در دوزخ رود و شیعان میگویند که مخالفت با مومنان درین
آیت ضمیمه مخالفت با رسول واقع شده است و حال آنکه حکمی و وصیتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب بیعت کردن
با ابوبکر نیست بهر حال چون صیغه مضارع احتمال حال و استقبال هر دو دارد کلمه مومنین هم محتمل است برای
مومنان زمان حضور حضرت و زمان بعد از رحلت

بدرستی که نمی
آمرزد خدا تعالی این را که شرک آورده شود بخدا یعنی کسی را که شرک آرد بخدا او می بخشد و می آمرزد هر گناهی که غیر از شرک
باشد هر کرا که خواهد و هر که شرک آرد بخدا پس بتحقیق گمراه شد گمراه شدنی دور دراز یعنی بنهایت
گمراهی سبب نزول آنکه مرد پیری بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله من مردی ام غوطه خورده در
گناهان اما مشرک نیستم و هرگز با خدا شریک نیستم و غیر از ذات او الهی نمی پرستم و امید می دارم که گناهان من
که کرده ام از روی جرات و مخالفت با خدا نکرده ام بلکه پشیمان و تایب ام آیا در باب من چه میفرمایی
و حال من چه خواهد بود پس همان وقت این آیت نازل شد

نمی خوانند یعنی نمی پرستند این قوم مشرکان غیر خدا مگر ماده گان را یعنی بتان را و الوثت تا بالی بجندین وجه است
یکی آنکه نامهای ایشان تانیث دار مثل لات و منات و عزی و غیرها و دیگر آنکه بتان خود را هر قبیله
از مشرکان انثی بنی فلان میگفتند و سبب این بود که بتان را بشکل زنان میساختند وجه دیگر آنکه
بتان جمادات اند و جماد همیشه منفعل است هرگز فاعل نیست و انفعال لازمه انوثت است و نمی پرستند مشرکان مگر
شیطانی که رانده شده است از درگاه خدا و دور کرده شده است از رحمت بعد او بر نمیدارد ایشان را که بت

و کیست نیکوتر از روی دین از آنکس که خالص گردانید مطیع ساخت نفس خود را

برای خدای تعالی و تفسیر دیگر آنکه بر جاکات مالسعدی خود را برای پرستش خدای تعالی یعنی سجده کرد خدا را نه بت را یا آفتاب

و ستاره وغیرها را مطلب آنکه نهایت طاقت بشری همین قدر است و از پرستش خدا کما هو حقه ادا کردن محال است بهر تقدیر

آنکسی که پرستش خدا کند نیکوکار است و پیروی کرده است دین ابراهیم علیه السلام را در حالتیکه گشته است از همه و نهاد پرستش

بسوی دین اسلام و خدا پرستی چنانکه حضرت ابراهیم ع کرده و فرا گرفت خدا تعالی ابراهیم را دوست خود یعنی برگزید او را از جمیع

خلایق بهر وجهی که سبب آن خود دوستی برگزیده مخصوص باشد که وجه خطاب مستطاب خلیل الله برای حضرت ابراهیم قاضی بیضاوی و مترجمان تفسیر او

همان حکایت گندم با دوستان دوست مصری و بیدا شدن عیال ابراهیم رسید گندم از جانب او و گفتن ابراهیم که از نزد دوست مصری است

بلکه از نزد دوست من الله است قرار داده اند اما بنا بر این وجه دوستی از جانب خدا است و این ظاهر است که یک نام از جمله اسمائه ودود

و الحبه لازم ذات است مخصوص برای ابراهیم نبود پس وجهی باید که خلت از جانب ابراهیم باشد و تسمیه بخلیل الله درست آید و فحوای آیت نیز

که خدا او را دوست خود دانست بخاطر راقم رسید که ابراهیم در قبول نا کردن ربوبیت کواکب گفت لا احب الآفلین پس گویا که

گفت انی وجهت وجهی الی آخر الآیه حنیفا گفت انی احب الله خلت بضم خا بمعنی محبت است و بفتح خا بمعنی حاجت

و خلیل بهر دو معنی مشتق است از خلل که بمعنی رخنه است پس بمعنی محبت باین اعتبار که دوست رخنه کار دوست خود را

مسدود می سازد و در کار کسی باوجود دوستی دلیل و خلل روا نمیدارد چنانچه ابراهیم علیه السلام تنها از شکست

باین اعتبار در کار محتاج همیشه رخنه می باشد بسبب عدم استطاعت و فقدان بضاعت پس بکجا اشتقاق بمناسبت رفع اختلال

و خدای راست

دیگجا بمناسبت وجود اختلال

هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است و همه موجودات محتاج اند باو و هست خدا تعالی بعلم احاطه کننده جمیع چیزها مطلب آنکه

اعمال بندگان از و پوشیده نیست

و فتوی میخواهند از تو در باب میراث زنان یعنی

دختران بگو که خدا تعالی فتوی میدهد بعد بیان نمیکنند حکم خود را در باب دختران و دیگر بیان میکند آنکه خوانده میشود بر شما از قرآن در باب

که روان است در زیر درختان و قصرهای آنها جویها در حالیکه داخلان در آن بوستانها جاوید باشند در آنها که هرگز
بیرون نیایند و زوالی در آنها راه نیابد و داخلان را فوت و موت نباشد وعده کرده خدا تعالی وعده کردنی راست و درست
که مطلقاً شائبه خلاف در آن نیست و کیست راست تر از خدا تعالی در سخن گفتن یعنی نیست

آنچه وعده کرده است خدا تعالی یعنی داخل شدن در بهشت یافت نشود و میسر نیاید بآرزوهای شما
ای مسلمانان و نه بآرزوهای اهل کتاب که یهود و نصاری اند بلکه دخول در بهشت یا دوزخ تابع عمل بندگان است و بمحض
آرزو نیست هر که عمل بد کند جزا داده شود بآن عمل بد و نیابد برای خود غیر از خدا تعالی دوستی و یاری دهنده که خلاص کند او را
از عذاب سبب نزول آنکه در مجلس مسلمانان و یهودان و ترسایان مجتمع بودند یهودان و ترسایان مفاخرت میکردند
که پیغمبر ما و کتاب ما پیش از پیغمبر شما و کتاب شما بوده پس بهشت حق ماست نه حق شما و مسلمانان گفتند پیغمبر ما و کتاب ما ناسخ
دین شما است پس ما بدخول بهشت سزاوارتریم درین باب آیت نازل شد آورده اند که وقتی که این آیت نزول یافت
مسلمانان شکسته خاطر شدند و گفتند پس دخول بهشت ما را محال شد برای آنکه کسی نخواهد بود که از وعمل بدی صادر نشده باشد
مگر انبیا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که انجا مراد از عمل بد شرک است برای آنکه میفرماید غرض اینکه عامل عمل بد
نخواهد یافت برای خود دوستی و یاری دهنده که او را از عذاب خلاص کند و این مخصوص مشرکان و کافران است زیرا که دوست
و شفاعت کننده مومنان من خواهم بود و جزای اعمال بد که غیر از شرک و کفر باشد همین مصیبتهای دنیاست
که میکشید مثل بیمار شده اند و بیناک بودن و غیر آن هم بتجربه اشاره باین مصیبتهاست

و هر که بجای آرد کارهای پسندیده موافق احکام الهی بقدر وسع و امکان از
مردان و زنان در حالتی که او مومن باشد یعنی عمل بی ایمان حقیقی منظور نیست پس آن گروه نیک کنندگان در آیند ببهشت
و ستم رسیده نشوند از کمی اجر و ثواب خود بمقدار نقیری که بر پشت خرما باشد یعنی اینقدر هم که مشابه هیچ است کمی
در اجر ایشان نخواهد شد قراة مشهور در یدخلون فتح یا و ضم خاست اما بعضی قاریان برعکس [illegible]

تو تقاضای مهر نکنی مطلقه گفت رجعت کن مهر من از مهر بخشیدم و ابن عباس گفته که سوده بنت زمعه ترسید از اینکه حضرت رسالت
او را طلاق دهد گفت یا رسول الله مرا طلاق مده و در نوبت مرا برای صحبت عائشه مقرر فرمای بعضی قاریان ان یصلحا بضم
یا و کسر لام قراءه کرده اند و اکثر قاریان ان یصالحا با الف در آمده میان صاد و لام و تشدید صاد خوانده اند

و نمیتوانید ای مردانی که زیاده از یک زن دارید اینکه عدالت کنید و تسویه راستی نگاه دارید میان زنان خود و لو شما آرزو برید میل و خواهش کنید
و اگر حریص باشید بر اینکه عدل ورزید و قادر بر آن نشوید پس تمام میل ظاهر و باطن خود را بر همان زنی که مرغوب طبع شما میباشد از دید
پس اگر چنین کنید و آن دیگر زن را مانند زنی که محبوس است نه شوهر دارد و نه مطلقه است پس اگر اصلاح آورید و فسادی نکنید
در باب میل نمودن هم بحسب ظاهر و هم بحسب باطن بجانب یکی از زنان و ترک عدالت و تسویه نکنید و پرهیز کنید در زمان آینده پس
بدرستیکه خدا تعالی هست آمرزنده و مهربان بر بندگانی که اصلاح آورند فساد را الّتی که گذشته بخشیده میشود اگر در آینده نشود
مخفی نماند که قبل ازین گذشت که فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة یعنی اگر می دانید و می ترسید که عدالت و تسویه نتوانید
کرد پس یک زن اختیار کنید و درین آیت میفرماید که نمی توانید عدالت کردن میان زنان و اینکار از شما
نمی آید مبادا ذهن قاصری تخالف در مضمون این دو آیت تصور نماید بلکه چنین باید دانست که در آیت سابق
مراد از عدالت و تسویه در نفقه و کسوه و صحبت است و اینجا مطلب عدالت و تسویه در میل خاطر و محبت و رغبت که این باختیار
خود نیست چنانکه مرویست حضرت رسول صلی الله علیه وسلم هرگاه قسمت میفرمود میان ازواج طاهرات میگفت خدایا این قسمت
منست در آنچه مالک آنم و مرا مواخذه مکن در آنچه مالک آن نیستم یعنی رغبت و میل خاطر و آن حدیث را قاضی بیضاوی در تفسیر
این آیت ذکر نموده مناسب شرح آیت سابق بود که نوشته شد این آیت حدیث این است که من کانت له امرأتان یمیل مع
احدیهما جاء یوم القیامة و احد شقیه مائل و معنی و احد شقیه مائل بر دو وجه است یکی اینکه محشور خواهد شد
بهیئتی که نصف بدن او بطرفی کج شده باشد دوم اینکه میزان عملش بجانب سیآت مائل خواهد بود و اهل الله مراعات
درین تسویه باین غایت کرده اند که منقول است معاذ بن جبل را دو زن بود اتفاقا هر دو در یکبار که بطاعون
مردند قرعه زد که اول کدام یک را تکفین و تدفین نماید

یتیمان که دختران باشند آن دختران که نمیدهید ایشان را آنچه فرض نموده شد ایشان را از میراث برای ایشان و رغبت میکنید اینکه نکاح خود
در آرید ایشان را و مالهای ایشان را بخورید و دیگر فتوی میدهد خدا تعالی قرآن مجید در باب ضعیفان و بیچارگان از فرزند
خردسالان که ایشان را میراث نمیدهید و دیگر بیان میکند اینکه قیام نمائید برای حصه یتیمان در حقوق ایشان بعدل
و راستی و آنچه میکنید از نیکوی پس بدرستیکه هست خدا تعالی بآن دانا و بر آن جزا خواهد داد سبب نزول اینکه عیینه بن
حصین آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و گفت خبر ده ما را که چه سبب برادرزادگان و خواهران را حصه میراث
میدهی در حالیکه ما میراث بکسی میدهیم که در کارزار با دشمنان شریک ما باشد و غنیمت گرفتن او را روا باشد حضرت در جواب
او فرمود کذالک امرت یعنی اینچنین مامور شده ام از جناب الهی بیان و فتوی این آیه نازل شد فتوی در لغت یعنی بیان
کردن آنچه مبهم باشد

اگر زنی بترسد و خبر شد از اینکه شوهر او سر باز زند و روگردانید از صحبت او را جدائی
اختیار کند پس هیچ گناهی نیست بر ایشان زن و شوهر در اینکه بصلاح آرند سلوک را میان یکدیگر با آشتی کردن و راست
احسان در حق یکدیگر کنند تا موجب صلح شود مثلا اینکه زن از مهر خود چیزی باو بخشد یا از مال خود قدری باو هبه کند
یا نوبت صحبت خود بزن دیگر واگذارد و شوهر حقوق خدمت قدیم او را رعایت نموده خوشنودی و استمالت
نماید و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت و حاضر کرده شده اند نفسهای فرزندان آدم بخل یعنی مخلوق اینچنین
شده اند بر بخل طبیعی و جبلی ایشان است پس از نتیجه زن و شوهر بخل میورزند در کامروائی یکدیگر و مروت در باره هم
نمینمایند و اگر احسان کنید با یکدیگر ای فرزندان آدم و بپرهیزید از خصومت و نزاع و نشوز و اعراض پس بدرستیکه
که خدا تعالی هست بآنچه میکنید دانا و آگاه موافق آن جزا خواهد داد سبب نزول این آیه را بسه وجه روایت
کرده اند بعضی مفسران آورده اند که مردی بر زن خود بهانه جوئی میکرد تا او را طلاق دهد و زن چون جدائی از فرزندان
خود نمیخواست میگفت مرا طلاق مده دیگر هر کار که خواهی بکن و از امام جعفر صادق مرویست که دختر محمد بن مسلمه زن
رافع بن خدیج بود و چون از حد جوانی و محبوبی گذشته بود و شوهر او زن دیگر که جوان بود داشت او را طلاق داد از مهر او بقیه
نزد وی شوهر مانده بود پس بعد از زمانی بآن زن مطلقه گفت اگر خواهی واگذارم ترا و اگر خواهی رجعت کنم باین شرط که

آخرت اگرچه نزد خلق از بعضی خود را پنهان دارد اما از خدا نمی تواند پنهان داشت [illegible] آمنوا

كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين [illegible]

[illegible] او فقيرا فالله اولى بهما فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا [illegible]

[illegible] فان الله كان بما تعملون خبيرا

ای آنکسانی که ایمان آورده اید باشید استادگان بکار عدالت یعنی جهد کنند و گواهی براستی ادا کنید محض برای رضای خدا اگرچه آن گواهی بر نفس شما باشد یا بر پدر و مادر و خویشان نزدیک خواه باشد مشهود علیه توانگر یا خواه باشد مفلس شما گواهی براستی و درستی بدهید بر دینی که بر ذمه او باشد و رعایت توانگر برای قوت و قدرت او مکنید و رحم بر حال مفلس بجهت عجز و افلاس او ننمائید و گواهی بر نفس خود عبارت از اقرار است برای گواهی اعتبار و منع از مراعات توانگر و ترحم بر مفلس از جهت است که رعایت و رحم شما در حال بندگان خدا قایم بحال ایشان نیست و پس خدای تعالی آفریدگار و پروردگار است بهتر است برای رحم و رعایت کردن بر حال بندگان خود و رحم و رعایت او مفید است برای غنی و فقیر و اگر خدا مصلحت بندگان را در ادای گواهی نمیدانست امر بان نمیفرمود پس شما پیروی هوا و هوس نفس مکنید در اینکه بگردید از راه حق و اگر بپیچانید زبانهای خود را یا رو بپیچید از ادای گواهی یا از آن پس بدرستیکه حق خدای تعالی بهرچه شما میکنید دانا و آگاه است پس جزا خواهد داد بعضی از مجتهدان مذهب امامیه گواهی پسر را بر پدر جایز ندانسته اند زیرا که مستلزم تکذیب پدر است و در اینصورت عاق می شود و هرگاه عاق پدر گردید گواهی او مقبول نیست قرائة کلمه تلوو را بدو قسم جایز است یکی بسکون لام و دو واو که اولین مضموم باشد و آخرین ساکن و در اینصورت بمعنی پیچانیدن زبان است وجه دوم اینکه لام مضموم باشد و یک واو ساکن بعد از آن بر این وجه بمعنی رو گردانیدن است بعضی قاریان بجای بهما بهم خوانده اند

[illegible]

[illegible]

ای آنکسانیکه ایمان آورده اید ایمان بیارید بخدا و رسول خدا و بکتابی که فرستاده است خدا بر رسول خود یعنی قرآن مجید و بهر کتابی که فرستاده است خدا پیش از این مراد از نقطه کتاب بار دوم اسم جنس است تا شامل جمیع

و اگر جدا شوید هر یک از زن و شوهر بسبب طلاق و بصلح راضی نشوید بی نیاز گرداند خدا تعالی هر یک را از دیگر
از توانگری و کرم خود یعنی بدل پیدا کند برای او با وجه دیگر و هست خدا تعالی فراخ بخشش و محکم کار در اصلاح احوال بندگان

و خدای راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمینهاست

و هر آینه امر فرموده ایم آنانرا که داده شده است بایشان کتاب پیش از شما یعنی یهود و نصاری و شمارا نیز امر میفرماییم
اینکه بترسید و بپرهیزید از غضب خدا و اگر کافر شوید پس بیشک خدای راست هر چه در آسمانها و هر چه در زمینهاست
و هست خدا تعالی بی نیاز و ستوده بذات خود خواه شما او را پرستش و ستایش کنید و خواه نکنید

و خدای راست هر چه در آسمانها هست و هر چه در زمینهاست و بس است خدا تعالی
نگاه دارنده و کارساز همه پوشیده نماند که وجه تکرار سه بار در این آیت افاده سه مطلب است بار اول دلیل واجب بودن
پرستش خداست بار دوم برهان غنای ذاتی بار سوم حجت قدرت

اگر خواهد خدا تعالی ببرد شما را ای مردمان و معدوم سازد شمارا ای مردمان و بیارد بجای شما
مردم دیگر احتمال دارد که این تبدیل در صنف باشد یا در نوع و هست خدا تعالی برین تبدیل قادر بر افنا و بر ایجاد توانا
مطلب اینکه اگر ایمان بخدا و رسول نیارید بدل شما قوم دیگر پیدا میکند که اطاعت امر خدا و رسول کنند آورده اند که چون
این آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دست مبارک بر پشت سلمان فارسی زد و فرمود که انهم قوم هذا یعنی
آن قوم مطیع که بیایند بدل اینها قوم سلمان خواهند بود یعنی عجم

هر که باشد اینچنین که اراده کند بعمل نیک خود اجر دنیا مانند جهاد کنند که نظر بر غنیمت دارد یا نماز کنند که بریا نماز کنند
تا خلق او را صالح و عابد دانند پس نزد خدا تعالی اجر دنیا هست یعنی هرگاه خدا بر همه قادر است کدام که بنده
در مزد عمل خود خواهد باید پس چرا خسیس فانی را اعتبار کند و شریف باقی را بگذارد و هست خدا تعالی شنونده
و بیننده و همه گفتارها و جمیع کردارها را میبیند داند که کدام بنده برای منفعت دنیا عمل نیک میکند و کدام برای شکر بود

دین اسلام بودیم ایمان می‌آوردند و باز میگفتند هم ملامی ... ظاهر هم رسید بر پیامبر محمد و کتاب او پس مرتد میشدند تا اینکه زیاده شد کفر ایشان

باسمی ... کفر ورزیدند تا زمانی که مردند ... ای رسول منافقان را

بابن خبر بده ایشان را عذاب دردناک بشارت مشتمل است برای خبر خوش و اینجا بالطریق تهکم و استهزا است چنانکه عرب در مقام استهزا

میگویند که تحیت خود هم تحیة الضرب یعنی سلام کردن ... است ... ما ... هم میتوان گفت و آن وجه آنست که بشارت

در اصل معنی متغیر شدن ... بشره است یعنی اگر خبر خوش به سامع ... رنگ ... متغیر میگردد

حق ... ایشان ... گفت ... این صفت بیان منافقان است

که میگیرند کافران را دوستان برای خود سوای مومنان ... کافران را دوست میگیرند مومنان ... دوست نمیگیرند

آیا میطلبند و میجویند نزد کافران عزت

رالعین گمان دارند ... کافران معزز و محترم شوند ... پس ... عزت همگی برای خدا

و در تصرف اوست ... خواهد ... و دشمن ... خدا ... دوست ... و ... تفسیر

آن آیت است ... ولله العزة ولرسوله وللمومنین جمیعا

و ... خدا ... برای مومنان در قرآن

اینکه ... استهزا القرآن میکنند همنشینی مکنید و آن آیت در مکه نازل شده اول سوره انعام است و آن آیت

واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره المحال تاکید برای آن آیت است که

وقتی بشنوید آیات قرآن را در حالتیکه مشرکان و منافقان استهزا بآن میکنند پس منشینید با آن کافران و استهزا

کنندگان تا وقتی هم شروع نمایند در سخن دیگر که اگر در هنگام استهزا کردن ایشان با آیات خدا هم در قرآن است

همنشینی کنید با ایشان ... در آن وقت شما همچو ایشان خواهید بود و شریک در این کار ... از

صحبت ایشان ... است و ... علامت نفاق است ... خدا تعالی فراهم آورنده منافقان و کافران است

در دوزخ ... خواهد ... شریک صحبت اینجا باشید شریک صحبت ایشان هم خواهید در این

کتب و صحف که بر انبیا نازل شده اند و هر که کافر شود و ایمان نیارد بخدا و فرشتگان و تمام کتابهای منزل از جانب خدا و جمیع
پیغمبران او رسل و روز قیامت یعنی حشر جسمانی و حساب اعمال و جزا بانش موافق عمل پس تحقیق آنکس گمراه شد گمراهی
گمراهی بسیار دور از نهایت دوری از مقصود درین خطاب سه احتمال است یکی آنکه خطاب بمنافقان باشد یعنی ای گروهی
که ایمان آورده اید از روی نفاق و شک ایمان بیارید از روی یقین و اخلاص دوم آنکه خطاب بمومنان واقعی باشد یعنی چنانکه
ایمان بصدق و اخلاص آورده اید ثابت و راسخ و مستقل باشید درین ایمان سوم آنکه خطاب بکافران باشد یعنی ای آنانکه
ایمان آورده اید ببتان و غیره از معبودان باطل ایمان بیارید بخدا و رسول خدا و جمیع آنچه در آیت مذکور است چهارم آنکه
خطاب بیهودان باشد که میگفتند یا رسول الله ما ایمان داریم بموسی و تورات و عزیر و تورات دیگر هیچ کتابی و هیچ
پیغمبری ایمان نداریم مخفی نماند که واضح و اصح همین احتمال است زیرا که سوق کلام و تفصیل سخن دلالت تضمنی دارد
بر همین که در جواب یهودان میفرماید ایمان که شما آورده اید ناقص است و مقبول نیست ایمان بجمیع آنچه درین آیت مذکور
است بیارید تا قبول افتد و کلام ومن یکفر تا آخر آیت واقع شده موید همین احتمال است سبب نزول آیت
نیز بیان سخن یهودان است قراءت مشهور نزل بفتح نون و تشدید زا است بعضی قاریان بضم نون و کسر زا هم
خوانده اند بصیغه مجهول یعنی فرستاده شده و برخی انزل قراءت کرده اند مآل معنی در هر سه قسم یکی است

بدرستی که آنانکه ایمان آوردند پس بعد از آن

کافر شدند باز بعد از کافر شدن ایمان آوردند بار دیگر کافر شدند از آن پس شدند در کفر خود نمیشود اینکه بیامرزد
خدا تعالی ایشانرا یعنی گناه ایشانرا نخواهد بخشید و نمی نماید بایشان راه حق را زیرا که مکرر نموده اند راه حق و قبول
ننمودند پس دیگر نباید نمود بعضی مفسران گفته اند که مراد ازین قوم یهودان اند که ایمان آوردند بموسی و بعد از ایمان
آوردن کافر شدند بعبادت گوساله باز ایمان آوردند بعیسی و ایمان نیاوردند بمحمد صلی الله علیه و سلم این روایت
از قتاده است و برخی گفته اند که یهودان ایمان آوردند بموسی بعد از آن کافر شدند بپرستش گوساله بعد از آن
ایمان آوردند بعزیر علیه السلام و کافر شدند بعیسی پس زیاد کردند کفر را باینکه نیاوردند ایمان بمحمد و این روایت
از ضحاک و قراست و جمعی گفته اند مراد یهودان اند که تا مومن شدند و کافر شدند این بکرات و مرات در همین

مگر او جزای باد در صورت مگر خواهد داد و حدیث نبوی است که فاتقوا الریاء فانه شرک بالله و در سوره کهف کریمه واقع است
ولا یشرک بعبادة ربه احدا اشاره باین معنی نیز میشود و حضرت رسالت فرمود که ان المرائی ینادی یوم القیامة باربعة
اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک وبطل اجرک فلا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت
تعمل له یعنی بدرستیکه هر عبادت کننده بریا خوانده خواهد شد در روز قیامت با این چهار نام و خوانند گفت فرشتگان
باد که باطل و زایل شد عمل عبادت تو و ثواب تو پس بخواه مزد عمل خود را از کسی که از برای او معمول باد و عبادت
کردن بودی پس باید که مومن خالصا لوجه الله نماز کنند که اگر شایبه از رین قصد نماز کند شود هر چه بود هم شود غرض
آمیخته میشود و شرک هم آمیختن است

دیگر صفت منافقان این است که متحیر و متردد اند میان کفر
و ایمان نه تمامی اعتقاد و حضور دل بجانب مومنان اند مگر طریقه ایشان را کماهی بجا آرند و نه تمامی عقیده
بسوی کافران اند هر شیوه آنها را موافق ضابطه ایشان بعمل آرند و هر که را خدا تعالی واگذارد بطور خود
در باکنند یعنی در گمراهی هر داده پس هرگز نمی یابی تو او را براه حق خطاب عام است بهر شنونده قراءة کلمه
مذبذبین اول بالف و همزه مضمومه متفق علیه است و دیگر قاری بی الف با همزه مفتوحه خوانده است و بادر هم
قراءة مضموم است و ابن عباس مذبذبین را بکسر ذال هم قراءة کرده

ای گروه مومنان مگیرید کافران را دوستان خود سوای مومنان یعنی چنین مکنید هر با مومنان هم طرح
دوستی افکنید و با کافران هم که این شیوه منافقان است و احوال منافقان را خود شنیدید آیا شما
میخواهید هر پیدا کنید و مهیا گردانید برای اینکه خدا عذاب کند شما را بدین حجت آشکارا که دوستی با کافران
است چه دوستی با دشمن کسی در معنی دشمنیست با آنکس پس این حجتی قوی خواهد بود بجهة عذاب کردن شما

بدرستیکه منافقان در طبقه پایین ترین دوزخ اند یعنی عذاب ایشان زیاده از عذاب کافران است چرا که کفر را
با استهزا کردن بخدا و رسول جمع کرده اند پس عذاب بازای کفر مانند عذاب کفار است و بازای استهزا

آیت آن مخففه بمعنی مشدده است قراءة نزل بفتح نون وزا متفق علیه است مگر عاصم و یعقوب که نزّل بضم نون و کسر زا خوانده اند

آنانکه منتظر باشند تا کامی شما را و چشم براه اند که زیانی بشما برسد پس اگر شود شما را وقت برای شما فتحی و غنیمتی از فضل خدا تعالی گفتند آن منافقان بشما که آیا نبودیم ما با شما پس حصه ما از غنیمت برسید و اگر بود کافران را بهره از غالب شدن بر مومنان گفتند همان منافقان بکافران که آیا ما غالب و مستولی نبودیم بر شما که میتوانستیم شما را کشتن و لیکن رعایت کردیم و باز داشتیم شما را از دست مومنان یعنی مدد ایشان نکردیم تا مغلوب شدند پس ما را از آنچه یافته اید حصه بدهید

پس خدا تعالی حکم کند ای مومنان میان شما و منافقان در روز حساب بدید و میسر نگرداند برای کافران حجتی و راه تسلطی که ملزم سازند مومنان را چه در دنیا و چه در آخرت یعنی هرگز و بهیچ وجه کافران و منافقان بر مومنان مسلط نخواهند شد

تحقیق منافقان مکر میکنند با خدا یعنی این مکر را با رسول و مومنان میکنند گویا مکر است که با خدا میکنند و خدا تعالی هم جزای مکر ایشان بصورت فعل مکاران را خواهد داد منقول است که هنگام گذشتن از پل صراط که بر فراز دوزخ خواهد بود منافقان را نیز مانند مومنان نوری خواهند داد پس همین که برسند بمیان صراط نور مومنان باقی ماند تا بگذرند از بالای دوزخ و نور منافقان برطرف شود تا از ظلمت راه گم کنند و در دوزخ افتند دیگر بر مثل آمدن این نعمت دیگر صفت آن منافقان اینست که وقتی بر میخیزند بنماز کاهل و کسل مند بر میخیزند اگر از مومنان و اصحاب نبی کسی حاضر باشد نظر دیدن آنها نماز میکنند و در آن نماز کردن هم یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی محض برای نمودن بمردم را ادعای اینکه ما نماز کردیم و مومنیم مخفی نماند که نماز کردن بریا در همین مقام که فرمود مکر و خدعه با خدا میکنند مذکور فرمود اشاره بآنست که مکر با خدا همین عبادت ریائیست یعنی هرکه در ظاهر اطاعت امر الله نموده و در دل مطلب نمودن بخلق است تا او را عابد و زاهد دانند در حکم این آیت داخل است و خدا تعالی در جور

دربن باب آیت نازل شد که او لا عادت بکنید که در مقام شکایت و بدگوئی او است قرائه مشهور ظلم بضم اول و کسر ثانی بصیغه مجهول و بروایت ابن عباس و قرائه جمعی قاریان بفتح اول و دوم بصیغه معلوم است در این صورت استثنا منقطع است

اگر آشکار کنید

نیکوئی طاعت را یا پنهان کنید یا درگذرید از بدی که در حق شما کرده شد با آنکه قدرت بر انتقام داشته باشید پس بدرستیکه خدا تعالی بخشنده بدکاران با وجود آنکه بسیار قادر و توانا است بر انتقام اشاره باینکه باید که درگذرید از خدا تعالی این صفت نیک را چنانکه سرور عالم فرموده تخلقوا باخلاق الله در مقابل این آیت سابقه اشاره باشد که اگر ستم رسید بسبب ظلم کنید و بخشید او را بهتر است

سبب بدر بیان در کنند

بدرستیکه آنکسانی که کافر میشوند در واقع بخدا تعالی و پیغمبران او و بعضی خود را کافر نمیدانند و میخواهند که جدائی قرار دهند میان پیغمبران خدا باینکه ایمان بخدا داشته باشند و بپیغمبران او ایمان نداشته باشند و میگویند که ایمان می آریم بعضی از انبیا و بعضی را ایمان نمی آریم این آیه بیان احوال یهود است که میگفتند بموسی و عزیر ایمان داریم بعیسی و محمد ایمان نداریم و میخواهند که فرا گیرند برای خود راهی در میان ایمان و کفر یعنی ملتی ثالث اختراع نمایند و این را کفر نمیدانند

آن گروه که این حال دارند

ایشان بتحقیق کافران اند و هیچ شک و شبهه نیست در اینکه کامل اند در کفر زیرا که ایمان بجمیع انبیا و کتابهای الهی و ملائکه و روز قیامت معتبر است و ایمان ببعض اعتبار ندارد و آماده ساخته ایم برای کافران یعنی این گروه که داخل کافرانند عذابی خوار کننده مخفی نماند که ایمان بپیغمبری فی الحقیقه ایمان بخدا است پس اگر ایمان بنا بپیغمبر نیست گویا ایمان بخدا نیست و کفر همین است

و آنانکه ایمان آوردند بخدا و پیغمبران همه و جدائی ندانستند میان یکی هم از پیغمبران چرا که همه فرستاده خدا اند آن گروه مومنان حقیقی اند و هیچ شک نیست در ایمان ایشان زود است خواهیم داد روز حساب مزدهای ایشان را و هست خدا تعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان که در زمان کافران بودند گروه بوده اند زیرا که ایمان آوردن همه را است چنانکه فرموده عز شانه و من احسن من الله صبغة و هو ان است

که بدترین معصیتها دلی او سیهاست عذاب دیگر افزوده میشود و هرگز نخواهی یافت تو ای شنونده سخن برای آن منافقان یاری دهنده که از عذاب نجات دهد یعنی از شفاعت اهل رسول محروم اند و ابدالاباد در دوزخ خواهند بود قاریان کوفه غیر از ابوبکر درک اسفل را خوانده اند و باقی قاریان همه بفتح را و هر دو درست است چرا که این کلمه در لغت مانند نهر و سمع ساکن الاوسط و مفتوح الاوسط هر دو وارد آمده است

مگر آنانکه توبه کردند از نفاق و باصلاح آوردند اعتقاد خود را و عاقبت خود را و چنگ در زدند بعبادت خدا یعنی غیر او دیگری را معبود و ملجا خویش نساختند و خالص ساختند دین خود را برای خدا چنانچه قرآن و رسول آن دین را مقرر فرموده پس آن گروه در روز حساب همراه مومنان خواهند بود یعنی در شمار ایشان داخل اند و از جمله مومنان اند و در روز قیامت خواهد داد خدا تعالی مومنان را مزدی بزرگ اشاره باینکه تا بیان شریک مومنان اند در مزد و ثواب و در مغفرت و از اینجاست که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده التائب من الذنب کمن لا ذنب له

این بیان بی نیازی ذات پاک است جل جلاله یعنی چه میکند خدا تعالی بعذاب کردن شما آیا نه باین عذاب کردن دفع زیانی از و میشود و نه فایده بوی میرسد و نه او محتاج است بشکر و ایمان شما و نه ذات او تعالی و تقدس ازین مقوله است منتفع و متضرر شود پس عذاب کردن شما روا نیست بر خدا اگر شما شکر نعمتهای او بجا آرید و ایمان با و آرید چرا که عذاب کردن در ازای کفر و کفران است هرگاه اینها با شما نیست و هست خدا تعالی جزا دهنده شکر و دانا باحوال شاکران و کیفیت جزای ایشان مخفی نماند هر جزای عمل را از نیجت هم در هر جا بر واقع شده بنام همان می باشد چنانکه هر یک از طرفین احتمال را عمل میگویند شاکر بودن خدا تعالی دوستانه بایمعنی است که جزای شکر شکر است

و دوست نمیدارد خدا تعالی بلند سخن گفتن را و آواز برکشیدن را به بدی از گفتار را مگر شکایت گفتن کسی که ستم برو شده باشد که او را رواست شکوه از ظالم اشکارا کردن و دعای بد برو کردن و هست خدا تعالی شنونده سخن مظلومان و دانا بستمگاری ظالمان سبب نزول آیت اینکه مردی مهمان شد بخانه شخصی و او طعام نداد پس آن مهمان شکایت میکرد و شکوه بسیار می نمود و دعای بد میکرد و مردم او را ملامت و عتاب کردند که چرا چنین میگوی

با اشاعره و شیعه امامیه اتفاق دارند با معتزله

و بر داشتیم بر زبر بنی اسرائیل کوه طور را تا پیمان را قبول کنند چنانچه قبل ازین در سوره بقره بیان شد و ابو مسلم چنین تفسیر کرده که بسبب پیمانشان کوه طور را برای حمایت از آفتاب بر سر ایشان داشتیم در راه اریحا که پیمان بستند که نبوت موسی را قبول کنند و بموجب احکام توریت عمل نمایند اما این تفسیر مخالف قول جمیع مفسران است و گفتیم ایشان را که داخل شوند در شهر از دروازه سجده کنان این حکم در زمان موسی بود و گفتیم ایشان را که تجاوز مکنید از آنچه حلال کرده است خدا بر شما بجانب آنچه حرام کرده است یعنی روز شنبه که خدای ماهی گرفتن را بر شما حرام کرده است شکار ماهی مکنید و این حکم بواسطه داود علیه السلام بود و گرفتیم در باب این احکام از ایشان پیمانی استوار قراءة لفظ لا تعدوا بدو وجه جایز است تشدید دال و تخفیف آن

پس بعد از آنکه شکستند آن پیمان را

آنچه کردیم برایشان از مسخ و عقوبتهای دیگر بسبب آن شکستن پیمان بود و مسخ در زمان داود علیه السلام شد دیگر آن عذابها و عقوبتها که کردیم بسبب کفر ایشان بود بآیات خدا که عبارت از توریت و زبور باشد دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را آن کشتن باعتقاد ایشان نیز ناحق بود دیگر بسبب گفتن ایشان این سخن را که دلهای ما پر از علم است و محتاج به پیغمبر و کتاب نیستیم یا آنکه میگفتند دلهای ما پوشیده است در غلافها در نمی یابیم که پیغمبر چه میگوید و نه چنان است که ایشان میگویند بلکه مهر کرده است خدا تعالی بر دلهای ایشان تا نور حق و نور رحمت بسبب کفر نپذیرند باز داشته اند خدا دلهای ایشان را از آنکه سخن حق در دلهای ایشان در آید پس ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان اشاره بعبد الله بن سلام و اصحاب او است یا آنکه نمی آرند ایمان مگر اندکی یعنی ایمانی سستی ضعیفی آمیخته با شک

دیگر عقوبتها و غضبهای خدا بر ایشان بسبب کفر ایشان است بعیسی و سخن ایشان در باره مریم دروغی بزرگ بمعنی سترگ یعنی تهمت زنا بهتان در لغت ماخوذ از بهت است بمعنی حیرت است و چون دروغی بر بیگناهی بستن موجب حیرانی

خدا بر بندهای مؤمن یعنی گناهان ایشان را می بخشد و حسنات را مضاعف میگرداند قرائت مشهور نؤتیهم بنون است و حفص قاری
بیاء خوانده یعنی خواهد داد خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سؤال میکنند ترا ای محمد علمای یهود که فرود آری بر ایشان کتابی از آسمان یکبار همچو توریت
که تمامی یکبار نازل شد یا کتابی مرقوم بخط غیبی چنانچه الواح موسی علیه السلام بود و آن کتاب را هنگام فرود آمدن ما ببینیم
که از آسمان می آید یا مراد از کتاب خواستن این بود که نوشته بنام اکابر و اعیان قوم ما از جانب خدا بیاید که تو
پیغمبری آخر زمان و رسالت ترا مسلم میداریم پس تو ملول مشو ای محمد از سؤال ایشان و تکلیفی که میکنند چراکه بتحقیق بنی
اسرائیل همان قوم یا آبا و جدهای ایشان تکلیفی از این کلانتر و سؤال مطلبی از این بزرگتر کردند بموسی علیه السلام پس گفتند که
بنما بما خدا را عیان و آشکارا پس فرا گرفت ایشان را آتشی که از آسمان فرود آمد و سوخت و هلاک
گردانید ایشان را بسبب ظلمی که کردند بر نفس خود یعنی بسبب اذیتی که کردند خود را مستحق غضب خدا ساختند بعد از آن
این قوم یعنی بنی اسرائیل گناه دیگر کردند و عصیان دیگر ورزیدند و آن اینست که فرا گرفتند گوساله سامری
را بخدائی از پس آنکه آمده بود بایشان حجتهای روشن آشکارا بر خدائی الله تعالی و مراد از حجتهای روشن
معجزات موسی علیه السلام است نه توریت زیراکه هنوز توریت نازل نشده بود پس درگذشتیم از این گناه بزرگ که ایشان
کرده بودند چون توبه کردند و دادیم موسی علیه السلام تسلط و حکومت بر ایشان حکومتی آشکارا چنانکه فرمود بکشید
گوساله پرستان را مخفی نماند که توبه گوساله پرستی بنی اسرائیل خود همین بود که حکم شد که یکدیگر را بکشید در صورت
عفو الا بتاویل توان کرد مگر آنکه در ازای چنین گناه عظیم مستوجب عقابی چند بودند از قبیل زیر و زبر کردن زمین
بر ایشان که تمامی هلاک شوند و این عفو بود که بکشتن بعضی گناه محو شد یا آنکه عفو گناه برفع عدالت آخرت شد
پوشیده نماند که ظلم وضع چیزیست در غیر موضع آن پس رؤیت خدا که محال است خواستن آن ظلم است معتزله میگویند
مطلقا رؤیت ذات باری تعالی محال است و هیچ آفریده را میسر نیست چراکه جسم نیست و در جهت نیست و اشاعره میگویند
ممکن است بلکه همان قوم بنی اسرائیل که اهل آن لایق این نبودند و مطلقا محال نیست اهل سنت جماعت متفق اند

که بجانب او آمد در جستجوی عیسی و باز بر نیامد و گفتند مقتول بدل او است پس شک کردند در آنکه این عیسی است یا غیر او نیست ایشان را بهوی هیچ علم الا

یقینی جز پیروی ظن یقین ندانستند مقتول است خطا آنکه پیروی گمان کردند بعضی از روی شک میگویند در عیسی ما کشته ایم و نکشته اند

بیقین عیسی را بلکه بر داشته است خدای تعالی او را از روی کرامت و برده است بسوی خود یعنی بر آسمان و هست خدای تعالی غالب

و محکم کار هر چه اراده کند بعمل آرد او را از روی حکمت و مصلحت کار

و نیست از اهل کتاب هیچ کس مگر البته

ایمان آرد بعیسی نزدیک بمرگ خود یعنی بهنگام مفارقت روح از بدن و مشاهده فرشتگان و کشف حجابها چه در آن وقت

حقایق امور چنانچه در واقع هست هویدا میگردد اما ایمان آنوقت معتبر نیست و تفسیر بر این وجه نیز احتمال دارد که مراد

جمیع اهل کتاب باشند و ایمان آوردن ایشان بعیسی بهنگام فرود آمدن او باشد از آسمان قبل دجال در آخر زمان و اسند

که عیسی پیغمبر بود در این صورت هر دو ضمیر راجع بعیسی است زیرا که موت او بعد از نزول او خواهد بود و بعضی در لام لیؤمنن

معنی قسم قرار داده بفتح خوانده اند و ضمیر اول را بخدا تعالی در قسم باو و ثانی را راجع دانسته اند و روز قیامت

خواهد بود عیسی بر اهل کتاب گواه بر گناه و کفر یهود آن بانیطریق که ایمان بنبوت او نیاوردند و بر کفر نصاری بانیطریق

که او را پسر خدا گفتند قراءة نون اول در لیؤمنن بضم هم جایز داشته اند بنابر تفسیر بوجه دوم که مرجع جمع باشد

پس بسبب ستمی که واقع شد از آنها که در دین یهودیت را اختیار کردند حرام کردیم بر ایشان طعامهای پاکیزه که حلال

کرده شده بود بر ایشان و دیگر بسبب باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدا مردم بسیاری را یا باز داشتن

بسیاری مردم را از راه خدا بانیطریق که نعت پیغمبر را در توریت مذکور است محو نمودند و گردانیدند کلمات

توریت را

و دیگر بسبب گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده شده اند از گرفتن ربا در توریت و دیگر بسبب

خوردن ایشان مالهای مردم را برشوة و غصب و دیگر وجوه حرام و آماده ساخته ایم برای کافران از جمله ایشان

عذابی دردناک

[illegible]

او میسو دا را بهتان میگویند

دیگر عقوبتها برایشان بسبب گفتن ایشان بود این سخن که کشتیم ما مسیح را یعنی عیسی پسر مریم را که در صف
او رسول الله است یهودان میگویند که ما او را کشتیم و این کلام الهی ازین است که ادعای چنین چرا مینمایند و اینطور معنی
را مستحق میشوند و حال آنکه او را نکشتند و نه بر دار کشیدند ولیکن مشتبه شد امر بر ایشان باید دانست که این اشتباه
را بعضی از مفسران بر وجه تفسیر نموده اند که یهودان از احبار شنیده بودند که عیسی را کشتند و بر دار کشیدند و این از جوفه
خبر است پیدا است پس خبر دروغ که خبر است مشتبه شد و برخی آورده اند که چون یهودان قصد قتل عیسی کردند
آنحضرت پرسید از اصحاب خود که آیا میان شما کسی هست که خود را فدای من کند و بهشت رود یکی از مخلصان صادق
گفت من الله لکم شباهت شکل و شمایل عیسی را بقدرت کامله خویش در وی پدید آورد تا او را کشتند
و بر دار کشیدند و جمعی اینچنین نقل کرده اند که وقتی یهودان اراده کشتن عیسی علیه السلام کردند و او را نیافتند
زیرا که ملائکه بحکم الهی عیسی را باسمان برده بودند شخصی که نامش طیطانوس بود که جستن عیسی در خانه که
پنهان داشت در آمد حق سبحانه جل شأنه صورت او را مشابه شمایل عیسی گردانید و چون از آن خانه بیرون
آمد یهودان او را عیسی پنداشته فی الحال بر دار کشیدند و کشتند هر چند گفت من طیطانوسم کسی قبول نکرد
و سبب کینه یهودان با عیسی این بود که چون یهودان سب و شتم نسبت با جناب مریم میکردند عیسی
نفرین در حق ایشان کرد خدای تعالی آن بی ادبان را مسخ کرد بصورت بوزینه و خوک قوم یهودان از اتفاق
بر عداوت آنحضرت قصد قتل آنحضرت نمودند وقتی که طیطانوس را حق تعالی مشابه عیسی نموده اند
همان روی او شبیه بروی عیسی بود باقی تن بحال مانده بعد از کشتن و بر دار کشیدن چون یهودان بر سر
آمدند و باحتیاط ملاحظه نمودند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا و شک و شبهه افتاد که آیا کرا کشتیم
روی این روی عیسی است و بدن این بدن طیطانوس که مهتر قوم ماست از ینجهت حق تعالی میفرماید و بدرستی که
آنکسان که اختلاف کردند در اینکه مقتول عیسی است یا مهتر قوم ایشان هر آینه در شک اند از ینمعنی چرا که طیطانوس

نموده ایم بر تو قبل از وی واین آیه و سولان دیگر که نام و حال ایشان را حکایت نکرده ایم بر تو چه از آثار و اخبار ثبوت پیوسته که

یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و همه در قرآن مجید مذکور نیستند بلکه همان انبیا که در ذکر ایشان مصلحتی و حکمتی بوده مذکور شده اند

و سخن گفت خدای تعالی با موسی سخن گفتنی بی واسطه بود ربط کلام معجز نظام برین وجه است چنانچه پیغمبران دیگر وحی فرستاده

بودیم بر تو همچنین فرستادیم بعضی بر بار حکمی و نهی و جهت موسی یکبار کتاب توریت را بمجموع الالواح فرستادیم درین باب مماثلت با تو

نشد اما درین هم با او سخن بی واسطه گفتیم و با تو هم نگفتیم بلکه از مماثلت هم گذشته با فزونی رسید زیرا که موسی بر کوه طور بود

و با او فرمودیم فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی و ترا بمقام تو در رسانیدیم که فکان قاب قوسین او ادنی پس

احبار یهود چرا شک در ثبوت رسالت تو می آرند

رسولان را فرستادیم در حالتیکه رسولان

مژده دهندگان بودند اهل ایمان را و بیم کنندگان بودند کافران را و منافقان را تا نباشد مردمان را بر خدا حجتی یعنی نگویند در روز

جزا که کسی ما را خبر نداد و دعوت بایمان آوردن بخدا و آگاه ساختن از حقیقت ایمان و کفر بجا نیاورد و هست خدای تعالی غالب توانا

و بهر مصلحتی دانا

انکار را

اگرچه یهودان نمی دهند بر آنکه تو رسول خدای لیکن خدای تعالی گواهی میدهد در رسالت تو

بنمایند با نچه فرستاده است بسوی تو یعنی قرآن که فرستاده است خدای تعالی از العلم خاصه خود یعنی غیر خدا هیچکس آن را نمی تواند و مقدور نیست

اینچنین سخنی و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر رسالت تو و بس است خدا گواهی دهنده چرا که حجتهای روشن و معجزهای قوی تو را داده

و جای انکار نمانده پس هیچ احتیاج است گواه دیگر سبب نزول اینکه جمعی از کافران و یهودان گفتند که حضرت رسول الله صلی الله

علیه و سلم که ما از علمای یهود خواستیم گواهی بر رسالت تو ایشان گواهی نمیدهند و میگویند که در توریت ذکر محمد نیست

درین اثنا بعضی از احبار یهود بمجلس حضرت درآمدند آنحضرت گفت بایشان که آیا شما نخوانده اید در توریت ذکر مرا و گواهی

نمیدهند بر رسالت من آنها از روی شقاوت گفتند ترا نمیدانیم و گواهی بر رسالت تو نمیدهیم

بدرستیکه آنانکه کافر شدند

و باز داشتند مردمان را از راه خدا یعنی علمای یهودان نوشتند نعت محمد در توریت تبدیل کردند آیات توریت

را که گمراه شدند نهایت گمراهی چرا که خود هم راه حق را گذاشتند و دیگران را نیز بر گمراهی داشتند

لیکن آنانکه دانشمندند از جهودان

مراد عبد الله بن سلام است و اصحاب او و دیگر مومنان مهاجر و انصار ایمان آورده اند بچیزی که نازل شده بسوی تو و بچیزی که نازل شده پیش از تو یعنی دیگر کتابهای الهی و نماز گذارند گانند و زکوة دهندگان و ایمان آورندگان بخدا و بروز قیامت یا تفسیر باین وجه باشد که ایمان آورده اند بنماز گزارندگان و مراد از آن انبیا و ملائکه باشند آن گروه که مذکور شدند خواهیم داد ایشانرا در آخرت مزد بزرگ قراءة سنوتیهم بیا نیز جایز است و نون مشهور است

بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و

پیغمبران دیگر که پس از او مبعوث شدند یعنی هود و شعیب و صالح و وحی کردیم با براهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و دادیم داود را زبور سبب نزول آیت همان سخن یهودان است که گفتند مر رسول الله صلی الله علیه وسلم که اگر تو پیغمبری بیار پیش ما کتابی آسمانی بیکبارگی مجتمع الاجزا چنانکه موسی آورد از آسمان بتمام و اینکه میگوئی هر بار که این آیت امروز بر من نازل شده ما قبول نداریم بنابرین حضرت جل شانه میفرماید خطاب بحضرت رسالت که تا یهودان بشنوند جواب سخن خود را بدرستیکه ما فرستادیم بسوی تو ای محمد احکام خود را همان دستوری که فرستاده بودیم بسوی نوح و دیگر پیغمبران مقدم داشتن ذکر نوح علیه السلام بعلت رسالت است بر همه اول پیغمبری که بدعوت خلق مبعوث شد نوح علیه السلام بود و جدا ذکر فرمودن ابراهیم علیه السلام بجهت تعظیم رتبه اوست و چون بموسی توریت یکبارگی مجتمع الاجزا نزول یافته بود جواب سؤال ندانست از جهت مذکور نشد و ذکر نام زبور بجای آنکه بر انبیا دیگر احکام شریعت وحی شده بود و زبور احکام نداشت بلکه همگی حمد و ثنای ذات پاک حق بود و شریعت داود علیه السلام همان شریعت موسی علیه السلام بود و احکام آن در توریت قراءة لفظ زبور بفتح زا مشهور است و بضم زا هم جایز و در لغت بمعنی نوشته شده است

و چنانکه وحی فرستادیم رسولان نیز فرستادیم که نام ایشان و احوال ایشانرا در قرآن بیان

و کدام سخن گفت در تحقیق کلمه که آنرا چند دیگران هم گفته اند آنا اصح همین است و این خطاب مخصوص نصاری است پس میفرماید چون حقیقت خلقت عیسی را

دانستید پس ایمان بیارید بخدا و پیغمبران او و مگوئید که سه خدا اند یکی الله و یکی مریم و یکی عیسی چنانکه از آیه کریمه ءَأَنْتَ

قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله مستفاد میشود که ترسایان اینچنین میگفتند و بعضی گفته اند که

که ترسایان میگفتند که الله عبارت از سه خدا است یکی ذات محض دوم علم سوم حیات بنابر اعتقاد اول تعدد لازم

می آید و از عقیده دوم تجزی ذات و این را اقانیم ثلثه می نامیدند حق تعالی جل و علا نهی فرمود از این گفتار باطل که

چنین مگوئید و ترک این سه را بکنید که ترک این اعتقاد باطل و سخن لغو بهتر است برای شما چرا اینکه

که خدا یکی است و یکتائی او را هیچ وجه خللی نیست یعنی نه تعدد و نه تجزی ذات او پاک است از اینکه باشد او را

فرزندی زیراکه فرزند را با پدر مناسبت باید و خالق مثل مخلوق چگونه تواند بود برای اینکه اگر مثل مخلوق باشد پس او را

خالق دیگر باید و بطلان این معنی بر روی عقل پیدا و هویدا است و حال اینکه هرچه در آسمانها و زمینها است همه آفریده اوست

پس او را فرزند از کجا است و بس است خدا تعالی بذات واحد خود نگاهدارنده آسمانها و زمینها و کارساز

جمیع مخلوقات پس چه احتیاج است او را بفرزند و مددگار

ننگ و عار ندارد عیسی از اینکه بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب درگاه او حدیث ننگ از بندگی خدا دارند و هر که ننگ از بندگی خدا

و عار داشته باشد و نخوت نماید و سرکشی کند پس نزدیک است که فراهم آرد خدا تعالی همه آن متکبران را بسوی

خود یعنی روز جزا همه را در محکمه عدالت خود جمع آورد و سزا دهد سبب نزول اینکه ترسایان به رسول الله گفتند

ای محمد عیسی را چرا دشنام میدهی و ناسزا میگوئی حضرت فرمود که چه گفته ام در حق عیسی شما گفتند که تو

بنده الله است نصاری گفتند میگوئی که عیسی بنده خدا است و این ناسزا است چرا که بنده بودن ننگ و عار عیسی است پس آن

وقت این آیت در جواب ایشان نزول یافت و در ضمن جواب آن فرقه که میگفتند فرشتگان مقربان

خدا نیستند بلکه دختران خدا اند نیز نازل

بدرستیکه آنانکه کافر شدند وستم کردند بر محمد با اینکه انکار رسالت او کردند یا اینکه بر خلق الله ستم کردند که ایشان را از ایمان آوردن باز داشتند نیست اینکه بیامرزد خدای تعالی ایشان را یعنی خدا را سزاوار نیست بخشیدن گناه ایشان و نه اینکه راه نماید ایشان را براهی مگر راه دوزخ که جاوید در آن باشند و هرگز خلاص نیابند و هست این کار یعنی بردن ایشان بدوزخ و ابد الآباد در آن نگهداشتن بر خدا آسان و هیچ مشکل نیست

ای مردمان بدرستیکه آمد شما را فرستاده خدا با احکام الهی و درست از جانب پروردگار شما پس ایمان بیاورید باو ایمان آوردنی که بهتر است برای شما از ملتی که دارید و اگر کافر شوید و بر همان کفر باشید پس بدرستیکه از خداست هر چه در آسمانها و در زمینهاست یعنی هیچ زیان و آسیبی از کفر شما بخدا نمیرسد چنانچه از ایمان شما هیچ نفعی نمیرسد و هست خدای تعالی دانا باحوال شما و حکم کننده

ای یهود و نصاری غلو مکنید و از حد مگذرید در دین خود از حد گذشتن یهودان اینکه عیسی را بجهت اینکه پدر نداشت ابن الزنا میگفتند و از حد گذشتن نصاری اینکه عیسی را خدا میدانستند پس این هر دو جانب افراط و تفریط در رتبه عیسی گذشتن است از حد لهذا شما از حد مگذرید و مگوئید بر خدا سخنی را مگر درست و جز این نیست که عیسی پسر مریم رسول خداست و کلمه خداست که انداخت در باطن مریم و روح آفریده خداست که اورا جبرئیل دمید در جوف مریم و متصور بصورت انسانی شد و مراد از کلمه لفظی باشد که هنگام دمیدن روح جبرئیل با آن متکلم شد و این هیچ استبعاد ندارد زیرا که حق تعالی میفرماید که هرگاه اراده میکنم که بیافرینم چیزی را میگویم بلفظ کن یعنی بشو پس بهمان گفتن کن آن چیز پیدا میشود پس هرگاه بیک کلمه کن باین عالمها ایجاد شود اگر یک انسان هم شود چه تعجب

... لها ولد فإن كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك وإن كانوا

إخوة رجالا ونساء فللذكر مثل حظ الأنثيين يبين

الله لكم أن تضلوا والله بكل شيء عليم فتوی میخواهند از تو در

میراث کلاله بگو ای رسول که حکم میکند در باب میراث کلاله که اگر مردی بمیرد اینچنین مردی که نباشد او را فرزندی نه پسر و

نه دختر و باشد او را خواهری که پدری و مادری هر دو باشد یا پدری تنها پس مر او راست نصف آنچه مانده است از متوفی

بطریق فرض و نصف دیگر میان وارثان دیگر قسمت میشود و اگر وارث دیگر نباشد آن نصف نیز بنابر مذهب ما هم

بهمان خواهر داده میشود و اگر خواهر پدر مادری یا پدری بمیرد و او را فرزند مطلق نباشد نه پسر و نه دختر برادر او

تمام میراث آن خواهر را می برد و اگر خواهر فرزند داشته باشد خواه پسر و خواه دختر برادر مطلق وارث نیست

نزد علمای امامیه بدلیل آیت یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین یعنی هرگاه دختر هم

ولد باشد بموجب ان لم یکن له ولد به برادر هیچ نمیرسد و نزد علمای عامه اگر خواهر را دختران یا یک دختر

باشد برادر نصف مال میراث می برد چرا که ایشان میگویند که ولد مخصوص پسر است تتمه آیت اینکه پس اگر باشند

[illegible] که مرده است دو خواهر پدر مادری یا پدری پس مر ایشانراست دو ثلث مال میرسد ایشانرا بطریق فرض و باقی بسبب عدم

وارث دیگر بطریق رد و اگر آن مرده است را برادران و خواهران پدر مادری یا پدری باشند برادر دو حصه گیرد

و خواهر یک حصه چنانکه پسر و دختر در باب برادران و خواهران مادری اگرچه اینجا هیچ مذکور نشد لیکن از فحوای

کلام لازم آمد که برادران و خواهران اگر مادری باشند برابر میراث می برند و متفق علیه علمای هر دو فرقه است و اگر میت

خواهر باشد برای خواهران و برادران حقیقی و مادری او نیز همین تقسیم است بیان میکند خدای تعالی احکام قسمت میراث

را برای شما که اگر بیان نکند خطا میکنید شما و گمراه میشوید یعنی نمیدانید که راه صواب کدام است و خدای تعالی

بهمه چیز داناست اشاره بآنست که در اول سوره بیان تقسیم میراث برای فرزند و پدر و مادر رسید و گفته شد

و میراث برادران و خواهران مادری نیز در آیت حکم فرمود و چون در علم الهی بود که در باب خواهران

پدر مادری سوال خواهند کرد این حکم را موقوف بر سوال داشته بود سبب نزول آیت بعضی گفته اند

که سوال جمعی از صحابه بود و از جابر انصاری منقول است که هفت خواهر داشتم و بروایتی نه خواهر چون بیمار شدم

پس اما آنانکه ایمان آوردند بخدا و رسول چنانکه باید و کارهای شایسته اعنی نیکو کردند یعنی بموجب اوامر و نواهی الهی عمل نمودند
پس تمام خواهد داد خدای تعالی مزدهای ایشان را و خواهد افزود مزدهارا از آنچه مستحق آن باشند یا از آنچه وعده
فرموده است و این افزودن از زیادتی کرم اوست و اما آنانکه ننگ و عار کردند از بندگی خدا و سرکشی نمودند پس عذاب
خواهد کرد خدای تعالی آن سرکشان را عذابی دردناک مخفی نماند که ربط این آیت با آیت سابق چنین است که در ضمن فراهم آوردن
سرکشان برای جزا دادن ظاهر میشود که در روز قیامت خواهد بود و چون معلوم است که در روز قیامت جمیع خلایق چه مومن
و چه غیر مومن همه محشور خواهند پس ذکر احوال مومنان مربوط بآیت سابق است و باز در بیان حال همان عاکسند که از سرکشی
آمده میفرماید که و نیابند خلایق برای آن سرکشان و مستنکفان غیر
از خدای تعالی یاری و مددگاری نیابند اشاره بآیت که همراه نباشد که چگونه باید عمل نماید که غایت فصاحت و بلاغت قرآن
مجید بسبب آن معجز است از جمله جاها بیشتر میتوان دانست که در مقام وعید و وعده نیز ظاهر میکرد [illegible] قهاری و غفاری هر دو
صفت ثبوتیت

ای بنی آدم بدرستیکه آمد بشما حجتی قوی از پروردگار شما مراد وجود با جود حضرت رسالت است با معجزات و فرو فرستادیم
بسوی شما نوری آشکارا یعنی قرآن مجید

پس آنانکه ایمان آوردند بخدا و ملاذ بردند بخدا از هر
شری و ضرری مطلب از شر وسوسه شیطان و آرزوهای نفس است پس زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشان را در
نعمتهای بهشت که آفریده اوست و درآورد در دیگر عطا و کرامت مراد از رحمت لذتهای صوری است مطلب از فضل لذتهای
معنوی و بنماید ایشان را بسوی خود راه درست گفته‌اند که مراد از راه درست دین اسلام و طاعت است و مرجع ضمیر الیه
بهشت موعود اما نمی‌شاید که قصد این باشد زیرا که بعد از درآوردن در رحمت و فضل نمودن راه اسلام و طاعت چگونه
تواند بود موعود که بهشت است مفهوم [illegible] بر نفس لازم می‌آید و [illegible] افاده جدید باشد
بنوعی که معقول ترقی شود پس مراد از ضمیر الیه تجلی ذات است و صراط مستقیم بنای خاصی که لایق آن رویت باشد و ما لا یتعذر آن
لذت که مافوق لذتهای بهشت است و برتر از جمیع نعمتها میرساند

آن انسان باین آیت است که حرمت علیکم المیتة الی آخره وان بهیمة الانعام که گفته حلال است نه این است که ابرا حلال دارند در هنگامیکه شما محرم طواف کعبه باشید و حیوانات را صید کنید یعنی در حالتیکه احرام حج بسته باشید حرام است شکار کردن بدرستیکه خدای تعالی حکم میکند در باب حلال و حرام هر چه میخواهد یعنی باید که در حالت محرم بودن همان صید کردن حرام است و اگر موجود باشد خوردن و ذبح کردن حرام نیست قراءة لفظ حرم بضم حا و را مشهور است و بعضی بضم حا و سکون را هم جایز داشته اند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ای آنکسان که ایمان آورده اید حلال مدارید

شکستن حرمت شعایر خدای تعالی را یعنی آنچه خدای تعالی شعار بندگان ساخته در دین اسلام و مشکنید حرمت ماههای حرام را یا آنکه قتال کنید و مشکنید حرمت هدی را و حرمت قلاید را یعنی عبارت است از شتر و گوسفند و گاو است که برای قربانی بکعبه میبرند و در لغت جمع هدیه قلاید هم همان است باین اعتبار که بعضی از اینها را قلاده از پوست درختان و غیره در گردن می بندند تا علامت قربانی باشد و مشکنید حرمت آنانیرا که قصد زیارت خانه کعبه کرده اند مطلبند زیارت را اجر و ثواب و خشنودی از پروردگار خود آنانکه مومنانند و میجویند افزونی روزی تجارت آنانکه کافران اند یعنی هر که بزیارت خانه کعبه می آید بطلب امر دینی و حصول مطلب می آید بجهة شرافتی که در کعبه است پس باید حرمت ایشانرا نگاه دارید یعنی شکستن حرمت کعبه است و بعضی گفته اند که مراد از لفظ فضل اینجا حج است و وقتیکه از احرام بیرون آیید پس شکار کنید و این حکم نه بطریق امر است که واجب باشد بلکه رخصت است و بر نیندازد شما را دشمنی و کینه گروهی کفار قریش که از روی انتقام باز داریدایشانرا از طواف مسجد الحرام چنانکه ایشان در سال حدیبیه شما را باز داشته بودند دیگر بر نیندازد شما را کینه و از روی انتقام که از حد در گذرید و اموال ایشانرا بکسرید و باید که یاری کنید یکدیگر را به نیکوی و اطاعت امر الهی و پیروی رسول و پرهیزگاری و یاری مکنید به بدی و ستمکاری و گناه و بترسید از نافرمانی حکم خدای تعالی بدرستیکه خدای تعالی سخت عقوبت است بر آنانکه نافرمانی او کنند سبب نزول آیت آنکه کافری از قبیله بنی ربیعه که نامش شریح بود در حضرت رسالت آمد و گفت ای محمد خلق را بچه دعوت میکنی حضرت فرمود

حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد سوال کردم که درباب خواهران خود بطریق تقسیم میراث آیا و ثلث وصیت کنم حضرت فرمود خوب است بار دیگر حضرت قدم رنجه فرمود گفت ای جابر اگرچه تو ازین بیماری نخواهی مرد اما درباب میراث تو آیه نازل شد مروی است از سید کائنات هر کس سوره نساء تلاوت کند گویا بهر مومن و مومنه میراث مرحوم او تصدیق داده و می باید ثواب هم بنده آزاد کند و البته از جمله آمرزیدگان خواهد

[illegible]

ای آنکسان که ایمان آورده اید بخدا و رسول وفا کنید بعهدها که با یکدیگر بسته اید و می بندید و آنچه در زمان جاهلیت عهد کرده اید و پیمان بسته باشید وفا کنید و حکم این آیت شامل است عقودی را که الله تعالی بسته بر بندگان یعنی تکلیفهای حق بر شما کرده عقدهای که از جانبین بسته شده زیرا که خدا فرض کرده و شما در آن قبول نموده اید در معنی عقد و عهد تفاوت این است که عهد از یک جانب می تواند بود و عقد آنست که هر دو جانب باشد حلال کرده بر شما چارپایان که از جمله انعام اند بهیمه در لغت بمعنی زبون است که تمیز نداشته باشد در ادراک کلیات و حقایق امور نزد او مبهم باشد و انعام نیز چارپایان اند لیکن خصوصیتی در مفهوم این هست که سباع مانند شیر و پلنگ و غیرها و چارپایان دیگر مانند اسب و استر و خرگوش و روباه و شغال و امثال اینها داخل این مفهوم نیستند بلکه مخصوص شتر و گوسفند و نر گاو و میش و آهو و گاو کوهی و گور خر است و اینها را ازواج ثمانیه میگویند چون در آیت لفظ بهیمه و انعام هر دو واقع شد بعضی گفته اند ذکر انعام بطریق بیان است یعنی بهیمه و بجهت توضیح است و بعضی گفته اند که مراد از بهیمة الانعام بچه های این ازواج ثمانیه است که بذبح نرسد و مرده از شکم انعام برآید پس بهمان ذبح مادر او نیز حلال کرده است و بعضی گفته اند که مطلب از بهیمة الانعام چارپایان وحشی اند پس عموم و خصوصیتی در مفهوم این دو کلمه نسنجیده مراد و مقصود از تکرار نیست بهر تقدیر این بهیمه انعام حلال بوده اند مگر آنچه خوانده خواهد شد بر شما حرام کردن

به سبب آنکه مرده باشد یا در چاه افتاده مرده باشد یا جانور دیگر او را به شاخ زدن کشته باشد و آنچه درنده او را کشته باشد حرمت اینها

در صورتی است که آن جانور بیکی از این سببها که مذکور شد مرده باشد و مطلقا اثر حیات در آن نمانده باشد اما اگر اثر زندگی در آن

مانده باشد اقلا اینقدر که گوش یا دم بجنباند و چشم حرکت دهد پس میتوان ذبح کرد و خورد و دیگر حرام کرده شد

آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها بعضی گفته مراد از سنگها بتهاست اما چون این حکم از اهل لغیر الله معلوم است این معنی درست نیست

بلکه مراد از آن سیصد و شصت سنگ بود که در حوالی کعبه نصب بودند و کافران بر بالای آنها قربانی را ذبح میکردند

بنام لات و عزی و دیگر حرام کرده شده است آنچه طلب قسمت در آن میکنید به تیرها شیوه عرب در جاهلیت چنین بود که

سه تیر بی پیکان داشتند بر یکی نوشته بودند امرنی ربی و بر دوم نهانی ربی و بر تیر سوم هیچ نوشته نبودند

و آنرا غفل میگفتند پس هرگاه در قصد سفری یا حاجتی متردد خاطر میبودند این سه تیر را در خریطه گذاشته بشخص میگفتند

که دست دران انداخته سهمی برآورد اگر امرنی ربی بود شروع بکار میکردند و اگر نهانی ربی بود ترک عزم میکردند و اگر غفل

بود بار دیگر تفال میکردند و در روایت دیگر چنین منقول است که این سه سهم بجهت سفر و مهمات دیگر بود و بجهت

قسمت جزور ده تیر بود هفت از آنها لایق تقسیم بود و بر هر یک نامی گذاشته بر آن نوشته بودند و بهر یکی سهمی با

اعتبار کرده اسامی سهام این بود فذ و از ان یک سهم بود دیگر توام از ان دو سهم دیگر مسبل از ان سه سهم دیگر نافس

از ان چهار سهم دیگر حلس از ان پنج سهم دیگر رقیب از ان شش سهم دیگر معلی از ان هفت سهم و آن سه تیر که برای تقسیم نبود

یکی سفیح نام داشت دیگری منیح دیگری وغد پس اجزای ذبیحه را بموجب این تقسیم میدادند که از آن هفت یکی

بنام هر که از آن سه تیر بی بهره برآمد بود قیمت آن اجزا که بی نصیب بود و میدادند و مراد

از ازلام تقسیم جزور مذبوح است بان تیرها که گفته شد و بعضی گفته اند که این تقسیم بلعب بود که نقوش عدد بر آنها

نگاشته چنانکه تعیین نزد خدا تعالی میفرماید که این تقسیم بازلام و آنچه بازلام تقسیم شود حرام کرده شد است بر شما این نوع

رفتن است از دین خدا چرا که امرنی ربی و نهانی ربی بر تیرها نوشته اند اگر مراد از رب خدا تعالی است این نهی نیست بر خدا و اگر

مراد ایشان غیر خداست کفر است امروز نا امید شدند آنانکه کافر اند از باطل کردن دین شما از برگشتن شما از اسلام

بعید الحال که شعار کفر بکلی برطرف شد کافران قطع امید از برگشتن شما از دین اسلام کردند چرا که تا حال میگفتند هنوز

با آیین مسلمانان عمل میکنند شاید که رجوع نمایند برین تقدیر لفظ الیوم بجای الآن یا الحال است میتواند بود و بمعنی

با آنکه حلال را یکی دانند و مرا رسول او و دیگر احکام اسلام را بیان فرمود او گفت ما قوم خود مصلحت دیده مسلمان خواهیم این سخن
گفته از مدینه بیرون رفت و مواشی مسلمانان را برده بیمن تعادی ربیع و در سالی که اصحاب و مسلمانان در خدمت حضرت بعمره قضا
متوجه شدند در راه دیدند شریح را که همان شتران را که از مال مسلمانان بغارت برده بود قلاده نموده بطریق هدی بکعبه
می برد خواستند شتران او را بجبر وا گیرند حضرت منع فرمود او شتران را بجهت هدی بکعبه نقل کرده است الحال او کافر است پس گرفتن
جایز نیست این آیت همان وقت تصدیق کلام معجز نظام آنحضرت نزول یافت و بعضی قاریان یبتغون را در این آیت بدون تا خوانده
اند تا خطاب بمؤمنان باشد در این صورت معنی چنین است ای مومنان میجوئید افزونی ثواب و اجر از پروردگار این
یعنی قاصدان بیت الحرام و میجوئید طواف کعبه کنید تا خوشنودی خدا مطلبید پس نباید هم حلال دانید شکستن
حرمت قاصدان بیت الحرام را و هدی و قلائد را که این بیچ شئی کعبه است قراءة کلمه شنآن بفتح نون و سکون
نون هر دو آمده است و در کلمه ان صدوکم کسر همزه و فتح آن هر دو جایز است

[illegible]

حرام کرده شده است بر شما جانوری که روح او بغیر ذبح از جسد او بیرون رفته باشد و اما در جانوری که میته آن
حرام است شرط است که آن از نفس سایله باشد نه مانند ماهی و ملخ و در این باب حدیث نبوی است احلت لنا میتتان مباحتان الجراد والسمک دیگر
حرام کرده شده است خون روان قید روان بلکه است که خونی که چسبیده بگوشت باشد حرام نیست و بعضی اشیاء که مختص خون است
مانند جگر و سپرز استخوان و دل و غیر ذلک پس آنها نیز حرام نیست سپرز را بعضی فقها که حرام و بعضی هم مکروه گفته اند
بسبب مضر بودن هم در خوردن آن شی فی نفسها دیگر حرام کرده شد بر شما گوشت خوک و ظاهر است اینکه اعضای دیگر او تابع گوشت است
مانند شحم و غیره و دیگر آنچه آواز برداشته شود در وقت ذبح آن بنام غیر خدا تعالی مثل مذبوح کافران که بنام بتان ذبح میکنند
و دیگر ... بغیر ... ملوا نزد گشته باشند چنانچه کافران میکنند و دیگر جانوری که بچوب یا سنگ کشته باشند و آنچه از بلندی

صید کنند نگاه داشته باشند از آن‌ها برای ایشان یعنی تا رسیدن ایشان نکشته باشند و نخورده باشند و یاد کنید نام خدا را در وقت رها کردن جانوران
شکاری و در هنگام ذبح کردن صید و بترسید از خدا در حلال دانستن و خوردن آنچه حرام کرده است بدرستی که خدا زود
حساب است پس زود باشد که ایشان را بر ارتکاب حرام جزا دهد مخفی نماند که نزد فقها از روی احادیث و روایات در باب
شکار با جانوران شرطی چند مقرر است که اگر این شرطها بعمل آمد خوردن آن صید حلال است و الا فلا یکی اینکه آن
جانور صید کننده مانند سگ و باز تعلیم یافته باشد که هرگاه رها کنند برود و چون طلبند بیاید دیگر اینکه عادت
بدین نداشته باشد که هرگاه شکاری کند خود بخود از آن بخورد اما اگر گاهی بطریق ندرت چنین کند معتبر نیست دیگر اینکه
رها کننده مسلمان باشد یا در حکم مسلمان دیگر اینکه بقصد شکار رها کنند و در هنگام رها کردن بسم الله و الله اکبر بگوید
دیگر صید از نظر غایب نشود که بعد از غایب شدن اثر آن بیابند دیگر اینکه بذبح میرسد اما شکار سگ
تعلیم یافته اگر بذبح نرسد مباح است قرائت لفظ مکلبین بتشدید لام مشهور است و بتخفیف لام و سکون کاف هم جائز
معنی آن اینکه صاحب وقوف باشید در آموزیدن جانوران شکار کردن را اگر چه بحسب لغت دال بر تعلیم سگ است
اما عموم یافته سبب نزول آیت اینکه زید طائی و عدی حاتم بخدمت سید عالم آمده بعرض رسانیدند که ما مردمی
می باشیم که بسگان شکاری و مرغان شکاری صید میکنیم و بآن شکارها معاش گذرانی مینمائیم و حال اینکه کتابی رسیده
ما بر سر صید سگ از آن کشته است و میته را خدا تعالی حرام کرده پس درین باب چه حکم است این روایت ابی حمزه است
و روایت ابو رافع اینکه روزی جبرئیل نازل شد و اذن خواست از حضرت رسالت صلعم که در آید بدرون خانه و در آن خانه سگی
بود جبرئیل گفت یا رسول الله ما در نمی آییم بخانه که سگ در آن باشد پس حضرت بمن فرمودند که در تمام مدینه هر جا که سگی ببینی بکش
پس رفتم و جمیع سگهای مدینه را کشتم تا در آمدم بخانه زنی که سگی داشت چون کشتن سگ کردم بگریه افتاد برو رحم بر حال او آمد
و آن سگ را نکشتم و بملازمت حضرت آمده ماجرا عرض کردم حضرت امر فرمود بکشتن آن سگ پس رفتم و او را کشتم مردم
مدینه بخدمت حضرت آمده التماس نمودند که از سگان شکاری بما نفع میرسید امر فرمودی بقتل آنها حضرت در جواب هیچ نفرمود
همان وقت این آیت نازل شد پس حضرت رخصت دادند نگاه داشتن سگان شکاری و هر سگی که فایده در وجود آن
باشد مثل پاسبانی گله و خانه و آنچه نفعی در بودن آن نباشد نهی فرمود از نگاه داشتن آن سگ و امر کرد
یا ببند بقتل رسانند

خود باز یرا که روز جمعه و عرفه حجة الوداع بود که این آیت نازل شد و در آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم نظر فرمود
بر خلایق که حاضر شده بودند اصلا و مطلقا کافری و مشرکی بنظر در نیامد و تمام حاضران مومن و موحد بودند پس در عالم بر سبیل شکر
الهی بجای آوردن پس بشارت میدهم بمضمون آیت اشاره بهمین معنی باین که امروز در اسلام قوت گرفت پس نومید شدند کافران بعد از آنکه
بر شما غالب آمده و نومید شدند از مخالفت امر من امروز کامل کردم برای شما دین شما را یعنی الحال غالب شدید بر کافران و شعار را
شرکیه در شعار و آیین مطلقا نماند و قواعد عقاید همه منصوص شد و تمام کردم نعمت خود را بر شما که بفراغ خاطر حج گزاردید و
کافران و مشرکان در حرم نتوانستند شد و میتوان بود که مراد ازین نعمت تکمیل شدن وجود مبارک حضرت رسالت پناه چرا که بعد از
این روز تا سه ماه و چند روز رحلت واقع شد و پسندیدم برای شما دین پاکیزه و بهتر از همه دینها امامیه نقل کرده اند باسناد که این آیت
در راه مکه معظمه در مراجعت از حجة الوداع در منزلی که آنرا غدیر خم می نامند بعد از آنکه حضرت رسالت علی بن ابی طالب را وصی خود گردانید
و من کنت مولاه فعلی مولاه ارشاد شد و آخرترین حکمی که در فرایض شرعیه نزول یافته همین است و این چند کلمه در سیاق
جمله معترضه بود باز در باب حلال و حرام میفرماید که پس کسی که بیچاره شود در گرسنگی و اصلا و مطلقا هیچ چیز خوردن
نیابد ازین محرمات که مذکور شد بقدر ضرورت بخورد نه آنکه مایل بگناه مایل گردیده شود یعنی بخوردن بلا ضرورت یافتن
و نخوردن زیاده از سد رمق و در آن حالت در سفر معصیت یا مرتکب شغل نامشروع باشد پس بدرستیکه خدای تعالی
آمرزنده است و مهربان که رخصت اکل محرمات عند الضرورة داده است قراءة ما اکل السبع بروایت از ابن عباس
بغیر یا اکل السبع و اکل السبع نیز جایز است و ذلک قاری اکل السبع بسکون با خوانند و تحیف را استحقاق الف

می پرسند ترا ای رسول که چه چیز از خوردنیها حلال کرده شده است
بگو ایشان را حلال کرده شده است برای شما خوردنیهای پاکیزه یعنی سوای آنها که خوردن آن ممنوع باشد و بالطبع خبیث و موجب نفرت
باشند و دیگر شکاری که بجانوران شکاری صید کنند خواه سباع مانند سگ و یوز و خواه طیور مثل باز و شاهین و چرغ
وغیره اما باید که آن جانوران شکاری تعلیم شکار کردن یافته باشند که شما آنها را تعلیم کرده باشید از آنچه تعلیم کرده است
ادب آموز شما خدای تعالی یعنی بطریق الهام دانسته آید یا بعقل که داده خداست پس بخورید از آن شکاری که جانور

ایستاده برای نماز و محدث باشید پس بشوئید رویهای خود را و آنچه حد روی قرار داده‌اند بحسب طول از رستنگاه موی سر
تا آخر ذقن و بحسب عرض آن قدر که وقت در کشیدن میان ابهام و خنصر در آید و بشوئید دستهای خود را
تا مرفق یا با مرفق و مسح کنید با دست تر خود سرهای خود را و پاهای خود را تا استخوان بلند پای که بر آمده و
بلند است یا با آن زیرا که هر جا کلمه الی احتمال معنی مع دارد و در قرآن مجید چندین جا بجای مع آمده چنانکه ولا تاکلوا
اموالهم الی اموالکم دیگر و من انصاری الی الله و در کلام فصحای عرب نیز بسیار واقع شده از نتیجه
لکن جمهور علما مرفقین را داخل مغسول شمرده‌اند و خلافی نیست در اینکه مرافق را باید شست لیکن خلاف است در
که ابتدای شستن از سر انگشتان باید کرد یا از مرفق اهل سنت ابتدا از جانب انگشتان مینمایند و امامیه شروع از مرفق میکنند دلیل ایشان
آنست که در خلقت ابتدای آفرینش دست از جانب بالاست و انتها طرف انگشتان و هر سو شده که چیزی را بشویند از طرف بالا آن
شروع میکنند و ایشان الی را اینجا بمعنی مع گرفته‌اند بمعنی غایت نه اند هر جا که در قرآن مجید واقع شده مراد از سر انگشتان
تا بند اول چنانکه یکتبون الکتاب بایدیهم دیگر کلام فاقطعوا ایدیهما دست دزد را از میان بند اول میبرند
پس از شستن دست مقصود بالذات بیان است و در باب اینکه مرافق طفیلی است و الی را بمعنی مع گرفتن آن قدر فایده کند
که مرفق داخل مغسول باشد اما ابتدا از مرفق کردن از لفظ مع ثابت نمیشود پس طریقه اهل سنت درست باشد و در مسح
سر نیز اختلاف است امامیه و شافعی مسح بعض سر را مقرر داشته‌اند و امام ابو حنیفه علیه الرحمه مسح ربع سر و مالک مسح
تمام سر و در باب مسح پا نیز اختلاف است بعضی گفته‌اند که اینجا مسح بمعنی غسل است و این سخن بسیار بعید است زیرا که لغت عرب منجر
و هر جا مسح گفته غسل پا برانگونه آورده‌اند که از حکم عطف است بر وجوه بالاتر که است پس جلی آنکه اینجا غسل است
نیز غسل است دارند بجهت آنکه حکم را منصوب میخوانند و این تقواعد نحو درست شده روایتی بر آن و حسن بصری تخییر کرده میان غسل
یا مسح یعنی هر کدام که کنند درست است اما مسح را بخصوص ظاهر یا بلفظه بلکه تمام پا از ظاهر و باطن را واجب داشته و طبری
و کسائی و جبائی نیز گفته‌اند و در مذهب شافعی غسل پا و مسح هر دو رخصت و در مذهب حنفی غسل تنها و در مذهب امامیه مسح تنها
و در باب روایت از ابن عباس دارند که گفت الوضوء غسلتان و مسحتان یعنی وضو دو غسل است و دو مسح و در روایت دیگر قاده
دارند که گفت افترض الله غسلتین و مسحتین و در روایت دارند از شعبی که گفت جبرئیل نازل شد بحکم مسح پا و از ابن عباس
حکایت کنند که گفت کافران آیا میخواهند که وضوی رسول الله را بشما بنمایم که چگونه بود بعد از آن رو شست و

امروز بحکم این آیت فرسادیم حلال کرده شد

برای شما ای مومنان خوردنیهای پاکیزه بسر حرکه مذکور شد و طعام آنانکه داده شد ایشان کتاب یعنی از شما یهود و نصاری
حلال است لکن شما و از علی ابن ابی طالب مروی است که نصاری قبیله بنی تغلب داخل این حکم نیستند زیراکه آنها بر حکم انجیل
نصرانیه عمل نمیکنند پس طعام ایشان بر شما حلال نیست و در تفسیر طعام فقهای مذاهب را اختلاف است بعضی گفته اند مراد از
طعام اینجا ذبایح ایشان است و برخی فرموده اند مراد حبوبات است نه طعام که مشتمل بر طبخ باشد و طعام شما نیز حلال است برای ایشان
و دیگر حلال اند بر شما زنان مومنه پارسا و زنان پارسا که در ملت یهودیت یا نصرانیه باشند و این حلیت وقتی است که شما بدهید اجره مقرر
کرده آید بآن زنان و شما در نزدیکی با آن زنان عفت و صلاح ورزیده باشید و نه بطریق دوست گرفتن آنها مقاربت کنید چنانکه
در ایام جاهلیت بعض مردی با زنی طرح دوستی می افکندند و بهمین دوست گرفتن او مباشرت با وی حلال میدانستند مخفی نماند که اینجا
خلاف است میان اهل سنت و امامیه اهل سنت میگویند مراد عقد دوام است و اما امامیه میگویند اینجا مراد عقد متعه است چراکه عقد
دوام همیشه حلال بوده پس الیوم چگونه راست می آید و دیگر در عقد دوام کفارت شرط است پس عقد زن یهودیه و نصرانیه بطریق
دوام چگونه جایز باشد و احادیث صحیح از منع وصلت با یهود مطلق رسیده یکی از آنها این است که اتقوا من الیهود و المجوس
ولو کان سبعین بطنا و هر که کافر شود بایمان یعنی قبول نکند احکام دین اسلام را موافق نص قرآن و فرموده
رسول الله صلعم پس بتحقیق باطل شد عملهای نیک که کرده باشد و او در آخرت از جمله زیان کنندگان است زیراکه عملهای نیک
و ایمانی که داشت از دستش رفت

ای مومنان وقتیکه برخیزید بنماز یعنی هرگاه اراده کنید

تیمم بدل وضو باید و اگر مطلب مجامعت باشد بدل غسل نیز پس مسح کنید رویهای خود را و دستهای خود را
از آن و دست زدن بر خاک و مسح روی و دست اگرچه در آیت منصوص نیست ولیکن از عمل رسول الله صلعم و نمودن
جبرئیل مر او را بر سنگ و مسح زد در تیمم تا سر بینی است و حد مسح دراز بند دست تا سر انگشتان و اصح آنکه بر غیر
محدث وضو تازه کردن برای هر نماز واجب نیست و در روایت صحیح است که حضرت رسول صلعم به یک وضو نماز پنجگانه ادا
فرموده است اما تجدید تیمم بر غیر محدث هم واجب نیست و تیمم را در وقت علم قدرت بر وضو تخصیص نمودنیست بلکه در حضر هم
مباح است و نمازی که بآن کرده شود اعاده نباید خواه در سفر خواه در حضر این مذهب مالک و امامیه است
و در مذهب شافعی هرگاه حاضر قادر بر وضو شود نمازی که با تیمم کرده اعاده نماید و فرقی گفته که حاضر را مطلقا تیمم جایز نیست
بلکه می باید صبر کند تا آب پیدا شود و نزد امام ابوحنیفه هر دو صورت جایز است و باتفاق جمهور ترتیب در افعال وضو واجب
از روی روایت و درایت یعنی اول باید دستها را بشویند و بعد از آن رو را یا مسح بر غسل تقدیم باید و وضو صحیح نیست
تتمه آیت آنکه نمیخواهد خدای تعالی در این تکلیفها که فرموده بر شما این را که تنگی کند بر شما تا بکار دارید بر شما کار
دشوار لیکن میخواهد تا پاک سازد شما را از حدث و شما را از گناه در خبر آمده که وضو کفاره گناه است و میخواهد این تکلیفها
برای آنست که تا تمام کند نعمت خود را بر شما مراد از نعمت اینجا رحم و احسان و آسان کردن کار است پس این
کمال احسان و آسانیست که در حالت بیماری و دشواری به یک دست زدن بر خاک طهارت حاصل شود و مقبول
باشد و این احسانها برای آنست که شاید شما شکر نعمت الهی بجا آورید

و یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام کرده است بر شما مراد نعم
دینی و دنیوی هر دو است و یاد کنید پیمان خدا را آن پیمانی که بسته آید با او در روز آن که بیعت کردند با رسول صلی الله
علیه وسلم بسته آید در روز بیعت با او که گفتند شنیدیم حکم ترا و گردن نهادیم و بترسید از شکستن عهد
و فراموش کردن نعمتهای الهی بدرستیکه خدای تعالی داناست بآنچه در دلهای شماست نکته ذریل با
که ذات الصدور بلفظ تانیث آمده است که الله تعالی است که در خاطر خطور میکند

دستها را ابتدای شستن از مرفق کرد و پاها را مسح کشید و از روایت حسین بن سعید که معنعن بهذیل میرسد منقول است
که شخصی از امام جعفر صادق ع پرسید که چه میفرمائی در باب مسح پا در وضو فرمود نازل به جبرئیل ع مرویست از احمد بن محمد بن ابی نصر
که پرسیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام از مسح پا که چه کیفیت باید کف دست خود را گذاشت بر انگشتان پا و کشید تا کعب پس گفتم
که آیا اگر کسی بر انگشت پا بکشد اینچنین در دست خود باشد فرمود لا الا بکفه کلها یعنی در دست مگر کشید تمام دو دست و بعضی
از علمای نحوی در صورت نصب ارجلکم نیز مسح مقرر نموده اند و غسل را مطلقا از روی قواعد عربیت جایز نداشته اند میگویند که اگر
منصوب خوانده شود باز عطف برؤسکم میشود زیرا که عطف است بر محل جار و مجرور چنانچه لیس فلان بقائم ولا ذاهبا
و اشعار فصحای عرب ازین نمط بسیار آورده و مخفی نماند که مسح پا بر خفین جایز است نزد حنفی عند الضرورت پس اجماع
امامیه سندی عظیم است چرا که اگر مجتهد اگر احتمال عطف برؤسکم نمیداند مسح را مطلقا جایز نمیداند است
و بعد از آن که نص قرآن احتمال اینمعنی را داشته باشد و پای مسح در میان آید باز مسح کشید بهتر از مسح کشیدن
بر غسل موجود زیرا که ارجلکم واقع شده و از مسح خفین باز مطلق خبری نمی‌یابند و مسح رجل از معنی خود بیرون برده
والله اعلم بالصواب تتمه آیت آنکه و اگر باشید شما جنب پس طهارت کنید یعنی از زمانی که اراده نماز میکنید
اگر جنب باشید در این صورت وضو نباید کرد بلکه غسل واجب است که آن طهارت تام کامل است و حمید بتفعیل غسل را
اختیار نموده است در تطویل کلام مگر مخالفت بین المذهبین همین است که اهل سنت نیت غسل همان قصد فعل را
میدانند و باکی غسل در عبارت و امامیه بزبان گفتن نیت را واجب میدانند لفظ جنب در لغت بمعنی دور است
بمجامعت کننده جنب از طاعت دور میشود باین اعتبار که صلاحیت نماز نداردو او را جنب نامیده اند و باید دانست
که فاطهروا اگر عطف بر فاغسلوا باشد غسل واجب لغیره خواهد بود و اگر این جمله شرطیه عطف بر مثل خود باشد
یعنی یا ایها الذین امنوا غسل واجب لنفسه میشود دیگر می فرماید عز شانه که اگر باشید شما بیماران یا در سفر
یا فارغ شده آمده یکی از شما از خلا کرده یا مسکنم از فضول یا بسود بوده باشید زنان را و نیابید آب را یا اینکه استعمال
آب بجهة بیماری ضرر رسد پس تیمم کنید یعنی دستهای خود را بزنید بر روی خاک پاک و آنچه از جنس زمین باشد حتی سنگ
نوعی که بیان مفصل در سوره نساء گذشت و چون تیمم بدل وضو و غسل بر خود می‌باشد پس درین آیت که موجب غسل و
وضو را مذکور شد مراد از تیمم نیز هر دو وجه است و در المستم النساء نیز هر دو وجه تیمم است اگر مراد ملاعبه باشد

در زیر حصار ایستاد وقتی که باران باریده بود تنها بنفس نفیس در پای درختی آرمیده رختها خود را برای خشک شدن بر آن
درخت افکنده بود سردار آن کافران که نامش دعثور بود شمشیر کشیده بر سر آن سرور رسید و گفت ای محمد الحال
کیست که باز دارد ترا از کشتن تو حضرت فرمود الله تعالی درین اثنا جبرئیل صدمه بر او زد که برو در افتاد و تیغ
از دستش رها شد حضرت همان شمشیر او را گرفته فرمود که ای دعثور حالا کیست که ترا محافظت کند او گفت هیچ کس نیست و کلمه
شهادت گفته از روی صدق مسلمان شد و بحصار خود رفته قوم خود را مسلمان کرد مخفی نماند که مفسران بوده سه
وجه با منع جمع نیست تتمه آیت اینکه بترسید از کفران نعمت الهی باید که توکل کنند مومنان بر خدا چنانکه حکم کرد زیرا که خدا
کافی است

جواب القسم

و هر آینه به تحقیق فرا گرفت خدای تعالی پیمان بنی اسرائیل
را در متابعت موسی علیه السلام و کارزار کردن با ستمکاران و زبردستان و برانگیختیم دوازده سردار از ایشان یعنی از
بنی اسرائیل که هر یک سر آوری قوم خود کند چرا که سبطیان بنی اسرائیل دوازده قوم بودند مخفی نماند که علاوه ازین
قصه بیان نمودن ضرور است تا ربط کلام واضح شود پس مجمل چرا اینکه وقتیکه فرعون غرق شد و مصر تصرف موسی علیه السلام در
آمد بعد از آن فرمان الهی رسید بموسی علیه السلام که بنی اسرائیل را بجنگ عمالقه بشهر ایلیا دار الجبابره آن ملک شام است ببرد
بیش (؟) موسی بنی اسرائیل را برای از هر سبطی میگفتند همراه کرده متوجه آن سمت شد و دوازده کس را از آن دوازده
قبیله نقیب ایشان ساخت یعنی کفیل مهمات و امین معاملات و آن دوازده تن را پیش از خود فرستاد تا تفحص احوال عمالقه نمود
عمالقه قومی بودند از نسل قوم عاد بسیار قوی هیکل و در ملکی که آن را ارض مقدسه مینامند سکونت داشتند و ملک ایشان
بحوالی ایلیا بود که هزار شهر متصل یکدیگر داشت چنانکه یک سر زمین لا معمور نبود و هزار باغ پر میوه داشتند و در وصف باغهای ایشان
ازینجا قیاس باید کرد هر خوشه انگور را دو مرد عادی برمیداشتند وقتیکه دوازده نقیب فرستاده موسی داخل ملک ایشان
شدند یکی از آن قوم که اسمش عوج بن عوق بود از روی تحقیق مولف عام مردم عوج بن عنق میگویند قال عوج بن عنق فقد اخطاء

ای آنکسان که ایمان آورده آید باشید استادگان و ثابت قدمان برای خدا در حالتی که گواهی دهندگان آید
براستی و درستی مراد اینکه در امر معروف و نهی منکر پایدار کنید آنچه موافق حکم خداست از روی عدالت و در گناه
نیندازد شما را دشمنی و کینه بعضی از مشرکان از اینکه ترک عدالت کنید بلکه امر میکنیم شما را باینکه عدل کنید در باره
مشرکان نیز که عدل الصلاح و پرهیزکاری نزدیکتر است حتی در حق کافر و بترسید از خشم خدا در ترک عدالت
بدرستیکه خدای تعالی دانا و آگاه است بآنچه شما میکنید یعنی جزا خواهید داد

وعده کرده است خدای تعالی آنکسانرا که ایمان
آورده اند و کارهای ستوده کرده اند یعنی ادای فرایض باینکه برای ایشانست آمرزش گناهان و مزدی بزرگ
و آنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند قرآن
را آن گروه مصاحب ملازم دوزخ اند یعنی همیشه در آن خواهند بود

ای گروه مومنان یاد کنید نعمت خدا را که بر شما ارزانی
داشته و از الجمله آنست که چون قصد کردند طایفه از کافران که بکشند دستهای خود بکشتن شما پس خدای تعالی باز
داشت دستهای ایشانرا از شما سبب نزول این آیت الابته وجه نقل کرده اند یکی اینکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم [illegible]
دیتها القبیله بنی نضیر با چندی از اصحاب تشریف فرموده بود چون داخل حصار ایشان شد آن کافران
گفتند بنشین یا رسول الله تا که اطعام دهیم و دیتها را که بطلب آن آمده ادا نماییم پس بقدر مخفیا قصد قتل
آن سرور و صحابه کردند حق سبحانه جل شانه رسول خود را از غدر ایشان آگاه ساخت و حضرت با صحابه
از آن حصار بیرون آمدند این روایت از مجاهد و قتاده است و این اصح روایاتست و در سوره حشر نیز
اشاره باین واقعه خواهد آمد وجه دوم اینکه چون مشرکان در اوایل اسلام قوی و غالب بودند اراده
استقبال مسلمین نمودند حق تعالی قحط و بیماری و موت بر ایشان گماشت تا دستهای ایشان از مومنان
کوتاه شد و این روایت از حسن است وجه سوم اینکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در غزوه بنی [illegible] و بیان

بقریه نصران که عیسی علیه السلام در آنجا می بود و ایشان گفتند که ما یاری دهنده خدائیم بهر حال عهد و پیمان گرفتیم از ایشان برای توحید
ذات باری تعالی و اقرار به نبوت انبیا چنانچه از یهودان پیمان گرفته بودیم پس ایشان نیز فراموش کرده بودند ترک نمودند بهره
وافی از آنچه پند داده شده بودند در انجیل پس لازم ساخته و چسپانیدیم میان ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت
آن چنان که هرگز زائل نگردد اگر مراد ایشان یهود و نصاری باشند عداوت و اختلاف ظاهر است و اگر میان نصاری باشند
اختلاف در طریقه ایشان چنین است که نسطوریه میگویند عیسی پسر خداست و یعقوبیه برین اعتقاد اند که عیسی خود خداست
و ملکائیه را عقیده اینست که سه خدا اند یکی الله دوم مریم و سوم عیسی و الله را ثالث ثلثه میگویند پس همین اختلاف
میان نصاری موجب عداوت بعض است بایکدیگر دارند و آخر آگاه خواهد کرد خدا تعالی ایشان را بچیزی که ایشان
میساختند خود یعنی سخن سازیها که میکنند جزای آنرا خدا خواهد داد

ای یهودان و ترسایان بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما که بیان میکند و روشن میسازد برای
شما بسیاری از آنچه شما پنهان میداشتید از توریت و انجیل یعنی میگویند که نعت محمد در انجیل و توریت نیست و حکم رجم
نیست و بشارت دادن عیسی بوجود مبارک حضرت و در میگذرد از آن فرستادهٔ ما از بسیاری چیزها از آن بدیها که شما
میکنید بتحقیق آمد بشما از نزد خدا نوری یعنی وجود مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم که دافع ظلمت کفر است و دیگر آمد کتابی که روشن کننده دیدهٔ بصیرت و محو کنندهٔ تاریکی شک و گمراهی است منقول
که وقتی این آیت نازل شد یکی از علمای یهود نزد حضرت رسالت آمد گفت چیست آنچه در میگذرد از ما در بسیاری عفو کرده
ناخوش ما را و این سخن را بناهمواری تمام گفت حضرت روی مبارک خود از وی گردانیدند و هیچ جواب نفرمودند بار دیگر او با تکرار
همین کلمه گفت سر در مکافات اقبال سخن او نکرد مرتبه دیگر یهودی بر تختی پیش آمد رسید عالم متوجه جواب او نشد یهودی
را مطلب این بود که از سخنان ناسنجیده حضرت را بخشم در آرد و این موجب تکذیب مضمون آیت شود چون بار
آزمود و عفو را مشاهده نمود فی الحال گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و از ایمان آوردن
او صدق مضامین آیت واقی الحال بدایت حکمی بوضوح پیوست فتامل

بهر حال آن مرد عادل فاسق شد هلاک شد و سیصد ربع بود آن حاکم نقیب را دید که خود در راستی خود بیها کرد نزد قوم خود
برداو بان آن گفت که آنچه دیدید بیان قوم خود خبر بدید از آن مراجعت نموده آمدند و نفر از ایشان هرچه دیده بودند بیان بنی اسرائیل
حکایت کردند بنی اسرائیل ایشان را شنیدن سطوت و عظمت عمالقه خوف در ضمائر غالب شد و جمع از نقبای مذکوره نام یکی
از ایشان یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بود و نام دوم کالب بن یوقنا برادر ... بن یعقوب هیچ از نقول اخبار به بنی
اسرائیل ظاهر نکردند و پنهان داشتند و گفت خدای تعالی که من با شمام یعنی نصرت میکنم شما را بر دشمنان اگر بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را
و ایمان بیارید به پیغمبران من و اعانت و تقویت کنید ایشان را و تعظیم بجا آورید و قرض دهید خدای تعالی را قرض نیکو مراد نفقه و صدقه دادن است
بمستحقان هر آینه محو سازم البته از شما بدیهای شما را یعنی گناهان شما را و در آورم شما را در بوستانها که روان است از زیر درختان و قصرهای
ایشان جویها پس هر که کافر شود از جمله شما از بعد این شرط پس بتحقیق گم کرده است راه راست بعضی گفته اند این خطابها بنقبای مذکور است
بیان واضح و اصح آنست که به بنی اسرائیل است

پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را دور کردیم ایشان را از رحمت خود و گردانیدیم دلهای ایشان را سخت تا اثر نکند و یکرو در دل ایشان هیچ پند
میگردانند ایشان سخنان توریت را از جایگاه آن سخنان یعنی آنچه در صفات محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شده میگویند چه
... و ... آن سخنان را تاویلهای باطل میکنند و فراموش کردند بهره کامل را از آنچه پند داده شده بود ایشان را بآن
یعنی متابعت پیغمبر آخر زمان و تو همیشه مطلع میشوی ای رسول بر خیانتی از ایشان صادر میشود یا بر قوم خاین از جمله ایشان مگر اندکی
از ایشان که خیانت نمیکنند مراد اهل اسلام و اصحاب او شدند پس عفو کن و در گذر از خیانتهای ایشان بخشش اگر توبه کنند یا جزیه قبول
نمایند بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد نیکی کنندگان را بعضی مفسران گفته اند که شرط توبه و جزیه در آیت نیست بلکه مطلق است اما
این آیت منسوخ شد بآیه سیف کلمه قاسیه را بعضی قاریان قسیه بغیر الف خوانده اند

از آنان که گفتند ما نصاری ایم یعنی خود را نصاری ادعا کردند و لفظ نصاری احتمال دارد که منسوب

بسبب گناهان شما یعنی در دنیا بقتل و اسر و در آخرت بدوزخ چنانکه خود میگوئید ایاما معدوده و لیس چنین نیست بلکه شما مخلوق بلکه شما آفریدگانی و بندگان خدائید از جمله بنی آدم می آمرزد خدا تعالی گناهان را برای کسیکه میخواهد و عذاب میکند کسی را که میخواهد و از آن خداست آسمانها و زمینها و هرچه درمیان آنهاست و بسوی خداست بازگشت همه آفریدگان خلاصه مطلب اینکه جمیع مخلوقات در مرتبه مخلوقیت مساوی اند و هیچ مخلوقی نمیتواند با خالق معارضه کند خدا امر رحمت و عذاب نتواند دخلی داشته باشد بلکه این همه بمشیت خداست و چون او عادل است مشیت با مرحمت مطیعان و تعذیب عاصیان قرار میگیرد

ای یهود و نصاری بتحقیق آمد بشما رسول ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که روشن بیان میکند برای شما احکام حق را در حالیکه منقطع شده بود نزول وحی از جانب خدا و نبود پیغمبری که احکام را نمائی کند و فرستادن او برای این بود که نگوئید شما که نیامد بما مژده دهنده و نیامد بیم کننده یعنی روز قیامت بهانه و عذر پیش نیارید که پیغمبری مبعوث نگشت که ما را آگاه سازد با امید و بیم پس بتحقیق آمد بشما مژده دهنده ببهشت جاودان بشرط ایمان و بیم کننده کافران بعذاب نیران و خدا تعالی بر همه چیز قادر است یعنی اگر خواهد پیغمبران پی در پی فرستد چنانچه درمیان زمان موسی و عیسی علیهما السلام یکهزار و یکصد سال بود یکهزار پیغمبر فرستاد و درمیان عهد نبوت عیسی و عهد مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که باصح روایات پانصد و شصت و نه سال بود چهار پیغمبر فرستاده شد سه تن از بنی اسرائیل که بفحوای اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث جز از ایشان نبود و یک تن از عرب که نامش خالد بن سنان بود مخفی نماند که فتره در لغت بمعنی انقطاع چیزیست از حالتی که بر آن باشد چنانکه آب فاتر یعنی بر آن حالت برودت یا حرارت که بود از آن منقطع شد و اینجا نیز بهمان معنی است یعنی زمانه بر حالتی که بود از نزول وحی و بعثت انبیا از آن حالت منقطع شد

و یاد کن ای رسول ما وقتیکه گفت موسی قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را که ای قوم من یاد کنید نعمت خدا را که بر شماست چون پیدا کرد میان شما بعضی را پیغمبران و این شرافت عظیم است و گردانید بعضی را پادشاهان و این نیز تفاخر

راه مینماید بآن نور و کتاب که در ظاهر دو است و در حقیقت یکی خدای تعالی کسی را که پیروی خشنودی او میکنید بسبب
رفتن راه های خدا براه های سلامتی و بیرون می آرد خدای تعالی ایشان را از تاریکیهای کفر و جهل و تیره بختی بسوی
روشنی ایمان و علم و سعادت بارادت و توفیق خود و راهنمائی میکند خدای تعالی ایشان را براه حق و صواب آن دین اسلام
بعضی گفته اند براه بهشت

هر آینه بتحقیق کافر شدند آنانکه گفتند بدرستیکه خدا اوست مسیح
پسر مریم بگو ای محمد پس کیست که صاحب اختیار باشد و منع تواند کرد از خدای تعالی چیزی را یعنی هیچکس نیست که مانع تواند شد
از اراده الهی اگر اراده کند خدا این را که هلاک کند عیسی پسر مریم را و مریم را و هر که را بر روی زمین است مطلب آنکه عیسی را
خدا دانستن صریح البطلان است زیرا که خود میگویند که عیسی پسر مریم است عیسی حادث شد و اضعف نسبت بمادر و ظاهر است
که حادث و اضعف سزاوار خدائی نیست بلکه او و مادر او مانند ممکنات دیگر قابل فنا و زوال اند و سزاوار خدائی ذات
یگانه ازلی ابدی الله است تعالی شأنه و مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها و هر چه در میان آنهاست آفریده اوست می آفریند هر چه میخواهد آن
ذات یگانه که نامش الله است بر همه چیز توانا است خواهد چیزی را از ماده بیافریند و اگر خواهد بی ماده

و گفتند یهودان و ترسایان که ما پسران خدائیم و دوستان او و این سخن ایشان
دو احتمال دارد یکی آنکه یهودان تشبیه گفتند یعنی ما در قرب و منزلت نزد خدا مانند فرزندانیم مر او را چگونه
غضب خواهد کرد یا از روی تحقیق گفته باشند چرا که منشأ این اعتقاد باطل غلط خواندن کلمات توریت
بود از یهود و کلمات انجیل از نصاری در توریت خطاب بایشان واقع شده که یا ابنائی احبائی ایشان
چنین خوانده اند که یا ابنائی و احبائی و در انجیل واقع است که عیسی گفت انی ذاهب الی ربی و ربکم ایشان چنین
خوانده اند که الی ابی و ابیکم بگو ای محمد بایشان که اگر شما پسران خدا و دوستان او باشید پس چرا عذاب میکنید شما را

ایشان پس بدر کنید بساعات می شوید بر ایشان چرا که آن قوم اگرچه تنومند اند اما بد دل اند و بی جگر و لیکن بزرگ جسم اند
در آمدن بشهر در در بکذر پس چون راه صحرا را بر ایشان به بندید مغلوب و عاجز میشوند و بر خدا باید که توکل کنید
اگر هستید شما مومنان چرا که وعده خدا را باور داشتن شرط ایمان است و خدا وعده کرده که این ملک شما را عطا فرماید
بصریان از وعلی الله تا مومنین آیت دیگر می شمارند و نیز دیگران داخل همین آیت است

گفتند بنی اسرائیل که ای موسی ما هرگز در نمی آییم در آن شهر تا زمانیکه ایشان در آن هستند پس برو تو و پروردگار تو
پس کارزار کنید هر دو با آن قوم بدرستی ما اینجا نشسته ایم و بعضی گفته اند که مراد بنی اسرائیل از لفظ رب هارون بود
که از موسی کلانتر بود چرا که رب بمعنی کلانتر هم آمده است

گفت موسی ای پروردگار من بدرستی که من مالک نیستم
مگر نفس خود را و برادر خود را یعنی اختیار و اعتبار ندارم و هر چند با این قوم میگویم قبول نمیکنند سخن مرا پس جدائی
افکن میان ما و میان این قوم که بیرون رفته اند از حکم تو مراد از فاسقین جمع است سوای موسی و هارون و کالب و یوشع
که با موسی متفق بودند

گفت خدای تعالی پس بدرستیکه ارض مقدسه حرام است بر ایشان نیز در آیند
در آن و نه مالک شوند آنرا بسبب نافرمانی که کردند و این حرام بودن تا چهل سال باشد که سرگردان و حیران در روی زمین
میروند یعنی بجایی نرسند و نتوانند و نگین شو ای موسی بر سر گروه این گروه بیرون رفته از حکم خدای بعضی گفته اند
که این خطاب بحضرت رسالت است اما خطاب بموسی چنانچه تر لفظ تیه در لغت بمعنی حیرانست و آسی بمعنی
اندوه حقیقت تیه بنی اسرائیل چنین بود که چون موسی نفرین کرد ایشان را حق سبحانه شش فرسخ زمین
آن گروه را سرگردان ساخت بنحویکه از صبح تا شام راه میرفتند و شام خود را در همانجا میدیدند که مبدا
حرکت بود و چهل روز گوساله پرستی کرده بودند بعدد هر یک روز یکسال باین بلا گرفتار شدند و اکثر ایشان
در همان سرگردانی فنا شدند و قولی اینست که موسی و هارون هم نیز در همان سرزمین سرگردان شدند
هارون یکسال پیش از موسی فوت شد و عمر موسی یکصد و بیست سال بود قول دیگر آنکه موسی چهل سال در آن سرزمین

جسم است و داده شما را آنچه نداده است هیچ یکی را از عالمیان در زمانه شما و مشهور آنست که لفظ ملوک اینجا بطریق تشبیه است یعنی اول شما مملوک

و خادم قبطیان بودید الحال مالک نفوس و اموال خود شدید و سامان ملوکانه دارید چنانچه کسی که مرفه الحال باشد گویند

پادشاه وقت خود است و مراد از آن نعمتها که هیچ یکی را نداده شکافتن دریا و غرق فرعون و من و سلوی و سایه افکندن ابر و شکافتن حجر و شهرهای معمور و غیرها

که از کتب سیر و تواریخ مفصل میگردد

و دیگر گفت موسی سبطیان را ای گروه من درآیید بزمین پاک

آن زمینی را نوشته است خدای تعالی در لوح محفوظ که مسکن و ماوای شما باشد اگر شما در راه خدا جهاد کنید با عمالقه و سرکشان قبل
از این مذکور شده که بنی اسرائیل از استماع سطوت و عظمت عمالقه ترسیده بودند و دهشت در دلهای ایشان غالب شده و گفتند که
بر میگردیم بمصر بنابرین موسی علیه السلام بایشان گفت که بر مگردید بر پاشنهای خود که آنگاه پس اگر چنین کنید باز میگردید
زیان کردگان در دنیا و آخرت مراد از زمین پاک بعضی گفته اند که ملک شام است و برخی آورده اند که از انجا و ایلیا است و جمعی گفته
اند که دمشق و فلسطین و اردن است بهر تقدیر تقدس آن سرزمین بجهت آنست که همیشه مسکن و معبر پیغمبران بوده

گفتند بنی اسرائیل که ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه گروهی می باشند جبار

یعنی متغلب بجبر هر چه خواهند توانند کرد و در افتادن با ایشان ممکن نیست و ما در نمی آییم هرگز در آن زمین تا وقتیکه
بیرون آیند ایشان پس اگر آن جباران بیرون آیند خود بخود از انجا پس ما داخل خواهیم شد زیرا که ما طاقت جنگ
با همچنین قومی پهلوان نداریم

گفتند دو مرد از جمله آنان که می ترسیدند اینجا دو احتمال است یکی آنکه

از خدای میترسیدند پس آن دو مرد کالب و یوشع باشند که از جمله دوازده تن فرستاده موسی بودند احتمال دیگر آنکه بنی
اسرائیل از آنان می ترسیدند درین صورت گفتند دو تن از جمله عمالقه که ایمان آورده بودند و نزد موسی آمده بودند
و موید این احتمال است قراءه بعضی که یخافون بضم خوانده اند بر تقدیر آن دو تن که انعام کرده خدای تعالی بر ایشان بایمان
گفتند ای بنی اسرائیل درآیید بر قوم جباران از دروازه شهر ایشان ناگهان پس وقتی که درآیید شما در شهر

حضرت فرمود لکن عند الله المقتول ولکن عند الله القاتل یعنی نزد خدا کشته با کشنده چرا که این مظلوم اجر است
و بجهت ظالم عذاب

تا اینهم تتمه کلام هابیل است که گفت بقابیل میخواهم اینکه باز گردی تو بگناه
کشتن من و گناه نافرمانی حکم خدا و پدر بسبب این دو گناه از اهل دوزخ باشی و اینست پاداش ستمکاران یعنی
سزای بدتر از دوزخ نیست بنابر این من معارضه و مدافعه نمیکنیم

و بعد از آن دیگر قطاوت ترجمه اینکه پس آسان کرد برای قابیل را نفس او و آسان کرد براو
کشتن برادر را پس کشت او را پس گردید از جمله زیان کاران یعنی زیان دنیا و آخرت بر خود گرفت زیان دنیا این بود که مردود
مطرود در پدر و مادر شد آخرت اینکه عذاب جهنم نصف مخصوص او خواهد بود و نصف برای کافران دیگر مجمل از حکایت
احوال قابیل اینست که چون اراده قتل برادر کرد متردد خاطر بود که چگونه بکشد اول شیطان بصورت آدمی اول یا
متشکل شده مرغی در دست گرفت و در حضور او بر سنگی گذاشت پس سنگ دیگر بر سر آن مرغ زد چنانکه مرد قابیل
از او تعلیم گرفت و منتظر می بود تا هابیل سر بر روی سنگی خوابید یافت سنگ بزرگی آورده بر سرش زد و کشت و بعد از آن
خواست که جسد او را پنهان کند نمیدانست بهر جا میکشید و نمیدانست که چه کند خدا تعالی زاغی فرستاد که دفن کردن
را از وی دیده یاد گرفت و برادر را مدفون ساخت چنانکه میفرماید

پس برانگیخت خدا تعالی زاغی

را که میکاوید زمین را بمنقار و پنجه پای خود تا اینکه گوی ساخت در زمین و باز از خاک در آن ریخت تا پر شد بعضی
گفته اند که دو زاغ آمدند و با یکدیگر جنگ کردند تا یکی کشت دیگری را و زمین را کاوید و زاغ مقتول را دفن کرد و مراد
الله غرابا مبعوث آن زاغ قاتل است که آن مقتول را دفن کرد تا بنماید بقابیل که چگونه باید پنهان ساخت و پوشانید
جسد برادر را یا اینکه ضمیر به راجع بجناب الهی باشد یعنی برانگیخت زاغ را تا بنماید آن چگونه باید پنهان
ساخت سوأة برادر را و سواه در لغت بمعنی چیزی که در نظر بد نماید بعد از آنکه قابیل دید عمل آن غراب را
گفت یا ویلتی وای بر من آیا درمانده ام از اینکه باشم مانند این زاغ پس پنهان کنم و بپوشانم جسد برادر خود را

بود اما از عذاب سرگردانی مرفه نشسته بود بعد از آن با جندی از اولاد اهل بیت هارون و الیسا رفته با عمالقه جنگ کرد و آن
ولایت را مفتوح ساخت و بنا بر قول اول یوشع بن نون بعد از فوت موسی فتح کرد و بیست و هفت سال در آنجا تسلط
و بر تقدیر فوت از سید عالم یکصد و بیست و شش سال بود

و بخوان ای محمد بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را یعنی هابیل و قابیل
براستی چنانکه در واقع بود وقتیکه تقرب خواستند بخدا بسبب قربان کردن پس قبول کرده شد قربانی یکی از آن
دو که هابیل بود و قبول کرده نشد از دیگرم که قابیل بود و قابیل از روی خشم و رشک گفت بهابیل که هر آینه البته من ترا
خواهم کشت هابیل در جواب او گفت جز این نیست که قبول میکند خدا تعالی از پرهیزکاران اصحح بشر آنکه حاسد
متقی نیست قربانش جز این نیست که آن تقرب جویند برحمت الهی و ماجرا چنین بود که حضرت آدم اقلیما را که توام قابیل بود
بهابیل نامزد ساخت و لیوذا را که توام هابیل بود بقابیل زیرا که اخوت و اختیت در آن زمان از آنکه بوده محسوب
بود که توام باشند چون اقلیما جمیله بود قابیل خواستگاری او میکرد و آدم علیه السلم مخالفت امر الهی نمیتوانست کرد
مرافعه باین قرار یافت که هر دو قربانی کنند باین نیت که قربانی هر که مقبول بارگاه احدیت شود اقلیما از وی باشد
هابیل خداوند گوسفندان بود گوسفندی فربه که از اموال بهتر بود برای قربان بود حاضر ساخت و قابیل مالک
مزرعه بود دسته از زرع خود بسیار ضعیف و کم دانه آورد و هر دو قربانی خود را بر فراز کوهی نهاده ایستادند و نیت
بنحو مذکور نمودند علامت مقبول شدن قربانی این بود که آتش سفید رنگ بی دود از آسمان فرود می آمد و آنرا میخورد
در آن هنگام که قابیل و هابیل هر دو منتظر بودند آن نور نازل گوسفند را خورد خشمناک شد و تهدید قتل برادر کرد

تتمه کلام هابیل است که در جواب قابیل گفت اگر بگشائی و دراز کنی بسوی من دست
خود را تا بکشی مرا نیستم من دراز کننده دست خود بسوی تو تا بکشم ترا بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار
عالمیان است منقول است که هابیل قوی هیکل و زورمندتر از قابیل بود لیکن از خوف الهی چنین گفت و آورده اند
که در آن زمان مدافعه با خصم مباح نبود و انتقام را حواله بخدا کردن واجب بود الحال نیز افضل است چنانچه

یهودی رسید قراءة من اجل ذلک با کسر همزه از قاریان معتبر بکسر نون و حبسانیدن آن بحیم و انداختن همزه از مسامحه لفظ اجل در لغت
بمعنی جنایت و گناه است و در مقام جنایت مستعمل میشود چنانکه در محاوره فارسی گویند که از شومی این کار چنان چنین شد

[illegible]

[illegible]

و جزای بزرگ جزای آنکسان
که محاربه کنند با دوستان خدا و رسول یعنی با مؤمنان جنگ کنند یا اهل حرب نمایند بر ایشان یا بنحو دیگر و درین حکم داخل است هر که
سعی نماید برای انگیختن فسادی جزای ایشان اینست که کشته شوند یا آنکه بر دار کشیده شوند و اگذارند که بر دار بمیرند یا سنگ
بر ایشان میزنند تا بمیرند یا بریده شود دستهای ایشان با پایهای ایشان بانکه دست راست ببرند با پای چپ یا پای راست با دست چپ
ایشان را ببرند یا نفی کرده شوند از روی زمین درین باب مجتهدان اختلاف کرده اند اکثر ایشان تفسیر کرده اند که مراد از نفی
کردن اخراج است یعنی در هیچ سرزمین نتوانند بود و هر جا که برسند از آنجا بیرون کنند این موافق مذهب امامیه است
و امام ابوحنیفه تفسیر کرده مراد حبس موبد است تا زنده اند محبوس باشند و فقها گفته اند که امام وقت اختیار دارد که
ازین شقوق هر کدام خواهد بعمل آورد این عقوبتها خواری و رسوائیست برای ایشان در دنیا و برای ایشانست در آخرت عذابی
بزرگ سبب نزول این آیت را بچندین وجه نقل کرده اند از ابن عباس آنکه جمعی پیمان بسته بودند با حضرت رسول که مصدر
فتنه و فساد نگردند و آخر شکستند آن پیمان را و از حسن و عکرمه آنکه در شان مشرکان نازل شد و اکثر مفسران
گفته اند که در باب قطاع الطریق نزول یافت و اهل سیر و تواریخ آورده اند که در سال ششم از هجرت جمعی از عرینه بمدینه آمده
اسلام خود اظهار نمودند و بعد از چندگاهی بیمار شدند رخصت بیرون رفتن خواستند حضرت فرمودند ایشان را ببرون
مدینه چراگاه شتران جای دهند تا شیر شتر میخورده باشند ایشان چند روزی آنجا بسر بردند پانزده شتر از مال
حضرت دزدیده بدر بردند و مرتد شدند غلامی از غلامان آنحضرت که راعی شتران بود تعاقب ایشان نمود
با ایشان رسید او را دست و پا بریدند و خار در چشم او فرو کردند و کشتند چون خبر بعرض حضرت رسید بیست سوار بتعاقب
ایشان مامور فرمود سواران رسیده آنها را گرفته آوردند و بعد از نزول این آیت حضرت امر فرمود تا دست
و پای ایشان را بخلاف بریدند و چشمهاشان میل کشیدند این روایت از قتاده و سدی و ابن جریر است

آنگاه زمین را کند و تن هابیل را مدفون کرد پس بود از جمله پشیمانان شد که ان وبسبب پشیمانی او چند چیز بود یکی آنکه تمام
بدنش سیاه شد و دیگر بیزاری پدر و مادر و همیشه نوا از غیب می شنید که کن خایفاً ابداً و دهشتی در خاطرش هم رسید
که اگر امید بدی می ترسید که مبادا او را بکشد عاقبت بسبب نابینائی خود کشته شد آدم را اندوه آدم صلی الله علیه وآله وسلم
چه زمان مقتول شد هابیل بطواف کعبه رفته بود چون مراجعت نمود بسر زمین سر اندیب که محل سکونت بود
هابیل را ندید و از قابیل پرسید که برادر تو کجاست او گفت مگر وکیل برادر بوده‌ام نابد انم آدم علیه السلام گفت
بدین روی تو سیاه شد معلوم میشود که تو او را کشته و بعد از آن آدم و حوا از و بیزاری کردند و او غمگین و
ترسان و پشیمان میگشت شیطان بصورت مبدل خود را با و نمود گفت که چون هابیل آتش را می پرستید
و آنرا سجده میکرد قربانی او را خورد و باین اغوا قابیل را آتش پرست کرد و فرزندانش همه آتش پرست شدند
آخرالامر در طوفان نوح اولاد و احفادش همگی غریق گشتند و از نسل او هیچکس نماند بنی آدم که مانده اند
همه از نسل شیث اند

[illegible]

از برای همین قتل ناحق که قابیل کرد نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل آنکه
هر کس بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد و قصاص لازم شده باشد یا بدون آنکه فسادی کرده باشد در زمین
یعنی شرک یا ارتداد و یا دزدی یا زنا در حالت احصان پس همچنان که همه مردمان را کشته است چرا که تمکن حرکت
خون کرده و قتل را رواج داده و مردم را دلیر ساخته دیگر آنکه غضب الهی از یک خون ناحق هم بحرکت می آید
و از بسیار هم پس گویا یک قتل برابر قتل تمام عالمیان است و هر که سبب شود بکسی حیات و بقای کسی مانند آنکه
برهاند کسی را از مهلکه یا مانع آید از قتل ناحقی یا عفو نماید قصاص را گویا که سبب حیات و بقای جمیع مردمان شده
یعنی اجر آن برابر ثواب احیای تمام خلایق است و هر آینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما با معجزهای آشکارا
و علامتهای روشن برای ثبوت و تاکید و در شان این حکم کردند تا باز دارند ظالمان را از قتل
ناحق پس بعد از این تاکیدها بدرستیکه بسیاری از آن ظالمان در گذشتند از حد حکم الهی و قتلهای ناحق کردند

که کرده اند و عقوبتی است از جانب خدای تعالی و خدای غالب است در حکم خود دانا است بمصلحت امور بندگان باید دانست که این حکم بموجب نص آیت
عام است و مجمل اما تخصیص و تفصیل آن از فرموده رموز دان کلام الهی یعنی حضرت رسالت پناهی معلوم میگردد و فقها از روی احادیث
و اخبار آنچه شارع بر آن عمل نموده شرایط و حدود را بیان کرده اند و بر تطبیق بر یک سندی و آرند یکی آنکه مقدار مسروق
ربع دینار باشد خواه نقد خواه جنس این مذهب شافعی و امامیه است و مستند مروی از عایشه که گفت لا تقطع ید السارق الا فی ربع دینار
فصاعدا و مذهب امام ابوحنیفه آنکه بقدر ده درهم باشد یا زیاده و مستند منقول از ابن عباس و عطا و مذهب مالک آنکه
بمقدار سه درهم باشد یا زیاده و بعضی پنج درهم گفته اند و برخی عموم آیت را منظور داشته قید قلیل و کثیر را اعتبار
نکرده اند و مستند می آرند که حضرت رسول صلعم فرموده لعن الله السارق یسرق البیضة فتقطع یده و یسرق الحبل فتقطع
یده و جمع حدیث مذکور را بر این وجه تاویل کرده اند که مراد از بیضه خود آهنی است که آنرا بیضة الحدید میگویند و مقصود
از حبل ریسمان کشتی چه هر دو این دو چیز را قیمت و بها است و مر دم را عمده است شرط دیگر آنکه مسروق محفوظ و محرز
بوده باشد یعنی در صندوقی یا حجره مقفل و امثال آن و این متفق علیه جمیع مذاهب است لیکن امامیه همین قدر را شرط میدانند که مالک
اذن تصرف غیر در آن نداده باشد و تصرف پدر را در مال فرزند یا شریک را در مال مشترک یکسان آنکه حق او است که مانند غنایم
جبری از مال غنیمت یا تصرف صاحب در مال عبد در حکم این آیت داخل نمیشمارند و حدود چنین است که در دزدی بار اول
دست راست ببرند و در بار دوم پای چپ را و در بار سوم دست چپ را و در بار چهارم پای راست و در بار پنجم در زندان حبس کنند تا وقتی که
بمیرد و این مذهب شافعی است و نزد امام ابوحنیفه در بار سوم قطع نیست حبس است و همه متفق اند بر آنکه بریدن دست از مفصل است که میان
کف و ساعد است و پیش امامیه بار اول بریدن چهار انگشت است از اصول آن که ابهام و کف باقی ماند و مستند می آرند این آیت
را که فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم یعنی مراد از ایدی ما بها الکتابة است و آن چهار انگشت است که بدون آنها کتابت
نمیتوان کرد و بار دوم بریدن پای چپ بنحوی که پاشنه بحال ماند تا در نماز کردن عاجز نشود و بار سوم مخلد در زندان
این منقول از علی ابن ابی طالب است قراءة والسارق والسارقة مشهور برفع است لیکن بعضی قاریان بنصب خوانده اند و ابن
مسعود چنین خوانده که والسارقون والسارقات فاقطعوا ایمانهم مخفی نماند که جزای تثنیه هم از سارق و سارقه
حاصل میشود بحسب ظاهر باید که تثنیه باشد یعنی یدیهما اما چون هر یکی را دو دست می باشد تثنیه شبیه هر دو دست
از هر یکی است بنابرین بلفظ جمع آمد و ایدی بالضرورة افاده یک دست از هر یکی میکند صدق الله تعالی

مگر آنانکه توبه کنند از رهزنی و محاربه با مومنان پیش از آنکه قادر شوید بر گرفتن ایشان پس بدانید که خدای تعالی آمرزنده مهربان است

بعد از توبه و مهربان است بر مومنان نایب مفسران متفق اند بر آنکه این استثنا مخصوص حق الله است حق الناس یعنی اگر رهزن

کسی را کشته باشد یا مال برده باشد پیش از گرفتار شدن توبه کند عذاب الهی از وی ساقط شود اما قصاص و ادای مال ساقط

نمیشود باید که مال را اگر موجود باشد بعینه رد نماید بصاحبش و اگر تلف شده باشد قیمت آنرا ادا کند و اولیا را جایز

که او را قصاص کنند و جایز است که عفو نمایند یا خونبها گیرند اما عفو واجب است و این توبه پیش از قدرت مقبول است از رهزنی

که مسلمان باشد و اگر کافر باشد یا مشرک مطلق توبه او منظور است چه پیش از قدرت و چه بعد از آن

ای کسانی که

ایمان آورده اید بترسید از خدا و طلب کنید بسوی او وسیله را یعنی بجوئید و بجوئید چیزی که بسبب آن قرب خدا یابید و عند العقل

آن وسیله ایمان است و اخلاص تقوی است و عمل بموجب اوامر است و در شرح حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم قاضی بیضاوی

گفته که در حدیث نبوی وارد است که وسیله نام درجه ایست در بهشت بهر تقدیر خواستن وسیله با نهایت موقوف است

که توسل و جهاد کنید در راه خدا تا شاید که شما رستگار شوید

بدرستیکه آنانکه کافر شدند اگر باشد مر ایشانرا هر چه در زمین است از اموال و اشیا و بمانند یکچند دیگر

از نقود و اجناس و اموال برابر آنچه در دنیا موجود است داشته باشد و همگی آنها را فدای نفس خود کنند برای خلاص یافتن

از عذاب روز قیامت قبول کرده نخواهد شد از ایشان آن فدیه و بهمان عقوبت و عذاب که مستحق آن هستند گرفتار خواهند بود.

ابد الآباد و برای ایشان است عذابی دردناک

قصد میکنند و آرزو دارند که برون آیند از آتش دوزخ و نیستند ایشان بیرون

آیندگان از آن آتش یعنی نه خود می توانند بیرون آمد و نه کسی ایشانرا بیرون میکند و برای ایشان است عذابی دائمی ابدی

که هرگز انقطاع نیابد

و مرد دزد و زن دزد را حکم اینست که ببرید دستهای ایشانرا این پاداشت است بسبب کاری

و دیگر دلداری آنکه چون تو در صحبت بایستی می افکنند خود را بشتاب در کفر از جمله آنانکه گفتند ایمان آوردیم ما در این ایمان بمحض گفتن
زبانهای خویش لیکن ایمان نیاورد دلهای ایشان مراد منافقانند و از جمله آنانکه دین یهودیت دارند شنوندگانند از برای
دروغ اینجا سه احتمال است یکی آنکه شنیدن بمعنی قبول کردن است چنانکه گویند فلان کس سخن میشنود یعنی قبول میکند سخن دروغ
را که احبار یهود افترا میکنند و میگویند در توریت چنین است احتمال دیگر آنکه میشنوند سخن ترا برای تکذیب کردن احتمال سوم
آنکه دوستی دارند در شنیدن سخن تو تا نزد قوم خود توانند دروغی گفت و گفت که از محمد چنین شنیدیم بنابر سه احتمال
جد و جهد بکمال دارند چرا که سماع صیغه مبالغه است و میتواند بود که سماعون دوم بیان همان سماعون اول باشد یعنی بالعباره
که در احتمال سوم مذکور شد آنجا مجمل بود و اینجا مفصل و موید دو احتمال است اینکه میفرماید محرفانه که میگردانند
آن قوم سخنها را بعد از آنکه خدا تعالی برای هر سخنی موضعی مقرر کرد یعنی میگویند این آیت در توریت بمقام نازل
نشده یا از موضع بیرون یا میگردانند سخنهای رسول را میگویند یاران خود که اگر بیاید شما را این حکم یعنی محمد صلی الله
علیه و سلم چنین فرماید قبول کنید و اگر اینچنین نباید حکم یعنی بر خلاف این امر فرماید دوری کنید از آن یعنی قبول
مکنید و هر کس اراده کند فتنه یعنی گمراهی برای خود و رسوائی اختیار کند پس هیچکس را قدرت و استطاعت این نیست
که از وی دفع کند چیزی از عذاب الهی و آن گروه که خواهش گمراهی و رسوائی خود میکنند آنکسانند که اراده نمیکند خدای
تعالی این را که پاک گرداند دلهای ایشان برای ایشان است خواری در دنیا و برای ایشان است در آخرت عذابی بزرگ یعنی خلود در دوزخ
سبب نزول این آیت اینکه مردی محصن و زنی محصنه از اهل خیبر با هم زنا کردند و اگرچه در توریت حکم رجم بر ایشان بود اما علمای یهود
نظر بر اینکه هر دو از اکابر و اشراف قوم بودند فتوی برجم نداده بودند و با یکدیگر مشورت نمودند که در کتاب این نبی هم در یثرب مبعوث
شده باید رجم نباشد پس باین بهانه توانیم که رجم از ایشان ساقط شود بنابرین خطی نوشتند بیهودان بنی قریظه که حد
زانی محصن و زانیه محصنه را از حضرت سؤال کنید اگر رجم فرماید قبول مکنید و اگر جلد و تحمیم فرماید قبول کنید پس چندی از یهود
همراه زانیین بمدینه آمدند و از حضرت سؤال کردند فی الحال جبرئیل با حکم رجم نازل شد و حضرت امر برجم فرمود و ایشان
قبول ننمودند و گفتند که در توریت حکم بجلد و تحمیم است جبرئیل بحضرت گفت که دروغ میگویند که در توریت حکم برجم است
و از علمای یهود شخصی با چنین شکل و شمایل هست که او را ابن صوریا نام است و او میداند که حکم برجم است بجلد و تحمیم جلد
تازیانه زدن است و تحمیم آنکه روی ایشانرا سیاه کنند و وارونه بر خر سوار کرده بگردانند حضرت فرمود یهودان

پس هرکه توبه کند بعد از ستمی که بر نفس خود

و رد مال مسروق کرد و اصلاح آرد کار دین و دنیای خود را و عزم کند که بار دیگر دزدی نکند پس بدرستیکه خدای تعالی توبه او را
قبول میکند و عذاب آخرت را از و ساقط میسازد بدرستیکه خدا آمرزنده است توبه کنندگان را مهربان است بر ایشان باید
دانست که این کلام معجز نظام نیز تفصیلی دارد و آن اینست که دزد اگر مسلمان باشد و توبه کند از دزدی پس از آنکه دزدی او در پیش حاکم
شرع ثابت شده باشد حد از و ساقط میشود و آنچه دزدیده است باید که بمالک پس دهد و اگر تلف کرده باشد قیمت آنرا ادا
نماید و اگر بعد از ثبوت نزد حاکم شرع توبه کند باید که ثبوت او باقرار است یا ببینه اگر به بینه است ساقط نمیشود حد بتوبه
بعد از ثبوت و اگر باقرار است نزد بعضی فقهای جمیع مذاهب ساقط نمیشود حد به توبه چرا که حق الناس است و پیش
بعضی باختیار امام وقت است و درین باب سند آورده اند که دزدی در عهد خلافت علی بن ابی طالب نزد آنحضرت اقرار
بدزدی خود کرد و توبه کرد حضرت پرسیدند که چیزی از قرآن مجید یاد داری گفت سوره بقره را حفظ دارم امیر المؤمنین
حد او را بخشیدند بحرمت السوره بقره و مال دزدیده بخشیده نمیشود الا ببخشیدن مالک

خطاب بحضرت رسول است که آیا ندانستی تو و هر یک از اهل تکلیف است و استفهام برای تقریر یعنی میدانی که الله تعالی
که آفریننده جمیع مخلوقات است و او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و عذاب میکند هر کرا میخواهد که عذاب کند چنانکه دزد را و می
بخشد هر کرا میخواهد بخشد چنانکه تایب را و خدای تعالی بر همه چیز تواناست از عذاب کردن و آمرزیدن بعذاب بعفو مقدم
شد چرا که غفران رفع عذاب است و او مستحق آن شده پس عذاب مقدم باید

خطاب بلقب کمال رحمت است و این مخصوص حضرت است بلکه پیغمبران دیگر خطاب باسم است پیغمبرا باید جای پیغمبر اند و همچنین بسیار در اشعار

بهم رسد و قراءة آن بضم سین و فتح آن با سکون حا یا بضم هر دو جایز است

و چگونه حکم میکنند ترا و حال اینکه توریة نزد ایشان است که در آنست حکم خدا بر رجم یعنی از آن که حکم ایشان بر میگردند در دیگر دانند
پس از آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان و نیستند ایشان گروهی بکتاب خود و نه بکتاب تو

براستی که ما
فرستادیم توریة که در آنست راهنمائی بحق و روشنی که دفع میکند تاریکی شک و شبهه را حکم میکنند یعنی حکم کرده اند بتوریة پیغمبران
که بعد از موسی علیه السلام مبعوث شده اند در بنی اسرائیل و ایشان چهار هزار پیغمبر بودند این چنین پیغمبران آنکه انقیاد امر الهی کرده
بودند حکم میکردند برای آنکسانی که باز گردیده بودند از کفر در آمده بودند برای خدا پرستی و نیز حکم میکردند بتوریة علمای
بنی اسرائیل و زاهدان ایشان که پیرو پیغمبران بودند بسبب آنکه امر خدای تعالی شده بود بایشان که نگهبانی کنند کتاب
خدا را از گردانیدن و ساختن سخنها و بودند آن پیغمبران و دانشمندان و زاهدان گواهان بر احکام توریة که راست است
بیان کنند و آنچه مخفی باشد اشکارا نمایند چنانکه ابن صوریا کرد پس مترسید ای حکام شرع از مردمان در اجرای اوامر
و نواهی الهی و بترسید از من که خدای عالم و عالمیانم و قادرم بر ثواب و عقاب و بدل مکنید بآیات من بهای اندک را که
آن رشوتست و آنانکه حکم نکنند بچیزی که فرو فرستاده است خدای تعالی در کتاب خود پس آن گروه کافرانند بعضی گفته اند
که این مخصوص توریة است اما اصح آنست که مراد توریة و قرآن مجید هر دو است و در صحیح مسلم نیز این معنی بتحقیق رسیده است
در قراءة واخشون دو وجه است بغیر یا و با یا در حالت وقف و وصل

ط

و نوشتیم بر بنی اسرائیل یعنی در توریة فرض کردیم بر ایشان اینکه نفس را بکشند بسبب کشتن نفس در عوض

که میان سینه‌اش جوانی است سفید رنگ ساده روی یک چشم او را ابن صوریا گویند و از علمای اهل کتاب است او را حاضر کنید تا حکم شود
گفتند آری او است و بهمین او را قبول داریم پس ابن صوریا را حاضر ساختند حضرت با او فرمود که ترا سوگند بخدا که توریت بموسی فرستاده
در باره شکافت دریا از برای ایشان بگو که در توریت حکم برجم زانی محصن و زانیه محصنه هست یا نه ابن صوریا گفت بگو که در کتاب تو چه حکم
در باب ایشان و در حالات ایشان بود حضرت چنین فرمود که اگر چهار گواه عادل بر زنای ایشان گواهی دهند که خود دیده‌اند کالمیل فی المکحله
رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدا سوگند که در توریت نیز همین حکم است حضرت فرمود تا آن دو را نزدیک دروازه مسجد
رجم کردند پس سید عالم از ابن صوریا پرسید که هرگاه در توریت این حکم است چرا که جلد و تحمیم قرار داده‌اید او بعرض رسانید که بعضی اکابر
قوم ما مرتکب این فعل شدند حتی پسر عم پادشاه ما نتوانستیم حکم رجم بر او جاری ساختن پس احبار یهود با هم مشورت کردند بجای
رجم جلد و تحمیم مقرر کردند آورده‌اند که بعد از این گفت و شنید ابن صوریا کیفیت خواب کردن آنحضرت را استفسار نمود حضرت
گفت چشم من بخواب میرود و دل من بیدار است پس ابن صوریا گفت در توریت مذکور است که پیغمبر آخر الزمان که نام او محمد است کیفیت خواب
او چنین خواهد بود و دیگر صفات و معجزات آنحضرت را چون با توریت موافق و مطابق یافت فی الحال مسلمان شد و یهودان [illegible]
در افتادند و دشنامش میدادند

یهودان شنوندگان سخن اند
برای دروغ بستن خورندگان حرام اند یعنی رشوه پس اگر بیایند نزد تو بجهت محاکمه پس اگر خواهی حکم کن میان ایشان
و اگر خواهی رو بگردان از ایشان و اگر خواهی رو بگردانی از ایشان پس هرگز هیچ زیانی نتوانند رسانید بتو و اگر حکم کنی
میان ایشان پس براستی و عدل بدرستی که خدا دوست میدارد عدل کنندگان را [illegible] مجتهدان درین مسئله اختلاف
کرده‌اند بعضی گفته‌اند که اگر دو کتابی نزد قاضی آیند بمحاکمه واجب است بر قاضی حکم کردن بلکه اختیار است و نزد امامیه
هم اختیار است اما اگر مرافعان هر دو یک ملت باشند و اگر یکی مسلمان باشد و یکی ذمی حکم واجب است و نزد امام
ابو حنیفه واجب است مطلقا چرا که احتمال دارد که این آیت منسوخ باشد باین آیت که ان احکم بینهم بما
انزل الله سحت در اصل بمعنی چیزی است که [illegible] و با لکار باشد و قبیح و موجب عار باشد بعد از آن مقرر ساخته‌اند
استعمال این لفظ مر رشوه و ربا و قمار و دزدی و قیمت شراب و سگ و آنچه از این قبیل باشد مانند حجامی و [illegible]

کفر است و اگر در جنایات ظلم است و اگر در اوامر و نواهی است فسق است قاضی بیضاوی آورده که آیت اول در شأن مسلمین مخالف
و دوم در باب یهود و سوم در شأن نصاری

و فرو فرستادیم بسوی تو ای محمد قرآن را براستی و درستی در حالتی که مطابق و موافق است مر آنچیزی را که پیش از تو بوده
از جنس کتاب منزل و نگاهبان است و گواه است بر آن کتب یعنی نمیگذارد که کسی تغیر و تبدیل کند در احکام آن کتب و احکام آنچه
ظاهر است که در باب رجم علمای یهود انچه توانستند حکم توریت را تغیر دادند و لهذا روی حکم قرآن منکشف شد پس حکم کن میان
اهل کتاب با آنچه حق تعالی فرستاده بر تو از حکم رجم و عدالت در قصاص و غیره مر مرافعه و محاکمه نزد تو آورند و پیروی
مکن آرزوهای ایشان را باینکه بگردی از آنچه بتو آمده است از احکام راست و درست اگرچه خطاب برسول است لیکن مراد
تعلیم جمیع حکام شرع است که تا قیامت بر آن نکوئی عمل نمایند و الا خطاب مخصوص برسول تحصیل حاصل است زیرا که حق تعالی انبیا
را معصوم آفریده میفرماید مر هر یک را از شما معین گردانیدیم شریعتی و راهی روشن قاضی بیضاوی
منکم را بایها الناس تفسیر کرده لیکن باید که چنین نباشد تا اهل باطل باطله و مذاهب ناسره خود حجت نیارند بلکه اینجا
منکم را خطاب بهمین سه امت که در ضمن آیات گذشته اند مذکور شده اند باید دانست یعنی امت موسی و عیسی و محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم زیرا که اول فرمود انا انزلنا التوریة و بعد از آن وقفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم و پس از آن
فرمود که و انزلنا الیک الکتاب و مع هذا این تاویل است آنکه میفرماید اگر میخواست حق تعالی هر آینه میگردانید همه شما
همه امت را یک امت ولیکن امم مختلفه گردانید تا بیازماید شما را در چیزی که بشما داده است از ملتهای مختلفه و احکام
در صورت اختلاف در هر عصری و عهدی بیشتر دلیل انقیاد و بندگیست و اگر بیک شیوه باشد محض پیروی طریق آبا و
اجداد است پس جهد نمائید بجهت آزمودن است مبادرت کنید و پیش جوئید در ایمان و اطاعت و عمل باوامر و
نواهی چرا که بسوی خداست بازگشت شما همگی پس آگاه خواهد کرد شما را حق تعالی بآنچه در آن اختلاف میکنید

بینی ببینی و ببرند بینی را در عوض بینی و گوش را در عوض گوش و بکنند دندان را در عوض دندان و جراحتها را نیز قصاص است بطریق
مساوات یعنی در عضوی که برابری ممکن باشد مانند دست و پای و لب و زخم بجوف بدن نرسیده باشد و بیم هلاک نباشد که اگر
این را دعا ... نباشد قصاص بدیت مبدل میشود پس اگر بخشد آن قصاص را مدعی بجای پس این بخشیدن کفاره
گناهان آن مجروح است بقدر جراحتی که باو رسیده و بعضی گفته اند که کفاره گناه جانیست یعنی گناه این جنایت که
کرده است از او فرو بخشیده میشود ببخشیدن مجنی علیه اما وجه اول اظهر و اصحست در قراءه این آیت قاریان را اختلافست
بعضی والعین بالعین را تا لفظ قصاص مرفوع خوانده اند و بعضی از اول تا آخر منصوب خوانده اند و بعضی از اول تا والجروح منصوب
والجروح را مرفوع والاذن بالاذن را بعضی بسکون ذال خوانده اند و اکثر بضمتین و آنانکه حکم نمیکنند بخبری که فرود فرستاده
خدای تعالی در کتاب پس ایشان گروه ظالمیان اند اشاره میشود بآنانکه بقصاص یکتن دو تن را میکشند

و در پی در آوردیم در پی ایشان یعنی پیغمبران بنی اسرائیل متصل بزمان ایشان عیسی پسر مریم را در حالتی که
باور دارنده بود و تصدیق کننده آنرا که پیش از او بود در فرستاده بودیم یعنی توریت و دادیم او را انجیل یعنی کتاب احکام که بعیسی علیه السلام نام
آن انجیل است در او راه نمایی و روشنی که باید آنرا راه حق دیده شود و آن موافق است در اصول دین توریت را گواهی
دهنده است برراستی و درستی آن و پند است ... پرهیزکاران را یعنی آنانکه می ترسند از غلط کردن راه حق

و باید که حکم کنند علمای دین عیسی بخبری که فرود فرستاده است خدای در انجیل و آنانکه حکم نکنند بخبری که فرود فرستاده است خدای تعالی
پس ایشان گروه بیرون رفتگانند از ایمان یا از حکم خدای تعالی قراءه و لیحکم بسکون لام و کسر آن هر دو جایز است یعنی در حالت
کسر لام میم را منصوب باید خواند و در حالت سکون لام مجزوم مخفی نماند که و من لم یحکم بما انزل الله در سه آیت متوالی تکرار
یافته در اول اسناد کفر شده و در دوم اسناد ظلم و در سوم اسناد فسق اینجا چندین نکته است یکی آنکه حکم کنند بر خلاف
فرموده خدا یا منکر وحدانیت خداست یا منکر آن حکم است یا اعتقاد و ایمان بهره دارد اما بنابر هوای نفس و نظر بغرض
خلاف میکنند پس اول کافر است و دوم ظالم و سوم فاسق نکته دیگر آنکه خلاف حکم خدا حکم کردن اگر در عبادات است

ای آنکسان که ایمان آورده اید

فرا مگیرید یهودان و ترسایان را دوستان که بعضی از ایشان دوستان بعضی اند شما باشید هر که دوست بگیرد دوست دارد ایشان را از جمله شما و بموافقت و معاونت ایشان کار کنند پس بدرستی که آنکس هم از زمرهٔ ایشان است و بعضی مسلمان شد لیکن درست که بمطلب نمیرساند خدا تعالی ستمکاران را یعنی دوستان یهود و ترسایان بمعاونت ایشان هرگز بمطلب خود نمیرسند سبب نزول اینکه عباده بن صامت را در مجلس فیض شامل حضرت با ابن ابی گفتگوی روی داد و عباده گفت مرا از قوم یهود و نصاری دوستان بودند که باعانت و استظهار ایشان قوی توان بود لیکن بیزار دوستی خدا و رسول از دوستی و اعانت ایشان بتمام گشتم و برای من خدا و رسول کافی اند ابن ابی گفت من از حوادث روزگار می ترسم و ترک دوستی ایشان نمیکنم و محتاج بمظاهرت ایشان هستم

پس تو می بینی ای محمد یعنی در می یابی ای پیغمبر آنکه آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی نفاق و شقاوت می شتابند در دوستی یهود میگویند که ما میترسیم از آنکه برسد بما گردش دشمن از زمانه یعنی انقلاب احوال و این را کنایه میگفتند که شاید اهل اسلام مغلوب شوند و مشرکان غالب پس حق تعالی جل شانه بجهت رفع این مظنه فاسد میفرماید که پس شاید که خدا تعالی بیارد یعنی بدهد فتح بر رسول خود و مسلمانان او یا بفرستد حکمی از نزد خود برای قتل یهودان و مشرکان پس میگردند منافقان که مظنه دارند و در دلهای خود پنهان میکنند پشیمان شدگان بر آنچه در دل گرفته اند مخفی ماند که نسخ کردن حضرت و مسلمانان و حکم بقتل کافران در علم خدا امر نقضی بود و حال اینکه ملفوظ عسی که بمعنی شاید وارد از افعال شک است وعده فرمود اینجا نکته این است که حسب سخن منافقان بطریق کنایه و شک بجهت فصاحت درین کلام جواب هم بر شان سوق شد

خلاصه کلام آنکه حق تعالی جزای محق و مبطل و مبادر و مقصر خواهد داد و قرائت شرعة بکسر شین و فتح آن هر دو جایز است لفظ مهیمن در اصل مؤیمن بود یعنی محافظت کنند

عطف است بر کتاب یعنی دیگر فرو فرستادیم بسوی

تو آنکه حکم کنی میان اهل کتاب بآنچه فرستاده است خدای تعالی و پیروی آرزوهای ایشان مکن و کناره گیر از ایشان برای آنکه می فریبند ترا و میخواهند بگردانند ترا از پاره از آنچه حکم فرستاده است خدا بتو پس اگر حذر کردن تو روگردان شوند آنها پس بدانکه میخواهد خدای تعالی که برساند بایشان عقوبتها بسبب پاره از گناهان ایشان یعنی گناهان ایشان بسیار و بسیار است پاره از آنجمله این فریب دادن و روگردانیدن و مخالفت امر تست بازای اینها بزودی عقوبتها خواهد دید و بدرستیکه بسیار اند از مردمان که بیرون رفته اند و میروند از حکم الهی این وعید عام است برای جمیع فاسقان سبب نزول این آیت آنکه چندی از یهودان باهم مشورت نمودند که بحیله و فریب سخنی در خدمت حضرت معروض دارند تا شاید که خللی و انحرافی در احکام الهی راه یابد بنا بر این گفتند یا رسول الله تو میدانی که ما احبار و اشراف قوم خودایم و اگر ما بدین تو در آئیم همه مسلمان میشوند و ما را دعوی ها و معاملات است با مردم پس اگر تو بر وفق آرزوهای ما محاکمه کنی در معاملات ما مسلمان میشویم با تمامی قوم خود همان وقت جبرئیل با این آیت نازل شد

آیا حکم جاهلیت را می طلبید و کیست بهتر از خدا برای

علم یعنی کیست بهتر ظاهر است برای آن مردم که تدبیر و تحقیق مینمایند در حقایق امور باید دانست که جاهلیت زمان پیش از بعثت حضرت را میگویند تا بحضرت عیسی علیه السلام و در آن زمان حکام شرفاان و دست پرستان موافق خواهش خود از روی جهل هر حکمی که میخواستند میکردند چون یهودان بحضرت گفتند که ما را حکمی نیست تحکیم تو اگر موافق رضا ما حکم کنی ما مسلمان میشویم این آیت در جواب ایشان نازل شد کلمه افحکم الا برفع میم خوانده اند تا مبتدا باشد و یبغون خبر و بنصب میم هم قراءت کرده اند تا مفعول یبغون باشد و بفتح حا و کاف و میم نیز تلاوت نموده اند تا معنی چنین باشد که آیا حاکم کننده مانند حاکمان زمان جاهلیت میخواهند و در هر سه صورت استفهام بطریق استنکار است بعضی قاریان یبغون بتا هم خوانده اند و بقواعد نحوی لفظ قل را محذوف میدانند

کنند این طور از امور غیب بظهور رسید بعضی در حین حیات سرور کائنات و برخی بعد از وفات سرور کاینات آن جماعت بعضی دعوی
نبوت کردند و بعضی ادعای امامت صوری از اول ایشان بود که در اواخر عهد رسول الله صلعم قبیله بنو مدلج مرتد شدند
رئیس ایشان ذو الخمار اسود بود دعوی نبوت در یمن کرد و شعبدها مخترع از نزد خود آورد و بر بلاد یمن استیلا
یافت و آخر بضرب شمشیر فیروزه دیلمی بجهنم شتافت و حضرت در ایام علالت از این واقعه خبر داده دیگر بنو حنیفه بودند
رئیس ایشان مسیلمه بود که دعوی نبوت نمود و دفتری از دین باطل خود گشود و بجانب رسالت مآب مکتوب
نوشت بعبارت بطلان امارت اینکه من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی
و نصفها لک یعنی این مکتوب از جانب مسیلمه است که فرستاده میشود بجانب محمد رسول الله پس بدرستیکه روی زمین
نصفی از من است و نصفی از تو حضرت خاتم الانبیا در جواب آن کافر بی حیا مرقوم فرموده که من محمد رسول الله الی
مسیلمه الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین مضمون صدق مشحون
این مکتوب از جانب رسول الله بسوی مسیلمه دروغگو پس بدرستیکه زمین تمام از خدا تعالی است میراث میدهد آنرا
بهر کسی میخواهد از بندگان خود و عاقبت نیک از برای پرهیزکاران است این کلام معجز انتظام خبر داده باینکه ملک
عاقبت مخصوص پرهیزکاران است که از خدا بترسند و توضیح تمیز تر علاقه تملیک ندارد تمام اینکه روی زمین تمام
عاقبة الامر به پرهیزکاران بسمت میراث خدا رسید اگرچه بتصرف فاسقی در آید و آخر مسیلمه کذاب در جنگی
که با ابوبکر رض کرد کشته شد و قاتل او وحشی بود چنانچه گفت بکفاره آنکه بهترین امت را کشته بودم یعنی حمزه
را رضوان الله علیه بقتل رسانیدم بدترین خلق را دیگر آنانکه در زمان حضرت از دین برگشتند بنو اسد
بودند قوم طلیحه بن خویلد و او دعوی نبوت کرد حضرت خالد را بسر او فرستاد تا با او جنگ کرد و طلیحه گریخته
بشام رفت و آخر اقرار کرده خود پشیمان گشته باز مسلمان شد دیگر بعد از عهد مبارک حضرت آنانکه جمهور خاص
و عام ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلاف در آن ندارند هفت طایفه بودند بنو فزاره قوم عیینه بن حصن
و بنو غطفان قوم قره بن سلمه و بنو سلیم قوم فجاة بن عبد یالیل و بنو یربوع قوم مالک بن نویره و بعضی
از بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر و آن زن دعوی نبوت کرد و آخر زوجه مسیلمه کذاب شد و چند هایی
هرچه کلمات باطل و ترهات لاطائل برباقته میخواندند و ادعا مینمودند که این وحی است بر ما نزول یافته

دمیگویند مومنان با یکدیگر از روی تعجب بر حال منافقان که آیا این گروه اند آنانکه سوگند میخوردند بخدای غلیظ‌ترین

و موکدترین سوگندها درین باب که البته ایشان با شما اند یعنی ایمان آورده اند الحال رسوا شد نفاق ایشان و

آشکارا گردید که باطل است عملهای ایشان که میکردند از روی ریا و فریب و دروغ میگفتند در اظهار ایمان پس گردیدند

زیان زدگان کلام آخر که حبطت تا اینجا محتمل است که تتمه سخن مومنان باشد یا کلام الهی در گواهی سخن مومنان

در قراءة یقول اینجا سه طور است یکی با واو و بالام مضموم دوم بالام مفتوح سوم بی واو و بالام مکسور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ای آنکسان که ایمان آورده اید هر که برگردد از جمله شما از دین خود

پس میرسد آن وقت که بیارد خدا تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند او را و صفت آن قوم این

باشد که نرم دل و خاکسار و مهربان باشند بر مومنان و با رحم و غالب باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا تعالی و نترسند

از ملامت هیچ ملامت کننده این صفت که ایشان دارند افزونی رحمت الهی است با ایشان عطا فرموده میدهد

این افزونی رحمت را بهر کس که میخواهد و خدا تعالی فراخ کننده رحمت و کرم است و دانا است باینکه مستحق آن کیست

چون سوف برای استقبال بعید است امامیه این وعده را منسوب بعلی ابن ابی طالب و اصحابش میدانند که بعد از

مدتی مدید امر خلافت باو رسید و بعضی راویان روایت کرده اند که هنگام نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم دست بر پشت سلمان فارسی زد و فرمود که آن قوم که خدا تعالی فرموده است قوم این خواهند بود و نیز در

روایت است که اشاره بجانب ابو موسی اشعری فرمود و گفت هم قوم هذا درین صورت نیز اهل فارس اند

و بعضی گفته اند که مراد اهل یمن اند و میتواند بود که لفظ سوف دلالت بر عهد مهدی آخر الزمان کند والله اعلم

قراءة لفظ یرتد بدو وجه است یکی با دال مشدد دوم با دو دال که اولین مکسور باشد دوم ساکن مخفی نماند که

مضمون این آیت مخصوص زمان حضرت رسول است نیست بلکه عام است برای کل زمان حیات و بعد از رحلت

و چون در علم الهی بود که چندین از مومنان مرتد خواهند شد قبل از وقوع خبر داده و ارتداد آنان که مرتد شدند

که در صفت شخص واحد میگویند این کار همچو مردم است بهر حال چون عند الجمهور محقق شد که مراد علی بن ابی طالب است شیعیان مدد بدین

خود گرفتند که متولی امور مومنان بعد از رسول الله بموجب نص قرآن اوست میگویند که چون عطف بر لفظ الله و رسول واقع

شده یقینکه بمعنی متکفل و مدبر امور است و حجت میآرند که در جواب استغاثه عبد الله بن سلام است پس جواب مطابق

سوال وقتی میشود که بایمعنی باشد و اهل سنت و جماعت میگویند اینجا ولی بمعنی دوست قریب است و معنی متولی نیست

از فحوای آیت وافی بهدایت دو نکته معلوم میشود یکی آنکه فعل قلیل مبطل نماز نیست دوم آنکه صدقه تطوع را زکوة

میتوان گفت

لفظ مفرد برای واحد هم می آید و برای جماعت هم پس تفسیر چنین شد که آنانی که فراگیرند خدا و رسول وا آنچنان مومنان

را که صفت ایشان مذکور شد متولیان امور خود و دوستان خود آنان جماعت خدا اند پس ثابت شد که جماعت

خدا ایشان غالب اند بر دیگران پوشیده نماند که تولیه و تکفل امور را دوستی لازم است و باعتبار لزوم ولی

بمعنی دوست آمده مفهوم علیحده نیست

ای آنکسانیکه ایمان آورده اید فرا مگیرید آنانرا که قرار گرفته اند دین شما را که ملت اسلام

را باستهزا و بازی از جمله آنکسانیکه داده شده است بایشان کتاب پیش از شما و دیگر کافران را فرا مگیرید دوستان

یعنی دوستی با یهودان و کافران مکنید و ایشانرا متکفل امور و مدبر معاملات خود مسازید و بترسید از خدا تعالی

در ترک منهیات اگر هستید شما مومنان سبب نزول آیت آنکه رفاعه بن زید و سوید بن حارث دو یهودی بودند که اظهار

اسلام خود نمودند و آخر منافق بر آمدند و چندی از صحابه را با ایشان مصاحبت و مشاورت در معاملات بود والکفار

را جمعی قاریان مجرور خوانده اند تا عطف بر الذین اوتوا باشد و اکثر قاریان منصوب قراءة کرده اند معطوف بر الذین اتخذوا

بیان صفت آن منافقان است که میفرماید و چون که شما اذان نماز میگویند و مردم را میخوانید بسوی نماز فرا میگیرند

آن بانگ نماز را باستهزا و بازی و این استهزای ایشان بسبب اینست که ایشان گروهی اند که نمیدانند عقوبت

این استهزا را که بایشان خواهد رسید منقول است هر گاه بانگ نماز بلند میشد و مسلمانان بنماز بر میخواستند بعضی یهودان

دکان عقد بیع مخترع اوست چ سبها بر هوا میکرد و میگو لما بر ان می لیست یا الصدای آن کمراهان را فریب دید که آوند بر حسب مال است
آخر الامر سجاح بعد از مقتول شدن مسیلمه کذاب بطرف بحرین رفته همچنان در اغوای مردم کوشش و اشتغال داشت تا آنکه
اشعث بن قیس بر او غالب آمده بند در حلق او بسته او را گرفتند کال او را القتل و الاسیر ازاد او همچنین در عهد خلافت
خلیفه اول عمر عالی الاقوم جبلة بن الایهم از اسلام برگشته نصرانی شد و بملک شام رفت انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
جز این نیست که متولی امور دنیوی و اخروی شما خدا تعالی است و رسول او است و آن کسانند که ایمان آورده اند آما نه هر کس ایمان آورده مطلقا
بلکه آن کسان هم درست بجا می آرند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که رکوع کنندگانند یعنی میدهند مستحق چیزی در راه خدا
از مال خود در اثنای نماز و از نهایت جد و تهدد در طلب رضای الهی دارند صبر نمیکنند تا از نماز فارغ شوند جمیع راویان و مفسران
و علمای مذاهب اتفاق دارند بر اینکه این آیت در شان علی بن ابیطالب ع نازل شده و صورت روایت و عبارت
حکایت متفق علیه چنین است که روزی عبد الله بن سلام با کمی از اقربای خود درآمد بمحفل فیض شامل حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم و بر او گفتند یا رسول الله از آن هنگام که ما ایمان آورده ایم یهودان بالتمام دست از معاملات
ما کشیده اند و خویش و قوم همه از ما برگردیده بجدی که هیچکس متولی امور ما نمیشود و ایشان بر ما شان است و ...
موجب تکدر و بات ما لا یطاق در این اثنا اذان نماز ظهر بلند شد و حضرت با جمیع حاضران بمسجد آمدند و استادند
بنماز ناگاه آواز سایلی برخاسته گفت ای مسلمانان چیزی بمن بدهید در راه خدا کسی با او چیزی نداد و آن سایل دست
بر داشت بسوی آسمان و گفت خدایا گواه باش که در مسجد رسول تو سوال کردم و هیچکس بمن چیزی نداد علی بن
ابی طالب کرم الله وجهه انگشت کوچک خود را که انگشتری در آن بود بسایل نمود اشاره بر اینکه بیا و ازین را
بگیر او آمد و انگشتری را از انگشت علی کرم الله وجهه بر آورد چون سید المرسلین از نماز فارغ شد جبرئیل ع
آمد و این آیت آورد زمخشری در کشاف گفته که این آیت در علی بن ابی طالب است و غیر او هیچکس این کار نکرده
که در عین رکوع نماز بسایل چیزی داده باشد لیکن بصیغه جمع برای این خدا فرمود تا موجب ترغیب مومنان دیگر
شود و قاضی بیضاوی میگوید که جمع در مقام واحد از بهر این است که شاید دیگران هم این کار کنند و
داخل شوند لیکن احتیاج باین تکلیفات نیست بلکه اینچنین کلام در محاورات در مقام مدح بسیار است

شما را ای یهودان بدتر از آنکه شما عیب میکنید و آن بدتری از روی ثواب است که آن دین را او نزد خدا تعالی بدانید که آن دین بدترین انسان است که دور کرد خدا تعالی آنها را از رحمت خود و غضب کرد بر آنها و گردانید بعضی از آنها را بوزینگان و بعضی را خوکها اشاره بیهودان اصحاب السبت است که جوانان ایشان مسخ شدند بصورت بوزینه و پیران بصورت خوک و میتواند بود که منکران مائده عیسی نیز درین اشارت شریک باشند چرا که انها نیز همین صورتها مسخ شدند دیگر درین انهاست که پرستیدند بت را یا گوساله یا شیطان را آن گروه یعنی ملعونان و مغضوبان مذکور بدتر اند باعتبار مکانی که در آخرت دارند یعنی درک الاسفل و گمراه تر اند از راه راست مخفی نماند که صیغه تفضیل نسبت بکسانی ... بدی باید که این بدتر از آن باشد لیس اینجا مراد از آن قدیمهای بد است مطلقا کفر این همه انها بدتر است حمزه قاری عبد الطاغوت خواندست با مضموم با و تا مکسور و دیگر قاریان با و تا را مفتوح خواند اند و ابن عباس بضم عین و با و فتح دال و کسر تا قراءه کرده و ابی بن کعب عبد را بصیغه جمع تلاوت نموده در اصل عبدة بود تا را حذف کرده اند بجهت قرینه عطف بر قردة شده دیگر کلمه منسوبه بضم تای مثلثه و سکون واو مشهور است اما در قراءه حسن و ابن بریدة بسکون ثای مثلثه و فتح واو آمده بود نماند که مثوبه اجر نیک است و در مقام غضب اینجا واقع شده از قبیل آنکه بطریق غضب میگویند تحیة السیف و السلام علیه ضرب وجیع

خطاب بمومنان است وقتی که می آیند پیش شما یهودان

یا منافقان دیگر میگویند ایمان آورده ایم و حال آنکه در می آیند با کفر و بیرون میروند با کفر و خدا تعالی دانا تر است بانچه ایشان پنهان میدارند یعنی نفاق

خطاب بحضرت است یا باهر مخاطب که می بینی تو بسیاری

از آن یهودان و منافقان را که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ دیگر در ستمکاری یا بردن زیادتی از حد دیگر در خوردن رشوت یا ربا هر آینه بد کاریست که میکنند ایشان

اگر نه این باشد

که باز میدارند ایشان را علما و زاهدان از گفتن دروغ و خوردن ایشان مال حرام را بتفصیلی که در معنی سخت قبل از این

از روی سخریت باهم میگفتند قاموا الا قاموا اصلوا الا صلوا و خنده میکردند دیگر ترسائی بود هرگاه در اذان کلمه طیبه محمد رسول الله
را می شنید میگفت احرق الله الکاذب یعنی بسوزاند خدا دروغ گوی را شبی آتشی در خانه آن شقی گرفت خود با جمیع
اهل و عیال سوخت

بگو ای رسول یهودان که ای اهل کتاب آیا انکار میکنید
از ما و عیب جوئی مینمائید مگر اینکه میگوئید ما ایمان آورده ایم بخدا و بچیزی که فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن و بانچه فرستاده
شده است پیش از ما یعنی کتب و صحف که بر انبیا قبل ازین نازل شده مفهوم کلام معجز نظام اینکه همین سخن که میگوئید
بحسب ظاهر اقرار است دیگر همه گفتار و کردار شما عیب جوئی است بدرستیکه بیشتر شما بیرون رفتگانند از ایمان چون
خطاب بجمیع یهودان است و بعضی از ایشان مثل عبد الله بن سلام و اصحاب او و ابن صوریا ایمان حقیقی آورده
بنابرین لفظ اکثر گم واقع شده و برای حل لغت تنقمون بعضی مفسران چنین گفته اند که هل تنقمون یعنی هل
تنکرون پس مفهوم اینکه آیا شما کراهت دارید از ایمان ما و شما نمیدانید که دین ما بر حق است و بیشتر شما بیرون
رفتگان اند از راه حق و انصاف بجهت حب جاه و ریاست و بعضی مفسران ازینجهه که کلمه الا ان در محاوره عرب بجای
حال ازین آمده چنانکه فصحا گفته اند الا انی غنی و انک فقیر دیگر هل تنقم منی الا انی عفیف و انک فاجر چنین تفسیر کرده اند
که بگو ای رسول بیهودان که آیا شما انتقام میکشید از ما و حال اینکه ما یعنی مومنان ایمان آورده ایم بخدا و قرآن و همه کتابهای
الهی که پیش ازین نازل شده بدانستگی سزاوار انتقام شمائید که بیشتر قوم شما بیرون رفتگانند از حکم خدا تعالی
سبب نزول اینکه یکی از یهودان نزد حضرت آمده سوال کرد که ای محمد ایمان بکدام یک از پیغمبران داری حضرت در جواب
او فرمود که ایمان دارم بخدا و بقرآن که بر من نازل شده و بانچه با براهیم و دیگر پیغمبران نزول یافته همچنین
حضرت نام می برد انبیای مرسل را تا نام عیسی علیه السلم مذکور شد آن یهود عنود مردود لعنت بخدا که نمیدانم
دینی بدتر از دین شما و نیست هیچکس خطاکارتر از شما در دنیا و آخرت

چون آن یهود مطرود گفت که دینی بدتر از دین شما نمیدانم حق سبحانه جل شانه میفرماید بگو ای محمد که آیا خبر بدهیم

می آوردند بمحمد ص و پرهیز میکردند از کفر و عصیان هر آینه محو میکردیم از ایشان گناهان ایشان را یعنی مواخذه باعمال گذشته نمیشد و در می آوردیم ایشان را در بوستانهای بهشت که محل ناز و نعمت است

و اگر چنین می بود که ایشان راست داشت

بجا می آوردند احکام توریت و انجیل را یعنی تغییری و تحریفی در آن نمیکردند و بپای میداشتند چیزی را که فرو فرستاده شده است بسوی ایشان از نزد پروردگار ایشان یعنی شریعت موسی و عیسی علیهما السلام در زمان پیش و الحال قرآن مجید هر آینه میخوردند روزی را از بالای سر خویش و از زیر پای خود این اشاره بتوسعه رزق است بسبب بسیاری باران و فراوانی غله و میوه از زمره آن اهل کتاب یعنی یهود و نصاری بعضی گروهی اند راست رو و راست کردار مراد آنانند که بحضرت رسالت ص ایمان آوردند و بسیاری از ایشان این حال دارند که بد است هر چه میکنند از گفتار و کردار در کفر و انکار

خطاب از روی رحمت است و متضمن بکمال فصاحت و بلاغت هم در مقام

که تاکید است برای تبلیغ رسالت خطاب بلفظ رسول توجیه است برای این بعضی از مفسران عفی الله عنهم تفسیر این آیت چنین کرده اند ای رسول برسان بخلایق تمام آنچه فرود آمده از احکام بسوی تو از نزد پروردگار تو و هیچ چیز از آن فرو گذاشت مکن و پنهان مدار که اگر فرو گذاشت تو یکی از آن احکام را پس گویا هیچ بجا نیاورده ای رسالت خود را چنانچه ترک یک فعل از افعال نماز مبطل تمام نماز است و در رسانیدن بخلق بیمی مدار و مترس از مردم که خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردم تا نتوانند آسیبی بتو رسانید بدرستیکه خدای تعالی بمطلب نمیرساند گروه کافران را یا راه نمای بطریق نجات نمیکند ایشان را زیرا که در علم ازلی او قرار یافته که قبول نخواهند کرد مخفی نماند که بنابرین تفسیر ما انزل بجای کلمات انزل آمده با وجود آنکه ما انزل دلالت بر چیزی خاص معین دارد و گویا قاضی بیضاوی باین نکته رسیده میگوید که شاید مراد تبلیغ چیزی بآن متعلق است لیکن ازین دقیقه غافل شده که بنابرین تاویل باز نظام کلام نمیشود چرا که جمع احکام الهی برای مصلحت عباد است و نیز این لطیفه زایل گردید که ما انزل را کلما انزل قرار دادن افاده عموم نمیکند چرا که از جمله کلمات عموم نیست مقصود همانست پس خاص و معین شد چه اگر تفریع عدم تبلیغ رسالت مطلقا بر ترک تبلیغ همه احکام

در همین سوره گذشت هر آینه بدکاری بود آنچه ایشان از پیش خود میساختند و میکردند [illegible]

[illegible]

و گفتند یهود آنکه دست خدا بسته است باید دانست که لفظ ید در لغت بچهار معنی آمده است دست و نعمت و قوت و ملک و مراد یهود عنود
اسناد بخل و امساک بود بذات باری تعالی و سبب این کفر گفتن ایشان بود پیش از ورود مسعود حضرت نبویه مال وافر
داشتند چون بعد از نزول سعادت بوصول او براه انکار و عداوت با حضرت رسالت پناه پیش آمدند حق تعالی برکت از مال
ایشان برداشت او بر این حالی کفر مقالی پیشه کردند و گفتند دست خدا بسته است بسته باد دستهای
ایشان و دور کرده شوند از رحمت الهی بسبب آنچه میگویند و نسبت بخل بخدا میکنند و بخل بخدا روا نیست بلکه هر دو دست
خدا تعالی گشاده است مطلب از این عبارت وسعت جود و کرم است و الا ذات باری تعالی جسمانی نیست و این سخن بطریق مجاز است
موافق سوق کلام ایشان و چون آدمی را دو دست میباشد اینجا نیز دو دست فرموده اشاره بمبالغه کرم شد
زیرا که آدمی بیک دست چیزی میدهد و اینجا فرموده که هر دو دست خدا گشاده است بالانفاق و اکرام میکند هر طور میخواهد
مفهوم اینکه قدرت بر توسعه معاش بندگان بکمال دارد لیکن بمقتضای مصلحت و وفق استحقاق ایشان
اراده بخشش میکند و هر آینه زیاده میکرداند بسیاری از ایشان را آنچه فرود آمده است بسوی تو از نزد پروردگار تو یعنی
قرآن زیاده میسازد کفر و زیادتی ایشان را زیرا که از آیات قرآنی حسد و بغض ایشان افزوده میشود
و از خشم و عناد بیشتر کفر میگویند و از روی لجاجت طاغی تر میشوند و افکندیم میان یهودان و ترسایان
یا میان طوایف یهود دشمنی و کینه تا روز قیامت هرگاه که افروختند آتشی را از جنگ با رسول الله فرو نشانید آن
آتش را خدا تعالی بانیکونه خصومتی میان خود ایشان افکند تا بآن مشغول شدند و ایشان میدوند و می شتابند در روی
زمین بجهت فتنه انگیزی و برپا کردن فساد و خدا تعالی دوست نمیدارد تباه کاران را
و اگر این بود که اهل کتاب ایمان

بخلاف کردند مر برای حب جاه قبول نمودم بعضی قاریان رسالاته بصیغه جمع خوانده اند و اکثر رسالته قراءه نموده اند

بگو ای محمد یهود و نصاری را ای اهل کتاب نیستید شما بر چیزی از دین و دینداری تا زمانیکه قیام نمایید بحکم توریت و انجیل یعنی در هر دو کتاب حکم بایمان آوردن بمحمد رسول الله است پس تا ایمان نیارید بمحمد و بچیزی که نازل شده بسوی شما از پروردگار شما یعنی قرآن دینداری شما درست نیست و هر آینه زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسایان را آنچه بتو نازل شده زیاده روی و کفر یعنی از شنیدن قرآن کفر و عصیان ایشان می فزاید بسبب عناد و حسدی که دارند پس تو اندوهگین مشو بر کردار و گفتار آن گروه کافران سبب نزول آنکه جماعتی از یهود آمدند و گفتند بحضرت که ای محمد تو اوا زنداری با اینکه توریت از جانب خدا نازل شده حضرت فرمودم اقرار دارم انها گفتند پس با همان توریت ایمان آورده ایم بچیز دیگر ایمان نمی آریم

بدرستیکه آنانکه از روی نفاق بحسب ظاهر ایمان آورده اند و آنانکه یهودیت اختیار کرده اند و آنانکه هیچ دین و ملت ندارند و بعضی گفته اند که صابیان ستاره پرستانند و دیگر ترسایان کسانیکه از زمره این طوایف مذکور ایمان از روی صدق و یقین بیارید بخدا تعالی و بروز قیامت و عمل نیکو کنند یعنی موافق فرموده خدا کار کنند پس هیچ بیمی نیست بر ایشان از عذاب آخرت و نخواهند ایشان اندوهگین در روز جزا بعضی قاریان والصابئین خوانده اند در ینصورت منصوب و اسکان نداران اما اکثر و الصابئون قراءه نموده اند و درین حالت مرفوع است خالی از تکلیفی نیست پس باید که این کلمه از قبیل جمله معترضه در میان در آمده باشد و مبتدای موصوف خبر آن همان ان باشد

بتحقیق گرفتیم پیمان بنی اسرائیل را در باب ایمان آوردن بخدا و بمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران که اول ایشان موسی بود و آخر عیسی

باشد حل آن ان شاء الله تعالی وتحصیل حاصل شود پس باید متفرع بر بعض باشد تا مفید مبالغه گردد و بعضی گفته اند که ما انزل اشاره بحکمت
که سوای آیات قرآن جبرئیل علیه السلام رساننده باشد آری این سخن مدلول لفظ موافق است لیکن بقیاس نمیتوان گفت چه بعد
امامیه میگویند که آن حکم این بود که علی بن ابی طالب را بر خلافت خود نصب کن آنحضرت را در خاطر خطور کرد که اینچنین
قسم امری را اظهار فرمایم بر اصحاب و غیرهم شاق و گران نشاید بهمان وقت این آیت نازل شد و فرقه امامیه روایتها
دارند که عیاشی در تفسیر خود آورده و مولف شواهد التنزیل از ابی عمرو و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده
در روایت جابر انصاری و زید بن ارقم را نیز معتبر میدارند و آن روایات اینست که این آیت هنگام مراجعت حضرت
سید المرسلین از حجة الوداع در منزلی که موسوم بغدیر خم است روز هژدهم ذوالحجه نازل شد و آن حضرت سرشار
از تبعه اوهم بیرون کرده فرمود الخ فوایها الناس فقد عصمنی الله من الناس یعنی نگه دارنده مرا از روی اخلاص پاسبانی
حریم سعادت مقیم میکردند گفت ای مردمان بر دید که حاجت بپاسبانی شما نیست پس بتحقیق خدای تعالی محافظت نمود
مرا از شر مردمان و یکبر مرا باکی از کسی نیست و بعد از آن فرمود تا پالانهای شتران را بر بالای هم گذاشته منبری
ساختند و بر فراز آن رفته اول خطبه مشتمل بر توحید و مواعظ ادا فرمود بعد از آن دست علی بن ابی طالب را گرفته بالا
کشید و گفت ایها الناس من کنت مولاه فعلی مولاه و چون سرور کائنات علیه السلام از آن منبر فرود آمد وقت نماز
ظهر رسیده بود نماز با جماعت کرده فرمود تا خیمه مقابل خیمه آنحضرت برپا کنند و علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا
نشیند و مسلمانان بتهنیت خلافت نزد او روند و او را امیر المومنین گویند لاجرم گروه گروه مومنان رفته
مبارکباد گفتند و بکلمه امیر المومنین مخاطب گردیدند چنانچه حسان بن ثابت که مداح حضرت بود این واقعه را
بنظم در آورده انتهی روایاتیست که راقم حروف بر سبیل حکایت قلمی نمود اما مقام تعجب است که امام
محمد غزالی در سر العالمین از افاده خود آورده نه بطریق حکایت از امامیه و آن اینست که بعد از نصب کردن رسول علیه السلام
علی بن ابی طالب را بخلافت اول کسی که مبارکباد گفت عمر ابن الخطاب بود و عبارت تهنیت این بود که
بخ بخ یا علی قد اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنة و امام محمد غزالی رحمة الله در تصنیف مذکور
شاهد برین سخن آورده که شخصی بفاروق اعظم در وقت خلیفه شدن گفت یا امیر المومنین من در روز
غدیر خم حاضر بودم که اول تو مبارکباد گفتی علی را انکار این چیست فرمود آری همچنین است لیکن مردم مرا تکلیف

گناه توبه کنند کافر است و نیز ظالم گمراه ایشان یعنی بسبب آن افترا بس بر گناه خود اصرار نماید کرد

[illegible]

[illegible]

عیسی پسر مریم که ترسایان او را خدا میگویند نیست در واقع مگر فرستاده از جانب خدای تعالی تحقیق گذشته اند پیش از او پیغمبران یعنی عیسی نیز مانند آن گذشتگان پیغمبر است و معجزهای او دلیل خدایی او نمیتواند بود چرا که بر معجزات دیگر معجزات عیسی تر دو رود نیست ترا از نیز صلحه بود هم و مادر او که مریم است سزاوار رحمت الهی شد نسبت اینکه باور داشت و ایمان آورد بوحدت ذات خدا و پرستش کرد او را در صدق و اخلاص و بودند آن پسر و مادر یعنی عیسی و مریم هر دو اینچنین که طعام میخوردند یعنی طعام خوردن ایشان دلیل ظاهر است بر اینکه خدا نیستند زیرا که الوهیت لازم دارد این را که محتاج بهیچ چیز نباشد پس ایشان که محتاج بطعام بودند چگونه خدا باشند ببین ای محمد که چگونه بیان میکنیم و روشن میسازیم برای ایشان علامات و دلایل توحید را بعد از آن ببین که ایشان چگونه بر میگردند از راه حق و چه افترا میکنند

بگو ای محمد ترسایان را که آیا می پرستید شما غیر خدا چیزی را که در قبضه تصرف و قدرت او نیست اینکه برساند بشما سودی یا زیانی یعنی عیسی بذات خود این قدرت ندارد که تواند یعنی نفع رساند مثل حیات و رزق یا صحت و نه دفع تعبی و مصیبتی میتواند کرد تا اینکه الهی باشند و الله تعالی که او عزیز کار جمیع مخلوقات است او شنونده گفتار باطل شما و داناست باعتقاد فاسد شما یعنی مواخذه و عقاب خواهد کرد

بگو ای یهود و نصاری غلو میکنند بناحق در دین خود و پیروی مکنید گمراهیهای که بخواهش نفس کردند طایفه از گذشتگان شما تحقیق آنان گمراه شدند پیش از بعثت محمد رسول الله ص و گمراه کردند بسیاری از مردمان را و گمراه شدند بار دیگر که ایمان نیاوردند بمحمد ص یعنی از گمراه شدن و گمراه کردن آن گذشتگان هنوز اثر باقیست که بسیاری از یهود و نصاری بر راه راست که دین اسلام است نمی آیند و گمراه میشوند

دور کرده شدند از رحمت خدای آنانکه کافر شدند از

و در میان چهار هزار نبی بودند هر گاه که آمد بایشان پیغمبری بتکلیف چیزی که نمیخواست دلهای ایشان جمعی را از آن پیغمبران

بدروغ داشتند و باور نکردند و جمعی را کشتند

و پنداشتند بنی اسرائیل اینکه نخواهد بود

برایشان بلائی و مصیبتی بسبب تکذیب و قتل انبیا پس کور شدند ایشان و کر گشتند که راه حق را ندیدند و سخن راست را نشنیدند

بعد از آن با وجود این همه گناهکاری بازگشت فرمود خدای تعالی بایشان بنظر رحمت یعنی فرستاد عیسی را تا هدایت کند

پس دیگر باره کور و کر گشتند بسیاری از ایشان که مخالفت با عیسی کردند و سخن آنرا که در باب بعثت محمد مصطفی صلی الله

علیه و سلم بود نشنیدند و انکار رسالت محمد صلعم کردند و خدای تعالی بیناست بآنچه ایشان میکنند یعنی جزای این کفر

و عصیان خواهد داد میان قاریان در رفع و نصب لا تکون اختلافست اما در رفع فتنه خلافی نیست

هر آینه بتحقیق کافر شدند

آنانکه گفتند بدرستی که خدا همان عیسی پسر مریم است و گفت عیسی ای بنی اسرائیل بپرستید الله را که آفریدگار منست و آفریدگار

شماست بدرستی که هر کس شرک آرد بذات یگانه الله تعالی پس بتحقیق حرام کرد است الله تعالی بر او بهشت را یعنی ممکن نیست

که داخل بهشت شود و جایگاه مشرک در دوزخ است ابدالاباد و نیست هرگز از برای ستمکاران هیچ کس از یاری دهندگان

در دفع عذاب از ایشان مخفی نماند که ظلم وضع چیز است در غیر محل آن چیز پس چون مشرک وضع عبادت برای غیر الله تعالی

میکند ظلم است

هر آینه بتحقیق کافر شدند آنانکه

گفتند بدرستی که الله یکی از جمله سه خداست و حال آنکه نیست موجود واجب بالذات هیچ معبودی غیر از الله و ذات

او که سزاوار پرستش است یکیست و اگر باز نایستند این کافران از آنچه میگویند هر آینه بتأکید خواهد رسید بایشان

عذابی دردناک

آیا بازگشت نمیکنند بخدای تعالی و آمرزش این گناه که سه خدا میدانند از حق تعالی نمیخواهند و حال آنکه الله تعالی و تقدس آمرزنده

اینکه نخوت و گردن کشی ندارند و تکبر نمیکنند بلکه فروتنی و تواضع مینمایند بخلاف یهود ان که انها غرور و نخوت

دارند وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ

رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ و هر وقت که می شنوند آن دانشمندان و عابدان ان

قران را می بینی که چشمهای ایشان فرو میریزد اشک از آن سبب آنچه بشناختند از جمله سخنهای راست و درست

که در قران است این در مقام نهایت مدح است که از دانستن بعضی از سخنها دانستن اندک از راه صواب دل

ایشان نرم شد و از چشم ایشان اشک ریخت پس یقین که اگر همه را بدانند و بشناسند بیشتر در دلهای

ایشان اثر میکند در وقت قلب را که میکردد میگویند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم ما بالقران و محمد رسول الله صلی الله

علیه و سلم پس بنویس ما را و داخل کن در زمره انانکه گواهی دادند بر حقیقت قران و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا

مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ قران دانشمندان و عابدان نصاری چون که ایمان بشنیدند ایمان اوردند گفتند یهود ان با ایشان که شما چرا

ایمان آوردید ما را چیست که محمد را تکلیف ایمان میکنند و هنوز ایمان نیاورده ایم ایشان در جواب یهود ان

گفتند چیست ما را که ایمان نیاریم بخدا و انچه آمده است بما از جانب خدا و خواهش داریم ما این را که در آرد ما را پروردگار

ما در بهشت با نیکوکاران یعنی امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ پس جزا داد خدا تعالی ایشان را بسبب آنچه گفتند

بوستانهای بهشت که روان است از زیر قصرهای آن نهر شهد و شراب و شیر و آب همیشه خواهند بود ایشان در آن بوستانها

و این جزا داده است نیکوکاران این سه آیت متصل در شان نجاشی پادشاه حبشه و جمعی از عالمان و عابدان قوم او است

که در وقتی حضرت رسالت جعفر بن ابی طالب را نزد او فرستاد بدعوت و هدایت او ایمان آورد و از شنیدن قران مجید رقت

گردد دانشمندان و زاهدان را بخدمت سید عالم روانه ساخت تا آداب و مسایل شریعت آموخته بجا آورند و انها چون بملازمت

سرور کاینات رسیدند و قران از زبان وحی ترجمان آنحضرت شنیدند و منقول است که حضرت سوره یسین تلاوت فرمود

ایشان بگریه افتادند و فی الحال کلمه طیبه از روی صدق و اخلاص گفتند حق سبحانه تعالی در وصف ایشان فرمود اعینهم تفیض

من الدمع فیض در لغت ریختن چیزیست که جای از آن پر و ممتلی شده باشد

از جمله فرزندان یعقوب بر زبان داود پیغمبر علیه السلام که گفت و دعا کرد بر اهل ایله که اللهم العنهم پس خدا آنها را مسخ کرد بصورت
بوزینگان و دیگر لعنت کرده شدند بر زبان عیسی علیه السلام که در باب منکران مائده گفت اللهم العنهم کما لعنت اصحاب
السبت پس خدا آنها را مسخ کرد بصورت خوکان و آنها پنج هزار کس بودند این لعن کردن ایشان بسبب آن بود که
نافرمانی پیغمبر و خدا کردند و بودند که میگذشتند از اندازه حق و صواب

صفت دیگر که ایشان بسبب آن مستحق عذاب شدند این بود که بعضی
از ایشان بعضی دیگر را نهی نمیکردند از کردار زشت نامشروع که آنها میکردند یا از پس میکردند و دست نمی کشیدند از کار بد که
مرتکب آن بودند بخدا قسم که بد چیزیست آنچه میکردند آنها

می بینی تو ای محمد صلعم بسیاری
را از یهود و نصاری که از نهایت کینه و حسد که با مسلمانان دارند دوستی میکنند با کافران چنانکه کعب بن اشرف یهودی بعد از
غزوه بدر مشرکان مکه را بجنگ مسلمانان آورد هر آینه بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است برای ایشان نفسهای ایشان
یعنی توشه سفر آخرت و آن اینست که خشم گرفت خدا تعالی بر ایشان و در عذاب خواهند بود ایشان ابدالآباد که هرگز
نجات نیابند

واگر می بودند آن یهودان اینچنین که ایمان بیارند بخدا و پیغمبر و آنچه فرو فرستاده شده است بسوی پیغمبر
یعنی قرآن بعضی گفته اند که مراد از نبی موسی است و از ما انزل کتاب توریت است بهر تقدیر اگر ایمان می آوردند نمیگرفتند
کافران را دوستان برای خود ولیکن بسیاری از ایشان بیرون رفتگانند از دین پیغمبر و کتاب خدا

هر آینه البته می یابی تو سخت ترین مردمان از روی دشمنی برای آنانکه
ایمان آورده اند یهودان و مشرکان را یعنی مومنان دشمنی سخت تر از یهودان و مشرکان ندارند و هر آینه البته می
یابی تو نزدیک ترین مردمان از روی دوستی با مومنان آنانرا که میگویند ما نصاری ایم این دوستی و نرم دلی ایشان
با مومنان بآن سبب است که بعضی از آن ترسایان سرداران قوم خود اند در دانش و عابد اهل صومعه نشین دیگر

[illegible] فكفارته إطعام عشرة [illegible] أهليكم [illegible]
[illegible] تحرير رقبة فمن لم يجد [illegible]
[illegible] إذا حلفتم واحفظوا أيمانكم [illegible]
[illegible] تشكرون [illegible] چون منع از حرام ساختن چیزهای حلال نازل شد آن ده تن
از اصحاب ابوبکر و مقداد و سلمان و ابوذر و بلال و عثمان بن مظعون و عبد الله عمر و ابن مسعود و سالم و معقل بوده‌اند که
سوگند بر این عهد خورده بودند و بعضی از راویان علی بن ابی طالب را نیز در حلیفان این بیان شمرده‌اند اما روایت
صحیح نیست بهر حال حلیفان گفتند یا رسول الله ما سوگندی که خورده‌ایم چه کنیم و چون آیت در وصف رهبانان و قسیسان
شنیدیم خواستیم که مانند ایشان لذتهای دنیا را ترک کنیم حضرت فرمود رهبانیت در دین من جهاد کردن و روزه داشتن
است مخفی نماند که رهبان بمعنی ترسنده است و چون عابدان نصاری از ترس خدا عاکف صومعه و تارک لذت شده بودند
موسوم باین اسم گردیدند آخر الامر در جواب خواهش اصحاب این نازل شد که مواخذه نمیکند خدا تعالی شما را بسوگند
بیهوده که بی تامل بر زبان شما بگذرد ولیکن مواخذه میکند بر آن سوگند که معقود باشد و سوگند معقود آنست
که از روی تامل و اختیار نیت معین کرده سوگند بخورد و دل متوجه آن قصد باشد پس اگر چنین سوگند معقود کسی بخورد کفاره
آن یعنی چیزیکه محو و باطل سازد آن سوگند را آنست که حلیف طعام بدهد ده مسکین را یعنی درویش عاجز از قوت را و
طعام از جنس میانه خوردنیها باشد که باهل و عیال خود میخورانید چه اغنیا جنس اعلی و غیر ایشان ادنی باهل
خود میخورانید پس طعام کفاره میانه باشد و مقدار آن نزد شافعی یک مد است و آن دو ثلث من است از هر غله که باشد
و نزد امام ابوحنیفه نصف صاع است از گندم و یک صاع است از جو و نزد امامیه اکثر احوط دو مد است و اقل یک مد از
هر غله که باشد یا باید که حلیف بطریق کفاره ده مسکین را بپوشاند یعنی بدهد و بقول اصح یک جامه یا یک ردا کافی یا یک مملوکه
را آزاد کند از مال خود بنابر مذهب امام شافعی بنده مومن باشد پس هر که نیابد یعنی استطاعت و استطاعت یکی ازین سه کار
نداشته باشد پس عوض آن کفاره سه روز روزه بدارد بنابر مذهب امام حنفی و امامی سه روز پی در پی اینست محو کننده
سوگندهای شما مومنان وقتیکه بخورید سوگندی و بشکنید آن را و محافظت کنید سوگندهای خود را از شکستن
یعنی تا مقدور باشد نباید شکست یا عمدا و اینکه کفاره خدا ادا کند یا مراد اینست که محافظت کنید سوگند خوردن

وآنانکه کافر شدند و بدروغ داشتند آیات ما را که در قرآن و دیگر کتابهای منزل و معجزهای که به پیغمبران دادیم آن گروه اصحاب دوزخ اند

ای گروه مومنان حرام مکنید بر خود چیزهای پاکیزه را که حلال کرده است خدای تعالی برای شما و بیرون مروید از حد و اندازه که خدا مقرر فرموده بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد آن کسانرا که از حد و اندازه بیرون روند سبب نزول آنکه روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم احوال اهوال روز قیامت را بیان میفرمود و در آن مجلس اکثر اصحاب و امت حاضر بودند و بعد از برخاستن از آن محفل فیض شمایل ده تن از آن سعادتمندان در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شدند و با یکدیگر قرار دادند که دنیا را ترک کرده پلاس پوشیده و صحراگردی اختیار نمایند و بعد ازین گوشت و چیزهای لذیذ نخورند و نزدیک زنان نروند و هرگز خواب نکنند و همیشه روزه دار باشند و برین عهد سوگند خوردند چون این خبر بحضرت رسید فرمود که من مامور نیستم از جانب الله تعالی که چنین تکالیف بر شما کنم بدرستی که نفس شما را هم بر شما حقی است پس لازم است که بخورید و بنوشید و روزه هم بگیرید و افطار هم بکنید و شب نماز هم بکنید و خواب هم بکنید که من چنین میکنم و گوشت و چربی میخورده باشید و با زنان مباشرت میکرده باشید پس هر که سنت مرا عمل نکند از من نیست چون حضرت این موعظه را فرموده بود برای تصدیق کلام معجز نظام این آیت نزول یافت و برای تاکید و توضیح باز میفرماید

و بخورید ای گروه مومنان از هر چه روزی داده است شما را خدای تعالی که آن حلال و پاکیزه کرده است مخفی نماند که در فحوای این کلام بلاغت سمات که مفهوم ظاهر میگردد که تردید است جمعی سنیان مذهب خود ساخته اند که اینکه رزق را همه خدا میدهد پس همه حلال است و بهانه این قول آنکه اگر خدا روزی نکند و نصیب نکرده او کسی یابد مذهب ایشان این است که روزی حرام هم یاد و حلال هم بر خدا حلال امر فرموده دا و از اختیار حرام منع چنانکه از قید لفظ ما ظاهر است مستفاد میشود یعنی بخورید از آنچه روزی داده است شما را در حالتی که حلال و پاکیزه کرده است از این پس هر چه حلال و پاکیزه نکرده است داخل نیست و الا قید حلال را فایده نمی بود پس چون در آفرینش مخلوق بسیار است و آدمی در اخذ و ترک مختار نمیتوان گفت که هر چه بدست آید حلال است و اگر حلال نمی بود خدا نمیداد و نتیمه آیت بر حقیقت این مذهب که ما گواه است که میفرماید بترسید از خدا و بپرهیزید از منهیات او آنچنین خدائی که باو ایمان آورده اید پس اگر فرقی در حلال و حرام نمی بود این

و اتقوا کجا پس بمعنی است

شراب مست کرده بود و سعد مفاخره سخن فخریه انصاری را خوش نیامد و تازیانه بر سعد زد و بینی شکافته شد [illegible]

اتقوا واطیعوا [illegible] واحذروا [illegible]

و فرمان بردار باشید خدای را و فرمان بردار باشید رسول را و حذر کنید از مخالفت خدا و رسول پس اگر رو بگردانید از امر و نهی خدا و رسول پس بدانید که بر رسول همین رسانیدن حکم است بطریق روشن و آشکار و روگردانیدن شما بر رسول زیانی نمیرساند و با اینکه بر رسول رسانیدن حکم است جزای عمل نیک و بد بر ماست که در روز جزا خواهیم داد شما باین خبر مشنوید سخنی بود شنیدیم و گذشت

نیست بر آنانکه ایمان آوردند و عملهای

پسندیده کردند گناهی از آنکه خورده باشند خمر یا از مال قمار قبل از نزول حکم در حرام بودن آنها و این نابودن گناه در صورتیست که پرهیزگاری کنند از شرک و ایمان آورند و کارهای پسندیده پیشه سازند تا بموجب ان الحسنات یذهبن السیئات گناه حرام خوردن ایشان محو گردد والا کافر و فاسق چه شراب بلکه هرچه بخورند گناه است زیرا که در حالت کفر و فسق خورده و برا و حرام است چه در حلیت طیبات خطاب بمومنان است و اگر بنظر بصیرت دیده شود خلقت انس و جن برای شناختن خداست که فرموده و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و آفرینش رزق که تابع آنست نیز با همین متعلق است پس کافر و مال مسلمانرا میخورد و خوردن مال غیر حرام است تتمه آیت آنکه بود از پرهیزکاری از شرک و ایمان آوردن مستمر باشند بر آن تقوی و ایمان باز در آن دوام و استمرار پرهیزکاری کنند از محرمات و نیکوئی کنند و خدا تعالی دوست میدارد نیکوکاران را مخفی نماند که سه بار این کلمه در این آیت سمات تکرار یافته و بر وجهی که مفسران تاویل نموده اند نوشته شد بلکه دیگر با قربت و آن اینست که میتواند بود این تکرار اشاره بقبول شدن توبه باشد تا سه بار و یا بوسعت حلم و عفو حضرت پروردگار سبب نزول آیت حرمت خمر بعضی از اصحاب بعرض رسانیدند که یا رسول الله ع فرمائی ما که قبل ازین مرتکب شرب خمر بوده اند و پیش ازین حکم وفات نموده آیا حال ایشان چه باشد بخشیده خواهند شد یا نه در جواب این آیت نزول یافت و آفتاب رحمت و عفو بر حسب احوال ایشان و تابعان زنده نیز یافت

را لغو یا مؤاخذ نشود و لا علاج نباشید که سوگند مخورید و چنین عادت مکنید که فی الحال در هر باب سوگند بخورید همچنین بیان
میفرماید و روشن میکند خدای تعالی احکام شریعت را برای شما تا شاید که شما شکر کنید زیرا که سهل و آسان ساختن
دشوارها مقام شکر است مخفی نماند که در ظاهر آیت مفهوم میشود که کفاره برای سوگند معقود است سوگند لغو را
کفاره نزد شافعی جایز است پیش از شکستن سوگند و نزد حنفی و امامی بعد از شکستن سوگند واجب میشود اگر
پیش از شکستن کسی بدهد مجزی نیست بعضی قاریان عقدتم را بتشدید و عاقدتم نیز و یلیکم را اهالیکم
خوانده اند

ای گروه مومنان جز این نیست که خمر و قمار و بتهایی که نصب میکنند برای پرستیدن
و دیگر آن تیرها که برای فال گرفتن و تقسیم حصه اموال و قربانی قرار داده اند چنانچه در اول سوره مذکور شد اینها همه
ناپاکی و زشتی است که از کار شیطان است پس پرهیز کنید و کناره گیرید از عمل شیطان تا شاید که شما رستگار شوید خمر
در اصل لغت پوشش است چون شراب عقل را می پوشاند از آن خمر نام کرده اند و آن عبارت از عصاره
است مسکر باکی خواه از انگور ساخته شود و خواه از خرما و مویز و غیرها لفظ میسر ماخوذ از یسر است بمعنی آسانیت
چون که قمار از وغیره آسان بدست می آید از آن میسر نام کرده اند

جز این نیست که میخواهد شیطان اینکه بیفگند میان
شما دشمنی و کینه در خوردن خمر و باختن قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان
از خوردن خمر و قمار بازی که ترک کنید یعنی الحال که دانستید که بخمر و قمار یاد خدا و نماز از دست میرود و قبول خواهید کرد و
مرتکب خواهید شد این کلام تاکید است در نهی بچندین وجه یکی نا پاکی دوم کار شیطان سوم حکم اجتناب از آن چهارم
برابر شمردن با بت پرستی پنجم فساد امور دنیا که از دشمنی بهم رسد ششم فساد امر آخرت که از ترک نماز حاصل آید
هفتم استفهام از روی تعجب که با وجود علم برین مفاسد باز مرتکب خواهید شد و در حدیث نبوی آمده که شارب
الخمر کعابد الوثن یعنی نوشنده خمر مانند پرستنده بت است سبب نزول در بعضی کتب چنین مسطور است که سعد
قاصی را با یکی از انصار دوستی و مصاحبت بود روزی سعد را بضیافت بخانه برد و طعامی و شرابی آورد

صید را در حالت احرام دانسته کشد یا از روی خطا پس جزای او یعنی کفاره قتل آن صید جانوری است مانند آن شکاری یا مثلاً
کفاره کشتن آهو گوسفند است و کفاره گورخر گاو و برین قیاس مماثلت منظور است بشرطی که حکم کنند بآن دو صاحب عدل و علم از
مسلمانان و این کفاره چنین باشد که اگر محرم در احرام عمره است جانور مماثل را ذبح یا نحر کند در فنای خانه کعبه و گوشت آن قربانی
را تصدق کند و اگر در احرام حج است آن قربانی را ذبح یا نحر نماید در منا و همانجا صرف کند و اگر استطاعت خریدن قربانی
مماثل ندارد آنست که طعام دهد مسکینان را هر یکی را نصف صاع از گندم یا یک صاع از غیر آن و اگر از این طعام دادن
هم عاجز باشد روزه بگیرد مخفی نماند که این طریقه مطابق مذهب امام شافعی و مالک و امامیه است بموجب روایت عطا اما مذهب
امام ابوحنیفه چنین است که دو عادل مسلمان معین قیمت شکاری را بکنند پس کفاره به بیند اگر جانوری مماثل آن شکاری در خلقت و جثه
باین بها بدست آید مختار است میان اینکه بخرد و قربان کند یا بهمان ثمن گندم خریده مساکین را هر یک را نصف صاع از غیر گندم یا روزه
بگیرد اما اگر وجه بهای شکاری وفا نکند بخریدن قربانی اختیار درین است که روزه بگیرد یا طعام کند و این بموجب روایت
قتاده است لیکن در باب روزه گرفتن مذهب امام ابوحنیفه و امامیه اینست که عوض اطعام هر دو مسکین یک روز روزه بگیرد و مذهب شافعی
چنین که عوض اطعام هر یک مسکین بگیرد و بعضی از علمای امامیه تعیین ایام روزه کفاره و عدد مساکین فراخور نوع شکاری
مقتول کرده اند که اگر شتر مرغ باشد مماثل آن شتر است و در حالت عجز اطعام شصت مسکین باید یا شصت روز روزه و اگر گورخر
است مشابه آن ماده گاو است و در حالت عدم استطاعت اطعام سی مسکین است یا سی روز روزه و اگر آهو است کفاره آن گوسفند
و در عدم استطاعت اطعام ده مسکین یا ده روز روزه و برخی مجتهدین کفاره جمع گفته اند یعنی هر سه کار کنند لیکن اتفاق اکثر
برین است که یکی از هر سه کافیست و او برای تردید است والله اعلم والصحیح هین است که آنچه در اینکه احکام فرموده ام تا محرمی که شکار
را می کشد بچشد سزای عمل خود را در گذشت خدای تعالی و بخشید آنچه محرمان قتل شکار کرده اند پیش ازین حکم
و هر که باز گردد برین عمل بعد التحریم صید در احرام پس خدای تعالی انتقام خواهد کشید ازو و خدای غالب است در حکم خود
و خداوند انتقام است بر عاصیان باید دانست که درباب قتل متعمد مفسران را اختلاف است بعضی گفته اند که عمد در کشتن
صید معتبر است در حالتی که صاید را احرام خود فراموش شده باشد که بیاد باشد این کفاره برای اوست بلکه گناه کل
زیاده از آنست که بکفاره ساقط شود و جمعی گفته اند که اگر عمداً صید کند و احرام خود را بیاد داشته باشد گناه بیش از
کفارات ثلث مرتفع میگردد و اکثر مفسران متفق اند بر اینکه کشتن صید در حالت احرام از روی خطا و سهو نیز داخل این

ای گروه مومنان بخدا قسم که هر آینه می آزماید شما را
الله تعالی بسبب چیزی از شکار یعنی منع از شکار در وقتی که محرم باشید با آنکه باندک چیزی شما را خبردار میکند چنانکه
کسی بیازماید یعنی درین باب که تکلیف سهل است اگر اطاعت نکنید در تکالیف شاقه چگونه خواهید کرد و صفت آن
شکار که شما را خدا تعالی بان خبردار میکند اینست که میرسد بآن دستهای شما و نیزه های شما اینجا سه احتمال
یکی آنکه شکارهای کوچک مانند جوجهای طیور و بچه های وحوش بدست میرسد و بو حوش کلان نیزه
دوم آنکه در موسم احرام حج در آن سرزمین وحوش و طیور بکثرت و بقدرت الهی از مردم نمیرمیدند و انمعنی گویا برای آزمودن
سوم آنکه در سال حدیبیه طیور و وحوش خود بخود پیش آمدند و در دامن و کنار ذبیحه و بار محرمان می افتادند
پس این بجهت آزمایش بندها بود تا بظهور آورد و بنماید خدا تعالی که کدام کس از بندها مطیع امر الهی است
و می ترسد از خدا بسبب چیزی که در غیب است یعنی عذاب آخرت که هنوز آشکارا نیست یا بسبب ایمانی که در دل
دارد و آن خبردار کردن که مانند از معدودات اینست که قبل ازین نهی فرمود از شکار کردن در حالت احرام
پس نزدیک شما میفرستد شکارها را چنانکه دستهای شما و نیزه های شما برسد تا اگر خود را باز دارید از صید
کردن مطیع احکام الهی شمرده شوید پس کسی که بیرون رود از حد حکم الهی یعنی هنگام محرم بودن شکار کند
بعد ازین تاکید و نهی پس برای آنکس است در آخرت عذابی دردناک

چون آیت قبل بطریق حکایت
و اخبار بود و در معنی ... بعد ... تنزیل حکم صریح میفرماید که ای طایفه مومنان مکشید شکار را در حالتی
که شما محرم باشید بحج یا عمره بعضی اینحکم را مخصوص جانوران ماکول اللحم دانسته اند و برخی عام پنداشته
اند مگر پنج جانور را که بموجب حدیث نبوی مستثنی نموده اند خمس تقتلن فی الحل والحرم و آن پنج
اینهاست علیواز و کلاغ و عقرب و موش و سگ گزنده بعضی بجای عقرب مار گفته اند و هر که بکشد از شما

و دیگر محترم گردانید ماه حرام را که آن ذوالحجه باشد که در آن حج میکنند و قربانی را و قلاید را اسباب نظام و قوامیت گردانید و موجب انتفاع خلق و این که کعبه سبب برپا است تا بدانید که بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه در آسمانها و در زمینهاست و احکامی که فرموده برای نفع خلایق و دفع ضرر از ایشان است و بدرستی که خدای تعالی بهمه چیز داناست یعنی آنچه مقرر میکند از حلال و حرام همه از روی علم و حکمت و مصلحت است لفظ قیاما را بعضی قاریان قیما بی الف بتشدید قراءه کرده اند وجه تسمیه بیت الله بکعبه مربع بودن بنای آنست کعوب در لغت بر اعلی چیزی است جای و از این است که استخوان بند پا را کعب نامیده اند و بنا بر این هر خانه که چهار زاویه بر آن آمد مر آن را عرب کعبه میگویند اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله غفور رحیم بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است برای کسی که مرتکب قتل حرام شود و بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است و مهربان بر کسی که از محرمات پرهیز نماید ما علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون وما تکتمون نیست بر رسول مگر رسانیدن حکم با اهل تکلیف را بهانه و عذری نباشد که کسی را از حلال و حرام آگاه نساخت و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پنهان میکنید از قبول احکام شریعت و از انکار آن و از فعل آن و نیت فعل قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون بگو که مساوی نیست پلید و پاک از هر جنسی و هر نوعی و اگر چه بشگفت آرد ترا بسیاری پلید در نیکوئی ظاهری خطاب اول امر است به پیغمبر که خطاب کند بهر شنونده و خطاب سوم عام است بجانب مکلفان هوشمند که پس بترسید ای صاحبان خرد از اختیار کردن پلید تا شاید که شما رستگار شوید از عذاب آخرت سبب نزول آنکه مسلمانان اراده نموده بودند که بر قافله حاج یمامه بریزند و اموال ایشان را غارت کنند این آیت در باب نهی از این کار نازل شد یا ایها الذین آمنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وان تسألوا عنها حین ینزل القرآن تبد لکم عفا الله عنها والله غفور حلیم ای کسانیکه ایمان آورده اید مپرسید از چیزهائی که اگر ظاهر کرده شود احوال آن بر شما اندوهگین کند شما را و مپرسید چیزهائی که اگر بپرسید از آن در هنگامیکه فرود آید قرآن آشکارا کرده شود برای شما عفو کرد خدای تعالی از آن چیزها یعنی آن تکلیفات که شما را از آن معاف داشته دیگر مپرسید که اگر از این پرسید بهما مکلف شوید بر شما دشوار

حکم است و قید متعمدا در آیت برای این است که در شان ابو الیسر نازل شده و او در عام حدیبیه بعد از حکم تحریم صید در احرام
حمار وحشی را بطعن نیزه کشته بود قراءة لفظ فجزاء نزد قاریان کوفه بتنوین است و نزد باقی قراء بالضمه تنها بی تنوین
و همچنین کلمه کفاره با تنوین و بدون آن هر دو جایز است و لفظ مثل نزد همه قاریان مرفوع است مگر در قراءة شاذ
که بنصب خوانده شده و در کلمه ذوا عدل منقول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع چنین است که ایشان ذو عدل خوانده اند
و فرموده اند که مراد رسول الله است ص یا امام وقت

حلال کرده شد برای شما شکار بحر یعنی آنچه در آب صید شود و بودن آن جانور در خشکی ممکن نباشد بعضی گفته اند جانوری باشد
که مثل آن از جانور بری حلال است و امام ابو حنیفه گفته که حلیت مخصوص ماهی است و در حلیت ماهی نیز اختلاف است
نزد امامیه حلال همان ماهی است که فلس داشته باشد و در مذاهب دیگر قید فلس نیست و همچنین حلال کرده شد طعامی که از صید جانور
بحری باشد بعضی گفته اند که مراد ماهی خشک کرده شده است که از جائی بجای می برند و سند قایل مذکور اینکه متاعا لکم و للسیارة
واقع شده یعنی بهره ایست برای شما و مسافران و برخی گفته اند که مراد از صید البحر اصل فعل شکار کردن است
و مطلب از طعام خوردن آن و حرام کرده شد بر شما شکار بری تا زمانی که شما در احرام باشید برای حج یا عمره
یعنی خوردن آن شکار حرام است بر محرم اگرچه شکار را غیر محرم کرده باشد پس در حکم این آیت و آیت سابق
تفاوت شد و اکثر علما حرام میدانند بر محرم خریدن و فروختن و نگاه داشتن و بستن شکار را بلکه اشاره
بسوی آن کردن و نمودن نیز و بترسید از خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد برای جزا پس بترسید از اعمال
قراءة ما دمتم بضم دال بعضی قاریان بکسر دال هم جایز داشته اند

گردانید خدای تعالی کعبه را که خانه با عزت و احترام است از روی اینکه قوام و نظام امور دینی بآن است و مردم از قتل
و غارت در آن ایمن اند و از یمن و برکت وجود آن خانه در دنیا مردم عالم از هلاک محفوظ اند چه مروی است
که وقتی که خانه کعبه از روی زمین ناپدید گردد اسرافیل صور خواهد دمید و جمیع مخلوقات فانی خواهند گردید

ولهذا احکام می نامیدند و این اجتهادهای باطل از زمان عمرو بن لحی تا عهد مبارک حضرت رسول در میان عرب شیوع و رواج داشت و آنرا ملت ابراهیم میگفتند

این اشعار با تحکیم هوا است حق تعالی در رد سخن ایشان این آیت فرستاد که مقرر نکرده است خدای تعالی و امر نفرموده هیچ

یک از این چیزها که میگویند و میکنند نه بحیره و نه سائبه و نه وصیله و نه حام ولیکن آن کسانی که کافر شدند تهمت و افترا میکنند

و دروغ می بندند بر خدا و بیشتر کافران نمیدانند حلال و حرام را بلکه بتقلید و پیروی گذشتگان خود عمل مینمایند

ضمیر راجع بهمان کافران مقرر است یعنی و چون گفته شود ایشان را که بیایید بسوی آنچه فرستاده است خدای تعالی یعنی قرآن و بیایید

بسوی رسول که برساند احکام است و مبعوث برای کسی چنان میگویند بس است ما را آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن

آیا تقلید میکنند و پیروی پدران خود مینمایند اگر چه باشند پدران ایشان چنین که ندانند هیچ چیز از طریقه صواب

و براه حق نروند مفهوم کلام معجز نظام اینکه تقلید جاهلان نباید کرد بلکه در اصول دین مستقل باید بود

در فروع تقلید و پیروی اهل علم باید نمود و در کلمه او لو کان واو برای حال است و همزه بجهت استفهام انکار

ای گروه مومنان بر شماست محافظت نفسهای

شما از گمراهی و ارتکاب معاصی زیان نمیرسانند بشما گمراهی کسی که گمراه شد وقتی که شما خود براه حق و صواب روید یکی از دلایل

اعجاز قرآن و کمال بلاغت آن مفهوم این آیت وافی بدایت است که وجوب امر نهی از منکر و امر بمعروف ظاهر میشود و عدم

جواز آن بشرط گمان ضرر نیز متفاهم میگردد وجه اول اینکه محافظت کنید نفسهای خود را یعنی ابنای نوع خود را

مبالغه لا تقتلوا انفسکم مراد است و خاطر جمع دارید که زیان نمیتوانند رسانید بشما کسی که گمراه شده وجه دوم

اینکه اول مذکور شد پس آن نهی است از امر بمعروف یعنی اگر بیم زیان باشد محافظت کنید خود را تا زیان نرسانند

بشما کسی که گمراه شده در قرائت کلمه لا یضرکم سه وجه جایز است بضم ضاد و تشدید راء و ضم آن بر این تقدیر

که لا نفی باشد سوم بکسر ضاد و جزم را باین اعتبار که قبل از واقع شدن جزا یا نهی لا یضرکم بوجه تحقیق باشد

این آیت دلالت میکند بر اینکه کسی بگناه غیر مواخذ نمی شود پس در قول آنانیکه قایل اند بتعذیب

گرد و سبب نزول آنکه بعضی بو الفضولی چیزی چند از حضرت صلی الله علیه وسلم می پرسیدند که لیاقت آن نداشتند مثل
اینکه شخصی پرسید آیا پدر من کجا باشد و یکی سوال کرد که [illegible] گم گشته است و بعضی [illegible] پرسید بعضی تکلیفات شرعی بود بطریق
[illegible] چنانکه سراقه بن مالک پرسید که یا حضرت حج بیت الله که واجب گشته آیا هر سال واجب است حضرت روی گردانید
و جوابی نفرمود باز پرسید تا سه بار پرسید حضرت فرمود لا و لو قلت نعم لما استطعتم فاترکونی ما ترکتکم یعنی هر سال
واجب نیست و اگر بگویم که هر سال واجب است هر آینه شما از عهده آن نمیتوانید بر آمد پس واگذارید مرا در چیزی که
واگذاشته ام شما را حق سبحانه بنابرین میفرماید که ازین قسم چیزها مپرسید و کار بر خود دشوار مسازید و خدا تعالی
آمرزنده است بشتاب در عذاب کردن شما ندارد و مراد از [illegible] نزول قرآن زمان حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم [illegible] بتحقیق که پرسیدند این قسم چیزها از روی
امتحان امتی که پیش از شما بودند یعنی قوم صالح پیغمبر علیه السلام که گفتند از سنگ ناقه برار و قوم عیسی که مائده از
آسمان خواستند پس گشتند بآن چیزها [illegible] بعد از آنکه یافتند کافر و با وجود دیدن آن معجزها منکر بودند

[illegible]

[illegible]

سال نزول این آیت آنکه پیش از عهد مبارک آنحضرت بچندین سال عمرو بن لحی حاکم بود در مکه معظمه و بعضی قبیله
بزرگ از عرب که یکی از آنها قریش بودند او همه را بدین جاهلیت دعوت کرد و بت پرستی داشت
و شعار چند اختراع نمود از انجمله اینکه ناقه که پنج بطن زائیده باشد و شکم آخرین آن نر زاید گوش او را
میشکافتند و باین سبب آنرا بحیره میگفتند چه بحر در لغت شکافتن گوش است بعد از آن آنرا وا میگذاشتند
یعنی از کشیدن و بار کردن و ذبح معاف میداشتند و شخصی که بیمار میشد میگفت اگر شفا یابم ناقه خود را آزاد کنم
و آن ناقه را سائبه میگفتند و شعار دیگر این بود که اگر بیش بچه ماده میزائید میگفتند از ماست و تصرف در آن میکردند
و اگر نر میزائید میگفتند این از خدایان ماست و ذبح میکردند و اگر دو بچه می آورد که یکی نر بود و دیگری ماده ماده را با نر
جفت ساخته میگفتند وصلت اخاها یعنی با برادر خود پیوست و اینهم آزاد شد و آنرا وصیله می نامیدند و شتر نری
که ماده را ده سال آبستن میکرد میگفتند حمی ظهره یعنی حمایت کرد پشت خود را پس دیگر سواری بر آن نمیکردند

سورة المائدة

آورده بوارث او دادند وارث کاغذ تفصیل را درمیان رخوت یافته مطابق آن از تمیم و عدی طلب نموداند انکار کردند تا مرافعه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید و این آیت نازل شد قراءة لفظ هر دو شهادت اینجا بدو طریق است شهادت اول را بنصب و تنوین و رفع بی تنوین خوانده اند و شهادت دوم را بامد و پیوسته بکلمه الله قراءة نموده اند و بعضی قاریان توقف بی مد خوانده اند و اسم الله را از آن جد العفو ان سو کند کرده اند

فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

پس اگر اطلاع یافته شود بر آنکه آن دو گواه کرده اند گناه را یعنی خیانت کرده اند پس برخیزند دو گواه دیگر بجای گواهی دادن بر خیانت آنها از جمله آنان که گواهان اولین بسبب خیانت بر مال ایشان مستحق عذاب شده اند یعنی هر کس دیگر از وارثان گواهی دهند که این گواهان دروغ گوی و خاین اند و سوگند خورند آن هر دو وارث بر راستی گواهی خود با منظری هر قسم بخوریم بخدا که این گواهان دروغ گفته اند و گواهی ما سزاوارتر و راست تر از گواهی این دو گواه و ما ستم نمیکنیم و از راستی تجاوز نمی نمائیم در این گواهی هر اگر ستم و تجاوز کنیم هر آینه باشیم از ظالمان که باطل را بجای حق آورده منقول است چون این آیت نازل شد حضرت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه وارثان میت بودند برخاستند و سوگند خوردند بخدا بعد از نماز عصر که آن آنای نقره مال آن میت بوده و این دو تن خیانت کرده اند و بعضی چنین روایت کرده اند هر تمیم و عدی ادعا میکردند که این آنای نقره را ما از این مارصه خریده بودیم و داخل ترکه او نشد پس چون ورثه منکر خریدن ایشان شدند سوگند بر ورثه آمد بهر حال حضرت فرمود تا آنای مذکور را بوارثان میت دادند روایت است که تمیم مذکور چون مسلمان شد گفت صدق الله و رسوله آنای نقره را ما بخیانت دزدیده بودیم و توبه و استغفار کرد بعضی قاریان لفظ استحق را بصیغه مجهول با ضم تا و اولین بصیغه جمع قراءة کرده اند و اکثر بفتح تا بصیغه معلوم و اولیان بصیغه تثنیه تلاوت نموده اند

ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

این حکم یا این سوگند خوردن گواهان نزدیکتر است بحق و صواب از آنکه بیایند گواهان بر وجهی هر گواهی دادن متعارف و معمول است یعنی بدون سوگند و نیز این طریقه نزدیک تر است بآنکه بترسند آن گواهان از آنکه سوگند خوردن

طفل و نوحه کنم سبب نزول آیت اینکه مومنان حسرت میخوردند بر کفر کافران و تمنای ایمان آوردن ایشان میکردند
و از این سبب نزول اصلال یعنی امر و نهی برای امر و نهی مستفاد میگردد

[illegible]

ای اهل ایمان که ایمان آورده اید بر شماست گواهی وصیت میان شما چون حاضر شود یکی از شما را علامت موت پس باید که گواه شوند
هنگام وصیت دو تن خداوندان عدل از اصحاب از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی از اهل ذمه مخفی نماند که شهادت
ذمی در وصیت بمال معتبر است بشرط اینکه در آن حین عادل باشند و این وصیت در وقتی باشد که مسافر باشید یعنی اغلب این
که در سفر باشد و برسد حالت رسیدن مرگ یعنی نزدیک گردان شوید و باید که برای رفع شک نگاه دارید آن گواهان را برای احکام
شرع از پس هنگام نماز پس سوگند خورند آن دو گواه که ما بدل نمیکنیم بدین سوگند بهای و قیمتی و سوگند بدروغ نمیخوریم اگرچه
مشهود له خویش ما باشد مفهوم کلام اینکه وارث میت را اگر شک و شبهه از این باشد که شاید گواهان
از مشهود و رشوتی گرفته باشند و برای او گواهی بدروغ میدهند پس باید که حاکم شرع آن دو گواه را نگاه دارد تا بعد از
نماز بحکم بخورند بخدا و مضمون قسم این باشد که ما رشوتی نگرفته ایم و بجهت طمع مال گواهی بدروغ نمیدهیم و در رعایت خویشی
هم نمیکنیم و پنهان نمیداریم گواهی را که خدا تعالی بادای آن امر فرموده است اگر پنهان داریم هر آینه خواهیم بود از
گناهکاران بعضی گفته اند که مراد از نماز اینجا نماز عصر است که هنگام اجتماع ملائکه است در روی زمین و وقت تعظیم است
چنانکه حضرت رسالت صلعم تمیم و عدی را بعد از نماز عصر نزدیک منبر قسم داد و برخی گفته اند که مخصوص نماز عصر نیست وقت قسم دادن
حضرت آن گواهان را در آن وقت بحسب اتفاق واقع شد و آن قضیه چنین بود که ابن ماریه مولی عمرو عاص بجهت تجارت
بشام رفت و در آن سفر بیمار شد و چون خود را مشرف بر موت دید تمیم بن اوس و برادرش عدی را که رفیقان
سفر بودند و نصرانی بودند وصیت نمود که اموال او را بوارثش رسانند و مخفی کاغذی تفصیل اشیا و اموال خود نوشته
در رخوت خود گذاشت آن دو نصرانی بعد از فوت او آنائی که از سیصد مثقال نقره بود برای خود برداشتند و مابقی را

از گل مانند شکل مرغ بفرمودهٔ من پس میدمی در آن صورت که از گل میسازی پس میشود مرغی بفرمان من و خلاص میکنی از علت

کوری کور مادرزاد و علت پیسی را از جسمهای ایشان و روشن میکنی و پاک میسازی بدن ابرص را از پیسی بفرمودهٔ من و یاد کن که

بیرون می آوری مردگان را از گورها بفرمان من یعنی زنده بیرون می آری و یاد کن که چون باز داشتم شر بنی اسرائیل را از تو

یعنی ترا از شر جهودان نگاه داشتم وقتیکه آمده بودی بمعجزهای روشن که آنچه مذکور شد و جهودان میخواستند که بکشند

ترا پس گفتند آنانکه کافر شدند از قوم بنی اسرائیل که این احیا و ابرا که عیسی مینماید نیست مگر جادوی آشکارا یعنی بر همه

ظاهر که این جادوست بعضی قاریان کلمهٔ سحر را ساحر خوانده اند پس بدان اشارت بعیسی باشد

وإذ أوحيت إلى الحواريين أن آمنوا بي وبرسولي قالوا آمنا واشهد

بأننا مسلمون و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که وقتی فرمان فرستادیم بزبان عیسی بمعجز بحواریان

اینکه ایمان آورید بمن و به پیغمبران من گفتند آن حواریان بعیسی که ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما گردن نهادیم

حکم خدا إذ قال الحواريون يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ربك أن ينزل علينا مائدة من السماء

یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که گفتند حواریان که اصحاب

خاص عیسی بودند و دیگر اتباع ایشان قبل ازین که ای عیسی پسر مریم آیا اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو یا اینکه

آیا حکمت او تقاضا میکند این را که فرود فرستد بر ما خوانی پر از طعام از آسمان گفت عیسی جواب ایشان

که بترسید از خدای تعالی و چنین سخنها مگویید اگر شما هستید مؤمنان [illegible] باخوانده اند استطاعت

متوجه بعیسی باشد یعنی ای عیسی تو استطاعت این داری که از خدا سوال کنی فرستادن مایده از آسمان یعنی برای

اینچنین سوال دار [illegible] این تکلفات در ساختن کلمهٔ یستطیع [illegible] شک در قدرت الهی منسوب

بحواریان نشود اما از جواب عیسی علیه السلام که با ایشان گفت بترسید از خدا اگر ایمان آورده اید ظاهر میگردد که مراد حواریان

شک قدرت بر این کار نبود استطاعت بمعنی خواستن [illegible] معذرتی که حواریان کردند نیز همین مفهوم معلوم است چنانکه

میفرماید عز وجل قالوا نريد أن نأكل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم أن قد صدقتنا ونكون عليها من الشاهدين

گفتند آن حواریان اراده از این خواهش که ما میخواهیم بخوریم از

آن طعام که خدای تعالی از آسمان فرو فرستد و مشاهده رأی العین دل ما از قدرت الهی آرام گیرد و چنانچه از گفتار

برای انبیاء میت افتد بعد از سوگند خوردن ایشان پس رسوا و شرمنده شوند از سوگند خوردن خود بدروغ و نترسیدن مردمان
از قسم دروغ خوردن و بشنوید حلم خدا را اگر چه پس بپوشی و بشنوی قبول و خدای تعالی مطلب تیسیر رسانیده کرده‌ای دانسته که حلم خدا
بیرون میروند

دیگر بشنوید و یاد کنید حقیقت روز را یا اینکه نترسید از روزی که مجتمع سازد خدای تعالی
همه پیغمبران را پس بگوید بایشان که چه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما در کدام چیز اجابت کردند گویند پیغمبران
که هیچ علم نیست ما را یعنی در جنب علم تو علم ما هیچ است و تو خود بهتر میدانی یا اینکه نفی مطلق علم خود کنند یعنی
اگر علم تو با آن نباشد یقین است که ما را علم بر آن نیست بدرستی که تو بسیار دانای چیزهای را که در غیب است
یعنی تو میدانی که امت بما چه اظهار نموده‌اند و در دل چه پنهان داشته‌اند مخفی نماند که در اصل ماذا بوده
و یا بجهت اختصار محذوف شده و بعضی ماذا را مصدر و مفعول گفته‌اند سخن ایشان مرجوع است

یاد کن که وقتی گفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را که یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده‌ام بر تو و بر مادر تو و یاد کن که چون قوت
دادم ترا بجبرئیل تکلم می‌کردی که احیای موتی کردی یا احیای دین کردی سخن میگوئی با مردم در گهواره و در حالت
کهولت یکسان و این اعجاز است که بی تأیید الهی صورت نبندد و از این آیت استدلال کرده‌اند بر نزول عیسی
چرا که در حالت رفتن بآسمان هنوز بسن کهولت نرسیده بود و در حین نزول کهل خواهد بود این معجزه دیگر
است که بعد از چندین هزار سال بکهولت رسد پس میتواند بود که عطف و کهلا باعتبار عطف مجزی بر مجزی باشد
و دیگر یاد کن وقتی که عیسی را تعلیم آموختم ترا نوشتن و فهمیدن معانی حقایق توریت و انجیل و یاد کن چون که میسازی

گسترده گردید عیسی علیه السلام گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها مثلة و عقوبة

پس وضو ساخت و نماز کرد و گفت بسم الله خیر الرازقین و سفره را گشود خوانی بود آراسته پنج گروه نان بود و یک ماهی

بریان چنانکه روغن از آن میچکید و بر طرف سر آن ماهی قدری نمک بود و بر جانب دم طرفی پر از سرکه و بر اطراف

دیگر اقسام تره و سبزیها غیر از گندنا و بر روی نانها یکدام چیزی بود بر یکی پنیر و بر یکی عسل و بر یکی زیتون

و بر یکی گوشت خشک بریان کرده و بر یکی روغن شمعون بر خاست و گفت یا رسول الله این از طعامهای دنیاست یا

از طعامهای آخرت عیسی علیه السلام فرمود از هیچکدام نیست بلکه خدای تعالی اختراع کرده است از قدرت خود پس

امر فرمود بحواریان که بخورید از آنچه طلب کردید و شکر کنید خدای را حواریان گفتند یا روح الله اگر بنمائی بما

معجزه دیگر از این موجب مزید اعتقاد ما گردد عیسی خطاب کرد بآن ماهی بریان که ای ماهی زنده شو باذن

خدای تعالی فی الحال آن ماهی بریان بطپیدن در آمد پس گفت که باز بهمان حالت شو فی الفور همچنان گردید

و در این ماهی نه خار بود نه فلس عیسی فرمود که بیماران و درویشان را طلبیدند و آن فقیران و علیلان

که از آن ماهی خوردند صحیح و توانگر شدند تا چهل روز هر روز وقت چاشت بهمان دستور نازل می شد توانگران

و درویشان همه از آن تناول می نمودند و چهار هزار یا هفت صد شخص سیر می شدند و بعد از چهل روز دیگر در میان

مردم می یافت که حکم الهی رسید که ای عیسی مائده مال الفقیران است نه توانگران از بعضی توانگران بدل

شدند گفتند این جادوست دعا کرد شدند و سیصد و سی تن بودند که چنین شک آوردند همه بصورت خوک مسخ

شدند و روز سوم مردند و آمدن مائده قطع شد بعضی گفته اند که در ایام نزول چاشت و شام در دو وقت نازل می شد

و چون قوم ذخیره میگرفتند و از مهر کرمی نمی دیدند قطع شد حسن و مجاهد گفته اند که چون قوم شرط را

قبول نکردند مائده اصلا نازل نشد لیکن این قول ضعیف است محو نماند که دعا کردن بکلمه اللهم

بهترین دعاست زیرا که متضمن است جمیع اسماء حسنی را جابر بن عبد الله با این کلمه دعا کرده مستجاب

شود

عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا

معجزات حج شده است خاطرها ما و میدانیم اینکه ما بتحقیق باور داشته ایم بسخن تو در ادعای نبوت و حجت با تمام ما بر تو

از جمله گواهان ازین معذرت آخر وجه تستطیع خواندن کسائی بتا فوقیه باید از ابن عباس منقول است که عیسی بحواریان

فرمود هر گاه از خدا تعالی چیزی خواهید سی روز روزه بدارید حواریان سی روز روزه داشتند و بعد از آن گفتند

ای عیسی بهر کسی اینقدر محنت میکردیم ما را طعام میداد پس تو از خدا سوال کن که ما را طعام دهد

گفت عیسی پسر مریم ای پروردگار

ما فرود فرست از آسمان بر ما خوانی پر از طعام که باشد از برای ما عیدی از برای متقدمین ما و متاخرین ما یعنی اهل زمان ما و آنانکه بعد از ما آیند یا اینکه هر که اول برسد و هر که آخر برسد همه از آن مایده بهره مند شوند و آن مایده علامتی باشد از تو برای کمال قدرت تو و ثبوت رسالت من و روزی ده ما را از آن خوان نعمت و تو بهترین روزی دهندگانی مخفی نماند که لفظ عید در اصل اسم چیزیست که هر بار عود کند بعد از زمانی مقرر و بنابرین عیدین را باین نام میخوانند و در اصطلاح زمان خوشوقتی را گویند که در وقت معلومی عود میکرده باشد و اینجا مراد همین معنی است که عیسی علیه السلام گفت یعنی در آن روزی که مایده نازل شود آن روز را تعظیم نمیم و عید قرار گیریم برای خود و اهل این زمان و زمان آینده آن روز را معظم و محترم دانند و بآن روز افتخار نمایند و مبارک شناسند و چون مایده در روز یکشنبه نازل شد عیسی علیه السلام آن روز را عید مقرری قرار داد و هنوز در نصاری این رسم معمول است بعضی قاریان تکون را تکن خوانده اند تا جواب امر شود

گفت خدا تعالی که ای عیسی تو بخوانید که ان مایده آسمانی که من فرو فرستنده ام آنرا بر شما یعنی اجابت نمودم سوال شما را و مایده خواهم فرستاد از آسمان پس هر کسی که بعد از نزول مایده کافر شود از جمله شما پس بدرستیکه من عذاب خواهم کرد او را اینچنین عذابی که هیچ یک از عاصیان و کافران را از مردم عالم چنان عذاب نکنم بعضی قاریان منزلها بتشدید خوانده اند و بر خی بی تشدید در صورت اولی از باب تفعیل است و در ثانی از باب افعال آورده اند که در وقت دعا کردن حضرت عیسی عم لباس پشمینه پوشید و نزول مایده برین وجه بود که دو پاره ابر سفید آمدند و در میان آنها سفره بود سرخ رنگ آن ابرها فرود می آمدند تا بر زمین رسیدند و سفره سر پوشیده در میان

[illegible] رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ [illegible]

اینجا بجهت تحقیق وقوع فعل ماضی بجای مضارع آمده چنانکه نادی اصحاب الجنة یعنی بنگه خدای تعالی این را خواهد گفت خدای تعالی در روز قیامت که این روزیست که درین روز نفع میرساند راستگویان را راستی ایشان [illegible] و صدق ذات العقد را راست گفتن ایشان در زمان بودن در دنیا و برای ایشانست بوستانها که میرود از زیر قصرها و درختان آنها نهرها بر صفتی قبل ازین مذکور شده همیشه خواهند بود آن بستانیان در آن بوستانها که بر کران عیش را انقطاع نباشد خوشنود شده خدای از ایشان بسبب ایمان و طاعت و خوشنود شدند ایشان از خدای بسبب عطا و کرامت این بودن ایشان در بهشت ابد الآباد رستگاری بزرگ است بعضی قاریان یوم را بنصب قرائه کرده اند ظرف باشد برای قال و خبر هذا محذوف است [illegible]

[illegible] وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم و تصرف در هر چیز که در آنهاست و خدای تعالی بر همه چیز بیهمه قادر توانا است بکمال قدرت که در آن عجز و قصور نیست مروی است از رسول صلعم هر کس سوره مائده بخواند خدای تعالی او را حفظ کند از آنکه مشرک شده باشد و بعد در یهود و نصرانی که بدنیا آمده حسنه برای او در نامه اعمال ثبت شود و ده سیئه محو گردد و این سوره آخر است که نازل شده یک صد و بیست آیه است و در مدینه طیبه نزول یافته و هیچ آیت از آن منسوخ نیست

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَجَعَلَ [illegible]

[illegible] يَعْدِلُونَ ستایش و شکر خدای راست آن خداوندی که بقدرت خود آفرید آسمانها و زمین را و موجود گردانید تاریکیها و نور را الف لام بیان جنس است نشانهای آشکارا و دلیلهای استوار و خاص بجهت حمد بذات حضرت آفریدگار آنانکه کافر شدند برابری میدهند با ذات یگانه او تعالی را با مخلوقات دیگر یا آنکه بر میگردند از پرستش او مخفی نماند که آسمانها بلفظ جمع آمد و زمین بلفظ مفرد هر چند که طبقات زمین نیز مانند آسمان هفت است و همه جا در قرآن مجید اینچنین واقع شده بسبب آنکه طبقات آسمان در جنس مختلف است و اختلاف موجب تعدد بخلاف زمین که طبقات آن از یک جنس است پس گویا یکی است و همچنین ظلمات و نور باید دانست و کلمه الحمد لله اگر چه بطریق خبر دلالت دارد اما در معنی امر است ای بندگان

یا گمان کنی که چه گونه گفت خدا تعالی ای عیسی پسر مریم آیا تو گفتی مردمان را که بگیرید مرا و مادر مرا دو خدا برای ترسش بغیر الله تعالی این سوال

از عیسی علیه السلام بجهت سرزنش و الزام قوم است بعضی گفته اند که بعد از رفع عیسی این سوال از او وقوع یافت و بعضی گفته اند که در

روز قیامت سوال از او خواهند کرد در حضور امت او و بنا برین فعل خواهد گفت عیسی و بر تقدیر قول اول گفت عیسی که خداوندا پاک

ذات تو لایق نیست شریکی برای تو باشد و من پاک میدانم ذات تو از آنکه ترا شریک است و نمی شاید مرا که گویم سخنی که سزاوار من نباشد اگر

من بوده ام که این سخن گفتم پس بتحقیق تو دانسته آن را که من گفتم تو میدانی آنچه در دل من و در ذات من است و من نمیدانم آنچه در

ذات پاک تست و از پنهان میداری بدرستی که تو دانای همه چیزهای پوشیده و پنهانی

گفتم من با ایشان مگر آنچه تو امر فرمودی

مرا که بگویم با ایشان الوهیت توحید و ترس ذات تو و من گفتم ایشان را که بپرستید الله تعالی را که پروردگار من و پروردگار شماست و

بودم من بر ایشان حاضر و گواه تا آنچه گفتم عمل نمایند باز مانع ایشان شوم مادام که زنده بودم میان ایشان پس وقتی که مرا برانیدی و برگردی

بر آسمان و بر آمدم بر آسمان آنجا تو بودی نگهبان بر ایشان و تو بر همه چیزها گواهی و اطلاع داری مخفی نماند که کلمه توفیتنی

صیغه آن روایت مسلم میشود که عیسی علیه السلام را در حالت رفع ساعتی مفارقت روح از بدن وقوع یافت و بنا بر قول

جمهور قابل مفارقت روح است روح الله در حال رفع نیستند توفی را بمعنی لغوی اعتبار کرده اند چه توفی گرفتن چیزیست

کامل و از نتیجه موت را توفی نامیده اند پس زنده بردن بر آسمان نیز اخذ وافی است و نیز از این جواب ظاهر است که

سوال مذکور بعد از رفع شده یا روز قیامت خواهد

عیسی گفت خداوندا اگر عذاب کنی این قوم را بسبب کفر و عصیان

پس بدرستیکه اینها بندهای تواند و بندگی بیچاره است مخلوق را قدرت برد و منع اراده و فعل خالق نیست و اگر

بیخشی و بیامرزی گناه ایشان را پس بدرستیکه تو غالبی و قادر بر هر چه خواهی میکنی مخفی نماند که بخشیدن گناه شرک منافی

کریمه ان الله لا یغفر ان یشرک به میشود لیکن عیسی بطریق تردید و تمنا گفته جایز است و بنا بر آن قول که این سوال

در صورت بعد از رفع شده است تخفیف در است میشود چه مراد عیسی این باشد که توفیق توبه دهی ایشان را و بعد از آن بیامرزی

بیان آن چیزهای آنچه استهزا میکردند بآن یعنی عذاب چه ایشان نازل خواهد در دنیا و آخرت

آیا ندیدند و ندانستند که در جزای گناه کفر و عصیان چه مقدار هلاک کردیم پیش از ایشان از گروهی که گذشته اند پیش از ایشان قرنی گویند قرن عبارت از هفتاد سال است و بعضی از هشتاد سال و بعضی گفته اند قرن مردمان عصری اند که در آن عصر باشند یاد انستند میفرماید که صفت اهل آن قرن این بود که ایشان را در زمین آرامگاه دادیم با اینکه داده بودیم ما ایشان از اسباب مکنت آنچه داده نشده است شما را یعنی عمر دراز و توسعه در مال و خدم و حشم بسیار و فرستاده بودیم باران ابر ایشان پی در پی و قتیکه ضرور بود و گردانیده بودیم جویهای آب را چنین که روان بود در زیر قصرهای ایشان و در تحت تصرف ایشان بود پس هلاک کردیم بسبب گناهان که کردند و بیرون آوردیم از پس عدم هلاک ایشان گروهی دیگر

و اگر فرو فرستیم بر تو نوشته در کاغذی پس اگر بسایند بدستهای خود این کافران هر آینه خواهند گفت آنکسان که کافر شده اند که نیست این کاغذ نوشته مگر جادوی آشکارا سبب نزول اینکه کافران قریش گفتند ای محمد ما ایمان نمی آریم بتو تا کاغذی نوشته از آسمان نازل شود برای اثبات نبوت تو و چهار فرشته گواهی دهند

و گفتند کافران چرا فرو فرستاده نشده بر محمد فرشته که ما بگوید این رسول خداست و اگر فرو فرستیم فرشته هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان پس مهلت نیابند یک چشم زدن چرا که عادت الله چنین جاری شده که هرگاه قومی فرشته را بچشم دیده اند فی الحال هلاک شده اند

و اگر ما گردانیدیم فرشته را پیام رسان هر آینه گردانیدیم آن فرشته را بصورت مردی آدمی زاد هر آینه پوشیده کردانیدیم بر ایشان آنچه پوشیده ساخته اند بر خود یعنی احوال رسالت پس را قبول ندارند پس و چنانچه آن فرشته را بصورت

یعنی ستایش و شکر کنید الله را که غیر او معبودی بحق نیست و حمد و شکر مخصوص من دارای اوست آیت مخبر رایت و لیلا و اضح آ[ست]
بر بطلان عقیده کافر و مشرک زیرا که خود میدانند که معبود آن ایشان بعد از خلقت آسمانها و زمین پیدا شده‌اند پس
چگونه خالق اینها توانند بود و ذکر این معنی بجهت آنست که ایشان در روز قیامت هم با وجود صریح بودن حقیقت و اخبار
از کیفیت جز عدول از پرستش الله تعالی کردید

همان الله تعالی است آنکسی که آفرید ماده پیدا شدن شما را
که نوع بشر اند از گل یعنی آفرید آدم علیه السلام را و حکم کرد بر شما چون مدتا معین بگذرد بمیرید و آن مدت معین نزد او معلوم
است نه نزد دیگری پس شما با وجود دانستن این معنی شک می‌آرید در خدای او یا شک می‌آرید در وقوع معاد چه هرگاه
دانید که ابتدای موجود شدن از قدرت خداست پس یقین که بازگشت نیز باوست و اضح باد که لفظ اجل که بمعنی مدت است
دو بار مذکور شده میتواند بود که مراد از اجل اول مدت حیات هر شخص باشد و از دوم مدت امتداد دنیا که منتهی بروز قیامت خواهد
و بهر دو معنی این مدت را خدا تعالی میداند نه غیر و می‌تواند بود که مراد از اجل اول مدت مابین خلقت و موت باشد
و از دوم مابین موت و بعث

الله است معبود بحق در آسمانها و در زمینها و خلق تمام آسمانها و زمینها را غیر او آفریدگار کی
میداند آنچه پنهان شما است یعنی در دل دارید و آنچه آشکار شما است یعنی هرچه بر زبان شما است و میداند آنچه بعمل می‌آرید
مراد آنکه از دل و زبان و جوارح هرچه میکنید همه را میداند و این تهدید است برای جزا یافتن در روز قیامت مخفی نماند
بقاعده عربیت احتمال است که لفظ الله را خبر مبتدا که هو است بگیریم تفسیر بیانست هم که عدت یعنی تخصیص الوهیت
و اگر کلمه فی السموات را خبر آن مبتدا دانیم معنی چنین میشود که الله تعالی مکان معین ندارد بلکه در آسمانها و زمینها
همه جا حاضر است در این صورت دانستن پنهان و آشکار که بعد از آن مذکور شده هم لوازمات ... الاحمیه دیگر است

و نمی‌آید بر کافران آیتی از آیات پروردگار
ایشان یعنی آیت قرآن یا علامتی از قدرت پروردگار که عبارت از معجزات پیغمبر است مثل شق قمر و غیره مگر اینکه
هستند آن کافران از آن روگردانیده و انکار کننده

پس بتحقیق که دروغ داشتند قرآن را هرگاه که آمد بایشان پس خواهد آمد

میدهد چنداکه در عالم کرانی و توانگر تر بناست شما چه اختیار دارید که توانید داد [illegible] ولیا [illegible]

السموات والارض [illegible]

[illegible] بگوی محمد که آیا غیر خدا را فرا گیرم

دوست این استفهام انکاریست یعنی جایز نیست که من غیر خدا را دوست خود گیرم و هرگز این کار نخواهم بود خدا

که پدید آورنده آسمانها و زمین است و او روزی میدهد و میخوراند جمیع مخلوقات را و خود چیزی نمیخورد و بی نیاز

دیگر بگو که بدرستی که من مامور شده ام از جناب الهی با نیکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم او را و نهی کرده شده ام

از نیکه باشم از جمله شرک آرندگان مطلب آنکه ظاهر است و واجب است که نبی سابق باشد در ایمان بر جمیع مسلمانان

بعضی قاریان کلمه لیطعم را بالفتح یا خوانده اند [illegible]

دیگر بگو بدرستی که من می ترسیم که اگر عاصی شوم پروردگار خود در افتم بعذاب روز بزرگ که روز آخرت است این کلام معجز

انتظام در جواب سخن کفار قریش است که بحضرت گفتند اگر ترک دعوی نبوت کنی و دست از دینی که پیش گرفته

داری مال بسیار برای تو پیدا میکنیم و ترا توانگر میسازیم و در ضمن جواب وعید است بکافران

[illegible] هر که گردانیده شود از و عذاب در آن روز یعنی روز قیامت پس بدرستیکه خدا تعالی بخشایش

کرم فرموده او را و این بخشایش خدا رستگاری آشکار است بعضی قاریان یصرف را بالفتح یا و کسر را خوانده اند منقول

از حضرت رسالت صلعم فرمود بخدائی که نفس من در قبضه تصرف اوست قسم که هیچکس داخل بهشت نشود برای عمل خود

اصحاب گفتند تو نیز یا رسول الله فرمود من هم داخل نشوم تا خدا تعالی فضل و کرم نکند

[illegible] خطاب خاص است و حکمش عام بجمیع

خلایق یعنی اینکه اگر برساند خدا تعالی بتو سختی احوال از بلیه یا بیماری یا مفلسی پس هیچکس نیست قادر بر باز داشتن

آن از تو مگر خدا تعالی و اگر برساند بتو نیکوی مانند تندرستی و توانگری پس او یعنی خدا جل شانه بر همه چیز توانا است

[illegible] و اوست غلبه کننده و مسلط بر بندگان خود مراد از

فوق برتری بقدرت است و اوست محکم کار و دانا است بهر گفتار و کردار

بشر و تسلیم ایشان قبول نخواهند کرد و خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم حاصل کلام اینکه طلب کردن این فرشته را برای

گواهی بر رسالت محمد صلی الله علیه و سلم هیچ وجه صورت نبندد چه اگر فرشته بصورت خود پیش آید تاب دیدن

او ندارند و هلاک میگردند اگر بصورت آدمی آید قبول نمیکنند

و هر آینه بتحقیق استهزا کردند و بدروغ داشتند

کافران پیغمبران را که بوده اند پیش از تو ای محمد صلی الله علیه و سلم پس فرا گرفت آنکسانرا که استهزا به پیغمبران کردند

جزای آنچه بآن استهزا میکردند یعنی سزای کفر و عصیان یافتند و فرا گرفت و احاطه کرد ایشانرا عذاب چنانچه هیچ

یکی از آن نتوانست بیرون

بگو ایشانرا ای محمد

که اگر باور نمیدارید این معنی را که عذاب بر آن کافران نازل شده بود پس بگردید بر روی زمین و برسید بیمن و شام و دیار

قوم عاد و ثمود و بعد از آن نظر کنید بنظر عبرت که چگونه بوده است آخر کار آن قوم که بدروغ میداشتند پیغمبران را

بگو ای محمد صلعم بپرس از ایشان که کراست ملک آسمانها و زمینها یعنی که خلق کرده و مال کیست پس اگر ایشان جواب دهند و اگر

ندهند تو بگو که مال خداست و آفریده او و نوشته است خدای تعالی بر خود یعنی لازم گرفته بر خود از روی کرم و رحم این را که رحمت

کند بر بندگان یعنی توبه را قبول فرماید و گناه را ببخشد هر آینه مجتمع خواهد ساخت شما را ای بنی آدم در روز قیامت که هیچ

شکی در وقوع او نیست آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی ایمان که خدا که در فطرت اصلیه ایشان بود از دست

دادند باختیار خود پس آنکسان ایمان نخواهند آورد تا مستحق رحمت شوند

و از آن خداست آنچه جای گرفته و آرام یافته در شب و روز خدای تعالی است شنوا و دانا بآنچه

کافران گفتند و گویند و اراده نمایند سبب نزول اینکه جمعی از کفار قریش بحضرت رسالت صلعم گفتند ای محمد صلعم معلوم میشود

که تو بجهت افلاس و درویشی این کار پیش گرفته که دعوی رسالت میکنی اگر ترک این کار کنی ما برای تو

از اکابر قوم چندان مال تحصیل کنیم که از پریشانی خلاص یابی بنابرین حق تعالی جل و علا فرمود که آنچه در

روز و شب در زمین و آسمان می باشد همه از آن خدا و در تصرف اوست اگر خواهد برسول خود

... الظالمون و کیست ستمگارتر از آن کسی بر بافد و بندد بر خدا تعالی دروغ چنانکه مشرکان

میگویند فرشتگان دختران خدا اند و بتان شریک آنند در خدائی و امثال این افترا یا بدروغ دارد و باور

نکند آیات قرآن را و گوید که این سحر و شعر یا کهانت است بدرستیکه رستگار نمیشوند ظالمان یعنی کافران

و یاد کن روزی را که برانگیزانیم از زمین و مجتمع سازیم همه عابدان و معبودان

باطل را پس بگوئیم از روی سرزنش با آنکه شرک آورده اند کجا اند خدایان شما که شریک میدانستید ایشان را در

خدائی و گمان می بردند که شفاعت و نجات شما خواهند کرد یعقوب بتاء بخشیم و بقول بر هو جابیا قراءة کرده

پس از این پس نبود عذر خواهی ایشان غیر از این با خلاص خود را نمیدانند جز در این که گویند سوگند بخدا که پروردگار

ماست نبودیم ما مشرک ... بعضی با ... بعضی بیا خوانند بر ... را بر فع و جمع بنصب

قراءة نموده اند ... اگر بکسر خوانند صفت الله است و اگر بنصب تلاوت نمایند مدح است

... بیبین که چگونه دروغ

می بندند بر نفسهای خود یعنی در دنیا مشرک بوده اند و الحال دروغ میگویند که مشرک نبوده ایم و گم شد از ایشان

چیزی که مایه افترای ایشان بود یعنی بتان و غیره الحال نیستند ...

و از کافران هستند کسانیکه گوش میدارند بسوی تو وقتی

که قرآن میخوانی و انداخته ایم بر دلهای ایشان پوششها تا نفهمند معنی قرآن را و نهاده ایم در گوشهای ایشان

گرانی تا نشنوند سخن حق را و اگر به بینند هر معجزه که میطلبند از تو ایمان نمی آرند بقرآن و بآن معجزات جهت عناد

... تا این غایت که وقتی می آیند نزد تو خصومت و جدل میکنند با تو میگویند آنانکه کافر اند نیست این

قرآن مگر افسانهای مردمی که پیش گذشته اند ... ساختن گوشهای ایشان و افکندن پرده

بگو ای محمد که چه چیز است بزرگتر برای گواهی دادن بگو که خدا تعالی است بزرگتر جهة گواهی او گواه است میان من و شما یعنی گواه
بر آنکه من بر حقم و شما بر باطل خدا است و فرستاده شد بسوی من این قرآن را که معجزهٔ نبوت منست زیرا که فصحا و بلغا عاجز اند از
معارضهٔ آن و چنین فرستاد قرآن را تا بیم کنم شما را بآن و هر که قرآن با و برسد از انس و جن تا روز قیامت یعنی بیم
کردن من از روی آیات قرآن است پس کسی که قرآن با و نرسد مواخذ نیست مخفی نماند که در قرآن مجید بشارت و بیم
بسیار است و اینجا که بیم کردن تنها مذکور شد برای اینست که گفتگو با کافران در میان است و بشارت بمومنان
مناسبت بحال کفار ندارد و این نیز خطاب بکافران است آیا شما اید که گواهی میدهید بآنکه با خدا تعالی
هستند خدایان دیگر و شما مر او را شریک میدانید در خدائی بگو ای محمد که من گواهی نمیدهم بر آنچه شما میگوئید
بگو ای محمد جز این نیست که الله تعالی خدای یگانه است و من بیزارم از آنچه شریک میدارید مر او را یا خدا
یعنی بت و غیره

آنانکه دادیم ایشان را کتاب یعنی یهودان و نصاری می شناسند رسول خدا را بحلیه و صفاتی
که مذکور است در توریت و انجیل همچنانکه می شناسند پسران خود را از روی حیله بجزم و یقین
یعنی با وجود آنکه ایشان در یقین ندانند که محمد موعود همین است انکار میکنند از روی عناد و آنکسان که زیان
کار شدند در نفسهای خود یعنی جانهای خود را در هلاک و مصیبت دائمی انداختند از شرک و
پس ایشان ایمان نمی آرند بر رسول مراد آنکه تا کسی چیزی را یقین ندانسته شکی در احوال او
که شاید وقتی یقین دارند خواهند گردید پس اینها که یقین میدانند و منکر و ندا احتمال گردیدن بعد
ازین نیست مخفی نماند که ضمیر یعرفونه را اگر راجع بکتاب دانیم بهتر است بدو وجه یکی آنکه ذکر رسول در عبارت
نیست دوم آنکه سنجیدن با ما قبل او نیست پس معنی چنین شود که آنانکه قرآن بایشان فرستادیم
یعنی قوم عرب می شناسند قرآن را بجزم و یقین که کلام خداست نه کلام مخلوق چنانکه فرزندان خود
را می شناسند که خدا داده است

[illegible]

بدرستی که ایشان دروغگویانند در وعده اینکه اگر باز گردیم بدنیا ایمان آوریم

[illegible] وما نحن بمبعوثين ابن عطیه است بر لعادوا الیه برآینه باز میگردند بکفر و میگویند نیست زندگانی مگر

زندگانی در دنیا یعنی حیات در این سرا و دیگر نخواهد بود و نیستیم برانگیختگان از قبرها بار دیگر زنده نخواهیم

[illegible]

[illegible] و اگر به بینی تو وقتی که باز دارند کافران را بر حکم خدای تعالی در موقف عرض فرماید خدای تعالی

که آیا نیست بعث و نشور میگفتم راست و درست گویند کافران که بلی راست و درست است بخدا سوگند خواهد گفت خدای تعالی

که پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید شما کافران و منکران حشر [illegible]

[illegible]

[illegible] بتحقیق زیان کردند آنانکه بدروغ داشتند

و باور نکردند بعث و حشر و عذاب و ثواب آخرت را تا زمانی که بیاید بایشان ناگهان یکبار گی قیامت در آن وقت گویند

ای وای حسرت و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردیم در آن در حیات دنیا و ایشان بر دارند گناهان خود را بر پشتهای خود

مراد اینکه وبال گناه ایشان جدا نشود از ایشان هر جا که باشند همراه باشد آگاه باشید بد چیزی است که بر میدارند

که میکنند کافران و عاصیان در اخبار آمده که چون کافر بر انگیخته شود عملش در صورتی در غایت کراهت منظر و بوی منکر نزد

او آید و گوید مرا می شناسی او گوید نمی شناسم پس او گوید منم عمل تو ام چون در دنیا بر من سوار بودی الحال من بر تو سوار

میشوم آنگاه بر پشت او سوار شود و جدا نگردد [illegible]

[illegible] و نیست زندگی دنیا که کافران بر آن مغرورند مگر

بازیچه و شغل بیهوده و برآینه بتحقیق خانه آخرت بهتر است برای کسانیکه پرهیزکاری میکنند آیا فکر نمیکنند و نمی فهمند عاصیان

که اختیار میکنند دنیا را بر آخرت و بعضی قاریان تعقلون بتا خوانده اند تا خطاب باشد برای هر سامع

[illegible]

[illegible] بتحقیق میدانیم اینکه ترا اندوهگین میسازد آنچه میگویند مشرکان در باب تو پس بدرستی

که ایشان سخن ترا بدروغ نمیدارند و ترا دروغگو نمیدانند بلکه از روی عناد آیات خدا را این ستمگاران انکار میکنند

[illegible]

بر دلهای ایشان مانع بودن نیست تا جبر لازم آید بلکه مطلب اینست که بسبب کفر ایشان و غلو در عداوت و انکار قطع حقوق

که توفیق و پیش از ایشان باز داشتیم و از بی نیازی خود ایشان را بحال گذاشتیم سبب نزول اینکه روزی ابوسفیان

و ولید بن مغیره و نضر و عتبه و شیبه و ابوجهل و یاران ایشان در مسجد الحرام قران خواندن حضرت رسالت

را شنیدند و چون نضر در میان آن قوم بعلم و فراست معروف بود از وی پرسیدند که این مرد چه میخواند گفت افسانهای

پیشینیان میخواند مانند افسانه رستم و غیره [illegible]

[illegible] و این کافران که مذکور شدند باز میدارند مردمان را از ایمان

یا از قران یا از رسول بر سبیل احتمال در ضمیر عنه است و دور میشوند از وی یعنی مردم را میگذارند که ایمان بیارند و نه

و نه خود ایمان می آرند و هلاک نمیکنند باین شیوه که دارند مگر نفسهای خود را و نمی فهمند این معنی را مخفی نماند که بعضی را

اعتقاد اینست که ابوطالب عم حضرت ایمان نیاورد و همچنان در کفر فوت شد بنابرین کلمه نیاون را در شان

او دانسته چنین تفسیر کرده اند که مردم را باز میدارند از ایمان آوردن اما خود ایمان نمی آورند لیکن سوق

کلام مجید دلالت بر این معنی نمیکند چرا که نیاون عطف است بر ینهون و تمامی آیت در شان همان

کافران است که مذکور شدند [illegible]

[illegible] و اگر ببینی ای الف نزار و قتی که

نگاهداشته شوند بالای آتش پس ببینی که از غایت جزع و فزع بناله و فریاد میگویند ای کاشکی ما باز

گردانیده شویم بدنیا و هیچ بدروغ منسوب نسازیم آیات پروردگار خود را و باشیم از زمره باور دارندگان و

از جمله ایمان آرندگان بخدا و رسول و قرآن بعضی قاریان نکون و نکذب را برفع خوانده اند و برخی بنصب و جمعی

نکون را بنصب و نکذب را برفع [illegible]

[illegible] چنین که ایشان میگویند نیست یعنی اگر باز گردانیده شوند بدنیا

ایمان آورند بلکه الحال اظهار ندامت مینمایند بجهت اینکه ظاهر شد بر ایشان عاقبت آنچه پنهان میداشتند

پیش ازین از کفر و عصیان در دنیا و چون امروز از گواهی اعضای ایشان ثابت شد کفر ایشان عذر میخواهند

و اگر باز گردانیده شوند بدنیا هر آینه باز گردند بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی کفر و عصیان

هر آینه مجتمع میساخت همه کافران را و خواه ناخواه میداشت بر آنکه ایمان بیارند امّا اینچنین نمیخواهد و نمیکند زیرا که تکلیف جبری نمی‌شاید تا استحقاق ثواب و عقاب بهم رسد پس تو مباش از جمله آنانکه میخواهند چیزی را که منافی است یعنی در تکلیف و نسبت جهل بر رسول در مقابله علم خداست در مقابل علم مخلوق پس جاهل است

جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا آنانکه گوش شنوا دارند و فهم سخن مینمایند و این کافران که مانند مردگانند یعنی گوش سخن شنو و دل سخن فهم ندارند خواهد برانگیخت خدا تعالی ایشان را پس بعد از آن باز گشت خواهند کرد بسوی خدا و خواهند فهمید آن وقت طریقه حق و صواب را امّا آن زمان ایمان آوردن نفعی ندارد چرا که دار تکلیف دنیا است

و گفتند کافران قریش که چرا فرستاده نمیشود بر محمد آیتی از جانب پروردگار او و مراد ایشان معجزه بود که میخواستند بگو ای محمد بدرستیکه خدا تعالی قادر است بر آنکه فرود فرستد معجزه که شما طلب میکنید لیکن بسیاری از کافران نمیدانند که فرستادن معجزه موافق مدعای آنان آخر باعث هلاک و استیصال ایشان میشود زیرا که سنت الهی چنین است که هرگاه معجزه بر طبق خواهش امتی فرستاد و آن امت ایمان نیاوردند غضب و عذاب الهی بر آنان نازل شد و در علم خدا تعالی هست که این قوم نیز بعد از نزول معجزه که میخواهند ایمان نخواهند آورد

و نیست هیچ جنبنده بر زمین و هیچ پرنده که بپرد با بالهای خود این قید برای آنست که مراد سرعت حرکت نیست که از آن هم بطریق مجاز پریدن میگویند حاصل کلام آنکه جمیع جنبندگان بر زمین و پرندگان در هوا آفریدگان خدای اند مانند شما که همه در تحت تصرف قدرت او میباشند پس او قادر است بر فرستادن هر معجزه که اراده نماید لیکن از آن جهت تأکید میشود باید که ما فرو نگذاشتیم و کوتاهی نکردیم در قرآن مجید از هیچ چیز یعنی هر چه برای امور دینی و دنیوی بندگان می باید ذکر کردیم پس کافران دیگر چه می خواهند که میگویند آیتی نازل نشد بر محمد و بعضی گفته اند که اینجا مراد از کتاب لوح محفوظ است که در آن

یا ایها الذین آمنوا خدای تعالی و ایمان نمی آرند بعضی قاریان یحزنک بضم یا و کسر زا خوانده اند و جمعی بفتح یا و ضم زا و در قرائة

یکذبونک نیز دو وجه جایز داشته اند یکی بسکون کاف و تخفیف ذال دوم بفتح کاف و تشدید ذال سبب نزول آیت اینکه

روزی ابوجهل گفت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که ای محمد ما ترا دروغ گو نمیدانیم و هرگز از تو دروغ نشنیده ایم

اما آنچه میخوانی بر ما سخنان را دروغ میدانیم ازین سخن که آن شقی گفت خاطر مبارک حضرت بغایت اندوهناک شد

حق تعالی جل شانه برای تسلی آنحضرت فرمود که این کافران ترا تکذیب نمیکنند بلکه مرا تکذیب میکنند

[illegible]

و بدرستیکه بتحقیق بدروغ داشته شد

پیغمبران که پیش از تو بودند پس آن پیغمبران شکیبائی نمودند بر آن دروغ داشتن و رنج رسانیدن کافران ایشان را

تا وقتی که آمد آن پیغمبران را یاری کردن ما بموجب وعده یاری کردن که بصابران فرموده ایم و نیست هیچ تغیر و تبدیل

کننده برای وعده حکیم خدا تعالی و بدرستیکه آمد بتو خبر پیغمبران که انبیای ایشان چگونه بودند و چه رنج رسانیدند

بایشان این آیت نیز بجهت تسلی خاطر مبارک حضرت نازل شد

[illegible]

و اگر چنانچه گران شد بر تو روی گردانیدن ایشان از سخن تو و قبول کردن دین اسلام پس اگر میتوانی

که بجوئی فرجه در زمین یا نردبانی بگذاری بر آسمان که در طلبی برای ایمان آوردن اینها آنجا بروی آیتی

بیاری که قبول نمایند بر و بیار و چون خاطر فیض مآثر حضرت متوجه این بود که بهر طریق که باشد کافران بدین

اسلام در آورد و هر معجزه که ایشان طلب نمایند از جانب الله ظاهر کرده این آیت آمد که معجزات روشن

ترا بسیار داده ایم و آیات محکم تر ازین که فرستاده ایم دیگر چه خواهد بود و هر چند آیات و معجزات می بینند

قبول نمی کنند پس اگر میتوانی که بر آسمان یا در زمین رفته بهتر از اینها بیاری بیار این اعتراضست در کمال محبت

و نهایت مرحمت زیرا که مجز لیست از جد و جهد رسول صلی الله علیه و سلم در هدایت و چون کمال رتبه رسالت

بیش است دلیل افضلیت آنحضرت بر انبیاء دیگر ازین آیت مستفاد میشود تتمه آیت اینکه و اگر میخواست خدا تعالی

پس چرا تضرع نکردند زاری و عجز در وقتی که آمد عذاب ما برایشان که اگر زاری میکردند
و پناه بما می آوردند عذاب از ایشان رفع میشد لیکن سخت شده بود دلهای ایشان و آراسته بود برای ایشان ابلیس آن چیز را که
بودند ایشان عمل کننده بآن یعنی کفر و بت پرستی را شیطان در نظر ایشان خوب وانمود بود و چون دلهای ایشان سخت شده
بود بسبب کفر زاری و خاکساری که از نرم دلی می باشد از ایشان بوقوع نیامد

پس آن وقتی که فراموش کردند کافران آن چیز را که پند داده شده بودند بآن یعنی بلاها و مصیبتها که برای تنبیه و نصیحت
ایشان نازل ساخته بودیم هیچ بخاطر نیاوردند و از آنها پند پذیر نشدند گشودیم برایشان درهای راحت و نعمت از هر
باب یعنی بایشان نسبت شاید که رام پرستش کنند و شکر نعمت بجای آورند پس ایشان را امتحان نعمت و راحت دادیم تا وقتی که خوش وقت
و شادمان شدند بآنچه داده شد بایشان یعنی مشغول بهمان لذتها و راحتها شدند و هیچ شکر من بجا نیاوردند بلکه زیاده کردند کفر
دیگر امر را بنابر آن گرفتیم ایشان را یکبارگی پس در آن وقت که عذاب نازل شد بودند ایشان نا امید از نجات و پشیمان از
کرده خود بعضی قاریان لفظ فتحنا را اینجا بتشدید خوانده اند

پس بریده شد دنباله آن قوم یعنی هیچکس نماند از نسل آن قوم و از تابعان آنانکه ستم بر نفس خود کردند و ناحق
را بجای حق دانستند و ستایش و سپاس مر خدای را که پروردگار عالمهاست و بازای این نعمت که شر کافران و ظالمان را
از روی زمین برطرف ساخت

بگو ای محمد مر کافران خبر دهید مرا که اگر بگیرد خدای تعالی شنوائی و بینائی شما را که ظاهر دارید و مهر نهد بر دلهای شما بنوعی که
مطلقا امور بدیهی را هم نفهمید کیست آن معبود غیر خدای تعالی که بعد بجا بیارد آنچه از شما رفته باشد یعنی چشم و گوش ببین که
ما چگونه میگردانیم آیتها را بطور بطوری که گاهی بدلیل عقلی سخن میگوئیم و گاهی بذکر احوال پیشینیان پند میدهیم و گاهی
به بشارت و گاهی بتهدید آگاه میسازیم و بعد از همه کافران رو میگردانند از راه حق و باور نمیدارند

بگو ای کافران آیا چه می بینید و چه میکنید اگر بیاید شما را عذاب خدای تعالی ناگهان یکبارگی یا آنکه علامتی اول ظاهر شود یا علانیه

هیچ چیز فرو گذاشته نشده از حقایق امور علوی و سفلی یعنی از آنکه حقایق جمیع مخلوقات نوشته شده لوح محفوظ باید

قرآن مجید آن همه جمع کرده خواهند بسوی پروردگار ایشان که الله تعالی است

و آنکسانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را یعنی آنچه در قرآن مجید فرموده ایم آنان کران و گنگانند که سخن حق را نمی شنوند

و کلمهٔ شهادت بر وحدانیت خدای نمیگویند افتاده اند در تاریکیها که عبارت از کفر و جهل و عناد است هر کس را که خواهد خدا تعالی

وامیگذارد او را در گمراهی چنانکه نیست و هدایت نمینماید او را و هر کرا خواهد میگرداند ثابت قدم بر راه راست یعنی راه حق

نماید او را و نگذارد او را که از آن راه برگردد و سبب دادن توفیق و نادادن آن اطاعت بندگان است و تمرد ایشان

بگوای محمد آیا می بینید اگر بیاید شما را عذاب الهی یعنی آیا چگونه میدانید عذاب خدای را

اگر بیاید بر شما یا بیاید بر شما قیامت آیا در آن وقت هم غیر خدا را خواهند خواند که بار دارد از شما عذاب را با هول

قیامت را اگر هستید شما راست گویان در این که بتان خدایانند یعنی اگر چه خود را درین سخن که بتان خدایانند

راست گو میدانند اما در هنگام نزول عذاب دعا و التجا بجانب بتان نخواهند کرد بلکه خدا تعالی را خواهند خواند و التجا باو خواهند

پس خدا تعالی میدارد و دفع میکند آن بلا را که بجهت دفع آن خدا را میخوانند اگر خواهد این شرطیه اشاره بآن است

که خدا تعالی مختار است بر دفع آن عذاب لیکن خواست او چنین نیست که در آخرت عذاب را دفع نماید از کافران و از میان آن

که عذاب الهی بر شما نازل شود یا قیامت آید فراموش خواهند کرد از نهایت هول و اضطراب آنچه را که سبب آن

شرک شده اند یعنی بتان را کلمه ارایتکم را بعضی قاریان بترک همزه میان خوانده اند و همچنین در جمیع قرآن هر جا که

این لفظ واقع شده خواه جمع خواه مفرد

و بدرستی که فرستادیم پیغمبران را با امتان ایشان پیش از تو و آن امتها

قبول نکردند دعوت پیغمبران را و بدروغ داشتند پس گرفتیم آن کافران را به سختی و تنگی و انواع علتها و بیماریها تا شاید

که زاری کنند بدرگاه خدا تعالی و باز آیند از کفر و شرک

... ومامن ...

... مراد از مجلس جمعی آنانرا که میخواهند بر دل خود لاود کرنام او میکنند هر صبح و شام مراد نماز پنجگانه است و میخواهند رضای خدارا نیست بر تو چیزی از حساب ایشان و نیز از حساب تو بر ایشان چیزی نیست از بعون ایشان در مجلس تو منبر تو یاری و ستاد عادل پس اگر برانی ایشان را از مجلس خود پس تصور خواهی بود از جمله ستمکاران قراءة لفظ غداة را بعضی قاریان با الف کرده اند و برخی بواو و سبب نزول آیت اینکه اکابر قوم قریش گفتند پیغمبر را که ما تا که اگر از مجلس جمعی برانی و دیر دل تنی این غلامان را که در دل ایشان را می نشینیم در مجلس تو و سخن از دین اسلام میگوییم و اللّٰه فلان و مراد ایشان بلال و صهیب و سلمان و مقداد و عمار بود و این آیت بطریق تهدید نزول یافت یا تنبیه با ایشان که گویندگان این سخن

...

و همچنانکه از مودیم مردمان را در امور دنیا همچنین از مودیم در امور دین که مقدم ساختیم درویشان را بر توانگران در ایمان تا آنکه بگویند توانگران که آیا این گروه اند که منت نهاد خدا تعالی بر ایشان بتوفیق و هدایت و برگزید از میان ما یعنی از روی تعجب چنین گویند آیا نیست خدا تعالی داناتر با حوال آنانکه شکر و حمد خدا بجا می آورند بر نعمت هدایت در ایمان و مطلق مال و جاه و دنیا را منظور نمیدارند

...

و وقتی که بیایند بتو آنانکه ایمان دارند با یتهای ما پس بگو سلام باد بر شما مراد ازین مومنان همان درویشان اند که مذکور شدند و بعد از نزول این آیت هرگاه ایشان در محفل فیض شامل آنحضرت در می آمدند سید عالم در سلام سبقت مینمود و در روایت آمده که جمعی آمدند نزد حضرت رسالت و گفتند یا رسول اللّٰه ما مردی هستیم که گناه بسیار کرده ایم الحال چه چاره کنیم که گناهان ما را الله تعالی ببخشد و چگونه استغفار نماییم حضرت هیچ جواب با مردم نفرمود و منتظر وحی شد و آن مردم برگشته رفتند فی الحال این آیت نزول یافت که وقتی آنان بیایند سلام بگو و دیگر بگو که نوشت خدا تعالی بر نفس خود یعنی التزام کرد بر خود بخشش و بخشایش را با اینکه هر کس که دارد بد کند از شما بسبب نادانی بعد از آن

لشکار را نازل شود و نفیه اند هر گاه از بغته عذابیست که نازل شود و از جمله عذابی که روز واقع گردد و ...

هلاک شوند بآن عذاب مگر گروه ظالمان یعنی کافران

و نفرستادیم پیغمبران را مگر بشارت دهندگان

اهل ایمان را و ترسانندگان کافران را پس هر که ایمان آورد و اصلاح کار خود کند به پرهیزکاری و عبادت

پس هیچ ترسی نیست ایشان را و نه ایشان اندوهگین می شوند

و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را خواهد رسید بایشان عذاب بسبب آنچه

بودند بآن بیرون رفتگان از حکم الهی یعنی شرک

بگوای محمد نمیگویم شما را که نزد

منست خزینهای خدا تا هر چه خواهید بیارم و نمیدانم غیب را بی وحی تا هر چه پرسید جواب ... خود توانم داد

و نمیگویم شما را که من از جنس فرشته ام تا قدرت داشته باشم بر کارهایی که فرشتگان میکنند بلکه من بشرم چنانکه شمایید متابعت نمیکنم

مگر چیزی را که وحی فرستاده شود بمن خلاصه آنکه دعوی خدایی و ملکیت نمیکنم بلکه میگویم انسانم و رسولم از جانب خدا تعالی تا شما را

دعوت کنم بایمان دیگر بگو بطریق تمثیل که آیا یکسان باشد کور و بینا یعنی برابر نیست کسی که گمراه است با کسی که راه حق را یافته

و بر آن راه رفته و برابر نیست جاهل با عالم آیا فکر نمیکنید شما تا توانید تمیز کرد در حق و باطل و بفهمید که هر چه من میگویم

از نزد خدا میگویم نه از پیش خود

و بیم کن با آنچه وحی میشود بتو آنکسانرا که می ترسند از آنکه جمع کرده

شوند ایشان نزد پروردگار خود برای جزای عمل یعنی آنانکه اعتقاد بوقوع حشر دارند خواه مومن باشند خواه کافر اگرچه

رسول الله صلی الله علیه وسلم نذیر است برای کافه انام لیکن اینجا که تخصیص شد بمعتقدان حشر اشاره است بآنکه بیم

کردن با آنکه اعتقاد دارند بروز حشر اثر میکند و بآنکه مطلق قایل بآن روز نیستند چگونه اثر کند نیست برای آن

ترسندگان از روز جزا هیچ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا و نیست شفیعی یعنی نجات دهنده از عذاب در روز جزا

غیر از خدا تعالی تا شاید که ایشان ازین بیم کردن پرهیزکاری کنند ولا تطرد الذین یدعون ربهم

جز اسنی و درستی داو است بعد از این حکم کنند که خدا میکند حق را از باطل [illegible]

[illegible]

بگو اگر می بود نزد من چیزی که شتاب میکنید بآن یعنی عذاب هر آینه گزارده میشد کار میان من و میان شما یعنی هلاک
میشدید و کار باخر رسیده بود و خدا تعالی داناتر است بحال ستمکاران [illegible]

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من [illegible]
[illegible] ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی [illegible]

ونزد خدا تعالی است خزینهای غیب یا کلیدهای خزینهای غیب چه اگر مفاتح را جمع مفتح بفتح میم و اسم بمعنی خزینهاست و اگر جمع مفتح
بکسر میم و اسم بمعنی کلیدهاست بهر تقدیر حاصل سخن اینست که مراد از خزینهای غیب یا کلیدهای غیب احوال آن جهان
از ثواب و عقاب و لقا و فنا و زیان و شقاوت و [illegible] وقوع هیچ نفسی را علم بر این چیزها نیست و دانستن
این امور غیبی مخصوص الله تعالی است زیرا که علم او عین ذات است و علم بر ذات خاصه او است نه بر [illegible]
که نمیداند آن خزینهای غیب را مگر خدا تعالی و او میداند هر چیزی را که در خشکی و دریاست و نمی افتد هیچ برگی
از درخت مگر اینکه خدا تعالی میداند آنرا با جمیع خصوصیات آن برگ و نیفتد دانه در زیر زمین که جای تاریک است
و نیست هیچ تری و هیچ خشکی مگر اینکه در کتاب روشن ثبت شده یعنی در لوح محفوظ نوشته شده بقلم قدرت
تمام جزئیات و کلیات عالمهای روحانی و جسمانی پیش از خلقت آنها و در تفسیر لفظ رطب و یابس و حبه و ظلمات
زمین گفته اند که مراد از حبه ولد است و ظلمات ارض ارحام و رطب فرزند زنده و یابس ولد مرده در رحم لیکن بهتر
اینست که این الفاظ را مخصوص این معنیها ندانیم بلکه مفهوم عام باشد و این چیزها نیز داخل شود [illegible]
کلمه مفاتح را مفاتیح هم خوانده اند در این صورت جمع مفتاح است بمعنی کلید

[illegible]

و اوست اینچنین خداوندی که فرا میگیرد روح شما را بتمامی در شب یعنی در حالت خواب حواس ظاهر و باطن از کار خود
می افتند و این حالت مانند مرگ است چنانکه در خبر آمده است النوم اخ الموت و میداند خدا تعالی هر چه کسب میکنید
بجانب بدنی [illegible]

توبه و بازگشت نماید از آن عمل بد و با صلاح آرد حال خود را که دیگر بر گرد مرتکب فعل بد نشود پس بدرستی که خدا تعالی آمرزنده و مهربان است برای بیان در قراءة انه و فانه اینجا سه وجه جایز است یکی انه بفتح فانه بکسر دوم هر دو بفتح سوم هر دو بکسر مخفی نماند که آیات رحمت در قرآن مجید بسیار است که موجب امیدواری گنهکاران است و این بنده گنهکار باین کلمه بسیار امیدوار است که فرموده کتب ربکم علی نفسه الرحمة چه هر گاه آنچه هر چند کمال نوشته و لازم ساخته با وجود عجز بشریت کنند در ان روا نیست پس با کمال قدرت الوهیت در آنچه بر خود لازم گرفته چگونه روا باشد

و چنانکه مفصل بیان میکنیم و واضح میسازیم دلایل توحید و نبوت را همچنین بتفصیل واضح میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان و عاصیان و اینچنین مفصل میکنیم تا ظاهر و روشن شود راه گناهگاران و تمیز کرده آن را از باطل کرد راه حق در قراءه کلمه لتستبین و لفظ سبیل چهار وجه جایز است یکی لتستبین بتا و سبیل بنصب دوم لیستبین بیا و سبیل برفع سوم لیستبین بیا و سبیل چهارم لتستبین بتا و سبیل برفع و جایز است حذف معطوف علیه که لتستبین

بگو ای رسول بدرستی که من نهی کرده شده‌ام یعنی منع کرد خدا تعالی از آنکه بپرستم آنان را که شما می‌پرستید و خدا میخوانید غیر از ذات حق تعالی یعنی بتان را هرگز پرستش نخواهم کرد دیگر بگو که من پیروی نمیکنم آرزوهای باطل شما را پس بتحقیق گمراه شوم و قتی که پیروی آرزوهای باطل شما کنم و نباشم از جمله راه یافتگان یعنی اگر پیروی شما نمایم پس از زمره ره یافتگان نخواهم بود قراءه کلمه ضللت بکسر لام اول جایز است سبب نزول اینکه قریش بحضرت رسول صلعم گفتند که ای محمد بدین مادر آی و خدایان ما را پرستش کن تا ما هم خدای ترا پرستش کنیم در جواب ایشان این آیت رفع رایت نزول یافت تا آرزوی باطل ایشان منقطع گردد

بگو ای رسول بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم از جانب پروردگار خود یعنی قرآن مجید و شما دروغ میدارید آنرا نیست نزدیک من آنچه شما شتاب مینمایید برای آن یعنی عذاب نیست حکم در دیر و زود عذاب مگر خدا تعالی را بیان میکند خدا تعالی سخنان راست و درست و بهترین بیان کنندگان و گذارندگان است قاریان بعضی با یقض بضاد و باخو انده اند یعنی حکم میکند خدا تعالی

در سختیها و بلا و میگویید که اگر نجات دهد ما را خدای تعالی ازین محنت و شدت هرآینه باشیم ما از شکرکنندگان در قرائت کلمه خفیه دو وجه است ضم خا و دیگر کسر خا و در ینجیکم نیز دو وجه است تخفیف و تشدید و در انجیتنا هم و در لئن انجانا بالف غیبت بیا هم بالف و سوم بیا تا که خطاب بجانب احدیت باشد قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّيكُم ... بگو ای محمد که حق تعالی نجات میدهد شما را ازان تاریکیها و سختیهای بر و بحر و از هر غمی و محنتی و هر شدتی و اندوهی پس بعد ازان شما باز شرک می ورزید در خدای خود و ام شما شرک آرید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ ... ... وَيُذِيقَ بَعْضَكُم ... ... دیگر بگوای رسول که اوست توانا برآنکه برانگیزد بر شما عذابی از زبر شما مانند باریدن سنگ بر قوم لوط یا عذابی از زیر قدم شما چون رسیدن آب دریای نیل و بهم پیوستن برای غرق کردن آل فرعون یا همچو فرو رفتن قارون در زمین یا آنکه بیامیزد شما را با همدیگر گروه گروه که هر گروهی را تمنا بر خلاف مدعای گروه دیگر باشد تا مخالفت بجدال و قتال انجامد و بچشاند خدای تعالی بعضی از شما را رنج و مصیبت بعضی دیگر یعنی بکشید همدیگر را و در بلا اندازید چنانکه در زمان هلاکو چنگیز شد ببین و تأمل کن که چگونه میگردانیم اسلوب عبارت آیات را تا شاید که این غافلان آگاه شوند و دریابند راه حق را و دفع شبهه از خاطر ایشان شود و متابعت نمایند حکم خدا و رسول را ... و بدروغ میدارند قرآن را و وعیدی که بعذاب میکنم قوم تو یعنی کافران قریش و حال آنکه قرآن و وعید قرآن و وعید بعذاب الیم درست هیچ خلافی دران نیست بگوای محمد که من نیستم بر شما نگاهبان و متولی امور شما تا شما را منع کنم از دارم ازین شیوه یا عذاب کنم شما را ... هر چیزی را از وعد و وعید زمانی و مکانیست که در آن وقت و آن حالت قرار می یابد یعنی جزای هر عمل وقتی دارد و خواهد آمد آن وقت که بدانید بعضی از این که آیت متصل را غیر کوفیان یک آیت میدانند وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ ... فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ ... ... و وقتی که تو به بینی آنکسان را که شروع میکنند در آیات ما باستهزا و تمسخر پس روی بگردان از آنها و منشین با آنها تا وقتی که در آیند و شروع کنند در گفتگوی دیگر غیر قرآن و اگر فراموش بگرداند شیطان این معنی را از خاطر تو که باید اعراض کرد پس بعد ازان که بیاد آید منشین با قوم

با جوارح خود در روز پسین برمی‌انگیزد شما را در آن حالت خواب است و هر روز تا زمانی که تمام کرده شود مدتی که نام زده شده برای جان چون خواب است تشبیه به لفظ توفی مذکور شد بیدار شدن نیز به لفظ بعث سمت ذکر یافت بعد از آن بازگشت شما بسوی خداست پس بعد از بازگشت خبر دار خواهد کرد شما را بهر چه عمل کرده اید در دنیا خبردار کردن کنایه از جزا دادن است ... ... علیه ... 

و خدای تعالی القدرت و علم برتر و غالب است بر بندگان خود و میفرستد بر شما نگاهبانان یعنی کرام الکاتبین که می‌نویسند عملهای شما را دمبدم تا روز قیامت نامه اعمال جمع یابند و انکار نتوانید کرد و مصلحت نگهبانان در همین است چون انسان را دانند که حجت روز قیامت و عذاب معصیت اندیشه نمود مرتکب گناه نشوند و می‌نویسند کرام الکاتبین تا وقتیکه بیاید هر یک از شما را مرگ از زمان بگیرند جان او را تمامی فرستادگان ما یعنی فرشتگانی که اعوان عزرائیل اند در قبض ارواح و آن فرستادگان ما تقدیم و تاخیر نمیکنند در بر آوردن ارواح از اجساد یعنی همان وقت که تقدیر شده است کم نمی‌آورند کم و زیاد وقت آورده‌اند که اعوان و انصار ملک الموت چهارده فرشته اند هفت فرشته مخلوق اند برای رسانیدن رحمت و راحت و هفت بجهت رسانیدن عذاب کلمه توفیه را حمزه قاری توفیه بیاکه وقت خواندن الف ممدود قرائه نموده و دیگر قاریان تا منقوط تلاوه کرده اند و اعرج که یکی از قاریان است بفوطون را بی تشدید خوانده

پس بعد از مرگ بازگردانیده شوند مردمان بسوی حکم و جزای خدای تعالی آنکه خداوند خدایی است که حق است یعنی حکم او براستی و درستی است بدانید ای مردمان که خاصه خداست حکم یعنی غیر او بحکم کسی را در امروز حکم نیست و او سزاوار ترین حساب کنندگان یعنی محاسبه اعمال خلق را به زودی خواهد کرد چنانکه در یک مجلس اندازه و ممکن نباشد و در خبر آمده که مدت حساب اعمال جمیع انس و جن بقدر دوشیدن یک گوسفند خواهد بود

بگوای رسول چه کسی نجات میدهد شما را از تاریکیهای خشکی و دریا مراد سختیهای احوال است ... عالم بهر سببی روی میدهد میخوانید شما خدای تعالی را زاری و دعای پنهان و آشکارا هرگاه که می‌افتید

آسمانیست چون ساید سوزنده چه در قرآن ایشان است عذابی دردناک یعنی دردون و برون ایشان در دوزخ خواهد
سوخت و این عذاب آنست که بعضی ایشان در دنیا اینچنین چه کافر میشدند و حق پوشی میکردند قل
أندعو من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على أعقابنا بعد إذ هدانا الله كالذي
استهوته الشياطين في الأرض حيران له أصحاب يدعونه إلى الهدى ائتنا قل
إن هدى الله هو الهدى وأمرنا لنسلم
لرب العالمين وأن أقيموا الصلاة واتقوه
وهو الذي إليه تحشرون بگوای محمد که آیا بپرستیم غیر خدا چیزی را که سود نرساند بما اگر بپرستیم
او را و زیان نرساند اگر وا گذاریم یعنی مطلق قادر بر رسانیدن نفع و ضرر نباشد و آیا برگردیم بر پاشنهای خود یعنی
مرتد شویم و باز گردیم بشرک پس از آنکه خدا تعالی ما را راه نمود باسلام و اگر از دین اسلام باز گردیم باشیم
مانند کسی که ببرده باشند او را دیوان و غولان از راه و در بیابانی افکنده باشند که حیران در مانده پر درد و چاره
کار خود نداند و او را یاران و مصاحبان باشند که از روی شفقت و مروت او را بخوانند بجانب خود گویند بیا
باین سو که راه راست اینست و غولان او را براه آوارگی خوانند و او دو دل باشد که بکدام طرف میل نماید بگو بدرستی
راه نمائی خدا تعالی یعنی تکلیف بدین اسلام همان راه او راست و درست است و ما را امر کرده اند تا گردن نهیم از برای پروردگار
عالمیان یعنی اطاعت کنیم احکام او را و این امر کرده اند بما که بپای دارید نماز را و بترسید و بپرهیزید از مخالفت حکم
خدا تعالی و اوست خداوندی که بسوی او جمع کرده خواهید شد در روز قیامت برای جزای عمل مخفی نماند که خطاب حضرت
رسالت درین آیت بر نوجه است که بگوای محمد با آنکه مشرکان ایشان را بدین نحو میخوانند که بگویند در جواب
آن مشرکان اینچنین و سبب نزول این آیت آنکه عبد الرحمن بن ابابکر بن ابی قحافه پدر خود را تکلیف کرد
که برگرد از دین اسلام و باز مشرک شو چنانکه بعضی این آیت نازل شد تا حضرت رسول صلعم که هدایت الهی بوسا
اوست بگوید با بو بکر نه اینکه خطاب بحضرت است که خود در جواب مشرکان بگوید و این معنی بسیار صریح است چرا که نرد
علی اعقابنا بشان حضرت رسالت اصلا مناسبت ندارد و هرگز مشرک نبوده که باز گشتن تواند گفت و دیگر تمثیل
حیران شدن از متردد بودن را نیز مطلق مناسبت بحال سرور کائنات نیست دیگر متعرض جواب شدن در حکایت

ستمگاران که در مقام تعظیم استهزا میکنند قراءة کلمه ینسینک بدو وجه است تشدید و تخفیف سبب نزول اینکه مشرکان از روی عناد

هرگاه مسلمانان را میدیدند که شروع میکردند در خواندن آیات قرآن مجید بطریق استهزا و طعن و با اعتقاد باطل ما

دعوای غلط دشمنی پیدا کردن میشدند مومنان ازین شقاوت آنان دلگیر و آشفته بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه

وسلم آمده درد دل گفتند همان وقت این آیت نازل شد اگرچه خطاب بسید کائنات است اما جواب مومنان است

وحکم این آیت عام است بعد از نزول حکم مومنان گفتند یا رسول الله ما در طواف خانه کعبه و نشستن در مسجد الحرام ناگزیریم

و مشرکان نیز همیشه آنجا می باشند پس چگونه توانیم ترک نشستن با ایشان کنیم سخنی که میگویند البته بگوش ما میرسد

هرچند ما ترک نشینیم و قادر بر منع کردن ایشان نیستیم در جواب این سخن باز آیت نازل گشت

و نیست مواخذه گناهی از حساب اعمال مشرکان

هیچ چیز بر آنانکه پرهیز میکنند از شنیدن سخنان مشرکان که در استهزای قرآن باشد ولیکن اینقدر بر مومنان نسبت

معی واجب است که پند دهند ایشان را تا شاید که به پرهیزند از استهزا و طعن قرآن مجید و میتواند بود که ضمیر راجع مومنان باشد

یعنی پند دهند مشرکان را تا ایشان پند داده ثابت و راسخ باشند بر تقوی خود

و بگذار ای نبی ترک کن همنشینی و آشنائی آن کسان را که فرا گرفته اند دین خود را بازیچه و کار بیهوده و استهزا بآن میکنند یا اینکه

دینی برای خود اختیار کرده اند که بازیچه و کار بیهوده است یعنی بت پرستی و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا یعنی اعتقاد دارند

که هر چه هست همین است معتقد حشر و نشر و روز قیامت زندگانی در نشأه عقبی نیستند و پند ده ایشان را بقرآن یا بترس از حساب

تا گرفتار نشود یا اینکه هلاک نگردد نفسی بسبب آنکه عمل کرده است یا اینکه نفسی گرفتار شود بعذاب چنانکه هرگز خلاص نیابد بسبب آن

نفسی گرفتار شده را غیر خدا تعالی هیچ مهربانی و خداوندی نجات دهنده از عذاب که اگر خواهد تواند خلاص داد و اگر فدا

دهد آن نفس هر فدای که باشد همه را از عذاب نگرفته نخواهد شد و قبول نخواهد افتاد آن فدا برای نفس آن

گروهی که دین را بازیچه ساخته و استهزا بقرآن میکنند آنکسانند که اسیر شده اند بلای عذاب - الخ بجهت عملی که کرده اند

نقطه ملکوت بمعنی ملک است عظیم الاحوال عجیب اطوار و عظمت مفعول است لیعلم آنکه حق تعالی ابراهیم علیه السلام بنمود عجایب و غرایب ملک آسمان و زمین را که بنماید و استدلال بر قدرت و وحدانیت او کنند تا آنکه باشد از

یقین کنندگان و زوال یقین او و آیت الوهیت حق تعالی باید دانست که سعید عجایب و بدیل ابراهیم علیه السلام

ملکوت آسمان ها و زمین ها او بنمایانیم ذات پاک الهی بعد از دیدن آفتاب و ماه و ستاره و تغییر احوال آن و زوال آن

آنکه خالق کیست بعد چنانکه آیت بعد حکایت از آن میکنند و این آیت در میان جمله معترضه است

[illegible]

پس وقتی که پوشانید شب تاریک بر ابراهیم دید ستاره درخشنده و چون در پی تحقیق و تفحص بود که پروردگار

خود و عالمیان را بشناسد و دید که آن گروه ستاره پرستان آن را سجده کردند گفت آیا این باشد

پروردگار من و بقوت عقل بنا بر قدر میدانست که پروردگار را علو مرتبه و عظمت شان و امتیاز از چیزهای دیگر در

پس هنگامی که از غار برآمد و تا آن زمان هیچ چیز ممتاز در دنیا ندیده بود بار اول ستاره را دید و با خود

چنین گفت پس وقتی که آن ستاره که بقولی زهره بود و بقولی مشتری غروب کرد ابراهیم گفت دوست نمیدارم

فرو رفتگان را یعنی پروردگار نمیدانم چیزی را که تغیر احوال و زوال در وی باشد

[illegible]

و جمعی ماه پرستان ماه را سجده کردند گفت آیا این باشد پروردگار من ایشان میگویند و میدانستند پس وقتی که ماه غروب

کرد گفت اگر راه ننماید مرا پروردگار من هر آینه باشم من از گمراهان یعنی ایشان پروردگار نیست که ایشان

سجده کردند و این قوم گمراه اند

[illegible] پس وقتیکه دید آفتاب را طالع شده و درخشان و آفتاب پرستان

سجده کردند او را گفت آیا این باشد پروردگار من این کلان تر است چه عقل تقاضا مینماید که پروردگار باید از

همه چیز اکبر و اعظم باشد پس آن وقت که آفتاب غروب کرد و ابراهیم او را نیز در انتقال و زوال دید شک

از خاطرش رفع شد و بجهت مبرا ساختن خود از آن نسبت که فی الجمله از روی استفهام بخاطرش رسیده بود

گفت ای قوم بدرستی که من بیزارم از آنچه شما آن را شریک خدا میدانند در الوهیت و بسبب آن مشرک

احتمال اثر کردن سخن باشد و در نفس مقدس مجوی تکلیف نرک هر گز موثر نیست تا التعلیم جواب اشاره بنهی است مرور با حجره قاری

السموات را استهواه بالف خوانده

خدا تعالی است آنکه آفرید آسمانها و زمینها را برای اظهار حق یعنی قدرت و حکمت خود که همه حق است و هیچ

بطلانی در اینها نیست و دیگر آفرید روزی را که در آن روز بگوید هر چیز را که موجود شو فی الحال موجود شود یعنی روز قیامت که اجسام

فانی شده را زنده خواهد کرد و در نصور حون در علم الهی محقق است وجود روز قیامت گویا که آفریده شد است و عطف بر خلق جایز است

چنانکه ینادی اصحاب الجنة یا مراد بها نوقت ایجاد اشیاست چنانکه گذشت یا اینکه جمله دیگر باشد و بکلمه قول الحق تمام شود

سخن خدا تعالی راست و درست است و او راست بادشاهی در امروزی که دم دمیده شود در صور و اوست دانای غیب که عالم ملکوت است

و دانای پیدا که ملک ظاهر است و اوست خداوند حاکم محکم کار و آگاه از حقایق امور و کیفیت بعث و نشور این آیات متصل

الکوفیان یک آیت میدانند

و ذکر کن حکایت ابراهیم را تا اهل مکه که میخواهند متابعت او نمایند قصه او را بدانند که در ایمان و توحید

چگونه مستقل بوده و قصه ابراهیم اینست که گفت پدر خود را که نامش آزر بود آیا فرا میگیری بتان را خدایان بدرستی که می بینم

ترا و قومی را که تابع تواند در گمراهی آشکار الغی پیدا و هویدا است بت پرستی گمراهیست بعضی قاریان لفظ آزر را

بضم را خوانده اند و بر حق نظم را مخفی نماند که از زعم ابراهیم عمو بود و پدر ابراهیم تارخ نام داشت چون ابراهیم را آزر تربیت

کرده بود و او را ابراهیم پدر میگفت و اینجا اطلاق لفظ پدر بر عم جایز است چنانکه فرزندان یعقوب گفتند به یعقوب که الهک

واله آبائک ابراهیم و اسمعیل و حال اینکه اسمعیل عم یعقوب بود بنا بر این حق سبحانه آزر را پدر ابراهیم گفته و پدر حقیقی

ابراهیم نباید دانست زیرا که پدر هیچ پیغمبر کافر نبوده و نباید که کافر باشد زیرا که انما المشرکون نجس واقع شده پدر

ابراهیم که ابو الانبیاست حضرت خاتم النبیین هم از نسل مقدس اصل اوست چگونه کافر نجس تواند بود و نص قران مجید

و تقلبک فی الساجدین است دلیلی محکم است که اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تا آدم صلی الله همه پاک و خدا

پرست بوده اند

و همچنین که نمودیم با ابراهیم گمراهی آزر و قوم او را بدیده بصیرت همچنین نمودیم باو بچشم ظاهر ملکوت آسمانها و زمینها را

بگوئید که پروردگار اینها کیست آن‌ گفت چیست و دیگر بود او باین سخن تنبیه شد و در مقام تفحص در آمد تا ستاره را دید که مردم

سجده میکنند و چون ماه و آفتاب را طلوع [illegible]

[illegible]

[illegible] خصوصیت [illegible] ابراهیم [illegible] توحید

اورا آنگاه [illegible] باطل خود گفت ابراهیم علیه السلام ای قوم [illegible] شما [illegible] در وحدانیت ذات

الله تعالی و صفات [illegible] مراد [illegible] ذات [illegible]

سماء [illegible] تعبیر [illegible] قوم [illegible] ابراهیم [illegible] اگر اینها را [illegible]

نکنی بلاها بر سر تو خواهند آورد بنابرین ابراهیم جواب داد که نمی‌ترسم از بتهائیکه شریک او میدانم که اینها قادر بر رسانیدن نفع

و ضرر نیستند و بمن نرسد [illegible] مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزی [illegible] فرا گرفته علم پروردگار من همه

را آیا پس یا [illegible] حق و باطل [illegible] و وجه [illegible] تحقیق

[illegible]

[illegible] و چگونه بترسم از آنچه شما

[illegible] شریک [illegible] حال آنکه [illegible] ابراهیم [illegible] شریک [illegible] آنکه [illegible]

شریک [illegible] مؤحدان و مشرکان کدام یک [illegible] راه حق [illegible]

و سزاوارتر [illegible] عذاب و بطلان [illegible] جواب [illegible] انکه [illegible] در مقام

[illegible] ابراهیم [illegible] بر راه حق [illegible] سزاوار [illegible] اهل البدعت [illegible]

نمود سخن با این اسلوب [illegible]

[illegible] مضمون این آیت [illegible] احتمال [illegible] اینکه کلام ابراهیم [illegible] انکه حق تعالی

برای تصدیق و تقویت کلام ابراهیم [illegible] سزاوار [illegible] عذاب و بطلان [illegible] ایمان آورده اند [illegible]

[illegible] ایمان خود را [illegible] موحد اند آنان [illegible] امنیت [illegible] عذاب [illegible] در دنیا و آخرت

[illegible] راه یافتگان [illegible] مقصد [illegible] اینجا [illegible]

[illegible] کرده‌اند بعضی [illegible] و کسر همزه و برخی [illegible]

این قصه کلام ابراهیم است

که گفت هذا ربی [illegible] که من [illegible] نقل کرده‌ام [illegible] خالص کرده‌ایم [illegible] برای پرستش آنکه پیدا

کرده است آسمانها و زمینها را در حالتی که من برگشته‌ام و رو گردانیده‌ام از دینهای دیگر [illegible] کلام

[illegible] چنانکه این قوم [illegible] نقل در یافت از [illegible] حرکت اندیشی

حرکت دهنده فلک دیگری است و او است آفریدگار و اسم ستاره که در باب [illegible] ملفوظ شده [illegible] نوشت

[illegible] مخفی نماند [illegible] مجملی از [illegible] احوال حضرت ابراهیم

بیان [illegible] تا ارتباط کلام واضح گردد و آن چنین است که نمرود بن کنعان که سلطنت تمام روی

زمین داشت و دعوی خدایی می‌نمود در خواب دید که ستاره طلوع کرد و فروغ آن عالم را [illegible]

[illegible] تعبیر نمودند که پسری امسال در ملک تو بوجود خواهد آمد که هلاک تو و قوم تو از دست او [illegible]

[illegible] تا زنان حامله را [illegible] طفلی را که در آن سال متولد شود بقتل آورند [illegible] تارخ که او [illegible] نام داشت

و بحضرت ابراهیم حامله شده بود آثار حمل در وی [illegible] و چون [illegible] وضع حمل [illegible]

رفت در غاری [illegible] ابراهیم را [illegible] پنهان ساخت [illegible] که از حمل [illegible]

[illegible] وضع حمل نمودم و پسری [illegible] مرده [illegible] ساختم و حضرت ابراهیم

در آن غار نشو و نما یافت [illegible] از انگشتان خود شیر می‌نوشید و بعد از ایام رضاع [illegible] از غیب می‌رسید

تا زمانیکه هفت ساله [illegible] و بقولی هفده ساله [illegible] تارخ [illegible] رخ از دنیا

رحلت [illegible] ساله گشت [illegible] از خیال نمرود [illegible] گفت [illegible]

جوان [illegible] برادر تارخ [illegible]

[illegible] ابراهیم را دید [illegible] نمرود [illegible] ابراهیم

در آن وقت [illegible] غار [illegible] و چون [illegible] آمد مردم را دید [illegible] و جانوران دیگر در معموره دنیا

[illegible]

را پسر بود و نسبش بیهودا بن یعقوب میرسد ایوب پسر اموص بود و نسبش بعیص بن اسحق میرسد و موسی و هارون پسران
عمران بن یصهر اند و هارون در سن کلان تر بود از موسی و نسب الیاس بلاوی بن یعقوب میرسد و زکریا پسر آذن
بود و نسبش برحبعم بن سلیمان میرسد و عیسی پدر مادر مریم بود یافته مریم دختر عمران بن ماثان بود و نژاد او
بعمران بن یصهر مذکور میرسد پس او نیز از احفاد یعقوب است و الیاس پسر یسر بن فنحاص بن عیزار
بن هارون بن عمران است او نیز بلاوی بن یعقوب میرسد و الیسع پسر اخطوب است و یونس پسر متی است مشهور
بود و نسبش با براهیم میرسد و یونس پسر متی بود و نسبش بی وساطت ابراهیم بنوح میرسد و لوط پسر هاران
است برادر ابراهیم بود بنا بر قول بعضی و بقول دیگر خواهر زاده ابراهیم بود صلوات الله و سلامه علی جمیع الانبیا
والمرسلین فخر رازی در تفسیر خود نکته برای مذکور شدن انبیا باین ترتیب گفته که فرو گذاشته و علو درجه هر یک
بفضیلتی بود و بیان در کلام مجید مرعی شد داود و سلیمان مستجمع نبوت و سلطنت بودند ایوب
مستجمع نبوت و شرافت ابتلا و محنت و یوسف بین الحالتین بود و موسی و هارون بکثرت معجزات
درجه یافتند و اوصاف مجموعه چند الوده اند زکریا و یحیی و عیسی و الیاس بزهد ممتاز شده اند و این رتبه دیگر است
بنا باین مناسبت ذکر ایشان بهم پیوسته و اسمعیل و الیسع و یونس و لوط اگرچه نبی بودند لیکن بنسبت
انبیاء مذکور چندان دستگاه نداشتند بنابرین یکجا مذکور شدند و ذکر ایشان تاخیر یافت

و راه نمای کردیم بعضی را از پدران این پیغمبران که مذکور شدند و بعضی را از فرزندان ایشان و بعضی را از برادران
ایشان و برگزیدیم این پیغمبران را و راه نمودیم ایشان را براه راست یعنی ثابت قدم داشتیم بر دین خدا

آن دینی که انبیا بران بودند دین خداست راه می نماید بآن هر که را خواهد از بندگان خود و از فضل
هر که را میخواهد از بندگان خود و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدا تعالی هر آینه باطل شود و نابود گردد عمل نیک ایشان
آنچه کرده باشند باید دانست که شرک آوردن از پیغمبران ممکن نیست لیکن چون فرض محال جایز است این تنبیه و
تهدیدیست مر امتان را که پیغمبران با وجود آن همه فضل و کمال و حسنات اعمال اگر بالفرض مشرک شوند

و آنچه مذکور شد یعنی دلیل آوردن ابراهیم علیه السلام از افول کواکب بر نابودن انها آفریدگار
عالم در رد قول مشرکان و باز رسیدن از زبان ایشان این همه حجتهاست که ما ورا اعطا دادیم و تعلیم کردیم ابراهیم
را که با این گفتگوی با است و در رسید مذهب قوم خود را بلندی سازیم مراتب کسی را که میخواهیم در
علم و حکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت محکم کار و دانا است در برداشتن کسی بمراتب بلند یا انداختن
کسی بحضیض مذلت این خطاب بخصوص رسول الله است مرکور مشعر با غاز سخن که این بود یا کتم قصه ابراهیم
را درجات را بعضی بتنوین قراءة نموده اند و جمعی باضافه

و بخشیدیم ابراهیم را اسحق که پسر او بود و پدر پسر او
اسرائیل و بخشیدیم پسرزاده را که یعقوب است هر کدام را راهنمایی کردیم و نوح را پیش از انبیا را راهنمایی کرده بودیم مطلب آنکه
نبوت و شرافت نوح علیه السلام نیز داخل شرافت جلالت ابراهیم است زیرا که از نسل او است و از ذریت نوح راهنمایی کردیم داود و سلیمان
و ایوب و یوسف و موسی و هارون را و همچنین جزا میدهیم برفع درجات نیکوکاران را در خور استحقاق ایشان بعضی ضمیر ذریته
راجع به ابراهیم گفته اند لیکن چون بعد ازین ذکر لوط و یونس شده بر همین کلام است و آن هر دو داخل ابراهیم نبوده اند ضمیر راجع
بنوح است و دیگر راه نمودیم ذکریا را و یحیی این ذکریا را و عیسی پسر مریم را و الیاس را
همه این پیغمبران که مذکور شد از جمله شایستگان و نیکوکارانند بعضی گفته اند مراد از الیاس ادریس است اما چنین نمود
بو زیرا که ذریت نوح مذکور شده و ادریس جد نوح است مخفی نماند که اکثر مردان جمعی در ذریت نوح با ابراهیم
واضح شود که فرزند دختر هم داخل اولاد است و بنابر این حسنین فرزندان رسول الله اند
دیگر راه نمودیم اسمعیل و الیسع و یونس و لوط را و همه
این پیغمبران را علیهم السلام افزونی و برتری دادیم در منزلت بر عالمیان و از حمزه لفظ الیسع را بعضی الیسع خوانده اند
که لام مشدد و یا ساکن و جمعی با لام ساکن و یاء مفتوح قراءه کرده اند مخفی نماند که نسب پیغمبران مذکور از بعضی
بوساطت حضرت ابراهیم علیه السلام مخرج میشد و از بعضی بی وساطت آنحضرت پس ذکر مجمل از ایشان ضرور افتاد و داود علیه السلام

بچندین وجه قراءة کرده اند یکی با های ساکن دیگر با یا و کسر دال دیگر با یای مکسور مشبعه چنانکه بعد از آن یا پیدا شود دیگر بکسر بدون اشباع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نشناختند حق تعالی را چنانکه حق شناختن است زیرا که گفتند [illegible] در انسان

و احاطه فهم بیرون است پس مضمون آیه شامل جمیع افراد بشر است لیکن درین مقام متوجه با خبار یهود است و تورات سخنی ... ضعیف

خبر یهود بود که نعت نزول یافته با جرأ چنین بود که او در مسایل دینی با حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معارضه مینمود سرور عالم باو

فرمود ترا سوگند میدهم بخدای در تورات خوانده باشی که خدا تعالی دانشمند فربه را دشمن میدارد او گفت در تورات این

سخن هست پس حضرت فرمود که آن تویی او ازین کلمه در غضب شد گفت خدا هیچ کتابی بر هیچ کس نفرستاده است و فی این آیت

نازل شد پس مراد این است که یهودان وصف نکردند خدا تعالی را چنانکه باید و تعظیم بجا نیاوردند چون [illegible] گفتند خدا

نفرستاده است بر هیچ کس هیچ چیز از احکام و آیات بگوی ای محمد که فرستاد آن کتاب را که آورد آنرا موسی خالص ... که بعنوان کتاب

روشنائی و راه نمائی از برای مردم ساختن را میین آید از صحیفه‌ها که بجدود ورقها اسفار را میکنید اظهار را بر چیزی میخواهید

و پنهان می سازید بسیاری را و آموخته اید قرآن مجید و تورات محمد رسول الله آنچه ندانستند شما نه پدران شما بگو ای محمد

که خدا تعالی فرستاده وحی و احکام غلط است اینکه گفتند خدا هیچ نفرستاده است بعد از آن پس بگذار ایشان را و دست بردار

از این یهودان تا مشغول باشند در خرافات و مزخرفات خود میگویند و بازی میکنند مراد اینکه بر رسول همین رسانیدن

[illegible] و الزام حجت دیگر دادن جزا و سزا از جانب الهی خواهد پس تو واگذار آنها را قراءة کلمه تجعلونه و تبدونها

و تخفون بتاو یا هر دو آمده است

[illegible]

[illegible] و این قرآن مجید کتابیست که فرستاده ایم آنرا با برکت و نفع بسیار دارنده

و باور است مر آنچه پیش از آن بود یعنی توریت و انجیل دیگر فرستادن این کتاب برای اینست که تو بیم کنی اهل

مکه را و مردمانی که گرداگرد اند یعنی جمیع عالم چرا که زمین مکه وسط معموره دنیا است پس گرداگرد آن شامل کل عالم است [illegible]

همه اعمال ایشان نابود میکردد یعنی بدانید که شرک باطل کننده جمیع حسنات است

آن گروه یعنی هجده پیغمبر که شمردیم آنانند که دادیم ایشانرا کتاب و حکومت در فیصل دادن امور است و پیغمبری مراد از حکومت در امور دین است و مطلب از حکم حکومت در امور دنیوی چنانکه داود و سلیمان داشتند پس عطف در این است پس اگر کافر شوند این گروه معاندان که عبارت است مشرکان قریش است پس بدرستی که برگماشته ایم و مهیا کرده ایم برای ایمان آوردن باین چیزها که مذکور شد یعنی کتاب و حکومت و نبوت گروهی را که نیستند و نمیشوند ایشان کافر مراد ازین گروه انصار اند که بعد از نزول این آیت چند گاهی ایمان آوردند بقرآن و حضرت رسول و جمیع انبیاء و کتب الهی بعضی گفته که مراد ملایکه اند چون مراد از اولیک جنس انبیاء و کتاب الهی است شامل امت حضرت شد و ربط کلام بنوع آمد

آن گروه یعنی هجده پیغمبر که نام بردیم آنکسانند که راه نمود خدای تعالی ایشانرا پس براه و روش ایشان اقتدا کن در پیروی نمای مراد از رهنمای خدای تعالی در راه و روش پیغمبران درین آیت محض توحید و اصول دین است نه تمامی شریعت آن پیغمبران زیرا که دین محمدی ناسخ دینهای ایشان شد پس در جمیع امور دین به پیروی ایشان حکم نیست و بعضی گفته اند که مراد از طریقه انبیا که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم امر باقتدای ایشان شد مکارم اخلاق آن انبیا است نه احکام شریعت پس مطلب اینکه محاسن صفات ایشان را از صبر و شکر و دوام عبادت و غیرها پیروی کن بگو ای محمد بکافران که نمیخواهم از شما برین پیغام رسانیدن از جانب خدای تعالی بشما مزدی و نیست این پیغمبری من یا آن پیغام که قرآن مجید است مگر پندی برای عالمیان یعنی اگر موجب آن عمل نمایند بهبود ایشان است مخفی نماند که از سوق کلام ظاهر است که امر باقتدا کردن بانبیای پیش در همین باب است که آن پیغمبران مزدی از امت نخواستند و همین سخن با امتان خود گفتند که مزدی نمیخواهیم از شما پس تو هم ای محمد در پیروی ایشان همچنین بگوی اگر واو بر قول محذوف نرسود (؟) از همه روشن می باشد تا احتیاج تکلفات در تاویل نباشد کلمه اقتده را قاریان

اگر چه حال دارند ظالمان یعنی مرتدان و کافران و مخالفان و منافقان در سکرات مرگ یعنی هنگام شدت صعوبت مرگ و فرشتگان عذاب

دستهای خود را برای قبض روح ایشان و عمودهای آتشین بر ایشان میزنند و میگویند بر آرید روح خود را از بدن خود یا آنکه

از روی طعن میگفته باشند که برآرید نفسهای خود را امروز از این عذاب که ایمان نیاورده اید امروز جزا خواهید یافت عذاب

خوار کننده ابد الآباد بسبب آنچه بودید اینچنین که میگفتید سخنان افترا می بستید بر خدا تعالی چیزی که راست نبود و بودید

اینچنین که از آیات و احکام او گردن کشی میکردید و

و هر آینه بتحقیق آمدید برای جزا یا بمعنی بسوی ما تنها که نه فرزندان شما با شما اند و نه

مال که بآن می نازید بود و نه حشم و خدم و اعوان و انصار که بایشان فخر میکردید چنانکه شما را آفریدیم بودیم اول بار یعنی

تنها و بیکس در رحم مادر برهنه سر و پا برهنه و فرد و گذاشتید شما هر چه داده بودیم بشما در دنیا و انداختید پس پشت

خود که با خود همراه نیاوردید و نه بیش آنچه خود فرستادید و نمی بینیم با شما شفیعان شما را آنها را که میگفتید شفاعت

ما خواهید کرد و گمان می بردید در محافظت و پرورش شما شریکان خدای اند بدرستیکه بریده شد آنچه میان شما بود

از پیوند دوستی و الفت و گم شد از شما آنچه بودید اینچنین که گمان می بردید که ایشان شفاعت و حمایت خواهند کرد

یعنی بتان شما بعضی قاریان نون را در کلمه بینکم بضم خوانده اند تا حالت رفع باشد در این صورت معنی چنین باشد

که بریده شد پیوند و دوری شد میان شما و آن بتان این آیت در شأن نضر بن حارث بن کلده است که گفت لات

و عزی شفاعت خواهد کرد

بدرستی که خدا تعالی شکافنده تخم است تا از آن گیاه بروید و شکافنده

هسته است تا درخت از آن بر آید می برآرد زنده را از مرده یعنی درخت که نشو و نما دارد بیرون آید از هسته

که مرده است و دیگر حیوانات را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کافر و عالم را از جاهل و بیرون آرنده است خدا تعالی

مرده را از زنده یعنی بیضه از مرغ و غیره آنچه گذشت این زنده کننده و میراننده خدای شماست که الله است

پس کجا و چگونه بر گردانیده می شوید از وی بجانب دیگری لفظ مخرج که اسم فاعل است بر فالق است و جمله فعلیه در میان

تا معوث شدیم یعنی آنانکه ایمان آورده‌اند باخرت تا ازین بیم کردن ایمان آورند بقرآن و رسول چرا که هرگاه که ایمان
بروز قیامت و حساب اعمال و ثواب و عقاب داشته باشند آگاه شود که ایمان برسول و قرآن موجب ثواب است و عصیان موجب
عقاب یقین لهذا بیم کردن مؤمنین میشود و کسی که مطلق بروز جزا و حشر قایل نباشد او را از بیم کردن چه فایده و آنانکه ایمان
آورده‌اند بقرآن و رسول بر نمازهای خود محافظت مینمایند زیرا که ستون دین نماز است ایمان و یقین نماز است قرار داده
شده زیرا که برای آخرت است یعنی بیم کننده میرساند که مخاطب است با قرآن مجید

کیست ستمکارتر از آنکس که بست برخدا افترا

دروغ و گفت مرا رسالت بر خلق فرستاده است مثل مسیلمه کذاب یا گفت که وحی بسوی من نازل شود و حال آنکه
هیچ وحی بسوی او نازل نشده اشاره باسود عنسی است که میگفت شخصی بر جانب من فرود می‌آید و وحی می‌آرد و
چند بیت میخواند و دیگر کیست ستمکارتر از آنکس که گفت زود باشد که منهم آیات نازل کنم چنانکه خدا نازل کرده است این در شأن
عبدالله بن ابی سرح است که کاتب وحی بود در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم هر کلمه که از آنحضرت میشنید می‌نوشت
هنگام نوشتن و لقد خلقنا الانسان من سلالة تا بآخر که ختم آیت را نشنود خود بزبان آورد که فتبارک الله
احسن الخالقین چون شنود پس که همین طور نازل شده است او گفت اگر محمد راست میگوید این کلام از جانب خدا نازل
میشود پس بمن هم نازل شد و اگر دروغ میگوید منهم جدا ازین جنابی سخنها القا خواهم گفت و او ازین گفتار
کافر مرتد شد و حضرت خون او را هدر ساخت در روز فتح مکه عثمان رضی الله عنه بطریق شفاعت او را آورد حضور
و گفت یا رسول الله عفو فرمای گناه این را حضرت هیچ جواب نفرمود تا سه بار این التماس را کرد از شد مرتبه
سوم سرور کاینات در جواب فرمود که این بدست تست پس وقتی که رفت سید عالم باصحاب فرمود که هیچ کس از شما نکرد که
رسول اشاره میکند چرا آنکس نیست عباد بن بشر گفت یا رسول الله چشم بسوی تو بود اگر در آن وقت اشاره بقتل
او میکردی من او را میکشتم حضرت فرمود که پیغمبران کسی را باشاره نمی‌کشند دیگر ... که اگر ببینی نوای بنده

وهو الذي انزل من السماء ماء

وخدای تعالی آن خداوندی است که فرود فرستاد از جانب آسمان آبی یا ابر زیرا که سماء ابر هم آمده است پس از آن آب بیرون آوردیم روئیدنیها را از هر قسم گیاهی این سخن بطریق اجمال بود و مفصل اینکه پس بیرون آوردیم از آن آب چیزی سبز یعنی گیاهی که بار اول از دانه میروید و بعد از آن شاخ و برگ پیدا میشود بیرون می آوریم از آن گیاه دانه که بر یکدیگر فراهم آمده و توسنه یعنی خوشه و بیرون می آوریم از خرما از شکوفه او شاخهایکه بیکدیگر نزدیک و انبوه و بیرون می آوریم بوستانها از انگور و بیرون می آوریم از زمین بسبب آن آب چه از ابر نازل کرده ایم درخت زیتون و انار در حالیکه آن درختها بعضی مانند است در برگ یا اسلوب درخت و بعضی مانند نیست در طعم میوه و خاصیت آن و شکل آن نظر کنید بسوی میوه هر درختی که چون می آرد آن درخت میوه چنانکه در اول بسیار کوچک و بی مزه است و مطلق کمال لذت نفعی در آن نیست و بعد از آن نظر کنید در پختگی و رسیدگی آن که چگونه میشود بدرستیکه درین چیزها که بیان کردیم هر آینه نشانها و دلیلهاست بر وجود صانع قادر که الله تعالی است برای گروهی که ایمان آورده اند حمزه و کسائی قراءة لفظ جنات بدو کسره و تا مشهور است و آن قراءت نصب است اما از علی بن ابیطالب و عبد الله مسعود بدو ضمه تا منقول است و آن حالت رفع است و کلمه ثمره را حمزه و کسائی بضم تا و میم خوانده اند و باقی قاریان بفتح ثا

وجعلوا لله شركاء الجن

و گردانیدند کافران یعنی کسانیکه گفتند این سخن را که از برای خدای تعالی شریکها ساختند از قوم جن و حال اینکه خدای تعالی خلق کرده است ما سوا را چه جن و چه انس و غیر آن پس مخلوق چگونه در خالقیت با خالق شریک باشند و بهتان کردند از برای خدا اینکه او را پسرانند و دختران یعنی یهودیان عزیر را پسر خدا گفتند و نصاری عیسی را و قومی از کافران فرشتگان را دختران خدا گفتند و پرستش کردند و این سخنهای باطل گفتند بی آنکه ایشان را دانشی و آگاهی بحقیقت و واقع باشد یا دانند که چه میگویند پاک و منزه است ذات یگانه الله تعالی و برتر است از آنچه ایشان وصف میکنند او را به شریک و فرزند داشتن محققان گفته اند که مراد از کافران که جن را شریک خدای تعالی گفتند یا همان قوم مجوس اند که شیاطین را پرستیدند و ایشان را در مقابل انس میگفتند یا مراد قوم زنادقه اند که میگفتند دو خدا می باشد یکی یزدان است که آفریننده آدمیان و غیرهم از آنچه مصدر خیر میشود هم اینست که آفریننده موذیات است یعنی آنچه مصدر شر گردد و اهرمن لعین میگفتند باید دانست که زنادقه

خداوند شکافنده روشنائی صبح است از تاریکی شب یعنی خط سفیده صبح است شکافتن و خدا شب را آرام گاه گردانیده

از آرامگاه خلق تا آسایش یابند و برآیند از خستگی محنت روز و گردانید آفتاب و ماه را علامتهای شمار کردن اوقات و حرکت دوره‌های مختلف

که مدار سال و ماه از حرکت آنها است معین میشود و این شمرده در آفتاب و ماه اندازه کردن است در آفریدن آنها که خدای توانا است و در

قرائة جعل اللیل مع وجه است جعل بصیغه ماضی و لیل مفعول و مفتوح باشد و جاعل که اسم فاعل است و مرفوع لیل مضاف الیه

و مجرور

و اوست خداوندی که بقدرت کامله خود آفرید و ساخت برای شما ستارگان را تا راه برید

بسوی مطلب خود در تاریکیهای شب در بیابان و دریا مخفی نماند که منافع ستارها برای خلق بسیار است چنانکه از علم تنجیم

معلوم میگردد و اینجا بحسب ظاهر راه یافتن مذکور شد و فواید دیگر که از خواص و آثار آنها میرسد با شاره

و کنایه در ختم آیت بیان شده میفرماید بتحقیق مفصل ساختیم علامتها را از برای گروهی که میدانند

و باین استدلال مینمایند یعنی علماء و منجمین با آثار و خواص که حق تعالی بکواکب داده راه برده اند

و خدا است آن قادری که آفرید و پیدا کرد شما را از یک شخص یعنی آدم

علیه السلام پس شما را قرار گاه است و جای بودن بتحقیق که مفصل مفصل آشکار کردیم نشانهای قدرت خود

را از برای جمعی که میفهمند و در می یابند قراءة لفظ مستقر بفتح قاف و کسر قاف هر دو جایز است و مستقر

در لغت بمعنی مکانیست که قرار گاه و ایمن باشد و مستودع مکانیکه مانند و دیعت یکچند بودن در آن

صورت یابد پس اینجا مراد مستودع پشت پدر یا رحم مادر یا دنیا باشد و مستقر قبر یا بهشت برای مومن

و دوزخ برای کافر و اینجاست که آخرت را دار قرار نام کرده اند

سود مدالله و هر که گوهر طلب باشد دبیش معنوی که معروف است سؤال و قبال و لکال آن گوهر همان شخص خواند دیگر را

زبان زیست و نیستم من که رسول ام نگهبان بر رسالت ما لم ایم سمالالرحمن بر و جز این آن درهم بلکه بر همین رسانیدن

پیغام است این سخن برین نهج واقع شده گویا امر است بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم که چنین بگو خلق الرحمه اشاره

و علامتی برای امر هر جا در آیت نیست و بهمین نکته اشاره فرموده که همچنین میگردانیم اسلوب آیات را از حالی بحالی که معیار

که کلام مخلوق تا سامعان متحیر شوند و لا برای اینکه میگویند مشرکان برسول که درس خوانده و یاد گرفته این کلام را از اهل

خود لیس که میخوانیدن آیات که حال کمال در کمال فصاحت و بلاغت دلیل واضح است برین که کلام مخلوق نیست و دیگر

برای اینست که بیان کنیم و استفادا اشاره کنیم معنیهای بسیار که این کلام دارد و لا برای گروهی که میدانند حسن کلام را

و سودی برند از آن مخفی نماند که مشرکان میگفتند محمد که خبر دیسار که از شخص بودند که بنی روم در مکان خلق

تعلیم میکرد و نزد خلق میگوید که وحی از آسمان نازل بر من شده در قراءة کلمه درست چندین وجه است

بعضی درست بفتح دال و سکون سین و فتح تا خوانند اند و بعضی دارست بالف و فتح را و تا جمعی بفتح سین و سکون

تا قومی بضم دال و کسر را و فتح سین و سکون تا بعضی درست بفتح بدون تا

پیروی کن چیزی را که وحی کرده شده بسوی تو از پروردگار تو

یعنی بیان وحدانیت ذات الهی و نفی بدان که نیست هیچ معبودی بر حق مگر او و در گذر از آن که مشرکان یعنی مشو

قبول مکن سخن ایشان را سبب نزول آنکه مشرکان میگفتند بحضرت رسول که بدین ما در آی و خدایان ما را پرس

تا ما خدای ترا بپرستیم بعضی گفته اند که چون درین آیت حلم و درگذرانیدن و قبول ناکردن است زیرا که امر است

زادن نیست این آیت بآیت سیف منسوخ شد لیکن آیت سیف ناسخ قبول ناکردن چرا باشد

و اگر میخواست خدا تعالی که این قوم

که مشرک شده اند مشرک نشوند و همه خلایق مومن و موحد باشند مشرک نمی شدند چرا که اراده الهی بهر چه تعلق گیرد

واجب است همان بعمل آید برای آنکه اصلا و مطلقا عجز در او هیچ راه نیست اما چون حق جل و علا دنیا را دار

امتحان آفریده و جنت و نار بمقتضای غفاری و قهاری پدید آورده تا مومن مستحق بهشت شود و مشرک مستوجب

دوزخ اراده الهی چنین قرار گرفته که هدایت و تکلیف بموقع آید و در هیچ یک از این کار طریقه جبر نباشد تا امتحان

زندیق است اول دراول زندی بود که معرب شده زند نام کتابیست که زردشت در دعوی نبوت اد عا کرد که آن کتاب از آسمان
بر و نازل شده و قومی که بدین او درآمدند آتش پرست شدند و این گروه را مجوس گویند و با عتبار نام آن کتاب
زندی گفتند

دیگر از صفات خدا و قدرتهای او آنست که پدید آورنده آسمانها و زمین است چگونه باشد او را کجا تواند
بود او را فرزندی و حال اینکه نیست او را زنی تا فرزند از آن بهم رسد و سزاوار نیست که او را فرزند باشد زیرا که در زن و
شوهری کفاءت و مناسبت باید و فرزند را با پدر مجانست می باشد و ذات منزه او را با ماسوا نه کفاءت است و نه مجانست
و او آفرید همگی مخلوقات را پس خالق را با مخلوق مناسبت و مجانست نباید و او بهمه چیز داناست زیرا که آفریننده
همه است پس چنین صفت در ماسوی نیست هیچ چیز کفو او نتواند بود و قراءه لفظ کفوا بتشدید و تخفیف هر دو جایز است

آن خداوند که باین صفتها موصوف است پروردگار شما است و مستحق عبادت او نیست هیچ معبودی از انس مگر الله
پس پرستش کنید او را پس شکر دانستن خیر و او همه جا بر همه چیز نگاهبان است و متکفل امور همه است
در نیابد او را دیدها یعنی ذات او را نمی توانند دید
بچشم چه در دنیا و چه در آخرت زیرا که دیدن از جسم و جهت است و ذات بلند و تعالی شانه از هر دو مبراست و او در می یابد
دیدها را یعنی می بیند بعلم خود همه چیز را چه نهان باشد و چه آشکار و او لطیف و خبیر است مفسران چندین معنی برای
لطیف ذکر کرده اند لیکن مناسب سیاق کلام همین است که این دو کلمه بیان آن دو کلمه است که گذشت باین طریق
که در نمی یابد چشمها او را زیرا که در غایت لطافت است و او در می یابد همه را چرا که خبر دارد لف و نشر

تحقیق که آمد بشما از جانب پروردگار شما بصیرتها که عبارت از بینائی معنویست پس کسی که از اهل بینش
یافت این معنی را که ذات خدا دیده نمیشود به بینائی ظاهری بلکه به بینائی باطنی باید دید و ایمان آورد پس آنکس برای
خود حاصل کرد این معرفت را یعنی نتایج نیک که متفرع بر معرفت ذات میشود برای نفس آن عارف است دیگری

بما نمای تا ایمان آوریم بنبوت حضرت رسول صلعم که شما میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا را طلا کنی حضرت فرمود اگر این معجزه بوقوع آید ایمان می خواهید آورد همه سوگندهای سخت خوردند که بعد از مشاهدهٔ آن اعجاز رسالت آنحضرت را تصدیق نمایند و بدین اسلام درآیند حضرت اراده دعا کردن درین باب نمود و مومنان آرزومند این شدند که زود بوقوع آید تا کافران مسلمان شوند درین اثنا این آیت نزول یافت و جبرئیل پیغام آورد که هرگاه طلا کردن این کوه بحکم الهی است سنت چنین جاری شده چنین کافران از انبیا معجزه طلب کنند و بعد از ظهور آن ایمان نیاورند مر فی الحال عذاب شدید بر آن قوم فرستم و آثار ایشان را هلاک سازم دیگر مهلت توبه هم نیابند پس ایشان را مهلت ده تا توبه کنند و براه حق آیند قراءت لفظ انها بکسر الف و فتح آن هر دو جایز است و کلمه یومنون بیا و تا هر دو آمده

و نقلب افئدتهم و ابصارهم

دیدهای کافران را که باور کردن و شناختن سخنان حق چنانکه ایشان بار اول ایمان نیاوردند و قرین مردی و دیده ایشان بحال خود بود و معجزات مانند شق قمر و غیره مشاهده نمودند و گفتند سحر است ما نیز بی لطف توفیق را از ایشان باز داشتیم تا چشم و دل ایشان کورتر شد و واگذاریم آن کافران را در طغیان که دارند یعنی سیر دل از اندازه و دلهای ایشان همچنان کور میماند قراءت مشهور متفق علیه نذرهم بالنون است بطریق تکلم مگر یا و جزم هم در قراءت اعمش قاری آمده

جمع تبیینی گرده

و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی

و اگر فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگان چنانچه میگویند که چرا فرشتگان را بر ما آشکارا نفرستاد که گواهی دهند بر رسالت محمد صلی الله علیه و سلم و اگر مردگان قدرت کامله خود مرده را زنده می ساختیم تا گواهی دهند بر حقیقت محمد صلی الله علیه و سلم چنانکه میگویند اگر معجزه ای ما را زنده میسازیم و جمع میآوردیم نزد ایشان هر چیز را گروه گروه تا گواهی بر صدق رسالت او بنمود حضرت رسالت چه نموده اند این کافران آنچنان که ایمان آوردند با اختیار خود مگر آنکه اراده الهی بر ایمان آوردن ایشان قرار گیرد و در آن صورت بطریق اضطرار ایمان آوردند اما بیشتر از آن کافران نمیدانند این معنی را که اگر معجزات مطلوب ایشان بوقوع آید با وجود آن ایمان نخواهند آورد با آنکه ضمیر راجع بمسلمانان باشد معنی چنین شود که بیشتر مومنان این معنی را نمیدانند

بصورت تنبیه بنابرین سبع نماید که نگردانیده ایم محمد ترا بر مشرکان نگهبان که بجبر ایشان را از کفار باز دارید تا آموزون و نسبت نهی ایشان

وکیل یعنی متولی امور ایشان نساخته ایم ترا تا جواب بکنی به اعمال ایشان بر ذمه تو باشد بلکه ترا بجهت هدایت و تبلیغ رسالت ساخته ایم

بعد از آن جواب رد و انکار بر ایشانست و رسانیدن سزا و عذاب بر خدا

و دشنام مدهید ایشان را که می پرستند مشرکان

غیر از خدا جمیع افعال و عیبهای آن بتان معبودان ایشان را بر زبان میارید تا ایشان در تلافی ناسزا بدان الله نگویند

از روی جهل و بیرون رفتن از راه حق بطریق تجاوز از حد این نهی کردن از دشنام و ذکر قبایح بتان با آنکه دشنام

دادن بانها بر خاست بان مینماید که عبادت کافران با آنکه باطل است بسیار قبیح است در نظر ایشان آراسته ایم

یعنی طبیعت ایشان را مایل ساخته ایم بان اعمال بد و منع کرده ایم از ارتکاب آن اعمال تا اطاعت امر و نهی از ایشان

ظاهر گردد چه اگر میل طبع باشد و بعد با طبع بیزار باشند پس اطاعت و عصیان بوقوع نیاید بعد از آن که ایشان

بهوای نفس راه باطل روند و نهی را منظور ندارند بازگشت ایشان بسوی پروردگار ایشانست پس از زمان آگاه

سازد ایشان را بحقیقت چیزی که عمل میکردند بان یعنی جزای اعمال خواهم داد قراءة اصح و اکثر در لفظ

عدوا بفتح عین و تخفیف است لیکن بعضی قاریان بضم عین و دال و تشدید واو خوانده اند

و سوگند خوردند مشرکان بخدا تعالی کلانترین سوگندها که اگر بیاید بایشان نشانی از آنها که

میخواهند هر آینه ایمان آرند بخدا تعالی و رسول است آن نشان بگو ای محمد جز این نیست که نشانها قدرت

و معجزه بمکی نزد خداست یعنی بفعل آوردن انها نزد خداست ایشان است و او بر همه چیز قادر است و چه خبر شما را ای

مومنان و دانا میکند یا یعنی که آن معجزه ها و نشانها قبیکه بیاید بر این کافران ایشان ایمان نخواهند آورد این استفهام

انکاریست پس خلاصه معنی چنین [illegible] هیچ چیز نمیفهماند شما را یعنی نمیفهمید که اگر آنچه طلب میکنند حاصل شود

باوجود آن ایمان نخواهند آورد سبب نزول اینکه مشرکان قریش گفتند ای محمد صلی الله تو خبر میدهی از معجزه موسی

که عصا بر سنگ زد و [illegible] از دو چشمه آب از آن جاری شد و میگوئی که عیسی مرده را زنده میکرد پس تو نیز اینچنین معجزه

اسرار را ماخوذ از مرتبه نباید دانست بلکه ماخوذ از مردی باید گفت یعنی یهود چو میدانند که قرآن از جانب خدا تعالی نازل شده اما از روی عناد انکار میکنند پس تو از جمله شک کنندگان مباش یعنی با ایشان گفتگو

درین باب مکن و حرف فا مقوی این تفسیر است زیرا که تاکید را احتمال وقوع خلاف باید و این ممکن

عقل نیست در قراءة لفظ منزل دو وجه است تشدید و تخفیف زیرا که از باب تفعیل و افعال هر دو در قرآن

مجید آمده

و تمام شد حجت پروردگار تو در بیان توحید و رسالت و دیگر امور دینی از راستی و عدل یعنی بنهایت اندازه که باید رسید

و آنچه پروردگار تو از اخبار و وعد و وعید و حکم و منع همه گفته شد هیچکس نیست بدل کننده آیات قرآن و کلمات آن

یعنی چنانچه یهودان کلمات و احکام توریت را تبدیل کردند بعبارتهای خود قرآن را کسی تبدیل نمی تواند کرد زیرا که

در کمال فصاحت معجز است و مخلوق را قدرت نیست بر اینکه یک کلمه چنین ان تواند کرد و خدا تعالی شنونده

و دانا است یعنی محافظ آیات قرآن از تبدیل نماید در لفظ کلمات دو وجه جایز است جمع و تفرید

و اگر فرمان بری بیشتر کس را که بر روی زمین اند یعنی کافران را

با این عبارت واقع شد بعلت اینکه در آن زمانه بیشتر مردم دنیا کافر بودند و مسلمانان کم و بعضی گفته اند که مراد

زمین مکه است پس اگر فرمان برداری ایشان کنی گمراه کردانند ترا از راه خدا پیروی نمیکنند این گروه کافران

مگر گمان را و گمان ایشان چیزی باطل است و نیستند ایشان مگر اینکه دروغ می بندند بر خدا در آنچه میگویند یعنی

فرزند داشتن خدا تعالی و شریک داشتن و دیگر حلال دانستن حرام و حرام دانستن حلال

بدرستی که پروردگار تو داناتر است از همه مردم عالم

بحال آنکسی که گم میشود از راه خدا و او داناتر است بحال آنانکه راه خدا یافته اند محو نماند که از این دو

جا فیم هدایت حصر نیستیما مفهوم میشود یکی آنکه گمراه کردن فعل خداست نه فعل خلائق و گمراه شدن نیز

از نفس اوست دوم آنکه بعضی اکثر مردم بر یک طریق و جمعیت ایشان بر یک عقیده معتبر نیست سبب نزول آیت سخن کفار

است که میگفتند مسلمانان جانوری را که شما میکشید حلال میدانند پس آنچه خدا میکشد چرا حرام باشد و این قیاس

در صورت سوقی از ظرف سولی است
یعنی با معارض در بلاغت که ایشان نتوانند آورد
دنیا بسوی هدایت بیرون کنید
دنیا برای تحقیقات است
و صحابه و علما نیز ما در دنیا
در نزد هرکه هست گرویدید
بسوی دنیا مطلق گردد

با من این را ازرد وقوع آن معجزه مینمایند بطمع اینکه کافران مؤمن شوند

همچنین که ترا دشمنان هستند ای محمد

گردانیدیم ما از برای هر پیغمبری دشمنان از قوم بسرکشان آدمی زاد و جن یعنی آنها را که از دشمنی معترفان باز نداشتیم و واگذاشتیم تا آنکه توانند از دشمنی بجا آورند و ما بمعتران را در اسیر عداوت آنها در امکان خود داشتیم پس قدرت در این پیغمبر بود و خبر میدهند بعضی از جن شیاطین دیگر را و بعضی از آدمی زاد از مردمان دیگر را السخنان بیهوده آراسته برای فریب و اگر میخواست پروردگار تو که آنها دشمنی نکنند با انبیا نمیکردند و نمیتوانستند کرد لیکن واگذاشت تا هرچه توانند باختیار خود تا تکلیف و امتحان بفعل بیاید جبر پس تو هم واگذار ایشان را و آن چیزی که از خود می یافتند یعنی دروغی که می سازند

فریب دادن و وسوسه کردن شیاطین انس و جن برای

اینست که میل کنند بآن وسوسه و سخن دروغ دلهای آنانکه ایمان نمی آرند بروز قیامت و حیات ابدی در آخرت و میدانند که هرچه هست همین دنیاست و دیگر برای اینکه پسند کنند آن وسوسه را و کسب کنند گناهی را که ایشان همیشه کسب کننده اند قراءة و لتصغی و لیرضوه و لیقترفوا بر وجه اصح بکسر لام است اما بطریق شاذ بسکون لام هم آمده است در قراءة حسن

بگوای محمد صلعم بکافران که آیا بغیر خدا تعالی

طلب کنم حاکمی که حکم کند میان من و شما بحق و خدا است آنکه فرو فرستاده بسوی شما قرآن مجید را در حالتی که بیان کننده است همه احکام را بتفصیل یعنی حق و باطل همه از آن معلوم میگردد و آن کسان که داده ایم ایشان را الکتاب یعنی علمای یهود که توریت میخوانند و میدانند و ترسایان که انجیل دارند و از احکام آن باخبراند میدانند که قرآن فرستاده خداست براستی و درستی پس مباش ای محمد صلعم از شک آرندگان که مخفی ماند که تفسیر این کلمه بموجب نوشته مفسران چنین نقلم اما آنانکه خاطر علما انبیست که [illegible] باز اسناد برسول الله صلعم مطلقا جایز نیست بل

۱ چون مشرکان عرب سوال نمودند از حضرت نبوی که چه جانور را که میمیرد کشنده آن کیست فرمود خدا تعالی انها

گفتند عجب است که آنچه یاران تو میکشند آنرا حلال میدانی و هرچه خدا میکشد آنرا حرام میگوئی از این سخن ضعیفان

اهل اسلام را شک و وسواس بخاطر راه یافت بمانع آن وقت این آیت آمد که مخورید از آنچه نام خدا یاد کرده نشد

هنگام ذبح بر آن بدرستی که خوردن آن جانور فسق است یعنی بیرون رفتن از حکم خدا و بتحقیق که شیاطین وحی و وسوسه میکنند

و یاد میدهند بدوستان خود که کافران اند خصومت و جدل نمایند با شما یعنی چنین سخنان گویند که چرا کشته خود

حلال دانسته خدا را حرام میگوئید و اگر شما فرمان بردای موسنان آن کافران را در چنین سخنان در این صورت

بتحقیق که شما هم کافر اند و مشرکان اند زیرا که فرمان برداری باید که مخصوص جناب الهی باشد هر گاه در حکم غیر

را شریک دانید یقین که مشرک باشید فقها در باب ذبح گفته اند که در وقت ذبح گفتن بسم الله والله اکبر واجب است

و بعضی فتوی داده اند که هر اسمی که از اسمای خدا بگویند جایز است مثل رحمن و رحیم و غیره اما حدیث در این باب بلفظ اسم

واقع شده و مراد اسم ذات است نه اسامی صفات اصح آنست که بلفظ الله گفته شود و بعضی گفته اند که هر که ذبح

کنند باید البته مسلمان باشد یا در حکم مسلمان و غیر آن جایز نیست و نزد مالک و شافعی آنچه مسلمان ذبح کرده باشد

و نام خدا بر آن نخوانده باشد خواه دانسته خواه بغیر اموش حلال است و ایشان سند حدیثی می آرند که ذبیحة المسلم حلال

وان لم یذکر اسم الله علیه و نزد امام ابو حنیفه آنچه مسلمان ذبح کرده باشد و اسم الله دانسته در آن وقت نخوانده

باشد حرام است اما اگر فراموش کرده باشد حلال است مذهب امامیه نیز همین است

جزء

آیا کسی بود مرده یعنی کافر بود پس زنده کردیم او را

ساختیم مانعی مومن کردیم و دادیم او را نور اسلام که در میان خلق میرود به راه ایمان مانند کسی که همیشه در تاریکی باشد و هرگز بیرون نمی آید از آن استفهام انکاری است یعنی آنکس مثل این کس

نیست همچنین که نور ایمان آراسته شده برای موسنان بقدرت الهی تا ملکر وند بآن همچنین زینت داده شد کفر و گمراهی

بجهت کافران یعنی شیطان در نظر ایشان آراسته و خوب وانمود کفر را تا رغبت بآن کنند و عمل نمایند

پس بخورید از آن ذبیحه که [illegible] را حلال میدانستند

یاد کرده شده است نام خدای تعالی بر آن اگر هستید شما گرویدگان بخدا و دین او چه آنکه لازمهٔ ایمان آنست که حلال کرده

او را حلال و حرام کرده او را حرام دانند

و چیست شما را که نخورید از چیزی [illegible] منع میکنند شما را از خوردن

آنچه یاد کرده شده است نام خدا بر آن در وقت ذبح و بتحقیق بیان کرده است بتفصیل برای شما چیزی که حرام است بر شما مگر

آنچه مضطر [illegible] بجای که محتاج خوردن آن باشند و این بیان مفصل اشاره بآن آیتست که گذشت در سوره

مائده حرمت علیکم میته اکثر مفسران چنین نوشته‌اند اما چون سورهٔ مائده بعد از سوره انعام نازل شده

این سخن نمیتوان گفت پس چنین باید دانست که مضمون آیت حرمت علیکم که در سوره مائده است اول پیش از

نزول سورهٔ انعام بر پیغمبر وحی شده بود بزبان جبرئیل و این اشاره بهمان است و بعضی گفته‌اند که اشارت بآیت

قل لا اجد فیما اوحی الی است و بدرستی که بسیاری از مردمان گمراه میکنند خلق را در روا نمودن حرام و حلال گفتن

حلال را حرام بهوای نفس خود بی‌دانش یعنی بی‌دلیل و حجتی بدرستی که پروردگار تو داناتر است بحال آنکسان که از

حد بیرون رفتگان‌اند در تجاوز [illegible] لفظ فصل و حرم هر دو صیغه معلوم است [illegible] بفتح هر دو بصیغه معلوم و [illegible] بضم هر دو بصیغه

مجهول و همچنین در کلمهٔ لیضلون فتح یا و ضم آن هر دو درین آیت جایز است

و بگذارید گناهان آشکارا و پنهان را یعنی نه پنهانی گناه کنید و نه آشکارا و بعضی

گفته‌اند که مراد از گناه آشکارا اینجا زنا کردن با فواحش است و مطلب از گناه پنهان آشنائی و دوستی محرم کردن

با زنان بیگانه و برخی گفته‌اند گناه آشکارا آنچه باعضا باشد و گناه پنهان آنچه بدل باشد و عارفان گفته‌اند

که ظاهر میل بنعمت دنیوی است و باطن آرزوی بهشت و هر میل بما سوی است و میتواند بود که مراد همه این معنیها باشد

بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را آشکارا و پنهانی زود باشد که جزا داده شوند بازای آنچه هستند کسب کننده آن

یعنی جزای درخور آن گناه خواهند یافت

[illegible]

نزد خدا تعالی و برایشان عذابی سخت به سبب آنکه بودند اینچنین که مکر و غدر میکردند و بدخواهی رسول و مومنان شیوه [illegible]

قراء مکه رسالت این کثیر و حفص بر همین وجه کرده اند یعنی بر صیغه مفرد و فتح تا دیگر باقی قاریان همه رساله بطریق جمع خوانده اند

وکثرتا [illegible]

[illegible]

پس کسی را که خواهد خدا تعالی اینکه راه نمائی کند بر راه حق و مقصد گشاده میکند دل او را

برای قبول اسلام و هر که را خواهد که واگذارد او را بر همان گمراهی که داشت میگرداند دل او را تنگ تا در نیاید در آن نور خدا که نور

سرور و روشنی خاطر است و آن دلتنگی همیشه بر طریق خصومت شود سخت با آن که آن دلگیری که بر آن شود بر تنه که گویا بر آسمان بخواهد

بلکه بر رود یعنی بنده اند که از آن دلگیری کجا رود این مبالغه بر طریق غایت دلتنگی است همچنین که دل تنگ و تاریک بر کافران میکند

خدا تعالی همین طور عذاب و لعنت منفور شدند بر دلهای آنان که بنگروند بخدا و رسول و توحید را قبول نمیکنند که بمانند خود

خدای عز و جل هدایت کند یا و اگذارد چنانچه ابتداء علم او است بر حال بنده اگر داند که قبول هدایت خواهد کرد ارادت

میکند هدایت نماید او را و الا فلا منقول است اصحاب استفسار نمودند از حضرت رسالت که علامت گشادگی دل چیست فرمود

اینکه محبت دنیا از دل بیرون رود و فکر آخرت در آید و در قرائة کلمه ضیقا دو وجه جایز است فتح و تشدید یا ملک [illegible]

بعضی حرجا الفتح را خوانده اند و برخی بکسر یصعد را بعضی تشدید قراءة کرده اند و گروهی بتخفیف و همچنین [illegible]

این اسلام پسندیده بر [illegible]

در حالتی که راست است و در آن هیچ کجی نیست بتحقیق که مفصل بیان کردیم آیات قرآن را برای گروهی که پند می پذیرند و توحید را

قبول مینمایند و اعتقاد میکنند که همه اشیا آفریده اوست و جمیع خیر و شر در حکم او

[illegible] برای آن پند پذیران است بهشت نزد پروردگار ایشان است و او متولی امور ایشان

در دنیا بسبب آنچه عمل خیر کرده اند یعنی ایمان آورده [illegible]

[illegible]

[illegible] یاد کن روزی را که خدا تعالی جمع

کند همه انس و جن را یعنی روز قیامت پس گوید ای گروه دیوان بسیار فریفتید از آدمیان که ایشان را گمراه کردید [illegible]

[illegible]

...حمل میکنند سبب نزول اینکه ابوجهل ملعون بجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم بی ادبی کرد حمزه عم آن حضرت
چون که از شکار برگشت و شنید بر سر ابوجهل رفته او را زد و خود در آنوقت کلمه شهادت بر زبان آورده ...
اینجا اشارت باسلام آوردن حمزه است و باقی ماندن ابوجهل در کفر بعضی بجای حمزه عمار یاسر گفته اند و بعضی
عمر بن خطاب و جمعی بر آنند که عام است یعنی برای هر مومن و کافر و مخصوص در شان کسی نیست لیکن اگر مخصوص هم باشد
آخر بحسب معنی عام است در قراءه کلمه میتا دو وجه جایز است تشدید و تخفیف

و همچنانکه در مکه اکابر قوم گنهگاران هستند بدید کرده ایم و آفریده ایم در هر دیهی گنه کاران از بزرگان قوم ایشان یعنی
آنها را آراسته ایم باختیار ایشان تا در آنجا بعلت مال و جاه محجوب شده اند و مکر و غدر مینمایند چنانکه اکابر قوم قریش
بر سر راه از هر طرف جمعی را گماشته بودند که هر کس از اطراف عالم برای تحقیق احوال حضرت و کیفیت نبوت بیاید باو گویند که
ساحر و شاعر است تا کسی رجوع ننماید و اینها مکر و غدر نمیکنند مگر بنفسهای خود لیکن آخر زیان آن مکر و غدر بنفسهای اینها خواهد
رسید لیکن دریں باب لیکن اکابر بجهت گنهکاران واقع شده اند که دستگاه غدر و مکر با اکابر قوم میسر میباشد و در دفع
آن قدرت زیاده از دفع غدر دیگران است

چون ابوجهل و جمعی دیگر میگفتند
که ما در بزرگی و شرافت با قبیله بنی عبد مناف شریک و برابریم اما الحال ایشان از ما افزونی بهم رسیده میگویند
که از قبیله ما پیغمبر مبعوث شده و وحی بر وی می آید پس ما از خدا راضی نمیشویم تا بر ما هم وحی نازل نماید دیگر ولید بن مغیره گفت
ای محمد اگر نبوت حق است من سزاوارترم از تو چرا که مال و سال من از تو زیاده است در جواب ایشان میفرماید که وقتی می آید
... قوم بعض حکمی نازل میشود میگویند که ایمان نمی آریم بخدا و قبول نمیکنیم این حکم را تا وقتی که ...
... ما را نیز نبوت و کتاب و معجزه چنانچه داده شده است به پیغمبران خدا در حقیقت این سخن غلط و خطاست چه
خدا تعالی میداند جای پیغمبری خود عطا میفرماید یعنی خدا تعالی بهتر میداند که کدام نفس لایق رسالت است و درین
... مال و سال منظور نیست و دخلی ندارد زود باشد که برسد آنکسانی را که گنه کار شدند خواری و بدحالی ...

مخفی نماند بهتر آنست که چنین گوییم که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم مبعوث بر ثقلین است و باخبار صحیحه منقول است که نفری از قوم
جن حاضر شدند که بخدمت آن سرور کاینات آمده ایمان بدین مبین و آیات حضرت رب العالمین را تعلیم گرفته بقوم خود رسانیدند
پس اینجا خطاب رسل منکم درست آمد و رسولان آدمی نژاد از جانب حق تعالی باشند و رسولان جن از جانب رسول الله پس اطلاق
لفظ رسل بر هر دو جا صحیح است … این فرستادن رسولان
برای آنست که نیست پروردگار تو هلاک کننده دیه‌ها و شهرها از روی ظلم بلکه خدای تعالی عادل است پس اگر رسولان نفرستند و خلق
را خبر نکنند از ثواب و گناه و ایشان غافل باشند از گناهان خود عذاب کردن در این صورت ستم باشد یا معنی چنین باشد که هلاک کننده
نیست خدای تعالی شهرها و دیه‌ها را بسبب ظلم اهل آنها از روی غفلت نکنند و مال هر دو معنی یکی است
… بر عمل کنند از جمله مکلفان مرتبه ایست از ثواب و عقاب پس
درجات متفاوت است از جهت عملهایی که کرده اند و نیست پروردگار تو غافل و بی خبر از آنچه مردمان میکنند قراءة اصح در یعملون
بیاء است و محتاج بتاویل نیست و ابن عامر تاء خوانده

و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت
بندگان خداوند فضل و کرم و رحمت است و این تکلیفات بر انس و جن بجهت تکمیل ایشان است و مستحق ثواب و رحمت شدن
تا از کرم آن خداوند رحمت محروم نگردند پس تکلیف نیز رحمت دیگر است و آن غنی بالذات است محتاج نیست
ای گروه انس و جن اگر خواهد ببرد و نابود کند شما را و جانشین شما سازد بعد از فنای شما هر که را خواهد چنانکه پیدا کرد
شما را از نسل قوم دیگر که پیش از شما بوده اند این کلام شامل دو معنی است یکی آنکه از همین ذریت شما قومی دیگر فرمان
بردار پیدا کند دوم آنکه چنانچه از ذریت قومی پیدا می کند قوم دیگر را قادر است بر آنکه مخلوقات دیگر مخالف
در نوع و جنس شما پیدا کند … بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از روز قیامت
و هر چه با آن روز تعلق دارد هر آینه آمدنی است و بی شک خواهد آمد و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را یعنی نمیتوانید که اراده
او را برگردانید یا فعل او را باطل سازید تا حشر و بعث نتواند کرد …

بگو ای محمد ای قوم یعنی قبیله قریش اگر عمل کنید بر یک بر حالت خود یعنی موافق استطاعت و طاقت خود هر چه از و

و گویند دوستان دیوان از جنس آدمی ای پروردگار ما بهره یافت بعضی از ما ببعضی یعنی بعضی آدمیان از بعضی دیوان
بهره یافتند و بعضی دیوان از بعضی آدمیان بهره گرفتند اما بهره آدمی از دیو آنکه راه نمائی میکنند بآرزوهای نفس و سود دیو از
آدمی آنکه او قبول میکند وسوسه او را دیگر گویند آن آدمیان ای پروردگار ما رسیدیم با وقتی که مقرر کرده بودی
برای ما یعنی هنگام مرگ یا قیام الساعة چه خواهد بود احوال ما گوید خدای تعالی در جواب ایشان که آتش آرامگاه شما است
همیشه در آن خواهید بود مگر آنچه خواهد خدای تعالی یعنی مگر آنکه خلاص یابید از عذاب آتش یا آنکه عذاب آتش بقدریکه خدا خواهد
و آن مدت ... مقدار مناسب اعمال باشد یا گرفتار بعذاب دیگر شوند مانند زمهریر و غیره بدرستیکه پروردگار تو
ای محمد حاکم است هر چه خواهد حکم فرماید بالستی و حقیقت و داناست باعمال ایشان بعضی قاریان کبیر ... را با خوانده اند چنانکه
نوشته شد و اکثر بنون ... یعنی جمع کنیم ما و مآل هر دو معنی واحد است

و چنانکه وا میگذاریم کافران جن را بحال ایشان که آنچه در دنیا خواهند بعمل آورند و مسلط
باشند بر آدمیان کافر و آدمیان کافر را وا میگذاریم که ... دیوان را قبول کنند همچنین ... بسیاریم بعضی
ستمکاران آدمی را والی بر بعضی دیگر ... وا میگذاریم که با هم درافتند یعنی بعضی دشمنان خود را بر بعضی
دیگر مسلط میگردانیم در دنیا و باز در آخرت ... دوست و قرین یکدیگر میگردانیم تا در عذاب شریک باشند و
این از آنست که بودند در دنیا کسب میکردند گناهان مخفی نماند که این آیت مخصوص کافران نیست بلکه مسلمانان عاصی و فاسق
داخل اند لیکن تا در دنیا اند از حال خود غافل اند

خطاب کند حق تعالی در روز قیامت بقوم جن و انس

یا معشر ... ای گروه دیوان و آدمیان آیا نیامدند بشما پیغمبران از جنس شما که خبر دهند و بخوانند بر شما آیتهای مرا و بیم کنند شما را
از دیدن این روز یعنی رسیدن روز قیامت گویند آن هر دو فریق در جواب گواهی میدهیم بر نفسهای خود بعد از اقرار و اعتراف
بلکه هم بر خود ... که نافرمانی کردیم و مستحق عذاب هستیم و آری اینچنین است که فریب داده بود ایشان را زندگانی
نا ... دیدند امروز را بگناه خود معترف شدند و گواهی دادند بر نفسهای خود که بودند در دنیا
کافران بعضی از مفسران گفته اند که از قوم جن پیغمبران بر قوم خود مبعوث نشده بودند پس خطاب بر هر دو فرقه بطریق تغلیب

حمزه و ابن عامر زین بضم زا و قتل برفع و اولادهم بنصب و شرکاؤهم بجر خوانده اند و باقی قاریان زین بفتح زا و قتل بنصب و اولادهم بجر و شرکاؤهم برفع قراءة کرده اند

و گفتند مشرکان که این حصه بتان ما ازکشت و چهارپایان حرام است بر غیر آن کس که ما خواهیم یعنی غیر خادمان و مجاوران بتخانه هیچکس آنرا نخورد و بخورد زنان آن خادمان نیز مانع از خوردن بودند چنین گفتند بگمان باطل خود و دیگر گفتند این چهارپایان اند که حرام کرده است پشت ایشان برای بارداری و سواری و دیگر چهارپایانی که بوقت قربانی بنام بتان اند یاد نمیکنند نام خدا را وقت ذبح اینها همه افترا است بر خدا که رد آنرا میکنند و خدا چنین نفرموده و باشد جزا دهد ایشانرا خدا تعالی بسبب افترا میکنند قراءة لفظ حجر بکسر حا و ضم ان بر آمده در لغت بمعنی حرام است و در اصل فعل است بمعنی مفعول و برای واحد و جمع برابر است و درین آیت بجای حجر بعضی قاریان حرج هم خوانده اند یعنی سختی و تنگی

و گفتند مشرکان که آنچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی بحیره و سائبه از بچگان اینها پاک و حلال است برای مردان ما و حرام برای زنان ما اگر آن بچه زنده از شکم مادر بیرون آید و اگر مرده بر آید پس ایشان همه یعنی مردان و زنان شریک اند در خوردن آن نزدیک است که جزا دهد خدا تعالی ایشانرا برین وصف که ایشان کرده اند خدا را یعنی میگویند که خدا اینچنین فرموده است هر آینه خدا تعالی حکم کننده است بر اسرار حکمت حلال و حرام مقرر کرده است خدا که ایشان دروغ می بندند بر خدا او داناست بمصلحت بندگان که آنچه حرام کرده بجهت زیانی که بایشان از خوردن آن میرسد در قراءة لفظ یکن میتة چند وجه است ابن کثیر یکن بیا خوانده و میتة برفع ابن عامر و ابو جعفر تکن بتا و میتة برفع ابو بکر و عاصم تکن بتا و میتة بنصب و باقی قاریان یکن بیا و میتة بنصب در قراءة کلمه خالصة نیز اختلاف است بعضی بنصب و بعضی برفع یا تا خوانده اند و جمعی در هر دو صورت بی تا و از ابن عباس و ابن مسعود مرویست که خالصة برفع و اضافه خوانده اند

بدرستی که زیان کردند آنانکه کشتند فرزندان خود را

اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزا حکیما

شما برآید و تو انید بعمل آرید در کفر و عداوت من سپس گمرم نیز عمل کنندهام بر صبوری و تحمل پس میرسد آن وقت که بدانید کدام یک از ما
و شما خوشی عاقبت است در آخرت بدرستیکه رستگاری و کامیابی نیست ستمکاران را یعنی کافران را و منافقان را ... قل یا قوم
اعملوا علی مکانتکم حاصل ... من تکون له ...

و مقرر کرده اند مشرکان برای
خدا از آنچه خدا آفریده است از کشت زار و از چهارپایان بهره پس گفتند این نصیب خداست بگمان باطل و اعتقاد فاسد خود
و بهره دیگر جدا کردند برای بتان و گفتند این نصیب شریکان ماست یعنی شریکانی که ما پیدا کرده ایم برای خدا بعد از آن می بیند که
کدام حصه بهتر است اگر می بینند که آنچه برای خدا جدا کرده اند بهتر است ابدال میکنند بحصه که برای بتان نامزد ساخته اند از آنکه محبت
... قسمت میکنند یعنی اصل این قسمت باطل است چه اگر همه را خدا تعالی آفریده و تمامی آن از او است
بنابر آن ... حصه بهتر را بنام آنها میکنند قرار ... بزعم ... و ضم زا و فتح ... دو
لغت آمده و بعضی گفته اند که لغت مثلثه است یعنی بکسر آمده سبب نزول آنکه مشرکان عرب ... را در میان خطی
... نصف را بنام خدا نامزد میکردند و نصف را بنام بتان و همچنین چهارپایان ... و گوسفندان ... ازان هر چه
... برای بتان مخصوص می ساختند و در بتخانه صرف خادمان بت میکردند و آنچه برای خدا نامزد ... صرف
مهمانان و محتاجان میشد

و همچنین که آراسته شده است بفریبت ... این حصه کردن در زراعات و انعام در نظر مشرکان آراسته اند شیاطین که شریکان مشرکان
با خادمان بتخانه و کاهنان در نظر بسیاری از ایشان کشتن فرزندان ایشان ... ایشان دختران را در گور میکردند تا هلاک شوند و آن ... مشرکان که عبادت شیاطین جن باشند یا مجاوران بتخانه اینچنین تعلیم میکنند ایشان را تا هلاک نمایند باغوا ایشان را ... هلاک
... است و تا بپوشانند بر ایشان دینی را که بودند قبل از این بر آن یعنی دین اسمعیل و ابراهیم و اگر میخواست خدا تعالی
که ایشان این کار نکنند نمیکردند چه غاویان و چه مغویان قدرت نمیداشتند پس واگذار ایشان را و آنچه افترا میکنند از کارها
... که مصلحت ... مخفی نماند که خواستن خدا تعالی برای مراعات تکلیف است چنانچه قبل از این نوشته ... این آیت

از ایشان پالان چارپایانی که الاغ همچو جفتی بر زمین نزدیکند مانند گوسفند که بر زمین افکنده باشد بخورید از آنچه روزی داده است شما را خدای تعالی
و پیروی مکنید قدمهای شیطان را یعنی براهی که او میرود مروید که حلال را حرام سازید و حرام را حلال بدرستی
که شیطان برای شما دشمنی است آشکار یعنی دشمنی او با شما پوشیده و پنهان نیست

آفرید خدای تعالی

پالان هشت زوج را مراد از زوج اینجا یک نر و ماده است یا یکی از آن دو که ... دو شوند اگرچه هر یک را اسم زوج و جفت میگویند
و تفصیل آن اینست از جنس گوسفند دو تا یکی نوع و دوم میش دیگر از جنس بز دو تا یکی نر از این جنس مانند گوسفند
ماده که آنرا غنم گویند بگو ای محمد ص یعنی بپرس از مشرکان که آیا از این دو جنس که مذکور شد یعنی گوسفند و بز آیا
حرام کرده است خدای تعالی نرها را یا ماده ها را باعتقاد شما کدام را حرام کرده است خدای تعالی آنچه در رحم گوسفند ماده
و بز ماده است خبر دهید مرا بچیزی که معلوم و محقق شود که خدا حرام کرده است اگر هستید شما راست گویان این کلام معجز
نظام بطریق الزام مشرکان چرا که ایشان گاهی نر این چارپایان را حرام میساختند و گاهی ماده را و گاهی
بچگان زنده بر آمده را بر زنان حرام میکردند و بر مردان حلال پس این چگونه میشود که خدا حرام کرده باشد اگر خدای تعالی
چیزی را حرام کرده باشد حلال نمیشود و آنچه خوردن آنرا خدا حرام کرده مخصوص زن یا مرد چگونه شود قرائت لفظ معز
بسکون عین و فتح آن هر دو آمده است

و از شتر دو زوج و از گاو دو

زوج یعنی نر و ماده چنانکه قبل ازین گفته شد آیا بودید شما حاضران و مشاهده کنندگان وقتی که وصیت کرد خدای تعالی شما را باین حرام
ساختن باین عبارت که استفهام واقع شد کنایه ازین است که شما خود هیچ ایمان نیاورده اید پس آیا خود دیدید یا شنیدید
از خدای تعالی که میگوئید حرام کرده است سبب نزول اینکه عوف بن مالک گفت یا محمد ص چرا حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند
حضرت فرمود که حرام کردن پدران شما چیزی حرام نمیشود او گفت خدا حرام کرده است پس در آنوقت این آیت نزول یافت

چیزی ندارند که صرف کنند و ناخشنودی و ناامیدی کی مقصود مشرکان عرب اند که دختران خود را زنده بگور میکردند از ترس اسیری و درویشی حرام ساختند
آنچه روزی دادشان خدا تعالی یعنی بحیره و سایبه و غیر آن از روی افترای که بر خدا بسته اند که میگویند خدا این
فرموده تحقیق گمراه شده اند در راه گمراهی و نیستند یابنده راه حق و رسنده بمقصد قتلوا اولادهم بعضی تشدید و برخی تخفیف
قرائت کرده اند

و خدا آنکه پیدا کرد و سخت بخشید بوستانهای که درختان انها را بالا میبرند بر چوبها مانند
انگور و غیر آن درختانی که محتاج بچوب بست نیستند بعضی گفته اند مراد از معروشات اشجاری اند که مردم می نشانند
و در تربیت انها سعی مینمایند تا بلند شوند و غیر معروشات درختانیکه خودرو اند در کوه و صحرا و افرید درختان خرما
و کشت زارها در حالتیکه گوناگون است ثمره و حبه آن در مزه و کیفیت و خاصیت و پیدا کرد زیتون را و انار را در حالتیکه بعضی
صفات انها میماند بیکدیگر و بعضی نمیماند بخورید از میوهای هر یک از این درختان چون بار آورد یعنی خواه خام و خواه
پخته بر طور که خواهید یا انکه مراد از کلمه اذا اثمر این باشد که بخورید از آن پیش از انکه زکوة ان را داده باشید و در روز
که بچینید میوه را و درو کنید کشت را بدهید آنچه حق درویشان را اما در آن اسراف مکنید چندانکه چیزی نماند
برای عیال شما بدرستیکه خدا تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی راضی نیست از ایشان و نمی پسندد مقدار زکوة میوه
و زراعت هم ملایان بده یک و نصف آنست و جمعی فرموده اند هر آنچه میسر آید و تاکید در ادای آن بکلمه یوم حصاده معلوم است
یعنی همان روز که درو کنند تا دیر نشود در بارۀ انکه زکوة همین صدقه است یا نیست اختلاف است بعضی این آیت را
مکی میدانند میگویند که منسوخ بآیت زکوة که در مدینه نازل شد و جمعی مدنی میدانند همین را زکوة گفته اند
ان در لغت پیدا کردن چیزی است پیش از آن بعضی قرائت لفظ حصاد بفتح حا و کسر آن هر دو جایز است

و خدا است آنکه آفرید از چارپایان آنچه بارکش باشند مانند شتر و غیر ان
و آنچه فرش کرده باشد اینجا شبه اصل است یعنی فرش کردن بعنی افکندن بر زمین بجهة ذبح چون گوسفند یا فرش یافتن

بر حضرت نبوة ظاهر شد بتوسط آیت قرآنی و نه از روی ... ربانی الیس ... فیما اوحی صحیح است قراءة یعضا تکون بتا جایز نزد بعض و بایت

نزد بعضی و در کلمه میته نیز اختلاف است جمعی بنصب خوانده اند و برخی برفع و همه قاریان بتخفیف قراءة کرده اند الا ابو جعفر که بتشدید

خوانده رجس در لغت بمعنی نجس است و بمعنی هر چیزی که بد باشد و طبع از آن نفرت کند نیز آمده

حیوه

و دیگر آنکه یهود اندر حرام کردیم در زمان موسی هر جانوری که ناخن دار است یا مفسران را در معنی

این کلمه اختلاف است قولی اینکه مراد هر جانوری است که انگشت دار است خواه انگشتانش بهم پیوسته باشد و خواه منفرج باشد

و درین داخل است شتر و شترمرغ و غاز و لبط و قولی اینکه مخصوص شتر است قول دیگر اینکه مراد شیر است و سباع دیگر مانند

پلنگ و سگ قول دیگر اینکه مراد هر جانوریست که چنگال با هم داشته باشد از سباع و طیور و دیگر آنکه سم ناشکافته داشته

باشد چون اسب و شتر و دیگر حرام کردیم بر یهود از گاو و گوسفند پیه آنها را مگر پیهی که برداشته باشد اجزا

پشتهای آنها یعنی چسبیده باشد بر پشت و پهلو که در درون یا بیرون یا پیهی که چسبیده باشد بر روده های آنها یا آمیخته باشد

با استخوان مانند دنبه و غیر این حرام کردن جزا دادن یهود آنها را است بسبب ظلم آنها و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن

از وعده و وعید و قضایای مردمان گذشته محقق مانند حج انا الصادقون علمه مع ... لفظ قل را اینجا محذوف

دانیم یعنی بگو ای محمد که ما طایفه پیغمبران راستگو باشیم چنانکه از آیات بعد این نکته واضح است

پس اگر سخن ترا بدروغ نسبت کنند ای محمد پس بگو

که پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد و فی الحال عذاب نمیفرستد بر شما در سزای آنکه وحی را دروغ میدانید

و غیره میشود از مهلت و امهال زیرا که این محض بخشایش و حلم است و باز داشته نمیشود عذاب او از گروه گنهکاران ... آخر خواهد رسید

نزدیک است که بگویند آنانکه شرک آورده اند که اگر

میخواست خدا تعالی شرک نمی آوردیم نه ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم هیچ چیز را همچنین که اینها بدروغ میدارند سخن ترا همچنین

بخش مانده که لامحوا از آیت و حدیث و اخبار و روایت ظاهر است که آنچه خدا حلال کرده تا روز قیامت حلال است و آنچه حرام کرده تا روز قیامت حرام است

اینک بدیهی است که ظالم‌تر از آنکس نیست که بر خدای تعالی دروغ بندد و سخن بدروغ تا این که گمراه کند مردمان را بغیر دانش و هیچ

خدای تعالی راهنمائی نمیکند و بمقصد نمی‌رساند گروه ستمکاران را یعنی آنان را که چیزی قرار دهند در غیر محل گویند اول کسی که

طریقه و قاعده بحیره و سائبه و تحریم حلال قرار داد عمرو بن لحی بود و سرور کافران بود هنگام معراج او را در آتش

دیدم بعد از نزول آیت مذکور مشرکان گفتند همه انعام حلال است پس حرام کدام است این وحی آمد که

بگو ای محمد که نمی‌یابم

در آنچه وحی کرده شده بسوی من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد آنرا یعنی خواه مرد و خواه زن مگر آنکه باشد آن چیز مردار یا خون ریخته

در حقیقت مقصود از خون ریخته خونی است که از جانور هنگام ذبح یا غیر آن روان گردد و این قید برای خصوص است که جگر یا سپرز که آلوده با گوشت است حرام نیست

بحرمت تبعی است و خوردنی متعارف از هر جانور حلال گوشت است و الا در واقع همه چیز خون حرام است یعنی آنچه حرام

کرده شده نجس است یا آزار رساننده است طبیعت را یعنی سبب حرام کردن آن این است یا آن چیز حرام کرده شده است

و حکم حلال است بآنکه وقت ذبح آن آواز برداشته شده بنام غیر خدای تعالی پس هر که بیچاره شود یعنی هیچ خوردنی نیابد

و بجز خوردن آن چیزها چاره نیابد اما این شرط که ستم کننده بر کسی نباشد در گذشته از حد شرع یعنی بقدر سد رمق از آن چیزهای حرام که

مذکور شد بخورد پس بیشک پروردگار تو آمرزنده است و مهربان است بر بیچارگان مومن مخفی نماند که در فهمیدن حکم این

آیت اشکالها کرده‌اند اول آنکه نیافتم چیزی حرام مگر این چیزها افاده حصر میکند یعنی غیر این حرام نیست و حال آنکه در سوره

مائده چیزهای دیگر نیز در محرمات شمرده شده مثل منخنقه و موقوذه و متردیه و غیرها پس حصر چگونه باشد بعضی جواب گفته‌اند

که چون محرمات دیگر در سوره مائده مذکور شده دیگر ذکر آن در اینجا ضرور نبود اینها غیر آنها نیستند بنابرین جواب این ایرادی میرسد چرا که بنا بر قول

اصح سوره انعام پیش از مائده نزول یافته و اینجا هم میتوان گفت که شاید قبل از نزول این آیت جبرئیل معاملی زبانی درباب

حرمت محرمات دیگر رسانیده باشد بنابرین ذکر آنها تکرار نبود چرا که فیما اوحی شامل همه اقسام وحی است خواه آیت

قرآنی باشد و خواه غیر آن پس لازم رفع این اشکال چنین باید گفت که قبل از نزول سوره مائده حرمت آن چیزها که در آن مذکور

باشد از این تفصیل نیز واضح میشود که آنچه آشکارا باشد مثل شراب خوردن و قمار بازیدن و ربا گرفتن و امثال اینها و آنچه پنهانی باشد مثل زنا کردن

و دروغ گفتن و مانند اینها است و اهل تحقیق گویند آشکارا افعال جوارح است و پنهانی و نهان‌ها عقیده‌های قلبی و دیگر مکشید این نفس را که

حرام کرده است خدا تعالی کشتن آن را مگر بحق یعنی بقصاص یا بسبب ارتداد و امثال اینها که بحکم خدا باشد این چند چیز و یک امر که در علم

نهی از آن شده است خدا تعالی و امر کرده به پاس داشتن اینها تا شاید شما دریابید که خشنودی خدا در اینها است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و نزدیک مروید مال یتیم را

یعنی تصرف در آن مکنید مگر اینکه نزدیک آن روید بجهت محافظت آن یا از آن تجارت کنید تا افزون شود و از مال یتیم مخورید و بهیچ وجه صرف مکنید

تا برسد آن یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و بلوغ یا بپانزده سالگیست یا قدرت بر مباشرت زنان و تمام بدهید پیمانه را در بیع و شرای

اجناس و ترازو را برابر کنید [illegible] بعدل و انصاف مطلقا کم و زیاد نه آنسوی حسب اینقدر [illegible] اصحاب تکلیف بار

الدو مشکل [illegible] پیمانه و ترازو و لااحتمال ساختن که جوی و موئی تفاوت نداشته باشد شمه آیت نزول یافت که ما تکلیف نمیکنیم

را الا آنچه گنجایش آن باشد یعنی در قدرت او گنجد پس مراد اینکه اگر بقصد تفاوت در ترازو یا پیمانه شود عفو سفر مائیم دیگر

و هرگاه سخن گوئید در حکومت یا عدالت یا شهادت و امثال اینها که نفع و ضرری در ضمن آن سخن متصور باشد پس عدل و

انصاف در آن سخن منظور و مرعی دارید و اگر چه باشد سخن در باب معامله با خویشان که رعایت ایشان ضرور است مراد اینکه رعایت

انصاف کنید نه رعایت خویش دیگر اینکه بعهد و پیمانی که با خدا بسته اید یعنی عمل در هر باب موافق شریعت بعمل آرید به عهد وفا کنید و این حکم شامل جمیع حسنات و مشوبات و نهی از همه کبایر و صغایر است این امرها و نهی‌ها است که خدا تعالی تکلیف

کرده است بآن شما را و بر شما مقرر ساخته تا شاید که شما پند بگیرید و اهل [illegible] بتشدید قرائت لفظ تذکرون بطریق اهل

بصره بتخفیف ذال است و نزد اهل کوفه و غیرهم بتشدید ذال

[illegible] اینجا و تا دلیل است

یکی اینکه آنچه گفته شد از احکام حلال و حرام و دلایل توحید و نبوت در سوره این راه راست است دوم اینکه حکم پس از این

گذشت و حکم هم این که دین اسلام که برای شما مقرر کرده ام راه راست است پس پیروی کنید آن را و پیروی مکنید راه‌های مختلف را

[illegible]

بدروغ میدانستند آن مشرکان که پیش از ایشان بودند سخن مقرر از آباء خالی حرام میدانستند و در یافتند عذاب ما را بگو آیا نزدیک شما هیچ امر معلومی که دلیل و حجت سخن خود سازید بیرون کنید آن را برای ما نیز او پیروی نمی‌کنید مگر زبان آن سخن را که تحت شما است پیروی میکنید شما در سخن گفتن مگر گمان و پندار خود را و نیستید شما مگر آنکه دروغ میگوئید

بگو ای محمد اگر شما را حجتی نیست بر گفتار خود پس خدا راست حجتی به نهایت قوت و صحت رسیده یعنی ممکن نیست باطل کردن آن کنایه است از دلایل قرآن مجید و بعث پیغمبر است پس اگر میخواست خدای تعالی هر آینه بجبر شما را همه مومن میکرد و یک مشرک بر روی زمین نمیگذاشت یعنی نخواست که بجبر مومن کند بلکه بتکلیف خواست که مسلمان شوید

بگو ای محمد مشرکان که حاضر کنید گواهان خود را آن گواهان گواهی دهند که خدای تعالی حرام کرده است این محرمات شما را پس اگر گواهی دهند خود آن مشرکان بر دعوی خود گواهی مده بر مطالب ایشان یعنی استدلال سخن ایشان را مگو که قبول کردم و پیروی مکن آرزوهای کسانی را که آیات ما را دروغ داشتند اذ آیتها بما را در حکم حلال و حرام و پیروی مکن هوا و هوس آنان را که ایمان نیاورده اند بروز قیامت و جهان دیگر آخرت و آنان با پروردگار خود برابر میکنند بتان را

بگو ای محمد بیائید ای مردمان تا بخوانم بر شما آنچه حرام کرده است خدای تعالی بر شما آن اینکه شریک مسازید بخدای تعالی هیچ چیز را یعنی این شرک فعل حرام و شنیع است و دیگر اینکه نیکوئی کنید با پدر و مادر خود نیکوئی کردنی و در هر باب معامله که منسوب باشد بایشان باید تا نیکوئی نمائید این حکم که بطریق امر واقع شده در مقام نهی است یعنی بدی با پدر و مادر مکنید که از اشد حرام و ممنوع کرده پس این حکم که نیکوئی کنید تاکید و مبالغه بیشتر از آن است که منع بدی میکنید و امیر را با نهی از شرک آوردن متصل ذکر فرمود جهت اینکه رتبه الوهیت با ربوبیت یکجا در ترتیب و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی و محتاج شدن ما روزی میدهیم شما را و ایشان را یعنی روزی دادن بر ما است شما چرا می‌ترسید و دیگر نزدیک مروید بکارهای زشت ناپسندیده را یعنی گناهان کبیره را و بعضی گفته اند مخصوص زنا است لیکن لفظ فواحش که جمع است دلالت بر جمیع کبایر میکند آنچه آشکارا باشد و آنچه پنهانی

چرو ... کار سماوی قرآن و آمد بسیار اسمای و رحمتی یعنی وجود مبارک حضرت سید المرسلین و قرآن پس کیست ستمکارتر از آنکه دروغ بندد

آیات خدا را و روگردانید از آن آیتها زود باشد که جزا دهیم آنان را که رو میگردانند از آیتهای ما بدترین عذاب بسبب آنکه بودند

ایشان روگردان از آیتهای ما [illegible]

[illegible]

[illegible] آیا انتظار می برند الا آنکه رو کرده اند

لا آیا ما خبری با خیر الدین یعنی انتظار می برند مگر این را که بیاید ایشان را فرستگان برای قبض روح و عذاب قبر یا بیاید پروردگار

تو یعنی عذاب که حاصل است از او بروز قیامت یا بیاید پاره علامتهای قیامت که مانند خروج یاجوج و ماجوج و برآمدن

آفتاب از مغرب و ظاهر شدن دابة الارض پس بیان الوقت میفرماید که روزی بیاید بعضی از نشانهای قدرت پروردگار

تو یعنی امثال این چیزها که نوشته شود نفع نبخشد لا ایمان آوردن در آن وقت کسی را که پیش از این ایمان نیاورده بود یا ایمان

آورده بود اما عمل خیر در زمان ایمان خود نکرده بود یعنی در صورت که او کسب نفعی نکرده باشد و اگر عطف کنیم

تکسب را بر معنی این شود که پیش از این ایمان نیاورده بود در الوقت که حالت یأس است ایمان آورد و عمل خیر هم

کرد در هر دو صورت ایمان او فایده نبخشد پس او اینجا معنی و آن یا بعض ایمان شود نمی بود در آن وقت اگرچه با او

عمل خیر هم باشد و تاویل دیگر این که ایمان آوردن در آن وقت برای کافر شود نمیدهد و طاعت کردن برای مؤمن

زیرا که تکلیف برخاسته و آن وقتی باشد که آفتاب از مغرب طلوع برآید و از آثار و سعادت که جمیع بودند تو ای

محمد که منتظر باشید نشانهای قیامت را که ما نیز منتظریم تا آن زمانی که مقدر و مقرر کرده ایم برای وقوع قیامت مخفی مانده

نه مبنی بر تاویل اول عمل خیر اصل ایمان است و مبنی بر تاویل دوم و سوم مفوی ایمان و احتیاط در این سخن قول اول است

قراءة لفظ یاتیهم تر بعضی قاریان بیاست

[illegible]

بدرستیکه آنانکه پراکنده کردند دین خود را یعنی بعضی از انبیا و کتب الهی ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند و شدند

چندین گروه بسبب اختلاف که در مسایل دین خود کردند مانند یهود که هفتاد و یک فرقه شدند و نصاری که هفتاد و دو طایفه گشتند

نیستی تو ای محمد در سوال احوال ایشان یا تعرض حال یا از جزا دادن ایشان در هیچ چیز یعنی ترا با آنها کاری

چرا که آنچه بدلیل و حجت باشد هیچ مختلف نمیتواند بود پس اگر پیروی نمایید آنانی که مختلف اند از هوای نفس و اغوای شیطان باید اجتناب نمود و خواننده

اسعیرا را پیروی نمود و او خلق راه را گمراه کرد... از خداست... ناپسندیده... بسیار... نکنید گمراهی در

قراءه این آیت چنین حال اختلاف کرده اند آن را بعضی بکسر همزه خوانده اند و برخی بفتح و در دو قسم تشدید قراءه نموده اند مگر ابن عامر

و یعقوب که بفتح همزه و تخفیف لام و نون کرده اند و ابن عامر صراطی بفتح یا خوانده باقی قاریان همه بسکون یا ابن کثیر صراطی را با سین

خوانده اند و حمزه با صاد مایل بزاء و بعضی قاریان صراط ربکم و صراط ربک نیز خوانده اند مخفی نماند که این آیات محکم است و هرگز منسوخ

نشد احکام این آیات در هیچ دینی و در دین اسلام هم حکم همین است

پس بعد از آن که این احکام فرستاده شد بر یهود آن کتاب هم بر موسی فرستادیم یعنی در توریت برای تمام کردن نعمت

و جهت آن که کسی نکوئی نماید در قیام باحکام و حکمت آنکه آن کتاب تفصیلی باشد از برای هر چیز دیگر هدایت باشد و رحمت باشد بر بندگان چرا که

آدم این جمهور اجبن فرا گیرند و بر آن عمل نمایند مستحق بهشت شوند و این احکام و کتاب فرستادیم تا شاید که آن قوم یعنی بنی اسرائیل

برسند و بدیدن جزای پروردگار خود ایمان آورند بعضی قاریان الذی بالنون خوانده اند

و این قرآن کتابیست که فرستادیم از البسیار نفع پس پیروی کنند

از او و بپرهیزید از مخالفت آن تا شاید که شما بر حمت آمرزش برسید

فرستادن قرآن برای این بود که مبادا

بگوئید شما مردمان که جز این نیست که فرستاده شده بود کتاب بر دو گروه پیش از ما یعنی بر یهود و نصاری بدرستی که ما بودیم

از خواندن ایشان بیخبر چرا که بزبان ما نیست توریت و انجیل و نمی فهمیم که چه میخوانند لفظ آن مخففه اینجا چنین

اما واقع شده و خبر کمان است

یا مبادا چنین گوئید که اگر فرستاده می شد بر ما کتابی چنانکه

بر یهود و نصاری فرستاده هر آینه ما می بودیم راه یافته تر از ایشان پس بتحقیق که آمد شما را حجتی روشن و استکاراللهم

یکتا بود دانست

بگو ای محمد بدرستیکه نماز من و قربانی کردن و حج کردن من و زندگانی من یعنی آنچه در زندگانی عمل آن میکنم و مردن من یعنی آنچه در حالت مردن بر آن باشم همه برای خدای که پروردگار و آفریدگار عالمیان است هیچ شریک نیست او را یا من در عبادت چیزی را شریک او سازم چنانکه عرب بت پرستان میکنند و باین دین نامور شده ام که خاص او و من اول مسلمانم از آنکه پیغمبر التبه باید که مقدم باشد بر اسلام امت تا امت پیروی کنند اینجا کوفیان سه آیت مقرر داشته اند و دیگران چهار یعنی تا صراط مستقیم یک آیت داشته اند

چون کفار قریش مبالغه نمودند در تکلیف کردن حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که دین ایشان را گیرد بدین ایشان این آیت نازل گشت بگو ای محمد آیا غیر خدای تعالی طلب کنم پروردگاری و در عبادت شریک او سازم و حال آنکه او پروردگار و آفریدگار همه چیز است یعنی سوای او که همه مخلوق او یند چگونه شریک او باشند و بلکه چه سزاوار خدائی بنده کسب نمیکند هیچ نفسی از معصیت و طاعت چیزی مگر آنکه جزای آن عمل بر اوست خیر و شر و نمی بردارد گناه گناهکاری را گناه کار دیگر یعنی هر کسی که گناه کند بار عذاب گناه بر آن شخص خواهد بود و او عذاب گناه دیگری نخواهد کشید یعنی بار نخواهد کشید این در جواب سخن ولید بن مغیره نازل شد با قوم خود که ایشان میگفت شما پیروی من کنید اگر گناه باشد شما را مر گردن من چون که وی فرمود که گناه تو بر تو و عذاب آن بر تو خواهد بود و گناه دیگر هم بر دیگر و عذاب آن گناه بر همان شخص خواهد بود پس بعد از آن که شما تابع و متبوع گناه کنید بازگشت همه بسوی شما خواهد بود در روز قیامت پس پروردگار شما را آگاه خواهد کرد بخبر آنچه بودید در دنیا اختلاف کننده در آن یعنی از حق و باطل که شما دانستید حق کدام است و باطل کدام

و اوست خداوندی که گردانید شما را خلیفها بر روی زمین یعنی جانشین یکدیگر بعضی پس از بعضی یا یعنی خلیفه یعنی حاکم باشد و متصرف پس یعنی حاکم و متصرف حقیقی خدا است شما را متصرف گردانید در این صورت گویا نایب خدا شده اید و بالا برد و قدر و منزلت بعضی از شما را نسبت به بعضی دیگر بمراتب در شرافت نسب و توانگری تا بیازماید شما را در آنچه داده است شما را از مال و جاه ظاهر شود که اغنیا چگونه

باشد که چرا چنین کنند جز این نیست که کار ایشان با خداست پس جزای ایشان را خدا خواهد داد لاسیما از آن که در وقت
خروج طاعون آگاه خواهند شد خدا تعالی ایشان را با آنچه بودند عمل کننده بر آن در دنیا باید دانست که اختلاف بعضی در آن کنند
امت محمدی در بعضی امور دینی بموجب حدیث ستفترق امتی علی ثلث و سبعین کلها فی الهاویه الا واحده در حکم این آیت
داخل است و بنا بر این حضرت رسالت با وجود علم بر احوال ایشان متعرض و مانع ایشان بطریق جبر نشد و آنچه مضمون این آیت
منسوخ شد با آیت سیف مخصوص آنان بود که در عهد مبارک نفاق و افتراق را آشکار نکردند و آنانکه بعد از رحلت رسول
ظاهر کردند چگونه به حکم آیت سیف داخل شوند پس تحت انما امرهم الی الله مانند بلفظ فرقوا بعضی قاریان
فارقوا خوانده اند یعنی جدا شدند و مروی است از علی ابن ابی طالب نیز چنین است

هر که بیاید به نیکوئی پس برای
اوست ده برابر آن نیکوی از جانب الله تعالی و اینجا لفظ ده برابر از بسیاری است نه تعیین عدد چنانچه در محاوره متعارف
میگویند که ده چندان و صد چندان اگر چه مقصد زیاده بر سه باشد و مؤید این است وعده حق تعالی مضاعف ... ده برابر
و مقصد برابر باید دانست که مراد از نیکوی محض احسان ... در حق زید و عمرو نیست بلکه مراد ایمان و طاعت الهی
است پس هرگاه ایمان و طاعت نصیب کسی شد احسان در حق خلق الله البته خواهد کرد چرا که داخل طاعت امر الهی
است اصل سبب بدست آمد فرع بعین حاصل است چون که صد آمد نود هم نزد ماست و هر که بیاید بدی پس جزا داده
نشوند مگر مانند آن بدی که یک برابر عذاب در آن نیکوکنندگان و بدکنندگان هیچ کدام ستم کرده نخواهند شد اما نیکوکنندگان
از آن جهت که مستحق ثواب و اجر نیک اند پس اگر با ایشان بر سبیل ستم باشد و خدا تعالی ستمکار نیست و اما بدکنندگان از آن جهت که بسبب آ...
کردن ایشان در مکافات عدل است ستم در قرار داده خود وجه است بعضی لفظ عشر را با تنوین و امثالها را برفع خوانده اند
و برخی عشر را بطریق مضاف و امثالها را مجرور و کلمه مضاف الیه قرار داده کرده اند

بگو ای محمد این قوم را که پراکنده شده اند در دین بدرستی که مرا الله نموده است پروردگار من بسوی راه راست و راه مستقیم
بدینی درست و محکم که آن دین ابراهیم است در حالتی که ابراهیم از همه دینها روگردان شده بدین اسلام و خدا پرستی
در آمده بود و نبود او از جمله شرک آرندگان بخدا یعنی هیچ چیز را شریک خدا نمیدانست و الوهیت مخصوص ذات

و از بسیاری از اهل شهرها و دیه‌ها از کافران و فاجران هلاک ساختیم یعنی اراده هلاک کردن ایشان کردیم پس آمد
ایشان را عذاب ما یعنی حکم ما مقدر کرده بودیم در جزای اعمال ایشان وقت نیم شب که خوابیده بودند اشاره بقوم لوط
یا وقت نیم روز که قیلوله کرده بودند یعنی خفته بودند و این کنایه از احوال قوم شعیب است و نزول عذاب در چنین وقتها
چون سخت تر است و سزای غفلت ایشان نیز رسید بلا است غافل از نتیجه اینچنین مقدر و مقرر شد

پس نبود درخواست ایشان در آنکه آمد ایشان را
عذاب ما الا آنکه میگفتند بدرستیکه ما ستمکارانیم بر نفس خود که سخن پیغمبر را و احکام الهی را قبول نکردیم و اعتراف
داریم بر گناه خود و الفاظ دعوی که مراد از آن دعا و مناجات است ظاهر میشود که گمان آن قوم چنین بود که این مناجات
و اقرار بگناه موجب نجات از عذاب خواهد شد لیکن چون بعد از نزول عذاب توبه و انابت سود ندارد مفید نشد

پس هر آینه خواهیم پرسید آنانرا که فرستاده شده‌اند بسوی ایشان پیغمبران
و هر آینه خواهیم پرسید آن پیغمبران را نیز که فرستاده بودیم سوال از قوم این خواهد بود که چرا قبول نکردید دعوت را و
سوال از انبیا چنین که شما چگونه دعوت کردید و است چه چیز را قبول کردند و از چه چیز سر باز زدند لیکن پرسش
از امم از برای تعذیب و توبیخ خواهد بود و از انبیا بعنوان تشریف و تقریب

پس هر آینه بخوانیم بر رسولان و امتهای ایشان گفتار و کردار ایشان را همه بسبب علم اولین و آخرین که
داریم و نبودیم که هر کس چه گفت و چه کرد و نبوده ایم ما بر کنار و جدا و دور از هیچکس تا بر ما پوشیده باشد چیزی مخفی ماند
که ذات پاک الهی واحد است و اینجا صیغه جمع باعتبار صفات و تعظیم رتبه الوهیت است

و سنجیدن اعمال هر کس در آنروز در روز
قیامت درست است و در آن هیچ شکی نیست البته خواهد بود پس هر کس گران باشد عملهای پسندیده سنجیده او پس آن گروه
نجات یافتگان و رستگارانند

و هر کس سبک باشد عملهای وزن کرده او یعنی در آن کفه که عملهای نیک گذارند هیچ وزنی
دیگر از آنها نداشته باشد و این بسبب گرانی کفه دوم است که در آن کفر و اعمال بد نهند پس آن گروه آنانند که زیان کردند
نفسهای خود را یعنی بهلاک ابدی و عذاب جاوید انداخته ضایع و نابود ساختند خود بسبب آنکه بودند و

سپاس نمیکنند و حوا چطور صبوری مینمایند و هر یک از خود علی حده چرا باید بدر نیست که هر دو کار لوای محمد صلعم از وی عقوبت کنند

ناسپاسکاران و ناصبوران را وعید است که او امر زند لیک شکر کنندگان و صبر کنندگان را و مهربان است بر ایشان

مروی است از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که سوره انعام بتمامی یکبار در نزول یافت و هفتاد هزار فرشته همراه آن بود

که تسبیح و تحمید ذات الهی میکردند و هر که این سوره بخواند آن فرشتگان صلوات فرستند بر او یعنی آمرزش او از

خدا خواهند تا یک شبانروز بعضی گفته اند که حکم یک آیه از آن منسوخ است و ناسخ نیست در این سوره بعد از

سوره حا نازل شده و المص سوره ایست که سوره انعام بیان توحید و بطلان کفر و وعد مومنان و وعید

کافران است و درین سوره بیان نجات مومنان و تحقیق عذاب کافران است

باقوال مختلف نام قران مجید است یا اسم همین سوره یا هر حرفی اشاره باسمی از اسمای الهی یا بمعنی الم

نشرح صدرک چنانکه از آیه بعد ظاهر شود

لفظ کتاب اینجا خبر مبتدای محذوفست که هو باشد یعنی این کتاب است

فرستاده شده یا خبر المص است بر تقدیر المص نام سوره یا نام قران است بهر حال کتابیست فرستاده شده بسوی تو ای محمد

پس می باید که نباشد در سینه تو تنگی یعنی از تعجیل ناکردن کافران و نگرویدن ایشان دل تنگ مباش بسبب آن چرا که نزول این کتاب

برای آنست که تو بیم کنی کافران را بآن و پند دهی مومنان را

پیروی کنید ای اهل التکلیف آن چیز را که

فرستاده شده بسوی شما از جانب پروردگار شما و پیروی مکنید غیر قران را و متابعت دوستان خود مکنید یعنی آنانکه

شما را گمراه میکنند از شیاطین انس و جن که اندک زمانی است آن وقتی که از آنها پند میگیرند یعنی زندگانی دنیا اند

زمانیست پس تذکر عاقبت کنید که ابد الآباد است بعضی قاریان پند کردن بیاء و تاء خوانده اند و برخی بتای تنها اما در آن

[illegible] و لیکن بتخفیف و دیگر تشدید ذال و کاف [illegible]

چون خلق خود را بشر آدم دان خدا را سجده نکرد و تعظیم برای خلقت آدم نکرد چنانکه امیر را سزا خلقتنی بلفظ خطاب

واضح است باید دانست که گناه ابلیس دو چیز بود یکی تمرد از امر حق اینکه در پیش خلق کردن خدا او را خلق کرد آدم را

ولی تعظیم دیگر خداوند است و این متضمن استکبار بود لهذا ابی و استکبر واقع شده

گفت خدا تعالی ابلیس را

که چه چیز باز داشت ترا از سجده که نکردی سجده برای خلقت آدم وقتی که امر کردم ترا بسجده کردن ابلیس گفت در جواب

من بهترم از آدم آفریدی تو مرا از آتش که جوهر نورانی است و آفریدی آدم را از خاک که جسم ظلمانی پوسیده مانند چرک در تن

باز ابلیس قیاس کرد از احوال مادهٔ ایجاد که عنصر است و حال آنکه اصل در شرافت و اولویت عطای الهی است نه موجود

خمرت طینة آدم [illegible] بیدی و دیگر نفخت فیه من روحی پس تعظیم از این جهة واجب بود و قیاس غلط از اینجا که اگرچه

پرستان قیاس را در مسائل دینی معتبر نمیدانند و حکم را اعتبار میکنند و غلط دیگر در قیاس ابلیس اینکه رجحان آتش بر خاک

مسلم نیست زیرا که صفات و خصایص خاک به از آتش است و تفصیل آن نزد عقل معلوم است و خلقت آدم از خاک باعتبار نسبت

خاک است و الا عناصر اربعه در تخمیر اوست

گفت خدا تعالی با ابلیس بسبب نافرمانی کردن او که چون امر من نکردی پس فرود آ از آسمانها

و باین رد آن فرو رو منزلت داشتی قبل از این بعبادت الحال بجزای معصیت پس نرسد او را و نمی باید که از

کسی کبر در آسمانها که از روی نخوت و برتری چون بر فرشتگان که ایشان مطیع امرند پس برو از آسمان و از بهشت بدرستی که

تو از خوار شدگانی یعنی ما ترا خوار کردیم بسبب عصیانی که بجا آوردی در این صورت اینجا اسم فاعل بمعنی مفعول است یا مادهٔ [illegible]

یعنی مدقوق یا اینکه تو بسبب تکبر و نخوت خود را خوار کردی پس فاعل بمعنی خود ثابت ماند و حیث کسب معنی و مرتبه خوار

بحسب صورت نیز خدا تعالی او را خوار کرد یعنی او را بدل کرد بصورتی از زشت بدتر از آن در تصور نیاید و فرشتگان

او را انداختند بر زمین

گفت ابلیس بعد از آن که مسخ و مغضوب شد و از رحمت

الهی نومید گشت مهلت ده خداوندا مرا تا روزی که برانگیخته شوند خلایق از زیر زمین یعنی تا روز قیامت یعنی هلاک مکن

مرا و تا آن روز عقوبت و عذاب دیگر بر من مفرست

گفت خدا تعالی در جواب ابلیس

تو از مهلت داده شدگانی یعنی مهلت داده ام ترا [illegible] مهلت خواستن شیطان و امید طول عمر بجسته گمراه کردن بنی آدم

[illegible] آیات ما و ستم میکردند درین باب چرا که ظلم وضع چیزیست در غیر محل آن پس در مقام قبول و اطاعت که بود دال [illegible] گذشتم

[illegible] محققان ازین آیت چنین فهمیده اند که بندگان را با حسنات سنگین خواهد بود یا سیئات سبک و بدی

مساوی با سند نخواهد بود چرا که هیچ قسم مذکور رسید و از اخبار معلوم میشود که میزان سنجیدن اعمال خلایق دو کفه دارد

یکی از نور که حسنات در آن گذارند بصورت زیبا مجسم ساخته و کفه دوم از ظلمت که سیئات در آن نهند بصورتی زشت مصور کرده

کفه نورانی بر دروازه بهشت و کفه ظلمانی بر قرار دوزخ و هر یک بقدر یک وسیع باشد که تمام آسمانها را توان در آن

گذاشت و عمود آن بلند و دراز باشد بمقدار مسافت پنجاه هزار ساله راه و بر دارنده آن جبرئیل ع خواهد بود

و در آیه تحقیق جای دادیم ما شما را در روی زمین ای مردمان عالم با خطاب مخصوص قریش است و گردانیدیم برای

آفریدیم [illegible] شما اسباب زندگانی در آن در روی زمین و دستگاهی دادیم شما را برای رفاه و آسایش با وجود این نعمتها

اندک شکر میکنید یا در قوم شما کم کسی است که شکر نعمت میکند کلمه معایش [illegible] با الف مقصور و یا خوانده اند

در حرف [illegible] ممدود [illegible] اول [illegible] زیرا که یا داخل اصل کلمه است و آن جمع معیشت است

و در آیه تحقیق آفریدیم پدر شما را که آدم است از گل و بعد از آن هیکل را که از گل ساخته بودیم مصور کردیم بصورت بشری با

در صورت خطاب بکافران باشد مراد آدم که گذشته است چنانکه در فعاقوقکم الطور خطاب با اهل عصر است

و مقصود اجداد و اسلاف ایشان و ازین قسم کلام در محاوره عرب بسیار است یا معنی چنین باشد که آفریدیم شما را در

ابو البشر بعلم ازلی چه زیرا که گذشته و آینده نسبت بعلم الهی برابر است و بعد از آن بمقتضای وقت بحکم تقدیر مصور ساخته

عیان گردانیدیم یا این باشد که آفریدیم نطفه را در پشت پدران و صورت دادیم در رحم مادران یا در میان رحم آفریدیم

علقه را و بعد از آن تصویر کردیم اینهمه اقوال مفسران است لیکن تاویل اول اولی است چرا که ثم بار دوم مخصوص آدم

صنع الله است پس ترتیب کلام درست شود بعد از آن گفتیم فرشتگان را که سجده کنید برای آدم پس همه فرشتگان سجده

کردند مگر ابلیس که او نبود از جمله سجده کنندگان مخفی نماند که در سوره بقره شرح حقیقت سجده نوشته و بنا بر قول مفسران

[illegible] زیرا که تعظیم سجده مخصوص دارد [illegible] ابلیس از سجده نکرد و از جواب [illegible] ظاهر است

مسئلان کریم که از سمع طرف بالا برسد از ملک و عذر می‌کنند و از جمله که از چهار جهت گرفتار شوند ببالای تو ...

الیه از اشکر شکستگان بیعرض بر بساط آورده اند چه این کلمات از فرشتگان منقولست که وعده عفو از آن بارگاه احدیت

شنیده اند که از رحم و رقت آمد بر حالت بنی آدم مناجات کرده اند که ای رحیم کامل قدرت و ای کریم بالغ حکمت آدمی بیچاره

از استیلای این ستمکاره در وادی ضلال و لجاوی اضلال افتاده چگونه خلاص یابد جواب از رب متعال و نو ... رسید که

سوال رسید که چهار جهت را حواله فرموده و جهت فوق و تحت را بر آن متعذر ... بند چه ... تا هرگاه ... از روی

نیاز رو بجانب فوق آرد و دست بدعا بر دارد یا از سر خضوع و زاری سر بر زمین خاک ... گذارد در حفظ من

اورا از شر شیطان نگاه دارد و غفران را در مفهوم آمدن شیطان از چهار سمت تا ویلها است ابن عباس

گفته که از پیش روانیدن او کنایه از وسوسه اوست در کارهای آخرت چه پیش آینده است گویا پیش روی و عقب

اشاره بدنیا است چه پس گذارنده است تحجیل در حکم امثل است او جانب راست تعبیر از حسنات است و شیطان

در آن خلل می افکند و جهت چپ تشبیه بسیئات است که در آن مدد میکند و بعضی گفته اند که پیش روی آمدن شیطان

وسوسه کردن اوست بطریقی که آدمی داند چه این اغوا از شیطان است اما در برابر از آن باب که جهت نفس از ... است

آمدن تسویلش اوست بخشیتی که آدمی در نیابد که این تکلیف ابلیس است و از جانب راست آمدن کنایه از گمراه کردن آن

بهر تیغی که او را میسر آید و وقت یابد و نکته در آنکه آمدن از قدام و خلف بمن ادا است و آمدن از یمین و

شمال بعن که بجهت تجاوز بغورست در کلام آمده چنانکه گفته اند که میکند از پهلوی او میسل و در آن مرور بر جهه

اتفاق افتد میکند مخفی نماند که آمدن ابلیس و لشکر در سدن او با دمیان امر معقولیست صورتی تا تجدید جهات اربعه

بحسب ظاهر کرده شود پس مر کوران جهات را بحسب باطن تقریر نموده و تفصیل آن اینکه قوت نفسانی که مصدر افعال

حواس است مستقر آن دماغ است و حس مشترک که یکی از توابع است در بطن مقدم دماغ و نزدیک پیشانیست

جای دارد پس هرگاه که شیطان با آن در آمیزد و بار الس ... صور محسوسات آدمی را فریب دهد و فی الحقیقه از پیش آمده است

و هر وقت که با قوت و همیه که در یافت معانی معقولات کار آنست و مکانش بطن موخر دماغ است که متصل بقفاست

مختلط کرده تا معنی چیزی را بنوعی که مقتضی برهان و صورت خسران کرده در نظر بصیرتش جلوه دهد

باین اعتبار از جانب خلف آمده و چون با قوت حیوانی که فعل غضب و جراءت داشتن اینها بان متعلق است

حق تعالی را روز قیامت که او میخواست یوم یبعثون عبارت از آن است نداد بلکه تا زمان نفخه اولی که از اوقات یوم الوقت المعلوم است امید

موت [illegible] که وقت المعلوم اشارت بآن است زندگانی یا و عطا فرمود و این کرامت فرد عبادی بود که بقا هزار سال فرمود چه در آن خدا پرستی

از جمله نیکوکاران بود و مزد وی ضایع نکرد ان الله لا یضیع اجر المحسنین جزای عمل نیک یافت و در ضمن این عنایت کمال لطف و کرم شامل احوال

بنی آدم نیز شد زیرا که چون با وجود اضلال آن مغوی خصوصاً چنان دشمن قوی سرمایه ایشان را از غواب و در دستور و صلاح

محافظت نمایند بلکه هر که عبادت و تجارت ریاضت و سعی در طاعت بیفزایند در رحمت گرد بمفتاح سعادت

ابدی برخ خویش گشایند لاجرم از خطر افضل الاعمال احمزها بدار السلام در آیند

ابلیس گفت پس از روی مناجات چنانکه اصحاب سعادت گفته اند

مرا از آنچه دور کردی مرا از رحمت و ببندی مرا راه قرب و اقسام براه ضلالت و اضلال هر آینه بنشینم از برای گمراه کردن

بنی آدم بر سر راه راست تو یعنی نموده ام العرفی دین اسلام و در بنی کنیم این نمایند و نگذارم که قدم در آن راه گذارند

یک تاویل بنا بر حکمه اغوینی آیت گفته شد و خلاصه معنی آن چنین که دور گردانیدن و راندن مرا از قرب و رحمت لازم

داشتن مرا بر این یکی آن چه اغوا را بدایت یک اینجا اسناد کرد و بنا بر این تاویل بای را سببیه است متعلق بفعل قسم

مقدر است بغیر حذف باشد و حاصل کلام اینکه قسم میخورم بخدا که بسبب گمراه کردن تو مرا از رحمت چنین خواهم

کرد تاویل دیگر اینکه با برای قسم با و مقسم اغوا یعنی سوگند بآن چیز که مرا اغوا کردی بال در این صورت

آن چیز علم خدا است یا علی سبب ایشان و جهت در علم ابلیس و حکم او تا فرمانی خواهد کرد و غوی خواهد شد پس آن علم را

شیطان اغوا نام کرد از جهت آنکه مراد منتفع بر آن با اینکه تقسم به بنی آدم باشد که آن السان بعضو

بعنت مر شیطان و اغوینی یعنی اهلکتنی باشد چرا که غضب الهی در حقیقت هلاک است و حکمی بمعنی ثابت است

و استعارت آمده الیس فهم لهم را تجیه یعنی نوم میشود موید اصحی است و دیگر در آن هیچ سخنی نیست

اینکه گاه شیطان کافر شد که اغوار بدایت بالیس الهی نسبت دهد از وجه عجب

ثم لاتینهم من بین ایدیهم پس بعد از آن که بر سر راه گیرم مر آدمیان بیایم بایشان از پیش روی ایشان و از پشت

ایشان و [illegible] بر راست ایشان و [illegible] ایشان یعنی تحریک وسوسه و گمراه کردن از چهار طرف آمده ایشان را

آنجا در بود و بعد از آن داخل ابلیس در بهشت منصور شده بصورت مار شد و سبقا داخل بهشت شد بشکل دیگر گشته خود را

با آدم و حوا نمود و آغاز فریب با این کلمات کرد که گفت ای آدم و حوا منع نکرده و باز نداشته شما را پروردگار شما از خوردن

میوه آن درخت مگر برای این که از خوردن این میوه فرشته خواهید شد یا از جمله ... معدود اگر این را بخورید

جاودان در بهشت خواهید ماند و چنانکه خاصیت میوه این درخت چنین است که خورنده آن هرگز نمیرد چون از شنیدن

این سخن آدم تامل و تمیز بصدق و کذب متفکر و متردد ابلیس مکر دیگر کرد

و بخدا قسم خورد نزد آدم و حوا بر صدق قول خود و گفت بدرستیکه من از برای شما بتحقیق از جمله نصیحت کنندگانم بعوان

روی شفقت و رافت میگویم که بخورید از میوه این درخت تا هرگز نمیرید چون آدم علیه السلام گمان نداشت که کسی

سوگند بخدا در سخن دروغ خورد و مطلق این معنی را جایز نمیدانست از سوگند خوردن او فریفته شد و خوردند از میوه

آن درخت ...

پس فرود آورد شیطان آدم و حوا را از آن رتبه

بلند و پایین انداخت از آنکه بر آسمانها است البته ... بزمین بسبب فریب پس آنوقت که چشیدند آدم و حوا از میوه آن

منهی عنه فی الحال در عقوبت این نافرمانی پیدا و هویدا شد برای ایشان عورتهای ایشان لعینی لباسهای نفیس از تن ایشان جدا

گردید و عورت همدیگر را دیدند و از بی رسوائی شرمنده شدند شروع کردند بپوشانیدن عورتهای خود آن

مرحم از برگ بهشت و مشهور است که برگهای انجیر را برهم بسته عورت خود را پوشیدند یا اینکه بهر طرف میگریختند

که در پناه برگهای درختان خود را پنهان کنند و ندا کرد ایشان را پروردگار ایشان و گفت آیا من نهی نکردم شما هر دو

را ازین درخت یعنی از خوردن میوه آن و نگفتم شما را بدرستیکه شیطان از برای شما دشمنیست آشکارا العزیز ... دشمنی

او با شما آشکار است

آدم و حوا گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم ما بر نفسهای خود که آزار رسانیدیم بخود باین نافرمانی و اگر نیامرزی تو ما را و رحم نکنی ما

هر آینه باشیم ما البته از زیان کردگان مخفی نماند که امر حق تعالی با آدم و حوا برای خوردن نعمت بهشت بطریق اباحت بوده و نهی

ونهی از خوردن میوه درخت معین که انگور بود یا گندم نهی تنزیهی بوده نه بطریق تحریم تا از خوردن آن صدور فعل حرام لازم آید

وشناو ماو الیس ملک است بازشود و فتنه بر پا کند ازین جهت که ملک در پهلوی چپ است بناست گرجان شمال آمده و الکه

که داخل در قوت طبعی نماید ترشهوتین منسوب بآنست و آور آنکه در کبد است و کبد در پهلوی راست میباشد

است که اطرف لااست آمد و قوت دیگر در سمت دیگر مطلق نیست لهذا جهة فوق و تحت سالم ماند والله اعلم بالصواب

خدا تعالی گفت ابلیس را که بیرون رو از آسمانها یا از بهشت درین حالت که بدی و عیب با لی بلعنت گرفتار شده و رانده

گشته از درگاه قرب بخدای من سوگند که هر که پیروی کند ترا الی قریب ترا قبول نماید از اولاد میان هر آینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی

از تو و تابعان تو یعنی شیاطین که اولاد و اتباع تو و کفاری که از اولاد آدم و اشیاع تو باشند قراءة لفظ مذ و ما

با همزه متفق علیهاست اما بی همزه نیز جایز است

یعنی گفتیم با ابو البشر که ای آدم

جا گیر در بهشت تو و جفت تو که حواست پس بخورید از میوه و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید یعنی مباح کردم همه را الا اینکه شما غیر از

یک درخت نهی میکنم از آن و میفرمایم که نزدیک این درخت مروید برای خوردن که اگر بخورید از آن پس خواهید بود از

ستمکاران بر نفس خود بعضی گفته اند که آن درخت انگور بود و قول مشهور آنکه درخت گندم بود

پس وسوسه کرد آدم و حوا را شیطان تا آنکه اشکارا کرد برای آن هر دو آنچه پوشانیده شده بود از آن هر دو از عورات آن یعنی

عورت آدم و حوا که ملبوس بهشتی پوشیده شده بود چنانکه هیچ یک از ایشان عورت دیگر را ندیده بود و ملائکه

بهشت نیز ندیده بودند سوء بمعنی بدیست بلفظ و جهت اظهار عورت خود که مرد و زن بدی را لازم دارد عورت

را موسوم بسوءة کرده اند چون ابلیس میدانست که بسبب نافرمانی از حکم الهی لباس بهشت از تن ایشان جدا خواهد

شد عورت موجب رسوائی ایشان نزد فرشتگان خواهد بود دیگر از بهشت رانده خواهند شد تکلیف و تسویس بر

خوردن میوه آن درخت کرد و کیفیت در آمدن ابلیس در بهشت بعد از آنکه تا آن مرتبه رانده شده بود چنین آورده اند

که بدستیاری طاوس و مددگاری مار که هم مخلوق بودند از قدرت الهی بصورت زیبا و دربانی بهشت در عهده

بجمیع ذریت آدم علیه السلام از ازل تا ابد در علم الهی بهمه حاضر اند ای فرزندان آدم بتحقیق که ما ارزانی کردیم مالکی شما پوششی تا بپوشید عورتهای

شما را و محتاج به پنهان ساختن با برگ درختان نباشید یا برهنه نمانید و مدعای شیطان که فضیحت شما میخواهد و آدم را بنا بر آن

اغوا کرده بود حاصل نشود در معنی انزلنا تاویلها است بعضی گفته اند در هنگام فرود آمدن آدم علیه السلام از آسمان لوس با او ختها

لبس نزول له عبارت از آمدن از جهت علو است بسفل بمعنی حقیقی و بعضی گفته اند مجاز است عطائی الهی از هر جا که باشد

رتبه از علو آمده چنانکه حق لطف و عام را انجا به ان کابی مرفوع گویند و بر حق گفته اند انزلنا اینجا بمعنی خلقنا است چنانکه و انزلنا الحدید

و انزل لکم من الانعام فرموده یعنی آفریدیم برای شما لباسی که بپوشانند شما را لباسی که زینت و جمال شما باشد و مراد

اموال است از نقد و جنس و اثاث البیت و در لغت نیز لفظ ریش بمعنی مال آمده و عرب میگویند تریش الرجل وقتیکه بسیار مالی

متمول شود و استعاره کرده اند بمعنی لا الی معه اصلی لفظ ریش پر مرغ است که جمیع ثروت و مکنت و زینت او همان

است در آدمی نیز زینت و ثروت را ریش گفتند و در فارسی نیز متعارف است که چون کسی را تمسخر کنند میگویند پر و بال

پیدا کرده است و اینکه مال ملقب بلباس شد از جهت آنست که عیب را می پوشد و ازینجاست که عارف روم گفته خواجه را مال

و مالش عیب پوشش و آفریدیم برای شما لباس پرهیزکاری و ترسکاری از مخالفت امر الهی و بعضی گفته اند مراد از زره و جوشن است

و این هر دو معنی برای هر دو لفظ که لباس و تقوی است صحیح است زیرا که پوشش بجهة مطلب مناسب یا محافظت از رسوائی

عریانی یا از ضرر رسیدن بدن ایمان محافظت از رسوائی در روز قیامت و ترسیده مضرت است از آلات و زره جنگ و زره

و جوشن پرهیزکاری است از آسیب لیکن از اشاره ذلک خیر مفهوم میگردد که مراد از لباس تقوی ایمان است

که میفرماید این لباس بهتر از جمیع ملبوسات است و این آفریدن لباسهای صوری و معنوی که زینت و محافظت

شما است از نشانهای کرم و رحم خدا است تا شاید که بنی آدم یاد کنند و پند گیرند و بشناسند قدر نعمتهای

خدا تعالی را لفظ لباس را در لباس التقوی بعضی برفع خوانده اند تا مبتدا باشد و خبر آن خیر و ذلک

صفت آن یا بدل یا عطف بیان و میتواند بود که ذلک خبر تمام جز باشد و بر نصب خوانده اند

تا عطف شود بر لباسا که مقدم است

وان کبیره باعث سزاوار رتبه نبوت نیست از ایشان کبیره پس تحقیق آنچه از آدم بوقوع آمد صغیره بود و عقابی که بازای آن واقع شد

نیز جدا شدن لباس بهشت و فرود آمدن بر زمین نزد اشاعره محتاج بتاویل نیست زیرا که آن طایفه معاقبه بر صغیره جایز

میدانند اگر کشیده شود نزد معتزله که عقاب بر صغیره با وجود اجتناب از کبایر جایز نمیدانند تاویل اینست که گاه حسنات

ابرار بمنزله سیئات مقربین باشد صغیره بطریق اولی نسبت بحال ایشان کبیره است و عقابی که بازای آن واقع شد

نزع لباس بود و ابراء عذاب مثل آن نیست و دیدن محرم عورت بلا فعل حرام نیست و عقوبت نیست و گفتند آدم و حوا

که ظلم بر خود کردیم یعنی کاری کردیم که موجب برآمدن از بهشت و مفارقت جنس گشت و ان لم تغفر لنا یعنی اگر نپوشانی بدان ما را

که مغفرت در اصل بمعنی پوشیدن است یعنی اگر نپوشانیدی الله تعالی گناه بنده را موسوم بغفر شده و ترحمنا یعنی بدل ماکول

و ملبوس که در جنت داشتیم در دنیا اگر نه هر آینه زیان ما باشد

گفت خدا تعالی با آدم و حوا و ابلیس و طاوس و مار که پائین روید از بهشت برقرار آسمان

هست بر روی زمین در حالتی که هر یکی شما دشمن باشید دیگری را و درین لفظ بعض که مفید تفریق است مقابره بالنوع

ملحوظ است تا دشمنی آدم و حوا با یکدیگر لازم نیاید و بعضی از مفسران گفته اند که خطاب بلفظ جمع بالای آدم و حوا و ذریت ایشان

که در علم الهی حاضر بود و در تصور است خطاب جبال بر منسوج فرموده و مراد شما در روی زمین قرارگاه و اسباب معیشت

از آن بهره یابید تا هنگامی که بکشد و مدتی که مقدر شد اگرچه از کلمه الی حین مفهوم آدم شده که بودن بر روی زمین چندگاه

خواهد بود و بعد از آن عود به بهشت خواهد نمود اما کیفیت مکث و رجوع معلوم نبود لهذا خطاب دیگر رسید

گفت خدا تعالی با آدم و حوا و در ضمن تمامی ذریت ایشان مخاطب باین خطاب

شدند که در روی زمین زندگانی خواهید کرد و در میان خواهید مرد و از میان زمین خواهید برآمد لفظ تخرجون افاده دو معنی

میکند یکی بیرون آمدن که اشاره بزنده شدن است دوم بیرون رفتن که بزمین دیگر رفتن لازم است و آن زمین موسوم

بساهره است که حق تعالی بعد از فنای این زمین آنرا خلق خواهد کرد و گویند خلقت آن از نقره خواهد بود از این خطاب

معلوم آدم شد که رجوع به بهشت چگونه خواهد شد در قراءت کلمه تخرجون اختلاف است بعضی تا و فتح را بصیغه مجهول

خوانده اند و برخی بالعکس بصیغه معلوم

خطاب است

سط یعنی میل بجانب حق باشد ازو تعبیر عدل کرده‌اند و اگر بجانب باطل باشد ازو تعبیر جور کرده‌اند چنانکه فرموده سبحانه و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا

گردیدن از خدای تعالی بمقصد رسانید بسبب اینکه

ایمان آوردند و گروهی که تابع و مسلم شدند بر ایشان گمراهی بسبب اینکه کافر شدند و اقرار نمودند آن کافران شیاطین را دوستان بدون خدای تعالی که راستند و فرمان برداری شیاطین را ورزیده‌اند اینکه ایشان را صواب و طریق حق را یافته‌اند و حال آنکه در نفس الامر چنین نیست نزد بصیران کما بدا لکم داخل این آیت است و بعضی گویند داخل آیت قبل

ای فرزندان آدم که مکلف آید تکلیفات شرعیه فرا گیرید لباس زینت خود را هنگام هر نمازی و بیا برین تا دلیل ایمه و اکابر دین وقت نماز کردن جامهای نفیس یا زینت آنچه خوبترین رخت ایشان بودی می‌پوشیدند و بعضی چنین تفسیر کرده‌اند که مراد از عند کل مسجد روز جمعه و عید است در آن روز لباس زینت باید پوشید و بعضی لفظ خذوا را چنین فهمیده‌اند که روز جمعه و عید اصلاح موی سر و ریش و شارب باید کرد و شانه کردن ریش نزد هر نماز خواه قبل از نماز و خواه بعد از آن واجب دانسته‌اند چرا که عند شامل هر دو می‌شود و یکی از اکابر فرموده که چون بال و منون را خدای تعالی زینت حیات دنیا فرموده مراد اینست که بال خود را به مسجد همراه بگیرید یعنی اطفال و پسران را نیز با عادت کنید بنماز و رفتن بمسجد و جمعی نقشه از آن اعتقاد اینست که چون در زمان جاهلیت اکثر اعراب عریان طواف کعبه میکردند و اینرا حسنه عظیم میشمردند و میگفتند که ما در لباسی که بآن عاصی گشته‌ایم طواف نمیکنیم و اکثر قوم خصوصا جاهلیه عامه هنگام احرام از خوردن حیوانی و شیر از آن طعام اجتناب می‌نمودند و اینرا تعظیم کعبه میدانستند این خطاب نازل شد که هنگام احرام حج رخت بپوشید یعنی ستر عورت فرض است از طعامها آنچه حلال است بقدر برداشت طبیعت تناول کنید و شیر و آب بیاشامید لیکن حلال هرچه باشد بیاشامید و از حد مگذرید در اکل و شرب یا این وجه که تمامی خوصله بخورید یا از زیاده از وسعت خود مأکل و مشارب یا از حد حلال در گذشته لهو حرام تناول کنید بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد مسرفان را یعنی آنانرا که از حد در گذرند یا نمیکنند و درین باب آنچه تحقیق اهل تدقیق در آمده چنین است که در پوشیدن آنچه از وجه حلال مهیا شده باشد در نماز یا آن بیرون آمد و زیاده از وسع طاقت مرد آن نیست باید پوشید هرچند که زینتش بیشتر باشد بهتر است که در خبر آمده آن

ای فرزندان آدم هوشیار و بر حذر باشید که در فتنه نیندازد شما را شیطان چنانچه بیرون کرد پدر و مادر
شما را از بهشت در حالتی که جدا میکرد از تن ایشان جامهای ایشان را تا بنماید بر دو را عورتهای ایشان و اسناد
این فعل بشیطان از جهت سبب شدن او بود بدرستی که شیطان می بیند شما را او و قبیله او یعنی اولاد و اتباع او همه می
بینند شما را از جائی که نمی بینید شما آنها را یعنی بطوری آفریده شده‌اند اجسام آنها که از نهایت لطافت و رقت با هوا
آمیخته میگردد و ناقص هر هویت و ماهیت جدا [illegible] نمیشوند و اجسام شما بسبب غلظت و کثافت داخل نظر آنها
در می آید پس چنین دشمنی که پیوسته در خوف و حذر باید بود مانند خصم بشری نیست که حذر از دشمنی هنگام
ملاقات و رؤیت باشد بدرستی که ما گردانیدیم ابلیس را و اولاد او را دوستان از برای آنکه ایمان نمی آورند بخدا یعنی
چون بسلطنت عبادت [illegible] کردن کس و عصیان آن قوم کفار همجنس شیطان اند بسبب جنسیت باهم دوست میشوند و ما بازگذاشتیم
آنها را بدوستی یکدیگر

و هرگاه کنند کافران کاری زشتی که در نفس الامر بد باشد یعنی بت پرستی و شعار کفر [illegible] مانند تحریم حلال و تحلیل حرام و عریان بودن
گویند در جواب ملامت کنندگان [illegible] یافته‌ایم بر این شعار پدران خود را تقلید اطوار ایشان میکنیم و فرموده است خدای تعالی با که این کار زشت
[illegible] بگو ای محمد بدرستی که خدای تعالی امر نمیکند و نمی فرماید بر کار زشت و بدکاری آیا میگوئید شما [illegible] میدانید یعنی از جانب خدا
افترا میبندید و تهمت میسازید و بر زبان تحقیق نیست که خدا فرموده است

بگو ای محمد که امر کرده است
آفریدگار من بمیانه روی [illegible] و عدالت [illegible] کردار [illegible] کنند و متوجه سازید روهای خود را [illegible] خدا [illegible] که سجده کنید یا در وقت نماز
بهر مسجدی که برسید نماز کنید و موقوف بر مسجدی معین مدارید یا هنگام وقت نماز برسید فی الحال متوجه بمان شوید و بکار دیگر
رو مکنید و بخوانید خدا را تسبیح و تحمید و تهلیل در حالتی که پاک دارید دل خود را از نیت [illegible] مخصوص عبادت او کنید
زیرا که چنانکه اول آفرید شما را باز زنده خواهد کرد و بازگشت خواهید کرد بسوی او بجهت جزای عمل یا آنکه چنانچه از خاک
آفرید شما را باز خاک خواهید [illegible] بماند که تأویل قوم بنابر این [illegible] کلام [illegible] که متوجه ساختن رو بمسجد [illegible]
[illegible] از خاک پیدا شده‌اند و باز خاک خواهید شد آنجا

مراد بهر حرام است و حرام رخت بود و کار ستمکاری و کبر را اگر چه ظلم و کبر در حقیقت ناحق است اما بجهت تاکید و بیان لفظ بغیر الحق
مذکور شده یا آنکه از قبیل تقتلون النبیین بغیر حق باشد یعنی ستمکار خود هم داند که این ستم است و ناحق است دیگر حرام
کرده است خدا تعالی این را که شرک آرید بخدا تعالی و شریک سازید در پرستش او غیر او را که نفرستاده است خدا تعالی برای
پرستش او حجتی و برهانی و حرام کرده است این را که ببندید بر خدا بدروغ چیزی را که نمیدانید چنانکه کافران میگویند
طواف کردن و حرام بودن بحیره و سایبه و غیر ذلک از مفتریات خدا فرموده

و برای هر گروهی مدتیست

زندگی ایشان یا وقتی مقرر است بجهت عذاب فرستادن بر ایشان پس آنگاه که بسر آمد آن مدت یا بسر آمد آن وقت یک ساعت
هم دیر نمیشوند و نمی پایند آن گروه ساعتی مهلت و ساعتی زودتر از وقت مقرر هلاک نمیشوند یا آنکه آن گروه در آن
از شدت هول و اضطراب قادر بر طلب تاخیر موت یا عذاب نمیشوند و چنین نیز در وقت طالب تقدیم هم نمیتوانند شد

ای فرزندان آدم اگر بیایند شما را پیغمبران از نوع شما

یعنی ایشان که بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا و خبر دهند از آنچه در معاد ام احکام دین پس هر که پرهیز کند از کفر و عصیان
و با صلاح آرد عمل خود را و احوال خود را بسبب ایمان پس نیست او را هیچ ترسی از روز قیامت و نخواهند شد
آنها پرهیزکاران و سوزانی اندوهناک یعنی محروم از مطلب نمیشوند لفظ اما در این آیت واقع شده اصل آن ان
شرطیه است و ما برای تاکید است در معنی شرط و بنا بر آن نون تاکید داخل شده مخفی نماند که مطلب بعنوان شرط
ادا شده یا تاکید تا شایبه شک که از حرف شرط مفهوم میشود زایل گردد و یقینی بودن آمدن پیغمبران که واجب
و لازم است بجهت اقامت حجت

و آنکسانیکه بدروغ داشتند آیات ما را و کبر ورزیدند

یعنی سرکشی نمودند و پروا نکردند در مخالفت از آنها آن گروه ملازمان و مصاحبان آتش اند و ایشان در آن خواهند
بود جاودان پوشیده نماند که در آیت پیش آیاتی واقع شده و در این آیت آیات بیان آنکه پیغمبران میخوانند و بیان میسازند
آنچه از جانب خدا نازل شده پس توحید لازم است و ... کافران آیات را تکذیب میکنند در معجزات و آیات که میگویند

الله جمیل یحب الجمال و در خوردنی اگر بطور نفس خود مخصوص باشد هر چند قلیل المؤنت باشد بهتر است و اگر بجهة مهمان باشد چند آنکه

خرج آن شود لورلیس بیشتر است و اسراف نیست قل من حرم [illegible]

بگو ای محمد که حرام کرده است آرایش

را که خدای تعالی آفریده است از عدم برآورده برای بندگان خود یا برآورده بعضی را از نباتات مانند پنبه و کتان و بعضی را از حیوانات مثل ابریشم

و حریر و از معدن چون آهن و فولاد و نقره و دیگر که حرام ساخته زر فهای پاکیزه را یعنی خوردنیهای که خدا حلال کرده این

استفهام انکاری است یعنی آنچه خدا حلال کرده است بحرام کردن غیر حرام نمیشود و این نکته نیز از سوق کلام معجز نظام مفهوم

میگردد که اصل در مأکولات و ملبوسات حل است و حرمت بتصریح و تخصیص از علام الهی ثابت میشود والا فلا دیگر بگو ای محمد

که این زینت در لباس و پاکیزگی در خورد دنیا از برای مومنان است در زندگانی دنیا یعنی خلق کرده ایم برای اهل ایمان و کافران

بطفیل ایشان بهره میبابند از نعمتها و روز قیامت خالص و خالص بجهة مومنان خواهد بود که مطلقا کافران را از نعمتها بهره

نخواهد بود این حکمها را همچنین که می بینی و می شنوی فصل بفصل بیان میکنیم از برای گروهی که میدانند یعنی کلام ما را میفهمند

کلمه خالصه را همه قاریان بنصب خوانده اند و حال میدانند مگر نافع که او خبر بعد از خبر میداند یا لفظ هی را مبتدا است

آورده اند که شخصی استفسار کرد از امام رضا ع که آیا امام و خلیفه را واجب یا مستحب است که رخت بی زینت بپوشد

و طعام بی لذت خورد و همچنین تکلفی از هیچ باب بجا نیاورد حضرت فرمود که او چرا اینچنین کند بر او واجب است

و مستحب و بعد از آن این آیت را تلاوت فرمود و گفت یوسف ع رخت تمام زینت کرانبهای می پوشید و کمال آگاهی

در همه باب میفرمود آنچه بر امام واجب است عدالت است و حکم بحق نه شعار درویشی و چیزهای که خدای تعالی

حرام کرده است ایمانست که میفرماید

دیگر بگو ای محمد که جز این نیست حرام کرده است پروردگار من

گناهان کبیره را آنچه آشکارا باشد از آنها مانند لواط و زنا و آنچه پنهانی باشد مثل نفاق یعنی اظهار اسلام و در دورهمه

کافر [illegible] و دیگر گناه صغیره را که مدرج در شرح جامع آن مقرر باشد آنچه نهی از آن شده باشد و بعضی گفته اند

و اندر آیند در آتش جوق جوق یعنی از این حکم هر گروهی از آن قوم مذکور که در آیند در دوزخ نفرین کنند و نکوهش نمایند هم کیشان

خود را یعنی یهودان یهودان را و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس تا وقتی که همه کافران در آیند

در آتش گویند آن جماعتی که در آخر در آمده اند در شأن آنانکه پیشتر داخل شدند ای پیشوایان که ما را گمراه کردند ما را

یعنی ما پیروی ایشان کردیم تا گمراه شدیم پس بده ایشان را عذابی دو چندان که ما راست از آتش دوزخ یعنی دو برابر از عذاب

و یک چند دیگر در سزای اضلال گوید خدای تعالی در جواب ایشان که مر هر کدام را از شما هر دو یعنی ضال و مضل عذابی دو چند است

پیشوایان را یک عذاب برای کفر و عذابی دیگر جهت اضلال و پیروان را یک عذاب برای کفر و عذابی دیگر جهت تقلید ولیکن شما نمی دانید

و نمی دانید یعنی خبر ندارید از حال یکدیگر قرائة جمیع قاریان لا تعلمون بتاء است سوای عاصم و ابوبکر بیا خوانده اند و تقدیر

خطاب بقاریین بلکه حکایت است

و گویند پس روان مر پیروان را پس چیست شما را بر ما برتری که بسبب آن مستحق تخفیف عذاب باشید و از چه

بر ما دو چند عذاب خود میخواهید با شما هم در کفر و گمراهی برابر بودیم پس بچشید عذاب را بسبب عمل کردید در دنیا

اضلال و ضلال که این سخن آخر لا بر هر فریق با هم گویند

بدرستیکه آنان که دروغ داشتند آیتهای ما را و تکبر

کردند از گرویدن و اطاعت آن گشاده نشود ایشان را برای نزول رحمت بر ایشان درهای آسمان یا جهت نزول ارواح ایشان مر علو

اعلی بلکه ارواح ایشان را ... تا به زمین هفتم ... و در نیایند آن گروه در بهشت تا وقتیکه در آید شتر در سوراخ سوزن

این تعلیق بمحال گویند یعنی چنانکه در آمدن شتر در سوراخ سوزن بر هر صورت ممتنع است در آمدن کافران در بهشت

وقوع نیابد مخفی نماند که محال بر دو قسم است محال بالذات ... و محال بالغیر ...

محال بالغیر است و استحاله آن نه از این جهت است که خدای تعالی قادر بر آن نیست بلکه از این جهت است که مشیت الهی بر وقوع

آن تعلق نگرفته و این استحاله در مقابل امکان عادی است و همچنین که بیان کردیم عذاب ... قبول آیات و ...

... جمیع ... حرام ابدی ... بهشت را بر ایشان و در عذاب ... مجرمین کافران و منافقان اند ... بعضی قاریان بیا و تخفیف خوانده اند ... ابواب السماء

سوال نقطه جمع مرور است و در آیت قبل که وعد است عاید جزا داخل شد و درین آیت که وعید است الله ... محض

فضل و کرم است این مبالغه در حق وانیجا مسامحه

یکی ستمکار از آنکه بر بندد بر خدا تعالی دروغ

گویند که زن و فرزندان و این را حرام کرده و از احلال ساخته لازم خود گوید دیگر به دروغ دالو آیات او را یعنی

گویند که این حکم خدا نیست آن گروه که چنین گویند میرسد بایشان بهره که نام ایشان نوشته شده با قلم قدرت بر

لوح محفوظ از عذاب و عقاب که نام زد شده ایشان خواهد رسید و از کتاب نامه اعمال ایشان یا نصیب و حصه از اجزا

یا مراد سرنوشت یا آنکه کتاب مصدر است یعنی از اجل خود مانده و نصیب عبارت از رزق و اجل پس رزق و موت ایشان

باقیست تا زمانی که بیایند فرستادگان ما در حالتیکه قبض ارواح ایشان تمامی کنند بنا برین تاویل حتی برای

غایت نیل رزق و اجل باشد لیکن میتواند بود که بجهت غایت تکذیب باشد یعنی آنانکه تکذیب کنند آیات خدا را

و افترا کنند بر خدا تا هنگامی که بیایند فرشتگان بجهت قبض ارواح ایشان یعنی آنانکه بر کفر بمیرند حال ایشان اینست که گویند

آن فرستادگان با ایشان از روی سرزنش و نکوهش که الحال کجا اند آنان که بودید شما میپرستید آنها را

بجای پیغمبر اند یعنی آنها را در وامید است خدای الا بر غیر الله تعالی گویند آن کافران گم شدند

از ما یعنی غایب شدند و هیچ کار ما نیامدند از سخن گویند کافران و گواهی دهند بر نفسهای خود بر اینکه بودند

در دنیا کافران یعنی اعتراف بکفر خود نمایند

گوید خدا تعالی بآن کافران یا گوید

یکی از فرشتگان بامر خدا ایشان را که در آیید در آن گروه که فرقه فرقه بودند یعنی بت پرستان و یهودان و ترسایان

... پرستان و امثال ایشان آنانکه سوسان حقیقی باشند که تحقیق در گذشته اند پیش از شما بر طلب باطل از قوم جن

میراث جز که پیر از کسی که اهل و مستحق آن جز باشد بسبب اعمال نیک منتقل باهل و مستحق نیست بلکه بطریق گویا وراثت است و بنابر حدیث نبوی میراث کافر است که بمؤمن میرسد و حدیث اینست که حضرت فرموده نیست هیچ احد مگر اینکه خدای تعالی برای او خانه ساخته در بهشت و جای مقرر نموده در دوزخ پس هر گاه در دنیا مؤمن شود خانه بهشت برای او از آن شخص که کافر بوده کند استحقاق خود میگیرد و آن کافر جای دوزخ او را بنابر استحقاق خود میگیرد و بعضی گفته اند که اینجا اورثموها بمعنی اعطیتموها یعنی بمعنی که بخشیدیم و اورثنا بعض قاریان ما کنا بغیر واو خوانده اند و در مصحفهای اهل شام واو نیست

ندا کنند اهل بهشت دوزخ را این سخن گاه تحقیق یافتیم ما آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما برای شمایان که آن بهشت است و در این بهشت را برسند و در خیال که آیا شما یافتید آنچه وعده کرده بود پروردگار شما از روی راستی مخفی نماند که در این استفسار ضمیر خطاب باید بعد وعده کم تقریبه و عدنا کفر نموده برای آنکه در شأن کفار وعید نازل شده و عده پس معنی ما وعدکم اینست که حق تعالی وعده را به همه متعلق مسرور باشد و ایمان آوردن فرموده که هر کس ایمان بیاورد برای او بهشت و هر که ایمان نیاورد برای او دوزخ پس دوزخیان چون ایمان نیاورده بودند گویند که آری یافتیم آنچه مقرر شده بود برای کافران پس بعد از این سؤال و جواب آواز دهد آواز دهنده چنانکه آواز او رسید بهشتیان و دوزخیان و آن آواز این سخن باشد که لعنت خدا که بر ستمکاران یعنی آنانکه پرستش کردند غیر الله را بعض گفته اند که آن آواز دهنده اسرافیل است و جمعی آورده اند که علی ابن ابی طالب است که قسیم النار و الجنة خواهد بود و در سوره توبه که اذان من الله و رسوله واقع شده و موذن آن اذان علی بود لهذا اینجا هم موذن اشاره باوست والله اعلم بالصواب لفظ نعم بفتح عین متفق علیه است مگر در قراءة کسائی که بکسر عین است و ان لعنة الله بفتح همزه و تشدید نون آمده است و بعضی بکسر همزه و تشدید خوانده اند باین اعتبار که اذن بجای قال واقع شده

آنکسانیکه باز میداشتند مردمان را از راه خدا تعالی و میجستند در راه خدای کجی و ناراستی یعنی راه حق را کج میداشتند و آنان بآخرة ناگرویده کافر اند

... الوان را ما نیست جمل بفتح جیم بیا جانور دانسته اند و اکثر قاریان بتا و تشدید قراءة نموده اند چنانکه شنوده اید معتقدم
... الوان نظر بر ظاهر کلمه است و در لفظ جمل چندین قراءة است یکی بر وزن عمل دیگر بر وزن قمل دیگر بر وزن
نقل دیگر بر وزن سبل که جمع سبیل است بعضی بر وزن جمل و بعضی [illegible] دانسته اند زیرا که برین وزن بمعنی ریسمان
سطبر است که برکشتی می بندند و درآمدن آن در سوراخ سوزن از محالات است و قراءة لفظ سم بفتح سین و ضم آن
و کسر آن هر سه جایز است و بعضی بجای لفظ خیاط مخیط خوانده اند که آن نیز بمعنی سوزن است

[illegible] ایشان راست از آتش جهنم فراش که بر آن نشینند و بالای ایشان
[illegible] از آتش مطلب اینکه آتش [illegible] ایشان را گرفته باشد از آتش جهنم [illegible] عذاب این مجرمان را بیان
کرده ام [illegible] ستمکاران [illegible] مشرکانند [illegible] اعتقاد [illegible] دارند آماده [illegible]
[illegible] و مخبر [illegible] است [illegible]

و آنانکه گرویدند بخدا و انبیا و کتب الهی و عملهای پسندیده کردند [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible] بالتکلیف [illegible] مگر القدر که فراخور طاقت و توانائی او باشد این جمله معترضه بود در میان
[illegible] آنکه الذین [illegible] آن گروه ملازمان و مقیمان بهشت اند خواهند بود ایشان در بهشت جاودان
که هرگز بیرون نیایند

و بیرون بریم [illegible] از سینه های ایشان [illegible] حسد و کینه تا در بهشت [illegible] رتبه [illegible] دیگری را بهتر از خود بیند حقد و حسد نبرد
[illegible] آن بهشتیان این حال دارند که [illegible] اسبهای ایشان جویها و بگویند سپاس و ستایش
خدای را [illegible] فضل و کرم [illegible] راه [illegible] باینجا [illegible] موجب عمل نیک باعث دخول بهشت نبودیم
ما اینچنین که خود بخود راه [illegible] توانیم یافت [illegible] اگر خدا راهنمائی نمیکرد ما را هرآینه بتحقیق آمدند رسولان پروردگار
ما براستی و درستی که هدایت کردند ما را [illegible] رسالت ایشان راه بردیم بمقصد و ندا کرده شوند بهشتیان باین سخن که این ایمان
[illegible] بهشت است [illegible] میراث [illegible] آنچه عمل کرده اید [illegible] دنیا مخفی ماند که

به بهشت درآیید و خدا اعلام مان و سبا نامرا بر ما چگونه افزود بهر السحاب خرا بیابد سند و گویند با ایشان که

بکار شما نیامد و رستگاری ندا و شمار الرعدان دوزخ جمع کردن مال و قبیله و الجزی که بود بر شما با آن نحو

و تکبر کنند یعنی سرا فرنسب و تمول در حب و در این مخاطبه اشاره بسوی بلال و عمار و صهیب و امثال ایشان

از مساکین اهل ایمان نمود سرد دوزخیان گویند که

آیا این گروه اند که شما

در دنیا قسم میخوردید که خدا تعالی نخواهد رسانید ایشان را به رحمت و بخشش خود و بعد از این سخن از اعراف‌یان

حق تعالی امر فرماید بآن مساکین اهل ایمان که درآیید در بهشت که نیست هیچ ترسی شما را و نیست اینکه شما اندوهگین

شوید یعنی که موجب بیم و اندوه باشد بر شما حواله نکرده‌ایم داخل بهشت شوید بخاطر شاد و احتمال دارد که این امر به ایمان

اهل اعراف شود که تا آن زمان در خوف و رجا بوده اند

و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را باین سخن که بریزید بر ما از آب بهشت

این عبارت دلالت بر غایت تشنگی و نهایت خشکی آنان میکند و افاضه در اصل بمعنی ریختن آب است از بالا به پایین

و بهشت بحسب و رتبه و مکان بر دو فوق دوزخ است دوزخیان چنانکه از فرط تشنگی توقع آب از بهشتیان کنند از

کمال گرسنگی سؤال طعام نیز نمایند و گویند که یا بدهید بما از آنچه روزی کرده است شما را خدا تعالی از طعام بهشت گویند بهشتیان

در جواب ایشان بدرستی که خدا تعالی حرام کرده است طعام و آب بهشت را بر ناگرویدگان بخدا

در ترکیب این عبارت معجز اشارت دو

احتمال است یکی اینکه تتمه کلام اهل جنت باشد و صفت کافران در مقام جواب تصور رفتار فالیوم ننسیهم ... قول سبحانه

احتمال دوم اینکه الذین مبتدا است و تمام آیت کلام الهی بطریق استیناف بر هر تقدیر معنی چنین است که آنانکه فرا گرفته اند

شعائر دین را که حق تعالی بآن امر فرموده است لهو و لعب یعنی شغل بیهوده و بازیچه شمرده اند چنانچه حرام میکردند حلال را

و حلال میکردند حرام را و بازی میکردند در گرد خانه کعبه بنوعی که اطفال بازی کنند پس حق تعالی منع مایدح را که

و میان بهشت و دوزخ دیواریست تا اثر یکی بدیگری نرسد و الرجال و الی بینهما اهل بهشت و دوزخ باشند باز مانده و بر بلندیهای
آن دیوار که مسمی است باعراف میان بهشت و دوزخ مردمان باشند که بشناسند هر دو فریق را اهل بهشتیان و دوزخیان را بعلامتهای ایشان از
بسپیدی روی و تیرگی و آن مردان که بر اعراف دیوار باشند بعضی گفته اند هم جمعی از مومنان موحدان اند لیکن جمعی مقصر بوده اند در
اعمال نیک ایشان را در آن وسط باز دارند نه در بهشت و نه در دوزخ تا حکم الهی درباره ایشان برسد برخی گفته اند که آن مردان
علما و شهدا و انبیا اند که بسبب علو درجات مکان ایشان از اهل جنت بلندتر باشد جمعی گویند هم آن فرشتگان اند بصورت
آدمیان فرقه گویند مومنانند که گناه و ثواب ایشان مساویست بعضی گویند ساکنان اند هم بی اولاد الدین از ایشان راضی بوده ...
میکنند آن مردمان که بر اعراف اند اهل بهشت را و میگویند اینکه تحیت سلام بادا بر شما که رسید به بهشت و این تهنیت میگویند
در حالی هم هنوز خود داخل بهشت نشده اند و امید میدارند که داخل شوند یعنی بعد از حکم الهی هم در باب ایشان برسد داخل خواهند
شد و بنا بر این ظاهر مسعود هم اهل اعراف انبیا و اخیار نباشند بلکه مومنان مقصر اند مخفی نماند هم اعراف جمع عرف
است بمعنی ... و آن نام تاج خروس و کنگره دیوار است پس حسب مقام آن گروه کنگرهای دیواریست هم میان بهشت
و دوزخ خواهد بود موسوم باعراف شد بلفظ سیما بمعنی نشان و علامت است و قسم گفتن آن عابر بالف مقصوره
و ممدوده هر دو ...

و وقتیکه گردانیده شود چشمهای اعرافیان بجانب دوزخیان گردانیدن بانظر چنانکه فرشتگان
گویند یا آنکه یکبر گردانیده ... خود را بجانب دوزخیان و ببینند حال ایشان را پس صرفت هم فعل متعدیست باعتبار
گردانیدن روی ... و آن تعلیق ... زیرا که احوال دوزخیان مستکره است و دیدن آن میل طبعی نباشد در
مصحف ابن مسعود ... هم وقتی بگردد چشم ایشان بسوی اهل دوزخ گویند که ای
پروردگار ما مگردان ما را همنشین با گروه ستمکاران اگرچه انبیا و اخیار در مقام عبودیت و انکسار ممکن است
که چنین گویند لیکن این قول نیز واضح میشود هم مردم اعراف همان مقصرانند هم در خوف و رجا مانده اند

و آواز دهند ساکنان اعراف مردانی را که بشناسند از جمله اهل دوزخ بعلامت
و سیاهی روی ... مانند ابوجهل و امثال او از مشرکان هم میگفتند این کی میشود ما بدوزخ رویم و بلال و صهیب

بلدرستنی که پرورده کار شما

خداوند است که آفرید آسمانها و زمینها را در شش روز مفسران نوشته اند که یعنی در زمانیکه در آفریدن آنها بقدر شش روز بود

بعد از خلقت فلک و مهر سیستن زمان لا حرکت آن مقدار شش روز توان گفت و در اکثر تفاسیر دیده که آغاز آفرینش

آسمانها در روز یکشنبه بود و انجام در روز جمعه لیکن این سخن صریح البطلان است زیرا که اهلا نبود تعیین روز

لا لکجا مخفی نماند که مراد از آسمان و زمین دنیاست چنانچه در سوره جاثیه میفرماید و خلق الله السموات والارض

بالحق ولتجزی کل نفس بما کسبت پس سخن چنین شد که دنیا را در شش روز آفرید این مبالغه است یعنی

که اجازت کارهای دنیا در شش روز داده و یک روز را وقف کارهای آخرت کرده که مطلق متوجه بدین باشند

و مخصوص طاعت و عبادت دارند چنان دانند که در ان روز آسمان و زمین موجود و مخلوق نیست

نزد حاکم علما قرائن و دلایل بر معنی بسیار است اینکه میفرماید هو الذی خلق السموات والارض بالحق و یوم

یقول له کن فیکون پس خدا محتاج شش روز نیست و دیگر لا یشغله شان عن شان مصرح معنی

است که آسمان و زمین را همه یکبار موجود ساخت و این نبود که از یک کار فارغ شد بکار دیگر پرداخت

چنانکه مفسران در سوره فصلت تفصیل داده اند قرینه دیگر اینکه در هر امتی یک روز را مخصوص عبادت

فرموده بود روز شنبه برای یهود بود و روز یکشنبه برای نصاری و روز جمعه برای امت محمد صلی الله علیه وسلم

چنانکه منصوص و اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع شاهد این سخن است

و جمعه بجهت تعطیل کار دنیا شرعا و عرفا مشهور است قرینه دیگر اینکه در مدت عمر یکسال را مخصوص عبادت

فرموده یعنی در آمد و رفت حج صرف نمایند و در هر سال یکماه را وقف طاعت نمود یعنی روزه بگیرند و در هر ماه

که چهار هفته است در هر هفته یک روز را خاصه کار آخرت آفرید و دنیا را از آن بی دخل کرد گویا که این

سال و ماه و روز را از اوقات بمنزله زکوة و خمس مالیات قرار داد تتمه آیت اینکه پس بالا بر آراز

هفت آسمان برابر شد ایام بر عرش یعنی همه مخصوص عبادت گردید چرا که ملایک را کار دنیا و امور معاش

که فراگرفتگان درین لست باری دانسته اند و فریفته لست ایشانرا زندگانی دنیا که خلاراف فراموش کنیم ایشانرا امروز که فراموش کرده اند

روز جزا لست ما هم فراموش کنیم ایشانرا یعنی فرا گذاریم در آتش دوزخ و برنیا وردیم چنانچه ایشان فراموش

شوبودند دیدن این روز را که بایشان خواهد رسید و چنانچه بودند ایشان که آیات ما را انکار میکردند

وا ایمان نمی آوردند و میگفتند که از جانب خدا نیست

و هر آینه بتحقیق آورده ایم برای این گروه کفار کتابی

که بیان کرده ایم فصل فصل تعلیمهای آنرا بر وجهی که شیوه داناییست در جانبی که آن کتاب راه نمای و بخشش نعمتها

برای گروهی که ایمان می آرند بعضی فصلنا بجاد تجمعه خوانده اند یعنی آنکتاب را افزونی و برتری دادیم بر جمیع

کتابها که در دنیاست یا بر دیگر کتابهای ایمانی و این برتری بر وجه دانش است یعنی میدانیم که آن کتاب

لایق برتریست

آیا انتظار می برند کافران استفهام انکاری است یعنی انتظار نمی برند مگر انجیز را که مآل آن باشد

یعنی وقتیکه وعده و وعید که در آن مذکور است بفعل آید تا ببینید و بدانند که همه راست و درست مراد از آن

وقت روز قیامت است یا هر چه میفرماید روزی که بیاید آن وعده و وعید که مآل آیات کتاب ماست گویند آنانکه

ترک کردند آن کتاب را پیش ازین در دنیا یعنی کافران که منکر و بودند این سخن که بتحقیق آمده بودند

فرستادگان پروردگار ما براستی و درستی پس آیا هستند مر ما را شفیعان برای ما در خواست کنندگان و مددگاران

تا مدد نمایند و در خواست کنند برای ما جهت کار غفران یا اینکه آیا میتوانیم شد که باز گردانیده شویم بدنیا

تا عمل کنیم بخلاف آنچه پیش ازین عمل کرده ایم یعنی ایمان بیاریم و کافر نشویم بتحقیق که زیان کردند ایشان

نفسهای خود را و گم شد یعنی گم گشت از ایشان آنچه میگفتند ایشان افترا کنندگان اشاره بر آنست که بدلیل اعتقاد

باطل کافران است که میگفتند بتان شفاعت ما خواهند کرد روز قیامت زیان نفس عبارت از افعال آنست در آتش

دوزخ و عذاب ابدی یعطف نردوا البعضی منصوب خوانده اند یا عطف بانه بر فیشفعوا و نعمل را بر رفع بسر قرأت کرده اند

باد است و آن چهار است صبا و دبور و شمال و جنوب صبا شرقیست و دبور غربی و شمال بفتح شمالی و جنوب بفتح جنوبی این بادهای چهارگانه که مذکور شدند میفرستد خدا تعالی در حالتیکه آنها مژده دهنده هاشند پیش از آمدن باران که رحمت الهی است یعنی بشارت دهند بنزول باران پیش بر بن تاویل نشر بضم باشد و ضم شین جمع نشور بمعنی باشر و بعضی نشرا بضم با و فتح شین بتخفیف خوانده اند که در اصل بتشدید است جمع نشر و حمزه بفتح نون و سکون شین قراءه کرده اند تا مصدر باشد بمعنی نشره که جمع باشر است و جمع نشری نیز و جمعی قاریان بول مفتوح خوانده اند و بمعنی فرستادن است پس نشر مصدر است که در موضع حال یا مفعول مطلق است یعنی فرستاده شده اند در حالتیکه رسول اند آن بادها پیش از آمدن باران تا اینکه هرگاه بر دارند ابرهای گران بار را ابر انکه ما آن ابر را ورشتات و ران سازیم ابل حصر او بوده اند که صبا بر میدارد ابرها را از زمین و شمال مجتمع میسازد و جنوب میباراند و دبور پراکنده میکند و این فرستادن ابرهاست بطرف زمین مرده یعنی خشک و از کار افتاده اگرچه بلد در حقیقت بمعنی شهر است لیکن بر زمینی که مسکونست و اصلاح حال اهل در آن باشد بمنزله شهر میشود خصوصا بجهه صحرا نشینان مثل قوم عرب که شهر و معموره ایشان بادیه است پس فرو میفرستیم بسبب آن ابر آب را پس بیرون می آوریم بسبب آن آب از زیر زمین هر نوع میوه و چون دیگر همچنانکه دانه و درخت را بیرون می آوریم از زیر زمین همچنین بیرون می آوریم مردگان را از قبرها پس بیان کردیم مثالی برای این قدرت خود تا شاید که پند گیرید و یاد کنید یعنی را که الله تعالی قادر است بر احیاء مردگان چنانکه قادر است بر زنده کردن زمینهای مرده و از این آیه است اعتقاد القیامت و حشر او بر لفظ میت بتشدید و تخفیف هر دو خوانده شده است

و زمین پاک یعنی صالح و قابل زراعت این حال دارد که بیرون می آید رویدنی آن بفرمان خدا تعالی یعنی انبوه و خوب چنانکه باید و آن زمین که شوره باشد مستعد اصلاح باشد یا پلید بخبثیت دیگر بیرون نمی آید از آن مگر اندکی و دور ضعیف و بی فایده همچنانکه میگردانیم بادها را و ابرها را از جائی بجائی و از طرفی بطرفی برای زنده کردن زمینها و بر آمدن نباتات که نفع رسد بخلایق همچنین میگردانیم آیات مواعظ و احکام را از اسلوبی باسلوبی و از تمثیلی به تمثیلی بجهت گروهی که شکر نعمتهای الهی میکنند و فکر و تامل در قدرتهای خدا میکنند و موجب افزونی ایمان و عبادت ایشان میشود

دیگر باین اعتبار که نجاهیه نور الهی روز است و تمیزی در ایام نیست چراکه فرق و امتیاز در روزها از این میشود که می‌شناسند

شب و روز را باین نحو که طلب میکند او را از روی حساب شب و روز از حرکت آفتاب و قمر بهم میرسد و حال اینکه آفتاب

و ماه و ستارگان همه در بند فرمان خدای اند یعنی حکم او نیست که بعرش کار پرسند در همان مقامی که آفریده

شده اند هستند بدانید ای مردمان که مخصوص خداست آفریدن و حکم کردن بزرگ و بلند مرتبه است

الله که پروردگار عالمیان است بعضی قاریان تبارک را بتشدید خوانده اند

بخوانید پروردگار خود را بزاری و خاکساری و پنهانی یعنی باهستگی نه بفریاد

و بحسب باطن در دل یاد کنید از روی اخلاص بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد از حد گذرانندگان را

اشاره بدعا کردن است باواز بلند که بسنده در کاه الوهیت نیست چنانچه از ذکر احوال زکریا ظاهر میشود

که فرموده اذ نادی ربه نداء خفیا دیگر اینکه از حد گذرانیدن است از رتبه و حالت خود با نیکونه که داعی از

خدا خواهد بالا بردن بر آسمان یا تفویض مرتبه نبوت و امثال این از امور که دور از اجابت باشد

بلکه محمود و مستحب دعای است مخصوص خواستن خیر دنیا و آخرت بجهت خود یا مومن دیگر باشد و همچنین

دعای بد کردن بر غیر مستحق نیز در گذشتن از حد است و ممنوع لفظ خفیه در لغت بضم خا و کسر آن

هر دو آمده

و فساد مکنید در روی زمین یعنی کفر مورزید و ظلم مکنید بر خود بعصیان و گناه و بر دیگران بجور و جفا بعد از

آنکه اصلاح آورده است الله تعالی روی زمین را بفرستادن پیغمبران و احکام شریعت و بخوانید خدا را

از روی ترسیدن از عذاب و از جهت امیدواری ثواب بدرستی که بخشش و بخشایش الله تعالی نزدیک است

به نیکوکاران و اینجا نیکوکاری شامل حسن عمل و حسن نیت هر دو هست اول متعلق بعابدان و زاهدان

و دوم بمقصران و مجرمان که امید برحمت الهی داشته باشند و بتوبه و استغفار متوسل شوند

و خدای تعالی است آن خداوندی که میفرستد بادها را بلفظ جمع بلا [illegible] قرائت

معبود شدند آن گمراهان بیان بیکدیگر یعنی تسلیم داشته پرستش معبودان رفته تعدد آلهه معتقد ایشان شدند و من ... را

موسوم باسمی ساختند قال الملأ ... گفتند جماعتی از امت او بزرگ هستیم ما را

ای نوح در گمراهی که بیدا است و هویدا یعنی ما را از پرستش چندین خدا منع میکنی و تکلیف بعبادت یک خدا می نمائی و این درین

پرستی ما که همگی مردم برانند و حجت اجماع قوم ثابت است رد میکنی چرا که بیشتر از ایمان آورده بودند و باقی همه

کافر بودند ... گفت نوح نبی علیه السلام

که ای قوم من یعنی ای گروه بچنین مجلس ماجرا پرستی آمده ام زان من چرا که بنی اعمام نوح بودند نیست بمن هیچ گمراهی لیکن من

هستم از جانب آفریدگار عالمیان یعنی من فرستاده پروردگار عالمیان چگونه گمراه باشم پس جواب مطابق سوال است باکمال عفت

... میرسانم بشما پیغامهای پروردگار

خود و نصیحت میکنم شما را اراده ای صلاح کار شما و میدانم از قدرت الهی و قهر او چیزی که نمیدانید شما یعنی اگر کفر و عصیان ورزید

عذاب نازل شود بعضی قاریان ابلغکم بتخفیف خوانده اند معنی بیان است

آیا عجب دارید شما این را که بیاید بشما

پیغامی و حکمی از پروردگار شما بر زبان مردی از نوع شما تا بیم کند یعنی بترساند شما را از مآل کفر و عصیان که قهر و عذاب خداست

و تا پرهیز کنید شما از آنچه موجب خشم خداست و تا آنکه شاید شما رحمت کرده شوید بسبب پرهیز کردن از کفر و شرک بسبب نصیحت نوح علیه السلام این سخن

با کافران این بود که ایشان تعجب میکردند از رسالت و میگفتند که اگر خدا رسولی فرستد فرشته خواهد

فرستاد و نشنیده ایم این طور چیزی در پدران و اجداد خود که پیغامبر کلمه لعلکم که حرف ترجی است اشاره است بانکه

که تقوی لازم نیست رحم الهی را بلکه رحم و غفران و البته بفضل و کرم اوست بنابرین بلفظ شاید ادا شده تا متقی

مغرور بتقوی خویش نشده بی باک از عذاب الهی نباشد و از کلمه شاید پیوسته در خوف و رجا باشد و ازین است که امیر المؤمنین علیه السلام

فرموده لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا یعنی اگر سنجیده شود بیم و امید مومن هر آینه هر دو برابر خواهد بود

پس بدروغ داشتند قوم نوح نوح را از نصیحت او الا قلیل معدودی از قوم نوح

الخ تا دعای بزرگ که گفت رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا یعنی ای پروردگار من مگذار بر روی زمین از

محض مانند لنکنک برای تشبیه است و اینجا تشبیه تام است در نزول آیات رانزول بارا رحمت چنانچه ان سبوند باکت سازد اجسام

از رباس وار حباس وانجاس همچنین این باک میکند دلهارا از کدورت شرک و عصیان و فجور و چنانکه آن میرو یاند نباتات را و در سبید

رینهای مرده را این میرویاند میان و نهال ایمان و شجر ایقان را و میرساند آن ثمر عرفان را و در بعضی تشبیه زمین صالح باکت بدل

مومن ر اافضه رحمت الهی بسحاب کوهر بارکتب سماوی کیاه حسن اعتقاد فراوان و نفع رسان منصه ظهور رسید و موجب سرسبزی

ارکسته خرمن حیات بقوت حیات ابدی و فامینماید و تمثیل زمین نا باک شوره زار بدل کافر است بر تحری او افاده فیض بارانی

و بارش سحاب فضل سبحانی دران موثر نمی شود تا لاجرم کیاه سعادت از ان نمیروید و ثمره حسن عاقبت حاصل نمیگردد و در بعضی

قاریان بجز ارباب افعال که متعدیست خوانده اند تا فاعل بلدیا وضمایر راجع بهمان

لازم افاده قسم میکند آتا جواب قسم محذوف است و لام لازم دال بر لفظ قد را لجبه تا کید و تحقیق لیس معنی چنین است که

سوکند بالوهیت خود که بتحقیق فرستادیم ما نوح معمر البوی الثبت ادریس را بقوم او پس گفت نوح با مت خود که ای قوم

بپرستید الله را یکتا که نیست شما را هیچ معبودی جز او بدرستیکه من می ترسم وخوف دارم بر شما که اگر نپرستید خدا تعالی

را بوحدانیت و شریک آورید اورا بیاید بر شما عذاب روزی که آن روز بزرگست یعنی بلا و مصیبت آن روز بسیار است

مراد روز طوفان باشد یا روز قیامت و می تواند که هر دو مقصود باشد یکی روز دنیا و یکی روز آخرت قراءة لفظ غیره

بعضی قاریان بکسر را جایز است و رفع راستعی علیه است مخفی نماند که نوح علیه السلام بچهار واسطه پسر بکهرت

ادم صفی الله برین ترتیب نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس بن شیث علیه السلام و بعد از ادریس بنوت

نوح مفوض شد در مقامی که بیجاه سالی بود نهصد و پنجاه سال دیگر در نبوت زندگی کرد و آتش پرستی اولاد

قابیل بنی آدم میکردند و برخی از اولاد شیث ع نیز با ضلال ابلیس پرستید صور و تماثیل را آغاز کرده بودند

و منشای اغوای شیطان این بوده که یکی از فرزندان بواسطه شیث ع از کمال محبت که با پدر داشت

بعد از رحلت شکل و تمثال او را بر جسمی مصور ساخته بجهت تسلی خاطر در نظر میداشت و در بغل خود میگذاشت چند او فوت شد

نسل او اولاد و احفاد پس را اغوا کرد که این معبود پدر و جد شما بود و بنابرین اعتقاد باطل که مرکوز خواطر آن

جمع جاهل شد بعبادت صورت پرستی مشغول شدند و هر یک نسبتی بکار خود برآشید و بعد از آنکه آن بتان نزد کافران

بر رسانم شما پیغامهای آفریدگار خود را

این فرستاده است از خدای تعالی تا برسانم احکام او را بشما و من مر شما را نیکخواه راست گفتار و درست کردارم چون از این سخن قوم شگفت نمودند

و گفتند فرستاده خدا باید که فرشته باشد هود گفت

آیا تعجب میکنید شما از آنکه بیاید شما را

پند و راهنمائی از جانب آفریدگار شما بر زبان مردی از جمله نوع شما که انسان است و از زمره خویشان شما که منم تا بترساند شما را

از عقوبت الهی و یاد کنید آنرا که چون گردانید خدای تعالی شما را جانشینان و ساکنان روی زمین بعد از هلاک ساختن قوم نوح

و افزود شما را طول و عرض بدن است بجمع افراد بشر چنانکه قامت هر یک صد گز یا شصت گز بود و دیگر افزونی عطا کرد هیچ ملکی

بمعموری ملک ایشان نبود پس یاد کنید نعمتهای الله تعالی را در شکر کنید و ایمان بیاورید تا شاید که شما رستگار شوید بسبب شکر

و ایمان

گفتند آن گروه کافران بهود آیا آمدی تو ما را تا بگوئی که بپرستیم خدای یگانه و بگذاریم

آن چیزی را که می پرستیدند پدران ما پس بیار بما آنچه وعده میکنی اگر هستی تو از راست

گویان

گفت هود به آن مشرکان که بتحقیق واجب شد و قرار گرفت بر شما از جانب پروردگار شما عذابی و خشمی بارادهٔ انتقام

آیا خصومت و جدل میکنید با من در این نامها که نهاده اید آن نامها را شما و پدران شما نفرستاده است خدای تعالی بر پرستش

آن هیچ حجتی و دلیلی یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید این کنایه از آنست که بتان محض نامی اند و بی وجود مقصود

از نام اند مشرکان بتی را ساقیه نام کرده بودند و اعتقاد ایشان چنین بود که باران از وجود اوست

و بتی دیگر را رازقه میگفتند باین اعتقاد که روزی رسانی کار اوست و بتی را حافظه نامیده بودند و عقیده ایشان این بود

که نگهبان است در سفر و حضر و دیگری هود گفت پس چون شما ترک این کار باطل و اعتقاد فاسد نمیکنید منتظر باشید

نزول عذاب را بدرستیکه من نیز با شما منتظرم نزول عذاب را بر شما

کافران هیچ باشند دعا مستجاب شد و حکم رسید کشتی بساز نوح ع بتعلیم حضرت جبرئیل عم کشتی ساخت و نشست دران با چند

[illegible] که بودند طوفان بحکم الهی در رسید و کافران بالتمام غرق شدند چنانچه می فرماید که پس نجات دادیم نوح را و هر کسرا

که با او بود در کشتی و آن جماعت بقولی چهل تن بودند مردان و چهل تن زنان و بقولی ده تن بغیر نوح سه نفر پسر انش سام

و حام و یافث با شش نفر دیگر از اهل ایمان که همگی با نوح ده تن مرد بودند با ازواج خودشان و کنعان که پسر چهارم نوح بود

کافر شد و در کشتی در نیامد چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد پس مغرق ساختیم آنانرا که بدروغ داشتند آیات ما را بدرستیکه

ایشان بودند گروهی کوردلان که مطلق چشم بصیرت نداشتند و با وجود اینهمه دلایل قدرت الهی و نشانهای حکمت نامتناهی

بوحدانیت ذات و ربوبیت آن ذات مقدس آیات ایمان نیاوردند

عطف است بر نوح یعنی فرستادیم بر قوم

عاد برادر نسبی ایشانرا که هود ع بود که بواسطه بنوح میرسد شالخ ارفخشد سام و عاد نیز بسه واسطه

بنوح میرسد عوص بن ارم بن سام بن نوح و اولاد عاد می بودند بلند بالا و تنومند و مال وافر و ملک معمور داشتند

و همه در عبادت بت پرستی جهد میکردند امید حق تعالی هود را که با ایشان در سیر و تواریخ و سبر عابر مرقوم است برسالت

ممتاز فرمود و مبعوث قوم عاد فرستاد چنین در آمد دران قبیله گفت ای خویشان بندگان من بپرستید الله را که نیست

شما را هیچ معبودی بلکه پرستش غیر او آیا چرا نمی ترسید از عذاب او که قادر است بر همه کارها

گفتند جماعتی از پیشوایان که کافر بودند از همه قوم و خویشان هود بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ما ترا در بیخردی در دین

تمام قوم را که بدلیل اجماع ثابت است میگذاری و منع از آن میکنی و دینی تازه در بدعت پیش آوری و بدرستیکه ما

هر آینه بتحقیق گمان میبریم ترا از دروغگویان مخفی نماند که کلمه ملا در عبارت از جماعت مردم است و چنین

مجلس و مکان از جماعت پر می شود ملا نامیده اند لیکن در ضمن این کلمه معنی ریاست بر آن جماعت ملحوظ

است بجوی که مرتبه دنیوی امتیازی از قوم خود داشته باشند چنانکه در قبایل عرب

گفت هود نبی عم که ای خویشان بندگان من نیست

مرا هیچ وجه بیخردی ولیکن من فرستاده مستقیم از جانب پروردگار عالمیان تا بیخردان را چگونه برسالت فرستد

استکبار او روشن گردید که شما گرفته‌اید حجتی است محکم بر قدرت او بر رسالت من و بر اعجاز او و هیبت او در دست شما که رسالت من بر شما ثابت است
و آن معجزه آشکار این ناقه است که برآورد خدا تعالی از برای موجب درخواست شما از سنگ سخت و این نشان حقیقت رسالت من
است پس بگذارید این ناقه را تا بخورد در زمین خدا و مرسانید به این ناقه هیچ بدی پس اگر آزار رسانید اسیب خواهد فرا گرفت
شما را عذابی دردناک چرا که در صورت کفر شما محکم میشود که با وجود چنین معجزه ایمان نیاوردید و از روی عناد سعی
در ابطال آن معجزه نمایید کیفیت ماجرا چنین بوده که وقتی صالح علیه السلام دعوت کرد قوم ثمود را ایشان گفتند ای صالح ما کی
بیمان می‌آوریم بنبوت خود تا باور کنیم رسالت ترا صالح علیه السلام گفت هر چه شما طلب کنید بنمایم اما شور کنید و عهد نمایید که اگر
حاضر کنم آنچه خواهید ایمان برسالت من بیارید و برآنچه شما را دعوت نمایم عمل کنید همه سوگند خوردند بالفای این عهد
و درخواست نمودند که از سنگ ناقه آبستن بیرون آرد تا ما نیز در حضور تو از خدایان خود چیزی طلب کنیم و تو بنماییم
پس بتان خود را همراه بصحرا آوردند و هر چند چیزهای سهل الوقوع از آن جمادات خواستند هیچ بظهور نیامد
چون نوبت بصالح علیه السلام افتاد گفت ناقه که میخواهید از هر سنگی که شما گویید بیرون آورم باذن الله تعالی رئیس قوم
ایشان که نامش جندع بن عمرو بود دست بر سخت ترین سنگها بود و آنرا کاثبه میگفتند نمود و گفت از این سنگ
بیرون آر صالح علیه السلام دو رکعت نماز بخضوع و خشوع ادا کرد و سؤال کرد از جناب الوهیت فی الحال آن سنگ بناله در آمد
مانند آنین زنان در حالت وضع حمل و جنبش از آن محسوس شد و شکافته گردید و ناگاه ناقه عظیم پیکر و پر موی مانند شتر
بختی از آن سنگ برآمد و آن ناقه فی الحال زایید بچه ماننده خود جندع مذکور از دیدن این معجزه ایمان آورد و جمعی نیز بعالی
و برسالت هود علیه السلام آوردند اما قوم بر کفر و ضلال خود باقی در اصنام ماندند

و یاد کنید این موهبت الهی را که وقتی گردانید شما را جانشینان از پس هلاک قوم عاد و جای داد شما را در زمین
حجر فرا میگیرید از بستهای آن زمین کوشکها یعنی خانها و سردابها میسازید و بحجته تا تابستان در میسر اسیبد
و میکنید کوهها را در حالتی که میسازید خانها برای زمستان پس یاد کنید نعمتهای خدا تعالی را که چنین ملک معمور و چندین

پس چون ایشان خود عذاب را خواستند

جستیم برایشان فرستادیم عذاب بر ایشان پس نجات دادیم هود را و آنکسانی را که با او ایمان آورده بودند و آن رستگاری از عذاب بسبب بخشش و رحمتی بود که جانب ما و ببریدیم دنباله آن قوم مشرکان را کنایه از بریدن بیخ و بنیاد ایشانست بنحوی که هیچ

از اولاد و یادگار باقی نماند بر روی زمین از آن کسان که دروغ داشتند آیات و احکام ما را و نبودند آن گروه ایمان آورندگان

بار رسل ایشان هود پیدا شود خبر بمیلی را ملاک ساختیم کیفیت افنای قوم عاد چنین بود که اول حق سبحانه تعالی عذاب خشک سالی

بر ایشان فرستاد که تا سه سال باران منقطع شد و قحط در ولایت ایشان افتاد و چون در آن زمان نیز دعای خلایق در

سرزمینی که خانه کعبه است مستجاب میشد و آنجا تلی از ریگ سرخ بود که هر کس بر فراز آن رفته دعا میکرد چه مسلم و چه مشرک

دعا ایشان بدرجه اجابت میرسید گروه مشرکان که تا سی قبیل بود با هفتاد تن از قوم عاد آنجا رفته دعا کردند باین کلمات

یا اللهم اسق عادا ما انت تسقیهم یعنی ای خداوند بده باران بقوم عاد هر چه باشد تو باران دهنده آن فی الحال سه ابر نمایان شد

یکی سفید و یکی سیاه و یکی سرخ و از جانب آسمان این ندا آمد که یا قیل اختر لنفسک و لقومک یعنی ازین سه ابر یکی را اختیار

بکن جهت خود و قوم خود قیل باین امید که ابر سیاه بیشتر می بارد گفت اخترت السوداء یعنی اختیار کردم ابر سیاه را در

جهت خود و قوم خود بسرزمین مسکن ایشان تا مژده رساند که دعا مستجاب شد و ابر خوب را بر گزیدیم همگی قوم عاد از

خانهای خود بتماشای آن ابر بیرون آمدند ناگاه آن ابر در رسید و باد تند که از آن هر گویند از آن ابر وزید

بسته یکی که تمام آن گروه را ملاک گشت و هود با تابعان خود نجات یافت و آمد با چندین مومنان که بودند با وی در مکه

بعبادت الهی مشغول بودند تا از دنیا رفتند

عطف است بر الی عاد

بعد دیگر فرستادیم بسوی قوم ثمود که بشش واسطه بنوح میرسد عابر ارم سام و وطن ایشان حجر بود و آن سرزمینی است میان شام و حجاز و آن قوم بت پرست بودند پیغمبر ما که فرستادیم بسوی آن قبیله برادر نسبتی ایشان را که نامش

صالح بود و به پنج واسطه بثمود بن عابر میرسد باین ترتیب صالح بن عبید بن آسف بن ماسح بن عبید حاذر

بن ثمود گفت صالح با ایشان که ای قوم من پرستید الله تعالی را که نیست شما را هیچ معبودی بجز او از این بگانه از حقیق

بر حال او شاید که عذاب الهی بشما برود اسشتند قوم پا سخن او التفات نکردند و آن بچه ناقه در سنگ حل شد باین نحو که سنگ شکافته

و او را در خود گرفت باز بشکافت بهم پیوست و صالح ع با قوم گفت که علامت نزول عذاب بر شما اینست که فردا رنگ روی شما زرد خواهد شد

و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه بعد از آن عذابی بر شما نزول خواهد یافت و هلاک شوید چون روی ایشان روز اول زرد شد

دانستند که سخن صالح ع سبز گردید خواستند که او را پیدا کنند و بقتل رسانند از خشمی که داشتند اما حق سبحانه

جل شانه او را از عداوت ایشان نجات داد بامر الهی روانه سرزمین فلسطین شد و در چاشت روز چهارم از جانب

آسمان صیحه رسید بآن قوم که از هیبت آن دلهای ایشان شکافته شد و مردند چنانچه میفرماید

پس فرا گرفت آن قوم را زلزله عظیم یا صیحه یعنی صدا از هیبت

در خانه تمام پس گردیدند تمامی آن گروه کافران در خانهای خود بر روی افتادگان و بر جای خود هلاک شدگان

پس روی بگردانید صالح از ایشان در هنگامی که ناقه را کشتند و گفت با ایشان که ای گروه

بجز قسم که تحقیق من رسانیدم بشما پیغام پروردگار خود را و نصیحت کردم شما را و لیکن شما دوست نمیدارید شما پند

گویان را که برای خیر دنیا و آخرت شما را نصیحت کنند

عطف است بر والی ثمود یعنی دیگر فرستادیم لوط علیه السلام را یا اینکه

کلمه واذکر مصدر است و لوط از بدل آن یا حال یعنی اینکه گفت لوط ع قوم خود را آیا شما می آیید بر سر کار زشت

که نکرده است پیش از شما هیچکس از مردم عالم بر این کار و آن فعل لواطه بود چنانکه تصریح میفرماید

بدرستیکه شما می آیید

شما مردان یعنی دخول میکنید در مردان از غیر زنان که بشما مباح کرده شد اند پس شما هستید بر اندازه از حد گذشته

از حد در گذشتگانید همه قاریان مدینه و بعضی از ملکه انکم بتانون خوانده اند بدون همزه استفهام

و نبود جواب بعض قوم لوط مگر اینکه گفتند با یکدیگر که بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان بلوط آورده اند

همه را بیرون کنید از دیه خود بدرستیکه لوط و تابعان او مردمانی اند که پاکیزگی می ورزند یعنی با ما در کار بد شریک نمیشوند

نیست در آسمانها عطا فرمود و تباه کاری میکنید در روی زمین در حالتی که فساد کنندگان باشید یعنی نافرمانی کنید و مرتکب معاصی از اطاعت

بعضی قاریان حسن نحاتون خوانند و آن نیز بهمین معنی است

گفتند گروهی از بزرگان قوم آنانکه سرکشی و نخوت

میکردند از جملهٔ خویشی آوردن از صالح پیغمبر آنکسانی را که از بیچارگان و ناتوانان شمرده شده بودند تمام آن ضعیفان گفتند با بعضی

از اراذل آن دون استهزاء و سخریه که آیا شما میدانید این را که صالح فرستاده شده است از پروردگار او گفتند آن ضعیفان که بدرستیکه

مایان بچیزی که فرستاده شده است صالح بجهت دعوت و رهنمائی بآن گرویدگانیم یعنی ایمان بتوحید و عبادت الهی آورده ایم در لفظ ملاء واو در اصل

داخل است آن ما در قراءة بحال میدانند و دیگر قاریان حذف میکنند

گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان آوردن بدرستیکه ما بآنچیزیکه ایمان آورده اید شمایان ناگروندگان و منکرانیم

پس پی کردند آن قوم کافران ناقه را که بدعای صالح حق تعالی از سنگ برآورده بود از معجزهٔ صالح گردانیده بود اگرچه پی کنندگان

ناقه دو تن بودند یکی قدار نام داشت و دیگری مصداع اما چون تمام آن گروه رضا مند بکشتن ناقه بودند و بعد از کشتن ناقه

گوشت او را در میان هم تقسیم کردند پس ضمیر جمع بهمگی راجع است سبب کشتن ایشان ناقه را این بود که آب چاهها در روز نوبت

خود تمام میرسید چنانکه قطره باقی نمی ماند و تا روز دیگر آن قدر آب جمع نمیشد که برای دواب قوم کفایت کند و

در فصل زمستان سبز زمینی که بر سیر بود سرخ گشت و چهارپایان قوم از و ترسیده ورم خورده سبز و سیر می آمدند

و در موسم تابستان چون سبز و سیر میرفت انعام ایشان رسیده بگرمی میرسیدند بنابرین بسیاری از آن دواب لاغر شده و

برو تلف میشدند و این زیان بر قوم دشوار می نمود و از آن الاسراف آن گروه نام یکی عنیزه بود و اسم دیگر

صدقه مالک دواب فراوان بودند قدار و مصدع را که بزورمندی و جلادت ممتاز بودند برین داشتند که ناقه را پی نمایند

پس پی کردند ناقه را و سرکشی کردند از فرمودهٔ پروردگار خود و گفتند ای صالح بیار بما چیزی را که وعده میکنی ما را اگر هستی

تو از جملهٔ پیغمبران عذاب الهی را و از استهزاء گفتند که بیار عذابی که وعده بما میکنی اورده اند که چون قوم صالح ناقه را پی کردند

ابراهیم گشتند بچهٔ او بناله و فریاد در آمده بر کوه رفت و صالح علیه السلام بقوم گفت که این فصیل را اگر دریابید و مهربانی نمائید

کنید پیمانه را و ترازو را و کم و بر مکنید از مردمان چیزهای ایشان را این نهی اگر بیان حال اختلاف در وزن و پیمانه با معنی دیگر نمیخواهد و اگر حکم دیگر است تاویلش آنکه قوم شعیب عشاری میکردند و این نهی اشاره بآن است و دیگر فساد مکنید در روی زمین بعد از آنکه باصلاح آمد یعنی که معمور زید پس از آنکه انبیا را مبعوث کرده اند و بعضی گفته اند که رهزنی میکردند این نهی از آن است یکه گفتیم یعنی ترک این چیزها که شمردیم بهتر است برای شما از آن فوایدی که در اختلاف وزن و کیل بهره می یابید زیرا که نفع اخروی بیشتر و باقی تر از نفع دنیوی است بدانید این را اگر شما هستید مومنان یعنی اگر تصدیق کرده اید پس احکام خدا را قبول کنید و سخن مرا که فرستاده ایم باور کنید

و منشینید بر هر راهی که میترسانید

مردم را و آن امور نیست مردمی که هدایت براه حق میکنم یا اینکه بجهت رهزنی بر سر راه ها منشینید که بترسانید و قتل و اخذ مال مردمان را و باز دارید مردم را از راه حق هر کسی یا از زاهی که خدا امر فرموده است بجهت تردد شما و از آن کسی که ایمان آورده است زیرا که منافع دنیوی و اخروی همه مخلوق برای اهل ایمان است و کفار بطفیل و تبعیت ایشان بهره از دنیا می یابند و در صدور ناید که مراد در راه حق باشد صریح است در این صورت میجوئید آن را که راه حق یا راه تردد مومنان کجی که راه راست را گذاشته براه دیگر روند و یاد کنید وقتی را که شما کم بودید عدد پس کم بودید مال پس خدای تعالی افزونی داد شما را بهمه جهت و بنگرید بر احوال قوم عاد و ثمود و لوط که چگونه بود عاقبت کار ایشان بسبب فساد و تباه کاری که میکردند از نافرمانی خدای تعالی یعنی بترسید و نافرمانی مکنید که بر شما نیز عذابی نازل شود

و اگر چه گروهی از شما ایمان آوردند بچیزی

که فرستاده شده ام من از جانب خدا بآن چیز یعنی توحید و گروهی ایمان نیاوردند پس شکیبایی کنید تا زمانی که حکم کند خدای تعالی میان ما و شما و خدا است بهترین حکم کنندگان یعنی خدای تعالی بنماید از این دو گروه بر حق کدام اند و باطل

پس عذاب الیم نازل شد بر ایشان چنانچه بعد از این در مقام خود مذکور خواهد شد تلک القصة

بود العذاب که فرستادیم بر قوم لوط او را انجات دادیم و اهل بیت او را و تابعان او را مگر زوجه اش را که

نجات ندادیم چرا که بود آن زن در باطن کافره و پنهان میداشت کفر خود را و ماند در ان ده همراه آن قوم

و در بیرون رفتن با لوط مرافقت و موافقت نکرد تا هلاک شد بعذاب جمیع قوم بیشتر مردان بودند در لفظ

غابرین تغلیب منظور است و بارانیدیم بر کفار قوم لوط

بارانی یعنی قسمی از باران که عجیب و غریب بود و آن سنگ باران بود که بهمان هلاک شدند پس نظر کن یعنی بچشم بصیرت

بنگر ای عاقل که چگونه بود آخر کار و عاقبت گناهکاران در سیر و تواریخ مسطور است که لوط پسر هاران بود پس برادرزاده ابراهیم

است که ابراهیم و هاران هر دو پسران تارخ بودند وقتی که ابراهیم متوجه شام شد لوط را حق تعالی نبی کرده اهل

سدوم فرستاد تا ساکنان مؤتفکات را بدین خدا بپرستیدن دعوت کنند و آنجا پنج شهر بودند ماوان و عامور

و زواد و صعوه و صلعا بود را و در هر یک چهار صد هزار کس بودند لفظ لوط را بعضی گفته اند عجمی است و بعضی گفته

اند عربی است و مشتق از لیط بمعنی چسپیدن چنانچه پوست هر میوه را لیط میگویند از انجهت که بدان چسپیده است

فرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم بود برادر ایشان را که شعیب بود و واسطه

مدین بدو پشت میرسد پدر شعیب میکیل نام داشت و پدر او یشجب بن مدین و مادر میکیل دختر لوط بود شعیب گفت

ای قوم پس اوندان من بپرستید خدای تعالی را که نیست شما را هیچ معبودی بحق غیر از و بدرستی که آمد شما را معجزه روشن

از پروردگار شما اگرچه معجزه شعیب علیه السلام در قرآن مجید مذکور نیست که چه بوده اما از همین آیت معلوم میشود که

ظاهر بود و اهل سیر نقل کرده اند که هرگاه میخواست بر کوه بلند برآید آن کوه سر فرود می آورد تا بالا شده بر

سر آن برآید و قوم او را او و ملکیال بوده که مکیلی میخریدند و بمکیلی میفروختند پیمانه خریدن کلان بود و پیمانه فروختن

خورد چنین در وزن کردن متاع خرید و فروخت تفاوت میکردند بنابرین حق جل و علا میفرماید که برابر و درست

اشاعره که صدور کفر و معصیت را بمشیت خدا میدانند این آیت دلیل مذهب ایشان است بل جبریه اند پس حاصل معنی بنابر اعتقاد این

جبریه آن است که شعیب گفت ما که ایمان بخدا آورده‌ایم اگر خدا خواهد که کافر شویم و اراده او ما را بر کفر بدارد کافر شویم و این

شرطیه نزد اشاعره منکر نیست بدان وجه که هدایت را بر خدا تعالی واجب نمیدانند بلکه جایز میدانند پس گاه هدایت جایز باشد

و اضلال نیز روا است بلکه طرف قدر بیان میشود و معتزله هدایت را بر خدا تعالی واجب میدانند بدو دلیل عقلی اینکه اگر راه حق

به بندگان ننماید عقاب ایشان ظلم باشد و [illegible] ارسال رسل و کتب بیان السبیل افعال منافی مشیت خود چگونه کند

و دلیل نقلی آنکه فرموده کتب ربکم علی نفسه الرحمة و کتب بمعنی فرض است چنانکه کتب علیکم الصیام در صورتی که فرض

را بر عباد میپسندد بر ذات جمیل خود چگونه روا دارد و رحمت الهی یا عین هدایت است چنانچه و ما ارسلناک

الا رحمة للعالمین یا مستلزم هدایت بهر تقدیر هدایت خدا واجب است پس بنابر مذهب معتزله این شرطیه از مفهوم استثنا

مستفاد میگردد تعلیق بمحال است و موقوف بر محال محال است چنانکه حتی یلج الجمل فی سم الخیاط یعنی ممکن نیست خدا تعالی

خواهد که ما بعد از ایمان آوردن کافر شویم پس ممکن نیست که کافر شویم و شعیب علیه السلام اینچنین گفت تا قطع امید

متقبلان از کافر شدن او و قوم او کنند دیگر گفت شعیب فرا گرفته است احاطه کرده پروردگار ما همه چیز را از

روی علم یعنی میداند عاقبت کار ما و شما که ما را تهدید میکنید با خراج [illegible] ازین ترسانیده میشویم بر خدا توکل

کرده‌ایم بر خدا اعتماد [illegible] و تا هر چه اصلح بحال ما باشد بیان کند پس این سخنان را شعیب با کافران

گفته روی سخن از ایشان بحق [illegible] و گفت ای پروردگار ما حکم کن میان ما که مومنان ایم و میان

اینها که کافران اند آن حکم که [illegible] و تو بهترین حکم کنندگانی و بهترین فارق [illegible] فتح حکم

است و فتاح [illegible] است لفظ افتح از مصدر مزید است مجرد آن فتح است بمعنی سخن و روع [illegible]

بمعنی تکرار فعل است چنانکه جاده را طریق سابل گویند ازین راه که تکرار در راه رفتن بر آن شده و بهمین مناسبت مذهب را

ملت نامیده اند

و گفتند گروهی از بزرگان قوم آنانکه کافر بودند از جمله قوم شعیب با گروهی دیگر که ایمان آورده بودند از همان قوم اگر

پیروی کنید شعیب را یعنی دین او را اختیار کنید بدین تازه در آیید بدرستیکه شما درین هنگام باشید از زیان کاران

و چون شعیب علیه السلام ایشان را منع میکرد از کم فروشی و تطفیف و [illegible] بسیار دیدند از زیان خاریاستاره

گفتند جماعتی که بزرگان آن قوم اند که کبر کردند که بدرستی که خدا تعالی هر آینه بیرون میکنیم ما ترا ای شعیب و آنان را که ایمان آورده اند

بخدا با تو از دیه خود یا هر آینه تحقیق شما عود خواهید کرد در کیش ما یعنی که این دو شق یکی اختیار نمائید یا بر آمدن از دیه

یا در آمدن در ملت ما و کافر شدن گفت شعیب علیه السلام آیا اجبار و اکراه میکنید ما را اگر چه کاره آن باشیم و چگونه در آئیم ما در ملت

کفر و دیگران هم کراهت دارند ... باید دانست که ... مطلق جایز نیست که در صحیح و قتی کفر بر اصول خاطر

انبیاء و خلفای ایشان گذشته باشند زیرا که ایشان ... ابتدای خلقت معصوم اند و از معصوم صغیره

صادر نمیشود تا کبیره که کفر است بدترین کبایر است پس اینکه قوم شعیب را مخاطب ساخته داخل تکلیف

کفر نموده بدین عبارت که عود کنید ... تاویل داده یکی اینکه باعتبار تغلیب گفته باشند یعنی چون قوم

اول کافر بوده اند عود بکفر در شان ایشان گفته ... کلام بر همه سوق آمد چنانکه جواب از جانب شعیب ع

نیز بر همین سیاق صدور یافت و قاعده تغلیب در کلام عرب شایع است تاویل دوم اینکه شعیب قبل از بعثت خود

ایمان خود را مخفی میداشت و ضرورت اظهار بعد از بعثت روی داد بنا بر این کفار ایمان او را امر محدث دانستند لفظ عود

گفتند سوم آنکه عود بمعنی بر گشتن است پس مجرد بر گشتن از حال با صدق عود میشود چنین این بر گشتن لازم داند که کافر

اصلا در آمدن بکفر متصور است ... عرب ... ابتدا نیز آمده

بدون اینکه رجوع بحال سابق باشد و در مقام اشعار از فصحای عرب سند آورده اند

تتمه کلام شعیب که کفار آن نفعی از در آمدن بملت ... پس تحقیق دروغ بسته باشیم و افترا کرده باشیم بر خدا

که شریک داده و دیگران تهمتها که شما میکنید بر خدا اگر عود کرده باشیم بعد از آنکه خدا تعالی ما را نجات داده از آن

گمراهی یعنی چگونه تواند بود که بفضل الهی نجات یافته ایم که عذابی که متفرع بر کفر میشود دانسته خود را در آن

عذاب الیم ... نجات ... قوم بعد از ایمان آوردن ... در حق شعیب از بدو فطرت و سزاوار نیست

ما ... اینکه بر گردیم ... دین خدا پرستی و در آئیم در ملت کفر مگر آنکه خواهد خدا تعالی که بر گردانیم ما

نسازیم بلکه اول نمونه از عذاب و انتقام فرستادیم

پس بعد از آنکه از آن سختی و تنگی آگاه نشدند بلکه دانستند کفر را بدل کردیم بجای حالت بد حالت نیک را یعنی در مقام غضب تنگی ایشان را بدل ساختیم که بیماری را بصحت و قحط را بوسعت بدل کردیم تا آنکه بسیار شدند و بسیار گشتند از مال و عدد و نعمت بتحقیق رسید این هم پدران و اجداد ما را سختی و تنگی بعد از آن آسایش بر خلاف کار عالم دایم گاهی ملایمی و گاهی نعمت پس حیران و متغیر الاطوار است و طبیعت دنیا دانستند و شکر این بجا نیاوردند پس گرفتیم ایشان را بیکبار کی که در کمند هلاکت فتادیم در حالتی که ایشان خبردار نشدند از آنکه عذاب نازل شد لفظ عفو اینجا احتمال دو معنی دارد یکی همانکه مراد بوده شد باین اعتبار که عرب میگوید عفا النبات یعنی بسیار و انبوه شد گیاه و اعفاء اللحیة یعنی بگذارد انبوه شد ریش دو معنی دیگر آنکه تا زمانی که و الکذا ستیم و ترک کردیم عذاب آن قوم را چنانکه در کلام مجید آمده فمن عفی له من اخیه و عفو در اصل بمعنی ترک است

و اگر بتحقیق میبود که اهل آن دیهها و شهرها که پیغمبران بر ایشان فرستادیم میگرویدند بخدا تعالی و پرهیزکاری میکردند از شرک و مخالفت نبی بر آینه گشاده میکردانیدیم بر ایشان خیر و خوبی را و ثابت میداشتیم خیرها را بر ایشان از آسمان و زمین که بعضی از آن باران است و برویانیدن گیاه و لیکن ایشان بدروغ داشتند پیغمبران را و نگرویدند پس گرفتیم ما ایشان را بسبب آنچه عمل میکردند یعنی کفر و عصیان بعضی از قاریان فتحنا را بتشدید خوانده اند

آیا ایمن شدند و خاطر جمع کردند از امثال یا فتنی مردمان آن دیهها و شهرها از آنکه بیاید عذاب ما بر ایشان در وقت شب در حالتی که ایشان غافل باشند در حالتی که ایشان خوابیدن باشند

آیا ایمن بودند مردمان آن دیهها و شهرها حضور از آنکه بیاید عذاب و سختی قهر ما بر ایشان هنگام چاشت در حالتی که ایشان بیکار مشغول باشند یعنی در کار و بار دنیا باشند و گراین دو وقت اشاره بروز و شب است یعنی در روز در خوف عذاب الهی و در شب قهر ناگاه باید بود و نیز کنایه از آنکه در وقت غلفت و رفاهیت خاطر رسید بلا صعوبت بعضی قاریان او را ساکن واو خوانده اند تا تردید باشد

تا آن جمعی که از سخن شعیب را بشنوند نفع شود از دست شما مسروقه

پس چون این سخن معترض خود را شنیدند فرا گرفت ایشان را زلزله که لازمه صیحه است صیحه فریاد جبرئیل بود پس گردیدند همه آن کافران در خانهای

خود بر رو در افتاده مانند ماهیهای بی جان

آنانکه بدروغ داشتند سخن شعیب را هلاک شدند چنانکه گویا هرگز نبودند در آن بلده یا قریه یعنی محل اقامت را گویند معنی جمع است

پس گویا اقامت نکرده بودند در آنجا آنانکه بدروغ داشتند سخن شعیب را تکرار موصول جهت مبالغه است بودند ایشان قوم زیانکاران

ضمیر هم اشاره باین است که چون مومنان میگفتند که اگر متابعت شعیب کنید از زیانکاران باشید پس آخر ظاهر گشت حال ایشان قوم خود که

زیانکاران بودند نه مومنان

پس شعیب علیه السلام روی گردانید از کافران و گفت از روی تاسف و حسرت بر حال ایشان بعد از هلاک ایشان

یا مستکلم عادت رسول غداست که ای قوم من هر آینه بتحقیق رسانیدم من بشما پیغامهای پروردگار خود را و پند دادم شما را یعنی نصیحت کردم

اما شما قبول نکردید و بسر خود این بلا آوردید پس بعد از این سخن خاطر خویش را تسلی کرد و گفت پس چگونه اندوه ناک شوم بر هلاک

گروه کافران یعنی سزاوار نیست تاسف بر حال ایشان چنانکه حضرت خاتم الانبیا در بدر خطاب بمقتولان قریش فرموده

بود و بعضی گفته اند که شعیب علیه السلام روی گردانید از کافران بعد از هلاک ایشان و بمومنان خطاب فرموده چنین گفت

تاکید و تحریص ایشان بر ایمان و در این آیت اشعار است بر آنکه مومن را تاسف بر هلاک کافر و دعای خیر در حق او کردن

بعد از هلاک او جایز نیست بعضی گفته اند که قوم شعیب آنانکه ایمان نیاوردند دو گروه بودند یکی از آن دو فریق بزلزله و صیحه

هلاک شدند چنانکه مرقوم شد و عبارت فی دارهم جاثمین حکایت از احوال آنهاست و فریق دیگر را عذاب یوم الظله

فرا گرفت چه هوای خانهای ایشان بمرتبه گرم شد که از شدت گرمی بجان رسیدند و در این اثنا ابری ظاهر شد و بادی سرد

وزیدن گرفت همه از خانها بیرون دویده در سایه آن ابر بصحرا آمدند و بعد از اجتماع ایشان آتش از آن ابر باریدن گرفت

تا همگی سوختند و عذاب یوم الظله عبارت از همان است

و نفرستادیم در هیچ شهری یا دیهی هیچ پیغمبری که او را بدروغ

داشتند امت او مگر آنکه گرفتیم اهل آن شهر و دیه را بسختی و تنگی یعنی البته عذابی بر آن قوم نازل ساختیم از قسم بیماری و قحط

و مثال پیغامها [illegible] تا ایشان زاری کنند [illegible] بازگشت نمایند از کفر و تکبر [illegible] مراد نیست [illegible] یکبار [illegible]

بلفظ اکثر چرا واقع شده زیرا که فسق بمعنی بیرون رفتن است یا باعتبار بیرون رفتن از دین اسلام همه فاسق اند و درین مقام
که مراد بیرون رفتن از عهد است بیشتر ایشان فاسق اند و بعضی بر پیمان خود می بودند چرا اشیع اند یا باین اعتبار که اکثر بیرون
رفته اند از دین خودشان چرا که شکستن عهد در دین ایشان نیز فسق است

پس بر انگیختیم و فرستادیم بعد از پیغمبران که ذکر ایشان در دیه ها و شهرها فرستادیم بسوی ایشان یعنی هود و شعیب و صالح و لوط و موسی
بن عمران را با معجزات الهی که باو داده بودیم بسوی ولید بن مصعب که لقب او فرعون بود و جماعت بزرگان قوم او پس ستم
کردند یعنی الظلم بکار قبول و اقرار نکردند بآن معجزات در وضع کردند کفر را بجای ایمان پس بنگر ای صاحب بصیرت چگونه بود آخر کار
تباه کاران این حواله باخر قصه است که هلاک فرعون و قوم او معلوم خواهد شد مخفی نماند که سلاطین مصر را فرعون لقب بود
چنانکه سلاطین روم قیصر و ملوک فارس را کسری میگفتند و فرعون آخر که ولید بن مصعب باشد دعوی خدائی کرده
موسی علیه السلام بر او مبعوث شد چنانکه آمد بمصر و پس از آنکه ملاقات فرعون روی داد دعوت کرد او را
باین سخن که حق تعالی از آن خبر میدهد

گفت موسی ای فرعون بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیان ام بسوی تو و قوم تو سزاوارم برآنکه نگویم و
نسبت ندهم بر خدا تعالی مگر سخن راست و درست یعنی درین دعوی که خدا مرا فرستاده است برای هدایت دروغ نمیگویم
و بعضی حقیق علی بتشدید خوانده اند یعنی سزاوار است بر من بتحقیق آمده ام بشما با حجتی روشن و اسکندر الرحابی آفریدگار
شما پس بفرست با من فرزندان یعقوب را که در خدمت خود باسیری گرفته و واگذار ایشان را تا بوطن خویش که
ارض مقدس است باز گردند و از خدمت و تهمت بندگی تو نجات یابند

گفت فرعون در جواب موسی که اگر آمده تو با حجتی روشن پس بنما و بیار آن
حجت را اگر هستی تو درین دعوی از راستگویان نوشته اند که فرعون زمان یوسف علیه السلام ریان نام داشت
و زلیخا که هنگام گرفتن یوسف از تاجری که او را از چاه برآورده بود بمصر مبلغی کلی زر بآن تاجر داده بود این زر
ملکون نزد عوام الناس بخریدن مشهور و ریان و فرزندان او باین اعتبار یوسف را والد او را

آیا ایمن شدند آن قوم ناگرویدگان که مستحق عذاب بودند از مکر خدا تعالی پس ایمن نمی‌شوند از مکر خدا تعالی
مگر آنگروه که زیانکاران در دنیا و آخرت اند یعنی کافران و منافقان از مکر خدا تعالی چه پیش متوقع نباشد و ناگاه بوقوع آید

آیا بیان نکرد خدا تعالی برای آنانکه میراث گرفته اند زمین
را از پس ملاک مردمی که در آن ساکن بودند اینمعنی را که اگر خواهیم مصیبت رسانیم بایشان بگناهان ایشان و مهر می نهیم بر دلهای
ایشان یعنی خالی مانند دل خود را از کفر و نفاق و عناد که کرده اند و امیدواریم که ایشان [illegible] و هیچ کم نشوند پس ایشان نمی‌شنوند سخن حق و
پند هدایت ... کلام اینکه ... کافران زمان حال آیا از بیان احوال پیشینیان نمی‌فهمند که اگر خواهیم بر ایشان
نیز عذاب فرستیم بجزای کفر و شرک ... بعضی ... هند ... خوانده اند

این شهرها و دیه‌ها که مسکن امتهای گذشته بود حکایت کردیم و خواندیم بر تو بعضی از خبرهای احوال ایشان و بدرستیکه بتحقیق
آمدند باهالی آن مساکن پیغمبران که مبعوث بودند بر ایشان با معجزات آشکار پس نبودند آن امتها چنین که ایمان آورند بچیزی
که پیش از آمدن پیغمبران تبلیغ میداشتند و باور نمیکردند یعنی توحید ذات باری تعالی و چنانچه مهر گذاشته بود خدا تعالی بر دلهای
آن کافران و جاهلان زمانهای گذشته همچنین مهر نهاده است بر دلهای آن کافران یعنی کفار قریش یعنی مانند که چنین مهر نهادن
بر چیزی مانع از داخل شدن چیزی و بیرون رفتن آن چیز است ... پس بر نیامدن کفر و نفاق از خاطرهای کفار و در نیامدن
اسلام و قبول در دلهای ایشان بآن می‌ماند که بر دلهای ایشان مهر کرده باشد کسی و از نیجهت ... چنین فعل ... بخدا ...
اسناد بذات ... الهی که از غیر محال است ... آید ... از ممکن
و نیافتیم ... بیشتر از قوم کافران وفای عهدی که
روز الست بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف میبستند که اگر از این بلا نجات یابیم ایمان بخدا آریم و بدرستیکه یافتیم بیشتر
ایشان را بیرون رفته از عهد و پیمان یا اینکه نیافتیم بیشتر ایشان را مگر بیرون رفته از عهد و پیمان معنی اول بر این تقدیر است که ان
مخففه ... نافیه ... کافران همه فاسق اند

می نمود که مطلق اثری از آن سنگ بذر نماند و چون در جیب خود هم او دست برد ... آورد در خشنده بود

و چون فرعون این دو معجزه از موسی مشاهده کرد بزرگان قوم خود

را طلبید در این باب مشورت نمود گفتند جماعتی از اشراف قوم او بدرستی که موسی جادوی است بسیار ماهر در فن ساحری

میخواهد این موسی جادو که شما را بیرون کند از زمین شما یعنی

آن بزرگان قوم گفتند بفرعون که مراد قبطیان اند یعنی بنی اسرائیل فرعون پرست را بجادو بیرون خواهد کرد از مصر پس فرعون

با ایشان گفت که چه میفرمائید در چاره این کار یعنی الحال مرا چه باید کرد

گفتند جماعتی از بزرگان قوم که خبر کنی در معارضه او برادر او یعنی هارون و در این کار شتاب

مکن و کس بفرست در شهرهای مصر جمع کنندگان را که جمع کنند جادوگران را فراهم آورند برای معارضه موسی

بیاورند در قراءه لفظ ارجه اصح اقسام اینست که همزه مفتوحه بر رای ساکن در آید و جیم مکسور بر های ساکن دیگر اقسام که بر

لست قسم است ارجئه بعد از جیم مکسور همزه بر های ساکن باشد دیگر ارجهی که بعد از های مکسور یای ساکن باشد دیگر ارجهو

بعد از جیم مکسور یای ساکن بر های مضموم در آید چنانکه مبقر باید

بیاورند پیش تو با هر جادوگری

که بسیار دانا باشد در علم سحر یعنی ساحران استاد پیدا کرده بیارند و در زمان فرعون مذکور علم سحر بسیار معتبر بود و ساحران ماهر

در آن عصر بودند لهذا حکمت الهی اقتضا کرد که معجز نبی آن عصر از جنس امور عجیبه مناسب سحر باشد چنانکه معجزه عیسی ابراء

اکمه و ابرص و احیای موتی شد در آن عصر که علم طب رواج و اعتبار داشت و معجز حضرت خاتم الانبیا قرآن مجید شد

که فصاحت اعجاز است چراکه در زمان جاهلیت فصاحت کمال اعتبار داشت و بنا بر این سبعه معلقه بر در خانه مکه آویخته بودند

یعنی هفت قصیده که را قدرت بر نقض آن طور سخن فصیح بلیغ نبود و بعد از نزول قرآن مجید آن قصاید را قدری و اعتباری نماند

کلمه ساحر را بعضی سحار خوانده اند برای مبالغه

و آمدند جادوگران بسوی فرعون و گفتند آیا ما را مزدی عظیم باشد اگر در معارضه غالب آئیم بر موسی در قراءه لفظ ائن لنا چهار وجه است

و اصح همین است که دو همزه باشد اول مفتوحه دوم مکسوره و نون مشدد و سوم اینکه یک همزه ممدوده باشد یک همزه مقصوره

بطریق خبریت و تاکید چهارم اینکه یک همزه مفتوحه و یای مکسوره بدون مد و تشدید

گفت فرعون بجادوگران که آری مزدی عظیم خواهد بود و بدرستی که شما خواهید بود بتحقیق از نزدیکان من یعنی بسیار مقرب لازمه

... و بنده خود می‌پنداشتند و فرعون زمان موسی که از روی جهل و سفاهت دعوی الوهیت کرد بیشتر درین باب اصرار نمود
بنی اسرائیل از آنکه زمان آمدن یعقوب علیه السلام با اولاد او بمصر سکونت در آن مملکت داشتند و نسل ایشان در کثرت عدد
قریب بصد هزار رسیده بود فرعون همه را بخدمت و بندگی خود اسیر ساخته بود بهمان اعتقاد باطل که بنده را دکان همی اند
چون فرعون گفت موسی بیار آن حجت روشن را که میگوئی پس انداخت
موسی بالهام حضرت حق عصای خود را پس از آنکه آن عصا بر زمین افتاد شد اژدهای [illegible] بشکل [illegible] بود در آنکه
آن اژدها صورت واقعه چنین بود که عصای موسی علیه السلام اژدهای عظیم شده متوجه قصر فرعون گشت و دهان
چنانکه مابین لحیین او هشتاد ذراع بود لب پائین را بر زمین نهاد و لب بالا را بر لب بام قصر و خواست که تمام آن را فرو
برد فرعون گریخت و فریاد میکرد که ای موسی ترا سوگند میدهم بخدای تو که بگیر عصای خود را من ایمان بخدای تو
و رسالت تو خواهم آورد چون سوگند بخدا داد موسی باذن حق تعالی گرفت عصای خود را و اژدها باز عصا گردید
که در آن گریختن و افتادن خلق بر بالای یکدیگر بسبب تحیر [illegible] بیست و پنج هزار آدمی هلاک شد آورده‌اند که عصای موسی که در
موروث بود که از بهشت آدم علیه السلام با خود همراه آورده بود بر زمین و دست بدست میراث [illegible] رسید تا رسید
به شعیب و هنگام وداع موسی گفت که در آن حجره یک عصا از جمله عصاهای که آنجاست بگیر و در آن
حجره چهل عصا بود موسی در آن خانه که تاریک بود در آمد و همانا دست بعصائی یافت آورد شعیب گفت این عصا را
نمیدهم برو عصای دیگر بگیر و این را بهمان حجره بگذار موسی باز در حجره [illegible] بجست دیگر بار همان عصا بدست
آورد چون بیرون آمد همان عصا را آورده بود و شعیب در دادن آن مضایقه نمود تا سه بار چنین شد بار چهارم
بر شعیب منکشف گردید که مشیت الهی چنین است که همین عصا از موسی باشد پس تسلیم کرد خواص عصا بسیار بود
از آنجمله اینکه شبها که گوسفند میبرد در هر جائی که می‌آمد عصا آن را میخورد و در سفر بصورت حیوانی میشد که
بارها برمیداشت و برای چاه ریسمان دراز میشد چنانکه مآرب اخری اشاره باینهاست
و نیز در جواب فرعون که گفت بیار حجت خود را برآورد موسی علیه السلام دست خود را از زیر بغل خود
پس آن وقت بود که دست موسی سفیدی درخشنده [illegible] جای آن
[illegible] آمده [illegible] این معجزه را بفرعون و مردم او نمود بر مرتبه اول دست خود را بکیفیت اصلیه

بر اسبان که بودند در زیر زمین آتشی بیافروختند چون گرمی آتش و آفتاب از تحت و فوق بایشان رسید آن چادرها و

در آمد و مارهای مجعول بجنبیدن گرفت

و الهام کردیم در آن وقت بموسی اینکه بیفکن بر زمین عصای خود را پس بهنگام که افکند موسی عصا را اژدهائی شد آن عصا

پس ناگاه هم فرو می برد آن چیزها را که بخلاف واقع مینمودند ساحران بخلق و بعد از فرو بردن آلات سحر متوجه شد

بنظارگیان و ایشان میگریختند چنانکه قبل ازین نوشته کلمه تلقف را بعضی بتخفیف و بعضی بتشدید قراءه کرده اند

پس ثابت شد آنچه حقیقت ذات است براستی و درستی یعنی معجزه موسی علیه السلام

بر اصل بر آمد آنچه ساخته بودند ساحران و باطل شدن یعنی معدوم شدن آن ریسمانها و چوبها که ماده سحر

بود معدوم متعلق گردید و لیکن عصا شدن از دها سحر پیدا است تلقف و تلقم هر دو بمعنی لقمه فرو بردن است

پس مغلوب شدند فرعون و قوم او آنجا که معجزه موسی غالب شد

بر سحر و بر گشتند از آن معرکه معارضه همه خوار و ذلیل شدند ناامید گشته

در افتادند همه جادوگران سجده کنان خدا را عز و جل بجهت ثبوت و صدق آن معجزه قبل ازین مرقوم شد

زیرا که فرو بردها عصای موسی عود نکرد

چون بر ساحران واضح شد

که موسی هم خداست همه گفتند از روی یقین و صدق که ایمان آوردیم بآفریدگار عالمیان

که پروردگار موسی و هارون است تکرار بعبید کردند تا فرعون پرستان گمان نبرند که مراد ایشان فرعون

بعضی کلمه آمنتم را بدو همزه خوانده اند و بعضی

بالف ممدوده که واو بدل همزه استفهام گفت فرعون بساحران که ایمان آوردید شما بموسی و تصدیق کردید

و را پیش از آنکه دستوری دهم من شما را برای تصدیق کردن بدرستی هم این حیله و تزویر است که شما پنهانی باخود

اندیشه کرده بودید یعنی با موسی ساخته اید و همدست شده اید تا بیرون کنید از شهر قبطیان را که موسی میخواهد باخود ببرد

پس میرسد آن وقت هم بدانید یعنی سزای خود را یابید و آن سزا اینست

هر آینه بتحقیق و تاکید خواهم برید دستهای شما را و پاهای شما را

یا ایها الذین امنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها

حال بر دیگران خصوصا که این کلمه را بر نعم افزوده تا کمال جد و جهد بعمل آورند آورده اند که چون فرستادگان فرعون بجمع آوردن جادوگران رفتند در اقصی بلاد مصر دو تن ساحر یافتند که در فن خود بی نظیر بودند یکی سابور نام داشت و دوم عادور و هر دو برادران حقیقی بودند چون سخن طلب برایشان واضح شد با در خود گفتند که ما را از مدفن پدر ما آگاه کن [illegible] و بعد از تفحص بسر قبر پدر رفته آواز دادند که ای پدر ما را فرعون بجهت معارضه دو کس طلبیده که بی لشکر و سلاح کار بر وی تنگ کرده اند و غالب شده اند یکی از آن دو کس عصائی از چوب دارد که چون آن را بر زمین می افکند اژدها می شود و هر چه بمعارضه ما او پیش آید همه را فرو میبرد آیا توچه میگوئی ما میتوانیم معارضه کرد جواب از قبر رسید که ای پسران من اگر در هنگامی که صاحبان عصا در خواب باشند عصا چوبست و اگر در وقت اژدها بودن فرو برنده در حالت عصا شدن بار دیگر پیدا می شود معارضه کنید با او و شاید که مغلوب شوید اما اگر آن دو علامت که گفتم بیابید زینهار معارضه مکنید و مکابرت نمائید که آن تواند غالب شد و آن سحر نیست بلکه معجزه است و صاحبش مؤید از جانب خدا این جواب داد و آن عظیم بیم بر دل معجزات موسی بود پس حال آن دو ساحر این سخنان را شنیدند از خیر خود منفعل شدند و با ساحران دیگر خویشان که بقوی همراه سه هزار نفر بقول دیگر هفتاد هزار تن ساحر بودند نزد فرعون حاضر شدند و در سرانجام آلات و اسباب جادو آغاز کردند و آن دو برادر در تحقیق و تجسس آن دو علامت سعی بلیغ مینمودند چون بنور فروغ رسالت بالیقین دو علامت را دیدند دستگی در خاطر ایشان بهم رسید و بعد از ظهور علامت دوم یقین حاصل گرد که ایشان بموسی ایمان آوردند

گفتند ساحران ای موسی یا اینکه تو می افکنی اول عصای خود را یا اینکه ما باشیم ما افکنندگان عصاها و ریسمانهای خود اسلوب کلام ساحران بنا بر دو مطلب است یکی آنکه تخییر کار موسی کردند و تقدیر کار خود بادعای آنکه ما در هر دو صورت غالبیم دوم آنکه کار ما دلتو جدا جدا تا نظاره کنان متوجه هر یک توانند

گفت موسی علیه السلام قرار دی جمعیت خاطر دیگر ساحران

با دعوی که از اخلاق کریمه انبیاست بیفکنید شما آنچه می افکنید پس وقتیکه انداختند جادوگران مواد سحر خود از ریسمانها و چوبها و غیرها سحر کردند چشمهای مردمان را یعنی حقیقت سحر چشم بندیست که چیزها مغایر واقع بنظر می آید و موهوم بود و ترسانیدند بآن صورتها تمثالها که در نظر می آمد مردمان را بواسطه اشکال مهیب و صورتهای عجیب نمودند مثل صورت شیر و اژدها و دیو و پیل و آوردند جادوئی بزرگ [illegible] که در فن خود کمال مهارت بکار بردند منقولست که اجسام مجوف را

نمیدانست و عید بر قتل طفلان بنی اسرائیل کرد بنا برین گفت اباء نو قتیم قاهرون و چاره تعلیل لیل ایمانرا درین دید و گفت
مابدر رستی هر بر بنی اسرائیل غالبیم یعنی ایشان محکوم حکم ما اند کلمه و یذرک والتک را چند قسم قراءة کرده اند یکی بفتح را و دیگر
بضم آن دیگر بسکون آن والهتک بفتح تا و ضم آن والهتک یعنی عبادت ترا بگذارند سنقتل بتخفیف و تشدید هر دو قسم
خوانده شده است

چون قوم موسی آگاه شدند که فرعون اراده قتل پسران ایشان دارد
مضطرب شدند موسی گفت با ایشان که یاری خواهید از خدا تعالی و صبوری کنید بر هر چه با شما کنند از رسانیدن آزار و بلا
بدرستیکه زمین یعنی مال و ملک خدا تعالیست میراث میدهد از ز انهر کس که میخواهد از بندگان خود و در آخر هر کار
نیکوی و ظفر مخصوص بر پرهیزگار انست یعنی آنانکه از کفر و شرک و عصیان حذر کنند بنی اسرائیل ازین سخن تسلی نیافته باز آغاز
جزع نمودند

گفتند بنی اسرائیل سبطیان که با موسی علیه السلام بودند یکه قبطیان یعنی
بنی اسرائیل فرعون پرست آزار میرسانیدند با و خدمت میفرمودند پیش ازین که تو بیائی بحمایت ما و الحال بعد از آمدن تو و حمایت
کردن نیز همان طریقه بعمل می آورند بلکه بیشتر یعنی حمایت تو فایده نبخشید گفت موسی با ایشان که امید میدارم از پروردگار شما این
را که بکند وفائی کرده اند دشمن شما یعنی هلاک کند فرعون و قوم او را و بعد از هلاک ایشان شما را حاکم بسازد در زمین مصر
یا ارض مقدسه پس می بیند خدا تعالی احوال شما را که چگونه عمل میکنید در خدا پرستی یعنی در راه خدا تحمل چقدر مشقت
اخلاص است بعمل می آرید یا نه

هر آئینه بتحقیق گرفتیم ما تابعان و خادمان فرعون را یعنی گرفتار ساختیم بقحط و خشک سالی و نقصان بعضی از میوه تا تا
ایشان پند گیرند و آگاه شوند از بدکاری خود

پس چون آمد ایشان را نیکوئی و فراخی معیشت گفتند این نیکوئی از برای ماست یعنی ما استحقاق
ما سزاواریم باین و اگر رسید ایشان بدی و تنگی احوال فال بد میگرفتند بموسی و بقوم او که میگفتند این رنج
و قحط از شومی ایشان با ما رسید آگاه باشید جز این نیست که شومی ایشان نزد خداست یعنی اعمال بد ایشان

بگذارند بر یکدیگر یعنی بعضی را دست راست و پای چپ و برخی را دست چپ و پای راست پس آن گاه بر بدن بردار کشم شما را همه التقبه یعنی

گفتند ساحران در جواب فرعون بدرستی که ما بسوی آفریدگار خود باز گردیم

هیچ بیم نداریم

کنند ما هیچ اندیشه نداریم از عذاب و هلاک کردن تو هر چه خواهی بکن و این بازگشت کردن را بدو هیچ گفتند یعنی

بسبب ایمان عزم رفتن از دنیا و پیوستن بعالم قدس پس مخفی نماند که انواع سیاست و تعذیب بسیار است پس در

اختیار بود بمقتضای حقیقت مکافات چنین بعمل آمد بریدن باجزای آنکه بمصر آمدند بجهت معارضه با نهی

و قطع دست و پای آنکه آلات سحر ساختند و بر دار کشیدن بجهت فضیحت و رسوائی تا عالمیان دانند که هر که

با رسول خدا در افتد بر افتد و قطع جوارح بخلاف مجازات مخالفت ایشان بود

و دیگر گفتند

ساحران بفرعون که تو سیاست نمیکنی ما را مگر از کینه و دشمنی بسبب آنکه ایمان آوردیم بنشانهای خدای آفریدگار

خود یعنی که ظاهر و واضح آن نشانها بر ما بعد از دیدن عصا و ید بیضا ما در راه خدا قبول داریم هر چه

بر سر ما آید از ظلم تو پس روی نیاز بدرگاه معبود بی نیاز بردند گفتند ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبائی یعنی چندان صبوری

و تحمل بده ما را که این بلا را توانیم متحمل و اضطراب نکنیم تا بر ایمان ثابت باشیم و مسلمان بمیریم پس کار را

از دنیا بصحبت موسی تمام ساز و فرعون آن ساحران را دست و پا ببرید بردار کشید و در خبر است که بی حساب و مواخذه

و سوال اعمال به بهشت خرامیدند

و گفتند مهتران قوم فرعون که آیا وا میگذاری موسی را و قوم او را تا تباهی کنند

در روی زمین مر مردمان را از پرستش تو باز دارند و واگذارند مر ترا و خدایان ترا یعنی آن بتان را که مشغول

خود ساخته بر مردمان و گاه مردمان را به پرستش آن بتان میداشت فرعون آن نمثالها را خدایان کوچک میگفت و خود را انا ربکم

الاعلی می نامید پس گفت فرعون نزدیک است بکشیم ما یعنی بفرمودم که بکشند مردم پسران بنی اسرائیل

و زنده بگذارند زنان ایشان را مراد دختران اند لیکن اشاره بانست که دختران چون زنده مانند زنان شوند

و چون گذشتن بجهت خدمت فرعون بود ملازم ساختن را لازم داشتند بجهت آنکه خود را قادر بر کشتن موسی

برداشتیم ما آن عذاب را از ایشان و مهلت دادیم تا زمانی که ایشان رسیدند بار بعذاب بودند الیشان دران زمان مهلت نیز همچنان کافر می شکنند عهد و پیمان خود را

پس باز آخر کشیدیم انتقام از همه کفر و عصیان و عهدشکنی را از قوم فرعون پس غرق ساختیم ایشان را در دریا بسبب آنکه تکذیب میداشتند نشانهای قدرت و الوهیت ما را و منسوب بسحر میکردند و بودند از تامل کردن و فهمیدن غافلان

و میراث دادیم آن قومی را که بودند ناتوان و در مانده در دست قبطیان جهت مشرق از زمین شام و جهت مغرب آن زمین آنچنان زمینی که برکت داده ایم در آن زمین برکت یعنی نبات نخیل بسیار مراد فراوانی محصولات و ارزانی اجناس یا که مسکن انبیاء بوده و اتمام خیر و البقای وعده نیکوی پروردگار تو ای محمد بر بنی اسرائیل بسبب صبر بود که ایشان کرده بودند بر محنتها و بلاها و خراب نمودیم و سرنگون ساختیم آنچه بنا کرده و ساخته بودند فرعون و قوم او بودند و بر پای کرده بودند از عمارتها بر افراشته بودند در قراءه حرشون هو و چه کسر و ضم را و کسر آن

و گذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت پس آمدند آن بنی اسرائیل در گذار بر قومی که مجاوران بتکده بودند و بت پرستی میکردند بتانی را که بودند از برای ایشان یعنی از زمان عمالقه باقی مانده بودند و آنها گروهی از قبیله بنی لخم بودند در ولایت رقه و طبرستان گفتند به موسی گرداند برای ما خدائی چنانچه برای این قوم است خدایانی یعنی تمثالی از سنگ و مس کنیم معبود که ماند آن قوم بصورت گاو بوده گفت پس ایشان بدرستی که شما گروهی جاهلان اید و کوران نادانی حق را از ناشسته باطل رد میکنید و شکر عطای معبود حقیقی بجا نمی آرید که شما را از ستم قبطیان نجات داد و بعضی قاریان یعکفون را بکسر کاف خوانده اند و اکثر بضم آن

تتمه کلام موسی علیه السلام که با بنی اسرائیل
گفت بدرستیکه این گروه بت پرستان هلاک کرده شده اند در این کاری که ایشان اند یعنی بت پرستی ابدی و باطل اند آنچه کاری که ایشان میکنند از بت پرستی

موسی بس است نزد الله تعالی و بهانک سبب نزول غضب الهی می‌بود ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند یعنی لا یعلمون قاریان بجای نقط

طایرهم طیرهم خوانده‌اند و این جمع است از اسم جمع

گفتند فرعونیان موسی را هرگاه بیاری و هر قدر که بیاری بما از نشانها تا سحر کنی ما را

با نهما پس نیستیم ما ترا گرویدگان یعنی این فحطاو بلا که تو بر سر ما می‌آری هر قدر خواهی بیار ما ایمان بتو نیاریم

پس فرستادیم بر ایشان طوفان یعنی چیزی که طوف کند و فرا گیرد گرداگرد اشیا را

و این شامل سیل و باران و طغیان باد همه هست تا بر آن قوم چه آمده باشد دیگر فرستادیم ملخ را یعنی و فور ملخ مرتبه که مدافعه

آن عاجز شدند دیگر شپش و غوک فراوان فرستادیم که در طعام و آب ایشان در رخت و اعضا در می‌آمدند که چاره در دفع

آنها ندانستند دیگر خون یعنی بر آیه که میخواستند نوشند فی الحال خون می‌شد و طرفه‌تر از این بود که سبال یک ظرف که کام

نوشیدن سبطیان که تابعان موسی بودند پر از آب بود و سبحه در رسیدن بدست قبطیان پر از خون می‌گردید

اینها که شمردیم نشانهای قدرت ما بود در حالتی که فصل فصل بر فرعون فرستادیم یعنی هر مرتبه یکی و چون عاجز

میشدند و بزاری درخواست می‌نمودند از موسی که رفع سازد آن بلا را موسی دعا میکرد و ما ایشان را نجات میدادیم

از آن عهد خود را می‌شکستند و باز کافر میشدند و در جزای آن شکستن پیمان و عهود بعصیان بلای دیگر میفرستادیم پس

هر مرتبه گردن کشی کردند از ایمان آوردن و بودند ایشان گروهی گناه کاران که هرگز غیر از کفر و معصیت کاری نکردند تحقیق

لفظ قمل بضم قاف و فتح میم مشدده است و بعضی بفتح قاف و سکون میم خوانده‌اند و اختلاف است در این که آن شپش است یا کنه

و هرگاه که واقع میشد و فرود آمد عذاب بر فرعونیان

گفتند ای موسی بخوان برو رودگار خود را از برای ما بسبب آنچه وعده کرده است با تو یعنی اینکه هرگاه دعا کنی

مستجاب شود اگر چنانچه تو بدعا زایل کنی این عذاب را از ما هر آینه البته ما ایمان خواهیم آورد و تصدیق

خواهیم کرد ترا در رسالت البته خواهیم فرستاد همراه تو بنی اسرائیل را بارض مقدسه پس هرگاه بدعای موسی

رالعین اگر این فساد در دین کنند راضی مشو و اغماض مکن

و آن وقت که آمد موسی بطور از برای اینکه تعیین فرموده بودیم و کلامی از جانب خود بی واسطه بشنوانیدا و را آفریدگار او گفت موسی ای پروردگار من بنمای خود را بمن تا نظر کنم بسوی تو گفت خدا تعالی در جواب که هرگز نخواهی دید مرا یعنی ذات مرا لیکن دیدن تجلی من ممکن است نظر کن بسوی این کوه که در مقابل تست پس اگر این کوه قرار گیرد و بجا ماند بجال خود پس زود باشد که ببینی مرا و این دور است این احتمال که تو ببینی مرا چه استقرار کوه با تحمل آدمی فرق بسیار بحسب ظاهر و بعید دور است که کوه تاب نیارد و آدمی را چه امید باشد و درین کلام نهایت مبالغه است در محال بودن رویت ذات پس وقتی که تجلی نمود پروردگار او یعنی ظاهر ساخت نور خود را از برای کوه کرد انید کوه را بسبب آن نور پاره پاره و ریزه ریزه و شش پاره از آن جدا شد سه پاره بمدینه افتاد و سه پاره بمکه و افتاد موسی از این هول و دهشت بیهوش شد چنانکه از وقت عشای شب پنجشنبه بیهوش بود پس وقتی که بهوش آمد گفت توبه کردم و باز گشت نمودم بسوی تو از چنین سوالی و از چنین اراده که لایق ذات تو نباشد یعنی خواهش و اراده دیدن ذات تو و من اول کرویدگانم باینکه دیدن ذات تو محال است زیرا که تا این زمان این معلوم کسی نبود و جایز میدانستند قاضی بیضاوی در تفسیر خود بنا بر مذهب اشاعره آورده که این آیت دلالت میکند بر جواز رویت ذات باری تعالی زیرا که طلب امر محال از انبیا جایز نیست لیکن این سخن صریح البطلان است زیرا که طلب محال از نبی جایز نیست در صورتی که علم به استحاله آن داشته باشد و موسی علم بدین نداشت که دیدن ذات حق تعالی محال است و عدم این علم منافات بنبوت ندارد زیرا که از نص قرآن مجید ظاهر شده که بعضی چیزها را خضر میدانست و موسی نمیدانست دیگر فوق کل ذی علم علیم واقع شده پس اینجا که علم الهی فوق علم موسی شد و جهت تعلیم و علم نیست الیک نیز گواهی میدهد و لفظ انا اول المومنین نیز گویا این است که پیش از آن کسی استحاله رویت را نمیدانست آورده اند که حق سبحانه جل شانه نور ذات خود را بمقدار سوفار سوزنی از هفتاد هزار پرده بر کوه طور انداخت و آن بجایی شد که سمت ثری یافت و مقامی که آن نور بر کوه تافت هر دیوانه که در عالم بود بهوش آمد

و دیگر گفت موسی بنی اسرائیل را که آیا غیر خدای تعالی میجوئید و طلب میکنید شما معبودی و حال آنکه خدای تعالی افزونی داده شما را بر همه مردم زمان شما بنعمتها و رفاهیت

کلام الله تعالی بموسی علیه السلم وحی کرد تا بگوید به بنی اسرائیل که یاد کنید

آن وقت را که رهانیدیم شما را از ستم تابعان فرعون که می چشانیدند و میرسانیدند بشما سختی و بدی عقوبتها می کشتند پسران شما را و زنده میگذاشتند زنان شما را یعنی دختران را تا کلان شوند و خدمت ایشان کنند و درین احوال شما را محنتی بود بزرگ بطریق آزمایش از جانب پروردگار شما و بعضی بلا را بمعنی نعمت نیز آمده پس چنین هم توان گفت که درین نجات یافتن شما را نعمتی بود بزرگ از پروردگار شما بعضی قاریان بجای انجیناکم انجاکم خوانده اند و تقتلون را بتخفیف و تشدید هر دو قراءه کرده اند

و وعده داده بودیم موسی را که سی روز روزه بدارد و بعبادت حق تعالی مشغول باشد تا توریت بعد از آن بر او نازل شود بار تمام کردن فرمودیم آن میعاد را به ده روز دیگر پس تمام شد میعاد پروردگار او فرموده بود بچهل شبانه روز و ذکر لفظ شب از آن جهت است که روزه با فطار در شب میشود و چهل فرمودن آن بود که در ایام وعده این بود موسی چون سی روز روزه داشت و بعد از آن خواست که بموجب وعده بطور رود و با خدای تعالی سخن گوید بخاطرش رسید که از روزه داری بوی بد در دهانش پیدا شده پس مسواک کرد تا آن نتن از دهانش زایل شد فرشتگان باو گفتند ما از دهن تو رایحه مشک می شمیدیم و تو آنرا بمسواک برطرف کردی پس حکم رسید که ده روز دیگر روزه بدارد موسی ده روز دیگر صایم شد و بعد از انقضای چهل روز که سی روز از آن ماه ذی قعده بود و ده روز از ماه ذی حجه بطور رفت برای خواستن کتابی که به بنی اسرائیل وعده کرده بود یعنی بایشان گفته بود که پس از هلاک فرعون و قوم او من از خدای تعالی کتابی درخواست خواهم کرد که احکام دین در آن باشد و شما بر آن عمل نمایید و در آن وقت بنی اسرائیل بموسی گفتند که چون فرعون و قوم او فانی شدند الحال آن کتاب که وعده کرده بودی بیار پس موسی متوجه طور شد و هنگام برآمدن از میان قوم برادر خود یعنی هارون گفت تو جانشین من باش در قوم بنی اسرائیل و اصلاح می آورده باش کار ایشان را و مگذار که از خدا برگشته باز گردند و پیروی مکن راه تباه کاران

بهتر بین آن احکام را یعنی بعض احکام بطریق وجوب است و بعضی بر سبیل جواز و دیگر مذکور است فعل حلال و حرام بگو که
عمل کنند بر آنچه فرض است آنچه بطریق جواز و رخصت است و اختیار نمایند حلال را و حرام را پس از احسن
یا می‌تواند بود مراد از احسن جمع بین الفرائض والنوافل باشد زود باشد که بنمایم شما را قوم خانه فاسقان
را یعنی ولایت شام که مسکن عاصیان و مردان افتادگان از حکم الهی بود که در تصور کنید و عده است آن منازل
بایشان عطا شود یا معنی چنین باشد که بنمایم شما قصرهای فرعون و اتباع او را که بفسق و فجور در لجه غرق
شدند و آخر کار همه از غضب الهی هلاک شدند و خانه‌های ایشان خراب شد پس بر این تقدیر تنبیه است تا عبرت گیرند
و میتواند بود که مراد از فاسقون بیان کرده باشد و دار الفاسقین کنایه از دوزخ باشد پس بر این وعید و تخویف است
بر نافرمانی

... هر دیگر است که بگردانم از ان ...

خود را بزرگ و اعاق آفریده‌ام ... از آنکه تکبر و رزیدند در روی زمین بغیر حق یعنی دلهای و دیده‌های متکبران را کور
و بی‌نور گردانم چنانکه هیچ نه بینند و نفهمند و مانند جمادات شوند سزاوار ... را است و اعلی رتبه خود دانسته چنانکه
فرعون دعوی خدایی کرد و این تکبر ناحق بود چرا که مخصوص ذات الهی است مخلوق را نمی‌رسد که متکبر باشد
تاویل دیگر آنکه مراد از آیات قرآن مجید است یعنی محجوب سازم آیات را از دلهای گردن کشان که ایمان نیاورده‌اند
زیرا که جای ایشان باطل سزاوار این نور نیست و اگر می‌بینند آیتی از قرآن و علامتی از معجزات ایمان نمی‌آورند
بآن و اگر می‌بینند آن گردن کشان راه راست و طریق هدایت را که بایشان نموده شد بآیات قرآنی
و معجزات نبوی فرا نمیگیرند آن راه را است و راه نجات و اگر می‌بینند راه گم شدن او را راه ... میگیرند آن را راه
و ... میبرند و این گردانیدن دلها و دیده‌ها این گمراهان از آیات و معجزات بسبب آنست که ایشان ...
و باور نکردند آیات و معجزات را ... ایشان ... اینجا غفلت ... نیست بلکه ...
بعضی قاریان ... را بفتح خوانده‌اند و بعضی بضم را و سکون شین و هر دو بمعنی رفتن براه حق است چنانکه ...

و بیماران شفا یافت و ابتهای شور شیرین و اشکهای خاموش گردید و بیابان از وی زمین سرنگون شدند لفظ دکا را

ایکار در سوره کهف با الف ممدوده خوانده اند و در آیات دیگر با الف مقصوره و تنوین تجلی در لغت بمعنی ظهور است

محقق باید که چون نور ذات حضرت رحیم بر سنگ زمین و زمان تابیده تاثیرهای عجیب و جلوه‌های غریب بخشید از آنجا که برگزیدگان

قدم شفاخانه قدم حرکت در راه لی ادری نهاد طلب دیدن نمودند برای تهذیب و تشدید شان نور خاصیت نار بیدا است

رجال موسی که ناقل کلام او شان بود شربت بیهوشی چشید و مدهوشان بالیه غفلت را که از عمر دراز بیهوش

بود بیهوشی بار آورد و بیماران امراض مزمنه را از شفاخانه غیبی دارو یی کامل عطا شد جل جلاله و عم نواله

ربای هم ز انوار خویش • و ز انوار بخشید اسرار خویش • بنوری دهی گاه تاثیر نار • ز آتش نمایی گلی بهره زار

گهی بود و اسمی بسازی ز نور • و زان سرمه بینا کنی چشم کور • هر جان به تنهای بیهان • نه تنها همین بلکه صد زان کنی

گهی عقل حق بین بمستان دهی • گه سنگ را جام عرفان دهی • گهی خر موسی نماید ظهور • گهی با تنک ثبت بر آید ز طور

نگنجد بفهم و خرد کار تو • خدایا تو دانی و اسرار تو

گفت خدا تعالی که ای موسی برگزیدیم و اختیار کردم ترا برگزیدم ترا بر مردم

یا بر جمیع آدمیان که موجود اند در زمانه تو برای رسانیدن احکام من بخلق ترا بسیار دادم بسخن گفتن خود با تو بلی

واسطه پس بگیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بر آن عمل کن و باش از جمله شکر کنندگان بعضی قاریان برسالتی

قراءه کرده اند بغیر جمع و بعضی برسالاتی خوانده اند بمعنی اسفار توریت

ونوشتیم ما برای او در الواح از هر چیز منقوش ساختیم برای موسی لوحها از هر چیز

دم باب ... و بیان کرد فصل فصل بمعنی احکام حلال و حرام و امر و نهی و احوال از منه گذشته که مفید سایل دینی

باشد پس بگیر آن الواح را بقوت تمام بعنی بجد و کد و بیاموز احکام مکتوبه را یا اینکه بقوت نبوت بردار و این

معجزه باش ترا زیرا که وزن الواح بمقدار هفتاد شتر بار بوده و آن بقولی هفت قطعه زمرد بوده که طول هر یک ده ذراع

بود و بقولی دوازده قطعه و بعضی گفته اند انواع مختلف بود یعنی زبرجد و یاقوت و زمرد و لعل و از ابن عباس

روایت است که چون نعمت‌ها از آسمان فرود آمد و توریت را انعام قوم بود بفرمای ای موسی بقوم خود فرا گیرند

در دست ستمکاران خود بعد از کمال پشیمانی افتاده‌اند در خائیدن و گزیدن دست بسیار نمود و یا غیر از این کار نیاید ستند و دیدند که بتحقیق گمراه شده‌اند از گوساله پرستی گفتند از روی ندامت که اگر رحم نکند خدا تعالی که پروردگار ماست بقبول توبه و نیامرزد ما را البته از قسم باشیم ما از زمان بردگان و هلاک شدگان بعضی قاریان ترحمنا و تغفر لنا بتا خوانده‌اند و ربنا را منصوب قراءه کرده‌اند بطریق ندا

ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا و آن وقت که بازگشت موسی از طور بسوی

قوم خود خشمناک و اندوهگین زیرا که حق تعالی او را خبر داده بود از این کار که امتحان کردیم قوم ترا بعد از تو و ترا گمراه کرد ایشان را سامری از غایت خشم و اندوه گفت بد کار داشتید کردار نمودید بعد از من که سامری و گوساله پرستی آیا شتاب کردید در گمراهی و صبر نکردید تا بیایم حکم پروردگار شما را و افکند موسی از شدت غضب و ضجر الواح را که از آسمان بر او نازل شده بود آورده‌اند که آن هفت لوح بود چنانکه قبل از این مذکور شد در یک لوح تفصیل جمیع مخلوقات و حقایق همه موجودات بود اعلم حکمت نامید مرقوم بوده و آن شش لوح از انداختن موسی بر زمین شکسته شد و با مر الهی باز بر آسمان رفت یک لوح که در آن احکام و مواعظ ثبت بود ثابت ماند و توریت بیان آن است موسی بعد از افکندن الواح بر زمین گرفت سر برادر خود هارون را کشید بجانب خود بگمان آنکه هارون تقصیر در هدایت قوم کرده باشد و از غضب گرفت ریش او را از درد ریش بر موسی حالی شد رعایت کلام برادر که سه سال در سن از وی افزون بود نمود گفت هارون ای پسر مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که بکشند مرا پس شاد مکن بمن دشمنان را و مگردان مرا شریک گروه ستمکاران در ایذا و اهانت من که باید بر این قوم ستمکار کرده‌ام و موسی و هارون علیهما السلم از یک پدر و یک مادر بودند اما هارون همین نام مادر برد زیرا که شفقت مادر زیاده آورده آن باعث رحم و مروت شود و تسکین غضب بعضی قاریان ام بکسر خوانده‌اند که تخفیف یای است و برخی ام بفتح قراءه نموده‌اند بنا بر الف تخفیف و تشمت را بعضی بفتح تا و ضم میم خوانده‌اند اما الشر

و آنانکه بدروغ داشتند آیات ما را و باور نکردند سرای آخرت را تباه شد و نابود گردید عملهای ایشان یعنی اگر عمل خیری کرده بودند هیچ
نفع نبخشد آیا جزا داده خواهند در آخرت مگر مطابق آنچه عمل کرده اند در دنیا این استفهام انکاری است یعنی جزا داده نمیشوند مگر بعذاب

و خطاب

و فرا گرفتند قوم موسی پس از
رفتن او بطور گوساله که ساخته شده بود از زیورهای ایشان اینچنین گوساله که محض پیکری بود و او را آوازی بود مانند
مانند آواز گوساله یعنی دیگر از لوازم حیات چیزی نداشت آیا ندیدند و ندانستند این را که آن پیکر گوساله سخن نمیکند
بعنت با ایشان و نخواهد نمود راهی از امر دینی حلال و حرام یا آنکه امری واضح و ظاهر است فرا گرفتند او را بخدائی و بودند ایشان
ستمگاران که وضع پرستش در غیر محل کردند بعضی قاریان حلیم را بکسر حا و لام خوانده اند و بعضی بفتح حا و سکون
لام و اکثر قاریان بضم حا و کسر لام قرائت کرده اند ماجرای ساختن گوساله این بود که سبطیان از قبطیان زیورهای
طلا و نقره بعاریت گرفته بودند بجهت عروسیها و چون قبطیان غرق شدند آن زیورها نزد سبطیان ماند و در
زمان غیبت موسی سامری بحضرت هارون اظهار نمود که زیورهای مستعار را بنی اسرائیل میخورند و تصرف در آن حرام
بر ایشان هارون فرمود تا سامری آن زیورها را جمع کرده نزد خود بامانت نگاه دارد تا موسی باید و در آن
باب حکم الهی معلوم نماید سامری مرد در فن زرگری و علم ساحری مهارت داشت طلا و نقره را در قالبی ریخته و گداخته
شکل گوساله ساخت و بعلم سحر عمل کرد که باد در جوف آن میجهید و آوازی شبیه بصدای گوساله از آن بر می آمد بعضی گفته اند
بعد از غرق کردن فرعون در دریا حضرت جبرئیل ع بر مادیانی که مخلوق بقدرت الهی بود نشسته بود
فرعون بسرعت تا اسپ او را بی اختیار او بکوچه که در دریا بهم رسیده بود در آورد و آل فرعون اراده در
آمدن در آن کوچه نداشت و از آن پیدا شدن کوچه خشک و باز استادن آب طرفین متعجب و خایف گردیده
بود بهر حال سامری از کیفیت حال آگاه شده مشت خاکی از مقدم آن مادیان بجهت تاثیر است عمل سحر برداشته
بود قدری از آن در دهان گوساله زرین افکند او باواز در آمد و از این امر عجیب جاهلان قوم بنی اسرائیل باغوای
سامری آن صورت گوساله را پرستش کردند بخدائی اختیار نمودند

و هنگامی که افتاده شدند

چون خطاب حضرت رب الارباب رسید که

تا اشراف قوم را با خود بطور ببرد تا عذر خواهی و استغفار از گوساله پرستی نمایند موسی جمعی از اکابر قوم بنی اسرائیل
را همراه بطور برد و بنا بر این میفرماید عز اسمه که اختیار کرد موسی از قوم خود هفتاد مرد را از برای ادراک بوعده گاه ما بعضی
گفته اند که چون بنی اسرائیل سخن گفتن بحضرت حق جل شانه را با موسی باور نداشتند و لوح توریت را کلام آسمانی
نمیدانستند حکم رسید که جمعی از مهتران ایشان را بطور بیار تا کلام مرا خود استماع نمایند پس موسی هفتاد مرد را برگزید
همراه برد چون بطور رسیدند ابری در میان موسی و آن جماعت حایل شد و آن قوم کلام الهی را شنیدند و سجده کردند
وقتیکه ابر برطرف شد موسی نزد ایشان آمد و پرسید که کلام خدای تعالی را شنیدید گفتند سخنان وعد و وعید شنیدیم
اما معلوم ما نشد که گوینده که بود ما هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه خدا را آشکارا بچشم خود ببینیم چون این همه
اصرار در جهل و کفر ورزیدند ناگاه صاعقه در رسید و تمام ایشان را بسوخت بعضی گویند آوازی مهیب از کوه برآمد که از هول
آن همگی بمردند قول دیگر اینست که از هیبت آن صدای هولناک لرزه بر اندام آن قوم افتاد چنانکه نزدیک بود استخوانهای
ایشان از هم بپاشد چون موسی از این واقعه بغایت مضطرب گشته بمناجات و زاری درآمد گفت ای پروردگار من اگر
میخواستی هلاک میکردی این جماعت را پیش از این که بطور آیند و مرا نیز هلاک میکردی آیا الحال هلاک میکنی ما را بکاری
در صورتیکه اینها هلاک شوند بنی اسرائیل مرا متهم بقتل ایشان ساخته مرا با هارون برادر گرفتار خواهند گشت بعضی گویند
که اتهلکنا قول آن جماعت بود که در مقام اعتذار گفتند که بسبب بی دانشی و ابلهان قوم ما جمعی گوساله پرستی کردند آیا ما را بهلاکت میکنی
و این شنوانیدن کلام خود با ما بجز امتحان نبود که ما را آزمایش کنی و
ما زیاده طلبی نموده از روی رویت دیدار تو کردیم تو با آن آزمایش گمراه میکنی کسی را که میخواهی باین اعتبار که از شنیدن
کلام تو هوس دیدن بخاطر ما رسید و راه نمایی میکنی کسی را که میخواهی بعد ما امیدوار راهنمائی آئیم نه گمراهی و تو متکفل
امور ما بندگانی یا دوست و مهربانی بما پس ببخش گناه ما را و بیامرز و ببخشا بر ما که پشیمان شدیم و استغفار نمودیم
از جرئت و زیاده طلبی که در باب رویت کرده ایم و تو بهترین بخشندگانی دیگر میتواند بود که اینهمه کلام موسی
باشد که از جانب خود و قوم گفت

بضم با و کسر هم و بجا بدیا خوانده و شماتت در لغت یعنی شاد شدن دشمن است از مکروهی که بشخص رسد

گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من بیامرز مرا و بخشای آنچه کردم از

سوء ادب انداختن الواح و گرفتن موی سر برادر و کلان خود ببخش و بیامرز برادر مرا که مبالغه ننمود در منع قوم از کفر نکرد

و در راه دین خود را نکشت بلاد و داخل کن مرا و برادر مرا در رحمت خود یعنی ما را گرد آن کرم و فضل خود را بر ما

و تو رحم کننده تری از همه رحم کنندگان

بدرستی که آنکسانی که فرا گرفتند گوساله را بخدای زود باشد

که برسد ایشانرا خشمی از پروردگار ایشان و برسد خواری در زندگانی دنیا بایشان و این خشم و خواری که بگوساله پرستان

رسید این بود که امر الهی شد تا یکدیگر را بکشتند و جزیه بر ایشان مقرر گردید و جلای وطن شدند کسی که بعد مانند

و اینچنین جزا میدهیم افترا کنندگان را چه گوساله را گفتند که خداست پس این افترای عظیم بود

و آنکه کردند بدیها از گناه کبیره و صغیره یا آنکه شرک آوردند پس بازگشت کردند بسوی خدای تعالی از پس واقع

شدن گناهان و گرویدند بخدا و رسول یعنی بعد از شرک تصدیق بوحدانیت خدا و رسالت پیغمبر نمودند

یا بعد از ارتکاب صغایر و کبایر اعتقاد بآمرزندگی خدا کردند و استغفار نمودند بدرستیکه پروردگار تو

از پس توبه کردن ایشان هر آینه آمرزنده بخشنده و مهربانست

و آن هنگام که فرو نشست از موسی غضب او

فرا گرفت آنچه از الواح باقی مانده بود و در آن نوشته شده بود راهنمائی و بخشایش و کرم مر آنان که ایشان

برای پروردگار خود ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدا میترسند بعضی اینجا سکت را سکن خوانده اند یعنی خاموش گشت

شده سکوت هم در این مقام بمعنی سکن است و سکت بتشدید فعل مجهول و اسکت نیز خوانده شده بر این تقدیر ساکت

گردانید حق تعالی او را غضب را منصوب باید خواند

و نمایند و سعی در نصرت او کنند و متابعت نمایند نوری را که با او فرود فرستاده شد یعنی قرآن مجید آن گروه اند که ایشان رستگاران اند و نجات یافتگان از عذاب و رسیدگان بمطلب و نبوی و آخرتی بعضی قاریان عزروه بتخفیف خوانده اند

بگو ای محمد بخطاب عام کافهٔ انام که ای مردمان بدرستی که من فرستادهٔ خدایم بهمه شما نه بسوی بعضی چنانکه رسولان سابق بوده اند آنچنان خدایی که مخصوص او راست پادشاهی آسمانها و زمین ها و هیچ معبودی سزای پرستش نیست غیر او زنده میسازد و میمیراند پس بگروید با آن خدای بی شریک نام ذات او الله است و بگروید برسول او که پیغمبری نا خوانده و نا نویسنده یعنی از امت او و در باید آنرا که میگوید کلام او بلکه کلام الهی است و او اینچنین پیغمبریست که ایمان آورده است بخدا تعالی و بسخنان او گرویده است و بموجب آن سخنان عمل میکند و پیروی کنید آن پیغمبر را شاید که شما راه برید بسوی مطلب اصلی و برسید بمقصد کلی

و از امت موسی گروهی هستند که راه راست مینمایند خلق را بسبب امر حق که نزد ایشان ثابت و مسلم است یعنی وصف محمد رسول الله و قرآن مجید که در توریت ثابت داشته اند بی نفاق و عناد بموجب آن عدالت و انصاف در احکام میکنند حضرت رسالت و این اشاره بعبد الله سلام و این صورت یا کسی بعضی نقل کرده اند از ائمهٔ دین رضوان الله علیهم که بعد از رحلت موسی علیه السلم و یوشع که خلیفهٔ او بود بنی اسرائیل کفر و عصیان می ورزیدند و قتل انبیا بسیار میکردند بعضی از خدا پرستان متقی مناجات کردند بدرگاه الهی که خداوندا ما را ازین قوم عاصی طاغی جدا کن حق تعالی بقدرت کامله راهی در زیر زمین بایشان نمود که در آمدند در آن یک سال و نیم سال در زیر زمین راه رفتند تا سر از اقصی بلاد چین بر آوردند و آنجا بر روی زمین خانهها ساخته توطن نمودند و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شب معراج از آن سرزمین عبور فرمود آن قوم سعادت شنیدند و ملازمت کردند و ایمان آوردند و احکام اسلام را فرا گرفته اجمله مومنان متقی شدند این آیه اشاره باحوال ایشان است رحمهم الله

و نویسیم لهم الرحمة مایعنی عطا

بجا آورده باشیم نیکوی که قبول عمل خیر است و توفیق طاعت و روزی حلال و در آخرت هم نیکوی ده یا آمرزش و بهشت بدرستیکه
ما بازگشت کردیم بسوی تو گفت خدا تعالی که عذاب من بآنکه مستحق آنست که برسانم از انرا هرکه میخواهم یعنی بکفار بعضی آنها را
بی نقطه خوانده اند یعنی کسی که بدی کرد و رحمت من یاین صفت است که رسیده است بهرچیزی از مومن و کافر همه را رحمت وجود
و رزق و اموال و اولاد و کافران نیز شامل است پس زود بنویسم آن رحمت را یا برحمت خود عطا کنیم و مقرر سازیم رحمت خود را برای
آنانکه پرهیزکاری کردند از عصیان امر و بدادند زکوة مال مستحقان برای آنانکه ایشان گرویدند بما و رسول مخفی نماند
که رحمت بر دو قسم است مطلقه و مقیده مطلقه آنست که قبلی از استحقاق باشد مانند وجود و رزق و آن شامل
مومن و کافر هر دو است و مقیده آنست که برای اعمال و اقوال بندگان باشد و آن مخصوص مومنان است و در ضمیر
سأکتبها اشاره برحمت مقیده است مراد از آن مردمان که در ضمن الذین یتقون مذکور اند امت محمد صلى الله عليه وسلم
چنانکه میفرماید

الذین بدل الذین اول و اقع شده یا خبر مبتدا
محذوف است که هم باشد یعنی آنانکه رحمت را مختص بایشان عطا خواهم کرد آنکسانند که پیروی میکنند پیغمبری را که موصوف
باین صفت است یا آنکه منسوب است بمادر یا ام القری است یا آنکه امی یعنی نانویسنده و ناخواننده باشد و این
کمال وصف است که شخصی درس نخوانده و خط ننوشته عالم علم اولین و آخرین باشد و این معجزه نیز انحضرت است
و دلیل قوی بر رسالت صفت دیگر آنکه نعت او در توریت و انجیل مرقوم است صفت دیگر آنکه امر میکند امت را بالصلاح
دنیوی و اخروی دیگر نهی میفرماید از کارهای بد دیگر آنکه حلال میسازد برای ایشان چیزهای پاکیزه را و حرام میسازد
چیزهای ناپاک را یعنی حکم الهی در باب حلال و حرام میرساند دیگر آنکه فرو میگذارد از ایشان بار گناهان را و عهدهای
صعب سنگین را مثل قتل و قطع موضع نجاست و احکام دیگر که بر گردن ایشان است و آنانکه ایمان آوردند باو و تعظیم

عذاب بیاد عطاست و خطاب دیگر بر آن او اثیم که عبارت از دخول در جهنم است با ربلند بیسالی در آن جمله بالی مستانفه امر و لفظ جزاء الواقبات از بعمی است این او فوغان محض بفضل است مقابل بعضی قاریان کلمه نغفر را بتا و صیغه مجهول خوانده اند و خطیئتکم بصیغه مفرد و رفع و جمعی بجمع بکسر خطایاکم قراءه نموده اند

**پس بدل کردند آنانکه ستم بر خود کردند**

از جمله آن قوم سخنی را که بگفتن آن مامور شده بودند بسخنی دیگر یعنی حطه ده را الاروی استهزا حنطه گفتند پس فرستادیم بر ایشان در سزای این بی ادبی عذابی از آسمان بسبب آنکه بودند ایشان از پیشین هم ستم بر خود میکردند یعنی بر بار بطرزی نافرمانی مینمودند آورده اند که آن عذاب طاعون بود و بعضی گفته اند صاعقه

**و بپرس از یهود از رسول یهود آن را از**

خبر دیه و آنچه واقع شد بر اهل آن انجمان دیه که بود نزدیک دریا مراد از آن دیه ایله است که میان طور و مدین بود بر کنار دریای طبریه و اهل آن بشرع شریعت موسی بودند و از جانب الهی بتعظیم روز شنبه مامور بودند که در آن روز بکارهای دنیوی نپردازند و ماهی شکار نکنند ایشان خلاف امر نمودند چون این پرسیدن احوال مشعر آگاهی از حقایق گذشته است معجزی باشد که دلالت کند بر رسالت آنحضرت پس حق تعالی میفرماید که بپرس از یهود آن که چرا اجداد شما تجاوز نمودند از حکم الهی وقتی که در روز شنبه صید ماهی کردند و قتی که می آمدند ماهیان بایشان روز شنبه یعنی روز شنبه که ممنوع بود شکار ماهی می آمدند ماهیان آشکارا سر برداشته از آب نزدیک آدمیان بی محابا و غیر روز شنبه پنهان می شدند و در زیر میرفتند در ضمن این امر عجیب ظهور قدرت و حکمت الهی است و از سود نیز بود آن قوم را که از آسانی صید کردن بطمع افتاده مخالف امر الهی خواهند کرد یا نه همچنین می آزمائیم ایشان را بعمل میکنیم بطریق از مایندگان با قومی که مستضعف اند در دین تا حجت بر ایشان لازم گردد بسبب کاری که بیرون میروند از امر خدا تعالی لفظ سبت اسم روز شنبه است چون تعظیم آن روز بر ایشان واجب بود وقتی که تعظیم بکنند گویا آن روز را سبت اعتبار کرده اند چنانکه اگر کسی در روز عید مراسم آن را بجا آورد میگویند عید میکند و اگر چه عید باشد در این صورت لفظ سبت عبارت از لوازم تعظیم است و یوم لا یسبتون

و جدا کردانیدیم قوم موسی را جدا جدا از یکدیگر کرده تا دوازده

سبط شدند سبط فرزندان فرزندان گویند و مراد اینجا یعقوب علیه السلم و اینجا لفظ اسباطا بجای قبیله است یعنی دوازده قبیله ساختیم

و بدل از لفظ اثنتی عشر واقع شده و تانیث در کلمه اثنتی عشرة باعتبار قصد قبیله است یا جماعت امتا و وحی کردیم بسوی

موسی هنگامی که آب خواستند امت او ازو از بیابان تشنگی که بزن بعصای خود سنگ را مراد از عصا برایشان غالب شده بود مضمون وحی

اینکه بزن بعصای خود سنگ را و لفظ حجر معرفه واقع شد زیرا که مراد بآن سنگ معین بود که در تیه موسی علیه و سلم در تیه

در آمد آن سنگ با موسی گفت مرا بردار و همراه خود نگهدار که بکار تو می آیم موسی آن را باذن الهی برداشت گفت سنگ معلوم

بود بر داشت و در توره گذاشت پس گشاده شد از آن سنگ دوازده چشمه و اینجا کلمه فضرب محذوف است چرا که احتمال

ترک امتثال امر الهی در شان انبیا نیست و بلاغت در اختصار کلام است و حیث دوازده چشمه بعدد قبایل اسباط بود و آن بتحقیق

دانستند هر قبیله چشمه مخصوص خود را که از آن آب خورد و دیگر عامیی که بر آن اسباط کردیم این بود که سایه گستر ساختیم ابر

را بر فراز ایشان تا از گرمی آفتاب رنج نبرند و فرو فرستادیم برایشان از آسمان طعامی مانند ترنجبین و مرغ بریان

منقول است که آن مرغ بقدر سهو بود و مانند جانوری که در بلاد فرس آن را بلدرچین گویند و گفتیم بخورید از پاکیزه طعامی

که روزی دادیم شما را هر چه لفظ قلنا مذکور نیست اما بقرینه ظاهر است و ما ظلم نکردیم لیکن آن قوم بودند اینچنین که خود بر نفس خود

ظلم کردند اشاره باینکه بامر سعه نبودیم که ذخیره مسازید ایشان چنین ذخیره کردند و توکل و اعتماد بر رزاقی ما ننمودند و ذخیره

می ساختند باز گرفتیم از ایشان آن نعمت را و بعضی قاریان اینجا لفظ عشرة را بسکون شین خوانده اند و بعضی بکسر آن

و یاد کن ای محمد هنگامی که گفته شد بنی اسرائیل را

را بعد از آن که غالب شده بر جباران این سخن که ساکن شوید درین دیه یعنی از انجاکه مسکن آن قوم عاصی بود و خورید از میوه ها

و حبوب آن از هر جا که خواهید و بگوئید که خداوندا فرو گذار از ما بار گناهان ما را یعنی بخش جرایم ما را و در آئید از دروازه این

دیه سجده کنان خدا تعالی را یا مراد این باشد که خم شده از روی تواضع و انکسار در آئید و از پرسش او خدا طلب نمائید

تا بیامرزیم ما برای شما گناهان شما را زود باشد که فزون سازیم جزای نیکوکاران را یعنی بخشید گناهان و باز داشتن

فعل دوم با سبب عذاب بد و در باب فریقی که نه نهی بودند و نه عامل چون نص قرآن مجید حاکی از حال ایشان نیست
علما را اختلاف است در نجات و عذاب ایشان [illegible]

[illegible] پس وقتی که آن فرقه فاسقه سرکشی کردند از آنچه نهی کرده
بودند و پند ناصحان را قبول نکردند تفهیم ایشان که بشوید شما بوزینگان دور شدگان و ناامید گشتگان از رحمت
خدا تعالی و تفهیم اینجا از قبیل کن فیکون است یعنی اراده الهی قرار گرفت که اینها بوزینه شوند و فی الحال شدند و در این مسخ
نسل و در آیت بعضی گفته اند که اول عذابی بر آن گروه نازل شد و بعد از عذاب جسم کردن کوتاه کردند پس
از آن مسخ شدند برخی گفته اند که عذاب بئیس تمام مسخ بود در صورت آیت اخیر تقریر و تفصیل آیت سابق آورده اند که چون
گروه ناهیان و متوقفان دیدند که فاسقان ترک عمل خود نمیکنند از ایشان بر ادر شهر دیواری میان
مابین خود و ایشان کشیدند و ترک ملاقات و آمیزش نمودند و پس از مدتی گفتند ببینیم که ایشان چه حال دارند چون درآمدند
هر ایشان دیدند که همه بصورت بوزینه اند و هیچ یک را نشناختند اما آن بوزینگان اقربای خود را شناختند و بر دامن
ایشان می چسبیدند و بر گرد ایشان می گشتند و گریه میکردند و بعد از سه روز همه مردند چنانکه احوال ممسوخات است

[illegible]

دیگر یاد کن ای رسول که وقتی خبر داد و اعلام
کرد پروردگار تو یا بنگر حلم کرد و واجب ساخت عذاب را بر یهودان بر آنکه بخدا سوگند که بر انگیزد بر ایشان تا روز قیامت
کسی را که بچشاند ایشان را عذابی سخت که پروردگار تو زود عقوبت است کافران را مهلت نمیدهد چرا که در علم او
انتهی که باز آمد از کفر پس مهلت نمی دهد و بدرستی که پروردگار تو آمرزگار است و مهربان که بعد از توبه گناه را
می بخشد کسی را که توبه و انابت او در علم الهی ثابت شده بود مصداق این آیت چنین بظهور رسید که بعد از آن
نافرمانی یهودان خدا تعالی بر انگیخت بخت النصر را تا بقتل و اسر ایشان پرداخت و بعد از او ملوک عجم پیوسته
ایشان را خوار و زار میداشتند تا بعد از بعثت با رحمت حضرت صلی الله علیه وسلم حکم بمقاتله نازل شد و اخذ جزیه
و تا روز رستخیز چنین خواهد بود صدق الله تعالی [illegible]

[illegible] وجدا کردیم بنی اسرائیل را

را بکسر با و فتح با خوانند اند و برخی بضم با و کسر با قراءة کرده اند یعنی روزی که ایشان داخل روز شنبه می شدند چنانکه عرب میگویند اسبتنا یعنی داخل ماه شدیم یعنی یوم لا یسبتون کنایه ازین است که روزی که شنبه نبود و این سوال مطلب است زیراکه در غیر روز شنبه ماهیان اشکار نمی آمدند و شکار میسر نمیشد از ینجهة یهودان در روز شنبه گودها میساختند نزد دریا و جویها بریده تا آن حوضها میرسانیدند تا ماهیان بحوضها در آیند و بعد از در آمدن جویها را سد میساختند روز یکشنبه صید ماهی میکردند حسن قاری یسبتون بضم با خوانده حیتان جمع حوت است

دیگر بپرس یهودان این خبر را که چون گفتند گروهی از ایشان بگروهی دیگر از آن قوم چرا پند میدهید گروهی را که بیشک خدا تعالی هلاک کننده ایشان است در دنیا بعذاب برای مخالفت امر الهی یا عذاب کننده ایشان است در آخرت بعذابی سخت که آتش دوزخ باشد در جواب گفتند آنجماعت ناصحان که پند دادن ما از روی عذر خواهی است بسوی خدا تعالی یعنی روز سوال که ما را پرسند که نهی از منکر واجب بود چرا نکردید پس عذری داشته باشیم که نهی کردیم و عاصیان قبول نمودند و دیگر آنکه شاید ایشان ازین نهی ما متنبه شده پرهیز کنند از عمل مخالفت امر الهی مخفی نماند که اهل ایله سه فرقه شده بودند یک فرقه تعظیم سبت نکردند یعنی دست از کارهای دنیوی و شکار ماهی باز نداشتند و یک فریق ناصح الهی بودند و نهی مینمودند و جماعتی نه شریک در کار ایشان میشدند و نه منع میکردند این گروه متوقف در فعل و نهی گفتند بجماعت ناصحه که چه منع میکنید کسانی را که بغضب خدا گرفتار خواهند شد یعنی نصیحت در ایشان موثر نیست و خود سزای خود را از خدا خواهند یافت اشاره آنکه ما برای بیعلی پند میدهیم

پس آن هنگام فراموش

آن فاسقان صید کردن ماهی را یعنی ترک آن کار کردند نسیان کردند از روی طاعت امر نجات دادیم از عذاب آن گروه را که ناصح مانع بودند از بدکاری و گرفتیم آن جماعت را که نافرمانی ستم بر نفس کرده بودند بعذاب بسیار سخت بسبب آنکه بیرون میرفتند از حکم خدا تعالی کلمه بئیس دو احتمال دارد یکی آنکه صفت مشبهه باشد از باب بئس بمعنی شد است و برین تقدیر بئیس قراءة خوانده اند بر وزن فعیل و فعل بسکون همزه و قلب همزه بیا و هم امله

و یاد کن ای رسول وقتی که برکندیم و برداشتیم کوه طور را از زمین و بر زبر سر بود ایشان چنانکه گویا سایه بانیست بر سر ایشان و دانستند این را که آن کوه فرود خواهد آمد بر ایشان اگر احکام توریت را قبول ننمایند و گفتیم که فرا گیرید آنچه دادیم شما را که تمام احکام توریت است بجد و جهد بعمل آورید و یاد کنید و تکرار نمائید آنچه در توریت است از امر و نهی تا شاید که شما پرهیزگار شوید و از جمله نیکوکاران گردید

و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله

که وقتی فرا گرفت پروردگار تو از اولاد آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و گواه گردانید همه ایشان را بر نفسهای ایشان یا بعضی را بر بعضی بر اقراری که کردند بر ربوبیت پروردگار تو وقتی که گفت آیا نیستم من آفریدگار شما همه گفتند آری توئی آفریدگار و پروردگار گواه شدیم بر این اقرار یعنی بعضی بر اقرار بعضی گواه شده گفتند گواه شدیم تا این سخن را نگوئید در روز رستخیز که ما آگاه نبودیم و غافل شدیم از اینکه تو پروردگار و آفریدگار مائی برخی مفسران گفته اند که چون ذریت آدم بلی گفتند و اقرار نمودند حق سبحانه جل شانه بفرشتگان گفت که شما گواه شوید بر اقرار ایشان فرشتگان گفتند ما گواه شدیم تا نگوئید روز قیامت که ما غافل بودیم از ربوبیت تو

یا آنکه بگوئید

جز این نیست که شرک آوردند پدران ما پیش از ما و بودیم ما فرزندان بعد از ایشان و ایشان را پیروی کردیم آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند حق ناشناسان و پدران ما یعنی مشرکان و مخالفان اگر اقتداء القوم بسنن را دست آویز خود سازند در روز قیامت این عذر مسموع نخواهد بود در کیفیت خروج ذریت آدم از اصلاب آبا و چگونگی سؤال حق تعالی از ایشان روایات مختلف است از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت فرمود بیرون آورد حق تعالی ذریت آدم را در بطن نعمان و آن وادیست نزدیک عرفات و ندای الست بربکم بسمع ایشان رسانید و مصنف لباب گفته که خروج ایشان از اصلاب در وادی دجنا بوده و آن زمینیست در ولایت هندوستان و بعد از هبوط آدم علیه السلام از بهشت وقوع یافته و بعضی مفسران آورده اند که بعد از خلقت آدم علیه السلام و قبل از دخول او در بهشت واقع شده در فضائی که میان بهشت و دنیاست آن سه هزار ساله راه است دور است پس که همه از کتم عدم برآمدند نیز اصلا و لبس جمع گردید

از همه بکر جماعت بعضی از ایشان نیکوکارانند یعنی بادین موسی منسوخ شده بود در همان دین خود راسخ بودند و آنانکه در زمان عیسی علیه السلام بودند بدین او در آمدند و جماعتی که توفیق اسلام یافتند بدین مبین محمدی صلی الله علیه وسلم فایز گردیدند و بعضی از ایشان غیر نیکوکارانند که در عهد هیچ پیغمبری بدین خدا پرستی در نیامدند یا آنکه بشریعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مشرف نشدند و از معدوم ایشان او وصول نعمتها و نزول نقمت تا عیان شود که در عیش و غنی یا فقر و بلا چگونه می باشند شاید که برای شکر عطایا طلب نجات از بلا بخدا باز گردند و حال آنکه در هیچ حالی ایمان نیاوردند هنگام غنی گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء در وقت ضیق گفتند ید الله مغلوله

عطف بیان للمیثاق

پس در آمدند از پس صالحان و فاسقان پس آمدگان که میراث گرفتند توریت را از آباء و اجداد یعنی آموختند احکام توریت را فرا میگیرند مال دنیا را بر رشوت چنانکه قبل ازین مذکور شد و میگویند زود باشد که خدا ببخشد گناه ما را یعنی مواخذه نخواهد کرد خدا تعالی ما را برانکه ما قوم پیغمبریم داود صفات محمد را که صلی الله علیه وسلم که در توریت مذکور است پنهان میداریم و کلمات توریت را تحریف میکنیم و اگر بیاید ایشان را مال و متاع حرام دیگر هم امثال آن فرا میگیرند یعنی اصرار مینمایند و هیچ باک ندارند آیا گرفته نشده است عهد از ایشان که در توریت مذکور است این استفهام انکاریست یعنی گرفته شده است پیمان از ایشان بر آنکه نگویند در شان خدا تعالی مگر سخن راست و حال آنکه دروغ میگویند که خدا تعالی گناهان ما را در روز الست میبخشد و گناهان ما را روز و میدانند که دروغ میگویند زیرا که خوانده اند آنچه در توریت فرمودیم و این حکم در توریت است و خانه آخرت بهتر است از دنیا برای آنکسان که پرهیزکاری کنند از مخالفت امر الهی و حرام خوردن و دروغ گفتن آیا نمیدانند و فکر نمیکنند درین باب بعضی قاریان تعقلون بتا خوانده اند و آنکسان که

چنگ میزنند در کتاب خدا تعالی و محکم نگاه میدارند احکام او و بپا میدارند نماز را بدرستی که ما ضایع نمی سازیم مزد نیکوکاران را مراد از کتاب اینجا کتاب الله است که بر هر نبی صاحب شریعت که نازل شده و مطلب از نماز هر نمازی که در دین هر نبی صاحب ملت

فرض شده بعضی قاریان یمسکون بسکون میم و تخفیف خوانده اند

سوار شد متوجه لشکر موسی شد تا دعا بد کند در اثنای راه دراز گوش باو بسخن آمد و گفت ای بلعم ازین راه گمراهی برگرد و الا سر این اراده بگذر آن کوته اندیش ناقص هوش گوش بسخن دراز گوش ننموده همچنان بر طریق ضلالت میرفت تا بمنتهای سبیل جهالت رسید و نفرین بر موسی و قوم او کرد چون اسم اعظم که قبل از آن همین برکات آن دعا او مستجاب میشد بحکم قادر مطلق مطلقا از یاد او رفته بود چنانکه هر چند خواست هیچ حرفی از آن بر زبانش نیامد نفرین موثر نیفتاد و زبانش از دهان بیرون افتاده دراز شد چندانکه بر سینه اش رسید مانند سگ نفس میزد و درینجا نکته اینست که دراز گوش از زبان و دلالت بهتر است او بد و نیک میداند و این خود را از درجه الاعلی انسانیت که اجابت دعوت است بحالت کلبیت میرساند و بتاکید این اشارت حضرت عزت میفرماید که این مثل که بیان فرمودیم عموما مثل گروهی است که از روی انکار و استکبار دروغ میشمارند آیتهای ما را پس بخوان برایشان چیزهای که در قرآن مجید مذکور است تا بدانند که بر منکران و مستکبران پیشین چه گذشت تا شاید که تفکر در کار خود نمایند و از کفر و عناد باز آیند

بد مثلی از ... مثل آنگروه که بدروغ میدارند آیات ما را بجدا از آنکه از روی معجزات و حجت بر ایشان ظاهر میشود که آن آیات ماست و بر نفسهای خود ستم میکنند و وبال آن ستم بهمان نفس ایشان میرسد نه بغیر

کسی را که راه نماید خدا بعطای او پس اوست راه یافته

یابد بمقصود اصلی برسد و کسانی را که راه نمایند و وا گذارد بحال خود بسبب نافرمانی و عدم قبول هدایت پس آنگروه زیانکاران اند که زیان کاری مخصوص بایشان است مخفی نماند که لفظ من برای واحد و جمع بر دو می آید و اینجا من اول برای واحد آمد زیرا که طریق صواب یک است پس هر چند که راه حق یافتگان بسیار باشند گویا یک شخص است و طریق ضلال متعدد است پس بنابرین من دوم برای جمع است

... و هر آینه بتحقیق آفریدیم از برای جهنم بسیاری از دیوان و از ایشان را دلهاست که در نمی یابند بآن معرفت حق را و ایشان راست چشمها که نمی بینند بآنها نشانهای آفرینشها و قدرتهای الهی تا پی برند براه صواب و ایشان راست گوشها که نمی شنوند بآنها نصایح و مواعظ که در کلام خدا و رسول انجا عت مانند و این اند که جز خوردن و خواب و لذات بهیمی هیچ ندانسته اند و غیر از شهوات دنیوی در فکر دیگر نیستند بلکه ...

بهمین سبب که در احصار مخلوق شدند و میشوند و برخی بر آنند که بمثال ذرات یعنی مورچگان کوچک ظاهر شدند و
مادر نطق حیات و عقل و حواس عشره در ایشان آفرید و در این باب حدیثی مرویست از عمر بن الخطاب
چنانکه ذکر کردیم گرفتن بمانر الابني آدم همچنین بیان میکنم
ت نهای قدر حق را و شاید که یهودان بازگردند از تقلید آبا و پیروی شیطان
وبخوان ای محمد صلی الله علیه وسلم
بر یهودان خبر آنکس که دادیم ما او را علم بآیات و احکام خود یعنی توفیق خواندن و آموختن کتب آسمانی باو بخشیدیم
پس بیرون آمد از دانستن آن آیات پس پیوست باو شیطان پس گردید از گمراهان در شأن و نزول این آیت اختلاف
است بعضی گفته اند در شأن ابوعامر راهب نزول یافته و بعضی گفته اند در شأن امیه بن صلت این دو کس کتابهای
منزل را خوانده بودند و میدانستند که پیغمبر موعود مسمی بمحمد آخر الزمانست صلی الله علیه وسلم اما از روی عناد و حسد کافر شدند
و برخی علما را اعتقاد چنین است که آنکس بلعم بن باعورا بود که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم
الهی میدانست مستجاب الدعوة بود و جباران شام از او درخواست نمودند که بر موسی علیه السلام نفرین کند اول ابا کرد
و آخر الامر باغوای زوجه خود رشوت گرفت و نفرین کرد اما حق تعالی اسم اعظم را از خاطر او محو فرمود نفرین اثر
نکرد و او کافر شد

و اگر میخواستیم ما بلندی ساختیم رتبه او را و میرسانیدیم بدرجه
اعلی که مرتبه مقربان بارگاه صمدیت است یعنی میرسانیدیم او را بسبب آن آیات و کلمات که مشتمل است بر اسم اعظم از حضیض مذلت
و می بردیم براوج عزت هم مکان ابرار و اخیار لیکن او بنا بر دلالت طبیعت و دیانت سرشت میل کرد بدنیا و پستی
فطرت پیروی نمود هوا و هوس خود را که رشوت گرفتار گرفت و ایمان را فروخت بمال دنیا پس مثل او مانند مثل سگ است
در خساست طبع که سگ زبان از دهن بیرون کند اصلا و نفس زدن حالت طبعی است که او را اگر برانند زجر کند و اگر بگذارند
هیچ آسیب نرسانند او را همچنان در این کار است آورده اند که بلعم بعد از گرفتن رشوت از جبابره شام شب در خواب دید
شخصی را که منع کرد او را از نفرین کردن بر موسی و از این منع متعظ نشد و چون بحالت یقظه باز آمد بردار گوش

باسم الله ... بار دیگر الله سیم رحمن کفار عرب گفتند محمد میگوید خدا یکی است و حال اینکه ... در نماز ... نام میبرد این

آیت نازل شد که همه نامهای شکوهمند برای الله است خدا یکی است اسم ذات او الله است رحمن است که خوانید او را نامهای نکو

که باور خدا معترض نشوان نامهای ... از راه انحراف کج طبعان وضع کرده اند

و از جمله آنانکه خلق کرده ایم گروهی هستند که راه مینمایند خلق را بجانب حق و براستی و درستی حکم میکنند و حمل این آیت

آیت ... که ذکر دوزخیان در آن شده واقع است بمحوای کلام دلالت میکند بر اینکه این گروه ... قریب ایم و

عاقبت ایشان در خلد و خلود در جنت است در مقابله لفظ کثیر من واقع شده اشاره باینکه گروه بهشتیان اندک اند و مراد

ازین گروه انبیا و اتباع ایشانند و شامل است این مفهوم بر ... امتی در هر عهدی و موید این کثیر و قلیل حدیث نبوی است

که فرمود ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا فرقة

و آنکسان که بدروغ داشتند آیتهای ما را یعنی کافران مکه و استهزا کنندگان

بحضرت رسول ما زود باشد که پایه بپایه بهلاک نزدیک رسانیم ایشان را از جائیکه ندانند و نفهمند که آن عذاب و هلاکت ... 

رسید و مراد از استدراج که بعضی درجه درجه است یا در صعود است یا در هبوط است و تاویل این است که نعمتهای خود را بر ایشان

مرتبه مرتبه می افزائیم و ایشان این طغیان و عصیان را سکون و افزونی نعمت دانسته در تمرد و عصیان می افزایند

تا زمانیکه غضب الهی بر ایشان نازل میشود پس گویا که درجه درجه بهلاک نزدیک میشوند و اینجا صعود باعتبار افزونی

نعم است و هبوط بنابر نزدیک شدن نعیم و نقم

و مهلت میدهم آن

عاصیان را بدرستی که گرفتن من استوار است یعنی سخت است کنایه از نمونه کاری که بمهلت دهیدن باشد محکم و قوی میباشد

و لفظ کید بجهت مشابهت واقع شده نه از روی حقیقت زیرا که نعمت را در ازای گناه و سرکشی افزودن و در عذاب

مدتی تاخیر کردن و پس از آن یکبارگی بسختی گرفتن مشابهت بکید و مکر دارد

آیا اندیشه نمی نمایند این منافقان و سرکشان در اینکه نیست صاحب ایشان را

یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم هیچ قسم جنونی و نیست او مگر ترساننده از عذاب الهی بطریق اشکارا که سخن حق

هویدا میگوید بمحوای کلام معجز نظام مشعر است برینکه قبل از بعثت آنحضرت را یاران و مصاحبان محمد امین مینامیدند

و اعتقاد و اعتبار تمام بعقل و فطانت و دیانت و امانت آن سرور داشتند الحال بعد از بعثت غیر ازین ...

از چهارپایان هم گمراه‌تر اند چرا که اینها سود و زیان خود را دریافته جد و جهد در تحصیل منافع و گریز از مضار خود مینمایند
و این قوم از خسران عاقبت و عذاب آخرت مطلق گریز و پرهیز ندارند و تحقیق برسته که مایه منافع دنیوی و اخروی است
اصلا متوجه نمیشوند آن قوم همان مردمانند که غافلانند از چنان که غفلت ایشان بکمال رسیده زیرا که از خود و از خدا
هر دو غافل اند نمیدانند که آفریدگار ایشان را برای جهنم آفریده است و باید دانست که لام در لجهنم بجهت عاقبت است یعنی عاقبت کار
ایشان دخول و خلود در جهنم خواهد بود چنانچه درباره موسی علیه السلام میفرماید فالتقطه آل فرعون لیکون
لهم عدوا و حزنا یعنی ظاهر است که کسی دانسته برنمیدارد و پرورش نمیکند کسی را برای اینکه دشمن او شود
این نیز هویدا است که حق تعالی از برای جهنم نیافریده هیچ یک از جن و انس را و الا ظلم لازم آید اگر از آن معذب شوند
و اگر معذب نشوند مانند سمندر از آتش پس فعل لغو باشد و این هر دو نسبت بذات پاک او تعالی جایز نیست بلکه مراد
از آفرینش ثقلین معرفت ذات او است بالوهیت و بندگی بطریق عبودیت چنانچه میفرماید و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون لیکن چون در علم ازلی معلوم بود که بسیاری از جن و انس از روی جحود و انکار کفر و عناد [illegible] تمرد
اصرار خواهند ورزید بیان عاقبت ایشان فرموده که ما برای جهنم آفریده‌ایم ذرأ و خلق و انشا و احداث
همه در لغت بیک معنی آمده است

وخدای راست نامهای نیکو پس بخوانید بآن نامها خدای را
و بگذارید آنها را که بیرون میروند از راه راست و کجی می‌ورزند در نامهای خدا تعالی نزدیک است که جزا و سزا یابند
چیزی را که هستند عمل کننده بآن یعنی انحراف در نامهای خدا میکنند و این انحراف بر دو وجه است یکی آنکه اسمای الهی که
معین برای ذات و صفات بر عطای او است واگذاشته نامهای دیگر از طرف خود مقرر مینمایند چنانکه بعضی اعراب خدا را
باین کلمه میخوانند یا ابا المکارم یا ابیض الوجه و نصاری میگفتند یا ابا المسیح و حکمای یونان علت اولی علت
العلل مینامیدند وجه دوم آنکه کفار همان کلمات را که اسمای الهی است متغیر ساخته نامهای بتان وضع نمودند از لفظ
عزیز عدول کرده عزی گفتند و از الله عدول کرده لات نامیدند و از لفظ منان منات وضع کردند بعضی
قاریان یلحدون بفتح یا و حا قراءة کرده اند چرا که لحد و الحد هر دو در لغت آمده است و الحاد بمعنی انحراف است و بهمین
معنی لحد که در قبر منحرف میسازند از الحد میگویند سبب نزول این آیت چنین مرویست که شخصی در نماز خدا تعالی را

گرانی عظیم خواهد کرد آن قیامت بر اهل آسمانها و زمین از شدت اهوال و نفسی نفسی احوال گویا این اشاره بوجه
مخفی داشتن وقت قیامت است از جمیع مخلوقات حتی ملایکه مقربین و رسولان حضرت پس تعیین وقت نفرموده میفرماید
که نمی آید قیامت بشما مگر ناگهان و یکبارگی و می پرسند ترا ای محمد از وقت قیامت چنانکه گویا مهربان خواهی از این سوال
و در وجه بسیاری که وقت قیامت را از تو پرسند بگو بایشان جز این نیست که دانستن وقت قیامت نزد خداست ولیکن
بیشتر مردمان نمیدانند یعنی بالا که غیر از خدای تعالی کسی علم بر آن ندارد مخفی نماند که علمای یهود از در توریت میدانستند
از وقت وقوع قیامت هیچکس غیر خدای تعالی آگاه نیست و اینکه از حضرت سوال میکنند از راه امتحان بود که اگر
او نیز این معنی را میدانسته باشد از نبیت است این سوال مشغوف خواهی و حرمی از صحف مجموع ساخته خواهند گفت ولیکن
وقت جمع آمدن نه بر این آیت برین سوق نازل که ما نفی النصیر یهود ان عمران منهج است بلفظ ایان و متی
مترادف اند یعنی کدام وقت وار ساعت اثبات اظهار است

بگو ای محمد باهل مکه نمیدانم برای نفس خود هیچ سود و زیانی مگر آنچه
خدا خواهد یعنی طریقه عبودیت و اخلاص همین است که رضای الهی مطلوب باشد نه سود و زیان خویش دیگر اشاره
باین معنی است که غیب را حق تعالی میداند و بس ادعای غیب دانی ندارم و اگر میدانستم احوال آینده را که در غیب است
هر آینه طلب میکردم بسیاری از منفعتها و کناره میگرفتم از زیانها تا هیچ بدی بمن نمیرسید از فقر و بیماری و شکست در جنگ
نیستم من مگر ترساننده از عذاب الهی کافران و منافقان را و مژده دهنده برحمت ربانی مومنان و مخلصان
را سبب نزول آنکه مشرکان بحضرت رسول گفتند ای محمد تو هیچ نمیدانی که نرخ ارزان میخواهد شد تا هنگام توفیر غله
و متاع بخری و وقت تصغیر بفروشی اما پروردگار تو از این مقدمه ترا خبر نمیدهد در جواب ایشان این آیت
نازل شد

خدای تعالی آنکس است که آفرید شما را از یک تن که آدم صفی الله است علیه السلام و
آفرید از تن آدم جفت او را یعنی استخوانی از پهلوی چپ او بر آورده حوا را از آن آفرید تا آرام گیرد و الفت پذیرد

بعث که کفر و شرک را بگذارید والا بعذاب الهی گرفتار خواهید شد پس چرا که معاندان تامل نمیکنند که مانحوا که پیشه عامل و این میگفتیم الحال چه واقع شد که دیوانه است میگوئیم منقول است که آن معدن صدق و صفا صلی الله علیه و سلم روزی بر فراز کوه صفا برآمده جماعت جماعت را از قبایل و عشایر خویش نزد خوانده بحکم و انذر عشیرتک الاقربین فرمود که ایمان بوحدانیت خدای و صدق قرآن و رسالت من بیارید و الا عذاب الهی بر شما نازل خواهد شد آن اعلان جاهل و حاسدان در کفر کامل بآواز بلند گفتند بایدیکدیگر که آن صاحبکم لمجنون بنابرین آیت و انی یهدی آیت نزول یافت

آیا نظر نمیکنند ایشان بدیده بصیرت در ملکوت آسمانها یعنی عظمت افلاک و خلقت ستارگان و در ملکوت زمین یعنی دریا و کوهها و درختان و آنچه آفریده است خدای تعالی از هر جنس که بلفظ شی بر آن اطلاق کرده شود یعنی اگر بنظر بصیرت بنگرند از وجود هر چیز استدلال بر قدرت و وحدت ذات الهی میتوان کرد و دیگر بنظر عبرت نمی بینند و در نمی یابند این را که شاید اینچنین باشد که بتحقیق نزدیک رسیده است وقت فنای ایشان تا شتاب کنند در ایمان آوردن پس این معاندان که بقرآن ایمان نمی آرند بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهند آورد حاصل کلام اینکه بعد از قرآن سخنی از جناب الهی نازل نخواهد شد و رسولی مبعوث نمیشود دیگر با این جامعیت احکام و فصاحت تمام و هدایت رتام هیچ کلامی نمی باشد

هر که را الله تعالی وا گذارد و بلطف خود او را بار نبرد بسبب عدم اطاعت او پس نیست او را هیچ راه نماینده براه صواب و حق تعالی ایشان را وا میگذارد در طغیان و فجور گمراهی که دارند کور باطن و سرگردان بعضی قاریان کلمه یذرهم بیا و ذال مفتوح خوانده اند جمع بنون و ذال مفتوح و برخی بیا و ذال مجزوم

می پرسند ترا یهودان از وقوع قیامت که کی خواهد بود بگو ای محمد که دانستن این علم که قیامت کی خواهد بود نزد پروردگار منست ظاهر و آشکار نخواهد کرد قیامت را در وقت خویش مگر

که او فرستاده ایست و باذن آن تصویر میکند عهد کردند و آنچنانکه گفتند که بار خدایا اگر فرزند شایسته بما بدهی شکر تو خواهیم کرد

بعهد و فا میکنیم و بعد از تولد فرزند او را عبد الحارث نام کردند و حال اینکه نام ابلیس میان ملائکه عبد الحارث بود

و شیطان بآن مکر فریب داد و دیگر اشاره بقصه قصی است که از قریش بود و چه او سر لشکر قبیله جون الخ ان خدا فرزند

دارند و هستند بودند و عاکرمند و از خدا تعالی فرزند خواستند پس حق تعالی چهار پسر بان کرامت فرمود ایشان یکی را عبد الدار

و دیگری را عبد شمس و یکی را عبد مناف و یکی را عبد قصی نام کردند پس در معبودیت شریکان برای خدا پیدا کردند

و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان

را بسوی دین اسلام پیروی نمیکنند شما را و هر دو برابر است بر شما که بخوانید ایشانرا بدین اسلام یا خاموش باشید

ازین دعوت و می تواند بود خطاب بمشرکان باشد و ضمیر هم راجع به بتان ایشان یعنی اگر بخوانید شما ای بت پرستان بتهای

خود را تا اینکه هدایت کنند شما را مساویست بر شما این که دعوت کنید یا خاموش باشید چرا که آن جمادات قادر بر راه نمائی

نیستند سوق کلام بتاویل دوم آشناتر است بعضی قاریان یتبعوکم بتخفیف قرائه کرده اند

بدرستی که آنانکه می نامید پرستید ای مشرکان غیر خدای تعالی را نها را و خدایان نام کرده اید بندگانند مثل شما یعنی در حکم

و تصرف قضا و قدر الهی اند پس بخوانید ایشانرا یعنی مرادهای خود را از آن بتان طلب میکنید باید پس باید که ایشان اجابت

دعای شما کنند و مراد شما حاصل شود اگر هستید شما راست گویان درین سخن که آن بتان اله اند مخفی نماند که سایلان

باب الله و درماندگان سرنا له و آه را الصیحه که درین آیت وافی کرامت مندرج است کمال امید است و مضمون

مشحون سراسر نوید چرا که اجابت دعای بنده صفت لازمیه معبود شد و بطریق وجوب متعلق بالوهیت گردید

آری کتب ربکم علی نفسه الرحمه برین نکته گواه است و دل نیازمندان ازین اشاره تمام بپا ده اگاه

ازجا ... بها ... ام ...

... آیا بتان را پایهاست که راه روند برای

کار خود یا کار دیگری آیا ایشانرا دستهاست تا فرا گیرند چیزی را محکم آیا ایشانرا چشمهاست که ببینند چیزی را آیا ایشانرا

گوشهای که بشنوند سخن این استفهام انکاریست یعنی ایشانرا حس در تمثال نیست پس چگونه سزاوار

آدم باد پس هرگاه پوشانید آدم او را و این کنایت از مجامعت است چرا که هر بالای زن افتادن در صورت پوشانیدن است

جمع شدن آدم با حوا بار گرفت حوا باری سبک اشاره بنو از گرفتن نطفه است در رحم پس آمد و رفت میکرد حوا بآن بار دار گیا

پس هرگاه که گران بار شد یعنی فرزند کلان و سنگین شد در رحم او پس خواندند حوا و آدم پروردگار خود را و پناه بردند بخدا

مضمون دعا و استعاده این بود که اگر بدهی ما را فرزند شایسته در خلقت ما مانند ما پاکی در صورت و بیان

ما را سپاس گذارندگان و بازای آن نعمت مجدد

پس آنوقت که عطا فرمود حق تعالی ایشان را فرزندی در خلقت مشابه ایشان در شکل و هیئت و همه چیز را دادند فرزندان ایشان

یعنی بعضی از اولاد ایشان شریکان برای خدا در هر نعمت که بایشان داده است یعنی کافر شدند و معبودان برای خود اختراع

کردند چنانکه فرزندان خود را عبد العزی و عبد المنات نام کردند و گمان ایشان اینکه عطاها را از آن بتان میرسد یک

اصل حقیقت اینست که ذات پاک الهی منزه و بلند مرتبه است از آنچه شریکان میکنند در شرک آوردن و اختیار معبودان باطل کردن یعنی خدا

را از نمودن شریک بالضرور برسد و فتور و قصوری بوحدت ذات او راه می باید بعضی علما بان شرکا یکسان و نوین خواندند تا مصدر باشد

و الشرک بضم شین و مد الف قراءه نموده اند تا جمع باشد آیا انباز میکردند در پرستش

خدا تعالی آن چیزی را که نمی آفریند هیچ چیز را یعنی قدرت بر آفریدن ندارند و آن شریکان که ایشان برای خدای تعالی

اختیار کرده اند و از پیش خود اختراع نموده اند اینها خود آفریده شده اند و این دلیل است بر ابطال خدایی اینها زیرا که

مخلوق خالق نمیتواند بود و نمیتوانند آن بتان برای

پرستندگان خود یاری داد نی در هیچ کار و نه خود را یاری میتوانند داد چرا که هر گاه ایشان کالاشیا شکستند خود را نمی توانند

نگاه داشت مخفی نماند که مضمون اخبار مشحون این آیات اشاره باحوال گذشته است و کیفیت آنکه وقتی حوا حامله

و بار شد سنگین گشت و جنین بحرکت آمد دانست که در شکم او مخلوقی ذی حیات بهم رسیده اما نمیدانست که چیست و

از کدام راه خواهد بر آمد یا مدام در شکم او خواهد ماند او در این تشویش بود که ناگاه شیطان بصورت مبدل آمده گفت

آنچه در شکم تو بهم رسیده معلوم نیست که جانوری از نوع بهائم است یا از جنس سباع و از دشواری بیرون آمدن آن سلامت

خواهی ماند یا نه پس اگر تو عهد کنی که چون باسانی بیرون آید و فرزندی باشد مستوی الخلقه و شبیه به پدر و مادر

او را عبد الحارث نام کنی بینی این عهد چنانکه مطلوب است خواهد و بآدم نیز چنین گفت آدم و حوا ابتدا نشنیدند

واگر بجلید ترا از

شیطان خلیدنی یعنی در دل تو خلجان شود از وسوسه شیطان پس پناه بگیر بخدای از برای دفع شر او بدرستی

که خدای تعالی شنونده است از هر که کلمه استعاذه بر زبان آرد و داننده است نیت او را که در دل کند درین آیت

خطاب خاص است و حکم عام سبب نزول آنکه چون آیت قبل در باب عفو و تحمل نازل شد حضرت سوال نمود از جبرائیل که

ای پروردگار من در حالت غضب چگونه حلیم این حکم رسید که از وسوسه شیطان پناه بخدا بر پس بیتوان دانست که غضب

آدمی زاد از وسوسهای شیطان بر انگیخته میشود

بدرستی که آنکسان که پرهیز کردند از شرک و عصیان و رسید

ایشان را عذاب یعنی جماعتی برسد ایشان را آنچه میگردد و بر گرد دل از وسوسه شیطان یاد میکنند خدای را تا دفع شود آن وسوسه

شیطان و دور نماید در دل ایشان وسوسه پس آن وقت آن متقیان اهل بینش اند یعنی راه صواب را می‌بینند و از

بینائی پناه بخدای میبرند بعضی قاریان طائف را طیف خوانده اند یعنی گرد دیدنی و لفظ طیف بدون یا مکی

است و برادران مشرکان که شیاطین اند میکشند ایشان را

در گمراهی پس ایشان خود را نگاه میدارند از آن کشید و بعضی قاریان یمدونهم بضم یا و کسر میم خوانده اند یعنی مجاذبت

میکنند در گمراهی درین صورت اخوان از نفس است و اعانت از شیاطین تقصیر را بفتح یا و ضم صاد و سکون قراءت کرده اند یعنی برگشت

بروی نمیکنند

وچون نمی آری تو آیتی بر ایشان موافق مطلوب ایشان

میگویند که چرا نه جمع کردی از خود سخنی یا نخواستی از خدا آیتی مطابق مطلب ما و مراد کافران ازین سخن آن بود که آیتهای

دیگر را همه از خود ساخته میخواهی پس درین باب گو ما طلب کردیم چرا تا حال چیزی نیافتی بگو ای محمد جز این نیست که من پیروی

میکنم چیزی را که وحی کرده میشود از جانب خدا بسوی من یعنی با قسم و از خود نمیسازم و این قرآن مجید چشمهای روشن است

که دیده میشود بآنها راه حق و طریق صواب آمده است از جانب پروردگار من و راهنمای مجلس است از برای گروهی که میگروند بخدا

و رسول

و چون خوانده شود قرآن مجید

در نماز پس بشنوید آنرا و خاموش باشید یعنی با امام تلاوت مکنید شاید که رحمت کرده شوید سبب نزول آنکه

خدای باشند و شما خود ایشان را الات ادراک دارید پس ایکه روایت کنید ناقص به از کامل باشد یکی که معبود او کرده اید

بگو ای محمد مشرکان که بخوانید آن شریکان را که شما برای خدا تعالی پیدا کرده اید و بعد از آن یار شوید با ایشان در مکر کردن در هلاک من

پس مرا مهلت مدهید و بکنید انچه خواهید یعنی در حفظ و حمایت الله کار ام شما را قدرت نیست هم آسیبی نتوانند رسانید بعضی قاریان میطشون بضم طا و بعضی بکسر طا قراءه کرده اند و

صحیح ترگفته اند کلمه کیدون در اصل کیدونی است و تنظرون نیز با یاست لیکن رعایت فواصل یا را حذف میکنند و بعضی قاریان حذف نمیکنند

بدرستی که یار من و متولی کار من الله است که فرو فرستاد قرآن را و او دوست دارد کار ساز بندگان شایسته نیکوکار

مخفی نماند که قید صالحین اشاره بدو معنی است یکی آنکه مغلوب شما نشوم دوم آنکه بر شما غالب خواهم

و آنها ان که شما آنها را میخوانید بجز خدای عز و جل الله تعالی نمی توانند یاری دادن شما را و نه نفسهای خود دلیل این معنی ظاهر است زیرا که جمادات اند

و اگر بخوانید شما ای مشرکان بتان را بسوی هدایت گردن نمی شنوند که شما چه میگویید و می بینی تو ای پرستنده بتان آن اصنام را که می بینند بسوی تو بحسب

صورت بهمین قرینه پیکر را شیطان اما نمیداند که بتان در واقع هیچ نمی بینند و می تواند بود که این خطاب اول مومنان باشند و ضمیر هم راجع بمشرکان و خطاب دوم بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یعنی مشرکان بسوی تو می بینند لیکن

در حقیقت به دیده بصیرت نمی نگرند تا ایمان آورند سوق کلام اعجاز انتظام بتاویل دوم اشارت است چرا که

بعد از آن میفرماید یعنی فرا گیر ای محمد آسانی را در شمار

مردمان و تکلیف شاق بر کسی منه یا آنکه درگذر از گناهان گذشته ایشان و امر کن بکارهای پسندیده و بفرمای ایشان را

نیکو کردن در گفتارها و کردارها که عبارت از قول و فعل در ایمان است و حسن خلق با مردمان و روی بگردان

از مردم سفیه نادان و ستیزه مکن با ایشان که فایده نیست در آن منقول است که حضرت رسول استفسار

نمود از جبرئیل علیه السلام که مراد الله از این حکم چیست گفت اینست که ببخشی کسی را که محروم سازد ترا و بپیوندی

با کسی که از تو قطع کند و درگذر از کسی که بر تو ستم نماید یعنی مکارم اخلاق درین سه کلمه جمع

در تقسیم غنایم تو با یکدیگر درین باب نزاع مکنید و اصلاح آورید میانهٔ یکدیگر بالفت و اتفاق و اطاعت کنید خدا و رسول را اگر هستید گرویدگان سبب نزول آنکه در تقسیم غنایم جنگ بدر منازعت میان مهاجر و انصار شد و همچنین جوانان و پیران با هم دعوی داشتند مهاجر حق خود میدانستند و جوانان که کار زار کرده بودند نصیب خویش میدانستند و تسمیهٔ غنیمت را نفل از آنجهت فرموده که فی الحقیقه افزونی فضل الهیست بر مومنان که غالب شدن و جان کافران گرفتن مرحمتی است الهی جانب الله و مال آنها را گرفتن زیادتی کرم الهی است قاریان و ابن مسعود و بعضی از ائمه اثنا عشر یسئلونک الانفال بی لفظ عن تلاوت نموده اند درین صورت کلمهٔ انفال منصوب است

جز این نیست

مومنان کامل ایمان آنکسان اند که چون یاد کرده شود خدا تعالی نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت عظمت و جلال او یا از عاقبت احوال و اعمال خود و چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدا تعالی زیاده کند آن آیات قرآن ایمان ایشان را و بر پروردگار خود توکل میکنند آن مومنان یعنی و امید از همه می سپارند در هر کار و بار خود را با رادهٔ حضرت او پدید کار مخفی نماند که ایمان نوریست از انوار ذات الهیه و هرگاه درآید در ضمیر صاف باطنان آگاه آیینه گردد که صور معانی در آن هویدا شود و آیات قرآن که آفرینش دانش خالقیست بر جمیع معانی صور پیدا گردد پس لازم آید رسوخ در اعتقاد بوحدانیت ذات و تخصص قدرت و اختیار او در مجاری حالات مخلوقات و همین است موجب تکمیل ایمان و توکل بنده بر حضرت رحمن است

آن کاملان در ایمان آنکسان اند که درست میگذارند نماز را یعنی چنانکه رسول الله فرموده عمل نموده دیگر از جملهٔ آنچه روزی دادیم ایشان را نفقه میکنند در مصرفهای شرعی

آن گروه با ایمان کامل و ترسیدن دل موصوف اند چنان ایشانند مومنان حقیقی و برای ایشانست مراتب بلند نزد پروردگار ایشان و آمرزش تقصیرات و روزی بزرگ نیکو

درین مقام تفسیر چند تاویل است یکی اینکه انفال از خدا و رسول اوست بهر که خواهند بدهند و از هر که خواهند باز گیرند اگر مردم از آن تقسیم کراهت داشته باشند چنانکه بیرون کرد پروردگار تو ترا از خانه تو یعنی از مدینه براستی و صواب بجهت قتال با کافران و بدرستی که گروهی از مومنان کراهت داشتند از آن قتال تاویل دیگر چنین است که تشبیه

در عقب حضرت صلی الله علیه وسلم نماز میکرد و باحضرت تلاوت میشنود این آیت نازل شد اکثر فقها سکوت ماموم

را واجب دانسته اند و بعضی مستحب داشته‌اند از ابی عبد الله ع مروی است که مراد استماع قرآن است هرگاه کسی تلاوت نماید چه در نماز

و چه غیر نماز و در حالت استماع خاموش بودن است سخن

و یاد کن ای شنونده قرآن پروردگار

خود را در دل خود از روی زاری و ترسیدگی و بخوان آن ذکر خدا را که تحمید یا تسبیح یا تکبیر یا تهلیل باشد بطرزی که بلند نگوئی

یعنی تکلم باسلام اما که شنوده نشود وقت بامداد و شامها یعنی شب و روز پیوسته یا بیان افضلیت صبح و شام است و مباش از جمله

بیخبران از ذکر خدا تعالی یعنی دل را حاضر بدار در یاد او

بدرستی که آنانکه نزدیک پروردگار تو اند یعنی فرشتگان مقرب و مقربان

حضرت رب گردن کشی نمیکنند از پرستش خدا تعالی و پاکی یاد مینمایند او را و او را سجده میکنند سبب نزول آنکه

هنگام نزول آیات مومنان هرگاه که خبر دار میشدند و می شنیدند سجده میکردند خدا را و مشرکان سجده نمیکردند

حق تعالی فرمود که اینها کو سجده نکنند بندگان من بسیار اند که سجده میکنند در باب سجود آیات گفته اند که هرجا که

بطریق امر واقع شده واجب است و جایی که بعنوان حکایت است مستحب پس چهار سوره است که سجده واجب دارد

و آنها را عزایم میگویند پس چهار جا سجده واجب است و یازده جا سجده مستحب و در سجود تلاوت وضو شرط

نیست اما استقبال قبله و پاک بودن از نجاست شرط است و هرچه پاک باشد اگر سجده کننده رواست منقول است

که هر کس سوره اعراف بخواند حق تعالی میان او و ابلیس پرده پیدا کند در روز قیامت حضرت آدم علیه

السلام شفاعت او نماید

می پرسند مومنان ترا ای محمد از حقیقت غنیمتهای حرب با کفار که حق کیست بگو که غنیمتها از آن خدا تعالی است و مال رسول

او ست یعنی خدا و رسول هر کس که بدهند مال خود را اختیار دارند پس پرهیزکاری کنید از مخالفت امر خدا و رسول او

سیصد و سیزده تن بودند و میان ایشان اسب نبود و بعضا شمشیر نداشتند با این الکل مردم و اسلحه و قلت مرکب و چون غالب شدند بود کراهت از حرب داشتند

و یاد کنید ای ... آنکه وعده داد خدای تعالی یکی از دو گروه یعنی کاروان و مشرکان با لشکر ایشان را که شما ... می‌داشتید و می‌دوستید که غیر خداوند شوکت باشد مر شما را یعنی کاروان که چهل سوار داشت و مقابله با ایشان سهل و آسان بود و لشکر کفار که با ابوجهل از مکه آمده نهصد و پنجاه مرد بودند و مقابله با آنها دشوار بود و می‌خواهد خدای تعالی اینکه ثابت گرداند حق را به کلمات خود که در ازل بر لوح محفوظ نوشته و غالب گرداند اسلام را که دین حق است و مقدر و مقرر شده یا به آیتهای قرآنی که بر رسول خود نازل نموده و قطع کند بنیاد کافران را

... تا هویدا و پایدار گرداند دین اسلام را و القتل و استیصال ایشان و نابود گرداند و شکست سازد کفر و شرک را اگرچه نخواهند و بیزار باشند از آن کافران یعنی هر چند که در مدافعه سعی نمایند تلاش ایشان فایده نکند

و یاد کنید ای ... آنکه و او ... می‌جستند از خدای تعالی و می‌گفتند اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در روز بدر چون کثرت فوج مشرکان و قلت جماعت مومنان را منظر در آورد که دشمنان نهصد و پنجاه نفر اند و دوستان سیصد و سیزده تن رو بقبله آورده دست بدعا برداشت و می‌گفت اللهم انجز ما وعدتنی اللهم ان تهلک هذه العصابة لا تعبد فی الارض ... خداوندا وعده که بمن داده و اگر این جماعت مسلمانان را امروز هلاک کنی دیگر پرستیده نخواهی شد در روی زمین ... کافران چیره خواهند شد و دیگر کسی بتو ایمان نخواهد آورد پس اجابت کرد خدای تعالی دعای شما را بآنکه من مدد کار شمایم یا هزار تن از فرشتگان که از پی هم در آیند بعضی قاریان مردفین را بفتح دال و بعضی بکسر آن قراءت نموده اند و برخی بالف مرادفین خوانده اند و بنا بر این قراءة احتیاج تاویل در توفیق با آنچه در سوره آل عمران مذکور نیست چه هر گاه ردیف هم سوار شده باشند مفهوم شود که اعیان فرشتگان هزار تن باشند و مراد ... ایشان دو هزار یا چهار هزار تا سه هزار و پنج هزار درست باشد و بنا بر دو قراءة

بدایت لاحق باشد و تقریر سیم اینکه چنانکه کراهت داشتند مومنان از آن بیرون آمدن از مدینه همراه تو همچنین جدل میکنند
با تو در قتال و جدال کردن با کافران که آن طایفه حق است تاویل دیگر آنست که این آیت تشبیه باشد بمضمون آیت
سابق تشبیه و تحریر سیم اینکه بلندی درجات ثابت است و روزی بزرگ مر مومنان حقیقی است چنانکه بیرون کرد
پروردگار تو بعض از مومنان را که بیرون روی از مدینه برای مقابله کفار قریش و اخراج آن بیرون رفتن مقتضی بسیار و حصول ثواب
و وصول غنایم شد و بعد از آن جمعی از مومنان کاره بودند از قتال کردن با کافران بسبب عدم استعداد نه از روی
کراهیت از جهاد و آن واقعه چنین بود که کاروانی از قریش با مال وافر و مردم کم از شام می آمدند و ابوسفیان و عمرو بن
هشام سرداران قافله بودند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم باخبار جبرئیل از آن مقدمه آگاهی یافته صورت
حال در محفل فیض شامل بیان فرمود و اکثر مومنان از شنیدن کثرت مال و قلت رجال عزم سر راه گرفتن بر آن
قافله نمودند و ابوسفیان از قصد مسلمانان خبردار شده مدد از کفار قریش که در مکه بودند خواست ابوجهل جمعی
کثیر را با خود همراه گرفته برای جنگ مسلمانان از مکه بر آمد و جبرئیل علیه السلام بعلام حق تعالی برسول مرسل رسانید
مشتمل برین مضمون که ازین دو طایفه کفار که طایفه با کاروان است و طایفه با ابوجهل بجهت جنگ آمده اند یک طایفه
را مغلوب شما مومنان میسازیم بهر کدام ازین دو گروه که شما مقابله نمایید زیرا که طایفتین از هم دور بودند
چون حضرت این وعده حق جل شانه بسمع مومنان رسانید ایشان گفتند که ما مردم کم همراه قافله شنیده
برای اخذ مال ایشان از مدینه بر آمدیم و استعداد جنگ با جمع کثیر نکردیم اگر بر سر کاروان میبرید رفاقت
میکنیم و الا فلا سرور عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که کاروان گذشت و ابوجهل رسید الحال جهاد باید
باید کرد و دو تن از صحابه کبار در مقام تبری و غیظ در آمدند و حضرت از ایشان اعراض نمود مقداد برخاست
و گفت یا رسول الله اگر ما را آب و آتش را از اطاعت میکنیم پس برخیز ببرکت خدای که وعده او خلاف
نداده یکی ازین دو طایفه مغلوب ما میشود

جدل و بحث میکنند با تو در کار ثواب بعد از آنکه روشن و هویدا گشت برایشان
که بر هر طایفه که رو کنند غالب خواهند شد باوجود خبر دادن رسول با علام الهی در باب فیروزی یافتن نوعی مر ایشان
که گویا رانده میشوند بسوی مرگ ایشان از خوف گویا منتظر مرگ شده اند صورت حال چنین بود که ایشان

دیگر یا ایها النبی یا محمد که وحی کرد

پروردگار تو بسوی فرشتگان که مدد مومنان آمده بودند مضمون وحی این بود که من با شما ام در امداد مومنان پس پا برجا
دارید آنان را که ایمان آورده اند بعضی بسیاهی لشکر خود را بنمایند تا دل ایشان قوی گردد و بشارت دهید ایشان را بفتح
و فیروزی چنانکه منقول است که ملایکه بصورت آدمی پیش پیش مسلمانان میرفتند و میگفتند بشارت باد شما را که کافران
مغلوب شوند و منهزم و حی این بود که زود باشد که افکنم در دلهای آنکسان که کافر شده اند وحی بود سپس
اندر ترس و بیم تا دست و پا گم کنند پس تیغ بزنید بر بالای گردنهای ایشان و بزنید از ایشان مجموع
انگشتان را یعنی دست و پای ایشان را ببرید

... گردن زدن و دست و پا بریدن ایشان است که مخالفت کردند خدا و رسول او را و هر که مخالفت
کند خدا و رسول او را پس بدرستی که خدای سخت عقوبت است

اینست سزای شما ای کافران پس بچشید آنرا و با وجود این عقوبت که در دنیاست عذاب آتش نیز در آخرت
برای کافران خواهد بود بعضی قاریان ان بکسر خوانده اند تا جمله مستانفه باشد و مآل معنی واحد است مجمل از واقعه
روز بدر اینست که چون اعیان کفار قریش در مقابل صف مومنان ایستادند و مبارز طلب کردند پس
الانصار پیش رفتند عتبه آواز برکشید که ای محمد اینها را که بجنگ ما فرستادی کفو ما نیستند باید که بجنگ
ما را بمقابله ما فرستی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم حمزه بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب و عبیده بن
حارث بن عبد المطلب را فرستاد عتبه بن ربیعه تیغ بر حمزه کشیده و از ضرب تیغ پس بجهنم رسید و ولید
با علی بن ابی طالب در آویخت از حول بلید خود رنگ ... دو درع ریخت شیبه بر عبیده تاخته زخمی منکر
بر او زد که بسبب شهادت نصیب گردید اما حمزه و علی بن ابی طالب بضرب شمشیر انتقام از او کشیدند تا عذاب دوزخ
را چشید و پس از آن جنگ مغلوبه در گرفت و مومنان و فرشتگان که بصورت ایشان آمده بودند صف
کافران از هم تمامی را بسقر فرستادند از انجمله سی و سه کافر از صنادید قریش بدست علی بن ابی طالب
مقتول شدند از انجمله ابو جهل بود بروایت صحیح مروی است که فرشتگان چون از حضرت پروردگار بحرب
کفار مامور شدند ندانستند که تیغ را بر کدام عضو کفره باید زد پس بر من حق سبحانه جل شانه وحی کرد بر ایشان

اول یاد کن آنرا که جمله این سپاه از شما بجنگ با کافران کشیدند و باقی رجال خود ...

... عند الله ان الله عزیز حکیم و نگردانید

این مدد را مگر بشارت مر دلهای شما بجهت فتح و نصرت از برای اینکه آرام و تسلی بدید بآن امداد
خداوند شما نیست فتح و نصرت مگر از نزد خدای تعالی یعنی بدیدن لشکر و قوت سپاهی نیست بلکه محض قدرت
خداست بدرستی که خدای تعالی غالب است و دانا است بانکه دوستان خود را بچه کیفیت فیروزی بخشد

و یاد کنید آنرا که پوشانید
خدای تعالی بر چشم شما خوابی سبک بجهت ایمن شدن از خوف بسبب آن خواب و فرو فرستاد بر شما از آسمان
آبی تا اینکه پاک کند شما را بآن و ببرد از شما دفع سازد از شما پلیدی وسوسه شیطان را و تا به بندد بر دلهای
شما امید فتح و نصرت یعنی شما را دلبسته لطف خویش سازد و پابرجای کند بسبب آن باران قدمهای شما
را که در ریگستان فرو میرفت و از تردد در مقاتله با دشمنان عاجز میشدید صورت حال چنین بود که مسلمانان
از کثرت دشمنان ترسناک بودند حق تعالی خواب سبکی بر ایشان گماشت که در آن غفلت غنودند و از خوف
آسوده شدند و از قضا در آن خواب اکثر ایشان محتلم شدند و بعد از آنکه بیدار گشتند شیطان وسوسه
در دل شما جنب شده آید و از نماز محروم دیگر اینکه در حالت جنابت امید فتح و نصرت چگونه دارید و حال آنکه
آب نزد غنیم است و شما در ریگستان خشک واقع شده اید و قدمهای شما فرو میرود که از حرکت عاجز آید
و خدای را که پرستش میکنید دوست خود میدانید چنین احوال بر شما روا داشته و رسولی که طاعت
مینمائید علاج این چیزها که در دست او بر نمی آید پس برگردید از این دین که اختیار نموده اید حضرت آفریدگار
بفرستادن باران همه این مکروهات را زایل ساخت بعضی قاریان یغشیکم بضم یا و سکون غین
و نصب کلمه النعاس قراءه کرده اند و برخی یغشاکم بالف و فتح یا و رفع کلمه النعاس تلاوت نموده اند
اما قراءه مشهور ضم یا و فتح غین و تشدید شین و سکون یاء م و نصب النعاس است

و عجز و ضعف مومنان دانسته و مدد کرده و میتوان بود که شنوا و دانای حق تعالی راجع بدعای مشرکان و احوال ایشان نیز باشد چرا که مشرکان هنگام برآمدن از مکه بقصد جنگ با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حلقه حرم محترم را گرفته دعا کرده بمضمون که خدایا لشکری که جوانمردتر و بالشان او سزاوارتر نصرت است ازین دو لشکر کدام را که صواب باشد دین او و فاضلتر باشد و ابو جهل در روز بدر میگفت اللهم انصر احب الفئتین الیک یعنی خدایا فیروزی ده ازین دو لشکر آنرا که دوست تر باشد نزد تو بعضی قاریان کلمه لکن را اینجا بتخفیف خوانده اند و لفظ الله را مرفوع تلاوت نموده اند

اینست که دیدید العهد اینرا و این را مقرر بینید و بدانید که خدا تعالی سست کننده مکر و حیله کافران است بعضی قاریان کلمه موهن را بتشدید و کید را منصوب خوانده اند و بعضی موهن را بتخفیف و تنوین و کید را منصوب قراءة کرده اند و حفص موهن را بتخفیف و بی تنوین و کید را مجرور تلاوت نموده اند تا اضافه باشد و همزه ان الله را بعضی مفتوح دانسته اند و بعضی مکسور

این خطاب مشرکان است بطریق استهزا

یعنی ای مشرکان اگر شما فتح طلب میکنید پس آمد شما را فتح و نصرت که طلب میکردید بطریق استهزا چرا که دعای مشرکان بمحض چنانکه مذکور شد بعضی گفته اند که خطاب بمومنان است و ان تنتهوا خطاب بمشرکان یعنی اگر باز ایستید از کفر و مشرکان و دشمنی با رسول الله پس آن بهتر است برای شما از قتل و اسیری در دنیا و عذاب در آخرت و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان باز میگردیم ما هم بمعاونت ایشان و دفع نخواهد کرد از شما لشکر شما هیچ بلائی را از مصیبت را و اگر چه بسیار باشد آن لشکر و بدانید که خدای با مومنان است بیاری و لطف بعضی ان الله بکسر الف خوانده اند یعنی بدرستی که خدا با مومنان است

ای آنانکه ایمان آورده اید فرمان بردار شوید و همه احکام خدا را و رسول او را

یعنی محمد است بر مگردید از رسول و حال اینکه شما میشنوید قرآن مجید را یعنی بسمع قبول و صدق ارادت میشنوید پس باید که بیرون نروید از مضمون احکام که رسول بشما میرساند

و مباشید مانند آنکسان

که گفتند شنیدیم و حال اینکه ایشان نمی شنوند زیرا که شنیدن آنست که بگوش سخن بنوشی باشد و مقرون به تصدیق و قبول

بدرستیکه بدترین راه روندگان بر روی زمین

نزد حق تعالی کرانند و گنگان اند که شنیدن و گفتن سخن حق و صواب درین کلام معجز انتظام کنایت است از اشتراک انیطور

که گردن بزنید و دست و پا ببرید

ای آنانکه ایمان آورده اید چون ببینید آنانرا که کافر شده اند گروه انبوه با هم پیوسته برای جنگ شما پس مکردانید برایشان

پشتهای خود را الی مکر برید و این آیت منسوخ است بآیه الان خفف الله

و هر که بگرداند در آن روز پشت خود را مگر آن پشت گردانیدن برای جولان یا فریب دادن دشمن یا برای اینکه از فوجی

بفوجی بجمعیت در رود چنانکه از میمنه بمیسره یا از قلب بجناح مثلا پس تحقیق آنکس که پشت گردانیده است بحق بر

گشته است گردد بغضب خدا تعالی و جای او دوزخ است و بد جایست دوزخ حقیقت این بود که چون اکابر کفار قریش مقاتل

گشته شدند لشکر ایشان یکبار گی حمله آوردند و نزدیک رسیدند بجایی که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در عریش

دست دعا بر داشته بود اللهم انجز ما وعدتنی جبرئیل علیه السلم فی الحال رسید گفت یا محمد کف خاکی بردار و بجانب

دشمنان بیفکن حضرت یکمشت خاک بر گرفت و بسوی لشکر ایشان انداخت فرمود شاهت الوجوه آن کف خاک را

حق تعالی در چشمهای کافران رسانید چندان که بچشم مالیدن مشغول شدند در همان اثنا ملایکه و مسلمانان بر ایشان

ریخته بعضی را کشتند و بعضی را اسیر گرفتند و دیگران از روی هزیمت نموده از معرکه بدر بدر رفتند و از ساری این واقعه بعضی مسلمانان

فخر میگفتند که چنین کشتیم و چنین اسیر گرفتیم در این مقام آیت این نازل شده میفرماید

پس شما نکشتید دشمنان را بزور بازوی خود لیکن خدای تعالی

کشت ایشان را فی الواقع الحکم علی بن ابی طالب در آن روز بظهور رسید فوق طاقت بشری و نینداختی تو کف خاک را

وقتی انداختی خطاب بحضرت رسول است و لیکن انداخت خدای تعالی یعنی انداختن تو کف خاک را معلوم که چکار کند لیکن الله تعالی

در چشم همه لشکر کفار انداخت تا فرصت چشم سوختن نیافتند و اگر که خدای تعالی در روز بدر بر کافران نصرت و انعام مسلمانان

بان فعل خود بر مومنان نعمتی نیکو یعنی فتح و فیروزی که موجب سر بلندی در دارین است و قوت دین اسلام که کلمه

عزت در شان تبین لفظ بلا در لغت بمعنی نقمت و نعمت هر دو آمده زیرا که در اصل بمعنی آزمایش است و آزمودن هر

صورت عسر و یسر هر دو ممکن است بدرستی که خدای تعالی شنونده است دانا یعنی دعای رسول را شنید و مستجاب گردانید

قراءة لتصیبن با سه بالام تعلیل چنانچه اکثر قاریان و امیرالمومنین علیه السلام و امام جعفر صادق قراءه نموده اند معنی ... که نمیرسید و برنمیرسد بر پرهیزگاران کمینه از عقاب الهی تا برسد بهان کسان که ستم بر نفس خود کرده اند از جهته گناه مخصوص بهانها باشند که پرهیزگاری نکرده اند در انکه این قراءه و معنی لصواب اقرب است چه سخن زیراکه لا تزر وازرة وزر اخری گویند معنوی است

خطاب بمسلمانان است عموما یا بمهاجران خصوصا یعنی یاد کنید از زمانی را که بودید شما اندک و ناتوان و بیچارگان از جور کفار در زمین مکه میترسیدید که بگیرند ناگاه شما را مردم مکه یعنی قریش و دیگر مشرکان ... و ایشان را جای دادی در مدینه و یاری کرد و توانائی بخشید و روزی داد شما را از چیزهای پاکیزه از غنیمت تا شاید که شما سپاس دارید خدای را

ای آنانکه ایمان آورده اید خیانت مکنید با خدا و رسول یعنی افشای راز پیغمبر نزد مشرکان مکنید و این کنایه از آنست که ابو لبابه کرده بود صورت واقعه چنین بود که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم محاصره فرموده بنی قریظه را بیست و یک شبانروز تا ایشان عاجز شده درخواست صلح نمودند و اجازه خواستند که بموضع اذرعات که قریه ایست از ملک شام متوجه شوند بنی نضیر بروند که ان طایفه قبل ازین صلح ... نمودند حضرت اینمعنی را قبول نفرموده و امر کرد که در حصار سعد فرود ایند انان التماس نمودند که ابو لبابه را نزد ما بفرست تا در باب و کنیم حضرت او را فرستاد چون ان قوم از ابو لبابه پرسیدند که اگر ما ازان حصار فرود ایم محمد صلعم با ما چه خواهد کرد او دست بر حلق خود کرد یعنی خواهد کشت شما را و بعد ازین اشاره دریافت که در خیانت با خدا و رسول کرده توبه پشیمان گشته خود را به ستون مسجد بسته سوگند بخدا خورد که هیچ نخورد و نیاشامد تا بمیرد یا توبه اش مقبول درگاه حضرت ارحم الراحمین گردد و اخر الامر هفت شبانروز همچنان بر ستون بسته ماند تا بیهوش شد و ندای الرحمت ... رسید که توبه تو قبول افتاد حالا خود را واکن گفت والله که همچنین باشم تا حضرت رسول خدا صلعم ستون باز کند سرور عالم با خبار جبرئیل علیه السلام بر سر او امده بدست مبارک او را باز کرد و فحوای آیت دال بر هدایت عموم دارد که خیانت با خدا و رسول مکنید یعنی چنان مباشید که دل دیگر باشد و زبان دیگر و خیانت مکنید در امانتهای ...

و میان در سلوک بهایم لیعار ان بدترین انها گفتن و فی الحقیقه چنین است زیرا که دواب را فی الحقیقه عقل نیست و آدمی را که عقل
جز در طایف سنن الهی و درک سخن حق نکنند پس در مرتبه پست تر از بهایم است

واگر میدانست خدای تعالی در ایشان نیکوئی یعنی در علم ازلی معلوم بودی تصدیق دلهای ایشان
هر آینه می شنوانید ایشان قرآن را بنحوی که تصدیق نمایند یعنی توفیق که دهد تصدیق میداد و اگر با وجود آنکه در علم خدا نیست که
نیکوئی در ایشان باشد آنفرض می شنوانید قرآن را بایشان که تصدیق کنند هر آینه بعد از تصدیق کردن بر میگشتند و دیگر از آن
یعنی در ایمان ثبات نمی ورزیدند و ایشان روی گردانند گانند از حق و در روایتی چنین است که کفار گفتند یا محمد زنده کن قصی
بن کلاب را تا بر صدق نبوت تو گواهی دهد حق تعالی میفرماید که اگر خدا تعالی زنده میکردانید قصی را و کلام گواهی او
ادراک شنوانید بایشان کفار باز هم روی میگردانیدند و قبول نمیکردند

ای آنکسانیکه ایمان آورده اید اجابت کنید سخن خدا و رسول را وقتیکه
بخواند شمارا رسول علیه السلام چرا که خواندن رسول فی الحقیقه خواندن خداست و آن خواندن رسول بطریق زنده ساختن
شماست یعنی میخواند شمارا بعلم عقاید دینی که آن زنده خواهد داشت شمارا بحیات ابدی در نعیم بهشت
نه زندگی در دوزخ که صفت لا یموت فیها و لا یحیی دارد دیگر میخواند شمارا بجهاد که ثمرهٔ آن شهادت است
و آن موجب حیات موید است چنانکه مذکور شد یا آنکه میخواند شمارا بسوی ثبات قدم در جهاد تا غالب شوید و زنده بمانید
و بدانید ای مومنان که خدای تعالی جدائی افکند در میان مرد و دل او یعنی او را از مراد دل او که مقرون بخیر او نباشد
باز میدارد یا آنکه خدای عز و جل القدر نزدیکست به بنده که در می آید میان او و دل او و مطلع است بر اسرار دل او
پس باید که از روی اخلاص بپرستید خدای را و بدانید که بسوی خدا باز گردیده خواهید در روز حشر
و بترسید و بپرهیز کاری کنید از
گناهی که چون سزای آن برسد مخصوص بهان گناه کاران نباشد بلکه بجماعتی که روا دارند ظلم ظالم را و دیگر آنانکه
کاهل در تحصیل ثواب باشند هر چند که مرتکب گناه نباشند نیز برسد و بدانید این را که خدای تعالی سخت عقوبت است
مخفی نماند که این معنی در صورتیست که قراءة لا تصیبن باشد بالاتی یافته چنانکه بعضی قاریان خوانده اند اما در صورتیکه

و حکمت لم بر ملتجیان بود که آنحضرت با اهل ایمان هجرت فرموده بمدینه روند سرکشان مکه لکه عزم حرکت آن سرور آگهی یافته متوهم شدند که اگر رفتن سید عالم بمدینه و گرویدن اهل مدینه اسلام را ایج و قوی گردد و لشکری فراهم آید که مجادله و مقاتله بجوار سود ازین اندیشه در مکانی که موسوم بدار الندوه بود مجمع گشته مشاورت با یکدیگر نمودند تا چاره بسنجند که خلل در امر رسالت افتد و آسیبی بوجود مبارک حضرت رحمة للعالمین رسد یکی گفت محمد را صلی الله علیه و سلم در خانه محبوس باید کرد و از راه روزنه اندک و نان قلیل باید داد تا از خانه فانی بمنزل باقی بشتابد ابلیس بشکل یک شیخ نجدی متمثل شده در آن مجمع حاضر بود گفت این اندیشه مفید مطلب نیست زیرا که چندی بدین او در آمده اند و قبیله بنی هاشم نیز دشمنی بسیار اند او را از بند خلاص دهند دیگری گفت او را اخراج باید کرد و بار شیطان سراسر عصیان این مصلحت را رد نموده گفت این فکر خطاست چرا که هر جا رود خلق را از بهر خود مسخر سازد و لشکری جمع آرد ابو جهل ملعون گفت تا اعوان و انصار او زیاده نشده اند او را باید جوانان خواسته با شمشیر بقتل رسانند لکن از هر قبیله یک شریک در قتل شود تا قصاص در میان جمعی پراکنده گردد و بنی هاشم نتوانند از عهده بر آمد ابلیس گفت این رای صواب است پس بر همین رای که اقتضا عمل بود جمعی فراهم کردند تا در آن شب قاصد آن قصد فاسد شوند حضرت فعال مطلق و قادر بر حق از این مقدمه رسول خود را آگاه ساخت و نکته انوار مالا یطاق مرسل المرسلین در دل فیض شامل ش انداخت لاجرم آنحضرت در آن شب راه غاری که در ظاهر معموره مکه بود بجهت اختفا اختیار کرده آن سرور پا بر از الرحال خویش غافل کرد و چون قوم غافلت نوم لمیگاه گرفته در انتهاز فرصت بودند نظر بر آنکه فرش حواب در نظر ایشان خالی در نیاید و دانند که آن بیدار دل اینجا خوابیده است و احتمال برود که بجای که رفته باشد بالمعاقبت نامید امیر المومنین علی بن ابی طالب را فرمود که بجای آن جای دهنده نور اسلام در دلها بخوابد دار اینجاست که فرقه امامیه سخن بر جا میگویند که هر کس در چنین مهلکه خفتن بر جای رسول حق او با نفس بر حق اوست بهر حال حضرت را در هنگام مرور و عبور بر آن مجمع آن لئیم نان کور واقع شده آن روشن کننده عالم خاک کف خاکی بجانب آن بد طینتان ناپاک افشاند چشم همه را از دیدن نور نابینا کرد و بسلامت از میان اهل ملامت گذشت و در اثنای طی طریق امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه ملازم شد و تشریف آن یار در طریق رفیق گردید چنانکه نص ثانی اثنین اذ هما فی الغار از آن خبر میدهد بعضی از اهل خبر گفته اند که اندیشه

بایکدیگر و شما میدانید که خیانت بودن خوبیست دعوی آخرت و الاوبرین تقدیر امانتها عبارت از امانتهای

خلق میان یکدیگر با علم بکونوا اعطف است بر لا تخونوا اسپس اینهم منفی یعنی خیانت مکنید و در صورتیکه

مراد از امانتها فرایض و سنن باشد جواب است یعنی خیانت با خدا و رسول اینست که فرایض و سنن را فرو

گذاشته اید و ضبط مکنید خیانت در امانت کرده باشید

و بدانید ای مؤمنان که مالهای شما و فرزندان شما اموالیست مستند برای شما

بجهت جدائیدن یا مال و فرزند خدا تعالی می آزماید شما را بسبب آن محبت مرتکب گناه می شوید یا نه و بدانید از عاقبت

مال و فرزند که نگاهداشتن در رضای الهی خواستن بهتر است چرا که نزد خدا تعالی است مزدی بزرگ یعنی مغفرت و خلود

در جنت و سبب این آیت سابقه اینست که ابولبابه بجهت محبت مال و فرزند میان بنی قریظه داشت

خیانت با خدا و رسول کرد

ای مؤمنان اگر بترسید و پرهیز کنید از عقاب الهی و

مرتکب گناهان نشوید بیدا کند حق تعالی برای شما حالتی که جدا کند حق و باطل را از یکدیگر در هر باب و محو سازند

و محو سازد بدیهای شما را و بیامرزد گناهان شما را برای نجات شما و خدا تعالی خداوند کرم و بخشایش

بزرگ است

و یاد کن ای محمد آن وقت را که مکر کردند با تو آنانکه ایمان

نیاورده بودند تا در بند کنند ترا یا بکشند ترا بجبر یا بیرون کنند ترا از مکه و مکر میکنند آن کافران و جزا میدهد

خدای تعالی ایشان را موافق بیان مکر ایشان یعنی فعلی میکنند مشابه مکر است پس از این مشابهت فعل خدا را هم

مکر میتوان گفت باید دانست که مکر در اصل یعنی پنهان داشتن اراده خود است و اظهار امری بخلاف

آن اراده ظاهر است که هر فعل خدا از قوت و ثبات بهتر از فعل بندگان است پس بنابرین میفرماید که خدای تعالی بهتر

مکر کنندگان است و واقعه این بود که چون آفتاب رسالت از افق بعثت تابید و نور هدایت فسحت قلوب سالکان

عالم حقیقت را روشن گردانید و در هدایت هدایت کاستن نمودند که کوکب ایمان از مطلع وجود شریف

ایشان ساطع اول امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و بعد از وی کسی دیگر از قریش و مصلحت کار در علم ازلیا

مشرکان را نمی کدام نیکوئی در آنست که عذاب نکند خدا تعالی ایشان را و حال آنکه کور را بجائی رسانیده اند که باز میدارند مومنان را از طواف کعبه و نیستند متولیان خانه کعبه مگر پرهیزکاران یعنی دعوی مشرکان که میگویند متولیان مسجد الحرام مائیم غلط است لیکن بیشتر ایشان نمیدانند یعنی را نمی بعضی از ایشان میدانند اما از روی عداوت جهه دعوی میکنند باید دانست که در مضمون آیت سابق و لاحق مخالفت نیست چرا که در آیت اول مراد از عذاب استیصال مطلق است بنحوی که اثری باقی نماند چنانکه بر امم سابقه عذاب نازل می شد مطلق عذاب در آیت ثانی مثل بعضی از ایشان است که در روز بدر نازل گردید و در آیت ثالث فذوقوا العذاب اشاره بهمان است دیگر آنکه آیت اول مثال در عذاب بود بدو شرط یکی آنکه ذات مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان ایشان باشد پس تا زمانی که حضرت در مکه بود نزول عذاب از قلیل و کثیر هیچ نشد دوم آنکه مشروط باستغفار بود و استغفار وقتی مقبول است که عود بر گناه نباشد پس در صورتی که ایشان مبالغه در کفر و عصیان القدر نمودند که مسلمانان را از طواف کعبه مانع شدند نه اثر استغفار باقی ماند و بر تقدیر که هم یستغفرون بجای لو استغفروا باشد مراد از استغفار ایمان آوردن باشد تا توافق آیتین ظاهر است و موید این تاویل است آنکه میفرماید

و نیست نماز کردن مشرکان نزد خانه کعبه مگر صفیر و دست زدن چه هرگاه حضرت رسول در مسجد الحرام نماز میگذارد ایشان مرد و زن عریان آمده در مقابل ارکان صلوة این افعال قبیحه بجای آوردند بنابرین میفرماید که تا خیر در عذاب شما بجهت مهلت دادن بود که ایمان بیارید و استغفار از کفر نمائید الحال که شما در کفر و شقاوت انتهی اصرار کردید که نماز را از قبیل رقص و بازی قرار دادید و استهزا بر فریضه الهی کردید پس بچشید عذاب را که قتل روز بدر و بعد از ان عذاب آخرت بسبب آنچه حق پوشی کرده اید در قرائه مشهور صلوتهم مرفوع است و مکاء و تصدیه هر دو منصوب اما در قرائه عاصم صلوتهم منصوب است و آن هر دو مرفوع

بدرستی که کافران نفقه میکنند مالهای خود را و بکافران میدهند تا باز دارند مومنان را از راه خدا تعالی پس نزدیک است که تمامی مال خود را برای این مقصد بکار برند بکافران پس بعد از آن انجام پشیمانی و اندوه نکرانی باشد از آنکه هیچ فایده نبردند و آخر الامر مغلوب شوند از غلبه مومنان بر روایتی این آیت در شان ابو جهل و شیبه و منبه و غیره

نیز بنده که خبر دادن با غیار بوده و جمعی چنین گفته اند که تکلیف رفاقت کرده احتیاط بود که شاید اعدا بجستجو در آیند

پس چنین مسفور را همراه خود باید دانست

وقتی که خوانده شود بر مشرکان و منافقان آیتهای ما یعنی

قران مجید گویند تحقیق شنیده ایم این کلام را اگر خواهیم هر آینه میگوییم مانند این و نیست این کلام مگر افسانهای

پیشینیان یعنی چنانچه قصه پهلوانان و پادشاهان عجم و حکایتهای زمان قدیم می باشد و گوینده این سخن نضر بن حارث

بود که برای تجارت ببلاد عجم رفته بود و کتاب کلیله و دمنه و قصه رستم و افراسیاب خریده آورده بود و میگفت

افسانها آورده ام رنگین تر از آنچه محمد میخواند و اینکه گفت اگر خواهم هم مثل این کلام میتوانم گفت خود نیز

بر کذب این دعوی مطلع بود زیرا که چون فاتوا بسورة من مثله نازل شد دید که جمع فصحای عرب سعی تمام بجا آوردند

و نتوانستند یک کلمه مانند قران گفت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در جواب نضر و معوج آیه

پیشینیان نیست چنانکه تو از ملک فارس آورده بلکه این کلام خدای تعالی است به باطل او از روی عناد و جوا

که سابقه در آنکه رسند خود را الفرین کرد و تابعان او نیز در آن دعا با او شریک شدند حق سبحانه همین ماجرا را ذکر میفرماید

و یاد کن ای رسول آنرا که مشرکان گفتند خدایا اگر این قران که محمد میخواند است و درست از نزد تو

نازل شده پس بباران بر ما سنگی از آسمان یا بیار بر ما عذابی دردناک علمه حق را اکثر قاریان منصوب خوانده اند

باین اعتبار که خبر کان است و بعضی مرفوع خوانده اند باین اعتبار که هو مبتدا باشد و آن خبر

نیست اینکه خدا تعالی عذاب کند مشرکان را و هر حالتی که تو در میان

ایشان باشی بعیر دائیست چرا که وات پاک رسول چون رحمت برای عالمیان است جای که رحمت باشد عذاب نوان

بود و نیست خدا تعالی عذاب کننده ایشان و حال اینکه ایشان استغفار میکرده باشند اینجا احتمال است

یکی آنکه سلب دادن ایشان و تاخیر در عذاب ایشان اینست که اگر استغفار کنند عذاب روا نیست دوم آنکه

ایشان مبلغ استغفر اللهم غفرانک

وحیث

و خاطر جمع دارید که خدا تعالی خداوند شماست و نیکو خداوندیست و خوب یاری دهنده ایست یعنی بر خدا پرستی که هر دار یکتایه او توکل و توسل نماید هرگز درمانده و مغلوب نگردد [illegible]

خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ [illegible]

[illegible] عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ [illegible]

[illegible] و دیگر بدانید ای مومنان که هر چه غنیمت بگیرید شما از هر چیز که باشد خواه بسیار و خواه کم

و گفته اند که اگر رشته باشد آن نیز چنان است و در باب تحقیق معنی لفظ غنیمت اختلاف کرده اند که غنیمت آنست که از کافر بجنگ و قتال گرفته شود و فی انسبیلی کافر را بدست آید مذهب شافعی و امامیه آنست و دیگران گفته اند که بر دو یکیست بنابرین باید که این آیت ناسخ باشد آیتی را که در سوره حشر است یعنی ما افاء الله علی رسوله الی آخر الآیه پس بدانید ای مومنان که واجب و مقرر شد اینکه پنج یک آن غنیمت برای خدا و رسول خداست و برای آنها که خویشی نسبی با رسول داشته باشند یعنی از بنی هاشم و بعضی گفته اند که از بنی عبد المطلب باشند و ایمان داشته باشند و برای پدر مردگان نابالغ است و برای درویشان محتاج است و برای مسافر است که از وطن دور افتاده اند لیکن همه جا قرابت با رسول الله شرط است و تفصیل شرط نیست زیرا که مساکین جدا مذکور شده اند باید دانست که در تقسیم غنیمت اختلاف کرده اند یک قول آنکه شش حصه باید کرد یکی برای خدا و یکی برای رسول و یکی برای خویشان نسبی رسول و این هر سه حصه تعلق با امام عهد دارد که جانشین رسول الله باشد در هر مصرف که خواهد صرف نماید و سه حصه دیگر برای یتیمان و یکی برای درویشان و یکی برای مسافران است و در هر سه قرابت با رسول شرط است این مذهب شافعی و امامیه است و بعضی گفته اند که خدا محتاج بحصه نیست و حصه رسول و خویشان رسول الله بعد از وفات آنحضرت ساقط شد و همین سه حصه باقی ماند یعنی یتیمان و مسکینان و مسافران و چون قرابت رسول خدا مذکور در این سه صفت منظور نیست و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب مالک اینکه مالک خمس بالتمام امام است باو باید رسانید بهر که خواهد بدهد و از جمله آنانکه گفته اند که شش حصه باید کرد بعضی فرموده اند که حصه خدا تعالی را بکعبه باید رسانید تا در خرج حرم صرف شود و بعضی جایز داشته اند باید که در بیت المال ضبط گردد و حصه رسول را در مصالح کار مسلمانان صرف باید نمود از قبیل مرکب و اسلحه برای جهاد و جمعی علما را اعتقاد چنین است که اصل حکم تقسیم برای خدا و رسول نازل شده و مصارف اربعه.

و ابو البختری و نضر بن حارث و حکم بن حرام و ابی بن خلف و زمعه بن اسود و عامر بن نوفل و عباس بن عبد المطلب

که این دوازده تن از اعیان عرب قرار داده بودند که هر روز یکی از ایشان لشکر کفار را طعام دهد تا بجنگ حضرت رسول ص

آیند و در بدر آمده مغلوب شدند و بروایتی در شان ابو سفیان است که در سرانجام حرب احد یکهزار و پانصد بیشتر و سه هزار

مثقال طلا خرج کرد و ثم یغلبون اشاره بروز فتح مکه است

و آنکه اصرار کردند در کفر و ثابت ماندند در شرک بسوی جهنم رانده خواهند شد و فراهم خواهند گردید در آن

تا معنی این آیت و اصل آیت قبل میدانند الی آخر الآیة و این مغلوب شدن کافران برای اینست تا جدا گرداند

خدا تعالی ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است و بر هم اندازد کافران را بعضی را بر بعضی پس فراهم آورد همه آنها را

جسانی بر بیه یعنی پس در آورد همه را در دوزخ آن گروه ناپاک که مال خود را در کفر و عصیان صرف میکنند این مندزیان

کاران در دنیا و آخرت

بگو ای محمد برای آنانکه کافر شده اند اشاره با بو سفیان و اتباع اوست اگر باز ایستند

از کفر امر زیده شود برای ایشان گناهان گذشته و اگر باز گردند بکفر و عداوت رسول الله پس بدرستیکه

گذشته است سنت الهی در باب امتهای پیش که کفر ورزیدند و بهمراه انبیا رنجانیدند و آخر مستاصل گردیدند یعنی

ایشان نیز منتظر استیصال خود باشند بعضی قاریان تنتهوا را با تا خوانده اند و لهم را الکم تلاوت نموده اند

و کارزار کنید ای مومنان با کافران تا زمانیکه نباشد در ایشان کفر یعنی

نمانند هیچ مشرکی و باشد دین توحید و بمانند پرستش همگی برای ذات یگانه خدا تعالی پس اگر باز ایستند

از جنگ با رسول با ایمان یا بقبول جزیه پس بتحقیق خدا تعالی بهر چه میکنند ایشان بیناست

یعنی مطابق عمل جزا خواهد داد

و اگر روی گردانند ازین حکم و جزیه قبول نکنند و ایمان هم نیاورند و همچنان مرتکب کفر و جنگ باشند پس بدانید

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که این گروه حجت الله اند و مردان عبارت از کافرند الست و از پستی ابشاره
با یاران او در ضمن این مبنا بود که واقعه بدر هم حجتی روشن باشد زیرا که شکست قلیل بر جمع کثیر غالب آیند و کشتن
و هفتاد کس تن از صنادید کفار را بقتل رسانند و مردن و زیستن مرگ و حیات ظاهری باشد و بدرستیکه خدا تعالی
شنوا و داناست گفتار و اعتقاد هر کس را و بعضی قاریان عدوه را بکسر عین خوانده اند و اکثر ایشان بضم عین
ملحی را بعضی باظهار ... خوانده اند و قراءت مشهور ادغام است نزد کوفیان تا اینجا یک آیت است
و تر و بصریان از لیهلک علی آیت دیگر است

یاد کن ای محمد آن را که وقتی بنمود خدا تعالی دشمنان را در خواب
میتوانند کم و خوار و زار که چون خبر دادی از آن خواب مسلمانان را دلیر شدند و اگر خدا تعالی بنمودی ایشان را در خواب
انبوه بسیار و با قوت هر آینه ناتوان میشدید از ترس و بد دلی میکردید و مخالفت میکردید در باب جنگ و نزاع
می‌نمودید با یکدیگر که آیا کارزار کنیم یا نه ولیکن خدا تعالی سلامت نگه داشت دل شما را که خوف راه نیافت
در آن بدرستیکه خدا تعالی داناست بآنچه در دلهاست

و یاد کنید ای مسلمانان که وقتی روبرو شدید با دشمنان بنمود خدا تعالی ایشان را در نظرهای شما کم تا دلهای شما قوی شد کم نمود
شما را در چشمهای ایشان تا بخاطر جمع پیش آیند و چندان احتیاط و استعداد ننمایند در کتب سیر و تواریخ مسطور است
که هنگام مقابله صفین ابن مسعود استفسار نمود از شخصی که در پهلوی او بود که آیا دشمنان هفتاد کس هستند
او دید و گفت نزدیک یکصد خواهد بود و حال آنکه نهصد و پنجاه نفر بودند و همچنین ابوجهل وقت دیدن مسلمانان
با اتباع خویش گفت این پنجاه شصت تن که بجنگ ما آمده اند قابل شمشیر کشیدن نیستند باید اینها را دستگیر کرده
در ریسمانها بست صدق الله القول باید دانست که یرونهم مثلیهم رای العین چگونه با این آیت موافق میکنند
بلا شک تطبیق بر این وجه است که در اول حال که هنوز قتال آغاز نشده بود مسلمانان قلیل بنظر در آمدند
تا کافران چندان سعی و اهتمام در کارزار نکنند و لیکن ... بعد از آنکه آغاز حرب شد حق تعالی بنمود ایشان را

که خویشان رسول و یتیمان و فقرا و مساکین اند بتفصیل و بیان همان است که در آیه چهارم شد و در مذهب امامیه چنین است

که غنیمت فاینه الست که بدست آید و شامل است این لفظ سود تجارت را و هر چه بدست آید از قبیل گنج یافتن و

معادن زر یا جواهر بدست آوردن یا مروارید از دریا بر آوردن و امثال اینها پس حکم الهی است که قسمت کنید آن مال را

بطریقه که مذکور شد اگر هستید شما ایمان آورده بخدای و بانچه فرستاده ایم ما بر بنده خود یعنی آیت قرآنی که بر محمد رسول الله

صلی الله علیه وسلم نازل کرده ایم در روز بدر که آن روزی بود که جدا کننده بود از کافر در روزی بود که رو برو شدند

مسلمانان و کافران یعنی باور کنید که مقابله و مقاتله میان مومنان و مشرکان است همان روز بود و جدا شد در آن حق

از باطل همان روز صورت یافت زیرا که ابوجهل دعا کرده بود که خدایا از این دو لشکر کدام که بر حق باشد او را فتح و فیروزی

نصیب کن پس لشکر اسلام را فتح یافت ظاهر است که حق همین بود آن روز بنا بر قول یکشنبه نوزدهم ماه مبارک رمضان

بوده و بروایتی جمعه هفدهم ماه مذکور و علی الاتفاق سال دوم بود از هجرت و بدانید ای مومنان که خدا تعالی بر همه کارها

و همه چیز ها توانا است که اصلاً و مطلقاً عجز در ذات یگانه او نیست در هیچ باب

و یاد کنید آن وقت را که بودید شما بر کناره وادی

که نزدیک بود بمدینه و بودند کافران بر کناره وادی که دور بود از مدینه و سواران که نگاهبان قافله رئیسان بودند

در مکانی پایین تر از مکان شما بودند یعنی ابوسفیان با چهل سوار که همراه کاروان بود و از راه راست جدا شده

بطرف ساحل رفت و سه فرسنگ در مسلمانان و کافران فاصله بود و اگر وعده قتال میان شما و قریش بود هر آینه

خلاف میکردید شما آن وعده را از ملاحظه اینکه ایشان بسیار بودند و مسلح و مستعد جنگ از مکه آمده بودند و بیشما

اندکی و بی اسلحه بودید ولیکن خدا تعالی رو برو کرد شما را با ایشان بی آنکه وعده باشد تا آنکه تمام کند و بجا آورد

چیزی را که بود در علم او کرده یعنی ظفر شما بر ایشان در علم ازلی مقدر بود برای این حق تعالی مقابله داد شما را

با ایشان دیگر برای اینکه تا هلاک شود هر که هلاک میشود از آنچه روشن کننده حق و باطل است و زنده گردد هر که

زنده میشود از آنچه روشن کننده حق و باطل است مراد از بینه که ظاهر کننده حق و باطل است قرآن مجید و ذات عالیه درجات

ابوجهل واصحاب اوست که میخواستند بحمایت کاروان ابوسفیان که بشام بکرمی آمد از مکه برایند زیراکه سنه سوار از عرب کل
بسر عسد سیده بود برای طلب مدد و ظاهر شد که طایفه مسلمانان در خدمت حضرت رسول از مدینه بر سر کاروان تاخته اند
و بمقام بدر رسیده و بدر موضعی بود که عربان هر سال در موسم معین انجا فرا امدند و سه روز عشرت میکردند
بعد از انکه ابوجهل تهیه کارزار و استعداد بر امدن از مکه باجماع کفار نمود خبر باو رسید که کاروان از بدر
بسلامت گذشت اگرچه بسبب رسیدن این خبر برآمدن کافران بحمایت کاروان فرو ننمود اما ابوجهل
گفت که باید ببدر رفت و چند روز در انجا بشراب خوردن و عشرت باید مشغول شد تا آوازه دلیری
ولی بالی ما بلند شود و مسلمانان دانند که هیچ پروائی ایشان نداریم ازینجهة حق سبحانه جل شانه میفرماید
که مانند اینها مباشید که محض برای کبر و لاف و خودنمائی امدند بلکه خود را لاشی دانسته خدا را فاعل مطلق
دانید و توکل بر خدا کرده صبوری نمائید و قصد شما حمایت دین باشد و بس خودنمائی کردن لیکن

و یاد کنید ای مومنان انرا که آراسته کرد شیطان
برای کافران عملهای ایشان را یعنی در نظر ایشان خوب و انمود کردار های زشت را و گفت بایشان که هیچ غلبه کننده
نیست برای شما امروز از جنس آدمیان یعنی با این کثرت لشکر و دلاوری که شما دارید هیچکس را توانائی جنگ با شما
نیست و اگر جنگ کنند مغلوب شوند و بدرستیکه من فریادرس شما ام پس آن هنگام که دیده شدند هر دو لشکر
یعنی گروه کفار و مومنان یکدیگر را دیدند و بهم رسیدند برگشت شیطان بر دو پاشنه خود یعنی فی الحال واپس
گریخت و گفت بکافران بدرستیکه من بیزارم از شما تحقیق که من می بینم چیزی را که شما نمی بینید و بدرستیکه من می ترسم
از خدا و خدا تعالی سخت عذابست هر کسی را و نزد حقیقت حال وجه آن بود که شیطان اینجا بن که بصورت
بصورت سراقه بن مالک که از اشراف بنی کنانه بود شده خود را باعیان کفار نموده اظهار اعوان و
دلداری و تحریص بقتال مومنان میکرد بعد از انکه هر دو لشکر در هم رسیدند و شیطان فرشتگان را که
بمدد مسلمانان آمده بودند دید و شناخت و میدانست که آن ملایک بزمین نمی آیند مگر برای عذاب کردن

و چند لشکر ایشان در نظر ایشان و اعدو با نرسند و سراسیمه شوند و نتوانند بود که فرستگار انکه بعدد رسیدند نیز ید بسیمان بنمود یاد در آول مقابله بهان مردمانرا و انقسم نمودن یعنی کم را بسیار و بسیار را کم برای آن بود که تا حکم را انجام کند و باتمام رساند کاری را که قبل از آن کرده شده بود زیرا که هرچه در علم ازلی مقدر شده گویا کرده شده است پس از وقوع در دنیا و بسوی خدا تعالی بازگشت میکند هر کار و هر چیز هست یعنی کارها در دنیا بهمان صورت واقع میشود که در علم خدا تعالی بود و می تواند بود که باز دیگر کلام معجز نظام لیقضی الله امرا کان مفعولا رساره نمودن در بیداری بان مطابق آنچه در خواب نموده شده بود پس تکرار نشد

ای آنکسانکه ایمان آورده اید

چون به بینید لشکر کفار را که اراده کارزار با شما دارند پس استاده باشید و پشت مگردانید و یاد کنید خدای را بسیار بدل و زبان تا شاید که نصرت و فیروزی یابید در روز قیامت ناجی باشید از عذاب

و فرمان برداری کنید خدای را و رسول او را در هرگاه امر نماید بجهاد و نزاع و خلاف مکنید پس الکافر مخالفت رسول ننمایید در جنگ اعدا بد دل شوید و ببرود لکر شما دولت و کامیابی شما در اصلاح حرب شعار و لست هر گاه که بدولت رسید میگویند هیبت ریحه بود و زید نسیم او و اگر ناکام گردد میگویند ذهبت ریحه یعنی برباد رفت دولت او و میتوان بود که مراد از ریح باد واقعی باشد چنانچه مشهور است که نسیم فتح وزید و در عرب ریح النصرت میگویند تجربه در آمده که باد شرقی علامت فتح است و مغربی از آن شکست و از مضمون حدیث نبوی نیز چنین مستفاد میگردد که فرموده نصرت بالصبا و هلکت عاد بالدبور تتمه آیت اینکه صبوری ورزید در هنگام مقابله و مقاتله با اعدا و دیگر شیر ید بدرستی که خدا تعالی همراه صبر کنندگان است

و مباشید ای مومنان مانند آنانکه بیرون آمدند از خانهای خود از روی سرکشی و خودنمائی نزد مردمان و باز میدارند مردمانرا از راه خدای یعنی نمیگذارند که مسلمان شوند و خدای تعالی بهرچه میکنند مردم احاطه کرده است یعنی علم او فرا گرفته است همه اشیا را و این کلام دلیل قوی میشود برآنکه علم الهی علم ذاتی است نزول این آیت در شان

گفتا ایمان برای اثبات نیست خدا تعالی ستم کنندگان بندگان مخفی نماند که عطف ان الله بر ما قدمت ایدیکم و بر ظلام

گفته اند که چون عبید صیغه جمع است ظلام بصیغه مبالغه فرمود تا در کثرت مناسبت باشد لیکن این سخن ضعیف است زیرا که

یعنی مبالغه در ظلم میشود نه نسبت کثرت ظلم بجای بیاید و حال آنکه بمقدار ذره هم اگر خدا جایز نیست پس بجا ظالم

علما چنین رسیده که اگر اگر کار را از ظلم منزه کند مطلق ستوده بجای آفرید و انجو کمال ظلم باشم علت غالب

آنکه نهی ظلم کرده اند یکی آنکه چون ظلم نیز در حکم بسیار و بصیغه مبالغه اوا است و کلمه عبید جمع فرمود اعتبار دیگر

گفته است و الاعالمین لیکنا حق معلوم است

مانند طریقه تابعان فرعون است و چنانچه آنان پیش از تابعان فرعون بودند که کافر شدند بآیات الله حق کوری

کردند و طریقه بجحد بجحدها و معجزه که ما با انبیا داده بودیم برای اثبات وحدت ذات آنها پس بگرفت آن کافران را

خدا تعالی بسبب گناهانشان که در سیرت کسر شدند برستیکه حق تعالی تواناست و سخت عذاب است بر منکران توحید

لیکن عقاب سخت و شدن کافران بسبب آنست که خدا تعالی نیست تغیر کننده

نعمتی که بخشیده باشد بطایفه تا وقتی که ایشان تغیر کنند حالتی را که با نعمت ایشان است یعنی روش مردم بگذارند و حالت

اصلی خود را و بگیرند حالت دیگر خدا تعالی هم باز میگیرد آن حالت توانگری و آسودگی را از ایشان و حالت دیگر

میدهد مخالف حال سابق و بدرستیکه حق تعالی بشنونده است آنچه در شکوه می گویند و میدانند هر چه می کنند یعنی اصل این است

گفتار و کردار خود را اطلاع و الله نیز ظاهر است و اصل یکون لیعقه در حالت جزم یکون بود مانند لم یکن بگردد و

نون را بجهت تخفیف حذف کرده اند

همچنانکه طریقه تابعان فرعون بود پیشتر آنکه پیش از ایشان بودند که تغیر میکردند احوال خود را و بدروغ میدانستند

آیات پروردگار خود را یعنی نشانهای ربوبیت الله تعالی را قبول نمیکردند پس کشتیم تا آنها را بسبب گناهان

ایشان و بدریا فرو بردیم تابعان فرعون را و همه منکران بودند ستمکاران یعنی صنع عبودیت در غیر موضع

... و توبه قیامت نرسید و ابلیس پس وقت دیگر آن وقت بیعت او و در دست حارث بن هشام که برادر ابوجهل است

بیعت آن سراقه در جنگ وقتی ما را دیدند بگریخت شیطان انجمال جواب است که حق تعالی از آن خبر داده بعد از آنکه حارث

... گشته مجروح و منکوب بمکه آمد گفته ... [illegible]

... خبردار نشدیم مگر آن حال که ... [illegible]

شکست خوردن آمدید باید دانست که علما را اختلافست درین باب که شیطان یا ملایک متمثل شوند باختیار خود بصور

بصورت ایشان ... بعضی بدلیل حکمی که اینها اجسام لطیفه اند ممکن است هر شکلی که خواهند متشکل شوند

باشند چو میگویند نه ... فعل نیستند بلکه حق تعالی چنین خواسته که صورت اصلی شیطان بر بنی آدم ظاهر نشود

... خدا تعالی ... بصورت شیخ نجدی ... چنانکه مذکور است و یکبار در روز بدر

بصورت سراقه متشکل شوند و بنابرین اختیار جبرئیل علیه السلام که بصورت دحیه کلبی نازل شدی بارادهٔ الهی

نه باختیار جبرئیل

یعنی منافقان مدینه را
یاد کنید ای که میگفتند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماریست ملوان

مردم اند که ... مسلمان شوند ... لشکر مشرکان را دیدند رفیق ایشان شدند و در روز بدر بجنگ

... میگفتند که این طایفه را دین ایشان فریفته است و مغرور شده اند که با وجود کمی فوج خود

... و حال آنکه کمی و بسیاری لشکر موجب شکست و فتح نمیباشد بلکه هر کس که توکل کند بر خدا تعالی

همان ... پس بدرستیکه خدا تعالی توانا و داناست ... توکل خالص است نظر ...

... قدرت کامله جلوه گر ...

اگر ببینی ای محمد

... کافران را در جنگ بدر میزدند ... آتشین بر روها و پشتهای ایشان و

میگفتند بچشید عذاب سوزنده را باید دانست که جواب شرط محذوف ... آن امریست که ... ببینی امری عجیب

بعضی ... تعجب ...

این عذاب بسبب ... کافران ... و این عذاب ...

خطاب بحضرت رسول است یعنی میتواند ایشان را که کافرانند و منکرند از بیش عذاب یا یعنی کافرانی که در روز بعور کرچنند و بیدار که خلاص شوند و عذاب دیگر بکشند بیش رفته چنانکه عذاب الهی نتوانند رسید بلکه حقیقت این است که آنها نالودی توانند کرد عذاب ما را و اگر آن مکسوره باشد نیز مال معنی یکی است احتمال دوم اینکه لا یحسبن بیایی در صورت حواله بیان کافران است یعنی نغیمانی خود را سیاد ایشان بیدارند که بگریختن بیش رفتند و عذاب ما نمی رسد بایشان در لا یحسبن دو سه احتمال است باقی با فتح یا تا تمه منهی عنه یا لم بینی بیدارند این را که عاجز نتوانند ساخت برین تقدیر انهم البته بفتح است احتمال دوم اینکه با مضموم باشد و جیم مکسور در خصوص نون مکسور باشد یا مفتوح در صورت اول یعنی عاجز نمیکنند خدا را و در صورت دوم یعنی عاجز نمیکنند ترا ای رسول مطلقا سو مبادرا و بنا بر این دو احتمال انهم البته بالکسر است

وآماده سازید از بهر ایشان

برای جهاد شکستن و کافران آنچه میتوانید که هر قدر چه توانید از آنچه اسباب توانائی باشد در حدیث آمده است از عقبه بن عامر که گفت شنیدم از حضرت رسول که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که قوت تیر و کمان است استفهام انکار افاده ثبوت و یقین میکند یعنی تحقیق حکم یعنی چنین است که مسیا کنید تحقیق خلق تیر و کمان و از اسبابی که سبب شود جهاد فی سبیل الله مخفی نماند که قوام حدیث فوز لفظ قوت در الخصوص تیر و کمان نیست بلکه لعامه اینقدر میکنند که تیر و کمان البته داخل ما صدق قوت است بلکه فرد کامل است عطف رباط الخیل که عام بر قوت که عام است از قبیل عطف جبرئیل و میکائیل بر ملائکه است رباط الخیل نام اسبی است که بسته شود در لفظ رباط سه احتمال است یکی آنکه صفت مشبه باشد بمعنی مفعول دوم اینکه مصدر باشد سوم اینکه جمع ربیط باشد چنانکه فصال جمع فصیل آمده در هر دو صورت مال معنی واحد است پوشیده نماند که آنچه بعضی عارفان در حل نموده آمده از ترمی را بسر او میدر تاویل آیت فوق اعتقاد بر عبادت حضرت الله تاویل کرده اند محض تصوف است و عین غفلت چه فحوای کلام اصلا با آن یاری نمیدهد و زیرا که میفرماید که ترهبون به عدو الله و عدوکم یعنی بترسانید و بجهت آماده کنید تا بترسانید بآن دشمن خدا و دشمن خود را ... از قوه ...

سپیدرو شوند و در مقام انزجار الکفار در زیند همچنین است طریقه عشیره قریش وجه نزول آیت مراد از قصص پیامبران خاطر حضرت

رسول است داده اند که امم پیشین نیز با انبیا چنین سلوک میکردند

بدبخت ترین مردم نزدیک خدای تعالی آنکسانند که کفر ورزیدند

در آن اشاره بسوی حال قریش است مانند ابوجهل و عتبه و اصحاب آنها و بعد از آن قوم یهود مثل حی بن اخطب و کعب بن

اشرف پس آن جماعت ایمان نمی آرند و در سوخ می ورزند در کفر و محوای آیت مشعر است بر اینکه کافران مانند دواب اند

بی نفس ناطقه ندارند که ادراک کمالی کنند و آنانکه مصرور اسخ اند در کفر بدتر از چهارپایانند زیرا که دواب از بهایم را آگاه

کردن راه راست پیش میکردند پس انبیا بدتر از دواب اند که با وجود این همه راهنمای ایمان نمی آرند و دواب جمع دابه

و دابه حیوانیست که بجنبد بر روی زمین و اهل اینهمه نیز گویند اگر درنده باشد و اگر درنده باشد جمع گویند

یعنی آنانکه پیمان بستند

با تو ای رسول از جمله کافران که بدتر از دواب اند بعد از آن عهد شکستند پیمان خود را هر بار و ایشان از خدا پرهیزگاری

نمیکنند از شکستن عهد اشاره باینکه نقض عهد بسیار بد است آورده اند که یهود ان بنی قریظه پیمان بستند

با حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم که جنگ قریش را یاری و مددگاری نکنند و حال اینکه در روز بدر

و اسلحه و اسپان بایشان دادند و بعد از آن گفتند که ما عهد را فراموش کرده بودیم دیگر باره عهد بستند

و در حرب خندق شکستند با ابوسفیان بیعت کردند

پس باید که در یابی ای رسول ایشان را در جنگ و ظفر یابی بر ایشان پس بترسان و پراکنده ساز بسبب قتل ایشان

آنانرا که از عقب ایشان می آیند یعنی آنانکه از دنبال جمعیت مدد می آیند چون ببینند که از پیش آمدگان پیمان شکسته شدند

بترسند و پراکنده شوند این کار بکن تا شاید که آن کافران رسیده و ترسیده پند پذیر شوند

و با اینکه بدانی تحقیق و معلوم کنی بعلامات

و قرینه از قومی خیانت کردن یعنی شکستن پیمانی بعضی از آن عهد را بسوی ایشان یعنی بگوی که میان ما و شما عهدی

نیست تا بر ابر باشد آگاهی هر دو طرف در شکستن عهد یعنی ایشان چنان ندانند که ترا فریب دادند بدرستیکه خدای تعالی نمی پسندد عهد

در این آیت اجمال است اینکه ملک میتین باشد و

[illegible]

ایشان الفت میداد و قدرت نداشتی که الفت میان دلهای ایشان دهد و لیکن خدای تعالی الفت داد میان ایشان بدرستی که خدای تعالی توانا و دانا است مصلحت کار ایشان و نصرت بیان این یک آیت است و بعضی گویند ابتدای آیت یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین آیت اول است بعضی مفسران گفته اند که مراد از مؤمنین فرشتگانند که برای مدد نازل شدند چنانچه سبق ذکر یافت و بعضی نوشته اند که مراد علی بن ابی طالب است بسند حدیثی که روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که نوشته دیدم بر ساق عرش این کلام را که معبودی بحق الله است و نیست ولی او مگر او و یکتاست و محمد رسول او است و او را قوت و نصرت دادم بعلی بن ابی طالب الی آخره در مقام سبک و شبه راهی است چه حدیث یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی بمعنی دال است اما کلمه بالمؤمنین که صیغه جمع است شمول افراد این است اشاره بان کلام مکتوب بر عرش باشد و ضمیر فلو هم نیز مستلزم آن است که مراد جماعت باشند و فحوای کلام هم که افاده عداوت و شقاق و تبدیل آن بالفت و اتفاق مینماید مطابق شان علی بن ابی طالب نیست تا بگوییم که آیت مخصوص او است بلکه مراد مومنان اوس و خزرج اند که در زمان سابق میان ایشان دشمنی و کینه بوده و بعد از مرور صد و بیست سال بقدرت الهی و اعجاز حضرت رسالت پناهی بالفت بهم رسیدند آری چون علی بن ابی طالب بر جمله مومنان مذکور سرور اوست و داخل است در کمال صفت و صیغت کمال را جامع باو در لغت عدد ... است و پنهان داشتن مکروه

بس است ترا خدای تعالی و کسی که پیروی تو کرد از جمله مومنان این آیت در غزوه بدر نزول یافت پیش از جنگ و مروی است که چون سی و سه کس از مردان و شش زن ایمان آورده بودند عمر بن الخطاب ایمان آورد و این آیت نازل شد و بعضی گفته اند که در شان علی بن ابی طالب است زیرا که افاده حصر مینماید و چون اول کسی که متابعت رسول کرده او بود لهذا آیت باو تخصیص یافت

ای خبر دهنده بخلایق از رحمت و عذاب الهی تحریص کن و برانگیز مومنان را بر کارزار کردن با کافران اگر باشند از شما بیست تن صبور و شکیبا بر جنگ و قتال غالب می آیند بر دویست تن از مشرکان و اگر باشند صد تن از شما صبر کننده بر مصائب حرب غالب می شوند بر هزار از آنانکه کافر شده اند و این غلبه و قوت شما بر کافران از آن جهت است که کافران گروهی اند که نمیدانند خدا را ...

[illegible]

فانزلنا على الذين ظلموا رجزا من السماء بما كانوا يفسقون

و بعضی ترهبون بتشدید خوانده اند تا فعل متعدی باشد یعنی بترسانید بآن دشمن خود را یعنی کفار مکه که عداوت ایشان
ظاهر است بر شما و دیگران یعنی غیر کفار مکه که نمیدانند عداوت ایشان را یا آنکه نمی شناسید ایشان را
خدای تعالی میداند عداوت ایشان را و می شناسد جمعی گفته اند که مراد ازین دشمنان نامعلوم گبران
فارس اند و بر خاطر میرسد که مطلب یهود اند و قومی فهمیده اند که اشاره بجن است لیکن جنیان برآ
که مقصود منافقان باشند چرا که عداوت پنهانی مخصوص بحال اشقیا بود و آنچه نفقه میکنید از آنچه
دارید در راه خدا تعالی یعنی اسلحه و اسب مومنان غازی میدهید یعنی جهاد تمام کرده خواهد بسوی شما
جزای آن و شما ستم دیده و جور کشیده نخواهید یعنی محروم از اجر این ثواب نمیگردید نخفی نماند که بستن
اسب مخصوص جهاد اجر عظیم و ثواب جسیم دارد چنانکه در حدیث آمده که در خانه که اسپی بنیت
جهاد بسته باشد شیطان داخل آن خانه نمیشود و نزدیک صاحب آن اسب نمیرود لیکن بستن اسب خاصه جهاد
در هنگام حضور امام باید نه در غیبت و بعضی در غیبت نیز جایز داشته اند

و اگر مایل شوند کافران بصلح پس تو نیز میل کن برای مصالحه و عهد صلح ببند
با ایشان و توکل کن بر خدا تعالی که اگر کافران از روی مکر و حیله در مقام صلح در آمده باشند ای پیغمبر تو توانند رسانید
بدرستیکه خدا تعالی شنونده گفتار ایشان را و دانا است به پنهانی ایشان که در دل دارند ابن عباس
گفته که این آیت منسوخ است بآیت سیف اما بعضی علما گفته اند که منسوخ نیست باین اعتبار که مخصوص
بیهود است و آیت سیف که اقتلوا المشرکین است در باب بت پرستان است و بعد از نزول آیت سیف حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم با یهود بکرات مصالحه فرمود

و اگر اراده کنند کافران آنکه مکر نمایند و بازی دهند ترا یعنی از راه صلح درآیند تا ترا از جنگ غافل ساخته جنگ کنند
پس بدرستیکه بس است ترا خدا تعالی او است آنکه قوت داده است ترا بیاری خود و بیاری مومنان و پیوند کرد میان
دلهای مومنان تا اعانت یکدیگر نمودند اگر تو خرج میکردی هر چه در زمین است تمام بجهت اصلاح و تالیف دلهای

و در صحیح پیوسته که در اسیران روز بدر عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب داخل بودند ابو بکر رضی الله عنه
گفت یا رسول الله اینها خویشان تو اند شاید که ایمان بیارند فدا از ایشان گرفته خلاص ده که نجات در بعث بعثت ایشان
و بسیاری است بعضی قاریان یثخن به تشدید خوانده اند جهت مبالغه و ان یکون بیاء و تاء هر دو خوانده شده
اگر نه حکمی در لوح محفوظ از حق تعالی

در ازل مرقوم شده بود چه بیدون تصریح بندگان را در ارتکاب جرایم عقوبت نکنند و بر ایشان یاد آید و فراموش عفو فرماید
و اگر اینچنین نمی بود که فدا از اسیران گرفتن بعد از این حلال خواهد شد و اگر این نمی بود که غازیان بدر را از عذاب
مطلقا نجات داده هر آینه میرسید شما را در آنچه فدا گرفتید و اسیر اکر الله ساختید در این فدا گرفتن عذابی
عظیم روایت کرده اند که چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه فرمود که اگر فدیه نمی بود و تجویز فدا از من
کرده بودند فرمود که اگر عذاب نزول یافتی عمر بن الخطاب و سعد بن معاذ نجات می یافتند چه اول قتل الصنادید التماس
فدا گرفتن و خلاص دادن اسیران در جناب رسالت نمودند سعد بن معاذ علامت کراهت از آن ... و از قبول این
ملتمس در بشره مبارک یافته گفت یا رسول الله این مردم در جاهلیت ترا بدروغ داشتند و ترا از خانه بیرون کردند
پس باید که همه گردن ایشان را زنی و بسیاری ازین قوم را بکشی دیگر فرمود ابو بکر رضی الله عنه التماس نمود که
این قوم خویشان تواند فدا بگیر و رها کن عمر رضی الله عنه عرض رسانید که اینها ائمه کفر اند عباس را حمزه خواهد
تا بقتل رساند و عقیل را علی ... بسپار تا بکشد و فلان شخص را بمن بده تا گردنش را بزنم آخر الامر
برای اصحاب و انصار فدا گرفتن مقرر شد و یکصد اوقیه طلا از عباس گرفتند عباس گفت آن اوقیه که
هنگام اسیر شدن داده بودم گرفت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعباس فرمود که ایچه
داری فدای نفس تو بود فدای برادر زادگان خود را یعنی عقیل و نوفل را چرا ندادی عباس گفت
دیگر ندارم حضرت فرمود چه شد آن طلا که با ام فضل سپرده بودی و با او گفته بودی که اگر مرا حادثه
روی دهد این مال تو و فضل باشد عباس گفت ترا ازین ماجرا که خبر داد حضرت فرمود حق تعالی عباس
گفت اشهد انک رسول الله والله ما اطلع علی هذا احد الا الله یعنی گواهی میدهم بر اینکه تو رسول خدایی
چرا که بخدا سوگند که هیچکس ازین ماجرا خبر دار نبود غیر خدا

مراد حق کلام است یعنی مانند هر دو شرطیه نسبت واحد است که در مقابل ده آمده و وجه تکرار را بعضی مفسران گفته‌اند که
بشارت است یعنی زود باشد که عدد مومنان بیفزاید و برخی نوشته‌اند که تاکید است و امر بلباس [illegible] آمده [illegible]
مومن از ده کافران روگردانند و بموجب این حکم در یک سریه رسول صلی الله علیه و سلم بیست تن مومن را که برابر دو صد تن از
کافران فرستاد و غالب شدند و در یک سریه صد کس از مومنان را که یک هزار تن کافر فرستاد غالب شدند

الحال سبک و آسان گردانید الله تعالی از احوال شما بار گران را که در حکم سابق بود یعنی تکلیف اینکه
یک تن با ده تن کارزار کنند و دانست خدای تعالی که در بدن شما سستی و ناتوانی بهم رسیده پس اگر باشند از شما
صد تن صبر کننده غالب شوند بر دو صد کس و اگر باشند از شما هزار کس غالب شوند بر دو هزار کس بحکم خدای تعالی و مدد
او و خدای تعالی با مردم شکیباست یعنی یار و مددگار صبر کنندگان است مراد آن یکی با دو تا هر جا آمده در صورتی
که مراعات تذکیر لفظ یغلبوا شود بیاء است و در غالبی که رعایت تانیث لفظ مائة صابرة باشد تا باید خواند
و در کلمه ضعف دو لغت است فتح صاد و ضم آن

سزاوار و شایسته نیست
یعنی نیست لایق پیغامبری را که باشد او را اسیران و فدا گرفته ایشان را خلاص دهد تا زمانی که بکشد بسیاری از انها در روی زمین
یعنی بر حالی باید کافران را بقتل رسانند و بعد از آنکه بسیاری کشته باشند رواست که از بعضی فدیه قبول نمایند میخواهید
شما ای اصحاب سود مال دنیا را که فانیست و میخواهد الله تعالی برای شما ثواب آخرت را که نعمتهای جاودانیست
و خدای تعالی قوی و غالب است که مومنان را بر کافران مسلط سازد و دانای مصلحت کار بندگان است که نعمت باقی
را بر فانی ترجیح دهد بعضی للنبی معرفه خوانده‌اند تا مخصوص حضرت باشد و خطاب در فحوای آیت با صحابت است
که جمعی مقدار هفتاد تن از مشرکان در روز بدر اسیر شدند انصار التماس نمودند که فدا باید گرفت و نباید کشت و حضرت
از جمعی [illegible] رای است دانست امر [illegible] قاضی بیضاوی نوشته است که این آیت دلیل است برآنکه
انبیا را اجتهاد [illegible] خطا میکنند و حال آنکه خود خطا که از کلمه تریدون [illegible] خطاب با انصار و اصحاب است [illegible]

بدرستی که آنان که ایمان آوردند و باور داشتند رسول را صلی الله

علیه و سلم از مکه بمدینه آمدند و جدا از وطن گریزیدند و جهاد کردند چنانکه مال و جان خود را در راه خدا صرف

نمودند و آنانکه جای دادند رسول و مهاجران را و یاری کردند در جهاد یعنی آن قوم که بانصار مشهور اند آن

گروه بعضی از ایشان بعضی دیگر را متعولی میراث یکدیگر میباشند و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند یعنی

همراه پیغمبر از مکه بمدینه نیامدند و وطن خود را ترک ننمودند نیست برای شما از دوستی ایشان هیچ چیز

میراث نمی برند از یکدیگر تا زمانی که هجرت نکنند و اگر مومنانی که مهاجر نیستند با کفار قتال نمایند و ایشان غزا

کفار آمدند که از شما مدد خواهند در مقاتله بر شما واجب است که یاری کنید ایشانرا تا ظفر یابند بر مشرکان مگر بر قومی

که میان شما و میان ایشان عهدی باشد بمصالحه یعنی بصورت معاهده جنگ مکنید که نقض عهد نکنید

ایمان است و خدا تعالی بهر چه شما میکنید بیناست آمده با جمله مخففه از اسمی اعمال از خدا ممکن نیست پس

اگر نقض عهد کنید خدا میداند معلوم باشد که بحکم این آیت مهاجر از انصار و انصار از مهاجر میراث

می بردند و بعد از چند گاهی بحکم آیت اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض منسوخ شد بعضی قاریان

کلمه ولایت را بکسر واو خوانده اند و اکثر بفتح واو قراءه نموده اند

و آنانکه کافر اند بعضی از ایشان میراث

می برند از بعضی دیگر مطلب اینکه کافر از مسلمان میراث نبرد و مسلمان با کافر دوستی نکند و اگر عمل نکنید

باین حکم که گفتم پیدا شود در روی زمین فتنه و فساد بزرگ یعنی ایمان ضعیف گردد و کفر قوی شود

و اینمعنی موجب بطرف شدن خیر و برکت باشد از روی زمین

و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند در

راه خدا و آنانکه جای دادند مهاجران را و یاری کردند در جهاد آن گروه ایشان هستند که مومنان حقیقی اند هیچ

نقصانی در ایمان و اخلاص ایشان نیست برای ایشان است آمرزش گناهان گذشته و روزی نیکو در بهشت

مراد ازین مومنان آن نیکبختان اند که بار اول در اوایل بعثت حضرت صلی الله علیه و سلم هجرت نمودند و آن

چون مضمون آیت مشعر حل آیت قبل موهم آن تحریم غنیمت

و فدا دست بسته بودند این حکم نازل شد که پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه نیز از قسم غنیمت است خوردنی حلال پاکیزه و بترسید از عذاب الهی در مخالفت امر او بدرستی که الله تعالی آمرزنده و مهربان است آنچه قبل از این حکم که فدیه حلال شود گرفته اید و خورده اید بخشیده شد و غنیمت که بر امتهای پیشین حلال نبود بر شما حلال ساخته مروی است که عباس بن عبد المطلب گفت این آیت در شان من نازل شده که بیست اوقیه طلا از من گرفته شد بعد الحال که مسلمان موحد و مخلص شده ام بیست غلام دارم که هر یک از من تجارت میکنند و مایه کمترین ایشان بیست هزار درهم است بجای بیست اوقیه باید که یک اوقیه چهل مثقال است و بحساب هندوستان شانزده توله پس بیست اوقیه سه صد و بیست توله

بگو ای محمد آنکسان را که در دستهای شما اسیر شده اند از عساکر خیره که اگر بداند خدا تعالی که در دلهای شما نیکوی ایمان و اخلاص هست می دهد شما مال و زر بهتر از آنچه گرفته شده است از شما بطریق فدیه و بیامرزد شما را و خدا تعالی آمرزنده و مهربان است بعضی قاریان اساری خوانده اند و اکثر اسری قراءة کرده اند

و اگر خواهند اسیرانی که مسلمان شده اند خیانت کردن با تو بشکستن عهد یا مرتد شدن پس تحقیق که خیانت کرده اند با خدا تعالی پیش از این بکافر شدن بعد روز الست ایمان آورده بودند و بعد از آن کافر شدند پس خدا تعالی ترا توانایی داد تا ایشان را اسیر کردی اشاره بآنست که اگر باز خیانت کنند بار دیگر گرفتار شوند تا بسزای دیگر برسند و خدا تعالی دانا و حکم کننده است بحال هر کس

پس بگوای رسول مشرکان را که آمد ورفت نمایید بطور خود در زمین مکه ایمن از تعرض مسلمانان تا چهار ماه و بدانید که نیستید عاجز کنندهٔ خدای تعالی از آنکه عذاب کند و این را نیز بدانید که خدای تعالی خوار کنندهٔ کافران است یعنی در دنیا بکشتن و اسیر بردن و در آخرت بعذاب دوزخ بقول بعضی این آیت اول شوال نازل شد و مدت مهلت دادن تا آخر محرم بود که بعد از انقضای این چهار ماه در حرم داخل نشوند و طواف کعبه نکنند و بعضی گفته اند که از بیستم ذوالقعده تا بیستم ربیع الاول مهلت داده شد و جمعی آورده اند که ایام مهلت چهار ماه مخصوص ایشان بود چه زیرا که از چهار ماه عهد بسته بودند باید دانست که تا این سال موسم حج کردن درین چهار ماه مقرر بوده و بعد از آن سال دیگر در ماه ذوالحجه مخصوص و مقرر شد و در همان سال حجة الوداع بوقوع آمد

[illegible]

[illegible]

و این کلام آگاه ساختن است از جانب خدای تعالی و رسول او بسوی مردمان در روز حج بزرگتر از علی ابن ابی طالب مرویست که آن روز عرفه است و بروایت ابن عباس روز نحر است و بعضی گفته اند که مراد جمیع ایام حج است و برخی نوشته اند که روز وقوف حج اکبر است و روز عمره حج اصغر بهر حال درین آگاه ساختن مضمون معتبر است یعنی آگاه سازید مردمان را از آنکه خدا و رسول او بیزار اند از عهد بستن مشرکان پس بگویید مشرکان را که اگر باز گردید از کفر و غدر پس آن بازگشت بهتر است برای شما از همه کارهای و نیاز زیرا که آن توبه موجب کامیابی در آخرت است و اگر روی گردان شوید از توبه و احکام الهی پس بدانید که شما نیستید عاجز کنندگان خدا تعالی بلکه زیر پای قهر او اید از عذاب الهی نخواهید یافت و بشارت ده ای رسول مشرکان را بعذاب الیم دردناک لفظ بشارت بجای بیم کردن از روی کنایه در تشبیه است و بعضی گفته اند که بشارت خبر دادن است خواه خیر خوش باشد و خواه بد

[illegible]

[illegible] استثنا از بشارت دادن است

یا از بیزاری یعنی مگر آنکسانی که عهد کردید با ایشان و بعد از آن نشکستند ایشان عهد شما را و هیچ کم نکردند از شرطها که در عهد و پیمان مقرر بود و هم پشتی نکردند بر مقابله و مقاتله شما هیچکس را از دشمنان شما پس تمام کنید

[illegible]

تابع منذان که در مدینه طیبه جای دادند و ایمان آوردند

و آنانکه ایمان آوردند بعد از فتح مکه و همراه رسول الله
و از وطنهای خود دوری گزیدند و جهاد کردند همراه شما پس آن گروه نیز با شما درین حکم شریک اند و خداوندان
خویشها یعنی اقربای نسبی سزاوارترند برای میراث گرفتن بعضی از بعضی این حکم در لوح محفوظ ثبت شده و این
آیت ناسخ حکم سابق شود چنانچه میفرماید محو آمد ما لیا و ثبت مدارست حق بهر چیز الله تعالی داناست یعنی
حکم اول موافق وقت و مصلحت بندگان بود الحال اینحکم مناسب وقت و مصلحت ایست مرویست که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که سوره انفال و براة بخواند من شفیع او شوم در روز قیامت و گواهی
دهم که او از اهل نفاق بیزار است حق تعالی بعدد هر منافق ده حسنه باو بخشد و جمله عرش در تمام عمر
او طلب آمرزش نمایند برای او بروایت ابن عباس این سوره در مدینه نازل شد مگر هفت
آیه در مکه نزول یافت و ان از یمکر بک الذین است تا اتمام هفت آیه و بروایت عکرمه
و حسن تمام سوره در مدینه نازل شده و در عدد آیات اختلاف کرده اند در صد و سی و پنج

این بیزاریست از خدا و رسول او یعنی این کلام بیان بیزاری خدا فرستاده اوست بسوی آنکسان که عهد اتفاق بسته اید
با ایشان از جمله مشرکان چون باب مفاعله در عهد آمده لازم دارد جانبین را حاصل کلام اینکه خدا و رسول
بیزارند از عهد و پیمانی که مشرکان از روی نفاق با شما بسته اند پس بینداز ید آن عهد را و قبول مدارید

[illegible] عند المسجد الحرام [illegible] المتقين

چگونه باشد یعنی نتواند بود که باشد برای مشرکان عهدی نزد خدا تعالی و نزد رسول او که بشکنند آن عهد را مگر آنانکه عهد بستند شما ای رسول و ای مومنان با ایشان نزدیک خانه کعبه اشاره بقوم بنی ضمره و بنی کنانه است که حضرت صلی الله علیه و سلم با ایشان در حدیبیه عهد بسته بود بمدت نه ماه و آنها نشکستند عهد را بنابرین میفرماید پس تا زمانیکه راست دارند بر عهد برای شما پس شما نیز راست دارید بمانید بر عهد ایشان بدرستیکه خدا تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را از فحوای کریمه ظاهر که شکستن پیمان با هر که باشد در خدا نانیز است

[illegible] فاسقون

چگونه باشد این هم استفهام انکاریست یعنی نتواند بود که باشد مشرکان را عهدی با شما و حال آنکه اگر غالب آیند بر شما نگاه ندارند آن عهد را و وفاداری نکنند در حق شما و مراعات خویشی ننمایند بلکه خوشنود میسازند شما را بدهانهای خویش یعنی وعدهای دروغ میدهند که ایمان خواهیم آورد و سخنان آشنا میگویند و حال آنکه سر باز میزنند دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل و زبان ایشان یکی نیست و بیشتر ایشان بیرون رفتگان اند از حکم الهی در باب نگهداشتن عهد در بعضی ملتی نازل لفظ ال بکسر همزه بیمان و قرابت هر دو آمده است و در قراءة شاذ لام اول را با بدل کرده ایلا خوانده اند تثقیل ادغام نباشد و ذمه بمعنی حق و عهد هر دو آمده

اشتروا بآیات [illegible] ما کانوا یعملون

بدل کردند بقرآن و هرگز بدیدند بران چیزی را که بهای اندک است یعنی بنهادند شهوت کرانه انع و بیابانی و باز داشتند مردمان از راه خدا تعالی بدرستیکه ایشان که این کار کردند بد کاریست که میکنند ایشان این آیت بقولی در شان ابوسفیان و اتباع اوست که مال خود را بمشرکان میدادند تا تعرض حال مسلمانان و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نمایند و از زیارت خانه کعبه مانع شوند و بقولی در شان علمای یهود است که رشوت از پیر مکان گرفتند و آیات توریت را که کلمات دیگر بدل نمودند و از ایمان آوردن بحضرت رسول باز داشتند مردم را

[illegible]

نگاه نمیدارند آنانکه فروختند دین را به دنیا در حق هیچ مومن عهد را و قرابت را و نه حقی که بر ایشان است و آن گروه از حد درگذشتگان اند در شرارت و بدنفسی مضمون آیت متقدم در باب عهدشکنان است بالعموم و این آیت در شان یهود است

با ایشان عهدی که با ایشان بسته اید تا مدتی که برای آن عهد معین شده لیکو وفا باید کرد که مدت چهار ماه هنگام عهد بستن مقرر شده بود

پس درباب بنی ضمره و بنی کنانه که عهد نشکستند حکم با تمام مدت است و قبایل دیگر که شکستند مهلت چهار ماه

امر شد تا فکری بحال خود کنند بدرستی که خدا تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را یعنی ایشان را از دوستان

خود می شمارد و آنچه بهترین عطایاست بایشان میرسد که عبارت از ثواب اخروی است نه مانند عهد شکنان و امر

کننده گان بر کفر که از عذاب الهی پرهیزکاری نمیکنند و اینها چون نبودند چهار ماه مهلت بایشان داده پس درباب

ایشان میفرماید

پس چون بوقوع آید بیرون آمدن از ماه های حرام یعنی بگذرد چهار ماهی که ایام مهلت عهد

شکنان است پس بکشید مشرکان عهد شکن را هر جاکه یابید خواه در حل و خواه در حرم و بگیرید ایشان را باسیری و باز

دارید از طواف کعبه و بنشینید برای ایشان بر سر راه ها یعنی ببندید بر سر راهی را تا بر اکنده نشوند و نگریزند بهر طرفی پس اگر

باز گردند از شرک بیاری دارند نماز را و ادا کنند زکوة را بجوی تکلیف است پس واگذارید سر راه ایشان را

و دست بدارید از قتل و اسیر تا هر جاکه خواهند بروند بدرستی که خدا تعالی آمرزنده است گناهان گذشته را مهربان است

بر توبه کنندگان از فحوای این آیت معلوم است که اگر کسی نماز را ترک نماید یا زکوة دادن را و این ترک را جایز

دارد واجب القتل

و اگر یکی از مشرکان عهد شکن که حکم تعرض بعد از چهار ماه برای ایشان آمده

بعد از انقضای مدت مذکور زنهار خواهد پس زنهار دهید او را پس بکن او را تا بشنود کلام الهی را و مطلع شود بر احکام قرآن

مراد جمیع قرآن باشد یا سوره برائة خصوصا و اگر بعد از شنیدن و فهمیدن احکام که درباب مشرکان نازل شده

ایمان نیارد برسان او را بجائی که محل امن و سکونت اوست بعد از آن قتال کن با او تا صورت عذر ربیمان نیاید

یعنی این آگاه ساختن و امان دادن برای آنست که این مشرکان گروهی اند که نمیدانند راه حق را و غیر حق

از باطل نمیتوانند کرد پس امان و زنهار باید داد تا فکری بحال خود کنند و مآل کار را بفهمند بلفظ احد که مرفوع شده

بسبب آنکه فاعل فعل مستتر است

دیده شمار او یاری کند در غالب شدن بر آنها و شفا بخشد سینهای گروهی که ایمان بخدا و رسول آورده اند یعنی
بنی خزاعه جمعی که از یمن بمکه آمده ایمان آورده اند و از آسیب کافران سینهای مومنان سوخته است از ظفر یافتن
شما مسرور گردد

ویذهب غیظ قلوبهم ویتوب الله علی من یشاء

و ببرد خدا تعالی خشم و اندوه دلهای آن مومنان را و توبه دهد خدای تعالی از آن مردمان که آزار بمومنان
رسانیده اند هر کرا خواهد و بازگشت کند حق تعالی بر آنها بنظر فضل و غفران مصداق آیه اینکه بعضی
از آن کفار بعد از مقاتله ایمان آوردند چنانکه عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو از آن جمله بودند
و خدا تعالی داناست بتوبه کردن کفار یعنی میداند که از صمیم قلب است یا از روی فریب قرائه
لفظ یتوب بنا بر دو معنی بر درجه است برفع و نصب

[illegible]

آیا می پندارید ای مومنان که واگذارید جهاد کردن را
و نمیداند خدای تعالی آنانرا که جهاد میکنند از جمله شما و فرا نمیگیرند غیر خدا تعالی و بغیر رسول او و بغیر مومنان
دوست نهانی اینجا نفی علم است یعنی نفی معلوم برای تاکید پس خلاصه معنی اینکه آیا شما پندارید که
ظاهر نخواهد شد آنچه میداند خدا تعالی از شما و الله تعالی آگاه است بهر چه میکنند از کارها چه عرض دارید
بعضی مفسران گفته اند که این آیت خطاب بمنافقان است پس معنی چنین باشد که آیا می پندارید که
واگذاشته خواهید شد همین که بزبان دعوی ایمان کنید و معلوم نخواهد شد چیزی که در علم خداست که آنانکه
جهاد میکنند از جمله شما و فرا نمیگیرند بغیر خدا و رسول و مومنان دوست نهانی تا راز دل و کیفیت
نفاق خود با او گویند کدام اند و آنانکه بخلاف این اطوار اند کدام اند و حال آنکه خدا آگاه است
بهر چه که هر کسی از جمله شما میکنند بنا بر جزا دادن بهره ام از برای نکوهش سزا نفس است

[illegible]

سزاوار نیست مشرکان را اینکه عمارت کنند مسجدهای خدا را در حالتی
که گواهان باشند بر نفسهای خود بکافر بودن یعنی حقیقت یقین میدانند که بتان را سجده میکنند و رسول و کتاب

... فاخوانكم في الدين ونفصل الآيات لقوم ...

پس اگر باز گردند بهودان از کفر و طغیان یعنی ایمان آورند بقرآن و رسول و بپای دارند نماز را و بدهند زکوة را پس ایشان برادران شما اند در اسلام یعنی انچه بر شماست بر ایشان باشد و بیان میکنیم مانشانها و حکمهای دین اسلام را از برای گروهی که میفهمند و بدانش خود غور میکنند در ان

... وان نكثوا أيمانهم ...

و اگر بشکنند سوگندها و عهدهای خود را مخالفان بعد از ان که عهد و پیمان و سوگند با شما در میان آورده باشند و طعنه زنند شما را در دین شما که اسلام است پس بکشید پیشوایان کفر را و سرداران مشرکان را و کارزار کنید با ایشان بدرستیکه عهد و سوگندی نیست ایشان را چرا که عهد و سوگند با ایشان نیست که باید صبا... مقاتله کردن با ایشان شاید که باز ایستند از خلاف و شرک کلمه ایمه را اهل کوفه و شام بدو همزه خوانده اند و دیگران بیک همزه و یا و لفظ ایمان را ابن عامر بکسر همزه خوانده یعنی مشرکان را امانی نیست و انچه میگویند از روی فریب

...

آیا کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند پیمانهای که بسته بودند با شما درین بار که معاونت معاندان نمایند و آخر معاونت کردند بنی بکر را که با شما عداوت داشتند و اسلحه و جمعیت دادند تا با بنی خزاعه که خلفاء حضرت رسول بودند جنگ کردند و دیگر قصد کردند که بیرون کنند حضرت رسول را از وطن در اینجا دو قول است یکی اینکه مراد ازین عهد شکستن بنی قریظه اند که در جنگ احزاب ابو سفیان را مدد کردند و اراده بیرون کردن حضرت از مکه نمودند قول دیگر انکه مراد از ناکثان عهد آن یهود اند که قصد بیرون کردن حضرت از مدینه نمودند و حال اینکه ایشان آغاز کردند بار اول شکست پیمان آیا شما می ترسید از کارزار کردن با ایشان پس خدای تعالی سزاوارتر است باینکه بترسید از عقاب او در ترک جهاد اگر هستید شما ایمان آورندگان بخدا و رسول اشاره باینست که هر کس ایمان بخدا داشته باشد باید که از غیر او نترسد

کارزار کنید با مشرکان تا عذاب کند خدای تعالی ایشان را بدستهای شما یعنی از دست شما بقتل رسانند و اسیر کنند و خوار و زار سازد آنها را و فیروز ...

خورانیدن حاجیان را و عمارت کردن مسجد الحرام را مانند و قرینه کار کسی که ایمان آورده است بخدا تعالی و بروز بازپسین

یعنی برجوع شدن بخدا بعد از مرگ و جهاد کرده است در راه خدا تعالی برابر نیستند نزد خدا این دو کسان مجاهدان با آن مشرکان

آب دهندگان حاجیان و خدمت مسجد کننده و خدا تعالی بمطلب نمی رساند مردمان ستمکار را که بر نفس خود

ستم کرده اند بر شرک بیان بعضی قاریان سقاة الحاج و عمرة المسجد الحرام خوانده اند یعنی آب خورانندگان

حاجیان و عمارت کنندگان مسجد و این قراءت برای تمکین است چه بیان ترک آیت در شأن علی بن ابی طالب

و عباس نازل شده که عباس افتخار بسقایه و عمارت می نمود و علی بیان تقدم خود در ایمان و جهاد

آنانکه ایمان آوردند بخدا و رسول و

دوری اختیار کردند از وطن خود برای رفاقت پیغمبر و جهاد کردند در راه خدا با ثیار مالهای خود و جانهای

خود در جنگ با کافران بزرگتر اند از روی مرتبه نزد خدا تعالی نسبت بآنان که این صفات ندارند یا از عمارت

کنندگان مسجد الحرام و آب خورانندگان حاجیان و آن گروه اند که ایشان رسیده اند بمطلب دو جهانی و ظفر یافته اند

مژده میدهد ایشان را پروردگار

برحمتی از جانب او برسد و خشنودی او که متضمن همه فیضها و کرمهاست و بوستانها که برای ایشان باشد در آن

بوستانها نعمتهای جاودانی در حالتیکه آن گروه ابد الآباد باشند

در آن بوستانها بدرستیکه نزد خداست مزدی بزرگ یعنی نعمتی که نعم دنیوی نسبت با او حقیر باشد

ای آنانکه ایمان آورده

اید بخدا و رسول فرا مگیرید پدران خود را و برادران خود را دوستان اگر برگزینند کفر را بر ایمان یعنی برای

محبت پدر و برادر و خویشان خود کفر را بر ایمان ترجیح دهید و آنانکه دوست دارند اقربای خود را از جمله شما

که برای محبت ایشان هجرت با رسول نکنند و در مکه بمانند بسبب آن گروه اند که ستمکارانند چرا که وضع شیء در

غیر محل آن کرده اند

خدا را که اقرار کننده به توحید اند یا ورمیده ارند پس تعمیر مساجد که خدا پرستی است مر منافات دارد با کفر پس تاب حال آنها نیست این گروه آنانند که تباه و نابود شده‌اند به سبب شرک و بت پرستی عملهائی که با آن می‌خواهند یعنی تعمیر مسجد الحرام و آب خورانیدن بحاجیان و خواهند بود در آتش دوزخ اگر گروه مشرکان جاودان و لفظ مساجد جمع است باین باعتبار واقع شده که هر بقعه و هر قطعه از مسجد الحرام مسجد است که خدا تعالی که خدا تعالی را در آن سجده میکنند و میتواند بود که اینجا مخصوص مسجد الحرام نباشد بلکه جمیع مسجدها که بر روی زمین است تعمیر آن سزاوار حال مشرکان نیست چرا که مسجد اختصاص دارد بخدا پرستی و موحدان پس مشرکان را باید ... قرائه ابن عباس و مجاهد و ابن جبیر مسجد الله است سبب نزول آیت اینکه وقتی که عباس اسیر مسلمانان او را سرزنش بسیار کردند او گفت شما خوبیهای ما را چرا نمیگوئی علی ابن ابی طالب گفت که خوبیهای شما کدام است عباس گفت مسجد الحرام را تعمیر میکنیم و چاه زمزم در عهده ماست که حاجیان را آب میدهیم

جز این نیست که عمارت کنند مسجدهای خدا تعالی را یعنی

سزاوار این کار نیست که ایمان آورده باشد بخدا تعالی و بروز قیامت و بپای داشته نماز را و بدهد زکوة را و نترسد مگر از خدا تعالی پس آنکه باین صفات متصف اند شاید که از راه یافتگان باشند براه نجات مخفی نماند که در ذکر ایمان بخدا اکتفا نکردن بروز قیامت معتقد اینجا است که ایمان بمبداء و معاد هر دو می باید و لفظ شاید در نجات مومنان اشاره باین نکته است که موحدان با وجود ایمان خالص نباید که مغرور بر اعمال خود شوند زیرا که قبول در درگاه احدیت موجب نجات است پس مشرکان چگونه با وجود شرک مغرور اند هرگاه در باره مومنان نشاید دو کاه باک نمیشود معلوم که مشرکان چه برسد تعمیر مساجد دو اند یکی ساختن و شکست آن را درست کردن دوم خدمت آن کردن مانند فرش گسترانیدن و چراغ افروختن و جاروب کردن و عبادت بجای آوردن در آن بجا آوردن احادیث در ثواب و فضیلت خدمت مسجد بسیار وارد شده

راگرفته بود که مبادا البغوج خصم درآید و سیدکاینات از کمال شجاعت اسپ را نهیب میداد که پیش برود و نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث و زبیر بن عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابولهب در رکاب حضرت بودند و علی بن ابی طالب شمشیر کشیده پیش روی مبارک ایستاده بود که اگر دشمن حمله آورد مدافعه نماید سرور عالم فرمود یا عباس تو بلند آوازی ندا کن مسلمانان را و بیاد ایشان بیار عهدی که بسته بودند عباس آواز برکشید و گفت یا اصحاب شجره الشجره یا اصحاب سوره البقره بکجا میروید و چرا میگریزید آن عهد که بسته بودید اینک رسول الله جرا او را تنها گذاشته رفته اید این واقعه در شب ظلمانی روی داده بود آثار روی مبارک آن نور مطلق چون خورشید میدرخشید مشرکان با شمشیرهای آخته خود را در آتش دوزخ انداخته رسیدند درین اثنا جمعی از مسلمانان که گریخته از استماع ندای جهان آرای حضرت بر دشمنان ریخته با نها در آویختند و از جانب دیگر کافری سوار نیزه در دست با علم سیاه قصد ذات عالی درجات سید کاینات نمود نزدیک رسید در جستجو اند که مسم ابوجرول یا خصم را میفکنم مردم و جمعی کثیر از کفار در دنبال آن شقی نابکار بودند علی بن ابی طالب به سرعت تمام رسیده لعل آن شتر لهو ابلی کرد و در پی آن ضربت ضربتی بر کمرش زد هم دو پاره در رشید چنانکه از آن منظر العجایب مشهود گشت که هر دو نیم میراند میگر او را طولا یا عرضا تنصیف بعد بین منشود نخورد شقالی در وزن متفاوت نباشد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در جواب رجز آن کافر فرمود انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب علی بن ابی طالب بعد از کشتن ابوجرول جهل مشرکت دیگر را بقتل رسانید و بقیه السیف منهزم گردیدند خلاصه واقعه همین که قرآن مجید از آن خبر میدهد یاد کنید انعام الله اول تعدد و تعجب در آورد شما را بسیاری لشکر شما پس آن کثرت جمعیت هیچ بی نیاز نکرد امید شما را از مدد الهی و تنگ شد بر شما زمین وادی با آن همه فراخی که داشت بعد از نهایت اضطراب و خوف جانی یافته از میدان نشوید بستی گردان شدید در حالیتی که گریزان بودید و پشت بدشمن کرده بودید

پس بعد از آنکه کار تنگ شده بود

و مومنان مضطرب گشته گریخته بودند از میدان مقدم نمود فرستاد الله تعالی رحمتی که موجب سکون و آرام دلها بود

بگوای رسول الله مر آنها را که هجرت نکردند اگر هستند پدران شما و پسران شما و برادران شما

و زنان شما و خویشان شما و مالهای شما که کسب کرده اید و سوداگری که می ترسید از نارواي آن و نشستنهایی که پسندیده اید و خشنود شده اید از آنها دوست تر بسوی شما از خدا و رسول او و از جهاد کردن در راه خدا پس منتظر باشید تا بیارد خدا تعالی عقوبت خود را در دنیا و آخرت و خدا هدایت نمی رساند گروهی را که بیرون رفتگان اند از حکم خدا باشند بعضی قاریان عشیرتکم بجمع سالم و برخی عشائرکم بجمع مکسر و جمعی عشیرتکم بصیغه مفرد قرائت کرده اند و این لفظ در اصل ماخوذ از عشرة عدد است چه متضمن جمعیت است قبیله را که موصوف بهمین وصف است عشیرة نامیده اند و وجه تخصیص بدایت انتقال از مرتبه آحاد است

هر آینه بتحقیق یاری کرد خدای تعالی شما را ای مومنان در جایگاه های بسیار یعنی معرکهای کارزار با کفار که عبارت است از جنگ بدر و حرب با بنی نضیر و بنی قریظه و یهودان خیبر و محاربه روز احزاب و صلح حدیبیه و فتح مکه معظمه و روز حنین که مآل کار فیروزی مومنان بود کیفیت واقعه حنین چنین بود که بعد از فتح مکه لشکر هوازن و ثقیف قصد مسلمانان نموده و متفق شده بجنگ آمدند در وادی حنین که مابین مکه و طایف است و سرور کائنات علیه افضل التحیات با ده هزار سوار و بقولی دوازده هزار و بروایتی شانزده هزار متوجه جهاد گشت و جمعیت کفار چهار هزار سوار بود شیخ اکبر یعنی ابو بکر رضی الله تعالی عنه کثرت مسلمانان را بعین الکمال در نظر آورده گفت امروز لشکر ما بسیار است البته فتح خواهیم کرد چون این سخن بسمع مبارک آنحضرت رسید نه پسندیده فرمود اعتماد بر نصرت الهی باید نه بر کثرت لشکر و از آنجا که دانای اسرار دریافته بود که این غرور با مداد غیرت الهی را بحرکت خواهد آورد سکون از لشکر اسلام بر خاست و از بی اتفاقی چنین اتفاق افتاد که همه بهزیمت رفتند مگر نه تن از سپاه اسلام عباس بن عبد المطلب بر یمین حضرت بود و فضل بن عباس بر یسار و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب لجام استر را گرفت

این را نیز بدیگران بده که ما رضای ترا بهتر از مال تمامی دنیا میدانیم و دل شکستگی ما نه از برای کمی حصه غنیمت بود بلکه

مطلب بی توجهی تو بر و دل ما را شکسته بود و بعد ازین سخنان که بعرض رسانیدند استغفار نموده التماس کردند

که یا رسول الله در حق ما دعا و خیر و استغفار کن پس سرور کاینات دست مبارک بدعا بر داشت گفت اللهم اغفر

للانصار و لابناء الانصار و لابناء ابناء الانصار پس از آن فرمود که ای معشر انصار شما راضی نیستید که حصه دیگران گاو

و گوسفند باشد و حصه شما رسول الله باشد همه بخوشحالی تمام گفتند بلی یا رسول الله راضی شدیم و رضا داریم

پس توبه میدهد خدا تعالی و باز گشت میکند بنظر

رحمت بعد از آنکه عذاب کرده باشد بر هر که خواهد و حق تعالی آمرزنده و مهربان است بر توبه کنندگان این آیت در شان

بعضی کافران است از مردم هوازن و ثقیف که بعد از جنگ حنین بخدمت حضرت آمده بشرف اسلام مشرف

گردیدند و از روی عجز و زاری التماس نمودند که یا رسول الله وجود مبارک تو محض خیر است و حال آنکه زن

و فرزند و مال و مواشی ما از دست ما رفته پس حضرت رسول با ایشان فرمود که شما را مختار ساختیم در آنکه

که اگر خواهید زن و فرزند خود را بگیرید و اگر خواهید مال و مواشی را و بعد از آنکه بهر چه اختیار کردند

حضرت از آنانکه یافته بودند باز گرفته بایشان داد و باهل غنیمت فرمود که این استرداد بطریق قرض

است هرگاه غنیمت دیگر بدست آید عوض بشما خواهیم داد

ای آنکسانیکه ایمان آورده اید

جز این نیست که مشرکان ناپاک و پلید اند و نجاست آنها عینیه است نه حکمیه و ابن عباس گفته که ذات

ایشان نجس است مانند سگ و خوک بنا برین خدا میفرماید پس باید که نزدیک نشوند بمسجد الحرام که محیط

خانه کعبه است بعد ازین سال بسبب براءة است خدا و رسول بیزاری کرده اند از آنها و آن سال نهم یا

سال هفتم بود از هجرت و بقولی سنة حجة الوداع بود و بعبارت دیگر سال دهم است از هجرت و اگر بترسید

ای مومنان از درویشی و مفلسی بسبب منع ایشان که هرگاه آمد و رفت کافران که مدار سود او معامله

بر ایشان است و منافع بیع و شری از دست شما خواهد رفت پس بدانید که میرسد آن وقت که

رسول خدا و بر مومنان باز آمدند مومنان هزیمت خوردند و پایداری نمودند در جنگ کافران از امام رضا ع
مرویست که سکینه نسیمی بهشتی است که باعث تسکین دلها میشود بصورت انسان مصور شده نزد پیغمبران می‌آید
دیگر فرمود فرستاد خدا تعالی لشکرهای که نمی‌دیدید شما یعنی فرشتگان که بمدد مومنان آمده بودند بر
اسبان ابلق سوار و جامه‌های سفید پوشیده و دستارهای سرخ پیچیده و علاقه‌ها انداخته و عدد
ایشان پنج هزار بود چنانچه کافران دیده بودند بعد از فتح حکایت نمودند و عذاب کرد خدا تعالی آنها را
که کافر بودند بکشتن و اسیر کردن و غارت نمودند و این مصیبتها جزای کافران است آورده‌اند
که در آن جنگ قریب یکهزار کس از کافران بقتل رسیدند و شش هزار تن از زنان و فرزندان ایشان
اسیر کردند و بیست و چهار هزار اوقیه نقره و چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمده سرور عالم همه را بر لشکریان
قسمت فرمود و چون بانصار کم داد ایشان رنجیده رفتند حضرت از رنجش آن قوم آگاه گشته فرمود
تمام انصار را فراهم آورده در گوشه بنشانید تا من بیایم و با ایشان سخن گویم و بعد از مجتمع شدن آن
گروه تشریف بآن مجلس شریف فرموده گفت من چیزی می‌پرسم از شما جواب مرا راست و درست بگوئید
همه قبول کردند پس حضرت فرمود آیا شما گمراه نبودید که خدا تعالی بوسیله من شما را هدایت کرد همه
گفتند از منت خدا را و رسول را باز فرمود آیا شما بر کنار دوزخ نرسیده بودید که حق جل و علا بواسطت
من از آن ورطه نجات داد همه گفتند از شکر خدا را و رسول را و دیگر فرمود آیا شما با هم دشمن نبودید
و یکدیگر را می‌کشتید که خدا تعالی بوسیله من الفت داد شما را با هم گفتند بلی شکر خدا را و رسول را
پس حضرت سکوت نمود و بعد از زمانی فرمود که چرا جواب من نمیدهید همه گفتند نمیدانیم که چه
طور جواب گوئیم که ترا بر ما فضل و کرم بسیار است هیچ جوابی نداریم حضرت فرمود که چنین جواب
بمن بدهید که قوم ترا بیرون کرده بودند از مکه ما ترا جای دادیم و ترسان بودی از دشمنان ما ترا
ایمن ساختیم همه ترا بدروغ داشتند در رسالت تو منکر بودند ما ترا تصدیق کردیم و ایمان آوردیم
از استماع این سخن تمام انصار بهای های در گریه افتادند و سرداران ایشان بمنت واری
در پای حضرت سر نیاز گذاشته گفتند جان و مال ما فدای تو باد آنچه از غنایم جا عطا فرموده

وعده درا طاعت کردن ایشان مبین است چون این نعل آید سزا ایشا دیگر نیز جاری خواهد بود هر زمان و بودکان السابق

جزیه نیست در باب برآن اختلافست واضح اخذ است وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ

النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن

قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ گفتند یهودان که عزیر علیه السلام پسر خداست و گفتند ترسایان

که عیسی پسر خداست این سخن ایشانست که بزبانهای خود گفته اند یعنی سخن لغو بی اصل است و حقیقتی ندارد یا آنکه تحقیق

ایشان چنین گفته بودند کسی از زبان ایشان نرفته است مشابه و مانند میسازند سخن خود را باین سخن

آنانکه کافر شده اند پیش از این بی مدرک که گفتند فرشتگان دختران خدای اند یا بعضی از ایشان که ذات

ذات منزه الله تعالی را ابو اللات و ابو العزی میخوانند لعنت کناد خدا تعالی ایشان را و بکشد ایشان را

چگونه برگردانیده میشوند از راه حق براه تهمت دروغ مراد از برگرداننده شیطانست بعضی قاریان عزیر

ابن الله بتنوین قراءة کرده اند و بعضی بی تنوین کلمه یضاهئون را جمعی با همزه و برخی بی همزه خوانده اند

باید دانست که منشا افترا یهود درباره عزیر بن شرخیا که از نسل لاوی بن یعقوب علیه السلام است

و بچهار ده پشت بهارون برادر موسی میرسد اینست که چون بخت النصر بیت المقدس را ویران کرد

و توریت را هر جا یافت سوزاند درآن که عزیر از حبس نجات یافته روانه بیت المقدس شد و در اثنای راه چند

بتقدیر الهی مرد و بعد از آن زنده شده میان قوم خود آمد توریت را از حفظ میخواند چون مردم آن عصر توریت

نشنیده بودند و نسخه میان مردم نمود نابود بود اند آنچه عزیر میخواند توریت است اول باور نداشتند

و پس از آنکه پیر مردی گفت من از پدر خود شنیده ام که گفت از بیم بخت النصر توریت در فلان مغاره

کوه ساخته ام و قوم آنرا از آنجا پیدا کرده آوردند و با آنچه عزیر میخواند و می نوشت مقابله نمودند

و مطلقا حرفی تفاوت نداشت از روی تعجب گفتند که عزیر پسر خداست در باب عیسی نصاری انجهت

افترا کردند سبب قصور عقل بود که وجود فرزند را بدون پدر محال میدانستند و در قدرت الهی

هیچ غور نکردند که آدم را چگونه پیدا کرد و معجزه عزیر این بود که پنج قلم بر پنج انگشت خود بسته کتابت توریت

میکرد

توانگر گردانند شما را خدای تعالی اگر فرو ریزد کرم خود بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان و موافق مصلحت عباد تقدیر کرده

است قرائت لفظ نجس نزد بعضی قاریان بجیم النجس الجاس خوانده اند تا بحسب لفظ مطابق مشرکون باشد

و در مصحف ابن مسعود بجای عیلة عایلة مرقوم است زیرا که مصدر این باب مانند عافیة و عاقبة آمده است

[illegible]

[illegible] حتی یعطوا الجزیة عن [illegible]

کارزار کنید ای مؤمنان با آنانکه ایمان نیاورده اند بخدای تعالی و نه بروز بازپسین و حرام نمیدانند

چیزی را که حرام کرده است خدای تعالی و رسول او و در تاویل کلمه رسوله دو توجیه است اول آنکه آنچه حضرت خاتم النبیین

حرام فرموده باشد دوم آنکه آنچه در ملت رسول آن امت حرام بوده باشد و نمی پذیرند دین راستی

دین اسلام است از جمله آنانکه داده شده است بایشان کتاب و این کارزار کردن شما با ایشان تا زمانی

باشد که بدهند جزیه را از دست خود یعنی خراجی که امام وقت بر هر یک بقدر استطاعت معهود نموده باشد نقد بدهند

نه نسیه و نه از روی قهر بدهند بلکه در حالت دادن آن خراج خوار و زار باشند چنانکه گردن ایشان نزد مسلمانان

پست شکوفته باشد این حکم در باب یهود و نصاری است که توریت و انجیل بایشان داده شده و

در باب مجوس نیز بسبب آنکه ایشان با اهل کتاب شبیه بوده اند در روایتی که از ائمه منقول است پیغمبری بر ایشان

مبعوث شده بود و کتابی بر وی منزل بوده پیغمبر خود را کشتند و کتابش را سوختند و اخذ جزیه از غیر این

سه قوم که مذکور شدند از اصناف کفره نزد شافعی و امامیه روا نیست و نزد ابو حنیفه روا است

مگر از مشرکان قوم عرب و نزد مالک از جمیع اصناف کفره جزیه باید گرفت مگر از مرتد و مقدار مبلغ

جزیه نزد شافعی اقل مراتب یک دینار است چه از غنی و چه از فقیر و نزد ابو حنیفه از غنی چهل و هشت درهم

است و از متوسط در غنی و فقر بیست و چهار درهم و از فقیر کاسب دوازده درهم و از فقیر غیر کاسب هیچ

نباید گرفت مخفی نماند چنانچه جزیه بر کفار مذکور مقرر شده سلطان و بکر نیز قرار یافته مانند اینکه

دفع اعمال احکام و حدود اسلام بر ایشان جاری کنند تن در دهند و ایذای مسلمانان نکنند و ناقوس

ننوازند و از ارتکاب محرمات استغفار نمایند و در قرآن مجید همین حکم جزیه وارد شده است برای اهل

باید دانست که مال زکوة نا داده را گنج نامیدن مخصوص است و اگر زکوة بمستحق داده گنج نباشد بمحصول است چنانچه حضرت فرموده ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب بها ما بقی من اموالهم و حدیث دیگر آنکه ما ادی زکوة فلیس بکنز معنی کلام اول چنین است که راقم این حروف در ترجمه چهل حدیث منظوم ساخته نظم

نکرد ایزد زکوة مال را فرض مگر تا پاک سازد باقی مال ملکش یار از حکم ایزد پاک که تا پاکیزه گردد مال تو پا مال

فبیان مضمون حدیث دوم آنکه هر مالی که داده شد زکوة آن گنج نیست یعنی در تحت حکم آیه نیست که وعید بر آن باشد

[illegible]

[illegible] روزی گرم کرده شود یعنی بر افروخته کنند آتش دوزخ را بر آن گنجها پس داغ کرده شود بآن درهم و دینارهای سوزان پیشانیهای صاحبان گنج را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و این اشاره باین است که معنی این است آنچه ذخیره ساخته بودید برای نفسهای خود پس بچشید و بال آن چیزی را که بودید ذخیره کننده آن مخفی نماند که تخصیص این سه عضو بداغ کردن نکته میخواهد و چنین بخاطر فقیر میرسد که میبیند کسانی هر که را ببینند رو بر و مشاهده میکنند یا از پهلو ~~یا از جانب~~ یا از پس او پس برای فضیحت و رسوائی شخص این سه عضو معین شد تا بنظر هر بیننده در آید

[illegible]

[illegible] باید دانست که مدار عبادتها و عیدهای یهود و نصاری بر حساب سال شمسی بود و بنا بر آن بعد از سه سال یکسال ایشان سیزده ماه میباشد از اینجهت حق سبحانه تعالی بنای حساب را بر سال قمری گذاشته احکام روزه و حج و زکوة و عده و غیره را بر آن مرتب ساخته میفرماید بدرستی که شمار ماهها نزد خدای تعالی دوازده ماه است که در لوح محفوظ نوشته در وقتی که آفرید آسمانها و زمین را از آن جمله چهار ماه حرام است یعنی حرمت آن باید نگاه داشت سه از اینها بهم پیوسته است که اینها را سرد گویند ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و یک فرد است یعنی رجب این حساب درست محکم است پس ستم مکنید بر نفسهای خود در این چهار ماه بارتکاب محرمات و ترک حرمت

فرا گرفتند یهود و نصاری علمای دین خود را و زاهدان ملت خود را خدایان بجز الله تعالی بسوی اطاعت احکام ایشان کردند در حرام و حلال چنانکه اطاعت امر الهی باید کرد و عیسی پسر مریم را نیز نصاری بخدایی برگرفتند و حال آنکه مامور نیستند علما و عباد و عیسی و جمیع چیزها را معبود میدانند مگر برانکه پرستش کنند خدای یکتای بی همتایی را که نیست هیچ معبودی سزاوار پرستیدن منزه ذات یگانه بی شریک او پاک و بی نیاز است او از آنکه شریکی برای او فرا گیرند چه دانشمند یهود را گویند و اصل این کلمه عبری نوشتن معانی است به بیان نیکو و رهبان زاهد خداترس است که تجرید اختیار نماید و در اصطلاح عابد صومعه نشین عیسویست

میخواهند ترسایان و یهودان اینکه فرو نشانند نور خدا را یعنی قرآن مجید و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم را الکار و ابطال نمایند بگفتگوی دروغ که در دهان ایشان است و قبول نداند خدا مگر این را که تمام کند نور خود را یعنی دین روشن را که فرستاده است در توحید ذات خود بثبوت رساند و بر جمیع عالم و عالمیان ظاهر سازد و اگرچه نخواهند این معنی را آنانکه حق پوشی میکنند

ذات پاک خداست آن خداوندی که فرستاده محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم با قرآن مجید که راهنمای محض است و رساننده بمقصود است و با دین ثابت اسلام است تا روشن کند و غالب سازد شریعت اسلام را بر همه دینها و اگرچه نخواسته باشند این معنی را آنانکه شرک آورده اند بخدای تعالی

ای گروه مومنان بدرستیکه بسیاری از علمای و زهاد یهود و نصاری هر آینه میخورند مالهای مردمان را بناحق یعنی برشوت بسبب آنکه دروغ گویند در حق رسول و می بندند راه خلق را و باز میدارند ایشان را از راه خدا پرستی و آنکسان که گنجینه می سازند طلا و نقره را و صرف نمیکنند در راه خدا یعنی زکوة نمیدهند پس خبر رسان ایشان را بعذابی دردناک

آیا خوشنود گشتید بزندگانی دنیا از ثواب آخرت یعنی از آنکه استید و این را بر داشتید پس بدانید که در حقیقت نیست

زندگی و برخورداری دنیا در جنب آخرت مگر چیزی اندک حقیر [illegible]

[illegible] اگر بیرون نروید بسوی جهاد در راه خدا عذاب کند

خدا شما را عذابی دردناک و بدل کند شما را بگروهی دیگر که اطاعت حکم الهی کنند و در راه خدا جان نثار نمایند و زیان

نمیرسانید این کرانی و نافرمانی شما بخدا هیچ و خدا تعالی بر همه چیز تواناست یعنی بسزای این نافرمانی شما میتواند او را

و عوض شما گروه دیگری خواند آورید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اینجا الا بجای ان لم واقع شده یعنی اگر

یاری نکنید شما رسول خدا را پس یاری خواهد کرد خدا او را چنانکه پیش ازین یاری کرد او را وقتی که بیرون کردند از خانه

او را کافران و ان یاری کردن در حالتیکه او دوم دو کس بود هنگامیکه رفتند در غار یعنی در چنان وقتی یاری

کرد خدا که نبود همراه او زیاده از یک کس و دشمنان بسیار بودند در وقتیکه یاری کرد او را خدا تعالی او گفت بهم صحبت

خود یعنی ابوبکر بن ابی قحافه که مترس و بیم مدار از دشمنان که خدا تعالی با ماست بطریق محافظت و معاونت

پس این جمعیت خاطر که موجب تسلی دادن شد برای این بود فرو فرستاد حق سبحانه جل شانه آرام و قرار

بر دل رسول الله تا از شر دشمنان هیچ اندیشناک نباشد و قوت بخشید او را بلشکرها که نمی بینید شما ای

مردمان ان لشکرها را یعنی فرشتگان را و غطای دیگر اینکه گردانید خدا تعالی کلمه انها را که کافر شدند فروتر

یعنی دعوت کفر را خوار و بی اعتبار ساخت و کلمه خدا تعالی یعنی دعوت اسلام در حقیقت و نفس الامر بلند مرتبه است هرگز

خوار نگردد و خدا تعالی توانا و مصلحت دان کارهاست مخفی نماند که کافران حضرت را از خانه بیرون نکرده بودند

بلکه قصد نفس مبارک نموده بودند چون خدا تعالی مصلحت کار در بیرون رفتن و مخفی شدن میدانست امر فرمود که حضرت

رسول از خانه بیرون رفته در بیرون معموره مخفی شود و از نجهت که این امر آن متفرع بر قصد کافران بود اسناد

بیرون کردن بانها فرمود حقیقت ما وقع مجملا اینکه در شب پنجشنبه غره شهر ربیع الاول کفار قصد ذات و الا درجات

این اوقات را ظلم نمائید چرا که درین ماهها معصیت یعنی از قبیل گناهان حرام است هنگام احرام کارزار کنید

با مشرکان با همه ایشان درین ماههای حرام چنانچه ایشان کارزار میکنند درین ماهها با شما پس بدانید این را که

خدا تعالی با پرهیزگاران است بازداشتن و محفوظ داشتن ابو جعفر اثنا عشر یکون بسکون شین خوانده و باقی قاریان به

فتح باید دانست که چون عربان عادت بغارت داشتند در چهار ماه حرام قتال و غارت منهی بود با هم گفتند

که ما سه ماه پی در پی طاقت صبوری نداریم که بی غارت جنگ توانیم گذرانید جناده بن عوف کنانی حیله ساخته

در هنگام موسم ندا کرد که یا معشر عرب خدا تعالی درین سال محرم را حلال گردانید پس ماه حرمت او را

تاخیر کرد بماه صفر مردم سخن او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که درین سال خدا تعالی رجب را حلال ساخت

بماه جمادی الاول و همچنین یکایک را در هر سال حرام میکردند تا چهار ماه حرام در سالی باشد تا پی در پی نباشند

و این تاخیر را نسی میگویند بنابرین حق تعالی منع فرماید

[illegible]

جز این نیست که تاخیر دادن زیادتی است در کفر چرا که این حرام کردن حلال

و حلال ساختن حرام کفر دیگر است که بر کفرهای سابق ایشان افزوده شده گمراه گردانیده میشوند باین عمل آنانکه

کافر شده اند گمراهی دیگر که حلال میسازند تاخیر حرمت سالی را و بجای آن سال سال دیگر را حرام میگردانند تا موافق

سازند شمار آنچه حرام کرده است خدا تعالی از ماهها یعنی چهار ماه در سال حرام میکنند اما رعایت وقت را از

دست داده اند پس حلال میگردانند ماهی را که خدا حرام کرده آراسته شده است برای ایشان بدیهای عملهای

ایشان یعنی شیطان در نظر ایشان بد را خوب وانموده تا مرتکب آن میشوند و خدا تعالی بمطلب نمیرساند گروه

کافران را از قرآءه خاصه نسی سه وجه است یک همزه بعد از یا دیگر تشدید یا دیگر تخفیف یا بدون همزه

[illegible]

ط ج

[illegible]

ای آنکسانی که ایمان آورده اید چیست شما را که وقتی گفته شود شما را که بیرون روید برای تقویت اسلام در راه خدا تعالی

یعنی جهاد کنید با کافران گران میشوید در زمین یعنی میل مینمائید بنشستن زمین بعوض زمین برآمدن آیا راضی شدید

بعضی قاریان منصوب خوانده اند و اکثر مرفوع قرات برفع اول است تا عطف بر کلمه اول نباشد و در حکم جعل که
افاده حدوث میکند در نیاید بعضی میگویند که مراد جنود لم تروها لشکر فرشتگان است که همان شب بجهت
محافظت ذات تقدس انتساب حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر در غار حلقه زدند و برخی نوشته اند که اشاره
بعدد ملائکه در روز بدر و حنین است

بیرون روید ای مومنان
برای جهاد سبک و سنگین یعنی خواه این بیرون رفتن بر شما آسان باشد و خواه گران یعنی گرانی بهر قسمی
که باشد چه گرانبارکی وجه آن کثرت عیال و چه گرانباری از عدم اسلحه و جهاد کنید بمالهای خود یعنی مال
خود را صرف سرانجام اسباب و اسلحه نمایید و بمحتاجان در دکیس نفقه کنید و دیگر جهاد کنید بنفسهای خود
یعنی بدست خود مقاتله نمایید با کافران که این جانفشانی و مال فدایی در راه خدا کردن بهتر است برای
شما از تمتع لذات دنیوی زیرا که آن فانی است و این باقی است اگر شما بدانید امور را که باقی را بر فانی
ترجیح باید داد سبب نزول تقاعد بعضی مومنان است در غزوه تبوک

اگر می بود درین تکلیف مومنان بجهاد فایده دنیوی که زود بدست آید و سفری نزدیک که آنرا پیروی
نموده بودند موافقت می نمودند این خطاب بحضرت رسول است لیکن دور شد است مسافت ایشان که طی
آن بمشقت بسیار توان کرد و زود باشد که سوگند خورند بخدا این مردمان که تخلف نمودند در غزوه
تبوک برین عذر که اگر توانایی بر آمدن برای این جهاد میداشتیم بیرون می آمدیم با شما هلاک میکنند
نفسهای خود را این مردم که تخلف میکنند و خدای تعالی میداند که بتحقیق در دروغ گویانند ایشان
یعنی توانایی دارند و بجهاد نمیروند و بعد از فتح و رجعت مومنان سوگند خواهند خورد و آنچنان که حق تعالی
قبل از وقوع خبر داده بود قراءة واو لو استطعنا بطریق شاذ بضم آمده است بعضی شین را در کلمه
شقت مکسور خوانده اند

سپیدکاران بیابان کرده و سر در خانه مبارک نشستند تا چون قدری از شب بگذرد آن حضرت استراحت فرماید شقاوت خود را
بفعل آورند حضرت ذوالجلال بمقتضای مصلحت حال دستوری داد سرور عالم را که از مسکن شریف بیرون رفته در جایی
دورتر پوشیده نماید لاجرم آن حضرت حیدر کرار جهان علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید تا دشمنان مدنی از تشریف
بردنش آگاه نشوند و فرش استراحت را خالی نبینند پس بیرون خرامیده کف خاکی بجانب اعدا انداخت قادر
مطلق دیدهای دشمنان را چون چشمهای بصیرت ایشان کور ساخت تا آن پیشوای مهاجران از پیش آن سگ روان
شیطان بگذشت و ندیدند در اثنای طی طریق ابوبکر صدیق ملاقی شد و کیفیت احوال استفسار نمود حضرت زبان وحی
ترجمان به بیان صورت حال گشود و تکلیف رفاقت فرمود در ظاهر معموره مکه غاریست بر فراز کوه ثور که تخمیناً
مسافت یک ساعت است از مکه تا آنجا آن عالیمقدار توجه بآن غار نمود و بمرافقت یار صاحب اعتبار شب در آن بسی بلند
رتبه آسود و نقاد شقاوت شعار بعد از آنکه از فرصت بحجره متبرکه درآمده خواستند که اراده فاسد را بعمل آورند
علی بن ابی طالب از جای خاسته روی بآن بی‌آبرویان کرد چون از قصد باطل خود محروم و مأیوس گشتند جانب حال
مراجعت کردند صبحی پی بر داشته بر در غار منور رسیدند حضرت فعال بر حق بقدرت مطلق در همان شب عنکبوتان
را پدید آورد بنا بر فرجه که از انبوهی خار و برگ مانده بود پرده بافتند و کبوتری را بر انگیخت تا بر آن شکاف
بیضه گذاشت چون کافران پی بدر غار رسانیدند ظن ایشان غالب شد که آن رفیع القدر در غار باشد لیکن از
مشاهده پرده‌های عنکبوت که اصلا بر هم نخورده بود و بیضهای کبوتر که بی‌شک نمی‌توان گمان خود را باطل دانسته
حیران و متعجب بازگردیدند و در آن آن که صدای پای آن بی‌سر و پایان بر سر غار بلند گشت صدیق اکبر از اشفاقی
که داشت اضطراب نموده گفت طرفه حالیست که اگر یکی از کافران پیش پای خود نگاه کند بیشک ما را ببیند غافل از آن
معنی که خداوند سمیع بصیر آنان را کر و کور ساخته بود بنابرین آواز سخن گفتن صدیق اکبر را نشنیدند و هیچ
ندیدند و بجهت اطمینان او حضرت فرمود مترس که خدای تعالی با ماست باید دانست که ما مردم حق‌گذار
یعنی اهل سنت و جماعت از این آیت بدرایت دلیل بر فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
داریم یعنی کسی که حق تعالی او را صاحب رسول خواند عظمت شأنش مسلم است و این از قبیل یا صاحبی السجن
و قال له صاحبه و هو یحاوره نیست لفظ اذ که ظرف است بدل بعد از بدل واقع شده و کلمه الله را

تاکید علی بن ابی طالب را رجعت نمود و بمدینه رفت و سید عالم خبر بعد از اندک وقتی بی آنکه قتال با اجداد واقع شود رجعت فرمود

موید کلام پس اینست که دستوری میخواهند از تو برای بر آمدن بجهاد یا بجهت نشستن در خانه خود آنانکه از روی صدق و یقین ایمان نیاورده اند بخدا و بروز بازگشت بخدا و شک در دلهای ایشان در باب وحدت ذات حق و نبوت تو پس آن اجازت طلبان در شک و شبهه خود میمانند حیران و متردد و حائر اند

و اگر میخواستند این منافقان متردد در حقیقت دین اسلام بیرون برآمدن برای جهاد هر آینه ساختگی میکردند برای رفتن بجهاد و آماده میساختند ساز و برگ آن ولیکن کراهت داشت خدا بر انگیختن ایشان بجهاد حق تعالی برای همین توفیق این مستعد نداد با ایشان پس محبوس ساخت ایشان را و باز داشت در جای خود و بخل و جبن و بی همتی بر ایشان غالب کرد و گفته شد ایشان را یعنی ملائکه خطاب با این منافقان کرده گفتند که بنشینید با نشستگان همچو مانند کودکان و زنان و بیماران همنشین آنها باشند این غایت اهانت و نهایت ملامت است و سبب کراهت داشتن خدا از ایشان علم اوست به ما فی الضمیر ایشان یعنی هر گاه بصدق و شوق ارادهٔ جهاد ندارند نباید که همراه بی اعتقادی ایشان را بر انگیخت و این کمال بیزاریست

و اگر بیرون می آمدند منافقان برای جهاد در میان شما هیچ نمی افزودند در کار شما مگر فساد و تباهی و هر آینه میساختند در میان شما سخنها که موجب خلل کار باشد میجویند برای شما فتنه را و در میان شما جاسوسان و غمازان هستند که آنچه میشنوند از شما میرسانند با ایشان و خدای تعالی داناست بحال ستمکاران یعنی آنانکه در مقام اتفاق نفاق بعمل می آورند

هر آینه جستند فتنه را این منافقان یعنی سعی در پراکندگی اصحاب و شکست لشکر کردند پیش از این در غزوه احد

این دعاست برای حضرت رسول اراده رحمت و حجت بعنوان خطاب
بطریق عتاب چنانکه دأب است که در ابتدای کلام بجهت تعظیم مخاطب دعا میکنند حاصل معنی آنکه رحمت کناد
خدا تعالی بر تو و برتو باد درگذشتن از آنکه ترک اولی کردی چرا اجازت دادی برای آنانکه تخلف و تقاعد ورزیدند
در بیرون آمدن بجهاد تا زمانی که روشن شود احوال آنانکه راست میگویند و استطاعت ندارند
و تا زمانی که بدانی دروغگویان را

اجازت نمی طلبند از تو آنانکه ایمان آورده‌اند
بخدا و بروز بازپسین که بازگشت بخداست این را که جهاد کنند بمال و جان خود را فدای راه خدا نمایند و خدای تعالی
داناست باحوال پرهیزگاران مخفی نماند که درین کلام اعجاز نظام اشاره ایست لطیف بمعنی که برای
بیرون رفتن بجهاد هم اجازه خواستن علامت نفاق است زیرا که چون اراده رسول را دانستند
که متوجه غزوه است باید که از خلوص ایمان و عزم راسخ موافقت و مرافقت نمایند چه جای آنکه
برای ماندن و نشستن در خانهای خود اجازت خواهند و اینجا مراد از تقوی پرهیزگاری دل است
چرا که تخصیص علم الهی باحوال باطنی باید دلالت اجازت خواستن برای جهاد بر تذبذب
خاطر دقیقه ایست که هر کس نمیتواند دریافت بنابرین فرموده که خدا میداند و می‌تواند بود
که این آیه در شان علی بن ابی طالب باشد چه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در هنگام توجه بغزوه
تبوک که اراده سفر دور و دراز بود اندیشه از برگشتن مردم مدینه از دین اسلام و هم پیدا شدن
فتنه و فساد در عوام نموده علی بن ابی طالب را نایب خود ساخته در مدینه گذاشت اینمعنی را
بعضی منافقان شهرت دادند که خاطر مبارک رسول الله ازو منحرف شده بنابرین او را همراه
نگرفت علی بن ابی طالب ازین افترا آگهی یافته بدون اجازت خواستن از حضرت از مدینه
برآمده بقصد غزا برکاب ظفر انتساب آنحضرت ملحق شد و آنجا بود که حضرت فرمود یا علی
تو از منی بمنزله هارون که از موسی بود لیکن فرق همین است که بعد از من پیغمبری نیست پس فرموده که
کار درین سفر بجنگ نخواهد انجامید تا ترا همراه ببرم و بودن تو برای محافظت مدینه اهم است بنابرین

او را اسباب زیرا که اضطراب بجهت رفع مکروه می باشد پس در صورتی که رفع آن را محال دانند مضطرب نگردند و شماتت

عموم حسود و فرزوال است که موثر در وقوع مصیبت او باشد هر گاه از تقدیر باشد و او را مطلق دخلی در آن نبود

چه جای خودنمائی و فرحناکی است در جمیع مصحفها لن یصیبنا مرقوم است و در مصحف ابن مسعود بل یصیبنا و حینئذ استفهام

انکاریست مآل معنی واحد است لیکن بهتر است تا فایده نفی موید کند

بگو ای محمد که آیا انتظار میکشید برای ما انهم استفهام انکاریست

یعنی منتظر نیستند برای ما مگر یکی از دو نیکوئی را یعنی یا فتح و غنیمت نصیب ما میشود یا شهادت و اجر آخرت پس این

هر دو خوبست و سعادت سعادت است و ما انتظار میکشیم برای شما یکی از دو بدی را یعنی اینکه برساند بشما الله تعالی

عذابی از نزد خود که وسیلت ما باشد چنانکه صیحه از غیب رسید یا بلای دیگر از آسمان نازل شود یا اینکه

بدستهای ما شما را هلاک سازد پس شما هم منتظر باشید چیزی را که بهر کیفیت خوبست برای ما بدرستیکه

ما نیز منتظر انیم همراه شما چیزی را که بهر صورت بد است برای شما

بگو ای محمد بمنافقان متخلف از جهاد انفقوا نفقه کنید مال خود را خواه از روی

طاعت و رغبت خواه از روی کراهت هرگز قبول نخواهد افتاد این بذل از شما چنان از لن یتقبل که بدرستیکه شما

گروهی بوده اید فاسقان یعنی از اسلام و نفقه کافر مطلقا مقبول نیست زیرا که هر چند اهل این دار شما سه فرح

راجع اعتبار در اینجا مفهوم خبر بصورت امر واقع شده چنانکه در محاوره متعارف است که میگویند تو هر چه خواهی بکن

اما حقیقت کار اینست سبب نزول این آیت آنکه جد بن قیس که از دلی تقاعد از حضرت میجو است بنوعی

مذکور گفت یا محمد من خود بجنگ اصفر نمی آیم اما لشکر را بمال خود مدد میکنم

و محروم نساخت منافقان را از این سعادت که قبول کرده شود

نفقهای ایشان یعنی دادن مال خود لشکر اسلام را مگر سه چیز یکی اینکه ایمان نیاورده اند بخدا تعالی و برسول او

چنانکه باید و دیگر اینکه نمی آیند برای نماز مگر اینکه ایشان در آمدن کسل مند و کاهل باشند یعنی از روی گرانی و ...

که بازگشتند از همراهی تو ای رسول و در حرب خندق گفتند با اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و بر گردانیدند کارها را

برای تو یعنی کار تو هر دینی بصلاح می‌رسید ایشان بمکر و غدر و فساد میگردانیدند تا زمانی که آمد یاری و وعده

کاری که از جانب الله تعالی و بلند و روشن شد دین خدا تعالی و حال آنکه نمیخواهند منافقان دولت و صولت

ترا و کراهت دارند از یعنی

ذکر جمله منافقان که تقاعد می ورزند از رفتن بجهاد بسبب علتی که میگویند

ای رسول که اجازت ده مرا تا در خانه خود باشم و بیرون نروم بجهاد و مرا در فتنه میندازید بدان ای رسول که در

فتنه افتاده اند خود منافقان که کفر می ورزند و بجماعت اسلام بیرون نمی روند و بدرستی که دوزخ فرا

گیرنده است فردا فران را یعنی اسباب دخول در جهنم ایشان را در میان گرفته این آیت در شأن جد بن

قیس نازل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تحریض بجهاد فرمود با وی گفت آیا میل بکارزار با رومیان

داری از ایشان کنیزکان خوب در آسیر کرده بگیری جد بن قیس گفت که رغبت بشهوت من بزنان

بسیار است امام مرا دستوری ده که در خانه خود باشم و میندازی مرا در فتنه

اگر برسد بتو ای رسول نیکوئی یعنی ظفر بر اعدا و غنیمت اند وهگین میسازد ایشان یعنی منافقان را و اگر برسد بتو محنت و

جراحت و شدت چنانکه در غزوه احد رسید بتو میگویند بدرستی که گرفتیم عاقبت کار خود را پیش

از این یعنی مآل را دانستیم و بجنگ نرفتیم و رو گردان میشوند از رسول و در آن حالت خوشحالی کنان باشند

و درست نماید دوراندیشی خود را

بگو ای محمد بمنافقان که نرسد بما مگر آنچه نوشته است خدا تعالی در لوح محفوظ

برای ما یعنی گر دولت و فرصت مقدر شده بما میرسد و اگر محنت و نکبت بقلم قدرت مقرر گشته

بما میرسد خداست بهمه کارها و بر خدا باید که واگذارند کارهای خود را آنانکه ایمان آورده اند

[illegible] خلاصه معنی آنکه چون بنده دانست که تقدیر ازلی دیگر گون نمیشود و پیش از این هرچه موافق

مصلحت [illegible] کار گشت مقدر و مقرر شده است دیگر نه او را اضطراب روا است و نه حا

اگر بیابند منافقان پناهی

مانند حصاری یا کوهی یا غارها که در انجا پنهان گردند یا گریزگاهی و راهی که در ان داخل شوند کسی ایشان را نیابد هرآینه روی گردان می‌شوند از شما بسوی آن پناه و گریزگاه و در ان حال ایشان شتابنده خواهند بود در ان گریز چنانکه هیچ کسی باز نتوانستند مانند اسپ جموح یعنی سرکش و بعضی یجمزون خوانده اند و این کلمه ماخوذ از جمازه است یعنی ناقه شتابنده

و از جمله منافقان کسی است که عیب میکنند و طعنه میزنند ترا در قسمت کردن صدقها آورده اند که حضرت در هنگام قسمت نمودن غنائم حنین حضرت صلی الله علیه وسلم بهره وافر بجهت تالیف قلوب بنو سلمان عطا فرمود مردی بلند بالای گندم رنگ که نام وی ذو الخویصره بود برخاست و بحضرت گفت چه میکنی سر در عالم نگفت چه میکنم آن بی ادب گفت نمی‌بینم ترا که عدالت کنی سید کائنات فرمود ای بر تو اگر من عدالت نکنم پس که خواهد کرد و آثار غضب از بشره مبارک ظاهر شد مسلمانان خواستند آن بی ایمان را که رسول الله را عادل ندانست بکشند حضرت فرمود که واگذارید که عنقریب در دست کسی خدا تعالی او را بقتل خواهد رسانید ثعلبی در تفسیر خود آورده که در جنگ نهروان که علی بن ابی طالب بر قوص را کشت منافق ... نقطه مراد واحد و جمع بر دو می‌آید پس اگر مراد بر قوص ... باشد بقول راوی دیگر در شان ابو الجواظ نازل شده که منافقان گفتند می‌بینید صاحب خود را که غنیمتها را با شبانان غنم میدهد و گمان کرد انکه عدالت میکند مراد واحد است و اگر مراد جمع از منافقان باشند چنانکه از امام حسین ع مرویست که دو ثلث از مردان اهل این آیت الله بالحق کلام مربوط تر میشود زیرا که میفرماید پس اگر داده شوند منافقان از ان غنیمتها و صدقها چندانکه دلخواه ایشان باشد خشنود شوند و بپسندند آن قسمت را و اگر داده نشوند از ان صدقها موافق خواهش خود آن وقت خشم کنند

و اگر این منافقان راضی شوند و پسند کنند آنچه داد ایشان را خدا تعالی و پیغمبر او از مال غنیمت و گفتندی آن منافقان که بس است ما را خدا تعالی زود باشد که بدهد حق تعالی ما را از فضل و کرم خود

نماز می‌آیند مگر در روی سوق و خواهش و محض ریا است آمدن ایشان به نماز چراکه در باطن اعتقاد ندارند و نفقه نمی‌کنند مال خود را
بموسان مگر در روی کراهت زیراکه امید ثواب ازین نفقه و ترک آن بیم از عقاب ندارند و قرات کلمه یتقبل با نون جایز است
چراکه تانیث لفظ انفقات حقیقی نیست و یتقبل بصیغه معلوم هم خوانده اند چراکه قبول کننده خدا است

[illegible]

[illegible]

روی خطاب بجانب حضرت رسول اکرم مخاطب است

هر مومنی که بشنود بعد بتکلف نیارد و متعجب نسازد ترا مالهای کافران و نه فرزندان ایشان باین حیثیت که کافران
ملعون و مردود از رحمت الهی اند پس این کثرت مال و فرزندان برای ایشان جمعیت نیست بلکه بدان که چرا این
نسبت که داده این نعمتها بایشان اراده کرده است خدا تعالی این را که عذاب کند کافران را در زندگانی دنیا
و بیرون رود جانهای ایشان از بدنهایشان سختی و تلخی بسیار دارد این عذاب برای ایشان است که
کافرانند تفصیل اجمالی اینکه تا زنده اند در مشقت اند برای جمع و حفظ مال و خرج عیال و در غم و غصه اند از
تلف اینها و هنگام مردن از علامات دلبستگی که بمال و فرزند دارند جان باسانی بر نمی‌آید و عذاب سکرات
می‌افزاید صدق الله العلی العظیم بکرات دیده شده که آزادگان باسانی میمیرند و تا زنده اند
از هیچ ملتزم و بهبودی خشم نمیگیرند منقول است که درویشی سر و پا برهنه بدر دکان عطاری رسید و حیران [illegible] بسیار
صاحب دکان گفت تعجب از چیست گفت از فکر مآل حال تو که این همه چیزها از زمین تا سقف خانه
بر هم چیده و آویخته اگر در هنگام مردن دل یک لحظه بفکر هر چیز باید چندین روز باید که در عذاب جان
دادن باشی عطار گفت تو چگونه خواهی مرد درویش گفت اینطور و کلمه شهادت گفته فی الحال
خوابید و جان داد صاحب دکان شیخ فرید الدین عطار مشهور بود گریبان دریده و راه ترک
و تجرید گرفته برفعت و پایه رسید که نباید و از اهل عرفان و ارباب کمال چنانکه حالش از تذکره
ظاهر است

و سوگند میخورند این منافقان [illegible]

بخدا در اینکه بتحقیق ایشان از شمااند یعنی از اهل ایمان اند و حال اینکه نیستند ایشان از اهل ایمان لیکن
ایشان گروهی اند که میترسند از شما که بکشید یا بنده سازید پس از ترس اظهار ایمان مینمایند

[illegible]

اگرچه کسب وقدری از مال داشته باشند اما احتیاج بر بالای آن نشسته باشد فقیر باشد ودر او مسکین آن است که اصلا هیچ ندارد
چنانکه فرموده است جل شانه مسکینا ذا متربة واین مذهب امام ابوحنیفه است وبرخی را عقیده چنین که احوال برعکس است
بدلیل این نص که اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر زیرا که این آیت ظاهر است که مسکین وجه معاش
دارد جز خود والله واین اجتهاد شافعی است وجمعی گفته اند که فقیر ومسکین بر یک حالت دارند تکرار از جهت تاکید است
واین قول جبائی است وقاضی ابو یوسف باین اعتقاد است وطایفه میفرمایند که فقیر ومسکین در ناداری برابرند
لیکن فرق بینهما اینست که فقیر سوال میکند ومسکین آن محتاج است که سوال نمی کند واین قول از ابن عباس وامام
جعفر صادق منقول است بعضی گفته اند که فقیر محتاج بیمار است ومسکین ناداری تندرست ونیز روایتی هست که الفقرا
الفقرا مهاجرانند ومراد از مسکین غیر ایشان دیگر باید دانست که نزد امام ابوحنیفه دادن زکوة بمولفة قلوب
بعد از زمان حضرت منسوخ شد ونزد شافعی این حکم بحال است ودر مذهب امامیه حصه مولفة قلوب وعاملین موقوف
بر حکم امام عهد است که عادل باشد دیگر باید دانست که در باب فقرا ومساکین ومولفة قلوب وعاملین لام
تخصیص آمده ودر باب رقاب وغارمین ودر راه خدا وابن سبیل فی داخل شده اشاره باینمعنی است
که آن چهار صنف اول بالذات استحقاق دارند وچهار صنف آخر وقتی مستحق صدقات اند
که در بیان وجه معین صرف نمایند ودر آن میان تخصیص استحقاق داخل که زکوة را صرف مطلب
مخصوص کنند یعنی قرض دار ادای وام بآن کند وبنده مکاتب در استخلاص خویش صرف نماید
وغازی صرف اسب واسلحه کند وابن السبیل برای رسیدن بوطن خرج کند

و از جمله منافقان آنکسانند که می آزارند پیغمبر را وسخنان نامناسب در حق
او میگویند که او گوش شنوا دارد یا هرچه خواهیم گفت قبول خواهد کرد حقیقت نزول آیت چنین است
که جلاس بن سوید ودر فاعه وبساکه بحسب ظاهر ایمان آورده بودند ودر دل منکر ومعاند بودند
باهم نشسته سخنان نامناسب زبان را یاران آنجناب بی ادبیها میگفتند یکی از ایشان بدیگران

صدقه و غنیمت دیگر در رسول خدا نیز در قسمت کردن حصه ها بیشتر دهد بدرستیکه ما بسوی خدا تعالی راغبت کنندگانیم بجهت غنیمت
غنیمت و مال نخواهیم ماند که همه نعمتهای دنیوی صدقات ایشان است زیرا که هیچ بنده امانتی بخدا نسپرده است که در عوض
نماید پس اینجا اشاره کرده شود بود نسبت بهر چه بفضل اوبان و دران رضامندی توقع افزونی محمود است

[illegible]

چون منافقان عیب و طعن میکردند در تقسیم صدقات که رسول صلی الله علیه و سلم بی مصرف میدهد فرود افتاد
که مصارف صدقات را حق تعالی بیان فرماید تا بر همه واضح شود که حضرت بی مصرف نداده تا بر پیغمبر مایه که خرابی نیست
که صدقات مخصوص برای فقیران است و مسکینان و برای آنانکه سعی و اهتمام نمایند در تحصیل و جمع و ضبط آن صدقات
و برای مردمانیکه الفت دادن دلهای ایشان ضرور است بجهت رواج دین اسلام چنانچه صفوان ابن امیه
مر رسول الله عطایی میداد و دشمن او بود بعد از آنکه عطاها بسیار داد دوست ترین همه مردم شد و دیگر برای صرف
کردن بجهت آزاد کردن اسیران است که بنده خلق و برای قرضداران است که وام را صرف کارهای مباح کرده باشند
و از ادای آن عاجز شده و دیگر برای خرج کردن در راه خدا مانند ساختن مسجد یا رباط یا پل یا دادن
بغازیان و مر ابطال دیگر برای دادن بشخصی که در غربت افتاده باشد و چندان نمی تواند که بوطن
خود باز گردد اگر چه در وطن مال بسیار داشته باشد و مهمان مومن غنی نیز درین حکم داخل است و صرف
نمودن صدقات درین سهم فهائه مذکور شد فرض کرده شده است از جانب خدا تعالی و خدا دانا است بانکه کی مستحق
کیست و به مصلحت کارها بندها نیکو میداند و سزاوار حکم کردن اوست یعنی در قسمت صدقات آنچه حکم کرده بموجب
همان عمل نمایند و نمی رسد مجلس را که در آن عیب و طعن کنند باید دانست که بعضی مفسران صدقات را
بزکوة مفروضه تفسیر کرده گفته اند که سبب نزول این آیات طعنه زدن منافقان در تقسیم زکوة بوده
زیرا که اغنیای مومنان زکوة اموال بخدمت حضرت می آوردند تا قسمت فرماید و برخی سبب نزول قسمت غنایم
را نوشته اند بنوعی که مذکور شد و در صورت صدقات شامل غنایم و زکوة هر دو باشد دیگر در حالت فقیر و مسکین
اختلاف است بعضی را اعتقاد آنکه فقیر آن است که محتاج باشد و وجه کفاف برای معیشت عیال نداشته باشد

و در بسول لیسی مراد اینست که باک برای ایشان خارج در حالیکه آن خلاف کیش جادو را باشد در کس خارج و این همیشه بود

تن و در خارج خواری و زبان بزرگ است بعضی قاریان تعلموا تا خوانند ایشان را خطاب منافقان باشد و ضمیر از ضمیر ایشان است

[illegible]

[illegible] کنار میکردند منافقان از آنکه فرود آید بر مؤمنان سوره که از قرآن که آگاه سازد ایشان را

از آنچه در دل منافقان است بگو ای محمد با ایشان که شما استهزا کرده باشید بدرستیکه خدا تعالی ظاهر کننده آنچه که شما از آن میترسید و کنار

میکردید یعنی رسوائی نفاق در بعث ظاهر کردن آنچه که خلاف باطن باشد چنانچه مؤمنان صحرای برگاه از آنکه آغاز استغفار میشود و در سرالله

دیگر پنهان میکردند و عورت میگویند نافق الیربوع بسبب نزول آنکه ودیعه بن ثابت در هنگام مراجعت حضرت از غزوه تبوک با منافقان

دیگر که این مرد امید میدارد که ملک شام را بگیرد و در قصرهای ملوک آن دیار نشیند حضرت با خبار جبرئیل از این سخن خبر یافت

بعمار یاسر فرمود برس از این منافقان که با هم چه میگفتند و اگر انکار نمایند بگو که شما چنین میگفتید عمار پرسید و گفت ایشان

بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم آمده عذر خواستند و گفتند که ما این سخن در الطریق هزل و بازی کفته بودیم لعدالعذر خواهی منافقان

این آیت دیگر نازل که [illegible]

و اگر برسی تو ای رسول منافقان را که چه میگفتند هر آینه میگویند جز این نیست که بودیم ما بطریق مسافران که در می آمدیم در زرع

سخنی و لاروی هزل و بازی سخنان میگفتیم یعنی مسافران برای اسایش طی راه سخن شروع میکنند و بخنده و بازی هرچه میخواهند

مر آینه میگویند و در فکر آن نیستند اصلی و حقیقی داشته باشد و کیفیت نفاق آن بدبختان چنین بود در شب تاریک بالای

عقبه بر سر راه حضرت رسول درآمده کمین کرده بودند هنگام رجعت از غزوه تبوک و قصد رمانیدن شتر داشتند

ناخواسته آنحضرت از شتر افتد و آن تیره بختان در آن شب تار جمله بر ذات مبارک آورند و با هم قرار داده بودند

که اگر حضرت را عذر و مکر ایشان آگهی یافته بپرسد میگوئیم که بازی میکردیم سرور کائنات با خبار جبرئیل مطلع گشته

بعلی بن ابی طالب فرمود که امشب پیش ناقه من باش و حذیفه یمانی را امر کرد که همراه ناقه من راه رو چون امیرالمؤمنین علی

رسید بآن عقبه بد عاقبتان را یک یک بنام خواند و بانگ بر ایشان زد که ای فلان و ای فلان در این وقت اینجا

چه می کنید و با یکدیگر چه میگوئید گفتند ما بازی میکنیم و بطور راه گذران سخنان شروع کرده ایم چون ایشان

گفتند که ما از روی هزل چنین سخنان میگفتیم حق تعالی فرمود بگو ای محمد با این اهل نفاق که آیا شما با خدا

گفت خاموش باش که اگر این کلمات بحضرت رسول برسد همه را سوا کند گفتند جناب رسالت پناه صاحب

سخن شنوست گویا تمام گوش است با هرچه خواهیم گفت قبول خواهد کرد این سخنان را و باور خواهد

کرد گفتند ایم حق تعالی از این گفتگو رسول خود را آگاه کرد و امر فرمود که بگو بایشان که رسول شنونده

خیر است برای شما یعنی گفتار نیکو را میشنود و قبول می نماید نه سخن بد را که شما گویند و بیان شنودن

خیر اینست که میشنود و باور میدارد کلام خدا را که تمامش محض خیر است و باور میکند و قبول مینماید

سخن مومنان را که بتحقیق ایمان آورده اند و رسول رحمت است از جانب حق تعالی که فرستاده است برای آنانکه

ایمان آورده اند از شما یعنی گروید اند بوحدانیت خدا تعالی از جمله شما یعنی بسبب شما ایمان بیاورده اید تا سخن همه

را باور کند بلکه او میداند که مومن واقعی کیست سخن او را باور میکند و آن کسانی که می آزارند رسول

خدا را بقول و فعل خود برای ایشان عذابیست دردناک در آخرت بعضی چنین قراءة کرده اند اذن

خیر لکم بر جهت کلمه بتنوین تا صفت و موصوف باشد و جمهور بر مضاف و مضاف الیه خوانده اند که اذن بضم

نون باشد و خیر مجرور با تنوین و جمهور اذن بسکون ذال خوانده اند و رحمة را جمع قاریان مرفوع

خوانده اند الا حمزه که مجرور قراءة کرده منقول است چون منافقان غلبه دین اسلام و فیروزی

مومنان را میدیدند بعذر خواهی پیش آمدند و از روی فریب سوگند خوردند که رضا جوی مسلمانان

میکرده باشند و بیازارند ایشان را چون حق جل و علا از باطن آگاه است میفرماید

سوگند میخورند منافقان برای شما تا راضی دارند شما را و خشنود سازند خود و حال آنکه خدا و رسول

سزاوارتر بدانکه راضی و خشنود سازند منافقان رسول را یعنی ترک نفاق کنند اگر هستند ایشان بتحقیق مومنان

اشاره بانست که شرط ایمان راضی داشتن رسول است نه راضی داشتن مومنان زیرا که این

با کفر جمع شود و عدم رضای رسول با ایمان جمع نمیشود و چون راضی داشتن رسول عین خشنودی

خدا است در ضمیر تثنیه نفرمود

آیا نمیدانند منافقان که هر کس مخالفت کند با خدا

وان است خدا تعالی مردان منافق و زنان منافق را و کافران را جزای دوزخ در آتش دوزخ که جاویدان خواهند بود در آن

آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت یعنی سزای بدتر از آن نمی باید و دور کرد است خدا تعالی ایشان را از رحمت خود و برای ایشان

است عذابی پاینده که هرگز بر طرف نشود این تاکید است بلکه معنی خالدین فیها مخفی نماند که وعده بکار و وعید آمده این از قبیل

بشارت بعذاب الیم در بشرهم است

خطاب است بطریق التفات یعنی ای منافقان شما هستید مانند آن مردمان

پیش از شما بودند از امتهای پیغمبران پیشین بودند آنها سخت تر از شما بسبب قوت بیشتر و بیشتر بودند بسبب مالها و

فرزندان پس بهره گرفتند از لذتهای دنیوی بسبب نصیبه خود استند از مال و فرزندان پس بهره گرفتید شما نیز

بسبب نصیبی که یافتید از مال و فرزند چنانکه بهره یافتند آنانکه پیش از شما بودند بنصیب خود و فرو رفتند در لذتهای

دنیوی با شروع کردید در کار و گفتار باطل چنانکه پیشینیان فرو رفته بودند یا شروع کرده بودند آن

گروه اندک نابود و تباه شد کردارهای ایشان در دنیا و آخرت و همان گروه اند که ایشان اند زیانکاران

در هر دو جهان

اینجا نیز التفات است از خطاب بغیبت یعنی آیا نیامد باین

منافقان خبر آنکه پیش از ایشان بودند قوم نوح و عاد و قوم ثمود و قوم ابراهیم و یاران مدین

که قوم شعیب بودند و اهل دیه‌های زیر و زبر کرده یعنی قوم لوط که آمدند بایشان فرستادگان خدا که

پیغمبران بودند برای ایشان با حجتهای روشن یعنی معجزات و احکام اینجا استفهام انکاری است یعنی آمد و رسید

بمنافقان خبر ان امتهای عاصی از روی آیات قرآن که هر یک بسبب کفر و نفاق خود بعذاب الهی گرفتار شدند

و هلاک کردیده شدند بطوفان آب و طغیان باد و صیحه و پشه و آتشباری ابر و زیر و زبر ساختن زمین ایشان

عذابها که فرستاد خدا بر ایشان نبود خدا تعالی ظالم که از روی ظلم عذاب کند ایشان را ولیکن بودند

و با آیات قرآن و با رسول خدا هزل و استهزا میکنید چه در مقام عبودیت و اطاعت استهزا و بازی منجا لیس هذا الوعید کذب

سمنا ظاهر است خوض در لغت بمعنی فرو رفتن است و بمعنی شروع کردن هم آمده اما نه مطلق بلکه بطلان در قول یا فعل ملحوظ است

[illegible]

عذرخواهی مکنید که این عذر دروغ محض است بتحقیق کافر شدید بعد از آنکه ایمان

آورده بودید میتواند بود که مطلب از ایمان ایشان اظهار ایمان باشد بزبان و در حقیقت همیشه کافر بوده اند و مراد از کافر

شدن رسوا ساختن کفر خود باشد چه از زمان مخفی داشتند و از امام جعفر صادق مرویست که ایشان فی الواقع مومن بودند اما بسبب استهزا

که با حضرت کردند کافر شدند و ایشان چهار کس بودند از آن جمله یحیی بن حمیر توبه کرد و از صدق اخلاص ایمان آورد و از خدا تعالی

مسألت نمود که او را بدرجه شهادت بنا بر آن کردانند حق تعالی توبه او را مقبول داشته در جنگ یمامه بمرتبه شهادت رسید و این اشاره

بجانب اوست که میفرماید اگر در گذریم از گناه طایفه از شما عذاب میکنیم طایفه دیگر را و همه را نمی بخشیم بسبب آنکه ایشان هستند

مجرم در گناه کاران و توبه نکرده اند که یک نفر از ایشان بگناه قراره عاصم از بن شهر بمعنی مجهول و ضم و نعذب نیز چنین

و طایفه منصوب بمعنی الحال که نوشته شد و قرائة باقی قاریان آنکه نعف مبنیا با یا و فتح فا و نعذب بصیغه مجهول و طایفه

مرفوع پس معنی اینچنین که اگر بخشیده شوند طایفه از شما معذب خواهند شد طایفه دیگر و لفظ طایفه اول برای یک کس از

قبیل قال ابراهیم انه فانما واقع شده و در آنجا که میفرماید و لیشهد عذابهما طایفه من المومنین یک گواه مومن است

همین آیت جایز داشته اند

[illegible]

[illegible]

مردان منافق و زنان منافقه می آموزند نفاق را از یکدیگر که تکلیف میکنند و میدارند مردم را

بارتکاب کفر و عصیان و باز میدارند از ایمان و طاعت بسته میدارند دستهای خود را از خیرات و مبرات

فراموش کرده اند خدا را که اینچنین میکنند خدا تعالی ترک کرد و فرو گذاشت ایشان را یعنی باز گرفت لطف

و رحم از ایشان بدرستیکه منافقان بیرون رفتگانند از دایره خیر و ایمان آورده اند هم آنانکه نفاق

ابهنا ظاهر سیصد مرد بودند و یکصد و هفتاد زن ... المنافقون والمنافقات ...

[illegible]

وچشمه تسنیم اجابت [illegible]

[illegible] خطاب الهی در رحمت گستری نمود جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان با [illegible] حجتها و دلایل
[illegible] ایشان و سخت بگیر بر ایشان هر دو طایفه و درشتی کن در مقاتله و مقابله با ایشان و جای ایشان است
دوزخ و بد جایگاهی است برای ایشان باز گشت ایشان دوزخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوگند میخورند بخدای تعالی که ایشان مطلقا نگفته اند سخن بد و هر آینه بتحقیق گفته اند سخن کفر را
که طعنه زده اند بر رسول و منکر او بوده اند و در دین اسلام و کفر ورزیده اند بعد از آنکه مسلمان شده بودند و قصد کرده اند
بچیزی که بآن نرسیدند مطلب جلیل اشاره بآن ماجراست که پانزده نفر از منافقان در کمین گاهی نشسته قصد
ذات [illegible] در جاست کردند اصحاب الهی یافته بر ایشان تاختند و گریزان ساختند و کینه نورزیدند با رسول الله
و با مومنان مگر اینکه بی نیاز گردانید خدای تعالی و رسول او ایشان را از فضل و کرم خدا اشاره بانست که
که از خیر و برکت قدم مبارک حضرت رحمة العالمین درویشان مکه و مدینه توانگر شدند و یکی از غلامان
جلاس بن سوید مقتول شده بود حضرت فرمود تا دوازده هزار درهم باو دادند و این مبلغ زیاده
از دیت بود که یافت آن مال جلاس توانگر شد پس حق تعالی بعنوان کنایه میفرماید که این کینه ورزیدن
باز این نیست که خدای و رسول ایشان را توانگر ساختند پس اگر باز ایستند از کینه و دشمنی باشد
این باز گشت بهتر مر ایشان را از دشمنی و اگر رو گردانند از رسول و از حکم خدا پس عذاب خواهد کرد
ایشان را خدا عذابی دردناک در دنیا و آخرت و نیست برای ایشان در روی زمین [illegible] در هیچ جا نیست
ایشان را دوستی و نه مددکاری که نجات تواند داد از عذاب الهی آورده اند که بعد از نزول این آیت جلاس
بن سوید که از منافقان بود توبه کرد و از روی صدق و اخلاص مومن شد

[illegible] و از جمله منافقان

[illegible]

پس ایشان همچنین که ستم میکنند بر نفسهای خود و ما کرده‌اند پس بعذاب ایشان عذاب کردن عدل و مجازاتست نه ظلم

و مردان مومن و زنان مومنه بعضی از ایشان دوستان بعضی دیگر اند برای یاری و غمخواری نه مانند منافقان که بمحض تقلید نفاق را از یکدیگر یاد گیرند و این اشاره بپایداری محبت ایشانست چنانکه جای دیگر فرموده الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و صفت مومنان چه مرد و چه زن آنست که امر میکنند خلق را بنیکوئی یعنی ایمان و طاعت و باز میدارند از کفر و عصیان و برپای میدارند نماز را با جمیع شرائط و میدهند زکوة را و در حکم شرع اطاعت مینمایند خدا و رسول او را آن قوم اندکه زود باشد که رحمت کند ایشانرا حق تعالی بدرستیکه خدای تعالی توانا و داناست بمقام رحمت و عذاب و محکم کارست

وعده داد خدای تعالی مردان مومن و زنان مومنه بوستانهائی که میرود از زیر درختان و قصرهای آن جویهای روان از شیر و خمر و آب و عسل که همیشه خواهند بود ایشان در آن بوستانها بی موت و فوت و در مسکنهای پاکیزه که در آن بوستانهاست اشاره باینکه قصرها و عمارتها نیز در بهشت جاودانی هست و نصیب بهشتیان است و خشنودی از جانب خدا که آن خشنودی بزرگترین نعمتهاست و فیروزی بزرگست آورده اند که بعد از وصول نعمتهای بهشت مخاطب شوند اهل بهشت باین ندا که یا اهل الجنة هل رضیتم یعنی ای بهشتیان راضی شدید از ما ایشان گویند چرا راضی نشویم با این همه عطاها که بما داده جواب آید که از این عطاها بهتر چیزی نازل کنم بر شما ایشان گویند خداوندا از این بهتر چیزی می باشد حق تعالی فرماید که آن خشنودی منست که از همه بهترست تحقیق لفظ عدن از روی لغت نوشته شد بمعنی خلود و اقامت است اما از ابن عباس منقولست که عدن نام شهریست که در زیر عرش مجید آباد شده و انبیا و رسل و ائمه و شهیدان غازی در آن خواهند بود و بهترین نعمتهای بهشت در آن است

زکوة مال خود را در بارگاه رسالت آورد حضرت فرمود خدای تعالی مستغنی است از آنکه قبول فرماید پس ثعلبه خاک بر سر خود انداخت
و برگشت باز بعد از رحلت سید عالم و عالمیان در عهد خلافت خلیفه اول زکوة مال خود آورد و صدیق اکبر گفت چیزی که
رسول الله صلعم قبول نکرد من هرگز قبول نکنم ثعلبه مراجعت نمود بار دیگر در عصر خلافت خلیفه دوم آمد و از فاروق اعظم همان
عبارت جواب شنید و در زمان خلیفه سوم بدار الجزا رفت [illegible]

[illegible] آیا نمی دانند منافقان و عهده خلاف کنندگان این را که خدای تعالی میداند
راز دل ایشان را و راز نفس ایشان را بایکدیگر و آنکه خدای تبارک و تعالی داننده چیزهای پوشیده و پنهان است

[illegible]

[illegible] آنانکه عیب میکنند مردمانی را از
جمله مومنان اند در باب میدهند صدقات و خیرات را آنچه در شریعت اسلام مقرر شده برای رضای خدا
و عیب میکنند و طعنه میزنند آنانرا که نمی یابند طاقتی مگر محنت و تلاش خود را در راه خدا پس این عیب کنندگان منافق استهزا
میکنند بآن مومنان مخلص جزا دهد خدای تعالی ایشانرا مانند استهزای که میکنند و برای ایشان است در آخرت عذاب
دردناک بعضی قاریان یلمزون بضم میم قراءه کرده اند و مطوعین بود و تا را در طا ادغام کردند بجهت قرب مخرج
سبب نزول آنکه در هنگام سرانجام غزوه تبوک حضرت خیر البشر ترغیب و تحریص فرمود مومنان را ببذل مال در راه خدای تعالی
و اعانت غازیان هر یک از اغنیا بقدر استطاعت خود چیزی آورد عاصم بن عدی دو هزار و چهار صد من خرما آورد
ابو عقیل انصاری که از عاصم نیز مفلس تر بود یک صاع خرما رسانید و در جناب رسالت عرض کرد که شب در وجه مزد
آب کشیدن از چاه دو صاع خرما یافته ام یکصاع را بجهت قوت عیال خویش نگاه داشتم و یکصاع را برای مومنان
غازی آوردم منافقان از روی استهزا گفتند که عاصم و عقیل ریا و خودنمائی کردند

[illegible]

خطاب بحضرت رسول صلعم که خواه طلب آمرزش کنی
برای منافقان خواه نکنی هر دو برابر است اگر طلب آمرزش کنی از خدای تعالی برای ایشان هفتاد مرتبه پس هرگز نخواهد بخشید و نخواهد
آمرزید خدای تعالی منافقانرا و این دوری و محرومی منافقان از مغفرت بسبب آنست که ایشان کافر شدند بعض چندان

کسانی هستند که عهد کردند با خدا تعالی که اگر بدهد ما را خدا از فضل و کرم و لطف خویش مال بسیار هر آینه صدقه دهیم یعنی
در راه خدا خرج کنیم و هر آینه باشیم بسبب زکوة دادن از نیکان و پسندیدگان
پس وقتی که داد حق تعالی ایشان را مال بسیار از فضل و لطف و رحمت خود
بخل ورزیدند بآن مال و روی گردانیدند از دادن زکوة و ایشان روگردانیده اند از عهد و پیمان خویش

پس عاقبت کار ایشان این بود که در آورد بخل در دلهای ایشان نفاق و بد
اعتقادی تا روزی که برخورند بجزای آنکه خلف کرده اند بسبب آن وعده که با خدا کرده بودند یعنی حقیقت بخل و نافرمانی
خود را بدانند که موجب عذاب و عقاب است اشاره بروز قیامت است که جزای عمل در آن روز خواهند یافت و آن جزا
یافتن بسبب آنست که بودند در دنیا دروغگویان چه خلف وعده نوعی از دروغ است دیگر آنکه زکوة را جزیه گفتند
و بعضی یکذبون بتشدید خوانده اند یعنی سخن حضرت رسول و آیات قرآن را بدروغ میداشتند این آیت
بسبب خلف وعدهٔ ثعلبة بن حاطب انصاری که از مومنان درویش بود و زاهد و عابد مشهور نازل شد
ماجرا اینکه روزی بجناب رسالت صلی الله علیه و سلم التماس نمود که در حق او دعا کنند تا خدا تعالی او را توانگر گرداند
حضرت فرمود ای ثعلبه همین حالت خوبست برای تو شکر الهی بجا آر که حق تعالی مصلحت کار هر بنده و حقیقت
امور را بهتر میداند روز دیگر باز التماس کرد و گفت یا رسول الله عهد کردم که اگر خدا تعالی مرا مال دهد
در راه او صرف نمایم و حقوق مستحقین را ادا کنم پس در عالم دعا کرد و از همان روز عطای ربانی شامل حال او شد
در اندک زمانی گله گوسفندان و شتران او چندان وفور بهم رسانیدند که گنجایش آن در مدینه نبود ناچار
ساکن صحرا شد و العقد مشغول ضبط مال گردید که الی نماز جمعه هم بشهر نمی آمد حضرت از اصحاب استفسار فرمود
که چه حال است ثعلبه را که نماز پنجگانه و نماز جمعه حاضر نمیشود گفتند یا رسول الله چون مالش بسیار شده در شهر گنجایش
نداشت در بادیه سکونت گرفته حضرت سه بار فرمود یا ویح ثعلبه عاملان زکوة را نزد او فرستاد تا زکوة
از وی تحصیل نموده بمستحقان رسانند و مکتوبی مشتمل بر آیت زکوة و مصارف صدقات و نصاب نیز ثعلبه مرقوم
فرمود آن سرمایه دین باخته گفت مگر این جزیه میخواهد چون این آیت نازل شد و آن سخن را شنوا شنید

محبوس بودند در غزوهٔ تبوک پس اگر اجازت طلبند از تو از آنها بغزوهٔ دیگر پس بگو بایشان که هرگز بیرون نخواهید رفت با من برای جهاد
این امر است خبر بمعنی نهی یعنی هرگز میایید با من بجهت غزو و هرگز کارزار مکنید با هیچ دشمنی همراه من بدرستی که شما خشنود گشتید
بنشستن و تخلف از جهاد کردن بار اول که غزوهٔ تبوک در میان آمد پس بعد ازین نیز بنشینید با پس ماندگان و
نشستگان متخلف چرا که لایق کارزار نیستید و مناسبت بزنان دارید بعضی خلفین بی الف خوانده اند
و درین آیت بلفظ ان بجای لما واقع شده یعنی هرگاه باز گرداند خدا ترا ازین سفر

و نماز مکن بر هیچ یک از منافقان که بمیرد و هرگز مایست بر سر قبر او مخفی نماند که
اینجا دو بحث است یکی در کلمه ابدا احتمال است اول آنکه ابدا ظرف لا تصل واقع شده یا ظرف مات در شق اول معنی آنکه بر
منافق نماز جنازه و دعا برای مغفرت مطلق جائز نیست پس باید که تا قیامت هیچکس نکند و در شق دوم تاویل
آنکه منافق مرده است باین معنی چراکه احیای او در روز جزا بجهت عذاب بیرون خواهد بود نه برای بهره یافتن از لذت
حیات پس گویا ابد الآباد مرده است و در کلمه لا تقم نیز دو وجه است یکی آنکه ایستاده مشو بر قبر او برای دعا و استغفار دوم
آنکه زود از قبر او باید گذشت تا نزدیک بعذاب الهی نباشد و این نهی معلل است که بدرستی که منافقان کافر اند بخدا و رسول
خدا و مردند در حالتی که بیرون رفتگان اند از دایرهٔ ایمان سبب نزول این آیت آنکه حضرت بعد از فوت منافقان
ترحم و دعا برای آمرزش ایشان میکرد و نماز بر جنازه میگزارد عبد الله بن ابی در مرض الموت خود التماس و استدعای آن کرد
که بعیادتش قدم مبارک رنجه فرماید سرور عالم بربالین بیماری او تشریف برد و فرمود ای عبد الله ترا از نفاق انداخت
در هلاکت محبت یهودان او بعرض رسانید که التماس من برای قدوم سعادت لزوم محض ازین جهت است که بعد از فوت نماز
بر من گذاری و طلب آمرزش از حق تعالی کنی و پیراهنی که در تن مبارک است مرا بهمان تکفین فرمائی حضرت بعد از مردن او
تشریف فرمود خواست که نماز بر جنازه او گزارد فی الحال این آیت نزول یافت و سید کائنات بموجب این نهی ترک
نماز بر آن منافق کرد بعضی راویان گفته اند که بعد از نماز کردن این آیت نازل شد اما در باب تکفین بقمیص مبارک گفته
گفته اند که چون نیکوئی بعهد او در روز اسیر شدن عباس عم حضرت پیراهن خود را بعباس پوشانیده بود بپوشانیده
گناه عاصیان پیراهن مبارک خود را بر جسد او پوشانید بعضی گفته اند که آخر آن منافق لباسی درین لباس از گرده
مهر خیر نوشته اند که حضرت فرمود پیراهن عذاب را از او باز نخواهد داشت و پیراهن دادم با او تا منافقان دیگر هم

علو و امرا در کفر کوشند که هرچند بحسب ظاهر ایمان آورده‌اند اما کفر و عنا را در دل ایشان ترقی داده‌اند و بصدق ایمان بخدا و رسول خدا نیاورده‌اند
و هر رستگی که خدا تعالی بمطلب نمی‌رساند گروهی را که بیرون رفتگان از راه حق و صواب‌اند سبب نزول این آیت آنکه پسر عبدالله بن
ابی که منافق بود نام او نیز عبدالله بود و بروایتی عبدالرحمن بعد از آنکه پدرش بمرد در خدمت رسول صلی الله علیه وسلم با عجز
و زاری و گریه و خاکساری که از حضرت باری عز اسمه طلب آمرزش نماید چنین پدر او که نفاقش مشهور است بمرده بود حضرت
پیش از نزول این آیت اراده طلب آمرزش از حق تعالی کرد برای او در این اثنا این آیت نزول یافت بخاطر رحمت مظاهر
حضرت رسید که از هفتاد بار زیاده استغفار برای او نمایم تا مقبول شود آیت دیگر که در مقام مرقوم است نازل گردید
که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم بنابرین سرور عالمیان دریافت که مراد از لفظ هفتاد مبالغه
است نه تخصیص پس فسخ آن اراده فرمود و استغفار برای آن منافق ننمود و ظاهر است که منافق کافر است و برای کافر طلب
آمرزش جایز نیست

شادمان گشتند آنانکه تخلف از جهاد کردند بنشستن خود با نشستن جهود حالی می
و آرام است و این نشستن در خانه مخالفت بود بار رسول خدا و کراهت داشتند آن مخالفان از اینکه جهاد کنند باموال و نفسهای
خویش در راه خدا تعالی یعنی تن پروری را بهتر دانستند و گفتند مومنان را که بیرون مروید برای غزا و در این گرما بگو ای رسول
با ایشان که آتش دوزخ سخت‌تر است در گرمی از هر چه کسی تصور کند یعنی گرمی هوای دنیا نسبت بگرمی و سوزندگی آتش
دوزخ مطلق وجودی ندارد که کسی از این احتراز کند و از این بیندیشید بلکه اندیشه از آن باید کرد اگر باشند
این منافقان اینچنین که بدانند حقیقت را

پس گو که اندکی بخندند و شاد شوند از این نشستن و تن آسانی خود و باید که بسیار گریه کنند بر حال خویشتن که آتش
دوزخ جزای این تخلف از جهاد خواهد بود بسبب اینکه در این راحت و فراغت گناه عظیم که مخالفت با خدا و رسول
است کسب کرده‌اند

خطاب بحضرت رسول است که پیغمبر ما یعنی پس اگر باز گرداند خدا تعالی ترا بمدینه بسوی گروهی از منافقان که تخلف از جهاد

لیکن رسول خدا و آنانکه ایمان آورده‌اند با او به صدق و یقین جهاد

می‌کنند به دادن مالهای خود در سامان لشکر اسلام و شمشیر زدند به دست خود و خویشتن را در معرکه و

مهلکه افکنند برای رضای خدا و رسول و آن کرده که از برای ایشان است نیکوییها و رستگاری

آماده ساخته است خدا تعالی برای

آن مجاهدان بوستانها که میرود از زیر درختان آنها جویها و ایشان همیشه بی انقطاع خواهند بود

در آن بوستانها این است رستگاری بزرگ و رسیدن به مطلب اعلی

و آمدند در هنگام عزم تو به غزوه تبوک عذرآرندگان از مردم صحرا یعنی اسد و غطفان

و بنی اسد و بقول بعضی مردمان اهل قبیله عامر بن طفیل است که گفتند که اگر همراه تو به جهاد رویم دشمنان

غارت کنند مال و مواشی ما را و اینچنین عذرها گفتند تا دستوری دهی ایشان را که بمانند به جای خود

و نشستند به جای خود جماعتی که به عذرخواهی و اذن گرفتن هم نیامدند آنانکه به دروغ داشتند خدا و رسول او را

یعنی ایمان از روی صدق نیاوردند و گفتند که ایمان آورده‌ایم نزدیک است که برسد به آنانکه کافر شدند

از جمله صحرانشینان عذابی دردناک یعنی قتل در دنیا و سوختن در آخرت قید آنکه کافر شدند بنا بر این است

که بعضی از روی کاهلی و کسل نیامدند به جهاد و عذر خواستند بعضی قاریان کلمه معذرون را المعذرون به عین و بی

تشدید دال خوانده‌اند

نیست بر ناتوانان یعنی پیران خمیده و ضعیفان از حرکت محروم گردیده و معلولان قصور و

به اقصار رسیده و نه بیماران بر بستر خوابیده و نه بر آنان که نمی‌یابند چیزی که نفقه کنند نیست بر ایشان حرجی در

بیرون نرفتن به جهاد اما بی‌گناهی وقتی است که نیت خود را پاک و صاف داشته باشند از برای خدا و رسول خدا

یعنی مرکوز خاطر ایشان چنین باشد که بسبب این مانع که داریم محروم از جهاد مانده‌ایم که اگر شاخص بودیم البته

حرفی قیم به جهاد و سعادتی حاصل می‌شد در این صورت نیست نابجا بر نیکوکاران ایشان هیچ راهی به عیب و نصیحت

و لطف امیدوار شوند و بدین اسلام در آیند آورده اند که هزار کافر در آن روز بشرف اسلام رسیدند
و این نیز منقول است که پس از نزول آیت دعایی که حضرت در نماز جنازه آن منافق کرد این بود که اللهم احش قبره
نارا وسلط علیه العقارب والحیات یعنی خدایا پر گور او را از آتش دوزخ و بگمار بر او عقربها و مارها چون
گفتن این کلمات را از آن حضرت شنید عمر رضی الله عنه بحضرت گفت که چرا نماز گذاردی بر منافق حضرت فرمود تو چه دانی که من چه گفتم
من چنین دعا بر او کردم

خطاب خاص بحضرت رسول الله اما حکم بکافه مومنان که متعجب

فسازند شمار السیار زمال و فرزند منافقان یعنی چنین مدانید که حق تعالی بایشان مال و اولاد داده است پس البته
نزد خدا رتبه و عزتی دارند بلکه مدانید که جز این نیست که مراد از دادن مال و فرزند بسیار بایشان اراده کرده
خدا تعالی اینکه در عذاب کند پیوسته ایشان را در دنیا و این عذاب بچندین وجه بعمل آید یکی رنج و مشقت که در جمع و حفظ
آن داشته باشند دیگر مال و فرزند ایشان همه موجب ارتکاب معصیت شود و بر عذاب اخروی افزاید دیگر اراده کرده است
خدا که بیرون رود جانهای ایشان هنگام موت بسختی بسبب تعلق و توجه ایشان بمال و فرزند و ایشان
در حین مردن کافر باشند زیرا که در آن وقت در فکر مال و فرزند باشند و از توبه و ایمان غافل

و وقتی که فرو فرستاده شود سوره قرآن مجید یا آیتی که

آن نیز حکم سوره دارد و مضمونش این باشد که ایمان بیارید بخدا و جهاد کنید در راه خدا با کافران همراه رسول خدا
دستوری خواهند از تو بزرگان و توانگران منافقان برای نشستن بجای خود و بیرون نیامدن بجهت
جهاد و گویند ترا که بگذار ما را تا باشیم با نشستگان در خانها
خورسند شدند منافقان مذکور بانکه باشند با زنان نشسته
که تخلف از جهاد کرده اند ایشان است باید دانست که خوالف جمع خالفه است مانند صوارب که جمع ضاربه
است [illegible] اینکه [illegible] و مهر کرده است سیاهی و تاریکی کفر بر دلهای ایشان پس ایشان بجهت در نمی
یابند حق و صواب را

و آشکارا یعنی بهمه عالم الله تعالی پس الله تعالی شما را خبر خواهد داد و آگاه خواهد کرد بجزای آنچه شما در دنیا بودید با آن عمل میکردید یعنی وقتیکه عذاب کند شما را خدا تعالی خواهید دانست که این عذاب بسبب پنهان داشتن کفر و نفاق ماست و ظاهر کردن ایمان که نداشتیم این آیت در شان جد بن قیس و معتب بن قشیر و دیگر منافقان متخلف از جهاد که هشتاد نفر بودند نازل

زود باشد که سوگند خورند بخدا برای شما آن متخلفان منافق وقتی که باز گردید از سفر جهاد بسوی ایشان و این سوگند خوردن برای آن باشد که تا روی بگردانید از ملامت و عتاب کردن مر ایشان را پس شما روی بگردانید ای مؤمنان از منافقان یعنی بملامت و عتاب هم متوجه با ایشان مشوید و رو بطرف ایشان بهیچ وجه مکنید بدرستیکه آنان پلیدند و ناپاک که اند بملامت پاک نمیشوند و جای ایشان دوزخ است از روی جزای عملهایی که هستند در دنیا کسب کننده آن عملهای صدق الله العلی العظیم آخر چنین که قرآن خبر داده بود آن منافقان متخلف بعد از مراجعت حضرت از غزوه تبوک بمسجد آمده سوگند بخدا خوردند که ما علتهای سفر نداشتیم برای این نیامدیم

سوگند میخورند منافقان برای شما تا بآن سوگند خوشنود شوید از ایشان و از طعن و لعن ایمن شوند اشاره بابن ابی است و عبد الله بن ابی سرح که سوگند خوردند بر آنکه بعد از این در هیچ سفری از سفرها از غزوات حضرت جدا نشوند حق سبحانه جل شانه فرمود که اگر شما خوشنود میشوید باین قسم خوردن منافقان که شده باشید اما بدرستیکه خدا تعالی خوشنود نمیشود از گروهی که بیرون رفتگانند از حکم خدا و رسول یعنی این سوگندها که میخورند بعمل نخواهند آورد و همچنان در کفر و نفاق خواهند ماند اشاره باینکه سوگند ایشان را قبول مکنید و رام مشوید

صحرا نشینان قوم عرب یعنی بنو غطفان و بنو اسد و بادیه نشینان حوالی مدینه سخت ترند از روی کفر و نفاق از ساکنان شهر و سزاوارترند بآنکه ندانند اندازهای آنچه الله تعالی از شرایع شریعت و ملت اسلام مقرر فرموده و فرو فرستاده در قرآن مجید بر رسول خود و خدا تعالی داناست با احوال هر کس

کنندگانی را میسزد که بگویند چرا بجهاد نمی‌روید و تمیز سند که ملامت کنند و خداتعالی آمرزنده و مهربان است که عاجزان را رخصت نشستن در خانه و نرفتن بجهاد داده

دیگر هیچ گناهی و عتابی نیست بر آنکسان که آمدند نزد تو ای رسول و درخواست نمودند که سواری به ایشان دهی تا همراه تو بجهاد روند ... گفتی ... نمی‌یابم ... که سوار کنم شما را ... باز گشتند ... و چشمهای ایشان اشک ... که دانستند ... یابند چیزی ... در آن سفر خرج کنند ... رسید بجهاد ... این گریه کنندگان ... از ... انصار معقل بن یسار و صخر بن خنسا و عبدالله بن کعب و سالم بن عمیر و ثعلبه بن غنمه و عتبه بن زید و عبدالله بن عمر

چرا این نیست ...

و عتاب بر آنکسان است که دستوری میخواهند از تو در باز ماندن از جهاد و حالانکه ایشان توانگرانند که قادر اند بر سواری و خرج سفر ... خوشنود شده اند باینکه نشسته باشند در خانه با زنان و کودکان و مهر نهاده خداتعالی بظلمت کفر و نفاق بر دلهای ایشان ... فعل نیک ... خاطرهای ایشان ... نمیدانند که برای عاقبت آخرت رفتن بجهاد خوبست طاعت امر الهی ... است

عذر خواهی میکنند آن متخلفان بسوی شما که غازی باشند ...

هرگاه ... از غزوه تبوک بمدینه باز آیید بگو ای رسول به ایشان که عذر نخواهید بعذرهای دروغ باطل که بتحقیق خبر داده است ما را خداتعالی از خبرهای شما یعنی از حقیقت حال شما خدا ما را آگاه ساخته است که از روی نفاق و کفر ... عذرهای شما را باور نمیکنیم و نزدیک است که ببیند خداتعالی کردار شما را و رسول خدا هم ببیند که از کفر و نفاق توبه میکنید یا نه پس باز گردانیده خواهید در قیامت بسوی داننده پوشیده

و پیروان اهل بیعت عقبهٔ دوم اند آنانکه بدست مصعب بن عمیر ایمان آوردند خشنود شد خدا تعالی از ایشان و آماده کرد
ایشان را بوستانها که روان است زیر درختهای آنها جاودان خواهند بود آن مومنان در آن بوستانها
این رستگاری بزرگ و رسیدن بمطلب کلان است بعضی قاریان کلمه الانصار را اینجا برفع خوانده اند تا عطف بر سابقون
باشد و این قراءه عمر بن الخطاب است و حسن و قتاده و دیگر قاریان همه بجر در قراءه کرده اند و عطف بر مهاجرین
نموده لفظ من پیش از تحتها در مصحفهای مکه است و قراءه ابن کثیر اینست اما مصحفهای مدینه وغیره و قراءه
دیگر قاریان لفظ من نیست

[illegible] و از آنانکه گرد بر گرد شما اند یعنی
بر دور شهر مدینه می باشند از بادیه نشینان منافقان اند یعنی جهینه و مزینه و اشجع و اسلم و غفار که کلمه شهادت میگویند
اما نماز و روزه بعمل نمی آرند و بجهاد نمیروند و نیز از اهل مدینه قومی اند که خو گرفته اند بنفاق مثل عبد الله بن ابی
و جد بن قیس و معتب بن قشیر و ابو عامر راهب و یاران ایشان و بعضی دیگر سوای این نام بردگان هم خو کرده
بنفاق بوده اند که نفاق و شقاق آنان ظاهر نشد چنانچه میفرماید عز شانه که نمیدانی تو ای رسول ایشان را که
در اخفای نفاق چقدر ماهر اند ما میشناسیم و میدانیم ایشان را اگر تو از ایشان بیرون نرفته زود باشد که
ما عذاب کنیم ایشان را دو مرتبه یعنی بفضیحت و رسوائی در دنیا و بعذاب قبر پس از مردن و بعد از آن
در عذاب جاودان چون زنده شوند روز قیامت باز گردانیده شوند بسوی عذاب بزرگ یعنی آتش دوزخ مخفی نماند
که لا تعلمهم نحن نعلمهم را مفسران بهمین وجه که مرقوم شد تاویل نموده اند لیکن از شان سید المرسلین که
ذات معجز آیاتش دانای راز و محرم اسرار الهی بود دور است که منافق را نشناسد پس چنین تاویل باید کرد
که چون بعضی از منافقان نماز و روزه و حج و زکوة و جمیع احکام شرعیه را بحسب ظاهر بعمل می آوردند و انبیا
مبعوث و مامور بر احوال ظاهر اند و حکم قتال و اجرای حدود در باب شخصی که با منافقی نزول نیافت
که شیوه کفر و نفاقش بسیار باشد ظاهر شود پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نمیدانست که در باب ایشان
که بکمال اطاعت و محبت ظاهر مینمایند و نهایت عداوت و مخالفت در باطن پنهان دارند چه باید کرد و الله تعالی
بکدام عقوبت ایشان را معذب خواهد کرد اینست که حق سبحانه بیان میفرماید که تو نمیدانی که چه باید کرد و ما میدانیم

بهر قوم و حکم کننده است موافق حال هر کس اشاره بانست که صحرانشینان وحشت بیشتر دارند از اهل شهر و جاهل تر بدان بجهة کفر و نفاق
بسیار بیشتر است

و از صحرانشینان کسی هست که فرا میگیرد در نفقه و صدقه غرامتی یعنی نفقه و زکوة را که میدهد از عبث و بی فایده میداند
تاوان پندارد و انتظار میکشد برای شما گردشهای روزگار را یعنی زکوة و نفقه از بیم تسلط شما میدهد اما در دل منتظر
که غلبه اسلام برطرف گردد بر ایشان منافقان باد گردش بد از روزگار و خدا تعالی شنونده و داناست یعنی میشنوند
آنچه با یکدیگر میگویند و میداند هر چه در دل دارند بعضی قاریان لفظ سوء را بضم سین خوانده پس ترجمه
چنان است که نوشته شد و برخی که بفتح سین قراءة کرده اند چنین است که دایره مصدر است یعنی گردیدن و مراد از آن
در اینجا برگشتن روزگار است و سوء نیز مصدر است یعنی فساد پس گویا تکرار است بجهة تاکید چه اگر برگشتن هم فساد است

و از صحرانشینان قوم عرب کسی هست که ایمان می آرد بخدا و بروز بازگشت و فرا میگیرد یعنی می شمارد آنچیز را که نفقه
میکنند در راه خدا از اسباب نزدیکی بخدا یعنی ثواب میداند و نزدیکی میخواهد بسبب آن صدقات بجهت التماس دعای
خیر پیغمبر برای آمرزش خود بدانید ای مردمان که صدقات اینچنین کسان و دعای رسول در حق ایشان سبب نزدیکی
ایشان است بخدا زود باشد که در آرد خدا تعالی ایشان را در رحمت خود که بهشت است یعنی محل عطای او بدرستی که خدا
تعالی آمرزنده و بخشنده است و مهربانست بر اینچنین بندگان بعضی قاریان کلمه قربات را بضم را خوانده اند و بعضی بسکون

مصرف ؟

و آنانکه پیشی گرفتند در ایمان آوردن بر دیگران یعنی مهاجران
و انصار یا آنست که قبل الهجرت ایمان آوردند ایشان پیشتر از مهاجران و انصار بود و دیگر آنانکه بعد از هجرت پیوستند آن
پیشینیان را یعنی بی نفاق مدد کردند مخفی نماند که بنابر تاویل اول سابقون علی بن ابی طالب و ابوذر و
مقداد و عمار و سلمان بودند و مهاجران و انصار پیروان ایشان و بنابر تاویل دوم سابقون مهاجران و انصار اند

در بارگاه رسالت آورده بعرض رسانیدند که مالطفیل این اموال از درگاه ظهور انتساب محروم مانده بودیم یا رسول الله بگیر این اموال را که حاضر بود پس بگو فتن این اموال از جانب الهی مامور نیستم فی الحال این آیت نازل شد خذ من اموالهم صدقة

بگیر ای رسول از جمله ایشان قدری برای صدقه دادن که آن صدقه پاک سازد ایشان را و افزون میشود بسبب آن صدقه و حسنات ایشان و رحمت کن بر ایشان یعنی دعای آمرزش کن ایشان را که دعای تو موجب آرام و تسلی دلهای ایشان است چه یقین خواهند دانست که توبه مقبول گشته و امر زیده شدند و خدا تعالی شنوا و داناست که یعنی دعای ترا می شنود و مستجاب میفرماید و میداند که ایشان از روی صدق و اخلاص ایثار مال کردند باید دانست که اینجا صدقه چه احتمال دارد یکی اینکه مراد زکوة مفروضه و درین صورت فاعل تطهیر و تزکیه همان صدقه است و مفعول مالست که ضمنا مقصود است چه زکوة پاک کننده مال و افزاینده است احتمال دوم اینکه صدقه عبارت از کفاره باشد و بنا برین تا ویل فاعل تطهیر و تزکیه حضرت رسول باشد و تا ضمیر مخاطب یعنی بگیر قدری از اموال ایشان بطریق کفاره تا پاک بکنی ایشان را از گناه تخلص و زیاده سازی ثواب یعنی ایشان را بان کفاره و این معنی مناسب کلام است اشاره است که حمل بر امر وجوبست و بعضا معنی تطهیر هم بی تشدید هم خوانده اند و صلوتک را بعضی بصیغه واحد قراءة کرده اند و بعضی بصیغه جمع بدو قسم خوانده اند صلوتک و صلواتک تفاوت معنی ظاهر است

الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم

آیا نمی دانند آنانکه توبه میکنند این را که خدا تعالی است کریمی که می پذیرد توبه را از بندگان خود در صورت اول استفهام انکاریست یعنی آیا نمی دانستند توبه نمی کردند و در احتمال دوم تعجب است یعنی آیا می دانستند توبه میکردند و در هر دو توجیه تنبیه بر تحقیق این معنی است که حق تعالی قبول میکند توبه را از بندگان خود و قبول میکند صدقات را و عوض دهد در دنیا و آخرت که در راه او دهند چه زکوة مفروضه چه کفاره و غیرها نمی دانند اینکه حق تعالی بسیار بازگشت کننده است یعنی هرگاه بنده بازگشت کند از گناه بطاعت خدا بسیار او بازگشت میکند از خشم برحمت و مهربانست بر بندگان توبه کننده و صدقه دهنده

که جزای ایشان چیست و توقف این تاویل از سعد نخیم ظاهر است که علم بر جزای منفی شده نه علم مطلق و مزید
این تفسیر است روایت امام محمد غزالی در رساله عینیه که برای عین القضاة نوشته آورده است که عمر بن الخطاب
شبی در خانه حذیفه آمد و از وی پرسید که آیا خبر داری که رسول الله مرا هم از جمله منافقان شمرده یا نه پس باید
دانست که حضرت رسول اکرم منافقان را می‌شناخت آن زبده اصحاب خلاصه احباب چرا به تشکک افتاد و از حذیفه
استفسار می‌فرمود و امام محمد غزالی رحمه الله علیه بزرگی است که بی تحقیق و تصحیح روایت در مصنفات خود
بر کس نمی‌نویسد مردوا در لغت عادت کردن است بکاری و بر آن ماندن و بیرون رفتن از طاعت چنانچه شیطان را
مارد از همین جهت گفته‌اند و لفظ قوم قبل مردوا محذوف است یا کلمه منافقون مقدر است

و جمعی دیگر غیر منافقان هستند که تخلف از جهاد نموده بودند بلا وجه شرعی و اعتراف کردند بگناهان خود و خویش را
سزاوار عقوبت دانستند آمیختند با هم کردار نیک پسندیده و کرداری دیگر که بد بود و اول بمعنی منع است و خلاصه
سخن اینکه پشیمانی و توبه از گناه تخلف کردار پسندیده بود و تخلف از جهاد کردار بد شاید که از ایشان حرکت
آنچه عمل پسندیده هم کردند باز گشت کند خدای تعالی بر ایشان بنظر رحمت و توبه ایشان را قبول فرماید
بدرستیکه الله تعالی بخشنده گناه و مهربان است بر توبه کنندگان و آنانکه عمل شایسته کرده اند سبب نزول
این آیت آنکه بعضی کسان از مومنان موافق مخلص بی وجه شرعی تخلف از غزوه تبوک نموده بودند چون آنهمه
آیات سنگین وعید و تهدید در باب متخلفان نازل شد آن بعض کسان که از نور ایمان و اخلاص
موالات بسیه مرد رج بلند قدر می بودند خود را بر ستونهای مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم محکم بستند
و سوگند خوردند که نکشایند تا کسی ایشان را نکشاید تا زمانی که حکمی از جناب الهی نزول یابد هنگامی که حضرت
خیر البشر از آن سفر بفتح و ظفر مراجعت نمود و بطریق معهود در مسجد نزول فرمود کیفیت احوال از آن آزاد مردان
بستن پرسید و بعد از معروض داشتن ایشان زبان وحی ترجمان اعجم آنها ساخت که تا حکم کشادن ایشان بسته
دارد تا زمانی که حکم الهی نزول یابد پس چون این آیت نزول و توبه ایشان شرف قبول یافت بدست مبارک
خود ایشان کشاده ساختند که از کار عالمیان گشاد دادن ایشان است این نور عظیم تمام احوال خود را

پراگنده کردن مومنان تا در مسجد قبا مجتمع نباشند باید دانست که قبیلهٔ بنی عمرو بن عوف مسجد قبا بنا نهاده بودند و التماس کردند

در خدمت سید کائنات که دران مسجد نماز کنند حضرت آنجا نماز کرد و مسلمانان همیشه آنجا مجتمع می‌بودند و عبادت بجا می‌آوردند

بنابرین منافقان قبیلهٔ بنی غنم بن عوف از راه حسد و حیله مسجدی بنا نهادند تا مومنان موافق آن مسجد قبا با آنجا آیند

و انتظار میکشیدند که ابوعامر راهب از شام مراجعت کند و دران مسجد مقیم شود مومنان را مانند خود منافق کند

بحسب ظاهر ادعا کردند که مسجد برای ثواب بنا کرده‌ایم و در خدمت حضرت التماس کردند که چنانچه در مسجد قبا نماز

کرده محل اجتماع مردم شد اینجا نیز نماز کند حضرت در جواب ایشان فرموده که من بر سر سفرم بعزم غزوهٔ

تبوک دارم بعد از مراجعت در مسجد مبنی شما نماز خواهم کرد ان شاء الله تعالی پس از مراجعت حضرت از تبوک

این آیت در شان آن مسجد نزول یافت حضرت جمعی مومنان را که مالک بن دخشم که از بنی عمرو بن عوف

بود و معین بن عدی و عامر بن سکن و وحشی از الجمله بودند برای ویران کردن آن مسجد فرستاد تا م

بردگان آن بنا را خراب کرده مزبله برجای آن ساختند و حقیقت ابوعامر راهب چنین بود که هرجا

کافران بجنگ حضرت می‌آمدند او رفیق ایشان می‌شد و حضرت او را فاسق لقب داده بود آخر از غزوهٔ

حنین گریخته بشام رفت و میخواست که از انجا لشکری همراه بیارد و با حضرت محاربه نماید خطی بمنافقان

نوشت که شما در محله خود در مدینه مسجدی بنا کنید تا من برسم و بدرس علم نفاق و شقاوت انجا در

ساخته مردم را از دین اسلام برگردانم حق تعالی سبحانه ازین منصوبه خبر داده میفرماید و ارصادا لمن حارب الله

و رسوله من قبل و ساخته‌اند منافقان آن مسجد را برای انتظار کردن کسی که جنگ کرده با خدا و

رسول خدا پیش ازین و البته سوگند میخورند این منافقان که ما نساخته‌ایم این مسجد را مگر باراده

نیک یعنی نماز کردن و خدا گواه است بدرستی که این منافقان بتحقیق دروغگویانند بعضی قاریان

الذین اتخذوا بی واو خوانده‌اند ؟

چون حضرت رسول ص

در جواب التماس بانیان آن مسجد فرموده بود که بعد از مراجعت از غزوهٔ تبوک ان شاء الله تعالی نماز دران مسجد خواهم

کرد حق سبحانه منع میفرماید که استاده مشو در آن مسجد یعنی نماز مکن هرگز دران چنانکه قایم اللیل کسی را گویند که شب

و بگو ای رسول گنهکاران چه آنکسانی که
توبه کردند و چه آنانکه توبه نکردند بکنید هرچه خواهید پس نزدیک گشت ببیند خدای تعالی کردار شما را و رسول او نیز
ببیند و مومنان هم ببینند که توبه کنندگان بر توبه خود استقلال و استقامت می ورزند یا نه و آنانکه
توبه نکرده اند توبه خواهند کرد یا نه و زود باشد که بازگردانیده شوید شما هر دو فریق یعنی تائبان و غیر
تائبان بسوی دانای نهان و آشکار پس آنزمان خبر خواهد داد شما را بهرچه در دنیا عمل میکردید بران
از نیکی و بدی یعنی وقتیکه جزا در خور کردار شما خواهد داد خبردار خواهید که او خبردار است باید دانست که غیر ازان
هفت تن که بجهت توبه از گناه تخلف از قاعدین از چهار ستونهای مسجد بسته بودند سه تن دیگر از متخلفان
متقاعد بودند کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع که خود را بر ستونها نبستند اما در خدمت
حضرت رسالت پناه آمده اعتذار و اعتراف بگناه نمودند سرور عالم فرمود که با ایشان سخن نگویید و
نشنوید فرمان الهی تا خدا باشند از ایشان تا زمانیکه حکمی درباب ایشان نازل شود و همین ماجرا
حق تعالی بیان میفرماید
و دیگران از جمله متخلفان موقوف داشته شده اند برای رسیدن حکم خدای تعالی درباره ایشان که یا عذاب خواهد
کرد الله تعالی آنانرا یا توبه خواهد داد و بازگشت خواهد کرد بنظر رحمت بر ایشان و حق سبحانه جل شانه
داناست باحوال همه کس و حکم کننده است موافق عمل هر یک بعضی بجای علیم حکیم غفور رحیم خوانده اند
و علم مرجون را بعضی قاریان با همزه و بعضی بی همزه و جمعی بدو واو تلاوت نموده اند ارجاء در لغت
تاخیر کردن و موقوف داشتن است آورده اند که پنجاه شبانروز آن سه تن از خوف و رجا متردد خاطر
بودند تا این کریمه نزول یافت که وعلی الثلثة الذین خلفوا الی آخره و بعد ازین نوشته خواهد شد
حقیقت حال آن سه تن این بود که چون جعفر بن ابی طالب راکشته بودند خود را مستحق آمرزش نمیدانستند
تخلف نمودند

و آنانکه فرا گرفتند یعنی بنا نهادند و پیدا کردند برای خود مسجدی از روی خواهش آزار رسانیدن بمومنان و از روی کفر

در آتش دوزخ و خدای تعالی بمقصد نمی رساند گروهی را که ستمکار اند اشاره بمطلب آن منافقانست که مسجد برای ابو عامر ساختند چنانکه سمت ذکر یافت و آخر بمطلب خویش نرسیدند چه ابو عامر را آتب در شام روز حیاتش بسبب لعنت عمیق میل گردید و آن مسجد را مومنان بحکم حضرت برکندند و سوختند و زمین آن را مزبله ساختند تا منافقان بسوزند و خبار شوند و تمثیل نفاق بکنارهٔ رخنه رود فرو شدنده تا اشاره بغایت سستی و بطلان باشد در مقابل آن تقوی آورده تا ایمان بنهایت ثبات و استحکام شود و درین تمثیل شرافت مسجد قبا و خباثت مسجد ضرار پیدا و هویداست مخفی نماند که مجمع بن حارثه از جمله منافقان بود و در آن مسجد ضرار امامت میکرد در عهد خلافت عمر بن الخطاب باز هم امام مسجد قبا گردید ازینجاست که گفته اند تجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر یعنی نماز جایز است در عقب هر که امامت در نماز کند خواه نیکوکار باشد و خواه بدکار قرائة لفظ اسس درین آیت نزد قاریان بچندین وجه است یکی بفتح الف تا نون دوم در میانه همزه مفتوح باشد سوم ضم الف تا نون هم مضموم شود و دیگر اساس همزه مفتوح میان دو سین دیگر آسس بمد سین مشدد و دیگر مقصود در میان دو سین بطریق اضافه و لفظ جرف را بسکون را بضم چه انیزه بمعنی جرف لغت بفتح جیم و سکون را بر کنده شدن است از جای خود و هو بمعنی واژگون شدن و افتادن لغت

[illegible]

چون بر کندن و سوختن مسجد منافقان بسیار باعث کینه و نفاق و سنگدلی ایشان گشت حق تعالی میفرماید همیشه باشد بنائی که منافقان بنیاد می نهند موجب نفاق و کینه ایشان و باعث افزونی سنگ و حسد ایشان که در دلهای ایشان است مگر اینکه پاره پاره شود دلهای منافقان یعنی دیگر جای نفاق و کینه نماند تا زمان مرگ و خاک شدن در قبر پیوسته در غم و حسرت باشند حاصل سخن دعای بد و لعنت بر منافقان و خدای تعالی داناست بانچه در دل دارند و حکم کننده است موافق اسرار دل منافقان در قرائة کلمه تقطع سه وجه است بفتح تا منقوط و تشدید طای منقوط دیگر ضم اول و فتح دوم و تشدید سوم ضم اول و تشدید دوم

[illegible]

[illegible]

[illegible] بدرستی که خرید خدای تعالی از مومنان جانهای ایشان را و مالهای ایشان را باینکه باشد برای ایشان بهشت مخفی نماند

نماز کنند هر آینه مسجدی که بنا کرده شده است بر آیین پرهیزکاری یعنی مبرا از نیت بد بلکه بمحض اخلاص و دینداری مبنی شده از روز
اول که او را بنا کرده اند بمکان عبادت و تقوی بوده سزاوارتر است آن مسجد از مساجد دیگر بآن که نماز کنی در آن مسجد مردانی هستند
که دوست میدارند این معنی را که پاک باشند از کفر و نفاق بطهارت باطنی و پاکیزه باشند از نجاسات و جنابات بطهارت بدنی
و خدای تعالی دوست میدارد جهد کنندگان در پاکی و پاکیزگی باید دانست که راویان اختلاف کرده اند در آنکه آن مسجد
ممدوح کدام است بعضی گفته اند مسجد قبا است که هنگام نزول مبارک حضرت رسول بار اول بمدینه بنا کرده در محله بنی عمرو
بن عوف و اول نمازی که آن سرور در مدینه کرد در همان مسجد بود و در روایت است که دو رکعت نماز در مسجد قبا
ثواب یک حج دارد منقول است که بعد از نزول این آیت حضرت در آن مسجد آمده از ساکنان مسجد پرسید که آیا مومنان
ممدوح شما اید ایشان ساکت ماندند عمر جواب داد که ایشان مومن اند و منهم از جمله ایشانم پس حضرت ازان مومنان پرسید که
آیا شما راضی بحکم خدا هستید همه گفتند آری باز فرمود که آیا صبور کننده بر بلا هستید همه گفتند آری دیگر فرمود که آیا شکر
کننده در وقت رفاه حال هستید همه گفتند آری پس آنحضرت فرمود مومنون و رب الکعبة یعنی مومنان اید بخدا سوگند
بعد از آن سید عالم نشست در آن مسجد و گفت یا مومنان که خدای تعالی ستایش کرده شما را بپاکی پس بگوئید که شما چه قسم
میکنید گفتند [illegible] و بعد از آن با آب محو میکنیم که از استفسار احوال و کیفیت طهارت معلوم میشود که طهارت
دل و بدن هر دو خواهد بود بعضی گفته اند که مسجد ممدوح مسجد مدینه است و در روایت آمده است که حضرت فرمود که مسجدی
نیز آن مسجدی که خدا ستایش آن مسجد کرده این مسجد منست و ابومسلم گفته که مراد هر مسجدیست که برای رضای خدا بنا
کرده شود و در آن مومنان طهارت کننده باشند اما این قول ضعیف است زیرا که ان تقوم فیه خطاب بحضرت است
و لفظ عمر که انا منهم یعنی از آن مومنانم محض تواضع بوده چرا که آن قوم انصار بوده اند و ساکنان همان مسجد

آیا کسی که بنیاد کند بنای دین خود را بر پرهیزکاری و ترسکاری از خدای تعالی و رضاجوئی خدای تعالی که بنای محکم است
او بهتر است یا کسی که بنیاد کند بنای امور دین خود را بر کناره رودی که زیر آن کنار بگذشتن آب خالی شده و شکافته
شده و نزدیک بافتادن و از هم ریختن شده پس برسید کار او بآنکه فرو برد آن بنا آن کسی را و در افتند بآتش

ایشان را و بهشت را در قیمت آن داده است و ایشان مال و جان خود را در راه خدا صرف میکنند متصف اند باین صفات که
بازگشت کنندگان اند بخدای تعالی در جمیع امور پرستندگان خداوند بی شرکت ستایندگان و شکر کنندگان اند
خدای را در حالتی که باشند مسافران راه بیابان اند برای جهاد یا جهت خدا جوئی از خودی بیرون میروند و در تفکر
سیر عالم ملکوت میکنند یا مراد از سیاحت کنندگان روزه داران باشند چنانچه ابن عباس گفته و روایتست که حضرت
صلی الله علیه و سلم فرموده سیاحت امتی الصیام یا اشاره باشد بانانکه برای طلب علم سفر ها میکنند یا بجهت دیدن عجائب
قدرت الهی رکوع کنندگان اند و سجود کنندگان اند در نماز فرمایندگان اند مردمان را بطاعت الهی و باز دارندگان اند
خلایق را از معصیت و بدعت در امور دینی واو عطف اینجا در میان آمده تا دلالت کند بر اینکه امر معروف
و نهی منکر لازم و ملزوم اند دیگر نگاهدارندگان اند از نهی احکام شریعت را که هیچ کم و زیاده در انها جایز نمیدارند
اینجا نیز واو آمده برای آنکه شمار سابق تفصیل بود و این کلامیست مجمل پس عطف بدان کرده و بعضی وجه چنین
گفته اند که هفت صفت متصل بهم تمام مذکور شد برای صفت هشتم واو آمد یعنی شماری از سر نو شروع شد
ازینجهت این واو را واو ثمانیه نامیده اند و بشارت مطلق کنایتست از بسیاری و بزرگیست چه اگر مقید باشد منحصر خواهد شد
وجه دوم آنکه التائبون مبتدا باشد برای کلام جدید و خبرش محذوف و صفات دیگر معطوف یعنی
مومنان حقیقی که بهشت برای ایشانست اینطور مردمان اند وجه سوم آنکه التائبون مبتدا باشد العابدون با صفات
دیگر خبر آن پس بنابر تاویل اول ستایش مجاهدانست و اشاره بانست که مجاهد چنین باید و بر تقدیر تفسیر دوم
مدح مومنانست یعنی مومنان حقیقی اینطور مردمان اند و از روی توجیه سوم تعریف بایمانست و ایمای بکی
نکته که رجوع بخدا مستلزم این کیفیت شاید قراءة عبد الله بن مسعود و اعمش التائبین والعابدین تا آخر
بیاءست و از حسین بن علی و جعفر صادق نیز چنین منقول است پس بنابرین قراءه دو احتمال است نصب بطریق
مدح و جر بعنوان صفت برای مومنین
و روایتست که اول دو سال بعد از وفات ابو طالب بعمر او آنانرا که ایمان آورده
اند بمکه طلب آمرزش کنند از خدا برای مشرکان و اگر چه بوده اند آن مشرکان خداوندان خویشی نزدیک و این طلب
آمرزش جایز نیست پیغمبر و مومنان را از کس بکه ظاهر در روشنی ایشانرا که مشرکان ملازمان دوزخ اند یعنی

که این کلام متضمن دو معنی دالست یکی آنکه حق تعالی جان و مال ایشان را خرید و بعوض آن وجه بهای جان و مال داد پس اکنون جان
و مال ایشان ملک خدا است باید که در راه او صرف نمایند یعنی در بیع جهاد کنند بکشند کافران را و کشته شوند و مال را
در نفقه غازیان و سرانجام ایشان خرج کنند معنی دیگر آنکه هرگاه که شخص را از بلای مهلکه نجات میدهند مشهور است
که میگویند جان او را خرید پس خدا تعالی که مومنان را توفیق ایمان داد و امر بجهاد کرد نجات داد از بلا و مصیبت
کفر که مهلک است در دنیا و آخرت بهلاک ابدی و آن نجات یافتن را بیکونه است که برای ایشان بهشت جاوید داد الی ابد الاباد
و در آن زندگانی کنند پس ما هر چه سعی باید که کارزار کنند با کافران محض برای حمایت دین اسلام بکشند
کافران را یا کشته شوند یا بطریق خبر شرع مایدهم چون بیع و شری برای این که مال و جان در راه خدا دهند
کارزار میکنند در راه خدا پس گاهی میکشند کافران را و گاهی کشته میشوند این تا ذیل کلام برای تشویق کلام
واقع وقوع مناسب تر است جنس دادن قیمت که بهشت است بوعده مقرر شده ضرور است سخنی که برانجاز وعد
دلالت نماید بعد از این میفرماید که وعده داده است خدا تعالی وعده دادن ثابت و بی خلاف هم در توریت و هم
در انجیل و هم در قرآن این ذکر وعده دادن در سه کتاب خود مفید مبالغه در صحت و ثبوت است تا خاطر مومنان
بسبب جمعیت گراید و نیز دانند که قبل از این مومنان بموجب این بیع و شری جانبازی کرده اند ایشان نیز
کنند و باز برای مبالغه و تاکید میفرماید که کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدا تعالی یعنی هیچ کس در وفای وعده مانند
خدا نیست و نمیتواند بود زیرا که خلف وعده از مخلوق ممکن است که بفعل آید بسبب عجز یا بخل و این هر دو
صفت در ذات منزه است باری تعالی محال است که باشد پس عوض محقق است ادای بهای مال و جان شما ای
مومنان پس شاد و خوشنود شوید و خشنود باشید باین بیعی که سودا کرده آید شما با آن جناب متاع اندک فانی داده آید
و جنس بسیار باقی دائمی گرفته اید و اینست آن سودای که ایمان است رستگاری و کامیابی بزرگ در یقتلون
بعضی قاریان قراءة را بصیغه مجهول مقدم داشته اند و اکثر بالعکس زیرا که کشتن در رتبه مقدم است
بر کشته شدن و در فعل نیز تقدیم را لائق

ف اینجا سه وجه است یکی آنکه مومنان که خریده است خدا تعالی جان و مال

فعلی است نشد تمه اینکه بدرستیکه ابراهیم هر آینه بود بسیار آه کننده از ترس دلی و بردبار بعد چنانکه آذر بار و بگفت
سنگسار خواهم کرد ترا ابراهیم در جواب بگفت استغفار خواهم کرد برای تو بعد از آن ایمان بیاری طلب آمرزش از
خدا خواهم کرد مراد از آه کشیدن حضرت ابراهیم علیه السلم خضوع و خشوع است در جناب الهی

و نیست خدای تعالی اینطور که گمراه شمارد گروهی را بعد از آنکه هدایت کرد ایشان را پس از آن چه را که نمود تا بجانب صواب
در سانیده باشد آثار امر او تا زمانی که ظاهر نماید و بیان کند برای ایشان آنچه طریقه پرهیزگاری است یعنی مواخذه برای کردن قتیله
میکند چیزهایی را که حلال و حرام است برای بندگان بیان فرموده باشد تا اگر ایشان آن احکام عمل بیاورند
مواخذ شوند بدرستیکه خدای تعالی بهر چیز داناست بعضی میدانند که پیش از نزول احکام در باب حلال و حرام بعضی از اصحاب
یا شکان اسلام از دنیا رفتند پس چگونه مواخذه نماید سبب نزول این آیت آنکه چندی از مومنان استفسار نمود
و جناب نبوی که یار رسول الله جمعی که بشرف اسلام رسیده بودند قبل از نازل شدن بعضی احکام مانند تحویل قبله
و نهی از خوردن خمر دریافته ایشان اینها فوت گردیدند آیا احوال ایشان چه باشد مواخذ خواهند بانیه حق سبحانه جل شانه
در جواب این آیت فرستاد
یعنی دلیل است برای دانستن خدای تعالی همه چیز را که بتحقیق الله تعالی خداوندیست
که او راست ملک آسمانها و زمینها زنده میکند و میمیراند بندگان را و نیست شما را ای کافه انام بغیر از خدا کارساز
و یاری دهنده مددگار پس یقین که همه چیز را میداند و در این باب شکی ندارید

هر آینه بتحقیق قبول کرد خدای تعالی توبه پیغمبر
و توبه مهاجران و انصار را آنانکه پیروی کردند پیغمبر را در هنگام تنگی و دشواری بعد از آنکه نزدیک بود که از راه حق
احوال از جای خود برود دلهای گروهی از مهاجران و انصار بعضی از جهاد باز بودند و خواستند از غزوه برگشته
مراجعت نمایند بسبب شدت محنت منقول است که در غزوه تبوک بسبب کمی مرکب و گرسنگی و تشنگی کار مومنان بسیار تنگ
شده بود چنانکه ده تن شتری داشتند در یک شتر که نوبت سوار شده و چهار تن یک خرما و قناعت میکردند

آیات قرآن بکرار نزول یافته که خدای تعالی گناه شرک را نمی بخشد سبب نزول این آیت اینکه حضرت رسالت صلعم برای ابوطالب
عم خود طلب آمرزش از حق تعالی میکرد و بنابرین مؤمنان نیز برای گذشتگان خود استغفار نمودند و امید آمرزش
داشتند العون بالله باید دانست که مفسران اهل سنت و جماعت این آیت را نهی پنداشته اند برای حضرت رسول صلعم
در باب استغفار بجهت ابوطالب و بجزم میگویند که ابوطالب مشرک از دنیا رفت و مفسران فرقه شیعه روایتها نقل میکنند
در آنکه ابوطالب مومن بود لیکن اسلوب آیت اگر بطریق نهی باشد برای حضرت رسول نص بر روایت باطل نمیشود لیکن راه
سخنی هست اگر چنین گویند که آیت نهی برای پیغمبر نیست بلکه اثبات ایمان ابوطالب است که پیغمبر را نمی سزد و از نبیت
پیغمبر را که برای مشرکان استغفار کنند هر چند که خداوندان قرابت باشند بعد استغفار کردن رسول در باب ابوطالب بجهت
قرابت نبود بلکه بسبب ایمان ابوطالب بود و اگر میدانست که او ایمان نیاورده استغفار نمیکرد برای او [illegible]
ظاهر است که رسول صلی الله علیه وسلم فعلی که سزاوار او نباشد البته نمیکند چنانکه نص و ما زاغ البصر و ما طغی
دلیل این امر است پس اگر ابوطالب مومن نبود لفظ ما کان توبیخ و ملامت میشود بر فعل گذشته نه نهی برای
آینده و توبیخ بر حضرت رحمة العالمین مطلقا جایز نیست پس آیت این معنی دارد که چون ابوطالب ایمان آورده بود نهی استغفار
برای او میکنند مومنان را سزاوار نیست که باوجود علم بر کفر و شرک خویشان گذشته خود استغفار کنند بعد از آنکه ظاهر شد
برایشان که مشرکان اهل دوزخ اند و دیگر شیعیان چنین گویند که حق تعالی زنان مومنه را بر شوهر مشرک حرام ساخته و حال آنکه
فاطمه بنت اسد که از سابقات مومنات بود تا زمان فوت ابوطالب در حباله نکاحش بود اگر ابوطالب مشرک می بود
حضرت چرا این زوجه را از وی جدا نکرد و نیز چنین گویند که اگر آیت لاحق هم دلیل بر این است که هیچ نبی طلب آمرزش برای
مشرکان نکند هر چند که خویش باشد و استغفار ابراهیم بجهت آزر نبود مگر بموجب وعده که آزر برای ایمان آوردن خود
کرده بود و بعد از آن که روشن شد برای ابراهیم که او دشمن خداست بیزاری کرد ابراهیم از وی پس ازین کلام ثابت شد که
اگر علم بر کفر ابوطالب حضرت میداشت استغفار نمیکرد و این علم در صورتی که او کافر می بود البته چرا که اسناد جهل بر پیغمبر
محال است بهر حال این مسئله سخن گنجایش دارد چون وظیفه اهل علم غور و تدقیق است لهذا نوشته شد

تم تفسیر ابن [illegible]

تاویل چنان است که توبه بمعنی بازگشت است پس میفرماید که هر آینه بتحقیق بازگشت کرد الله تعالی بنظر رحمت و لطف
بر نبی که او را حکم بجهاد تبوک فرموده و بر مهاجران و انصار آنانکه پیروی و همراهی او در هنگام دشواری
کردند پس از آنکه اراده ترک جهاد بخاطر آورده بودند بعی خدا توفیق ثبات قدم باتان داد بار بعد ازین نظر رحمت و توجه
دیگر بحال ایشان کرده باران فرستاد و از شدت عطش مهلک نجات بخشید درینجا مطلق گناهی منظور نیست بازگشت از آن
باشند بلکه مراد توجه دو بار دیگر بنظر رحمت است والله فاعل تاب با نبی است یا اولی است قراءه کلمه تزیغ بیا و تا هر دو
آمده است و [illegible]

[illegible]

[illegible] این بیان آن سه شخص است که تخلف از جهاد کرده بودند و توبه از این گناه
نموده خود را بستونهای مسجد بسته اند این سه کس هستند و حضرت موقوف داشت حکم را در باب ایشان
چنانچه در آیت و آخرون مرجون گذشت بعد از پنجاه روز این آیت نازل شد که میفرماید و بر آن سه تن که تخلف
کردند از جهاد و امر در باب ایشان فرموده رسول که زنان از ایشان جدا باشند و مجلس با آنان سخن نگویند
نیز بر ایشان تنگ شد احوال ایشان تا بجائی رسید که تنگ شد زمین بر ایشان با وجود آنهمه فراخی که داشت و تنگ شد
بر ایشان زندگانی و یقین دانستند که نیست هیچ پناهی برای نجات یافتن از خشم خدا مگر پناه جستن بخدا و طلب آمرزش
و درخواست رفع غم و الم نمودن از وی پس بازگشت فرمود حق تعالی بنظر لطف بر ایشان و توفیق داد تا باز
گردند بسوی خدا و درخواست عفو گناه از خدا کردند بدرستیکه الله تعالی اوست خداوندی که بازگشت کننده است از خشم بلطف و مهربان
است که بازگشت بنده را از گناه باستغفار قبول میکند لفظ تواب صیغه مبالغه است اشاره باینکه اگر بنده هر روز صد بار توبه کند
خدا تعالی قبول میفرماید قراءه کلمه خلفوا البعض خالفوا خوانده اند

ای آنکسان که ایمان آورده اید بترسید از خدا تعالی و پرهیزکاری کنید از مخالفت امر خدا و رسول و همراه باشید با راستان
در ایمان و پیمان در مصحف عبدالله بن مسعود من الصادقین مرقوم بوده و قراءه ابن عباس و حسن بن علی نیز چنین است
یعنی از جمله راستان باشید در گفتار و کردار امور دینی بنابر قراءه مع خطاب بهمان سه کس متخلف است یعنی کعب بن مالک
و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع که برفتن در جهاد با همراه پیغمبر و مومنان مجاهد و بنابر قراءه من خطاب بجمیع اهل ایمان است

از نجمله آن لشکر را جیش العسرت نامیده اند درآن مرتبه بود که چنین عطش که بهلاک میرسید براه لوح خشک

مرطوب میساختند چون آن بی تدبیر شدند مسلمانان التماس نمودند بجناب حضرت صلعم یا رسول الله

تشنگی نزدیک است که هلاک شویم حضرت دعا کرد و فی الحال باران بارید تا همه سیراب شدند و ظرفها را پر آب کردند

و بیرون لشکر اسلام اصلا قطره نبارید یقین شد که آن باران از ابر رحمت و سحاب رأفت الٰهی نازل

و اشاره با همه شد پس بعد از این دشواری حال باز گشت کرد خدا تعالیٰ بر آن مومنان بنظر لطف و رأفت

بدرستیکه الله تعالیٰ بمومنان بسیار رحمت کننده است مهربان است که هم در دنیا از ایشان ... احوال ... میدهد

در آخرت اجر جهاد خواهد داد باید دانست که ظاهر آیت و اینی هدایت چنین است که الله تعالیٰ توبه رسول را قبول کرد

و نسبت مرتبه نبوت ترک اولی گناهی بود یعنی رخصت تخلف از جهاد بعضی مسلمانان دادن اگرچه حضرت رحم بر حال

عاجزان و معذوران فرموده از قاعده رحم بر احوال مسلمانان حسنه است گناه نیست لیکن بموجب حسنات

الابرار سیئات المقربین سرور کائنات اینرا گناهی شمرده توبه و انابت بجا آورده بود و بدرگاه

الوهیت مقبول افتاد اما نظر بر اینکه قرآن مجید بطن و ظهور و معانی موزون در کلام معجز انتظام بسیار است

وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم چند تاویل دیگر است یکی آنکه لام در لقد لام قسم است

حق تعالیٰ سوگند میخورد به رسول خود که توبه مهاجرین و انصار را قبول کرد و موید این تاویل است قرائتی

که مروی است از علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین تلاوت میکرد لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار

و در صورتیکه قرائت مشهور معتبر باشد و لام را برای قسم نگیریم معنی اینست که حق تعالیٰ قبول کرد استغفاری

که نبی برای مومنان کرده بود و استغفاری که مهاجران و انصار کرده بودند چرا که مآل توبه و استغفار بحسب معنی واحد است

تاویل دیگر اینکه طریقه عبودیت شکست نفس و اقرار بگناه است هر چند که در واقع گناهی نباشد و از نجمله بود

که حضرت صلعم توبه و استغفار مینمود چنانکه فرموده انی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة لهذا در سیاق مطلب

امر بتسبیح از خدا تعالیٰ هر روز هفتاد مرتبه توجیه دیگر اینکه عصمت و امانت آن ذات تمام رحمت چنین بود که

همه اوقات سعیده الساعات بحضرت ... مشغول ... دلیکن بمقتضای دواعی بشریت و امور ضروریت اصلاح

... در قدری از ساعات ... محروم ... از ین مطلع نظر محروم می ماند و استغفار از آن سبب بوده

بسیاری وقطع راه در هیچ وادی برای جهاد نمیشد مگر اینکه نوشته شود برای ایشان تا جزا دهد ایشان را خدا تعالی
بهتر از آنچه داده اند و زینهار که الله ضایع نمی کند پوشیده نماند که این همه آیات که گذشت دلالت بر فرض بودن جهاد
میکند بر هر یک از مومنان لیکن فقها اختلاف کرده اند در اینکه همه وقت این حکم حکم نیست یا مخصوص بود
بهمراهی حضرت رسول صلعم وخلفا و ایمه اکثر بر این اند که دراوایل اسلام حکم عام بود بعد از آنکه مسلمانان
بسیار شدند این حکم منسوخ شد باین آیت که میفرماید

و نیست مومنان سزاوار
اینکه بیرون روند همه ایشان برای جهاد پس چرا بیرون نروند از هر قبیله و از هر شهری و از هر دیهی گروهی اندک و باقی در جای
خود بمانند تا بیاموزند علم دین و بدرس و بحث آن مشغول باشند تا اینکه بترسانند گروهی را از قوم خود وقتی که
بازگردند بسوی ایشان یعنی چون علم دین را آموختند قوم خود را از محرمات و منهیات آگاه سازند تا
شاید که آن قوم جاهل حذر کنند از آنچه در شرع شریف ممنوع است بعضی مرجع ضمیرها را بر عکس کرده قوم
شد قرار داده معنی گفته اند که آنان که بیرون میروند بجهاد علم دین را از حضرت رسول آموزند و آیاتی
که نازل میشود فرا گیرند تا وقتی که بازگردند و قوم خود را تعلیم کنند و آگاه سازند لیکن سوق کلام
این معنی را بر درس نمیکند زیرا که بیرون رفتن طایفه محض برای جهاد است و لام تعلیل مخصوص باموختن
علم دین شده و نیز معلوم است که در شغل سفر و تهیه اسباب جهاد فرصت تعلم نمی باشد لهذا حق سبحانه
جل شانه تفریق فرموده که فرقه بجهاد صوری مشغول شوند و فرقه بجهاد معنوی که تیغ حجت و استدلال بنص
قرآن و احادیث نبوی بر اعدای دین بکار برند و اگر سبب نزول هم معنی اول ظاهر است زیرا که مومنان از غیب
عنایت الهی همگی سرایا میرفتند و در محفل فیض شامل حضرت رسول صلعم کسی نمیماند که استفاده احکام
شریعت کند لهذا این آیت نازل شد پوشیده نماند که در ضمن اشاره بانیست که علم برای وعظ و نصیحت
جاهلان باید آموخت نه به نیت نخوت و جاه و برتری جستن بر خلق الله

و حکم عام در باب صدق و اخلاص ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا

عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ و

لا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار

ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین

نشاید و نباید مردمان شهر مدینه را و آنان را که بادیه نشینان اند در گرد مدینه اینکه تخلف نمایند یعنی

پس مانند از رسول خدا هنگام توجه او بجهاد و نه این سزاوار است که رو بگردانند و دست بدارند بسبب محافظت نفسهای

خود از نفس رسول الله چه نفس رسول که رحمة العالمین است و برای مرتبه ... باید که محافظت او منظور باشد نه محافظت نفس خود

و اینچنین در کلام عرب آمده که رغبت نفسی عن هذا الامر یعنی برخاستم از سر این کار و گذشتم از آن که برای محافظت

جان خود یا اینکه سزاوار نیست که بسوی آسایش و تن پروری رغبت کنند و نفس رسول در محنت و مشقت باشد

بهر حال عطف لا یرغبوا است و این تخلف نمودن از جهاد و محافظت جانهای خود بسبب آنست که نرسد به ایشان

تشنگی و نرسد رنجی از سفر و نرسد الم گرسنگی در راه خدای در راه سپرند سواره یا پیاده راه سپردنی که بخشم آرد

کفار را اشاره باینست که این خبر نامرادی ایشان شود و بدانند پس نخواهند منفعت خود را و نیابند از دشمنی هیچ

یافتنی یعنی غنیمتی یا اسیری یا زخمی یا شکستی مگر اینکه نوشته شده است برای ایشان یعنی بتقدیر الهی در لوح محفوظ نوشته

شده بسبب هر یک از آن مشقتها که شمرده شد عمل پسندیده که موجب دخول و خلود در بهشت باشد بدرستیکه حق تعالی

نابود و تباه نمی سازد مزد نیکوکاران را آورده اند که ابو خیثمه انصاری در هنگام توجه حضرت بغزوه تبوک از مدینه

بر جا مانده بود بعد از چند روز در خانه خود دید زنان خانه را رفته و آب پاشیده حصیرها فرش کرده و کوزه ها پر از

آب سرد بر هم چیده و خود با کمال جمال زینتها بیاراسته پوشیده و خرمای تازه بجهت شوهر خریده ابو خیثمه نگاهی

بر این الوان نعمت کرده گفت وا حسرتا که من در این ناز و نعمت باشم و رسول الله در رنج و محنت پس فی الحال شتر و شمشیر

خود را گرفت و بر ناقه سوار شد تا بخدمت حضرت رسید حضرت او را بستود و بستایش و تبسم استغفار برای او کرد

ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله

[illegible] عطف است بر لا یطئون یعنی نفقه ندهند در راه خدا مجاهدان غازی چیز کمی و نه چیز

و بر میگردند از مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترس آنکه مبادا بار آیتی در شان ایشان نازل شود و رسوا گردند
برگردانیده است خدا تعالی دلهای منافقان را از راه راست که قبول ایمانست یا آنکه برگرداناد خدا تعالی دلهای
ایشان را از جمیع نیکوئیها بسبب آنکه گروهی اند که در نمی یابند حق را و نمی فهمند طریقه ثواب را

هر آینه بتحقیق که آمد شما را پیغمبری فرستاده بحکم خدا و با احکام او از جنس شما یعنی بنی آدم نه فرشته که نتوانید
با او الفت و موانست نمائید یا از قوم شما که عرب آید یا آنکه قراءة انفسکم بفتح فا باشد یعنی از نفیس ترین
جنس عرب که قریش اند یا شریف ترین بنی آدم که اولاد ابراهیم اند علیه السلام دشوار است بر او آنچه رنج اندازد شما را
مکروه یا مشقت برای شما [illegible] حریص است که خواهان ایمان آوردن شماست یا کمال خواهش صفت [illegible] بر مؤمنان
رئوف [illegible] بسیاری رحمت پس اینجا تکرار نیست بلکه اشاره باینست که بسیار مهربانست بر مؤمنان مطیع
بجهت پسندیدن اعمال و مهربانست بر مؤمنان گنهکار از روی ترحم بر حال
پس اگر روگردان شوند
منافقان از فرمان برداری پس بگو ای رسول که بس است مرا خدا تعالی برای دفع شر شما و غالب ساختن مرا بر شما
هیچ معبودی بر حق نیست مگر ذات واحد او بر او توکل کرده ام و او رب خداوند عرش بزرگ است [illegible]
ذکر عرش درین مقام افاده [illegible] میکند که هر چه برهان مدعای مذکور است زیرا سبب توکل آنکه عرش محیط تمام مخلوقات
است از آسمانها و زمینها و ما فیهما پس کسی که پروردگار عرش باشد یقین که خداوند همه موجودات و [illegible] او
الهی [illegible] آنکه بمحافظت عرش عظیم قدرت دارد یقین که قادر است بر محافظت من از انجهت خاطر جمع است
و باکی از اعراض شما ندارم این دو آیت که خاتمه سوره برائت بسیار عظیم الشانست و هر که بعد از نماز تلاوت کند
معزز و مکرم گردد و منقول است که یکی از عدول مؤمنان حضرت رسالت پناه را در خواب دید و در محفل مبارک آن حضرت
دید که همه حاضران مقدم نشسته [illegible] وجه این اعزاز از حضرت سوال نمود فرمود که همیشه اعزاز کردم او را
بجهت آنکه او در عقب هر نماز دو آیت که آخر سوره توبه است تلاوت میکند نام این سوره بسیار است
و آنچه مشهور گفته می شود سه نام است سوره برائة و سوره توبه و سوره عذاب و وجه ننوشتن بسمله

ای آنکسانیکه ایمان آورده اید کارزار کنید با آنانکه نزدیک شما اند از کافران اشاره باهل روم و شام است که بمدینه
نزدیک اند و باید که بیابند کافران در شما درشتی و سختی یعنی پس از کارزار دریابند که شما شجاع و محکم و سخت
جانید تا هیبت و دهشت در دل ایشان افتد و بدانید که الله تعالی با متقیان است بیاری و مددگاری لفظ
غلظت لغت مثلثه است

و هر وقت که فرو فرستاده شود پاره از قرآن

پس از جمله منافقان کسی هست که با منافقان و مستضعفان میگوید که کدام یک از شما است که افزود این سوره قرآن
ایمان او را پس حقیقت نفس الامر اینست که آنکسان که از روی صدق و اخلاص ایمان آورده اند افزوده است
هر سوره از قرآن ایمان ایشان را و ایشان شادمان و خوشحال اند ازین افزودن ایمان موجب افزایش
اجر است

و آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق است پس زیاده میکند آیات قرآنی پلیدی و ناپاکی را زیرا که
چند ایشان را میفزاید و نفاق تابع آنست و چندان اصرار در نفاق و عناد میکنند که بر حال کفر میمیرند
هرگز ایمان نمی آرند زیرا که بیماری دل چندان بد است که میکشد از غایت بدی بهلاکت ابدی و بیماری
بدن بیش نیست

آیا نمی بینند منافقان این را که می افتند در بلا هر سال یکبار یا دو بار
یعنی قحط و بیماری و قتل و اسر و غارت پس با وجود نزول بلاها که از شومی کفر و نفاق است توبه نمیکنند
و پند نمی گیرند بعضی قاریان اولا ترون بتا خوانده اند یعنی ای مسلمانان آیا نمی بینید شما که منافقان این
حال دارند

و یکی حال منافقان اینست که هرگاه

فرو فرستاده میشود سوره از قرآن مجید می نگرند و چشم میزنند باهم از روی تمسخر و استهزا آیا از سبب خشم
چشم میزنند چرا که عیبهای ما ظاهر شد و در آن اشارتها باهم میگویند که آیا می بیند کسی از مسلمانان
شما را اگر بیرون روید از مجلس پس اگر نه بیند کسی از مسلمانان برخاستن و رفتن ایشان را بر میخیزند

نیاید و بکر بجلس برهنه طواف نکند و آنانکه عهد دارند از رسول الله پس اگر عهد مقید بمدتی بوده تعرض بحال او نباید

تا انقضاء مدت معهود نیست و اگر مدت معهود نبوده چهار ماه او را مهلت است و بعد از چهار ماه حکم بقتل یا اخراج او است

در باب الیس گرفتن مکتوب از صدیق اکبر و فرستادن علی ع سنی و شیعه را با هم مناظره است مباحثه اهل سنت میگویند

که چون در عرب ضابطه بود که هر گاه قبیله را قبیله دیگر پس پیمان یا شکستن آن در میان آید باید که صاحب عهد خود حاضر

باشد یا شخصی که واسطه است از اهل بیت او و خویش نسبی در باب او انیمعنی مخصوص بستن و شکستن عهد است از جهت

تا افضلیت علی در خلافت ثابت شود و شیعیان میگویند هر گاه در یک مقدمه تبلیغ حکم عمر را جایز نیست در جمیع امور

چگونه روا باشد این جای تعجب است که هر صفر قه از دخول مذهب خود غافل شده اند زیرا که قیاس در طریقه شیعه

مجوز نیست و اینجا سخن بقیاس میگویند و در روبه اهل جماعت که اعتماد بر قیاس است در این باب این قیاس

را معتبر نمیدانند پس بهتر آنست که بگوییم بحکم خدا بود والله اعلم حیث یجعل رسالته

بهترین احتمالات اینست که قسم یا مقسم به هر یک ازین حروف مقطعه که اشاره باسمی از اسمای صفات الهی حروف قسم

آنکه این آیتهای کتاب محکم است دین دیگر ناسخ آن نخواهد بود یا حکم کننده است بحلال و حرام و هدایت کافه انام چون

مشرکان تعجب میکردند و از روی شگفت میگفتند این چگونه باشد که الله تعالی بعمر از نوع آدمیان فرستد بلکه بایستی فرشته

رسول خدا باشد و اگر بشری را برسالت فرستد چرا یتیم ناخوانده مفلسی را اختیار کنند بنابرین فرمود که

آیا هست مردمان را تعجبی آنکه وحی

کردیم بسوی مردی از جنس ایشان نه از فرشته یا جن را پیغمبر ساختیم جای تعجب نبود چرا که موالفت و موانست و تفهیم

مکالمه دشوار می باشد یا استفهام انکاری میفرماید که مقام تعجب است آنکه فرستادیم احکام شریعت را نیست بسوی

مردی از جنس شیخ البیان مضمون وحی آنکه بترسان مردمان از عقاب و عذاب الهی تا ایمان بیارند بخدا و قرآن

و بشارت ده آنانرا که ایمان آورند و جهد تعظیم در بیم کردن آنست که بدایت است قدم بزرگی را نیاورده

هر این سوره بدو قسم گفته اند یکی آنکه بسمله برای امان و آمان و افاضه رحمت است و این سوره برای عذاب منافقان و
بیزاری خدا و رسول از منافقان و شکست عهد و حکم قتل ایشان نازل شد پس بسمله جزو این سوره نشده نزول یافت
وجه دوم چنین گفته اند که این سوره داخل سوره انفال است و هر دو یکجا از جمله سبع طوال اند لیکن چون نصف اول سوره
مشتمل بر رافت و رحمت است بر مومنان و نصف آخر مشتمل بر بیزاری و غضب فاصله در میان انداخته نوشتند
و هر تقدیر خواه سوره جدا باشد و خواه نباشد یکصد و سی آیت است و بعضی یکصد و بیست و نه آیت دانسته اند
زیرا که در یکجا آیت لا الحق را داخل سابق کرده اند حجازیان و شامیان و بصریان هر کدام در جای مختلف مانند
که جمیع مفسران و مورخان چه سنی و چه شیعه نقل کرده اند که چون سوره براءة در مدینه نازل شد
چهل آیت از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدست ابوبکر رضی الله عنه داده بمکه فرستاد تا روز حج
مشرکان و اهل موسم بخواند و بعد از چند روز سید عالم علی بن ابی طالب ع را بر ناقه خاصه خود که موسوم
بعضبا بود سوار کرده بشتاب تمام روانه فرمود تا آیات مکتوبه را از ابوبکر رض گرفته بمکه رفته بخواند
ابوبکر مختار باشد در بازگشتن بمدینه و رفتن بمکه چون از اصحاب سوال کردند از جناب رسالت ص که سبب باز پس گرفتن
مکتوب از ابوبکر و دادن به علی چه بود حضرت فرمود که جبرئیل حکم آلهی رسانید باین عبارت که این مکتوب
را باید کسی برد که از تو باشد تا اینجا متفق علیه جمهور مفسران است در تتمه واقعه اختلاف است بعضی میگویند
که ابوبکر مراجعت نمود گریان و گله مند و حضرت عذر خواست که حکم آلهی چنین بود مرا اختیار نماند و حضرت ص
سرداری موسم را نیز حواله بعلی ع کرد و برخی نوشته اند که سرداری موسم با ابوبکر رض بحال ماند و بلاافت و خطبه خواند
و در روز هشتم ذوالحجه بمردمان مناسک حج تعلیم نمود و متفق علیه است که روز عید علی ع ابن ابی طالب ع
نزد جمره عقبه استاده و اول باواز بلند گفت یا ایها الناس انی رسول رسول الله ص الیکم ای مردمان
من فرستاده فرستاده خدایم بسوی شما مردم گفتند چه پیغام داری علی بن ابی طالب ع شروع کرد خواندن آیات کرد
و چهل آیت از اول سوره توبه خوانده مشرکان فریاد کردند و گفتند نحن نبرا من عهدک و عهد ابن عمک یعنی
بیزاری کردیم از عهد تو و عهد پسر عم تو یعنی رسول الله ص بعد از آن امیرالمومنین علی ع گفت من مامور شده ام
و فرستاده شده ام که چهار سخن پیغام بشما رسانم مشرکان گفتند بگو فرمود که بعد از این سال هیچ مشرکی نزدیک خانه کعبه

وساختن و در پیش روزنست بقدرت او غرایب بدایع که موجب پند گرفتن شود بلکه غرایب در ما صدق میکند فیکون است دنیا برابر همه

خادم علما در سوره بقره نوشته همه کلمات مربوط می شود یعنی هر کار که میکنید از خدا تعالی برای کار آخرت و اگر دانسته اگر شما در

امروز کار آخرت نکنید هیچ شفیعی برای شما نیست این حکم دست کشیدن از کار دنیا در آن بکنید و کار آخرت کردن برای شما

الله تعالی پروردگار شماست پس بپرستید خود صرف عبادت او بکنید آیا هیچ یاد نمیکنید خدا را و پند نمیگیرید

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسوی خداست باز گشت شما همه مردن و زنده شدن و وعده داد خدا تعالی وعده دادنی ثابت که در راستی

و درستی آن هیچ فتوری و قصوری نیست تحقیق که آفرید و میدا کرد بقدرت خود الله تعالی جمیع خلایق را پس بعد از مردن باز

زنده گرداند برهان همه که بودند تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند باو و کرده اند کارهای پسندیده و آن جزا دادن

الله تعالی بعدل باشد یعنی در اجر مومنان هیچ نقصانی نشود یا آنکه بالقسط متعلق معلوم باشد یعنی کارهای پسندیده

که کرده اند بسبب عدل کرده اند که ایمان است چه در مقابل شرک که ظلم است واقع شده و آنانکه کافر شدند

از برای ایشان است آشامیدنی از آب گرم سوزنده و عذابی دردناک که هرگز کم نگردد بسبب آنکه بودند در دنیا کافر

مخفی نماند که جزای مومنان چنین مکرر مذکور است که جویها روان است در بهشت از خمر و عسل و شیر و آب گوارا

در مقابل آن ذکر نماید که برای کافران آبی سوزنده در دوزخ است و نیز اشاره باینکه خوردنی و آشامیدنی

ایشان منحصر در همین است و جزای مومنان که انحصار در چیزی نشد ایماست بنعمتهائیکه از حصر و شمار بیرونست

بعضی قاریان یبدا بفتح یا و دال خوانده اند و بعضی بضم یا و کسر دال

[illegible]

[illegible] اوست آن خداوندی که گردانید یعنی آفرید آفتاب را روشنی دهنده

از ذات خود روشن و آفرید ماه را روشنی دهنده است که آفتاب شب باشد و می تواند بود که مراد از ضیا روشنی با گرمی و سوزندگی باشد

و مطلب از نور روشنی بخشی بی گرمی و اشاره بکمال قدرت باشد بر تنوع خلقت و اندازه کرد برای هر یک از آن

دو یعنی آفتاب و ماه منزلها بر آسمان تا آنکه بدانید شما شمار سالها و حساب ماهها و روزها و ساعتها که مدار کارهای

بسبب تخصیص بشارت بهمان ایام عطاء رحمت مخصوص مومنان است بشارت ده مومنان را بآنکه ایشان راست فضل از خدا و بلند رتبه

مومن اند راسخ فی العلم نشکی نه در پروردگار را است تاویل دیگر چنین که ایشان را بشوای کرد عبادت راسخ وصلاح فخر دارید است

بایست حضرت رسالت پس تحقیق این مژده است با بعلما آنکه در بر ری چنین بسوای الله تبدیل مراد میرسد که گفتند کافران بدرستی

که این قرآن و معجزات محمد آورده هر آیینه جادو است اینقدر مخفی نماند که این کلام میان حقیقت قدم صدق است نفعی

پس اول اشان رسیدن رحمت است چه از شنیدن قرآن و دیدن معجزات پیدا اند که این چیز ما فوق طاقت مخلوق است

پس البته از قدرت خالق ما است چنین انمودند دانستند ایمان بیارند نه اینکه انکار کردند و گویند که اینها جادو است

قراءة الرسالة بکسر را و بالف و تفخیم هر سه جایز است عجبًا مرفوع هم خوانده اند در آن صورت اسم کان است و ان

اوحینا خبر آن یا کان تامه باشد و ان اوحینا بدل عجبًا در صورت اول عجبًا خبر ان اوحینا اسم سحر را ساحر

نیز خوانده اند و بنا برین قراءة هذا اشاره بحضرت است بعضی ماهذا الا سحر مبین تلاوت نموده اند

بدرستی پروردگار شما الله است آن که پدید آورد بقدرت کامله و حکمت بالغه آفرید

آسمانها و زمین را در شش روز مخفی نماند علت غائی نزول قرآن اثبات وحدت ذات پاک است و امر

بعبادت بی اشتراک باید چه تمامی تحصیر مرکوز له توحید و تشدید احکام تاکید بآیه خلق السموات والارض

بعد ذکر قید شش ایام برای حجت توحید کافیست یدبر الامر شاهد این مدعا منقول است پس قید شش ایام

چون در استدلال بر وحدت بکار نمی آید برای امر بعبادت می باید و ابهمی بهمین خصوصیت می باید چه

تعیین شش روز لم مقتضی حکمت مصالح امور دنیوی که خلق آسمان و زمین علت مادی است نموده شود

تا ضمنا تخصیص یا بروز او برای عبادت معلوم گردد و نظر بر ایجاز کلام و مبالغه در مرام و ظرفیت ایام

مفعول له را حذف کرده مفعول فیه را قایم مقام فرموده و بنا بر تاویلی که مفسران تحقیر الله ثم برای استقرار ایام

ثم استوی نوشته اند علامات لاحق برین آیت هم بیگانه لا مطلب ولی ربط میشود چه از یکشنبه روز در

ساختن آسمان و زمین اندر شنبه باشد لازم نمی آید چه شفیعی لا اذن او نباشد و عبادت هم واجب نمی شود

و خشنود شده اند به زندگانی دنیا و آرام گرفته اند بدان و دل بر آن نهاده اند چنانکه گویی عمر خود را ابدی می دانند و روی گردانیده اند از تحصیل حسنات

و طلب اجر آخرت و غافل اند بنوعی که گویا رفتن از دنیا بخاطر ندارند و دیگر آنانکه ایشان از آیات قرآن

و احکام آن بی خبرانند بسبب فرو رفتن در لذتهای دنیا و جلب جاه پس فی التحقیق در میان این دو فریق

چنین شد که بعضی اصلا اعتقاد بمعاد ندارند و برخی دارند لیکن بکلی از کثرت میل بدنیا و لذتها و شهوتها

غافل نشسته اند طریق حق و ثواب طاعت حضرت رسالت پناه و عمل به آیات کتاب

[illegible] آنگروه که مذکور شدند جایگاه ایشان آتش دوزخ است بجزای آنچه

اند [illegible] تحقیق و ثبوت تصفیه حال مذکور شده این حالت [illegible] که

در دنیا کسب میکردند از نفاق و مخالفت و غفلت

[illegible] بدرستیکه آنکسانیکه ایمان

آوردند و کردند کارهای شایسته یعنی ادای فرایض [illegible] و احتراز از راه [illegible] پروردگار ایشان بسبب نور ایمان

که چراغ است برای دیدن راه یافتن نتیجه آن راه یافتن [illegible]

بهشتها که صفات آنها از آیات دیگر معلوم شده در بوستانها [illegible] مشتمل بر نعمتهاست

[illegible]

اهل بهشت خدا را وقت در آمدن در بهشت [illegible] مشاهده [illegible] خواهند گویند سبحانک اللهم

یعنی پاکی ترا خداوند [illegible] هر چیزی خواهند [illegible]

فی الحال مطلوب ایشان حاضر آید و فرشتگان تحیت گویند ایشان را یعنی گویند سلام علیکم [illegible] ایشان حضرت

پروردگار را این باشد که گویند که الحمد لله رب العالمین چه هنگام خواستن طعام تسبیح کنند و بعد از یافتن تحمید

[illegible] چنین کنند [illegible] حرف آن که با الحمد پیوسته مثقله است که مخففه شده و بعضی

همان مثقله بحال داشته الحمد را منصوب خوانده اند [illegible]

[illegible]

و اگر شتاب کند خدای تعالی برای مردمان باجابت دعای بد چنانکه شتاب میکنند ایشان در مستجاب شدن دعای خیر

دنیوی و اخروی بر اینهاست بیافرید خدا تعالی این چیزها که مذکور شد مگر برای سودمندی مخلوقات عبث و بیهوده این تاویل

در صورتیست که معنی لازم باشد والا حق بمعنی صحت و ثبوت است یعنی نیافرید مگر بوجهی که هیچ غلط و عیب و نقص در آن نیست

و همیشه ثابت می باشد بطریقه باشد بیان میکند خدا تعالی جدا جدا علامتهای قدرت خود را و روشن نشانها

حکمت خویش را برای گروهی که میدانند یعنی اینقدر عقل و تمیز دارند که اندیشه کنند در خلقت آفتاب و ماه و حسابها

و اثرها که از گردش اینها بهم میرسد همه از قدرت و حکمت الله تعالی است بخودی خود نمی توانند پیدا شدند و مخلوق

دیگر را که در موجود شدن خود محتاج بخالق است قدرت بر پیدا کردن اینهاست بعضی قاریان تفصیل نون

خوانده اند یعنی حق تعالی از روی تعظیم و از واجب التکریم خود میفرماید که بیان میکنیم ما پوشیده نماند که ضمیر قدره اگر بقمر تنها

راجع باشد منازل عبارت از بیست و هشت منزل قمر است و جمله ضبط احکام در ملک البروج اعتبار کرده هر یک را

نامی نهاده اند شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک

غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعائم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا اگر مرجع

ضمیر قدره هر یک از آفتاب و ماه شود منازل آفتاب همان دوازده برج است و در حساب تأنیثها و تثنیهها

که از انقسام بهم رسیده و شق اول انسب تذکیر ضمیر و اصلاح شهر راجح است این نیز واضح باد که مراد از

برج مقدار از جرم فلک است که بقسمت فرضی ده حصه را بشکلی مناسب اثر و خاصیت اسمی نهاده و می توانند

بعضی تسمیه بروج از هرمس الهرامسه یعنی ادریس ولد شیث علیهما السلام و آنحضرت هم نبی بوده که علم

نجوم به عالم بالا نمود اسامی بروج اینست حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس

جدی دلو حوت

تحقیق در دیگرگون بودن شب و روز یعنی تاریکی و روشنی آن یاد آمد شد شب و روز از پی هم و دیگر در آفرینش همه

مخلوقات که خدا تعالی آفریده است در آسمانها و زمین هر آینه نشانهاست قدرت و حکمت و وحدت او است برای گروهی

که پرهیزگاری میکنند از اعتقاد باطل یعنی از عقیده فاسد که این چیزها خود بخود پیدا شده یا مخلوقی در ایجاد شریک

بدرستیکه آنانکه امید ندارند بدیدن و رسیدن بجزای ما یعنی منکر قیامت و معاد اند

و ایمان نیاوردند آن دو بر کفر خود تا مردند لیک الف خدا تعالی آنها را همچنین جزا میدهیم ما گروه گناهکاران را یعنی مشرکان مکه را
که تکذیب نبوت خاتم النبیین میکنند قرون جمع قرن است و قرن اهل عصر را گویند جمعی در مقابل اهل عصر دیگر
واقع میشوند موسوم باین اسم اند چنانکه شاخ حیوان در مقابل شاخ دیگر او واقع است باین اسم شده
پس گردانیدیم شما را از پی ایشان در
این گمان خود یعنی در زمین پس از اهل آن عصرها که گذشته تا ببینیم که چگونه عمل میکنند یعنی بعد از دانستن اینکه
کافران همچنین بعذاب هلاک شدند آیا عمل نیک خواهند کرد یا نه

و وقتی که خوانده شود بر مشرکان آیتهای ما که حجتهای روشن است میگویند آنکسانی که امید
لقای ما ندارند این سخن را بیار ای محمد قرآنی غیر این که میخوانی یا بدل کن این را بکلام دیگر یعنی غیر آنکه خوانده
شنیده‌ایم آیات بیار یا همانها را که خوانده کلماتی که منافات بمطلب ما دارد از او ابدال کن بکلماتی که موافق مقصود
ما است و در بعض امتحان میکردند یعنی را که تا ببینند که از جانب خوف تبدیل و تحریف خواهد کرد یا نه بگو ای رسول
نمی‌رسد مرا و سزاوار نیست مرا یعنی آنکه بدل کنم قرآن فرستاده شده را از پیش نفس خود این قید احتراز است
برای آیاتی که حکم دیگر آن منسوخ شده دیگر بگو که پیروی نمیکنم مگر چیزی را که فرستاده شود از جانب خدای تعالی
بسوی من تحقیق که اگر نافرمانی کنم پروردگار خود را گرفتار شوم بعذاب روز بزرگ یعنی روز قیامت این شرط
... بر سبیل فرض است ... سوق کلام اشاره با همت که هر کس نافرمانی کند خدا را البته بعذاب الهی
گرفتار میگردد سبب نزول این آیت آنکه پنج نفر از مشرکان عبدالله بن امیه مخزومی و ولید بن مغیره و
مکرز ابن حفص و عمرو ابن قیس العامری و عمرو بن عبدالله و عاص بن عامر گفتند بحضرت رسول صلی الله
علیه وسلم که قرآن دیگر بیار و بخوان که در آن منع از پرستش لات و عزی و دیگر بتان ما نباشد یا همین آیتها
را بدل کن بکلماتی که مشتمل بر این نهی نبود مستور نماند که لقای خدا تعالی بمعنی دیدن ذات او نیست زیرا که
ذات خدا جل شانه جسمانی نیست و از کم و کیف و مکان و جهت مستغنی است و دیدن بدون این لوازم محال است

هر اینه حکم کرده شده بود که سزا بمدت حیات ایشان تا هلاک شوند و بمیرند فی الحال پس وا میگذاریم و مهلت میدهیم بر موقوف
داشتن اجابت دعای بد آنها که ندارند امید دیدن جزای ما که بی رجا بمعنی خوف هم امید هر چنین با
که بیم از رسیدن جزا و اعتقاد بعذاب ندارند لاجرم نتیجه دعای بد بر خود میکنند و در اجابت آن شتاب میکنند
این بی باکی از نسبت که در زیادتی کفر و گمراهی خود گوهر باطن شده اند سبب نزول این آیت آنکه هر گاه حضرت
رسالت کافران را از عذاب آخرت میترسانید ایشان از راه بی باکی و بی اعتقادی میگفتند کجاست آن عذاب
زود تر بیار بر ما و دعا میکردند که خدایا اگر محمد راست میگوید پس بباران بر ما سنگ از آسمان بعضی
کلمه بعضی را بصیغه معلوم خوانده اند که فاعل خداست و برخی بقضیا قراءه نموده اند مآل معنی در هر دو قراءه
یکیست و در قراءه بعضی اجلهم منصوبست

فایده از تردید قوم عرفا لجمیع الاحوال

و دفع ضرر بیماری زخمی

و مار گزیده میخوانند مارا یعنی برای دفع آن بلا التجا بخدا میکنند در حالیکه بر پهلو افتاده با این کنایه از بیماریست یا نشسته یا ایستاده
این اشاره بیماران است و مانند آن یا ایستاده یا اینکه هنگام مقابله و مقاتله با خصم است و امثال آن پس هر گاه که
بر طرف کنیم از وی آن رنج و بلا را میرود بهمان راه غفلت و گمراهی که داشت قبل از آن همچنانکه گویا که
هرگز مارا یاد نکرده و نخوانده است مارا برای دفع کردن آن رنج و مصیبت که دریافت او را همچنین آراسته
شده است برای بیرون رفتگان از حد و تجاوز کنندگان از حق و حساب چیزی را که هستند عمل کننده آن یعنی شیطان
اسباب غفلت را و سهو های دنیویست در نظر ایشان آراسته است مراد از ایشان در این آیت ولید بن مغیره یا عتبه
بن ربیعه و بعضی گفته اند مطلق کافران

هر اینه بتحقیق هلاک کردیم
مردمان قرنهای گذشته را پیش از شما ای اهل مکه آن وقت که ستم کردند بد رخ داشتن بعد از آن حال
آنکه آمده بودند بایشان فرستادگان زمان ایشان بحجتهای روشن یعنی معجزها و کتابهای آسمانی و نبودند
ایشان با این اعتقاد و نیت که ایمان آرند اشاره بآنست که در علم الهی ثبت شده بود که اگر هزار سال زنده باشند

پس معلوم شد که ستمکارتر از آنکس نیست که بیفکند بر خدای تعالی دروغی یا بدروغ دارد آیات او را یعنی منکر الوهیت باشد یا منکر رسالت انبیا باید ترسید

الله تعالی رستگار نمیکند گناهکاران را از عذاب اگرچه عذاب ابدی برای آنکه گناه کفر و شرک است که بزرگترین گناهان است

[illegible]

[illegible]

و می پرستند کافران غیر خدا تعالی چیزی را که زیان نمی رسانند بایشان و سود نمی رسانند بایشان یعنی اصنام را مطلقا قادر نیستند بر رسانیدن سود و زیان نیست چرا که جماد است و این معنی ظاهر است که ایجاد قدرت بر هیچ کار نداشته باشد و اگر فرضا قادر توانند بود بر ادراک نیستند نباشند پس معبودیت بتان بدین دلیل باطل شد باقی ماند اینکه ادعای شفاعت کردن آنها را نیز باطل باید کرد چون میفرماید که میگویند مشرکان که این بتان شفیعان ما اند نزد خدا یعنی که کفایت مهمات ما بدرخواست اینها میشود در دنیا و اگر حشر و نشر وقوع داشته باشد آنجا نیز حمایت ما میکنند پس بگو ای رسول مشرکان را که آیا خبر میدهید خدا را بچیزی که نمیداند در آسمانها و نمیداند در زمین یعنی آن چیز را شریک خدا است میدانید که نه در آسمانست و نه در زمین پاک است ذات خدا و برتر است شان او از آنکه او را شریکی باشد و کافران شریکی قرار میدهند برای او مخفی نماند که کلام معجز نظام دو دلیل قوی است برای ابطال وجود شریک چرا که خدا عالم است بجمیع موجودات پس بچیزی که او نداند البته موجود نیست دوم آنکه هرچه موجود باشد یا در آسمانها خواهد بود یا در زمین و اشیایی که در آسمانها و زمینهاست همه حادث است چرا که آنها خود حادث اند و حادث شریک خدا نمیتواند بود زیرا که پیدا کننده باید مقدم باشد پس چون شریکیت بتان در خدایی باطل است شفاعت و حمایت ایشان از روی قدرت نیز باطل باقی ماند اگر از روی عجز و التماس که بمشیت و اذن الهی باشد این نیز ظاهر است که انبیا و ملایکه که اشرف مخلوقات حضرت الله اند و مقربان و رسولان درگاه سزاوار اند باینکه شفیع شوند باذن خدا و اذن شفاعت بسنگی یا چوبی سزاوار نیست قراءة حمزه و کسائی تشرکون بتاء و باقی یشرکون بیاء و تا هردو جایز است همه بطریق خطاب یا همه بر سبیل غیبت باشد

و نبودند مردمان مگر گروهی متفق در یک قصد یعنی همه بر یک دین بودند پس مخالف یکدیگر شدند درین کلام اعجاز نظام دو احتمال است یکی آنکه اول همه مردمان خداپرست بودند

پس اینجا مراد لقا رسیدن و پیش آمدن است نزد رحمت و عطای الله تعالی چنانکه بعضی فرموده اند فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا یعنی هر که باشد امیدوار رسیدن و پیش آمدن نزد رحمت و عطای پروردگار خود پس باید که بکند کار پسندیده یعنی ایمان بیارد و بخدا و رسول و درین آیت که بصیغه نفی واقع شده نفی نیز بهمان مضمون است چه هرگاه امید رسیدن و پیش آمدن برحمت و عطا موقوف بر ایمان آوردن است آنانکه ایمان نمی آرند سزاوار این امید نیستند پس فی الحقیقه امید ندارند و بعضی مفسران که رجا را بخوف ترجمه کرده اند و از لقای خدا غضب و عذاب قصد نموده اند مناسبت در حق لقا را بعث و نشور تاویل فرموده اند این نیز دور از حقیقت است و اشاعره هر جا که بلفظ لقا حمل کرده رویت را جایز داشته اند گویا ایشان هم امید لقا ندارند باید دانست که در لغت دیدن آثار و علامات شیء لقا است چنانکه حق سبحانه در باب موت فرموده فانه ملاقیکم و ظاهر است که موت خود دیده نمیشود بلکه علامات او مری میگردد

بگوای رسول بمشرکان که اگر میخواست خدا تعالی که نخواهم بر شما نمیخواندم این قرآن را بر شما و نه شما را دانا میکرد بمعنی آن پس تحقیق که درنگ نمودم در میان شما عمری در اندازه چهل سال پیش از نزول قرآن پس چرا شما در نمی یابید و نمی فهمید حقیقت این امر یعنی در این چهل سال من قرآن نمیخواندم و نه علمی داشتم بر مغیبات و نه مطالعه چیزی خوانده بودم الحال اگر پس یکبارگی این علم و کتب از کجا آوردم این کلام را که فضلا و فصحا از معارضه یک کلمه آن عاجز اند آیا چرا نمی فهمید این حقیقت را که روشن است مخفی نماند که ربط این آیت با آیت متقدم چنین است که چون ای کلام مشرکان این بود که محمد قرآن را که میخواند از پیش خود نظم و تالیف نموده بنابرین گفتند که غیر این بیار یا این را هر جا که موافق مدعای ما نیست تبدیل کن چه اگر مراد ایشان چنین می بود که از نزد خدا طلب کن تغییر و تبدیل را پس همانا ایمان بقرآن آورده بودند و با ور کرده بودند که از جانب خدا نازل شده پس این آیت دوم جواب آن معنیست که در ضمن کلام ایشان مخفیست بعضی قاریان بروایت الی ربیعه لا ادریکم بلام تاکید خوانده اند یعنی اگر میخواست خدا تعالی که من نخواهم این قرآن را بر شما نمیخواندم بر شما و هر آینه البته شما را دانا میکرد باین قرآن بغیر من که یعنی بر زبان رسول دیگر میفرستاد بر شما یا آواز هاتف غیبی میرسید یا بوحی بشما میرسید که خود بخوانند [illegible]

تا شد اعمال تحریر میکنند می نویسند آنچه شما مکر میکنید همانا به تحقیق در روز جزا شکر نمی توانید بعضی یمکرون بیاء خوانده
یا حکایت یا التفات است مشرکان نه خطاب بایشان

خدا است آنکسی که سیر میفرماید شما را در خشکی و تری یعنی قدرت
بر قطع مسافت صحرا و دریا میدهد تا اینکه وقتیکه باشید شما در کشتیها و روان شوند آن کشتیها با آن مردمان
که در آن نشسته اند بسبب بادی نرم و خوش آینده که موافق حال کشتی باشد و خوشوقت شده باشند اهل کشتی از آن ناگاه آمد
بادی سخت و تند که بشورش در آورد دریا را و آمد موج از هر طرف و یقین کنند اهل کشتی که در میان گرفته است
ایشان را بلا و هلاکت از هر جانب در آن وقت دعا کنند و بخوانند خدا را برای نجات از آن بلا و در آن حالت خالص
کننده گان باشند برای خدا پرستش خود را یعنی باز آیند از شرک و پاک کنند از آلایش کفر دین خود را برای آنکه
میدانند که غیر از خدا تعالی نجات دهنده نیست و نیت میکنند در آن دعا که ای خداوندا اگر نجات
دهی ما را یعنی برهانی از این بلا که موجب هلاکت است هر آینه البته خواهیم بود از جمله شکر کننده گان قراءة کلمه
یسیرکم بسین و یا است و بعضی ینشرکم بنون و شین خوانده اند یعنی پراگنده میکنند شما را در خشکی و تری
از این نیز کنایه از تسیر فرمودن است و در ضمن نکته دارد که اظهار قدرت دیگر است یعنی بعد از پراگنده
ساختن باز بوطن و عیال میرساند

پس آن وقت که رهانیدیم آن کشتی نشستگان را از طوفان مبتلا از بلای یعنی که بار ستم میکنند بر روی زمین دیگر
شما بغیر حق مراد از ستم و شرک کفر ورزیدن و شرک آوردن است ای مردمان جز این نیست که ستمگاری
و فساد کردن شما بر نفسهای شماست یعنی وبال آن جزا یافتن بر بهکیر در نفسهای شماست بهره زندگانی دنیا
یعنی چند روزی بطور خود هر چه خواهید میکنید چنین واگذاشته ایم شما را برای امتحان پس بعد از آن بسوی ماست بازگشت
شما پس بعد از آن آگاه خواهیم کرد شما را و خبر خواهیم داد بجزای آنچه میکردید عمل در آن در دنیا قراءة لفظ

بعد از آن بعضی کافر و بت پرست شدند در خصوص اشاره بعهد آدم علیه السلام باشد که تا مدتی همه اولاد او خدا پرست
بودند پس از آنکه قابیل کشت هابیل را و فرار نمود از کینه که بسبب مقبول شدن قربانی هابیل و محروم گشتن
از تزویج صغورا داشت مرتد شد و اولاد او همه کافر شدند یا اشاره بزمان بعد از طوفان است
که مردمان انچه از کشتی بر آمدند همه مسلمان بودند بعد از آن بمرور دهور کافر و مشرک شدند یا اینکه مراد
از ناس قوم عرب باشد که همه بر دین اسلام و ملت ابراهیم علیه السلام بودند بعد از زمان اسمعیل عمرو بن لحی دین
جاهلیه اختراع کرد و ایشان را کافر و مشرک ساخت احتمال دارد اینکه قوم عرب در کفر و شرک متفق بودند در زمان
جاهلیت بعد از آن للبعثت حضرت خاتم الانبیا بعضی مومن شدند و برخی کافر و مشرک ماندند و اگر نه این
بود که کلمه در ازل العلم قدرت بر لوح محفوظ منقوش شده که مردمان در خلاف خواهند ماند و تقدیر الهی دیگر
گون نمیشود هر آینه حکم کرده میشد میان ایشان در آن چیز که اختلاف میکنند در آن یعنی در دین اختلاف
میکنند و حکم استیصال ایشان که عذابی نازل شده باشد تا کافران هلاک شوند و مومنان نجات یابند

و میگویند مشرکان که چرا نازل نمیشود بر محمد نشانی برای نبوت او
چنانکه ما طلب میکنیم و تفصیل اقتراح ایشان در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی پس
بگو ای رسول در جواب ایشان که جز این نیست که علم غیب خاصه خداست یعنی شاید در ضمن نزول آن چیز
که شما طلب میکنید بلائی و مفسده برای شما باشد که شما نمیدانید و خدا میداند پس چون بسیار جد و جهد در این
باب دارید منتظر نزول آن باشید بدرستیکه منهم با شما از جمله منتظرانم تا جزای کفر و انکار شما بشما برسد

و وقتیکه بچشانیم مردمان را رحمتی یعنی نصیب اهل مکه نعیم سازیم بعد از سختی
و نوا گیری از پس بیماری و تنگی قحط که رسیده باشد بایشان در آن حالت هم ایشان راست مکری در آیتهای ما
یعنی طعنه زدن و رد کردن و عذر کردن با رسول بگو ای محمد با اهل مکه که خدا تعالی زودتر از مکر شما میرساند
جزای مکر شما در صورتیکه آن نزول عذاب است به شما بدرستیکه فرستادگان ما یعنی فرشتگان که

و متغير گردد چند انكه از انتفاع مال دنيا نيز اين حال هر اهل كه اگر اندوخته سوا از انتفاع و انتفاع باز مانند

پس صلاح ان در همين است كه هر سد و هر دو نحو تشبيه را چند نظر انكه آب باران هم جانب از ابر فرود ايد و

فورا بهر طرف روان گردد نه ايستد در زمين پس مال دنيا هم نماند مگر در دست پس غصه و تاوان

وخدا تعالى ميخواند بندگان را بخانه سلامت

يعنى بهشت و راه مينمايد هر كه ميخواهد بان خانه و رساند بسوى راه راست هم عبارت از اسلام است و در اينجا اين آيت كلام

همين چنين است كه دنيا بسبب بى بقائى و بى وفائى لياقت اين ندارد كه خدا تعالى بندگان را بران دعوت كند

چه شيوه كريم نيست كه مهمانرا بر چيز متغير فاسد بخواند پس الله تعالى بيان ميفرمايد حقيقت تغير و فساد دنيا را

تا نفرت كنند از ان و ميخواند بسوى بهشت جاودان تا رغبت كنند بان و ميرسند از راه ايمان و

نام بودن بهشت بلفظ دار السلام اشاره باشد بهمين معنى كه نعمتهاى آن سالم است از زوال

و ساكنان آن فارغ اند از تغير حال

مخصوص است آنانرا كه نيكوئى كردند يعنى ايمان آوردند

و بر شرائط ايمان عمل كردند مزد نيكو است موافق نيكوئى ايشان و زياده از آن اين زياده اشاره

بدو امر است يكى انكه اجر آخرت بيشتر از انچه در ازاى عبادت باشد دوم انكه حالت نعمت دنيوى

روز حساب محسوب نگردد و مواخذه بران نباشد و نپوشد و نگيرد روهاى بهشتيان را غبارى و تاريكى

و نه تيرگى و نه خوارى يا انكه بسبب شرمسارى روى خود را نپوشانند ان گروه هم وصف ايشان مذكور شد

اهل بهشت اند ان گروه هميشه خواهند بود در بهشت هم ان نعمت و حالت از ايشان جدا نگردد و باقى مانند

نعمت و حالت دنيا نيست كه جابجا شد و گاهى نباشد

وآنانكه كسب كردند بديها يعنى پيدا كردند و بدست آوردند براى خود بديها را

عبارت از كفر و شرك و نفاق و خلاف است پاداش بدى بقدر آن بديست موافق ان و مى پوشانند

ايشان را خوارى و بى اعتبارى بعد از شرمسارى در عرصه قيامت خواهد داشت روى خود را خواهند پوشانيد بسبب شرم

متاع بر تقدیر که ذلک باشد هو محذوف باشد مرفوع است تا مبتدا و خبر شود و میتواند بود که خبر لعلکم شود و بعضی منصوب خوانده‌اند تا مصدر باشد و کلمه تتمتعون فعل محذوف باشد

جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در زود گذشتن مدت و تنگی بعد از وسعت مانند

زراعتی است که فرو فرستادیم از آسمان پس آمیخت با آن آب گیاهی از زمین از آنچه میخورند مردمان و دواب یعنی بار ان آب بارید

و حبوب و بقول روئید تا آنکه فرا گرفت زمین پیرایه خود را و آراسته و پیراسته شد بمیوه‌ها و غلها و نقاش کردند

مردم آن سرزمین که توانائی دارند بر چیدن و برداشتن آن محصولها و بهره یافتن از آنها ناگاه آمد و رسید

بآن زمین حکم ما بخرابی در روز یا در شب پس گردانیدیم آن زرع را چون کشت درو کرده یا از بیخ برکنده چنانچه

گویا هیچ نبوده است آن زمین دیروز یعنی چنان نماند که مدتی است خالی افتاده همچنین که بیان کردیم بیوفائی

دنیا را و اقبال و ادبار او را بیان میکنیم جدا جدا و روشن میسازیم نشانها قدرت را برای گروهی که فکر و

تامل کنند در عاقبت کارها و پند گیرند قراءه لفظ و ازینت بتشدید مشهور است بنوعی که در ورا در یکدیگر

ادغام شود اما بعضی از علمای عربیه و ازینت بی تشدید خوانده‌اند بتحریک همزه مفتوح یا ساکن و زا ساکن

و این قراءه بهتر است نحو ماند کشت و زرع و آب میوه بهر قسمی که برسد اما اللّٰه تعالی تمثیل مال دنیا را

بباران فرمود تا چند نکته دیگر در ضمن آن باشد یکی آنکه مال دنیا بسعی و تلاش و حیله و تدبیر بدست نمی‌آید

بلکه بمحض فضل و کرم خدا نصیب میشود و هرچه قلم تقدیر در سر نوشت او نوشته میباید چنانکه باران

در جائی میبارد و در جائی نمی‌بارد نکته دیگر آنکه مال دنیا بقدر ضرور و کفاف سودمند باشد و اگر بسیار فراهم

آید موجب بلا و نکال است که آدمی را بر اسراف و تبذیر و گناه صغیر و کبیر بیدار او و از غرور و نخوت نگاه باشد

که بر کفر و ارتداد آرد چنانکه از حال قارون معلوم است و باران نیز چنین است که هرجا که بیاید از قدر ضرورت بیش بارد

کشت و زرع را نابود و تباه میسازد نکته دیگر آنکه آب باران با این همه لطافت چون بر زمین میآید فنا

اما اگر سوال از ان کافران بکنی که فرشتگان را شریک باری تعالی میدانستند و میگفتند دختران خدا اند ان نادر است یعنی فرشتگان که چند بمثل کلان که بوده ایم ما بچه از پرستیدن بلکه میدانستیم ما را پرستش نمیکنند بلکه هوا و هوس خود را می پرستند سبحان الله زهی بلاغت کلام که چندین جواب در سوال وشق اجمالی از سخن مختصر هویداست و ازین کیفیت است که قران معجز است

در ان مقام که باین سوال وجواب الزام حجت شود چرا باید بر نفعی که بسیار عاید نمی باز شود لیکن نفس شود پس یعنی هر نفس را آنچه پیش ازین کرده است جزای آن اینست و باز گردانیده شود به همه نفسها بسوی خدا تعالی برای ثواب و عقاب زیرا که خدا است خداوند و مالک نفسها بتحقیق و ثبوت و گم شود از کافران هر آنچه افترا ایشان که بودند در دنیا بر ان حالت گمراهی که می یافتند از بیش خود چیزها و شریکان پیدا میکردند در الوهیت خدا تعالی

بگو ای رسول بکافران کیست که

روزی میدهد شما را از آسمان و زمین یعنی باران می بارانند و گیاه میرویانند یا کیست که مالک است بر آفریدن قوت شنوائی و ضبط ان بر وجهی که خطا نکند که این امر بسیار عجیب چه صدمه به پرده گوش میرسد از تموج هوا و از آن صدمه الفاظ و معانی ادراک میشود دیگر آفریدن دیده و محافظت انها بنحوی که صور و هیئات و اشکال و الوان مطابق واقع محسوس میکنی و این نیز بدیع و غریب است خواه بطریق انطباع باشد و خواه بر وجه انعکاس بحثی نماند که قوت شنوائی را بسیعه مقدم کرد برای انکه گوش آلت شنیدن نیست بلکه محض زینت است پس از نیجهت معنی مقصود که شنیدنست کافی نیست و برای دیدن که دیده ها که آلت است دخل تمام در رویت دارد بلفظ جمع مذکور شده و کیست که بیرون می آورد زنده را از مرده یعنی حیوان را از نطفه و گیاه را از دانه و کیست که بیرون می آورد مرده را از زنده یعنی دانه را از گیاه و نطفه را از حیوان و کیست که میکند تدبیر کار عالم و عالمیان پس بعضی ازینکه واضح تر و نزدیک است که کافران گویند این کارها را الله تعالی میکند یعنی بتامل فی الحال گویند پس بگو با ایشان که هر گاه میدانید آیا پس نمی ترسید از غضب و عقاب چنین قادری که هر چه خواهد میتواند کرد و پرهیز گاری نمیکنید از پرستش بتان

پس آنکه این کارها میکنند و قدرتها مینماید الله تعالی است پروردگار شما که ثابت است ربوبیت

ایشان هیچکس که کفایت کند ایشانرا از عذاب خدا تعالی بر هیچ وجه نخواهد بود از رسوائی و روسیاهی که گویا پوشیده است روهای ایشان

بپارهای شب تاریک این نهایت مبالغه است یعنی گویا شب تاریک را پاره پاره کرده بالای هم افکنده بر روی ایشان پوشیده

اند آن گروه هم صفت ایشان پوشیده ملازمان آتش اند ایشان اند همیشه خواهند بود در آتش چنانکه هرگز بیرون نیایند

از آن بعضی قاریان قطعا بسکون طا خوانده اند و اکثر بفتح قراءة بفتح بهتر است چرا که قطعه است مطلقا و بسکون طا

نام پاره از شب تاریک است پس تکرار میشود مخفی نماند که باین آیت می توان باطل کرد سخن جماعتی را که

بخلود کافر در عذاب قایل نیستند و هرجا که در قرآن مجید ذکر خلود ایشان در جهنم مذکور است تاویل میکنند

باینکه هم در جهنم خواهند بود اما بعد از چند گاهی آتش دوزخ برایشان سرد خواهد شد بنوعی که عذاب

نباشد و از نعمتهای بهشت همانجا بایشان چیزی خواهد رسید چه اینجا که لفظ نار واقع شده این تاویل

گنجایش ندارد چرا که اگر دوزخ برایشان سرد شود دیگر آنرا آتش نمیتوان گفت

و یاد کنید و اندیشه نمایید از روزی که فراهم آوریم همه مردمانرا از نیک و بد یعنی روز قیامت پس بگوییم با آنکه شریکها

پیدا کرده اند برای خدا که باشید و ایستاده شوید بجای خود شما و شریکانی که شما پیدا کرده اید تا حکم کنیم پس اگر تفریق

کنیم در میان ایشان و بتان یعنی جدا جدا از هر کدام پرستش کنیم مضمون پرستش از مشرکان واضح است چنین خواهد بود

که چرا پرستیدید بتان را مشرکان جواب گویند بتان بما امر کردند اگرچه در نص قرآن این جواب داخل نیست لیکن از سخن بعد فهمیدن

بتان ظاهر میشود که چون الله تعالی برای الزام مشرکان بتان را بسخن در آورد و گویند این بتان که شریکان پیدا کرده کافرانند

نبودید شما که پرستش کنید ما را یعنی شما هوا و هوس خود را پرستش میکردید و اعتقاد باطل شما معبود شما بود و ما را بهانه ساخته

بودید پس بعد از آن که مشرکان جدل کنند و انکار از گواه آوردن معلوم میشود زیرا که پس از جدل خصم می باید خواند

گفت بتان که پس کافیست خدا گواه میان ما و میان شما بدرستی که بودیم ما از پرستیدن شما بتحقیق بیخبران چرا که جماد

بودیم نه چیزی میدیدیم و نه می شنیدیم و نه حرفی میگفتیم و نه میفهمیدیم پس ثابت شد که ما امر نکرده بودیم بلکه شما خود

این کار میکردید الا اینجا مخفف آن مشدد است برای تاکید آمده و این تاویل برای سوال از کافران است

بجهول است یعنی ملائکه و عیسی و عزیر با نفی الوهیت احتیاط که جدا اند بطریق اولی معبود نیستند چنین بحث را صحیح ثابت شده که
اعتقاد مشرکان فاسد و باطل است از حضرت رسول پیغمبر ما یعنی بگو مشرکان را پس چیست شما را چگونه حکم میکنید
یعنی صحیح میدانید چیزی را که فساد و بطلان آن ظاهر است بعضی قاریان قراءة لا یهدی بسکون ها و کسر دال کرده اند و بعضی
بفتح ها و کسر دال مشدد و جمعی بکسر ها و دال مکسور شده چنانچه در ترجمه اشاره باختلاف قراءة کرده و اصل در قراءة
اخیر باب افتعال است که بجهت قرب مخرج تا را ابدال بدال کرده ادغام نموده اند و همچنین الا ان یهدی جایز داشته اند
و مآل معنی یکیست پوشیده نماند که هدایت در جائی که منسوب بالله تعالی میباشد متعدی بلام شد اشاره باینکه از انتهای
حد المخصوص بجانب راه حق است و هر جا که بلفظ الی نسبت یافت تعدیه آن بالی باشد تا افاده تخصیص و حصر بجانب راه
حق نکنند و در بار دوم رعایت لفظ من شده اگرچه در معنی مراد الله تعالی است

و پیروی نمیکنند بیشتر
ایشان یعنی مشرکان مگر گمانی را یعنی قیاسی که از روی خیال فاسد باعث اعتقاد باطل ایشان شده و لفظ بیشتر از آنکه یعنی
میکند که بسیاری از مشرکان برای خود متعمد شده اند و باقی بتقلید تفریق ناقل از اکثر است بسبب واسطه است والا در حقیقت همه
مشرکان پیروی گمان کرده اند و در مذمت گمان میفرماید بدرستی که گمان بی نیاز نمیکند از علم یقینی ثابت
اندکی بدرستیکه الله تعالی داناست بآنچه میکنند بندگان او یعنی جزا خواهد داد با آنکه میکنند پیروی گمان و دروغ میگردانند
از حجت و برهان بعضی مفسران گفته اند که مراد از اکثر درین آیت جمیع است بهر حال درو نکته صریح ظاهر است یکی
اینکه اتفاق همه قوم یا بیشتر ایشان برای صحت مدعا مفید نیست دوم آنکه ظن و قیاس در اصول دین جایز نه

آن با فعل افاده معنی مصدری میکند یعنی
اینکه نیست این قرآن هرگاه فی لفظ غیر خدا یعنی کلامی که از غایت فصاحت و نهایت بلاغت معجز است و هیچکس را قدرت بر معارضه
نیست نمی شاید که کلام مخلوقی باشد و با وجود این دلیل که ظاهر است دلیل دیگر اینکه مطابق و موافق است با آنچه پیش
از آن نازل شده یعنی توریت و انجیل و زبور و دیگر جدا جدا بیان کردن چیزها نیست که نوشته شده یعنی تعلیم تقدیر ازلی مرقوم

و معبودیت او پس چه چیز است بعد الحق مگر گمراهی یعنی چیست بگذارید گمراهی را سپس و بگذارید از الحق که گمراهی و بطلان را اختیار میکنید چه الله
حق و باطل نقیض یکدیگرند و ارتفاع نقیضین محال است و درمیان واسطه نیست و چون این معنی ظاهر است پس اختیار کردن حق
به ضلال و اختیار کردن باطل است پس فرمایید که پس از کجا گردانیده میشوید یعنی بر میگردید از جانب حق به سوی جانب باطل که شرک و
کفر است                همچنین که ثابت و سزاوار است ربوبیت

و معبودیت همچنین ذات واجب الله تعالی ثابت و سزاوار است حکم او که پروردگار است برای آنانکه بیرون رفته اند از صلاح
و صواب مراد از کلمه اینجا حکم بعذاب است پس فرمایید که سزاوار شدن و ثابت شدن حکم بعذاب فاسقان برای آنست
که ایشان ایمان نمی آرند بعضی قاریان کلمات بصیغه جمع خوانده اند

بگو ای رسول به مشرکان شما یعنی آنها
که شما برای خدا شریک دانسته آید کسی هست که آغاز کند آفریدن خلق را پس بعد از مردن باز زنده کند در ضمن اشاره
بانیست چون مشرکان اعتقاد به معاد ندارند خواهند گفت اعاده نمیکنند اگرچه بتان آغاز آفرینش نیز نمیتوانند کرد
اما حجت مطابق عقیده ایشان بهتر است بگو ای رسول که الله تعالی آغاز آفرینش میکند پس بعد از آن چون
مخلوق فانی شود باز او را زنده میسازد پس از کجا گردانیده میشوید یعنی چرا بر میگردید از راه حق و براه باطل میروید

حجت دیگر بیار بگو مشرکان آیا هست از آن شریکان شما یعنی بتان کسی که رهنمایی کند
بسوی حق یعنی رسولی بفرستد یا دلیلی و حجتی بیارد برای آنچه در واقع ثابت و صحیح باشد چون ظاهر است که مشرکان ادعای
این نمی توانند کرد سخن محتاج بذکر جواب از طرف ایشان نشد و تکرار لفظ قل که کلام را منفصل ساخت ایمای باین نکته
فرموده که یا خواهند گفت چنین کسی نیست یا ساکت خواهند شد تو بگو که الله تعالی رهنمایی میکند براه حق یعنی رسولان
میفرستد و کتابها نازل میکند و توفیق دریافتن مطالب از روی حجت و برهان میدهد آیا کسی که رهنمایی کند
براه راست و درست سزاوارتر است این را که پیروی کرده شود یعنی متابعت حکم او کنید و او را پرستش نماید
یا کسی که رهنمایی نکند مگر اینکه راه نموده شود باو یا اینکه راه نموده شود باو و اینجا نفی الوهیت اشراف شرکا

خود الیس فانظر کیف کان عاقبة الظالمین پس ببین چطور بود آخر کار ستمکاران آیا منکر شدند آیات قرآن که چه گذشت کافران تا بدانند که عاقبت اینها

که ترا بدروغ میدارند نیز بسبب چنین است نزول تسلیه خاطر حضرت است

ومنهم من یؤمن به و از جمله آنانکه بدروغ میدارند قرآن را کسی هست که در دل خود باور میکند و اعتقاد بصدق

دارد باینکه محمد رسول خداست و قرآن فرستاده خداست و در ظاهر از روی عناد انکار مینماید و از جمله ایشان کسی هست که

مطلق باور نمیکند و اعتقاد ندارد نه در باطن و نه در ظاهر و پروردگار تو داناتر است بظاهر و باطن مفسدان

این تقسیم بر تقدیری است که یؤمن صیغه مضارع برای حال باشد اما اگر گفته شود استقبال باشد معنی چنین است بعضی از این کافران

در زمان آینده ایمان خواهند آورد بقرآن و بعضی نخواهند آورد

وان کذبوک و اگر بدروغ دارند رسالت ترا بعد همیشه در زمین انکار باشند و از ایمان دور

ایشان نا امید شوی پس بگو بایشان که مراست عمل من و شما راست عمل شما یعنی هر یک موافق عمل خود جزا از خدا

خواهیم یافت شما بیزارید از عملی که من میکنم و من بیزارم از عملی که شما میکنید یعنی مرا بکار شما و شما را بکار

من مواخذه نخواهد بود بعضی علما گفته اند که این آیت منسوخ است بآیت سیف و بعضی نوشته اند که در ضمن این

آیت چیزی نیست که منسوخ گردد معنی بیان واقع است لیکن نسخ او نیست چرا که مسامحه است

ومنهم من یستمعون الیک و از جمله کافران کسانی هستند که گوش میدارند بسوی

تو وقتی که قرآن میخوانی و احکام شریعت را بخلق میرسانی اما قبول نمیکنند قرآن میشنوند لیکن سخن شنوی با

نیست پس در حقیقت کر اند آیا پس تو میتوانی که بشنوانی کران را اگرچه هستند آن کران بر حالتی که

اصلا در نمی یابند چیزی و نمیفهمند نتیجه کلام اینکه با وجود کری بی عقل هم هستند چه آدم عاقل اگر کر باشد چیزی

چیزی نشنود ممکن است که باشاره و قرینه چیزی بفهمد و این کافران بی عقل اند توقع در نیستی بر اینکه اینها

سخن شنو گردند ومنهم من ینظر الیک و از جمله کافران کسی هست که نظر میکند

بر تو و نشانهای نبوت و معجزه‌های رسالت را مشاهده میکند و از محض عداوت و شقاوت چنان وا مینماید که گویا

هیچ ندیده آیا تو راه نمائی میکنی کوران را و اگرچه باشند کوران بر حالتی که ندیده بصیرت هیچ چیز حاصل کلام

اینکه با وجود کوری ظاهر کوری باطن نیز دارند توقع در نیستی بر اینکه اینها را بینائی تا راه راست را ببینند سبب نزول

کسته شکی در ان نیست که از پروردگار عالمیان است مخالفت از غیر او نیست که کلام او که برای توریت و انجیل و زبور خود اعتراف دارند
که منزل از جانب خدا است در صورتیکه این قرآن مخالف آنها نبود میتوانستید گفت که از جانب غیر است
ولیکن این مطابق آنهاست پس نمیتوان گفت که کلام غیر است و دیگر غیر از کسی خبر از نوشتهای قلم تقدیر ندارد و چه میداند
که در آینده چه خواهد شد و امور مخفیه که در زمانهای سابق گذشته چگونه بوده پس قرآن که از گذشته و آینده خبر میدهد
هیچ شک نیست که منزل از جانب الله تعالی است بلکه آیا کافران میگویند که محمد بر بافته است از خود همزه استفهام برای
انکار است یعنی سخن ایشان غلط است برای اثبات غلط ایشان بگو که چون ممکن میدانید بطور کلامی از مخلوق
پس بیارید شما سوره مانند قرآن یعنی اینچنین سخنی در کمال فصاحت و بلاغت و مخبر از وقایع مخفیه گذشته همچو سوال
و جواب خدا با ملایکه و انبیاء و حقایق آینده چون احوال قیامت و بجهت مدد و التماس او فقرا بخوانید هر که را توانید یاری از و
خواست اگر شما هستید راست گویان در اینکه محمد از خود بافته است [illegible] محسوسا

[illegible]

یعنی کافران هیچ تأمل و تفکر نکردند در حقیقت و حقیت قرآن بلکه فی الحال بمجرد شنیدن
بدروغ داشتند چیزی را که بضبط فهم در نیاوردند و همه را فرا نگرفته اند بدانستن آن و هنوز نیامده است ایشان را یعنی
بخاطر نرسیده معنیهای آن و مضمونهای او و نیز هم محتاج تفکر است یا پرسیدن از رسول پس اینچنین تکذیب بی تحقیق بغیر
غلط است چه کسی چیزی را که نفهمیده باشد چگونه حکم کند که دروغ است این تفسیر بر تقدیر یست که لما بجای لم
باشد اما اگر نفیه باشد بدو وجه دیگر میتوان بیان کرد یکی آنکه بدروغ داشتند چیزی را که فرا نمیگیرند از ابد انستن
آن از فهم خود و وقتی که بیاید ایشان را تاویل آن یعنی رسول بیان کند و بفهمانند از آن هم بدروغ میدارند از بسکه عناد
و عداوت دارند پس چون تکذیب بمحض حسد و دشمنیست یقین که باطل است وجه دیگر آنکه کافران منکر نشر و حشر
و قیامت بودند میگفتند این آیات در بیان احوال قیامت و معاد دروغ است و محمد صلی الله علیه و سلم
از خود میسازد و می بافد پس خدا تعالی میفرماید که کافران بدروغ داشتند چیزی را که فرا نمیرسند بدانستن
آن یعنی خبر احوال روز جزا تا زمانیکه بیاید بایشان تاویل آن خبر یعنی قیامت همچنین که این کافران بدروغ
میدارند قرآن محمد و قرآن را ساخته و بافته او میگویند بدروغ داشتند آنانکه پیش از ایشان بودند پیغمبران زمان

واشنای کنند باهم یعنی چنان اند که مصاحب حال را با مصاحب سابق که در دنیا داشتند از کب فصیلی در میان شده و این حالت
در اول بعث باشد اما بعد از تواتر اهوال و مراتب احوال دنیا را مثل اعمال چیدن کمال خود در مانند که چنانکه
ه انشاء آشنا شوند و خویشان را چنین موشان بسبب اعتقاد داشتن بازگشت بسوی خدا و جزا یافتن از الله تعالی
در آخرت بهشت در آیند بتحقیق زیان کردند آنانکه بدروغ داشتند بر سیدن و حاضر شدن را بجزای خدا که عبارت
از بهشت و تجلیات نور الهی است یعنی چون منکر بودند محروم شدند و اینست معنی آیه کریمه و من اراد الآخرة
و سعی لها سعیها الی آخر الآیه واقع شده در بعض تفسیر قد خسر جمله استینافیه که بیان حقیقت است و
تاویل دیگر اینکه تمه کلام پیش باشد یعنی میدانند [illegible] از مردوز حشر آشنا شدند [illegible] واهی [illegible] بتحقیق زیان
کردند آنانکه دروغ پنداشتند جزا و لقای خدا در آخرت چه شناختن بسجود بی نفعست و اوقوع می یابد پس جز زیان
میان خود بالبعض را گرفتار بعذاب ببینند بشناسند که اینها همان کسانند که بتحقیق زیان بودند بسبب انکار معاد و
اینها را دیافته بسوی صواب بعضی قاریان بحشر هم ببول خوانده اند پس جمله [illegible] متعلق با آیت سابق که اجا بلفظ
الله مذکور است صیغه جمع بجهت تعظیم است و معنی در هر قراءت یکیست

و یا اینست که مقام برای رسول احوال

بعض آنانکه وعده کردیم ایشان را عذاب کفر یا بمیرانیم ترا پیش از عذاب [illegible] پس بسوی ما است بازگشت ایشان
یعنی هر گاه خواهیم عذاب میتوانیم کرد و البته ایشان معذب خواهند کرد در دنیا و چه در آخرت [illegible] و انست که
لفظ اما چون متضمن معنی شرط است جواب میخواهد و لفظ [illegible] قایم مقام انست پس [illegible] جواب برای
اختصار کلام محذوف است جواب اما نریک فذاک یا مثل آن کلمه ایست که اشاره بواقعه روز بدر [illegible]
و جواب نتوفینک [illegible] می ماند فی [illegible] بالاخرة یعنی پس خواهیم نمود در آخرت فانسا [illegible] دلیل انما
جواب است که بجای آن آمده و بعضی دیگر برای تاکید شده که میفرماید پس بعد از آنکه بازگشت کنند بسوی
خدا تعالی گواه است بر آنچه میکنند در دنیا که از آن گواهی دادن الله تعالی یا بمعنی است که اعضای ایشان را بگفتار
آورد تا گواهی دهند و ممکن است که لفظ شهید بمعنی حاضر باشد هم بر تقدیر مراد اینست که منکر نمیتوانند
ایشان احوال خود

تسلیه خاطر حضرت است تا تو هم بخاطر بیار ... نباید که در راه تمامی قصور و نقصی است که ایشان ایمان نمی آرند پس این سخن
از مرض ملتبس جمع شود و دانند که قصور از جانب کافران است مانند بیماری که روح بالکلیه از بدنش رفته
باشد پس طبیعت او را چگونه علاج کند.

بتحقیق که خدای تعالی ستم نمیکند بر مردمان بهیچ وجه و هیچ چیز ولیکن مردمان خود بر نفسهای خود ستم میکنند بعضی مانند که این رد
مذهب جبریه است گویند که ... را که کر و کور و بی عقل آفریده باشد چگونه بینائی و شنوائی [illegible] و بفعل آید و او مجبور است
در صورتی که عاصی مجبور باشد عذاب و عقاب ظلم باشد بنابر این میفرماید که خدای تعالی بهیچ وجه ظلم نمیکند بر مردمان و ایشان خود
ظلم بر خود میکنند پس حقیقت آنست که الله تعالی اسباب شنیدن و دیدن و فهمیدن همه مردمان داده و قدرت و اختیار
بر بخشیده که باراده خویش در هر فعل که خواهد این اسباب را بکار برد پس اگر در کسب چرا اینها را بکار فرماید جزای
نیک یابد و اگر در کار بد صرف نماید بعذاب و عقاب افتد چنانچه فحوای کلام معجز نظام دلیل ثبوت این مضمون شده که
فرموده می بینند و می شنوند یعنی اسباب و قدرت شنیدن و دیدن اگر نمیدادیم و مواخذه میکردیم ظلم می شد باقی
ماند توفیق یافتن در عمل نیک که از الطاف الهیست باید دانست که حق سبحانه از ضمایر و سرایر آگاه است اگر نیت
باطنی و توجه دل او را بجانب خیر میبیند توفیق میدهد و الا فلا لیس للانسان الا ما سعی اشاره بهمان است
و سعی عبارت از همان دویدن دل است بجانب مقصود خود و رفع غایله جبر که کوته اندیشان از تعین
سعادت یا شقاوت در علم ازلی برای اشخاص دارند و امثال این کلام را که السعید سعید فی بطن امه و الشقی
شقی فی بطن امه دلیل می آرند بر یک نوع است که در علم الهی که حضوری است نه حصولی مستقبل و حال ... معلوم است
و دانستن جبر نیست

و یاد کن روزی را که فراهم آورد خدا

مردمان را یعنی در وقت بعث و نشور فراهم آورد ایشان را که گویا نکرده اند درنگ در دنیا و در قبر مگر ساعتی از روز
یعنی هیچ تغیر و تفاوت از حالتیکه در دنیا داشتند نخواهد بود و چنان خواهد شد در نظر ایشان که همان ساعت در
دنیا بودند و همان نسبت مجموعی فی الحال باقی است یا آنکه فراهم آرد خدای تعالی مردمان را مانند کسی که در یکساعت
[illegible] بازآید پس گویا که ایشان در دنیا اقامت نماندند مگر ساعتی و در آن روز فراهم آمدن بشناسند یکدیگر را

لفظ مجرمون بجای ضمیر مخاطب اشاره باستحقاق عذاب است

مخفی نماند فحوای

این آیت موید تاویل آخر آیت اولی است یعنی بعد از آنکه عذاب نازل شود آنگاه عاجز شده ایمان آرند باید دید که آیا پیش قبیله جبری واقع شده ایمان آورند یا ان الحال که مشاهده شود و تحقیق بپیوندد که با وجود آن شتاب میکردید از روی استهزا و شنیده باشید معلوم است در علم خدا پیش و پس نیست بلکه از ازل همه مراد مما موجود است در عالم ظهور ماضی و مستقبل میباشد پس از آنکه در عالم شهود ایمان آورند یا نه خطاب ... اند ... آن ... بلفظ قبل که صیغه ماضی است میفرماید

پس بعد از الزام حجت گفته شد لهر ان آنکه ستم کردند بنفس خود بچشید عذاب جاوید را آیا جزا داده میشود مگر بسبب آنچه بودید میکردید در دنیا بسبب ... جزا داده میشوند مگر بسبب کفر و عصیان که عمل آوردید در تمام عمر تاویل دیگر آنکه در آیت پیش قبل مقدر باشد و این قبل عطف بر آن شود و چون ... بوقت ماضی مستقبل میگردد معنی نوشته شد

و طلب خبر میکنند کافران از تو که آیا آن عذاب که میگوئی نازل خواهد شد راست است بگو آری سوگند بپروردگار من که تحقیق آن راست و درست است هیچ شک در آن نیست و نیستید شما عاجز کننده خدا را از نزول عذاب بعضی نوشته اند که حیی بن اخطب یهودی بتجارت رفته بود و چون بمدینه باز آمد خبر بعثت و دعوت حضرت را شنیده بخدمت آن سرور رسید و پرسید که آیا این کلام میگوئی از دعا ... که میکنی از روی مطایبه است ما را یا درست است برای جواب او این آیت نازل شد و مفسران شیعه نوشته اند که جمعی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خبر خلافت علی بن ابی طالب را پرسیدند که آیا راست است که تو او را بحکم خدا خلیفه خود مقرر کرده این آیت برای جواب نزول یافت لیکن این سخن مطلقا مناسب مقام نیست چراکه و ما انتم بمعجزین واقع شده و برای جواب حیی بن اخطب نیز آنقدر چسپان نیست چراکه صیغه جمع در خطاب آمده و دیگر نفی عجز از رد عذاب او نیست و مع ذلک سوال او که بطریق استفهام باشد در جوابش قسم ضرور نیست پس انسب آنست که در جواب اصرار و تکرار کافران باشد

و از برای هر گروهی از امتهای پیشین رسولیست یعنی فرستاده شد جانب خلق هر یکی از انبیاء بر جماعتی که در زمان او بوده اند آمد و حاکم گردید میان ایشان بعضی ایمان آوردند و بعضی بر مبعوث شده بر هدایت ایشان بوده بر راستی و درستی یعنی آنانرا چون تکذیب و انکار کردند نبوت پیغمبر را بعضی را گرامی کردیم و بعضی را نجات دادیم از عذاب و آن منکران معذب نشدند و دیده نشد که از عمل ستم نیست بلکه عدل است و میگویند کافران که کی باشد وقت این وعده

و چرا عذاب فرو نمی آید بر ما اگر هستید شما راستگویان یعنی خطاب بحضرت رسول و مومنان میکنند و از روی استبعاد و استهزا چنین میگویند مخفی نماند که وعده برای خیر خوب میباشد و وعید برای چیز بد اما این خصوص وقتی است که خوب و بد هر دو مذکور شود و هرگاه یکی مذکور باشد لفظ وعده برای هر دو خوب و بد عام است

بگو ای رسول که من قدرت ندارم برای آنکه دفع کنم زیانی را از خود یا پیدا کنم سودی برای خود مگر آنچه خواهد خدا تعالی پس هر گاه سود و زیان دیگران چگونه قادر باشم یعنی نزول عذاب باختیار من نیست که شما از من طلب میکنید برای هر گروهی مدتی است که در تقدیر الهی مقرر شده و چون بسر آید مدت ایشان پس واپس نمیمانند ساعتی و پیشی نمیگیرند کنایه از اینست که شتاب در خواستن عذاب مکنید که آن در وقت خود نزول خواهد یافت

بگو ای رسول آیا دانسته اید اگر بیاید بشما عذاب خدا تعالی شب یا روز یعنی بیخبری یا هنگام امشب یا همین امروز چه چیز بر دارد خواهد خواست از آن عذاب گناهکاران یعنی در عذاب غیر بلا و هلاک هیچ نیست پس این گناهکاران که این همه شتاب میکنند با چه تصور کرده اند این تا دلیل بر تصور نیست که جواب شرط ماذا باشد اما اگر جواب محذوف باشد مانند کلمه تندمتوا یا تعرفوا مراد شد در مطلق باشد تفسیر چنین است که اگر بیاید بشما عذاب الهی وقت شب در آسایش آید یا روز که بکار مشغولید هر وقت که بیاید بد است پشیمان خواهید از این شتاب کردن خود پس چون عاقبت این شتاب ندامت است چه چیز را بشتاب میخواهند گناهکاران (عذاب گناهکاران) یا اینکه اگر بیاید عذاب خدا بشما خواه در شب خواه در روز از زمانی شما رسید که چه چیز را بشتاب میخواستند گناهکاران استفهام بمعنی عذاب است یعنی آن وقت معلوم شما خواهد شد که عذاب چه چیز است

بگو ای رسول همه مردمان را که شادمانی کنند با فزونی لطف خدا تعالی که قرآن است و برحمت او که ایمان است بسبب آنکه فضل خدا قرآن است و رحمت او ذات عالیه جناب حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آن فضل و رحمت خدا تعالی بهتر است در دنیا و آخرت از آنچه جمع میکنند مردمان یعنی مال دنیوی زیرا که این متاع عیشت فانی و آن نعمت جاودانی قراءت لفظ فلیفرحوا و یجمعون یکی بیا و دیگری بتا و هر دو بیا و هر دو بتا هر سه آمده

بگو ای رسول مشرکان عرب را آیا دیدید شما هر که فرو فرستاده است خدای تعالی یعنی بگوئید مرا چه دیدید شما آنچه روزی داده است الله تعالی شما را از چهارپایان که حلال است خوردن آنها پس گردانیدید شما بعضی را از آن حلال و بعضی را حرام بگو ای رسول که خدا رخصت داده است شما را درین حلال ساختن و حرام کردن یا شما بر خدا افترا میکنند که میگوئید و الله امرنا بها ذکر حلال و حرامی چیز مشرکان عرب در چهارپایان قرار داده بودند قبل ازین بتفصیل گذشت

و چیست گمان آنانکه بر می بندند دروغ بر خدا در باب روز قیامت یعنی چه گمان دارند که حق تعالی در روز قیامت که وقت جزا و مکافات است چه کند با ایشان بدرستی که خدا تعالی تحقیق خداوند لطف زیاده از حد است بر مردمان که وسعت در رزق حلال داده و لیکن بسیاری از مردمان شکر و سپاس بجا نمی آرند و حلال را بر خود حرام میسازند معنی و ما ظن الذین ایضا ظنوا هم میتواند بود که چه گمان میبرند با این اعتبار که و ما ظنوا باشد

و نیستی تو ای رسول در کاری از کارهای رسالت و نمیخوانی چیزی از آن کار رسالت یعنی حکمی و آیتی از قرآن مجید و نمی کنید شما ای مردمان از هیچ باب کاری مگر اینکه هستیم ما بر شما همه حاضر و گواه و تحقیق در می آئید و میپیوندید آن کار است از انتساب جهد است و دور نمی افتد و پوشیده نمی ماند از علم پروردگار تو از چیزی بمقدار مورچه سرخ یا بمقدار میانه در زمین و نه در آسمان و نه کوچکتر از ذره و نه کلانتر از آن مگر اینکه نوشته شده است در لوح محفوظ و اصغر و اکبر بضم را و کسر آن هر دو درست است یعنی در لفظ اکبر و اصغر فتح را معتبر است چرا که وزن فعل و الا جمع

و اگر باشد مر هر شخصی را که ستم کرده است هر چه در روی زمین است

هر آینه بدهد فدای جان خود آن مال را از روی خلاص یافتن از عذاب و پنهان دارند پشیمانی را وقتی که ببینند عذاب را

یعنی در دل پشیمان باشند از ترس یا آنکه ظاهر کنند پشیمانی را چه لفظ اسرار از لغت اضداد است یا آنکه پنهان کنند

پشیمانی را از ترس شماتت و حکم کرده شود میان گمراه کنندگان و گمراهان مشرکان بعدل و راستی و ایشان کافران

ستم کرده نمیشوند بلکه جزای عمل خود می‌یابند بعضی مفسران ظلم را مطلق گرفته بینهم را الظالم و المظلوم تاویل

نموده اند در حق مؤمن و کافر توجیه کرده اند ظلم را بمعنی کفر و شرک دانسته اند بر تقدیر مکرر مضمون آیت سابق

نیست چرا که محاکمه میان انبیا و امت او است و اینجا میان قوم

بدانید ای مردمان بدرستی که از آن

خدا است هر چه در آسمانها و زمین است یعنی قدرت بر عذاب ایشان دارد و احتیاج بفدیه کسی ندارد دیگر

بدانید بدرستی که وعده خدا تعالی راست و درست است چه در باب مومنان به بهشت و چه در باره کافران بدوزخ

ولیکن بیشتر مردمان یعنی کافران و منافقان و ستمکاران نمیدانند امور را بجهالت پنداشته اند که زندگانی منحصر

در دنیا است اوست که زنده میسازد و میمیراند و بسوی او بازگردانیده

خواهید شد بعد از حیات دنیا بموت و بعد از موت بنشور آنچه بایست که خدا تعالی بقدرت خود در دنیا زنده میسازد و

قدرت اوست قادر بالذات هرگز سلب نمیشود پس در آخرت از زنده ساختن خلق چرا عاجز باشد این رد طریقه

ملحدان است که باز آمدنی نیست چون رفتی

ندا نیست عام ای کافه انام تحقیق آمده است شما را کتابی

که جامع این خوبیها است اول آنکه پند و نصیحتی است از جانب پروردگار شما تا باز دارد شما را از موجبات عذاب

و عقاب و ثانیاً آنکه بعد از آن که پند گوش کنند پس شفا نیست کامل از برای دفع بیماری دلها که کفر و شرک

است و نفاق و خلاف و بعد از آنکه صحت یابند راهنمایست بسوی خوشنودی خدا و بعد از آنکه خوشنودی را

حاصل کنند نعمت و عطاست یعنی رحمت جاودان و تجلیات نور حضرت حق بر اهل ایمان تنکیر در الفاظ

بجهت تعظیم است

صفت است و در نفس صفت مشابه تغییر و تبدیل نیست تا نفی آن مفید مطلبی شود و اگر مراد نفی صفت در ضمن مجموع معانی

باشد چنانچه لفظ کلمات بصیغه جمع شاهد این معنی شود پس حاصل کلام این باشد که تغییر و تبدیل در امام مهمات

در این صورت محظور دیگر لازم آید یعنی اضافه بلفظ الله شده و اما مهار احد نمیتوان گفت بلکه

اما مهمای پیشوایان مؤمنان اند چهارم اینکه اگر از کلمات الله مراد این باشد که امام مهمای که خدا تعیین کرده تغییر

و تبدیل در آنها نمیشود پس بثبوت میرسد که آنچه واقع شد تعیین کرده خدا بوده تغییر و تبدیل بر این تقدیر علی بن

ابراهیم بر نقیض مطلب خود دلیل آورده و تکلف نموده پس بهتر اینکه در هر دو آیت مراد از کلمه قرآن باشد چنانچه گفته شد

که در باب دنیا لفظ حیات و الله گفته شد برای آخرت قید این لفظ شد اینجا هم نکته لطیف اینکه در دنیا حیات و ممات

هر دو می باشند پس قید ضرور است و در آخرت هرگز ممات نیست و تمامش حیات ابدیست چنانکه فرموده و ان الدار الآخرة

لهی الحیوان دوم اینکه بشارت عبارت از خبر دادن است برای وصول نعمت پس این در دنیاست و در آخرت

همان وصول نعمت است مطابق آن خبر و این نکته از متصل بودن وفی الآخرة بلا تبدیل لکلمات الله ظاهر شود

و باید که اندوهگین نکند ترا ای رسول گفتار کفار

و مشرکان که در استهزا و قرآن میگویند و باعتقاد فاسد باطل خود میدانند که ترا باین گفتار بکار خوار میکنند

بدرستی که عزت یعنی ارجمندی در دست قدرت خداست و از آن اوست بهر که خواهد میدهد و عزیز و سرفراز میگرداند

و بخوار کردن دیگری خوار نمیشود در کلام تخصیص نکته ایست یعنی عزت برای خداست هر که بندگی او کند باید چنانکه

فرموده ان اکرمکم عند الله اتقاکم و خدا تعالی است شنونده دانا یعنی جزای کافران در خور گفتار و کردار ایشان

خواهد داد پس بترسانند و غمناک مشو حزن در لغت پری و سختی اندوه است ماخوذ از حزن که نام زمین سخت

دیرست گاهی همین لفظ متحرک مفتوح مستعمل میشود چنانکه اذهب عنا الحزن در قرآن آمده

و ضد پس در مفهوم سرور است

بدانید ای مردمان که بتحقیق مر آن خداست هر که در آسمانها و زمین است یعنی هر که

عبودیت مخلوق همه خدا پس چگونه سزاوار ربوبیت باشند و لفظ من برای ذی عقل اشاره باشد

متصل نمی‌شوند و صفت نیز بضمیر را نیز جایز است زیرا که مبتدا می‌تواند بود تا جز الا فی کتاب مبین باشند

بدانید ای برادران بدرستی که آنانکه دوستان خدا اند هیچ خوفی نیست بر ایشان

از هیچ مکروهی یعنی جسم و کرم آنها ایمن اند از جمیع مکروهات در آخرت و نه ایشان اندوهگین خواهند در روز قیامت زیرا که بشارت

که دشمنان خدا یعنی کافران در روز قیامت اندوهگین می‌شوند و چندین خوف از مکروهات خواهند داشت مخفی نماند

که چون دشمنان خدا کافران و مشرکانند و دوستان مؤمنان و متقیان اند لیکن دوستی که غرض ذنوبی باید با جمیع

شرایط سابقه تا اولی توان گفت

بیان احوال دوستان خدا و حقیقت دوستی

بدانکه بیشتر باید آنکس شد که ایمان آورده اند بخدا و رسول و قرآن و هستند پرهیزگاران از آنچه نهی آن حضرت

رسالت پناهی از آن واقع شده و برای ایشان است مژده در زندگانی دنیا و در آخرت نیست بدل کردن سخنان خدا تعالی را

یعنی آنچه وعده کرد مؤمنان در قرآن مجید داده همیشه بر حال خود ثابت است و هرگز تغییر و تبدیل نمی‌یابد این

که هرگز در آن خلافی نخواهد بود همان است رستگاری بزرگ و رسیدن بمطلب چنانکه الحق کدام رستگاری زیاده از این

باشد که از عذاب نجات یابند و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اشارتست باین بشارت و چه مطلب

بزرگتر از اینکه بمرتبه قرب جنات الوصال رسید چنانکه بموجب و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم

همه بشارتها در این اشارتست بعضی مفسران از روی روایت این بشارت را چنین تفسیر کرده اند که مؤمنان

خوابهای خوش می‌بینند که مشتمل بر دخول در بهشت و رستگاری در آخرت باشد دیگر فرشتگان هنگام موت

ایشان را مژده می‌دهند اما نحو آنکه لا تبدیل لکلمات الله مستلزم همان تفسیر است که اول نوشته شد علی بن

ابراهیم در تفسیر این آیت گفته است ای لا تغییر الامامة یعنی تغییری نیست از برای امامت و این آیت را سزاوار دیده

وجعلنا کلمة باقیة فی عقبه واضح باد که آیت مذکور بکار دلیل نشد می‌شود که اینجا نیز کلمه امامت

مراد از کلمه امامت است و امامه [illegible] دویم آنکه وجه برای آن کلمه نیست و مناسبتی بمعنی لغوی زیرا که

کلمه در اصل بمعنی قول است و مجاز را با حقیقت نسبتی باید چنانکه عیسی علیه السلام کلمة الله گفته شد باین مناسبت

که بمعنی قوله [illegible] موجود گردید و کلمه توحید را که حق تعالی کلمه باقیه فرموده بمعنی حقیقی است سوم آنکه امامت

بیقین یعنی آرزوی گمان دروغ میگویند

بگوای رسول بتحقیق آنانکه افترا میکنند بر خدا تعالی بذکر گرفتن فرزند و داشتن شریک در خدایی رستگاری نیابند در عذاب جز جانی بهره ایشان اندک جهان ایشان زاد در دنیا یعنی مال و جاه فانی پس بعد از آن بهره یافتن از دنیا بسوی مالست بازگشت ایشان بود پس بعد از موت میچشانیم آنانرا عذاب سخت بسبب آنچه اصرار مینمودند در کفر باید دانست که لفظ متاع الی اینجا مبتدا واقع شده باشد خبر او هم است و محذوفست چنانکه معبر نوشته شد و اگر خبر واقع شده مبتدا آن هو یا ذلک است که محذوف شده یعنی آن افترا کردن بهره اندک است در دنیا که ریاست ایشان در کفر بان متعلق است

و بخوان ای رسول بر مشرکان خبر نوح پیغمبر را یاد کن وقتی را که گفت نوح [illegible] قوم خود را که ای گروه من اگر هست گران بر شما استادن من در نبوت و دعوت و پند دادن من شما را [illegible] در ثبوت وحدانیت الله تعالی پس بر خدا تعالی توکل کردم یعنی سپردم خود را بخدا پس فراهم آرید سر داران خود را با شریکان کار [illegible] مقصود یعنی قبل نوح علیه السلام بخوانید بمدد خود آن شریکان را که خود پیدا کرده اید برای خدا تعالی پس باید که نهان این کار بر تمام قوم شما پوشیده و پنهان اشاره باینست که شما همگی مشرکان جمع شده بیایید پس برسانید بمن آنچه در دل دارید یعنی قتل و مهلت مدهید مرا بعضی قاریان ثم افضوا قراءة کرده اند و معنی اینکه نوشته آمد بنا بر قراءة هر کسی که ثم اقضوا الفا خوانده اند معنی چنین است که پس شتاب کنید بسوی من و این شتاب [illegible] است باخر کلام که مضمون نمهلت مدهید است کلمه شرکائکم اگر منصوب خوانده شود بآن معنی است که ذکر یافت اما اگر مرفوع خوانده شود معنی و الذین جمع شوید بر سر کار خود و شریکان شما نیز جمع شوند یعنی شما و دیگر شریکان باشند که این سخن نوح علیه السلام اظهار و اثبات علامت دیگر بود بر اقدرت و وحدت و دلالت آن یعنی تمام دنیا اگر فراهم آیند بر امری مخالف خواست الله تعالی نتوانند بفعل آورد است دیگر آن نوح علیه السلام اشاره [illegible]

که خداوند عقول هر که شعور است این حال او را بی عقل که حسبست تحقیق بطریق اولی شایسته ربوبیت نیست و نکته دیگر اینکه چند نوع ذوی العقول
در مخلوقات آسمان و زمین فرمود تا افاده این معنی کند که ایشان همه خدا تعالی را پرستش میکنند و سجده میکنند پیروی ایشان آنکسانی
که میخوانند ایشان را خدایان غیر الله تعالی شریکان در خدائی چه آنانرا که مشرکان خدا میدانند یعنی در آسمانها ملائکه و در زمین
عیسی و عزیر چون بندگان خدا میکنند و خدا را در ربوبیت لاشریک له میدانند پس شریکان پیروی آنها هم سجده میکنند مگر گمان
فاسد خود یعنی اگر بتحقیق میدانستند که آنان شریک خدا اند البته پیروی آنان میکردند و نیستند مشرکان مگر اینکه
سخن بسیار میکنند و دروغ میگویند بعضی مفسران بر وجه دیگر تاویل کرده اند باین اعتبار که ما برای استفهام
باشد و معنی اینکه چه چیز را پیروی میکنند آنانکه میخوانند غیر خدا تعالی شریکانرا که پیدا کرده اند و تتمه کلام در
مقام جواب باشد که نمیکنند پیروی مگر گمان را و نیستند آنان مگر اینکه دروغ میگویند از روی گمان خرص در لغت
دروغ گفت و هر سخنی که از گمان باشد

خدا تعالی است آن خداوندی که گردانید برای شما شب را بکیفیتی که هست تا آرام گیرید
در آن و گردانید روز را روشن کننده تا بمهمات خویش پردازید بدرستیکه در این مختلف ساختن کیفیات هر آینه نشانهائی
قدرت خدا است برای گروهی که بشنوند این حجتها را که بیان میکنیم یعنی در صحت آنها غور نمایند و از روی
تدبیر و تفکر بشنوند که شنیدن حقیقی همان است مخفی نماند که در باب شب و روز لفظ جعل واقع شده نه خلق
زیرا که هر یک از این دو عبارت از امتداد زمان است پس تبدیل کیفیت است نه احداث ماهیت

دیگر گفتند مشرکان که فرا گرفت خدا تعالی
فرزند یعنی عاقلان یهود گفتند که فرشتگان فرزندان خدا اند یا نصاری گفتند که عیسی پسر خدا است
پاک است خدا از اینکه فرزند گیرد و عجب است این سخن چرا که خدا تعالی بی نیاز است از فرزند و ظاهر است
فرزند گرفتن از احتیاج می باشد و او را چگونه احتیاج چه نیست از آن او است هر چه در آسمانها است
و هر چه در زمین است و همه در فرمان او هستند پس محتاج نبود و نیست نزد شما ای مشرکان
هیچ گونه حجت و برهان باینکه خدا فرزند فرا گرفت آیا میگوئید شما بر خدا تعالی چیزی که نمیدانید

انبیا نیز ایمان نیاوردند همچنین که مهر کرده بودیم بر دلهای کفار آن زمانها همچنین که مطلق کفر از خاطرهای ایشان
بیرون نمی‌رفت و ایمان داخل نمی‌شد مهر می‌نهیم بر دلهای منکران این زمانه که بیرون رفته‌اند از اندازه یعنی
اصرار می‌نمایند در کفر اندازه عبادت این است که ایشان را برگشتن مشکل حجتها و معجزات می‌شنوند بعد که راه حق را
گم کنند اما بعد از آن هیچ گنجایش ندارد

پس برانگیختیم بعد از پیغمبران مذکور

موسی و هارون را برسالت بسوی فرعون و بزرگان قوم او با حجتها و معجزها یعنی عصا و ید بیضا پس سرکشی کردند از
قبول و اطاعت یعنی ایمان نیاوردند و بودند از گروهی گناهکاران باید دانست که فرعون لقب پادشاهان مصر بود چنانکه قیصر
برای ملوک روم و خاقان جهت سلاطین چین و اسامی ایشان دیگر است و نام فرعونی که در زمان موسی علیه السلام بود
است که قابوس بود یا ولید بن مصعب و جرم در لغت بمعنی قطع است و گناه را باین اعتبار موسوم بجرم شد که قطع طریق حق
می‌کند پس فرعون و تابعان او بر وجه اتم و اکمل صادر شد چه کدام گناه از این بیشتر که مخلوق دعوی خدائی کند و مردمان نیز قبول کنند
و کدام قطع طریق بدتر از این که خلق را راهزنی نماید در راه خداپرستی
پس وقتی که آمد بایشان سخن راست درست از نزد ما یعنی دعوت موسی بر خداپرستی و معجزهای او که ثابت بود از
قدرت الله تعالی گفتند فرعون و تابعان او که این سحر است آشکار الکنایه از اینکه در ظاهر چیزی می‌نماید و در نفس الامر حقیقی ندارد
یعنی اگر حقیقی ثابت می‌داشت قبول می‌کردیم
گفت موسی در جواب ایشان که آیا می‌گوئید شما از برای چیزی که حقیقت ثابت دارد و نمودنی بوده نیست وقتی که آمد بشما یعنی مشاهده
کردید و دانستید که چیزی بی‌اصل همچنین نمی‌باشد که این سحر است باید دانست که این تاویل بر تقدیری است که کلمه سحر بعد از
لما جاءکم محذوف باشد اما مضمون آن گفت که در جواب احتیاج نه کرد بکلام مشرحی چرا که مدلول شد بسیاق کلام درست
یعنی این سخن که شما گفتید بعد از مشاهده همه مضمون آن گفت و همزه استفهام برای انکار است چنانکه در تتمه کلام باز واقع شده
که موسی گفت آیا سحر است این معجزه که من نمودم یعنی سحر نیست که اینطور چیزی سحر باشد و فیروزی نمی‌یابند
ساحران یعنی غالب نمی‌توانند شد بر این کار که من کردم یا آنکه من می‌دانم که ساحران هرگز فیروزی نمی‌یابند
و کار ایشان باطل است پس با وجود دانستن این معنی چرا سحر کنم تا اینجا تاویلات ... لطف ... بخاطر

مرّ است که نهصد و پنجاه سال دعوت نمود

تتمه کلام نوح است علیه السلام که به مشرکان گفت پس اگر روی گردانید شما از من پس مرا هیچ
زیانی نرسید چرا که من نخواسته ام از شما برای این دعوت مزدی هرچند روی گردان شوید و دعوت مرا قبول نکنید
آن مزد از دست من نرود نیست مزد من درین کار مگر بر خدای تعالی و امر کرده شده ام از جانب حق تعالی بانکه باشم
از جمله گردن نهندگان برای فرمان خدا پوشیده نماند که این سخن اشاره بانست که از خدا هم مزدی نمیخواهم و ایما بمعنی
که مسلمان حقیقی آنست که بندگی خدا برای جزا و اجرت نکند و منظور کس نباشد بلکه اعتقاد کسی این باشد که بندگی
اطاعت امر است از نیجهت مرا باید کرد دعوی مزد ندارم چنانکه گفت اجر من بر خداست یعنی حواله بفضل و کرم
او نگفت که از خدا میخواهم

پس بدروغ داشتند مشرکان نوح را در نبوت و دعوت از نیجهت مستحق عذاب و هلاک گردیدند اظهار الطغیان نسیان
و طغیان آب پس نجات دادیم ما نوح را و آنان را که بودند با او در کشتی و گردانیدیم آن نجات یافتگان را جانشینان
هلاک شدگان بر روی زمین و غرق کردیم آنان را که بدروغ داشتند علامتهای ربوبیت و قدرت و وحدانیت ما را
یعنی معجزها که نوح را داده بودیم پس بنگر و تامل کن ای رسول که چگونه بود آخر کار آن قوم که ترسانید نوح علیه السلام ایشان را
از عذاب و پند پذیر نشدند در ضمن تسلیه خاطر حضرت است و وعید برای مشرکان مخفی نماند چون در اول
آیت غرق شدن کافران از نجات یافتن مومنان یکباره معلوم میشد در آخر صریح مفهوم نبود
تکرار در عبارت نمود مومنانی که با نوح علیه السلام در کشتی نشستند از مرد و زن همگی هشتاد تن بودند

پس برانگیختیم بعد از فوت نوح فرستادگان
بسوی امت ایشان یعنی هر پیغمبری را بر قومی که در زمان او بودند فرستادیم پس آمدند پیغمبران بسوی امتهای خود
با حجتها و معجزها که اثبات رسالت ایشان بانها میشد پس نبودند آن امتها طالب راه حق تا ایمان بیارند بچیزی
که بدروغ میداشتند آنرا یعنی ربوبیت و وحدت الله تعالی را پیش از مبعوث شدن پیغمبران منکر بودند از راه استغنای

پس چون آمدند ساحران برای معارضه با موسی گفت مر ایشان را موسی که بیندازید چیزی را که شما افکنندهاید یعنی رسنها و چوبها
که آلات سحر و ترتیب داده آید بیفکنید بر زمین و بنمایید سحر خود را

پس آن هنگام که انداختند

ساحران آلات ساحری را بر زمین گفت موسی بفرعون و قوم او که آنچه شما آوردهاید سحر است نه آنچه معجزه مرا سحر
میگوئید و آن ازین قبیل نیست بدرستی که خدای تعالی درین زودی تباه و نابود خواهد کرد سحر شما را بتحقیق
که الله تعالی بصلاح نمی آورد کردار تباه کاران را اینجا هر دو محمل درست است یعنی سحر فعل نابود است و لایق
اصلاح نیست هم اینکه کردار فرعون و پرستندگانش تباه است معبودیت او حق نیست عبودیت
ایشان و ثابت میکند خدا الحق را که در نفس الامر
است و درست است بکلمات خود یعنی بسخنانی که بموسی از روی وعده فیروزی گفته یا بسخنانی که در لوح محفوظ نوشته است
در ازل و بهر تقدیر یا سببی است و اشاره بانیکه الله تعالی بیزار است از کفر فرعون و فرعونیان نقصی بذات
پاک او نمیرسد بلکه این باطل کردن سحر و ثابت کردن معجزه یا باطل کردن ربوبیت فرعون و معبودیت
قوم او بسبب وعده ایست که بموسی کرده والبته چنین خواهد کرد اگرچه نمیخواهند گناهکاران یعنی فرعون
و تابعان او نمیخواهند که چنین شود و تدارکش دارند این نیز ایمان بعقیده در ذات است و مراد از باطل
کردن و ثابت کردن ظاهر ساختن است بر ایشان و الا تحصیل حاصل شود

پس نگرویدند بدعوت و رسالت
موسی مگر جماعتی فرزندان از گروه موسی یعنی جمعی پسران و جوانان از بنی اسرائیل که بموسی هم ازان قبیله
ایمان آوردند با آنکه بیم داشتند از فرعون و از پیران خود آنکه مبادا در بلا اندازند ایشان را و بدرستی که
فرعون هر آینه بلندی یافته بود بر روی زمین یعنی در مرتبه دنیوی و بدرستی که فرعون از جمله زیاده روان
بود در گردن کشی و ستم بر خلق مخفی نماند که اشاره بانیست که از جماعت اولاد بنی اسرائیل ایمان
مخفی بنبوت موسی و وحدت ذات خدا آوردند و وجه اخفاء ایمان قوت سطوت فرعون بود و ظلم او

حقیر رسیده اینست که موسی علیه السلام تهدید میکرد فرعون را باین کلمه که مثبور [?] ای فرعون می یابند ساحران آیه خواهی دید که
من بر تو فیروزی خواهم یافت پس از مال میدانی که سحر نیست قاضی بیضاوی احتمالی داده که سحر هذا تتمه کلام
مدعیان باشد معمول تقولون لیکن دور از واقع است چراکه مقوله قول مدعیان مؤکد بلام است و آن
مذکور نیست پس بطریق استفهام محکی نمیتواند و نیز دلیل بر استفهام انکاری نیز چنین آورده که اگر سحر
می بود خود کجو [?] لازم می باشید و باطل نمیکرد سحر ساحران را آری این دلیل میشود در صورتیکه این سوال و
جواب بعد از سحر کردن ساحران می بود اما از آیات قران مجید ظاهر است که پیش از آن بوده و ملا فتح الله
کاشی غفر الله له دلیل بر دلیل قاضی آورده که نقیض مطلب است نوشته است که اگر سحر می بود مضمحل میشد سحر
شما زیرا که سحر سحر را باطل میکند و درین عبارت دو قباحت است یکی اینکه سحر ساحران هنگام معارضه قبل از انداختن
موسی ع بود عصا را پس یعنی از روی چگونه باطل میشد دوم آنکه سحر سحر را باطل میکند یعنی که لازم است از دو عمل
سحر هر کدام که آخر باشد اولین را باطل میکند پس نعوذ بالله ازین عبارت که معجز موسی را سحر قرار داده
و منع سد اصل حجت را بر همزه چرا که استدلال برین منوال است که اگر معجز نمی بود سحر را باطل نمیکرد
هرگاه کسی گوید که سحر سحر را باطل میکند استدلال نماند

گفتند بزرگان قوم

فرعون بموسی که آیا آمده تا برگردانی ما را از آنچه یافته ایم ما بران پدران خود را یعنی فرعونیان بر پرستش [?] بودند و
از برای شما هر دو یعنی موسی و هارون بزرگی و سلطنت در روی زمین و نیستیم ما برای شما هر دو گروندگان بعضی
قاریان تکون بتا خوانده اند نظر بر تانیث کبریاء که الف ممدوده دارد و جمعی یکون بیا قراءت کرده اند
چرا که تانیث حقیقی نیست لفت در لغت معنی برگردانیدن است و ازینجاست که گردانیدن نظر را از جانبی بجانبی
التفات میگویند همچنین گردانیدن سخن را از خطاب بغیبت یا بالعکس
و گفت فرعون یعنی بوزرا و امرای خود فرمود که بیارید برای من ساحری هر سحر کننده را که در فن خود ماهر و بسیار
دانا باشد و کیفیت آمدن سحره در سوره اعراف نوشته شده بعضی قاریان بجای سحار ساحر خوانده اند
زیرا که مبالغه از لفظ علیم کافیست

کردن و برپای دارید نماز را یعنی چون فرعون خراب کرد مسجدهای بنی اسرائیل را و از بیم او مسجدها نمی توانند بنا کرد خانها
بسازید و در همان خانها نماز میکرده باشید و بشارت بده ای موسی قوم خود را یعنی بنی اسرائیل مژده برسان که بعد از این
مغلوب فرعون و فرعونیان نخواهید شد تفسیر مردم دیگر چنین است که این وحی بعد از هلاک فرعون و نجات دادن
موسی و هارون رسید و معنیش آنکه بگیرید در شهر مصر خانها را یعنی خانهای فرعونیان از آن شما است والحال چون فرعونیان
نیست که مسجد تا را خراب کنند بسازید مسجدها در محلات و کوچها رو بجانب همه که قبله شما است و کجا [illegible] بپای
دارید نماز را و مژده برسان ای موسی بقوم خود که ایمان شما مقبول است و رستگاری آخرت یافتید [illegible]
برای گرفتن خانها در شهر مصر ضمیر تثنیه می یابد زیرا که موسی و هارون سرداران قوم بودند و این کار تعلق بسرداران دارد
تا کسی مانع و مزاحم نتواند شد و بجهة نماز کردن یا تخصیص نماز را و بکعبه ضمیر جمع ضرور است چرا که همه مکلف اند
توحید ضمیر برای بشارت دارد دو احتمال دارد یکی آنکه امر موسی است و حصول ایمان و احکام و رسالت مخصوص او بود
و هارون بجهة مدد و اعانت در تبلیغ بود [illegible] بود خطاب موسی احتمال دوم آنکه
بشر خطاب بحضرت خاتم الانبیا است بطریق التفات و جمله معترضه اشاره باینکه ازین قصه موسی و فرعون دریاب
که عادت الله چنین جاری شده که چندی کافران را مهلت میدهد و در آخر فیروزی نصیب مومنان میسازد پس
مژده بده مومنان را که عنقریب ظفر می یابید

و گفت موسی خطاب بجناب الوهیت

که ای پروردگار ما بدرستی که تو دادی فرعون و اکابر قوم او را آرایش دنیوی یعنی لباسهای فاخر و فرشهای قیمتی و امثال این
چیزها و دیگر مالها که عبارت از کان زر و جواهر و نقود و املاک است در زندگانی دنیا [illegible] از برای استفهام
انکاری ای پروردگار ما این عطاها درباره ایشان برای این بود که عاقبت اینها گمراه شوند [illegible] یا مغرور شده
دیگران را نیز گمراه کنند و بندگان را از پرستش تو [illegible] استفهام انکاری آنکه عطای نعمتها برای شکر و وسعت
احوال بود نه بجهة ضلال و اضلال پس توبیخ بر کافران و اثبات حق بودن موسی در حق ناسپاسی ایشان
کرده استحقاق عذاب را بوضوح جرم محکوم به ساخته گفت ای پروردگار ما بفرست حکم محو شدن

تا مبادا از ایمان آوردن خبر یابند در آتش اندازند یعنی در بلای افکنند پوشیده نماند که لفظ فتنه در اصل بمعنی
آزمودن است تا آنچه در باطن باشد ظاهر شود و چون آزمودن طلا با آتش افکندن است چنانچه قول عرب
است فتنت الذهب ای احرقته بالنار محصول نمی‌شد مفهوم را عموم داده فتنه را بمعنی مصیبت قرار دادند چه
افتادن در آتش است چون بلای فرمود الفتنة اشد من القتل بعضی ضمیر قومه راجع بفرعون داشته اند از جنود
چندی از جوانان فرعونیان ایمان آوردند چون مومن آل فرعون از آنجمله است و گویند که آسیه زوجه فرعون نیز
بنابر ایمان آورد این ماجرا در اول معارضه بود

و گفت موسی ع بان چند کس که ایمان آورده بودند و از فرعون بیم داشتند که
ای گروه اگر ایمان آورده اید بخدا پس بر خدا توکل کنید یعنی بسپارید خود را با او اگر هستید سپاس کردن بندگان
قضای او را مخفی نماند که اینجا بحسب ظاهر تعلق یک جزء بدو شرط شده لیکن در حقیقت یکیست زیرا که اسلام کردن
نهادن گشتن حکم و ایمان همان کردن نهادن گشته لهذا وجوب پس معنی چنین است که گردن نهید قضای او را
و ایمن را واجب دانید موید این تحقیق آنکه بعضی از اعراب مشرک بعد از نزول آیت بسبب از ترس اظهار ایمان
نموده این آیت اند که لا تقولوا آمنا ولکن قولوا اسلمنا

پس چون ایمان آوردگان این ارشاد از موسی علیه یافتند گفتند
بر خدا تعالی توکل کردیم و خود را بلطف او سپردیم و بمناجات در آمده گفتند ای پروردگار ما مگردان ما را مورد
عذاب ظالمان یعنی مگذار که این ستمکاران ما را بمصیبت افکنند پوشیده نماند که درین آیت لطیفه‌ای است
و لطیفه مخفی نیست یکی آنکه چون بنده خود را بخدا اسپارد بمقام قرب رسد و توفیق دعا یابد دوم آنکه چون از روی
توکل دعا کند مستجاب گردد

و خلاص ده ما را بکرم و لطف خویش
از گروه کافران اینجا دو احتمال است یکی آنکه دعا کنند برای خود که دور شوند از شر کافران ما را نگهدار دوم آنکه
دعا بر فرعون و قوم او کردند یعنی خدایا هلاک ساز ایشان را

و حکم فرستادیم بالسوی موسی
و برادرش هارون آنکه قرار گیرید برای قوم خود در شهر مصر خانه‌ها برای نماز ایشان و بسازید شما همه آن خانه‌ها را محل نماز

که موسی ع بوحی یا بکثرت صحبت معلوم کرده بود که ایشان ایمان نخواهند آورد و برای این نفرین کرده بود پس نماند که

در هر صورت دعای موسی ع تحصیل حاصل میشود و صدور فعل یا قول لغو از انبیا ممکن نیست مکرر و دیگر اینکه اگر

اینجا دعا برای هلاکت و نزول عذاب باشد پس دعا برای تلف مال عبث شود نکته دیگر اینکه غرق و در آب شدن عذاب

و بر دنیا است هلاک است دفعه اگر مراد از عذاب الیم همان باشد رعایت دعای نبی اجل باعده [illegible] باید دانست

که بعد از لام ان مقدر است و نون جمع بنصب ساقط شده نهی است و نه دعا بعضی گفته اند که در اصل

میقول لیلا یضلوا بوده لا را نظر بر دلالت عقل محذوف ساختند چنانکه در شده تا آن تقولوا

یوم القیمة که در اصل لیلا تقولوا بوده پوشیده نماند نه اضلال لازم دارد ضلال را نه برعکس آن ضلالی که

از کثرت مال بهم شد لازم و الا اضلال را زیرا که عوام الناس را اعتقاد این باشد که کثرت مال فرع

ایمان [illegible] است و نیز کثرت مال [illegible] حصول مقصد است در اضلال پس بهتر تصریح این لفظ اضلال

گفت که لفظ مشترک است زیرا که ضلال هم در ضمن آن هست و اگر ضلال میگفت اضلال ظاهر

نمی شد پس احتمال قراءة لیضلوا از باب مجرد نیست بعضی قاریان ربنا اطمس بضم میم خوانده اند و از باب

نصر ینصر دانسته طمس در لغت تغیر یافتن صورت بود [illegible] از استفاع [illegible]

و فنای مطلق نیست از اینجهت لفظ علی واقع شد و لو توضیح نیز اینچنین آمد بعد از این دعا تمامی اموال

ایشان سنگ شد حتی همان استعمال که بود باقی ماند حتی درخت و زر خف

گفت الله تعالی در جواب تحقیق که اجابت کرده شد دعوت شما

دعوت شما دو برادر یعنی موسی و هرون علیهما السلام مفسران چنین گفته اند که مراد از دعوت آمین

دعائیست که مذکور شد یعنی نفرین که موسی ع کرد و ضمیر تثنیه برای آنست که هرون آمین میگفت پس

گویا در دعا کردن شریک بود و خادم علما چنین میدانند که مراد از دعوت خواندن خلق بسوی

ایمان است و معنی اینکه بتحقیق در علم الهی و تقدیر ازلی است که دعوت شما را خلق اجابت کنند

پس بعد از این اجابت کرده است و بفعل می آید پس شما ثابت باشید در کار دعوت و متابعت مکنید در

بیهودی مکنید راه آنان که جاهل اند و طریقه صورت را که صبوری در کار هاست نمیدانند چنانچه نوح ع

بر دلهای ایشان یعنی حجب بسبب غرور و لهو مالی و زینت شد تلوث باز ماندن ایشان را سخت بکن بر دلهای ایشان یعنی

از آن نابود شدن مال و عسرت احوال غم و غصه بلا بر دلهای ایشان غالب و مسلط کن چه دنیا پرستان را

محبت مال بمرتبه ایست که هیچ اندوهی بر دل ایشان سخت تر از فقدان مال نیست و نزد ایشان عذابی دردناک

تر از آن نه از نتیجه موسی علیه السلام گفت که پس نیست انکه ایمان آورند این دنیا پرستان تا هنگامی که ببینند عذاب

الیم را فی الواقع شدت اندوه بر دل دردناک است بلکه میتوان گفت که الم نفسانی مولم تر از الم بدنیست

الم جسمانی القدر نیست مخفی نماند که فایده تکرار لفظ ربنا بمعنی استفهام است و لام تعلیل انرا استفهام انکاری

معمول را بمعنی [illegible] تعریض نفی در [illegible] اموال قرار میکرد و امید ایمان آوردن کافران در نصورت

که عذاب الیم سخت کردن بر دلهای ایشان الا شدت غم و اندوه باشد سلم و ثابت شود چنانکه لایق شان انبیا

در مقام [illegible] که زمخشری در کشاف نوشته و بیضاوی هم [illegible] از و کرده مناسب شان نبی نیست چه ربنا لیضلوا

که در آن بمعنی امر با ماسبق [illegible] درو است که شود دیگر اثبات معصیت نبی است پس چگونه مستحق تعریض شوند

واشدد علی قلوبهم را برین وجه تاویل نموده اند که سخت کن دلهای ایشان را و مهر بنه تا ایمان نیارند و ثابت

مانند بر کفر اما این نیز لایق نبی نیست بلکه جد و جهد پیغمبران برای ایمان آوردن خلق می باشد مع ذلک ایشمی را

مناسبتی با تلف کردن اموال نیست با وجود این دو حرارت لفظ علی مساعدت برین تاویل نمیکنند که

که سخت کن دلها یعنی دل ایشان را [illegible] یا که سخت کن دلها را و برای ایشمی واشدد کافی بود اضافه فقط چه ضرور

و در تفسیر ملا ابو سعود نوشته اند که تعریض است لفظ نهی یا جواب دعا و حاصل معنی در هر دو صورت این میشود

که عذاب الیم غرض است بر ایشان و تا ایشان توفیق ایمان آوردن ندهد درین تاویل نیز چند مکروه است یکی

انکه ایمان آوردن بعد از دیدن عذاب مهلک نه منظور و مقبول نیست پس دعا برای حصول خیری منظور مطلق فاید

نه الا لرحال انبیا و رست دو دیگر چون بسبب ایمان نیاوردن سخت شدن دلها باشد لکن دعای نبی که توقع

شد فاعل آن خدا نه چه لازم آید عذاب که آن ظلم شود و قباحت دیگر درین تاویل انکه تعریض

نبی عام میکرد در بر نیستان که لام لیضلوا را لازم امر گرفته اند پس معانی بد شامل حال ضالین

و مضلین همه شد مبنی از انکه گناه ثابت شود و چه جرم در معذرت این تفسیر نوشته اند نیست که

و بنی اسرائیل از شهر مصر بر آمده نزدیک بیابان رسیدند که مسافت یک منزل بدریای قلزم هر دو با رسیده بودند چون
بنی اسرائیل مشاهده حال نمودند که دریای آب در پیش است و دریای لشکر بیکرانه از پس [illegible] موسی علیه السلام [illegible] در آمدند موسی
بوحی الهی عصای خود را بر دریا زد فانفلق دوازده کوچه راه خشک بعدد اسباط بنی اسرائیل پیدا شد و عدد بنی اسرائیل
در آن روز ششصد و بیست هزار مرد بود غیر از طفل و پیر چون بمیان دریا رسیدند بخاطر هر گروه از آن دوازده گروه رسید
تا یا بر سر گروه دیگر چه آمد زیرا که آب دریا دیوار بازمانند هر جا در طرفین کوچه راه ایستاده چندانکه [illegible] آب [illegible] فرقه
اثنا عشر حایل شده بود یکدیگر نمی دیدند باز از [illegible] آغاز فزع کردند حق تعالی آن [illegible] طاقها [illegible] ماند تا اهل
[illegible] تا همه یکدیگر را بسلامت دیدند و مسرور گردیدند چون فرعون این قدرت کامله الهی را که از آب [illegible] بعد معاینه
دید طاقت [illegible] شد و بترسید خواست مراجعت نماید و دران کوچها در آید جبرئیل علیه السلام [illegible]
پیش پیش اسب فرعون که [illegible] شد اسب [illegible] از ضبط فرعون بیرون رفت و چند [illegible]
و دید که بوسط دریا رسید لشکریانش متابعت نموده از پی در آمدند و تا رسیدن [illegible] از دریا گذشته
بودند چون فرعون لشکر سپاه خود در پیش بود وقت بهم پیوستن آب اول غریق شد چنانکه [illegible]
بالنسبت و دران هنگام که آغاز پیوستن آب بود جبرئیل کاغذی بخط فرعون همراه داشت [illegible]
تا دران غرقه شدن از جرم خود آگاه شود ما سبق حال چنین بود که روزی جبرئیل علیه السلام بصورت مردی
نزد فرعون آمده گفت من از راه دوری برای تحقیق مسئلی آمده ام تا فتوا از تو حاصل نمایم فرعون گفت بگو تا چه
میگویی جبرئیل گفت مطلب در کاغذ مرقوم است تا جواب بخط تو نگاشته نباید و سند گردد پس کاغذی بدستش داد
دران نوشته بود که ما یقول الامیر فی عبد الرجل نشا فی نعمة وماله فکفر نعمته وجحد حقه وادعی السیادة
دونه یعنی چیست فتوای امیر در باب بنده که نشو و نما یابد در نعمت و مال خداوند خود بعد از آن [illegible] آن
نعمت و حق پوشی کرده دعوی خداوندی کند فرعون قلم برداشت بر حاشیه رقعه نوشت که یقول ابو العباس
ولید بن مصعب جزاء العبد الخارج علی سیده الکافر نعماءه ان یغرق فی البحر یعنی سزای بنده که
بر آید بر خداوند خود و حق پوشی کند نعمتهای او را انیست که غرق کرده شود در دریا چون فرعون
این کاغذ را دید و خواند و شناخت و گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا

فرموده‌ام انی اعظک ان تکون من الجاهلین سیاق و سباق کلام انبیمر را بشتری بر ورود چه از دعای موسی ع
تناسب و اضطراب واضح است امر فاستقیما در صورتی که مراد با کل دعوت نفرین مذکور باشد از ربط می افتد
و ضمیر تثنیه نیز تکلف دارد است سیوم نیز آنکه در سوال موسی تنها مذکور شده و از آنکه مراد اجابت دعوت
رسالت باشد لازم نمی آید که آن دعا مستجاب شد بلکه اجابت دعا از وقوع فعل معلوم است و ذکر آن
لازم نیست قرائة ابن ذکوان تتبعان بنون خفیفه و کسر آن جایز است ولی تشدید تا از باب مجرد نیز درست است

و پس فرمودیم بنی اسرائیل در دریا یعنی گذرانیدیم ایشان را بسلامت از دریای
قلزم پس از پی درآمد ایشان را در آن دریا فرعون و لشکر او از روی ستمکاری و در گذشتن از حد یعنی برای
قتل بنی اسرائیل تعاقب کرده شده بودند استند که ایشان از عجز گریخته اند پس بار اراده ظلم تاختند در آن
کوچه‌ها که در دریا پیدا شده بود تا آنکه دریافت فرعون را غرق و در اثنای فرو رفتن در آب گفت
ایمان آوردم یعنی تصدیق کردم دکر دیدم با آنکه نیست خدای مگر همان خدا که ایمان آورده اند با و بنی اسرائیل
یعنی بدعوت موسی و من نیز از جمله گردن نهندگانم معبودیت آن خدا را الحق نماند که تکرار و مبالغه فرعون
از بیم آن بود و دانست که نجات خواهد یافت اما ندانست که ایمان یاس اینجا مفید نیست و معقول
نه چنانکه از کلام جبرئیل ع معلوم است حقیقت ماجرا این بود که چون موسی ع با مر الهی بنی اسرائیل را
فرموده که از شهر مصر بیرون روند ایشان از قبطیان نیز چون پیرستان زیور به بهانه آنکه عروسی داریم
بعاریت گرفته شب از شهر بیرون رفتند و روز دیگر بقضای الهی در خانه اکثر قبطیان بکی و کسی مرده بود
و ایشان بتجهیز مشغول بودند تا از حال سبطیان غافل شدند و بعد از آنکه خبر یافتند فرعون
را خشم گرفت و گفت تا جمیع لشکر یان مسلح شده بر مرکبها نشسته حاضر آیند آورده اند که هزار و
هشتصد هزار سوار نیز ... اهرار از آنجمله صد هزار سوار با کسوت سیاه و اسپان سیاه یکرنگ خاصان او بودند
... اند که ... لباس سیاه ... بود ... علمش نیز سیاه بود فرعون با سپاه مذکور از دنبال موسی و

این را که فرعون در قلزم غرق شد و مردم میگفتند که در کنار دریا بتماشا کردن مشغول شدند پس فی الحقیقه بکنار
دریا در زمین بلندی نعش او را با زره طلا دیدند مردن آن مردود را باور داشتند بعضی قاریان ننحیک تنجیه
خوانده اند یعنی بر می نهیم تن ترا از آب بجای بلند ننجیک بجای ننحیک خوانده اند یعنی افکنیم جسد ترا بجانب
ساحل لیکن قراءة جمهور شده بحسب معنی که مرقوم شد بهتر است

و هر آینه بتحقیق جای دادیم بنی اسرائیل
پس از هلاک شدن فرعون و فرعونیان مقام شایسته را یعنی ملک مصر و شام و روزی دادیم ایشان را
از چیزهای پاکیزه اشاره بمیوه های نفیس و گوشتهای لذیذ است که در آن دیار بسیار است پس اختلاف نکردند در کار دین
خود تا زمانی که آمد بایشان علم زمخشری و قاضی بیضاوی و مترجمان کلام ایشان چنین نوشته اند که مراد از علم
توریت است یعنی بنی اسرائیل هیچ اختلاف نکردند در دین خود پس از نزول توریت بعد از آنکه توریت
را خوانده بودند و علم بسبب آن دریافتند چندین شعبه شدند و هر شعبه دینی برای خود اختیار نمودند لیکن تاویل صحیح
اینست که مراد از علم قرآن مجید است یعنی یهودان بر دین خود بموجب توریت متفق بودند و وقتیکه قرآن بر محمد صلعم
نزول یافت و دانستند که محمد پیغمبر آخر الزمان که در توریت مذکور و موعود است همین است پس بعضی
از ایشان مخالفت کردند از روی عناد و طمع رشوت تغییر دادند نعت محمد را که در توریت است و گفتند پیغمبر
موعود این شخص نیست پس بتغییر دادن توریت اختلاف نمودند در دین خود کردند و مراد از بنی اسرائیل اینجا
یهودان زمان حضرت اند چنانکه قرینه اینهمه خطاب بحضرت است که پیغمبر ما نیز هستی هر آینه پروردگار تو حکم خواهد
کرد میان محق و مبطل از قوم یهودان در روز قیامت در باب آن چیزی که بودند ایشان در وی که اختلاف
میکردند در آن خلاصه معنی آنکه محق را بجزای نیک و مبطل را بعذاب الیم حکم خواهد فرمود

پس اگر هستی تو
در شک از چیزی که فرو فرستاده ایم بسوی تو پس بپرس آنانرا که میخوانند کتاب را پیش از تو بوده یعنی

من المفسدین بعضی قاریان آیه بکسر الف خوانده‌اند و این نقش در زمانی بحسن اعجاز کرده بود جبرئیل علیه السلم

مشت گلی بر داشته بر دهنش زد و گفت [illegible]

فقط قیل له اینجا مضمر است یعنی گفته شد بفرعون الحال که بلا رغبت خود را بیقین دانستی ایمان آوردی

تحقیق بودی تو تمام عمر از جمله تباه کاران بکافر شدن و کافر کردن فحوای کلام اشاره بآنست که

درین وقت ایمان آوردن مقبول و معتبر نیست بعضی گفته‌اند که این صدا از غیب رسیده و بعضی نوشته‌اند که جبرئیل

گفت آورده‌اند که جبرئیل ع وقتی که این آیت را آورد در سرور و بهجت از وی ظاهر شد گفت یا رسول الله از

زمان غرق شدن فرعون تا حال آزرده ناکس می بودم مبادا این سخن که بفرعون گفتم مرضی جناب الهی

نبوده باشد و او را مایوس ساختن که قبول ایمان صحیح نباشد اکنون از این آیت واضح شد که سخن من مطابق نفس الامر

و موافق عطیه الهی بوده سخن خانه‌ام که خادم علما ماند صحت این نقل شک است چرا که از شان جبرئیل امین

دور است اینکه یا سنجیده سخنی گوید و باز نداند که موافق مرضی الهی بود یا نه و چندین سال جاهل از بعضی باشد

دیگر مفهوم صحت تعقیب همین کلام است که سلک علام الهی سبب عفو سخن اول بی رضای خدا

از جبرئیل ع صادر شده باشد بعضی قاریان الدم را در کلمه الان مفتوح خوانده‌اند

دیگر خطاب رسید بفرعون

که پس امروز افکنیم جسد ترا خالی از روح بر زمین بلند تا باشی یعنی علامتی از برای کسانی که از پس تواند یعنی لشکریان

ترا هنوز اعتقاد باطل چنین است که تو خدایی و هلاکت نمی‌شوی پس بر زمین بلند افکنیم نفس ترا تا نه بینند که هلاکت

شدی و بدانند که خدا نبودی یا اینکه بدن بمعنی زره باشد چنانکه در لغت آمده منقولست که فرعون زرهی از طلا داشت

که می پوشید و در میان انبوه لشکر بهمان شناخته می‌شد یعنی جسمان ترا است زیرا که از زره طلا علامت

شناختن او بود پس برای لفظ آیه مناسب است و در بعضی آیت نسخ علامت قدرت الهی نیز میتوان گفت یا علام

الحق مربوط تر شود چه آمدن زره طلا بر روی آب بمحض قدرت الله تعالی تواند بود والا ممکن نیست و کلمه

خلفک را بعضی بقاف و لام مفتوح خوانده‌اند یعنی علامتی باشد از برای الوهیت قدرت آنکس که ترا آفریده

است و بدرستی که بسیار مردمان از علامتهای قدرت ما بیخبر اند آورده‌اند که مصریان باور نمیداشتند

برای ایشان ملکی چنانکه متعارف است که میگویند ملاذ الناس ملجأ لطرف ما و حامی ماست و در حدیث آمده السلطان
منار در قرآن مجید واقع شد الاسم والاثم یعنی ظرف اینها اند و نه از طرف مس پس اگر تو از انطرف باشی یعنی
دعای علت مغفرت برای ایشان کنی از جمله زیان کنندگان باشی چراکه دعای خیر درباره ایشان مستجاب نمیشود
و عدم اجابت دعا زیان است ثابت و مقرر شده است
برایشان سخن پروردگار تو که ایمان نخواهند آورد یعنی در لوح محفوظ این سخن ثبت است که ایشان در کفر خواهند مرد
و جاودان در عذاب خواهند بود والرچه بیاید بایشان هر آیتی
که طلب میکنند یعنی موافق خواهش این کافران هم اگر آیتها نازل شود ایشان ایمان نمی آرند تا زمانی که ببینند عذاب الیم
را انتفاع لازم نیست که بعد از نزول عذاب که عبارت از حاضر شدن ملایکه عذاب است برای قبض ارواح ایمان آوردن
سود مند است و مقبول نیست پس ایشان کافر از دنیا خواهند رفت

اینجا دو قسم تاویل کرده اند یکی آنکه لفظ لولا بمعنی مای نافیه باشد
درینصورت معنی اینست که پس نبود هیچ ده ایمان آورد بعد از دیدن عذاب پس سود کرد آنرا ایمان آوردن
در آن وقت مراد از ده همه معموره است و اشاره باهل آنست چنانکه گویند بغداد و صلح کرد با بصره حاصل کلام
اینکه چون نفی مطلق شد استثنا فرمود قوم یونس را و گفت هیچ قومی را نفع نبخشید ایمان آوردن بعد از
دیدن عذاب مگر قوم یونس را که وقتی ایمان آوردند بعد از مشاهده عذاب برطرف کردیم از ایشان عذاب خوار
شدن را در زندگانی دنیا و بهره مند شان دادیم ایشان را تا زمان اجل موعود و نیز گفته اند که درینصورت الا
استثنا متصل است تاویل دوم اینکه لولا بمعنی هلا باشد برین تقدیر معنی چنین شود که چرا نبود هیچ ده
ایمان آورد بعد از دیدن عذاب پس نفع بخشید آنرا ایمان آوردن لیکن قوم یونس وقتی که دیدند علامت
عذاب را فی الحال ایمان آوردند و دیر نکردند برطرف ساختیم و باز داشتیم از ایشان عذاب خوار
شدن در زندگانی دنیا و برخورداری دادیم تا اجل موعود و گفته اند که بنابرین تاویل استثنا
منقطع است مخفی نماند که بنابر تاویل اول اگر استثنا را منقطع دانیم بهتر است زیرا که نفع ایمان

توریت هر آینه تحقیق آمده و آنچه ثابت و در توریت است در همه وقت و در همه کتب الهی ثابت است تو البته از جمله شک کنندگان نباید [دانست]

که در تاویل این آیت مفسران را سخن بسیار و ملاحظه بسیار است تا لفظ شک که در شأن پیغمبر واقع شده بنحوی ساخته

شود که منافی رتبه نبوت نباشد بعضی گفته اند که ان شرطیه اشاره بفرض و تقدیر است و برخی نوشته اند که در ظاهر

خطاب بحضرت است و در معنی بامت جمع کرده که خطاب بسامع است که باشند فرقه فرموده اند که این کلام در مقام مبالغه و

تاکید است چنانکه کسی بپسر خود گوید که اگر تو پسر منی چنین کن یا شخصی بفرزند خویش گوید که اگر تو پسر منی چنان کن و

زجاج گفته که ان نافیه است یعنی نیستی تو در شک از آنچه بر تو نازل کرده ایم پس مپرس از آنکه توریت میخوانند و میدانند

تا زیاده گردد یقین تو همچنانکه ابراهیم علیه السلام گفت ولیکن لیطمئن قلبی لیکن تتمه آیه که فلا تکونن من الممترین آ[یت]

[illegible] مذکوره بهر حال چون احتمال متعدد است خادم علما را نیز تاویلی بخاطر رسیده که ان شرطیه باشد

و موقع شک آنچه بر حضرت نازل شده فی نفسه نباشد بلکه مورد شک حضرت موافقت مضمون قرآن مجید با توریت

باشد یعنی اگر در شکی ای رسول از آنچه بسوی تو فرستاده ایم مطابق آن در توریت هم هست یا نه پس بپرس از آنانکه

توریت میخوانند هر آینه آمده است بسوی تو قرآن نازل شده با احکامی که در همه کتابهای آسمانی ثابت و ثبت بوده

پس باش در این باب از شک کنندگان و این منافات به نبوت ندارد

اینجا نیز مفسران و مترجمان نوشته اند که بطریق تهییج و تاکید است یعنی اینکه

مباش ای رسول از جمله آنانکه تکذیب و دروغ داشتند آیتهای خدا را یعنی قرآن مجید را پس اگر تو دروغ داری باشی از جمله

زیانکاران چون این تاویل از شأن حضرت رسالت پناه بعید است هر چند که بر سبیل تاکید و تنبیه باشد چه

ذات قدسی صفات آنحضرت بوصف تکذیب قابل تصور نیست او را موصوف ساختن با شایبه اینکه از جمله مکذبان شوی که

اصلا و قطعا هیچ وجهی در حق او جایز نیست بعضی احتراز از این تاویل چنین نموده اند که خطاب سامع است

هر که باشد اما چون آیت سابق بتحقیق خطاب بحضرت است زیرا که انزلنا الیک خطاب بغیر نمیتواند بود پس

در این آیت که عطف بر آنست چگونه خطاب عام باشد و اگر واو استیناف گویم کلام از نظام افتد

بنا برین خادم علما این چنین تاویل مینماید که من در کلمه من الذین برای تبعیض نیست بلکه برای بیانست

یعنی نیز مباش ای رسول از جماعتی که تکذیب قرآن کردند شفاعت کنند یعنی طلب امرزش [illegible]

یونس علیه السلام از بطن ماهی محفوظ ماند بعضی گفته اند سه روز در شکم ماهی بود و برخی گفته اند هفت روز و عبد الله بن مسعود
روایت کرده که آن ماهی از دریای قلزم به بحر مصر در آمد و از آنجا بدریای طبرستان رفت و از آنجا ماهی دیگر بزرگتر او را فرو برد
و تا چهل شبانه روز در تمام بحار و انهار سیر میکرد تا بحکم الهی یونس را از راه دهان خویش برآورده بر کنار دریای قلزم انداخت بدن
مبارکش از گداختن مانند جوجه بی پر ناچیز و لطیف شده بود و رافت ارحم الراحمین چنین تقاضا کرد که بیاره کدو در آنجا رویید یونس
و در سایه درخت بود و یکی از حیوانات وحشی [illegible] با یونس چنین [illegible] محافظت از آفتاب بسر میبرد [illegible] حق تعالی بز کوهی
را که ملس نزدیک آن مامور آمد و تا چندروز یونس قوت یافت و بحالت اصلی باز آمد بز کوهی می آمد و پستان خود
در دهان یونس میکرد و تا شیر او را میخورد و یونس توانا شدن باز بقوم خویش آمد و بهدایت و تعلیم آداب نبوت
مشغول شد بعضی گفته اند که بعد از این ابتلا بدعوت قوم دیگر مامور گردید نام پدر یونس متی بن شدید است
ماجرای قوم اینکه روز موعود عذاب که روز جمعه بود و عاشورا بود ابر سیاهی بر دو در برابر آن معموره آمد چنانکه بفاصله
دو ثلث از میل بر سر قوم رسید و همه را فرا گرفت چون علامت عذاب مشاهده کردند دانستند که یونس راست
گفت طلب او شتافتند تا چاره نماید یونس را نیافتند نزد آن عالم که سبق دریافت رفتند اظهار پشیمانی نمودند او گفت با راس بار
شده همه مرد و زن بصحرا بر آئید بگریه و زاری و تضرع و خاکساری بدرگاه حضرت باری شوید و اطفال را از مادران و بچگان
حیوانات را نیز از امهات جدا کنید تا همگی در جزع و فزع باشند الله تعالی کریم و رحیم است شاید رفع عذاب از شما فرماید و نیز
گفت باین کلمات دعا کنید یا حی حین لا حی و یا حی محیی الموتی و یا حی لا اله الا انت و ابن عباس
روایت کرده که چنین گفتند اللهم ان ذنوبنا قد عظمت و جلت و انت اعظم منها و اجل افعل بنا ما انت اهله
و لا تفعل بنا ما نحن اهله یعنی ای خدا بتحقیق که گناهان ما بزرگ و درشت است و تو از آنها بزرگتر و درشتی
بکن با ما آنچه ترا لایق باشد و مکن با ما آنچه ما سزاوار آنیم نکته و میل عالم چنین بعمل آوردند و با کمال خضوع
و خشوع اظهار ایمان نمودند ابر بر طرف شد و قوم بسلامت ماندند آورده اند که در هنگام ابتلا پیش از آنکه بدن
یونس ع بحالت اصلی باز آید بیاره کدو خشک گردید یونس بگریه و زاری افتاد ندا رسید که برای خشک شدن گیاهی
گریه میکنی و برای تلف شدن صد هزار انسان که اشرف مخلوقات اند تغیری نکردی و تاسف نخوردی و بعضی یونس
بکسر نون خوانده اند

مغفرت و آخرت است نه رفع الم هلاک دنیوی که آن نصیب کافر هم میشود پس ایمانی که قوم یونس در هنگام دیدن عذاب آوردند
موجب غفران ایشان آن ایمان نشد بلکه باعث رفع عذاب دنیوی و امهال در هلاک شد گو که ایمان آوردن پس از
مراجعت یونس علیه السلام و ثبوت استقرار ایشان بر ایمان در حالت رفاه موجب مغفرت ایشان باشد در این صورت آن ایمان
باس از جنس ایمان نافع بمعنی خاص نیست و بنابرین تاویل مستثنی منه نفع مطلق است و مستثنی عذاب خواری دنیا و هلاک
یا امهال و نفع خاص که نتیجه ایمان است در تحت نفی بحال و اگر چنین نباشد الا قوم یونس کافی بوده حالانکه قصص
قرآن مجید مقتضی آنست که حرفی زاید ولی فواید نباشد تا العبارت طویل چه رسد بر تقدیر تاویل دوم که لولا
بمعنی هلا باشد و الا بمعنی لیکن مطلق استثنا مفید نیست بلکه لا متضمن معنی اثبات است و لیکن موید و مصرح آن
در این صورت مراد از نفع امهال در هلاک است که منقضی شد نفع حقیقی یعنی ایمان مقبول مجملی از قصه یونس
آنکه چون مبعوث شد بر اهل نینوی که موضعی بود در زمین موصل دعوت کرد ایشان را بخدا پرستی و آن قوم
بدعوت او ایمان نمی آوردند ملیخا نام عابدی خداپرست در آن قوم بود بیونس گفت نفرین کن اینها را
تا خدای تعالی علیهم فرستد و روبیل نام عالمی خداپرست نیز در آن معموره می بود او گفت نفرین مکن شاید
رحمت و مغفرت نصیب این قوم باشد پس مخالف با مشیت الهی کرده باشی آخر الامر یونس از اصرار و انکار
قوم دلتنگ شده نفرین کرد و وحی رسید که بعد از سه روز عذاب برین قوم نازل خواهد شد چون نیم شب
بروز سوم باقی ماند یونس و آن عابد از معموره بیرون رفتند تا مبادا بالعذاب گرفتار شوند یونس
پیشتر از عذاب خوفناک بود چنانکه از راه رفت که بدریای قلزم رسید و در کشتی با جمعی که بتجارت
میرفتند نشست وقتی که آن سفینه بوسط بحر رسید ماهی بزرگی دهن وا کرده قصد کشتی نمود و حمله میکرد در
آن حال گفتند که البته درین کشتی گناهگار گریخته هست که ماهی بقصد او راه بسته پس قرعه
باید انداخت تا بنام هر که قرعه افتد او را بدریا افگنیم و سفینه نجات یابد تا هفت مرتبه قرعه انداختند
بنام یونس آمد دریافت که توکل بر خدا بهتر بود که گریز از عذاب الهی عبث بود بر حالت گفت انا
العبد الآبق یعنی منم بنده گناهکار گریخته و خود را بدریا افگند فی الحال آن ماهی او را فرو برد
و غایب شد حکم الهی رسید بآن ماهی که ترا زندان این شخص ساخته ایم نه او را طعمه تو پس بقدرت کامله

پس بر تقدیر امر با توفیق با علم اختیار از عبد مرتفع نشود و عذاب ظلم نشود و یجعل بالرجس تفسیری و غیره جز ملوثه
نوشته اند که منکر دلند خدای تعالی کفر و ضلال را بر آنانکه عقل ندارند این تاویل نیز مناسب بعضی رجس بالزای جز خوانده اند
زیرا که مرجع قریب المعنی است رجز عذاب است و رجس عذاب یجعل را نیز هم قرار کرده اند تا صحیح شود

این آیت نیز موید اختیار عبد است و نفی فعل باختیار او یعنی بگوای رسول مشرکان را که نظر کنید بدیده بصیرت که چه چیزهاست در آسمانها و زمین از عجایب قدرت و غرایب صنعت اشاره بآنست که بی خالق موجود نتوانند شد و چنین بدایع از خدایانی که قرار داده اند نتوانند بود پس چنین عذاب را از روی عناد خود را باز داشته اند از غور کردن در آن
منعی چاره نمیکند نمودن نشانهای قدرت و فرستادن رسولان برای بیم کردن از گروهی که ایمان نمی آرند چه آیات
و نذر که آگاه کردن است در کسی اثر کند که ایمان بیاورد پس از غفلت است یا جهل مدرج تدبیر است

پس آیا چشم میدارند استفهام انکاری است یعنی چشم نمی دارند مگر چیزی را که مانند وقایع آنان باشد که گذشته اند پیش از
ایشان اشاره بعذابهاست که بر امتهای عاصی در زمانهای گذشته نازل شده پس بگوای رسول مشرکان که منتظر
باشند عذاب را پس بدرستیکه منهم با شما از جمله منتظرانم در اصطلاح عرب ایام بمعنی وقایع است
چون آیت اول متضمن فرستادن عذاب بر امتهای
سابقه بود اینجا تعقیب شد یعنی بعد از فرستادن عذاب بر امتها نجات دادیم پیغمبران خود را و مومنان را از عذاب
آنها را که ایمان آورده بودند با آن رسولان چنانکه نجات دادیم ایشان را از عذاب همچنین ثابت و لازم است بر ما که نجات دهیم
مومنان دین اسلام را یعنی گروندگان محمد را صلعم بعضی قاریان ننجی بی تشدید و برخی با تشدید خوانده اند از فحوای این
آیت ظاهر است که زلت یونس ع خوف عبث بود و زوال از بعضی انبیا از عذاب باز نماند

بگوای رسول اهل مکه که
مردمان اگر هستید شما در شک از دینی که من آورده ام پس بتحقیق بدانید که من نمی پرستم یعنی بر نخواهم پرستید

و اگر می‌خواست پروردگار که مردم کافر به سبب جبر و اکراه ایمان آورند هر آینه ایمان می‌آوردند هر که در

در روی زمین است یعنی خدای تعالی قادر است بر جبر و اکراه بر تمام خلق گفته‌اند آیا پس تو می‌توانی تمام خلق را اکراه کردن تا آنکه

باشند مومنان نتیجه شرطیه آنکه خدای تعالی آن قسم ایمان نمی‌خواهد که به جبر و الجا باشد زیرا که نافع نیست و اجر اخروی

برای بنده است به رضای خود ایمان آوردن و این آیت دلیل است ... تاویلی که تمام علما در تفسیر آیت سابق

نوشته‌اند یعنی ایمان یاس قوم یونس نافع و مقبول شد ... به سبب رفع عذاب ... چرا که هر چه موافق

مشیت خدا باشد البته مقبول نشود و از این آیت ظاهر است که ایمان به جبر و اکراه ... مشیت خدا نیست زیرا که

رد و قبول تکلیف موجب عقاب و ثواب است و جبر منافی تکلیف است و این هم معلوم گردید که فرستادن عذاب

یا حکم بقتل به جهت اکراه بر ایمان نیست بلکه جزای عناد و ضلالت است که با وجود مشاهده معجزات اصرار بر کفر و

عصیان کرده‌اند در این صورت این آیت با آیت سیف منسوخ نشده و بیضاوی نوشته قید مشیت به جبر و الجا خلاف

ظاهر است به خلاف این بحث ظاهر است چرا که افانت تکره الناس ظاهره و مصرح این است و آیت

لاحق نیز موید و مقوی

سزاوار و شود نشد نیست برای هیچ نفسی که ایمان بیارد لیکن تکلیف خدای تعالی یعنی ایمان مطلق

در فرود است که تکلیف محض به جبر و این در انتفاع مقتضی نشود دیگر که به جبر و اکراه است مستثنی منه گردید

و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون منهی این است یعنی مخصوص می‌کرد خدای تعالی پلیدی را که جهالت

و استحقاق غضب و عذاب است برآنانکه نمی‌فهمند این هم مخفی نماند که اکثر مفسران و نوسیان در تاویل

این آیت از نمونه نوشته‌اند که مراد از اذن توفیق دادن است و بعضی گفته‌اند که مطلب امر است

و بعضی علم آورده‌اند مدعا علم الهی است این جمیع اقوال بیجاست زیرا که توفیق عبارت از مهیا ساختن

اسباب خیر است برای عباد و همه اسباب خیر مهیا فرموده چه زبان و دل و عقل داده و پیغمبران و کتب

فرستاده و معجزات نموده و اگر گویند مراد امر است کدام امر از این ندای عام صریح تر باشد که فرموده یا ایها

الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم پس دیگر برای هر واحد امر نمی‌باید و اینکه می‌گویند مطلب علم است

بر خلاف است ... و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از علم ناشی نشده و بدون علم اخبار ممکن نیست

و اسلام بود پس لا تکونن من المشرکین چگونه متفرع شود و موید همان تاویل فقیر لاسیما لاحق که سعی نماید ۞

[illegible]

[illegible] الرحیم و اگر برساند خدا تعالی تو را بلائی یعنی زیان

دنیوی که مضمر اجر اخروی باشد پس هیچ کس نیست بغیر خدا که آن زیان را برطرف تواند کرد و اگر اراده کند خدای تعالی

برای تو خیری پس هیچکس نیست غیر خدا که آن زیان را برطرف تواند کرد و اگر اراده کند الله تعالی برای تو خیری پس هیچ کس

لطف و کرم او را تواند که تو را از خواست میرساند بان فضل و عطا هر که را خواهد از بندگان خود و الله تعالی

بخشنده و مهربان است اول رسانیدن سود و زیان را بخلق مخصوص ذات یگانه خود ساخت تا مطلق از خلق

امید و بیمی نباشد و بعد از رسانیدن خود الضمیر در خدا مخصوص بفضل و عطا کرد و اتمام سخن بخشش و رحم تا امید زیاده

از بیم باشد قل یا ایها الناس [illegible]

[illegible] بگو ای رسول بکافه انام از خاص و عام ای مردمان بتحقیق آمد

بشما قرآن مجید که کلامیست راست و درست از جانب پروردگار شما و پیغمبری که در ابلاغ رسالت صادق و ثابت است پس

هر کس که راه صواب را یافت برهنمای این رسول و این کلام که منزل است از جانب حق تعالی الانام پس جز این نیست

که راه صواب یافتن برای نفس اوست یعنی منفعت آن باو میرسد و نه بغیر و هر کس که گمراه است یعنی ایمان برسول و قرآن نیاورد

پس جز این نیست که وبال و نکال آن ضلال بر نفس اوست نه بغیر و نیستم من بر شما نگهبان و متعهد رد و قبول شما

یعنی بر من رسانیدن احکام الهی و اخبار از امر و نواهی و تبشیر و انذار مقرر است دیگر مامور بتعهد امور شما بطریق جبر

و اکراه نیستم اختیار رد و قبول با شماست [illegible]

[illegible]

این امر و خطاب بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و وعده نصرت بر اهل قرآن و متضمن تسلیه خاطر آن سرور علیه السلام یعنی پیروی

کن ای رسول خبری را که نازل ساخته ایم بسوی تو یعنی قرآن مجید و حکیم ضمناً اشاره باحوال انبیاء گذشته است که بر ایذای

کفار صبوری ورزیدند و از انکار اصرار ایشان اگرچه دلتنگ میشدند اما امید فتح و ظفر از لطف پروردگار

داشتند و عاقبت بکام رسیدند چنانکه کلمه واصبر موید این تاویل است که سعی نماید صبر کن تا زمانی که حکم کند

الله تعالی اشاره بحکم قتال و اخذ جزیه است که بعد از این نزول یافت و الله تعالی بهترین حکم کنندگان است

آیا نه آنکه شما می‌پرستید غیر الله تعالی یعنی بتان را و فرشتگان را و غیرهم را معبودی دانم ولیکن می‌پرستم الله را که او
سزاوار پرستش است لاشریک له غیر او و است آنکه شما می‌پرستید اما تخصیص باین کلمه بجهة تهدید است و اشاره بعذاب آخرت
و من امر کرده شده‌ام باینکه باشم از جمله گرویدگان بخدا تعالی نه بغیر او یعنی بنده او و آفریده اویم پس لازم بندگی اطاعت
امر است و این کلام اشاره بثبات قدم است در ایمان و اعتقاد تا مشرکان در طمع خام نباشند چنانچه
میگفتند تو دین ما را قبول کن تا ما هم دین ترا قبول کنیم و در شک بودندی آیا محمد صلی الله علیه وسلم دین ایشان را قبول خواهد
یا نه این کلام برای رفع آن شک است و موید این تاویل است آیت لاحق که میفرماید

دیگر امر کرده شده‌ام باین خطاب.

که من شده‌ام از جانب آمرم متوجه بتمام ذات خود را بطرف خدا پرستیدن یعنی دل و زبان و جوارح و دیده بصارت
و بصیرت همگی را راست و درست کن یعنی به پرستش الله تعالی باستقامت تمام و مباش بهیچ وجهی از وجوه رعایت
از طرف مشرکان یعنی در باب شرک چون سخنی گویند مراعات و مدارا که جواب بدهی که ایشان را میلی و طمع خامی از آن
حسن خلق و جواب ملایم تو بخاطر رسد و بگمان افتند که شاید دین ایشان را قبول کنی و مخوان نافع
و مضر از غیر خدا چیزی را که نه نفع بتو رساند و نه زیان یعنی آنچه از جانب غیر خداست سود و زیان از آن
متصور نیست پس اگر تو رعایت و ملایمت کنی در جواب مشرکان از اندیشه مضرت پس درین اندیشه
از جمله آنان باشی که چیزی را در غیر محل قرار میدهند زیرا که ایصال نفع و ضرر را از غیر خدا دانستن وضع شیء
در غیر موضع است مخفی نماند که زمخشری و طبرسی و غیرهما درین دو آیت تاویلی کرده‌اند که منافی شان
رسالت است میگویند خطاب بامت است اما لفظ قل و کلمات دیگر مانند دینی و لا اعبد و اعبد مؤید
این کلمات است محتمل این نیست که خطاب بامت باشد تحقیق خطاب که هست پس بنحوی که مذکور
شد تعبیر باید کرد تا منافی حال نبی نباشد و تفسیر اقم وجهک للدین نوشته‌اند که مراد توجه و اقبال بکار
نماز است در نماز ضعف این سخن نیز ظاهر است بچندین وجه یکی اینکه توجه بخانه کعبه حقیقت اسلام
نیست و اینجا سخن در بیان حقیقت است و رفع شک مشرکان دیگر تا دو سال توجه در نماز بخانه کعبه نبود

یعنی آیاتی که مشتمل بر تهدید و وعید دخول در جهنم برای کافر و مشرک نزول یافته و آنچه محتوی بر بشارت و وعده دخول در بهشت برای مؤمن نازل شده پس بر شما میخوانم

دیگر محکم و مفصل کرده آیات

این است که با استغفار کنید یعنی طلب آمرزش نمایید از پروردگار خود برای گناهان گذشته پس بعد از آن بازگشت کنید بسوی پروردگار خود از ترک معاصی در زمان آینده تا بهره مند سازد شما را بهرهٔ نیکو یعنی زندگانی براحت و فراغت تا زمانیکه مرگ آرد مدت عمر که نام زده شده و بدهد حق تعالی هر کس را افزونی رحمت و عطای که برای او مقرر شده از اجر و نعیم آخرت اگر روی بگردانید و بر نگردید از پرستش الله تعالی بوحدانیت و ایمان برسالت محمد و حقیقت قرآن پس بدرستیکه من می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ که عبارت از روز قیامت است و بعضی گفته اند که مراد روز سختی و مصیبت در دنیا است چنانکه بقحط گرفتار شدند بنحوی که مردار میخوردند

بسوی خدا تعالی بازگشت شما یعنی بسوی ثواب و عذاب او رجوع خواهید کرد خدا تعالی بر هر چیز قادر است پس بر بخشش و عقاب و بیم و وعید

مشرکان و منافقان میگردانند سینه های خود را یعنی رو گردان میشوند از اسلام چرا که گردانیدن سینه از طرفی لازم دارد پشت نمودن را بطرف دیگر یا آنکه میگردانند سینه ها را که بر کفر یعنی کفر را در دلها جا میدهند تا آنکه پنهان کنند از الله تعالی سر خود را که دشمنی با رسول است بدانید ای مؤمنان که وقتی که این منافقان بر سر و تن خود میکشند جامه های خواب را میداند خدا تعالی آنچه پنهان میدارند در سینه ها آنچه ظاهر میکنند نزد خلق بدرستیکه الله تعالی داناست باحوال و اسرار دلها سبب نزول آیت آنکه اخنس بن شریق منافق بود و شیرین زبان هر گاه بخدمت حضرت سید المرسلین میرسید سخنان محبت آمیز اظهار ایمان میکرد و چون بیاران خود میرسید در مکان خلوت هنگام خواب لب بسخن

زیرا که در حکم هر چیز باید یکی عالم بر احوال کما هی فی الواقع هم عدل و ظاهر است که علم و عدل خالق زیاده بر مخلوق است

مروی است که هر کس در هر ماه یا سه ماه یکبار سوره یونس را تلاوت کنند روز قیامت از مقربان درگاه الهی شود

و هر بار که این سوره را بعدد هر که با فرعون عون کرد و هر که بیونس ایمان آورده حسنه در نامه اعمالش نویسند

[illegible]

بیقین معلوم نیست که مراد الله از حروف مقطعه چیست ولی بطریق احتمال بعضی گفته اند که الف لام را مبتدا است و کتاب خبر در این صورت نام قرآن است و برخی گمان برده اند که الف لام را قسم است و کتاب خبر مبتدای محذوف است

لفظ الرا با سین چیست در احتمال سخن نیست حاکم علما را نیز احتمالی بخاطر فاتر فایض شده و آن است که مراد از الف لام الله است بدلیل که سبق ذکر یافت و را اشاره بلفظ رحیم است و کتاب مبتدای موصوف

با حکمت آیاته و ثم فصلت صفت بعد از صفت و من لدن حکیم خبیر خبر مبتدا است فی هذا برین تاویل نظم کلام

با آیات لاحقه بهتر منسوب است تقریر معنی چنین است که الله رحیم که رسمات تعالی که محکم است آیات آن بحسب

لفظ و معنی بغیر بد الایل و بر این استحکام دال و بنحوی که الکافران نتوان کرد از نزد دانای محکم کار آگاه

است اینجا مفهوم خبر من لدن است لیکن وضع مظهر بجای مضمر مفید این فایده است که اسمای صفات

مناسب مقام مذکور شود تا دلیل ثبت برای مطالب آینده تواند شد و میفرماید محقق باند که زمخشری و

بیضاوی جهد نموده اند در باب لفظ ثم که برای تراخی باشد تا حدوث کلام الله لازم نیاید لیکن از

اصل کلمه حکمت غافل شده اند که حقیقت فعل مستلزم حدوث است و نیز از اضافه من لدن حکیم

خبیر ازلی است چه قدیم از غیر قدیم نمی تواند بود پس محدث است محتاج باین قید و این قید دلیل قدم قرآن

نمیتواند شد چرا که لدنیت محل است

آیات و تفصیل آن از جانب دانای آگاه که الله تعالی است برای اینکه تا پرستش نکنید مگر الله تعالی را و خبر رساننده

احکام قرآن بخلایق حضرت رسول الله است من از روی این کتاب الهی برای شما بیم کننده ام و مژده دهنده

در سوره اعراف نگاشته یا قت والحال ذلیل و بکر ضعیف تا و بل قوم ابل لام تعلیل که در سیکوکم آمده بنابر
تاویل ایشان مربوط نیست چه اگر کرسی [illegible] روز در آوردن آسمان و زمین علت از بودن یک روز بد
اعمال بندگان نمیشود اما بنابر تعبیر خادم علما نوشت مربوط است یک روز را جهت آخرت [illegible]
برای اینکه تا بیازماید شما را که کدام یک از شما بهتر است کردار حاکمین و بودن عرش [illegible] بیشتر بنابر تاویل
قوم و تعلیل و بنابر تعبیر فقیر نیست اگرچه جمله معترضه است لیکن اشاره بوده است که قبل از خلق
آسمان و زمین که هیچ عبادت کننده نبود قصوری و فتوری در معبودیت او را نیافت جل جلاله تعالی معبود
بالذات مستغنی از عبادات عالمیان آمد این تکرر و ترک مخصوص طاعت و عبادت آدمیان ساخته برای آزمودن ایشان است
و عرش خدای تعالی که مکان جل جلاله ذات پاک مستغنی از مکانست و این اسناد بطریق مجاز است چنانکه کعبه را
بیت الله گویند بر آب بوده است یعنی متصل تا به آب قائم بالا بوده است مراد از این عرش و آب مخلوق
شده بوده دیگر در میان هیچ واسطه نبود قاضی بیضاوی گفته که از جمله استدلال کرده اند بر امکان خلا اما این سخن
خالی از سهوی نیست که مطلب عدم واسطه جسمی است و برای رفع خلا بجای [illegible] متصاعد بوده [illegible] فیست ربط تتمه کلام که
هر گاه خدای قادر برآفریدن آسمان و زمین و مافیهما است چرا قادر بر اعاده شما بعد از موت نباشد پس بطریق توبیخ و تعجب
میفرماید که اگر بگوئی تو ای رسول با ایشان بدرستی که شما برانگیخته خواهید شد از پس موت هر آینه خواهند گفت
کافران که نیست این سخن تو مگر جادوی آشکارا یعنی ساحر خواهند بود اشاره به حضرت
شنوا [illegible] که لام در لئن قلت لام قسم است زیرا که لام ابتدا بر اسم و مشابه آن داخل میشود و لام لیقولن که [illegible]
می باشد جواب قسم است اینجا جواب قسم بجای خبر است پس تقدیر کلام آنکه والله لئن قلت و قول الله کلام
چنین که از مشاهده تعجب بعثت خواهند گفت این سخن است که تعجب ایشان است

و اگر دیر کنیم عذاب از این کافران تا با مدتی معدود مراد از لفظ امت جماعت است
و مطلب از معدود آنست پس اینجا احتمال چهار تاویل است یکی آنکه عذابی که بازای کفر مقرر و معد کرده ایم در فرستادن آن
دیر کنیم تا جماعتی که کافران در دنیا باشند که دیگر بهم رسیدن مومنین از نسل ایشان در عالم آمدنی باشد و از عقب

منافقان حاضر بودند از دل سیاهی و عداوت با رسول ظاهر شد و روایتی آنست که بعضی از منافقان و قصه آنکه پس حضرت پیغمبر ایستاده بودند از خود را بر سر سینه میبرفتند تا حضرت ایشان را نبیند و نشناسد قراءة ابن عباس در کلمه یثنون تثنونی بوده بر وزن تفعوعل یعنی همان است اما بطریق مبالغه

و نیست هیچ ذی حیاتی بر روی زمین مگر بر خدا تعالی است روزی او میداند خدا تعالی جای بودن او را همه این خبرها مذکور یعنی تمام جنس حالها دارا روزی آنها و مکان آنها در لوح محفوظ العلم تقدیر ازلی مرقوم و نبشته است بعضی در این آیت علی را بمعنی الی گرفته اند زیرا که حروف جر بجای یکدیگر می آید پس تفسیر چنین است که الرجا بر خدا است روزی یا کستوی او وست داین از جهت آنست که علی بمعنی وجوبست و هر چند بر خدا هیچ چیز واجب نیست اما از مفهوم کتب علی نفسه الرحمه غافل اند که میفرماید واجب کرده است بر ذمه کار سما بر خود کرم و عطا کردن بر مخلوقات و باین سند اینجا بر علی بمعنی خود میواند بود دادن روزی دادن فضل است و تفضل واجب نیست لیکن میگوئیم که بمان تفضل را بر خود واجب ساخته چنانکه از فحوای سند معلوم است ضمیر مونث در از قها و غیره بجهت تانیث لفظ دابه است و دابه در اصل لغت بمعنی جنبنده است بر روی زمین پس ای جنس حیات ملازم و الاصح انس و جن و جمیع طیر و هوام داخل اند و قید فی الارض برای آنست که ملایک داخل نباشند چه آنها از اغذا مستغنی اند لفظ مستقر و مستودع هر دو بمعنی مکان است اما تکرار نشده بلکه تفاوتی هست چه مراد از مستقر مکان قرار است و مقصد از مستودع جایی که بلند بطریق ودیعت ماند پس مستودع حیوان صلب پدر یا رحم یا بیضه باشد و مستقر روی زمین یا مستودع مکان او در حین حیات و مستقر بعد از حین

و خدا تعالی است آن خداوندی که آفرید آسمانها
و زمین را در شش روز آنچه مفسران و مورخان در نام آن شش روز نوشته اند و مختص در خاتم علا الکعبه همه

پس شاید که تو ترک کننده باشی پاره‌ای از آنچه را که فرو فرستاده شده است بسوی تو ترجمه
کلام بحسب ظاهر همین است و مفسران را اینجا تأویل است آنکه بعضی از آیات مشتمل بر سبّ بتان بود تبلیغ آن را
کردن و استهزاء مشرکان کافران قرآن را ترک خواندن آن آیات نزد ایشان کرده بود و بعضی مفسران گفته‌اند
که ترک بعضی از اجرای رسالت خیانت است و عصمت انبیا منافات دارد و لفظ لعل ... استفهام است
معنی ... گفته‌اند شاید که تو تارک بعضی ... آن آیات را ... و مدرست ...
هم ... موضوع نیست ... زیرا که کلام استفهام ... در احتمال خطاب ... حال آنکه ...
خیانت نیز منافی بعصمت رسول نیست پس تأویل دیگر باید کرد ... در ایام فقر و فاقه حضرت رسول ...
حق تعالی بوساطت جبرئیل کلیدهای خزاینهای دنیا را نزد آن حضرت فرستاد و پیام کرد که اگر خواهی ...
تمول و ثروت دنیا را قبول نکرد و گفت الفقر فخری اما ... کافران میگفتند ... محمد رسول خدای ...
خدای تعالی ... فقر و فاقه ... این پیام ... جبرئیل آورده بود ...
و ظاهر ... فرستاده ... و لازم نیست ... آیت قرآن ...
و لفظ بعض ... مستعمل است مراد از ما یوحی اینجا همان پیام است ...
و در ترک اظهار این پیغام خیانت نیست ... عصمت ... این تأویل است ...
تنگ شود بسبب آن پیغام الهی سینه تو ... کافران میگویند ... فرستاده شد
بر محمد و حال آنکه ... تمام دنیا را ... قبول نکرد ...
بخشش ... کافران ... میگویند ... انکار رسالت ...
... بر رسالت محمد ... فرستاده و حال آنکه ... جبرئیل علیه السلام
می‌آید ... فوج فوج ملائکه ... می‌آید ...
که احوال ... کافران چنین گویند ... خاطر مبارک ...
توهم کننده ... کافران ...

تا اسیو طائفه کفر شود دریصورت معدوده صفت جماعت کافران است و میتواند بود که صفت جماعتی باشد که خدا تعالی این امرا

بر ولایت قائم آن بر آنکه [illegible] تاویل اشاره به فیضان مهدی آخر الزمان است قریب بوقوع قیامت امقدمه

[illegible] اخبار معدوم شده که اصحاب امام مزبور سیصد و نوزده مرد خواهند بود احتمال دوم آنکه مراد از امت طبقه از اوقات

باشد چنانکه جای دیگر [illegible] تقدیر تفسیر چنین است که اگر مهلت دهیم این کافران را چندگاهی از اوقات

یعنی تا روز [illegible] میگویند این کافران که چه چیز نگاه میدارد آن عذاب موعود را یعنی از روی استهزا و تمسخر

این چنین میگویند که چرا عذاب [illegible] نازل نمیشود [illegible] روزی که بیاید عذاب موعود باز داشته

از ایشان [illegible] استهزا میکنند بان یعنی عذاب موعود لفظ حاق که ماضی است بمعنی مستقبل

واقع شده برای تحقیق وقوع است

واگر چشانیم آدمی را از جانب خود نعمتی یعنی بدهیم عطای دنیوی بعد از آن باز گیریم آن

نعمت را [illegible] ناامید شود از فضل ما و اگر [illegible] در کفران نعمت [illegible] دنیوی

را بخشیدن او فراموش کنایه [illegible]

واگر بچشانیم آدمی را نعمتهای دنیوی بعد از سختی

رسیده باشد [illegible] بعد از [illegible] میگوید رفت از من بدیها یعنی

چنین میداند که خود بخود رفت [illegible] آدمی در آن وقت شادمان است [illegible] نکرده

را از ما میداند و شکر نمیکنند و اتصال این [illegible] آدمی در وقت مصیبت بی صبر است و هنگام

عشرت ناشکر [illegible] صفت [illegible] ایراد فرمود یعنی [illegible] عادت اوست [illegible] ذکر فرمود

یعنی [illegible] نعمت [illegible] لفظ جمع آورده [illegible]

با وجود این [illegible] ناسپاس

مگر آنانکه شکیبائی کردند [illegible] در وقت [illegible] و عملهای صالح

[illegible] امید [illegible] شکر بجا آوردند این جماعت آنانکه برای ایشان

است [illegible]

پس از اجابت نشدند از آوردن کلامی مانند سوره‌ای از قرآن پس

بدانید این را که آنچه نازل شده است بعلم خداست علم مخلوق احاطه به همه آن نمی‌کند پس بدانید این را که
نیست معبودی بحق مگر ذات یگانه الله تعالی و تقدس پس آیا شما اسلام خواهید آورد بعضی گفته‌اند که متوجه حضرت
رسول صلعم و اصحاب است گفته‌اند که ضمیر جمع برای تعظیم است بعضی متوجه کفار گفته‌اند و همان قصد نموده آند که خطاب
با کافران میکنند ضمیر جمع آمده تا بر این تاویل امر فاعلموا و استفهام فهل انتم مسلمون روا است اگر بقیه امر
که مطالبت به اسلام است پس تفسیر آیت که خطاب مشرکان است از زبان حضرت رسول صلعم است که در تحت قل
و مراد از اجابت نشدن فان لم یستجیبوا لکم که در ضمن آن مذکور است اند مفسران طرف امامیه نوشته‌اند
وحی در باب نصب علی بن ابی طالب بر خلافت نازل شده بعد حضرت ترک نمود اظهار امر از ترس مخالفان
استهزا و مراد از لفظ تارک همین است و ... کلام ... بعد ... که حضرت ... از اظهار خلافت
جز اینست این را که علی بن ابی طالب خلیفه ... معاذ الله ... مقبول شده ...
از قوم ... که والله الضایع ... سال محمد ... قسم ... 
از آنجه محمد از خدا خواسته ... این سوال ... تاویل امامیه ...
کلام حسیبان و مسابک است

هر که باشد ... که خواهد زندگانی دنیا را و آرایش ...
مال ... و احوال ... در دنیا ... طور ...
... اند در دنیا ... آنچه در دنیا ... و طول عمر ...
و ایشان در دنیا ... در دنیا ... مخصوص مشرکان ...
بلکه جمیع دنیا ... داخل باشند

آن گروه که در ... دنیا ... از
اجر اخروی ... نیست ایشان را در آخرت مگر آتش دوزخ ... در دنیا خواستند
دنیا ... کرده اند در دنیا ... که ... اجر آخرت ... صادر ...

دیگر جواب این توهم سخیف باطل و افتراحات الطایل باین دلایل لازم نیست بلکه گوئی نسنجها الاخوان دلائل و اگر
خواهیم همه از آن مستفسر پس ترک اظهار اعجاز کرد سبب آن کفار کافران است عیب و نقص بذات خود نگوید
لیکن سکوت زیرا که حجت بالغ رسالت از کثرت ولایت او روشن در کار نیست بلکه ظهور قدرت درین بهتر است
که با وجود جهت و حیله تسلط بر اعتساف عالم و معجزه دیگر شود بلکه غیبی شروع مخل مطلب است چه خلایق را گمان
این شود که مراجعت و متوعیت لیست بشمول است و وجه تارک بود آن حضرت از ذکر این وحی ممکن است علیه
گفتگو سخن است الا کافران میباشند ولقمه آیت موید ابطال احتجاج ایشان است که میفرماید الله تعالی
معجزه مدبر امور است یعنی قادر است بر آنکه حالی دهد که اعانت و تسلط بر عالمیان ساخته و در ارتباط نظم
کلام بر قرآن تا دلیل بشر شود لفظ خالق و صنع در لغت یک معنی آمده است و اینجا برای قرینه لفظ تمام
خالق بهتر است اینست و نیز برای افاده حدوث است که او نیست لیکن در خلقت نیک نیست

بلکه میگویند کافران که آنچه محمد میخواند و میگوید کلام الهی است
که بر من نازل شده سخن است خود بر بافته است از آن پس بگوای محمد بکافران که اگر شما میدانید که چنین کلامی
میتوان بر بافت پس بیاورید ده سوره مانند قرآن در حسن کلام و بر بافتها از پیش خود و بخوانید برای
مدد درین کار هر که را توانید غیر خدا تعالی اگر هستید شما راست گویان درین که قرآن کلام بر بافته مخلوق
است چو نانکه مفهوم دلیل التقدیر این واقع شده که البیان قرآن را کلام مخلوق میگفتند
پس ازین ضمن حجه خالقیت در ذات آن تعالی وجه فرمودن ده سوره درین مقام که باید گفت یک سوره
مثل این بیاورید تا جماعه هستند یا مقصر از چنین نوشته اندکه بار اول عدد کثیر برای معارضه گفته شود
و پس از ظهور عجز تخصیص عدد قلیل اما تاویل دیگر بهتر ازین باید کرد که مخفی نماند که حسن کلام که چندین قسم میباشد
و همه آن اقسام در هر سوره از قرآن مجید جمع شده نهایت فصاحت و اعجاز بظهور آمده پس میفرمایند که شما در
سوره بیاورید که در هر یک قسمی از فصاحت و بلاغت در سوره باشد تا بر شما دشوار نیست تا با اجتماع اقسام در یک
سوره چه شما را مراد که مثل مطلق حسن است نه اجتماع محاسن

و بست یعنی ستمکارتر

اگر کسی بربندد بر خدای تعالی دروغ را یا بگوید که قرآن کلام الهی نیست یا از خود چیزی ساخته بگوید که کلام الهیست یا انکه آنکه این کار کنند حرفی که میگویند بر خدای تعالی دروغ است عرض که روز قیامت خواهند گفت گواهان یعنی کرام الکاتبین و فرشتگان که واقف احوال اند یا انبیا که مبعوث بودند یا اعضای کافران و تواند بود که مراد از اشهاد که جمع شاهد یا جمع شهید است جمع مذکوران باشند حاصل که این گواهان همه خواهند گفت که این گروه کسانند که دروغ بستند بر پروردگار خود بدانید که تمام لعنت خدای بر ستمکاران است یعنی آنانی که وضع شیء در غیر محل میکنند حق تعالی ایشان را از رحمت خود دور میدارد و میراند از مقام فیض بمحل عذاب

آنکسان که باز میدارند مردمان را از راهی که خدا نموده است و رساننده بمقصود است یعنی دین اسلام و میخواهند در آن راه راست کجی پیدا کنند و ایشان اعتقاد بآخرت ندارند و ضمیر هم مکرر شده بجهت تخصیص آن منکران بعصیان و مبالغه در کفر ایشان

آن گروه کافران که مذکور شدند نمیشوند عاجز کنندهٔ خدای تعالی از عذاب کردن در روی زمین اشاره بآنست که چون اعتقاد بآخرت ندارند لهم عذاب اخروی نمی ترسند اما نمیدانند که اگر خدا خواهد در دنیا هم عذاب میکند و نیست برای ایشان بجز حق هیچ کسی از دوستان غیر خدای تعالی که تواند عذاب را از ایشان باز دارد است اینجا من دون الله از قبیل استثنای منقطع است پس چنین نیست که غیر خدا از دوستان ایشان باشد و چون ایمان بآخرت و اعتقاد بعذاب آن ندارند میفرماید که در آخرت دو چند کرده خواهد عذاب ایشان یک عذاب برای این که از غایت تعصب نمیشوند در دنیا اینچنین که توانند شنید سخن حق را دیگر بار برای آنکه نمی بودند بینند و اینها بیت عنادر رواج اسلام یا یکی در مکافات ضلال و دوم بمجازات اضلال احتمال دیگر در تاویل اینست که مراد از اولیای ایشان باشند که کافران ایشان را شفیعان و دوستان خود میپندارند و انکه استطاعت شنید

در آخرت چرا ارا نخواهند یافت زیرا که اجر آن در دنیا می یابند و تباه است در دنیا عمل کنند تا بایعنی ثواب در تلاش
بدان نیست نیوز ترجیح داده اند بر اجر اخروی در قراءة ابن مسعود با طلاق منسوخ آمده و در قراءة دیگر
بطل آمده اما باطل مرفوع لکن همه بهتر است تا دلالت کند بر اینکه عمل ایشان فی نفسه تباه است

آیا کسی که باشد بر برهانی از پروردگار خود که بعد از آن بیاید الطریق
ثواب دارد آن برهان گواهی در آید از جانب حق که آن برهان را ثابت و صحیح کرده اند مراد از برهان دلیل عقلی
گفته اند و مراد از گواه معجز و شواهد بود که مراد از برهان حضرت رسول و مطلب از گواه قرآن مجید
اما امامیه میگویند برهان حضرت رسول است و گواه علی بن ابی طالب و حاصل آن کلام که هر که چنین باشد مبتدا است و خبر آن
که محذوف است نیست مثل الاستدلال والاثبات بدلیلی مانند کسیست که ... برهانی و گواهی نباشد و معنی
استفهام مستمر انکار است یعنی مانند او نیست ... آیت اینکه ... آن گواه قرآن است
... اثبات ... الربوبیت ... لعالی و ... کرم ... برهان گواه اند آنکسی که ایمان آورد
... آن گواه ... قرآن ... لفظ ... واحد و جمع ... و کسی که کافر شود بقرآن یعنی
حق ... ایمان ... مقاتله با رسول ... تخصیص ...
دوزخ است ... پس مباش ... رسول ... سامع در شک ... موعد
ودرست ... لیکن بیشتر مردمان ایمان ... عذاب ... لا یخفی
... خطاب بحضرت ... شک ... رحمت ... کافران را نجات
بخشد ... از اصل وجود دوزخ باشد یا استحقاق کفار برای عذاب زمخشری و بیضاوی در
تردید بوده ... اند مطلق این احتمال جایز نیست ... رسول ...

گوش نشنیده که گر با سوا برابری نماید بنابرین استفهام انکار میفرماید که آیا این دو گروه برابر اند باهم از روی مماثلت آیا پس چرا تامل نمیکنند ای صاحبان دل در مثلی چه پند نمیگیرند ای غافلان

چون بیان احوال مومن و کافر بعنوان تمثیل و تشبیه فرمود با صدق این سخن که در نبوت و دعوت نوح ع بوقوع آمده حکایت میکند و چون مقدم است بر رسل دیگر و مدت دعوت وی بیشتر و امر اتمش در کفر فزون تر بنابر اولیست پس مصداق بینا و شنوا نوح و تابعان او باشند و مصداق کور و کر کافران و عاصیان امت او چنانکه میفرماید و هر آینه بتحقیق که فرستادیم نوح را بسوی امت او تا بگوید با ایشان اینکه من برای شما بیم کننده هستم آشکارا یا بیان کننده آنچه موجب عذاب است و آنچه سبب نجات و مفضی بثواب است بعضی قاریان همزه را در کلمه انی مکسور خوانده اند و اکثر مفتوح و حاصل معنی در هر دو صورت یکیست ان لا تعبدوا الا الله این کلمه از بدل است برای آنکه گذشت یعنی فرستادیم تا بگوید بقوم این را که مکنید پرستش هیچ معبودی مگر الله یعنی هیچ معبودی بحق و سزاوار پرستش نیست غیر حق تعالی و این معبودان که شما برای خود اختیار کرده آید همه باطل اند من میترسم بر حالت شما بسبب عبادت غیر حق از عذاب روزی که دردمند است انهی لفظ الیم که صفت یوم است موهم که اسم فاعل است و مخفی نماند که ترسانیدن نوح ع قوم را از عذاب از آن که مستلزم رسیدن عذاب واقع شد و این کلام متضمن چند لطیفه است یکی آنکه ترسیدن از عذاب چندان ضرور است من با وجود ایمان میترسم پس شما که کافرید بطریق اولی بترسید دوم آنکه مرا شفقت و لا فزب حال شما چه سخن که از روی شفقت باشد موثرتر است از آنچه ناشی از عداوت باشد سوم آنکه لفظ اخاف معنی شک در ضمن دارد پس چون عاقبت احوال قوم بر نوح ظاهر نبود که ایمان خواهند آورد و احتمال داشت که مومن شوند و عذاب نازل نگردد از روی شک گفت نه بطریق یقین چهارم آنکه لفظ علیکم اشاره بذوات ایشان است و ایشان بسبب ذات خود مستحق عذاب نیستید بلکه بسبب کفر استحقاق عذاب دارند پس الیم بجزم و قطع حکم بنزول عذاب میکرد موهم این بود که ایشان بالذات مستحق عذاب اند در صورت ترغیب با ایمان و انذار بر کفر نمی

فقال الملأ الذين كفروا من قومه ما نراك الا بشرا مثلنا

و دیدن نیارند صفت آن جماعت پاک و بطلان امید کافران بشفاعت انبیا که برین ظاهر کرده در صورت یضاعف لهم العذاب. جمله معترضه است بعضی بصیغه تشدید خوانده اند و معنی واحد است

آن گروه که حال ایشان گفته شد آن کسانند که زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان بایشان رسید از انکه بعبادت بتان که بدل ایشان اختیار کردند بس در حقیقت جان خود را باختند و گم شد ازیشان آنچه بودند در دنیا بافنده از بعد اعتقاد شفاعت بتان

بی شک و شبهه آن گروه اند در آخرت زیان کردگان بازتر بر ضمیر برای مبالغه و تاکید است و چنین باشد هر کس معبود بر حق را گذاشته پرستاری معبود ان باطل کرده اند این معبود ان شیان تا شیئی باز رادت مخفی نماند که هر جا وعیدی برای کافران گفته شد هم بجهت مومنان هست چنانکه میفرماید

بدرستیکه آن کسان که ایمان بخدا و رسول او آوردند که بودند توحید و اخلاص کرده بودند کارهای شایسته یعنی اوامر الهی را بعمل آوردند و خاکساری و هموار ی و اعتماد کردند بسوی پروردگار خود یعنی سرکشی نکردند آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان دران خواهند بود همیشه خبت در اصل معنی زمین هموار است معنی را الله تعالی باین لفظ صفت فرموده این کمال بلاغت است زیرا که چندین مفهوم لازم این کلمه است خاکساری خضوع و خشوع است دیگر اعتماد که و همواری و پیوسته بر یک قرار ماندن و لایق تر قسم استفاعی بودن

در دو آیت متصل کافران و مومنان مذکور شدند فرق عبارت از ایشان است که میفرماید مثل دو گروه مانند بینا و شنوا است چنین ذکر کافران مقدم بود تمثیل بطریق لف و نشر مرتب واقع شد کوری و کری بکفار نسبت کرده زیرا که ایشان بسمت ذکر یافت که از غایت عناد طاقت شنیدن سخن حق و دیدن رواج اسلام ندارند و صفت بینائی و صفت شنوائی بمومنان مخصوص است که از کمال دیده و رحسن لطافت مراحساس خوب عجائب خلقت و غرایب صنعت دانسته زبان استدلال بر وجود صانع گشوده اند و از نهایت شنیدن و دیده بصیرت برادراک معانی گماشته خود را از جهل بیرون آورده بعز خلاص بخود سیاه دیده کور با بینا بجسم پاک و گنگ

زمخشری و بیضاوی چنین تفسیر نموده‌اند که گفت نوح علیه السلام ای قوم خبر

دهید مرا اگر باشم من بر گواهی و حجتی از پروردگار خود که دعوی مرا ثابت و صحیح کند و بدهد مرا اعجاز

بخشایشی از نزد خود یعنی نبوت و معجزه پس پوشیده شد آن حجت آیا اکراه کنیم و لازم گردانیم شما را بر قبول آن

از او و حال آنکه شما اراده تصدیق و قبول آن نمی‌کنید که ارأیتم را بمعنی خبر دهید مرا گرفتن تمام

قرار داده‌اند ضرور نیست بلکه محل مطالبه است چه هرگاه خبر کنید در مقام شرط باشد غیر از خبری که متکلم افاده معنید بکنند ...

... شرط در محل استخبار در این مفهوم شک در علم قرار می‌گیرد این کلام منافی حال نبی است بلکه صحیح و مستمد ... بنیاد

نیست که خبر حال خود را غیر مرسل الا آن نعت علی بصیره والواثقی بحادثه و نیز از شئون جواب و حجت

درست و مع ذلک با کلمه نعمت لطفی نزاع او بلکه مغایر بالمعنی است چه هرگاه پوشیده شد با بیان آن ناچار مبرا است

که خبر از آن دهید شیخ طبرسی گفته که ارأیتم یعنی فما تقولون است یعنی چه خواهید گفت اگر من باشم بر گواهی و

حجتی این تأویل فی الجمله مطلب است اگر قرینه لفظی دلالت کنند بر اینکه ارأیتم بمعنی شنوانید نوح تغیر حرفی

باید کرد که نوح علیه السلام بکافران گفت ای قوم آیا می‌بینید شما اگر باشم من بر حجتی و گواهی که ثابت کنند نبوت

مرا یعنی اگر بیارم و بنمایم معجزه و آیا می‌بینید این را که دلالت است بر پروردگار من رحمتی از نزد خود این استفهام

انکاری است یعنی اقرار و اعتراف در وجه حقیقی است یعنی بینید و دانسته‌اید که ... بر شما حجت شما بود

نماند که تصریح بلفظ عین در کار نیست چه اگر از اشاره تنهائی تا نیست در ... لما عمی که صفت خاصه

است ظاهر شود و علیه ابطال اقرار است بر سایه شما ... حسنه شما ... است بلکه بر همان حالت

شما ... شنید کافران در باز مانده است آیا اگر دریافت امر حق و صواب باز مانده است زمخشری و غیره عمیت را

بخفیت توجیه نموده‌اند یعنی پوشیده و پنهان شد است بر شما حجت و نبوت من مخفی ماند که در این توجیه

نیز کوری را منظور باید داشت تا سبب خفا شود پس حمل لفظ بر معنی حقیقی باشد و در قرائه بعضی قاریان

عمیت بتشدید بصیغه معلوم آمده ... قراءة واحدات و احتمال دیگر در حل این آیت بلا قریب

چنین است که ارأیتم استفهام انکاری نباشد بلکه متضمن معنی شرط باشد و جزای آن فعمیت علیکم شود

پس چون شنیدند این سخن را کافران گفتند اشراف

ایشان بنوح که نمی بینیم ترا مگر آدمی را مانند خود یعنی برتری بر ما نداری که ما را اطاعت و فرمان تو باید کرد و

نمی بینیم که پیروی تو کرده اند مگر آنانکه ایشان فرومایگان قوم ما باشند در دین احوال ظاهر این مبالغه است در خست و حقارت

یا مراد ایشان این باشد که اراذل قوم ما بسبب عجز از معارضه اند ظاهر متابعت تو خواهند کرد و در باطن مخالفت دیگر

گفتند بنوح که و جمعی که ایمان با و آورده بودند که نمی بینیم برای شما بر خود افزونی بلکه گمان می بریم شما را دروغگویان

زمخشری و بیضاوی این سخن آخر را نیز بر این گونه معنی کرده اند که افزونی و شرافتی در شما نمی بینیم که موجب اهلیت برای نبوت

باشد و سزاوار این بوده که نبی فرشته باشد که مخفی نماند که لفظ سخن اول بمعتقد ظاهر که اهلیت نبوت را در ملک

دانستند و کلمه شما که بر آن افزوده اند معلوم نیست که نفی افزونی در رتبه دنیوی کرده اند چرا که عوام الناس شرافت

و سعادت را منحصر در مال و جاه می شمارند و بار متابعت را مخصوص اراذل قوم ساختند از این فهمیده که از آن مرتبه

مماثلت نیز نزول داده استغراق در تحقیر نموده اند و اینها همه برای سلب استحقاق نبوت بود پس اگر کلام لاحق

هم مفید همان مفهوم باشد تحصیل حاصل و عطف بر نفس لازم آید و مع ذلک لفظ لکم را با اهلیت نبوت منافات است

و همچنین لفظ لکم را زیرا که مؤمنان مصدق بوده اند و تصدیق نبوت را افضلیتی در کار نیست تا بل الآن

سلف و تزاع آن باشد که نفی تفضیل کلام سابق از ایشان بجهت انکار نبوت باشد و سخن لاحق از ایشان برای تکذیب وعد

و وعید که نوح و مؤمنان بر ایمان و کفر متفرع ساختند یعنی کافران گفتند شما که ایمان آورده اید کدام افزونی یافتید

ما هیچ نمی بینیم که بسبب ایمان برتری بر ما یافته باشید بلکه میدانیم شما را دروغگو یا بید درین وعد و وعید که بما میکنید

درین صورت مفهوم مغایر است و تکرار لفظ نیامد و قراءة کلمه بادی الرای بیاء و همزه هر یک درست اما در صورتی

که همزه باشد معنی چنین شود که اراذل قوم در بدایت نظر ایمان بتو خواهند آورد اما بعد از غور و فکر برگردند

یا اینکه ایمان بتو می آرند سفاهت ایشان چنان رسوا است که ناکسی دیده است اند که اینها از

اراذل قوم ما اند و بر این دو تقدیر از دالت فروتری در علم و هوش مقصود ایشان بود لفظ اراذل

میتواند بود که جمع ارذل باشد و ممکن که جمع الجمع باشد یعنی جمع ارذل بضم ذال [illegible]

نموده اند

پروردگار خود که دیگر من هم شما را که وهم که نادانی میکنید در این باب که مومنان را از در دل میخواهید و رتبه ایمان را

بعضی مفسران گفته اند که ملاقات پروردگار عبارت از یافتن جزای نیک است از خدا تعالی پس نوح دلیل آورد که چگونه برانم

و دور کنم کسانی را که جزای نیک خواهند یافت و برخی نوشته اند که ملاقات یعنی رسیدن بخدا است پس نوح علیه السلام گفت

که ایشان بخدا رسند شکایت از من خواهند کرد و حال آنکه پیش خدا ایشان بوده و من معاقب خواهم شد مخفی نماند

که مومنان از پیش خود که کمال اخلاص و اعتقاد ایمان یا و ادری باشند احتمال یراد از دل ثابت نیست تاویلات

بلکه باید گفت ملاقات عبارت از قرب بجناب الهی است نوح گفت یعنی که ایشان را قرب الهی باشد چرا ایشان را از قرب نباشند

بنابرین معنی ایشان را دانقوم هم شود یعنی شما چرا عار از همنشینی ایشان میکنید

مفسران مثل زمخشری و بیضاوی چنین تاویل نموده اند که نوح علیه السلام گفت ای قوم

کیست که منع کند و دفع نماید عذاب و انتقام خدا را از من اگر برانم این مومنان را از مجلس خود آیا پس شما یاد نمیکنید

و در نمی یابید که طرد کردن ایشان چه خوب است مخفی نماند که این تاویل مناسب نیست زیرا که نصرت یافتن طرد ایشان از روی غلبه

ساختن و در مقابل عذاب و انتقام الهی مطلقا شایبه غلبه نیست و این بحث نه مناسب کلام انبیا است مع ذلک لفظ مساعد

برین معنی نمیشود پس تفسیر آنست که نوح علیه السلام گفت نیست که یاری دهد مرا از جانب خدای تعالی و غالب سازد بر کافران اید

کنند و قوت دهد در کارها اگر برانم و دور کنم مومنان را که دوستان خدا اند آیا شما نمی فهمید و در نمی یابید که واسطه و

سبب علم اسباب ضرور است و این تاویل مناسب است با آیت لا احق که نوح در جواب کافران فرمود چه کفره گفتند نوح

که تو نظر بر یاری ملوث ایشان داری و حال آنکه ایمان بحسب ظاهر شنو کرده اند اظهار اخلاص مینمایند و در باطن

مخالفند با تو

نوح علیه السلام گفت در جواب کافران نمیگویم مر شما را که نزد من است خزینهای علم الهی

و نمیگویم که من میدانم آنچه اسرار است یعنی باطن ایشان را خدا بهتر میداند که خزینهای علم نزد اوست پس بر ظاهر حکم میکنم

که ایشان ایمان آورده اند و در روز خدا یاری و مددگاری من خواهند کرد و نمیگویم که من فرشته ام بلکه چنانکه شما

مرا بشر میگویید منهم میگویم و نمیگویم از برای آنکه بچشم منظر خود از روی حقارت می نگرد چشمهای شما آنها را

وان نافیه باشد تقریر معنی اینکه آیا دیدید شما که بنمودم در دعوت بر حجتی از پروردگار خود و حال آنکه داده است
مرا رحمتی از نزد خود با وجود وضوح اگر ندیده آید پس کور کرده شده است بر شما بر حالتی که شما بر آن هستید
نفی می‌نمایید و نکته دیگر اینکه اگر رحمتی مطلقا مراد می‌بود بالاتیم میفرمود بعد تقدیر نوح ع درین عبارت جواب
هم سخنهاست که کافران گفته بودند در جواب اینکه بشر اهلیت نبوت ندارد اینکه من بینه یعنی معجزه از پروردگار
دارم و نبوت بمعجزه ثابت میشود نه بملکیت و جواب اینکه ترا فضل بر ما نیست این است که از پروردگار من رحمتی داده
است و دلیل افضلیت تا بعال نیز همین است و جواب اینکه اراذلنا از این استفسار میشود یعنی آنانکه تبعیت می
کنند فی الحقیقه طلب رحمت پروردگار است بعمل آورده‌اند اشراف‌اند و اراذل شما اید که دنیای
فانی مزخرف را بر رحمت اخروی و نعمت جاودانی ترجیح داده اختیار نموده اید و کلمه عمیت علیکم
موید این جواب است و آیت بعد ازین نیز مؤید این معنی است که میفرماید

دیگر گفت نوح ع که ای کافران که ای گروه نمیخواهم از شما
برین تبلیغ رسالت که از فحوای کلام معلوم است مالی یعنی مال دنیوی که شما بآن فخر میکنید بزعم اعتباری
در القا نیست مردم علم بر خدا تعالی اشاره باینکه نزد آیان نعیم اخروی است زیرا که الله تعالی اجر بهتر
است برای نیکان مومن میخواهد چنانکه فرموده والله یدعو الی دار السلام و شما نیز در طلب آن باشید
مخفی نماند که نوح ع نگفت که از خدا میخواهم اجر خود را بلکه گفت اجر من بر خداست این اسلوب کلام
دلالت بر دو معنی دارد یکی اینکه منت را نباید که نظر آمر باشد مر اجر دوم آنکه علی مفید لزوم
و وجوب است پس اشاره باین که عطای اجر بر خدا واجب است و اینک جواب داده چنانکه فرموده
کتب ربکم علی نفسه الرحمه و این هر سه معنی برای هدایت قوم دخل تمام است اگر میگفت از خدا اجر
میخواهم این لطایف کلام فوت می شد آورده اند که کفار گفته بودند نوح ع که این اراذل
قوم را از صحبت خود بران و دور کن تا ما در مجلس تو بنشینیم نوح ع جواب داده که نیستم
من راننده و دور کننده اینهارا که ایمان آورده اند بدرستیکه ایشان ملاقات کنند کاند

آورد هر کرا قوم نوح مگر اندکی که پس از این ایمان آورده پس تکذیب و استهزای ایشان بانجه میکنند از تکذیب و ایذای تو در این

سخن نکته ایست منجر به آنکه غم و اندوه تا زمانی که امید از مطلب باقی باشد و بعد از آنکه بالکل قطع نظر از مدعا شود

غم و الم نمیماند چنانکه در کلام علی بن ابی طالب الیاس احد الراحتین نیاس باب انفعال است از لغت یوس

که بمعنی حزن است دیعنی در ماندگی هم امده است و در اینجا ماس و این تمهید حقیقت کشتی است چنانکه میفرماید

دیگر وحی کردیم بنوح علیه السلام اینکه بساز کشتی را باعیننا یعنی باحفظ ما و بحکم ما یعنی مطابق حکم ما و امر ما

و تعلیم ما بساز یعنی بطوری که تو را تعلیم فرماییم و دعا مکن درباب دفع عذاب کافران و ازما مخواه نجات ایشان را

بدرستیکه کافران غرق شدنی اند در آب یعنی چون در ازل اراده کرده ایم غرق شدن ایشان را پس هرگاه بفعل آمد

صحیح در حقیقت کشتی اینکه امر الهی بکاشتن درخت ساج نزول یافت و نوح علیه السلام بحکم الهی کاشت و بعد از چهل

سال درخت بکمال رسید و نوح از چوب آن کشتی را بتعلیم جبرئیل ساخت و در این چهل سال زنان کافران

عقیم شدند که مطلقا فرزند نیاوردند و اطفال که بودند بلوغ رسیدند و در کفر تابع آبای خود شدند طول کشتی

بروایتی یکهزار و دو صد ذراع و عرض ششصد ذراع بود و بروایتی دیگر طول سیصد ذراع و عرض پنجاه

ذراع و ارتفاع سی ذراع و در آن سه طبقه بالای یکدیگر بود طبقه بالاتر برای مردم و میانه

جهت دواب و طیور و سیوم برای وحوش و سباع و مراد از ذراع مقدار است که از سر انگشتان تا آرنج

از روایت اول مروی از کعب بن حام بن نوح است که او را بالناس جوار یار سیاحت

احوال کشتی را الروم بسید

و میساخت کشتی را نوح و هرگاه میگذشتند بر او

قوم او از کافران تمسخر میکردند و استهزا مینمودند او را و میخندیدند بر او که کشتی را در بیابان میسازد

این چگونه جاری خواهد شد و میگفتند که ای نوح بعد از پیغمبری نجار شدی گفت نوح با ایشان اگر

استهزا میکنید بر ما و نسبت جهل میدهید ما را پس بدرستیکه ما هم بر شما استهزا خواهیم کرد و نسبت

یعنی ازادل میگویند انها را که نخواهد داد خدای تعالی ایشان را نیکوی در اخرت الله اعلم بما فی انفسهم داناتر است بچیزی که در دلهای ایشان است

یعنی ایمان باطنی یا عدم آن بدرستی که در این حالت که علم بر ما فی الضمیر ندارم اگر حکم بر نفاق و کفر ایشان کنم

هر اینه باشم از ظالمان چرا که ظلم همین است وضع شی در غیر محل خویش پس مومن را اگر کافر گویم ظلم است

گفتند قوم که ای نوح بتحقیق جدال کردی تو با ما یعنی مقابله کردی با ما بدشمنی تا بگردانی ما را از مذهب پس بسیار جدال تو

بجنگ شدت با ما پس بیار بجهت ما آنچه وعده میدهی ما را بآن یعنی عذابی که میگوئی اگر هستی تو از راستگویان بعضی قرا

بجای جدالنا جدلنا الف خوانده اند

گفت نوح ع جز این نیست که میاورد بشما خدای تعالی عذاب الهی خواهد در زمان حال یا در زمان آینده و نیستید شما

عاجز کنندگان خدا تعالی را از عذاب بهیچ نحوی از گریز یا ستیز

و سود ندارد شما را پند دادن من اگر خواهم که پند دهم شما را اگر بوده باشد اراده خدای تعالی اینکه شما را واگذارد

در این گمراهی که دارید یا اینکه خواسته خدا چنین است که شما را هلاک کند در جزای کفر که هر دو شرط اینجا جمع

واقع شده شرط دوم در معنی مقدم است بر شرط اول اگر چه در لفظ موخر است پس تصور کلام چنین است که اگر خدا

خواسته است شما را عقوبت کنید یا هلاک گرداند پس اگر من خواهم که نصیحت کنم شما را نفعی نخواهد داشت

نصیحت من شما را او است پروردگار شما یعنی خالق شما که هر چه خواهد کند و باز گردانید خواهید شما بسوی او بجهت یافتن

جزای عمل

بلکه میگویند کافران که نوح بر می بافد این سخنها را از جهت خود و میسازد و نسبت میکند بخدا بگو ای نوح که اگر من بر بافتم

این سخنها را پس بر من است گناه بر بافتن و بعضی همزه را مفتوح خوانده اند که اجرام جمع جرم باشد یعنی گناهان من و بگو

ای نوح که من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید از نسبت افترا بمن این کلام بطریق حکایت است یعنی در زمان

گذشته کافران چنانکه تو معتقد و ما بنوح چنین گفتیم

و وحی فرستاده شد بسوی نوح ع اینکه بدرستی که ایمان نخواهد

مفسران لفظ تنور را بطریق کنایه تاویل نموده گفته اند که مراد از تنور طلوع صبح است یعنی آمدن آفتاب و مراد وقت طغیان آب بوقوع آمد و بعضی مراد از تنور روی زمین گرفته اند و جمعی معنی فار التنور شدت غضب الهی گفته اند و بعضی قول مصیب از ابن عباس و عکرمه و قتاده آورده اند

وگفت نوح علیه السلام بقومش از جوشیدن آب اظهار تعجب نمود

مؤمنان قوم که سوار شوید در کشتی در حالتی که گوینده باشند بسم الله مجریها و مرسیها یعنی بنام خدا تعالی را شنیده و نگاهدارنده کشتی است یا آنکه بسم الله بگوئید وقت راندن آن و وقت نگاهداشتن آن بدرستیکه پروردگار من هر آینه آمرزنده است و مهربان است آمرزش آنکه ایمان شما را قبول فرموده گناه کفر سابق را بخشید و مهربانی چنین که نجات داد شما را از غرق قراءة لفظ مجریها و مرسیها بضم میم در کلمه اول و بفتح آن در دیگر آمده و در کلمه دوم ضم میم متفق علیه است لیکن بطریق شاذ فتح میم کلمه دوم را از ابی محیص روایت کرده اند و بضم هر دو میم و کسر را که بمعنی فاعل باشد صفت الله نیز خوانده اند

وآن کشتی می برد آنها را که سوار آن بودند

در میان موج که از طوفان پیدا شده بود مانند کوهها از غایت بلند شدن و در آن هنگام که مؤمنان سوار کشتی می شدند نوح علیه السلام آواز داد کنعان را که بروایتی نام او یام بوده و او جدا بود از نوح در این موقع اختیار کرده جدائی دین چنانچه غایبانه نوح با کافران هم بیابان بوده جدائی دور بود بحسب مکان که نزدیک شو بعد از او از جدا بودن نوح این بود که ای پسر من سوار شو با ما در کشتی و مباش با کافران در کفر و در رسیدن و دور گردن از ما قراءة بعضی آیه با ضمیر مذکر است مراجع نوح است که بسوی عین الی طالب نیز ما سوی است با ضمیر مؤنث که اینعنی بجز نوح شود در صورت لازم اید که کنعان ربیب او بوده و او لعله قبل از زوجیت نوح شوهری دیگر داشته باشد و بعضی هم بموجب این قراءة حوای آیه لیس من اهلک و کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما را اشاره بدو بدفعلی و ارتکاب ز... میدانند اعتقاد فاسد است

[illegible]

بسیار آنکه کبیره و در دنیا و الیس در آخرت پس نزدیک است که بدانید که کیست آنکس که بیاید او را عذابی که خوار و رسوا او

و در آید بر او عذابی که پاینده است که هر که جدا نشود غرق

[illegible] پس و این سخنها که مدت آن مدت آن کشید و در میان بود

که آید حکم ما و جوشید آب و جوشید تنور آب تنور چنانکه گوید بیک میجوشد و مراد جوشیدن آب [illegible]

پس در آن وقت که علامت عذاب موعود ظاهر گشت گفتیم به نوح که بردار با خود در کشتی از هر نوعی از حیوانات دو جفت

دو هر دو نر و ماده و [illegible] تقدیر است که [illegible] با تنوین باشد و اگر مطلق اضافه باشد مراد دیگر نر و ماده

[illegible] بردار در کشتی با خود عیال خود را مگر آنکسی که پیش رفته بر او حکم تقدیر الهی باینکه غرق شود و او

[illegible] نوح [illegible] پسر و زن و عیال خود و بردار هر کسی که ایمان آورده غیر عیال تو تا اینجا

حکم بود به نوح بعد از آن [illegible] که ایمان نیاوردند با نوح مگر اندکی از مردم زمان او که عدد ایشان [illegible]

[illegible] هشتاد و [illegible] بود [illegible] زن دوم نوح که مسلمه بود و سه پسر سام و حام و یافث و زنان [illegible]

هفت تن عیال او بودند و هفتاد و [illegible] مرد و زن از قوم مسلمانان و مجموع با [illegible] حضرت هشتاد تن بودند [illegible]

[illegible] که جوشیدن آب از تنور [illegible] کوفه بود [illegible] و تنور [illegible] از [illegible] نوح رسید [illegible]

و [illegible] نوح [illegible] تا پای [illegible] دید که آب جوشیدن گرفت فریادی کرد نوح [illegible] تعجیل رسیده

[illegible] تنور قفل محکم بود و مهر کرده و [illegible] عیال خود و مومنان قوم و جانوران تا همگی حاضر شدند

و [illegible] در آمدند بعد از آن مهر از سر تنور برداشت تا تمام زمین را آب گرفت و از جانوران خوک و

موش [illegible] حاضر شدند [illegible] تا آخر زمان مخلوق [illegible] بعد [illegible] که سکونت در کشتی واقع

مردم [illegible] روایات و بعض شکایت کردند نوح [illegible] قبل [illegible] دست خود

[illegible] عطسه زد و خوک نر و ماده [illegible] و بعد از آن پیشانی خوک را دست مالید

موش [illegible] از بینی او بیرون جست [illegible] که از تناسل و توالد موشان بسیار شدند و ایذا

[illegible] دست [illegible] فرمود [illegible] بر آمد بعضی

[illegible]

و نجات یافت نوح با آنانکه در کشتی بودند و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی که بر جزیره موصل و گفته شد

ندای دیگر از سوی حق و آن این که دور باد رحمت خدا از کافران و این کلام الهی که

با نوح علیه السلام به طریق دعاکه دوری باد ظالمان را از رحمت الله تعالی و بعد از آن آمده

با نیز مستعمل شود به صیغه ماضی و مضارع و به هیچ حیث آورده اند که کفار قریش اراده معارضه با کلام مجید کردند

و عبارات فصیح بلیغی جستند و تا چهل روز غذاهای لطیف و نوشیدنی شراب درست نموده

تا ذهن خود را صاف و شعور خویش را افزون سازند بعد از انقضای چهل روز به اتفاق هم شروع

به کلام کردند در اثنای این آیت نزول یافت همه از روی حیرت گفتند این کلام سخن مخلوق نمی ماند و ما را

قدرت نیست که چنین کلامی بیاوریم منقول است که روز عاشورا کشتی قرار گرفت و آبها به زمین فرو رفت

نوح علیه السلام به شکر نجات آن روز را روزه گرفت و از آن زمان میان مسلمانان صوم عاشورا سنت

شد و در صبح آن روز نوح علیه السلام این کلمه دعا کرد که یا ماء یا ایقن و این نهال سرمایه ایست که برای

اصلاح امور ما را پس دعایش مستجاب شد

و خواند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت

ای پروردگار من به درستیکه پسر من یعنی کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا از طوفان نجات

خواهیم داد و حال اینکه او هلاک شد و وعده تو راست می باشد و هرگز خلافی در آن نبوده و نخواهد بود

و تو حاکم ترین حکم کنندگانی این سوال از نوح علیه السلام بعد از نزول حکم و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا

بوده که او را خبر از کفر کنعان نبود

گفت خدا تعالی در جواب نوح

که کنعان نیست از اهل تو تحقیق این کار ناپسندیده است پس سوال مکن از من چیزی را که نیست ترا به آن

دانایی به درستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم از اینکه باشی تو از نادانان مخفی نماند که اینجا

چهار اشکال است اول آنکه کنعان خواه پسر صلبی نوح بوده و خواه ربیب او باید که از اهل او باشد دوم

آنکه کار ناپسندیده است معنیها دارد پس چه معنی قرار باید داد سوم آنکه سوال مکن چیزی را که

چه سایر انبیا علیهم السلام همچنین تا سرای سرایت معهود است در آیت مذکور کنایه از کفر و اغلب است و زن لوط را نعالی است برجمیع قاریان این به فتح نون خوانده اند و مراد از مهمات نیز فتحه را بجای الف آورده اند بعضی اشباه بطریق شدّت تلاوت نموده اند و در قرائت یا بنیّ جمهور قاریان یا را مکسور خوانده اند و عاصم مفتوح خوانده اند و جمعی یای ارکب را با میم معنا ادغام کرده اند

گفت کنعان در جواب نوح علیه السلام زود باشد که جای گیرم و پناه برم بسوی کوهی بلندی که نگاه دارد مرا از غرق شدن گفت نوح علیه السلام که نیست نگاه دارنده امروز از عذاب خدای تعالی مگر کسی که رحم کرده خدای تعالی دیشو اند بود که عاصم یعنی معصوم باشد چنانچه راضیه یعنی مرضیه و دافق بجای مدفوق آمده پس معنی چنین شود که نیست نگاه داشته شده از عذاب خدا مگر کسی که رحم کند خدا بر او و در این صورت استثنا را متصل دانستن بهتر است بهر حال حایل شد میان ایشان موج طوفان دیگر دیدار ایشان پسر کنعان با دیگر جمله غرق شدگان در آب آورده اند که تا شش ماه آب از زمین بجوشید و از آسمان میبارید و طوفان شدت داشت و نوح در دهم ماه رجب در کشتی نشست بروایتی از کوفه و بروایتی از ملک شام و کشتی بر روی آب میگشت تا بر زمین خانه کعبه رسید در دهم محرم و تا هفت روز بر گرد آن زمین طواف میکرد و آن زمین از غرق شدن آزاد شده بود و از آنجهت او را عتیق نامیده اند گویند که در آن شش ماه فضای عالم مانند شب دیجور تاریک شده بود که حضرت عزت جلت آلاؤه بقدرت کامله دو مهره نورانی قایم مقام آفتاب و ماه بر سقف کشتی آفرید و آنها را بسیار نمود تا ساکنان سفینه اوقات نماز و غیره معلوم نمایند

و گفته شد یعنی حق تعالی او را آورید

یا زمین که ای زمین فرو بر آب خود را که از تو جوشیده و ای آسمان بازگیر باز ایست از باران را و فرو بر گرفت آن حالت که بیند از ... الحال فرو رفت آب از زمین و وقوع امر الهی بجا آمد یعنی عذاب غرق بر کفار

فرستادیم آنها را چون سخن بر استقبال قریب دال است بگوید که القولین تمتع بهره مندی در دنیا است آن گروه کفار را
چرا که منع باید پس بعد از آن تمتع خواهد رسید ایشان را با نهایت عذابی دردناک یعنی در آخرت یا در دنیا چنانکه اشعی
اشاره بقوم هود و لوط و صالح و شعیب با

این قصه نوح عم و حقیقت گشته

از جمله خبرهای غیب است که ما فرستادیم بوساطت جبرئیل بسوی تو ای محمد نبودی تو که بدانی چه امت بر نوح
از بلوغ مالی امت و نه قوم تو بودند پیش از این که ببینند و بدانند که بر امت او چه عذاب نازل شد بسبب
کفر و ضلالت صبر کن بر مشقتهای رسالت و اذیتهای امت چنانکه نوح صبر کرد بدرستی که عاقبت
نیک در دنیا و آخرت که ظفر و مغفرت است برای پرهیزکاران است از شرک و عصیان

این عطف است بر ارسلنا سابق که فرمود و لقد ارسلنا نوحا الی قومه یعنی فرستادیم بسوی قوم عاد برادر ایشان
هود را گفت ای قوم من پرستش کنید خدای تعالی را یگانه که نیست شما را معبودی بر حق غیر او و نیستید
مگر دروغ گویندگان که بر او افترا کنید که بتان را شریک او میگیرید و اسی

دیگر گفت هود که ای گروه من نمیخواهم از
شما بر این تبلیغ رسالت مزدی نیست مزد من مگر بر آنکه آفریده مرا آیا فهم نمیکنید بعقل خود
یا بپذیرید رسالت من که حق است و باطل نیست فطر در لغت بمعنی شکافتن چیزی است و برادر در اینجا چیزی
را از پس چون متضمن پیدا نمودن است از عدم آفریدن را فطر توان گفت و از آنجمله فطر الله الخلق
میگویند

دیگر گفت هود که ای گروه من طلب آمرزش
کنید از پروردگار خود یا آنکه ایمان آورید پس بازگردید بسوی او از پرستش غیر او تا بفرستد از آسمان
بر شما باران بسیار بارنده و نیکو که بسازد و بیفزاید توانایی شما را یعنی توانایی ظاهر که آنچه دارید و عقم را از زنان
رفع نماید تا فرزندان بخشد مدد شما در کارها و مقابله اعدا ایشان شوند و روگردان مشوید از من

پیدا شود حل اینکه سوال در همان چیزی باشد که نداند چهارم اینکه از عبارت ما لیس لک به علم جهل ثابت شد فی الحقیقه
ثابت که غیر او است باری تعالی هر چه باشد علم بر همه چیز دارد بلکه در بعضی عالم است و در بعضی جاهل پس از آن
جهل بود غلط منع از سوال چگونه برطرف شود پس هر یک از این اشکالات حل دارد در رفع شبهه اول مراد
از اهل تابع و مطیع است پس چون کنعان کافر بود از اهل بیت نبود رفع شبهه دوم بدو وجه است اینکه از کمال
فساد عمل که کفر و نفاق باشد حق تعالی او را نفس فساد گفته چنانکه گویند فلان محض فتنه است و در کلام عرب
از این مقوله آمده که در وصف ناقه گفته حتی اذا ادکرت فانما هی اقبال و ادبار وجه دوم اینکه لفظ در مضاف
بوده و محذوف شد پس معنی اینکه کنعان صاحب عمل فاسد است و اگر بقراءة کسائی و یعقوب در سهیل خوانده
شود که عمل بفعل ماضی خوانده هیچ اشکال نماند رفع شبهه سوم چنین که سوال دو استعمال دارد
یکی پرسیدن امر نامعلوم دیگر بازپرس امر معلوم که مستکبر چون و چرا باشد و اینجا بعنوان دوم
مذکور است پس اشکال نماند و بهمین معنی رفع شبهه چهارم میشود زیرا که هرگاه که علم بر حقیقت و
اصابت عمل باشد بازپرس جهل است که بمیداند که مقام بازپرسی نیست بعضی قاریان در کلمه فلا
تسالن لام را مفتوح و نون را مشدد قراءه نموده اند

گفت نوح عرض کرد ای پروردگار بار استغفار من پناه میبرم از اینکه بازپرس نمایم از چیزی که مرا نباشد
دانایی بر حقیقت آن یعنی بعد از این جایز نخواهم داشت چون و چرا را و گناه این جهل را که نمیدانستم
که بازپرس در افعال تو مطلقا جایز نیست اگر نبخشی مرا و رحم نفرمایی بر حال من خواهم بود از زیانکاران
در زیان همین باشد که ازلت کننده شود

گفته شد بنوح یعنی ندا رسید ای نوح فرود آی از کشتی بسلامتی از عطایای ما و صحت و برکت و خیرات و نعمتها بر تو از جانب ما دائم
و بر گروهی چند که پیدا شوند از آنانکه با تو در کشتی بوده اند مراد انبیا و اتباع ایشان که از نسل
پسران او و مومنان بوجود آیند و پیدا شوند از آنکه با تو اند گروهی چند که نزدیک است بهره مند

و هیچ دران نیست هر که راه راست ایمان کیرد و خود را با و سپارد هیچ یکی از مخلوقات را دستی بر اندازی نیست

پس اگر روگردان شوید شما ای کردن کشان و
قبول ننمایید سخن مرا پس من رسانیده ام خبری را که فرستاده شده ام بان بجانب شما حاصل کلام انکه من
کاری که مامور بان بودم کردم دیگر شما دانید و خواهید قبول کنید و خواهید نکنید در صورتی که قبول نکنید
پروردگار من شما را هلاک کند و در عوض شما کروهی دیگر را که اطاعت نمایند و شما نمیتوانید زیانی رسانید باو
هیچ خبری رسی که پروردگار من بر همه چیز نگاه بان است این کلمه برای تاکید و تایید واقع شده چه نگاه
چیزی همه در تصرف او باشد پس هیچ کس توان زیادتی باو رسانید

پس آن وقت که آمد
حکم ما برای عذاب انها موجب وعیدی که هود کرده بود نجات دادیم ما هود را و آن کسان را
که ایمان اورده بودند با هود بسبب رحمتی که از جانب ما شامل حال ایشان بود یعنی در نجات از آن عذاب
و آن سموم ریح بود که از راه بینی ایشان بخوف ایشان در آمد و از راه دبر بیرون رفت و احشای
انها را سوخته و گداخته فی الحال میکشت و دیگر نجات بخشیدیم هود و مومنان را از عذاب گران یعنی با بیان
که آن عذاب آخرت است حاصل سخن آنکه هود و مومنان قوم او نجات یافتند دیگر همه هلاک شدند و آن گروه
چهار هزار مرد بودند که مردند
و این آثار از قصور و قصور که در جهان می بینند از قوم عاد است که انها انکار میکردند پروردگار خود را یعنی
علامات خدای تعالی را و سر باز میزدند از اطاعت پیغمبران او و پیروی میکردند شعار و گفتار هر سرکش
ستیزه کار را که دشمنی با حق میورزید

و پیاپی در آمد ایشان را درین جهان لعنت
دوری از رحمت الهی و در قیامت نیز بدانید ای مردمان آگاه باشید که قوم عاد کفر ورزیدند
پروردگار خود را بدانید که دوری از رحمت خدا خاص برای انها بود و برای قوم هود و مراد اینجا

در حالیکه ما قوم [illegible] حقیقت چنین بود که چون قوم هود کفر و انکار را از حد بردند حق سبحانه جل شانه
بجهت تنبیه ایشان تا سه سال باران را باز گرفت و زنان ایشان را عقیم گردانید تا با که گمراه راست آیند و بجهت
آنها منحصر در زرع و زراعات بود از قحط و تنگدستی مضطرب شده به هود التجا نمودند تا دعا کند که باران بباری
و وسعت در احوال بهم رسد هود گفت که استغفار و توبه کنید و ایمان آورید تا دعا کنم برای باران و افزونی
توانگری شما

گفتند [illegible] ای هود برای ما برهانی که گواهی دهد بر صدق تو و حجتی بر نبوت تو غیر این معجزات که
نیاوردی قبول نداریم و نیستیم ما ترک کنندگان پرستش خدایان خود از گفته تو که میگویی خدا یکی است و ان الله
و نیستیم ما ترا گرونده و مصدقان

نمیگوییم غیر از اینکه رسانیده اند بعضی از خدایان
ما بتو زحمتی و گزندی مراد [illegible] ایشان اینکه چون تو خدایان ما را قبول نکردی و بد گفتی ایشان ترا دیوانه ساختند
که چنین سخنان بیهوده میگویی گفت هود [illegible] که گواهی میکنم خدا را و شما نیز گواه شوید که من بیزارم
از آنچه شما میکنید و میگویید از شریک آوردن و پرستش کردن غیر خدا را پس همه دشمنی کنید و متفق شوید در دعا
کردن و بلاات [illegible] شما بعد از آن مهلت فرصت مدهید مرا و انتظار مکشید هرچه خواهید بکنید این
سخن هم از معجزه اظهار معجزه بود که تنها با عالمی دلیرانه مقابله نموده بیباکانه اینچنین گفت و از
سرداران آن قوم که صاحب شوکت و قدرت بودند هیچ اندیشه نکرد و ایشان با وجود سطوت
و قوت نتوانستند آسیبی بذات مبارکش رسانید و این معنی از توکل و توسل بجناب الهی بود که گفت

بدرستی که من سپردم کار خود را بخدا تعالی که پروردگار من و پروردگار شماست
و نیست هیچ جنبنده بر زمین مگر اینکه خدا تعالی گیرنده موی پیشانی اوست و میکشد بهر طرف که میخواهد یعنی
همه حیوانات [illegible] در قبضه تصرف اوست که بکمال قدرت و قوت غالب است چنانکه گرفتن موی
پیشانی مقهور را [illegible] سرکشی نمیماند بدرستی که پروردگار من بر طریقه عدل و حق است [illegible]

که چون قوم بعد از جدل بسیار معجزه از صالح علیه السلام طلب کردند داد بنا بر خواهش ایشان ناقه از سنگ بر آورد

گفت صالح که ای قوم من این ناقه خدای تعالی است برای شما نشانی و علامتی آشکار
برای قدرت و الوهیت او و گواهی است بر نبوت من پس بگذارید او را که بخورد در زمین خدا آفریده است اشاره
بانکه از شما چیزی نمیخواهد و مرسانید با آن بدی یعنی باز داشتن از چرا کردن و آب نوشیدن یا قصد قتل
مکنید پس اگر چنین کنید میگیرد شما را عذابی از نزد خدای تعالی در زمین نزدیک چنانکه مهلت ننماید

پس پی کردند آن قوم ناقه را پس گفت صالح
با ایشان که بهره مند باشید از حیات خود در خانه خود سه روز و مراد از خانه خود اینجا دنیا است یعنی چون
دلبسته دنیا آمده اید بهای را خانه خود میدانید از آخرت که خانه دایمی است اصلا کار ندارید و مراد از سه روز چهارشنبه
و پنجشنبه و جمعه بود اشاره است بانکه بعد ازین سه روز عذاب مهلک بر شما نازل خواهد شد این وعیدی که
میکنم دروغ نیست

پس در آن وقت که آمد و رسید حکم ما برای عذاب ایشان و آن اینچنین بود
که روز اول رویهای آن بیرون زرد و روز دوم سرخ و روز سوم سیاه گشت غالبا مهلت سه روزه
از این رو بود که حق تعالی میفرماید که در هنگام نزول عذاب نجات دادیم صالح را و آنکسانی را که ایمان آورده
پیوسته بودند با او و این نجات دادن بسبب رحمتی بود از جانب ما که شامل حال ایشان و دیگر نجات دادیم از
خواری و رسوایی آن روز قیامت و میتواند بود که مراد از نجات دادن بار اول خلاص از بلا و
تغییر الوان باشد و نجات دادن دوم از بلاک که صیحه جبرئیل واقع شد لیکن بلفظ خزی معنی
اول را مراد میدارد بدرستیکه پروردگار تو ای محمد اوست توانا و غالب بر اعدا و این تنبیه است
برای اهل مکه قریش قرائت کلمه یومئذ بفتح میم و کسر آمده است

و فرا گرفت آن کسانی را که ستم بر نفس خود کرده بودند یعنی
فریادی هیبت آن آواز جبرئیل علیه السلام پس از هیبت آن صدا گردیدند آن قوم کالهای در

قوم عاد و ثمود مانند که هود برای ایشان مبعوث شده بود نه عاد هم که ثمود هلاک شد

و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح را که نسبتی بآن قبیله داشت گفت صالح علیه السلام ای قوم من بپرستید
خدا تعالی را بیگانگی نیست شما را معبودی غیر او او است که آفرید شما را از خاک یعنی اصل آفرینش شما از خاک
است چه خلقت آدم ع از خاک محض بوده و بعد از آن وجود نطفه از خوردنیهای است که ماده آن زمین
و عمر و زندگانی داد شما را در روی زمین چنانچه نصیحت رسیده که عمر یکی از آن قوم از سیصد سال تا
هزار سال بود پس استغفار کنید از گناهان خود و طلب آمرزش نمائید از خدا تعالی با ایمان آوردن
و بازگشت کنید بسوی او که او نزدیک است هر آینه پروردگار من نزدیک است اجابت کننده است دعای تائبان
و مومنان را

گفتند قوم او که ای صالح بتحقیق بودی تو در میان ما مایه
امیدواری ما یعنی علامات رشد و سزاواری در تو دیده بودیم و امید داشتیم که ترا مالک و حاکم قبیله گردانیم یا اینکه
امیدوار بودیم که مشیر در دین ما در آئی آیا تو منع میکنی ما را و باز میداری از اینکه بپرستیم چیزی را که میپرستیدند
آبا و پدران ما بدرستیکه ما در شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی او و اینچنین شکی که در شبهه می افکند
از کمال تهمت و افترا که کرده باشی

گفت صالح در جواب ایشان
که ای گروه من آیا دیدید شما که اگر باشم من بر حجتی و گواه روشن و آشکار بر رسالت خود از جانب پروردگار
خود و آمده باشد بمن از پروردگار رحمتی یعنی نبوت پس کیست که یاری دهد مرا و نگاه دارد مرا از عذاب
خدا تعالی در صورتی که من نجا نیاورم رسالت او و نافرمانی کنم از حکم او پس در این حالت شما
از من امید ترک کار رسالت و نافرمانی از حکم خدا دارید نمی افزائید مرا بجوابی که میگوئید مرا
غیر از زیان کاری نتیجه سخن آنکه زیان کاری خود را می افزائید قبل از این در سوره اعراف مذکور شد

چنین بوده که اگر کسی را با شخصی دشمنی می‌بود طعام او را نمی‌خورد ملخص چون فرشتگان مرسل ابراهیم را یافتند گفتند یا ابراهیم علیه السلام مترس ازین ما ملائکه ایم ما فرستاده شده‌ایم بسوی قوم لوط علیه السلام بجهت عذاب کردن ایشان و دران هنگام که فرشتگان این سخن گفتند زوجه ابراهیم که ساره بنت هارون بود ایستاده بود برای خدمت مهمانان ایستاده بود این سخن شنید خندید و خندهٔ او از روی تعجب بود که فرشتگان چگونه متمثل بصورت آدمی ظاهر شده اند پس ما بشارت دادیم آن زن ابراهیم را بزبان ملائکه بوجود پسری که او را پیدا شود و نام او اسحق مقرر کرد و بعد از پیدا شدن اسحق هم فرزندی بواسطه او پا بوجود آید فرزند زاده که نام آن یعقوب شود و تکرار لفظ بشارت دو محتمل دارد یکی آنکه بار دوم بیان همان محمل اول باشد دوم اینکه مراد از اول بشارت هلاک قوم لوط بود چرا که لوط خواهرزاده آنحضرت بود و خاطر شریف ازو و عصیان قوم او بغایت ملول می‌بود و در عدد آن ملائکه مرسل اختلاف است بعضی گویند هم جبرئیل بود همراه میکائیل و اسرافیل و بعضی او را ده اندهم هست و نه یا جبرئیل بوده و قال سلام حمزه و کسائی سلم بکسر سین و سکون لام قراءه کرده اند

چون ساره این بشارت از فرشتگان شنید از روی تعجب گفت ای عجب آیا من بزایم و حال اینکه من پیر زالی بودم نود و نه ساله و این شوهر من هم پیر است صد و بیست ساله بدرستیکه این سخن که شنیدم چیزیست عجب که بفهم درنمی آید این تعجب ساره نه از سبب در قدرت الهی بود بلکه برای اظهار کمال قدرت کامله بود و چنین امری که از عادت بشری بسیار بعید است بوقوع خواهد پیوست یا ویلتی اگرچه برای مکروهات وضع شده لیکن بعد از وضع عموم یافته بجای یا واعجباه مستعمل شده حمزه و کسائی شیخ برفع خوانده اند

گفتند فرشتگان آیا تعجب میکنی از کار خدای تعالی و لیکن آگاهی داون از بعض هر که قدرت او از خاک آدم را آفرید که عجیب بود سبحان الله از ساله تن و جان دارید فرزند بیرون آورد چه جای تعجب است و پس ازین سخن گفتند فرشتگان هر کسی که شناسد خدای تعالی و فرمانهای خبر و احسان او بر شما باد ای مردم این خانه بدرستیکه خدای تعالی ستوده کار است بزرگ است و بعید است

خانهای خود بیرون در افتادند در اخبار آمده که روز اول چهرهای ایشان زرد را متغیر دیدند سبک افتادند و روز دویم و سیوم
یقین کردند که هلاک خواهند شد قبرهای خود را در خانهای خود کندند منتظر مرگ می‌بودند چون روز چهارم که
شنبه بود مدتی که از طلوع صبح گذشت و خود را زنده یافتند باز سبک افتاده بودند و با هم سخنان شماتت
و تکذیب صالح میگفتند و از خانها بیرون آمده خویشتن را فارغ البال از فکر عذاب ساختند
در بین اثنا جبرئیل ع بال گشوده بصورت اصلی خود فرود آمده بر زمین استاد سر بر آسمان رسیده
و هر دو بال تا مشرق و مغرب کشیده چون قوم صالح آن هیئت و هیبت را مشاهده نمودند گریخته بخانها
در آمدند و جبرئیل ع با آواز عظیم گفت موتوا علیکم لعنة الله یعنی بمیرید بر شما باد دوری از
بخشایش خدا تعالی فی الحال همگی مردند و سقفها افتاد

کویا که هرگز نبودند دران خانها یعنی اثری چنان زایل که هیچ نماند بدانید ای
مردمان حال بدرستی که قوم ثمود انکار کردند خدای پروردگار خود را بدانید که مرگ باد و دوری از رحمت
خدا برای قوم ثمود بود این تهدید است کفار قریش را قرائة لفظ ثمود بفتح دال یا بتنوین
و کسر دال بهر دو قسم آمده است

و هر آینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما یعنی
فرشتگان نزد ابراهیم ع بمژده دادن بشارت گفتند یا ابراهیم که اسلام میکنیم ترا اسلام کردن ابراهیم گفت
سلامی که من نیز بر شما باد پس چون ابراهیم ع نشناخت و ندانست که ایشان فرشتگانند
هیچ درنگ نکرد در اینکه آورد گوساله بریان کرده بر سنگ تفیده یا گوساله فربه زیرا که حنیذ در لغت
بهر دو معنی آمده پس در صورت معهود مردم بخنکی یا بریانی حاجت بذکر ندارد پس چون
ابراهیم ع دید که دست بخوردن آن دراز نکردند و دست ایشان نرسید بآن بد برد از ایشان و ترسی از
ایشان در دل خود آورد که چرا طعام مرا نخوردند مگر عداوتی با من دارند زیرا که دران روزگار رسم

کردن فرشتگان و دلتنگ شدن لوط از ایشان پرسیدم آیا شما خبر از احوال مردم این شهر ندارید که در چه کار
می باشند فرشتگان گفتند کار ایشان چیست لوط از روی حیا صریح نگفت و بکنایه فرمود که گواهی میدهم که
بدترین اهل دنیا این قوم اند جبرئیل ع بمیکائیل ع گفت این گواهی اول است و این مکالمه در بیرون شهر
واقع شد چون لوط مهمانان مذکور را بخانه خود دعوت کرده همراه گرفت در عرض راه سه بار دیگر فرشتگان
از وی پرسیدند که بدی این قوم تحقیق بر لوط ظاهر شد لوط بهمان عبارت جواب میداد تا آنکه شهادات اربعه
بوقوع پیوست فرشتگان بطور مهمان بخانه لوط در آمدند

و آمدند نزد
لوط قوم او شتابنده بسوی او و از آن پیش بودند کارهای بد کنند چنین ذکر کار آنها در بجا کنایت بود
حق سبحانه بکنایه ادا فرمود حاصل کلام آنکه خبر یافتند از آمدن جوانان امرد خوش صورت بخانه
لوط و دیده آمدند بهوس کار بد و بلوط گفتند که این مهمانان را بما واگذار که بخانهای خود ببریم
و اهل نقل گفته اند که زن لوط آن بد قوم را از آمدن مهمانان خبر کرد پس گفت لوط در جواب
آنها که ای قوم من این زنان که درین خانه اند دختران من اند اینها پاکیزه تر اند برای شما با این
زنان که در شهر اند همه دختران من اند یعنی اختیار ایشان بدست هر کدام از شما هر زنی را که خواستگاری
کنید میدهم پس بترسید از خدا و مرا رسوا مکنید در باب مهمانان من آیا نیست از شما مردی که راه یافته
باشد بطریق صواب رسیده باشد مخفی نماند که اشاره بنو آء دال اولست بر کثرت میکند پس اولی
و انسب آنست که مراد بنو زنان شهر باشند و دیگر آنکه اگر مراد دختران خود بودند لفظ بنات گفتن در کار
نبود چه همه میدانستند که اینها دختران لوط اند پس سخن زیاده از احتیاج نبود دیگر آنکه تزویج سیم
زادگان با کفار مناسب نیست و امر نامناسب را چگونه لوط جایز میدارد است و آنکه مخشری درین باب
نظیر آورده گفته چنانچه تزویج نمود رسول الله صلی الله علیه و سلم دو دختر خود را با عتبه بن
ابی لهب و ابو العاص قیاس مع الفارق است زیرا که آنها پیش از بعثت حضرت رسول بودند نه دختران آن فرقه

اشد و علی فرشتگان مقرب این بود که جمیع انبیاء بنی اسرائیل و وجود مبارک سید المرسلین از ابراهیم علیه السلام و از نسل

بیت او که ساره و هاجر بودند بدنیا آمدند

پس آن وقت که رفت از ابراهیم ترس و وحشت که از

فرشتگان در خاطرش جا گرفته بود و آمد و رسید باو مژده اولاد آغاز جدال کرد با ما یعنی با رسولان ما در باب

قوم لوط که گفت هلاک میکنید مردم قریه را که در او صد مومن باشند ملائکه گفتند نه گفت هلاک میکنید اگر نود مومن

در آن باشند فرشتگان گفتند نه همچنان کم میکرد ده ده می پرسید تا بده رسید و بعد از آن یک

تا یک انجامید پس گفت که لوط و دختران او در آن قریه اند فرشتگان گفتند ما ایشان را بیرون خواهیم آورد

بعد از آن عذاب را بآن مامور ایم خواهیم کرد بدرستی که ابراهیم مرد بردبار بود و آه بسیار کننده برای موحشات

که مبادا آسیبی رسد و برای کافران که چرا مومن نمیشوند بازگشت کننده بود بسوی خدا و بهر یک از این

صفات برای عذر مجادله است

گفتند فرشتگان که ای ابراهیم روی بگردان از این جدال که با ما میکنی بدرستی

که حقیق آمده است امر پروردگار تو بدرستی که آمده است اهل کرده عامی را عذابی که بر نمیگردد و دفع نمیشود

بهیچ چیز نه بجدال و نه بدعا تفصیل نقل این سخن از عهد ابراهیم برخاسته روانه بسوی موتفکات شدند

عبارت از چهار شهر بود که در هر یک چهار صد هزار مرد مسلح می بودند ملائکه مرسل پیش لوط رسیدند و سلام

کردند چنانکه مینماید و آن وقت که آمدند

رسولان ما یعنی فرشتگان مذکور نزد لوط بد آمد او را آمدن ایشان و تنگ شد سینه او بخوی که هیچ مخلص

برای خود نیافت از بس اندوه و برای آنکه فرشتگان مذکور متمثل بآحسن وجوه در صورت و لباسها

و معطر بروائح طیبه شده بودند لوط از بدفعلی قوم خود اندیشناک شد که مبادا قوم این جوانان امرد

بیازارند از بیخ کفت امروز روز سختی است یعنی روز بسیار آمده که دید هنگام مامور شدن فرشتگان

بعذاب امت لوط حکم الهی بایشان رسید که اول با لوط ملاقات نمایید و از وی کیفیت حال امت او را استفسار کنید

بعد از آن که او چهار بار گواهی بر بدکاری و استحقاق عذاب ایشان بدهد آنها را هلاک سازید پس العدا السلم

تیره گاردید شعار باران برق سماها ز لو ار استغافه داخل خانه شدند جبریل ع گوشه بال خود را برم الرب
رسانید همگی کور شدند و دیدند فریاد میکردند که سماها ان لوط جادو گرانند قراه لفظ فاسر بقطع الف مشهور است
و بعضی قاریان بوصل هم خوانده اند الا امرئتک را ابوعمر قاری برفع خوانده و دیگر همه نصب

پس آن هنگام که آمد فرمان بعذاب آن قوم گردانیدیم زبر شهرهای ایشان را
زیر و آن زیر و زبر گردان را در اخبار چنین آورده اند که جبریل ع بال خود را در زیر شهرستان ایشان در آورد
و تمامی را از جا برکنده بلند ساخت چنانکه قریب باسمان اول برد و بعد از ان نگونسار بر زمین افکند و باراندیم
بر آن شهرها سنگ از گل متحجر شده پیوسته یعنی پیاپی میرسیدند و نشان کرده شده نزد پروردگار تو یعنی از
عالم غیب نشان کرده بودند بخطوط یا نقاط نا متمیز باشند از سنگ زمین و مرکب بوده اند که سنگهای آسمانی
نیست که بر قوم کفار باریده و تا روز قیامت موجب عبرت خلق باشد و بعضی گفته اند که نشان کرده شده بود
بر رو کار تو ای سمیع والاوله بنام هر کسی که بر سر او خواهد افتاد نشانی بر سنگ علم الرباعله ان سنگ مخصوص آن
شخص باشد کلان ترین آن سنگها بقدر خمی بود و کوچک ترین برابر مسوری مختفی نماند که اینجا حسب ظاهر اشکالی
هست زیرا که شهرها بر کنده سرنگون انداخته اند مردم مقهور خود بخود زیرا میوه تحت زمین افتند سنگها چگونه بر
هر یک افتاده و منقول است که آن شهرها را جبریل چندان بلند برداشته که ساکنان آسمان اول آواز خروس
انجا را شنیدند پس مردم را سانیه بلندی بر زمین افتند اعضای ایشان که ثابت میماند که سنگی با مرز مخصوص
ازی رفع این اشکال چنین توان کرد بعضی از آن قوم که در شهرها نبودند بجهت کارها مثل تجارت و غیره بیرون رفته
بودند سنگباران برای هلاک آنها بود چنانکه نقل است که با شوهرش بیرون بر آمده بود سنگی بر سرش آمده و
هلاک شد و مردی که در حرم مکه در آمده چهل شبانروز در انجا پنهان بود و بر آن چهل سنگ
سنگی که نام او بود در هوا معلق ایستاده وقتی که او بیرون آمده بر سرش خورده کشته شد پس سنگباران
بجهت شهرها نبود بلکه برای مردم بیرون رفته واقع شد اما شبهه دیگر که ضمیر علیها که راجع بقری
باقی میماند شعور تاویل آن قدرت ندارد والعلم عند الله پس میغرماید برای تنبیه کافران هر زمان که نیست

لفظ اطهر برفع متفق علیه الا آنکه قاری بنصب خوانده و سیبویه او را بلحن نسبت داده قالوا لقد علمت

قوم گفتند ای لوط هر آینه بتحقیق تو دانسته

که نیست ما را بدختران تو حاجتی و بدرستیکه تو میدانی آنچه ما میخواهیم یعنی مقاربت با مردان نخفی نماند که این

سخن نیز دلالت صریح میکند بر اینکه مراد از دختران زنان شهر اند چرا که از جواب قوم معلوم است که

آن قوم را حاجت صحیح زنی و خواهش بزنان مطلق نبوده و مجامعت با مردان میخواستند پس اگر تخصیص

لفظ بناتی و بناتک بدختران حقیقی لوط باشد مطلب در جواب خاسته میشود بلکه در کلام لوط ع نیز فسادی

بهم میرسد از جهت آنکه لفظ اطهر که افعل تفضیل است افاده افضلیت دختران لوط نسبت بزنان دیگر

میکند و قرینه مقام و سوق کلام مقتضی اینست که نسبت بمردان باشد یعنی بدون اینکه زنان را عموم داشته

باشند و لفظ بناتی بطریق مجاز باشد صورت نمی بندد

گفت لوط در جواب قوم که اگر مرا باشد برای دفع شما قوتی دفع کنم شما را یا پناه گیرم بقبیله صاحب قوت

و شدت که باستظهار ایشان شما را استاصل سازم اورده اند که چون قوم ناکار بانکار و طلب مهمانان

خواستند که بخانه لوط ع درایند لوط در خانه را بست و این مجادله از بیرون در میشد تا آنکه آن

بیحیاها دیوار را شکافتند و خواستند بخانه درایند لوط مضطرب و غمگین شد آن زمان فرستادگان

حقیقت خود را اظهار نمودند

گفتند ملائکه مرسل که ای لوط بدرستیکه ما فرستادگان

پروردگار توایم که برای عذاب این قوم آمده ایم خاطر جمع دار که ایشان هرگز نمیرسند بتو یعنی ضرری

از ایشان بتو نخواهد رسید پس شب بیرون رو از خانه و ببر اهل خانه خود را پاره از شب گذشته

باقی مانده و هیچ یک از شما باز نگردد بخانه یا نخواهد برگشت بسوی خانه مگر زن تو بدرستیکه رسیده است

بان زن آنچه خواهد رسید بقوم یعنی عذاب بدرستیکه موعد عذاب این قوم وقت صبح است چون لوط گفت

که در مسئول جبرئیل ع جواب داد که آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است منقول است که چون قوم

ما الهای خود هر چه بخواهیم یعنی کم کنیم در وزن و پیمانه بدرستی که تو بردباری و رسیده بنهایت فهم و عقل

و مراد ازین سخنان آنکه ازروی تسخیر واستهزا گفتند والا انکار چگونه امر کنند و اگر مراد فی الحقیقة رشید

و حلیم بوده اند چرا آنحضرت را رد میکردند

گفت شعیب که ای قوم من آیا چه میبینید یعنی خطور میدهید که اگر باشم

بر حجتی و برهانی از پروردگار خود و روزی داده باشد مرا از نزد خویش روزی نیکو که

عبارت از نبوت باشد و رسالت و مال حلال و علم و کمال روا نیست که من خیانت کنم درین نعمتها

جواب شرط انیست و محذوفست چرا که بقرینه کلام بعد معلوم میشود که من و نمیخواهم که

مخالفت نمایم امر پروردگار خود را در رفتنم بسوی چیزی که منع میکنم شما را از آن اراده نمیکنم مگر

اصلاح کردن کار شما هر قدر که توانم و نیست مهیا شدن اسباب چیزی برای اصلاح کار که اراده

آن دارم مگر بمدد خدا تعالی باو سپردم تمام کارهای خود را و واگذاشته ام بلطف و برآمیت او و بسوی

او میکنم بازگشت در هر کاری قاریان کوفه غیر ابو بکر اصلاتک بغیر واو بصیغه واحد خوانده اند و

جمهور با واو بصیغه جمع

دیگر گفت شعیب برای گروه خود که ای قوم

شما را کشانی و بر کار بدی ندارد عداوت و نفاق با من تا اینکه برسد شما را همچنان چیزی که رسید بقوم

نوح و بقوم هود و بقوم صالح یعنی غرق شوید بطوفان یا هلاک کرده شوید بباد صرصر یا بمیرید بصیحه

جبرئیل و نیستید قوم لوط از شما که بعید زمان دور یعنی اندک وقتی گذشته بر عذاب ایشان پس

از آن عبرت بگیرید بعضی یکسر شکم بضم یا از باب افعال خوانده اند و شکل را بحرکت در فتحه

دیگر گفت شعیب قوم خود

که طلب آمرزش کنید از پروردگار با ایمان آوردن باو و بیگانگی پس بازگشت کنید از کارهای بد بسوی

آن سنگها بر ظالمان دور نیست که سنگها را یعنی حجاره بامعنی چنین است که عذاب ما از آن طایفه یعنی عیاراتهم سنگها را کنند

و کسی را تبیع نبوی نیست حاصل کلام اینکه آن شهرها دور نیست ظالمان بروند و ببینند که چه کردیم و عبرت گیرند

و فرستادیم بسوی اولاد مدین پسر ابراهیم علیه السلام برادر ایشان را که شعیب باشد گفت شعیب ای قوم بپرستید خدا تعالی را که نیست خدای شما را غیر او و کم مکنید پیمانه و ترازو را در فروختن اجناس بدرستی که من می بینم شما را خداوند نعمت و وسعت یعنی درویش و محتاج نیستید که تنگ چشمی کنید و شیوه توانگر چنین نباید که حق مردم را بازگیرد بلکه از خود باید که احسانی نماید و من میترسم بر شما که خیانت میکنید از عذاب روزی که فرا گیرنده است تمام عالمیان را یعنی روز قیامت

دیگر گفت شعیب ای گروه تمام کنید که قوم من درست و تمام به پیمانه و ترازو یعنی پیمانه و ترازو را به اندازه عدل و راستی کم مکنید چیزهای مردم را این اشاره بآن است که از بهای جنس میداد و بر اطراف درهم و دینار میشکستند و بعضی آن کم میگردید و دزدی و راهزنی میکنند و برای این کارها بر روی زمین میگردید در حالتی که فساد کننده باشید این کلام قریب المعنی است ازینجهت برای کمال تاکید است

هر چه باقی گذارد خدا تعالی برای شما از وجه حلال بهتر است شما را از وجه حرام که بخیانت حاصل نمائید بدانید این را و قبول کنید اگر هستید شما ایمان آورنده بخدا و نیستم من بر شما پاسبان که در هر وقت شما را از خیانت باز دارم بلکه رسول خدایم تبلیغ رسالت کار منست میکنم دیگر شما دانید از رد و قبول آنچه خواهید بعمل آورید چون حضرت شعیب از آن بعم آن نبود که مامور بحرب باشند مانند سلیمان و موسی و داود علیهم السلام چنین گفت

گفتند قوم که ای شعیب آیا نمازهای تو میفرماید ترا که تکلیف کنی ما را اینکه واگذاریم ما چیزی را که میپرستیدند پدران ما یعنی بتان یا اینکه تکلیف کنی یا اینکه ترک کنیم آنچه میکنیم در

یعنی ایمان در رسالت خواهید دانست شما که آن کس که بیاید او را عذابی که خوار کند او را
و بیست آنکس که دروغ گوست یعنی من یا شما و منتظر باشید عاقبت کار را بدرستی که من هم
با شما در انتظارم

و وقتی که آمد حکم ما بر عذاب آن قوم نجات دادیم شعیب را از عذاب و آنان که ایمان آورده بودند با شعیب
بسبب رحمتی که از ما به ایشان رسیده بود یعنی ایمان یا بخشایش و لطف خود نجات دادیم و گرفت
آنکسان را که ستم بر نفس خود کرده بودند بسبب کفر و عدوان و نافرمانی مادر سول آوازی مهلک
از جبرئیل که گفت موتوا جمیعا بمیرید همه پس گردیدند همه آنها در خانه خود بر رو افتاده و فسرده
بر زمین چنانکه گویا هرگز ساکن نبوده اند و اقامت
نداشتند در آن زمین بدانید که مرگ و عذاب و دوری از رحمت خدا است قوم مدین را چنانکه هلاک و
دوری از رحمت است قوم ثمود را وجه تشبیه آنکه ایشان نیز هلاک بصیحه جبرئیل و خطاب [illegible] بقوم
[illegible] و کفار ستمکار زمان حضرت رسالت بطریق تنبیه و تهدید

و هر آینه بتحقیق فرستادیم ما موسی را با نشانهای
خدائی خود در رسالت او و قوتی غلبه آشکار روشن یعنی عصا که اژدها [illegible] و غیره و نبوت الا
واد دادن سحر را بسوی موسی و اکابر قوم او پس پیروی کردند آن قوم فرعون را در کفر خود و نهو
و نیست کار فرعون یعنی خود براه صواب و بر طریقه حق
پیش روی خواهد کرد فرعون گروه تابعان خود
روز قیامت پس فرود آورد آنها را در آتش دوزخ صیغه ماضی بجهت یقین وقوع است
و بد فرود آمدنیست آنکسان که فرود آیند در آن یعنی دوزخ زیرا که ورود فرود آمدنست بر لب آب
برای رفع تشنگی و لذت عیش و اینجا عوض آب آتش است

و مخالفت امر بسوی او کنید بدرستیکه پروردگار من مهربانست و دوست باکسیکه ایمان آورد بیگانگی

او و بازگشت کند بسوی او نکته درین سخن که بعد از استغفار و توبه رحیم گفت و در باب رحم و دوستی

رای فرموده است که منکران بیقین بدانند که کار ایشان با عذاب است و او را معبود خود دانند و

چون ایشان ایمان نیاورده اند و از صفات حق جل و علا خبر ندارند چه دانند که رحیم و دود است

پس برایشان گفت اشاره باینکه من صفات پروردگار خود را میدانم که با او ایمان دارم و نیز اشاره

باینست که رحم و دوستی او تعالی شانه بر مومن میباشد نه بر کافر

گفتند قوم ای شعیب نمی فهمیم بسیاری از سخنانی که میگوئی و این سخن از روی تجهیل و تحقیر و عناد گفتند

الا اینکه تمام سخن شعیب صریح نبود بدرستی دیگر گفتند که ما هر آینه می بینیم ترا که در میان ما ناتوانی یعنی سببی

بما نتوانی رسانید بلکه نه با قوت و قدرت هر چه باید ای تو داریم و اگر نه می بود رهط قوم تو یعنی اقارب

و خویشان تو که در دین ما اند و رعایت خاطر ایشان نمینمائیم هر آینه ترا سنگسار میکردیم و نیستی

تو بر ما صاحب قدرت و قوت یا دوست داشته شده نه لایق تعظیم و تکریم که رعایت تو کنیم

گفت شعیب که ای قوم آیا قبیله من عزیزتر اند بر شما و دوست ترند نزد شما از خدای تعالی

یعنی بایستی که خدا از همه عزیزتر و دوست تر باشد که از برای او نگاه میدهید و از آفات و بلیات

محفوظ میدانید و شما گرفته اید او را پس پشت خود یعنی فراموش کرده اید و در گذاشته اید از و که

تمام را می پرستید و رسول او را خوار و بی اعتبار میدارید بدرستیکه پروردگار من بانچه شما میکنید

اطلاع دارد بنوعی که فرا گرفته است همه را که هیچ از و پنهان نیست اشاره بدادن جزای اعمال است

و تهدید عذاب

دیگر گفت شعیب که ای قوم کار کنید شما از روی قرار و

پایداری بر همان جهتی که هستید از آن تعبیر بکشاق بدرستیکه من کار میکنیم بر جهتی که هستم بر آن

دنیا تا آخر مخلوق است باشد و آن روزیست که حاضر شوند همه انس و جن و ملایکه آسمان و زمین در آن روز ... و دیگر تکلیم در آوردن امروز همراه کند مثل مدل آسمر و شده بعنی از زبانها که تقدیر کرده ایم بوقوع قیامت را و ران بار مینماییم که معبوث قیامت نوعی دنیا خواهد ...

وصف روز قیامت میفرماید که روزی که باید قیامت روز

چرا یا قال حق موافق عقل بهمین نگوید هیچکس مگر بدستوری دادن خدای تعالی پوشیده نماند که در روز قیامت جمله نوع خواهد بود برای خلایق پس در یک موقف مطلقا قدرت بر حرف زدن و اجازت سخن گفتن و عذر گناه خواستن و شفاعت کردن شفیعی خواهد بود و در دیگر موافق رخصت این چیز مظهو اگر کسی در این آیت یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون تناقض نیست و در موقفی که دستور تکلم و معذرت و شفاعت یابند هر کس بمقتضای وعده و وعید کائن حق خواهد رفت بهشت و دوزخ جهنم و با مراد میفرماید که بعضی از آن خلایق که حاضر شوند امتزیدگان و رستگانست از مرتکبان جهات کفر و بعضی از ایشان نیکبخت و خوش عاقبت شدگان یسند ایمان و کسب این اعمال و اینکه بعضی ... که ... شدند و ...

پس آنکسان که بدبختی و رستگی ... گردیده اند ...

یعنی کفر و شرک و مخالفت احکام خدا و رسول او ورزیده شدند پس ایشان در آتش دوزخ خواهند رفت و در آن آتش خواهد بود ایشان ... مانند ... و شهیق ... تشبیه ... و اول ... که از آتش دوزخ بهم رسد بعضی قاریان شقوا بضم شین خوانده اند

آن دوزخیان همیشه خواهند بود در دوزخ چندانکه موجود باشد آسمانها و زمین مگر آنچه خواسته است پروردگار تو بدرستیکه پروردگار تو بسیار فاعل است هر چه اراده کند تعالی الله اینجا بحسب ظاهر دو اشکال بخاطر میرسد یکی آنکه بودن دوزخیان در دوزخ متعلق بوجود آسمانها و زمین است دیگر زمین و آسمانی نباشد نجات خواهند یافت و حال آنکه در کلام مجید خلود همه جا واقع شده و خلود عبارت از ابد است و با نجات منافات دارد دوم آنکه الا ما شاء الله نجات بعضی از اهل جهنم میکند و چون مراد از استثنا کافران و مشرکان باید صحیح نیست که ایشان را نجات باید رفع شبهه اول باین سخن است که مراد از آسمانها و زمین همان آسمان

وملائکه در آن دیده شده اند فرعون وقوم او در دنیا لعنت و روز قیامت نیز چرا که دور

از رحمت خدا در هر دو جا نصیب ایشان اینجا بعذاب غرق وآنجا بعذاب حرق بد عطائی و بد مددیست العطا

و مددی که داده شد است النار التی لعنت لهم لعنت

اینها که گفتیم از خبرهای دیه‌های مغضوب شده و ویران گردیده

که حکایت میکنیم و خوانده‌ایم بر تو ای محمد بعضی از آن دیه‌ها بر جای خود استاده است شده اند مانند زراعتی که

در وقت دیده شده و این استان ملک عاد و ثمود است که آثار آن باقیست و بعضی از آنها مانند زراعت درو شده

است یعنی هیچ باقی نماند و این کنایه از دیار قوم نوح است

و ستم نکردیم ما بر آن اشخاص مذکوره بلکه ستم کردند آنها بر نفسهای

خود یعنی خود را مستحق عذاب ساختند با کار کفر و عصیان پس قدرت و توانائی نداشتند در دفع

نزول عذاب از ایشان خدایان ایشان که آنها را خدای خود میخواندند و میپرستیدند غیر از الله که

معبود حقیقی است هیچ چیز مطلقا یعنی هیچ عذابی را نتوانستند باز داشت از ایشان وقتیکه

امد حکم پروردگار تو برای عذاب کردن آنها و آنکه آن بتان که باعتقاد ایشان خدایان بودند

نیفزودند برای ایشان بجز زیانکاری و هلاک

و چنانکه گرفت آن دیه‌های عاصی را همچنین است گرفتن

پروردگار تو وقتیکه بگیرد دیه‌های دیگر را در حالیکه اهل آنها ستمکار باشند بدرستیکه گرفتن

پروردگار تو دردناک و سخت است چنانکه رهائی از آن ممکن نیست و در این آیت بجای اذا اذهم

خوانده اند

بدرستیکه در این قصه که گفتیم هر آینه نشانیست برای عبرت گرفتن آنکس که ترسید

از عذاب آخرت یعنی عذاب آخرة که لازم دارد روز قیامت را و آغاز عذاب جهنم از آن روز شود آن اشاره

بآن روز موعود که آن روز قیامت است که جمع کرده شوند برای آن روز مردمان که از ابتدای آفرینش

شنیدند بشک افتادند چرا که کلامی اینچنین فصیح و بدیع منجر بحال نرسیده است مخلوق نمیتوانند بود و کلمه

برای تکرار معنی شک بکلمه مریب است که رتبه شک بنهایت و اضطراب بانهایت [illegible] فاکه اسمعی

[illegible] و بدرستیکه همه اختلاف کنندگان چه مؤمن

و چه کافر بخدا قسم که البته تمام خواهد داد جزای عملهای ایشان را پروردگار تو بایشان بدرستیکه حق تعالی

بهر چه میکنید ایشان خبردار است بعضی قاریان ان مخففه بتخفیف نون و رفع لفظ کل و [illegible]

خوانده اند تا ان نافیه باشد و لما بجای الا [illegible] بمعنی [illegible] و بعضی [illegible]

قراءه کرده اند یعنی جمیع تا موکد لفظ کل باشد

[illegible] پس تو مستقیم باش یعنی ثابت [illegible] از روی جد [illegible]

بعمل آر چنانکه مامور شدی و هر که توبه کرده یعنی رجوع نموده بجانب خدا با تو آنان نیز مستقیم و پایدار باشند در ایمان بلکه بان

مامور اند و بیرون مروید از حدی که برای شما مقرر شده [illegible] از این آیت صریحا ظاهر است که عمل بقیاس

نباید کرد و هرچه منصوص است باید بجای آورد و بروایت عمر بن الخطاب رض این حدیث از حضرت

رسالت منقول است که فرمود لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا و صمتم حتی تکونوا کالاوتار ثم کان

الاثنان احب الیکم من الواحد لم تبلغوا حد الاستقامة یعنی اگر شما چندان نماز کنید تا اینکه باشید

مانند آنانکه همیشه پا برهنه راه میروند و اگر شما همیشه روزه بگیرند تا اینکه باشید مانند زه کمان از

لاغری و با وجود اینحالت ده بار نماز کردن را دوست تر دارید از یکبار و دو روز روزه گرفتن را

دوست تر دارید از یک روز نمیرسید بحد استقامت یعنی افزونی استقامت نیست و یکی از اصحاب در خواب

دید آنحضرت را و پرسید که یا رسول الله روایت میکنند که شیبتنی هود مرا پیر کرد سوره هود و واقعه

آیا این غم از قصه انبیا و اشباه ایشان بتو رسید فرمود بلکه فاستقم کما امرت مرا پیر کرد و این

احادیث اشاره بدشواری ضبط حالت استقامت است بر نهج امر الهی و مراعات محافظت

از افراط و تفریط چنانکه لا تطغوا نهی از طرفین است

و میل مکنید بسوی آنانکه ظلم [illegible]

پس الله تبدیل ارض و سماوات حال مخلوق خواهند بود چنانکه یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات از آن خبر میدهد

و تغییر و زوال نیست رفع شبهه قوم چنین که استثنا برای بعضی از جهال است که تبدیل عذاب انها الا آنکس نیز هر چیز

یا عدم تغییر شهود و خواهی فعال لما یرید دلالت میکند بر اجمع دالکون والانجاب دلالت کرد را صیغه مبالغه در کار نمود

واما آنانکه نیکبخت و نیکوکار شدند بسبب ایمان و حسنات

پس در بهشت خواهند رفت و جاوید خواهند بود در بهشت همیشه چندانکه موجود باشند آسمانها و زمینها مگر چیزی که خواسته است

پروردگار تو بخششی بی منقطع شود هیچ بهان تغیر بر شبهه است و بهان مراد آنکه تبدیل نعمتهاست

مستیف لازم نیست بلکه لقای آن انعام با تمکن و استقرار در مقام قرب که رفیع ترین مرتبه بهشت است استثنا از خلود

در بهشت میاید و لفظ غیر مجذوذ تاکید این حکم است سعدوا بالضم سبق هم خوانده اند

پس مباش در شک ای محمد بعد از نزول آیات که کاشف احوال مردم است

از آنچه می پرستند این قوم مشرکان پرستش نمیکنند ایشان مگر چنانچه پرستش میکردند پدران ایشان

پیش از این و ما هر آینه تمامی خواهیم داد بهره ایشان را از عذاب بی کم و ناقص باین مرتبه نکسر میم

بالضم از نعت مجرد شک است اما شکی که با وجود ظهور دلالت باشد

و هر آینه بتحقیق دادیم ما موسی را

توریت پس اختلاف کردند در آن یعنی امت موسی اختلاف کردند بعضی ایمان آوردند و احکام آنرا قبول

کردند و بعضی کفر ورزیدند و عصیان نمودند چنانچه امت تو در قرآن مجید اختلاف کرده اند و اگر نه این بود

که تاخیر در عذاب کافران و عاصیان بقسم تقدیر در روز ازل در آمده است هر آینه حکم کرده شدی میان اختلاف

کنندگان که محق کیست و مبطل که و مبطل بهمان زمان بعذاب الهی هلاک میشد و بدرستی امت تو آنانکه

مخالفت میکنند هر آینه در شک اند از قرآن که آیا دین تو بر حق است یا نه و قرآن در شک انداز نده است

اما مراد نه بمحض تمام نبوت و رسالت تو کردی مطلق اقبال و اذعانی نکردند اما تو تعجب قرار

هیچ کتابی نماند مگر آنکه بکلمه ... تعالی لام و ضم ... آمده است نزول این آیت را چنین روایت کرده اند که ابو الیسر انصاری خرما

فروختی ... آمده ... بغرب ... را بعگاه عشق ... بهانه آنکه خرما بهتر از این در خانه دارم زن را بخانه خود

در آورد و ... و بوسه ... زن گفت ... ابو الیسر ... بوسه گرفتن ندامت گزید

بخدمت حضرت رسول آمد ... تا طریق توبه و کفاره را از ... فرمود منتظر باش تا حکم الهی رسد

درین انتظار وقت نماز عصر رسید و ابو الیسر نماز کرد و بعد از آن این آیت نازل ... سرور ... نماز عصر ...

گفت آری فرمود ... که کفاره گناه تو همین بود پس ... یا رسول الله این حکم مخصوص با بو الیسر است یا عام حضرت

فرمود بل الناس عامة یعنی برای همه مردمان است مخفی نماند که اینجا مراد از سیئات صغایر است نه کبایر ...

اینجا ... خطاب خاص است و حکم عام یعنی آنکه منتظر باش برای جزای اعمال نیک پس بدرستی

خدا تعالی ضایع و نابود نمیکند اجر نیکوکاران را چون وعده خطای اجر در آخرت است لفظ صبر در مقام انتظار واقع شده

...

... در اکثر آیات بولا

... یعنی چرا نبودند حاصل کلام آنکه نبودند از اهل قرنها که گذشته ... خداوندان عقل

کامل ... که منع کنند و باز دارند مردم را از تباه کاری در روی زمین مگر اندکی از مردم یعنی انبیا و صلحا از جمله آنانکه نجات

دادیم ایشان را از عقوبتها و اینها آنکه آن تباه کاران دور ... پند و نصیحت ... ایشان ... آنانکه ظلم کردند

بر نفس خود چیزی را که در آن ... و نعمت و فراخی ... یافتند یعنی ریاست و حکومت را ... امر بمعروف و نهی منکر

غافل شدند یعنی تابع شهوات نفس خود شدند و طریق حق را گذاشتند و بودند ایشان گروهی تباه کاران

... و نبود آنکه خواسته باشد خدا تعالی که هلاک کند اهل دیه را

یا شهرها را بظلم در حالی که باشند اهل آن دیه ها و شهرها اصلاح کننده اینجا ... تاویل است یکی آنکه خدا تعالی هرگز

ظلم نمیکند پس در حالتی که اهل دیه ها یا شهر بصلاح آرنده کار خود باشند و خدا ایشان را هلاک سازد ظلم کرده

و محال است که از خدا ظلم بوقوع آید و موید این تاویل است که فرموده و ما الله یرید ظلما للعالمین و دیگر آن

الله لیس بظلام للعبید تفسیر دوم آنکه هلاک نمیسازد خدا تعالی دیه یا شهری را بمجرد آنکه ظلم بر نفس خود

باز دارند ...

[illegible marginal notes]

گردند یعنی مخالفت امر خدا و رسول کردند رکون در لغت اندکی میل کردن است این نهی در نهایت مبالغه است
و از سفیان ثوری رحمه الله منقول است که اینقدر هم میل بسوی ظالم نباید کرد که اگر او در تشنگی میمیرد
آبش بیارید و نباید کذا است که بعبارت دیگر معنی آیت اینکه اگر اندکی هم میل کنید بسوی ظالم پس برسد
بشما آتش دوزخ در حالیکه نیست برای شما غیر از خدا تعالی دوستی از دوستان که باز دارد عذاب
را از شما پس یاری داده نمیشوید برای خلاص یافتن از دوزخ مخفی نماند که استعمال لفظ ظالم بمعنی کافر بسیار شده
یکی برای کافر باین اعتبار که بر نفس خود ظلم کرده و بنا بر این روایت که مؤمن نوکر یا اجیر کافر شود
و در کارها مدد و معاون او باشد هم استعمال ظالم برای جابر است که بر خلق جور میکرده باشد و در نصوص شرع
است لوازم جبر شدن پیش حاکم جابر منقول است که خیاطی نزد یکی از اکابر دین آمده استفسار نمود که من جامه برای فلان ظالم
جامه میدوزم آیا در نهی و لا ترکنوا داخلم یا نه آن بزرگ فرمود که تو چه ملکه آنکس که سوزن ترا ساخته داخلست چون
رکون اندکی میل کردن است اینمعنی از لا ترکنوا مفهوم است در هر جا نهی با تهدید و وعید در اندک میل نازل شده
شریعت در معاون بودن را چگونه توان جایز داشت قرار لفظ ترکنوا مشهور بفتح تا و فتح کاف است
لیکن بکسر تا و ضم کاف نیز خوانده اند فتمسکم را بکسر تا نیز جایز داشته اند

اینجا خطاب خاص است و حکم عام
معنی اینکه بپای دار نماز را در دو طرف روز و ساعاتی از شب که نزدیک روز است نماز پنجگانه درین کلمات ادا
شده زیرا که در طرف اول روز صبح است در طرف آخر ظهر و عصر و ساعات شب که بروز نزدیک است وقت
مغرب و عشاست بعضی نزدیک است بروز آینده دانسته نماز نافله شب فهمیده اند اما این معنی
دور از کار است زیرا که اگر نماز نافله شب بحکم الهی بر پیغمبر فرض باشد نه نافله و این نیز نمیتواند بود که
فرایض مذکور نشود و نوافل مذکور شود بدرستیکه کارهای نیک از انجمله ملکه سر آمد همه نماز است
می برد و زایل میسازد از نامه اعمال کارهای بد را اینکه تقیم پند است و یاد آوری است برای یاد کنندگان
خدا تعالی یا برای آنانکه یاد کننده اند این پند را در حدیث نبوی آمده که حضرت فرمود نماز پنجگانه
مانند نهری است جاری که هر کس پنج بار غسل کردن در آن آب هیچ آلودگی نمیماند از نماز کردن

[illegible marginal notes]

که بر جا میداریم بان ولی برالیعز الی که پس از ایشان پیمبران الهی آمد اینچنین نافرمانیها دیدند و در حقها نکشیدند در رسالت

و لیست نعم و الم از جانب دو عصیان قوم را موجب قصور و فتور در رسالت نبرالی و آمد تا در این سوره و در این احید

آنچه راست و درست است دیدند و باور بر رسالت موسیان

و بگو ای محمد آنکسان را که ایمان نمی آورند که کنید بر قدر توانایی خود بر حالتی که دارید بدرستیکه ما عمل کننده ایم

بر همان حال که داریم و بعد از این خواهید دانست تا خود می گذاریم شیوه هدایت را متعارف است که این سخن را از روی کمال استقرار

و استقلال در قول و فعل خود میگویند تا مدعی بدانند که از جانب حق و دا حمار ترک نیست و دیگر ملکوت منتظر باشید تا

که زوال و استیصال ما دارید بدرستیکه ما هم منتظر ایم که عذاب بر شما نازل شود و متاصل گردید و خاصه خدا

دانا و آگاه بر آنچه پوشیده و پنهان است از آسمانها و زمین و بسوی خدا تعالی بر میگردد کار زمینی و آسمانی

همه پس پرستش کن خدا برای مخلوق و بسیار کار خود را با وی نیست پروردگار تو بیخبر از آنچه میکنند مردمان

بعضی قاریان یرجع بضم یا و فتح جیم صیغه مجهول خوانده اند یعنی باز گردانیده شود و تعلمون بتا قراءت

کرده اند مرویست از امام جعفر صادق که هر روز جمعه اگر کسی سوره هود بخواند روز قیامت در زمره انبیا شود

گرد و حضرت رسالت فرمود هر بارکسی سوره هود کواند اجر حسنه بعدد آنانکه تصدیق و تکذیب

انبیای مذکور کرده اند خواهد یافت

حروف مقطوعه قرآنی را هیچکس بحقیقت نفهمیده لیکن حوض بر خسری

از روی قیاس احتمالی گفته خادم علما را نیز این احتمال بخاطر رسیده که الف لام اشاره بلفظ الله است و را یا

بکلمه رحمن چون حق تعالی در قرآن مجید ذات یگانه خود را بهمین دو نام مذکور نموده سوگند باین دو نام یاد کرده میفرماید

که این سوره آیات کتاب روشن آشکار است یا آشکار کننده است حقیقتی را که استفسار میکنند علماء

کرده باشند بشرک و کفر در حالی اینکه بر غیر ظلم نکنند و احوال یکدیگر را اصلاح او در غیر ظالم باشند بر خود و عادل باشند

در معاملات مردم و مقوی این تفسیر است حدیث نبوی که فرمود الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم

تاویل سوم اینکه خدای تعالی بمحض اعتبار ظلم کردن مردم بر نفس خود که عبارت از کفر و عصیان است هیچ دهی و

شهری را هلاک و خراب نکرد و وقتی که بودند در آن جا بصلاح آرندگان زیرا که احتمال این بود که آن مصلحان

مفسدان را باز دارند از شرک و کفر بنصیحت یا بالقتال چنانکه در لغت یوسی و عیسی و بعضی مصلح بودند و بر

مفسد مصلحان مفسدان را چون از وجوه بصلاح آورند و هیچ شهری و دهی را خدای تعالی بالکل هلاک نکرد

اما در قوم لوط و صالح و هود و شعیب شهرها و دیه‌ها را بالکل هلاک ساخت زیرا که مصلحان نبودند که احتمال

اصلاح باشد و این تاویل که بخاطر خادم علماء رسید چسبان تر است والله اعلم بمراده

واگر میخواست پروردگار تو

که بجبر و اکراه خلق را مسلمان کند هر آینه میکرد و اینکه تمام مردمان را بر یک دین یعنی اسلام و چون نخواست نیست

و بنا برین همیشه اختلاف کنندگان باشند یعنی بعضی مسلم شوند و بعضی کافر و برخی منافق مگر کسی که رحم فرماید پروردگار

تو برا و که توفیق را شامل حال او نماید تا او باختیار خود ایمان آورد و برای همین آفریده است مردمان را

که رحم کند بر ایشان و لیکن بعضی دانسته خود را محروم میسازند از رحمت او و تمام شد وعید

پروردگار تو یا کرده است حکم او که البته از آنکه پر میکرد و این تاویل منقول از مفسران است و خادم

علما چنین میداند که این عطف است بر خلقهم و مراد آنکه خلق کرد مردمان را برای رحمت خود

برای آنکه استحقاق و استعداد رحمت بهم رسانند و چندان وعظ و نصائح و هدایت

بایشان کرد که تمام گفتار حق بنفس ایشان قرینه کلام اینکه چون هدایت را قبول نکردند

و مستحق رحمت نشدند هر آینه البته پر سازم دوزخ را از ایشان جن و انس همه

و همگی خبرهای که حکایت میکنیم و میخوانیم بر تو از اخبار پیغمبران خبر است

حضرت سید کائنات علیه افضل التحیات آمده سوال کرد که بگو آن یازده ستاره که در خواب یوسف را سجده کردند چه نام دارند حضرت ساکت شد درین اثنا جبرئیل آمد و اسامی ستارها از جانب الله تعالی رسالت تعلیم کرد پس سرور عالم از آن یهودی پرسید که اگر اسامی آن کواکب برای تو بگویم تو مسلمان میشوی گفت آری پس رسول شمرد باین اسامی جریان طارق ذیال قابس عمودان فلیق مصبح ضروح فرغ وثاب ذو الکتفین یهودی بشنید مسلمان درآمد و حضرت در شأن یوسف فرموده

الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم

گفت یعقوب که ای پسرک من حکایت مکن خواب خود را بر برادران خود پس اگر نقل کنی این خواب را برای ایشان مکر و عذری برای تو خواهند کرد چه یعقوب دریافت که حق سبحانه جل شانه یوسف را بمرتبه نبوت و درجه بلند خواهد رسانید و برادران هم بتعبیر خواب چنین خواهند دانست و از روی حسد در فکر هلاک ساختن او خواهند در تعدیه فعل کید بلام اشاره است بلطیفه و آن اینست که بمعنی حیله اینجا واقع شد و الّا خود بنفسه متعدیست پس در مقام تحیا لوک واقع شد و چون عذر برادران محض حیله بود مطابق واقع است و مولد بقصد ساخته وسوسه شیطان را سبب آن ذکر کرد تا برای معذرت کمال عذری ورین عذر باشد بنابرین میفرماید بدرستیکه شیطان برای آدمی زاد دشمنیست آشکارا یعنی دشمنی او پیدا و هویداست چنانکه به آدم و حوا و البوجه للطفیل او مغضوب گاه حدیث شیله

دیگر گفت یعقوب بیوسف چنانکه برگزیدت ترا پروردگار تو باین خواب که علامت کمال شرف و عز و سعادتست خواهد برگزیند بنبوت و ملک و دیگر تعلیم خواهد کرد ترا تعبیر خوابها و تاویل مشکلات کتب آسمانی و کلمات حکما و تمام خواهد کرد نعمت خود را بر تو و بر همه آل یعقوب یعنی بهره خواهد داد که تمام و کامل باشد نه ناقص چنانچه بهره تمام و کامل داد پدران ترا که پیش از تو بودند ابراهیم و اسحق بدرستیکه پروردگار تو بسیار داناست و از مصلحت هر کار آگاه یعنی میداند که کیست لایق فیضان

یهود بتفسیر استفسار این بود که علماء یهود از روی امتحان در باب بودن یوسف اکابر و اشراف عرب سوال کردند

که باعث بر نقل آل یعقوب از کنعان بمصر چه بود پس در جواب ایشان این سوره نزول یافت

بدرستیکه ما فرستادیم آن کتاب مبین را قرآنی کرده شده بزبان عربی

تا شما بدستیاری آنکه عربست دقایق و لطایف آنرا دریابید و بفهمید که اینچنین کلامی از مخلوق صادر نمیشود و البته کلام

خالق است از روی فصاحت و اخبار از حقایق غیبیه

ما میخوانیم و حکایت میکنیم

برتو بهترین قصها را بانکه وحی کردیم بسوی تو این قرآنرا و در ضمن این عبارت فصیح اشارتیست ملیح چه اول

که ما میخوانیم پس صدق و ثبوت این سخن چنین است که آنرا بر تو فرستادیم هر بار که تو این سوره را تلاوت

نمی توانی قصه را ما خوانده ایم و بدرستیکه بودی تو قبل از فرستادن قرآن و وحی از جمله بیخبران از حقیقت احوال

آل یعقوب این صفت معلوم است زیرا که از زمانیکه نماند بود حکایت ایشان و بیچ اخبار ایشان بود

تا بآنکه ما بتو رسید و در توریت و انجیل المذکور بود حضرت نخوانده بود و انجا آن وصلیت بلکه الا مخفف است

از مثقله چنانکه لام تاکید مؤید آنست

یاد کن وقتی را که گفت یوسف پدر خود یعقوب را که ای پدر من

بدرستیکه من دیدم در خواب یازده ستاره و دیگر آفتاب و ماهتاب دیدم ایشانرا در حالتیکه مرا سجده کنندگان

بودند مخفی نماند که رایت از رویت دیدن است اینجا بیان کیفیت دیدن و تصریح دیدن در خواب بود گوید

که المنام یانی الرویا چراکه در کشاف گفته بخواب بود و بجز و بیدار شدن از عین خبر آدم من یا ساعت چنان

دیدم که در خواب میدیدم بودم در حوالی آن کوه اشجار و انهار بود ستارگان و نیز ایشانرا از آسمان فرود

آمده مرا سجده کردند پس چون ظاهر بود که خواب دیده است حاجت تصریح نداشت در آن هنگام یوسف دوازده

ساله بود لفظ یوسف عبرانیست بفتح سین و کسر سین نیز آمده در هانمیا یا ابت یا را بهر سه حرکت خوانده اند

و بعضی بدل یا کرده بوقف قرائة نموده اند و در اصل ابی بود یا را تا بدل کرده اند قراءة احد عشر بفتح

عین مشهور است بعضی قاریان بسکون عین خوانده اند آورده اند که روزی مردی یهودی بخدمت

که نام یکی زنو و اسم دیگری بلهه بود چهار پسر از آن دو بهم رسید که اسامی ایشان این است نفتالی جاد

اشر

دیگر گفتند آن ده برادر یوسف با یکدیگر که بکشید یوسف را یا بیفکنید در زمینی یعنی جایی دور که دیگر پدر او را

نیابد تا اینکه خالی شود روی پدر شما برای شما یعنی روی بما کند و محبت او خالص شما را و باشید بعد از دفع کردن یوسف

بقتل یا طرح گروهی صالح یعنی توبه کنید و استغفار نمایید تا خدا ببخشد شما را یا اینکه اصلاح کنید این حیات خود را

نزد پدر بسخنی ساخته و عذری تراشیده

گفت گوینده از جمله آن برادران که مکشید یوسف را بلکه قتل گناه عظیمی است

و بیفکنید او را در قعر چاه تا برگیرد و بیابد او را یکی از مسافران این کار بکنید اگر هستید دفع کردن یوسف کاری

که گوینده شمعون این سخن را یهودا گفت و بعضی گفته اند که روبیل گفت که او از همه در سن کلانتر بود

گفتند آن ده برادر متفق شده که ای پدر ما چیست ترا امانت دار نمیکنی

ما را بر یوسف یعنی نمی سپاری او را بما و بدرستی که ما شفقت و مهربانیم او را و خیر خواهیم کلمه لا تامنا را بعضی بتشدید خوانده اند

و برخی با شمام

بفرست او را فردا تا در صحرا بخورد و میوه و بازی کند

درا اختلاف قراءه یرتع

و ما او را نگاهبانیم از آفتها الحافظه قراءه لفظ یرتع و یلعب بیا و نون هر دو آمده است و بعضی در یلعب عین را کسره داده اند

گفت یعقوب که مرا البته اندوهگین میسازد اینکه شما ببرید او را بصحرا یعنی تاب مفارقت او ندارم و میترسم از اینکه بخورد او را

گرگ و شما از وی غافل باشید بعضی گفته اند که یوسف ع در آن هنگام هفت ساله بوده و این سخن برای بیم از خوردن گرگ

مناسب تر از یازده سالگیست که دیگران گفته اند

گفتند برادران قسم بخدا که اگر بخورد او را گرگ حال اینکه ما جماعتی هستیم توانا که فیل و شیر را میتوانیم هلاک کرد

پس و قتیکه از عهده گرگ بر نیائیم خواهیم بود از زیانکاران

پس وقتیکه بردند یوسف را

بصحرا و فراهم آمدند ده برادر همه تا اینکه افکنند او را در گوشه‌ها و طاقها که اندرون چاه مر بالا تر از آب

نعمت و حکمت مخفی نماند که در مقام اتمام نعمت یعقوب نام خود را در پدران شمرد پس معلوم شود که مراد از
اتمام نعمت نجات ابراهیم علیه السلام از آتش نمرود بود و خلاص اسحق علیه السلام از ذبح بنابر آن روایت که ذبح او بوده نه اسمعیل
یا نجات او از کید اعدا و وجه تشبیه ظاهر است که یوسف نیز نجات یافت چندین بار اوّل از چاه و بعد از آن
از مکر و کید زلیخا و بار دیگر از زندان و لفظ اتمام هم شعر برین معنی است که اگرچه اعدا خلل انداختند در وصول نعمت الهی
بایشان امّا حق تعالی رفع آن اختلال نموده نعمت خود را تمام نمود و چون این چنین صورتی در احوال یعقوب
روی نمود در بین تشبیه خود را ذکر کرد و مراد از آل یعقوب وجود مبارک حضرت سید المرسلین است و احفاد آنحضرت
و شاید اتمام نعمت امام محمد مهدی است و حصول اتمام در علم الهی تحقق یافته بصیغه ماضی مذکور شد قراءة کلمه رؤیا
بطریق مشهور بضم را و اظهار همزه است لیکن لسته طریق دیگر هم آمده فتح را و سکون واو بدون همزه
دیگر ضم را بتخفیف همزه دیگر ادغام واو در یا بتشدید
مراد به تحقیق که در قصه یوسف و برادرانش دلیلهاست قدرت حق تعالی و حکمتهای او از برای سائلی که سؤال میکنند
از احوال آل یعقوب آیات و الکن کثیر اینجا مراد نص علامات نبوت محمد برای اینکه اخبار غیب است
یاد کن که گفتند برادران
یوسف با یکدیگر برادر یوسف و برادر حقیقی او یعنی بنیامین دوست‌تر نزد پدر ما و حال آنکه ما جماعتی هستیم
و پس وفات زانه برادر با یا پدر ما محبت بیشتر داشته تا پدر ما است پدر ما هر آینه در گمراهی آشکار است رجوع
پدر ... الیشان کشتن یوسف بود خواریکه از باب ... بمقتضای جوش نصیحت پدر را فراموش کرد
چه کسی که نبوت بالقوه او ... همه و غیر معصوم است و مخالفت امر پدر را عمدا و حسادت دیگر حول یعقوب مال
حال او را از احوال پس دریافت محبّتی که داشت بمرتبه اعلی رسید که لحظه از او نمی‌توانست بعد این فرط محبت
حسد اخوان را حرکت داد و در عصه در لغت جماعتی را گویند که از ده یا زده نفر باشند تا چهل و برادران
پدر یوسف ده تن بودند که اسامی ایشان این است یهودا روبیل شمعون لاوی ربالون یشجر
این شش پسر از لیا بنت لیان تولد یافتند و چون لیا فوت کرد یعقوب خواهرش که راحیل نام داشت
عقد نکاح در آورد یوسف و بنیامین که این نامیں ... از راحیل متولد شدند و دو جاریه داشت

درهنگامی که نمرود او را برهنه ساخته در منجنیق نشانده به در آتش افکندند برادران یوسف که بمعرض جریده ساختند
آورده اند که جبرئیل اطعمه بهشت آورده به یوسف خورانید و دلداری کرد و نیز در روایت آمده که آب چاه
را حق جل و علا عذب ساخت و غذا به نزد آن آورد تا یوسف که گرسنگی رنج نکشد و تعلیم جبرئیل این
دعا را هم بدو نمود اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
ذو الجلال والاکرام صل علی محمد و آل محمد واجعل لی من امری فرجا و مخرجا وارزقنی من حیث احتسب ومن
حیث لا احتسب پس هفت سالگی یا یازده سالگی نزول وحی و نبوت بود پس قبل نزول وحی بر عیسی
و نبوت او باشد قراءه کلمه غیابت الجب بجمع نیز هم جایز داشته اند غیابات و غیابات به تشدید

وآمدند آن برادران بهیئت مجموعی نزد یعقوب ع در هنگام اول شب
قریه کنعان یعقوب ع چون آواز گریه پسرها را شنید با اضطراب بر سر راه ایشان دوید و گفت چه
حالت است شما را و یوسف کجاست

گفتند پسران یعقوب همه متفق شده که ای پدر ما بدرستی ما رفتیم به صحرا و پیشی میگرفتیم در دویدن که هر یک
و تیراندازی یعنی مشغول بودیم با این بازیها بودیم و دل داشته بودیم یوسف را نزد رخت خود و آنچه همراه
داشتیم در غیبت ما خورد او را گرگ و نیستی تو باور کننده این سخن ما را اگر چه هستیم ما راستگویان

وآمدند آن پسران یعقوب بر آنکه مینمایند پیراهن یوسف را که آلوده
ساخته بودند بخون دروغی برای گواهی به راستی سخن خود و بر این حیله پیراهن یوسف را بر آورده
بخون بچه گوسفند آلوده کرده آورده بودند و بعضی علما کذب با دال بی نقطه خوانده اند یعنی
خون تازه یا تیره پس وقتیکه نمودند پیراهن خون آلود را پدر دید که هیچ جایش پاره نشده دانست
که برگرگ تهمت میکنند و خود بلائی بر سر یوسف آورده اند گفت پسران خود را گرگ او را نخورده
بلکه سهل و سست و آراسته نموده نفسهای شما برای شما اینچنین کاری را پس کار من اکنون صبر نیکو است

زیرا که معهود چنین است که یوسف شود اگرچه جواب لما در آیت مجید محذوفست لیکن به قرینه مقام ظاهرست که انداختند
یوسف را در چاه و وحی فرستادیم ما بسوی یوسف که هر آینه البته خبردار خواهی ساخت برادران را باین
ستم که بر تو کرده اند و ایشان ندانند و نفهمند که تو یوسفی سبحان الله این چه بلاغت کلام است که
تمام تفصیل در غایت اجمال بیان کرده اکنون چه شرح این مجمل بجهت تبصیر الناس ضرور است
بطول میشود هنگامی که یوسف را برادرانش از پدر جدا کرده بصحرا رو کردند و قدری راه رفتند او را
بر زمین انداختند و بر خاکش میکشیدند و طپانچه بر رویش میزدند و میگفتند ای عزیز پدر الحال کجاست
او که ترا حمایت کند و کجاست دعوی خواب و چه شد آن ستارگان که ترا سجده کردند یهودا و بقولی روبیل که
برادران را از قتل یوسف منع نموده بود او را در ذیل حمایت خود گرفته گفت قرار چنین شده بود
که بکشید در چاه افکنید و الحال از زجر نزدیک بهلاک رسیده بنابر حمایت او دست از او باز داشته و دستش
را بستند و پیراهن او را بیرون آورده ریسمانی دراز بر میانش محکم ساخته بجایی که هفتاد ذرع عمق داشت
و در سه فرسخی از مقام یعقوب بود فرو آویختند بعد از رسیدن او بقعر چاه ریسمان را بریدند و رفتند
در اثنای افکندن بچاه ندا رسید از حضرت ذو الجلال بجبرئیل ع که دریاب بنده مرا دریاب یا روح الامین
قبل از آنکه یوسف به آب رسد رسیده او را بر فراز سنگی که در چاه از آب بر آمده بود نشاند و در بر گرفت
و در روایت متمثل بشکل و شمایل یعقوب ع شده آمده بود تا یوسف انس گیرد و دهشت نخورد
یوسف از غایت مهابت زجر مدهوش گردیده بود چون بهوش آمد و خود را در کنار پدر دید آغاز
گریه و شکوه از برادران نمود روح القدس گفت من جبرئیل امینم و حق تعالی مرا فرستاده و سلام تو رسانیده
فرموده است که اندیشه مکن که عنقریب ما ترا بدرجه اعلی خواهیم رسانید و برادرانت را محتاج
بعطایای تو خواهیم ساخت و لوای عز و شان ترا چندان خواهیم برافراخت که ایشان ترا
نشناسند و نفهمند که تو یوسفی پیراهنی از حریر بهشت از [illegible] الآب و الجد یعقوب ع رسیده بود
و یعقوب از کمال محبتی که با یوسف داشت بجهت تیمن و تبرک آن پیراهن را پیچیده بطور تعویذ
در بازوی یوسف آویخته بود و آن پیراهنی بود که جبرئیل ع از بهشت آورده با ابراهیم ع پوشانیده بود

بهر حال ان خریده و فروخته درهمهای کم وزن ... شمرده چنین خالطه بوی لیعجب که در بیع و شری اکثر بیع بسیار بود

بمیزان می سنجیدند و اگر اندک بود می شمردند پس معدوده یعنی اندک است و اختلاف است در اینکه چند بود بعضی گفته اند

درهم گفته اند و برخی بیست و جمعی بیست و دو و سبب اینکه آن درهمها کم وزن یا ناسره بود اینست که مالک تمام ... خواست

برای تجارت خریده بود و آن چند درهم که بسبب نقصان بکار نرفته بود داشت گفت برادران یوسف که غیر از چنین

درهمی ناسره ندارم که بقیمت این غلام بشما بدهیم ایشان گفتند که چون عیب گریزپائی دارد بهر چه بخری سود ... 

و از آن درهمها هر یک درهم گرفتند ملی بهما الیه ... بگرفت و بودند در بار یوسف ایشان از زاهدان زند در

اصل معنی باز داشتن خود است از چیزی پس حاصل سخن اینکه برادران یوسف خود را باز داشتند از بیع یوسف

در میان ایشان باشد و اگر ضمیر ... ما سبق راجع بکاروانیان کنی معنی داند که اهل قافله از شنیدن عیب

گریزپائی خود را باز داشتند از خریدن یوسف و نیز احتمال داده اند که با وجود کمال جمال یوسف نظر به جانب او نمیکردند

و خود را از نظر بازی باز میداشتند و احتمال دیگر اینکه چون علامات اصالت و نجابت در یوسف دیدند

خدمت یا ... خود را از استخدام باز میداشتند و مؤید این معنی است که مالک زعر ... چون رسید که

راست بگو کیستی یوسف گفت پسر یعقوب بن اسحق بن ابراهیم مالک ... و تعظیمش نمود و عزیز فرزند

داشت التماس کرد از یوسف که دعا کند تا خدای تعالی او را فرزند دهد یوسف دعا کرد حق سبحانه دوازده بار

زن او را حامله داد و بهر حمل دو پسر توأمان زائید و تا وقتی که یوسف با مالک بود چیزی که مالک می آورد و چیزی

بمصر آمد عزیز یعنی وزیر ملک مصر که نامش قطفیر یا اطفیر بود خبر یافت که شخصی غلامی چنین دارد مالک را طلبید

و الزام کرد تا او را خرید گویند بهم وزن خود مشک و نقره و نقد دیگر طلا و در و انبهای و دیگر نیز ... و در آن وقت یوسف

هفده ساله بود و سی سال در خانه عزیز ماند پادشاه مصر که ملقب بفرعون بود و از آن عهد بود ...

ولید عملیقی بود و او بعد از ظهور نبوت یوسف ایمان بخدا آورد و در حین حیات آن حضرت وفات یافت

تمام فروشنده ... زیرا که بیع فروختن ... ن عو مدان ...

ولف ایکسی که خریده بود ...

پس علی نکم و خدا تعالی است که یاری کرد باید خواست بر تحمل آنچه شما وصف میکنید یعنی هلاک شدن یوسف خلاصه کلام آنکه من طاقت برداشتن این غم و الم عظیم ندارم مگر خدا یاری دهد که تمام تحمل کرد منقول است که یعقوب آن پیراهن خون آلوده را بر روی خود انداخته گریه میکرد چندانکه روی مبارکش از رنگ خون گرفته بود و یوسف سه روز در چاه بود روز چهارم جماعتی از مسافران که در عرب ایشان سیاره گویند نزدیک آن چاه فرود آمدند

و آمدند نزدیک چاه جماعت مسافران السیال فرستادند بر سر چاه

آنکس که رسانیدن آب تعلق دارد و کشیدن از چاه با و تعلق دارد پس دلو وی را در چاه فرو گذاشت و دلو خود را و نام آن دارد مالک بن ذعر در اختیار آمده که چون دلو به آب رسید وحی نازل شد بر یوسف که در دلو نشیند بعد از نشستن دلو را مالک کشید و دید که بجای آب غلامی برآمد گفت ای مژده کجائی و شادمانی این پسر است و نیز روایت کرده اند که مالک دوستی داشت که بشری نام او بود او را اندا کرد و گفته تا بدیدن او آید

تو که نشستن شد یعنی با برای مصلحت دیدن که این پسر را چه باید کرد بهر حال بردند با هم مصلحت دیده و او را از مردم کاروان پنهان داشتند بنظر آنکه بمصر برند و بفروشند اما نسق کلام با جمعی استتار از ضمیر جمع در کلمه استتار راجع به برادران یوسف باشد یعنی پنهان داشتند حقیقت را از نظر آنکه بفروشند و ماجرا چنین بود که از آمدن کاروان نزدیک چاه آگاه شده بمظنه بیرون آمدن یوسف بر سر چاه رفتند و بحسب اتفاق در اثنای برآمدن آن کودک بهالک رسیدند و بمالک گفتند که این غلام ماست و گریخته آمده ایم و الحال که یافته ایم نگاه نمی داریم چرا که گریز پاست پس این را بتو میفروشیم بشرط آنکه بمصر بری و اینجا نگاه نداری یوسف را بوعید قتل تاکید نمودند که حقیقت احوال را پنهان دارد و خدا تعالی داناست

بآنچه مردم میکنند و قراءة کلمه بشری که قسم دیگر هم آمده یا بشرای که اضافه بنفس متکلم شود یا بشری گفته شده

ندیدیم با یاء و با الف بر یکجا وقف با حایز التقاء ساکنین

فطعلست بر سر وه بعز فروختند برادران یوسف او را و آنجمع در صورت

ضمیر راجع برادران یوسف باشد در شری بمعنی بیع اما اگر ضمیر راجع بمالک و رفقای او باشد شری در معنی اصلی مستعمل است

که دل او را مهر یعقوب میدید بر سر لفی الحقیقه خلافی نکو نبود جای مرا به عزیز بد رسیدی خدا تعالی رستگار نمیسد خلاصه ان
چه ظلم کرده‌ای کاری نیست که در غیبت بر موضع کسی شخص که محرم ناموس خود ساخته و گرامی داشته که در وی خیانت کنیم یا ز ظالمانیم
قراءه معظمیست پنج قسم آمده یکی بکسر ودیع یا دوم بفتح و ضم یا سیوم بفتح هر دو چهارم بفتح ها و کسر یا که بعد از آن
همزه یا و ضم یا چنانکه تاویل او دیدن مطابق این قراءه مقام است و حیان تراز این قراءه منقول از علی بن ابیطالب
پنجم بفتح ها و کسر یا

و بعد از آنکه سوال و جواب مذکور تمام شد بر آیه تحقیق قصد کرد زلیخا بو
یوسف که بخر او در آبداد در مقاربت قصد کرد یوسف بمانعت و استخلاص خود از جبر او و صورت واقعه چنین بود
زلیخا چون میدانست که رد کردن یوسف التماس او را و عذر خواستن او از او بود چون از غضب غیرت
کسی خلاص را مضمون ساز و لجاج نمایم ملتمس مرا قبول خواهد کرد از جای خود برخاست که بچسبد بر یوسف
در آن ملاحظه هم التذاذی یابد یوسف رو بدوار نهاد زلیخا از دنبال وی دوید که تا بدان وقت سبحانه از
در مدح و تحسین یوسف میفرماید که چرا نباشد اینکه دید یوسف آثار بصیرت قوت و قدرت در کار خود را شامل
حال خود این چنین که دفع کند قباحت و فاحشی را که زلیخا از وی مینماید است و تن در ندهم تا اینکه بگردانیم ما
از خیانت و زنا را که زلیخا خواهش داشت و بدرستیکه یوسف از بندهای مخلص ماست بفتح لام یعنی
اینکه خالص فرموده بندهای طاعت را طاعت یا بکسر لام یعنی آنانکه اخلاص دارند مر ما بخفی بماند که بعضی
خدا تعالی اثبات بدی در ستی راکه متوجه یوسف شده بود این بود که در بعضی رسته الاحکام گرفته اند
فی الحال و الرد تا دبیرون رفت و آنچه اکثر مردم از کلمه متصرف میشوند و هم بجا استنباط نمود نوشته اند که
یوسف هم عزم مجامعت با زلیخا کرد و مند سراویل خود را گشود و نشست بیته معلوم و زلیخا مستلقی شده بود
دیدن برهان را چنین تفسیر کرده اند که فرشته متمثل بصورت یعقوب شد و یوسف را گفت انگشت گزید
و در سینه او زد از آن شهوت او از آن که مرقوم بود و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین و یوسف هیچ باک از آن نداشت
ممنوع نشد تا اینکه جبرئیل ندا داد که یا یوسف العمل عمل السفهاء و انت مکتوب فی دیوان الانبیاء از ما ما
خود را از آن کار باز داشت و چنین هم نقل کرده اند زلیخا پرده انداخت و گفت از صنم خود شرم میکنم

در مصر یعنی عزیز زن خود را که بقول راحیل و بقولی زلیخا نام داشت بعد جایی بودن یوسف را نیکو و بلند مرتبه کن یعنی
گرامی دار او را اب یا که شود و ارزد بما نفعی در مهمات معاشی مدد و معاون ما شود یا اینکه بگیریم او را بفرزندی
و بر اینکه آثار رشد در وی دید قاضی بیضاوی در تفسیر خود آورده که گفته اند سه کس فراستی نکردند یکی عزیز مصر را با
یوسف که از حال او فراست دریافت دوم دختر شعیب در شأن موسی که با پدر خود گفت یا ابت استأجره آگاه شده بود از معنی
که بجانب کفایت خواهد آمد سوم ابوبکر که وقتی عمر رضی الله عنهما را خلیفه فرمود و برین دلالت او معهود که این
حد و جهد بجهت آنست که بعد از وی خود خلیفه شود چه هر گاه این طریقه معمول شود که باجماع مردم خلیفه مقرر کنند کس را از من
بر میسر آید و مرا از شیعه اصحاب شخصی که منسوب نیست نسبت تا زود تر خلافت باو منتقل شود بهر حال حق سبحانه جل شأنه
میفرماید چنانچه تمکن دادیم بمحبت و تعظیم یوسف را در دل عزیز همچنین تمکن دادیم برای یوسف در زمین مصر یعنی ملک مصر
و عزیز در قبضه اقتدار او در آمد و از اینجاست بعد از آن ملول یوسف تمکن و اقتدار او بود در مصر و برای این بود که تعلیم کنیم
و بیاموزیم او را معنی کتب الهی و تعبیر خواب اهل علم و معیبات و خدای تعالی غالب است بر کار خود یعنی هر چه را که خواهد بعمل آرد اما بیشتر
مردمان که عوام الناس اند نمیدانند
و آن وقت که رسید یوسف بمنتهای جوانی خود یعنی بزمانی که متبنی جمیل است دادیم او را علم مراد
حکمت و علم کتب یا تسلط بر ملک مصر و حکم میتوانند بود و چنانکه یوسف را مراتب عالی رسانیدیم همچنین
جزای نیک میدهیم نیکوکاران
و طلب کرد از یوسف کام خود
آن زن که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا عاشق بر یوسف در خواست نمود از وی که مقاربت کند با او و ببست درهای
خانه را ... درون میابید و یوسف بیرون نتواند رفت و آنجا هفت خانه بود یکی بعد از دیگری زلیخا هفت در را ببست
و بیوسف گفت مهیا شده ام برای تو یا هست معنی بیا که من برای توام یا حرف تنبیه است که آگاه شو ای یوسف
یعنی بفهم که این کار را کرده ام از خلوت کردن و درها بستن برای مواصلت نیست گفت یوسف در جواب
پناه میبرم بخدای تعالی پناه بردنی از آن دو تو سل و توکل بدو میجستم که اوست پروردگار من نیکو کرده است جای بود
را که عزیز و منزلت بخشیده است یا آنکه عزیز که تو گفته گرامی ساز جای اقامت من را این او لطف پروردگار است

عزیز نظر بر شاهد این امر عجیب کرد که طفل بسخن در آمد از آن کودک رسید ای طفل چه میگوئی در این باب آن صبی

پسر خاله زلیخا بود و بفظ ام الهما اشاره بهمین معنی گواهی داد بطریق از روی دلیل عقلی که گفت اگر باب

پیراهن یوسف در پیش دریده از جانب پیش پس زلیخا راست گفته و یوسف از دروغگویان است زیرا که از اینکه در او بخشش بود

انبراز و ممانعت او و اگر دریده از طرف عقب پس زلیخا دروغ گفته و یوسف راست گویان است چرا که علامت

گریختن یوسف است و کشیدن زلیخا او را از پس قرار بر نقطه در و قبل ضمه هم کرده اند و بفتح حرف اول نیز

پس از زمان دید عزیز

پیراهن یوسف را دریده شده از جانب پس گفت عزیز زلیخا را بدرستیکه این بدی که میگفتی جزای آن با این رسید

سوءقصد بود این از مکر و حیله شما زنانست بدرستیکه مکر و حیله شما زنان بسیار بزرگ است

عزیز گفت ای یوسف از این گذر کن ای یوسف

درگذر از این ماجرا و دیگر با کسی و جای مگو و مساز و رسوا مکن و گفت زلیخا را بس از گناه آن قوم

خدا را هم مپرستید تا من اعتماد بر شما نکنم که بخشد گناه تو را بدرستیکه تو بوده ای از خطاکاران این جمع

مذکر بطریق تغلیب آمده دیار نیز پس از یوسف حذف شده منقول است که عزیز از ترس رسوائی سخن را کوتاه

نمود و ترک عقوبت زلیخا کرد این همه بود که بحکایت زلیخا شهرت نکند از زنان شهر شنیدند و آنها پنج

بودند از خاصان دولت زنان

گفتند جماعتی از زنان که در شهر بودند با همدیگر این سخن را که

زن عزیز چرا استکار کرد غلام خود را از نفس خود بقصد مواصلت داد که او خواست تحقیق در آمده است در دل

بر و در او محبت یوسف بدرستیکه ما هر آینه می بینیم آن زن را در گمراهی آشکارا الغرض از مثل زن وزیر

پادشاه چرا با غلام درافتد اتفاقا خبر بزلیخا رسید که آن زنان چنین میگویند

پس چون شنید زلیخا که زنان شهر این سخن میگویند مکر بایم

تا اینصورت بیحیائی را نبیند بعد از آن یوسف را که احترام کرد این سخنها و این نقلها همه نامناسبت و غیر لایق است چه بوسیدن در قعر چاه یوسف را نازل که دو حرف در دل یافت و این نسبت چنین عوض ممکن نیست که چنانکه
تا اینجا چنانکه ملا جامی گفته ... ازکار ... کافور باید اهل ... این ... در
نمایند و دیگر سیاق و سباق کلام مجید نیز مطلقا اشعار به این وجه بر گاه یوسف اول معاذ الله گفته
و این کار را ظلم دانسته و موجب حرمان از فلاح فهمیده بعد از آن چگونه قصد آن کار کند و این همه اصرار
در دل ... ازه هم ... نکرد و او را محترم داشتن از خدا جزا و خوف ... زلیخا است

و بیرون جستند یوسف و زلیخا بر یکدیگر

تا رسید به در و دروازه معلوم منتهای در بالو ... زلیخا به یوسف رسید و دست او از عقب سر بر گریبان پیراهن
تا در القصه ... پیراهن یوسف از پس سر کشید ... در این و در این اثنا یافتند مر عزیز را که شوهر
زلیخا بود نزدیک دروازه از جانب بیرون چون زلیخا دانست که شوهرش اینصورت حال را مشاهده کرد
در تحقیق ماجرا بمیان خواهد آورد ... مکر در آمده دلیرانه گفت شوهر را چیست جزای کسی که
اراده کند با اهل خانه تو بدی ... مگر همین که زندان در آورده شود و یا عقوبتی دردناک
تا ... و ... همین است ... صورت افاده حصر میکند

یوسف برای رفع عقوبت و تهمت از خود گفت به عزیز که زلیخا خواهش کرد
از من ... خواست ... مباشرت ... گفت اگر من گریختم ... نیامد لیکن از صورت
حال ظاهر بود عزیز در درجه تحقیق اینکه کدام یک از ایشان راست گوید ... گفت آیا گواهی هست ...
بر راستی گویی یوسف ... گفت کودکی چهار ماهه در گهواره بود در آن خانه ... حال
عزیز گفت طفل چهار ماهه چگونه گواهی خواهد داد یوسف گفت خدای قادر است ...

گفت یوسف که ... تنگ آمد بعد السجن از زنان که ای پروردگار من زندان دوست داشتنی‌تر است نزد من از آنچه
میکنند و میخوانند مرا بآن ... زنان و اگر نگردانی از من مکر و غدر ایشان را میل کنم بسوی ایشان و در آن حالت
باشم از نادانان قراءة کلمه سجن بفتح سین و کسر سین آمده مخفی نماند که سوق کلام یوسف ... میکنند
که بطریق شرطیه برای زنان آیند بگفت تا در ان ... ورفعل ... بطریق ... زنند که
از غایت ... و این محض لطف حق ... است
و چون در ضمن لازم والا دعا برای زنان آمد ... نماید که
پس اجابت کرد دعای او را پروردگار او و پس بازگردانید از و مکر و فریب ایشان را بدرستی که خدای تعالی شنوا است ...
موسنان و تسقیان او دانا است بر حال باطن و ظاهر ... همه یک
پس ظاهر شد مر عزیز و اعیان ... بعد از آنکه دیدند علامات بیگناهی یوسف را ... که بیان کرد
و دست بریدن زنان ... زلیخا واله و شیفته او است و یوسف را ... مغالطه ... قرار دادند که یوسف
بزندان کنند تا شهرت کنند ... قصد کرد یوسف ... و عصمت از زلیخا ... باعث ... یوسف ...
مگر زلیخا بود که ... زنان مذکوره تدبیر اندیشید که اگر چند گاهی یوسف محنت زندان بکشد ... راضی بمقاربت
بشود ... گفت که این غلام مرا بدنام کرد ... رفع بدنامی باید ...
او شود و این از فصاحت قرآن مجید است که کلمه حتی حین ... هر دو جانب مربوط ... مردم که عزیز و اعیان
دولت باشند ... زلیخا ... تا زمانی که راضی بمقاربت شود ... زنان ... [illegible]
ضمیر مذکر آورده ... فرموده پس در آوردند یوسف را بزندان

و در آمد با یوسف در زندان

و دو جوان از چاکران ... با دو غلام ... که در همان روز ... آن ... بود ...
داخل کرده آمدند یکی ساقی ملک ... و دیگری نانبای او چون دیدند که یوسف ... زندان ... مهربانی ... نماید ...

چنانکه بسی یکی را ایشان داد و فرستاد بسوی ایشان رسول که برای ولیمه آنها و چیزی دیگر هم از زنان بضیافت طلبید تا حاضر شوند
و ایشان بجهت کار طلبیده است پس چهل زن از زنان اعیان و ارکان دولت بدعوت او حاضر شدند و زلیخا مهیا و مرتب ساخت
برای آن جماعت زنان تکیه گاه و جای نشستن با اعزاز و اکرام و دیگر مراسم ضیافت بجا آورد و داد بدست یکی از آن زنان
کارد تا بهنگام خوردن ما حضر میوه و گوشت را با آن ریزه کنند و بعضی بنابر قرائة لفظ متکأ بتشدید تا و در صورت
که بمعنی خوردنی باشد اما بعضی به اصطلاح عربان که می گویند تکیه کردیم نزد فلان یعنی طعام خوردیم الخ و بعضی متکأ بسکون تاء
خوانده اند و آن در لغت بمعنی ترنج است یا بمعنی چیزی که پاره کنند بکارد و بخورند و زلیخا از آن خوردنیها که محتاج بکارد است ترنج اختیار
نموده است زیرا که [illegible] بود [illegible] از [illegible] بود که چون پوست ترنج سخت تر است بخوردن مشغول شدند و در این
[illegible] یوسف را در پس پرده داشت [illegible] گفت بیرون آی و جلوه کن بر این زنان یوسف از پس پرده بر آمد پس چون دیدند
آن زنان یوسف را بزرگ داشتند [illegible] و [illegible] جمال او بسیار کردند [illegible] شدند و القدر واله و محو شدند
[illegible] دستهای خود را بدل ترنج می بریدند و با اینکه اکبرن بمعنی حیض باشد [illegible] و گویند زن حائض شده می گویند
اکبرت المرأة بنابر این معنی تاویل چنین شود که [illegible] شهوت حائض شدند و از کمال حیرت گفتند پاکی و دوری
باری خدای راست [illegible] چنین شخصی را آفریده [illegible] این آدمی زاد نیست [illegible] مگر این فرشته گرامی و بلند مرتبه
یعنی آدمی زاد با این صورت و سیرت نمی باشد از حضرت رسالت [illegible] منقول است که فرمود در شب معراج یوسف را دیدم مانند
ماه شب چهارده [illegible] حاش لله بفتح شین و سکون [illegible] خوانده اند

ولفت زلیخا با آن زنان که پس این همان کس است که شما ملامت کردید مرا در محبت
او اشاره بمعنی که چرا [illegible] شما [illegible] شدید و هر آینه تحقیق خواستم کام دل از نفس او یعنی مراد جستم
از مواصلت او خواستم پس او خود را نگاهداشت از آن کار و اگر چنانچه نکند آنچه من باو میفرمایم هر آینه
او را [illegible] زندان خواهم فرستاد البته و هر آینه خواهد گردید از خوار شدگان یوسف [illegible] شنیدن این سخن را [illegible] بیرون
[illegible] مبادا باز تکلیف [illegible] و آن زنان [illegible] ما او را نصیحت کنیم
[illegible] اظهار مطلب خود باو میکردند و بمواصلت خود تکلیف مینمودند

قوی و توحید که بخششهای افزون خداست بر ما و بر دیگر مردمان هم بوساطت ما پیغمبران که هدایت میکنیم و دعوت مینمائیم خلق را بپرستش او ولیکن بیشتر مردمان شکر این بخشش الهی را بجا نمی آورند که رسولان را برای هدایت وارشاد ایشان فرستاده است تا راه صواب نمایند و مستحق بهشت باشند مخفی نماند که این سخنان را یوسف برای وثوق و اعتماد زندانیان بر قول او گفت تا بدانند که همه را راه هدایت وارشاد او عمل نموده مسلمان شوند زیرا که مشرک بودند و بعد از تمهید مقدمه صریح کرد بدایت را

گفت یوسف که ای دو ملازم زندان یا ای دو مصاحب من در زندان

آیا خدایان متعدد و پراکنده که شما دارید یعنی بتها از چوب و سنگ و نقره و طلا بهتراند یا خدایتعالی که یگانه است و غالب بر تمام موجودات مخفی نماند که درین عبارت لطیف اشارت و دلیل قوی بر معبودیت بحق برای ذات حق تعالی است تقریرش آنکه این خدایان خود را که هر چه میخواهید میسازید و میتراشید هرگاه عقل حکم میکند برآنکه خدا میباید خالق باشد نه مخلوق پس این بتان خدا نیستند و همچنین عقل حکم میکند که خدا میباید بر همه غالب باشد و در هر صورت نمیتوانند بود زیرا که غلبه بر ظرف متعلق نمیشود پس خدایتعالی که یگانه و بر همه غالب است معبود حقیقی اوست البته و نمی پرستید هر چیز را که می پرستید غیر او مگر نامهای چند را که شما خود نامیده اید آنها را و پدران شما نامیده اند یعنی ذاتی که سزاوار پرستش باشد در میان نیست بجز نام خدائی که شما مقرر کرده اید پرستش و این خود نزد عقل اعتبار ندارد و نازل نکرده است خدایتعالی بآن بتان قوتی و تسلطی که توانند حکمی کردن نیست در باب پرستش قدرت حکم کردن مگر خدایتعالی را درین کلمات نیز برهانیست عقلی بر وحدانیت ذات او تعالی تقدس چه بدیهی است که بتان از خود قدرت و قوت هیچ کار و هیچ حکم ندارند چرا که چوب و سنگ اند پس قوت و تسلط و حاکمیت در صورتی از آن صورتهای محض ممکن الوقوع باشد که حضرت خالق بآنها داده باشد و چون نفی اینمعنی بثبوت رسید معبود آنست که خالق است و لفظ قهار دلیل که حیثیت فوق را لازم دارد و دلیل دیگر شد چه التزام فوقیت برای الوهیت ظاهر گردید و بتان که بر زمین زیر دست و با افتاده اند

خوابها که ما و نقل میکنند تعبیر نمایید آن دو کس نیز گفتند یوسف که ما خواب دیده‌ایم تعبیر کن و بعضی گفته‌اند
آن دو کس هیچ خوابی ندیده بودند بلکه برای امتحان یوسف بدروغ ساخته بودند خوابها را هر کدام موافق
[illegible] یکی که ساقی بود گفت خواب دیده‌ام که انگور می‌فشارم و آن شیره خوشه انجا شیره انگور [illegible]
باعتبار آنکه خواهد بود در لغت بعضی عرب‌ها یک نام انگور خمر است دوم که نانبا بود گفت خواب دیده‌ام که
خوان نان بر سر دارم و مرغان هوا بر سر آمده از آنجا میخورند خبر کن و آگاه ساز ما را ای یوسف
بتعبیر این خوابها بدرستی که ما می‌بینیم ترا از نیکوکاران اشاره بدو معنی است یکی آنکه تعبیر خوابها را
نیکو میدانی دوم آنکه در شفقت بحال رفیقان احسان مینمایی و نیکوکاری یوسف در زندان این بود
که زندانیان را تسلی میکرد و هدایت مینمود و هر کدام که بیمار میشد او را عیادت و دستگیری میفرمود و
محتاجان را خبرگیری میکرد [illegible] ایشان گفت ای جوان تو کیستی که اینهمه خوش و خوش‌خویی یوسف
گفت یعقوب بن اسحق بن ابراهیم او گفت چکنم که دست بر خلاص تو ندارم الا [illegible] که بیرون [illegible]

گفت یوسف آن دو جوان که در زندان بودند نمی‌آید شما را طعامی که روزی داده میشوید با آن مگر آنکه خبر میدهم
شما را از کیفیت آن پیش از آنکه برسد شما را آنکه شما را گفتم از جمله خبرهای غیب است که آموخته است مرا پروردگار
من بدرستی که من گذاشته‌ام از اعتبار [illegible] خود ملت و دین گروهی را که ایمان نیاورده‌اند بخدا تعالی
یعنی هرگز کافر نبوده‌ام و آن گروه که نگرویده‌اند بخدا تعالی ایشان کافرانند تکرار ضمیر اشاره با
که هیچ قومی بدتر از ناگرویدن بخدا نیست

گفت یوسف که پیروی کرده‌ام ملت پدران خود ابراهیم و اسحق
و یعقوب را [illegible] از آن [illegible] چرا که صاحب ملت ابراهیم بود [illegible] شیوه ما و نمی‌شاید
ما را [illegible] آنکه شرک آوریم بخدا تعالی و شریک او دانیم در خدایی هیچ چیز را این ایمان

یوسف لوم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن بعد الخمس بضع رحمت کند خدا بر برادرم یوسف اگر نمی‌گفت که یاد کن مرا نزد پروردگار خود نمی‌ماند در زندان هفت سال دیگر بعد از پنج سال که مانده بود بضع در لغت عرب پاره گوشت است بعد از آن عدد پاره و قطعه چیز را البضع آن میتوان گفت چنانچه در حدیث نبوی آمده فاطمة بضعة منی آورده اند که چون هفت سال گذشت جبرئیل بر وفق یوسف آمد و گفت خدا ترا سلام میرساند و میفرماید که برای این حسن جمال که دادم [illegible] چه که تو را بخشیده یوسف سر به سجده گذاشت و گفت خداوندا این همه احسان با تو کردی جبرئیل گفت پس روا نبود که برای خلاص از زندان پناه به دیگری بری یا محال این دعا بخوان تا خلاص دهد خدا تعالی یوسف به تعلیم روح القدس این دعا را میخواند تا بهمان خلاص یافت و حضرت مسبب الاسباب حسن سبب برانگیخت که در همان روز ملک ریان خوابی موحش دید چنانکه [illegible]

و گفت پادشاه مصر بدرستیکه دیدم در خواب هفت گاو فربه که میخوردند آنها را هفت گاو لاغر و دیگر دیدم در خواب هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک شده که آن خوشه‌های خشک پیچیدند بر آن خوشه‌های سبز و پوشانیدند آنها را ای اشراف قوم یعنی ای علما جواب گوئید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید شما تعبیر کننده خواب یعنی اگر توانید این خواب عجیب را تعبیر کنید از امام جعفر صادق منقول است که سبع سنابل قرائت نموده

گفتند علماء مصر در مجلس و گفتند این خوابهایی مخلوط است یعنی بچارهای مختلف با هم مخلوط شده [illegible] و صورتهای مشوش در خیال آمده اعتباری ندارد و نیستیم ما دانا به تاویل این چنین خوابهای پریشان

گفت آن کس که رها شد از آن دو جوان زندانی خلاص یافته بود اشاره است به ساقی موجب تعبیر یوسف باز به منصب خود رسیده بود [illegible] پس ساقی به یاد آورد سخن یوسف را بعد از گذشتن جماعتی از زمان که هفت سال باشد و این معنی در صورتیست که قرائت لفظ امة بضم همزه و فتح میم و تا بجای تا باشد یعنی بعد از فراموشی یاد کرد و ادکر صیغه ماضی [illegible] از باب ذکر [illegible] را باب افتعال نمایند [illegible] شود و بعد از آن تا و عین را بدل به دال کرده ادغام کنند چه گفت گفت من خبر دارم شما را تعبیر کننده این خواب پس بفرستید مرا به زندان برای طلب او و پس گرفت دستوری یافت از ملک به زندان آمد و گفت

معبودیت نیستند و چون عقل حاکم است براینکه معبود باید صاحب حکم باشد و حکمش واجب الاطاعه پس معبودیت خداست
که حکم کرده است شما همه مردمان را که پرستش نکنید مگر او را اینست دین راست و محکم ولیکن بیشتر مردمان
نمی‌دانند این را که بدلایل عقلی ثابت و ظاهر است زیرا که غور نمی‌کنند در فهم و عقل را بکار نمی‌برند

دیگر گفت یوسف که ای دو ملازم زندان این سخنها که گفتم بدایت بود
برای شما که ایمان آورید بخدا تعالی اما تعبیر خواب شما اینست که یکی از شما شیره‌چی ملک است پس تعبیر خواب او است
که بار دیگر بر سر شغل سابق خواهد رفت و شراب خواهد نوشانید تربیت کننده خود را یعنی ملک را شراب و سه خوشه که دیده است
نشانه آنست که بعد از سه روز خلاص می‌یابد و اما آن زندانی دیگر که نانپاز است پس تعبیر خواب او چنین
است که بردار کشیده خواهد شد بعد از سه روز دیگر پس بالای دار وقتی که مضمحل شود مرغان هوا مغز سر او
را خواهند خورد آن دو زندانی گفتند ای یوسف ما هیچ خوابی ندیده‌ایم و برای امتحان تو این خوابها را
بدروغ ساخته گفتیم یوسف علیه السلام در جواب گفت حکم کرده شد از جانب خدا کاری که در باب آن شما
از من فتوی خواستید بهمین طوری که من گفتم و غیر این نخواهد شد خواه خواب دیده باشید و خواه ندیده باشید

و گفت یوسف با آن یک از جمله دو تن که گمان داشت یوسف که
رهائی او نجات خواهد یافت از حبس ملک ریان که یاد کن مرا نیز در حضرت پرورش کننده خود یعنی خبر بکن بیگناهی و در
زندان بودن را بعرض ملک برسان تا نجات دهد مرا پس فراموش گردانید شیطان از خاطر او یعنی یوسف
را که بیوسف رساند نزد مربی خود وقتی که خلاص یافت و باز بمنصب قدیم رسید تاویل دوم اینکه شیطان
فراموش گردانید که خاطر یوسف یاد کردن پروردگار خود پس را لهذا پناه برد بغیر و این تاویل دوم
بهتر از اول است زیرا که بسابق و لاحق کلام سبحان تر است چنانچه مینماید که پس درنگ کرد یوسف
در زندان چند سال و کلمه بضع در ... تاویل است در صورت تاویل لفظ از معنی ...
... حسب اشاره ... بحدیث نبوی مطابق میکرد که فرموده رحم الله ...

پس ذکر آن کمینه قبیح قوم ضرور داشت

گفت ملک بیارید او را پس گاه کسی فرا آمد و تعبیر خواب را از زبان یوسف ع تقریر نمود چو گفت که بیارید یوسف را تا خود ببینم بگوید پس وقتی که آمد فرستاده ملک و پیام را بطلب یوسف گفت باز گرد بسوی مربی خود یعنی ملک پس بپرس از او که چه بود احوال زنانی که ببریدند دستهای خود را بدرستیکه پروردگار من بمکر و حیله ایشان داناست خلاصه کلام آنکه چون رسید بمقام ظهور علو مراتب یوسف ع و اشتهار سندل عام نبوت و نسبی ضرور است که برائة ذمه اش از خیانت و فجور نیز نزد خلق ظاهر گردد از بیخته بیرون نیامد از زندان تا بیگناهی و پاکی خود را بر عالمیان ثابت نکرد و شهرت این معنی بدون توجه ملک و پرسیدن او و بدون توقف یوسف صورت نمی بست از اسباب دل در رسیدن تعبیر او بی واسطه و یوسف در باب تحقیق این مقدمه نام زلیخا بمیان نیاورد از کمال ادب ملکه سخن را بر زنان دیگر حواله نمود تا التقریب مقدمه زلیخا نیز مذکور شود پس ملک طلبید آن زنان و کلست بریده را استفسار کرد لفظ نسوه را بکسر نون و ضم آن هر دو قسم خوانده اند

گفت ملک زنان مر زنان که چیست آن سخنی که خطاب کنم در باب یوسف و قتیله خواهش کردید شما یوسف را از خود پس بطریق سوال در کمال لطف گفت نه چه بر سر شما که حیله میگوئید در حق یوسف گفتند آن زنان که پاک است خدا برا که چنین آدمی با عفت آفریده نمیدانیم بر او هیچ بدی یا گناهی یعنی از جانب او مطلقا خواهش نبود گفت زلیخا که الحال ثابت شد و هویدا گردید آنچه راست و درست است من خواهش کرده بودم یوسف را از خود پس و بدرستی او هر آینه از راستان است تعبیر در ان سخن که گفته بود که زلیخا خواست ارکرد مرا گفته برای آنست تا بداند یوسف که من در غیبت او خیانت نکردم یعنی دروغ نگفتم و گناه را برا آن بیگناه نینداختم جائیکه در حضور او گفته بودم و میتوانستم گفت ذلک کلام یوسف ع با تعبیر اینکه رسول ملک را او پس فرستادم

ای یوسف ای راستگوی در تعبیر خوابها جواب ده ما را یعنی ملک و علمای مجلس او را

در تعبیر این خواب که هفت گاو فربه بودند خوردند ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز بودند و هفت خوشه خشک آن خوشهای

خشک پیچیدند و پنهان کردند خوشهای سبز را شاید که باز گردم با جواب در روز اینست سوی آن مردمان که منتظر

اند و شاید که از تعبیر این خواب علم و کمال ترا بدانند

گفت یوسف علیه السلام که بکارید زراعت خواهید کرد هفت سال بر همان وتیره و عادت که همیشه میکنید

پس آنچه درو میکنید بگذارید آن غله را در همان خوشهای خود تا کرم نخورد مگر اندکی از آن غله چیزی که

بخورید مردم در آن هفت سال اشاره باینست که در آن هفت سال بقدر ضرورت خوردن نمایید و باقی را نگاه

دارید حفص دأبا را حفص بفتح همزه قراءت کرده و دیگر قاریان بسکون همزه و آن در لغت بمعنی عادت است

پس بیاید بعد از این هفت سال هفت سال سخت دشوار یعنی در خشکسالی اصلا زراعت نشود و بخورند این سالهای قحط

غله آن سالهای گذشته را که از پیش ذخیره کرده اید برای این سالهای قحط مراد آنکه مردم در سالهای خشک

اندوخته سالها را خواهند خورد مگر اندکی از آن غله برای کاشتن نگاه دارید چون تشبیه سالها کرد بگاوان

از جهت خوردن نسبت اکل بآنها اسناد داده

پس بیاید بعد از آن هفت سال خشک سالی که فریاد رسیده شوند در آن سال

مردمان بغیر یعنی باران یا باران نصیب مردمان کرده شود مال و اهل و در آن سال خواهند فشرد

میوهای بستانها را یا خواهند دوشید پستانها را اشاره به تفسیر الیک قراءت لفظ یعصرون بفتح یا و ضم

آن هر دو قسم آمده است بصورت آنکه ضم یا قراءت کرده شود مراد فشرده شدن ابرهاست یعنی باریدن چنانکه

و سوره انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا معنی همین است مضمون خواب ملک بیان هفت سال فراوانی و هفت

سال قحط بوده که تعبیر طلب بود احوال سال هشتم که حقیقت خواب ظاهر است بلکه یوسف علیه السلام بوحی یا الهام

آگاه شده گفت یا از قرینه مقام چرا که سال قحط گاه گاه مستمر در هفت سال بلکه هشتم فراوانیست

مهمات سلطنت باو تفویض نمایم رسول الملک طلب یوسف رفتند یوسف علیه السلم از زندان برامد و غسل کرد و رخت نو

پوشید و چون داخل محفل ملک شد این دعا خواند اللهم انی اسالک من خیره و اعوذ بک من شره و قدرتک من شره

و ملک را دعا و تحیت گفت ملک اورا در پهلوی خود بر تخت نشانید پس وقتی که اورد ند یوسف را و سخن گفت ملک با او

بسوال از تعبیر خواب و حسن مقال و جمال صورت او را مشاهده نمود گفت ای یوسف بدرستیکه تو نزد ما قدر و منزلت

داری و موتمن و معتمدی یوسف مضمون سخن او را دریافته بطریق تصدیق و قبول گفت بگردان مرا بر خزینهای

ملک مصر حالم بدرستیکه من نگهدارنده ام که نگذارم فتور و قصور بان راه یابد و خوب داننده ام باصلاح امور

یعنی مصارف خرج را بنوعی که از بخل و اسراف محفوظ باشد و حق بحق دار برسانم نیکو میدانم و فی الحقیقه یوسف

را باعث بر قبول این مهمات همین بود که تقسیم خزاین بیت المال کار انبیاست نه حب جاه و لیکن

ملک تخت طلای مرصع بجواهر و تاج نیز ایضا بجهت یوسف مقرر داشته کلید خزانها را حواله باو نمود

و عزیز را معزول ساخته تمامی مهمات وزارت باو تسلیم فرمود چون پس از اندک زمانی عزیز از دنیا

رفت یوسف بالتماس ملک زلیخا را در عقد نکاح خود آورد و دو پسر متولد گشت افراییم و میشا و ملک بیان

بهدایت یوسف بشرف اسلام درامد

و همچنان که مهربان گردانیدیم ملک مصر را

بر یوسف و نجات دادیم اورا از زندان همچنین تمکین ساختیم در آنجاست در زمین مصر جای میگرفت از ان

زمین مصر هر جا که میخواست میرسانیم ببخشش نعمتهای خود از نعم دو جهانی هر کرا میخواهیم و ما ضایع نمیسازیم مزد

نیکوکاران را بعضی گفتهاند ... خوانده اند

و هر اینه مزد آخرت یعنی بهشت بهتر است دوام ابدی از برای آنان که ایمان آوردند بخدا و بوعد وی و وعید

بحالتی که بودند پرهیزگاری میکردند از کفر و شرک و خواهش

و امدند برادران یوسف بمصر پس درامدند بمجلس یوسف

پس شناخت ایشان را یوسف و ایشان نشناختند اورا و وجه ناشناختن معلوم است چراکه یوسف در صغر سن

از ایشان جدا شده و الحال چهل سال از زمان گذشته و حالا بر تخت مرصع با جاه و جلال نشسته

در جواب میگویم که مقدمه زنان را التحقیق باید برای این بود تا بداند که من خیانت نمیکنم با او با حوال غیب لعی در تعبیر

خواب و غیر نمیگویم چه در باب آن نه زیکه بودم که او خواهش کرد مرا و درین سخن مرا دروغگو دانسته در زندان

کردند پس هرگاه مرا دروغگو دانند هیچ سخن من اعتماد نخواهند کرد لاجرم باید که اول راستگویی من ثابت شود

تا بدانند که در تعبیر خواب هم راست گویم این تاویل بخاطر خادم علما رسیده و ضمیر اخیر بدون این تاویل

مرجع صحیح ندارد و ازین تاویل تتمه آیه هم مربوط میشود که مقوله قول یوسف است و عطف بر انی لم اخنه

میشود یعنی تا بدانند ملک که خدا تعالی نمیرساند بمطلب مکر و حیله خیانت کنندگان را یا خود ساختن او اگر کسی گوید

که کلام اعتبار بسیار در میان آمد پس ذلک چگونه کلام یوسف باشد جوابش آنست که بر آن نحو حکم میکرد از حکم

کلام اگر بر قوم فرعون بعید متصل آن کلام فرعون مذکور است فماذا تأمرون

یوسف گفت من دعوی پاکی نفس خود نمیکنم که این سخن میگویم هر آینه نفس بسیار فرماینده است

آدمی را ببدی و گناه کردن یعنی هر گناه میدارد و از مقتضای شهوتهای خود بر سر بدی کردن می آرد مگر وقت

رحمت پروردگار من یعنی وقتی که رحمت او شامل حال کسی شود باز دارد نفس را از شهوتها بدرستی که

پروردگار من آمرزنده است گناه توجه نفس را هر آنکه بی اختیار آدمی وقوع می یابد و رحم کننده است بر حال

بندها بایکه باز دارد از گناه و توفیق توبه دهد درین آیت نیز بعض احتمال بودن کلام از زلیخا گفته اند

و در استثنا الا ما رحم ربی یوسف را مستثنا دانسته اند لیکن بچند وجه این تفسیر مرجوح است اول که

زلیخا بت پرست بود و اینجا هر دو بار مراد از ربی حق تعالی است دیگر آنکه زلیخا را این طبع سلیم و حالت مستقیم

کجا بود که چنین سخنی گوید چون ازین آیت صریح معلوم میشود که قول یوسف است خود سند آیت

پیش هم از آنک کلام یوسف است چه آخر نقل از کلام یک کلام دیگری هرگاه بوقوع آید چرا

در آیت سابق شروع شود

و چون ملک از علم و عصمت و راستی

یوسف آگهی یافت گفت بیارید او را پیش من تا مخصوص گردانم او را خالص و خاص برای کارهای خود در تدبیر و رتق و فتق

مردوش نیست برای شما دیگر هیچ پیمانهٔ غله نزد من یعنی اگر بیارید بار غله بشما میدهیم و در صورتیکه نیارید او را
باز در ملک من و نزدیک من میائید        گفتند برادران یعقوب
میرویم و طلب میکنیم آن برادر را از پدر او و بدرستی که ما میکنیم هر چه میگوئیم یعنی خلف وعده نخواهیم کرد و بعضی خوانند
که لفظ آباه گفتند یعنی از پدر او طلب میکنیم او را از ابانا نگفتند با اینکه پدر ایشان هم بود نکته اینست که
اختیار چون متعلق بابوت است نسبت الیوتی که نسبت باو معتبر است

گفت یوسف غلامان خود را که آن بضاعتی ایشان را که بهای ماء آورده اند بگذارند در بارهای
ایشان تا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را وقتی که برگردند بجانب خود شاید که برگردند نزد
ما مطلب آنکه این بضاعت نشانی باشد که بسبب آن یاد کنند سخن ما را و برادر را بیارند چراکه برگشتن مشروط بآوردن
برادر شده و در اصل این سخن تقریبی بود والا میخواست که از ایشان چیزی نگیرد و آنچه ایشان آورده بودند اوی
چند بود و کفش چند که در کنعان خوب نمیشد بعضی قاریان لفتیانه را لفتیته خوانده اند

چون آن جماعت باز آمدند فرزندان یعقوب سوی پدر خود گفتند که ای پدر ما باز داشته شد از ما پیمانهٔ غله که بعضی
یامین میخواستیم و بستر او را ابرده نبودیم با اینکه دادن غله بار دیگر موقوف بر رفتن این یامین است پس بفرست
با ما برادر ما این یامین را تا به پیمائیم غله و بگیریم برای او و برای خود و ما برای او نگاهبانیم یعنی از آفت راه وغیره
محافظت او خواهیم کرد کلمه نکتل را بعضی بیا خوانده اند یعنی برادر ما به پیماید برای خود

گفت یعقوب که آیا شما را امین و معتمد دانم بر او مگر آنچنان که شما را بر برادر او یوسف پیش ازین پس خدای تعالی بهتر
نگاهبانست یعنی باو میسپارم و محافظت را باو میگذارم و او رحم کننده تر و مهربانتر است از همه رحم کنندگان
بعضی قاریان حافظا را بالف حفظا خوانده اند

سبب آمدن برادران یوسف بمصر این بود که چون هفت سال فراوانی تمام شد و یوسف محصولات را انبار
ضبط نموده بود در سنین قحط مردمان در خور احتیاج میداد و از بهای سبیل هر که بسوال می آمد بهره مند میساخت
برادران یوسف که در وطن خود بودند از قحط بجان رسیده بودند از این ایثار خبر یافته بیعقوب ع گفتند شنیده ایم
که ملک مصر غریبان را درین قحط نوازش میکند اگر اجازت دهی بمصر برویم و از احسان او تمتعی یابیم یعقوب ع
دستوری داد و ابن امین را برای خدمت خود نگاهداشت ده برادر روانه مصر شدند در تفسیر و تفاسیر آورده اند
که یوسف ع در سال اول از سنین قحط آن قدر که مردم مصر داشتند از ایشان گرفته غله میداد و در سال دوم در عوض
زیور و ظروف و دیگر اثاث البیت و در سال سوم بدل غلام و کنیزک و در چهارم مواشی و در پنجم دواب و اسپ گرد
و در ششم انضاج و عقار میفروخت و در هفتم فرزندان ایشان معاوضه مینمودند و در هفتم همه خط بندگی
نوشته دادند و نفوس خود را بیوسف تملیک نمودند چون ملک مصر از این ماجرا آگاه شد یوسف گفت
که همگی مردم مصر از مرد و زن متبع تو اند و اختیار مالکانه تراست زهی قدرت الهی و حبذا عدالت
که بارای انکه یوسف ع در مصر معرض بیع و شری در آورده بودند تمامی آن ملک را به بندگی او داد
آنکه بعد از تمام مدت سال قحط یوسف علیه السلام انچه از اهل مصر گرفته بود و نفوس ایشان را بایشان بخشید
و آزاد کرد القصه برادران یوسف ع از ایشان پرسید از روی تجاهل که شما کیستید گفتند ما فرزندان یعقوب
اسرائیل الله ایم پرسید که پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر است یکی را گرگ در خورد سالی خورد
و یکی نزد پدر مانده و ما ده نفر آمده ایم

و در آن وقت یوسف کارساز گردیدم ابنرا

و بهر یک از ایشان یک شتر بار غله داد گفتند یک شتر بار حصه آن برادر ما که در خدمت پدر ما ماند است میخواهیم
یوسف گفت بیارید آن برادری را که از شما است از پدر شما اینجا بلاغت کلام مقتضی دو معنی است یا آنکه
گفتند سبب ماندن او دوم اینکه برادر ایشان بود از مادر دیگر آیا نمی بینید که غله را می پیمایم و میدهیم
بعدد آدمیان که می بینم نه بعدد شتر و من بهترین مهمانداران ام اشاره باینمعنی که اگر آن برادر هم بیاید
مهمانداری بوجه احسن خواهم کرد ... اگر نیاورید آن برادر خود را

راو باد می سپارند کار را آنانکه متوکل اند یعنی در اصل سعی دفع کمالات و توانگری را از جهت عین میگویند که فوراً دفع میکند و چشم یعقوب علیه السلم از آفت چشم زخم نگاه میداشت چنانکه حضرت رسول صلعم حسنین را تعویذ باین دعا فرموده که اللهم انی اعوذ بکلمات الله التامة من کل هامة و عین لامة آری علاج امراض بدوا میتوان کرد لیکن دفع چشم زخم بدون دعا بهیچ نمیشود و در بعضی از کتب معتبره بنظر در آمده که یک ع بر بستری جلال فرقه همراهی سیر فرت تنی چند در راه نشسته بودند یکی از آنها عاین بود یعنی هر چیز خوب که بچشم بد میرسانید از آن آفتی میدید و یاران خود گفت نمایم شما را که چشم چقدر اثر دارد گفتند بنیم او نگاهی کرد و گفت چه خوب شتری است شتر چند قدمی رفت و افتاد و چندان لرزید و طپید که نزدیک بمردن رسید اعرابی متحیر گردید که آیا شتر را چه پیش آمد رفیقش گفت این سخن را از عیان دیده بود گفت غالبا چشم بد انکس که در راه نشسته اثر کرد اعرابی گفت ببین که چه میکنم فوراً برخاست و در رو و برو آن عاین استاد و این کلمات خواند بسم الله عظیم الشان شدید البرهان ما شاء الله کان حبس حابس من حجر یابس و شهاب قابس ردیل داس و نهار شامس و ما و عارک اللهم انی رددت عین العین علیه و فی احب الناس الیه و فی کبده و کلیتیه لحم رقیق و عظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله فی الحال هر دو دیده آن عاین از حدقها بیرون افتاد و شتر صحیح و سالم شده از جای برخاست

و اثر مال که در آمدند پسران یعقوب بر شهر

از جای که فرموده بود پدر ایشان یعنی دروازهای متعدد نبود آنکه دفع کند تدبیر یعقوب از ایشان از تقدیر خدا هیچ چیز او پیدا است که تدبیر و نصیحت را فایده نیست مگر اینکه وسواسی از روی شفقت در دل او پیدا شد بود دفع کرد آن وسوسه را از دل خود بدرستیکه یعقوب هر آینه صاحب علم و معرفت بود از چیزی که ما تعلیم کرده بودیم او را یعنی از علم قضا و قدر او را آگاه ساخته بودیم که چگونه میباشد

و دیگر واکردند بار خود را یافتند بضاعت خود را که بغیه بار بسته شده بسوی ایشان گفتند یا پدر چه ای پدر ما
چه خواهیم بهتر ازین که ملک مصر گندم بما داد و مهمانداری کرد و این بضاعت برده بودیم با قیمت گندم بدیشان باز گردانیده
بسوی ما چون کرم و در بن غایت است بردیم و غله بیاریم برای عیال خود و محافظت کنیم برادر خود را در این
سفر و زیاده بگیریم بهمانه یک شتر بار حصه برادر و این پیمودن یک شتر بار سهل و اندک است نزد کرم آن ملک
یعنی مضاعفه نخواهد کرد و این مرغبات جهت آن گفتند که یعقوب ابن یامین را همراه بدهد بعضی گفته اند
که ذلک کیل یسیر کلام یعقوب بود گفت برای این چیز اندک ابن یامین را نمیفرستم زیرا که بعضی
بصر از اوت کرده اند

وگفت یعقوب بفرزندان خود

که هرگز نخواهم فرستاد ابن یامین را با شما تا بدهید بمن پیمانی موکد سوگند خدا برای آنکه بیارید او را باز بمن و
سوگند خورند بجنبش بجز آن که باز نیارید او را مگر آنکه گرد شما را حادث هلاک شوید پس و قتیکه قسم و پیمان بمیان آوردند
گفت پدر خدا تعالی است بر آنچه میگوئیم مطلع و متعهد بعد از آن اجازت داد که بمصر روند و
دستاری که از ابراهیم علیه السلام بمیراث بیعقوب رسیده بود مصحوب ابن یامین هدیه برای یوسف
فرستاد با غیر آنکه حاکم مصر است آنکه او یوسف است و منقول است که در مدت غیبت خود یوسف نجاه
بار مکتوب بیعقوب ننوشت و حکمت آن چنین تقاضا کرد که باو نرسید تا از حال یوسف آگاه شود

دیگر گفت یعقوب بفرزندان خود که ای پسران من داخل شوید در شهر مصر همه از یک دروازه
و در آیید و داخل شوید در شهر از دروازه متفرقه تا مبادا چشم زخم بشما برسد از روی رافت و شفقت این
نصیحت مر ایشان را آمد فی الحال آگاه شد که از توکل بر خدا غافل شده و حذر را در دفع قدر مفید دانسته
گفت من دفع نمیتوانم کرد از شما هیچ چیز از مقدرات الهی نیست حکم مگر خدای را با او سپردم کار خود

این بابین نگریه افتاد یوسف باز و چه گریه می پرسید گفت [illegible] تو بودت برادری که داشتم بیاد خط و تیر خود [illegible]

یوسف پرسید هیچ فرزندی داری گفت آری سه پسر دارم پرسید آنها را چه نام کرده گفت یکی را ذئب دوم را قمیص و سوم را دم یوسف گفت این نامها را برای چه اختیار نمودی گفت تا یوسف را فراموش نکنم [illegible] یوسف بیقرار شده

نقاب از روی مبارک خود برداشت و گفت یوسف منم [illegible] بابین که نهایت فرح ساعتی چند بیهوش افتاد و پس از افاقه یوسف گفت من الحال از تو جدا نمیشوم یوسف گفت اکنون نزد برادران [illegible] [illegible] تدبیری بکنیم که باید استی تو نزد خود نگه [illegible] بابین که خلوت سرا برآمد یوسف غلامان فرمود که بار ساربانها

نمایند [illegible]

پس برمان که بار ساربانها درست کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تدبیری که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بود در میان بار برادر اعیانی خود یعنی ابن یامین چنانکه غیر از یک شخص محرم خود دیگری آگاه نشد و تشکیل همه برادران روانه شده از شهر بیرون رفتند پس ندا کننده از آن جمع ندا کرد که ای مردم قافله بدرستیکه شما دزدانید [illegible] سخن بعضی از ایشان دروغ بوده یوسف [illegible] [illegible] گفت پایی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و خلق گفتند

گریز باید [illegible] الواقع از بیش [illegible]

گفتند شعبانیان و در جواب ملازمان

یوسف گفتند که شما چه چیز گم کرده اید ملازمان یوسف گفتند

که گم کرده ایم پیمانه غله را و برای هر کسی که پیدا کند و بیارد از برای یک شتر بار غله میدهیم و ما در گفت [illegible] [illegible]

تکفیل و ضامنم باید دانست که فقها ازین آیه حلیت جعاله را و ضامن شدن قبل از تمام شدن کار استنباط نموده اند و لفظ صواع که برای مشربه واقع شده بجهت آنست که امروز برای تعظیم مخصوص مشربه مرصع [illegible] پیمانه غله کرده بود یا برای بیان تدبیر و قراءه عامه صواع بکسر و وجه آمده صوع بالف و فتح صاد و دیگر بالف و ضم صاد و دیگری [illegible] با عین منقوطه و همه اینها بمعنی پیمانه است

گفتند برادران یوسف بخدا قسم شما تحقیق میدانید که ما نیامده ایم تا خیانت کنیم درین شهر و نیستیم [illegible] [illegible] [illegible] ضمن زلیخا بر امانت داری خود آوردند که ما دهان شتران خود را بسته ایم تا مبادا در زراعت کسی بچرند و بضاعت مال که در بار ما بود باز آمد خود آنرا باز آوردیم و شما دادیم

نیکی نیستم مردمان نمیدانند اسمعه را ولکن جهت بیرون خود را موثر میدانند محقق نماند که تأویل این آیه چنین

است که یعقوب خود اسمعه را در آیه قبل گفته و توکل بر خدا کرده پس این کریمه را بعنوان [illegible] خال

اسباب نازل شده فی الحقیقه تصدیق قول اوست که دفع مکر و داخل شدن از درهای متفرقه چشم زخم

را چه تهمت دزدی بر فرزندان یعقوب آمد و این یامین بعبدیت نگاه داشته شد و غم یعقوب ازین ماجرا افزود تأویل

دیگر که مفسران کرده اند از مقوله که هر چند یعقوب نصیحت کرد و خواست که دفع کند چشم زخم را نتوانست تقدیر را

گردانید بلکه غمی دیگر در دل او بهم رسید که قضای الهی بآن تعلق گرفته بود دخم بمال که مذکور شد مناسبت زیراکه

کلام بر سیاق نکوهش مسعود باشد آیه مدح یعقوب است بعلم و تعلیم الهی منافات دارد و با سیاق کلام که

مجرا از تو دل اوست نیز مخالفت مینماید

و آن مقام که در آمدند پسران یعقوب ع در بارگاه

یوسف جا گرفت برادرش یعنی ابن یامین برادر یوسف با او گفت که منم برادر تو پس غمگین مباش بآنچه کرده بودند

برادران حق تعالی از بلاغت کلام معجز نظام مختصر ذکر فرموده و تفصیل چنین است که برادر چون در

بارگاه یوسف ع نشستند یوسف نمود ابن یامین را و گفتند این است برادر ما که فرموده بودی او را بیاریم و لعصاحتی

که رد شد بود بازآورده بودند گفتند پدر ما رد این قبول نکرد و ابن یامین دستار را هدیه یوسف داد که او

فرمود تا سفره خوان آراسته از انواع اطعمه پیش ایشان گذاشتند حکم کرد که هر دو پسر که برادران پدر و

مادری باشند بر یک خوان بخورند هیچ خوان مشترک شد و بنی پس ابن یامین بی شرکت ماند و دور دراز

مکر و بطعام دست نبرد افتاد یوسف سبب گریه استفسار نمود گفت منهم برادر اعیانی داشتم یوسف نام اگر او

می بود منهم تنها طعام نمیخوردم و الحال که او بیادم آمده طعام در نظرم زهر مینماید یوسف علیه السلام پرسید که

آن برادر تو چه شد در امور یوسف نقاب بر رخ انداخته پس بعد ابن یامین گفت این برادران او را بعد وجید

تمام بهانه سیر از پیش پدر بصحرا بردند و شب گریان آمده گفتند که او را گرگ خورد از همه من تر زیبا[illegible] نمیشنیم

از غم برادر همنشینی را نداشته ام یوسف از مجلس برخاسته بخلوتخانه رفت و گفت بیا بامن طعام بخور و در یک

خوان با طعام خورد در اثنای طعام خوردن دست یوسف ع ابن یامین در آمد غالبا علامتی داشت

یوسف در جواب ملامت بر دزدی که چه عجب اگر این بنیامین صواع را دزدیده باشد که تحقیق دزدی کرده بود برادری

که بود او را پیش از این پس این سخن را یوسف بشنید و در خاطر خود نگاه داشت و ظاهر نکرد مر برادران را

که منشاء تهمت دزدی چه بوده زیرا که از اظهار آن فهمیده میشد که خود پس یوسف است و مصلحت آنی در این

نبود که چند گاه دیگر بر ایشان آشکار نشود و ماجرای این بود که کمربندی که از ابراهیم علیه السلام بمیراث رسیده بود یعقوب

رسیده بود از فرط محبت بر میان یوسف بسته بود و با و گفت که پنهان دار روزی پدر و برادران از وی

جدا و دیده بند است از کمرچاپی دزدیده است و مال سخن نسبه تمثی القصه گفت یوسف در دل خود بهانه بد

دزدی مرتبه چرا که یوسف را دزد دیده و غیر دخسته و خدا تعالی داناتر است بانچه صفت میکنید مر بهتان دزدی بهانه

آورده اند که روبیل برادر که از همه کلانتر او بود داشت از غضب بر خود که هرگاه از روی خشم نعره میزد

از صدای او چندان دهشت مردم میرسید که حوامل بار را بینداختند چون نسبت بان با میل کرد یوسف

بعنایت عبودیت نگاه داشت او از خشم گفت که ای عزیز مصر برادر ما را بما بده و الا نعره زنم

که اسوب عظیم در شهر افتد یوسف گفت بر راست میگوید لیکن خصلت آل یعقوب بود که در هنگام خشم

اگر یکی از آل یعقوب دست بر بدن آن غضب پر رسید خشمش فرو می نشست یوسف چون بدین خصلت

نیز اطلاع داشت بصورت انار بارچه از طلا در دست طفلی بود انرا بر دست روبیل غلطانید

و به کودک گفت برد با رود در آن حرکات دست طفل به بدن روبیل رسید خشمش زایل گردید و فدا نعره

نعره زدن باطل شد بار دیگر سر غضب آمد یوسف نقاب بر پس کربالا کرد مرحا است و گفت ای شمعون

شما بر زبر دستی خویشتن مغرور باید و گمان دارید که زور کسی بشما نمیرسد این سخن گفت و روبیل را از جا

برداشت و بر سر دست بلند ساخته بر زمین گذاشت چون بدن او بدست یوسف رسید خشمش فرو

فرو نشست و قادر بر صیحه نکرد مد متعجب شده گفت برادران که آیا شما را مسامحه میبینید بهر حال

برادران دیدند که اینجا زبر دستی از پیش نمیرود بعجز در آمدند

گفتند ای عزیز مصر بدرستیکه بنیامین

را پدری است پیر و کهن سال العمر تاب و طاقت غم مفارقت او نخواهد داشت پس بگیر یکی از ما را بجای او

گفتند برادران یوسف چون سرای دزدی اگر یافتید در دعگویان

گفتند تعالیان که سزای دزد است هر کس که یافته شود مال گم شده در میان

بار او پس ما کس جزای اوست یعنی آن کس بنده صاحب مال شود همچنین میدهیم ما سزای ظالمان را یعنی در دین و آیین

میدان ما این حکم است

پیش از امر موذن که تفتیش سقایه بوجه جری بهانه را از بار و انتهای برادران

دیگر پس از آنکه بار دانان این یامین را الکاود برای غلط انداز و بنا بر روایت دیگر هر کس را نیز تا علم را ...

... [illegible] ... یوسف تا که و بعد از آن همه بار را نها را اخراج کرد و هر آورد

بهانه ... برادران ... حقیقت همه اینا یامین ... حکایت ... آن سفر باید گفت

که چنین تدبیر کردیم برای یوسف تا ایام او را تعلیم نمودیم تا تواند برادر خود را گرفته است والا نبود

او را مقدور ... برادر خود را ... خود موافق رسم و آیینی که در دین ملک مصر بود در باب دزد

... ملک مصر ... دزد را ... و تاوان ... دو چندان ... پس چون ...

... جهانی خواست که این امر را ... برادران ... مطابق دین آبا

خود ... این یامین ... حل جلاله ... درجات ... او را

برای ... از روی علم و حکمت ... صاحب علم علمی ... درجات ...

لازم آمد ... بالاتر از ... و این بیان او ... رتبه علم ... از رتبه علم موسی

... در این آیه دلیل ... علم خدا تعالی عین ذات اوست چرا که ...

او هم ... علم خواهد ... لازم خواهد آمد ... بالاتر از هم علیمی ... دعا را ... و ضم آن و

یا ... سوره که ... و یا ... قراءة کرده اند کلمه ... رفع ... خوانده اند درجات

... ولی ... جامع دانسته اند

قصه برادران

باشد که خدا تعالی بیاورد و بهم بدهد همه فرزندان مرا بدرستی که او داناست بحال من و مصلحت کار میکند
مخفی نماند که یعقوب علیه السلام در دو کلمه این سخن را مشابه ساخته است یکی آنکه فرزندی از این یامین واقع شود
دوم آنکه اگر تهمت بروی شد بآنکه عزیز مصر و مردم آنجا که از شیعه آگاه اند که در دین ما جزای دزدی
گرفتن اوست و بندگی

و روی برگردانید یعقوب از پسران و گفت ای دریغ حسرت و اندوه من بر فراق یوسف سفید شده بود دو چشم
یعقوب از بس گریه کرده بود مدت چهل سال پس بود او گفتار از بنده خشم در دل آورد و اندوه و چشم یعقوب
اعمی بود و منقول است که جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول صلعم گفت که جزع و فزع یعقوب در غم فراق یوسف برابر
هفتاد زن بچه مرده و حق سبحانه جل شانه او را اجر صد شهید در مجازات این غم داد

گفتند پسران یعقوب علیه السلام بخدا سوگند که
همیشه و پیوسته یاد میکنی یوسف را با گریه و زاری تا اینکه خواهی شد بیمار قریب بهلاکت یا خواهی از جمله هالکان
تفتؤ در اصل لا تفتؤ بود بمعنی لا تزال اینجا لا حرف شده

گفت یعقوب علیه السلام جز این نیست که شکایت میکنم از غم و اندوه خود بسوی
خدا تعالی نه بسوی دیگری و میدانم من از خدا تعالی چیزی را که نمیدانید شما مراد یعقوب این سخن این بود که
شکایت از فراق یوسف میکنم نزد خدا تعالی تا باز برساند و بنماید او را بمن چرا که من میدانم که یوسف زنده
است و حق سبحانه او را در حفظ و حمایت خود داشته و شما از حیات او خبر ندارید و نقل او بر حیات کو
بود وجه یکی آنکه از خواب یوسف امید است که بوقوع آید دوم آنکه روزی غم فراق از احتمال قرب یوسف
که بخاطرش رسید افزود و بکمال جزع مناجات کرده یا الهی ملک الموت را بفرست نزد من
که کاری با او دارم فی الحال بامر خدا حضرت عزرائیل متمثل بصورت مردی خوشروی و خوشبوی
حاضر یعقوب علیه السلام رسید پرسید گفت عزرائیل ام که بدیدن تو آمده ام یعقوب گفت ترا قسم میدهم
بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب که روح یوسف را قبض کرده یا نه عزرائیل گفت نکرده ام و تابعان من که
قبض ارواح میکنند مرا خبر میدهند نیز خبر نداده اند از این سخن امیدوار بملاقات یوسف شده بود زندان

... می بینیم لکن نکوکاران یعنی نیکی در حق ما بسیار کردی الحال در این باب نیز امید داریم از تو

گفت یوسف در جواب ایشان که پناه

می برم بخدا پناه گرفتنی از اینکه بگیریم و بگیریم دیگری را غیر آن کسی که یافته ایم متاع خود را نزد او و اگر بجای او دیگری

را بگیریم پس آنگاه باشیم ما از ظالمان

پس چون نا امید شدند برادران از یوسف و از خلاص برادر گوشه گرفتند با هم راز گویان در مشورت کنان

گفت [illegible] از همه در دین بود برادران دیگر آیا نمیدانید که پدر شما تحقیق گرفته است بر شما

عهد و پیمانی موکد بقسم خدا و آیا نمیدانید که پیش ازین چه تقصیر کرده اید در کار یوسف پس من از این سرزمین جدا

نمیشوم [illegible] پدرم یا [illegible] اجازت دهد پدرم مرا آمدن یا حکم فرستد خدای تعالی برای من و خداست

بهترین حکم کنندگان میتواند بود که لفظ ما در نفوذ ما فرض زاید باشد در این صورت من قبل اعاز کلام است

بگردید ای برادران بسوی پدر خود و بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو ابن یامین دزدی

کرد و گواهی نمیدهیم بر این دزدی مگر آنچه دانستیم بمشاهده که پیمانه ملک از میان بار او برآمد و نیستیم ما بر

احوال غیب نگاهبان [illegible] کنایه از آنکه بحسب ظاهر چنین دیدیم و نمیدانیم که در غیبت ما پیمانه را دیگری

در بار او نهاده است [illegible] قراره [illegible] سرق از ابن عباس نقل است مستقول است

و بپرس ای پدر ما از مردم مصر و مردمان قافله که ما در آن قافله بمصر رفتیم این حکایت را و بخدا قسم که ما راست

گویانیم برادران آمدند و بپدر گفتند آنچه در این تعلیم کرده بود

گفت یعقوب این چنین نیست که شما میگوئید

بلکه ساخته و مزین کرده است نفسهای شما برای شما امری پس چاره من صبر جمیل است بی شکایت کنم نزد بسا

واحرت و بعد از این کلمات تیناء یعقوب را بر روی کشت گریان شد بجای خود نشستند یوسف نامه بر داشته بوسید

بر چشم خود مالید و گریه کرد و دیگر خود را نتوانست ضبط نمود و سخن را اسقاط کرد

گفت یوسف برادران آیا شما میدانید که چه کردید با یوسف و برادر او آیا میدانید

بجد اکردن یوسف و قرب بود یوسف حال آنکه وقت جوانی و نادانی را حواله با قتضای سن فرمود با ایشان خجل شوند و عذر را

تعلیم کرد و در اینجای سخن تنبیه باین اسم نمود چون نقاب از چهره گشود برادران یوسف را شناختند و از روی استفهام

تقریری چنانکه در شانه میفرماید

گفتند آیا تویی البته تو یوسف گفت من یوسفم

و این برادر منست بتحقیق منت نهاد خدا تعالی بر ما بسلامت و کرامت بسبب آنکه هر کس که بترسد از خدا و صبر نماید بر بلا

پس بدرستیکه خدا ضایع نمیکند مزد نیکوکاران یعنی مانند من بجای فان الله که فانه می آمد ربط ظاهر بضمیر بسیار

اما مراد آنست که ضایع نساختن مزد خاصه ذات حق سبحانه تعالی و تقدس یعنی بجای اجر محسنین اجرهم

می بود افاده مطلب میکرد لیکن مراد عموم احسان است بعضی قاریان انک یکه همزه مکسوره خوانده اند و برین

تقدیر همزه مفتوحه درین هم قراءة استفهام نیست و بیشتر مفید مقصود است

گفتند برادران همه بخدا سوگند که اختیار کرد و برتر کرد خدا تعالی ترا بر ما همه

برادران و فرزند داد بحسب صورت و سیرت و بدرستیکه ما گناهکاریم ان مخففه بجای مثقله است

گفت یوسف در جواب عذر و عجز ایشان

که هیچ سرزنشی و ملامتی نیست بر شما امروز ببخشاید خدا شما را و خداست مهربانترین رحم کنندگان

که قید امروز جهت رعایت آنکه امروز که روز اول اظهار گناهان شماست هیچ ملامتی نمیکنم با آنکه وقت ملامت است

یقین دانید که دیگر ملامت نخواهم نمود هم آنکه الحال حسب اقرار و اعتراف بتقصیر خود کردید بکرم خدا تعالی

شما را و بنا بر معنی اول یغفر الله بعنوان دعاست

دیگر گفت یوسف برادران که ببرید این پیراهن مرا پس بیفکنید بر روی پدر

تا باز گردد چشمش بینا و بیارید اهل خانه خود را خرد و کلان مخدوم و خادم همه همراه خود نزد من پس و آن گفت

[illegible] ... نفحص کنید شاید در جائی بیابید یوسف را و نیز امید واری از اینکه بعد از نقش اما اسکوتی ...

... [illegible] ... یعقوب ... شکایت ... خود نزد جلال ... که اگر یوسف ... بایمن مرده بود نزد نفیه

بیاشم

از پسران من هر وقت بیلی جلب یافت کنید که جو بید خبری از یوسف و ابن بیس ... و بنویسید باشد

[illegible] ... شریعت ... خواهد اند ... فرح ... که خدا ... زنده میکند ... که روح آ

... [illegible] ... حکیم ... پس احساس ... است پس از این نصور ...

... یعقوب ... انکه ... مصر ... مقام ... ملاقات ... بیان ... خاطر رسید ...

... یوسف ... احساس کنید و نکفت ...

... [illegible] ... یوسف ... نامه ... العزیز ... بعد از خواند

... بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم

عزیز مصر ... ابراهیم و قصه ابراهیم ... نمرود

و اسحق و ... یعقوب ... پسران ... یوسف ...

از ... شده ... پسران ... نوشته ...

که برادر ... یوسف ... خاطر ... خود ... نکاه داشته ... میدانی ...

... [illegible] ... از خدا خواهش یافت و الآثار ...

[illegible] ... تو ... سلام

پس ... پسران یعقوب ... یوسف گفتند بعد از سلام و تحیت

که ... مصر رسیده ... خانه ... آورده ایم ... عبارت

... [illegible] ... یعقوب ترتیب ... تمام ...

... [illegible] ... زیاده ... صدقه ... ما

صبر باید و بعضی نیز گفته‌اند که دعای انبیا مستجابست پس حکمت الهی چنین تقاضا نمود که دعا برای فرج و رفع [illegible]

نکرد و نکرد مگر در زمان وقت مقرر که مشیت الهی بدعا کردن تعلق گرفته بود آورده‌اند که پیراهن مذکور هم

از ابراهیم علیه السلم تا یوسف رسیده بود همچنان از آبا بارث شد و اولاد یعقوب میرسید تا منتقل بحضرت سید

کاینات صلی الله علیه و سلم شد و علمای امامیه میگویند که بر سبیل توارث باحفاد حضرت میرسید تا منتقل

با امام محمد مهدی ع القصه یعقوب ع بعد از بینا شدن فی الحال از فلسطین که موضعیست نزدیک بکنعان

و یعقوب آنجا مقیم بود با اهل متوجه مصر شد و در راه که پسران پس می‌آمدند ملاقی شدند و نقل کرده‌اند که یوسف

بجهت پدر بزرگوار فرستاده بود آورده اند و معذرت گناه خود نزد پدر نمودند

گفتند ای پدر ما از خدا تعالی برای ما طلب کن آمرزش گناهان ما را

بدرستی که بودیم ما گناهکاران در آنچه با یوسف کردیم

گفت یعقوب ع بعد از زمانی طلب آمرزش برای شما از پروردگار خود

خواهم کرد بدرستی که او آمرزنده گناهکاران ثابت است مهربان است بر ایشان وجه تاخیر در طلب عفو

و آمرزش پسران مفسران و مفسران چنین نوشته‌اند که برای اجابت دعا و قبول استغفار وقت

خاصی در نظر داشت و منتظر آن بود بعضی گفته‌اند که موقوف داشت تا بمصر رسد و ببیند

که یوسف جرم ایشان عفو کرده است و در موافقت او دعا و استغفار نماید و خاطر ما را

بجا طر پسر منتظر بود تا اذن از جناب الهی حاصل شود و بحوای والذی یشفع عنده

الا باذنه مؤید این مدعا اند بود که هر سه وجه ملحوظ نظر بوده باشد چنانکه سوف بجهت استقبال

بعید یعنی تا این سه مطلب محصل گردد و از اخبار صحیحه بپیوسته که بعد از داخل شدن

در مصر شبی بعد از نماز نافله رو بقبله استاد و یوسف را در عقب سر خود برادرانش را در پس

استاده کرد و دعا و استغفار بجهت فرزندان مجرم بدرگاه حضرت قاضی الحاجات نمود و آن

فرزندان تا چهل روز خضوع و خشوع میکردند و از خورد و خواب باز مانده بودند تا وحی رسید

که گناه ایشان بخشیده [illegible]

این یوسف پیراهن خون آلود را پیش پدر برده بودم اکنون این پیراهن را بدست من بده تا بردن این کفاره بردن
آن شود و حقیقت پیراهن قبل از این سمت ذکر یافت که جبرئیل از بهشت آورده بابراهیم پوشانیده بود در چاه یوسف
بود این پیراهن مذکور را گرفته با قافله برادران از شهر برآمد و بعد از آن پا بر بهر جانب کنعان دوید و هشتاد فرسخ راه را
که ما بین شهر مصر و کنعان بود بسرعت تمام طی نمود و بمجرد برآمدن قافله از شهر حکم الهی رسید که فرشته هوا را بردارد
که بوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب رسد یعقوب تا باغ رحمه نشسته بود که نسیم بهشت از پیراهن بدماغش رسید

پس گفت بشکر خدا آمد که روان کنعانیان از شما تنها این شهر مصر گفت یعقوب یا بنی ای جوش پدر بشنید که من یابم در مشام خود بوی یوسف
از مساجد گفت پیراهن گم گشته سید جواب الهی [illegible] و ان از این معقول می باید که گفت انه قریب برای نه
بوئیم که یوسف نزدیک است گفتند حاضران بخدا سوگند که تو هنوز در همان راه
گمی که از عقل دور است می سنجی که او را از گریه چشم و پیراهن خون آلود را دیدی و از آن زمان تا حال آرزومند لقای
او میباشی

پس چون آمد بشارت دهنده یعقوب را که پیراهن که آورده بود انداخت آن پیراهن را بر روی یعقوب
بینا گشت از حالت یوسف [illegible] گفت [illegible] آیا نگفتم شما را که من میدانم از فضل و کرم خدا چیز
که شما نمیدانید که از کرم و رحم خدا مأیوس نباید بود و من ناامید نشدم بلکه از طول مفارقت یوسف
گریان و غمگین می بودم مشغول گشتم در سحرگاه امروز که پیراهن باو رسید بایکه مناجات بدرگاه حضرت
مجیب الدعوات در باب دفع حزن خود باید دست بدعا برداشت و گفت مناجاتی که ترجمه اش
اینست ای معبود خداوند آفریدگار و پروردگار من کرامت فرمای بمن روح و راحت و بهجت و فرحت
جبرئیل عم آمد و گفت میخواهی ترا دعائی تعلیم کنم که چون آن بخوانی الله تعالی نور چشم و در چشم
را نور باز گرداند گفت آری آرزومندی [illegible] از خدا جبرئیل گفت بگو یا من لا یعلم احد کیف هو الا هو
یا من سد السماء بالهواء و کبس الارض علی الماء و اختار لنفسه احسن الاسماء ائتنی بروح منک و فرج
من عندک [illegible] ناند چون تقدیر ازلی این بود که یعقوب عم و یوسف عم در مدت مقدر غمگین باشند تا اجر در خور

بوجود نخواهد آمد یعقوب اینکه تعظیم پدر نکرد و یکی باشد که این برو سخن مقام استعجاب است یعقوب چگونه
مذهب الاحزان گفته باشد و حال آنکه مذهب الاحزان خداست چنانکه جای دیگر فرموده الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن و یوسف بنبوت سلطنت چگونه ترک نماید تعظیم پدر را با وجود نبوت در باب لفظ ابویه دو
تاویل است یکی اینکه راحیل را خدا تعالی باز زنده ساخت تا خواب یوسف سجده او صحیح التاویل شود دوم
آنکه خواهر راحیل را که ام یامین میگفتند یعقوب نکاح درآورد بعد از فوت راحیل یا در حین حیات
بنا بر روایتی که جمع بین الاختین در آن زمانه مباح بوده پس خاله را که زن پدر هم بود مادر قرار داده ابویه
فرمود چنانکه عم ابراهیم را ابیه فرموده در باب سجده وجوه متعدده مذکور است یکی آنکه در آن زمانه
سجده تعظیم برای ملوک و امثال ایشان جایز بوده دوم آنکه از قبیل ملائک برای آدم علی الفعل آمده از روی
تعظیم ارادهٔ پرستش سوم آنکه برای وصال جاه و جلال یوسف خدا را سجده شکر نمودند و لفظ اولی در این
نظر بر است و بعضی مفسران ضمیر له را درین آیت راجع بخدا میدانند لیکن بضمیری که در میان
جواب واضح است برخوردی ندارد و موجب اختلال تعبیر نشود باید دانست که حقیقت رویای صادقه در نفس الامر
این است که در مقام منام چون نفس قدری از احساسات امور عالم سفلی فارغ شود با در آن امور عالم علوی
رو نماید و در آن عالم مجردات بقدر شرافت خویش عروج کنند و از سوانح آینده که حکم وقوع آن بود
آنچه در لوح محفوظ بخامه تقدیر ازلی مرقوم شده سوط ... الهی باید لیکن چون جهان معنویت نه صورت
با همان صورتی که در عالم ناسوت بفعل خواهد آمد جلوه گر نشود بر ... که مناسب تر معنی باشد
بپا در ادراک نفس در می آید مثلا رخت سرخ باتش تعبیر میشود و چون صعود نفس بقدر شرافت آن
هر چند شریعت تر باشد از بالاتر مشاهده معانی بصور مماثله نماید و ازین است که از خواب یوسف
بعد از چهل سال بوقوع آمد

گفت یوسف ای پروردگار من بدرستیکه دادی مرا پاره ملک یعنی ملک مصر آموختی مرا
از تعبیر خوابها و تفسیر کلامهای پیدا کننده آسمانها و زمین توئی متولی و متعهد کارهای من در دنیا

پس هر زمان که داخل شدند پدر

یوسف و برادران و اهل خانه در قصر یوسف جای داد یوسف پس جای خود یعنی بر تخت خود پدر و مادر خود

را و گفت همه کنعانیان که در آیند بمصر اگر خدا خواهد ایمن از غلا و عنا و بلا و برد یوسف پدر

و مادر خود را بر قصر بلندی که در بیرون شهر مصر ساخته بود و در برابر ایشان افتادند پدر و مادر و برادران

یوسف در حالتیکه سجده کردند او را و گفت یوسف که ای پدر این است تعبیر خوابی که من دیده

بودم در خرد سالی بتحقیق گردانید آن خواب را پروردگار من راست و درست و بتحقیق نیکوئی کرد بمن

آفریدگار وقتی که برآورد مرا از زندان و آورد شما را از صحرا البدو بعد از آنکه فساد افکنده بود شیطان

میان من و میان برادران من بدرستی که پروردگار من لطف کننده است از برای آنچه خواهد و برای آنکه خواهد

بدرستی که او داناست بسیار و محکم کار است در مصلحت کارها نیکو بیدا اند تفصیل این احوال چنین است

که چون یعقوب بحوالی مصر رسید یوسف با ملک زمان و اکابر قوم و لشکری آراسته باستقبال

بیرون رفتند یعقوب با فرزندان بر فراز بلندی بجهت تفرج برآمده بود جبرئیل رسید و گفت ای یعقوب

تماشای آراستگی لشکر عالم سفلی چندان نیست که تماشای لشکر عالم علوی امروز جمیع

ملائکه آسمان بتفرج ملاقات تو با یوسف آمده اند و اورده اند که وقتی یوسف بیعقوب نزدیک

رسید یعقوب سبقت در سلام نمود و گفت السلم علیک یا مذهب الاحزان و یوسف خواست بجهت

تعظیم پدر از مرکب فرود آید جاه و جلال سلطنت او را مانع شد جبرئیل آمد و بیوسف گفت خدا میفرماید

که سلطنت ترا مانع از آنکه پیاده شوی برای بنده صالح من الحال بیکشای کف دست خود را

یوسف دست خود را بگشود پس برآمد از میان انگشتان او نوری و بدر رفت یوسف پرسید

از جبرئیل که این چه نور بود گفت از صلب تو بیرون کرد خدا لطفه نبوت را بر گزار نسل تو بعد ازین

را پسر خدا میگفتند یا کنایه از نصاری است که عیسی را پسر خدا و شریک خدا میدانستند و امام حسین فرموده و آنانکه امثال این کلمات میگویند و اگر فلان نمی‌بود من حج نمیکردم نیز در تحت این آیه اند

آیا ایمن شده اند المشرکان از آنکه بیاید

بایشان عقوبتی پوشاننده از عذاب خدای تعالی یعنی عذابی از عذابها خدا همچنان فرا گیرد ایشانرا که بپوشاند سر اپای ایشانرا یا بیاید قیامت ایشانرا ناگاه که مهلت بدهد و ایشان خبردار نباشند

بگوای محمد که این هدایت کردن و تکلیف ایمان کردن راه و طریقه منست میخوانم خلق را بسوی خدا بر حجتی روشن من و هر که پیروی من کرده است یعنی خلفای من همه بر همین راه و همین طریقه ایم و پاک است خدای تعالی از شرک و نیستم من از مشرکان

و نفرستادیم ما پیش از تو ای محمد مگر مردان یعنی آدمیان که وحی میفرستیم بسوی ایشان و آن آدمیان فرستاده شده از مردم شهرها و دیه‌ها می‌باشند یعنی مشهور و معروف در میان خلق آیا سیر نمیکنند کافران در روی زمین پس ببینند چگونه بوده است آخر کار آنانکه بودند پیش ازین اشاره بقوم عاد و ثمود است تا عبرت گیرند و هر آینه خانه آخرت بهتر است از برای آنکه ترسیدند از خدا یا نمی‌فهمید ای عالمیان بعضی را قراءه نوحی الیهم بنون و بعضی بیا خوانده‌اند و در صورتی که بیا با حا مفتوح است سبب نزول آیه کافران میگفتند چرا خدا فرشته را برسالت نفرستاد

اینجا مقدر کلام محذوف است و تقدیر سخن آنکه چنانکه است ترا مهلت داده‌ایم و عذاب نمیفرستیم بر ایشان مهلت داده بودیم پیش ازین امتهای پیغمبران گذشته را تا وقتیکه مایوس شدند و نا امید گشتند آن پیغمبران از ایمان آوردن ایشان و یقین دانستند که این سخن دروغ وعده داده شده اند یعنی کافران دروغ بایشان گفتند که ایمان بیاورند خواهیم آورد آمد آن پیغمبران را مدد یاری کردن ما یعنی عذاب نازل شد بر آن کافران پس نجات یافت کسی که میخواستیم یعنی پیغمبران و تابعان او و باز گردانیده نمیشود نیز عذاب ما از گروه کافران و مشرکان قراءة جمهور و مشهور در لفظ

و آخرت پیران مرا در حالتی که با سستم سلامت و پیران مرا به پدران پیشینم یعنی با انبیا محشور کن تا بلو
شرح کلام آنکه یوسف ع بعد از یکصد و هشت سالگی یعقوب را ع که اسباب لر فوکس کرده بود
در خواب دید که با وی گفت ای فرزند مشتاق توام چنان که بیا که روز سوم پیش من رسی یوسف چون بیدار شد
برادران و فرزندان را طلبید و وصیت نمود فرزندان خود را و بیعها که عاقلترین برادران بود
سپرد و بطریق مناجات این کلمات که در آیه مذکور است گفت و در روز سوم بدار البقا متوجه گردید
برای مکان دفنش میان اکابر مصر مخالفت شد؟ چندانکه جدال القتال انجامید آخر با این قرار یافت
که جسد مبارکش را در تابوتی گذاشته در رود نیل مدفون سازند تا آب را از برکت آن بهره رسد و از نور
آن خلق را عافیت باشد همچنان در رود نیل آن صندوق مدفون بود تا آنکه موسی ع از آنجا بر آورده
بشام برد و در پهلوی پدر بزرگوارش دفن کرد
این قصه یوسف از خبرهای غیب است که میفرستیم
آن خبرها را بسوی تو مصحوب جبرئیل و نبودی تو نزد برادران یوسف وقتی که جمع کرده بودند فکرها
و تدبیرهای خود را برای یوسف و ایشان مکر میکردند که چگونه بکشند یا بچاه اندازند حاصل کلام
معجز نظام اینکه مشرکان باید که از این اخبار غیب که بطریق اعجاز توگویی بر تو گردند
و نیستند بیشتر مردمان گرویدگان اگر چه تو حریص باشی بر اینکه ایمان آورند
تو از ایشان بر خواندن قرآن و تبلیغ رسالت هیچ مزد و صلهای طلب کرده نمیخواهی بلکه قرآن پند است برای همه عالمیان
این دلیل است بر پیغمبری شما
و چقدر دلیلهای قدرت و نشانهای وحدت خدا در آسمانها و زمین است که میگذرند تا گرویدگان بر آنها و ایشان
رو گردانند از آنها یعنی فکر نمیکنند و در نمییابند که این خبرها آفریننده دارد یا اینکه در الارض بنداییم و در فروع خوانند
پس سجود الله که هر زمین را سیر میکنند و آثار هلاکت شدگان کافر از ماههای پیش را می بینند و عبرت نمیگیرند
و نمیگروند بیشتر ایشان بخدا مگر اینکه در آن حالت گرویدن مشرکان باشند
... که میگفتند خدا پروردگار ماست و فرشتگان دختران او یند و همان حال بود ایشان است که ...

شود که بصفای عارض و حسن عارض مردم دیده و دیده مردم را در بند عشق در آوردن هر بندانی از غنچه لب شود گویا باین را رسته است سری چو بلوران یوسف باف نحن عصبة بر افراشتند اخ اللام سجده بی او بر زمین گذاشتند و مکافات آنکه برادر اندا حسن نگاه با بد ویدن بر داشتند عاقبت دست بد بیوزه بر دامان صاحب جاه بداشتند

نیست قرآن سخن ساخته و بافته بلکه راست نماینده و گواهی دهنده کتابها آنچه از انوار آسمان نازل شده و بیان مفصل است هر چیزی را که در امور دین و دنیوی در کار است نماینده و مطلب رضای او است و بخشش لیست که مومنی را که ایمان می آرند بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی و عمل نیکو نمایند بموجب رسول خدا منقول است از سرور کاینات صلعم که هر کس سوره یوسف بخواند و تعلیم کند بفرزندان و تابعان حق سبحانه کند حق تعالی سکرات موت را بر او و بر او نی کند دل او و را که هر کس حسد نبرد در روز قیامت خوش شود و از فرح این کس گردد و از بندگان صالح گردد

گفته اند که حرفی از این حروف مقطوع اشاره بکلمه است که از ترکیب آن عبارت حاصل میشود انا الله اعلم و اری و جمعی نوشته اند که هر یک از این حروف اشارت بصفتی از صفات حق و هر یک حق تعالی با ما نام که ساری اسمای الهی اند یاد کرده میفرماید که این آیات کتاب این سوره و آنچه فرو فرستادیم سوره ای است تو از هر وارد های او نیست و دیگر سوره های همه راست و درست است و لیکن بیشتر مردمان نمی دانند

چون مذکور شد که مردمان نمی دانند بطریق تحت میفرماید که الله تعالی است که بر افراخته آسمانها را بی ستون می بینید شما که چنین است یا آنکه ستونی که نمی بینید نیست بلکه

کذبوا اینجا بتخفیف است و بضم مجهول چنانکه سعی نوشته و بعضی بضمه مجهول بالتشدید خوانده اند یعنی دانستند پیغمبران که بدروغ

داشته اند یعنی کفار ایشان را در دعوی پیغمبری دروغگو پنداشته اند و برخی بضمه معلوم یا تخفیف و تشدید هر دو جایز داشته اند در صورت

اول ضمیر فعل اول راجع بکافران است و ضمیر فعل دوم عاید به پیغمبران یعنی کفار دانستند که پیغمبران دروغ گفتند و

در صورت دوم ارجاع ضمیر بالعکس است یعنی پیغمبران دانستند که کافران بدروغ دانستند ایشان را چون ضمیر

ظنوا به پیغمبران راجع شود ظن بمعنی یقین باشد تا کافران مستحق عذاب شوند و اگر راجع بکافران شود بمعنی گمان

پس آنکه خواهیم ... در ... و وجه ... مبلک نون و فتح یا و تخفیف جیم دوم ... و تشدید جیم

و مجهول بالقطع ... نون و یا ... آمده ... در قصها کی

پیغمبران و امتهای ایشان عبرتیست مر خداوندان خرد و هوشمندان عاقل و خداوندان بصیرت کامل

چون ... تامل و دیده عقل کل احوال از منه گذشته و اوضاع عالم متغیر گشته را ... حسن صور

عبرت ... کهویت از صعوبی جلوه گر آید و در وسن ضمیران سرمه و اسوخلی در چشم بینش

هر گاه مرات خاطر را ... آن قصهای خاموش را دیده جلا دهد جمال اعتبار را آراسته بغازه

رنگ ... امید و بیم هر وجه مستقبل نماید الحق همین قصه یوسف علیه السلام بیان انموذجیست از قدرتهای

... و ظهور ... از تجلیات ... چه حرم ... گلستان تحقیق را ... و لا اله عذر

... یعقوب را ... چون آلوده یوسف ... از چشم سفید شده اشک ... کرده چنانکه

... و ابیضت عیناه من الحزن اخته ... نسیم صبا غنچه خاطرش را ... نسیم ...

... ساخته و ... دیده ... سر ... بر انداخته سبحان الله ... بیت

... از زبان آورد ... عفت یوسف ... از خود ... زلیخا در تباهی

شهوت ... پند ... بلبل ... آن ... اعتبار ... چشم ... از ...

... قهر و لطف حق جلوه در لباس ... بوستان ... شاخ و برگ عبرتست

... خلق و آگاهی ... و در ... دستها ... بدست آرد که

... این دست ... داده ... از فکر عمیق در چاه نجوم در فتگی در آید محجوب ...

زمین جفت هر دو قسم از اشیا عجب شیرین و ترش باعتبار رنگ سفید و سیاه و لهذا روی مقدار طلا و کوچک و از جهت طبع گرم و سرد و دیگر آنکه می پوشاند شب را بر روز و روز را بر شب بدرستی که در این کار تا آنکه بقدرت کامله میپاشند هر آینه علامتها و دلیلهاست برای خدای او که مر گروهی که فکر و تامل نمایند و بفهمند کلمه یغشی را تشدید هم خوانده اند و معنی واحدست

و نیز از دلایل قدرت او است که در زمین پارها بیوسته با یکدیگر که هر کدام حالتی جدا دارد یعنی یکی شور است و یکی شیرین است یکی رنگ بوم دیگری سخت و هر قطعه لایق نباتی دیگر و در آن زمین باغهاست از انگور و کشت زارها و درختان خرما که قسمی یک قسم آنکه تنه از زمین میروید مانند کل خرما و انار و امثال آن قسم دیگر آنکه تنه های متعدد از زمین بروید چون سیب و انار و اشباه آن این انواع مختلفه با طعوم متنوعه از اشجار و اثمار همه آب داده میشوند از یک آب و ما افزونی میدهیم و برتری میکنیم بعضی از آنها را بر بعضی دیگر در مزه و بوی و رنگ و الا در یک زمین و از یک آب پرورش می یابند اختلاف از کجا بهم میرسد بدرستی که در این اقسام مختلفه علامتها و دلیلهاست برای خدای الله تعالی بجهت گروهی که عقل خود را در فهمیدن این قدرتها بکار برند

و اگر عجب داری یا محمد از انکار کافران پس عجب گفتار ایشان است که میگویند آیا الوقت ما خاک باشیم آیا باشیم ما در آفرینشی نو حاصل معنی آنکه باز زنده شویم استفهام انکاریست یعنی زنده نشویم نه خدا از هیچ پیدا کرده تمام مخلوقات را پس با وجود ماده چرا نکند آن گروه که چنین میگویند کسانی اند که ایمان نیاورده اند به پروردگار خود و آن گروه که غلها در گردن ایشان خواهد بود در روز قیامت و ایشان آنانند که ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آن خواهند بود در آتش جاودان بعضی قاریان همزه استفهام را از کلمه اول برطرف ساخته اند زیرا که معنی استفهام در کلمه دوم کافیست و بعضی بعکس

ستون محض قدرت اوست مفسران غفر الله لهم تاویل برای ثم استوای علی العرش چنین نوشته اند که یعنی بعد از آنکه
آفرید آسمانها را و زمین را که در بیان آنهاست ظاهر ساخت اقتدار خود را در آفرینش عرش محکم ماند ح
این معنی ضعیف است زیرا که خلقت عرش مقدم بوده است بر آفرینش آسمانها و زمینها چنانچه نص و کان
عرشه علی الماء مصرح این مطلب است دیگر اینکه ثم اگر برای تراخی در آفرینش باشد عجز در خالقیت
لازم می آید و مضمون کن فیکون منافات دارد و نیز برای لفظ استوی معنی صحیح صورت نمیگیرد
زیرا معنی استوی مضمون جمله است یعنی بعد از بعضی آسمانها برابر عرش و آن نیز همچنین است برای سخن
جمله معترضه در میان آمده سخر الشمس عطف بر رفع است یعنی مسخر حکم خود ساخت آفتاب و ماه را هر کدام
در اوقات معینه روان میشوند و حرکت میکنند تا وقتی معلوم است نزد خدا مراد از وقت روز قیامت است و تدبیر میکند
هر کار را از کارهای آسمانی و زمینی موافق حکمت و مصلحت امور عباد و ظاهر میکند علامتهای قدرت خود را
یک یک در پی بیان میکند دلیلهای جدا جدا خود را تا شاید شما در رسیدن بجزای بروز کار یقین دانید یعنی
بدانید که چون قادر است بر آفریدن خلق بیقین قادر بر باز آوردن ایشان در روز قیامت نیز هست که شکی نماند
که بنا بر حکمتی که زنان تاویل حروف مقطعه بخاطر فاتر ام علما رسیده الف لام را از لفظ الله است و میم اشاره بمعبود چنانکه
در سوره بقره گفته شده و را اشاره بلفظ رب که خبر بعد از خبر میشود پس تقدیر چنین است من الله المعبود
و پروردگار است این آیات کتاب یعنی قرآن والذی فرود فرستاده شده بسوی تو یعنی جبرئیل از جانب رب تست
بر حق است یعنی ما مدار ما بر این قرآن برای خود اختیار کرده اند باطل نیست در خصوص صورت الحق را مجرور باید خواند
تا اینکه بیان دانست که بعد از آن الله الذی بیان صفات تا موجب معرفت شود و محبت برای الوهیت همچنین
آیت بعد برای ذات و را تعالی و تقدس در ضمن صفات میتوان شناخت

پروردگار تو بر حق است اینست که گسترانید زمین را
و طول و عرض داد او را تا مواضیع بلند در آن گنجد و آفرید در زمین کوه های محکم تا نگاه دارد او را بر آورد
آب آفرید در زمین نهرها بسبب آنکه از آن کوهها جاری گردد و آفرید در هر نوعی از انواع میوه ها در آن

باین طریق که قومی میگفتند که صفا را برای ما طلا کن و گروهی التماس مینمودند که چشمه آبی از تلال زمین بدار کن و همچنین فقرا دیگر میکردند حق تعالی در ضمن این آیت و میفرماید بر سول خود که تو بیم کننده خلق او حال آنکه هر قومی را از روی عناد تعلیقی و اقتراحی مینمایند معجزه اسم میکنی الف ترا که ترا [illegible] بهانه جویی بسیار کنند بهم معجزات طلب نمایند بروایتی ضمیر عن باید بر دو اسمی باشد و نوشته اند در مسند الکتاب شواهد التنزیل می آرند که حضرت فرمود منذر منم و هادی علی ابن ابی طالب که خدا امر هدایت لیکن کلمه و لکل قوم باین تاویل حسب نیست تاویل منذر کافر حال معمار ... و مسند ... و بعض قوم چنین و کله معرفت مقدم بر مسند است و بنا بر این اعراب رفع بیای محذوف ... باشد که تو میتوانی تعریف کنی که تو مبعوث شده بر جمیع طبقات از قوم انس و جن و داء هادی بر تمام دریچه حضور الهی هدایت معجزه ... معجزات الی غیر النهایه نمود پس باید که غضب الهی کنند هر که قبول کنند مر آن خواهد یا و قرینه برای این تاویل آنکه هر یک معجزات سنت هر قوم بایست که مبعوث گردد معجزی آن قوم حق جل و علا از ذکر الهی بایشان نمود چنانکه قوم صالح ناقه خواستند و نوح و آدم و امت عیسی مایده و مارا ... و درین بعثت هر جانب خلایق بالکل الی هدایت هر قوم موقوف بر معجزه خاص شود و استدلال عجیب بسبب خواندن حال و اختلاف خواستها ایشان برهان بر ختم هر اندازه

خدا میداند آنچه بار دارد

یان ... یعنی از حکم الهی فرزند او آگاه است بر حالتی که دارند او آگاه است از آنچه فرزند کم میکنند از حمل اشاره نقصان خیلی است در خلقت آنچه زیاده میکنند اشاره بازوی جنین و مقدار عضد یا در عدد و تواند بود که کنایه از کم و زیاد مدت حمل باشد و هر چیز در خدا تعالی باندازه ایست خدا است دانای امور پنهان و آشکار بزرگ باشد مرتبه برتر از همه موجودات زیرا که رتبه خالقیت البته فوق رتبه مخلوقیت است

یکسان است ... در علم خدا تعالی

کسی که پنهان دارد در دل خود سخنی را و کسی که آشکار کند آنرا و هر که میخواهد پنهان شود در تاریکی شب که میرود و بروز که در ... بلند اینها همه پیش او برابر است

وخواهش بشتاب در عذاب میکنند از آنکه پیش از

انتظار ایشان هر چه بیاید پیش از عاقبت چه بدی که در عذاب تاخیر شود احسانیست و همچنین زمانی که در عادت
نداند تحقیق کرده است پس ایشان یعنی هر کدام از پیشینیان عقوبتها که در سختی مثل یکدیگر بوده و مثله
بضم ثا بمعنی عقوبت است چنانکه صدقه بسین در نفس این لفظ معنی عذاب است قطع نظر از تمثیل و
مثلات جمع است حاصل کلام اینکه می باید بدانند که کفر باید استحقاق عذاب است والبته خواهد رسید
پس خواستن تعجیل چرا میکنند و بدرستیکه پروردگار تو البته صاحب آمرزش است برای مردمان
با وجود اینکه ستم کرده باشند یعنی کافران وقتی که ایمان آورند گناهی که قبل از ایمان داشته اند
بخشیده میشود و بدرستیکه پروردگار تو سخت عقوبت است یعنی برای آنانکه بر حالت کفر میمیرند این
آیت دلیل است بر اینکه الله تعالی فاعل مختار است نه موجب

و میگویند آنانکه کافر شده اند چرا

فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه وسلم نشانی از پروردگار او یعنی معجزه که ما میخواهیم مثل عصای
موسی و احیای عیسی علیهما السلام جز این نیست که تو بیم کننده ای که ترا فرستاده شده برای بیم
کردن و بر تو نیست جز تبلیغ رسالت و پس از برای هر گروهی راه نماینده ایست اینجا مفسران پنج
تاویل نوشته اند [illegible] یک بنده از قول صحابی آورده اند اینکه تو بیم کننده و برای قوم راه
نماینده هست یعنی آن خداست دوم اینکه پیغمبری که بر قومی فرستاده [illegible] ملک وحی هدایت کرده طریقه
هدایت کردن و را [illegible] سوم اینکه هر پیغمبر معجزه بنوعی چیزی که در آن زمانه
بکمال رسیده بود چنانچه در زمان موسی سحر بدرجه کمال بود معجز او مشابه بآن دادیم و در زمان
عیسی علیه السلام علاج مریض بدرجه اتم و اکمل بود اعجاز او احیای موتی و برای آنکه [illegible]
کردیم و در این زمان که فصاحت و بلاغت بمرتبه اعلی است معجز ترا از این قبیل فرمودیم که قرآن
فرستادیم و گفتیم فأتوا بسورة من مثله چهارم اینکه چون هر قومی از اقوام عرب طلب معجزه میشدند

یا از لعل و یاقوت و مروارید فی الیمان صاعقه رسید و او را سوخت دیگر اینکه نام کافر میخواست منع بدن سازد

رساند صاعقه او را هلاک ساخت حقیقت رعد و برق و صاعقه لااعلم الحال معالی نمیدانند حکما بعقل خود از روی قوانین

حکمت گفته اند که اگر بر هم شود ان اجسام سحاب صدائی که شنیده شود رعد است و آتشی که جهیده برق است و صاعقه جسمی

که از بخارات ارضیه بعد از جدا شدن اجزای مائیه و هوائیه و ناریه باز میماند و بجهت ثقلی که دارد میل بمرکز خود کرده میکند

و فی الواقع این منحصر بیان مواد است پس بمشیت الهی و قدرت و حکمت و منافع الهی پس اولا حضرت سید الکائنات

از حقیقت رعد و برق فرموده که رعد فرشته ایست که موکل است بر ابرها و برق تازیانه ایست که از آتش در دست

او که ابرها را میراند صدای اوست در شکافتن ابرها و بسی مانند و جهش رفتن آنها

مخصوص ذات تعالی خداست خواندن خلق و ما حاجت خواستن که مر حق تعالی حاجت خواستن از غیر خدا او

بما سوا باطل است یا آنکه لازم آید که دعای منکر را که بر هیچ صورت مستجاب نشود و آنکه میخواهند غیر خدا

را الهی تا مرادش بمراد خویش از آنها میخواهند مستجاب نشود مرادی انسان دعای هیچ مطلبی و نیست خواندن مراد

از غیر خدا ملزم میشود که بر حودی خودی الانسان سوزد آب و از رود طلب میکنند آب را که برسد به آن او

آن آب نمیرسد بدهان و نیست دعای کافران مگر در گمراهی و بطلان یعنی هیچ شود بدان در طاس آب آیت

سابقه چنین است که چون اربد و عامر قصد تیغ زدن بر تن مبارک حضرت کردند آنحضرت قرار داده

فاسد آنها آگاه شد دعای بجناب الهی نمود گفت اللهم اکفنیهما بما شئت یعنی ای خدای دفع کن شر این

هر دو را از من بهر چه تو خواهی پس دعا با جابت رسید و اربد بصاعقه هلاک گردید و عامر بغده که در زیر بغلش

برآمد بمرض ماند که مراد از دعوة حق دعائیست که مرطبق صواب باشد و این مستمل است بر چند معنی

یکی آنکه لوبه سه یعنی خواستن حاجت از خدا باشد نه از غیر دیگر آنکه دعا کننده مومن و متضرع باشد و از

روی عجز و نیاز و توسل ظاهری و باطنی در حالتیکه مناسب باشد و محلی که لایق داند و برای مطلبی که جایز

بود دعا کند

برای هر یک از آنها که گفته شد پنهان کنند سخن در دل و کار درست

واستغفار کننده سخن و کار عمر است و بهاند چه پی در پی می آیند لکن روی برگردی او و از پس پشت او و نگاه میدارند او را بحکم خدا تعالی

یا اینکه نگاه میدارند قول و فعل او را به نوشتن و مامور اند باین کار از جانب خدا و نصیحت [illegible] الیاس [illegible]

اند که در روز بر هر شخص موکل اند و در [illegible] اند که در شب موکل اند و هر تا وقتا از پی هم می آیند [illegible]

و هر به عبارت [illegible] معقبات در اصل معتقبات بوده تا در قاف ادغام [illegible] معتد

معتذر [illegible] معقبات معتقب است و تا در آخر جمع مبالغه است مثل علامه [illegible]

خدا تعالی دیگر گون [illegible] داده از قسم نعمتی تا وقتیکه آن مرده دیگر گون نسازند اخلاق و

اطوار [illegible] و هر گاه که اراده کند الله تعالی برای جماعتی بدی را مثل عقوبتی از قسم

[illegible] نیست آن عقوبت را از ایشان بغیر نمیتوانند باز داشت آن عقوبت را

از خود [illegible] آن جماعت [illegible] غیر خدا تعالی متعهد کار ایشان و یاری دهنده

خداست [illegible] بنماید شما برق را از ترسانیدن در حالیکه

[illegible] یا امید [illegible] در وقت احتیاج بباران [illegible] و هر گاه که در هوا [illegible]

[illegible] اظهار افزونی قدرت است و آن جمع ثقیل است جمع سحاب [illegible] جمع [illegible]

[illegible] آن و حشت [illegible]

و خدا را بپاکی یاد میکند رعد [illegible]

و فرشتگان [illegible] خدا [illegible] و تسبیح و تحمید و میفرستد خدا تعالی صاعقها را [illegible]

آن صاعقها [illegible] و کافران [illegible] صاعقه آمد جدل میکنند با رسول در باب خدای الله تعالی [illegible]

خدا [illegible] سخت توانست [illegible] توانائی دارد هر چه خواهد بعضی گفته محال را الفتح [illegible]

[illegible] کافران [illegible] رحیم حیث لا یعلمون مضمون

این آیه اشارت بحال آن یهودیست [illegible] خدای تو از چه چیز است از زر است

انا لله وانا الیه راجعون [illegible]

و فهمیده میشود و قراءة یستوی بیا و تا هر دو آمده است

اگر چه ام برای تردید است اما چون استفهام است اینجا نیز همزه استفهام گویا موجود است و آن همزه افاده انکار میکند پس خلاصه معنی چنین میشود که نکرده اند این کفار برای خدا شریکانی که بیافرینند چیزها مانند آفریدن خدا تعالی پس بر تقدیری که اشتباه شده چیزها مشتبه میشد بر کفار که آفریده اینها کدام است و آفریده خدا تعالی کدام و حال آنکه اینها بیان هیچ قدرت پس در خدائی شرکت چگونه دارند بگو ای محمد با ایشان که الله تعالی است آفریننده همه چیزها و او یگانه است در خدائی شریکی ندارد و غالب است بر همه چیز

فرو فرستاد خدا از آسمان یا از ابر آبی پس روان شد رودها از آن آب باندازه خود پس بر داشت سیل کفی را که بلند میشود بر آب و از آنچه میگدازند مردم در آتش یعنی فلزات مثل طلا و نقره در طلب زیور یا از اوانی و ظروف نیز بهم میرسد کفی مثل همان کف سیل که بالای روی آب میشود همچنین مثل میزند خدا تعالی در باب حق و باطل پس کفی که بر روی آب است و کفی که بر فلزات پدید است دور میشود و نابود میگردد و اما آن آب رودها و فلزات که نفع میرسانند مردم را درنگ میکنند در روی زمین تا خلق از آن منتفع شوند حاصل تمثیل آنکه احکام دین اسلام مانند باران است محض رحمت الهی است و دلهای اهل ایمان مانند رودخانهاست که از آن پر میشود و شبهها و اختلافها که بسبب وسوسه نفس و شیطان در دل بهم میرسد مانند کف باطل و نابود است تمثیل فلزات نیز در حاصل معنی همین مشابهت دارد و مثلها میزند خدا تعالی تا بر طرف شود اشتباه حق و باطل را یکی نپندارند و قدوا بیا و تا هر دو قسم آمده است و قراءة لفظ قدر بفتح دال و سکون هر دو جایز است و در لغت هر دو بیک معنی است جفاء را جفالا هم خوانده اند اما راوی

و خدای را سجده میکنند هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است خواه از روی فرمان برداری و خواه از روی اکراه چنان که فرمان برداران مسلمان اند و سجده میکنند کافران از روی اکراه کافران که در حالت شدت و نزول عذاب از خوف و اضطرار سجده میکنند و سایه های ایشان آسمانها و زمین نیز سجده میکنند خدا را در صبح و شام زیرا که در بامداد سایه بجانب مغرب میل میکند و قریب شام بسوی مشرق تا آغاز این هر سجده در زمین دو وقت باقی مدت ثبات است بعضی قاریان بجای اصال ایصال خوانده اصال جمع اصیل است و آن وقتی است که مابین عصر و مغرب است ایصال یعنی در آمدن در آن وقت

بگو ای محمد کافران یعنی مشرکان

از ایشان که کیست آفریننده و پرورنده آسمانها و زمین بازگو که خداست در این سوق کلام محل انتظام ست و نقشه بلی یعنی اعدا جواب از ایشان بگو که خداست یا آنکه تلقین کن جواب را یا آنکه انتظار جواب جائز نیست و احتمال دیگر خاطر خادم علما چنین رسیده که درین کلام سوال و جواب که ملکه سیاق سخن بعنوان حکایت است یعنی زیرا که نمیتوانند بود غیر از الله تعالی و بهذا لفظ قل در هر دو سوال ادعو و در صورتی که سوال باشد جواب با تلقین جواب بطریق اخبار میشود و محتی ندارد و استفهام از برای تعجب است یعنی با آن تو است چسان نمیکردد و میفرماید بگو که آیا فرا گرفته اید شما غیر خدا دوستان و معبودان که مالک نیستند نفسهای خود را برای هیچ نفعی و نه برای هیچ ضرری یعنی مطلقا مصدر فعل نمیتوانند بس از جمادات چه توقع دارید دیگر بگو بایشان که آیا برابر اند با هم کور و بینا یعنی جمادی که هیچ نمی بینند و الله تعالی که بصیر و علیم است چگونه نزد شما برابر است که جمادات را سزاوار معبودیت دانسته اید و شریک خدا فهمیده اید یا بگو که آیا برابر است با هم تاریکیها و روشنی یعنی کفر که محض ظلمت است و بیند بر تاریکی ها در دست یعنی آنکه از بت هیچ نفع و ضرر نمی بینند و هیچ قدرت و صنعت از مشاهده نمیشود دیگر حال و مال خود هیچ بنظر نمی آرند دیگر مر آسمان و زمین نمیکردد از چنین صنعتها که بوقوع آمده و آثار عبادت از ایمان بخداست که بسبب آن همه چیزها دیده

شاغل معنی بسیار است آنها آن گروه اند که برای ایشانست عاقبت نیک در خانه آخرت

بیان آن عاقبت نیک است

بطریق بدل بالعنوان خبر یعنی بوستانهای جاودانی که همیشه در آن باشند داخل میشوند در آن بوستانها
آنانکه صفت ایشان مذکور شد و همراه ایشان نیز داخل میشود کسیکه بصلاح آورده کار آخرت را از جمله
پدران آنکسان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و فرشتگان درآیند بر ایشان از هر دروازه
از درهای بهشت و گویند بایشان که سلامت باد بر شما همیشه بسبب صبری که کردید در سکاره و مصایب دنیا پس
نیکوست عاقبت ایشان در خانه آخرت

و آنانکه شکستند پیمانی را که با خدا بسته بودند بعد از آنکه محکم کرده بودند در روز الست و میبریدند آنچه
امر فرموده است خدا بآنکه پیوند کرده شود با آن عهد یعنی آنچه در تفسیر آیه قبل مذکور شد و تباهی میکنند
در روی زمین بکفر و شرک و اعمال ممنوعه آنها گروه اند که برای ایشانست دوری از رحمت خدا و برای
ایشانست بدی در خانه آخرت و خانه دنیا

الله تعالی کشاده میکرداند رزق را برای کسیکه میخواهد و تنگ میکند
برای کسیکه میخواهد و شاد شدند اهل مکه بزندگانی دنیا و شادی کاروزی در دنیا دارند و نیست زندگانی
دنیا در جنب آخرت مگر اندک تمتعی

و میگویند آنانکه کافر شده اند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد
آیتی از پروردگار او چنانکه ما میخواهیم بگو ای محمد بآن کافران بدرستیکه الله تعالی وا میگذارد
در گمراهی کسی را که میخواهد و راه مینماید بسوی خود کسی را که بازگشت کند گرایند بجانب حق

آنانکه راه مینماید خدا ایشانرا بسوی خود آن کسانند

ای [illegible] گرچه مردمک ابصار [illegible]

برای آنکه نیکه قبول نمودند فرمان آفریدگار خود را جزای نیک است

یعنی دوام [illegible] و آنانکه فرمان [illegible] نکردند و [illegible] پروردگار خود اگر اینکه باشد برای آنها هرچه در زمین است همه و مانند آن دیگر هم با آن تا سر آیند فدا کردند همه را [illegible] خود این فدیه دادن ایشان آن گروه اندکه ایشان است [illegible] حساب [illegible] [illegible] [illegible] نمی بینند گناه ایشان [illegible] و حساب در می آید اگر کار نیکی کرده باشند و جای بازگشت ایشان دوزخ است و دوزخ چه بد قرارگاه است

آیا پس هر [illegible] که [illegible] فرستاده [illegible] سوی تو از پروردگار تو [illegible] راست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استفهام انکاری است حاصل کلام آنکه هر دو یکسان نیستند [illegible] [illegible] صاحبان عقل [illegible]

آنانکه وفا میکنند بعهدی که با خدا بستند

در روز قیامت [illegible] [illegible] [illegible] را که [illegible] وفای عهد که ایمان آوردن بخدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وفای عهد [illegible] ادای فرایض و صدقات و ایمان بجمیع انبیا و حقوق والدین و [illegible] [illegible] پروردگار خود و هم دارند [illegible] [illegible] در روز قیامت

و آنانکه صبر کردند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] روزه داری برای محض طلب رضای خدا و برپا می داشتند نماز را و انفاق کردند از آنچه روزی دادیم ایشان را و انفاق را پنهان و آشکارا کردند و دفع کردند به نیکوی بدی [illegible] در عوض بدی [illegible] [illegible] ایشان نیکی با او کردند یا آنکه هرگاه نفس و شیطان ایشان را بر کاری وا داشتند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] توبه و استغفار از خود دفع نمودند و همچنین این کلام سجع نظام

دیگر آنکه میگویی از جانب خدا بر من نازل شده پس بخوان این قرآن را که حرکت دهد کوهها را تا زمین مکه برای ما وسیع شود و باغها بسازیم یا پاره کند زمین را تا نهرها روان شود یا زنده گرداند مردگان ما را تا با او سخن گوییم و حقیقت حال از او بپرسیم بنا بر آن جواب ایشان بر آنکونه نزول یافت که نسبت آن قرار از صفات امر نکرده است که اگر خوانده شدی کلامی بالفرض این چنین که سیکو سید و قوع یابد و اگر اراده خدا چنان میبود البته آن کلام حرکت خوانده شد این قرآن است و وقوع آید این قرآن مسبوق و لیکن کلام و ندای ایشان نداند و بعضی گفته‌اند بل لله الامر جمیعا این معنی دارد که بلکه خدای راست حکم بر همه چیز اگر خواهد بطریق الجاء کافران را مسلمان کند و بنا بر این معنی آیه آیت را تمام دارد

آیا نمی دانند آنانکه ایمان آورده‌اند این را که اگر خواهد خدا هر آینه هدایت کند مردمان عالم را یعنی بطریق الجاء مسلمان شده خود که گوای لیکن چون دنیا دار التکلیف است الجاء و اکراه نمیکند بلکه ایمان آوردن را باختیار خلق واگذاشته تا وعده و وعید التفات نموده و همیشه آنانکه کافر شده‌اند میرسد ایشان را از سبب کرده‌اند از کفر و تکذیب و تمرد عذاب شدید که نرسیده یا نزدیک فرود آید تو ای محمد از قریب خانه ایشان تا لشکریان اسلام تاخت و تاراج نمایند خانهای ایشان را از زراعت و مواشی تا زمانیکه بیاید وعده خدا تعالی که فتح مکه است بدرستیکه خدا تعالی خلاف نمیکند وعده را زیرا که کذب قبیح است از خدا هرگز صادر نمیشود

و هر آینه بتحقیق استهزا کرده شد به پیغمبرانی که پیش از تو بوده‌اند یعنی کافران بر ایشان همچو خود استهزا کردند چنانکه این قوم تو میکنند پس مدتی مهلت دادیم مر آن کسانی را که کافر بودند و استهزا میکردند و بعد از آن مهلت دادن گرفتیم ایشان را بعقوبت عذاب پس بایست دید که چطور بود آن عقوبت من یعنی بسیار سخت وجه نزول این آیه آن بود که کفار مکه میگفتند که صفار را هلاک و فلان کس را زنده ساز تا احوال نبوت ترا از و بپرسیم و امثال این تکلیفها از روی استهزا میکردند این آیه برای تسلی خاطر مبارک

ایمان آورده اند بخدا تعالی و آرام می یابد دلهای ایشان بیاد کردن خدا تعالی بدانید ای مردمان که بذکر خدا تعالی آرام میگیرند دلها مخفی نماند که فایده تکرار اینست که آرام یافتن از خاصیت دلهاست بلکه از فیض یاد کردن خداست میتواند بود که مراد از کلمه ذکر الله قرآن مجید باشد چنانکه میفرماید نحن نزلنا الذکر پس مطلب اینکه بخواندن قرآن دلها آرام می یابند آنانکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته یعنی ادای فرایض کرده اند بهشت از برای ایشان است و نیکوی بازگشت یعنی عاقبت بخیر اند طوبی هر درخت اصح اسم درختی است در بهشت که در هر قصری از بهشت شاخی در آن رسیده و سایه افکنده پس هرگاه آن درخت برای ایشان باشد یقین که بهشت هم برای ایشان است و طوبی بمعنی بشارت هم آمده است لیکن حسن مآب چون عطف بر آن شده اینجا معنی بشارت نمیتوان گفت چراکه بشارت برای ایمان است پس عطف درست نمیشود

همچنانکه پیش از تو فرستاده بودیم پیغمبران فرستادیم ترا در جماعتی که پیش از ایشان گذشته اند بتحقیق پیش از ایشان جماعتها از مردمان و فرستادن تو برای آنست که بخوانی بر ایشان چیزی آنچه ما فرستاده ایم بسوی تو بواسطه جبرئیل یعنی قرآن و ایشان تو میکروند بخدا تعالی که رحمن نام اوست بگو ای محمد بایشان که رحمن پروردگار منست خدائی بجز او بر او توکل کرده ام یعنی امور دین و دنیای خود را باو واگذاشته ام و بسوی اوست بازگشت من سبب نزول این آیه اینکه هرگاه مشرکان بسم الله الرحمن الرحیم را از حضرت می شنیدند میگفتند که ما رحمن را نمی شناسیم

و اگر می بود کلامی یا کتابی که از خواندن آن بحرکت در آورده شدند کوهها یا شکافته می شد بسبب خواندن آن زمین یا سخن در آورده میشدند مردگان البته همین قرآن می بود و نه اینست که الله تعالی قادر بر این چیزها که مذکور شد نیست بلکه از خدا تعالی است قدرت بر همه کارها یعنی مخصوص ذات یگانه اوست سبب نزول این آیه اینکه کفار قریش گفتند یا محمد اگر تو میخواهی که ما ایمان بیاریم بخدای تو و بتو

الهی و نترسیدند از خدا تعالی و عاقبت کافران آتش است

والکسانی که داده ایم کتاب یعنی یهود

و نصارا یا گروهی که اهل کتاب اند و الحال ایمان آورده اند بقرآن مثل عبدالله بن سلام و اصحاب او و نصاری نجران
شاد می شوند بانچه نازل کرده میشود بسوی تو یعنی آیات قرآن و از جماعتهای کافران چه اهل کتاب
و چه غیر ایشان بعضی هستند مثل کعب بن اشرف و حیی بن اخطب که انکار میکنند بعضی آیات قرآن را
مخالف دین ایشان است بگو ای محمد جز این نیست که امر کرده شده ام من باینکه پرستش کنم الله تعالی را
و شریک نگیرم برای او هیچ چیز بسوی او میخوانم خلق را و بسوی اوست بازگشت من

و چنانکه فرستاده بودیم کتابها بر پیغمبران پیش همچنین فرو فرستادیم قرآن را حکمی عربی و اگر پیروی کنی بالفرض
تو پیروی کنی آرزوهای کافران که تعلیق بت پرستی میکنند و هوا و هوس یهود که امید رجوع بقبله خود دارند
بعد از آنکه آمده است بتو بهره کامل از دانش که بطلان دین بت پرستان را دانستی و منسوخ شدن قبله
یهودان موجب حکم الهی بر تو معلوم گردید در این صورت نیست ترا از عذاب خدا تعالی هیچ یاری که برهاند و هیچ
نگهبانی که ازان حفظ نماید این سخن برای قطع امید مشرکان است

و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو و

دادیم ازبرای آنها زنان و فرزندان این سخن در جواب یهودان است که میگفتند محمد چگونه پیغمبر است که با زنان
بسیار آمیزش میکند و اکثر معاشرت و مباشرت ایشان مشغول میباشد و نمی باشد از برای
هیچ پیغمبری که بیارد معجزه مگر بحکم خدا تعالی یعنی بی حکم خدا نمیتوانند آورد یا بیارد عذابی که برقومی مقدر
بیش از وقتیکه در تقدیر مقرر شده چرا که از برای هر وقتی حکمی نوشته شده است بقلم قدرت و نوشتن و
محو نمودن احکام بارادهٔ خداست هرچه خواهد در باب کسی در هر وقت محو میکند و می نویسد و نزد

حسرت و تهدید کفار نادان

آیا کسی که پاسبان است بر هر نفسی با آنچه او میکند از
نیکی و بدی یعنی از احوال او خبردار است به همه وجه مانند کسیست که چنین نباشد مطلب آنکه خدا تعالی را با بتان چگونه برابر میدانند
و گردانیدند بتان را از کفر ای خدا شریکان در خدائی بگو ای محمد که نام کنید بتان را خدا اما نه بینید که خدای از ایشان می آید
و مستحق معبود بودن هستند یا نیستند یعنی محض خدائی که بر انها که انسته اید انها را خدا میدانید یا نیست که خدا را
خبر میدید بچیزی که نمیداند در روی زمین یعنی خدا همه خبر میداند اگر در زمین خدای می بود او میدانست
بلکه در ضمن نفی علم نفی معلوم است یا ایلها ظاهر شکل سنید یعنی بمجرد همین که میگوئید انها شریکان خدا اند
نه اید که سرکیت بلکه ظاهر است که برین اعتقاد هیچ اعتبار ندارند بلکه آراسته شده است
از برای آنانکه کافر شده اند مکر و حیله انها را در نظر انها تا این خیالات باطل خود را معتبر دانستند و بازداشته
شدند بسبب گمراه شدن از راه است و هر که را خدا تعالی واگذارد در گمراهی و نیارد براه راست کسی نیست
راه نمایند قرائت لفظ صدد بضم صاد چنانکه معنی آن مرقوم شد بعضی قاریان منقول است و از اکثر
ایشان بفتح صاد مشهور و معنی آن اینکه باز میدارند کافران بمکر و حیله مردمان را از راه راست

برای آن کافران است عقوبت در زندگانی دنیا مانند کشتن و اسیر کردن و قحط و جزیه و عذاب آخرة نیز که
از عقوبتهای دنیا سخت تر است و نیست برای ایشان نگاهدارنده از عذاب خدا تعالی

صفت بهشت که وعده کرده است خدا تعالی

مانند بهشتی که وعده کرده شده است متقیان را صفت آن اینست که جاری میشوند از زیر درختان و
قصرهای آن نهرها میوه های آن بوستان همیشه باشد نه مانند میوه باغهای دنیا که گاهی هست و گاهی نیست و همچنین سایه
درختانش پیوسته است نه همچو سایهای دنیا که مردم متغیر است اینست عاقبت آنانکه پرهیزگاری کردند از مناهی

نبود مکر کردند پس آن مکرهای ایشان همه نزد خدای تعالی معلوم و مرقوم است پیدا اند هرچه میکنند هر شخصی لا زمیت فردا بدانند کافران که برای کیست عاقبت نیک

و میگویند آنانکه کافر شدند نیستی تو ای محمد فرستاده خدای بگو ای پیغمبر

کافیست خدای تعالی گواه میان من و میان شما که من رسول است میگویم و در اظهار رسالت خود با شما راست میگویند و در انکار رسالت من و دیگر گواه بس کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی جبرئیل علیه السلام که از لوح محفوظ آیات و آیات قرآنی برای تو می آرد و بنابرین تاویل بعضی علما من عنده بکسر میم و کسر دال قراءت نموده اند و گفته اند یعنی که مراد از کتاب قرآن مجید باشد در هر صورت اشاره بکتاب نیست دانسته اند شان امر الله کلام مخلوق نیست پس مطلع بر احوال کتاب است و اختیار واردشده مقصود عنصیت در کتاب شد و برین تقدیر مراد از کتاب انجیل و توریت که در آنجا نعت سید کاینات با علامات و امارات مرقوم است پس من عنده اشاره بابن سلام است که توریت حفظ داشت و علمای نصاری بعضی قاریان سیعلم الکافر بصیغه واحد تلاوت کرده اند مرویست از حضرت رسول صلعم که هر کس سوره رعد بخواند حق تعالی عطا فرماید باو اجر ده چندان بر عدد هر ابری که میگذرد و هر سحابی که باریده تا روز قیامت و در روز محشور شود با آنانکه وفا بعهد الست نموده باشند

بهترین احتمالات که گفته اند اینست که الر نام قرآن مجید است پس مبتدا و خبر شود یعنی الر کتابیست که فرو فرستاده ایم او را بسوی تو ای محمد و باعتقاد خادم علما العلام اشاره بلفظ الله است و را ایما بکلمه رب است هر دو مبتدا و خبر واقع شده اشعار بقسم است یعنی سوگند باالله که پروردگار است این قرآن کتابیست که فرو فرستاده ایم او را بسوی تو تا آنکه بیرون آوری مردمان را از تاریکی جهل و سیاهی کفر و تیرگی شک بجانب روشنی که ایمان بخداست بموجب حکم پروردگار مردمان و برسانند بجاده مستقیم که راه

ست اصل کتاب یعنی لوح محفوظ که احوال کاینات در ان نوشته میشود متغیر نباشد چنینها ویل دیگر از
اثبات از علما رحمهم الله منقول است یکی اینکه منسوخ میکند حکم آیتی را و بجای آن آیت دیگر مثبت شود
دوم اینکه پس از نزول هر کتابی وقتی بوده زبور را بتوریت و توریت را بانجیل و انجیل را بقرآن منسوخ
ساخت سوم اینکه از نامه اعمال هر بنده آنچه مستوجب ثواب و عقاب است نگاه میدارد و هرچه
ازین دو نیست خارج است محو میشاید لیکن اینچنین محو و اثبات تنها در تفسیر این آیت داخل ندانند و
چهارم مربوط میشود مگر بما نزله اول مرقوم و مرویست از حضرت رسالت که در شب قدر فرشتگان
با سمان دنیا در آمده آنچه احوال آینده سال تمام را در لوح محفوظ دیده اند می نویسند و از اکثر
علمای نیز منقول است که بسی چیز از احوال بنده ها محو میشود چنانکه العلم تقدیر ایشان مرقوم است مانند
سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل نزد اهل حال ام الکتاب دال است که سهوات [illegible]
ازان محو میسازد و حقوق ربانی را در آن ثبت میفرماید و قراءة کلمه ثبت هم آمده است

[illegible] رسول چه میشود که خواه بنمائیم بتو بعض آنچه ازانچه در باب کافران و منکران بقلم تقدیر نوشته شد و خواه
بمیرانیم و پس از وقت آن مقدرات ترا متوفی میسازیم در هر صورت رسالت تو هیچ تفاوت نخواهد
که جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغامهای ماست بخلایق و بر ماست حساب عملهای ایشان و جزای نیک
و بد اعمال.

آیا نمی بینند کافران که می آوریم حکم خود را بر زمین ایشان کم میکنیم آن زمین را از اطراف
یعنی ملک را از تصرف کافران آهسته آهسته برمیداریم و در قبضه اقتدار مومنان میدهیم والله حکم
میفرماید بهرچه میخواهد نیست چیزی که بس اندازد حکم او را یعنی دیر کند و خدا است زود حساب یعنی
در روز جزا بزودی حساب اعمال کافران و مومنان را کرده هر فریقی را جزای عمل خواهد داد.

و بتحقیق مکر کردند بیهوده آن و سرکشان که بودند پیش از کافران این زمانه یعنی کافران هر زمانی با پیغمبران

موسی عد ابا معجزات آشکار که ید بیضا و عصا و غیر آنها که بود در فرستادن حکم موسی این بود که بیرون آر گروهی را که موسی

بر ایشان یعنی قبطیان را از تاریکی جهل بسرک کفر و شک بسوی روشنی ایمان بالله و پند ده ایشان را بروزهای عقوبت

فرستاده خدا تعالی مرکافران زمانهای گذشته و میتواند بود که مراد از ایام الله نعمتهای الهی باشد یعنی بیاد ایشان

بیار آن نعمتها را که نصیب ایشان کردیم و اینجمله بلفظ شکور مناسب تر باشد و از قوم خود سبطیان یعنی اسرائیل باشد

پس تاویل چنین میشود که برون آر سبطیان را از ظلمت ظلم فرعونیان بجانب نور که عبارتست نجات از وی است

و بیاد ایشان بیار روزهای را که بامتحان الهی در دست فرعون مبتلا بودند بدرستیکه درین امتحان دلیلهاست

قدرت خدا است برای هر که بسیار صبور باشد و در بلا و شکر کند بر نجات تاویل دوم کلمه هر حسبان تر

و یاد کن ای اسرائیل گفت موسی بقوم خود یعنی سبطیان که یاد کنید نعمت خدا تعالی را که بر شما فرستاد وقتیکه رهانید

شما را از جور و جفای فرعونیان که میچشانیدند شما را بدی عذاب یعنی شقتهای سخت در خدمتکاری رنج

میکردند پسران شما را و زنده میگذاشتند زنان شما را برای خدمت و درین ستم که بر شما میکردند امتحانی بود شما را از

پروردگار شما امتحان بزرگ تا ظاهر شود که شما از خدا پرستی بر میگردید و فرعون را پرست میگوییدیا نه و اگر بلا را بمعنی نعمت

بگیریم تاویل چنین شود که در رهانیدن از دست فرعونیان نعمتی بود بزرگ که از پروردگار شما بشما رسید

دیگر گفت موسی علیه السلام ای بنی اسرائیل

از آن که اعلام و آگاه کرد شما را پروردگار شما که اگر شکر کنید نعمتهای مرا هر آینه البته زیاده کنم بر شما نعمتهای خود را

و اگر حق پوشی و ناسپاسی کنید بدرستیکه عذاب من سخت است مخفی نماند که باقتضای ربوبیت وعده افزونی نعمت صریح

شد و بتاکید لام و نون آمد و وعید عذاب بطریق کنایه و بعنوان اخبار رسید که مطلقا صدور فعل دران نبود

دیگر گفت موسی ای بنی اسرائیل

که اگر شما کافر شوید و دیگر هرچه در روی زمین است همه کافر شوند و ناسپاس شوند بدرستیکه الله تعالی بی نیاز است

از ایمان و شکر بندگان زیرا که ستوده شده بالذات یعنی ستایش و ستایش حق اوست خواه بندگان بجا آرند و

ستایش ذات یگانه ایست که قدرت و ستایش مخصوص اوست آن الله است اینچنین معبودی که از و پیدا و در فرمان اوست و عاقبت راجع باوست هرچه در آسمانها است و هرچه در زمین است و رحمت و هلاکت است برای کافران از عذاب سخت که بریشان خواهد رسید قراءة لفظ الله اینجا برفع و جر هر دو جایز است

آنسان که دوست میدارند و اختیار میکنند زندگانی دنیا را بر آخرت و باز میدارند مردمان را از راه خدای تعالی و میجویند کجی در راه ایمان آن گروه در گمراهی دور و دراز اند یعنی هرگز بمطلب نخواهند رسید

و نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان قوم آن پیغمبر تا اینکه بیان کند تعالی احکام ما برای قوم خود لغز گروهی که آن پی از صنف لسان و مبعوث بر ایشان بود مخفی نماند که بهمین تقریر اکتفا کرده شود چنانکه مفسران عظام کرده اند سه سخن وارد میشود یکی اینکه لازم می آید که حضرت خاتم الانبیاء بزبان قوم عرب مبعوث باشد و حال آنکه همچنین نیست بلکه بر ثقلین مبعوث است دوم اینکه فای تفریع که در کلمه فیضل الله من یشاء واقع است برانحصار در لسان قوم متفرع است و متعلق بر او ظاهر نمیشود سوم اینکه کلام را حاصلی معتد به باید و بنا برین ترجمه محض که مفسران در شرح الفاظ نوشته اند مطلبی که اعتداد در شان آن باشد نیست و مفید فایده نمیگردد پس باید دانست که مراد ازین سخن نیست که تبلیغ رسالت پیغمبر بزبان بوده که بزبان همان قوم بیان میکرد و برای انها قریب الفهم بود اما برای تواصل تبلیغ را نیز معجزه ساخته ایم که قرآن را که به مخلوقات از انس و جن مبعوث کرده ایم بهمین یک زبان که لغت عربیت بیان میکنی و همه میفهمند و ایمان می آرند و آنانکه ایمان نمی آرند از جهت نافهمیدن یا قصور بیان نیست بلکه بسبب عناد و گمراهی قبول نمینمایند پس وا میگذارد الله تعالی در آن گمراهی کسی را که او گمراهی میخواهد و بمطلب میرساند از راه نمائی خود کسی را که او راهنمائی میخواهد و خدای تعالی خداوند قوت و قدرت است هرچه خواهد میکند و در هر کاری محکم کار است

و مرا آنچه تحقیق فرا[یم]

[illegible marginal notes]

که آسمان و زمین را شما پیدا کرده‌اید شایسته است میخواند خدا تعالی شما را بسوی خود تا آنکه بیامرزد

برای شما بعضی از گناهان شما را یعنی گناه کفر و شرک بمحض ایمان آوردن بخشیده خواهد ولیکن گناهان فسق

و فجور که در حالت ایمان کسی بکند از آن توبه و شفاعت رسول می‌بخشد و یوخرکم عطف است بر یدعوکم

یعنی و مهلت میدهد خدا تعالی در موت شما تا رسیدن وقتیکه نامزد کرده شده است اشاره باینست

که مهلت برای فرصت ایمان آوردن است مخفی نماند که آنچه فاضل [illegible] تاویلش که بزرگان مفسران مقرر کرده

و آنچه بخاطر این خادم علما رسید چنین است که افی الله شک یعنی بدانکه آیا در وجود خدا شک دارید چرا که

کافران بما استم گفتند پس از رسالت و ارسال رسل پس رسل باید در صورت شک در وجود مرسل نباشد بلکه

شک ایشان در دین او و درکه خدا الیست و حیثیت آن چیز که شما میخوانید ما را بسوی آن و موید این معنی که شما گفتند

نیز بیان نموده انبیا جواب داده‌اند که خدا پیدا کننده آسمانها و زمینهاست و او میخواند شما را تا بیامرزد در ضمن این

دو جواب است یکی آنکه آن چیز که شک دارید که آن حیثیت منفعت است دوم آنکه خدا میخواند برای امر

پس در حصول آن مرتبه شک ملتفت نیستیم ما شما را الحاصل شک شد بلکه امر بنده خود میخواند چون که شرع

شک ایشان مثل است که حصول امر پس ما رفع این احتمال هم کرد باشد آیت نیز این تاویل [illegible]

ترا [illegible] کفار گفتند کافران که نیستید شما مگر آدمیان مانند ما یعنی اگر فرشته می‌بود

قبول میکردیم پس این سخن صحیح [illegible] شک در وجود خدا ظاهر نکردند گفتند میخواهید که باز دارید

ما را از آنچه بودند پدران ما آن را میپرستیدند یعنی بتان را اگر چه ما قصد در این سخن که خدا شما را فرستاده

و ما را برای امر پرستش ایشان میخوانید پس بیارید حجتی روشن این کلام ظاهر [illegible] در صلاحیت ایشان بجهة

رسالت سخن داشتند

گفتند کافران را پیغمبران که برایشان مبعوث بودند نیستیم ما مگر انسانی مثل شما

لیکن خدا تعالی نعمت عطا میکند بهر کس که میخواهد خواه ملائک باشد و خواه بشر و از نوع بشر هم ترجیح بعضی

بر بعضی وابسته بمشیت [illegible] چه مرجح الیه نزد او معلوم است اگر چه بر غیر ظاهر نباشد و مقدور نیست ما را آنکه

[illegible marginal notes]

وخواهند بیابد زندوار [قوله] فی الارض بیابی یا بمعنی بیست که ملائکه آسمانها ستایش کرده و شکر الهی بجا می آورند تا صفت تسبیح است موصول
ونوع کسب شغل آنست والله اعلم

این خطاب احتمال دارد که یکی آنکه کلام موسی است با قوم خود دوم آنکه خطاب حق تعالی است متوجه باشد حال بهرحال
تاویل آنکه آیا نیامد شما را خبر آنانکه بودند پیش از شما این استفهام انکاری است یعنی نازل شده است بشما قرآن مجید خبر
احوال امتهای پیشین که قوم نوح و عاد و ثمود بودند و آنانکه بعد از ایشان بودند انبیا و امتها که نمیدانند احوال ایشان را
کسی جز خدای تعالی ... و ... ایشان که بعد ایشان ... در تحت اخبار در آید و اشاره بان
... نمود ... که ... لا یعلمهم الا الله نفی خبر ایشان رسند و در صورت نفی حقیقت
احوال ... دیگر بعضی بر آنند که الرحمت ... و ... آمدند ایشان که مبعوث بودند بر ایشان
با دلائل رسالت که ... پس باز کردند دستهای خود را در دهانهای خود ... استهزا یا بجهت گزیدن از
... دست ... بیدی ... است که مذکور شد تفسیر
کرده اند اما ... که معنی باز گردانیدند ... ایدی جمع ید بمعنی نعمت یا
... نعمتهای خود را ... عبارت از
هدایت و نصیحت است ... چه ... قبول نکردند ... گفتند ما منکر دیده ایم
بانچه شما فرستاده شده اید ... ما در شکیم از آنچه میخوانید شما ما را بسوی آن یعنی ایمان
... ما نسبت کنیم این دعوت شما را ...

گفتند پیغمبران ایشان که آیا در وجود
خدای تعالی شک واقع ... باطل است چراکه او پدید آورنده آسمانها و زمین است و میخواند ...

از جنا گفتند و بترسد از من و عید مرا یعنی بلا از گرفته بد ضیران مید هم ظاهر این تاویل چنین است ترجمه کرد
و برای ما در مقامی تعلقات نسعو و خاف وعید تکرار مضمون ما ...

و طلب فتح کردند مراد النبی علیه ... کافران از خدا خواستند یا کافران از جماعت خود طلب فتح و غلبه بر ...
کردند یا هر دو پس رسید عذاب بحکم خدا و نومید شد از رحمت خود هر ... سرکش و ستیزه کار ... از حکم خدا

و از پس او است ... دوزخ ... آن کافران سرکش ستیزه کار
و آب داده میشوند در دوزخ از آبی که ریم است ... خلق در آتش بچکد ... آن ... از آن بگلو
برد و نمیتواند او را فرو برد از بس کراهت ... می آید ... سرکش ستیزه کار ... هر جا مرگ ... باشد
او مرده نمی ... اعضا او موت ظاهر ... بلکه جان او در گلو مانده نه مرده تواند گشت ... از پس این حالت عذاب
سخت تر از پس ... یعنی همیشه بودن در دوزخ

تمثیل آنانکه نگرویدند به پروردگار خود آنست که اعمال ایشان مانند خاکستر است سخت
بکند در بر آن باد در روزی که باد بسیار تند باشد مقدور ایشان نباشد که آن عملهای نیک خود را که ... کرده اند
و توانند که عاید ... است و مراد از عملهای نیک ایشان آزاد کردن بندگان و اکرام مهمان و سقایت حاج و امثال اینها است
که در نفس الامر اعمال نیک است لیکن بسبب کفر و شرک ایشان مجزی نمیشود این نابودن را اعمال ...
... یعنی هرگز نمی یابند اجر عمل نیک را و غایت ... گمراه راه راست

این خطاب عام است برای هر کسی که ... آیا نمیدانستی این را که خدا تعالی آفرید آسمانها
و زمین را به ... راست و در ... هیچ سهوی و خطائی در آن نیست ... قدرت و قوت
... آفرینش ... اگر خواهد ببرد شما را از دنیا و بیارد بجای شما آفریده ...
... نیست این کار بر خدا تعالی سخت و دشوار بعضی قاریان خلق السموات را خلق السموات

بیاریم معجزه مگر بامر خدا تعالی و بخدا باید که بسپارند مهمات امور خود را مؤمنان این وجه باورزدن معجزه نیست
بی فرمان خدا

وچیست ما را که نسپاریم خود را بخدا تعالی یعنی انچه بهبود در دنیا و آخرت در ان باشد

جبر اشتیم و بتحقیق راه نمود ما را راهنمای که بران سیر و یم یعنی خدا پرستیدن و صلاح و تقوی و ترک معاصی این

گویا دلیل است حسن توکل و در ضمن ترغیب ایمان است و سوگند بخدا که صبر میکنیم بر انچه میشنوانید بما و گزند میرسانید

بما و بخدا تعالی باید که بسپارند خود را و کار خود را انانکه بخدای میسپارند باید که ثابت قدم باشند و صبور

یعنی در همه صورت ایمن از گزند خصم شوند

و گفتند انانکه کافر شدند پیغمبران

که بر ایشان مبعوث شده بودند قسم پس و ان که بیرون خواهیم کرد شما را از زمین خود یا اینکه شما بر گردید

از دین خود در آیید در ملت ما پس حکم فرستاد به پیغمبران پروردگار ایشان که سوگند بخدای تعالی که هلاک

کردانیم کافران را مخفی نماند که مقدم بر کلمه فی ملتنا لفظی محذوف است مثل وادخلوا یا والو

عود بمعنی صیر کردانیدن باشد چراکه انبیا هرگز کافر نبودند تا کافر زاده نموده اند و اینکه خطاب از یکجانب قوم

موسی شده دانستیم مخالفت کلمه که رسانیم دارد

عطف بر سکنی است خدا میفرماید با نبیا که چون کافران گفتند که شما را

از زمین خود بیرون خواهیم کرد سوگند بخدای الله تعالی که ساکن و متوطن خواهیم ساخت شما را در همان زمین

و از ینجاست قران سبحان الله از ینجاست که حضرت رسالت صلعم فرمودند اذا جاره و رثه الله داره

یعنی کسی که همسایه خود را بیازارد حق تعالی خانه او را بهمان همسایه منتقل سازد و ستمه ایه اینکه

وعده که مقرر فرمودیم مر کسی که بترسد از ان مقام که در روز قیامت برای استادن مقرر کردم

و بترسد از وعید من که بآتش دوزخ نموده ام پوشیده نماند که این تاویل مفسران الخاطر

جمهور علما درین مقام تاویل دیگر رسیده ذلک لمن خاف مقامی یعنی این سخن در کسی است

که بترسد از ایستادن و دانستن اینکه زمین مقام منست یعنی مال منست در دار آنکه کافران

که موجب نوشته مفسران این تأویل العلم مدینکن خاتم علما در سن سخن بیسی دلالت حجر آنکه کافران طاعت را طاعت خدا
نکردند درین صورت چگونه شیطان را شریک خدا ساختند و اگر گویم که طاعت را طاعت نیز بعض الامر مثل خدا و ایشان که
برای شیطان کردند در معنی او را شریک خدا ساختند بدین توجیه نیز اصلاح میشود زیرا که اطاعت و طاعت خدا امر حق
و طاعت و اطاعت شیطان باطل کل شرکت نه در حقیقت واقع شود در ابطال این قسم دوم دیگر تأویل بخاطر این
اقل عباد رسیده که اینکه شیطان گفت مرا شریک خود ساختند در تمرد و عصیان از حکم الهی چون ابتدا این عمل شر
است کافران خود را شریک او ساختند یا در شریک خود بمعنی دالو لیکن از آن جهت که در مقام مرجع و فتح
گفت این طرف را در شرکت منظور داشت یعنی عذاب نافرمانی کردن شما هم بر دلیل اقتداء است لفظ من
تأویل کافر شدم یعنی منکر شدم و تبرا کردم در الست و مراد از من قبل دنیا است و اشراک منقول از شرکت
احتمال دارد اینکه اشراک بمعنای باب افعال باقی باشد پس معنی چنین شود که طفیل شما دست آدم آمد کافر
و تمرد از امر الهی شدم از سجده ناکردن و جهت سبب شما مغضوب خدا شدم مرا انتقام گرفتن از شما شرکت را
بدعت کردم پس شما مرا شریک گردید مارین تأویل لفظ کفرت و کلمه من قبل و باب اشراک در لفظ کلام
همه معنی خود صحیح است و اشرکتمون که شیطان خطاب بتمامی ذریت آدم کرده دیگر لفظ شیطان با اینکه
کلام او تمام است که خدا تعالی میفرماید که ستمکاران در هر عهد و زمان که بوده اند و هستند و خواهند بود برای
ایشان است عذابی دردناک در روز جزا یعنی دوزخ برای کافران است کلمه مصرخی را حمزه قاری بکسر یا خوانده دیگر
همه قاریان بفتح یا قرائت کرده اند

[illegible]

میفرماید حق سبحانه جل شانه که در آورده خواهند شد آنانکه ایمان آوردند بخدا و فرموده خدا و فرستاده های خدا
و عملهای شایسته کردند در بوستانها که روان است در زیر قصرهای آنها نهرها بکیفیتی که در آیات و احادیث
مذکور است همیشه خواهند بود آن مومنان در آن بوستانها بفرمان خدا تعالی تحقیقی که مثل اینکه با ایشان
گویند با ایشان با یکدیگر گویند سلام است مراد اینکه از جمیع آفات و مکروهات سلامت خواهند بود بعضی
قاریان ادخل بصیغه متکلم خوانده اند یعنی خدا میفرماید که در آورم مومنان را در بهشت درین صورت

چون در علم الهی آینده و گذشته را فرقی نیست بروز خواهد آمد را گذشته تحقیق و ثبوت فرموده

که بیرون آمدند کلیهم از عدم و آشکار شدند در روز قیامت یعنی حکم فرموده شد خدا در باب همه مردمان که از آغاز دنیا تا آخر که
مخلوق شده بودند پس گفتند ضعیفان و ناتوانان از جمله فرزندان آدم بآن جمع و گروه توانا که در دنیا متکبر شده بودند بدرستیکه ما بوده‌ایم برای
شما پیروان یعنی پیروی شما را کردیم و متابعت نمودیم پس آیا شما توانید بازدارنده ما از عذاب خدا از چیزی گفتند متکبران
به ضعیفان اگر راه می‌نمود خدا تعالی ما را بسوی نجات هر آینه ما هم رهبری میکردیم شما را در آن راه و حال آنکه ما نومید محض
چه یکسانست بر ما اینکه ناله و فریاد کنیم یا آنکه شکیبایی کنیم نیست ما را هیچ پناهی
و راه گریزی از عذاب

اینجا رسیده عنوان

گذشته مذکور گشته بعضی فرموده است شیطان در روز قیامت که گذشت حساب خلایق و حکم بعذاب دوزخیان که از روح خطاب بدو رحمان
بدرستیکه خدا تعالی وعده کرد شما را وعده چیزی که حق بود یعنی بعث و جزا با ایمان و عمل درست بود در باب زنده
کردن شما و وعده کردم شما را در باب اینکه اگر بعث و جزا باشد بتان شفاعت خواهند کرد پس آن وعده را خلاف کردید
شما یعنی ... شما را است و نبود مرا هیچ تسلطی و زوری بر شما که خواهی نخواهی شما را بکفر و عصیان بدارم مگر
همین قدر کار کردم که تکلیف نمودم و دعوت کردم شما را بکفر و شرک پس فی الحال شما اجابت نمودید و بلا عذر
و اهمال قبول کردید پس ملامت مکنید مرا و ملامت کنید نفسهای خود را که چرا قبول کردند نیستم فریادرس شما درین حالت که
بعذاب گرفتار شده‌اید و نه شما اید فریادرس من در عقوبت و قتال ام بدرستیکه من منکر بودم و بیزار شدم از آنچه
شما مرا شریک ساختید با خدا که اطاعت من و طاعت ... خود در دنیا یا تاویل چنین باشد که شیطان گفت
من کافر شدم بآنچه شما مرا شریک خدا ساختید پیش وقتیکه حکم خدا در باب سجود آدم رد کردم کافر محض ماندم

واللائس الله نعبدون د موید این تفسیر است آیت لاحق و مطلب از کلمه خبیثه نفس خبیث کافران و مآل این تمثال اشر عامه

ثابت میدارد خدا تعالی آنان را که بخلوص اعتقاد ایمان آورده اند
بر توحید و تصدیق رسالت و دیگر لوازم ایمان که در واقع بثبوت و تحقق دارد هم در زندگانی دنیا و هم در آخرت
یعنی در دنیا نیز که کافران را اغوای شیطان خلل در ایمان ایشان نمیشود و در قبر که اول منزل آخرت است در
جواب نکیر و منکر ثابت اند بر قول ایمان و وا میگذارد در گمراهی ستمکاران را که بکفر یا شرک یا الحاد بر نفس خود
ظلم کرده اند و میکند خدا تعالی هر چه میخواهد یعنی اثبات و اضلال و بعد از آن در دادن جزا

خطاب بحضرت رسول است صلی الله علیه وسلم
آیا ندیدی بسوی آنان که بدل کردند نعمت خدا تعالی را بکفر بدل چیزی را گویند که بازای چیزی باشد بازای
نعمت شکر بایست و ایشان کفر ورزیدند یا اینکه نعمت چون مطلق واقع شد بدل بنقیض مطلق خود شد
که نقمت باشد و فاعل تبدیل کافرانند کلمه کفراً حال است که بیان هیئت فاعل میکند و در آوردند
قوم خود را یعنی اولاد و اتباع و اقربای خود را همگی در خانه هلاکت از کفار مکه است علی الخصوص قبیله
بنی مغیره و بنی امیه عطف بیان است مر دار البوار یعنی آن خانه هلاک
دوزخ است خواهند در آمد در آن و بد قرارگاهیست دوزخ

و ساختند آن کافران باعتقاد فاسد خود مانندها برای خدا تعالی
یعنی اله نام کردند بتان را و پرستیدند آنها را و این کار کردند تا گمراه کنند مردمان را از راه خدا که توحید است
بگو ای رسول با ایشان که بهره مند شوید ازین بتان این بطریق کنایه است چنانچه کسی را گویند به بینیم
چه فایده خواهی یافت پس بدرستیکه بازگشت شما بسوی آتش است

بگو ای رسول به بندهای من که ایمان آورده اند نماز کنند و نفقه دهند از آنچه روزی داده ایم ما آنها را
و آن نفقه که بدهند بعضی را پنهانی یا بهل استحقاق رسانند و بعضی را آشکارا پنهانی ظاهر او در باب خیرات

یا در زمره مشتغله کالذین فیهما یا بحبسهم باشند

آیا ندانستی ای رسول که چگونه زد

خدا تعالی مثلی یعنی تمثیل آورده است آن را که مثل زد کلمه پاکیزه را یعنی کلمه توحید را که اصل ایمان است بمانند
درخت پاکیزه است که بیخ آن استوار است در زمین و شاخهای آن در آسمان میدهد میوه خود را در همه وقت بفرمان
پروردگار خود و میزند الله تعالی مثلها مر نصیحتها بطریق تمثیل بیان میفرماید برای مردمان تا شاید که پند پذیر
شوند مخفی نماند که کلمه طیبه را و شجره طیبه را تاویلها بسیار کرده اند و چون در حدیث تشبیه وسیع است گنجایش دارد
بیان آنچه مناسب مقام و متعلق سیاق کلام باشد اینست که کلمه طیبه کلمه الله است یا ذکر خدا باشد مثل تهلیل
تسبیح یا تحمید یا تکبیر و شجره طیبه هر درختی که بار آن لطیف و شیرین باشد چرا که هر دو نکره واقع شده پس بکلمه
توحید و درخت خرما اختصاص ندارد و وجه مماثلت آنکه چنانچه بیخ درخت خوب پاکیزه در زمین استوار است
و شاخهای آن بلند رفته و میدهد میوه خود را در هر موسم همچنین کلمه پاکیزه که عبارت از ذکر خداست اصل آن که
ایمان است و اعتقاد ثابت توحید و الوهیت و ربوبیت او جل شانه در دل مومن محکم است و شاخهای آن که تکرار بزبان است
میرود بر آسمان زیرا که ملائکه بالا میبرند و حضرت سمیع علیم میشنود و میوه آن اجابت دعای مومن است هرگاه
از خدا مرادی خواهد حاصل میشود و دیگر لفظ حین چنین اشاره بهمین نکته که مومن در دنیا مشغول بودن
او در آخرت پس در هر دو حین میوه مقصود از آن درخت می یابد باذن پروردگار

و تمثیل کلمه ناپاک که

عبد کفر و شرک و الحاد باشد مانند درخت ناپاک است که در مزه و بو مکروه طبع باشد و در خاصیت مضر
و هلاک کننده شده است و از زمین نه او را بیخی محکم و نه شاخی بلند و بیخ قراری نبات اثرا حنظله
حنظل پوسیده ماند که کلمه بمعنی لغوی و ذات هم آمده است پس حمل بر این معنی مراد از کلمه طیبه ذات
مبارک حضرت رسول است و دیگر انبیا و میوه آن معرفت و عبادت خداست چه علت غائی برای
خلقت درخت میوه است همچنین علت خلقت انس معرفت و عبادت است چنانکه فرموده و ما خلقت الجن

و جز ایشان و دور دار مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتان را ای پروردگار من بدرستیکه بتان گمراه کردند بسیاری از مردمان را یعنی سبب
گمراهی مردم شدند پس هر که پیروی کند مرا در خدا پرستی پس او از منست و هر که نافرمانی کند مرا پس بدرستیکه تو آمرزنده و مهربانی تحقیق نماندم چون کنا
شرک را خدا نمی بخشد چنانکه فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مفسران وجوه و احتمالات در تاویل
انک غفور رحیم که ابراهیم گفت نوشته اند یکی آنکه قادری بر بخشیدن او هم اینکه بعد از توبه شود سوم آنکه بپوشان گناه ایشانرا لیکن هیچ
یک ازین تاویلات چسپان نیست چه پوشیدن گناه بخشیدن در روز جزا هم نیاید پس بجهت المطلب قطعاً مسدود در تاویل دیگر
که انک غفور رحیم اشاره بامرزیدن عاصی با وجود قباحتی را لازم داند چه اکه ابراهیم علیه السلم گفت کسی که پیروی من کند پس
او از منست و در ینصورت لازم می آید که هرکه نافرمانی کند مستوجب عفو مستغنی از غفران و رحمت الهی دانست و غفور و رحیم بودن
خدا را ابراز بحال عاصیان ضرور شمرد و استغفر الله اینچنین معنی ادبانه در کلام آنحضرت جایز نیست یک تاویل است که
خادم علما را بخاطر رسیده یعنی ابراهیم علیه السلم گفت هر کس نافرمانی کند او از منست و من او را واگذاشتم بدرستیکه تو
بخشنده و مهربانی یعنی مواخذه مثل مرا که جزا او را در عصیان واگذاشتم و باز پرس حال او از مثل اخلاص و
ادب انبیا علیه السلم در خیانت حدیث بمرتبه ایست که اگر مشوتی با ضطرار هم از ایشان فوت شود از گناهی بحد
شمرده استغفار مینمایند چنانچه مضمون حدیث حسنات الابرار سیات المقربین شاید بمعنی است

دیگر گفت ابراهیم که ای پروردگار ما بدرستیکه جای بودن دادم بعضی از فرزندان خود را یعنی اسمعیل را در بادیه
که مطلق کشت و زرعی در آن نیست یعنی آب و آبادانی هیچ ندارد نزدیک خانه تو که صاحب حرمت و اعزاز است
و آنجا حرام است افعالیکه در خانهای دیگر حلال است ای پروردگار ما اینجا نشاندم اینها را یعنی اسمعیل
و هاجر را تا اینکه نماز کنند پس بگردان دلهای بعضی از مردمان را که کشش محبت کنند بسوی ایشان یعنی بخواهم
آمدن مردم آبادی در ینمقام بهم رسد روزی ده ایشانرا از میوه و حبوب تا شاید که ایشان یعنی مردم فراهم آمده
شکر کنند که چنین جای آباد شد الحق بدعای آنحضرت چاه زمزم بهم رسید و معموره عظیم پیدا شد سبب جای دادن ابراهیم علیه السلم
اسمعیل و هاجر را در آن بادیه خشم ساره بود که از روی رشک نمیتوانست دید که هاجر فرزند داشته باشد و او نداشته تا ابراهیم

و مبرات مندرجه است تا محمول بر ریا نشود و اشکارا در باب زکوة تا مظنه ترک واجب نباشد این نماز و انفاق را العمل می
آورده تا بشنیده پیش از آنکه بیاید روزی که خرید و فروش در آن روز نیست و نه دوستیهایی آدمی در روز قیامت نه چیزی دارد
که ثواب آن خرد یا فدیه بدهد از نفس خود تا از عذاب برهد و نه دوستی باکسی مینماید که او شفاعت کند مخفی نماند که
لام امر یقیموا و ینفقوا را بجهت لفظ قل استغنا از آن ورداد و محذوف شده لیکن در معنی ثابت است

معبود بر حق آن کسی است که آفریده است آسمانها و زمین را و فرود فرستاده است از جانب آسمان ابری
یعنی باران از ابر انچه پس بیرون آورده بآن آب از میوه‌ها و حبوب روزی برای شما و رام گردانید برای شما کشتی
را تا اینکه روان میشود در روی آب بفرمان او بهر طرف که توجه میکنند و در تصرف شما داد جویهای تا آنکه
بلکه بهر جا خواهید ببرید و در کارهای شما در آورده آفتاب را و ماه را در حالیکه هر دو بر عادت خود
راه میروند و کار میکنند و در تصرف شما داد روز و شب را تا هر کاری که خواهید در اوقات شبانه روزی شما
بر وفق بنشیند و داد شما را از هر چه طبیعت بشری میخواهد اگر شمار کنید شما نعمت خدا را که بشما داده است
نمیتوانید شمار کرد یعنی زیاده از حد شمار است بدرستیکه آدمی بسیار ستمکار است و خیلی حق پوشی ظلم و نعمت
ضیع چیزیست در غیر محل خود پس ناسپاسی بر که در ازای نعمت میکنند ظلم بود و کفر یعنی پوشیدن حق است
از نجهه ناسپاسی را کفران نعمت میگویند بعضی قاریان در کلمه من کل ما سألتموه لام را با تنوین خوانده اند
درینصورت ما نافیه باشد یعنی داد از هر چیزی که شما طلب نکردید

و یاد کن وقتیکه گفت ابراهیم علیه السلام ای پروردگار من بگردان این شهر یعنی مکه را ایمن از ستم ظالمان

معلوم شد که همه کس بعد طوعی نیز رسد پس متعین است بصورت دالّه و بیان داشتن نماز عبارت است از گزاردن
و اصل نماز گزاردن را هم که امر باقیموا میشود برای آنست که نماز پیوسته است پس باب افعال اینجا است و تقبل
دعا ای اسمع والدعاء نماز پیوسته کرده ام قبول فرمای چنانچه فصل کرد باو اشاره بمطلب وی است و دعا اینجا
بمعنی نماز است الرحمه مناجات بالآیات که گفت الحمد لله الذی انک لسمیع الدعاء نعمت تحصیل حاصل میشود و نیز از آیت
پیشین معلوم است که در نسخهای بعضی این دعا کرده و برخی از قاریان تقبل دعائی با اظهار یا خوانده اند

دیگر گفت ابراهیم علیه السلام ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا
و مومنان را روزی که استاده شود حساب یعنی خلق استاده شوند برای حساب در عرصه محشر نسبت استادن
بحساب اسناد مجازیست

و مپندار ای رسول خدا اینچنین که نظر غضب نخواهد کرد و حلم بر عذاب نخواهد فرمود از آنچه میکنند
ظالمان بعد نعم دسترد و وزیدن بلکه جز این نیست که دیر کرده میشود عذاب ایشان برای روزی که خیره شود
در آن روز دیدها کنایه است از سختی احوال و شدت اهوال روز قیامت مراد آنکه عذاب کافران حواله بآن روز است
محیی السنه گفته مفسران اینجا ظالمان را ستمکاران بر غیر دانسته اند زیرا که نوشته اند این آیت بجهت
تسلیه مظلوم و تهدید ظالم است لیکن آیات بعد مساعدت برین معنی میکنند پس ظالمان کافرانند

در حالتی که آن ستمکاران گردن خود را بر کشیده باشند و دراز کرده تا ببینند
که چه میشود و سرهای خود را بالا کرده بطرزی که اصلا نظر بر حال خود نکنند و دلهای ایشان خالی از
دریافت چیزها از نهایت دهشت و غلبه حیرت و بیم کن ای رسول مردمان را که بیاید ایشان را عذاب یعنی بترسان
از روز قیامت

پس خواهند گفت در روز قیامت آنکه شرک ورزیده اند
ای پروردگار ما واپس عذاب کردن ما را تا وقتی که نزدیک است یعنی مهلت ده اندکی و باز ما را به دنیا تا اجابت
قبول کنیم خواندن ترا بسوی ایمان و پیروی نمائیم پیغمبران را پس جواب دهد خدای تعالی ایشان را بر زبان فرشتگان

علیه السلام گفت اینها را ببر و در جایی بگذار که آب و آبادانی نباشد ابراهیم علیه السلام متحیر و متفکر بود جبرئیل علیه السلام وحی رسانید
که سخن ساره را قبول کن ابراهیم علیه السلام برحسب الزام بر این مقوله رفت و در باب بر گفتن آن سرزمین ویرانه را
و بیت خواندن قبل از نوح گفته اند که باعتبار زمان آینده است و قولی دیگر آنکه در زمان آدم علیه السلام خانه
کعبه مطاف بوده و در طوفان نوح حق تعالی آن را بر آسمان برد و بعضی قاریان در کلمه تهوی واو را مفتوح خوانده اند

دیگر صفت ابراهیم علیه السلام است که ای پروردگار ما بدرستی که تو میدانی آنچه پنهان میکنیم ما و آنچه آشکار میکنیم و پوشیده و پنهان نیست بر خدای تعالی
هیچ چیز در زمین و نه در آسمان مطلب آنکه خدا محتاج به اظهار احتیاج نیست لیکن برای ادای آداب عبودیت دعا میکنیم سپاس و ستایش
مخصوص ذات آن معبود بر حق است که بخشید مرا بر پیرانه سالی اسمعیل و اسحق بدرستی که پروردگار من شنونده
دعا است از فحوای کلام که متضمن تعجب است ظاهر است که ابراهیم علیه السلام برای ایجاد فرزندان دعا کرده بود
و از توالی حضرت قادر مطلق دعای او را در زمانی دیر بجهت ظهور قدرت خود باجابت رسانید چه این کمال قدرت است
که بر خلاف عادت بسیار پیری و نومیدی دو فرزند داد اسمعیل در نود و نه سالگی اسحق در یکصد و دوازده
سالگی ابراهیم علیه السلام بوجود آمدند
دیگر صفت ابراهیم علیه السلام که ای پروردگار من بگردان مرا بر پای دارنده نماز همیشه در نماز باشیم و بعضی فرزندان
مرا نیز هدایت ده در نماز ای پروردگار ما و قبول کن دعای مرا این تمام شد و لیکن مفسران نوشته اند
لیکن خادم علما بتاویل ملهم شده که میتوان گفت ترجیح دارد زیرا که پیغمبر صاحب ملت عظیم الشأن اگر
دعا کند که خدایا مرا گذارنده نماز کن دلنشین نیست و جعل افاده حدوث میکند لازم دارد این معنی
را که قبل از آن مواظبت نماز نبوده باشد و همچنین در باب فرزندان بجهت نماز بلا قید مناسب نیست
لازم می آید که دعا کرد تا بعضی نماز کنند بسبب تاویل این است که ابراهیم در یکصد و چهارده سالگی از ضعف پیری
نمیتوانست ایستاده نماز کرد نشسته میکرد چون توانایی بر ایستادن باختیار خود نیست دعا کرد تا خدای تعالی
باو قوت ایستادن برای نماز و همچنین بعضی از اولاد و احفاد که بسن شیخوخت برسند زیرا که

پس مبین بدان که انتقام آنچه با رسولان کرده اند کشیده خواهد شد

یوم ظرف انتقام است یعنی مکافات عهد و از کید کافران با خدا و رسول کرده اند
در آن روز خواهد که بدل کرده شود زمین زمینی دیگر و آسمانها بدل کرده شود با آسمانهای دیگر و برآیند و پیدا شوند
خلایق از گورها عدم برای حکم خدای یگانه در ذات و غالب بر همه در صفات و در تبدیل آسمانها و زمین علما رحمهم الله
را اقوال مختلف است آنانکه میگویند بهشت و دوزخ بعد از این مخلوق خواهند شد برین رفته اند که آسمانها را بهشت خواهد ساخت
حق تعالی و زمین را دوزخ و از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست که زمینی از نقره مخلوق خواهد شد که آسمانی
عبارت از آن است و آسمانی از طلا بهر کیفیت جهت علوی و سفلی خواهد بود و تبدیل محتمل است که در ذات
باشد یا در صفات

و ترا خواهی دید ای گناهکاران یعنی مشرکان و کافران را
پیوسته با یکدیگر یا با شیاطینی که گمراه کننده ایشان بودند در غلها و زنجیرها پیراهنهای ایشان خواهد بود
از قطران و آن القطران کلمه خوانده شود بمعنی قیر است که از چیزی [illegible] گوگرد و اهل [illegible] میسازند و
بر شتر گرگین میمالند و القطران کلمه قراءه شود چنانکه ابن عباس و مجاهد و قتاده خوانده اند پس قطر بمعنی
مس گداخته است و آن یعنی مس گداخته و بپوشاند روی ایشان را آتش یعنی فرا گیرد و این عذاب تا آنکه
جزا دهد خدا تعالی هر نفس کافر را مکافات چیزی که کرده اند در دنیا در صورت که مراد از کل نفس
نفوس کافران باشد لام در لیجزی متعلق بمعنی شود و اگر کلمه برز و انعلق بیز چنانکه بعضی گفته اند پس کل نفس
عام است برای کافر و مومن جزا نیز عموم دارد در رحمت و عقاب

این پند و نصیحت که در این سوره است
کافیست مردمان را برای دانستن احوال آخرت و عاقبت و برای اینکه ترسانیده شوند بآن و برای اینکه بدانند
که خدا این نیست که او است خدای یگانه و باید که پند پذیر شوند با این کلام صاحبدلان و خداوندان عقل
مرویست از حضرت رسول صلعم که هر کس سوره ابراهیم بخواند بدهد خدا تعالی باو ده حسنه بعدد هر یک از
موسنان و بت پرستان

آیا نبودید شما که قسم میخوردید پیش ازین در دنیا بر اینکه نیست شما را هیچ زوال یعنی اعتقاد بانتقال از دنیا
بآخرت و روز قیامت نداشتید و سوگند میخوردید که معاد نیست

و حال آنکه وطن ساختید شما و جا گرفتید در جاهای که می بودند آنکسان که ستم کردند بر نفسهای خود یعنی کافران
و ستمکاران و آشکار شد شما را که چگونه سزا دادیم ایشان را یعنی ملک عاد و ثمود در آنجا که آثار نزول عذاب از آن ظاهر و مشاهده
گردید و عبرت نگرفتید و مثلها زدیم برای شما احوال پیشینیان را بیان کردیم باز آگاه نشدید
و بتحقیق مکر کردند کافران و حیله آوردند
آنچه از مکر مقدور ایشان بود در رد دعوت انبیا و در علم خدا موجود است مکرهای ایشان یعنی در نامه اعمال
مکتوب است و سزای یک یک را خواهند یافت و نیست مکر ایشان آنقدر موثر که از جای ببرد و بر طرف نماید
کوهها را یعنی احکام شریعت غرا و دعوت انبیا محکم و استوار مانند کوه هاست مکر کافران نمیتوانند آنها را
زایل و باطل کرد این تاویل در صورتیست که لفظ ان نافیه باشد و لام برای تاکید و موید این تاویل است
قرائت ابن مسعود که وما کان مکرهم خوانده و بعضی که ان را مخففه از مثقله دانسته اند نظر بهمین معنی دارند
تاویل دیگر اینکه و عند الله مکرهم مبتدا است و خبر آن باطل محذوف است و ان در آن حال وصلیست
و مقوی این تاویل است قرائت علی بن ابی طالب و عمر بن الخطاب که وان کاد مکرهم خوانده اند پس معنی چنین شود
که نزد خدا تعالی مکر ایشان نابود و بیهوده است و اگرچه در شدت و عظمت چنان باشد که کوهها از آن از جا رود
یا خواهد که کوهها را از جای برد
پس مپندار خدا را خلاف کننده وعده خود که با پیغمبران خود کرده بدرستیکه الله تعالی غالب است بقوت و قدرت
و خداوند انتقام است از دشمنان برای دوستان مخفی نماند که خلف وعده در نفس الامر قبیح است و روا نیست
که بنی گمان صدور فعل قبیح بر ذات پاک حق جل و علا داشته باشد تا این نهی در خطاب رافع آن شود
بلکه مراد اینست که چون رسول صلی الله علیه وسلم رحمت واسعه آنرا امیدوارند گمان نکنند که گناه
کافران بخشیده شود بنابرین فرموده که وعده انا لننصر رسلنا و جای دیگر لاغلبن انا و رسلی گشته شده

دادن هر رسالت خود و مرتب بودن این کتاب شامل الرحمات خدا اگر هست بودن دعوی الرحمان است گویان

خدا تعالی در جواب سخن کافران گفت ما فرو نفرستیم فرشتگان را

مگر بفرض ارواح بنابراین حق بمعنی موت است یا آنکه نفرستیم ملائکه عذاب کافران که مستحق عذاب اند یعنی

ایشان را عذاب و عقوبت یا آنکه نفرستیم فرشتگان را مگر بوجه صواب یعنی بصورت آدمی نه بصورت اصلیه که در این هر که

بحسب حقیقت آن باید مردم طاقت دیدن ایشان ندارند در صورت اصلیه بلکه بیهوش شوند و مشتغل [illegible]

جو [illegible] میگویند که بیایند و اگر بفرستادیم فرشتگان را بصورت اصلی و ببینند کافران ایشان را

دیدگان یعنی مقرر است که برای عذاب کردن بصورت خود می آیند و در صورت [illegible] مهلت [illegible] قراءه حفص

تنزل بدو نون مشهور است و بنابراین کلمه ملائکه منصوب باشد و بعضی بیک تا و یک نون که هر دو مفتوح باشد

خوانده اند و در اصل دو تای مفتوح است یکی تا مضموم قراءة کرده اند و بنابراین قراءة ملائکه مرفوع

جون [illegible] ظاهر بود که قرآن را فرستاده

خدا است اند در جواب آن میفرماید بتاکید تمام و اعزاز ذات واجب التعظیم والاحترام بدرستیکه

ما فرستاده ایم از آسمان قرآن را این کلام را فرمود برای اثبات آنکه منزل است برای رفع غایله [illegible]

یا دو کردن کلمات [illegible] بدرستیکه ما نگهبان قرآنیم و محافظت میکنیم آن را

و بدرستیکه بتحقیق فرستادیم ما پیغمبران پیش از تو در فرقه هایی که بودند [illegible]

و نیامد بایشان هیچ فرستاده مگر بودند آن فرق [illegible]

که بآن فرستاده استهزا میکردند مطلب تسلیه خاطر مقدس رسول است

اینجا مفسران را دو قول است اول آنکه ضمیر نسلکه راجع باستهزا است چنانچه استهزا کردن بانبیا در دلها

پیشینیان در آوردیم همچنین در دل گنهکاران در می آوریم یعنی منکران زمان حال و این قول [illegible]

در صورت ایشان مجبور باشند دیگر آنکه لفظ مجرمین مطلق واقع شده کافران همه مجرم اند تخصیص

زمان حال نتوان کرد قول دوم آنکه ضمیر نسلکه راجع بذکر است [illegible] مذکور [illegible] چنانچه

قرآن را در دل مومنان در آوردیم همچنین در دل کافران نیز در آوردیم اما عناد ایشان مانع ایمان شد

حقیقت حروف مقطعه قرآن که بر صدر سور است محرّر

خدای عز و جل بحکم مجلس بعید ازین جهت رخصت کشف احتمالات است ختم علمای انجام سرّ که الر الله است که تلک اشاره
بجای سوره است یعنی این سوره اینها آیات منزل و آیات قرآن آشکار شده حق است بنابرین معنی لفظ قرآن عطف الکتاب است
و تحقیق علم عظیم قرآن دلور و اگر معطوف آیات باشد یعنی این سوره آیات کتاب است و قرآنی که خوانده میشود و روشن و آشکار
بسا وقت که در آن دوست دارند آنانکه کافر شدند و آرزو کنند که کاشکی می بودند مسلمان
کلمه ربما بسبب قرار داده شده تخفیف باء و تشدید آن دیگر با آنکه در میان باء و میم [illegible] این کلمه ربما گاهی برای تقلیل
وقت می آید و گاهی برای تکثیر اینجا قرینه مقام است که برای تکثیر وقت باشد یعنی بسیاری در وقت مرگ و منقام زمانی
بر دوزخ و دیگر جاها که خود را معذب بعذاب الهی و مومنان را مشغول نعمت بینند بسیار آرزو خواهند کرد که کاشکی از اهل ایمان
می بودیم
بگذار ایشان را ای محمد کافران را که بخورند و بهره بگیرند از دنیا
و مشغول سازد ایشان را امیدهای باطل دنیا و باز دارد از فکر عقبی پس بزودی آن وقتی که بدانند که چه کرده اند و عید
و تهدید و تحقیر همه ازین کلام معجز نظام ظاهر میشود و نیز اشاره بمومنان و حضرت رسول الله از ایمان آوردن این
کافران مایوس شوید
و هلاک نکردیم ما هیچ اهل دهی یا شهری را
مگر که برای ایشان هلاک کردن آنها وقتی معین نوشته بود در لوح محفوظ و در علم الهی بود
پیشی نگرفتند هیچ گروهی از اجلهای کشته وقت مردن خود را و نه پس ماندند از آن وقت مقدر یعنی با استحقاق عذاب
پس از وقتی که نوشته هلاک ایشان تقدیر نکردند و برای ایمان آوردن زیاده از آن وقت معین مهلت نیافتند
و گفتند کافران آن زمان حال محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ای آنکه
نازل شده بر او قرآن بدرستی که تو دیوانه ای سلوب سخن آن دو زخیان هر چند زبان معلوم است که بعنوان استهزا گفتند
و رسالت و نزول قرآن را محض ادعا دانستند چنانکه فرعون در شان موسی علیه السلام گفت ان رسولکم الذی ارسل الیکم
دیگر گفتند آن منکران برسول [illegible] چرا نمی آوری فرشتگان را برای جواب

اینجا الا بمعنی لکن است یعنی اگرچه شیاطین را باز داشته ایم از رفتن بر آسمان لیکن هر کسی که دزدیده

میشنود از آنها بر آسمان و میدزدد سخنان ملائکه را شنیدن پس از پی او میرسد شهاب روشن پس آشکارا شهاب

عبارت از قطعه آتش است که از آسمان می افکنند بر شیاطین و جنیان و مانند تیر ممتد شده [illegible] مرجوم مشتق اند

از رجم و در اصل معنی رمی است یعنی انداختن چیزی بقصد زدن شخصی و رجیم صفت مشبهه است بمعنی مرجوم

پس رجیم مطلق اول مذکور است و بعد از آن مرجوم شهاب ذکر خاص بعد از عام است

و زمین را گسترانیدیم

و افکندیم در زمین یعنی پیدا کردیم کوههای بلند محکم در روی آن و رویانیدیم در زمین از هر چیز موافق مقداری که باید یعنی

مانند چیزهای وزن کرده که از مقدار معین کم و زیاد نمیشود

و پیدا کردیم برای شما در آن زمین آنچه محتاج زندگی شما است و پیدا کردیم برای

شما آنها را که نیستید شما روزی دهنده آنها یعنی [illegible] آدمی [illegible] حقیقت و مجاز [illegible] یعنی

و حیوانها که متعلق بشما اند روزی دهنده حقیقت شما نیستید بلکه رازق حقیقی خدا است و دیگر حیوانات

صحرا و هوا را که [illegible] بمعنی [illegible] شما روزی دهنده نیستید مخفی نماند که مراد از من جمع است باعتبار جمعیت

افراد اما نظر بر لفظ که بطریق افراد واقع شده ضمیر در له مفرد آمده

و نیست هیچ چیز از مخلوقات مگر آنکه نزد ما از آن جنس [illegible] موجود است [illegible]

بسیار از آن جنس [illegible] و نمی فرستیم [illegible] مگر بمقداری که در علم [illegible] موافق اندازه

و فرستادیم ما بادهای را که آبستن اند یعنی چنانکه آبستن [illegible] حرکت میکنند [illegible]

[illegible] بادها [illegible] ابرها [illegible] باران [illegible]

[illegible] ابرها [illegible] پس آب خورانیدیم شما را و نیستید شما آن آب را نگاهدارنده یعنی [illegible] میداریم

که در زمین فرو نرود و در غدیرها و رودخانها بماند برای انتفاع شما حمزه قاری انا ارسلنا الریح خوانده

و اسم جنس را معتبر داشته و بدرستیکه ما زنده میکردانیم هر چیز را

از قول صحیح است و هدایت الاسم حق که میفرماید

قرآن در تحقیق کرده است [illegible] این طریق انتهای [illegible] که ایمان بیاورند و بعد از [illegible] شده و عیدات

[illegible] بلکه و اگر یک باب [illegible] از آسمان که [illegible] شتگان

هر آینه خواهند گفت فانما [illegible] ... [illegible] در ایشان

که بسته و پوشیده است دیدهای ما و از حالت صلح باز مانده و چیزها را خوب در نمی یابد بلکه ما را سحر کرده اند که این چنین

خیال ها در نظر ما می آید و وقوع نداد و خلاصه کلام اینکه آمدن فرشتگان را استدعا میکنند اما اگر در هم

ایشان در آید خیال خواهند کرد که در عناد و بهانه جوئی کلمه سکرت [illegible] تخفیف خوانده و

[illegible] تشدید هر از کرده اند و سکر در اصل بمعنی باز ماندن عقل و هوش است یا [illegible] ایشان

بتحقیق آفریدیم در آسمان برجها یعنی علامتهای ظاهر

زیرا که برج در لغت بمعنی ظهور است و از بن است که حصارهای مدور قلعه را برج گویند و زینت دادیم آن برجهای

آسمان را برای تماشا کردن بینندگان برای عبرت دادن و دیدن ستارهاست برج دوازده است [illegible]

[illegible] در علم [illegible] ضبط نموده اند بهیئتی چنین است مقدار فلک البروج را بدوازده جزء قسمت [illegible]

کرده اند [illegible] [illegible] مناسبت [illegible] تصور نموده نامی نهاده اند و بدایت [illegible] و نجوم [illegible]

[illegible] علیهما السلام [illegible] تعلیم جبرئیل با الهام واضح احکام و مسائل [illegible]

[illegible] خارج بحث است [illegible] [illegible]

[illegible] و اتباع ابلیس [illegible] شنیدن خبرها و آگاه شدن از تقدیرات الهی قصد بالا

برآمدن بر آسمان میکردند [illegible] منقول است که شیاطین و جنیان بر آسمانها

برآمده [illegible] فرشتگان می شنیدند [illegible] و تقدیرهای الهی را در باب دنیا و بر زمین آمده بدوستان خود [illegible]

[illegible] آن آدمیان [illegible] خبر [illegible] از احوال غیب و آینده بعد از تولد عیسی [illegible]

شیاطین و جنیان [illegible] آسمان بالاتر ممنوع شدند و بعد از تولد مسعود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

برآمدن بر آسمان مطلقا ممنوع گردید و کهانت بالکل [illegible]

براي او فسجد الملائكة [illegible] پس سجده کردند فرشتگان همه یکبار

تمامي مگر ابلیس که سر باز زد از آنکه باشد متفق با سجده کنندگان قال

گفت خداي تعالي اي ابلیس چیست ترا یعني ترا چه باز داشت که نباشي متفق با سجده کنندگان قال

گفت ابلیس نیستم مر آنکه سجده کنم یعني سزاوار نیست مرا اینکه سجده کنم مر بشري

را که آفریده‌اي او را از گل که [illegible] سیاه [illegible] بوي گرفته [illegible] مصور

و الصورة مشخص [illegible] وجه [illegible] دلیل ترجیح [illegible] مخلوق از جسم کثیف [illegible]

از جسم لطیف و عنصر لطیف که آتش باشد و [illegible] جسم [illegible] باشد [illegible] سموم

[illegible] و الصورة [illegible] قدرت [illegible] کلام معجز انتظام [illegible]

[illegible] سجده [illegible] ملائکه [illegible] چنانکه [illegible]

[illegible] جسم [illegible] و [illegible] کردند [illegible]

است ضمیر که در این آیت متصل [illegible] روح [illegible] در آیات دیگر لفظ ساجدین وارد گشته [illegible]

[illegible] مخلوقي لایق سجده [illegible] بحقیقت [illegible]

کرده [illegible] امر الهي [illegible] ابلیس [illegible] تکبر و نخوت [illegible] مردود و ملعون شد [illegible]

سجده [illegible] آدم [illegible] سؤال [illegible] کنند و تحقیقت

ابلیس مفصلا در سوره اعراف [illegible] ذکر یافت [illegible] از نوع ملک نبود [illegible] استثنا منقطع است

مراد آنکه ساکنان سموات همه سجده کردند و او نکرد [illegible] گفت خداي تعالي یا ابلیس که تو

مجرم شدي [illegible] بیرون رو [illegible] یعني [illegible]

منها ضمیر جمع براي غیر ذو العقول است [illegible] اخراج از آسمان [illegible] ملکي و قرب [illegible]

[illegible] دیگر گفت خداي تعالي یا ابلیس [illegible] بر تو باد این دوري

از رحمت تا روز قیامت [illegible] باید فهمید [illegible] رحمت [illegible] قیامت [illegible]

مشمول رحمت [illegible] باید دانست [illegible] لفظ لعنت [illegible]

[illegible] و[illegible] سوال [illegible] بر [illegible] ما مرسد [illegible] را و ما هم وارثان ملک آسمان و زمین یعنی همه فانی اند و ما باقی ابدی
[illegible] آنکه صیغه جمع [illegible] [illegible] تعظیم است و جواز آن باعتبار تعدد اسمای صفات

و هر آینه تحقیق دانستیم پیشینیان از شما و تحقیق دانستیم پسینیان

[illegible] گذشتگان را یعنی آنانکه از زمان آدم صلی الله تا امروز بعالم شهود آمده رفته اند و آنانکه [illegible] تا قیامت
بعد [illegible] وجود خواهند آمد احوال همه را میدانیم یا آنکه آنانکه پیشی گرفتند در ایمان آوردن [illegible] بعد از عدل ایمان آوردند
یا [illegible] در جهاد سبقت کردند و کسانیکه در دنبال ایشان [illegible] و بعضی در سبب نزول این آیه نوشته اند که زنی از زنان جمیله
در صف زنان عقب صف مردان نماز میکرد بعضی مردان بصف پیش رفتند تا او را نبینند و بعضی در صف پسین
ایستادند بقصد اینکه از زیر بغل در هنگام رکوع او را نظاره کنند

[illegible] [illegible] و [illegible] جمع خواهد کرد در روز قیامت پیشینیان و پسینیان را همه بر [illegible] [illegible] بدرستیکه
او محکم کار است و دانای آشکار و نهان

و هر آینه تحقیق آفریدیم ما آدم را علیه السلام از گل خشک شده که چون دست بر آن زنند صدا بر آید یا گل بد بو شده
[illegible] در آب [illegible] چرا که صلصال بهر دو معنی آمده است و آن گل از [illegible] بود که خلاف بسیار در آب مانده بود و مسنون بود
[illegible] مصور [illegible] بصورت [illegible] [illegible] [illegible] در قالبی مصور ساخته

و آفریدیم جان را که پدر جنیان است پیش از آفریدن آدم علیه السلام از آتش باد گرم و بعضی گفته اند
از آتش [illegible] [illegible] و اینجا دو احتمال است یکی اینکه خلقت جن از آتش [illegible] دوم آنکه جزو غالب آتش باشد
چنانکه آدم [illegible] [illegible] [illegible] جزو غالب [illegible] [illegible] [illegible] از خاک [illegible] و حال آنکه عناصر همه در [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الطاهر [illegible] همچو جن پنهان از چشمها و هم
[illegible] [illegible] [illegible] خشک شده [illegible] [illegible] [illegible] بود و مصور کرده شده بصورتی

پس [illegible] [illegible] درست کنم و بدمم در آن از روحی که آفریده است
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] انجای [illegible] آمده [illegible] برود [illegible] [illegible] کنندگان

[illegible]

نفس خود را خالص گردانیدند که برای طاعت تو میر لکر شد و عصیان نمودند و میشد و از هوا و هوس سلطان مخلص با فتح

بفتح لام خواندن بهتر است تا اسم مفعول باشد و خالص شد فاعل خدا شود زیرا که حدیث السعید سعید فی بطن امه موید

این قرائت است و دلیل قراءت عصمت انبیاست گفت خدا تعالی در

در جواب دعای او که آنچه گفتی بعین بندگان من که خالص کرده شده اند از شوائب معصیت ترا دست بر ایشان نخواهد بود

اغواتهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین الی مرتبه این طریق که بر درگاه رسیدن راه دور است قال هذا صراط علی مستقیم علما

علی مستقیم خوانده اند که یا مرفوع و با تنوین باشد در هر کلمه صفت صراط است بعنی این راهست و راست

چه راه بلند و تمیز و از آفات محفوظ است قراءت بر وجه دوم اولی است بر تقدیر دعای شیطان با جابت

مقرون شد و در جزای هفتاد هزار سال عبادات که کرده بود

بدانستی چه بندگی مرتبت ترا ای ابلیس از غلبه و تسلط وجه

که بر سبیل هجوی که یعنی با غوای تو از راه و رو و سخن ترا قبول نمایند جمله گمراهان اینجا غوایت با غوای

نفس ملحوظ است چنانکه فرموده ان النفس لاماره بالسوء او الا تحصیل حاصل میشود و اسلوب کلام منتظم

قبول دعای ابلیس است و استوار بدعای او و در حکایت با یزید بسطامی که شیطان را دید و با ظهار او دانست

که ابلیس است گفت ای بی نصیب از رحمت الهی در راه سلطان گفت چرا بی نصیب باشم که رحمت خدا تو قرآن

خوانده باشی میفرماید و رحمتی وسعت کل شیء سبب که من داخل شیئا نیستم بیانه جواب شنید با یزید در جواب سخنش

ساکت شد و مادام الحیوة در تامل بود کلام علما را بخاطر میرسد که قبول دعای او رحمتی بود پس همین بهره

از رحمت الهی یافت در روز مره قبل شیء درآمد بیان حال آنکه ان لکم

ابلیس نماید بدانستی که دوزخ وعده گاه آنکه البته همگی ایشان خواهند بود در دوزخ

که برای دوزخ هفت دروازه است یعنی هر دری برای طبقه از طبقات است حاصل

کلام اینکه برای هر طبقه بهره و حصه است از گمراهان یعنی هر فریقی و گروهی از آنها طبقات داخل خواهند شد روایت

از ضحاک که طبقه اول برای موحدان فاسق است که بقدر عصیان در آن معذب خواهند بر آمد طبقه دوم برای یهود

طبقه سوم برای نصاری طبقه چهارم برای ستاره پرستان طبقه پنجم برای آتش پرستان طبقه ششم برای مشرکان

... رحمت است که بیرون کرده شد از آسمان و چون از آسمان ها تا روز قیامت و بعد از آن بهوای یوم تبدل السموات

... السما بر اهل خود بکه الی یوم الدین نجسته انتهای این قسم لعنت است و لعنت بعد از این قسم دیگر است از آن روز

... خواهد و الی اللعنه استغراق با مطلب اهل آسمان و زمین همه تر العنت کنند تا روز قیامت

گفت شیطان که ای پروردگار من مهلت ده مرا تا روزی که بر انگیخته

شوند مردمان یعنی صور بعث و قیامت شود و آن هنگام نفخه دوم باشد قصد شیطان این بود که چون بعد از بعث

موت نمی باشد او هرگز نمیرد و خبر گفت که در این روز موت ... خدا تعالی مقصود و مجسم بصورت گوسفند سیاه کند

و امر فرماید که در عرصه محشر او را ذبح کنند تا خلایق دانند که بعد از این موت نیست

گفت خدا تعالی پس بدرستیکه تو از جمله مهلت داده شدگانی تا روز

که وقت مرگ در علم الهی است ... مطلب شیطان یعنی نجات از موت حاصل نشد بلکه

بمقتضای کل نفس ذائقة الموت ... مرگ خواهد چشید و از وقت معلوم مراد هنگام نفخه اولی باشد بلکه

العلم عند الله ... چون ابلیس اسم اعظم میداند عزرائیل در قبض روح او قادر نیست ...

بحساب الهی خواهد شد ... اسم اعظم را از صبر ... حق تعالی بعد از نفخ ...

... قبل ... ابلیس ...

گفت شیطان که ای پروردگار من بسبب آنکه مرا گمراه کردی و نا امید گردانیدی از رحمت

خود هر آینه آراسته کنم ... معاصی ... در زمین ...

تمامی ... و فریب دهم

... بعضی علما ...

... دوم جواب ... ضلال ... احتمال ...

... بعضی

... در صورت ...

بر ایشان کافران و منافقان

و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابراهیم یعنی حکایت کن مر ایشان را آمدن فرشتگان را نزد ابراهیم
چنانکه قصه قوم لوط متعلق بآن مذکور است تا عبرت گیرند و آن اینچنین بود که وقتی در آمدند فرشتگان نزد ابراهیم گفتند
سلام میکنیم بر تو سلام کردنی ابراهیم گفت بایشان که ما بترسیم از شما یعنی و اهل خانه من زیرا که بغیر اذن و بی
هنگام در آمدید یا اینکه وجه ترسیدن طعام نخوردن ایشان بود چنانچه گذشت
گفتند فرشتگان که مترس تا بشارت میدهیم ترا بوجود پسری که دانا باشد چون
بحد بلوغ رسد و علیم که در او کثرت علم است اشاره بنبوت اسحق است علیه السلم
گفت ابراهیم بفرشتگان که آیا بشارت میدهید مرا این حالت که در یافته است
مرا پیری و کلان سالگی پس بکه چیز مژده میدهید مرا کنایه از آنکه مخالف عادت بشر است که در این سالی فرزند
پیدا شود و قراءة کلمه تبشرون بچهار وجه است یکی بتخفیف نون و کسر آن و دیگر تشدید و کسر و دیگر تخفیف و فتح
و دیگر باثبات یا گفتند فرشتگان با ابراهیم علیه السلم
که مژده میدهیم ترا براستی و درستی پس مباش تو از نا امیدان در وجود فرزند
گفت ابراهیم کیست که نا امید باشد از رحمت خدای تعالی مگر گمراهان یعنی کافران که اعتقاد بخدا ندارند و کمال قدرت
او را نمیدانند و قراءة یقنط بچهار وجه آمده است بر سه حرکت برای نون اصلی و چهارم اسقاط نون جمع
گفت ابراهیم علیه السلم چیست کار کلان شما که آمده اید برای آن جز
بشارت دادن این سوال بجهت بعد از ملایکه بوده آمدن دو از ده تن برای بشارت دادن ضرور نبود
گفتند فرشتگان که ما فرستاده شده ایم بسوی گروهی کافران یعنی
امت لوط پس آن گروه کافران را هلاک خواهیم کرد مگر اهل خانه لوط را
بدرستی که ما البته نجات دهندگان خاندان لوطیم از عذاب کلمه منجوهم را بتشدید خوانده اند و تخفیف نیز
مگر زن لوط را که او در ده ایم حکم و تقدیر در باب او بدرستی که او
از جمله باقی ماندگان در شهرستان خواهد بود تا هلاک شود یا از جمله کد... زیرا که غیور لغت اضداد

برای منافقان همان است که موعود گردیده: ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و در تسمیه طبقات

هفتگانه اختلاف است که کدام طبقه و سوم کدام است اسامی انها است جهنم حطمه سقر سعیر لظی

جحیم هاویه — چون وعید برای تابعان شیطان است در یافت هر دو

که جهنم برای مطیعان رحمن نیز مذکور شود — یا رما (؟) اندازه و این نیز هم مینوماید در شیء چه من تبع طریق

از پیروی شیطان و نیاره گیران از هوای نفس یا بی عصیان در بوستان ها و چشمه ساران که در آن بوستانها

خواهند بود — داخل شوید ای مردمان در ان بوستانها به سلامت و داشتن خوف از

آفت شرک و کفر و نفاق و عصیان در حالتیکه ایمن خواهید شد از غوای نفس و اضلال شیطان یعنی با این اعمال

دخول ... شد و احتمال دیگر اینکه فرشتگان بعد از محاسبه متقیان گویند که داخل شوید در بوستانهای

بهشت با سلام در حالتیکه ایمن باشید که عذاب و اخراج از بهشت نمی بینید و اول از این تعبیر

و بیرون کردیم یعنی بدر خواهیم کرد آنچه در سینهای

بهشتیان باشد از حسد تا مرتبه حاجت بکینه نرسد زیرا که حسد موجب تنغیص لذت ... مطلقا

در بهشت نخواهند بود بهشتیان در بهشت به حالتی که برادران باشند یعنی مانند برادران توام همسال باید که در کمال

از یکدیگر تفاوتی نخواهند داشت ... آمده است که بهشتیان همه در یک سن و سال باشند

بر تختها روبروی یکدیگر زیرا که هرگاه اراده حرکت کنند و بهر طرف که رو نمایند تختهای ایشان نیز بهمان طرف میل کرده

پس بر قفای همدیگر نبینند یعنی نمانند که احوال ما علی از خلوتها واقع شود یا حال از ضمیری که در جنات است

و به هر حال کاری با نفس غنا ندارد زیرا که ... از حد بیشتر می باشد

نخواهد رسید ایشان را از بهشت هیچ رنجی و نیستند ایشان بیرون کرده شدگان از بهشت هرگز

خبر ده ای رسول بندگان مرا اینکه منم آمرزنده گناهان یعنی هر گاه توبه کنند مهربان

... مومنان و متقیان و تائبان پوشیده نماند که ... متعلم مفید حصر صفت غفاری ... در کار

... رحمت ... از ... اوست ... غفور ... تا ...

... عذاب من ... عذاب ... دردناک ...

عمل شده و دانید ترک فاحشه کنید و میل مباشرت زنان نمائید و باک آن بیش است که اگر قلم بود لا امر از
و حضرت صاحب لوط است سوگند بجان تو و قسم بحیات تو ای
رسول که آن قوم بی شک در مستی و غفلت خود سرگردان دلور با طغیان اند احتمال دارد که ملائکه خطاب بلوط کرده
قسم خوردند و اینچنین گفتند تا از ایمان ایشان مایوس شود و شفاعت نکند و بر این احتمال دلیل است نبوی
هلازم که مقتضی زمان حاضر است نه زمان گذشته زیرا که اشاره بماضی نیست و در صورتیکه خطاب باشد
مفید هیچ مطلب نمیشود اما این سوگند از جانب فرشتگان مفید تسلیه خاطر لوط است یا مایل نیست از عذاب
ایمن باشی و حیات خود مستقر عمر بفتح و ضم هر دو معنی زمان حیات است اما برای قسم مفتوح الاول را مقرر ساخته
اند چرا که ضمه ثقیل است پس گرفت آن قوم را یعنی هلاک کرد صیحه جبرئیل
علیه السلام ایشان را در وقتی که داخل شدند در زمان بر آمدن آفتاب چنانکه مفصل گذشت در بیانات

پس گردانیدیم زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون کردیم و بارانیدیم بر زمین و بارانیدیم
بر زمین و بارانیدیم بر جماعتی که از اهل آن شهرها بیرون بودند سنگها از گل سخت شده بدرستیکه در این قصه عذاب
لوط نشانهاست برای صاحبان فراست در لغت توسم و تفرس بیک معنی است
بدرستیکه آن شهرها زیر و زبر شده بر آینه بر راه مقرریست که همیشه مسافران از آن راه میروند
مینمایند و آثار را مرامی بینند یعنی ای قریش اگر شما را در وقوع ما جرا باشد از مسافران تحقیق نمائید یا خود رفته
ببینید که عاقبت کفر چگونه است بدرستیکه در آنچه بیان نمودیم هر آینه نشانهاست برای گرویدگان بخدا و
رسول تا عبرت گیرند از عذاب قوم لوط و اجتناب نمایند از فعل فاحش که ایشان میکردند
اینجا ان مثقله است که تخفیف یافته یعنی بدرستیکه اصحاب ایکه یعنی امت شعیب هر آینه بودند
ستمکاران بر نفس خود بکفر و عصیان ایکه بیشه را گویند که در آن انبوه درختان باشد چون وطن ایشان آن چنان
جایی بود اصحاب ایکه میگفتند پس انتقام کشیدیم از ایشان و بدرستیکه
این دو واقعه یعنی عذاب گردن قوم لوط و دوم گردن قوم شعیب که در سدوم و مدین واقع شد و آن هر دو

فرستگان در ضمن طریقه عذاب ظاهر کردند یعنی شهرستان را زیر و زبر خواهیم کرد بعضی قدر بالها بتخفیف دال خوانده اند

یعنی عاجز و تنگ نشینیم پس چون که آمدند بخانمان لوط فرستادگان یعنی فرشتگان

گفت لوط بفرشتگان بدرستی که شما گروهی ناشناخته آئید یعنی نشناسم که کیستید

گفتند فرشتگان که ما گروه بیگانه نیستیم بلکه ما آمده ایم نزد تو برای چیزی که قوم تو دران شک

میکنند یعنی عذاب الهی و آورده ایم بسوی تو حکم مرگ و هلاک را که راست و درست

یعنی این حکم که ترا و خاندان ترا بیرون کنیم و شهرستانها را زیر و زبر سازیم و بدرستی که ما راست گویانیم

پس شب ببر اهل و عیال خود از شهر در قطعه پاره از شب و برو تو در دنبال ایشان باید

بجهت تا کید و در دنبال ایشان برو تا باز پس نیاید بشهر یا آنکه در پس سر خود نگاه نکند هیچ یک از شما و بگذرید و برسید بجایی

که مامور شده اید بعضی گفته اند آنجا یعنی ملک مصر یا شام

و حکم فرستادیم بسوی لوط یعنی آگاه کردیم او را از این حالت که بتحقیق دنباله این قوم بریده شود

بعذاب و قتیکه در آیند بزمان صبح یعنی همه هلاک شوند چنانکه از ایشان کسی برای بقای نسل نماند

و آمدند اهل شهر بدر خانه لوط مژده دهنده یکدیگر را او رو مهمانهای لوط که فرشتگان

بودند ایشان بگمان آنکه جوانان خوش روی اند در خیال فاسد شادمان شدند و زن لوط قوم را خبر داده

بود که جوانان خوب صورت آمده اند گفت لوط بقوم بسبب

آگاه شود از آنکه مهمانان ملایکه اند و برای عذاب ایشان آمده اند بدرستی که این جماعت مهمانان منند پس شما

رسوا مکنید یعنی ابرو فعل قبیح با ایشان مکنید لفظ ضیف اسم جنس است برای واحد و کثیر یکسان چون جمع کنند

ضیوف و ضیاف گویند و ای قوم بترسید از خدای و خوار و خجل مسازید مرا نزد

مهمانان گفتند قوم بلوط که آیا ما ترا نهی نکرده ایم از آنکه حمایت مردم

یعنی با هرکه خواهیم فعل فاحش کنیم تو ما را منع مکن گفت لوط بقوم

که زنان شهر همه و حلال منند یعنی اختیار همه در دست منست میدهم تزویج شما اگر باشید شما کنندگان

في الحقيقة عظمت آن زياده بر دنيا و ما فيها است بنا برين تفسير عطف كل بر بعض جايز است سبب نزول اينكه
هفت قافله متاع براى يهودان قريش در يك روز آمد اصحاب رسول صلعم از روى دريغ و حسرت گفتند كاش اين
همه مال از ما مى داشتيم تا همه را در راه خدا صرف ميكرديم حضرت فرمود سبع المثاني كه خدا بشما داده است
بهتر ازين كار دانست بعد از انعام سبع المثاني اين آيت بجهت تصديق كلام حضرت نازل كرد [illegible]

و كشيده مدار نظر خود را بر چيزى كه ما بهره مند ساخته ايم بآن اصناف كافران را و اندوهناك مشو بر كفار
از جمله نعمتهاى دنيوى با ايشان در زيادتى حاصل كلام اينست كه اى رسول ازين كافران بسيار غمگين كه اينها نخواهند ايمان مى
آرند چرا كه دولت دنيا دارند و مرده حال اند نتيجه سخن اينكه مال دنيا حقير و خوار و بى اعتبار است بايد كه آنرا به نظر
بلند خود در نياورى و حسرت نخورى از جمله نصيب كافران و ديگر ميفرمايد كه بلكه [illegible] بال خود را براى مومنان
معروف است كه طايفه و قبيله [illegible] ميكنند [illegible] اند و [illegible] مشو از جمله
كافران از خدا اينهمه مال داده با وجود اينهمه نعمت ايمان نمى آورند و شكر نميكنند بلكه شاد باش از اينكه مومنان
با تنگى معيشت شكر ميكنند و ايمان آورده اند تواضع كن براى مومنان فقر و درويشى موجب تحقير ايشان نباشد و
منظور اكرمكم عند الله اتقيكم داشته باش
و بگو بدرستيكه من هم
ترسنده آشكارا نماينده ام احكام خدا را بكل خواه غنى باشند و خواه درويش نزد من همه برابر اند هيچ امتياز از جهت غنى
و فقير نيست
متعلق باني انا النذير المبين
يعنى من ترسانيده ام خلق را كه خدا فرموده است اگر ايمان نيارند عذابى بر شما خواهيم فرستاد چنانچه فرستاديم
بر يهود و نصارى و آنها قسمت كننده بودند اينچنين قسمت كننده گردانيدند قرآن را عضو عضو يعنى پاره
پاره هر پاره از آن كه موافق كتاب خود يعنى توريت و انجيل ديدند قبول كردند و آنچه موافق نيافتند انكار نمودند
يا اينكه پاره پاره كردند بايں معنى كه گفتند پاره شعر است و پاره سحر است و پاره قصه هاى پيشينيان است يا اينكه از روى
استهزا اسم سورهاى قرآن را ميان خود قسمت ميكردند يكى ميگفت سوره بقره از من ديگرى ميگفت سوره آل عمران
از من و همچنين هر سوره را يكى از آنها از راه تمسخر براى خود ميگفت اينجا بآيت بعد اشتراك است زيراكه

براه استعار است که قافلها میروند و می بینند و هر آینه بتحقیق تکذیب کردند

اصحاب حجر پیغمبران را یعنی قوم ثمود صالح پیغمبر را پس چون سخن انبیا در توحید همه یک سخن است گویا که تکذیب یک نبی را در وقع

تکذیب همه کرده اند یا حجر نام شهری بود که قوم ثمود در آن می بودند

و دادیم ثمود را آیتهای کتاب که بر صالح نازل شده بود یا مراد از آیات معجزات صالح باشد پس بودند از آن آیات گردانندگان

و همیشه قوم ثمود میتراشیدند از کوهها خانها و باعتقاد خود ایمن بودند

از عذاب الهی یعنی از استواری خانه می پنداشتند که آسیبی با ایشان نخواهد رسید و وعیدی که بدیشان کرد اثری نخواهد بخشید

پس گرفت ایشان را یعنی هلاک ساخت همه را آواز مهیب جبرئیل علیه السلام

صبح کنندگان پس دفع نکرد عذاب را از ایشان آنچه همیشه کسب میکردند یعنی آن خانهای محکم

که میساختند یا مال و متاعی که بدست میآوردند

و نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه در آسمان

و زمین است مگر بر وجه صواب و اظهار ربوبیت و الوهیت خود که بر حق است و بدرستیکه قیامت آینده است بی شک

پس درگذر از انتقام مشرکان درگذشتنی نیکو یعنی ترک تعرض کن بصفت حلم که نیکو است

بدرستیکه پروردگار تو آفریننده است با قدرت است یعنی خواهد آفرید گروهی که ایمان آورند بدل آنکه ایمان نیاوردند

و دانا است ... بر احوال بالفعل ... مستحق ... احوال ... حالی که علم بفعل ایشان ... که از ...

بعضی علما این چنین تفسیر کرده شده که نیافریدیم آسمانها و زمین و مخلوقات که در میان اینهاست مگر برای حق

که پرستش خدا تعالی است یعنی حقیقت بخصوص عبادت اوست باقی کارها همه باطل است در این صورت

باء بمعنی لام است زیرا که حروف جاره بمعنی یکدیگر می آیند و بای بمعنی هم می تواند بود و قیامت بی شک

می آید و هر که پرستش خدا تعالی نکند سزای خود را خواهد یافت و بر هر تقدیر این آیت بآیت سیف منسوخ شده

و هر آینه بتحقیق دادیم ترا ای رسول

هفت آیت ... مراد سبع المثانی ... که دو بار نازل گشته یعنی سوره فاتحه این هفت آیت بهتر است

از آن متاع که آوردند قریش که مال و متاع در یک روز داخل مکه شده بودند و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم

تکذیب نبوت و انکار وحدت خدا و انکار قرآن پس تسبیح کن بستایش پروردگار خود اشاره باین است که بگو سبحان الله

این چه حلم است که با وجود تمامی قدرت بر افتادن هلاک کافران تاخیر در عذاب و عقاب میشود و باش از نمازگزارندگان

اشاره باین است که خاصیت نماز دفع غم و ازاله هم است [illegible] و پرستش

کن پروردگار خود را تا وقتی که بیاید ترا مرگ این خطاب خاص مر است و حکم عام بهمه مومنان و اینجا یقین بمعنی موت

است یعنی تا زنده ای تکلیف خدا از عبادت نیست و مراد آن یقین نیست که در مقابل شک است چنانچه بعضی را دیدم این آیت را حجت

خود ساخته نماز را ترک نموده بودند با وجود آنکه [illegible] چرا تارک الصلوة شده گفت من بحد یقین رسیدم تکلیف نماز نمانده

منقول است از سرور کاینات علیه افضل التحیات و اکمل الصلوات که هر کس سوره حجر بخواند حق تعالی او را عطا فرماید اجر ده حسنه بعدد هر مومن

و هر کافر [illegible]

[illegible]

نزدیک آمد امر خدا تعالی بوقوع

قیامت یا اینکه قریب رسید وقت عذاب کافران خدا کافران پس طلب مکنید زود آمدن او را و منتظر باشید [illegible] بر سبیل سخریه

پاک است ذات حق تعالی و برتر است از آنچه شریک میکنند کافران و شریک [illegible] میکنند برای

او لیکن بتان را با او نامرد خوانده سبب نزول اینکه کافران میگفتند رسول صلی الله علیه وسلم که ای محمد

چند [illegible] عذاب [illegible] معتبر [illegible] قیامت [illegible] وعید [illegible] میگفتند که اگر روز جزا باشد بتان

ما شفاعت خواهند کرد و بتان وسیله نجات خواهند

فرود می آید

فرشتگان از آسمان با روح بفرمان خدا تعالی بر هر که او خواهد از بندگان خود که صلاحیت نبوت و لیاقت رسالت

داشته باشد مراد از روح کلام خداست پس فرشتگان این کلام را از جانب حق بانبیا و رسل میرسانند که اعلام

کنید و بترسانید خلق را اینکه نیست خدای غیر من پس بترسید از من [illegible] تکبیر [illegible]

[illegible] خبر مر قراءة کلمه ینزل بتخفیف و تشدید [illegible]

پس قسم بپروردگار تو که ... انا کفیناک المستهزئین ...

هر آینه البته باز پرس خواهیم کرد ایشان را یعنی در روز قیامت از آنچه میکردند

پس آشکار کن بانچه مامور شدی ای محمد صلی الله علیه وسلم یعنی دعوت خلق بایمان و روی بگردان از مشرکان یعنی ملتفت سخنان ایشان که گفته ... آنها را یا تهدید میکنند مشو ... از المبال صدع در لغت بمعنی جدا شدن است و سخن بلند چون فصل و فرق را آهسته گفتن [illegible] بانیکه مناسبت صدع نامیده اند

بدرستیکه ما دفع کردیم از تو شر استهزا کنندگان را آنانکه میگردانند شریک الله تعالی خدایان دیگر را که خود وضع کرده بودند یعنی بتان پس زود باشد که آن وقت بدانند آنچه کرده اند بیابند جزای شرک را آورده اند که مستهزئین پنج کس بودند از اکابر قریش عاص بن وائل ولید بن مغیره اسود بن مطلب که کور ابو زمعه میگفتند اسود بن عبد یغوث حرث بن قیس روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در مسجد الحرام بود این پنج نفر داخل شدند و با حضرت استهزا کرده بطواف کعبه مشغول شدند جبرئیل علیه السلام رسید و این آیت آورد و چون پنج نفر مذکور باز بانطرف آمدند جبرئیل اشاره بساق پای ولید کرد و بکف پای عاص و بچشم ابو زمعه و بشکم اسود و بسر حرث پس چون که رفتند بخانهای خود در راه خاری در دامن ولید بند شد و از تکبر که داشت متوجه آن نشد و جنبانیدن بر ساق پایش رسید تا مجروح شد و آن جراحت روز بروز افزود تا او را کشت و عاص را خاری در کف پا فرو رفت و سرایت که بدماغ متصل است تشنج کرده او را هلاک ساخت و چشم ابو زمعه تا مرد کور شد و از غم کوری چندان سر خود را بدیوار زد که مرد و اسود مستسقی شده بجهنم رفت و بسر حرث را درد [illegible] دماغ و بلیه بهم رسید که قیح از بینی او میریخت تا زمانی که بدوزخ شتافت و هر یک از آن مغضوبان در حالت نزع میگفت قتلنی رب محمد بعضی گفته اند که بعد از هلاک آنها این آیت نازل

و هر آینه بتحقیق میدانیم ما این را که بدرستیکه تنگ شده است سینه تو ای رسول بسبب آنچه کافران میگویند یعنی

[illegible]

اند یا آنچه در بهشت برای مومنان مخلوق خواهد العلم عند الله

و بر خداست بیان کردن راه راست برای بندگان یعنی

لازم الوهیت است یا آنکه علی بمعنی لام باشد یعنی از راست به هر تقدیر حاصل کلام آنکه خداوند عالمیان واجب

کرده است بر خود نمودن راه راست را به بندگان چنانکه جای دیگر فرموده ان علینا للهدی و بعضی از آن

راه راست کج است و از جاده مستقیم منحرف شده بمنزل مقصود نمی‌رساند اشاره باینکه آن راه را کافران

اختیار کرده اند و اگر میخواست خدا تعالی هر آینه بجبر و الجا همه شما را ای بنی آدم میبرد براه راست

یعنی حسن تکلیف منافات را الجاء و دنیا دار التکلیف است پس بر خدا همین است که راه راست را بنماید

دیگر مکلف مختار است اگر رضای خدا و بهشت خواهد بر آید براه راست که اسلام و توحید است

الله تعالی است آن

خداوندی که فرو فرستاد از آسمان آبی برای شما از همان آب است بعضی را آشامیدنی است سرمایه آب حالصی

و مرضاف همه همان است و از همان آب است روئید نهالهای که میچرانید در آن مواشی را

میرویاند برای شما خدای تعالی بآن آب کشت حبوب را و زیتون را و نخل خرما را و دیگر

از قسم میوه‌ها بار است که در زمین رویانیدن انواع نباتات که مختلف الصفات اند از یک آب در یک

زمین و همچنین در کیفیت رویانیدن دانه و بیخ و شاخ و برگ و ثمر پیدا کردن و نشو و نما نمودن هر آینه نشانهایی

قدرت است که برای گروهی که تامل و تفکر نمایند مخفی نماند که هر چه که از زمین میروید میوران گر

جنس یا برای غذا است یا برای دوا یا برای تفکه بنا بر این حق سبحانه جل شانه اول زرع را ذکر فرمود که

مراد از آن غله است و مدار حیات بر آن است بعد از آن زیتون که اشاره بدوات و سود و صحت است چون

نوع اقوی از جنس دوا زیتون است که بخوردن و مالیدن هر دو مفید است نام او درین اشاره لطیف

انتفاع نمودن با ایمان بشرت نفع ایشان باشد و بعد از آن که مطلب عمده که حیات و صحت است با تفکه و تنعم

را بیان کرد نام خرما و انگور صریح مذکور اشاره باینکه جامع صفات ثلثه اند بعضی قاریان کلمه ینبت را

نیست

الله تعالی که غیر او خدایی نیست آفرید آسمانها و زمین را بر وجه صواب که هیچ سهوی و خللی در آنها
بلند است شأن او از آنچه شریک میگیرند کافران برای او یعنی همه چیز آفریده اوست پس آفریده با آفریننده
شریک در خدایی نتواند بود و این معنی بدیهی است

آفرید الله تعالی آدمی را از منی و الدین پس ناگهان که بکمال خلقت رسید مناظره و مجادله میکند با آفریدگار و در سخنان انکار را
برای پروردگار کارات زنده یأتی من خلق است که استخوانهای پوسیده را در دولت از روی تکلم با محمد از آیت انّ الله یحیی بذا
بعد ما قد رمیم یعنی ای محمد آیا می بینی و میدانی الله را اینچنین که زنده سازد این استخوان را بعد از آنکه بتحقیق
پوسیده است حاصل کلام اینکه الله آفریده است اولا او را از آبی که نه حیات داشت و نه شکل و نه عقل و الحال از احوال
گذشته خود هیچ یاد نمیکند و قدرت کامله او را نمیفهمید جدل مینماید که این استخوان را چگونه زنده میشوند گرد

و آفرید الله تعالی چهارپایان را که برای شما
در آنها سامانهاست پوسیدنی و نفعهای دیگر از قبیل مفروشات که از پشم آنها ساخته میشود و دیگر سوار شدن و زمین
برای زراعت کندن و تجارت نمودن و از آنها میخورید یعنی گوشت و شیر و ماست و غیر آن اینجا مراد از چهارپایان
شتر و گاو و گوسفند است که بیشتر مدار مأکول و ملبوس بر آنهاست

و برای شماست از آدمیان در آن چارپایان زینت و رونق هرگاه که بر میگردانید
چراگاه و هنگامی که بیرون می برید برای چرانیدن پس در نظرها رونقی و تجملی دارید

و برمیدارند برای چهارپایان بارهای گران خود را چون بروید بشهری که نتوانید رسید با آن شهر مگر بمشقت
بدنهای خود یعنی اگر چارپایان نباشند باید که بارهای گران از خود بردارید تا آنکه بشهری بشهری توانید رفت بدون رنج
پروردگار شما مهربان و بخشاینده است که با آفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرده قرائت لفظ
شق بفتح و کسر هر دو جایز است و در معنی واحد

و آفرید الله تعالی اسپها و اشترها و خرها تا اینکه سوار شوید و
زینتی باشد برای شما و دیگر خلق میکند آنچه نمیدانید شما مراد ازین فرشتگان باشند که نگهبان آدمیان

کوههای بلند محکم تا نجنبد زمین بسبب بعضی از آن بر روی آب بشگافد وی تمید در اصل لا تمید بود و دیگر انداخت
حق تعالی بر روی زمین جویهای روان و راهها تا کی بردن آب بهر طرف یا برای آمد و رفت این حکمتها و قدرتها
بنماید خدا تعالی تا شاید شما راه بحق برید و طریق صواب که عبادت اوست بیابید مخفی نماند که در
ضمن این آیات مراتب عمل را بیان فرموده اول فکر کردن بعد از آن دریافتن و پس از آن در یاد داشتن
و بعد از شکر کردن و نتیجه همه عبادت کردن و دیگر علامتها
بر زمین پیدا کرد که در روز بآن علامتها یابند راه منزل را و بستاره مردمان راه می برند بسمت مقصود
را در شب چه در بر و چه در بحر بعض قاریان نجم را النجم نون و جیم قراءه کرده اند در این صورت اول اسم
جنس معنی واحد است آیا کسی که می آفریند
مخلوقات را مانند کسیست که نمی آفریند یعنی خدایانی که مشرکان پیدا کرده اند و شریک الله تعالی ساخته
اند چه از نوع آدمی عیسی و عزیر و چه از نوع جمادات و سیارگان هیچ نیافریده اند پس چگونه شریک
الله تعالی شدند بگوای رسول مشرکان که آیا شما هیچ تمیز را باز میکنند
و اگر شمار کنید ای مشرکان نعمتهای خدا تعالی
را نمیتوانید شمرد پس هرگاه شمردن مقدور نباشد شکر و عبادت فراخور نعمای الهی که از دست شما
بر آید بدرستی که الله تعالی آمرزنده و مهربان است بر مومنان که بجا آرند شکر و عبادت
می کنند و بکمی شکر نعمت باز نمیدارد و خدا تعالی میداند آنچه
پنهان میدارید در دلهای خود از عقیده فاسد و آنچه آشکار میکنید از عمل
و آنانکه میخوانند مشرکان ایشان را خدا غیر الله تعالی
هیچ نمی آفرینند و خود آفریده شده اند یعنی خدا تعالی ایشان را آفریده است بعض قاریان تدعون خوانده اند
در این صورت خطاب مشرکان باشد و آن بتان که
ایشان می پرستند و خدایان نام کرده اند مردگانند که اصلا حیات نداشته اند و هرگز نخواهند داشت
زیرا که جماد اند و آن بتان نمیدانند که خلق در کدام وقت برانگیخته خواهند شد بعد از موت یعنی الوهیت را

بدو نون خوانده اند [illegible] والقمر [illegible]

و در تصرف سما داده الله تعالی است و روز رابع بهر کار

که مسافت گردش ستاره و رسید آن را حرکت نمایند و آفتاب و ماه دیگر همه ستارگان در تصرف خدا تعالی اند که یونان

او سر انجام منافع و مصالح سما مینمایند بدرستیکه در تبدیل روز و شب بیکدیگر و آثار خواص ستارگان در بن

برآمدن نهان قدرت خدا است اگر ادراک گردانند بعقل محض باشند که فهمید کیفیت [آ]ن و طریق عمل در

ساختن و پرداختن خدا و در واجب محتاج تفکر است در آیت لقوم یتفکرون فرمود و فواید آفتاب و

ماهتاب و دیگر ستاره جهت دریافتن آن یعقلون ابراز نمود بعضی قاریان والشمس والقمر والنجوم مسخرات

همه کلمات را برفع خوانده اند و عاصم والشمس والقمر را نصب والنجوم مسخرات برفع خوانده اند دیگران همه منصوب

خوانده کرده اند

عطف است بر لیل یعنی دیگر مسخر و سما داد و آنچه پیدا کرده است برای شما در زمین که گوناگون است اصناف آن مراد

کل ما یحتاج است بدرستیکه در این پیدا کردن اصناف گوناگون نشانهاست از قدرت خدا تعالی برای گروهی

که یاد میکرده تا صنع صانع و قدرت خالق را

و خدا است آفریدگاری که بقبضه تصرف شما در آورده دریا را تا ازو بخورید از آن

گوشت تر و تازه یعنی ماهی و برآورید از دریا پیرایه که می پوشید از عنبر و مروارید و مرجان که میپوشانید زنان را آنها

در حالت حرکت ضیع آن میشکنند پس باب تبس پلیس لازم و متعدی هر دو باشد و می بینی تو ای بیننده کشتیها را

شکافنده آب دریا را بتصرف شما در آورده تا بجویید و طلب نمایید از رزم و از فراوانی نعمت خدا منافع

سفر دریا را و شاید که شکر خدا بجا آورید چه موجب شکر چندین چیز است سلامت از مهلکه دریا و آمدن

راه دور را بزودی طی نمودن منافع مالی بدست آوردن و بروز ار بار گردن احمال در کشتیها غیرب سفر

و رستن از قطاع الطریق ایمن بودن محر در لغت شکافتن آب است از جپ و راست

عطف بر مسخر است و لذا است در روی زمین

از کجا آمد باید دانست که از این قبیل حادثه عظیمی که در جهان روی نموده افتادن قصر نمرود ابن کوش بن کنعان بود که مورخین
در تاریخ ملوک عجم و اوراق کیقاوس نوشته اند چون عظمت سلطنت نمرود را دید خیال باطل در سر و عقیده فاسد
در دل آن ابله بهم رسید خدایی زمین از اوست و باید پس با خدای آسمان محاربه کرد قصری که دو فرسخ طول داشت و
پنج هزار ذراع ارتفاع در بابل بنا کرد و در آن نشسته مقابله و مقاتله با خدا نماید میتوان گفت که اشاره به همان فعل
باطل است یعنی که آن قصر ساختند پس باد عظیم را بهیئت غضب حضرت قهار از زیر آورد سقفش بر سر کافران افتاد
و بعد از آن دیوارها بصدمه باد برید و قوم او را هلاک ساخت عذابی که مذکور شد عبارت از آن است

پس بعد از این عذاب که در دنیا بر ایشان واقع شد در روز قیامت خوار خواهد کرد خدا آنها را العذاب که دوزخ خواهد گفت
خدا تعالی بایشان یعنی بقوم نمرود که کجا اند آن شریکان من آنانکه بجوید شما مخالفت کنید با پیغمبران در وجوب الهیت
میگفتند که مخلوق نیستند خالق اند خواهند گفت آنانکه داده شده است ایشان را علم یعنی انبیا و علما یا فرشتگان
بدرستی که خواری امروز و بدی جزا بر کافران است یعنی مخصوص ایشان است نافع قاری تشاقون را بکسر نون
خوانده باعتبار سقوط یای متکلم در این صورت معنی اینکه خدا فرماید مخالفت میکردید مرا

آنانی که میرانند ایشان را فرشتگان در حالتی که ایشان ظالم بوده باشند بر نفسهای خود بارتکاب کفر و عصیان
پس میافکنند آن کافران طرح صلح در هنگام مردن و گویند نیستیم ما بدکاران یعنی مسلمان شدیم و اقرار کردیم
که کفر و شرک بدکاریست فرشتگان گویند از روی کنایه آری هستید کافر بدرستی که الله تعالی میداند آنچه میکنید
و کرده اید

فرشتگان گویند کافران
چون خدا میداند آنچه شما کرده اید و مسلمان شدن الحال فایده ندارد پس داخل شوید در دروازهای دوزخ
و همیشه باشید در دوزخ پس بد جایست قرارگاه کبر یعنی آنانکه سرکشی کردند از دعوت پیغمبران مخفی نماند
که اینجا دروازهای دوزخ را این مذکور است که دخول در جهنم بعد از محاسبه روز جزاست و اینجا بیان وقت

و الیشان هر چیز لازم است مختصر بیان که الله تعالی همه جا به جهات را احجبی ار دتا در فهمید آن حاجت به تامل نباشد و مع ذلک

لکو ن بیان نمی ارزند از جهت فرموده او رسلت کالانعام بل هم اضل سبیلا

پس حق بجنباید فوری دانستید که شریکانی که

برای خدا اید اگر چه اید باطل اند و سزاوار خدایی نیستید بدانید که خدای شما معبود یگانه است مطلقا شریک

ندارد نبایند الوهیت کسانی که نیکو رو بند به روز جزا دلهای ایشان نمی شناسد حق را ایشان کبر نمایند از متابعت

رسول

خدا میداند آنچه نهان میکنند در دلهای خود کافران و آنچه آشکار مینمایند لازم میآید سوال یعنی جزای همه چیز را خواهد داد

ان پرستیدن خدا تعالی همراه است پرسش ایشان و هر گاه گفته شود

کافران یعنی بهمان تو آمده پرسند یا از یکدیگر به طریق استهزا سوال کنند که چه فرستاد پروردگار شما بر محمد صلی الله

علیه و سلم ایشان در جواب گویند که قصه های پیشینیان را فرستاده است یعنی تحقیقی در آن نیست

این سخن میگویند تا بردارند بار گناهان خود را تمام و کمال روز قیامت برای آنکه میگویند محض دروغ و بهتان است

در قرآن مجید همه سخن تحقیق وارشاد و هدایت بیان مصالح دنیا و آخرت است و دیگر بردارند پاره از گناهان آنانی که ایشان

گمراه میکردند آنان را یعنی گناه گمراه شدن ایشان به عقل خود تحقیق نا معقول به زمره ضلالان می افتد چرا که گمراه شدگان

تقلید اینها کرده اند آگاه باشید چه بد باری است این بار که کافران برمیدارند

یعنی مغیره دوازده تن فرستاده بود که بر سر راه مسافران نشینند و به هر کسی گویند که آنچه بر محمد نازل شده همه افسانه

دروغ و بیمانی نیست و [illegible] سوالت و وجهی دیگر هم است مضمون اشاره بآن دوازده تن است که قرآن را

قسمت نمودند

تحقیق مکر کردند آنانکه بودند پیش از مشرکان مکه یعنی حیله ها کردند تا مجادله

با خدا و پیغمبران خدا کنند پس حکم خدا تعالی بخراب شدن بناهای ایشان از بنیاد یعنی بیخ تا قریب محکم

خدا افتاد و بر سر ایشان سقف خانه از بالای ایشان و آمد عذاب هلاک ایشان از جایی که بطوری نه دانستند و نفهمیدند

و گفتند آنانکه شرک ورزیدند اگر میخواست خدای تعالی ما نمی‌پرستیدیم بغیر او هیچ
چیز را نه ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بی حکم خدای تعالی هیچ چیز را یعنی بحیره و سائبه را که حرام کردیم ما آن را خواست او در حکم اوست
همچنین کارها کردند و چنین سخنها گفتند منکرانی که بودند پیش از ایشان پس آیا هست بر فرستادگان ما هیچ
چیزی واجب غیر از رسانیدن حکم خدا و پس واسطه را یعنی غیر تبلیغ آن چیزی بر ذمه انبیا نیست و جز آن از ایشان

و هر آینه بتحقیق بر انگیختیم در هر گروهی پیغمبری مضمون پیغام آنکه
پرستش کنید ای بنی آدم الله را که معبود بحق اوست و پرهیز کنید از پرستش طاغوت یعنی بت پس بعضی از ایشان کسیست
که بمطلب رسانید خدای تعالی او را یعنی که ایمان آورد و بعضی از ایشان کسیست که ثابت شد بر او گمراهی
یعنی بر امر منع خدا و پیغمبران ایمان نیاورد پس سیر کنید ای مردمان در روی زمین و نظر کنید که چگونه شد
کار آنانکه پیغمبران و کتابها را خدا را بدروغ داشتند ستاره با آنکه آثار عذاب که بر کافران سابق نازل
شده بود بر روی زمین است ببینید و عبرت گیرید

اگر حرص کنی و بنهایت کوشی بر غایت ای رسول ما ایمان
آوردن منکران پس بدرستی که خدا بمطلب نمیرساند کسی را که او را واگذاشته است در گمراهی و نیست مر ایشان را
ایشان را هیچ کس از یاری دهندگان که خلاص سازند از عذاب الهی بعضی قاریان لا یهدی را بضم یا خوانده اند
تا مبنی بر مفعول باشد و این قرائت بهتر است

و قسم خوردند منکران
بخدای تعالی سخت ترین سوگندها با آنکه بر نمی انگیزد خدای تعالی کسی را که بمیرد یعنی بعث و نشور و جزا را انکار کردند
فرمود خدای تعالی چنین نیست که ایشان میگویند بلکه بر می انگیزد خدای تعالی مردگان را که کرده وعده کرده است

مرگ ایشان مراد از دروازه‌های جهنم شروع عذاب است

و گفته شد برای آنانکه پرهیزگاری کردند یعنی مومنان را پرسیدند چه چیز فرود فرستاده است پروردگار شما گفتند نیکو فرستاده است یعنی چیزی فرستاده که تمامش خوبیست و نیکوئی در جهان در آنست است برای آنانکه نیکوئی کردند یعنی در کردار با گفته ایمان آوردند و در گفتار یا نیکه قرآن مجید را وصف نیکو کردند در این دنیا خوبی معاش و خانه آخرت بهتر از دنیا و هرآینه خوب جایست خانه پرهیزگاران

خانه متقیان در آخرت بوستانهاست جای اقامت همیشگیست داخل خواهند شد در آن روان است زیر آن بوستانها جویها بکیفیتی که قبلا مذکور شد و برای ایشان در آن بوستانهاست هرچه خواهند از مرغوبات طبع و شهوات نفس اشاره بانکه ماسیالی در هر مطلبی مخصوص نیست همچنین جزا میدهد خدا تعالی پرهیزگاران را

آنان را که میمیرانند فرشتگان پاک از کفر و معاصی یعنی هنگام مردن با ایمان از دنیا میروند و میگویند ملائکه بایشان که سلام علیکم یعنی سلامتی بادا بر شما داخل شوید در بهشت بخاطر آنچه عمل میکردید در دنیا این گفتن فرشتگان وقت مرگ مومنان بعنوان بشارت دادن است زیرا که امر به دخول بهشت بعد از محاسبه روز جزا است با اینکه همان روز خواهد گفت

آیا انتظار میکشند کافران چه چیز را مگر اینکه بیایند فرشتگان برای ارواح ایشان با جل طبیعی یا بیاید حکم پروردگار تو بعذاب ایشان بعقوبت هلاک شوند همچنین کردند آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی ایمان نیاوردند تا وقت عذاب هلاک نکرد ظلم خدا تعالی بلکه بودند ایشان جبل بر ظلم بنفس خود میکردند پس رسید بایشان بدیهای آنچه عمل میکردند در دنیا و فرا گرفت و در ایشان را آنچه میکردند ما و استهزا یعنی عذاب روز جزا

و آگاه شوند که حقیقت آن مخفی نماند که که اسلوب کلام و بلاغت و نظم ظاهر است که قرآن هم معجزه رسول الله است و هم کتاب او

آیا پس ایمن شوند آنانکه مکر کردند بدیهارا یعنی حیله برای کارهای بد کردند که قبیل قتل پیغمبران و گمراه کردن مردم و ایمن بودن که آنکه فرو کنند خدا تعالی ایشان را بزمین چنانکه قارون را یا آنکه بگیرد ایشانرا عذاب که از جائیکه بطوریکه خبر دار نشوند که از کجا آمد

یا آنکه بگیرد عذاب ایشانرا در وقت گشتن بر روی زمین یا که پهلو بپهلو هنگام خوابیدن یعنی وقتیکه غافل و ایمن باشند پس نیستند آن کافران عاجز کننده خدا از آنکه عذاب کند

یا بگیرد عذاب ایشانرا بر ترسیدن یعنی که ترس عذاب حادث در دل ایشان پیدا شود که اندک اندک شکافته باشند تا هلاک شوند مخفی نماند که بر رسیدن بلا سه قسم بترتیب را حق جل و علا بیان فرموده یکی آنکه بیخبر باشند از رسیدن بلا دوم آنکه که از خوف بیخبر باشند سوم آنکه محض خبر داری بمیرند یعنی که از خوف هلاک شوند پس بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان و رحم کننده است که هیچ یک از این قسم را تعجیل نیاورده با وجود قدرت مهلت داده و تخوف در لغت ناقص شدن است آهسته آهسته تا هیچ نماند و بمعنی ترس نیز آمده

آیا نمی بینند این کافران بسوی آنچه آفریده ایم مالله من شیء از شخصی یا کوهی که هنگام سایه افتادن سایه های آنچیز که جانب راست و چپ سجده کنندگان اند خدا تعالی را و آن سایه ها بر روی در افتاده اند که روی خواری فروتنی بعضی قاریان اولم تروا بتا خوانده اند و برخی بیاء و همچنین یتفیؤا

و خدا را سجده میکنند

هر که در آسمانها و زمین است از آنچه حرکت مینماید بر زمین و دیگر فرشتگان سرکشی نمیکنند که از عبادت پروردگار مخفی نماند که تخصیص ملائکه بعدم استکبار اشاره باینمعنی است که خلقت فرشتگان که از ماده لطیف است که جوهر مجرد باشد ایشان با وجود شرافت ذاتی خضوع و خشوع در عبادت الله تعالی بجا آورند پس انسان را چه میرسد که نخوت نماید و مراد از سجود ملائکه همان خضوع و تذلل است که حیثیه بر زمین نهادن علا

و مر خدا ... بشت زیرا که خلف وعده قبیح است و فعل قبیح از خدا ممکن نیست لیکن بیشتر مردمان این معنی را نمیدانند

زنده کند خدا مردگان را در روز قیامت تا بیان نماید آن چیزی را که اختلاف میکنند در آن و آن حشر و نشر است از رسالت رسل و قیامت و تا بدانند کسانی که کافر شدند این را که ایشان بودند دروغگویان در جدای بهتان و شریکان و بانکه میداد که فرزند بودند

زنده کردن مرده

از برای هر چه خواهیم جز این نیست که محض گفتن ما می شود هر وقتی اراده کنیم مر ایجاد کردن چیزی همین قدر بگوییم بشو پس فی الحال میشود بعضی قاریان فیکون بالفتح نون خوانده اند عطف بر نقول ان

و آنانکه دوری گزیدند از وطن خود و سفر اختیار کردند در راه خدا پس از آنکه ستم دیده شدند یعنی رسول و مهاجرین که در خدمت ایشان از مدینه بمکه رفته بودند در اوایل بعثت هر آینه جای میدهیم ایشان را در دنیا جای نیکو یعنی مدینه طیبه و هر آینه اجر آخرت بزرگتر است زیرا که تو طلب در بهشت خواهد بود اگر مردمان قدر ایمنی را بدانند یعنی کفار ایشان نامیدند مر ایشان را اجر آخرت

آنانکه صبوری ورزیدند بر محنتها

و با توکل کافران و سیر زنند خود را و همان ... با الله کلوا حسنه در دنیا و آخرت برای ایشان است

و نفرستادیم پیش از تو

محمد برای رسالت مگر مردان را که وحی فرستادیم بسوی ایشان نه فرشتگان را برای رسالت بوساطت فرشته نزد رسول الله و ما فرستادیم پس رسالت پیغمبران با نیکوئی صورت با ثبت که میگویند چرا فرشته برسالت نیامد بشر آمد محض عناد است پس بپرسید از آنکه توریت و انجیل خوانده اند که ثبت همه پیغمبران مردان بوده اند اگر شما نمیدانید بعضی قاریان بنا مبنی بر مفعول خوانده اند اما مجهول بهتر است زیرا که با رسلنا حسب الامر است

فرستادیم پیغمبران را بدرستی با معجزه ها و کتابها و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن مجید را تا اینکه بیان کنی تو مر مردمان آنچه فرو فرستاده شده بسوی ایشان یعنی احکام شرعیه و شاید که مردمان تفکر نمایند

برای آنست که حق پوشی کنند نعمتهایی را که دادیم بایشان پس بهره مند شوید ای مشرکان از نعم دنیوی پس بزودی خواهید دانست که بدینه
آنچه کرده آید ... جایز میدانند لام در لیکفروا لام امر باشد در اینصورت فتمتعوا را خوانده شود و عطف لیکفروا
باشد ویعلمون هم بیاید لیکن امر تهدید مناسب است

و میگردانند مشرکان از برای چیزی که نشود در بیابان از آن چیز نمیدانند
یعنی بر نمیدانند که بت نفعی یا ضرری رساند حصه از آنچه روزی دادیم مال ایشان را یعنی از زراعت و چارپایان حصه
میدهند به بتان چنانکه در سوره انعام مفصل نوشته شد سوگند بخدای بر حق که البته باز پرسیده شوید ای گرده خواهند
ای مشرکان از آن کاری که هستید در آن افترا می بندید خود بخود دینی و آیینی

و میسازند از روی افترا از برای خداوند دختران چه بنی خزاعه و بنی کنانه میگفتند که
ملائکه دختران خدای اند پاک است خدای تعالی از آنکه او را فرزندی باشد و جای تعجب است که مشرکان میگویند
و این مراست آنچه میخواهند مفسران نوشته اند که مراد پسرانند یعنی چنین میشود که برای خداوند دختران
میگویند و برای خود پسران میخواهند مگر نمانده که ضمیر راجع به الست برد دختران دیگری از آن میدهند که چرا پسران
برای خدا نمیگویند و حال آنکه مطلب نفی فرزند داشتن خدا مطلق است چه دختر و چه پسر پس تفسیر ولهم
ما یشتهون چنین باید کرد که مشرکان هر چه میخواهند میگویند اصلا متوجه خطا و صواب در سخن خود نیستند

و تیره چهره او شود
یکی از مشرکان تولد دختر کسی که زنش زاییده باشد میکرد در روی او دلگیر شنیدن این خبر سیاه و او خشم میگیرد درد از آنکه

پنهان می شود از خویشان و آشنایان خویش که ناخوشی که برای او پیدا شده است از
خبر تولد دختر و مذهب می شود که آیا آن دختر را نگاه دارد با وجه خواری و بی اعتباری یا در زیر خاک
کند چنانکه در زمان جاهلیت دختر را زنده بگور میکردند بدانید ای مردمان که بد است آنچه حکم
میکنند مشرکان یعنی دختر داشتن نزد ایشان عیب و عار است بخدا نسبت میدهند و این غایت
خذلان است که آنچه بخود روا نمیدارند بذات پاک او نسبت میدهند از این آیت هم معلوم میشود که آیت

است اگر چنین در زمین بشد گو علامتی نباشد اصل حقیقت بجاست و نکته دیگر اینکه بعد از سقوط چون اینجع که
سایها سجده میکنند فرموده که هرچه در آسمان و زمین است سجده میکنند خلالا اشاره بایست نزد
ایشان نور السموات والارض مثل نوره در ذات موجودات همه سایها اند گو آفتاب و سایه در جای نباشد بلکه
آفتاب خود هم سایه است از سجده سراسر پا بلی

می ترسند فرشتگان از آفریدگار خود که بر زبر ایشان است و میکنند هرچه فرموده میشوند تا آن مخفی نماند
که حق سبحانه عز شانه در همه جاست و تخصیص بجهت فوق نیست چنانکه فرموده ان الله بکل شیء محیط
و نحن اقرب الیه من حبل الورید پس لفظ فوق رتبه مخلوقیت است و از این جهت فرموده و هو القاهر فوق عباده

گفت خدا تعالی بهر قومی

از ابتدای خلق مخلوقات که ملیرید دو خدا یعنی باین اعتقاد مباشید که خدا الا یکی شریک هست و زیرا که بطریق
اولی نتواند بود جز این نیست خدای بر حق و معبود مطلق خدای یکتاست و از من بیان خدای یگانه بی شریکم
بترسید و از غیر من مترسید که غیر قادر بر انفاع و اضرار نیست

و آن خدای یگانه راست هرچه در آسمانها و زمین است یعنی همه را او آفریده و خداوند
اوست و او سزاوار است پرستش کردن را همیشه یا جزا دائمی او میدهد که هرگز منقطع نشود اشاره
به بهشت و دوزخ است آیا پس از غیر او جزا می ترسید از غایت بخاطر آمدن و از حاصل نعایت [illegible] طریقه حسنی
کلام است و این را التفات میگویند

و هرچه هست شما را از نعمتها پس همه از عطای اوست پس بعد از حصول نعمت هرگاه میرسد شما را سختی یعنی آن نعمت از دست
شما بر رود مثل آنکه صحت مبدل به مرض شود یا آنکه وسعت معاش به تنگی افتد پس در آن وقت بسوی خدای
نالیده باو پناه می برید یعنی پیدا شد که او را بعد غیر را قدرت بر عطا و دفع بلا نیست
بعد از آن وقتی که خدا بر دارد دفع کند آن سختی را از شما دارا
هنگام گروهی از شما بپروردگار خود شریک می ورزند خلاصه کلام اینکه عطای نعمت و دفع نقمت را مخصوص خدا میدانید
پس شهادت بر خصوصیت میکند [illegible] این شریک ساختن در عبادت

و نفرستادیم بر تو قرآن را مگر برای اینکه بیان کنی و آشکار کنی برای مردمان آنچه را که اختلاف میکنند در آن از توحید
و دیگر اصول اسلام و مگر برای اینکه راه نماینده و رحمت است برای گروهی که ایمان آورند مطلب اینکه دفع شر شیطان
با طاعت قرآن میشود

و خدای تعالی فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی باران پس زنده ساخت بآن آب زمین را بعد از آنکه
مرده بود یعنی چنانکه مرده از کار می افتد زمین از رستنی و روئیدن گیاه باز مانده بود بدرستیکه در زنده ساختن
زمین مرده نشانه ایست از قدرت خدای تعالی برای گروهی که بشنوند سخنان حجت آمیز خدا را و غور نمایند در آن

عطف است بر آن فی ذلک یعنی بدرستیکه برای شما است ای مردمان در آفرینش چهار پایان عبرتی
که بگذرانید از جهل و کفر نعمت و بیایید براه راست که توحید و شکر است می نوشانیم شما را از آنچه در درون چارپایی
شیر داده است از میان فرث یعنی فضله غذا است در شکمبه است در شکم حیوان و خون که بر بالای آن است پس
در میان این دو چیز جاری است شیری خالص از آلایش خوشگوار و گذرا است برای نوشندگان اکثر قاریان نسقیکم
بفتح نون خوانده اند و باقی بضم نون

و برای شما است از میوهای نخلستان خرما
و تاکهای انگور یعنی می نوشانیم شما را از شیره خرما و آب انگور چیزیکه پیدا از آن سرکه و دیگر از چیزی میتوان شاره
بخورید و نیز بهای لذیذ است که از خرما و انگور میسازند دوشاب و حلوای خرما و مویز و آنچه بعضی گفته اند
که این آیت پیش از حرمت خمر نازل شده و مراد از سکر خمر است این سخن صحیح نیست زیرا که مسکر
هرگز حلال نبوده اگر بوده مکروه بوده پس هر چیز مکروه الله تعالی منت بر عباد نمیکند اند و اگر
خطاب بکفار باشد و رزق حسن مفهوم نماید ثبوت رسیده چه سکر در لغت حبشه نام سرکه است پس آیت
در این بر آوردن شیر پاک و پاکیزه از میان چیزهای کثیف و پیدا کردن دوشاب و سرکه که مختلف الطعم
اند از یک میوه هر آینه نشان قدرت خدا است برای گروهی که دریابند صنعت و قدرت او را

سابق توبیخ بر اسناد مطلق فرزند است این توبیخ دوم برای اسناد دختر است تا انکار از سابق [illegible]

[illegible] برای آنانکه نمی‌گروند بوجود آخرت

صفت بد است یعنی بندگی کودن مثل دختران از کمال [illegible] نان و جامه و سرانجام چهار و ارند و خدا برای است صفت بلند

و رواج چو اکرم و فضل جمیع مخلوقات را هر چه باحتیاج است [illegible] سند و خدا تعالی توانا است یعنی دانای و غالب است

و حکم کننده [illegible] اگر خواهد [illegible] مهلت [illegible] مخفی نماند که بجای لفظ [illegible] کافران منکران آخرت [illegible]

و در جزا می‌ترسند و دختران را زنده زنده گور میکنند چنانکه فرموده واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت

و اگر بگیرد خدا تعالی مردمان را بجرم ستمکاری یعنی عقوبت کند بعذاب

هلاک در دنیا آنان را که برخود یا بر غیر ستم میکنند نگذارد [illegible] بر روی زمین جنبنده [illegible] ظالمان و لیکن دیر میکند

و مهلت میدهد ایشان را تا وقتی که نامزد [illegible] است برای هلاک یا عذاب ایشان پس هرگاه که بسر آید آن وقت مقرر

دیر نمیشود یک ساعت و زودتر هم نمیشود

عطف است بر یجعلون لله البنات یعنی میسازند

باقرار برای خدا تعالی چیزی را که خود از آن بیزارند یعنی دختر و شرکت در اموال و حکومت و وصف میکنند زبانهای

ایشان دروغ را اینکه برای ایشان است نیکوئی بی شک برای ایشان آتش دوزخ و بی شک ایشان شتابانیده

اند بسوی دوزخ و پیش فرستاده [illegible] کذب [illegible] دال خوانند یعنی زبانهای دروغگو [illegible] را

بچهار وجه خوانند [illegible] سکون فا با کسر را یا فتح آن فتح فا یا کسر راست و [illegible] و در دو قراءة اخیر یعنی

چنین شود که زیاده روند در کفر و عصیان

بخدا سوگند که تحقیق فرستادیم

پیغمبران بسوی امتهائی که پیش از تو بوده اند [illegible] پس آراسته کرد برای ایشان شیطان عملهای ایشان را

کردارهای بد را در نظر ایشان نیکو نمود پس شیطان دوست و متعهد کارهای کافران است امروز که کفر و عصیان را

در نظر ایشان نیک وانمود و برای ایشان است روز قیامت عذابی دردناک

شود و الناس را گویند اگر گیاه بدی خورد با مرد او آورد نزد هرجا که جنس زنبور را بسی آورد حکم فرماید بر زنبوران تا آن را در اسفل بیرون زنند
و درهم شکنند چنانکه بیرون می‌آید از شکمهای زنبوران از راه دهان شربتی که مختلف است رنگهای آن در آن شربت
یعنی در عسل شفاست برای مردمان بدرستی که پیدا کردن عسل از مگس حقیر و کشیدن خواص عسل برای ایشان از قدرت
خداست برای گروهی که فکر نمایند در صنعتهای او و سبب اختلاف رنگهای عسل اختلاف هواست در بلاد و سرد و سفید میشود
و در بلاد گرمسیر سرخ و زرد میشود و در آن شفا بود و وجه اینکه بالطبع نافع است اکثر امراض بلغمی و سرد مزاج
دیگر اینکه ضبط مینماید اجزای ادویه را نمیگذارد که فاسد شود بنابر این خواص ادویه بر حالت خود میماند و تاثیرات
را خلل نمیرساند پس شفا از حاصل شود بسبب این است که اطبا معجونها از عسل میسازند و اگر مدت
بسازند تا که هر چند روز آن را استعمال میکنند

و خدا تعالی آفرید شما را پس میرانید شما را
بعد از انقضای مدت مقرر میمیرانید شما را و بعضی از شما کسیست که برگردانیده میشود بسوی خوارترین زمانها
یعنی پیری که در آن نه قوت ماند و نه عقل و نه هوش و نه دست و پا و چشم و گوش تا آنکه نداند بر حرف پس بعد از دانستن
چیزی را و پیری که اشاره بدان است احوال او است بحالت طفولیت و آغاز آن احوال از هفتاد و پنج سالگی باشد
تا هر چه بالاتر رود

و خدا تعالی فزونی داد بعضی از شما را بر بعضی در روزی یعنی در مالداری پس نیستند آنان که افزونی یافته‌اند باز گردانندگان
روزی خود بر مملوکان خود یعنی آقایان روزی خود را از خود باز گرفته به بندهای خود نمیدهند پس اگر بدهند در حصول
آقا و بنده در مالداری برابر شوند آیا پس نعمت خدا را انکار میکنند مفهوم معنی آن است که راضی نمیشوند باینکه
مملوکان در مال شریک ایشان باشند پس چگونه راضی اند باینکه آفریدهای خدا در خدایی با او شریک باشند و در صورتی
که شریک پیدا میکنند برای خدا نعمت داده خدا را داده آن شریک میدانند پس این انکار و کفران نعمت است بعضی
قاریان یجحدون را بتا خوانده‌اند

وحی کرد خدای تعالی بسوی زنبوران عسل اینکه بگیرید از کوهها جاها بنا کنید خانهها بسازید و از درختان نیز از آنچه برافراشتند

خانهها و سقفها میسازند نیز بگیرید جاها برای خانههای خود لفظ نحل اگرچه مذکر است لیکن نظر بمعنی که عبارت از نحول

است ضمیر مونث آمد مخفی نماند که اکثر الفاظ را معنی لغوی میباشد و نیز معنی اصطلاحی که قریب المعنی باشد بآن مانند کلمه وحی

از انجمله است در اصطلاح رسانیدن ملک است کلام خدا را بنبی و در لغت مخصوص رسیدن علم خدا

بهر وجهی که باشد و وحی بنحل بر نهجی است که حضرت باری تعالی طبیعت او را مجبول و مجبور باین ساخته که عمل کند یا

خطاب بطبیعت او است لهذا بتانیث آمد و این نکته نیز نوشته شده که مراعات حال بمخاطب باعتبار محل مخاطب

است و الا خطابی در میان نیست بلکه اراده فعل خطاب است چنانکه خطاب از امر کن بشیئ معدوم در خارج

کلمه بیوت را بکسر با و یعرشون را بکسر را نیز خوانده اند

پس بعد از خانه ساختن بخورید از هر میوه که خواهید

بعد از آن بروید راهها که پروردگار شما فرموده است یعنی طور و طرز که برای ساختن عسل بشما تعلیم نموده

یا اینکه از جاهای دور که برای میوه خوردن میروید راهها را شناخته باز بجانبهای خود در آیید در حالیکه

مطیع باشید و رام شده حکم خدا را و بعضی نقل اند که ذللا صفت سبل است آن راهها که وسیع و لیاقت باشند

این همه قول مفسران است و خادم علما در تفسیر فاسلکی سبل ربک احتمال دیگر بخاطر آورده و آن اینست که حق

سبحانه جلت شانه در هر فعل طریقه احسن را اختیار میکند و اینجا تفریع لفظ در باب خوردن ثمرات است یعنی هر چه

از میوهها بهتر باشد بحسب طعم در انجه و کمال خاصیت باشد سبیت دارد البته آنها را اختیار نمایید و ذللا جمع ذلول است

بمعنی رام و مطیع و رام شدن و مطیع بودن عبارت از بودن و لطافت است یعنی چنین باشد که میوههای

لطیف و خوشگوار بخورید نه ثقیل و بدهضم مناسب حال نحل نیز همین معنی است زیرا که از گل و شکوفه میوه را میخورد یا میوه

نیکو رسیده لطیف شده النحل [illegible] قسم خوانده اند مخفی نماند که زنبوران عسل را بادشاهی

است که او را یعسوب میگویند و چند از زنبوران را بر حفظ آشیانه میگمارد که هر زنبوری چون داخل خانه

تکلم حقیقی است هیچ نمی‌تواند فهمید و فهمانید و لهذا این صفات جز واللّٰه نیست بر خدا و بندگان و ملائکه پنهان از این کلام
نمی‌یابد و بهر جا که او را میفرستند نه پای می‌رساند و نه جوابی می‌آرد آیا یکسان است هیچ کس که بر بت یا مردی که زبان او
راست تر است و درست سخن میگوید و از روی فهم کار میکند و میفرماید و او بر راه راست است پس در این مثالها نمایند حقیقت
منظور است نه مثابت موصوف

و مخصوص خداست دانستن آنچه پنهان است در آسمانها

و زمین و آنچه پوشیده و پنهان است از اهل آسمانها و زمین و نیست کار وقت قیامت و آمدن آن
بسوی عالم حساب نزدیکتر از آنکه میفرمایید و نیست کار قیام قیامت مگر مانند چشم برهم زدن بلکه آن نزدیکتر
است و زود تر بدرستی که الله تعالی بر همه چیز تواناست با کمال قدرت مخفی نباشد و اینجا مراد از ساعت
که مدلول لفظ اقرب است آن زمان است میان اراده و ظهور فعل باشد

و خدا تعالی بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما در حالتیکه نمیدانستید شما هیچ چیز و آفرید برای شما
گوش شنونده و چشمهای بیننده و دلهای فهم کننده یعنی جمیع قوتهای ظاهری و باطنی بشما عطا فرمود تا از جهل برآیید
و بدانش گرایید تا شاید شکر خدا را نمایید

آیا نمی بینند و نظر نمیکنند در مرغان بسوی مرغان

که در قبضه قدرت خدایند در زمین و آسمان نگاه نمیدارد آنها را مگر خدا تعالی چه جسم ثقیل باید که در هوا نماند بدرستی
در این نگاهداشتن مرغان در هوا نشانهاست بر وحدانیت خداست از برای گروهی که ایمان آورند و ابن عامر و حمزه یعقوب ترون بتا هم
خوانده اند.

و خدا تعالی آفرید از برای شما از خانهای شما آرامگاهی و آفرید برای شما
از پوست چارپایان خانها که سبک می یابید آنها را روزی که بسفر میروید و روزی که در جای مقام میکنید مراد
از بیوت اول عمارتهای سنگ و خشت است و از بیوت دوم خیمه و خرگاه از چرم برای سفر

و خدای تعالی قرار داد برای شما از نوع شما زنان و آفرید برای شما از زنان شما پسران و پسر زادگان یا آنکه پسران و دختران اگر خدمت شما کنند چه نقطه حافد در لغت بمعنی فرزند زاده و بسیار خدمت کننده است و روزی داد شما را از چیزهای پاکیزه و لذیذ آیا پس بچیز بیهوده و باطل ایمان می آرند مشرکان و بنعمت خدای تعالی کفران می ورزند مخفی نماند تا آنجا که شما را خطاب بعموم بود ضمیر مخاطب آمده زیرا که همه بنی آدم را شامل است و بعد از آن برای انکار و کفران ضمیر غایب آمده تا مخصوص بمشرکان باشد

و می پرستند مشرکان غیر خدای تعالی چیزی را که مالک نیست برای ایشان روزی را از آسمانها و زمین هیچ چیز و نمی توانند ایشان روزی دادن پس مزنید برای خدای تعالی مثلها یعنی مانندها برای او پیدا مکنید و خدای بدرستی که خدای تعالی میداند که کفار و گمراه را شما باطل است و شما نمیدانید این را که لازمه خدایی آفریدن و روزی دادن گشت

زد خدای تعالی مثلی یعنی موافق آنچه شما می کنید

مثالی آورد و آن اینست که بنده خریده که مطلق قادر بر هیچ چیز نیست و کسی یا آنکه او را روزی دادیم از لطف و کرم خود روزی نیکو یعنی از فراوان پس او صرف میکند به محتاجان و غیر دوستان ازین روزی حصه نهان و آشکارا آیا این هر دو کس برابر اند شباهت مثال ازین که تمام اوصاف خداوند و جمادی چند اند ماننده بنده زرخریده که قدرت بر هیچ ندارد و شخص صاحب مال فراوان و آزادی و کرم بهره ور چنانچه میبینید که نمونه الهی است اگر مر دو حمد الهی را شایسته است پس ستایش مخصوص است برای ذات یگانه الله تعالی که خالق و رازق او است و پرستش حق اوست یا شرکت غیر او این نیست که پرستش آنها جایز است بلکه بیشتر مشرکان نمیدانند این را که جایز نیست یعنی بتقلید مغویان و تعلیم مضلان این بعمل می آورند

و دیگر بیان کرده مثالی خدای تعالی و آن اینست که دو مرد اند یکی از آنها گنگ مادرزاد که بسبب لال زبانی و کری لازمی

برای ایمان آوردن نخواهند یافت یعنی نتوانند کرد ایشان در امروز طاقت خشنودی خدا تعالی

و وقتیکه ببینند در روز قیامت آنانکه

ظلم کرده اند بر نفس خود بشرک و کفر عذاب دوزخ را یعنی داخل شوند در دوزخ و خروج نمایند که سختی عذاب سبک کرده

نشود که ایشان عذاب و نه مهلت داده شوند یعنی موکلان جهنم دمی از عذاب جدا نسازند ایشان را

و وقتیکه ببینند آنانکه شرک آورده اند شریکان

خود را یعنی شریکانی را که خود بهم رسانیده بودند برای خدا یعنی بتان را خواهند گفت ای پروردگار ما اینها اند شریکان

ما اینچنین شریکانی که بودیم ما در دنیا پرستنده و اینها میخواندیم اینها را خدا غیر تو پس بیندازند بتان بسوی

ایشان جواب را و گویند بدرستیکه شما مرا اینجا دروغگو یانید مارا نمی پرستیدید بلکه هوا و هوس خود را

پرستش میکردید و این از قدرت الهی عجیب نیست در آن وقت آن جمادات را سخن در آورد و بجماد هم قسمی از

حلول روح جمادی بوده احتمال دیگر آنکه یهود و نصاری عزیر و عیسی علیهما السلام را در روز قیامت ببینند و چنین

گویند که ایشان مارا بپرستش خود امر کرده بودند پس آن دو نبی و فرستادگان جواب دهند که دروغگو یانید

هیچ کس شما را امر نکرده بود بلکه خود بخود بدعت نموده اید

و چون مشرکان ازین جواب خجل شوند حیله دیگر کنند و طرح صلح افکنند

بسوی خدا تعالی در آن روز یعنی گویند که ای پروردگار الحال ایمان بتو می آوریم و پشیمانیم اگر چه خویش کرده ایم

تقصیرات ما و حالا اینکه گم شود و نابود گردد که مشرکان آنچه در دنیا می یافتند آنرا و مایه امید می ساختند

یعنی آنکه میگفتند بتان شفاعت ما خواهند کرد و یاری خواهند داد مارا اگر قیامتی و حشری باشد

آنکسان که ایمان نیاوردند بخدا و رسول و قرآن و باز داشتند مردمان را از راه پرستش خدا تعالی

بیفزائیم برای ایشان عذابی بر بالای عذاب یعنی عقوبتها در پی هم برایشان افکنیم یعنی بر سر گمراهان شدن خود

و بعضی بازای گمراه کردن افزودن عقوبت بر عذاب آتش مارها و عقربها و سنگها و دیوانگیست

[illegible] بهار [illegible] مشغول به تجارت و آنچه خرید و فروخت کنند بجهت نفع
[illegible] خاصه و فرقی نیست بلکه همه مشغول این نعمت ها باشید و تسلیم [illegible] است که در زیر بسم
[illegible] بعضی قاریان کلمه متکلم را بفتح عین خوانده اند و اکثر بسکون

از آنچه
و خدا پیدا کرد برای شما

[illegible] ماند درخت و خانه ها [illegible] پیدا کرد برای شما از کوهها غارها و کوشش ها که توانید پنهان شد
و پیدا کرد [illegible] پیدا کرد برای [illegible] که نگاه دارد شما را از گرما [illegible] آن مانند صوف [illegible] دوم
[illegible] در حالت سختی احوال [illegible]
[illegible] نعمت خود را بر شما [illegible] مصالح [illegible]
تا شما [illegible] مطیع و فرمان بردار شوید

پس اگر رو
گردانند کافران از شنیدن و قبول نمودن این سخنان پس ضرر این نیست بر تو مگر رسانیدن پیغام آشکارا
رسول [illegible] با ایشان [illegible] جزای [illegible] را خواهیم داد
می شناسند [illegible] نعمت خدای را و بعد از آن [illegible] انکار میکنند و
بیشتر ایشان کافر اند [illegible] اعتقاد ندارند [illegible] معرفت [illegible] انکار [illegible]
[illegible] خدای است [illegible] در خدای [illegible]
[illegible] شکر واجب [illegible] معرفت الله [illegible] حضرت سید المرسلین
[illegible] داخل است [illegible] آیت [illegible] رسالت تو ای محمد شکر کنند نه انکار اما اکثر ایشان
[illegible] دیده و دانسته [illegible] عناد انکار میکنند

و ذکر کن ای محمد برای کافران روزی را که برانگیزیم
[illegible] گواهی [illegible] و بعد از آن قوم [illegible] امام [illegible]
[illegible] عذر خواستن برای کافران [illegible] رخصت [illegible] دنیا

وآن برتری جستن و غلبه خود خواستن بر دیگری با حق و دخل اندر بین شما که تکبر و غرور نمایید

و وفا کنید به پیمان خدا وقتی که عهد بستید با خدا یعنی وفا کنید به بیعت رسول الله یا بیعت [illegible] آن
بیعت، و بعضی گفته‌اند که مراد وفا بنذر است که لازم باشد ابتدا، و این قول اصح است و مشکنید سوگندهای خود را بعد از توکید آن
موکد و محکم کرده باشید و تحقیق که در آن پیمان و سوگند خدا را ضامن خود کرده اید یعنی بر سبیل شهادت و در ضمانت او حلال
مکنید بدرستی که خدا میداند آنچه میکنید یعنی آن سوگندها و پیمانها را میشکنید که از خدا پنهان نمیماند

و مباشید مانند آن زنی که میشکافت ریسمان ریسیده خود را بعد از آنکه از آنکه محکم تابیده بود
و آن شخصی [illegible] که پاره پاره ساخت تابیده بود کرده اند و [illegible] در زمان حضرت [illegible] بود [illegible]
و مردمان او را [illegible] ساخته بودند که تا نصف روز ریسمانها میریسید و کنیزان خود را امر به رشتن امر میکرد و بعد از
باز نصف دیگر روز را امر به شکافتن و پاره کردن ریسمانها میکرد و هر روز کار او این بود میگیرید سوگندهای خود را
غل و غش در میان خود برای اینکه باشید گروهی زیاده از مسلمانان در عدد اشخاص و اموال یعنی عهد و سوگند
را میشکنید برای طمع مال حاصل کلام اینکه چون می‌بینید که کفار قریش در مال قبایل زیاده از مسلمانان چند کسی و [illegible]
را [illegible] میدارید هایی سوگند و عهد و پیمان می‌آورید که ما مسلمانیم و هایی میشکنید عهد و سوگند را چرا که
که می آزماید شما را خدا تعالی تا ظاهر شود که به عهد و سوگند خود وفا میکنید یا فریفته میشوید به عزت و مال و عدد
کفار و می‌آزماید شما را خدا تعالی برای اینکه تا آشکار سازد برای شما در روز قیامت چیزی را که در دنیا اختلاف
و شک میکنید در آن یعنی بعث و جزا خلاصه سخن اینکه خدا تعالی جبر بر اسلام اول ننموده بلکه شما را بحال
خود واگذاشته تا به بیند که چه میکنند از مالش همین است

عطف است بر یبلوکم الله
یعنی اگر میخواست خدا تعالی میگردانید شما را همه متفق بر دین اسلام ولیکن چون دنیا را دار تکلیف آفریده جبر نمیکند

و بیاوریم ترا ای محمد برای ستمکاران روزی که برانگیزیم در هر گروهی گواهی بر کردار و گفتار ایشان از نوع ایشان یعنی بشری.
و احتمال دارد که آن بشر نبی مبعوث بر آن قوم باشد یا مؤمنی عادل و بنا بر احتمال دوم لازم می آید که از
ابتدای خلقت تا روز قیامت هیچ زمانی از وجود نبی یا امام نباشد و بیاوریم ترا ای محمد گواه بر کردار و گفتار
این گروه که امت تو اند و فرو فرستادیم بر تو قرآن مجید را بیانی مفصل و روشن برای هر چیز و راهنما
بسوی راه حق و رحمتی که رحمت خدا و بشارتی برای مسلمانان یعنی مؤمنان که بعذاب دخول و خلود در بهشت

بدرستیکه خدا تعالی امر میفرماید بندگان را

بعدل یعنی بدانکه نمایند سعی در هر چیز و در هر کار میانه روی اختیار کنند مثلا توحید که توسط است در تعطیل و تشریک
یعنی دهریه و ملاحده را اعتقاد اینست که هیچ خدائی نیست و مشرکان را عقیده چنانکه چند خدا است پس میانه
اینکه یک خدا است و آن ذات یگانه الله تعالی و تقدس و همچنین در اخلاق بشری طریق افراط و تفریط بد است
و توسط نیک مثل سخا که میانه تبذیر و بخل است و شجاعت که میانه تهور و جبن است و از اینجاست
که سرور کاینات علیه فضل التحیات فرمود خیر الامور اوسطها و دیگر خدا تعالی امر فرموده بنکوئی
کردن و نیز حکمت عام است هر نفس بر غیر نیکوئی بر نفس ایمان بخدا است و ادای فرائض و سنن و در معنی لفظ احسان
آنحضرت فرمود احسان اینست که پرستش کنی خدا را چنانکه گویا تو میبینی او را اگر تو نمی بینی او را پس
او می بیند ترا و نیکوئی بر غیر رسانیدن نفع است بخلق چه بدست و چه بزبان و دیگر امر فرمود خدا تعالی
بصله رحم یعنی خویشان خود را نفع رسانید بهر گونه که توانند و بعضی گفته اند که مراد از ذی القربی اولاد
حضرت رسول است چنانکه فرمود فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و میتواند بود که اینجا مراد
از ذی القربی خویشان رسول صلی الله علیه و سلم هر دو باشند و دیگر باز میدارد خدا تعالی بندگان را از فحشا
یعنی [illegible] بد [illegible] و منکر کار بد که آشکارا کنند و دیگر نهی میفرماید خدا تعالی از بغی

حکم عام است برای هر مومنی و خطاب خاص بحضرت رسول که پس هرگاه اراده کنی خواندن قرآن

پس بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم منقول است از عبدالله بن مسعود که گفت من نزد حضرت گفتم اعوذ

بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم آنحضرت فرمود بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و علیه دیگر داخل مکن

زیرا که در لوح محفوظ اینچنین دیده ام و اینچنین مرا تعلیم کرده اند اصح آنست که در نعت اول که مرتبا باید

گفت زیرا که آغاز خواندن قرآن همان است

بدرستیکه نیست شیطان را زبردستی و زور در بر آنکسان که ایمان آورده اند و بسپرده اند خود را

مهمات خود را بپروردگار خود یعنی بانکه او دین است حصین و خود را بخدا سپارد زیرا که ابلیس قوت سلطانی را فسه ندارد کر

پناه بخدا برد و معلوم است که مغلوب ابلیس بر تلبیس مرحوم است

جز این نیست که زبردستی و زور شیطان بر آنکسان است که دوستی باو دارند و بر آنکسانیکه ایشان ب

شیطان مشرک اند یعنی باغوای او

واو استیناف است و معنی اینکه وقتیکه بدل نمائیم آیتی

از قرآن بجای آیتی از آن یعنی حکم آیتی را بر دل آیتی دیگر منسوخ فرمائیم و خدا تعالی دانا تر است بانچه نازل کرد

برای مصلحت بندگان و مطابق صلاح وقت پس وقت تبدیل و نسخ منکران میگویند که ای محمد تو افترا کننده بر خدا

یعنی از جانب خود کلامی میسازی و باز ناسخ آن کلام دیگر از خود می آوری اینچنین نیست که منکران میگویند بلکه بیشتر

ایشان نمیدانند که آیات ناسخ و منسوخ همه منزل از جانب خدا است لفظ بیشتر اشاره بانست که بعضی منکران میدانند

و برای اغوای دیگران چنین میگویند

بگو ای محمد که فرود آورده است قرآن را روح پاکیزه یعنی جبرئیل

از جانب پروردگار تو براستی و درستی تا ثابت دارد بر ایمان آنکسان را که ایمان آورده اند و راه نماینده و بشارت دهنده

باشد برای مسلمانان مخفی نماند که کلمه مسلمین پس از الذین آمنوا ذکر عام است بعد از خاص مراد از آنانکه

ایمان آورده اند جمعی از خواص الناس اند که از روی علم و فهم خود دانسته اند که قرآن مجید کلام خداست

و بمضامین فصاحت و بلاغت و بغوامض حکمت و مصلحت غور نموده که از اینجا اخلاص ایمان آورده اند پس

و اگر میخواست خدا شما را [illegible] لیکن گمراه میکند هر که را میخواهد و راهنمائی میکند هر که را میخواهد براه راست و هر آینه البته پرسیده خواهید شد روز قیامت

از آنچه عمل میکردید در دنیا از کفر و ایمان مخفی نماند که کلمه [illegible] این مادم علما منسوب بعید ساخت که خدا تعالی ظلم و جبر نمیکند [illegible]

[illegible] واقع شده بتقدیر کلام اینکه فضل میکند بطلب الضلاله و یهدی بطلب الهدایه

و مگیرید سوگندهای خود را مکر و فریب در میان یکدیگر پس بلغزد از سوگندهای دروغ میلغزد قدمی

از جاده راه اسلام بعد از آنکه ثابت شده باشد مخفی نماند که مراد قدم مسلمان ثابت قدم است و الا مخاطبان خود لغزیده اند

و لغزش ایشان موجب قسم دروغ شده و قسم موجب لغزش [illegible] تعقیب لفاء شده و قدم منفرد واقع شده مقصود انیمعنی است

که ثابت [illegible] و بچشید بدی را یعنی عذاب جهنم را بسبب آنکه برگردانید مسلمانان را از راه خدا

که دین اسلام است [illegible] و باشد مر شما را در آخرت [illegible] و اینجا [illegible] بزرگ شد

و بدل مکنید به پیمان خدا یعنی با اسلام بهای کم

را اجر ایشان [illegible] در دین اسلام بهتر [illegible] دنیا است اگر [illegible]

[illegible] علم

و اعتبار [illegible] و نعمت تمام میشود زیرا که مدت حیات دنیا کم است و در آن نیز حوادث و تغیرات است و آنچه

نزد خدا است یعنی اجر آخرت و نعیم بهشت باقی است زیرا که مدت بقای آن ابد است و هرگز آخر شدن ندارد و

هر آینه جزا خواهیم داد آنانرا که صبر کردند [illegible] پاداش مزد ایشان را بنیکوتر از آنچه عمل میکردند در دنیا یعنی

بر نیکوست و اجر آن نیکوتر و بیشتر

هر که عمل شایسته کند [illegible]

احسان [illegible] [illegible] صدق و اخلاص ورزیده

باشد و لوازم ایمان [illegible] پس هر آینه زنده گردانیم او را در دنیا به زندگانی پاکیزه چون این لفظ

شامل خوبیهای بسیار است شرح نمیتوان کرد و هر آینه جزا دهیم ایشان را [illegible] مزد ایشان در آخرت

بنیکوتر از آنچه در دنیا عمل میکردند [illegible] کلمه [illegible] اینجا هم خوانده اند

الی اواخر [illegible]

اعجمیست و در بعض قراءة قال معنی واحد است اعجمی بر زبانیست که غیر عربی باشد و مراد از زبان لغت است والحاد بمعنی میل کردن است از استقامت از نجهت لحد را ملحد گویند و نیمه ماخوذ از لحد قبر است

بدرستی که آنانکه ایمان نمی‌آورند بقرآن نمیرساند الله تعالی ایشانرا بمطلب یا ایشانرا نمینماید بحق و وامیگذارد در گمراهی و برای ایشانست در آخرت عذابی دردناک

جز این نیست که میبافند دروغ را آنانکه ایمان نمی‌آورند بقرآن مجید و آنان گروهی آنند که ایشانند دروغگویان نه غیر ایشان در دروغگویی حقیقی ایشانند زیراکه کمال در دروغگویی و نهایت کذب در ایشانست چه افترا و دروغی ازین بدتر نمی‌باشد که میگویند که قرآن عربی را اعجمی تعلیم میکند

هر که کافر شود بخدا بعد از آنکه ایمان آورده باشد مگر کسی که اکراه کرده شده باشد و دل او آرام داشته باشد بایمان لیکن کسی که بگشاید سینه خود را برای کفر پس بر ایشانست غضبی از خدا تعالی و برای ایشانست عذابی بزرگ این ترجمه بود حاصل کلام آنکه مرتد شدن دو قسم است یکی آنکه بجبر و اکراه کسی کلمه کفر بر زبان آرد و دل بر حکم هر قسم از ایمان آماده و … ایمان بحال باشد چنانکه عمار بن یاسر بدست کفار گرفتار شده بود و مادر … در اکراه مقتول شده بود و بجهت خلاص خویش گفت هر قسم از ایمان و کلمه کفر بر زبان آورد و چون خبر بجناب رسالت رسانیدند که عمار کافر شد فرمود چنین نیست بلکه عمار از سر تا قدم پر از ایمانست قسم دوم آنکه بدل و زبان هر دو مرتد شود چنانکه طعمه و قیس … پس قسم اول بخشیده میشود بی توبه و عذابی بران مترتب نیست ازین آیت یقین شد که مدار ایمان بر یقین اول است بنابرین حق جل و علا میفرماید که از در عطف بر لا یؤمنون یعنی آنانکه ایمان نیاورند بقرآن و کسی که مرتد شد پس بر آن کسانست غضبی از خدا تعالی و برای ایشانست عذابی بزرگ که عذاب جهنم است و در میان استثناء که شده جمله معترضه است

آن عذاب بزرگ برای مرتدان و کافران سبب آنست که دوست داشتند ایشان و برگزیدند زندگانی دنیا را

چون نسخ احکام [illegible] باید تأمل این است در حکمت و مصلحت آن از روی دانش تا که گردد و انیز موجب ثبوت

عقیدت مؤمنان است بعد از ایمان کامل محتاج بر برهان نیستند و از طمع بهشت ایمان نیاورده اند بلکه تصدیق

ایشان بمحض تحقیق از طریق وجوب پرستش میکنند و آنانکه اسلام آورده اند یعنی بوعده و وعید انقیاد نموده اند

و آن حالت ندارند که بعلم و عقل و لذت حق شناسی دریابند بلکه بطمع نعیم و خوف جحیم سر در آن نهاده اند

و ایشان را بشارت خوبست بگفته آن نیز روا است قراره روح القدس بضم دال و سکون آن هر دو آمده نوشته

مانند نقطه روح بسه وجه مستعمل شده یکی بروح است که اطبا میگویند حامل قوای بدنی است و آن جسمی است از

خون لطیف پیدا میشود و بسبب صفت [illegible] طبیعی [illegible] بنفس ناطقه است که حکما میگویند تعلق

[illegible] سیوم این روح است که خدا تعالی روح پاکیزه فرموده در جسد آدم و شکم مریم

[illegible] بنیت [illegible] و کیفیت یعنی روح است که قوم از حضرت

سوال نمودند و جواب [illegible] قل الروح من امر ربی حقیقت او را غیر خدا کسی نمیداند

[illegible] تحقیق میدانیم این را که مشرکان میگویند جز این نیست که میآموزد محمد را

[illegible] مشرکان [illegible] و نسبت مینمایند آموختن رسول

[illegible] زبان [illegible] زبانی که کج میشوند [illegible] و این قرآن زبان عربی است [illegible] روشن سبب نزول آیت آنکه

[illegible] غلامی [illegible] عبد العزی [illegible] تورات میخواند [illegible] و بعضی گفته اند جبر نام

غلامی داشت عامر حضرمی که انجیل میخواند و حضرت رسول صلی الله علیه گاه عبور میفرمود استماع مینمود [illegible]

[illegible] آورده اند که سلمان فارسی علیه الرحمة [illegible] بخدمت حضرت می آمد و قرآن مجید را [illegible]

علی اختلاف الروایات مشرکان گفتند که این محمد کلام را از کسی می آموزد یعنی از آن کسی که مذکور شدند

[illegible] تعلیم میکند خدا تعالی در الزام مشرکان میفرماید زبان آن کسی که مشرکان کج میشوند بسوی آن کس او را

اعجمی است و این قرآن لغت عربی [illegible] تعلیم میکند [illegible] تفسیر [illegible] یلحدون

[illegible] ملحد یعنی چنین بآن زبانی که کج میکنند بسوی آن

پس چشانید آن دیه را یعنی مردم آن را الله تعالی جامه پوشانیدن ایشان نعمت را بانواع (؟) ناسپاسی و حق ناسپاسی پوشش گرسنگی و ترس بسبب
آنچه میساختند و می پرداختند پس خود پوشیده ماندند در اصل لغت بمعنی پوشانیدن است و بهمین معنی ... دین را
کافر میگویند که حق را می پوشانند بباطل و لباس هم بمعنی پوشش است پس مقابله بدله در مکافات پوشانیدن این
ایشان را پوشانیدیم بجوع و خوف جوع در مقابل رزق واسع آمد و خوف در برابر اطمینان و چشانیدن بمعنی ادراک
و احساس است چنانکه فرمود ذق انک انت العزیز الکریم یعنی در باب عذاب مراد ازین دیه مکه است که هفت سال علی
الاتصال قحط افتاد بمرتبه که از گرسنگی نزد بهلاک رسیدند و چنین دانستند که این بلا نفرین حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بر ایشان نازل است و هیبت و رعب در دلهای ایشان غالب شد

و هر آینه بتحقیق آمد بایشان یعنی مبعوث شد برای هدایت ایشان پیغمبری از نوع ایشان و قوم عرب اشاره بذات مقدس حضرت رسالت است
پس بدروغ داشتند او را پس گرفت ایشان را العذاب یعنی قحط هفت ساله و ایشان ستمکار اند بر نفسهای خود

پس بخورید ای مومنان از آنچه روزی داده است خدای تعالی حلال
و پاکیزه و شکر نعمت کنید اگر هستید شما او را که پرستش میکنید خدا را است یعنی اگر شکر نعمت جز ایمان و پرستش
ادای همان است فا برای تعقیب متفرع بر حال کافران است

جز این نیست که حرام کرده است خدای تعالی بر شما جانور مرده را و خون را و گوشت خوک را و
مذبوحی را که در وقت ذبح آن آواز برآرند بنام غیر خدای تعالی یعنی بتان پس کسی که بیچاره شود یعنی هیچ برای خوردن
نیابد مگر ازین محرمات و بخورد ازینها که مذکور شد لیکن خورنده باغی بر امام وقت یا راهزن نباشد
پس بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده و رحم کننده است یعنی گناه خوردن محرمات بمضطر می بخشد

بر آخرت و دیگر آنست که حق تعالی وا میگذارد گروه کافران را در کفری که دارند و راه نمینماید بطریق صواب زیرا که هدایت در ایشان

موثر نیست

گروهی که برگزیدند زندگانی دنیا را بر آخرت آنگروه آنند که مهر کرده است خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان و آن گروه

بیخبرانند از طریق حق یعنی تبعیت پیغمبران خدا در سوره بقره مفصل بقلم آمد محمل آنکه مهر نهادن بعد از کافر شدن است و تقدیر مقام [illegible]

بی شک ایشان در آخرت زیانکارانند یعنی در روز قیامت معلوم ایشان خواهد

که زیان کرده اند

بعد از آنکه ایمان خود را آگاه و آشنا شدند بدرستی که پروردگار تو ای محمد برای آنکسانست

که از جانب ایشان و حافظ و ناصر ایشانست که هجرت نمودند از [illegible] از روی الفاظ و احصار بعد از آنکه مبتلا شده بودند باکراه

کافران پس بعد از [illegible] جهاد و [illegible] اعدا و سختی جهاد و شکست [illegible] و صبوری اختیار کردند بدرستی که پروردگار تو آمرزنده و

رحم کننده است یعنی در آخرت جرم آنان [illegible] بمحض سخن زبانی بوقوع آمد خواهد بخشید و اجر اخلاص و [illegible] در ایمان در [illegible]

عطا خواهد فرمود مخفی نماند که چون تفسیر این آیه رسید کلمه [illegible] معنی مذکور نیست اولین [illegible] جزا [illegible] معلوم

پس اولین برای [illegible] در دنیا بحفظ و حمایت و دویمین بجهت رحمت و تفضل است در آخرت و همچنین در هر جا لفظ ثم

برای تعقیب مطلب دیگر است نزول آیت در شان عمار و صهیب و بلال و غلام حضرمی است که باکراه مالک خود مرتد شدند و آخر هر دو

ایمان آوردند و قراءة عامه فتنوا بضم فا و کسر تا متفق علیها است لیکن ابو عامر بفتح هر دو خوانده محتاج بتاویل دور از

فهم است

طرف اینجا منصوب و متعلق

بغفور رحیم است یعنی آمرزنده و رحم کننده است در روزی که بیاید هر شخصی جدل کننده از نفس خود یعنی وا رهانیدن نفس خود و سعی نماید

برای خلاصی خویش از عذاب و تمام داده شود جزای هر یک از آنچه عمل کرده اند و ایشان ستم رسیده نخواهند بود زیرا که مکافات

عمل ظلم نیست

و زد خدا تعالی مثل یعنی احوال کافران چنین که ده بود که ساکنان آن بودند ایمن از جور ظالمان و آسوده با طمینان [illegible]

از هر جانب و هر باب [illegible] روزی ایشان بسبب قرآن [illegible] یعنی تمام ساکنان کفران نعمتهای خدا تعالی نمودند و شکر بجای [illegible]

شکر کننده و سپاس دارنده بود ابراهیم نعمتهای خدای تعالی را برگزید الله تعالی او را
بخلت خود و نبوت و رسالت خلق و هدایت کرد او را بسوی راه راست که دین اسلام و طریق توحید الحق موحد
شدن حضرت ابراهیم ع بمحض توفیق و هدایت حق تعالی بود و الا در آن زمان مطلق مومن و موحد هم بر روی زمین نبود

و دادیم ابراهیم را در دنیا
نیکوئی و بدرستیکه او در آخرت از جمله شایستگان لطف حضرت آفریدگار است و لایق رحمت کرم بیشمار عمل که سلوک
طریقه ابراهیم اتم و افضل بخصوص ذات عالیه درجات آنحضرت است که در ایمان و توحید حق است بر جمیع اهل
زمان و صد و بستایش و عبادت معبود حقیقی گذرانید و بنا کرده است مطاف عالمیان با الفواضل جمیل و از نسل
طیب طاهر است و سرور و فخر نوع انسان موصوف است بخلیل الرحمن و هر دین او دیعت اند همه عوالی

پس وحی کردیم بسوی تو ای محمد انکه
پیروی کن طریقه ابراهیم را در توحید و مجادله با عدا الحجت بیان و شکستن بتان و دعوة خلق بایمان در حالتیکه
مستقیم باشی بر طریقه دعوت به سخن گفتن بقدر فهم ایشان و آوردن حجت بر حق و مرا را با جدال کنند و نبود
ابراهیم از جمله مشرکان مکرر این کلمه در جواب مشرکان قریش است که میگفتند ما بر دین جد خود ابراهیم علیه السلام

جز این نیست که گردانیدیم مقرر و معین روز شنبه را برآنانکه اختلاف کردند
در امر او و بدرستیکه پروردگار تو ای محمد هر آینه حکم خواهد کرد میان اختلاف کنندگان روز قیامت در آنچه
بوده در آن اختلاف می‌نمودند یعنی جزای مخالفت امر خواهد داد بایشان و فصل خواهد کرد میان
حق و باطل باید دانست که مفسران از در مقرر و معین فرمودن روز شنبه را برای یهودان چند قول است
بعضی گفته اند که روز شنبه برای عبادت ایشان مقرر شده بود و ماهی گرفتن ممنوع بود در آن روز ایشان مشغول
بکارهای دنیوی شدند و دام بصید ماهی افکندند پس مخالفت امر الهی می‌نمودند بلفظ علی اشعار است
که تعظیم روز شنبه برایشان فرض شد و جمعی گفته اند که علی بمعنی لام است اینجا دلالت که مقرری روز شنبه
برایشان برای عذاب مسخ ایشان خبر آورده اند که روز جمعه را برای عبادت یهودان مقرر و معین شده بود این

[illegible]

و مگوئید ای مشرکان برای آنچه وصف میکند زبانهای شما دروغ که این حلال است

و این حرام است چنانکه در تفسیر سوره انعام مفصلاً نوشته در این آیت میفرماید و قالوا ما فی بطون هذه الانعام
الی آخره پس حلال و حرام در چیزها از جانب خود مقرر مکنید تا اینکه افترا نمائید بر خدای تعالی دروغ را آنکسانی که افترا
میبندند بر خدای تعالی دروغ را رستگاری نمی یابند در دنیا و آخرت اینجا مفهوم کلام تمام و کلام دیگر آغاز [illegible]
میفرماید که بهره کافران از آنچه پیش خود حلال و حرام کرده اند بهره اندک است یا بهره دنیوی [illegible]
اندک است و برای ایشان است در آخرت عذاب دردناک از فحوای آیت و آنچه بر آیت ظاهر است آنکه پس [illegible] حرام
را حلال قرار دهد در حکم این آیت داخل است

و بر آنانکه یهودی شدند حرام کردیم آنچه بیان نمودیم و شمردیم بر تو
محمد پیش از این یعنی در سوره انعام گفتیم که و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الی آخره و ما ستم نکردیم بر یهودان
بحرام شدن این چیزها ملک ایشان نابود و لیکن بر نفسهای خود ستم میکردند بعوض شرک و عصیان لفظ کانوا افاده میکند دوام
[illegible] ایشان را

پس بدرستیکه پروردگار تو ای محمد برای آنکسانیکه رحم کنند بجهالت
آنانکه کار بد کردند بسبب نادانی یعنی نمیدانستند که این کار بد است پس توبه کردند بعد از آن که دانستند و صلاح
آوردند حال خود را یعنی بار دیگر کار بد نکردند بدرستیکه پروردگار تو از پس آن رحم کننده است توبه را قبول میفرماید
بدرستیکه ابراهیم علیه بود امتی فرمانبردار
برای خدای تعالی و میل کننده از همه ادیان باطل بدین حق و نبود از مشرکان در تحقیق کلمه امت اختلاف است بعضی که امت را
مخصوص بمعنی جماعت میدانند تاویل مینمایند که اگر چه یک تن بود لیکن چون مستجمع کمالاتی که در همه است جامعی بود و بعضی
بموجب حدیثی که از ابن مسعود نقل کرده اند بمعنی شخص واحد میدانند بعبارت بمعنی معلم است که آموزنده خیر باشد مردم را
و این معنی از خصوص ... بقال الرجل العالم بعبارت گفت ابن مسعود ... اگر بمعنی امام بگیریم جایز است زیرا که
معنی بمعنی فعال آمده است بقول انی جاعلک للناس اماما بهر تقدیر بمعنی واحد بهتر است

و در دلتنگی الا بجه ملول و غم رسیدگی شد الیاس ... بزرگی خدا تعالی بحقیر بازی

داده باز آن کسان است که هر که بار یک منزل ... و عصیان و لاکن ... می‌گویم از این بی‌سود عاید کلمه صدق

راس [illegible] خواند دیگران همه نتیجه ... قرائت ... مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

که هر کس سوره نحل بخواند حساب نکند خدای عزوجل آنچه در دنیا او انعام فرموده در روز [illegible] این سوره را

تلاوت نموده باشد ... تا به ال دعا ... اللهم ... السعدا بحق خاتم الانبیا

صالح [illegible] شهر جمادی الاول سنه ... هجری در ... السلطنت ... بخط ... سید ... علی عفی الله عنه اختتام

رسید فقط بموجب ارشاد ... علی او ...

اختلاف [illegible] نوشته اند که [illegible] معتبر [illegible] ایمان [illegible] اقرار [illegible] حاصل که اختلاف در
اختیار است

چون ای رسول مردمان را به راه پرستش خدا و توحید ذات او به قرآن مجید دعوت کنی و مؤثر باشد در ایشان و جدال
کن با خلق به دلیلی که بهتر باشد یعنی روشن‌تر چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود گفت خدای من آفتاب را
از مشرق می‌آورد پس تو که دعوی خدائی می‌کنی بیار آفتاب را از مغرب چون این سخن گفت نمرود خاموش شد و عاجز از جواب
فبهت الذی کفر بیان [illegible] و در معنی این آیت تفصیل آیات [illegible] فرموده [illegible] طریقه ابراهیم را [illegible]
[illegible] بوده [illegible] گمراه شد [illegible] دین اسلام و توحید [illegible] او است
[illegible] نماند که [illegible] کریمه نام قرآن مجید [illegible] حکمت [illegible] زیرا که حکمت علم با حوال
اعیان موجود است [illegible] قرآن علم اولین و آخرین هست چنانکه فرموده ولا رطب ولا یابس
الا فی کتاب مبین [illegible] ضمیر سبیل راجع [illegible] یعنی کسی که گمراه شود [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] خود است [illegible] عز و جل ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون [illegible] فرموده
فخلقت الخلق لیعرفونی [illegible] بهین راه [illegible]
عطف جمله بر جمله است یعنی [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] مشرکان [illegible] را مثله کرده اند [illegible] را مثله [illegible]
[illegible] صبر کنید یعنی ترک انتقام نمائید صبر بهتر از انتقام است برای صبر کنندگان زیرا که از انتقام [illegible] است
[illegible] اجر بسیار در آخرت حاصل شود سبب نزول این آیت [illegible] حضرت حمزه سید الشهداء [illegible]
در روز احد [illegible] کافران مثله کرده اند [illegible] خدا تعالی مرا بر کفار غالب شود در مقامات انتقام
[illegible] ایشان مثله خواهم کرد
چون [illegible] رسول [illegible] در جنگ [illegible] [illegible]
[illegible] انتقام [illegible] خدا [illegible] کافران [illegible] غالب [illegible] کافران [illegible] در